کشف الاسرار و عدة الابرار

معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری

جلد سوم

تفسیر سورة المائده الی آخر سورة الاعراف

تألیف: ابوالفضل رشیدالدین المیبدی

بسعی واهتمام: علی اصغر حکمت

کشف الاسرار وعدة الابرار

(جلد سوم)

معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری

تفسیر سورهٔ المائده تا آخر سورهٔ الاعراف

تألیف: ابوالفضل رشیدالدین المیبدی

بهسعی واهتمام: علی اصغر حکمت

مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر
تهران، ۱۳۷۱

الميبدی، ابوالفضل رشیدالدین
کشف‌الاسرار و عدةالابرار (جلد سوم)
به سعی و اهتمام علی‌اصغر حکمت
چاپ چهارم: ۱۳۶۱
چاپ پنجم: ۱۳۷۱
چاپ و صحافی: چاپخانهٔ سپهر، تهران
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

بسمه تعالی

مقدمه

الحمدلله الذی خلق السموات والارض وجعل الظلمات والنور ۱

اینك لمعه‌ای دیگر ازلمعات نور که ازافق عزت وسماء جلالت برارض قلوب اهل معرفت‌تابش یافته، وجلوه‌ای دیگر ازجلوات سرور که صحیفهٔ رخساراربابِ‌حکمت راآرایش داده، پرده ازرخسار شاهد قرآنی برداشته ، واسرارنهانی کشف کرده ، وابراررا عدت وزادی فرا بارنهاده : « **الیوم اکملت لکم دینکم و أتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم‌الاسلام دیناً**»۲

کلماتی چند که قلم پاك‌عارفی پرسوزو گداز درششمین مائه ازهجرت‌خیرالانام بربیاض دل ازسواد دیده نشانده ، وسخنانی چون گوهرشاهوار که دست صدق سالکی از اهل نیاز ، اکنون که سدهٔ چهاردهمین است از گنجینهٔ غیب بر بساط شهود فشانده :
«تکون‌لنا عیداً لاولنا وآخرنا وآیة منك وارزقنا وانت‌خیرالرازقین»۳

این مجلد ثالث است از اقسام عشرهٔ کتاب‌حیّ دادار که پیراحرار درآن کشف اسرار کرده‌است، واینك‌بتوجهات‌علیّه والطاف خفیّهٔ اعلیحضرت‌امام زمان که شاهنشاه عالم وجود است حجاب اختفا بر گشوده ، وشاهد بازارشده . دخیرهٔ اخیارآمده و عدت ابرار گشته . خداوند قدیم وبخشندهٔ کریم براین بند گان ضعاف منت‌نهاد تاآنکه بعهد خود وفا کردند وپیمان‌خود بپایان‌آوردند : «**واذکروا نعمة‌الله‌علیکم ومیثاقه‌الذی واثقکم به‌اذقلتم سمعنا واطعنا**»۴ :

۱ـ سورة‌الانعام آیهٔ۱ ۲ـ سورة المائده آیهٔ۳ ۳ـ سورة المائده آیهٔ ۱۱٤
٤ـ سورة المائده‌آیهٔ ۲.

حقا که در زمان برسد مژدهٔ امان | گر سالکی بعهد امانت وفا کند

واین مجلد مشتمل است برسه سورهٔ مبارکهٔ المائده والانعام والاعراف، ودرسه نوبت ترجمه وتفسیر وتأویل، که هریك عالمی است ازعوالم موالید جهان، و گنجی است شایگان ، ونعمتی رایگان .

این مجلد را چون مجلدات دیگر فضیلتی مخصوص است ، که در آیاتی چند مشعر بولایت امیر مؤمنان وپیشوای شیعیان علی بن ابی طالب علیه السلام مفسر درضمن بیان مأثورات وروایات مختلف، اقوال بزرگان شیعه رانیز بیان کرده ، وباقتضای مقام رشتهٔ کلام را بذکر فضایل آن حضرت کشیده [1] ، طبلهٔ عطار گشاده ، وداد سخن داده است.

مزیت دیگر این مجلد درآنست که ازحیث عدد صفحات وشمار اوراق بر دیگر اقران خود افزونی دارد ، ودرمطاوی آنها آنقدر ذخایر ثمین وخزاین گرانبها ازاحادیث و روایات و اخبار واشعار وحکم ومواعظ ونصایح ومعارف ایراد فرموده تا تشنگان را از زمزم دانش وخرد سیراب سازد، وخستگان را ازشمیم فرهنگ وادب بنوازد .

نخبهٔ اشعار از مثنویات و رباعیات بسیار لطیف که ازهریك شعلهٔ جانی فروزان، و در طی آن برق معرفتی تابان است گاه بگاه بمناسبت مقام چون مهرفروزنده از بساط فلك درخشان است ، وبسیاری از آن جمله را ازکلمات حکیم بزرگ ابوالمجد مجدود بن آدم السنائی رحمة الله علیه که قریب العهد بمصنف است بر گزیده، و کمال ذوق وحسن قریحهٔ خویش را عیان فرموده است .

هم در این مجلد چون دیگر مجلدات بسیاری از کلمات و لغات اصیل فارسی

۱ـ رجوع شود به صفحات ۱۴۹ تا ۱۵۱ ذیل تفسیر آیهٔ «انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا...» سورة المائده آیهٔ ۵۵ ونیز صفحات ۱۸۰ تا ۱۸۳ ذیل تفسیر آیهٔ «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك...» سورة المائده آیهٔ ۶۸. ونیز نگاه کنید بجلد دوم ازهمین تفسیر ذیل آیهٔ مباهله «فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و انفسنا و انفسکم...».

که در آن ایام هنوز در ممالك خاوری ایران معمول ومتداول بوده بکاررفته و تا کنون از برکت این کتاب در این دیار باقی مانده و بر خزانهٔ ثروت ادبی مردم فارسی زبان افزوده است .

اگر خداوند جهان توفیق رفیق سازد که پس ازپایان کتاب فهارسی چندمشتمل بر ذکر اعلام و احادیث و اشعار ولغات دراین کتاب برنگاریم هرآینه مفاتیح خزاین فرهنگ و ادب که دراین گنجینهٔ بزرگ نهفته است بدست خواهد آمد : « **و عنده مفاتح الغیب لایعلمها الاهو، ویعلم ما فی البر والبحر وما تسقط من ورقة الا یعلمها ولا حبة فی ظلمات الارض ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین**»[1]

ودراین کتاب صواب خواننده را دو نفع کثیر و دو خیر عظیم حاصل است : یکی مثوبات دینی، دیگری معلومات ادبی . درباب اول احکام الهی و مواعظ ربانی و ارشاد بصواب و نهی از منکرات و امر بمعارف آنچنان است که خوانندهٔ دانا را ذخیرهٔ عقبی حاصل آید ، و در قسمت دوم از عبارات منسجم و الفاظ منتخب ، و جمل دلکش و کلام عذب، وسجع مطلوب وسبك مرغوب بشیوهٔ شیخ الاسلام انصاری قدس سره باسلوب منثورات قرن پنجم حلیهٔ نگارش یافته ، چون عقد لئالی در خور آن است که از آن گوش و گردن محبوبهٔ جان را بیارایند، وباقلم نور برعارض حور برنگارند : « **فاستبقوا الخیرات الی الله مرجعکم جمیعاً**»[2]

منت فراوان بر ما ازانعام رادمردانی است که ما را درفراهم ساختن وسایل و تهیهٔ لوازم وتسهیل امر و تشریح صدر یاری فرمودند لاسیّما رئیس دانشمند دانشگاه طهران که درپیکر نگاری شاهد شیرین علم تیشهٔ فرهادی دارد ، ودرصناعت طب پیشهٔ استادی، همواره مارا براین کار بزرگ ومشکل خطیر که برعهده گرفته‌ایم تقدیر وتحسین فرموده است، وهمچنین سروران عظام واستادان کرام دانشکدهٔ علوم معقول ومنقول که دالّ برخیر

۱- سورة الانعام آیهٔ ۵۹. ۲- سورة المائده آیهٔ ۴۸.

بوده‌اند ، بتشویق ما بر خاسته، ودل شکسته را مرهم لطف نهاده ، و خاطر خسته را شفا داده‌اند ، و منطوق آیهٔ شریفهٔ «**وعدالله الذین آمنوا و عملوا الصالحات لهم مغفرة و اجرعظیم**»[1] شامل حال فرخ مآل ایشان است.

از گروه جوانان دانش پژوه یکی آقای **جعفر شعار** است که طلب دانش شعاراو و کسب هنر دثار اواست. این شاب فضیلت مآب ودبیر فرخنده تدبیر مارا درتصحیح جزوات وتطبیق صفحات وتهیهٔ فهارس وتنظیم جداول یاری ومعاضدت فرمود، و نیزکار کنان چاپخانه‌های طهران همه بنوبت خود دراین عمل ثواب وکارخیر سعی جمیل کرده‌اند واجرجزیل برده‌اند .

از درگاه حق جل وعلا مسألت آنکه مؤلف و شارح وکاتب و ناشر و طابع و مصحح ومحرك ومشوق همه‌رامشمول عنایات کریمهٔ خود فرماید، که الحق همگی مدلول کریمهٔ « **فاستبقوا الخیرات الی الله مرجعکم جمیعاً** » میباشند، و این بنده‌نویسنده‌را نیز بپاس خاطر آن جمع نیکان وخیل بر گزیدگان قرین عفو وغفران فرماید؛ **وها انا ذا اقدّم الی القاریء الکریم ، هذا الکتاب القویم ، تنزیلا من رب رحیم ، و قد بذلت جهدی فی جمعه واستکتابه وتصحیحه علی قدرالوسع ، ولایکلف الله نفساً الاوسعها ، وهذه بضاعتی المزجاة القلیلة ، « وعین الرضا عن کل عیب کلیلة » ، وانا العبد المستعین من رحمة ربه علی اصغر الشیرازی المدعو بالحکمة ، فی بلدة طهران فی یوم التاسع و العشرین من شهررجب المرجب فی سنة ۱۳۸۰ للهجرة. وکان ذلك عیداً سعیدا بمبعث الرسول علیه السلام .**

۱ـ سورة المائده آیهٔ ۹

بسم الله الرحمن الرحیم

٥ـ سورة المائدة ـ مدنية

١ ـ النوبة الاولى

قوله تعالی: « **بسم الله الرّحمن الرّحیم** »بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

« **یا ایّها الّذین آمنوا** »ای ایشان که بگرویدند ، « **اوفوا بالعقود** » تمام بسپارید و نگه دارید پیمانها که بندید باخدائی عز و جل و با خلق. «**احلّت لکم** » حلال کرده آمدشمارا و گشاده، « **بهیمة الانعام** » چهارپایان بسته زبان، «**الّاما یتلی علیکم** »مگر آنچه برشماخوانند[که حرامست]« **غیر محلّی الصید** » نچنان که حلال دارنده باشید(١) صیدرا ، « **وأنتم حرم** » آنگه محرم باشید (٢)، « **ان الله یحکم ما یرید** [1] » الله آن بندد و آن گشاید که خواهد .

« **یا ایّها الذین آمنوا** » ای ایشان که بگرویدند ، « **لاتحلّوا شعائر الله** » حلال مدارید و حرمت مشکنید نشانهای دین حق را ، « **ولاالشهر الحرام** » و نه ماه حرام، « **ولا الهدی** » ونه قربانی [که بمنی برند،] « **ولا القلائد** » ونه قلادها [که در گردن هدی افکنند] ، « **ولاآمّین البیت الحرام** » و نـه قاصـدان بیت الحرام را، «**یبتغون**» که میجویند [درروزی خویش] ، « **فضلاً من ربهم** » فضل خدای ایشان درین جهان ، « **و رضواناً** » و خوشنودی وی در آن جهـان ، « **و اذا حللتم** » و چون از

---

١ و ٢ ـ نسخهٔ الف : بید .

حرام بیرون آیید [وحلال شوید (۱)]، « **فاصطادوا** » [اگرخواهید] صید کنید [که دستوری هست] . « **ولایجرمنّکم** » و شما را برآن مداراد و بآن میاراد ،«**شنآن قوم أن صدّوکم**» دشمنی قوی که شما را بر گردانیدند ،« **عن المسجد الحرام** » اززیارت مسجد حرام ، « **أن تعتدوا** » که اندازه در گذارید [وافزونی جوئید] ، «**وتعاونوا**»و هم پشت و هم دست (۲) و یکدیگر را یارباشید (۳) ، «**علی البرّ والتقوی**» بر نیکی و پرهیز کاری ، « **ولاتعاونوا** » ویکدیگر رایارمباشید (٤) ، «**علی الاثم والعدوان**» بر بدکاری وافزونی جوئی، « **و اتّقوالله**» و پرهیزید [ازخشم وعذاب] خدای، « **انّالله شدید العقاب** [۴] » که الله سخت عقوبت است.

« **حرّمت علیکم** »حرام کرده آمد برشما ،« **المیتة**» مردار، « **والدّم** »وخون، « **ولحم الخنزیر**» و گوشت خوك ، « **وما اهلّ لغیرالله به**» و آن چیز که در کشتن آن معبودی جز از الله نام برند ، « **والمنخنقة** » و خوه کشته(٥) ، « **والموقوذة** » و بسنگ زده ، « **والمتردّیة** » و ازبالائی درافتاده ومرده ، « **والنطیحة** » وبسرو(٦) کشته، « **و ماأکل السبع** » وآنچه سباع ازوچیزی خورده باشند،« **الاّماذکیتم** » مگر آنچه نامرده یابید وبکشید ، « **وماذبح علی النصب** » وآنچه برانصاب کشتند بتان را، « **وأن تستقسموا** » وآنچه بچیزی بازی (۷) ، « **بالأزلام** » برتیرها ، « **ذلکم فسق**» این همه برشما حرام‌اند ،«**الیوم یئس الذین کفروا من دینکم** » امروز کافران نومید شدند ازباز گشتن شما از دین اسلام ، « **فلا تخشوهم** » از فتنه کردن ایشان مترسید ، « **واخشونی**» و ازمن ترسید ، « **الیوم اکملت لکم دینکم**» امروز روز سپری کردم

---

۱ ـ نسخهٔ الف : شید . ۲ ـ نسخهٔ الف : هام پشت‌وهام دست ۳ـ نسخهٔ الف : بید .
٤ ـ نسخهٔ الف: مبید . ٥ ـ خوه بروزن و معنی خفه است (برهان قاطع) .
٦ ـ سرو ، بضم اول یعنی شاخ ۷ ـ نسخهٔ ج : وآنکه چیزی بازی .

شما را دین شما ، « **وأتممت عليكم نعمتی** » و بسر بـردم شما را نعمت خویش در دین خویش، « **ورضيت لكم الاسلام ديناً** » وپسندیدم شما را اسلام بدینی،«**فمن اضطرّ**» هر که بیچاره ماند [فرامردارخوردن]، «**فی مخمصة**» در گرسنگی و نایافت طعام وبیم مرگ [وبخورد] ، « **غير متجانف لاثم** » بی آنکه تعرض معصیت کند، « **فانّ الله غفور رحيم** (٣) » الله آمرزگار است و مهربان .

النوبة الثانية

این سورة المائده صدو بیست آیتست بعدد کوفیان ، ودوهزار وهشتصدوچهار کلمه، ویازده‌هزارونهصدوسی وسه‌حرف‌است . همه‌در**مدینه** از آسمان برسول‌خدافرو آمد، گفته‌اند مگر یك آیت : « الیوم اکملت لکم دینکم » که این درحجةالوداع فروآمد، که رسول خدا در **عرفات** بود برناقهٔ عضبا . و درخبراست که رسول خدا درخطبهٔ **حجة الوداع** گفت:«یاایهاالناس‌ان سورةالمائدة من آخر القرآن نزولا، فأحلواحلالهاوحرّموا حرامها». گفت: این سورة المائده درآخرعهدما فروآمد ، حلال آن حلال دارید ، وحرام آن‌حرام دارید، و فریضهای آن بشناسید. **بومیسره** گفت:دربن سورةهشتده (١) فریضه است که در دیگر سورتها نیست : تحریم المیتة والدم ولحم الخنزیر و ما اهل لغیرالله به والمنخنقة والموقوذة والمتردیة و النطیحة وما اکل السبع وماذبح علی‌النصب والاستقسام بالازلام و تحلیل طعام‌الذین اوتوا الکتاب والمحصنات من‌الذین اوتواالکتاب والجوارح‌مکلبین‌وتمام الطهور و اذا قمتم الی‌الصلوة فاغسلوا وجوهکم ، والسارق والسارقة فاقطعوا ، ماجعل الله من بحیرة ولاسائبة ولاوصیلة ولاحام .

ابوسلمه گفت: رسول‌خدا (ص) چون از**مدینه** باز گشت به **علی** (ع) گفت:

١ـ نسخهٔ ج : هجده .

« یا علی ! اشعرت انه نزلت علیّ سورة المائدة و نعمت الفائدة ؟! ». وروایت **ابی کعب** است از رسول خدا که : هر که سورة المائدة برخواند ویرا بعدد هرجهودی و ترسائی که دردنیا است ده نیکی بنویسند ، و ده بدی از دیوان وی بر گیرند ، و ده درجه در بهشت ویرا بیفزایند . و دراین سورة نه آیت منسوخ است چنانکه رسیم بآن شرح دهیم ، و شانزده (۱) جایگه گفت دراین سورة که : « یا ایها الذین آمنوا » .

«بسم الله الرحمن الرحیم»- روایت است از **شعبی** و **میمون بن مهران** که در ابتداءِ اسلام هرچه مینوشتند افتتاح بدین کردند که «بسمك اللهم»، تا آنکه که « بسم الله » فرود آمد ، پس «بسم الله» مینوشتند ، و برین اقتصار میکردند ، تا آیت آمد که : « قل ادعوا الله اوادعوا الرحمن» پس همه درهم پیوستند و بنوشتند : « بسم الله الرحمن الرحیم » . **جابر بن عبدالله** روایت کند که مصطفی (ص) بمن گفت : یا جابر! افتتاح بنماز چون کنی ؟ گفتم که : بگویم « الحمدلله رب العالمین ». گفت : یا **جابر** ! اول بگو :« بسم الله الرحمن الرحیم » . و درخبر است که **عایشه** زنی را فرمود که جامه‌ای بردوزد چون دوخته بود باوی گفت : «أذکرت الله حین بدأت فیه ؟ » چون آغاز کردی بسم الله گفتی ؟ گفت :نه. گفت: بازشکاف ، وبنام خدا ابتدا کن . ودرخبر است از **مصطفی** (ص) که هیچ نبشته که بر آن نام خدا بود ، برزمین نیفتد که نه رب العالمین کسی را نینگیزد که از زمین بردارد ، و حرمت آن نگه دارد ، پس آنکه او را باین سبب دربهشت آرد . قال رسول الله (ص) : « اکتبوها فی کتبکم ، واذا کتبتم تکلموابها » ، وقال **ابن عباس** : « اذا کتبتموهافاقرؤهافانها هی الشافیة من کل داء »، و تفسیر و معانی وفضائل آیت تسمیت بشرح ازپیش رفت .

قوله تعالی: « یاایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود»- **ابن جریح** گفت این برخصوص اهل

---

۱ ـ نسخهٔ ج : شازده .

کتاب‌راست، ومعنی آنست که ـ ای‌شما که بکتابهای‌پیشین ایمان‌آوردید، عهدی که‌باشما کرده‌ام، وپیمانی که بسته‌ام در کار محمد (ص) و درنبوت وی، آن عهدو پیمان بجای آرید، وبوفاء آن باز آئید، وبیان این عهدآنست که رب‌العالمین گفت: «واذ أخذالله میثاق الذین اوتواالکتاب لتبیّننه‌للناس» الآیة. جمهورمفسران‌بر آنند که: این‌خطاب بر عموم است، مؤمنان امت **محمد** را میفرماید ـ که عهدها وعقدها که باخدا و باخلق کنید وفا کنید و بسر برید. اما عهد که باخدا کنید نذراست و توبه وسو گند و امثال آن، و عهد باخلق عقدها است و وعدها و شرطها در مبایعات و معاملات ومنا کحات، و عهد ذمی و مستأمن هم از این بابست. روی **انس‌بن مالك** قال: قل ما خطبنا رسول‌الله (ص) الاّ قال: «لاایمان لمن‌لاامانةله، ولادین لمن‌لاعهدله». وعن **علی** (ع) قال‌النبی(ص): «من عامل الناس فلم یظلمهم، وحدثهم فلم یکذبهم، ووعدهم فلم یخلفهم، فهوممن کملت مروءته، وظهرت عدالته، و وجبت اخوته، و حرّمت غیبته».

«احلت لکم بهیمة الانعام» ـ این باز سخنی دیگراست که در گرفت. میگوید: خوردن گوشت بهیمة الانعام شما را حلال است و گشاده، واین ازبهرآن گفت که اهل جاهلیت آنرا برخود حرام کرده بودند. جای دیگراز این گشاده‌تر گفت: «قل‌من‌حرّم زینةالله التی اخرج لعباده والطیبات من‌الرزق؟». جای دیگر گفت: «وحرموا ما رزقهم الله افتراء علی الله قد ضلوا». و انعام شتر است و گاو و گوسفند، بدلیل آنکه گفت: «و من الانعام حمولةً و فرشاً». پس تفصیل آن باین سه بیرون داد، گفت: «ثمانیة ازواج من الضأن اثنین» الی آخر الآیتین. **شعبی** گفت: «بهیمة الانعام» بچه است در شکم، چون مادر را بکشند و بچه درشکم مرده یابند آن حلال است. **مصطفی** (ص) گفت: «ذکوة الجنین ذکوة امّه». **ابن عباس** ماده گاوی دید کشته، وبچه داشت در شکم. **ابن عباس** بآن بچه اشارت کرد، گفت: «هذامن بهیمة الانعام التی‌احلت‌لکم».

کلبی گفت : « بهیمة الانعام » وحش بیابانی‌اند : آهو وخر گور و گاو کوهی ، وهرچه صیدآن مباح است . اما تاشتردرآن نبودآنرا انعام نگویند ، که ـ نعم ـ باصل‌نامیست شتر را ، وآن دیگر تبع‌اند ، وبهیمه بسته زبان بود، یعنی استبهم علیها المنطق و کذلك سمیت العجماء ، لان‌المنطق استعجم علیها فلم تفصح به. وبهیمه وانعام هردویکسان‌اند اما چون بلفظ مختلف بودند اضافت روا داشتند همچون حق‌الیقین ، وحق هم یقین‌است، و انمااضیف الیه لاختلاف اللفظین.

« الّاما یتلی‌علیکم »ـ یعنی غیرمانهی‌الله عزوجل عن‌اکله مماحرم‌علیکم‌فی‌القرآن یقرأ علیکم ، و ذلك فی قوله : « حرمت علیکم المیتة والدم و لحم الخنزیر» الی قوله « و ما ذبح علی‌النصب » ، و کذلك فی قوله تعالی‌وتقدس : « ولا تأ کلوا ممالم یذ کراسم الله علیه و انه لفسق » . میگوید:بهیمة الانعام شما را حلال است مگرآنچه در قرآن‌بر شما حرام کردند درین دوآیت که گفتیم . آنکه گفت : «غیرمحلّی الصید وأنتم حرم » نچنانکه درحال احرام چیزی ازین صید که گفتیم حلال دارید که‌آن هم حلال نیست ، محرم را حلال نیست که‌صید بر کند، اما صید بحر رواست ، و شرح این درآخر سورة بیاید بجای‌خویش . یقال : رجل حرام و حرم و محرم ، وحلال وحل ومحل(١) مرد را و زن را حرام گویند . « ان الله یحکم مایرید » یثبت و یبرم ما یرید ، و یمنع و یحرم مایرید .

مردی بود درروز کارخویش اورا **کندی** گفتندی ، رای اهل زندقه‌داشت.اصحاب وی او را گفتند : اعمل لنامثل هذاالقرآن . مثل این قرآن ازبهرما بساز . گفت : آری بسازم چیزی مثل آن . پس روز کاری خود را درحجاب داشت ، و عزلت گرفت ، ودرین

---

(١) «حرم» بکسر اول وسکون دوم ، «محرم» بضم اول و کسر سوم ، «حل» بکسر اول و تشدید دوم و «محل» بضم اول و کسر دوم وتشدید سوم .

اندیشه بماند. آخرروزی برون آمد، گفت: من نتوانستم و کس خود طاقت آن ندارد که مثل قرآن بیارد. من درمصحف نگه کردم، و درین آیت که درابتداء سورة المائده است اندیشه کردم، وباندازهٔ دوسطرهم امر است بوفا، هم نهی است ازدروغ وغدر، وهم تحلیل برعموم، وهم استثنا ازجمع، وهم اختیارازقدرت، وهم اثبات حکم. این معانی دردوسطر جمع کرده، و این درطاقت هیچ بشر نباشد، که جمع این معانی جزدرمجلدی نتوان کرد.

« یاایها الذین آمنوا لا تحلوا شعائرالله » ـ سبب نزول این آیت آن بود کـه: مردی بود او را **حطیم** میگفتند، نام وی **شریح بن ضبیعة بن هند بن شرحیل البکری**، پیش رسول خدا آمد، و گفت: الی ماتدعونا؟ ما را بـه چه میخوانی یا **محمد**؟ گفت: « الی شهادة أن لااله الاالله و اقام الصلوة وایتاءِ الزکوة ». جواب داد که: این نیکست و لکن مرا درقبیلهٔ خود امیرانند و سروران، وبی رأی ایشان کاری نکنم وعقدی نبندم. اکنون روم و این حدیث برایشان عرض کنم. اگر ایشان مسلمان شوند من باایشانم وهمه را پیش توآرم. این بگفت، وبیرون شد، و رسول خدا پیش از آن بایاران گفته بود که: « یدخل علیکم رجل من **ربیعة** یتکلم بلسان شیطان »، وآن ساعت که بیرون شد، **رسول** (ص) گفت: « لقد دخل بوجه کافر، وخرج بعقبی غادر، وماالرجل بمسلم ». این مرد که درآمد مسلمان نیست. بروئی کافرانه درآمد وبپائی غادرانه بیرون شد، وبراه درچون میشدبچرندگان اهل **مدینه** دررسید، و همه‌را درپیش گرفت، وبه **یمامه** راند، وبراه‌در این رجز میگفت: شعر

باتوا نیاماً وابن هند لم ینم بات یقاسیها غلام کالزلم
خدلج الساقین ممسوح القدم قدلفها اللیل بسواق حطم
لیس براعی ابل ولا غنم ولا بجزار علی ظهر وضم
هذا اوان الشد فاشتدی زیم

مسلمانان براثر وی برفتند، تا واستانند، نتوانستند، وعاجز باز گشتند. دیگر سال چون رسول خدا و مسلمانان بقصد عمره بیرون آمدند، آواز تلبیهٔ **حطیم** شنیدند که از **یمامه** می آمد درغمار حجاج **بکر و ابل**، وتجارتی عظیم باوی، وآن سرحمدینه که رانده بود هدی خانهٔ کعبه ساخته، وقلائد در گردنهای آن افگنده. مسلمانان گفتند: یارسول الله هذا الحطیم خرج حاجاً، فخل بیننا و بینه. ما را بدو باز گذار تا داد خود از وی بستانیم. رسول خدا سروا زد، گفت: «انه قلد الهدی». او قلاده در گردن هدی افکنده است امن خود را. یاران گفتند: این چیزی است که ما در روزگار جاهلیت میکردیم و عادت داشتیم. ایشان فاپس میگفتند، و **مصطفی** (ص) جواب ایشان میداد، تا رب‌العالمین آیت فرستاد: «یاایها الذین آمنوا لاتحلوا شعائرالله». دراول چنین فرمود پس بآخرمنسوخ گشت. بعضی مفسران گفتند: این درشأن **قریش** فروآمد و **خزاعه** و **بنی کنانه** و **بنی عامر بن صعصعه** که ایشان درجاهلیت در ماه حرام و غیر آن غارت و قتل روا میداشتند، و قومی سعی میان **صفا** و **مروه** نمیکردند، و وقوف بعرفات از شعائردین نمیشمردند. پس چون مسلمان شدند رب‌العالمین ایشانرا خبر کرد که این همه ازشعائردین حق است، ونشان اسلام است، نگر تاحرمت نشکنید، وشعائردین‌اسلام بجای آرید، وباین قول شعائر مناسك حج‌است. **قتبی** گفت: «شعائرالله» ای علامات دینه، واحدتها شعیرة، وهی کل شیء جعل علماً من اعلام طاعته. **عطا** گفت: شعائرالله حرمات الله، اتباع طاعته، و اجتناب سخطه. و گفته‌اند: تفسیر شعائر خود درآیت مفسر است.

«ولاالشهر الحرام ولاالهدی ولاالقلائد»- ماه حرام چهارند: ذوالقعده، وذوالحجه و محرم و رجب. معنی آنست که درین ماههای حرام قتل و قتال حلال مدارید. جای دیگر ازین گشاده تر گفت: «یسئلونك عن الشهرالحرام قتال فیه قل قتال فیه کبیر».

ابن زید گفت: این بدان آمد که کافران درماه حرام تغییر و تبدیل میکردند، چنانکه رب‌العزة گفت: «یحلونه عاماً و یحرمونه عاماً»، وقصه‌آنست که: **بو ثمامة جنادة بن عوف بن امیه** از **بنی کنانه** هرسال درسوق **عکاظ** بایستادی، و گفتی: الاانی قد احللت المحرم و حرمت صفر، احللت کذا وحرمت کذا. آنچه خواستی حلال کردی، وآنچه خواستی‌حرام کردی، و عرب آن ازوی‌میگرفتند، و میپذیرفتند، تا رب‌العالمین آیت فرستاد که «انماالنسیء زیادة فی‌الکفر» الآیة.

«ولاالهدی»ـ هدی وهدی‌آن بدنه است که بمنی‌برند. آنرا بدنه‌نام کردند بدانت آنرا وسمن‌آنرا. «ولاالقلائد» ـ این رادو معنی گفته‌اند، یکی آنست که: قلائدبمعنی مقلد است‌یعنی آن هدایا که‌قلاده در گردن‌آن می‌افگنند، وعادت اهل جاهلیت‌آن بود که‌هر که ازحرم بیرون آمدی شاخی از درختان حرم بگرفتی، یا پوست آن باز کردی، و بر گردن شترخود افگندی تا هرجائی که رسیدی، ایمن (۱) بودی، و کسی تعرض وی نکردی، و هر که قصد حرم داشتی همچنین چیزی در گردن شتر افگنـدی ازین موی گوسفند یا پشم شتر. و درخبراست کـه **مصطفی** (ص) نعلین درافگنده بود، یا پس چیزی در کوهان بدنه میزدند تاخون برآمدی، هر که دیدی دانستی که این‌هدی‌است، آنرا حرمت داشتی. معنی دیگرآنست که قلائد عین قلاده است نه مقلدات، وآن شاخ درخت حرم بود که می گرفتند در جاهلیت، و در گردن شتر می‌افگندند امن خود را. رب‌العالمین نهی کرد از آن درخت گرفتن و آن تقلید کردن.

«ولاآمّین البیت‌الحرام» ـ یعنی: ولاقاصدین‌البیت الحرام. آمین وحاجین‌وقاصدین بمعنی یکسانند، واین‌آن‌بود که درعرب‌چون‌نه‌ماه‌حرام بودی‌پیوسته‌جنگ کردندی(۲) و حرب میـان ایشان قائم بودی، و ازیکدیگرشان امن نبودی، مگر کسی که هدی

---

۱ ـ نسخهٔ ج: آمن. ۲ ـ نسخهٔ الف: کردندید.

سوی کعبه راندی، ونشان آن برخود یا برشتر کردی از آن قلائد، که بآن نشان امن یافتی، و کس قصد وی نکردی. پس چون اسلام درپیوست، روزگاری مسلمانان را همان میفرمودند مصلحت مؤمنان را، پس بآخر منسوخ گشت باین آیت که رب العزة گفت: «فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم»، وبآن آیت که گفت: «فلا یقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا». اکنون هیچ کافر ومشرك را روا نیست که حج کنند، یاخویشتن را بقلائد و هدی ایمن گرداند.

«یبتغون فضلاً من ربهم و رضواناً» - سیاق این سخن بروفق عقیده و گفت کافران است، نه از آنکه ایشان را در رضوان حق نصیبی است. یعنی که ایشان میگویند که: باین حج، رضاء حق میخواهیم، ورب العزة از ایشان راضی نه، تاآنگه که مسلمان شوند، پس طلب رضاء حق. وروا باشد که «یبتغون فضلا» برعموم نهند، و«رضواناً» برخصوص مؤمنان را باشد، که مشرکان درابتداء اسلام پیش ازنسخ حج میکردند، و قصد ایشان باین حج طلب روزی دنیا بود، وقصد مسلمانان درحج کردن هم طلب فضل است درین جهان، وهم رضوان حق درآن جهان.

«و اذا حللتم فاصطادوا» - امر اباحت و تخییر است، میگوید چون ازحج وعمره فارغ گشتید، وحلال شدید، دستوری صید کردن هست، اگرخواهید صید کنید، واگر خواهید مکنید، همچنانکه گفت: «فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض»، «کلوا من ثمره اذا اثمر»، «فاذا وجبت جنوبها فکلوا منها». وطا دراصطیاد همچون طاست دراصطبار و اضطجاع و اضطباع و اضطرار.

«ولا یجرمنّکم شنآن قوم» - شنآن بسکون نون قراءت **شامی** است و **بوبکر**. باقی بفتح نون خوانند، وفتح قوی‌تر که این مصدراست، ومصدر بیشتر بوزن فعلان آید همچون طیران ولمعان ونزوان، واختیار **بوعبیده** و **بوحاتم** اینست. «ان صدوکم» - بکسر الف

قراءت **مکی** و **بوعمرو** است بر معنی استقبال، یعنی « لایجرمنکم شنآن قوم ان صدوکم»، و قراءت باقی بفتح الف است یعنی ـ لایحملنکم بغض قوم علی الاعداء، لأنهم صدوکم عن المسجد الحرام فیمامضی، لأن الصد کان قدتقدم من المشرکین قبل نزول هذه الآیة، لانها نزلت بعد عام **الحدیبیة** . «ولایجرمنکم» ای ـ لایحملنکم، یقال جرمنی فلان علی أن صنعت کذا، ای حملنی . میگوید : بعض اهل **مکه** بسبب آنکه شما را ازمسجد حرام باز داشتند سال **حدیبیه** ، شما را بآن میاراد که اندازه در گذارید ، وبرحجاج **یمامه** افزونی جوئید ، و آنچه محرم است حلال گردانید .

« وتعاونوا علی البر والتقوی »ـ گفته‌اند : بر وتقوی اینجا اسلام وسنت است، واثم وعدوان کفروبدعت ، واز **مصطفی**(ص) پرسیدند که بر و اثم چیست ؟ جواب داد که : « البرّ ما انشرح له صدرك، والاثم ماجاء كفی صدرك» وبروایتی دیگر گفت : «البرّ حسن الخلق ، والاثم ماجاء ك فی نفسك وكرهت ان یطلع علیه الناس»، و گفته‌اند: هرمعروفی که الله تعالی بربنده فریضه گردانیده است ، یابنده بطوع خود درآن شروع کرده ، و بجای آورده ،آن بر است ، وهرحدی که خدای تعالی درشریعت نهاد ، وهر اندازه که پدید کرد چون بنده برآن اندازه بایستد ، وآن حدود بجاآرد، آن تقوی است . و اثم حدود شرائع ازجای خود بگردانیدنست، وعدوان ازحق بیرون شدن وبرخود و برخلق خدا ستم کردن . پس تحذیر کرد و گفت : «واتقوالله»ولا تستحلوا محرماً ،« ان الله شدیدالعقاب » اذا عاقب . عقوبت و عقاب آنست که باجانی گردد برعقب جنایت او ازپاداش بد .

« حرمت علیکم » ـ این آیت « مایتلی علیکم » است که در اول سورة یاد کرد و شرح این چند کلمات در سورة البقره رفت ، تا آنجا که گفت : « والمنخنقة » ، منخنقه آن شتر یا گاو و یا گوسفند است که بخوه کشته شود ، چنانکه رسن در گردن وی افتد تابمیرد ، یادر دام صیاد رشتهٔ دام درحلق وی افتد وبمیرد وبکارد نرسد ، وموقونه آنست

که بچوب میزنند ویرا تابمیرد ، یاصیادآنرا بسنگ یا بتیر که آلت جارحه نبود میزنند تابمیرد ، و متردیه آنست که ازبالای بزیرافتد، یادرچاهی افتد تابمیرد وبذبح نرسد ، و نطیحه آن گوسفند است که دیگری او را بسرو میزنند تابمیرد.

« وما اکل السبع » - وهرچه سبعی ناآموخته آنرا بکشد، وپاره‌ای ازآن بخورد ، باقی حرام است . عرب این همه حرامها حلال میداشتند ، و میخوردند ، رب‌العالمین مسلمانانرا ازآن باز زد ، و خوردن‌آن برایشان حرام کرد، آنگه گفت : « الاماذکّیتم» - مگرچیزی که بدان دررسید هنوزجان دروی مانده ، وبکشی کشتنی تمام، و کشتن‌تمام آن است که اوداج ببرد، وخون براند ، ومذبوح بچشم بنگرد، وبدست وپای ودنب‌تحرک کند . **مصطفی** (ص) گفت: «ان‌الله‌تعالی کتب الاحسان علی کل‌شیء فاذا قتلتم فأحسنوا القتلة ، واذا ذبحتم فاحسنوا الذبح، ولیحدّ احدکم شفرته ولیرح ذبیحته». وعن **عکرمة** ان رجلا اضجع شاةً وجعل یحد شفرته لیذبحها ، فقال النبی(ص) :«ترید أن تمیتها موتاً قبل ان تذبحها ».

فصل فی‌الذکوة

بدان که حیوان اندرین معنی بردوضرب‌اند : یکی مقدورعلیه که دست تو آسان بذکوة آن رسد ، ودیگر غیرمقدورعلیه که ذبح آن نتوانی ، و آسان بدان نرسی . اما آنچه مقدور علیه است شتر است‌و گاو و گوسفندومانندآن ، ذکوة‌آن جمله‌درحلق‌است ودربر، چنانکه مصطفی(ص) گفت: «الذبح فی‌الحلق واللبة لمن قدر، ولاتعجلوا الانفس‌حتی تزهق ». و کیفیت این ذکوة آنست که کارد تیز کند وروی ذبیحه فراقبله کند، چنانکه حلق ذبیحه و روی کشنده برابر قبله بود ، و حلقوم و مری و ودجین ببرد. اگربجائی کاردسنگی باشد که گوشهٔ‌آن تیزوبرنده باشد،یاچوبی‌تیز یا نی، روا باشد، کهمصطفی(ص)

گفت : « ماانهرالدم و ذ کراسم الله علیه فکلوا الاماکان من سن اوظفر، اماالسن فعظم واماالظفر فمدی الجثة». اما آنچه غیرمقدورعلیه باشد بردوضر بست: یکی وحشی بیابانی چون آهو وخر گوش و مانند آن ، ذ کوة آن بعقر باشد، هرجای که زخم وجرح بروی توان کرد ذ کوة بدان حاصل شود ، بشرط آنکه بچیزی محدد آن زخم بروی آرد که **مصطفی**(ص) گفته‌است دربعضی اخبار: « واذا اصبت بحده فکل، واذا اصبت بعرضه فلا تأ کل فانه وقیذ»، وباید که بقصد وی بود که ا گرصیدی دراحبولهٔ صیاد افتد ودرآن احبوله کارد بود ، وصید را مجروح کند ، و عقرحاصل شود آن صید حلال نیست ، که فعل قصد درمیان نیست . ضرب دوم حیوانی انسی است که وحشی شود، ورمیده گردد ، یا درچاه افتد ، و ذ کوة آن بحلق نتوان کرد کـه دست بدان نرسد ، ذ کوة آن ضرب همچون ذ کوة صید و وحش بود بهراندامی که طعنه بروی‌توان زد بر باید زد، و ذ کوة بدان حاصل شود .

« و ماذبح علی‌النصب » ـ گفته‌اند که : نصب واحد است ، و جمع آن انصاب ، همچون عنق و اعناق ،و گویند که نصب جمع است، و واحدآن نصاب ، وبرجمله نصب عبارت‌ازآن‌چیزاست که نصب کنند، و مفسران را دراین اختلاف اقوالست. قومی گفتند: سنگها بودبنزدیك بتان قربان‌نهاده، چون‌ازبهر بتان قربان کردندی(۱)، خون‌آن‌قربانی برآن سنگها می‌ریختند، و گوشت بر آن می‌نهادند تعظیم بتانرا ، و تقرب کردن بدان. آن گوشت میخوردند و بدرویشان میدادند . قومی گفتند : انصاب خود عین بتان‌اند که پنداشته‌بودند، برنام آن قربان میکردند . تقدیرسخن آنست که: وماذبح علی‌اسم‌النصب. **ابن‌زید** گفت : « وماذبح علی النصب » و «مااهل لغیرالله به » هردویکسانند . **قطرب** گفت: علی بمعنی‌لام‌است یعنی و ماذبح للنصب ، ای‌لاجل النصب، کقوله : «فسلام لك»،

۱ـ نسخهٔ الف : کردندید .

ای ـ علیك، « ان اسأتم فلها » ای فعلیها.

« وأن تستقسموا» ـ ان درمحل رفع است ، یعنی فحرم علیکم الاستقسام بالازلام، وهو أن یطلب علم ماقسم له من الخیر والشر من الازلام . استقسام آنست که آن قسمت که الله کرده درغیب ازخیر و شر وی ،علم آن باین ازلام جوید ، واین آن بود که درجاهلیت چوبها ساخته بودند ومانند تیرها دربیت الاصنام نهاده ، بربعضی نوشته که: امرنی ربی ، و بربعضی: نهانی ربی ، وبربعضی نوشته که: یسلم، وبربعضی: لایسلم ، وبربعضی: یرجع ویغنم، وبربعضی: لایرجع ولایغنم . پس چون یکی را ازایشان کاری پیش آمدی یا قصد سفر داشتی درآن بیت الاصنام شدی وآن تیرها زیرجامه پوشیده کرده، یکی بیرون آوردی، وآن نبشته که برآمدی برآن حکم کردی از امرونهی ، وگفته اند: این استقسام بالازلام آن بود که جانوری میکشتند میان قومی بقمار، و آنکه چوبی فرامیگرفتند و نامهای ایشان برپهلوهای آن مینوشتند، پس می بگردانیدند برمثال آن قرعهٔ چوب که فالگیران بگردانند. هرنام که برآمدی ازقسمتهای آن جانورفرا آنکس دادندی ، استقسام آن بود، واین فال که مردم میزدند بقرعهٔ چوب ازجمله کبائر وفسق است ، باید که دانی و از آن پرهیز کنی . **سعید جبیر** گفت : ازلام سنگ ریزهای سپید بودند که می بزدند وبرآن حکم میکردند. **مجاهد** گفت: ازلام کعاب اند که مقامران ونردبازان دارند. **سفیان بن وکیع** گفت : شطرنج است، که این هم ازجملهٔ فسق است .

امیرالمؤمنین **علی** (ع) بقومی بگذشت که شطرنج میباختند ، بانگ برایشان زد وگفت: «ماهذا التماثیل التی انتم لها عاکفون؟» گفتند: یا **اباالحسن** ! اللعب بالشطرنج هو حرام ؟ فقال : « نعم هوالقمارالاصغر » . وسئل **ابوبکرالصدیق** عن الشطرنج ، فنهاه وکرهه وشدد فیه. وسئل **عمر بن الخطاب** عن الشطرنج، فقال : وأی شیء هو ؟ فوصفوا له،

فقال: «هوالقمار بعَينه» . وسئل **عثمان بن عفان** عنه، فقال : «هذا من عمل الجاهلية حرام على المسلمين». وسئل **على بن ابى طالب** (ع) عنه،فقال :«هو التماثيل والاباطيل ، وهوعمل الجاهلية ، وهوحرام حرمها الله ورسوله». وسئل **ابن عباس** عنه، فقال :«هو القمار بعينه وهو حرام» ، وسئل **ابوهريرة** عنه، فقال: «تسألنى عن لعب المجوس،الناظر اليها كالزانى».وسئل **سعيد بن جبير والحسن بن ابى الحسن البصرى** عنه ، فقالا : «الذى يلعب بالشطرنج ، هوفاسق ، لايقبل شهادته (١) ولايسلم عليه» .وسئل **الاوزاعى** عن اللعب بالشطرنج،فقال: «هوخبيث، معه شياطين، وصاحبه ملعون، لانه يشتم الرب ويفترى، ويكذب ويؤخر الصلوة ويذهب بهانور وجهه ، لانه يقول قتلت الشاه ، و انما الشاه هوخالقه عز وجل». وسئل **سفيان الثورى** عنه ، فقال : «هولعب المجوس، وهو اباطيل ، لايشتغل بذلك الا كل عيار شطار وهولعب كان يلعب به قوم **لوط** ، ومن جلس على الشطرنج يلعب به فان الملكين الموكلين به يلعنانه حتى يفرغ منه ، فاذا قال قتلت الشاه قالا له : قتلك الله وعذبك » .

وسئل **احمد بن حنبل** عنه ، فقال:«هو التماثيل والاباطيل،مارأيت احداً من العلماء يلعب به ولااحد من السلف رخص فيه». وقيل **لكعب الاحبار**:ماتقول فيمن لعب بالشطرنج؟ فقال : «اللعب بالشطرنج حرام ، والذى يلعب بالشطرنج ملعون ،و انما الشطرنج هو كيد الشيطان و اول من لعب بالشطرنج كان **ابليس** ، و اول من لعب به من الآدميين **نمرود بن كنعان** الكافر، ثم لعب به **فرعون** الذى كان يقول:«انا ربكم الاعلى»، قال : ومن جلس عند من يلعب بالشطرنج ، فقداشترك مع **ابليس** وفعله». قيل لكعب : يا **ابا اسحق** فما تقول فيمن يلعب بالشطرنج على شبه ادب لا على طريق القمار؟ فقال : «ملعون ورب الكعبة». ثم قال كعب : « الا اخبرك بما هو اعجب من ذلك ؟ لقد مر نبى من الانبياء على رجلين يلعبان بالشطرنج ، فقال لهما: انكما لوجلستما على عبادة الاوثان كان احب الى مما انتما فيه،

١ـ نسخة الف : شفاعته.

لقد کفرتما بقولکما : قاتلت الشاه . اماعلمت یا عبدالله ان الشاه هورب العالمین ؟ ! فمن قال قتلت الشاه فقد کفر بالله، ومن قال مات شاهك فکأنه یستهزیٔ برب العالمین ، فقد نهیتکما عن لعب الشطرنج ، فانی اخاف ان ینزل علیکما عذاب من السماء . قال: فلم ینتهیا عن ذلك حتی نزل علیهما عذاب من السماءِ فاهلکهما و صارا الی النار » .

این آثار واخبار که برشمردیـم دلالت میکند که شطرنج باختن فسق است ، و شطرنج بازفاسق . و مذهب اصحاب حدیث وسیرت اهل ورع و دیانت اینست . اما بعضی فقهـا از متأخران اصحاب شافعی آنرا رخصت داده‌اند بسهٔ شرط ، گفته‌اند : اذا لم یکن فی الصلوة نسیان ، وفی المال خسران، وفی اللسان طغیان ، فهو انس بین الخلان . ومذهب راست و دین پسندیده و اختیار علمای اهـل سنت و دیانت طریق اصحاب حدیث است چنانکه بیان کردیم .

قوله : « ذلکم فسق » ـ ای خروج عن الحلال الی الحرام ، وخروج من طاعة‌الله و ورکوب لمعصیته ، وهوحرام لأن الازلام لاتبین شیئاً والله‌سبحانه علام الغیوب لا الازلام والنجوم . روی عن **ابی الدرداء** : قال رسول‌الله (ص) :« من تکهن او استقسم او تطیر طیرة ترده عن سفره لم‌ینظر الی الدرجات العلی من‌الجنة یوم‌القیامة» .

« الیوم یئس‌الذین کفروا من‌دینکم » ـ این آیت بعد ازفتح **مکه** آمد . میگوید: کافران اکنون نومید گشتند ازباز گشت شما ازدین اسلام ، واین‌ازبهر آن گفت که‌کافران مسلمانان را پیش از آن رنج مینمودند و فتنه میکردند تـا از دین اسلام باز گردند . میگوید: اکنون که اسلام فراخ گشت ، ومسلمانان انبوه گشتند ، وکارآنان بالا گرفت ایشان نومیدشدند ازفتنه کردن مسلمانان. «فلاتخشوهم واخشونی» ـ شما که مسلمانانید در متابعت دین **محمد** و درنصرت کردن وی ازمشرکان مترسید بلکه از من ترسید که خداوندم ، و ایمن باشید که بردین اسلام پس ازین هیچ دین غالب نبود : « لیظهره

علی الدین کله ولو کره المشرکون ».

« الیوم اکملت لکم دینکم »ـ این آیت روز آدینه فروآمد، روز عرفه بعد ازنماز دیگر **مصطفی** (ص) درحجة الوداع درشهور سنهٔ عشره برموقف ایستاده برناقهٔ عضبا(۱) **طارق بن شهاب** گفت : مردی جهود فرا **عمرخطاب** گفت : شما آیتی میخوانید در کتاب خویش، که اگر آن آیت بما فروآمدی، آن روز که فروآمدی ماراعیدی عظیم بودی. **عمر** گفت: کدام است؟ گفت : «الیوم اکملت لکم دینکم» **عمر** گفت : من دانم که این آیت کدام روز برچه جایگه فروآمد . روزجمعه فروآمد روزعرفه ، وما که یاران بودیم بارسول خدا بعرفات ایستاده بودیم ، وبحمدالله این هردو روزما را عید است و تابقیامت مسلمانانرا عید خواهد بود . **هرون بن عنتره** روایت کرد ازپدر خویش ، گفت : آنروز که این آیت فروآمد **عمرخطاب** بگریست. رسول خدا گفت: یا **عمر** چرا میگریی ؟ گفت: یارسول الله ! ازآن می گریم که مادر دین خویش تا امروز برزیادت بودیم، اکنون آیت آمد که دین سپری گشت و تمام شد ، و بعد از کمال جز نقصان نبود . رسول خدا گفت: «صدقت یا **عمر**» ، پس ازآن رسول خدا هشتاد ویك روز بزیست .

ابن عباس گفت: رسول خدا درحجة الوداع آنگه که براه در بود ، این آیت بوی فروآمد : « یستفتونك قل الله یفتیکم فی الکلالة » ، واین آیت را ایت صیف نام کردند. پس چون در مکه شد این آیت فروآمد که « الیوم یئس الذین کفروا من دینکم » ، پس چون در عرفات بایستاد دست بدعا برداشته این آیت فروآمد که: « الیوم اکملت لکم دینکم » . معنی آنست که امروزآن روزاست که دین شما تمام کردم، احکام دین وشرایع اسلام بسر بردم. فرائض وسنن، حلال و حرام پیدا کردم ، که پس ازین هیچ آیت حلال وحرام حدود و فرائض واحکام ازآسمان فرونیامد .

روایت کرده‌اند از **عایشه** که معراج رسول (ص) پیش ازهجرت بود بهجده

۱ـ شیخ طبرسی در تفسیر مجمع البیان نقل میکند که این آیه پس از نصب علی(ع) بامامت از طرف حضرت رسول در روزغدیرخم نازل شد و پس از نزول آیه پیغمبر فرمود: « الله اکبر علی اکمال الدین واتمام النعمة ورضاالرب برسالتی وولایة علی بن ابی طالب من بعدی...».

ماه ، و نماز پنجگانه شب معراج فریضه گردانیدند ، و پیش از آن چهار رکعت بیش نبود: دو بامداد و دو شبانگاه ، وقتی‌معین برآن ننهاده ، پس‌ازهجرت به **مدینه** زکوة واجب کردند ،و روزهٔ ماه رمضان بعد ازهجرت اندر سال دوم واجب کردند اندر شعبان، و فریضهٔ حج درسنهٔ تسع بود، وفیه اختلاف العلماء ، وغسل جنابت همچنین . پس‌چون رسول خدا حجة الوداع کرد،این‌آیت فروآمد: «الیوم اکملت‌لکم دینکم» ، وپس از آن حلال و حرام نیامد . و گفته‌اند : کمال‌دین‌آنست که رب‌العالمین هرچه پیغامبران وامم پیشینه را داد ازعلم حکمت ، آن همه این امت را داد ، وبرایشان بیفزود ، وشرایع انبیا منسوخ کرد ، وشریعت این امت تابقیامت بپیوندد ، و فسخ وتغییردرآن نشود ، و این امت بهمهٔ انبیاء بگرویدند، وتصدیق کردند ، وتفریق‌میان ایشان نیفکندند ، چنانکه دیگران کردند ، و حسنات این امت مضاعف گردانیدند ، و در ثواب بیفزودند که بادیگرامم نکردند. اینست‌معنی کمال دین که‌درآیت گفت . **ابوحفص حداد** گفته : کمال‌دین در دو چیزاست : درمعرفت خدا و در اتباع‌سنت **مصطفی** (ص) .

«و أتممت علیکم نعمتی» ـ میگوید : نعمت خود برشما تمام کردم ، و وعده که کرده بودم از فتح مکه وقهر کفار ونصرت بردشمن ، وفا کردم ، و بسر بردم . ازین پس مشرکان را نیست که‌باشما حج کنند، «الالایحج‌بعدالعام مشرك، ولایطوفن بالبیت‌عریان». و گفته‌اند: کمال دین وتمامی نعمت‌آنست که : حج کردن آنروز که این‌آیت‌آمد باروز عرفه افتاده بود ، حکم بمحل خود رسیده ، وفریضه بوقت خود باز گشته، همچون‌آنروز که رب‌العزة آسمان و زمین آفرید، ونسیء که کافران نهادند باطل کرد . وخبر درست است که**مصطفی** (ص) آنروز گفت:«ان‌الزمان‌قد استدار کهیئة‌یوم‌خلق السموات‌والارض. السنة اثناعشرشهراً، منها اربعة حرم ، ثلاثة متوالیات : ذوالقعدة و ذوالحجة والمحرم ،و رجب، شهرمضرالذی‌بین جمادی وشعبان» .

«و رضیت لکم الاسلام‌دیناً» ـ ای اخترت لکم الاسلام، فلیس دین ارضی عندالله عزوجل من‌الاسلام، یقول الله عزوجل : « ومن یبتغ غیرالاسلام دیناً فلن یقبل منه» . میگوید:آن دین که شما را پسندیدم وشما را بدان فزودم اسلام است، و اصل‌آن پنج چیزاست، چنانکه **مصطفی** (ص) گفت : « بنی‌الاسلام علی‌خمس: شهادة أن‌لااله‌الاالله، وأن محمداً رسول الله، و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة والحج‌وصوم رمضان» .

روی **عمر بن الخطاب** ، قال: «بینما نحن‌عندرسول‌الله (ص) اذطلع علینا رجل شدید بیاض‌الثیاب ،شدیدسواد الشعر ،لایری‌علیه‌اثر السفرولایعرفه‌منا احد، حتی‌جلس‌الی النبی(ص) وأسند رکبتیه الی‌رکبتیه ، و وضع یده علی فخذیه ، فقال‌یا **محمد** اخبرنی‌عن الایمان، فقال : « الایمان ان تؤمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله والیوم الاخر. تؤمن بالقدرخیره‌وشره » ، فقال: صدقت‌فأخبرنی‌عن‌الاسلام. قال :«الاسلام‌أن‌تشهد أن‌لااله‌الاالله، وأن‌محمداً رسول‌الله، وتقیم‌الصلوة وتؤتی‌الزکوة ، وتصوم‌رمضان، وتحج‌البیت‌ان‌استطعت الیه‌سبیلا». قال: صدقت ، فأخبرنی‌عن‌الاحسان .قال:«الاحسان‌ان‌تعبدالله کأنك‌تراه، فان‌لم تکن تراه فانه‌یراك » . قال: فأخبرنی عن‌الساعة . قال:« ماالمسؤل‌عنها بأعلم‌من‌السائل» . قال : فأخبرنی عن اماراتها . قال : « ان تلدالامة ربتها ، و أن تری الحفاة العراة الصم البکم‌ملوك‌الارض ». قال : ثم انطلق، فلبثت ملیاً ، ثم‌قال لی :«یا **عمر** أتدری من‌السائل؟» قلت : الله ورسوله اعلم . قال : « فانه **جبرئیل** اتاکم یعلمکم دینکم ».

«فمن اضطرفی مخمصة» ـ این‌سخن راجع است‌با اول آیت ، چون محرمات یاد کرده‌بود، وگفته که:« ذلکم فسق »، برعقب‌آن گفت :« فمن‌اضطرفی مخمصة». اگر کسی باضطرار و بیچارگی بجائی رسد که ازگرسنگی بیم جان بود ، او را رخصت است که مردار خورد ، باین‌شرط که گفت « غیرمتجانف لاثم ». همانست که جای دیگر گفت : « غیرباغ ولاعاد » ، بشرط آنکه قدر ضرورت خورد ، وبیش از کفایت وبیش ازسد رمق

نخورد و ننهد ، واگر سگ یابد و مردار یابد ، سگ نخورد مردار خورد ، اگر سگ مرده یابد وجانوردیگر مرده یابد، سگ نخورد و آنرا خورد، واگر سگ یابد وخوك یابد، سگ خورد وخوك نخورد ، واگر مردم مرده یابد و جزاز مردم یابد، مردهٔ مردم نخوردحرمت را ، و گفته‌اند : « غیرمتجانف لاثم » ای غیرمتعرض لمعصیة ، وهوأن یکون عاصیاً بسفره، اویأکل فوق الشبع .

آنگه گفت : « فان الله غفور رحیم »- اینجا مضمریست، یعنی: فأکل فان‌الله غفور یغفرله ما اکل مما حرم علیه ، رحیم باولیائه حیث رخص لهم . ختم آیت برحمت و مغفرت از آن کرد که آخر این مضطر حرام خورده است اگرچه بعذرخورده‌است ، پس بحقیقت نه حلال خواراست اما معذور است و نزدیك الله مغفور است .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم »- اسم جلیل، جلاله کبریاؤه، کبریاؤه سناؤه ، ومجده عزه ، و کونه ذاته ، ازله ابده، وقدمه سرمده . عظیم فی‌ملکوته ، ملیك فی‌جبروته، مهیمن صمدی‌الذات، متوحد سرمدی الصفات :

ملیك فی‌السماءِ بـه افتخاری عزیزالقـدر لیس لـه خفـاء

نام خداوندی که بهیچ چیزوهیچ کس نماند ، بهیچ کاربهیچ وقت درنماند . دشمن پروراست و دوست نواز ، عیب پوش است و کارساز . یاد اوآئین زبان ، و دیداراو زندگی جان ، ویافت او سرور جاودان . پادشاه است بی‌سپاه ، واستوار است بی گواه ، از نهان آگاه ، ومضطر را پناه . خداوندی که بعلم نزدیك‌است ، و از وهم دور،جویندهٔ او کشتهٔ باجانست ، ویافت او رستاخیز بی‌صور ، پس نه جوینده مغبون است و نه مزدور معذور . جوینده در گرداب حسرت و یاونده حیران در موج نور،همی گویند ازسرحیرت بزبان دهشت :

قد تحيرت فيك خذ بيدى يا دليلا لمن تحير فيكا .

پير طريقت گفت: الهی! همه‌ازحيرت بفريادند، ومن بحيرت شادم ، بيك لبيك در همه‌ناكامی برخود بگشادم . دريغا روزگاری كه نميدانستم كه لطف ترا دريازم(١) الهی ! درآتش حيرت آويختم چون پروانه درچراغ ، نه جان رنج تپش ديده ، نه دل‌الم داغ . الهی! درسر آب‌دارم دردل‌آتش ، درباطن ناز دارم درظاهرخواهش. دردريائی نشستم كه آنرا كران نيست ، بجان من دردی است كه آنرا درمان نيست ، ديدهٔ من برچيزی آمد كه‌وصف آنرا زبان نيست :

خصمان گويند كه اين سخن زيبا نيست خورشيد نه مجرم اركسی بينا نيست.

«ياايها‌الذين‌آمنوا . . . »ـ روايت كنند از **جعفر بن محمد**(ع) كه درين كلمات چهارخصلت‌است كه رب‌العالمين‌امت را بدان گرامی كرده ، وايشان را بدان نواخته :يكی آنكه نداست ، ديگر كنايت ، سوم اشارت ، چهام شهادت . ياای نداست ، ها كنايت ، الذين اشارت ، آمنوا شهادت . ندا كرامتست ، و كنايت ازرحمت ، و اشارت بمحبت ، و شهادت‌بمعرفت: «ناداهم قبل ان ابداهم ، وسماهم قبل أن‌رآهم». در كتم عدم بودند كه ايشان‌راندا گرامی كرد، دردايرهٔ وجودنيامده‌بودند كه‌بنام‌نيكوخواند:« سماكم‌المسلمين من قبل » ، عيب ميديد و با عيب ميپسنديد . جرم ميديد وباجرم ميخريد . پاكان عالم علوی را ميديد ، وآلودگان عالم سفلی را ميگزيد، كه «انين‌المذنبين‌احب‌الیّ من زجل المسبحين» .

مثال‌كارآدمی بردرگاه بی‌نيازی باعنايت ازلی،كارآن كودك است كه‌مادر اوراجامهٔ نودوخت ، گفت هان وهان‌ای كودك! تااين لباس‌آرايش‌ازآلايش نگه‌داری . كودك‌ازخانه بدرآمد ، با كودكان ببازی مشغول شد ، جامه‌آلوده كرد، وبا جامهٔ‌آلوده قصد خانه كرد،

١ــ نسخهٔ‌الف : دريادم.

وبگوشه‌ای بازمیشد درمانده‌وحیران، همی گفت مادر را که مرا خواب میآید. مادر دانست که کودك‌را ترس‌عتاب مادراست، گفت: ای‌جان مادر! بیا که ما ترا بدر آنگه فرستادیم که آب‌وصابون بدست بنهادیم ، که مادانستیم که ازتوچه آید . حال آدمی همین‌است چون‌آن نقطهٔ دولت و صفی مملکت را از کتم عدم بحیز وجود آوردند ، فریاد از جان پاکان و مقدسان بر آمد، وتیرهای‌انکار درعالم‌جعلیت میکشیدند که : « اتجعل فیها من یفسدفیها »؟ قومی‌را می‌آفرینی که لباس « الیوم اکملت لکم دینکم » بدود معصیت وغبار شرك سیاه کنند! وپردهٔحرمت‌ازجمال‌چهرهٔ ایمان بردارند ! خطاب‌آمد که: آری آنچه‌تعبیهٔ‌صدف‌این اسرار است مادانیم ، « کرمنا بنی‌آدم» ، ایشان عزیز کردگان الطاف عزت‌آمدند ، ما ایشان‌را بلباس‌عصمت وطیلسان‌امانت بعالم‌آلایش وقتی‌فرستادیم که‌آب مغفرت باصابون رحمت‌بدست‌نهاده بودیم.

« یاایها‌الذین آمنوا » ـ یامن‌دخلوا فی‌امانی، وماوصلتم‌الی امانی‌الابسابق‌احیانی، یامن خصصتهم ببری و مشاهدتی ،لاتکونوا کمن اعمیتهم عن‌مشاهدتی ومطالعـة بری ! بندگانرا بنداءِ کرامت‌برخواند، آنکه فرمان داد که : « اوفوا بالعقود » بوفای‌پیمان باز آیید ، وعقدی که بستید وعهدی که کردید برسرآن عهد باشید . بندهٔ من ! برابرتو دو پیمانست : یکی اجابت ربوبیت‌ما، دیگرتحمل امانت ما . دراجابت ربوبیت مخالفت‌مکن. درتحمل امانت خیانت مکن . اکنون که بخدائی‌ما اقرار دادی،کاربردیگری‌حوالت‌مکن ودرحلال و حرام‌اشارت‌جز فرا شریعت مکن .

« احلت لکم بهیمة الانعـام » ـ حیوانات بعضی حلال‌است و بعضی حرام . بعضی کشتن آن رواست و آنرا جرمی نه ، بعضی کشتن آن نه رواست وطاعتی درمیان نه ، تابدانی که صنع او را علت نه ، وحکم اورا مردّ نه ، ودریافت‌آن‌بعقل راه نه.

«ان‌الله یحکم مایرید » ـ حکم کند چنانکه خود خواهد ، وآن‌خواهد که خود

بداند. نه کس را برعلم وی اطلاع، نه برخواست وی اعتراض، نه ازحکم وی‌اعراض:

شهریست بـزرگ و من بـدو درمیرم.

تـا خود زنم و خود کشم و خود گیرم.

وفی بعض‌الکتب: «عبدی یرید وأرید، ولایکون الا مارید. فان‌رضیت بمااريد کفیتك ماترید، وان لم‌ترض بمااريد اتعبتك‌فيماتريد، ثم‌لایکون الامایرید»، وفی‌معناه انشدوا:

سیکون الذی قضی سخط العبد ام رضی

فدع الهم یافتی کل هم سینقضی.

«یاایهاالذین آمنوا لاتحلوا شعائرالله» ـ معالم شریعت‌است، و محاسن طریقت، و امارات حقیقت، و دلالات قدرت و حکمت. میگوید: هرچه نشان مـا دارد حرمت دارید، وبتعظیم درآن نگرید، وبفرمانبرداری پیش شوید، تابرخوردار گردید.

«واذاحللتم فاصطادوا» ـ اشارتست که بنده همیشه درتحت امرحق مانتواند بود، پیوسته بار وجودمانتوانـد کشید. ساعتی دراداء حـق ربوبیت، ساعتی دراستجلاب حظ عبودیت. وقتی چنین، وقتی‌چنان، تابنده بیاساید وزندگی کند میان این وآن، ازاینجا گفت**مصطفی** (ص): «حبب‌الی من‌دنیاکم ثلاث: الطیب والنساء وقرة عینی‌فی‌الصلوة».

پیر طریقت گفت: الهی! چون از یـافت تو سخن گـویند، از علـم خویش بگریزم، برزهرهٔ خویش‌بترسم، درغفلت(١)آویزم، نه درشك باشم‌اما خویشتن درغلطی افکنم، تا دمی برزنم.

«وتعاونوا علی‌البر والتقوی» ـ میگوید: دربر و تقوی همه دست یکی‌دارید. هم پشت وهم‌روی باشید(٢)وهرجای که‌مسلمانان درامرونهی ودربر وتقوی‌جمع‌آیند، خودرا

١ـ نسخهٔ ج: عقلت. ٢ـ الف: هام پشت وهام روی بید.

درمیـان جمع و جماعت افکنید ، تابرحمت حق توانگرشوید . **مصطفی** (ص) گفت : « الجماعة رحمة ، و یدالله علی‌الجماعة » . **عبدالله مبارك** گفت : بمشعرحرام رسیدم، خوابی عظیم برمن غالب شد ، فریشته‌ای را دیدم که گفت : ای **عبدالله** سیصدهزارخلق در موسم‌اند ، و حج یك کس پذیرفتند . گفتا بردلم صعب آمـد این سخن . دلتنگ و اندوهگن شدم . هاتفی آواز داد که : ای **عبدالله** دلتنگ مشو کـه دیگران را جمله بطفیل‌وی بیامرزیدند تابدانی که برکت جمع‌عظیم است ، آخریك صاحب دولت برآید درمیان‌جمع که کیمیاء (۱)هدایت بود، همدرا برنگ خود کند .

« وتعاونوا علی‌البـرّ والتقوی» ـ همه‌را بر بر وتقوی‌میفرماید، اما قومی را راه اثم و عدوان درپیش‌می‌نهد، و از برو تقوی برمیگرداند ،کار نه‌آن دارد که برخواند ،کارآن دارد که کرا در گـذارد ، و کرا پسندد . مقبولان حضرت دیگرانند ، و مطرودان قطیعت دیگر. باردادگان « ادخلوهابسلام » دیگرند ، ومحرومان «اخسئوا فیها» دیگر. میگوید جـل جلاله : «انالله لااله الاانا . خلقت‌الخیر وقـدّرته ، فطوبی لمن خلقته‌للخیر، واجریت الشر علی‌یدیه» . «وتعاونوا علی البرّ والتقوی» ـ گفته‌اند که : براینجا موافقت شرع‌است درامیدنجات عقبی، و تقوی مخالفت‌نفس‌است درطلب‌رضای مولی، و اثم‌مخالفت شرع‌است درطلب حطام دنیا ، وعدوان موافقت نفس‌است درمعصیت مولی. گفته‌اند: معاونت بربرّ و تقوی آنست که خود برجادهٔ دین براستقامت روی ، وسیرت برطریقت پسندیده داری ، تادیگران برتو اقتدا کنند، و برسنن صواب براتباع تو راست روند ، و معاونت براثم و عدوان آنست که راه کژ گیری، وسـنّت‌بد نهی، تادیگران برراه‌تو روند، وخلق‌بد گیرند. اینست که مصطفی(ص) گفت : « من سن‌سنةً حسنةً فله اجرها واجرمن‌عمل بما الی یوم القیامة، ومن سن‌سنةً سیئةً فعلیه وزرها و وزر من عمل بها الی یوم‌القیامة» .

۱ـ نسخهٔ ج : آزمایش .

« حرّمت عليكم الميتة » - مردار اگرچه خبيث است و محرم،آخر بوقت اضطرار قدری ازآن مباح است، و از مردار ها يكی گوشت برادر مسلمان است كه بروجه غيبت خورند ، بهيچ حـال آنرا رخصت نيست لا اضطراراً ولا اختياراً . پس اين مردار از آن صعب‌تر، و تحريم اين ازآن‌عظيم‌تر، يقول‌الله تبارك وتعالی : « لا يغتب بعضكم بعضاً ايحب احدكم ان يأكل لحم اخيه ميتاً فكرهتموه » . وگفته‌اند حيوانی كه مأكول اللحم بود ويرا دوحالست : يكی آنكه چون بشرط شريعت كشته شود پاك بود ، گرفتن آن مباح، وخوردن آن حلال ، وچون خود بميرد پليد باشد ، وخوردن آن حرام . ازروی اشارت ميگويد : اين نفس آدمی چون بشمشير مجاهدت برطريق رياضت بروفق شريعت كشته شود، يعنی كه مقهور دين‌ومأمور شرع گردد ، و زير بارطاعت معبّد ومذلّل شود ،آن نفس كه برين ضعف باشد پاك بود ، قرب او مباح است ، و صحبت او حلال ، ديدار او روح دل ، صحبت اوشادی جان ، وهر آن نفس كه درظلمت غفلت خويش‌بميرد تادركاردين‌ويرا حس نماند ، ودرحدود شرع كوشش نكند ، اين نفس بمنزلت آن مردار است كه جرم اوپليد و قرب او حرام .

« والمنخنقة والموقوذة والمتردّية والنطيحة »- درتحت‌هركامه‌ازين كلمات‌اشارتی است‌برذوق جوانمردان‌طريقت ، وبرمذهب‌سالكان‌راه‌حقيقت : « منخنقه » اشارتست بكسی كه خود را دربندآرزوها كند، وسلاسل‌حرص بردست و پای خويش نهد، و رسن‌طمع در گردن خويش افكند ، تا كشتهٔ حرص و شهوت شود . حرامست بر سالكان و مريدان ، راه اين چنين كس رفتن ، ومتابعت چنين كس كردن . و« موقوذة » اشارتست بآنكس كه درحبس هوا و أسرشيطان بماند ،كوفتهٔ هوا جس نفس و وساوس شيطان گردد ، تا دل وی درآن زخم وحبس بميرد، مردار طريقت گردد، وصحبت وی حرام شود . و« متردية » اشارتست بآنكس كه دروادی تفرقت‌افتد، وهلاك شود ، و راه حقيقت گم كند. و« نطيحه »

اشارتست بآنکس که بامثال واشکال خویش از بهر دنیا مردار منازعت کند، وسر و زند تا خصم وی چیره شود، و زیر زخم مردارخوار مردار گردد . و« ما اکل السبع » آنست که طلاّب دنیا سر فرا آن کنند ،آن مرداراست وجویندهٔ آن همچون سگ، مردار بجز سگ نخورد .

و مـاهی الاجیفة مستحیلـة عليهـا كلاب همـّهن اجتذابها.

آنگه گفت : « الاما ذکیتم ». درشرع ظاهرمیگوید: ازین محرمات که یاد کردیم هرچه ذکاة شرعی درآن حاصل شود ، وشرع آنرا مباح گرداند مباح است و خوردن آن آن حلال ، همچنین درراه طریقت هرچه زاد راه آخرت بود وضرورت معاش بود ازمتاع دنیوی ، گرفتن و داشتن آن دردین رواست ، وطلب آن مباح ، وزادراه دین از راه دین است . یقول الله تعالی: « وتزوّدوا فانّ خیرالزاد التقوی » .

« وماذبح علی النصب»ـ هرچه برهوای طمع کنند نه بروفق شرع ، ذبح علی النصب آنست ، و هواء نفس معبود خود ساختن و برمراد آن رفتن نه کار دینداران است و نـه حال مؤمنان. یقول الله تعالی و تقدّس : « افرأیت من اتّخذ الهه هویه » .

« وأن تستقسموا بالازلام ذلکم فسق»ـ هرمعاملتی ومصاحبتی که نه براذن شرع و موافقت دین رود ، ومقصود درآن تحصیل دنیا و مراد نفس بود، آن عین قمار است، صورت آن مکر وخداع، وحاصل آن فسق و فساد ، وسرانجام آن عقوبت و عذاب .

« الیوم اکملت لکم دینکم» الآیةـ**جعفر بن محمد**(ع) گفت: «الیوم»اشارتست بآن روز که **مصطفی** (ص) رابخلق فرستادند وتاج رسالت برفرق نبوت وی نهادند، و شادروان شرع او گرد عالم در کشیدند ، وبساط رحمت بگسترانیدند . دودشرك با طی ادبارخود شده ، و رسوم و آثار کفرمندرس و مضمحل گشته ، و ازچهار گوشهٔ عالم آواز کوس دولت **محمد**عربی علیه افضل الصلوات برآمده که : « وقل جاء الحق وزهق الباطل » :

صلّـی الاله علی ابن **آمنة**الذی جاءت بـه سبط البنان کریمـاً

قل للذی یرجو شفاعة احمد صلوّا علیه و سلموا تسلیماً
ای منظر تو نظاره گاه همگان پیش تو در افتاده راه همگان
ای زهرهٔ شهرها وماه همگان حسن تو ببرد آب وجاه همگان

هنوز شب بشریت‌را وجود نبود که آفتاب نبوت او در سماء سمو خود استوار داشت که : « کنت نبیاً وآدم بین الماءِ والطین » . ای مهتر! جمال بنمای تا همهٔ وجود آفتاب شود. یا سیّد صدف رحمت بگشا ، تا این مفلسان کنار پر ازجوهر کنند :

آن روی چرا به بت پرستان نبری جلوه نکنی کفر ز دلشان نبری

یاسیّد ! جمال مجبولی توجز درادراج «لعمرك» یاد نکنیم . قبلهٔ اولین و آخرین جزحلقهٔ چاکران تو نسازیم. ای سیّد ! اگر آن آفتاب که در دل تواست اراده باز دهیم ، نه درروم چلیپا ماند نه درعالم کفرو زنّار :

رحمتی کن بردل خلق وبرون آی ازحجاب تا شود کوته ز هفتاد دو ملت داوری .

« وأتممت علیکم نعمتی »ـ این خطاب باصحابهٔ مصطفی است ، میگوید : اتممت علیکم نعمتی ، بأن خصصتکم بین عبادی بمشاهدته صلی الله علیه و سلم ، وجعلتکم حجة لمن بعدکم من الأمم الی یوم القیامة» وگفته‌اند که :« الیوم اکملت لکم دینکم » اشارتست بروز اول درعهد ازل ، میگوید : درازل این دین برشما تمام کردم ، وکارشما بساختم ، وشما را بداغ خود گرفتم ، نه چیزی است که نوساخته‌ام، که‌دیراست تاپرداخته‌ام ، اما امروز تمام کردم، که دانستهٔ خود برشما اظهار کردم ، و کردهٔ خود وانمودم . « وأتممت علیکم نعمتی »ـ وتمامی کار آنست که فردا درحظیرهٔ قدس رضاء خود ترا کرامت کنم . «و رضیت لکم الاسلام دیناً » ـ و شایستهٔ وصال حضرت خود گردانم، و همسایگی خود بپسندم ، ونیز درنواخت بیفزایم، وگویم : « عبدی ! رضیت بك جاراً فهل رضیت لی جاراً ؟» وگفته‌اند: کمال دین تحقیق معرفتست درهدایت حال ، واتمام نعمت تحصیل مغفرت است

در نهایت کار ، منت مینهد بر مؤمنان که من باول معرفت دهم ، و بآخر بیامرزم ، و این خطاب با جماعت مؤمنان است ، و شك نیست در مغفرت جماعت مؤمنان ، اگر شك است درآحاد و افراد است که بر ایمان بمانند یانمانند ، امابرجمله مؤمنان آمرزیده‌اند. گفته‌اند : این اسلام پسندیدهٔ الله است ، و « رضیت لکم الاسلام دیناً » بوی اشارت است برمثال سرائی‌است که راه گذرآن برچهار درگاه است، و ازپس‌آن درگاهها چهارقنطره است ، وپس آن قنطرها درجات و مراتب است ، تادر گاهها و قنطرها بازنبرند بدرجات و مراتب نرسند . اول درگاهی که برراه گذرآنست اداء فرایض است . دوم اجتناب‌محارم. سیوم تکیه کردن برضمان الله درکار روزی . چهارم صبر کردن بربلاهـا و رنجها . چون بدین درگاهها گذشتی قنطرها پیش آید : اول قنطرهٔ رضا ، بحکم الله رضا دادن و آنرا گردن نهـادن ، واز راه اعتراض برخاستن . دوم قنطرهٔ توکل است ، برخـدا اعتماد داشتن واورا بپناه و پشت خود گرفتن و وکیل خود شناختن . سیوم قنطرهٔ شکر است ، نعمت الله برخود بشناختن ، وآن نعمت درطاعت وی بکاربردن . چهارم قنطرهٔ اخلاص است دراعمال ، هم درشهادت، هم درخدمت و هم درمعرفت . شهادت در اسلام و خدمت در ایمـان ومعرفت در حقیقت . چون قنطرها بازبریدی ازآن پس درجات است و مراتب ، هر کس را چنانکه سزاست ، وچنانکه الله او را خواست . اینست که رب العزّة گفت : « لهم درجات عند ربّهم و مغفرة و رزق کریم » .

۲ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : « **یسئلونك** » میپرسندترا، « **ماذا احلّ لهم** » که چه چیزایشان را حلال و گشاده کردند از صید ، **قل** [ای رسول من] بگوی : « **احلّ لکم الطیبات** » حلال کردندشما را پاکها [وکشتها از بهیمة انعام] ، « **وما علّمتم** » وخوردن صید آن

سبع که‌صید کردن در وی آموخته‌اید ، « **من الجوارح** » ازین ددان و پرند گان‌شکاری، « **مکلّبین** » در آن حال که می درآموزید وآموخته فرا صید میگذارید ، « **تعلّمونهنّ** » در آن ددان می‌آموزید ، « **ممّا علّمکم الله** » از آنچه الله درشما آموخت ، « **فکلوا ممّا امسکن علیکم**» میخورید از آنچه‌شما را صید کنند [وازآن نخورند]، «**واذکروا اسم الله علیه** » وخدایرانام برید چون آنرا فراصید گذارید، « **واتقوا الله** » و ازخشم و عذاب خدای‌پرهیزید، « **انّ الله سریع الحساب** (۴) » الله آسان توان است زود شمار.

« **الیوم احلّ لکم الطّیّبات** » امروز حلال کردند شما را این پا کیها از بهیمهٔ انعام ، «**و طعام الّذین اوتوا الکتاب** » کشته و صید اهل کتاب ، « **حلّ لکم** » شما را حلال است ، « **و طعامکم** » و کشته و صید شما ، « **حلّ لهم** » ایشانرا حلال است، « **والمحصنات من المؤمنات** » و داشتگان و کوشید گان اززنان گروید گان [شما را حلال‌اند وپاك]، «**والمحصنات من الّذین اوتوا الکتاب من قبلکم**» وآزاد زنان‌اهل کتاب تورات و انجیل ، « **اذا آتیتموهنّ** » آنگه که ایشان را دهید « **اجورهنّ** » کاوینهای ایشان ، « **محصنین** » پاکان درعقد نکاح و خویشتن‌داران،« **غیر مسافحین** » نه زانیان و پلیدکاران ، « **ولامتّخذی اخدان** » ونه دوست گیرند گان ،« **و من یکفر بالایمان** » و هر که بایمان کافرشود ،« **فقد حبط عمله** » بدرستی که کردار وی تباه گشت و نیست شد ، « **و هوفی الاخرة من الخاسرین** (۵) » و او درآن جهان از زیانکاران است .

« **یا ایّها الّذین امنوا** » ای ایشان که بگرویدند ، « **اذا قمتم الی الصلوة** » چون از خواب برنماز خیزید [خوابی که چشم و دل پر کند]، «**فاغسلوا وجوهکم** » رویهای خود بشوئید ، « **و ایدیکم** » و دو دست خویش ، « **الی المرافق** » تا هر دو

وارن (۱)، « **وامسحوا برؤسکم** » و سرهای خویش را مسح کشید ، « **و ارجلکم** » و دو پای خویش [بشوئید] ، « **الی الکعبین** » تا هر دو بژول (۲) . « **وان کنتم جنبآ** » و اگر جنابت رسیده باشید (۳) ، « **فاطّهّروا** » غسل کنید ، « **وان کنتم مرضی** » واگر بیماران باشید (۳) ، « **اوعلی سفر** »یا درسفر باشید (۳)، « **اوجاء احد منکم من الغائط** » یایکی از شما ازغایط میآید، « **اولمستم النساء** » یازنان را پاسید، « **فلم تجدوا ماء** »وآبی نیابید ، « **فتیمّموا** » آهنگ کنید ، « **صعیداً طیّباً** » زمینیو خاکی پاك را ، « **فامسحوا بوجوهکم وایدیکم** » وورویهای خویش و دستهای خویش بپاسید ، « **منه** » ازآن خاك [پاك آزاد] ، « **مایرید الله** » نمیخواهد خدای، «**لیجعل علیکم من حرج** » که برشما تنگی نهد ، « **ولکن یرید لیطهّرکم** » لکن میخواهد که شما را پاك کند، « **ولیتمّ نعمته علیکم** » ونعمت طاعت برشما تمام کند ، « **لعلّکم تشکرون** (۶) » تامگر آزادی کنید .

النوبة الثانیة

قوله تعالی : « یسئلونك ماذا احلّ لهم » الآیة - **ابورافع** روایت کند که **جبرئیل** (ع) فروآمد ، بردر سرای پیغامبر (ع) بایستاد و دستوری خواست تا درشود . رسول (ع) او را دستوری داد . **جبرئیل** همچنان ایستاده بود ، وتوقف همیکرد ، تا رسول بیرون آمد ، و گفت: یا **جبرئیل** ترادستوری دادیم، چرا درنیائی ؟ **جبرئیل** گفت: دراین خانه سگ بچه‌ای است، وما که فرشتگان‌ایم درهیچ خانه نرویم که درآن سگ باشد

۱- وارن به‌وزن قارن آرنج را گویند که بندگاه ساعد و بازو است و بعربی مرفق خوانند (برهان قاطع) . ۲ - بژول بضم‌اول، بروزن ومعنی بجول‌است که استخوان شتالنگ باشد ، وبتازی کعب خوانند (برهان قاطع) . ۳ -نسخهٔ الف : بید .

یا صورتگری، وبهذا روی **علی بن ابی طالب** (ع) أنّ النّبیّ (ص) قال: «الملائکة لاتدخل بیتاً فیه صورة ولا کلب ولا جنب». وروی **ابوهریرة** قال: قال رسول الله (ص): «اتانی **جبرئیل** (ع) فقال اتیتك البارحة فلم یمنعنی ان اکون دخلت الاانّه کان علی الباب تماثیل، وکان فی البیت قرام ستر فیه تماثیل، وکان فی البیت کلب، فمر برأس التمثال الذی علی باب البیت فیقطع فیصیر کهیئة الشجرة، ومر بالستر فیقطع فیجعل وسادتین توطئان، و مر بالکلب فیخرج»، ففعل رسول الله (ص).

بورافع میگوید: چون **جبرئیل** این سخن بگفت، رسول خدا بمن فرمود که درخانهای **مدینه** بگرد، وهرجا که سگ بینی بکش. گفتا: سگانرا چندانکه یافتم کشتم. رسول خدا حرام کرد داشتن آن و فروختن وبهای آن ستدن، و ذلك فیما روی ابوهریرة، قال: قال رسول الله (ص): «لایحلّ ثمن الکلب، ولاحلوان الکاهن، ولامهر البغی». و روی **جابر**، قال: «امرنا رسول الله (ص) بقتل الکلاب حتی أن المرأة تقدم من البادیة بکلبها، فنقتله». پس جماعتی آمدند وچنان نمودند که ایشان را بسگان حاجت است، ازبهر صید و زرع وماشیه، و بتعریض گفتند: ماذا یحلّ لنامن هذه الأمّة التی تقتلها؟ رسول خدا ایشان را جواب نداد، انتظار وحی همیکرد، تا **جبرئیل** فروآمد واین آیت آورد: «یسئلونك ماذا احلّ لهم». پس رسول خدا دستوری داد داشتن بعضی سگان را تامردم انتفاع بدان همیگیرند، و دونوع ازآن بقتل مخصوص کرد یکی کلب عقور، دیگر سیاه همرنگ(۱)، وذلك فی قوله (ص): «اقتلوا منها کل اسود بهیم»، وقال: «علیکم بالأسود البهیم ذی النقطتین، فانّه شیطان». اکنون سگ داشتن ازبهر زرع وصید وماشیه رواست و بیرون ازآن نه رواست، لقول النبیّ (ص): «من اتخذ کلباً الاّ کلب ماشیة اوصید او زرع انتقص من اجره کل یوم قیراط». وقال (ص): «مامن اهل بیت یرتبطون کلباً الاانقص

۱ ـ نسخهٔ الف: هامرنگ.

من عملهم کل یوم قیراط الا کاب صید او کلب حرث او کلب غنم».

«یسئلونك ماذا احل لهم» - **سعید جبیر** گفت: این آیت درشأن **عدی بن حاتم** **وزید بن المهلهل** آمد، که گفتند: یارسول‌الله انا نصید بالکلاب والبزاة، فمنه‌ماندرك ذکوته، ومنه مایقتل، فلاندرك ذکوته، وقدحرّم‌الله‌المیتة، فماذی یحل لنا؟» گفتند: یارسول الله! پیوسته شکار کنیم بسگان و بازان، و صیدی که درافتد، باشد که زنده‌یابیم و بدست خویش چنانکه شرع فرموده کشیم، و باشد که کشته یابیم، وبذکوة نرسد، ومعلوم آنست که رب‌العزّة مردار حرام کرده، اکنون حلال ازآن کدام است، وحرام کدام؟ رب العالمین بجواب ایشان این آیت فرستاد:

«یسئلونک ماذا احل لهم قل احل لکم الطیبات» - ای رسول من! ایشان راجواب ده که هرچه طیبات است شما را حلال است، و طیبات آنست که تحریم آن در کتاب وسنت نیامده است، و عرب آنرا پاك دارد. هرچه بعرف و عادت عرب پاك است، و عرب آنرا خورند ازطیبات است، وهرچه بعرف و عادت ایشان پاك نیست و نخورند از خبائث است، و رب‌العزه میگوید: «ویحل لهم الطیبات ویحرم علیکم الخبائث». شتر و گاو و گوسفند و خرگور و اسب و آهو و گاو دشتی وخرگوش و روباه و کفتار و سوسمار، که عرب خورند، ویربوع وقنقذ و چرز (۱) و ملخ، این همه از طیبات است که عرب آنرا صید کنند و خورند، ونصوص بدان آمده است.

«وما علمتم من الجوارح» - یعنی: وصید ماعلمتم من‌الجوارح، هرچه صید کند از ددان و پرندگان، آن را جوارح گویند یعنی کواسب، و جوارح آدمی از آن نام

۱ - پرنده‌ایست که‌اورا بچرغ و باز وامثال آن شکار کنند، وبعربی حباری گویند وترکان‌توغدری (برهان قاطع).

کردند که کواسب وی انـد ، « اجترحوا السیئات » ای اکتسبوها ، « و یعلم ماجرحتم بالنهار» ای اکتسبتم . «مکلبین »ـ علی الخصوص سگ‌داران اند که بسگ صید کنند ، و مراد باین جمله شکار یانند ، لکن سگ بذکر مخصوص کرد که این عام تراست ، و صید بسگ بیشتر کنند.

« تعلّمونهن »ـ یعنی تؤدبوهن لطلب الصید ، آن شکاری باید که آموخته باشد چنانکه صید که گیرد نگه دارد صیاد را ، و از آن نخورد ، کشته یازنده ، و چون صیاد آنرا فرا صید کند فرا شود ، و چون برخواند اجابت کند ، و چون باز خواند باز ایستد. روی **عدی بن حاتم** قال : قال لی رسول الله (ص): « اذا ارسلت کلبك فاذکر اسم الله ، فان امسك علیك فأدركتـه حیاً فاذبحه ، وان ادرکته قد قتـل ، ولـم یأکل منه فکله ، و ان اکل فلاتأکل، فانما امسك علی نفسه ، وان وجدت مع کلبك کلباً غیره، وقدقتل فلاتأکل، فانك لاتدری ایهما قتله، و اذا رمیت بسهمك فاذکراسم الله، فان غاب عنك یوماً، فلم تجدفیه الا اثرسهمك فکل ان شئت، وان وجدته غریقاً فی الماءِ فلاتأکل» . وروی أن **اباثعلبة الخشنی** جاءالی النّبی(ص): فقال یا رسول الله انارضنا ارض صید، فأرسل سهمی و أذکراسم الله،وأرسل کلبی المعلم، واذکراسم الله، وأرسل کلبی الذی لیس بمعلم.فقال النّبی(ص): «ماحبس علیك سهمك، وذکرت اسم اللهفکل، وماحبس علیك کلبك المعلم وذکرت اسم الله فکل، وما حبس علیك کلبك الّذی لیس بمعلم، و أدرکته ذکوته فکل، وان لم‌تدرك ذکوته فلا تأکل» .

« فکلـوا ممّـاامسکن علیکم »ـ ای صدن لکم، « واذکروا اسم الله علیه» یعنی عند ارسال الجوارح . خلاف است میان علما که کلب معلم چون یك بار اتفاق افتد که از فریسهٔ خودچیزی بخورد بعدازآنکه بارها صیاد را نگه داشته باشدوازآن نخورده، وطبیعت اصلی دست بداشته، این یك بار که ازآن بخورد باقی حلال است یا حرام ؟ یك‌قول **شافعی**

آنست که حلالست، وباین یك دفعه که ازآن چیزی خورد حرام نگشت، ومعنی امساك ازآن برنخاست، وقول دیگر آنست که حرام است، واین موافق مذهب **ابوحنیفه** استو بناءِ مسأله برآنست که ترك اکل بنزدیك **شافعی** نه ازشرائط امساك است، و بنزدیك **بوحنیفه** از شرایط امساك‌است، وهم چنین خلاف است درفریسهای‌پیش، بنزدیك **شافعی** همه حلال‌اند قولا واحداً، و بنزدیك **بوحنیفه** همه حرام‌اند، اما فریسهٔ باز اگرچه از آن بخورد حلالست‌باتفاق.

ثمّ قال: «واتقوالله» ای فی‌اوامره ونواهیه، «ان‌الله‌سریع‌الحساب».

«الیوم‌احلّ لکم الطیبات» ـ این یوم آنروز عرفه است که **مصطفی** (ص) بموقف‌بود، واین طیبات هم بهیمة‌الانعام است.

«وطعام‌الذین‌اوتواالکتاب»ـ ذبائح اهل **تورات و انجیل** است. «حلّ لکم» ای حلال لکم. میگوید: ذبائح جهودان و ترسایان شما را حلالست که مسلمانانید، و همچنین ذبائح‌هر کس که دردین‌ایشان شد پیش از مبعث **مصطفی** (ص). اماآنکس که ازدینی دیگر وادین (۱) ایشان شود بعد ازمبعث مصطفی(ص)، ذبیحهٔ وی‌حلال نیست، و ذبائح ترسایان عرب‌هم حلال‌نیست که مصطفی(ص) گفت: «مانصاری‌العرب باهل‌الکتاب، لاتحلّ لنا ذبائحهم». امّا اطعمهٔ ایشان بیرون از ذبائح، علما درآن مختلف‌اند. بیشتر برآنند که حلالست همچون ذبائح گفتند: طعام لفظی‌است که برهمهٔ مأکولات افتد.

اما کتابی که بوقت ذبح نام دیگربرد، نه نام‌الله، درآن ذبیحهٔ وی دوقول‌است: بیك قول‌حرام است، لماروی ان **ابن عمر** قال:«لاتأکلوا ذبائح‌النصاری، فانّهم یقولون باسم **المسیح**، وانهم‌لایستطیعون ان یهدوکم قدأضلوا انفسهم»، و بیشترین علما برآن قول‌اند که حلالست. **شعبی و عطا** گفتند: اذا ذبح‌النصرانی، وقال باسم **المسیح**، فانّه

---

۱ ـ نسخهٔ ج: فادین = بادین

لایحرّم ، لان الله تعالی قد أحلّ ذبائحهم ، وهو یعلم مایقولون .

« وطعامکم حلّ لهم » - یعنی وحلال لکم ان تطعموهم طعامکم. میگوید : شما را حلال است و گشاده، که ایشان را طعام دهید. وبدان که طعام درقرآن بر چهار وجه است. یکی ازآن مطعوماتست کـه مردم آنرا پیوسته بکار دارنـد، وذلك فی قـوله تعالی : « وأطعمهم من جوع » ، « و هو یطعم ولا یطعم» ، « فاذا طعمتم فانتشروا » . وجه دوم طعام است بمعنی شراب، وذلك فی قوله تعالی : « ومن لم یطعمه فانّـه منّـی » ای من لم یشربه. وجه سیوم طعامست بمعنی تملیح السّمك. چنانـکه گفت : « احل لکم صید البحر » یعنی تملیح السّمك منفعة لکم . وجه چهارم طعام است بمعنی ذبائح ، چنانکه درین آیت گفت: « وطعام الّذین اوتوا الکتاب حلّ لکم وطعامکم حل لهم » .

« والمحصنات من المؤمنات والمحصنات من الّذین اوتوا الکتاب من قبلکم »- یعنی: و أحل لکم نکاح حرائـر المسلمات و حرائر الکتابیات. احصان ایدر بمعنی حریّت است . میگوید : شمارا حلالست و روا که آزاد زنان مؤمنان و آزاد زنان اهـل کتاب تورات و انجیل بزنی کنید ، مسلمانان را رواست که آزاد زنان اهل کتاب بزنی کنند ، امـا نکاح کنیزکان کتابیات روانیست بمذهب **شافعی** ، که ربّ العـزّة گفت : « و من لم یستطع منکم طولاً أن ینکح المحصنات المؤمنات فمن ماملکت ایمانکم من فتیاتکم المؤمنات » . این آیت دلیل است که ایمان درنکاح کنیزکان شرط است، واین مسأله خلاف عراقیان است، که بنزدیك ایشان نکاح کنیزکان کتابیات رواست، وبقول ایشان محصنات درین آیت عفائف اند نه حرائر، یعنی که نکاح عفائف رواست، اگر آزادند واگر کنیزك مؤمناتند یا کتابیات ، ونکاح فواجر روانیست نه ازمؤمنات ونه از کتابیّـات ، نه کنیزك ونه آزاد ، واین قول **سدی** است وقول اول درست تراست، وبیشترین علما وفقها بر آنند.

« اذا آتیتموهن اجورهـّن » - یعنی مهورهن ، « محصنین» ای متزوّجین کما

امر الله، «غیر مسافحین» محالبین بالزّنا، «ولا متخذی اخدان» مسرّین بالزّنا بهن. چون الله تعالی نکاح زنان اهل کتاب حلال کرد، آن زنان گفتند: این نکاح را حلال نکرد بر مسلمانان مگر که اعمال ما نیز پسندید، وازما خشنود گشت، رب العالمین این آیت فرستاد:

«ومن یکفر بالایمان فقد حبط عمله» ـ نچنان است که ایشان میگویند، که نکاح ایشان ایشانرا از کفر بیرون نیارد، وبایشان سودنکند، کههر ککافرشود بایمان، عمل وی تباه است. درین کلمت سه وجه گفته‌اند: یکی آنست که هر ککافرشود بایمان یعنی که ازایمان بازبرد، چنانکه تصدیق کرد تکذیب کند. دیگروجه آنست که: ومن یکفر بشیء ممایحب به‌الایمان من صفات‌الله واسمائه‌و کتبه ورسله وملائکته والیوم‌الاخر والقدر کله خیره وشره ومانطق به‌الکتاب‌والسنة‌الصحیفة من‌الغیب‌کالجنّة والناروالعرش والکرسی والحجب والحوض والمیزان والصراط. سدیگر وجه **مجاهد** گفت: و من یکفر بالایمان یعنی ومن یکفر بالله، «فقد حبط عمله وهوفی‌الاخرة من‌الخاسرین» ممّن خسر الثواب.

«یا ایها‌الذین‌امنوا اذا قمتم‌الی الصلوة» الایة ـ علمادرحکم‌این آیت مختلف‌اند، وظاهر آیت‌چنان مینماید که درهر نمازی وضومیباید کرد، اما قومی گفتند که: این آیت اگرچه ازروی‌لفظ عام است بمعنی‌خاص است، ودرقرآن ازین عمومات ومجملات‌فراوان است که آنرا حاجت بتخصیص وتفسیر وبیان است، وسنّت **مصطفی** مبیّن آنست، کما قال‌الله تعالی: «وأنزلنا الیك الذکر لتبیّن للناس مانزل الیهم». یکی از آن عموم که سنّت آنرا مخصوص کرد اینست که رب‌العزة گفت: «اذاقمتم الی الصلوة فاغسلوا» یعنی اذا قمتم الی الصلوة محدثون، یعنی من‌النوم او من غیره، ودلیل برین تأویل آنست که از **ابن عباس** پرسیدند حکم این آیت، وی جواب داد که «لاوضوء الا من حدث»،

و كذلك روى **ابن عمر** :«أن النبی(ص) صلّی الظهر والعصر والمغرب والعشاء بوضوء واحد».

قومی گفتند: این تشدید در ابتداء اسلام بود، اما بعد از آن منسوخ گشت، و بتخفیف بدل کردند، لما روی **عبدالله بن حنظلة** : «ان النبی(ص) امر بالوضوء عند کل صلوة فشق ذلك علیه، فأمر بالسواك، ورفع الوضوء عنه، الا من حدث»، و روی **سلیمان بن بریدة** عن ابیه أن رسول الله (ص) کان یتوضأ لکل صلوة، فلما کان یوم فتح **مکة** صلی الصلوات کلّها بوضوء واحد، فقال عمر انّك فعلت شیئاً لم تکن تفعله، فقال عمداً فعلته یا عمر».

قومی گفتند: سیاق این آیت بر طریق ندب است واستحباب، نه بر طریق حتم واعجاب، ولهذا قال **عکرمة** :«کان **علی**(ع) یتوضّأ لکل صلوة ویقرأ هذه الایة». وروایت کنند از **ابوغضیف الهذلی** که **عمر** را دید که هر نمازی را وضو میکرد، گفت یا **عمر** چنین میباید کرد؟ هر نمازی را وضو واجب است؟ **عمر** گفت: نه، که یکی کفایت باشد مادام که حدثی نیفتد، لکن من از بهر آن میکنم که از رسول خدا شنیدم: «من توضّأ علی ظهر کتب الله له عشر حسنات، ففی ذلك رغبت یا ابن اخی».

قومی گفتند که: این آیت از بهر آن آمد که رسول خدا را عادت بود که در هر عمل که کردی، وضو فرا پیش آن داشتی، تا آن حد که یاران گفتند: چون اراقت کردی بروی سلام کردیم، جواب نداد، تا آنگه که وضو کرد، وسخن گفتیم، همچنین جواب نداد تا وضو کرد. و روی **حنظلة بن الراهب** :«ان رجلاً سلم علی النبی(ص)، و هو یبول، فلم یردّ علیه حتی تیمم، وقال: انه ما منعنی ان ارد علیك الا انی لم اکن متوضئاً». پس رب العالمین اورا درین آیت دستوری داد که در وقت حدث ترا این افعال مباح است، چون بر نماز خیزی وضو کن نه برکاری دیگر. «اذا قمتم الی الصلوة» ـ یعنی اذا اردتم القیام الی الصلوة، کقوله تعالی: «فاذا قرأت القران فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم»، یعنی فاذا اردت ان تقرأ القرآن فاستعذ بالله. میگوید: چون خواهید و عزم کنید که بر نماز خیزید،

« فاغسلوا وجوهکم » رویهای خویش بشویید. و حدّ روی ازقصاص موی‌سراست تاطرف زنخ، تا با منبت دو گوش. آب مطلق درین موضع محدود براندن در وضوفرض است ، و محاسن کشیده که ازین موضع در گذشته باشد **شافعی** را در شستن آن دوقول است: بیك قول واجب نیست، واین موافق مذهب **ابوحنیفه** است ، وبقول دیگرواجب است ، وآن قول صحیح است و مذهب اصحاب ، مگر **مزنی** که اختیار وی قول اول است .

« و ایدیکم الی المرافق» ـ قومی گفتند : مرافق درتحت غسل نشود ، که الی بمعنی حدّ وغایت است، چنانکه آنجا گفت : « ثمّ اتمّوا الصیام الی اللیل» ، و این درست نیست وفتوی عامهٔ علما بر آن نیست . عامهٔ علما بر آنند که مرافق در تحت غسل شود ، و الی بمعنی مع‌است ، کقوله تعالـی : « ویزدکم قوّةً الـی قوتکم » ، ای مع قوتکم ، « ولا تأکلوا اموالهم الی اموالکم » ، ای مع اموالکم ، « فزادتهم رجساً الی رجسهم » ، « من انصاری الی‌الله» . و روی **جابر** : « ان النبی(ص) کان اذا توضأ ادارالماء علی‌مرفقیه». دو دست با هردو مرفق بشستن در وضو واجب است ، ازبهر آنکه اقامت مصالح‌تن بر دو دست میگردد، و دو دست بدو مرفق میگردد تا برفق بمصالح خویش برسد.

« وامسحوا برؤسکم » ـ مذهب **مالك** و **مزنی** مسح‌همهٔ سر کشیدن‌واجبست در وضو، ازبهرآنکه‌این «با» معنی تعمیم نهند، چنانکه جای دیگر گفت تعالی وتقدس: « فامسحوا بوجوهکم‌و ایدیکم‌منه » ، واین مذهب درست نیست، وتعمیم باطلست،لماروی **المغیرة بن شعبه**: «ان‌النبی(ص)مسح بناصیته، وعلی‌عمامته». **ابوحنیفه** گفت: قدر واجب مسح ربع سراست . **ابویوسف** گفت: مسح نیمهٔ سر. **شافعی** گفت : چندانکه‌اسم‌مسح بر آن افتد کفایت باشد وفرض گذارده‌شود. گفتا واین‌با باء تبعیض‌است، چنانکه گویند: مسحت یدی بالمندیل ، فانه یسمی ماسحاً ، وان‌کان‌مسح بعضه.

اما کمال‌مسح بمذهب **شافعی** درتکرار است، ومذهب **ابوحنیفه** دراستیعاب، و

حجت **شافعی** آنست که رسول خدا وضو کرد، ومسح سر سه بار کشید، بیك روایت آنگه چون فارغ شد گفت: «هذا وضوئی، و وضوء الانبیاء قبلی، و وضوء خلیلی **ابراهیم** (ع)».

قوله: «و ارجلکم الی الکعبین»- **مکی و ابوعمر و حمزه و ابوبکر** «و ارجلکم» بخفض لام خوانند، باقی بنصب خوانند، آنکس که بنصب خواند گوید: عطف است بر «وجوهکم و ایدیکم»، و گوید: در آیت تقدیم و تأخیر است، تقدیره: فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق، و ارجلکم الی الکعبین، و امسحوا برؤسکم، و دلیل این تقدیم و تأخیر، هم ازجهت خبر واضح است، هم ازجهت نظر، اما خبر آنست که **مصطفی** (ص) گفت: «لایقبل الله صلوة امرئ حتی یضع الطهور مواضعه، فیغسل وجهه ویدیه ویمسح برأسه، و یغسل رجلیه». وقال **جابر**: «امرنا رسول الله ان نغسل ارجلنا اذا توضأنا للصلوة». و روی «ان **عثمان** توضأ فأفرغ علی یدیه ثلاثاً، فغسلهما ثم مضمض، و استنثر(۱)، ثم غسل وجهه ثلاثاً، ثمّ غسل یده الیمنی الی المرفق ثلاثاً، ثم غسل یده الیسری الی المرفق ثلاثاً، ثمّ مسح برأسه، ثمّ غسل رجله الیمنی ثلاثاً، ثم الیسری ثلاثاً، ثم قال رأیت رسول الله (ص) توضأ نحو وضوئی هذا، ثمّ قال: من توضأ وضوئی هذا ثم یصلی رکعتین لایحدث نفسه فیهما بشیء غفر له ماتقدم من ذنبه». وعن **عبدالله بن عمر**، أن النبی (ص) رأی قوماً، واعقابهم تلوح لم یمسّها الماء، فقال: «ویل للاعقاب من النار، اسبغوا الوضوء». وروی **انس** ان رجلا اتی النبی (ص)، وقد توضأ وترك علی قدمیه مثل موضع الظفر، فقال رسول الله: «ارجع فأحسن وضوءك».

اما دلیل نظری آنست که: رب العزة درشستن پای حدی پدید کرد، گفت: «الی الکعبین»، همچنانکه درشستن دست حدی بنهاد، گفت: «الی المرافق». چون در تحدید هر دو یکسان کرد، دلیلست که درحکم هر دو یکسان اند، پس حکم دست غسل است، حکم

۱ــ استنثر: استنشق الماء وادخله فی انفه، ثم استخرجه بنفس الانف (المنجد).

پای نیزغسل باید بخلاف مسح ، که درمسح هیچ حد ننهاد ، نه‌درتیمم، که گفت: «فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم منه»، ونه دروضو، که گفت: «فامسحوا برؤسکم». اگرحکم هردوپای مسح بودی نه غسل، پس تحدید درآن نبودی ، که درمسح تحدید نیست، چنانکه بیان کردیم . و نیز در خبر است که **مصطفی** (ص) گفت در صفت مؤمنان : « انهم یحشرون فی القیامة غراً محجلین من آثارالوضوء » . فردا درقیامت امّت من میآیند رویهای ایشان سپید ودست وپایشان سپید ازآثار وضوء . غراً سپیدی روی است، محجلین سپیدی‌دست وپای ، رسول خدا دست و پای را بهم جمع کرد درثواب ، وهردو بهم برابر کرد درآن روشنائی و سپیدی که از آثار وضو باشد . این دلیل است که امروز در سرای حکم هر دو بحکم برابرند ویکسان .

اما ایشان که « ارجلکم » بخفض خوانند ، گویند : عطف بر رؤس است ، اما مراد باین مسح غسل است، که مسح درلغت مسح بود و غسل بود . عرب گویند : فلان مسح للصلوة ، ای توضأ ، ودرپارسی گویند که: مسح کرد یعنی وضو کرد، واین‌ازبهرآنست که آنکس که‌آبدست کند ناچارآب براعضاء خویش ریزد ، و دست بدان بمالد تا غسل حاصل شود. پس چون معلوم شد که مسح هم غسل بود وهم مسح، گوئیم درسرمسح است بعینه، که تحدید باآن‌نیست ، و در رجلین غسل است، که تحدید دلالت میکند برغسل . **ابوعبیده واخفش** گفتند : « و أرجلکم » خفض است برطریق جوار نه بحکم عطف ، چنانکه جای دیگر گفت : « فیأتیکم عذاب یوم‌الیم » . موضع الیم رفع است که صفت عذابست، وخفض آن برطریق جواراست، همچنین موضع« ارجلکم » نصب است که عطف بر وجوه است، وخفض‌آن برطریق جواراست، واین چنین درقرآن ودرلغت بسیار است، و در اعراب رواست .

اما واوها که درین‌آیت است، علما درآن مختلف‌اند که واوترتیب اند یا واو

جمع ؟ قومی گفتند : بمعنی ترتیب وتعقیب‌اند ، وازینجا ترتیب در وضو واجب دیدند : اول روی شستن، پس هردودست بشستن، پس مسح سر کردن، پس هر دو پای بشستن . وضو برین ترتیب واجب دیدند، وخلاف این باطل دانستند. و اختیار **شافعی** آنست، و حجت وی آنست که **مصطفی** (ص) گفت برقول خدای عزّ وجلّ : « ان الصفا والمروة من شعائرالله، ابدؤا بما بدأالله به». این دلیلست که واوترتیب واجب کند، وبدایت بلفظ، بدایت بفعل واجب کند ، و کذلك قیل **لعبدالله بن زید بن عاصم**: کیف کان رسول الله یتوضأ ؟ فدعا بوضوء ، فأفرغ علی یده الیمنی ، فغسل یدیه مرّتین ، ثمّ مضمض و استنثر ثلاثاً، ثمّ غسل وجهه ثلاثاً ، ثمّ غسل یدیه مرّتین مرّتین الی المرفقین ، ثمّ مسح رأسه بیدیه ، فأقبل بهما ، وادبر بدأ بمقدم رأسه، ثمّ ذهب بهما الی قفاه ، ثمّ ردهماحتی رجع الی المکان الّذی بدأ منه، ثمّ غسل رجلیه .

رسول خدا وضو برین ترتیب کرد، وپس ازین صحابه و تابعین وسلف صالحین الی یومنا هذا، همه چنین کردند ، وبخلاف این هیچ کس نقل نکرد، دلیلی روشن است که این ترتیب که در وضو واجب دیده‌اند . ومذهب **مالك** آنست که اگر ترتیب بعمد دست بدارد ، آن وضو بکارنیست، و اعادت باید کرد ، و اگر بنسیان دست بدارد ، بروی اعادت نیست، واختیار **مزنی** اینست .

اما مذهب **بو حنیفه** و **سفیان** آنست که ترتیب دروضو سنّت است نه واجب، اگر بعمد یا بنسیان دست بدارد بروی اعادت نیست ، و بر وفق مذهب ایشان «واو» موجب ترتیب نیست، که واو بمعنی جمع است ، همچنانکه درآن آیت گفت : « انما الصدقات للفقراءِ والمساکین » الایة . قالوا: لاخلاف أن تقدیم بعض اهل السهام علی بعض فی الاعطاء جائز، فکذلك هیهنا .

***

امّا ما وردمن الاخبار فی فضل الوضوء فقد روی عن النبی (ص) أنه قال: «من توضأ فأحسن الوضوء خرجت خطایاه من جسده، حتی تخرج من تحت اظفاره»، وقال: «اذا توضأ العبد المؤمن او المسلم، فغسل وجهه، خرج من وجهه کل خطیئة نظر الیها بعینه مع الماء اومع آخر قطر الماءِ، فاذا غسل یدیه خرج من یدیه کل خطیئة بطشتها یداه مع الماءِ اومع اخر قطر الماء حتی یخرج نقیاً من الذّنوب»، وقال: «تبلغ الحلیّة من المؤمن حیث یبلغ الوضوء»، وقال: «الّطهور شطر الایمان، والحمد لله یملأ المیزان، و سبحان الله و الحمدلله یملآن ما بین السموات والارض، والصلوة نور، والصدقه برهان، والصبر ضیاء، و القرآن حجة لك او علیك». و عن **عبدالرحمن بن سمرة**، قال: «خرج علینا رسول الله، و نحن فی مسجد **المدینة**، فقال لقد رأیت البارحة عجباً، رأیت رجلا من امتی سلط علیه عذاب القبر، فجاءه وضوءه، فاستنقذه من ذلك»، وعن **انس** قال: قال لی النبی(ص): «یا بنی! اسبغ الوضوء یزد فی عمرك، ویحبك حافظاك. یا بنی! ان استطعت ان لاتزال علی وضوء فانه من اتاه الموت، و هو علی وضوء، اعطی الشهادة»، وقال (ص): «استقیموا، ولن تحصوا، و اعلموا ان خیر اعمالکم الصلوة، و لایحافظ علی الوضوءِ الا مؤمن.»

«وان کنتم جنباً فاطهروا» - ای: اغتسلوا. تطهّر و اطّهر یکی است. روایت کنند از **علی**(ع) که گفت: ده مرد ازین دانشمندان جهودان بر **مصطفی** آمدند، و گفتند: یامحمد لماذا امر الله بالغسل من الجنابة؟ ولم یأمر من البول والغائط، وهما اقذر من النطفة؟ یا محمد! چونست که الله تعالی جنابت رسیده غسل فرمود وازوی نطفهٔ پاك بیامد، ومحدث را نفرمود، وازوی غائط پلید آمد. رسول خدا گفت: ازآنکه **آدم** (ع) چون ازآن درخت منهی بخورد، وشهوتی ولذتی بباطن وی رسید، ودرعروق وی روان گشت، فرزند **آدم** چون صحبت کند اززیرهر تائی موی او شهوتی حرکت کند. رب العالمین غسل که واجب

کرد تطهیر وتکفیر آنرا واجب کرد. و گفتند: یا **محمد** چرا ازجملهٔ اعضاء چهار عضو مفرد کرد دروضو کردن؟ گفت: ازبهر آنکه **آدم** چون خواست که‌ازآن‌درخت بخورد روی بدان‌آورد ودرآن نگرست. رب‌العالمین روی شستن واجب کرد کفارت آنرا، پس بپای فراآن رفت، واول قدمی که بنافرمانی برداشتندآن بود. رب‌العزة پای شستن بفرمود تا کفارت‌آن باشد. پس دست فرا کرد وبگرفت وبخورد ، دست شستن فرمود تطهیر آنرا. پس چون تاج وحلل ازوی بپرید دست زلّت رسیده برسر نهاد. خدای تعالی مسح فرمود طهارت‌آنرا . پس چون **آدم** این فرمان بجای‌آورد ، وعضوها را طهارت داد خدای ویرا توبت‌داد ، و گناهان وی بیامرزید، و بر امت من‌فرض کرد تا کفارت گناهان ایشان‌باشد از وضو تا بوضو، احبار چون این از **مصطفی** شنیدند همه صدق زدند، ومسلمان شدند .

ودرفضیلت غسل مصطفی (ص) گفت درآن‌حدیث معروف : «رایت‌البارحة عجباً، رأیت رجلا من امتی والنبیون قعود حلقاً حلقاً ، کلما دناالی‌حلقة طرد، فجاءه اغتساله من الجنابة وأخذ بیده، فأقعده الی جنبی». وفی‌حدیث **انس**قال : قال‌لی رسول‌الله(ص) :«یابنی! بالغ فی‌الغسل من الجنابة ، فتخرج‌من مغتسلك ولیس علیك ذنباً ولاخطیئة ». قلت بابی وأمی فماالمبالغة ؟ قال :«تبلّ اصول‌الشعر، وتنقی‌البشرة » .

« وان کنتم مرضی اوعلی‌سفر اوجاء احد منکم من‌الغائط اولمستم النساء فلم‌تجدوماء فتیمموا صعیداً طیباً فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم منه » ـ ای من الصعید . شرح این در سورة‌النساء رفت .

« مایریدالله لیجعل علیکم »ـ فیمافرض علیکم من‌الوضوء و الغسل والتیمم، « من حرج » ای ضیق. میگوید: الله نمیخواهدبرشما تنگی دردین، بلکه‌دین برشمافراخ کرد، باین‌رخصتها که‌داد، وآسانی فرمود.« ولکن‌یریدلیطهر کم» من‌الاحداث‌والجنابات والذّنوب والخطیآت، لکن میخواهد که شماراپاك گرداند باین وضو وغسل که فرمود از

حدث وجنابت ازروی ظاهر، هم ازمعصیت ازروی باطن، « ولیتم نعمته علیکم » وتانعمت خود برشماتمام کند بروشن داشتن راه دین ودرآموختن کار دین، وقیل : بانجائکم من النار، و ادخالکم الجنة ، یدل علیه ماروی ان رجلا سمع البنی (ص) یقول : اللهم انی اسئلك تمام النعمة. فقال: او تدری ما تمام النعمة ؟ قال:لا. قال: «النجاة من النار ودخول الجنة». وقیل :«ولیتم نعمته علیکم» فیما اباح لکم من التیمم عند عدم الماء وسائر نعمه الّتی لاتحصی ، لعلکم تشکرون الله علیها .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « یسئلونك ماذااحلّ لهم قل احلّ لکم الطیّبات » الایة ـ تفسیر محرّمات ومحلّلات ازشرع پرسیدند، و تکیه بر فتوای شرع کردند ، دانستند که پاك آنست که شرع پاك کرد، وپلید آنست که شرع پلید کرد . راه آنست که شرع نهاد، چراغ آنست که شرع افروخت، وتخم آنست که شرع ریخت. بی شرع روشن هیچ کس بکار نیست، بی شرع دین هیچ کس پذیرفته نیست .

اگر نز بهر شرعستی در اندر بندی گردون
وگر نز بهر دینستی کمر بگشایدی جوزا

شرع ایشانرا جواب داد که حلال آنست که پاك است، و پاك آنست که زبان بر ذکر دارد، ودل درفکر آرد، وجان با مهر پردازد. وبدان که دل را دوصفت است: یکی صفوت دیگر قسوت. صفوت ازخوردن حلال بود، قسوت ازخوردن حرام خیزد . مرد که حرام خورد دلش سخت شود ، چنانکه رب العزة حکایت کرد ازقومی که : « قست قلوبهم وزین لهم الشیطان ماکانوا یعملون». پس زنگ بی وفائی بر آن نشیند، چنانکه گفت :« کلا بل ران علی قلوبهم». پس غاشیهٔ بی دولتی درسر وی کشید که :«قلوبنا غلف » ، پس شهرهٔ زمین

وآسمان گردانید که : « اولئك الذين لم يرد الله ان يطهر قلوبهم » . و او که حلال خورد دلش صافی گردد تا ازمهر خود با مهر حق پردازد، وازیاد خلق با یادحق پردازد. همه او را خواند ، همه اورا داند. اگر بیند بوی بیند ، اگر شنود بوی شنود ، اگر گیرد بوی گیرد، و اليه اشار النبی (ص) حکایة عن الله عزّ وجلّ : « فاذا احببته ، کنت له سمعاً يسمع بی، و بصراً يبصر بی ، ویداً یبطش بی».

بندهٔ خاص ملك باش که با داغ ملك

روز ها ایمنی از شحنه و شبها ز عسس

« وماعلمتم من الجوارح مكلبين »ـ آن سگ شکاری بیك مرادخود که بگذاشت، وطبیعت خود که دست بازداشت، تاآن صید خواجهٔ خویش را نگه داشت، لاجرم فریسهٔ وی حلال گشت، واقتناء وی درشرع جائز، ونجاست وخساست وی درمنفعت وی مستغرق، ونیزشایسته قلادهٔ زرین گشت، وپای تخت ملوك . ازروی اشارت همیگوید که :

آزاد شو از هرچه بکون اندر

تا باشی یار غار آن دلبر

سگ خسیس بیك ادب که بجای آورد خست وی بعزت بدل گشت، پس چه گوئی درین جوهر حرمت اگرادب حضرت بجای آرد، وخود پرستی را با حق پرستی بدل کند ، و مراد خود فدای حکم ازل کند. کمتر نواختی که از حضرت اورا پیش آید آنست که درفراغت بروی بگشایند ، تا بلذت خدمت رسد، باز حلاوت قربت تو بیابد، باز سرور معرفت ، بازروح مناجات، بازبرق محبت، باز کشف مشاهدت ، بازشغلی درپیش آید که ازآن عبارت نتوان، تاآنکه همه زندگانی شود درآن .

پیر طریقت گفت: «مسکین او که عمری بگذاشت واورا ازین کار بوئی نه، ترا ازدریا کسان چیست که تراجوئی نه ! »

« الیوم احلّ لکم الطّیبات ». یوسف بن الحسین گفت: الطیبات من الرزق مایبدولك من غیر تکلف ولااشراف نفس ، طیبات رزق آنست که ازغیب درآید و برضای حق آید ، بجان ودل قبول باید ، وزاد راه دین را بشاید، و گفته‌اند : طیبات رزق آنست که صفت طهارت یافته وعین نظافت گشته . وطهارت دوقسم است : یکی از روی ظاهر یکی ازروی باطن، ورموز هردوقسم درین آیت روان است که رب العزة گفت :

« یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم » الایة - طهارت ظاهر سه فصل است: یکی طهارت ازنجاست. دوم طهارت ازحدث وجنابت، سیوم طهارت ازفضولات تن، چون ناخن وموی وشوخ وغیر آن ، وهریکی را ازین سه فصل شرحی و بیانی است بجای دیگر گفته شود ان شاءالله ، وطهارت باطن سه وظیفه است: اول طهارت جوارح ازمعصیت ، چون غیبت ودروغ وحرام خوردن وخیانت کردن ودرنامحرم نگرستن، چون این طهارت حاصل شود بنده آراستهٔ فرمان برداری وحرمت داری گردد ، و این درجهٔ ایمان پارسایان است نشان وی آنست که همواره ذکرحق او را برزبان است و ثمرهٔ وعده دردل، وتازگی منت درجان، پیوسته درعیادت بیماران، و زیارت گورستان ، و بدعاء نیکان شتابان ، و فرابهشت یازان. وظیفه دوم طهارت دل است ازاخلاق ناپسندیده چون عُجب وحسد و کبر و ریا وحرص وعداوت ورعونت . عُجب آئینهٔ دوستی خراب کند. حسد قیمت مردم ناقص کند. کبر آیینهٔ دل تاریك کند . ریا چشمهٔ طاعت خشك کند. حرص حرمت مردم نهد. عداوت آب الفت بازبندد. رعونت میخ صحبت ببرد. بنده چون ازین آلایشها طهارت یافت، درشمار متقیان است. نشان وی آنست که ازرخصت بگریزد ، ودرشبهت نیاویزد ، پیوسته ترسان ولرزان واز دوزخ گریزان، بلقمه‌ای وخرقه‌ای راضی، جهان بجهانیان باز گذاشته ، وخودرا در بوتهٔ اندوه بگداخته. ایمان مایهٔ وی ، تقوی زاد وی ، گور منزل وی ، آخرت مقصد وی. با اینهمه پیوسته بزبان تضرع میزارد ، و

میگوید : الهی! هر کس برچیزی، ومن ندانم که برچه‌ام ، بیمم همه آنست که کی پدید آید که من که‌ام ؟ الهی ! پیوسته در گفت و گویم ، تاوا ننمائی(۱) درجست وجویم ، از بیقراری‌درمیدان بی‌طاقتی‌میپویم، درمیان‌کارم، اما بوئی نمیبویم الهی! مرکب وا ایستاد ، وقدم بفرسود ، همراهان(۲) برفتند ، واین بیچاره را جز تحیر نیفزود :

قد تحيرت فيك خذبيدي يا دليلا لمن تحير فيكا

وظیفهٔ سیوم طهارت سراست ازهرچه دون حق ، یقول‌الله عز و جل: « قل‌الله ثم ذرهم». این طهارت امروز حلیت ایشانست که فردا جام شراب طهور در دست ایشان است. امروزنورامید در دلشان‌می‌تاود وفردا نورعیان درجان. امروز ازشوق‌آب جگر در دیده روان ، وفردا آب مشاهدت درجوی ملاطفت روان. امروز صبح شادی ازمطلع آزادی برآمده ، وفردا آفتاب عنایت درآسمان معاینت ترقی گرفته. نشان این‌طهارت آ ست که مهردنیا بشوید،ورسوم انسانیت محو کند، وحجاب تفرق‌بسوزد، تا دل در روضهٔ‌انس‌بنازد، وجان درخلوت عیان باحق پردازد. نکو گفت آن جوان مرد که : آخرروزی ازین طبل برآیدآوازی ، و ازآن کریم باشد واجان (۳) محب رازی ، عجب‌کاری و طرفه بازاری ! اینست مؤانست من غیر مجانست ، چون همجنسی (٤) نیست این انس چیست ؟ چون هم کفوی (٥) نیست این مهر چیست ؟ چون تو اورا ندیده‌ای این بی طاقتی چیست ؟ چون شراب در عنب است این هستی چیست ؟ چون انتظار همه محنت است این شادی دل چیست ؟ چون دیدهٔ سر ازو محجوب است این وجد چون آتش چیست ؟ چون این طریق همه بلاست در میان بلا این لـذت چیست ؟

۱ـ نسخهٔ الف : وانمایی. ۲ـ نسخهٔ الف : هام‌راهان . ۳ ـ نسخهٔ ج : فاجان = باجان.
٤ـ نسخهٔ الف : هام جنسی . (٥) ـ هام کفوی.

هر چند بر آتشم نشاند غم تو
غمناك شوم گرم نماند غم تـو

« فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی‌المرافق » ـ چنانـکه در طهارت ظاهر روی شستن بفرمان شریعت واجب است ، در طهارت باطن باشارت حقیقت آب روی خویش نگاه داشتن ، و در طلب خسایس (۱) پیش دنیاداران بنریختن واجبست ، و چنانکه در آن‌طهارت دست شستن واجب‌است درین طهارت دست ازخلایق بشستن وکاربحق سپردن واجبست ، و چنانـکه مسح سر واجب است سر بگـردانیدن از خـدمت مخلوق ، و از تواضع هرخسی وناکسی پرهیز کردن واجبست ، وچنانکه پای شستن فرض است ، بر کارخیرپای نهادن ، وبرطاعت الله رفتن واجبست .

و گفته‌اند : تخصیص این اعضاء چهارگانه بطهارت ازآن جهت است که‌آدمی شرف و فضل که یافت بر دیگر جانوران ، باین اعضا یافت . یکی صورت رویست کـه دیگـران را برین صفت نیست . ربّ العالمین منّت نهاد و گفت : « و صوّرکم فأحسن صورکم » . دیگرهردو دست‌اند که‌آدمی بدان طعام خورد ، و همهٔ جانوران دیگر بدهن خورند. ربّ العزّة منّت نهاد و گفت : « ولقد کرّمنا بنی‌آدم » یعنی بالیدین الباطشتین الصّالحتین للاکل وغیره . سیوم سر است که درآن دماغ است ، ودر دماغ عقل است ، و در عقل شرف دانائی است که دیگران را نیست . ربّ العالمین منّت نـهاد و گفت : « لایات‌لاولی‌الالباب » . چهارم دوپای‌اند بـرقامت راست زیبا کشیده تا بدان میروند و دیگران را پای‌برین صفت نیست، یقول‌الله تعالی : «لقد خلقنا الانسان فی‌احسن تقویم» .

چون این نعمت بر فرزند آدم تمام کرد طهارت این جوارح ازوی درخواست شکرآن نعمت‌را . و گفته‌اند: طهارت سبب‌آسایش‌است وراحت پس ازاندوهان ومحنت،

۱ـ خسائس‌الامور: محتقراتها (المنجد) .

چنانکه درقصهٔ مریم است. بوقت ولادت **عیسی** چون آن چشمهٔ آب پدید آمد طهارت کرد و از اندوه ولادت و وحشت غربت برست. وسبب دفع وساوس شیطان است که **مصطفی** گفت « اذا غضب احدکم فلیتوضّأ ». وسبب کشف بلا ومحنت است، چنانکه در قصّهٔ **ایوب** پیغامبر است. و ذلك فی قوله تعالی: « ارکض برجلك هذا مغتسل بارد و شراب»، و گفته‌اند: سر طهارت درین اعضاء چهار گانه (۱) بی هیچ آلایشی که در آن است، از دو وجه است: یکی آنکه تا مصطفی(ص) فردای قیامت امّت خود وا شناسند، و از بهر ایشان شفاعت کند، ونشان آن بود که رویها دارند روشن و افروخته از روی شستن، و همچنین دست و پای و سر ایشان سپید و روشن و تازه از آب طهارت، و به یقول النّبی (ص): « ان امّتی یحشرون یوم القیامة غرّاً محجلین من آثار الوضوء ».

وجه دیگر آنست که بندهٔ مملوك چون فروشند، عادت چنان رفته که او را بنخاسی برند، ودست وپای و روی و سر برمشتری عرضه کنند، واگرچه کنیزك باشد شرع دستوری دهد که بر رویش نگرند، وموبش بینند، ودست وپایش نگرند. فردا **مصطفی** (ص) نخاس قیامت خواهد بود، و حق جلّ جلاله مشتری، پس بنده را فرمودند تا امروز این اعضا را نیك بشوید، وتا تواند آب از آن نسترد، و در تجدید طهارت بکوشد، تا فردا در اعضاء وی نورافزاید، وچون اورا بنخاس خانهٔ قیامت عرضه کنند، دست‌وپای و روی‌و سر وی روشن بود و پسندیده.

« فان لم تجدوا ماء فتیمّموا صعیداً طیّباً » ـ حکمت در آنکه طهارت از آب یا از خاك گردانید بوقت ضرورت نه با چیزی دیگر، آنست که رب العالمین آدم را از آب وخاك آفرید تا آدمی پیوسته از آن برآ گهی بود، وشرف خویش در آن بداند، وشکر این نعمت بجای آرد، و **آدم** (ع) ازین جهت بر **ابلیس** شرف یافت که ابلیس از آتش بود،

(۱) نسخهٔ ج : چهار گانی .

وآدم ازخاك ، وخاك به ازآتش، که آتش عیب نمای است وخاك عیب پوش . هرچه بآتش دهی عیب آن بنماید. سیم سره ازناسره پدیدآرد . زر مغشوش ازخالص پیدا کند. بازخاك عیب پوش است. هرچه بوی دهی بپوشد، عیب ننماید. ونیزآتش سبب قطع است، وخاك سبب وصل . باآتش بریدن و کشتن است، با خاك پیوستن‌وداشتن است . **ابلیس** ازآتش بود لاجرم بگسست. **آدم** ازخاك بود لاجرم پیوست . و نیزطبع‌آتش تکبّراست برتری جوید ، طبع خاك تواضع است فروتری خواهد . برتری ابلیس را بدان آورد که گفت : « اناخیر » . فـروتری‌آدم را بدان آورد که گفت : « ربّنا ظلمنا انفسنا » . ابلیس گفت : من و گوهرمن ، **آدم** گفت : نه من بلکه خدای من.

حکمتی دیگر گفته‌اند درتخصیص‌آب وخاك اندرطهارت، گفتند که: هرجائی که‌آتش درافتد زخم‌آن‌آتش بآب وخاك بنشانند ، ومؤمن را دوآتش درپیش‌است : یکی آتش شهوت در دنیا ، دیگرآتش عقوبت درعقبی. رب‌العالمین‌آب وخاك سبب طهارت وی گردانید ، تا امروزآتش شهوت بروی بنشاند ، وفرداآتش عقوبت .

و بدان که ابتداءِ طهارت ازآن عهد معلوم گشت که اندرخبرآمده ازامیرالمؤمنین **علی بن ابی طالب**(ع) ازرسول خدا (ص) گفت : چون فرشتگان حدیث **آدم** وصفت وی شنیدند ، گفتند : « اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفك الدماء » ؟ بعد ازآن ازیـن گفت پشیمان شدند ، وازعقوبت الله بترسیدند، زاری کردندوبگریستند ، وازخدای عزّوجلّ خشنودی خواستند. فرمان‌آمد از الله که خواهید تاازشما درگذارم ، وگرانی این گفتار ازشما بردارم ، وبرشمارحمت کنم ، دریائی آفریده‌ام زیر**عرش** مجید ، وآنرابحرالحیوان نام نهاده‌ام . بدان دریا شوید ، و بدان‌آب رویها ودستها بشویید وسرها را مسح کنید ، وپایها را بشویید . فرشتگان فرمان بجای‌آوردند . امرآمد که هریکی ازشما تابگوید: « سبحانك اللهم و بحمدك، اشهدان لااله‌الا انت ، استغفرك وأتوب الیك». ایشان‌بگفتند،

وفرمان آمد که توبهای شما پذیرفتیم ، وازشما اندر گذاشتیم . گفتند : خداوندا ! ایـن کرامت ما راست علی‌الخصوص ؟ یا دیگران‌ما را در آن انبازند؟ گفت : شماراست ، وآن خلیفت را که خواهم آفرید، وفرزندان وی تاقیام‌الساعة . هر که این چهار انـدام راآب رساند چنانکه شمارا فرمودم، اگر اززمین تاآسمان گناه دارد ازوی در گـذارم ، و اورا خشنودی ورحمت خود کرامت کنم .

وبروفق این معنی خبردرست است از**علی مرتضی** (ع)، گفت: هرچه ازرسول خدا (ص) بشنودمی اللّٰهمرا بدان‌منفعت‌دادی. یقین علم‌وصلاح عمل ازآن بدانستمی، واگر خبری‌من نشنوده بودمی، و کسی مراروایت کردی آنکس‌را سو گند دادمی. چون‌سو گند یاد کردی بر وی‌اعتماد رفتی(۱) ، و **ابو بکر** صدیق مرا روایت کرد، وراست گفت. اورا سو گند ندادم ازآنکه‌وی‌همیشه‌راستگوی بود . گفت: ازرسول خدا(ص) شنیدم که گفت: هربندهٔ مؤمن که گناهی کند، پس‌ازآن گناه‌آبدست کند، وآب تمام بجای رساند،وچون فارغ شود دو رکعت نماز کند ، الله تعالی آن گناه ازوی در گذارد ، و از وی عفو کند ، و بیان این خبر در قرآن مجید است : « و من یعمل سوء او یظلم نفسه ثم یستغفرالله یجدالله غفوراً رحیماً » .

٣ـ النوبة الاولی

قوله تعالی: «**و اذکروا نعمةالله علیکم**» یاد کنید نعمت‌خدای ونیکوکاری وی برخویشتن ، و « **میثاقه** » وپیمان وی ، «**الّذی واثقکم به**» آن پیمان که با شما بست ، « **اذقلتم** » آنگه کـه گفتید : « **سمعنا و اطعنا** » شنیدیم و فـرمانبرداریم ، « **واتّقوالله** » و بپرهیزید ازخشم وعذاب خدای ، « **انّ‌الله علیم‌بذات الصدور**(۲) » وبدانی که خدای دانا است بآنچه در دلهاست .

۱ــ نسخهٔ الف : رفتید .

«یا ایّها الّذین آمنوا » ای‌ایشان که بگرویدند ! **« کونوا قوّامین »** بحق گفتن بپای‌ایستید ، **«لله»** خدایرا ، **«شهداء»** گواهان باشید(۱) ، **« بالقسط »** بداد و راستی ، **« ولایجرمنّکم »** و شمارا بر آن مداراد وبدان میاراد ، **«شنآن قوم»** دشمنی گروهی ، **« علی ان لاتعدلوا »** بر آنکه راست نروید و راست نگویید ، **«اعدلوا»** راست گوئید وراست روید ، **« هو اقرب للتّقوی »** این‌چنین نزدیکتر بود بپرهیز کاری [و از جور ومیل دوری] ، **« واتقوالله »** وبترسید ازخشم خدای ، **« انّ الله خبیر بما تعملون**[۸] » که الله دانا است بآنچه شما میکنید .

« وعدالله » وعده‌دادخدای ، **« الّذین آمنوا و عملوا الصّالحات»** ایشان را که بگرویدند وکارهای نیك کردند ، **« لهم مغفرة »** ایشانرا آمرزش‌است، **« و اجر عظیم**[۹] » ومزد بزرگوار.

« والّذین کفروا» وایشان که‌کافر شدند ، **« و کذّبوا بآیاتنا »** وبدروغ داشتند سخنان ما ، **«اولئك اصحاب الجحیم**[۱۰] » ایشانند که‌آتشیانند .

«یا ایّها الّذین آمنوا » ای ایشان کـه بگرویدند ، **«اذکروا نعمة‌الله علیکم »** یاد کنید و یاد دارید نعمت الله بر خویشتن ، **«اذهمّ قوم»** آنگه که آهنگ کرد گروهی ، **« ان یبسطوا الیکم ایدیهم »** که دست بگشایند ودست گذارندبشما ببدی ، **« فکفّ ایدیهم عنکم »** بازداشت الله دستهای ایشان از شما ، **«و اتّقوالله»** وبترسید از[خشم]خدای[وعذاب‌خدای، ونسپاسی ننمایید(۲)] ، **« وعلی الله فلیتوکل المؤمنون**[۱۱] » و چنین(۳) باد که با خدا باد کارسپردن وپشتی داشتن گرویدگان .

«ولقد اخذالله میثاق بنی‌اسرائیل» خدای پیمان ستد از بنی اسرائیل ، **«و بعثنا»**وفرستادیم، **« منهم »** ازایشان، **« اثنی‌عشر نقیباً »** دوازده‌نقیب، **«وقال الله»**

۱- نسخهٔ الف : بید . ۲- نسخهٔ الف : ونسپاس مبید. ۳- نسخهٔ الف : ایدون .

وخدای گفت : «**انّی معکم**» من باشماام [باگاهی و یاری دادن ونگه داشتن]، « **لئن اقمتم الصلوة** » ار نمازبپای دارید بهنگام ، «**و آتیتم الزکوة**» وز کوة دهید ازمال، « **و امنتم برسلی** » وبگروید بفرستادگان من ، « **و عزّرتموهم** » و ایشان راشکوه دارید و یاری دهید ، « **وأقرضتم الله** » و وام (۱) دهید خدای را ، « **قرضاً حسناً** » وامی(۲) نیکو ، «**لأکفّرنّ عنکم سیئاتکم**» بهمه حال از شما گناهان شما ناپیدا کنم ، « **و لأدخلنّکم جنّات** » ودرآرم شما را در بهشتهائی ، « **تجری من تحتها الانهار** » میرود زیر درختان آن جویها ، « **فمن کفر بعد ذلك منکم** » هر که نعمت پـو شد ونسپاس گـردد پس آن از شما ، « **فقدضلّ سواء السّبیل**[۱۲] » گم گشت از میان راه راست .

« **فبما نقضهم میثاقهم** » بشکستن ایشان پیمان خویش را ، « **لعنّاهم** » بر ایشان لعنت کردیم ، «**وجعلناقلوبهم قاسیةً**» و دلهای ایشان سخت کردیم ، « **یحرّفون الکلم عن مواضعه** » سخنان من دربعثت **محمد** میگردانیدند ازجای خویش، «**ونسوا حظّاً**» وفراموش کردندبهرهٔ خویش، « **ممّا ذکّروا به**» ازآن پند که ایشانرا داده بودند ، « **ولاتزال تطّلع علی خائنة منهم** » و توهمیشه [یا **محمد**] مطلع باشی برخیانتی که ازایشان آید ، « **الاّ قلیلا منهم** »مگراندکی ازایشان، « **فاعف عنهم** » در گذار از ایشان ، « **و اصفح** » و روی گردان ، « **انّ الله یحبّ المحسنین**[۱۳] » که خدای دوست دارد نیکوکاران را .

« **ومن الّذین قالوا** » و ازینان که گفتند : «**انّا نصاری**» ما ترسایانیم ، [و خویشتن را نصاری نام کردند] ، « **اخذنامیثاقهم** » از ایشان هم پیمان بستدیم ، « **فنسواحظّاً** » بگذاشتند بهرهٔ خویش ، « **ممّا ذکّروا به**» از آن پند که ایشان را

۱ــ نسخهٔ الف : افام . ۲ ــ نسخهٔالف : افامی .

داده بودند، « **فأغرينا** » برآغالیدیم و انگیختیم، «**بینهم**» میان ایشان، «**العداوة و البغضاء** » دشمنی وبزومندی (١)، «**الی یوم القیمة**» تا روز رستاخیز، « **وسوف ینبّئهم الله بماكانوا یصنعون**[١۴] » و خبر کند الله ایشانرا فردا که آن چیست که میکنند ایشان امروز.

النوبة الثانیة

قوله تعالى وتقدس: « واذكروا نعمةالله علیكم »- این خطاب باصحابهٔ رسول است وبا جملهٔ مؤمنان امت تا بقیامت. صحابه با رسول‌خدا بیعت کردند، ودین و کتاب و سنت‌درپذیرفتند، ازآنکه آیت‌آمد، بود: « فاتقواالله ما استطعتم واسمعوا وأطیعوا ». ربّ العزة ایشان را درین‌آیت فرمود که قرآن وسنت بشنوید، وطاعت دارباشید، و امر ونهی برکار گیرید، و بآیات وكلمات وصحف و کتب ما ایمان آرید، و رسولان را که فرستادیم استوار گیرید، وآنچه گفتند وازغیب خبردادند، از احوال قیامت و بهشت و دوزخ و غیرآن، همه قبول کنید، وبجان و دل آنرا تصدیق کنید. مؤمنان‌آن همه در پذیرفتند، و گفتند: « سمعنا و اطعنا ». رب‌العالمین ازسمع و طاعت ایشان حکایت باز کرد، و گفت: « و قالوا سمعنا و اطعنا ».

اکنون درین‌آیت ربّ العزة‌آن نعمت وآن‌میثاق وآن قول‌با یادایشان‌میدهد ومیگوید: یاد داریدآن نواخت که من برشما نهادم، تا نعمت اسلام برشما تمام کردم. همان است که جایها درقرآن منّت برنهاد و گفت: « و اتممت علیكم نعمتی »، « ولأتم نعمتی علیكم »، « ولیتم نعمته علیكم »، این همه نعمت اسلام وایمانست، که الله تعالی برمؤمنان تمام کرده است.

١- کذا.

« و میثاقه الّذی واثقکم به اذقلتم سمعنا و اطعنا » ـ یاد داریـدآن پیمان که الله با شما بست، وشما گفتید: « سمعنا و اطعنا » . **مجاهد** گفت: این میثاق آن عهداست که ربّ العزة روز میثاق برفرزند **آدم** گرفت ، آنکه کـه ایشان را از صلب آدم بیرون گرفت، وهمه بربوبیّـت الله اقرار دادند ، وسمعاً وطاعةً گفتند. امروز درسرای حکم هر که بالغ شود وبرموجب آن اقرارعمل کند. و ایمان آرد مؤمن است و از اهل سعادت و نجات، وهر که بعد ازبلوغ ایمان نیارد وعمل نکند، نقض آن عهد کرد، و درشمار مؤمنان نیست . امااطفال مشرکان که ببلوغ نرسیدند . وزمان عمل درنیافتند ، ازابن‌عباس پرسیدند که حال ایشان چیست ؟ گفت : ایشان برمیثاق اول‌اند ، خدای داند که عمل ایشان‌چه بودی اگر روزگار زندگانی دریافتندی (۱) .

آنگه گفت : « و اتقوالله » این تهدید است برنقض‌عهد، میگوید : بترسید از خشم خدا، و نقض‌عهد مکنید ، و پس از آنکه بالغ شدید ایمان آرید ، و عمل کنید . « انالله علیم بذات الصدور » وبحقیقت دانید که خدای آگاه است ازآنچه در دل‌شماست ازایمان یا ازشك یا ازنفاق یا ازوفاق . این‌کلمتی جامع است ، هرچیزرا که دردل بود از سرّ، یا درافتد ازظـنّ ، یابر گذرد ازخاطر، خدای بهمه داناست وازهمه آگاه .

« یاایهاالّذین امنوا کونوا قوامین لله »ـ تقومون لله بکل‌حق یلزمکم القیام به. میگوید : ای شما که مؤمنانید قیام کنید ، برایستادگی نمائید خدای را بهرحقی که‌شما را لازم آید که‌بدان قیام کنیدوبپای ایستید، و گفته‌اند : « کونوا قوامین لله » ای‌قوالین لله. سخن که گوئید خدایرا گوئید ، وبحق گفتن حق را بپای ایستید .

« شهداء بالقسط » ـ تشهدون بالعدل فی‌الغضب والرضا والفقر والغنی والشدة والرخاء . گواهی که دهید بداد وراستی‌دهید. نزدیك را چون‌دور ودشمن را چون‌دوست،

۱ـ نسخهٔ الف . دریافتندید .

درغضب و رضا وفقروغنا ودر دشخواری و آسانی یکسان.

« ولایجرمنکم شنآن قوم علی ان لاتعدلوا » ـ مؤمنان را میگوید : مبادا که عداوت شما با کفارمکه ، وبغض شمامرایشان را ، شما رابرآن دارد که در گواهی دادن عدل وراستی بگذارید، ومحرمی ازایشان حلال دارید، بلکه دوست ودشمن را، آشناوبیگانه را، گواهی یکسان دهید. « اعدلوا هواقرب للتقوی» ای الی التقوی . « واتقوالله ان الله خبیر بما تعملون » . « وعدالله الّذین امنوا وعملواالصالحات » ـ ای قال لهم، لأن الوعد قول، « لهم مغفرة » ای تغطیة علی ذنوبهم ، « و اجرعظیم » ای جزاء علی ایمانهم . « والّذین کفروا و کذبوا بآیاتنا اولئك اصحاب الجحیم » مضی تفسیره .

«یاایها الّذین امنوا اذکروا نعمت‌الله علیکم اذ همّ قوم‌ان یبسطوا ایدیهم عنکم» الایة ـ **قتاده** گفت این آیت برسول خدا فروآمد ، و وی در هفتم غزا بود به **بطن نخل** فروآمده،کافران مکرساختند ، واتفاق کردند که چون **محمد** ویاران وی درنمازشوند ، وسر بسجود نهند ، ما برایشان حمله بریم ، که ایشان نماز دوست‌دارند، ونمازبنگذارند. درین همت بودند که ربّ‌العالمین **جبرئیل** را فرستاد بنمازخوف ، ودرین آیت منت بر ایشان نهاد که دست‌دشمن ازشما کوتاه کردم وشما را ازمکر ایشان خبردادم **جابر بن عبدالله** گفت که : رسول خدا (ص) دربعضی سفرها بمنزل فروآمد، ویاران همه متفرق گشتند ، ورسول خدا سلاح که داشت ازخود باز کرد ، وازدرختی درآویخت، و در سایهٔ آن درخت بنشست. اعرابئی بیامد ، وشمشیررسول بر گرفت ، وروی برسول نهاد، و گفت: من یمنعك منی؟ رسول خدا گفت : « الله یمنعك منی ». سه باراین سخن باز گفت . پس اعرابی شمشیر در نیام کرد. و هراسی بروی افتاد ، و یاران فراهم آمدند ، و **جبرئیل** در آن حال این آیت آورد .

مجاهد و **عکرمه** و **کلبی** و **مقاتل** گفتند : سبب نزول این آیت آن

بود که **قریظه** و **نضیر** با رسول خدا عهد داشتند که قتال نکنند، و یکدیگر را در دیات یاری دهند. رسول ایشان را در دیات ایشان یاری دهد، و ایشان رسول را در دیات مسلمانان یاری دهند. پس دو مرد معاهد از **بنی سلیم** بدست مسلمانان کشته شدند. اولیاء مقتول دیت طلب کردند. رسول خدا برخاست و به یهود **بنی النضیر** شد و **ابو بکر** و **عمر** و **عثمان** و **علی** و **عبدالرحمن عوف** با وی بودند. درپیش **کعب اشرف** شدند، و بنی‌النضیر آنجا حاضر. رسول خدا با ایشان استعانت کرد بدیت دومرد، برمقتضای آن عهد که ازپیش رفته بود. ایشان درپذیرفتند. ورسول خدا ویاران را درخانه بنشاندند، وخود بخلوت بازشدند، ومکر ساختند، گفتند اگر هرگز بر وی ظفریابیم، امروز وقت آنست. کیست که این‌کاررا شایسته است؟ **عمرو بن جحاش بن کلیب** گفت: این‌کارمنست، ومن مرد آنم. آسیا سنگی‌عظیم بسروی‌فرو گذارم، وشمارا ازوبازرهانم. رفت با جماعتی واین‌مکرساخته. رب‌العالمین **جبرئیل** را فرستاد، ورسول را از آن مکرایشان خبر کرد. رسول(ص) برخاست وبیرون شد، وعلی(ع) رابر جای خود بداشت‌بردرآن سرای، وخود سوی **مدینه** رفت، پس ایشان نیز بیرون آمدند، و ازپی رسول برفتند. رب‌العالمین درمیان این قصه‌آیت فرستاد. آنگه برعقب این‌آیت خبرداد از **بنی اسرائیل**: همچنانکه این‌قوم عهد رسول‌رانقض کردند، وپیمان شکستند، بنی اسرائیل که پدران ایشان بودند عهدی که باخدا بسته بودند نقض کردند، و پیمانی که داشتند بشکستند، و ذلك فی قوله تعالی: «ولقد اخذالله میثاق بنی‌اسرائیل» یعنی فی‌التورات، الاّ یشرکوا به‌شیئاً، و بالایمان بالله و ملائکته و کتبه و رسله و احلال ما احل‌الله‌لهم و تحریم ماحرم الله علیهم.

«و بعثنا منهم اثنی‌عشر نقیباً» ـ النقیب، الرئیس علی‌القوم لانه ینقب‌عن امورهم، یبحث عنها، ویستخبرها، و یبین‌وجوهها. این دوازده نقیب از دوازده سبط بودند از

اولاد **یعقوب**، ازهر سبطی نقیبی، وعدد اسباط فراوان هزاران بودند. **موسی** چون خواستی که با **بنی اسرائیل** بیعتی کند، با ایشان بیعت کردی (۱) وعهد با ایشان بستی (۲) تا از هر نقیبی ازسبط خویش بیعت‌ستدی (۳) وبا ایشان عهد بستی (٤). و گفته‌اند این میثاق آنست که الله تعالی وعده داد **موسی** را که دیار **شام** و زمین مقدسه بموسی و قوم وی سپارد، و جباران را که سکان آن زمین‌اند هلاك کند، پس چون بمصر آرام گرفتند، الله تعالی ایشان را فرمود که به **اریحای** (۵) شام روید، و باجباران جنگ کنید، که من خدای شماام، شما را نصرت دهم. وموسی را فرمود تا از دوازده سبط ازهر سبطی نقیبی بر گزینند، که پیش رود، و کیل‌در قوم خویش باشد، وایشان را بروفاء عهد وامتثال‌فرمان داد. **موسی** آن نقیبان را بر گزید، وچون بزمین **کنعان** رسیدند، ایشان را بجاسوسی بفرستاد، تا احوال جبابره‌بازدانند. **عوج عنق** برایشان رسید، گویند: این **عوج** بالای عظیم داشت چنانکه دست وی بقعردریا رسیدی، وماهی بگرفتی، وبحرارت قرص‌آفتاب آنرا بریان کردی وبخوردی، و گفته‌اند که: بروزگار طوفان **نوح** که همهٔ روی زمین آب گرفت، وبهر کوهی وبالائی که درزمین بودآب بر گذشت، بدو زانوی **عوج** بیش نرسید، و**نوح** اورابر کشتی ننشاند، و گرد عالم میگشت، وسه هزارسال عمروی‌بود، وبروزگارموسی اورا هلاك کردند: پس چون‌آن نقبا بر **عوج** رسیدند، عوج ایشان را بگرفت، وبخانه برد، وبا اهل خویش گفت: اینان‌اند که بجنگ ما آمده‌اند. چه بینی اگرمن ایشان را بیك بار درزیر پای نهم، وخرد کنم. اهل‌وی گفتند: ایشانرا مکش، تا بازگردند، وقوم خودرا بگویند که چه دیدند، وازشما خبر دهند. پس چون از دست **عوج** رهائی‌یافتند، بایکدیگر گفتند وعهدبستند که: با **بنی اسرائیل** قصهٔ **عوج** نگوئیم

۱و۲و۳و٤- نسخهٔ الف: کردید، بستید، ستدید، عهدبستید. ۵ - **اریحا بروزن مسیحا** نام دهی‌است درولایت شام (برهان قاطع).

که ایشان بترسند، ومرتدشوند، وازقتال باز کردند. بلی با **موسی وهارون** بگوئیم، تا ایشان تدبیر کار کنند. پس باز گشتند، آن عهد نقض کردند، وهر نقیبی قوم خودرا ازقتال نهی کردند وبترسانیدند، مگر **کالب بن یوفنا**، و **یوشع بن نون** کالب نقیب سبط **یهودا** بود و یوشع نقیب سبط **یوسف**. این است قصهٔ دوازده نقیب وشکستن پیمان ایشان.

« وقال الله انی معکم »- یعنی مع النقبا، وقیل مع بنی اسرائیل فی النصر لکم والدفع عنکم. اینجا سخن تمام کشت، آنکه گفت: « لئن اقمتم الصلوة » یا معشر بنی اسرائیل بحدودها وفروضها واوقاتها ومعانیها و خشوعها، « وآتیتم الزکوة » المفروضة علیکم فی اموالکم، « و آمنتم برسلی » کلهم « و عزّرتموهم » ای نصرتموهم، و قیل اعنتموهم بالسیف. و التعزیر الادب فی غیرهذا الموضع، « و اقرضتم الله قرضاً حسناً » ای صادقاً من کل انفسکم، و هی کل نفقة یبتغی فیها وجه الله، من النوافل و الفرائض، « لأکفرن عنکم سیئاتکم و لأدخلنکم جنات تجری من تحتها الانهار».

ثم قال: « فمن کفر بعد ذلك منکم »- ای بعد العهد والمیثاق، « فقد ضل سواء السبیل » ای اخطأ قصدالطریق. گویند ازاین دوازده نقیب پنج ملك بخاستند که خدایرا عزّوجلّ طاعت داربودند: **داود** و **سلیمان** و **طالوت** و **حرقیما** و پسر وی، و ازآن هفت دیگرسی ودوجبار بخاستند که ملك ازاهل حق بقهر بستدند، و تباهکاری کردند، و طاغی گشتند.

« فبما نقضهم میثاقهم »- « ما » صلت است، توکید قصه را درافزود، تقدیره: فبنقضهم میثاقهم. این پیمان شکستن آن بود که ایشان را گفته بودند« و آمنتم برسلی و عزرتموهم » مراد بآن **محمد** بود، ایشان را ایمان دادن بدو و تعزیر و نصرت او فرموده بود، و ازیشان پیمان ستده، پیمان شکستند وبوی کافر شدند، « لعنّاهم» یعنی چون پیمان بشکستند برایشان لعنت کردیم، پس آن لعنت که برایشان بود بکافر شدن

ایشان بعیسی‌مریم . و گفته‌اند : این لعنت جزیت بود که برایشان نهاد ، وقومی‌راممسوخ کرد . « و جعلنا قلوبهم قاسیة » ـ و دلهاشان سخت کردیم ، و بقراءت **حمزه** و **علی** : « و جعلنا قلوبهم قسیة » ، دلهایشان بهرج(۱) کردیم و نفایه و ناسره .

« یحرفون الکلم عن‌مواضعه »ـ ای یغیرون کلام الله عن جهته من آیة الرجم و نعت النبی وصفته . **ابراهیم نخعی** گفت : تحریف آن بود که درسخنان خدا که بایشان فروآمده بود ، این کلمات بود : « یا ابناء احباری ، یا ابناء رسلی » . ایشان بنوشتند که یا ابناء ابکاری. ودرآثار بیارند که بنی اسرائیل بکلمه‌ای کافرشدند که بتصحیف برخواندند: قال الله تعالی لعیسی فی‌الانجیل : «انت نبیی، وانا ولّدتك» ، ای ربیتك، فحرفته‌النصاری ، و قرؤا : انت نبیی و انا ولدتك . « ونسوا حظاً مما ذکّروا به »ـ ای ترکوا نصیباً مما امروا به‌فی کتابهم من اتباع محمد (ص) و اقامة الحدود . « و لاتزال تطلع علی خائنة منهم » ای علی خیانة منهم ، کقوله تعالی : « لیس لوقعتهاکاذبة » ای کذب ، و خیانت اینجا(۲) معصیت است‌بآن نقض‌عهد ها که کردند ، چنانکه **کعب اشرف** کرد،آنگه که به‌**مکه** ، شد و به **ابوسفیان** برساختند که‌بجنگ‌**محمد** شوند ، ونیز روز **احزاب** نقض عهد کردند ، ومشرکان راپشتی دادند درحرب **محمد** ، وآنروز که به **بنی النضیر** شدند بطلب دیت . نقس عهد کردند ، و مکر ساختند .

رب‌العالمین منّت مینهد برمصطفی (ص) که ما پیوسته ازاسرار ایشان تراخبر میدهیم ، وآن نقض عهد که میکنند ، وبرتومکرمیسازند ، با تومیگوییم ، تا بر اسرار ایشان‌مطلع میشوی آنگه گفت : « الا قلیلا منهم » مگراند کی که این‌نقض‌عهدنکردند، چون **عبدالله سلام** و اصحاب وی . « فاعف عنهم و اصفح ان الله یحب المحسنین » ـ

۱ـ بهرج بفتح اول وسوم باطل و کذب و ردی ازهرچیز، ومباح ، ودرم ناسره ، معرب ازنبهرهٔ فارسی (منتهی‌الارب) . ۲ـ نسخهٔ الف : ایدر .

اول ایشانرا فرمود که این نقض عهد ایشان ومعصیت ایشان در گذار وعفو کن. پس بعاقبت این عفووصفح منسوخ شد بآیت سیف.

«و من الّذین قالوا انا نصاری اخذنا میثاقهم» ـ میگوید: چنانکه ازجهودان در **تورات** عهد وپیمانی ستدیم، ازترسایان در **انجیل** هم پیمان ستدیم باتّباع محمد، و نبوت وی پذیرفتن، وبنعت وصفت وی اقراردادن، وهمچنانکه جهودان نقض عهد کردند ترسایان هم نقض عهد کردند. رب العالمین گفت: «فأغرینا بینهم العداوة و البغضاء الی یوم القیمة» ـ ما عداوت وبغض درمیان جهودان وترسایان افکندیم. جهود دشمن ترسا وترسا دشمن جهود تا بقیامت، و گفته‌اند: این عداوت خود میان ترسایانست، و«بینهم» ضمیر ترسایانست، **نسطوریه** و **یعقوبیه** و **ملکانیه** همه دشمن وخصم یکدیگرند، در طلب ملك وجاه عداوت یکدیگر دردل گرفته، ودرخون یکدیگرشده. و گفته‌اند: این عداوت وبغضاء هواهای مختلف است درمیان ایشان، وجدال دردین، ذکره **النخعی** رحمه الله. **معویة بن قره** گفت: «الخصومات فی الدین تحبط الاعمال»، در دین خصومت کردن، ودر جدال آویختن، عمل باطل کند. روایت کنند از **علی** (ع) که گفت: «ایاکم والخصومات فانها تمحق الدین»، و قال النبی (ص): «اجتنبوا اهل الاهواء فان لهم عرّة (١) کعرّة الجرب»، وقال **الحسن**: «ایاکم وهذه الاهواءِ المتفرقة المتباعدة من الله، التی جماعتها الضلالة، و مستقرها النار، و قال **الفضیل بن عیاض**: «نظر المؤمن الی المؤمن جلاء للقلب، ونظر الرجل الی صاحب البدعة والهواءِ یورث العمی»، و عن **الاوزاعی** قال: «بلغنی ان الله تعالی اذا اراد بقوم شراً الزمهم الجدل، ومنعهم العمل» «وسوف ینبئهم الله بماکانوا یصنعون» یعنی ینبئهم فی الاخرة بما کانوا یصنعون فی الدنیا من التکذیب

١ ـ العرة بالفتح: الخلة القبیحة، العیب. العرة بالضم: الجرب. الجرم. مایعتری الانسان من الجنون، یقال «به عرة» ای جنون (المنجد).

بالنبی (ص) و اخفاء نعمته. این سخن بر طریق تهدید گفته است، چنانکه کسی را گوئی: آری بخبر کنم ترا و آگاه شوی.

النوبة الثالثه

قوله تعالی: «واذ کروا نعمة الله علیکم» - رب العالمین جل جلاله و تقدست اسماؤه، و تعالت صفاته، و توالت آلاؤه و نعماؤه، درین آیت مؤمنان را مینوازد، ودوچیز با یاد ایشان میدهد: یکی نعمت که برایشان ریخت، دیگر پیمان که با ایشان بست. نعمت چیست؟ وپیمان چیست؟ نعمت دل گشادن است، و هدی دادن، وچراغ آشنائی در دل افروختن، و دل را خلعت معرفت پوشانیدن، و میان دل ومیان دشمن ازعظمت حصار ساختن. میگوید رب العزة جل جلاله که: یاد کنید این نعمت که من بشما دادم. ازمن آزادی کنید، وشکر گوئید، تا مستوجب زیادت نعمت گردید: «لئن شکرتکم لأزیدنکم»، دیگر میثاق است که با یاد ایشان میدهد، میگوید: یاد دارید پیمان و عهد که پذیرفتید، وامرونهی که برداشتید. دانید که چه پذیرفته‌اید، و چه برداشته‌اید. باری که هفت آسمان وهفت زمین و کوهها برنیارستند داشتن، شما دلیری کردید، وبرداشتید. آسمانها وزمینها از آن برمیدند، ازبیم توانی وتقصیر بگریختند، وبخداوند خویش زینهار خواستند، شما برداشتید، وخداوند خویش را بطاعت پاسخ کردید.

قومی گفتند: این میثاق آن پیمان است که رب العزة با تو بست، سود و زیان تو بخرید، و بهشت بعوض بتو داد، و قرآن بر توحجت کرد، گفت: «ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم». خدای تعالی بخرید ازمؤمنان تنهای ایشان، تا خدمت کنند، بروز گرم روزه دارند، بشب تاریك نماز کنند، بزمستان سرد آبدست تمام کنند، بجان عزیز و بمال نفیس حج و غزا کنند، بیماران را عیادت کنند، درویش حقیررا بپرسند، «و

اموالهم » مالهای ایشان بخرید تا ازفراوان اند کی بخشند، و از مایهٔ آن صدقه و زکوة دهند، برهنه را بپوشند ، گرسنه را سیر کنند، اسیررا بازخرند ، درمانده را دست گیرند. چون ایشان این عهد بجای آرند ایشانرا بر من چه باشد ؟ « بأن لهم الجنة » تا درین جهان باشند نکودارم . بدرمرگ یاری دهم. در گورتلقین و بشارت دهم. در قیامت سپید روی انگیزم . از فزع اکبر ایمن کردانم. عیبها پوشانم ، و گناهان اندر گذارم. خصمان خشنود کنم، وازحوض کوثر آب دهم، وبرصراط جواز دهم ، ودربهشت جای دهم. رضوان خود درتوپوشم. حجاب بردارم. دیدارباقی کرامت کنم .

آنـگه گفت : « و من اوفی بعهده من الله »؟ کیست درهفت آسمان وهفت زمین بوفای عهد بازآمده تر ازخدای ، وافی تروکافی تر از الله ، درقول راست تر ودرفعل قوی تر از الله ، آنگه ازبندگان گله کرد که من بوفای عهد بازآمدم، وایشان بوفابازنیامدند: « و ما وجدنا لأكثرهم من عهد » ازبی وفائی و بی عهدی ایشان گله میکند، میگوید : با همه وفا کردم ، بیشترین ایشان بی وفا یافتم. همه را نعمت دادم، اند کی شا کریافتم. همه راپند دادم، اند کی پند پذیریافتم. همه را خواندم، اند کی مجیب یافتم. آنگه ایشان را پندداد وبتقوی فرمود، گفت : « و اتقوالله ان الله علیم بدات الصدور » پرهیزید ازخشم وعذاب من بازآئید بوفای من. دریابید پند من. بترسید ازبی وفائی من.

« یا ایهاالّذین آمنوا » ـ این از الله گوای است که ایمان بنـده عطاء است . « کونوا قوامین لله شهداء بالقسط» ـ از روی اشارت میگوید: بندگان من! گواهی دهیداز بهرمن، تا من نیز گواهی دهم ازبهرشما . گواهی دهید امروز که آفریدگار و پروردگار شما منم، تا فردا شما را گواهی دهم که بندگان و گزیدگان من اید، و ذلك فی قوله تعالی : « و الله شهید علی ما تعملون » ، بوفا وعهد بازآیید، تا بوفا وعهد شما بازآیم ،

« و اوفوا بعهدی اوف بعهدکم » بانابت از برمن باز آیید(۱) تا ببشارت از بر شما واز آیم .(۲) « و أنابوا الی الله لهم البشری » ـ و هو المشار الیه بقوله تعالی : « هل جزاء الاحسان الا الاحسان » . « و عدالله الّذین آمنوا و عملوا الصالحات لهم مغفرة و اجر عظیم » ـ این آیت ردّ است بر دو گروه : گروهی که گفتند: معصیت طاعت باطل کند ، و گروهی که گفتند: عذاب کردن بیگناه درحکمت جائز نیست، واین هردو خلاف حق است، ونه طریق سنت است . معصیت طاعت باطل نکند که رب العزة مؤمنانرا بستود، و بعمل صالح موصوف کرد، آنگه وعدهٔ مغفرت داد ، وآنکس که سزای مغفرت بود بیگناه نباشد. پس با گناه عمل صالح از وی بنیفتاد. ونیز بیان کرد که : بنده اگرچه با عمل صالح است ، محتاج عفو و مغفرت است، واگرچه پاکدامن است، نیازمند رحمت است، که نجات دررحمت ومغفرتست نه درطاعات و اعمال. **مصطفی** (ص) گفت: « لو عذبنی الله و **ابن مریم** لعذبنا ابداً ، و هو غیرظالم ». وقال **الحسین بن منصور**: «من جوز التخلیق من غیر علة جوز التعذیب من غیر زلة» . آنکس که بخواند بی علت، اگر براند بی زلّت ، کس را برصنع وی چرا نیست، ودرحکم وی چون نیست. خداوندا ! درراستی کار تو تهمت نیست، وصنع ترا علت نیست . درماندیم در مقامی که راه واپس نیست و ازپیش یارا نیست(۳) در دریائی که آنرا کران نیست. خداوندا ! رهی را دریاب ، که رهی را بیش ازاین طاقت نیست. بپیوند و ببخشای که مقتضای کرم جزاین نیست. **فتح شخرف** از اسرافیل مصری پرسید استاد **ذوالنون** که : هل تعذب الاسرار قبل الزلل ؟ **اسرافیل** سه روز زمان خواست. روزچهارم گفت : مرا جواب دادند بشنو اگر روا بود ثواب بیش ازعمل، هم روا بود عذاب بیش از زلل . این بگفت و زعقه‌ای(٤) زد ، ودرشورید ، وازدنیا برفت.

۱ـ نسخهٔ الف : وازآیید . ۲ ـ چنین است در نسخهٔ الف و ج ۳ـ نسخهٔ الف: درمقامی که پیش واراه نیست واز پیش یارگی نیست . ٤ـ زعقه یعنی صیحه (المنجد) .

پیر طریقت گفت :«آن درنگ خواستن زندگانی بود که اگر بوقت جواب دادی هم برجای برفتی»(١) .

« و لقد اخذالله میثاق بنی اسرائیل و بعثنا منهم اثنی عشر نقیباً » - **بو بکر وراق** گفت که : در **بنی اسرائیل** نقبا بودند پیشروان و گزیدگان ایشان، ودرهمه حال مرجع قوم با ایشان، ودرین امت بدلاءاند اوتاد جهان که دلهایشان‌چون دلهای‌پیغمبران. مصطفی(ص) گفته : « یکون فی هذه الامة اربعون علی خلق **ابراهیم** و سبعة علی خلق **موسی** و ثلاثة علی خلق **عیسی** و واحد علی خلق **محمد** ». و **بوعثمان** مغربی گفته : « البدلاء اربعون و الامناء سبعة و الخلفاء من الائمة ثلاثة ، و الواحد هوالقطب، والقطب عارف بهم جمیعا ، و یشرف علیهم ، ولایعرفه احد ، وهوامام‌الاولیاءِ ». خیارخلق‌اند این قوم ، و مصابیح دین و اعلام یقین . ملوكِ طریقت و امناءِ شریعت. رب‌العالمین ایشان را از جهانیان بر گزیده ، و به ربطهٔ « یحبهم و یحبونه » ببسته . و بقید « و الزمهم کلمة التقوی » استوار کرده، در وادی عنایت شمع رعایت ایشانرا افروخته ، در دبیرستان ازل ایشان را ادب صحبت‌درآموخته. ای جوانمرد ! کارنه کرد بنده دارد،کارخواست الله دارد. بنده بجهد خویش‌نجات خویش کی تواند؟ چون الله بندهٔ خیر خواهد، دل‌اورا‌بنظرخویش بیاراید، تا حق ازباطل وا شناسد. بعلم فراخ کند، تا دیدار قدرت درآن جای یابد. بینا کند تا بنورمنت می بیند. شنوا کند تا پند ازلی می نیوشد. راست دارد تا گمان وشك در آن نیامیزد. بعطر وصال خوش کند تا درآن مهر دوست روید . بنورخویش روشن کند، تا ازو با وی نگرد، بصیقل عنایت‌بزداید تا درهرچه نگرد او را بیند :

آنرا که بلطف خویش حق بگزیند بر باطن او گرد جفا ننشیند
نیك وبد اغیار ز دل بر چیند در هر چه کند نظارهٔ حق بیند

١- نسخهٔ الف : برفتید .

٤ ـ النوبة الاولى

قوله تعالی : «**یا اهل الکتاب**» ای اهل کتاب ، «**قد جاءکم**» آنك آمد بشما ، «**رسولنا**» فرستادهٔ ما ، «**یبیّن لکم**» پیدا میکند شما را ، «**کثیراً ممّا کنتم تخفون**» فراوانی از آنچه شما می‌پنهان داشتید ، «**من الکتاب**» از کتاب [انجیل] ، «**و یعفو عن کثیر**» ومی فرا گذارد و آسان کند فراوانی [از آنچه بر شما شك بود از پیش]، «**قد جاءکم**» آمد بشما ، «**من الله**» از خدا ، «**نور**» روشنائی ، «**و کتاب مبین (١٥)**» ونامهٔ پیدا .

«**یهدی به الله**» راه نماید خدای بآن ، «**من اتّبع رضوانه**» کسی را که بر پی خشنودی وی میرود ، «**سبل السلام**» براههای سلامت ، «**و یخرجهم**» ودمی برون آرد ایشان را «**من الظّلمات**» از تاریکها ، «**الی النور**» بروشنائی «**باذنه**» بخواست خویش ، «**و یهدیهم**» وراه مینماید ایشان را ، «**الی صراط مستقیم (١٦)**» براه راست درست .

«**لقد کفر الّذین قالوا**» کافر شدند ایشان که گفتند : «**انّ الله هو المسیح بن مریم**» که‌خدا عیسی مریم است، «**قل**» [پیغامبر من] گوی : «**فمن یملك من الله شیئاً**» آن کیست که پادشاه است و بدست وی چیزی است از خواست وکار خدای [که بآن چیز با خدای تاود] ، «**ان اراد**» اگر خدای خواهد ، «**أن یهلك المسیح بن مریم**» که عیسی‌مریم‌را هلاك کند، «**و أمّه**» ومادر وی را ، «**و من فی الارض جمیعاً**» و هر که در زمین کس است ، «**و لله**» و خدایراست ، «**ملك السموات و الارض**» ملك آسمان و زمین ، «**و ما بینهما**» وهر چه میان آن هردو ، «**یخلق ما یشاء**» می‌آفریند آنچه خواهد ، «**و الله علی کل شیء قدیر (١٧)**» وخدای بر

همه چیز قادر است و توانا .

«وقالت الیهود و النصاری» جهودان وترسایان گفتند : « **نحن ابناء الله‌وأحباؤه»**، ما پسران خداییم و دوستان وی ، **«قل»** بگو [ای پیغامبر من] : **«فلم یعذّبکم بذنوبکم»** پس چرا شما را می‌عذاب کند خدای بگناهان شما ، « **بل انتم بشر** » بل [نه پسرانید و نه دوستان] ، که گروهی‌مردمانید ، **«ممن‌خلق»** از آنچه او آفرید ، « **یغفر لمن یشاء** » وی‌آنرا آمرزد که خود خواهد، « **و یعذّب‌من یشاء** » و عذاب کند او را که خود خواهد ، « **ولله ملك السموات و الارض**» و خدایراست پادشاهی‌آسمانها وزمین ، « **وما بینهما**» وهر چه میان‌آن هردو، «**و الیه‌المصیر** (۱۸) » و با وی است بازگشت هر کس .

« **یااهل‌الکتاب** » ای‌اهل کتاب ، « **قد جائکم رسولنا**» آمد بشمافرستادهٔ ما ، «**یبیّن لکم** » پیدا میکند شما را ، «**علی فترة من الرسل**» بسستی و گسستگی‌از رسولان ، «**ان تقولوا**» تانگوئید: «**ماجاء نا** » بما نیامد ، « **من بشیر** »هیچ‌بشارت دهنده‌ای ، «**ولا نذیر**» ونه هیچ بیم نماینده‌ای ، « **فقد جاءکم بشیر ونذیر** » آنك آمد بشما رسولی که همانست و همین ، «**والله علی کل شیء قدیر** (۱۹) » وخدای‌بر همه‌چیز تواناست .

« **و اذ قال موسی‌لقومه** » **موسی** گفت‌قوم خویش را:« **یا قوم اذکروا نعمة الله علیکم** » ای قوم یاد کنید و یاد دارید نعمت خدای برخود ، « **اذ جعل فیکم انبیاء**» که درمیان شما پیغامبران فرستاد، «**وجعلکم‌ملوکاً**» وشما را پادشاهان کرد ، « **وآتیکم**» وشما را داد ، « **مالم یؤت** » آنچه نداد هرگز ، «**احداً**» هیچ کس را «**من العالمین**(۲۰) » از جهانیان .

«**یا قوم ادخلوا الارض المقدسة**» ای‌قوم دررويد درزمین مقدس ، «**التی**

کتب الله لکم» آنچه خدای شما را [داد وارزانی داشت و شما را] نبشت وبهره کرد، « **ولا ترتدّوا علی ادبارکم»** و از فرمان برداری برمگردید به پس باز ، « **فتنقلبوا خاسرین (۲۱)** » که باز گردید بروز بتری پس سودمندی زیان‌کاران گردید .

« **قالوا یا موسی** » گفتند: یاموسی ! « **انّ فیها قوماً جبّارین** » درآن زمین قومی‌اند جباران،« **وانالن ندخلها** » وما درآن‌زمین نشویم، « **حتی یخرجوا منها** » تا آنکه که ایشان بیرون آینداز آن ،« **فان یخرجوا منها** » اگربیرون آیند ازآن، « **فانّا داخلون (۲۲)** » ماپس‌درشویم .

«**قال رجلان**» دومرد گفتند :« **من الّذین یخافون** » ازآن خدای ترسان ، « **انعم‌اللّه علیهما** » که نیکوئی کرده بود خدای‌با ایشان، « **ادخلوا علیهم الباب** » که ای قوم از درآن زمین بر اهـل آن زمین درشوید ، «**فاذا دخلتموه**» که چون شما در شوید ازدر،« **فانّکم غالبون** » شما ایشان رابازمالید و کم آرید،«**وعلی الله فتوکّلوا**» و پشت بخدای باز کنید ، «**ان کنتم مؤمنین (۲۳)** » اگر گروید گانید .

«**قالوا یا موسی**» جواب دادند که یـا موسی « **انّا لن ندخلها ابداً** » ما درآن زمین نرویم هرگز، « **ماداموا فیها** » تا آن جبّاران درآن زمین بـاشند ، «**فاذهب انت وربّك**» تو روبا خداوند خویش ، «**فقاتلا**» و کشتن کنید با ایشان ، «**انّا هیهنا قاعدون (۲۴)** » که ما ایدر نشستگانیم .

«**قال ربّ**» **موسی** گفت خداوند من ! « **انّی لااملك** » من پادشاه نه‌ام ، « **الّا نفسی** » مگر برخویشتن ، «**وأخی**» و برادرخویش ، «**فافرق بیننا**» جدائـی افکن میان ما ، «**وبین القوم الفاسقین (۲۵)**» و میان این قوم بیرون شدگـان از فرمان برداری .

«**قال**» گفت خدای : « **فانّها محرّمة علیهم** » آن زمین بر ایشان حرام

ساختم [وحرام کردم بر آن زمین که ایشان را بیرون گذارد ازخود] ، «اربعین سنة» چهل سال ، « یتیهون فی الارض » تا سامان گم کرده می‌باشند و راه نیابند بیرون شدن را ، «فلا تأس» ، پس تو اندوه مبر، «علی القوم الفاسقین (٢٦)» برین گروه که ازطاعت داری بیرون شدگانند .

النوبة الثانية

قوله تعالی: «یا اهل الکتاب» ـ این خطاب با جهودان وترسایان است . ربّ العزّة ایشان را بایمان و توحید میخواند ، و پذیرفتن رسالت محمد (ص) واظهار نعت و اتّباع سنّت وی. میگوید : رسول ما با شما آمد ، تاآنچه شما پنهان میکنید ازآیت رجم و نعت و صفت **محمد** که در **تورات** و **انجیل** است وی پیدا و روشن کند بعد از آنکه ازبسیاری که پنهان کرده‌اید در گذرد، وعفو کند، وشمارا بدان نگیرد، وجزا ندهد. آنگه صفت **محمد** (ص) کرد وقرآن که کتاب وی است ، گفت : «قد جاءکم من الله نور» نور اینجا پیغامبر است ، چنانکه جای دیگر گفت : « نور علی نور» ای: نبی مرسل بعد نبی ، واز بهر آن او را نور نام کرد که چیزها روشن گرداند ، و حقیقت هرکار و هر چیز بهر کس نماید ، چنانکه نور هرجای که بود روشنائی دهد ، گفتار و کردار دلها را روشنائی افزاید .

و« کتاب مبین»ـ اینجا **قرآن** است که در آن بیان حلال و حرام است ، و روشنائی دل و جان است ، ونجات خلق در پذیرفتن آن وکار کردن بآنست . **مصطفی** (ص) گفت: «ان هذا القرآن من الله ، وهوالنّورالمبین ، وهو الشّفاء النّافع ، فیه نبأ من قبلکم ، و خبر من بعدکم، وحکم ما بینکم ، وهوالفصل لیس بالهزل ، من ترکه من جبّارقصمه الله ، ومن ابتغی الهدی فی غیره اضلّه الله ، وهوحبل الله المتین ، و هوالذکر

الحکیم، وهوالصّراط المستقیم، من قال به صدّق، ومن عمل به اجر (۱)، ومن حکم به عدل، ومن دعا الیه هدی الی صراط مستقیم». وقال (ص): «القرآن سبب، طرفه بیدالله عز وجل، وطرفه بأیدیکم، فتمسّکوا به فانکم لاتضلون ولا تهلکون ابداً».

و قال **ابن عباس**: ضمن الله عزّ وجلّ لمن قرأ القرآن ان لایضلّ فی الدّنیا ولا یشقی فی الاخرة، لقوله تعالی: «فمن اتبع هدای فلا یضلّ ولا یشقی»، و قال **ابن مسعود**: من احبّ ان یعلم انّه یحبّ الله ورسوله فلینظر، فان کان یحبّ القرآن فانه یحبّ الله ورسوله، و قیل **لجعفر بن محمد** (ع): لم صار الشّعر و الخطب تملّ اذا اعیدت، و القرآن یعاد ولا یملّ؟ قال: «لان القرآن حجة علی اهل الدّهر الثانی کما هو علی اهل الدهر الاوّل، فلذلك ابداً هو غضّ جدید».

«یهدی به الله» یعنی یهدی بکتابه المبین من اتّبع ما رضیه الله من تصدیق **محمد** (ص)، «سبل السّلام» **ای** دین الله عزّ و جلّ، وهوالّذی شرع لعباده، وبعث به رسله. میگوید: خدای تعالی باین قرآن راه نماید بنده‌ای را که بر پی رضاء حق ایستد، و آن کند که الله پسندد از تصدیق محمد (ص) و ایمان آوردن بوی، راه نماید او را بدین خداوند عزّوجلّ، آن دینی که بندگان را بآن فرمود، و پیغامبران را بآن فرستاد، وآن دین **حنیفی** است و ملّت اسلام و شریعت **مصطفی**. باین قول «سلام» اینجا (۲) نام خداوند است عزوجل، و درست است خبر ازمصطفی (ص) که گفت: «اللهم انت السّلام و منك السّلام. تبارکت یا ذاالجلال والاکرام». و مصطفی (ص) روزی **عائشه** را گفت: «هذاجبرئیل یقرأ علیك السّلام»، فقالت عائشة: الله السّلام، ومنه السلام، وعلی **جبرئیل** السّلام. ومعنی سلام درنام خداوند عزّوجلّ بی‌عیب است دور ازکاستن وافزودن، واز حال گشتن، و بدریافت وی رسیدن. وروا

۱- نسخهٔ ج: اخر. ۲- نسخهٔ الف: ایدر

باشد که سلام اندرین آیت بمعنی سلامت بود یعنی سبل السّلامة الّتی من سلکها سلّم فی دینه ودنیاه ، راه نماید خدای او را راهی که سلامت دین و دنیای وی در آن باشد .

« ویخرجهم من الظلمات الی النور»- واو را ازظلمات کفر بنور ایمان درآرد، «باذنه» یعنی بأمره وتوفیقه وارادته ، « ویهدیهم الی صراط مستقیم»- صراط نامی است راه را ، دیدنی ، ونادیدنی ، دیدنی خود محسوس است ، ونا دیدنی اسلام و سنّت است.

«لقد کفر الّذین قالوا ان الله هوا لمسیح بن مریم» - این درشأن ترسایان نجران فروآمد ، و ایشان فرقهٔ **یعقوبیه** اند گفتند : **عیسی** پسر خداست : رب العزة گفت جل جلاله: **یا محمد** ایشانرا گوی : «فمن یملك» ای من یقدر ان یدفع من عذاب الله شیئاً اذا قضاه ؟ کیست آنکس که چون خدا برسرخلق عذابی قضا کند ، چیزی از آن عذاب دفع تواند کرد ؟ اگر خواهد که **عیسی** را ومادر وی را وجملهٔ اهل زمین را عذاب کند ، که تواند که آن باز دارد ؟ پس خدائی را کی شاید آنکس که عذاب ازخود و دیگران دفع نتواند ؟ آنکه گفت : « ولله ملك السّموات و الارض و ما بینهما» یعنی ما بین هذین النوعین من الاشیاء . گفته‌اند که خزائن آسمان باران است ، و خزائن زمین نبات. میگوید : هر دو ملك وملك ماست، وهرچه میان هر دو آفریده ، ازبندگان و غیر ایشان. «یخلق ما یشاء»-این دفع آن شبهت است که ترسایان را افتاد درکار عیسی وآمدن وی ازمادر بی‌پدر. میگوید: آنرا که خواهد آفریند ، چنانکه خواهد برمشیّت وارادت خویش ، اگر خواهد بی‌پدر آفریند چون **عیسی** ، واگر خواهد بی‌پدر ومادر آفریند چون **آدم** ، وی برهمه چیز قادر است وتوانا .

« و قالت الیهود و النصاری نحن ابناء الله و احبّاؤه» - سخن درین آیت متداخل است . ترسایان ابناء گفتند، وجهودان احبّا . ترسایان گفتند که: عیسی پسر خداست، ومادر وی ازماست، خبرازجماعت بیرون داد هرچند که مراد بآن عیسی است،

وجهودان گفتند : «نحن اولیاء الله من دون الناس» ما خاصّه دوستان خدائیم، بیرون‌از همه مردمان. ناس اینجا **مصطفی** (ص) است وعرب، و گفته‌اند که ترسایان از آنجا گفتند که «نحن ابناء الله»، که عیسی (ع) گفته :«اذا صلّیتم فقولوا یا ابانا الّذی فی السماءِ تقدس‌اسمك»، واین بمعنی قرب است وبرّو رحمت ؛ یعنی ای خداوندی که با نیکان بندگان بمهربانی ونزدیکی چنانی که پدر مهربان بر فرزند، و آنکه با مسلمانان میگفتند : والله ان کتابنا لقبل کتابکم و ان نبیّنا لقبل نبیکم، ولا دین الا دیننا، ولا نبی الا نبینا، وانّا نحن اهل العلم القدیم، فلیس احدٌ افضل منّا. و روا باشد که اینجا ضمیری نهند، یعنی نحن ابناء رسله. رسول خدا ایشانرا بیم داد و بعقوبت حق بترسانید، ایشان گفتند: ما پسران پیغامبران او ایم. ما را عذاب نکند. ربّ العزّة گفت : یا **محمد** ایشان را گوی : اگر پسران پیغامبران خدائید، پس چرا پدران‌شما را که‌اصحاب‌سبت بودندعقوبت کرد، و ایشان را بگناهان‌خویش فراگرفت.

«بل‌انتم‌بشرممّن‌خلق» ـ نه چنانست که شما گفتید، که شما گروهی مردمانید چنانکه آفریدگان وی از فرزندان **آدم**. «یغفر لمن یشاء» ـ آنرا که خواهد از آفریدگان خویش بیامرزد. اگر خواهد جهود را ازجهودی و ترسا را ازترسایی توبه دهد، و او را بیامرزد. «و یعذّب من یشاء» و اگر خواهد او را برآن کفر بمیراند و او را عذاب کند. «ولله ملك السّموات والارض وما بینهما» من‌الخلق، «والیه‌المصیر» المرجع فی الاخرة.

«یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا یبیّن لکم»ـ یعنی اعلام‌الهدی و شرائع الدین. «علی فترة من الرّسل» ـ از میلاد **عیسی** (ع) تا بمیلاد **محمد** (ص) گفته‌اند که ششصد سال بود، وبروایتی پانصد وشصت سال، وبروایتی چهارصد وسی واندسال،

و تا بروزگار **عیسی** پیغامبران پیوسته آمدند، پس یکدیگر، تا برفع عیسی، پس از آن بریده گشت، وروزگارفترت بود تا بوقت بعثت محمد (ص). قومی گفتند پس عیسی سه پیغامبر دیگر از **بنی اسرائیل** بودند، و ایشانندکه ربّ العزّة در سورة **یس** قصهٔ ایشان گفت: «اذ ارسلنا الیهم اثنین فکذّبوهما فعزّزنا بثالث».

«ان‌تقولوا ماجاءنا من بشیرولا نذیر»- یعنی لئلا تقولوا. **محمد** را که بشما فرستادیم بآن فرستادیم تا فردا نگوئید که بما هیچ بشیرونذیرنیامد. آنکه **مصطفی** (ص) بشما آمد، هم بشیراست و هم نذیر، بشیر بالجنّة نذیر من النار، بشیربالمؤمنین ونذیر للجاحدین. مصطفی (ص) را درقرآن بیست نام است، بده فائده در دو قرین یکدیگر، دونام تصریح‌است وآنرا اسم علم گویند، وهومحمد واحمد، یقول اللّه‌تعالی: «محمّد رسول اللّه»، «یأتی من بعدی اسمه احمد». ودونام تعظیم است، وهوالرسول و النبی، یقول اللّه تعالی: «یاایّها النبی»، «یا ایّها الرّسول». ودو نام شفقت است و مهربانی، وهوالرؤف‌والرحیم، لقوله تعالی: «بالمؤمنین رؤف رحیم». و دونام است بشارت ونذارت را، وهوا لبشیر والنذیر، لقوله تعالی: «انّا ارسلناك بالحقّ بشیراً و نذیراً». و دونام است دعوت وهدایت را، وهوالداعی والهادی، لقوله تعالی: «وداعیاً الی اللّه باذنه»، «ولکلّ قوم هاد». و دونام است نفع امّت را، وهوالنّور والسّراج، لقوله تعالی: «قدجاءکم من اللّه نور»، و قال تعالی: «وسراجاً منیراً». و دو نام است ظهور حجّت را بر دشمنان ومعاندان، و هوالبرهان و البیّنة، لقوله تبارك وتعالی: «قد جاءکم برهان من ربّکم»، و قال تعالی: «حتی‌تأتیهم البیّنة رسول من اللّه». ودو نام تکریم است خصوصیّت ویرا، وهوالعبد والکریم، لقوله تعالی و تقدس: «اسری بعبده»، وقال تعالی: «انّه لقول رسول کریم». و دونام است بر طریق اشارت از محض معرفت، وهوالمزّمّل والمدّثّر، لقوله تبارك‌وتعالی: «یا ایّها المزّمّل»، «یاایّها

المدّثر». و دو نام‌است‌برسبیل کنایت‌درعین مباسطت اظهارعزّت‌وی‌را وهوطه و یس.

روی **ابوذر**، قال: قلت : یا رسول الله هل سمّاك الله عزّوجلّ فی شیء من الکتب ؟ قال : « نعم یا **باذر** اسمّانی الله فی**التوراة**، **یحید**، وفی**الزبور**، **الماحی**، و فی **الانجیل**، **احمد**، وفی‌القرآن **محمداً** » . قلت: یا رسول الله لم سمّیت **یحید**؟ قال : «لانّی احید بأمّتی عن النّار» ، قلت : لم سمّیت الماحی ؟ قال: «محا الله عزّ وجلّ بی الا وثان عن **جزیرة العرب** ». قلت : لم سمّیت‌احمد ؟ قال : «حمدنی‌الامم کلها» . قلت: لم سمّیت محمداً ؟ قال : «أنا محمود فی‌اهل‌السموات ، ومحمود فی‌اهل‌الارض» .

« واذ قال موسی لقومه اذکروا نعمة الله علیکم اذجعل فیکم انبیاء و جعلکم ملوکاً» ـ در بنی اسرائیل پیغامبران در سبط **لاوی** بودند ، وملوك در سبط **یهودا**. و گفته‌اند : «جعل فیکم انبیاء » آن هفتاد مرد بودند که **موسی** ایشانرا برگزید ، و با خود بمناجات برد ، وایشان را صاعقه رسید ، پس ازآن صاعقه زنده گشتند ، و پس از **موسی** و **هارون** پیغامبران بودند « وجعلکم ملوکاً» یعنی تملکون انفسکم بعد تبعید **فرعون** ایّاکم. میگوید : پس‌ازآنکه زیردست فرعون بودید ، وشمارا بیندگی گرفته ، اکنون شما را آزاد و برنفس خود پادشاه کرد ، و از زیردستی و بندگی وی رهایی داد . وقیل: «وجعلکم‌ملوکاً» ای اغنیاء ، شما را توانگر کرد تا ازیکدیگر بی‌نیاز گشتید .

مردی فرا **عبدالله عمر** گفت : السنا من فقراء المهاجرین ؟ نه ما از جمله درویشان مهاجرانیم ؟عبدالله گفت ترا هیچ زن هست ؟ گفت : هست . گفت : هیچ مسکن داری که در آن نشینی ؟ گفت : دارم . گفت پس تو از توانگرانی . آن مرد گفت : من خادم نیزدارم . عبدالله گفت : فانت من‌الملوك ، توازجملهٔ ملوکی ، وباین معنی **مصطفی** (ص) گفت : «من اصبح معافی فی بدنه ، آمناً فی سربه عنده قوت یومه ، فکأنّما حیزت

له الدنيا . يكفيك ابن آدم منها ماسدّ جوعتك ، ووارى عورتك ، فان كان لك بيت يواريك، فذاك، وان‌كانت دابّة تركبها فبخ فلق‌الخبز وماء الجر و مافوق الازار حساب عليك ». و عن **ابی‌سعید الخدری** ، عن‌النبی (ص) قال : « کان **بنواسرائیل** اذا کان لاحدهم خادم وامرأة و دابة یکتب ملکاً» ، و قال **ابن عباس و مجاهد و الحسن** : من‌کان له بیت وامرأة وخادم فهوملك . **ضحاك** گفت : بنی اسرائیل را ملوك ازآن گفت که خانهای فراخ داشتند ، و آب روان درآن ، قال : و من‌کان مسکنه واسعاً ، وفيه ماء جار فهو ملك . **قتاده** گفت: ملك‌ایشان‌آن بود که‌خدم وحشم ساختند، و ازفرزندان آدم اول کسی که حشم ساخت ایشان بودند . « وجعلکم ملوكاً» یعنی و جعل فیکم ملوكاً ، «وآتیکم مالم یؤت‌احداً من‌العالمین» من فلق البحر والمنّ والسّلوی وتظلیل الغمام وغیر ذلك .

« یا قوم ادخلوا الارض المقدسة » ـ یعنی المطهّرة . سمّیت مقدسة لانّها قدّست من الشرك و جعلت مسکناً للانبیاء ، ویتقدّس فیها من الذنوب . گفته‌اند: زمین مقدسه زمین **شام** است سر تاسرآن . **مصطفی** (ص) گفت : «طوبی للشام » . قیل لأی ذلك یا رسول الله ؟ قال:«لان ملائکة الرحمن باسطة اجنحتهاعلیها»، و قال(ص): « اللّهم بارك لنا فی شامنا ، اللهم بارك لنا فی یمننا » . قالوا : یا رسول الله و فی‌نجدنا ؟ فقال : « هنالك الزلازل والفتن ، و بها یطلع الشیطان » ، و قال (ص) : « ستخرج نار من **حضرموت** تحشر الناس». قلنا یارسول الله ماتأمرنا؟ قال:«علیکم بالشام، سیصیرالامر أن‌تکونوا جنوداً مجندة ، جندبالشام، وجند**بالیمن** ، وجند **بالعراق** »، فقال رجل: یا رسول‌الله خر لی ان‌ادرکت ذلك . قال :« علیکم بالشام ، فانها خیرة الله من‌ارضه، یجتبی الیها خیرته من‌عباده . یا اهل‌الاسلام‌علیکم بالشام فان صفوة الله من‌ارضه‌الشام ، فان الله قد تکفل لی بالشام و اهله» .

مجاهد گفت : زمین مقدسه آن بقعه است که **طور** بر آن است . **کلبی** گفت : زمین **دمشق** و **فلسطین** و بعضی **اردن** است ، و قال **عبدالله بن مسعود** : قسم الخیر عشرة اجـزاء ، فجعل منه تسعة بالشام ، و واحد بالعراق ، وقسم الشر عشرة ، فجعل منه تسعة بـالعراق و واحد بالشام (قال) و نزل **حمص الشام** سبع مـائة من اصحاب رسول الله (ص) ، فیهم سبعون بدریـاً الّتی کتب الله لکم ، یعنی کتب فی اللوح المحفوظ انّها مساکن لکم ، و قال **السدی** : ای امر کم الله ان تدخلوها .

گفته‌اند : این فرمـان به **بنی‌اسرائیل** پس غرق فرعون بود ، که ایشانـرا فرمودند که از زمین **مصر** بزمین **قدس** شوند ، و زمین قدس آنکه بقیه **عمالقه** داشت قومی بودند با شخصهای عظیم ، وبالاهای بلند ، وبطشتها وقوتها ، و کس دیده‌اندازشان که پنج تن از بنی اسرائیل در کف دست بگرفته بود ، و زمین قدس زمینی بود بانعمت فراخ و میوهای نیکو . **وهب منبه** گفت : انار بود ، چنانکه پنج تن از بنی اسرائیل در زیر پوست نیم انار میشدند ، و انگور بود ، چنـانکه یك خـوشه به بیست کس بر میگرفتند ، و درآن زمین **اریحا**ست که هزار دیه دارد ، درهر دهی هزاربستان، درآن میوهای الوان .

« ولا ترتدّوا علی ادبارکم » - ای لاترجعوا کفاراً ، « فتنقلبوا خـاسرین » . میگوید : طاعت دارید و فرمان برید ، وپس ازآنکه ایمان‌آوردید بکفر باز مگردید ، که زیان‌کاران باشید . وقیل « لاترتدوا علی ادبارکم» ای لا ترجعوا وراء کـم بترککم الدخول . میگوید : روید درزمین **قدس** و نبادا کـه به پس باز گـردید ، و در نشوید ، که آنگه زیانکار گردید . **کلبی** گفت : **ابراهیم خلیل** (ع) بر کوه **لبنان** شد . ویرا گفتند : در نگر یا ابراهیم چنانکه دیدهٔ تو بآن رسد ، آن زمین مقدس است ، وبعد از تو بمیراث بفرزندان تو دادیم .

«قالوا یا موسی ان فیها قوماً جبارین» ـ چون آن دوازده نقیب که **موسی** ایشان را بجاسوسی فرستاده بود باز گشتند، و آنچه دیده بودند با موسی بگفتند، موسی ایشانرا گفت: این کار پنهان دارید، آنچه دیدید بر بنی اسرائیل اظهار مکنید که ایشان چون آن بشنوند، بددل شوند و بترسند، واز قتال باز ایستند. ایشان رفتند و بر خلاف قول موسی هر کس باقرین خود بگفتند. بنی‌اسرائیل چون آن بشنیدند، همه آواز بر آوردند، و گریستن در گرفتند، گفتند: یا لیتنا متنا فی‌ارض **مصر** ولیتنا نموت فی‌هذه البریة، ولا یدخلنا الله ارضهم، فیکون نساؤنا واولادنا و اموالنا غنیمة لهم. پس رفتند، وخود را پیش روی ساختند، تا با زمین‌مصر روند. اینست که رب العالمین گفت: «قالوا یا موسی ان فیها قوماً جبارین و انّا لن ندخلها حتی یخرجوا منها فان یخرجوا منها فانا داخلون». چون ایشان همت کردند که باز گردند، **موسی وهارون** هر دو بسجود در افتادند، وخدایرا عزوجل ثنا گفتند، و در وی زاریدند، وآن‌دو مرد دیگر گفتند که رب العالمین از ایشان خبر داد: «قال رجلان» یکی **یوشع بن نون ابن افرائیم بن‌میشی بن یوسف**، و دیگر **کالب بن یوفنا** داماد **موسی** بخواهر وی **مریم**. و گفته‌اند: یوشع از سبط **ابن یامین** بود، وکالب از سبط **یهودا**.

«من الّذین یخافون» ـ ای یخافون الله فی مخالفة امره «انعم الله علیهما» بالتوفیق والیقین. این دو مرد گفتند که: در روید از در این شهر، و باك مدارید، و مترسید ازین جباران که ایشان جسمهای قوی دارند، و دلهای ضعیف، وپشت بخداوند خویش باز کنید اگر مؤمنان‌اید، ویقین دانید که خدای تعالی شما را نصرت دهد، که الله **موسی** را وعدهٔ نصرت داده، و وعدهٔ خود با پیغامبران خویش خلاف نکند. ایشان همچنان بر سرمخالفت و معصیت خویش میبودند، ومیگفتند: «یا موسی انا لن ندخلها ابداً مادامو فیها فاذهب انت و ربك فقاتلا انا هیهنا قاعدون» ای فاذهب انت

فقاتل و ربك فی‌الدفع عنك و النصر لك علیهم ، «انا هیهنا قـاعدون » ـ انا لانستطیع قتال‌الجبارین. و قال بعضهم:کان **هرون** اکبرمن‌موسی و کان‌محبا معظماً فی‌بنی‌اسرائیل، و کأنهم قالوا فـاذهب انت و کبیرك ، یعنی هرون، فقاتلا ، کقوله تعـالی: «معاذالله انه ربی احسن مثوای » ـ ای سیدی و کبیری .

روی ان النبی (ص) قال لاصحابه **یـوم الحدیبیة** حین صد عن‌البیت : «انی ذاهب بالهدی، فناحره عند البیت». فقال **المقداد بن اسود**: اما والله لانقول کما قال قوم **موسی**: «اذهب انت و ربك فقاتلا انا هیهنا قاعدون» ، ولکنا نقاتل عن یمینك و شمالك ومن بین یدیك ومن خلفك ، ولوخضت بحـراً لخضنا معكَ ، ولو تسنّـمت جبلا لعلوناه معك ، ولو ذهبت‌بنا الی برك الغما دلتابعناك . فلما سمعها اصحاب رسول‌الله (ص) بایعوه علی ذلك ، ورأیت‌رسول‌الله اشرق وجهه لذلك وسره . موسی چون‌آن عصیان ایشان دید وسر درنهادن در طغیان خویش ، دعـا کرد ، گفت : «رب انی لااملـك الا نفسی واخی» ، یعنی واخی ایضاً لایملك الا نفسه ، و قیل معناه : لااملك الا نفسی ، ولا املك الا اخی ، واین ازبهرآن گفت که‌برادر وی مطیع وی بود، وکان یملك طاعته. موضع اخی-بر قول اول رفع است و برقول دوم نصب .

« فافرق بیننا و بین القوم الفاسقین » ـ ای بـاعد بیننا و بین القوم العاصین الّذین عصوا ان یقاتلوا عدوّهم ، ای لاتجعلنی وأخی‌فی جملتهم . پس وحی آمدبموسی که یا موسی ! اکنون که عصیان نمودند ، و تو ایشانرا فاسقان نام کردی ، ایشانرا عذاب فرو گشایم ، و همه را هلاك کنم ، و دمار بر آرم مگر آن دو بندهٔ فرمـانبردار **یوشع وکالب** . موسی بزارید در الله ،وگفت : خداوندا زینهار ایشانرا هلاك مکن ، واین یکبار دیگر ایشانرا بمن بخش . بار خدایا ! در گذار وعفو کن از ایشان ، بـاشد که ازصلب ایشان فرزندانی‌آیند که از فرمانبرداری بنگردند . رب العالمین گفت : یا

موسی مرادت بدادم ، اما پس ازین ایشانرا نیست و نرسد کـه در زمین **قدس** شوند ، واین بیابان برایشان حرم ساختم ، و حرام کردم برین زمین که ایشان را ازخود بیرون گذارد تا چهل سال برآید . گفته‌اند که شش فرسنگ بود بعـرض ، و دوازده فرسنگ بطول، و بروایتی نه فرسنگ بعرض و سی فـرسنگ بطول ، و موضع آن تیه میـان **فلسطین** و **ایله مصر**. هر بامداد فرا راه بودند و کرم میراندند تا شبانگاه ، وشبانگاه هم بآن منزل اوّل بودند ، و گفته‌اند که : در روز محبوس بودند ، ودر شب مـیرفتند ، از اوّل شب تا بامداد میرفتند ، ، بامداد هم بمقام اول شب بودند . پس بموسی نالیدند ، وموسی دعا کرد تا ربّ العزّة منّ و سلوی بایشان فرو فرستاد ، و آن جامها که بر تن ایشان بود ماندتا آخرعمر، کودك که میزاد با جامه میزاد، چندانکه‌ویرا دربایست بود ، و چنانکه‌کودك میبالید جامه با وی میبالید ، وچون آب خواستند **موسی** دعا کرد تا دوازده چشمه ازآن سنگ سپید که از**طور** با خود برده بود روان گشت ، فذلك قوله : «قد علم کل‌اناس مشربهم».

نفری عظیم بـودند ، ششصد هـزار میگـویند که مرد مقاتل بـود در ایشان ، و جمله در تیـه فـرو شدند مگـر دو مرد : **یوشع بن نون** و **کالب بن یوفنا** ، و **هرون** و **موسی** هر دو در تیه فروشدند بیك روایت ، وموسی یوشع را خلیفهٔ خود کرد بر **بنی اسرائیل** . چون مدت چهل سال بسر آمد یوشع لشکری فراهم کـرد از بنی اسرائیل ازفرزندان ایشان که معصیت‌نکرده بودند ، و پس ایشان خاسته بودند ، به **اریحاشده** بجنگ جباران، و رب العالمین جل‌جلاله‌آن فتح‌بدست ایشان بر آورد، وآن جباران‌بدست بنی‌اسرائیل بتأیید ونصرت‌الله همه کشته شدند. چنین گویند که روزآدینه جنگ بود . نماز شام درآمد،آفتاب فروشده که هنوز قومی ازآن جباران مانده بودند، و روز شنبه ایشانرا دستوری جنگ نبود ، ترسیدند که اگر فائت شود ، آن نفر بـاقی

بمانند ، وبدست‌ایشان عاجز کردند . دست برداشت **یوشع** و گفت : «اللهم‌ازدد الشمس علیّ». آنگه گفت : بار خدایا !آفتاب درطاعت تو ، ومن درطاعت تو، بازآر این‌آفتاب، تا تمام بسر برم فرمان برداری تو .آفتاب بفرمان حق بازآمد ، و یك ساعت درآن روز بیفزود ، تا آن‌جباران همه کشته‌شدند، و زمین **شام** یك سر بنی‌اسرائیل‌را مسلم گشت.

تو اریخیان گفتند : عمر **موسی** صد وبیست سال بود . بیست سال در ملك افریدون ، و صد سال درملك منوچهر ، وبروایتی دیگر عمر موسی هشتاد و نه سال بود، و عمر هرون هشتاد و هشت سال ، بیك سال هرون پیش از موسی برفت . **عمر بن میمون** گفت . هر دو درتیه فروشدند، و وفات هرون چنان بود که موسی و هرون هر دو درغاری نشسته بودند، ناگاه فرمان حق بهرون رسید،کالبد وی از روح خالی گشت . **موسی** ویرا دفن کرد . آنگه به بنی اسرائیل باز شد ، وایشانرا ازآن‌کار خبر کرد . بنی اسرائیل او را دروغ زن گرفتند ، گفتند : هرون را بکشتی که ما ویرا دوست میداشتیم ، وبا وی انس داشتیم. موسی در خدا نالید از آن گفت ایشان . رب العالمین بموسی وحی فرستاد که ایشان را بربالین قبر هرون حاضر کن ، تا من او را بینگیزم، وجواب دهد . رفتند ، وموسی دعا کرد .آنگه گفت : یا **هرون** بیرون‌آی ازقبرخویش. هرون ازخاك سر برزد ، وخاك‌ازسرخویش می‌افشاند .آنگه گفت :«یا هرون انا قتلتك ؟» قال: «لا ، ولکن‌متّ» . قال: « فعد الی مضجعك» ، فانصرفوا .

از وجهی دیگر نقل کرده‌اند وفات هرون ، و هو الاصح : روی **جابر بن عبدالله** . قال: قال رسول‌الله (ص): «خرج موسی و هرون حاجین‌او معتمرین ، فلما کانا بالمدینة مرض هرون فخاف علیه موسی ان یموت **بالمدینة** فتشتبه الیهود . (قال) فنقله الی**احد** ، فمات باحد ، فقبره باحد» . این خبر دلالت کند برقول ایشان که گفتند موسی

وهرون هر دو از تيه بيرون شدند، وفتح **اريحا** وقتل جباران بدست موسى بود، و يدلّ عليه ايضاً اجماع العلماءِ ان **عوج بن عنق** (١) قتله موسى (ع) ، وأما وفاة موسى فالصحيح فى ذلك ما روى **ابوهريرة** ، قال: قال النبىّ (ص) : « جاء ملك الموت الى موسى ليقبض روحه». ميگويد: ملك الموت برموسى رفت تا معالجهٔ قبض روح وى كند بفرمان حق. موسى گفت : «ماجاء بك؟ » بچه آمدى؟ چه ترا آورد اينجا بنزديك من اى بريد حضرت؟ گفت : آمده‌ام تا قبض روح تو كنم. (گفتا) لطمه‌اى بر روى وى زد ، ديدهٔ وى بـر افكند . ملك الموت بحضرت احديّت باز گشت . گفتا: بار خدايا خود مى بينى كه موسى ديدهٔ من چه كرد . وى مرگ مى‌نخواهد ، و مرا قبض روح وى ميفرمائى . بار خدايا ! اگر نه كرامت وى بودى ، وآنكه ميدانم كه بندهٔ عزيز است بردرگـاه تو ، من كارى دشخوار ازين مرگ بسر وى فروآوردمى . ربّ العـزّة آن ديدهٔ وى بوى بازداد ،آنگه گفت: بازگرد واورا مخيّـر كن ميان مرگى و زندگانى ، وبا وى بگو : دست خويش بر پشت گاو نه ، چندانكه عدد مويها است در زير دست تو ، ترا زندگى ميدهم اگـر ميخواهى . بازآمد ، وپيغام خـداى بگزارد . **موسى** گفت : «ثم ماذا بعد هذا البقاءِ؟ » پس ازين بقا ، پس ازين روزگار زندگى چه خواهد بود؟ گفت : مرگ . گفت پس هـم اكنون اولى تر . آنگه گفت : بار خدايا ! اگر ناچار است ، بارى بزمين مقدسه خـواهم . پس در زمين مقدسه رفت ، در صحرائى ميشد ، سه كس را ديد كه گـورى ميشكافتند ، ولحدآن ميپرداختند . موسى آنجا بر گذشت ، درآن گورنگرست ، گفت : اين از بهر كه راست ميكنيد؟ گفتند : از بهر مـردى كه قد و بالاى وى همچون قد و بالاى تو است . اگر تو فرو شوى تـا اندازهٔ آن بدانيم نيكو بود . موسى فرو شد ، و خويشتن را درآن لحد فرو كشيد . بفرمان اللّٰه آن گور فراهم شد . مصطفى (ص) گفت :

(١) نسخهٔ الف : عوج بن عناق .

«لو کنت ثمّة لأریتکم قبره الی جنب‌الطریق بجنب الکثیب الاحمر» .

بروایتی دیگر گفته‌اند که : **موسی** صومعه‌ای ساخته بود ، واز خلق عزلت گرفته ، وبعبادت الله مشغول گشته . مادر داشت و عیال و فرزندان ، و هر بچهل روز ایشانرا زیارت کردی . روزی‌ملك الموت خود را بوی نمود ، سلام کرد ، وجواب شنید. موسی بدانست که ملك‌الموت است ، گفت : «جئت تقبض روحی ؟» آمدی تا قبض روح ما کنی ؟ گفت آری ، ما را فرستادند تا قبض روح تو کنیم اگر خواهی. موسی سر بر زمین نهاد ، گفت : خداوندا ! چندان زمان ده که مادر را وعیال را باز بینم ، وایشان را وصیّتی کنم . ویرا زمان دادند ، وبر مادر آمد وزودتر از آن بود که هر بار وعدهٔ زیارت بودی . گفت : ای جان مادر ! چونست که این بار زودتر آمدی، ونه بوقت خویش‌آمدی. گفت : یا امّاه! باضطرار آمدم نه باختیار . روزگارعمرم برسید ، واجل دررسید . اینك برید مرگ بر پی ما ، و راه حیات فروگرفت بر ما ، آمدم تا شما را وداع کنم ، که نیز شما را تا بقیامت نه بینم . مادر گفت : ای پسر ! نگر تا بقیامت ما را فراموش نکنی ، و با خود ببهشت بری . **موسی** گفت : بدان شرط که وصیّت من برکار گیری. خدایرا طاعت دار باشی ، و درویشانرا نوازی ، و فرزندانم را نیکو داری . این سخن بگفت ، آنگه بگریست ، وزار بنالید . فرمان آمد ازحضرت عزّت که این گریستن از بهر چیست ؟ ازبهر آمدن است بحضرت ما ؟ موسی گفت: بارخدایا ! دلم باین ضعیفکان و عیالکان مشغولست . فرمان آمد : یا موسی ! عصا بر زمین زن . عصا بر زمین زد . زمین شکافته شد . سنگی پدیدآمد . عصا برآن سنگ زد . سنگ شکافته شد . ازمیان آن سنگ کرمکی بیرون آمد ، برگی سبز در دهن داشت . خدای گفت : یا موسی ! این کرمك را درین موضع ضایع نکنم ، فرزندان ترا ضایع چون کنم ؟ آنگه با ملك‌ـ الموت در مناظره آمد . گفت: جان من از کدام عضو برخواهی داشت . گفت : ازدست .

گفت : دستی که الواح **تورات** بوی گرفته‌ام ! گفت : از پای. گفت : پائی که از وی بمناجات حق رفته‌ام! گفت : از زبان . گفت : زبانی که باالله بدان سخن گفته‌ام! گفت: یا**موسی** مگر خمر خورده‌ای ؟ گفت : نخورده‌ام . گفت: دمی بمن ده تا بدانم . موسی دمی بوی دمید . ربّ العالمین روح پاك وی با آن دم بیرون آورد. کالبد موسی خالی گشت. فریشتگان آسمان بانگ بر آوردند که : «مات کلیم الله» .

آورده‌اند که : **یوشع بن نون** ، **موسی**را بخواب دید ، گفت: «کیف وجدت الموت؟» گفت: «کشاة سلخت، وهی حیّة». قومی گفتند: **موسی** و **هرون** با ایشان درتیه نبودند ، که ایشان در حبس و عذاب بودند ، و پیغامبران را در عذاب ندارند ، و درست تر آنست که موسی و هرون با ایشان درتیه بودند ، امـا آن کار بر ایشان آسان وخوش بود ، چنانکه آتش که طبع وی احراق است ، بر **ابراهیم** (ع) خوش بود ، و اورا در آن رنج نبود .

«فلا تأس علی القوم الفاسقین» ـ ظاهر آنست که این خطاب با موسی است ، و روا باشد که این خطاب با **محمد** (ص) رود ، ای: لاتحزن یا محمد علی قوم لم یزل شأنهم المعاصی ومخالفة الرسل .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : «یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا یبیّن لکم کثیراً» الی قوله «و یعفوا عن کثیر» ـ این آیت وصف رسول خداست ، ودلیل علم وحلم وی در آن پیداست، فاظهار ما ابدی دلیل علمه ، والعفو عـمّا اخفی برهان حلمه . آنچه از اسرار ایشان اظهار کرد ، دلیل است بر کمال نبـوّت ، وصحـّت رسالت ، وعلم بی شبهت ، وآنچه عفو کرد ازآن نفاق که ایشان در دل داشتند ، وبظاهر خلاف آن مینمودند ، ورسول خدا ازآن

خبرداشت ، وپرده ازروی‌کاربرنداشت ، آن دلیل برخلق عظیم وحلم کریم وی . ونشان کمال حلم وی آنست که روزی در مسجد **مدینه** نشسته بود ، اعرابئی‌در آمد از قبیلهٔ **بنی سلیم**، ودرمیان جامهٔ خویش سوسماری پنهان کرده بود ، و با رسول خدا سخن درشت گفت ، چنانکه اجلاف عرب گویند بی محابا ، گفت : یا محمد به **لات وعزی** که من هر گز کس از تو دروغ زن تر ندیده‌ام ، نه از مردان نه از زنان . یا محمد بلات و عزّی که در روی زمین برمن از تو دشمن تر کس نیست . **عمر خطاب** حاضر بود . ازآن ناسزای که میشنید خشم گرفت ، برخاست ، گفت : یا رسول الله ! دستوری ده تا این دشمن خدا و رسول خدا بتیغ خویش سر بردارم ، و پشت زمین از نهاد وی‌پاك گردانم . یا رسول‌الله ! آرام و سکون در دل عمر کی‌آید ! ودرتو سخن ناسزا از زبان بیگانه میشنود ؟ ! رسول خدا نرمك فرا عمر گفت که : یاعمر ساکن باش ، و او را یك ساعت بمن فروگذار . آنگه روی فرا اعرابی کرد ، گفت : ای جوانمرد ! این سخن بدین درشتی چرا میگوئی ؟ نمی‌دانی که من در آسمان و زمین امینم ؟ ! و پسندیدهٔ جهانیانم ؟ ! و دست مؤمنانم ؟ ! وتیمار برایشانم ؟ ! مرا زشت مگوی ، که نه خوب بود. اعرابی از آن درشتی لختی را کم کرد ، گفت : یا **محمد** ! مرا ملامت مکن بر آنچه گذشت . بلات و عزّی که بتو ایمان نیارم ، تا این سوسمار براستی تو گواهی ندهد ! رسول خدا درآن سوسمار نگرست . سوسمار بتواضع پیش آمد ، وسرك میجنبانید که : چه فرمائی یامحمد ؟ رسول گفت : «یا ضبّ من ربّك ؟ » ای سوسمار خدای تو کیست؟ سوسمار بزبان فصیح جواب داد که : خدای من جبّارکائناتست . **خالق موجوداتست** . مقدر احیان واوقاتست . دارندهٔ زمین و سماوات است . **فرمان وسلطان وی‌درآسمان و** زمین و برّ وبحر وفضا وهوا روانست .آنگه گفت : «ومن انا یا ضب»؟ **ای سوسمار !من** که ام که ترا ازین پرسنده‌ام ؟ گفت : « **انت رسول رب العالمین ، و خاتم النبیین** ، و

سید الاوّلین والاخرین » . تو رسول خدائی بجهانیان ، خاتم پیغامبران ، سرور وسالار عالمیان ، ودرقیامت شفیع عاصیان ، ومایهٔ مفلسان .

اعرابی چون این سخن بشنید در شورید . پشت بداد تا رود ، رسول خدا گفت : یا اعرابی ! چنانکه آمدی می باز گردی ؟ و بدین خرسندی ؟ ! گفت : یا **محمد** نه چنانکه درآمدم باز میگردم ، که بدان خدای که جزوی خدای نیست ، که چون درآمدم بر روی زمین در دلم از تو دشمن تر کسی نبود ، واکنون که همی باز گردم بروی زمین از تو عزیز تر مرا کس نیست . پس رسول خدا بروی اسلام عرضه کرد ، و مهری از اسلام بر دل وی نهاد . آنگه گفت : یا اعرابی ! معیشت تو از چیست ؟ گفت : بوحدانیت الله ونبوت تویامحمد که در **بنی سلیم** ازمن درویش تر کس نیست . رسول خدا یارانرا گفت : که دهد ویرا شتری تا من او را ضامن باشم بناقه‌ای از ناقه‌های بهشت ؟ **عبدالرحمن عوف** برپای خاست ، گفت : یا رسول‌الله فداك ابی وامی، برمن است که ویرا دهم ماده شتری ، بده ماهه آبستن ، از بختی کهتر ، واز اعرابی مهتر ، سرخ موی آراسته چون عروسی همی‌آید خرامان . رسول گفت: توشتر خویش را صفت کردی ، تا من آنرا که ضمان کرده‌ام نیز صفت کنم . شتری است اصل آن از مروارید ، گردنش از یا قوت سرخ ، دو بنا گوش وی از زمرد سبز ، پایهاش‌از انواع جواهر ، پالانش ازسندس واستبرق . چون بروی نشینی ترا همی برد تا بکنار حوض من . پس **عبدالرحمن** شتر بیاورد ، وبوی داد . آنگه **مصطفی** گفت : یا اخا سلیم خدایرا عزّ و جلّ بر تو فریضه‌هائی است چون نماز و روزه و زکوة و حج ، و نخستین چیزی نماز است ، تا ترا چندان بیاموزم که بدان نمازتوانی کردن . اعرابی پیش رسول نشست ، وسورة الحمد و سورة اخلاص ومعوذتین آموخت ، رسول بیاران نگرست ، گفت : چه شیرین‌است ایمان ومسلمانی ! چون باهیبت است این دین حنیفی ! دین پاك وملت راست ، و کیش درست!

آنگه اعرابی را برنشانید، و باز گردانید، و گفت: نگر تا خدای را بنده باشی، و نعمتهاش را شاکر، وبر بلاها صابر، وبرمؤمنان مشفق و مهربان.

«قد جاء کم من‌الله نور و کتاب مبین» - اشارتست که تا نور توحید ازموهبت الهی در دل بنده نتابد، بجمال‌شریعت **مصطفی**(ص) ودر بیان کتاب‌وسنت بینا نگردد، ازآنکه نورهم بنور توان دید، وروشنائی بروشنائی توان یافت. دیده‌ای که رمص (١) بدعت دارد، نور سنت از کجا بیند! چشم نا بینا از روشنائی آب چه بهره دارد!

وما انتفاع اخی الدنیا بمقلته   اذا استوت عنده الانوار والظلم.

پیر طریقت گفت: «قومی را نورامید در دل‌می‌تاود. قومی‌را نورعیان درجان ایشان، درمیان نعمت گردان، وازین‌جوانمردان عبارت نتوان».

«یهدی به الله من اتبع رضوانه سبل السلام» الایة - نور کتاب و سنت امروز کسی بیند که در ازل توتیای توحید در دیدهٔ دل وی کشیدند، وبحلیت رضا صفات او بیاراستند، تا امروزآن رضوان ازلی او را بمحل رضا رساند، حکمش را پسند کند، و قولش قبول کند، واز راه چون وچرا برخیزد، گوید: بنده‌ام وسزای بندگی‌خویشتن بیفکندن (٢) است، و گردن نهادن، وتن فرا دادن، فلذلك قوله عزوجل: «و امرنا لنسلم لربّ العالمین».

«وقالت‌الیهود والنصاری نحن ابناء الله و احباؤه» - دور افتادندآن بیحرمتان که خدایرا جلّ جلاله پسر گفتند. کسی که عدد او را نه سزا باشد، ولدکی او را روا باشد! ولد اقتضاء جنسیت کند، و حق جلّ جلاله پاك است از مجانست، منزّه از مماثلت. ربّ العالمین آن سخن برایشان ردّ کرد، گفت: «بل انتم بشر ممن خلق» نچنانست که شما گفتید که ما پسرانیم. پسران نه اید که آفریدگانید. دوستان نه اید

١- الرمص، و سخ ابیض فی مجری الدمع من العین (المنجد). ٢- نسخهٔ الف: بیو کندن.

که بیگانگانید . و درین آیت مؤمنانرا که اهل محبت‌اند بشارتست ، وامان از عذاب ، بآنچه گفت : « فلم یعذبکم بذنوبکم » ، میگوید اگر دوستانید پس چراتان بگناهان بگیرد ، و عذاب کند . دلیل است که هر که مؤمن بود و محب ، او رابگناهان‌نگیرد ، و عذاب نکند .

« یا اهل الکتاب قد جاء کم رسولنا یبین لکم علی فترة من الرسل» آلایة ـ این باز منتی دیگر است که بر مؤمنان مینهد ، ونعمتی عظیم که با یاد ایشان میدهد ، که پس از روزگار فترت و پس ازآنکه اسلام روی در حجاب بی‌نیازی کشیده بود ، و جهان ظلمت کفر وغبار بدعت گرفته ، و باطل بنهایت رسیده ، رسولی فرستادم بشما که دلهای مرده بدو زنده گشت ، وراههای تاریك بوی روشن شد . رحمت جهانیان است و چراغ زمین و آسمان، پدر یتیمان ، ودل دهندهٔ بیوه زنان ، ونوازندهٔ درویشان ، وپناه عاصیان . **عائشهٔ** صدّیقه گفت : شبی چیزی همی دوختم . چراغ فرو مرد ، و سوزن از دستم بیفتاد ، ونا پدید گشت . رسول خدا (ص) در آمـد ، وبنور وی و صورت زیبا و چهرهٔ با جمال وی همه خانه روشن گشت ، وبدان روشنائی سوزن باز یافتم . **عائشه** گفت: پس گریستنی برمن‌افتاد ، گفت: یا **عائشه** : ایدرجای شادیست نه‌جای گریستن. چرا میگریی ؟ گفتم : یا **محمد** بدان بیچاره میگریم که فردا در قیامت از مشاهدهٔ کریم تو باز ماند ، و روی نیکوی تو نبیند . آنکه گفت : یاعائشه! دانی که در قیامت ازدیدارمن که بازماند ؟ آنکس که امروز نام من شنود ، وبرمن درود ندهد ، وبه **موسی کلیم** وحی‌آمد که : یا موسی ! **بنی اسرائیل** را بگوی که دو سترین خلق من بمن ، و نزدیکترین ایشان بمن‌آنست که **محمد** را دوست دارد ، وویرا راستگوی دارد ، اگر او را بیند یا نبیند .

« واذ قال موسی لقومه یا قوم اذکروا نعمة الله علیکم»ـ فرق است‌میان امتی

که یاد نعمت بزبان **موسی** از ایشان می‌درخواهد که: «یا قوم اذکروا نعمة الله علیکم»، ومیان امتی که یاد خود بیواسطهٔ مخلوق از ایشان می‌درخواهد که: «فاذکرونی اذکرکم». آنان اهل نعمتند، واینان سزای محبت. آنان اسیران بهشتند، واینان امیران بهشت. آنان اصحاب جودند، واینان ارباب وجود.

«وجعلکم ملوکاً» - این خطاب هم با مؤمنان امت است بر عموم وهم با صدّیقان امت برخصوص. مؤمنان را میگوید: جعلکم قانعین بما اعطیتم، والقناعة هی الملك الاکبر، و صدیقان را میگوید: جعلکم احراراً من رقّ الکون و ما فیه. اگر قناعت گوییم معنی ملك بی‌نیازی است، از آنکه پادشاه را بکس حاجت و نیاز نباشد، وهر کس را بدونیازو حاجت بود، همچنین درویشان که قناعت کنند بکسشان نیاز نبود، وهر کس را بدعا وهمت وبرکت ایشان نیاز بود، وتا پادشاه برجای بود وملك وی مستقیم، نظام‌کار عالم برجای بود. چون پادشاه نماند رعیت ضایع شوند، و نظام‌کار عالم گسسته گردد. همچنین تا اولیاء خدای برجای‌اند، وبرکت ودعا و همت ایشان برجای بود، خلق خدای درآسایش و راحت باشند. چون دعا و همت ایشان بریده گردد، ازآسمان عذاب آید، وخلق هلاك شوند. واگر گوئیم معنی ملك آزادیست از رّق کون، پس این صفت صدّیقان ونزدیکان باشد، که عالی همت باشند، چنانکه ملوك بهر دونی فرونیایند، وباکونین خود ننگرند، وجزصحبت وقربت مولی نخواهند. ملوك تحت اطمار صفت ایشان، سکوت نظار غیّب حضار حلیت ایشان، بتن با خلق‌اند وبدل با حلق.

مصطفی (ص) از اینجا گفت: «اظلّ عند ربی یطعمنی و یسقینی». بتن با خلق‌اند گزاردن شریعت را، وبدل با حق‌اند غلبات محبت را. چون غلبات محبت آمد محبت در محبوب پیوست، که نیز از وی جدا نگردد. همی بزبان توحید از حقیقت

تفرید این خبر دهد که :

عجبت منك و منّی افنیتنی بك عنی

ادنیتنی منك حتی ظننت انك و انی .

در قصهٔ تو بتا ! بسی مشکلها است من با تو بهم میان ما منزلها است !

بو یزید ازینجا گفت : چهل سالست تا من با خلق سخن نگفته‌ام ، هر چه گفته‌ام با حق گفته‌ام ، هر چه شنیده‌ام از حق شنیده‌ام . و یقال : « جعلکم ملوکاً» لم‌یحوجکم الی امثالکم، ولم یحجبکم عن نفسه بأشغالکم، وسهّل سبیلکم الیه فی عموم احوالکم.« وآتاکم مالم یؤت احداً من العالمین» اتاکم قلوباً سلیمة من الغلّ والغش و اعطاکم سیاسة النبوة وآداب الملك .

«یا قوم ادخلو الارض المقدسة» ـ شتان بین امة وامة ! اسرائیلیان را گفتند که : درین زمین مقدسه شوید که برشما نوشتیم ، وفرض کردیم . ایشان راه‌آن باصعوبت وشدت دیدند ، بترسیدند ، وسر وازدند ، گفتند : « انا لن ندخلها ابداً ماداموا فیها » . بازامت **احمد** را گفتند : « ولقد کتبنا فی‌الزبور من بعد الذکر» الایة ، ما در کتاب اوّل چنان نبشتیم که شما درین زمین نشینید ، و جهانداران باشید (۱) . پس چون در وجودآمدند ، راه زمین برایشان گشادند ، وآنرا نرم وذلول کردند . چنانکه ربّ العزة گفت : «جعل‌لکم الارض ذلولا فامشوا فی مناکبها و کلوا من رزقه» ، زمین شما را مسخر است ، چنانکه خواهید روید ، وآنچه خواهید خورید ، که برشما تنگی نیست، ونعمت از شما دریغ نیست .

پس ازآنکه **بنی اسرائیل** سر وازدند ، **موسی** بحضرت باز شد ، گفت : «ربّ انی لااملك الا نفسی وأخی فافرق بیننا وبین القوم الفاسقین».فرق است میان وی

۱ـ نسخهٔ الف : بید .

ومیان **مصطفی** (ص) که شب معراج چون بحضرت اعلی رسید، و آن راز وناز دید، و از جناب جبروت سلام وتحیت در پیوست که : «السلام علیك ایها النبی و رحمةالله و برکاته» ، درآن ساعت امّت خود فراموش نکرد، وشفقت برد، وایشانرا ازآن نواخت بهره داد، گفت : «السّلام علینا و علی عبادالله الصّالحین» ، وچون این ثنا ازحق بیافت که : «آمن الرسول بما انزل الیه من ربّه» ، امّت‌را نیزدرآن گرفت، گفت : «والمؤمنون کلّ آمن بالله» ، ودر آخر عهد که ازین سرای حکم نقل کرد، همه سخن وی با **جبرئیل** حدیث امّت بود، وغمّ وهمّ وی درکار امّت بود. فردا درقیامت چون سر از خاك بر آرد، همه پیغامبران در خویشتن فرو مانند که «نفسی نفسی» و وی گوید : «امّتی امّتی» .

۵- النوبة الاولی

قوله تعالی «**و اتل علیهم**» بر ایشان خوان : «**نبأ ابنی آدم**» خبر دو پسر آدم ، «**بالحقّ**» براستی و پیغام من ، «**اذقرّبا قربانا**» آنگه که قربان کردند هر دو ، «**فتقبّل من احدهما**» بپذیرفتند قربان ازیکی ازایشان دو ، «**ولم یتقبّل من الاخر**» و نپذیرفتند از آن دیگر ، «**قال**» گفت : «**لأقتلنّك**» لابد ترا بکشم ، «**قال**» جواب داد : «**انّما یتقبّل الله من المتّقین (۲۷)**» الله که کردار پذیرد ، از پرهیزکاران و راستان پذیرد .

«**لئن بسطت الیّ یدك**» ار چنانست که دست گذاری بمن ، «**لتقتلنی**» تامرا کشی، «**ما انا بباسط یدی الیك**» من آن نه ام که دست گذارم بتو ، «**لأقتلك**» تا ترا کشم ، «**انّی اخاف الله**» من می‌ترسم ازخدای ، «**رب العالمین (۲۸)**» خداوند جهانیان .

«انّی ارید» من میخواهم ، **«ان تبوء باثمی و اثمك»** که بآن بازآئی که گناه مرا بری و گناه خود ، **«فتکون من اصحاب النّار»** تا از دوزخیان باشی از اهل آتش، **«وذلك جزاء الظالمین (۲۹)»** وپاداش ستمکاران اینست .

«فطوّعت له نفسه» ، بفرمان آورد وخوش منش کرد و دلیر تن وی او را ، **«قتل اخیه»** کشتن برادر خویش را ، **«فقتله»** و بکشت او را ، **«فأصبح من الخاسرین (۳۰)»** تا از زیان‌کاران شد .

«فبعث الله غراباً» بینگیخت الله کلاغی را ، **«یبحث فی الارض»** تا درزمین خاك برمی‌انگیخت **«لیریه»** ، تادر وی‌نماید[ودر وی‌آموزد] . **«کیف یواری»** که‌چون پنهان کند ، **«سوأة اخیه»** جیفهٔ برادر خویش را . **«قال»** گفت[آن کشندهٔ برادر]: **«یاویلتی»** ای وای برمن ! **«اعجزت»** نا توان بودم و کم آمدم ، **«ان اکون مثل هذا الغراب»** که من چون‌این کلاغ بودمی [وآنچه وی دانست من دانستمی] ، **«فأواری سوأة اخی»** وعورت برادرخود پنهان کردمی ، **«فأصبح من النادمین (۳۱)»** ازپشیمانان‌شد [پشیمان‌ازحسرت نه ازتوبت] .

«من اجل ذلك» از بهر دلیری وی بر خون برادر ، **«کتبنا»** [تهدید] نوشتیم [وفرض کردیم] **«علی بنی اسرائیل»** برفرزندان **اسرائیل** : **«انّه من قتل نفساً»** که هر کس که تنی کشد، **«بغیر نفس»** بی‌قصاص‌تنی[که کشته‌بود]، **«او فساد فی الارض»** یابی تباهکاری که در زمین کرده بود ، **«فکأنّما قتل الناس جمیعاً»** همچنان بود که همه مردمانرا بکشته بود ، **«ومن احیاها»** و هر که تنی زنده کند، **«فکأنّما احیا الناس جمیعاً»** همچنان بود که‌همه مردمانرا زنده کرده بود ، **«ولقد جاء تهم»** وآمد به‌بنی اسرائیل ، **«رسلنا»** فرستادگان ما ، **«بالبیّنات»** به‌پیغامهای روشن ، **«ثمّ انّ کثیراً منهم»** پس آنکه فراوان از ایشان ، **«بعد ذلك»** پس آن

[بیان که فرستادیم] ، «**فی الارض لمسرفون (۳۲)**» درزمین بگزاف میروند و گزاف میکنند .

«**انّما جزاء الّذین یحاربون الله و رسوله**» پاداش ایشان که جنگ میکنند با خدای و رسول وی ، «**ویسعون فی الارض فساداً**» و در زمین بتباهی و نا ایمن داشتن میکوشند ، «**ان یقتّلوا**» آنست که ایشانرا بکشند ، «**اویصلّبوا**» یا بردار کنند ، «**او تقطّع ایدیهم**» یا دستهاشان ببرند ، «**وأرجلهم**» یا پایهاشان ، «**من خلاف**» یکی ازراست یکی ازچپ ، «**اوینفوا من الارض**» یا نفی کنند ایشانرا از زمین ، «**ذلك لهم خزی فی الدنیا**» آن ایشانرا خزی است و رسوائی در این جهان ، «**ولهم فی الاخرة**» و ایشانراست در آن جهان ، «**عذاب عظیم (۳۳)**» عذابی بزرگوار .

«**الّاالّذین تابوا**» مگر ایشان که باز گشتند بتوبه ، «**من قبل ان تقدروا علیهم**» پیش‌ازآنکه شما قادر شدید برایشان ، «**فاعلموا انّ الله غفور رحیم (۳۴)**» بدانید که خدای آمرزگاراست ومهربان .

النوبة الثانية

قوله تعالی و تقدّس : «و اتل علیهم نبأ ابنی آدم بالحقّ» ـ این دو پسر **آدم** یکی **هابیل** است ودیگر **قابیل**، وقیل **قاین** وهو الاصح و**آدم** را علیه‌السلام چهل فرزند بود به بیست بطن بیامده ، هر بطنی پسری و دختری مگر **شیث** که مفرد آمد بی‌هم بطنی (۱) که با وی بود ، واوّل فرزند که آمد ویرا ، قابیل بود ، و توأمهٔ وی **اقلیمیا**، دوم‌هابیل، وتوأمهٔ وی **لوذا** ، وآخرفرزندان **عبدالمغیث** بود، وتوأمهٔ وی **امة المغیث**.

۱ ـ نسخهٔ الف : بی‌هام بطنی .

پس ربّ العالمین درنسل آدم برکت کرد ، وبسیار شدند فرزند فرزندان ، چنانکه آدم چهل هزار ازیشان بدید ، پس از دنیا بیرون شد . ودرمولد قابیل وتوأمهٔ وی اختلافست علما را ، قومی گفتند : در **بهشت** بود پیش ازآنکه بزلّت درافتاد ، و **حوا** درآن ولادت هیچ درد زه ورنج طلق واثر نفاس ندید ، از آنکه در بهشت قاذورات نبود . پس چون بزمین آمد بهابیل وتوأمهٔ وی بار گرفت ، وبولادت ایشان رنج و نفاس دید ، چنانکه زنان بینند . قومی گفتند : ولادت‌ایشان دربهشت نبود که هم درزمین بود ، پس ازآنکه از بهشت بیرون آمد بصد سال ، پس چون بحدّ بلوغ رسیدند ، فرمان آمد از حق جلّ جلاله بآدم که خواهر هابیل بزنی بقابیل ده ، وخواهر قابیل بهابیل ، و درشرع وی روا بود که پسر این بطن ، دخترآن بطن دیگر بزنی کردی . یا دختر هر بطنی که خواستی، مگر توأمهٔ خویش که هم بطن (۲) وی بود ، این یکی روانبود.

آدم این پیغام ملك جلّ جلاله با **حوا** بگفت ، و حوّا با هردوپسر گفت . **هابیل** رضا بداد وپیغام خدایرا گردن نهاد ، و **قابیل** خشم گرفت ، و فرمان نبرد ، و گفت: این‌آدم میکند نه خدای میفرماید ، و من خواهر خود بزنی بهابیل ندهم ، که خواهر من نیکوتراست ، وکانت اجمل بنات‌آدم . من او را خود بزنی کنم ، و من بدو سزا ترم ، که ولادت ما در **بهشت** بوده ، و ولادت ایشان درزمین ، ومرا و خواهرم را بر ایشان‌فضل وشرف است، وبدان رضا ندهم که بوی دهند . آدم گفت : حلال نیست که تو ویرا بزنی کنی . خواهر هابیل ترا حلال است ، وفرمودهٔ خدای است . جواب داد که : این رای تواست نه فرمودهٔ خدای ، ومن نشنوم ، وفرمان نبرم .

آدم گفت : اکنون هریکی قربانی کنید ، هرآنکس که قربانی وی‌پذیرفته آید **اقلیمیا** زن وی باشد . وهابیل شبان بود ، گوسفندان داشت ، وقابیل برزیگر بود

۱- نسخهٔ الف : هام‌بطن .

کشاورزی کردی . **هابیل** رفت و آن نرمیشی نیکو پسندیده فربه که درمیان **گله** معروف بود ، و نام وی **زریق** ، این نرمیش بیاورد وپارهٔ روغن وشیر چندانکه حاضر بود ، و **قابیل** رفت واز آن خوشهای ردیّ بی مغز (۱) چیزی جمع کرد، وآورد. هردوبر کوه شدند، وآن قربانیِ خویش برسر کوه نهادند ، **وآدم** با ایشان بود، وقابیل در دل داشت که اگر قربانی من پذیرند یا نپذیرند ، خواهر خود بزنی بوی ندهم ، وهابیل رضا وتسلیم دردل داشت . پس آدم دعا کرد تا آتشی سفید از آسمان فرو آمد ، و نخست فرامیش هابیل شد ، و بوی بوی فرا داشت ، آنکه با قربانیِ وی گشت و بخورد، و فرامیش قابیل شد، وویرا ببوئید آنکه فرا قربان وی شد ، ونخورد ، همچنان بگذاشت تا مرغان و ددان بخوردند ، ودر آن روزگار نشان قبول قربان این بود ، آتش برین صفت ازآسمان فرو آمدی و صاحب قربان را ببوییدی ، آنکه با قربانِ وی گشتی ، اگر بخوردی مقبول بودی ، واگر نخوردی مردود بودی ، و گفته‌اند : آن نرمیش که هابیل قربان کرد ، وپذیرفته آمد ، خدای تعالی آنرا ببهشت بازداشت روزگار دراز ، تا آنروز که **ابراهیم خلیل** را ذبح فرزند بخواب نمودند ، وآن کبش فدای وی شد .

و دراین قصهٔ تزویج بنات آدم مرپسران ویرا ، هیچ کس از علما خلاف نکرد مگر **جعفر صادق**(ع) که گفت: معاذالله که آدم دختر خود به‌پسرخود داد ، که اگر این روا بودی وآدم کردی مصطفی (ص) همان کردی ، وروا داشتی ، که دین هردو یکسان بود ، اما ربّ العزّه جل جلاله چون خواست که نسل آدم در پیوندد، حورائی از بهشت بزمین فرستاد ، بصورت انسی ، ودر وی رحم آفرید ، و با آدم وحی آمد که این حورا بزنی بهابیل ده ، ودختری را از اولاد جانّ صورت انسی داد ، وآدم را فرمود که ویرا بزنی بقابیل ده ، پس قابیل خشم گرفت و با آدم گفت : من پسر مهینم ، و هابیل

۱- نسخهٔ الف : مزغ .

پس کهین، چرا حورا بوی‌دادی ومن بدوسزاوار تر بودم ؟!. آدم گفت : «یا بنی ان الفضل بیدالله» ، این فضل خداست ، اورا دهد که خود خواهد . قابیل گفت : این رأی، تو بود نه فرمودهٔ خدای. گفت : اکنون قربانی کنید هر یکی ازشما ، تا آنکس که قربان وی پذیرفته بود ، فضل وشرف ویرا بود ، وحورا سزای وی بود .

پس چون قربان **هابیل** پذیرفته آمد ، وقربان **قابیل** مردود ، قابیل را حسد آمد بر برادر ، وبغی کرد با وی ، وآن حسد وبغی و کینه دردل میداشت ، تا آنروز که **آدم** به **مکه** میشد بزیارت خانهٔ کعبه ، وآدم (ع) چون خواست بمکه شود آسمانرا گفت : «یاسماء احفظی ولدی» یا آسمان فرزند من گوش دار ، وامانت من نگه دار . آسمان سر وازد، ونپذیرفت ، آنگه گفت: «یا ارض احفظی ولدی» زمین همچنان سروازد. آنگه گفت : «یا جبال احفظی ولدی» ، کوهها نیز سر وازدند . پس بقابیل سپرد ، قابیل در پذیرفت ، اینست که رب العالمین گفت : «انا عرضنا الامانة علی السموات و الارض والجبال فأبین ان یحملنها واشفقن منها و حملها الا نسان» یعنی قابیل ، «انه کان ظلوماً جهولا» حین حمل امانة ابیه ، ثم خانه .

پس چون آدم غائب گشت ، قابیل برهابیل شد آنجا که گله برچرا داشت. گفت : «لأقتلنك یا هابیل» من آمدم تا ترا بکشم یاهابیل ، که قربان من رد کردند ونپذیرفتند، قربان تو پذیرفتند ، و خواهر من که با جمال وحسن است بتو میدهند ، وخواهر تو که بی‌جمال است وبی‌حسن، بمن میدهند . فردا مردم درین سخن گویند ، و فرزند تو بر فرزندمن شرف آورد، وفضل جوید. هابیل گفت: من پاکدل بودم بی‌خیانت وبی‌حسد، ازآنست که قربان من بپذیرفتند ، وترا این صفا و پاکی نبود ، بلکه حسد و بغی‌بود، ازآن نپذیرفتند ، « و انما یتقبل الله من المتقین » و خدای که قربان پذیرد از ایشان پذیرد که پرهیزگار و پاکدل باشند . پس بدانست که ویرا خواهد کشت . زبان

تضرّع و نصیحت بگشاد. **عبدالله عمر** گفت: نه از آنکه عاجز بود از کوشیدن با وی، که این ازوی قوی‌تر بود، لکن پرهیزگاری و پارسائی ویرا نگذاشت که دست بوی باز کند، وبا وی بکوشد. گفت: یا برادر از خدای بترس و مرا مکش. می بینی که **آدم** از یك زلّت چه‌دید! تو ازقتل من خود چه‌خواهی‌دید! اگر مرا بکشی‌خوار وذلیل شوی درمیان مردم، واز هر کس و هرچیز بترسی.درآثارآورده‌اند که آن ساعت که ویرا بکشت، ندا آمد از آسمان که: «کن خائفاً ابداً یا **قابیل**، لاتری احداً الا خفت منه حتّی‌تراه یقتلك».

آنکه گفت: «لئن بسطت الیّ یدك لتقتلنی ماانا بباسط یدی‌الیك لاقتلك»- اگر تو دست بمن گذاری تا مرا بکشی، من دست بتو نگذارم، و ترا نکشم، که من ازخدای ترسم نه ازآنکه نشکیبم، یا با توبرنیایم، «انّی ارید ان تبوء باثمی‌و اثمك». اگر کسی گویدچون‌الله گفت: «ولا تزر وازرة وزراُخری» پس چگونه گناه وی بر دارد، واین مناقض آن مینماید. جواب آنست که این اثم هر دو با کشنده میشود یعنی بالاثم الّذی من قبلی فی‌قتلك ایّای و اثمك الّذی تقدم. میگویدآن گناه که پیش ازین قتل کردی، واین گناه که بسبب قتل من کردی هردو باخود ببری. وآنچه گفت: من میخواهم، این نه ارادت تمنّی است، که این طلب سلامت است، و از کینه خواستن فرو نشستن، وکار بحق سپردن، وقیل «انیّ ارید» معناه لاارید، لقوله «یبیّن الله لکم ان تضلوا» ای لا تضلّوا.

«فطوّعت له نفسه قتل اخیه» - ای فطاوعته نفسه فی قتل اخیه. نفس وی او را فرمانبردار شد، وبطوع پیش آمد در آن قتل، وهیچ سروانزد، تا او را بکشت. گفته‌اند که‌اوّل راه بقتل نمی‌برد، ونمیدانست که چگونه میباید کشت. **ابلیس** بیامد، و در وی‌آموخت که بگذار تا د خواب شود، چون درخواب شد، سنگی بوی داد که

این سنگ برسروی زن. چنان کرد بفرمان ابلیس ، و اورا بکشت ، و **هابیل** آن روز بیست ساله بود که کشته شد ، ودرآن حال زمین خون وی فرو خورد ، چنانکه آب فرو خورد . رب العالمین آن زمین بلعنت کرد ، وسباخ (۱) گردانید ، تا هرگز نبات نروید پس ازآن روزهرگز زمین هیچ خون فرو نخورد ، ازآنجاست که امروز خون برسر زمین بندد ، وهیچ چیز ازآن بخاك فرو نشود . پس چون ویرا کشته بود ، ندانست که باوی چه باید کرد ، و چون دفن باید کرد ؟ ویرا بر پشت خویش گرفت ، و هشتاد روز با خود میگردانید، وبروایتی‌سه‌روز ، از بیم آنکه ددان بیابان ومرغان او را بخورند. پس‌از آن رب العالمین دو کلاغ بنیگیخت ، تا با یکدیگر جنگ کردند ، ویکی کشته شد. آن کلاغ دیگر بمنقاروچنگ خویش حفره‌ای بکند ، وآن کلاغ کشته را درآن حفره زیرخاك پنهان کرد ، و **قابیل** درآن مینگرست .

آنگه گفت : « یا ویلتی اعجزت ان اکون مثل هذا الغراب فأواری سوأة اخی» . آنگه پشیمان شد چنانکه الله گفت « فأصبح من النادمین» . گویند پشیمان نه بدان شد که چرا او را بکشتم، بدان پشیمان شد که چرا چندین روز اورا داشتم ، و در خاك پنهان نکردم ، و گویند پشیمانی وی بر فوات برادر بود نه بر گناه خویش ، آن ندامت نه توبه بود که میکرد ، که آن تحسر بود بر نایافت برادر . و آن پشیمانی که عین‌توبت است ، ومصطفی (ص) برآن اشارت کرده که « الندم توبة » آن خاصهٔ امّت **احمد** است ، وهیچ امت دیگر را نبود .

پس ندا آمد ازآسمان که : «یا قابیل ما فعل اخوك» ؟ برادر تو چه کرد ؟ و کجاست ؟ جواب داد که : من ندانم ، ونه بروی من رقیب بودم . گفتند : «قتلته لعنك الله» ؟ او را بکشتی ، روکه لعنت بر تو باد. **قابیل** بترسید از آن آواز ، و ازمیان خلق

(۱) سباخ بکسر اول جمع سبخه بفتحتین ، زمینهای‌شوره ناك (آنند راج) .

بگریخت ، و با وحش بیابان بیامیخت ، و در آن وقت وحش بیابانی با آدمی متأنس بودند ، ووحشی نبودند . چون روزی چند برآمد گرسنه شد . طعامی نمی‌یافت . آهوی بیابانی را بگرفت ، و سنگ بر سروی میزد تا بکشت آنرا ، و بخورد . رب العالمین آنروز موقوذه درشرائع‌حرام کرد ، ووحش بیابانی ازو نفرت گرفتند . وپس‌ازآن با (۱) بنی‌آدم انس نگرفتند .

پس قابیل ترسان ولرزان دست خواهر خویش گرفت **اقلیمیا** ، واورا بزمین **عدن** برد از دیار **یمن** . **ابلیس** اورا گفت : تو ندانی که آتش چرا قربان **هابیل** بخورد، وقربان تونخورد ، از بهرآنکه وی خدمت وعبادت‌آتش کرد ، تو نیز آتشی بساز ، تاترا وجفت ترا معبود بود . آن بیچارهٔ بدبخت فرمان ابلیس برد ، و آتشگاهی بساخت . اوّل کسی که آتشگاه ساخت ، وآتش پرستید ، وی بود . ربّ العزّة فرشته‌ای بروی گماشت ، تا پای راست وی با سرین چپ وی بست ، وپای چپ وی با سرین راست بست ، واستوار کرد واورا محکم ببست ،آنگه اورا درآفتاب گرم‌افکند ، وهفت حظیرهٔ آتش گرد وی در آورد ، وهشتاد سال او را چنین عذاب کرد ، پس از آن وحی‌آمد از حق جلّ جلاله ، که : «اخسفی به» ، **قابیل** را بزمین فرو بر ، زمین اورا تا بهردو کعب فرو برد . **قابیل** فریاد کرد ، ورحمت خواست . ربّ‌العزّة گفت : «ویحك انما اضع رحمتی علی کلّ رحیم» ، من رحمت بر رحیمان کنم « الراحمون یرحمهم الرحمن ، ارحموا من فی‌الارض یرحمکم من فی‌السماءِ » . دیگر باره فرمان آمد بزمین که ویرا فرو بر، تا بنیمهٔ تن فرو شد . سدیگر فرمان آمد بزمین که او را فرو بر ، فروشد ، و تا بقیامت فرو میشود .

و گفته‌اند که: این آلات لهو و فسق که در دنیاست چون طبل و نای وبربط و

۱ـ نسخهٔ الف : وا .

چنگ وامثال آن ، ونیز خمر خوردن و زنا (۱) وفاحشها و آتش پرستیدن همه آنست که اولاد **قابیل** بدید آوردند ، و جهان ازیشان پر از فساد گشت تا بروزگار **نوح** . پس رب العالمین ایشانرا بیك بار بطوفان غرق کرد ، ونسل ایشان بریده شد ، ونسل **شیث** پیوسته گشت. **مصطفی** (ص) گفت : «لاتقتل نفس مسلمة الا کان علی ابن آدم کفل من دمه لانّه اوّل من سنّ القتل» ، وقال (ص) حین سئل عن یوم الثلثاء ، فقال : «یوم دم». قالوا : و کیف یا رسول الله ؟ قال : «فیه حاضت حوّاء وقتل ابن آدم اخاه» .

ابن عباس گفت : چون **هابیل** بدست **قابیل** کشته شد ، آنروز در درختان خار پدیدآمد ، ومیوها بعضی ترش گشت ، وطعمها بگردید ، و روی زمین دیگر گون گشت . آدم به **مکه** بود ، گفت : «قد حدث فی الارض حدث» امروز در زمین حادثه‌ای پدیدآمده‌است ، ندانم تا چه بوده ؟ براثر آن برفت تا آن احوال بدید ، واین چندکلمت بزبان سریانی بگفت ، وبعضی فرزندان وی نقل با عربیت کردند :

تغیرت البلاد و من علیها — و وجه الارض مغبر قبیح
تغیر کلّ ذی طعم و لون — و قلّ بشاشة الوجه الصّبیح
و مالی لا اجود بسکب دمع — و هابیل تضمّنه الضریح
و جاءت سهلة و لها رنین — لهابلها و قابلها یصیح
لقتل ابن النبیّ بغیر جرم — فقلبی عند قتلته جریح

و پس از آن آدم روزگاری دراز بگریست ، و اندوهگن میبود بر فراق هابیل ، و نمیخندید ، تا ربّ العزّة ویرا گفت : «حیّاك الله وبیّاك» ای اضحکك ، پس ازآن بخندید، ودل وی خوش گشت ، و از پس قتل **هابیل** پنجاه سال بر آمد ، و عمر **آدم** بصدوسی سال رسید ، **شیث** آورد ونام وی **هبة الله** . ربّ العزّة عبادت خلق درساعت

۱ــ نسخهٔ الف : زنار .

شب وروز ویرا درآموخت، وپنجاه صحیفه با وی فرو فرستاد، و وصی **آدم** بود، وپس از وی خلیفه‌وولی عهد وی، و نور **مصطفی** (ص) از حوّا با وی انتقال کرده، و این خصوصیت از میان فرزندان یافته، و درآن قصه‌ایست معروف بجای خود گفته شود ان شاء الله تعالی.

«من اجل ذلك كتبنا على بنی‌اسرائیل»- درین «اجل ذلك» مخیری، خواهی با «نادمین» بر، یعنی پشیمان شد ازبهر آن، ورخواهی ابتدا کن.

«من اجل ذلك كتبنا» - ای من سبب فعل **قابیل** فرضنا و اوجبنا، «علی بنی اسرائیل» ازبهر آنکه قابیل درخون برادر شد، واورا بکشت، ما بر بنی‌اسرائیل فرض کردیم. واین حکم بر همه خلق فرض کرد اما **بنی اسرائیل** را بذکرمخصوص کرد، که ایشان اهل **تورات** اند و بیان این حکم‌اول در تورات فروآمد، و بر دیگران که واجب شد هم بتورات واجب شد. میگوید: واجب کردیم بر ایشان که هر کسی که تنی بکشد، «بغیر نفس» یعنی بغیر قود (۱)، «اوفساد» یعنی بغیر فساد «فی الارض» بی‌قصاص یابی انبازی که درخون کشته‌ای داشته بود با کشنده‌ای، یا پس احصان زنائی کرده بود، یا از دین برگشته بود، «فکأنما قتل الناس جمیعاً» همچنان بود که همهٔ مردمان کشته بود، یعنی باستحقاق عقوبت ودوری ازمغفرت، نه باندازهٔ عذاب ومقادیر عقوبت، که‌اندازه‌آن الله داند، چنانکه خود خواهد بقدر گناه عقوبت کند یا عفو کند. «یفعل‌مایشاء» و «یحکم‌ما یرید».

«ومن احیاها فکأنما احیا الناس جمیعاً» - و هر که تنی زنده کند یعنی او را ازدست کشنده‌ای رها کند، یا از غرقی وحرقی و هدمی برهاند، یا ازضلالتی و کفری بازآرد، همچنان بود که همهٔ مردمان زنده کرده بود، یعنی مزد وی چندان باشد که

۱- قود محرکة، کشنده‌را باز کشتن (منتهی‌الارب).

همه مردمان رهانیده باشد. **ابن عباس** گفت: «من قتل نبیاً او اماماً عدلا فكأنما قتل الناس جميعاً، و من شد على عضد نبى او امام عدل فكأنما احيا الناس جميعاً». **قتاده و ضحاك** گفتند: «عظم الله اجرها وعظم وزرها، فمعناها من استحل قتل مسلم بغير حقه فكأنما قتل الناس جميعاً، لأنهم لايسلمون منه، ومن احياها فحرمها، و تورع عن قتلها، فكأنما احيا الناس جميعاً، لسلامتهم منه». قال رسول الله (ص): «من سقى مؤمناً شربة من ماء، والماء موجود، فكأنما اعتق سبعين، و من سقى فى غير موطنها فكأنما احيا نفساً، و من احياها فكأنما احيا الناس جميعاً».

«ولقد جاءتهم رسلهم بالبينات» ـ بما بان لهم صدق ماجاؤهم به، «ثم ان كثيراً منهم بعد ذلك فى الارض لمسرفون» اى مجاوزون حد الحق.

« انما جزاؤا الّذين يحاربون الله و رسوله » ـ اين آيت در شأن قاطعان است و راهزنان، ايشان كه راهها ببيم دارند ومكابره درخون ومال مسلمانان سعى كنند، و آنچه گفت كه باخدا ورسول بجنگ اند، آنست كه در نا ايمنى راهها انقطاع حج است وعمره وغزو وزيارت وصلات ارحام وامثال آن. **مقاتل** گفت و **ابن جبير** كه: اين در شأن قومى **عرينان** (١) فرو آمد كه آمدند برسول خدا و بر اسلام بيعت كردند، و در دل نفاق و كفر ميداشتند، پس گفتند: مادر **مدينه** نميتوانيم بودن، و از وباء مدينه ميترسيم، وآب وهواء آن ما را سازگار نيست. رسول خدا ايشان را بصحرا فرستاد، آنجا كه شتران صدقـات ايستاده بودند، گفت: رويد و ابوال و البان آن بكار داريد، و از آن بخوريد، تا صحت يابيد. ايشان رفتند، و رعاة را كشتند، و شتران را جمله براندند، و مرتد گشتند. خبر بمدينه افتاد، ولشكر اسلام تاختن بردند، و ايشانرا گرفتند و

١ـ عرينة بضم اول و فتح دوم بطنى است از بجيلة، منهم العرينون المرتدون، يعنى گروهى كه ارتداد آوردند درعهد رسول ص ـ (منتهى الارب)

آوردند. رسول خدا فرمود: تا دستها و پایهاشان ببرند، وداغ برچشمهاشان بنهند، ومیل در کشند، ودرآفتاب گرم بیفکنند (۱) ایشانرا، تا بمیرند. **جبرئیل** آمد درآن حال، واین آیت آورد، گفت: یا **محمد** ملك میگوید جل جلاله، که: جزاء ایشان آنست که ما درین آیت بیان کردیم، نه‌آن مثلت که توفرمودی. پس رسول خدا مثلت نهی کرد، وشرب بول بعد ازآن منسوخ گشت.

کلبی گفت: این درشأن **ابو بریدة الاسلمی** آمد، وهو **هلال بن عویمر**، که با رسول خدا عهد بست که یاری وی ندهد، ودشمنان را نیز بروی یاری ندهد، و مسلمانانرا ازخود ایمن دارد، ومسلمانان نیزازخود ایمن دارند، وهر کس که بر **هلال** بگذرد، وقصد مصطفی (ص) واسلام دارد، **هلال** اورا منع نکند، وراه بوی فرونگیرد. پس قومی از **بنی کنانه** بطمع اسلام قصد رسول خدا کردند. اصحاب هلال بر ایشان افتادند، وهلال خود حاضر نبود، و ایشانرا کشتند، ومال بردند. ربالعالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد، میگوید که: جزاء ایشان که راه زنند، و در زمین تباه‌کاری کنند، و بنا ایمن داشتن راهها میکوشند، «أن یقتّلوا» آنست که: هر که کشتن کرده بود و مال نستده، اورا بکشند، اگر چه ولی دم عفو کند عفو سود ندارد، که طریق آن طریق حد است نه طریق قصاص، و درست آنست که تکافؤ درین قتل شرط نیست، «او یصلبوا» وآنکه کشتن کرده بود ومال ستده، اورابکشند،وبردار کنند، سه روز پیش ازقتل یا پس از قتل، چنانکه رأی امام باشد. «او تقطع ایدیهم و ارجلهم من‌خلاف» وآنکه مال ستده بود و کشتن نکرده، دستی وپائی ازآن وی ببرند، یکی از راست ویکی ازچپ، و باید که مال کم از نصاب‌سرقت نبود. «او ینفوا من‌الارض» و آنکه کشتن نکرده بود و مال نستده اما با ایشان بود، و ایشانرا انبوه‌دارد وقوی،

۱- نسخهٔ الف: بیو کنند.

و ایشانرا پشتیوان بود ، ویرا نفی کنند . نفی آن بود که او را بترسانند و میجویند تا میگریزد ، و جائی قرار نگیرد ، فاما یتوب او یحصل فی‌ید الامام، فیقیم علیه‌الحد . چون در دست امام افتد حد قطاع طریق بروی براند . این مذهب **بو حنیفه** است ، وبنزدیك وی بناء این عقوبات برمحاربت است نه بر مباشرت فعل ، قال : وهذا الردیء المعاون محارب معنی وان لم یکن مباشراً صورة .

اما بمذهب **شافعی** بر تعزیر اقتصار کنند ، که از وی مباشرت فعل نبود ، و نه حقیقت محاربت ، حضور مجرد وتکثیر سواد حدی لازم نکند ، بلکه تعزیر کفایت باشد . قول **حسن و ابن المسیب** آنست که «او» درین آیت بمعنی اباحت است و تخییر، یعنی که امام درین عقوبات مرقاطع طریق را مخیراست ، آن یکی که خواهد میکند ، و معنی نفی حبس است در زندان ، که هر کرا در زندان کردند گوئی که ویرا از دنیا بیرون کردند .

«ذلك لهم خزی فی‌الدنیا»ـ ای هوان و فضیحة فی‌الدنیا ، «ولهم فی‌الاخرة عذاب عظیم» ـ این عذاب‌کافران است علی‌الخصوص آن قوم **عرینان** که آیت در شأن ایشان فروآمد ، اما مسلمانان چون‌ازیشان جنایتی‌آید ، وحد شرعی برایشان برانند، آن‌ایشانرا کفارت گناهان باشد ، ودرآن جهان‌ایشانرا عذاب نبود، وذلك فی‌قوله (ص): «من اصاب ذنباً اقیم علیه حد ذلك الذنب فهو کفارته» ، وروی : «من اصاب حداً فعجّل عقوبته فی‌الدنیا ، فالله اعدل من ان یثنی عبده‌العقوبة فی‌الاخرة ، ومن‌اصاب حداً فستره الله علیه ، وعفا عنه ، فالله‌اکرم من ان یعود فی‌شیء قد عفا عنه»

« الا الّذین تابوا» ـ یعنی تابوا من‌الشّرك ، ورجعوا من الکفر ، وآمنوا و اصلحوا ، «من قبل ان تقدرواعلیهم» فتعاقبوهم.« فاعلموا ان الله غفور رحیم» لاسبیل‌علیهم بشیء من الحدود الّتی ذکرها الله فی‌هذه الایة ، و لا تبعة لاحد قبله فیما اصاب فی‌حال

کفره لافی مال ولافی دم. میگوید: مگر ایشان که توبت کنند از شرك و کفر، ودر اسلام آیند پیش ازآنکه دردست شما افتند، وایشانرا عقوبت کنید، کس را بر ایشان راهی نه، وحدی برایشان لازم نه. اسلامآن همه ازایشان برداشت ومغفرت الله درایشان رسید، لقوله تعالی: «ان ینتهوا یغفر لهم ماقد سلف»، وقال النبی (ص): «الاسلام یهدم ما قبله».

این حکم مشرکان است، ایشان که توبه کنند از محاربت وباسلام درآیند، اما مسلمانان که از محاربت وراه زدن توبه کنند علما درآن مختلفاند، واحوال درآن مختلف است: اگر پس از آن توبت کند که در دست امام افتاده باشد، و بروی ظفر یافته، آن توبت هیچ حکم از احکام شرع ازوی باز ندارد، وتغییر درآن نیارد، وگر پیش ازآن توبت کند، حقوق آدمیان چون ضمان اموال ووجوب قصاص، هیچ چیز(۱) ازوی اسقاط نکند. اما حقوق الله تعالی بردوضربست: بعضی ازآن بمحاربت مخصوص است، و هوانحتام القتل والصلب وقطع الید والرجل، این همه بیفتد(۲)، و بعضی آنست که بمحاربت مخصوص نیست چون حد زنا و حد شرب خمر، این دوقولی باشد: بیك قول بیفتد، وبیك قول نه. **سدی** گوید: اگرمحاربی بزینهارآید وتوبت کند پیش از آنکه امام را برو دستی بود، یا کسی برو ظفر یابد، خود بازآید و توبت کند، و امان جوید، اورا توبت پذیرند، و امان دهند، و بجنایات گذشته اورا نگیرند. گفتا: و دلیل برین قصهٔ **علی الاسدی** است، مردی محارب بود راهزن، فراوانی ازخون ومال مسلمانان در گردن وی، وائمه وعامه پیوسته درطلب وی بودند، وبر وی ظفر می نیافتند. آخر روزی کسی را دید که این آیت میخواند: «قل یا عبادی الّذین اسرفوا علی انفسهم». آن بردل وی اثر کرد، وهمچون مرغ نیم بسمل باری چند درخاك بغلطید، سلاح بیفکند، وبرخاست

۱ـ نسخهٔ ج: هیچیز ۲ـ نسخهٔ الف: بیوفتد.

و در **مدینه** شد اندر میانهٔ شب، بوقت سحر غسلی بر آورد، وبمسجد رسول خدا شد، وبا مسلمانان نماز بامداد بجماعت بگزارد، آنگه فرا پیش **بوهریره** شد، وجماعتی یاران **مصطفی** (ص) حاضر بودند، گفت: یا **باهریره** منم فلان مرد گنهکار، جئت تائباً من قبل ان تقدروا علیّ ، و الله عزوجل یقول: «الا الذین تابوا من قبل ان تقدروا علیهم فاعلموا ان الله غفور رحیم». **بوهریره** گفت: راست گفتی، کس را بر تو دست نیست، و کس را بر تو تبعت نیست. پس بوهریره دست وی گرفت، و پیش **مروان حکم** برد، که روزگار امارت وی بود، وقصهٔ وی بگفت. **مروان** اورا بنواخت، و گفت: کس را برتو دست نیست. پس آن مرد بغزا شد، و در **بحر روم** غرق گشت رحمه الله.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «و اتل علیهم نبأ ابنی آدم بالحق» الایة ـ قصهٔ دو برادر است از یك پدر، یکی صاحب دولت، بربساط ولایت، درمنزل قربت، نسیم مشاهدت یافته، و از یاد خود با یاد حق پرداخته، وآن دیگر برادر از بی‌دولتی درمغاك وحشت و مذلّت افتاده، و گرد بیگانگی بر رخسار تاریك وی نشسته، ونامش سر جریدهٔ اشقیا گشته. چه توان کرد! کار نه بآنست که از کسی کسل آید، وز کسی عمل، کار بآنست که تا خودچه رفت در ازل! مثال آن دوبرادر ازیك پدر، دوشاخ است ازیك درخت، یکی شیرین ویکی تلخ. تلخ هم از آن آب خورد که شیرین خورد، و تلخ را جرمی نبوده که تلخ آمد. شیرین را هنری نبوده که شیرین آمد. آن بارادت آمد واین بمشیت. نه آنرا علت بود نه این را وسیلت.

پیر طریقت گفت: «الهی! آنرا که نخواستی چون آید، واورا که نخواندی کی آید. ناخوانده را جواب چیست؟ وناکشته را ازآب چیست؟ تلخ را چه سود گرش آب

خوش‌درجوار است، وخارراچه حاصل ازآن کش بوی گل در کنار است. آری نسب نسب تقوی‌است ، و خویشی خویشی دین ». مصطفی (ص) **سلمان** را نسب‌تقوی درست کرد ، و او را در خود پیوست، گفت:« **سلمان** منا اهل‌البیت، من‌ارادأن ینظرالی‌عبد نوّرالله قلبه فلینظر الی سلمان » ، و **بولهب** عم رسول بود ، ببین تا ازنسب قریش و قرابت رسول او را چه سود بود ! تا بدانی که کار توفیق و عنایت دارد نه نسب و لحمت .

« لئن بسطت الیّ یدك لتقتلنی ما انابباسط یدی الیك لاقتلك »- **هابیل** گفت: مر برادر خویش را که: اگرتومرا بکشی،من ترا نکشم، که ترا حسد دادند، ومراتقوی. تقوی مرا نگذارد که تراکشم، وحسد ترا برآن دارد که مراکشی. تومقهوری از روی قدرت وعزت ، ومن مجبورم از روی لطافت و رحمت :

توچنانی که ترا بخت چنان‌آمد من چنین ام که مرا سال چنین‌آمد

ممشاد دینوری از بعضی‌سلف نقل کرده که: گناه‌**آدم** ازحرص بود، و گناه پسر وی **قابیل** ازحسد، و گناه **ابلیس** ازکبر. حرص‌حرمان‌آرد، وحسد خذلان ، و کبر اهانت ولعنت. حرمان درماندن است ازبهشت ، وخذلان بازماندن است ازدین ، و اهانت راندن ازحضرت، وآدم (ع) هرچند که ازبهشت بازماند، وبظاهرآن عقوبتی مینمود، اما از روی‌حقیقت تمامی کارآدم بود، وسبب کمال معرفت وی، که ازحضرت‌عزت خطاب‌آمد که: یاآدم ! ما میخواهیم که ازتومردی سازیم . توچون عروسان برنگ و بوی قناعت کردی . مردان بدین صفت نباشند ، ودل درناز ونعم نبندند: « اومن ینشؤ فی الحلیة» ؟! کار مردان دیگر بود و کار بناز پروردگان دیگر .

چون زنان تا کی نشینی برامید رنگ وبوی

همت اندر راه بند و گام زن مـردانه وار.

« کتبنا علی بنی اسرائیل انه‌من قتل نفساً بغیر نفس او فساد فی‌الارض‌فکأنما

قتل الناس جميعاً » ـ این همچنانست که **مصطفی**(ص) گفت : « من سنّ سنّة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها الی یوم القیامة، ومن سنّ سنّة سیئة فعلیه وزرها و وزر من عمل بها الی یوم القیامة».

« و من احیاها فكأنما احیا الناس جمیعاً » ـ اشارتست که هر که بنده را از ظلمت کفر بنور ایمان آرد ، یا از ظلمت بدعت بنور سنت آرد ، یا از جهل با علم آرد ، همچنانست که ویرا زنده گردانید ، و چون ویرا زنده گردانید چنانست که همهٔ مردمان را زنده گردانید ، و حقیقت زندگانی خود علم است و ایمان وسنت ، زیرا که زندگی زندگی دلست، ودل بروح ایمان و سنت زنده است :

سنی و دیندار شو تا زنده مانی زانکه هست

هرچه جز دین مردگی وهرچه جزسنت حُزن

« انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله » الایة ـ محاربان خدا و رسول ایشانند که پیوسته با تقدیر با جنگ‌اند ، درمحنت اندر شکایت و در نعمت اندر بطر. بتن زنده، بدل مرده، بروز بطال، بشب بیکار، وبهمت همه زیانی را خریدار. عمر بر باد ، وبزیان بود خود شاد. نه ازخصمان باك ، ونه گناهان درياد ، عیش‌چون عیش فرعونان ، وظن چون ظن صدیقان ، و الحمدلله الملك الدیان :

طیلسان **موسی** و نعلین **هارون** چه سود

چون بزیر یك ردا **فرعون** داری صد هزار !

پیرطریقت جوانمردی را پند میداد ، ونصیحت میکرد که : « ای مسکین ! تا کی میروی و رداءِ مخالفت بردوش ! دیراست تا اجل ترامیخواند یك بار با او (۱) نیوش.ای‌عاشق برشقاوت خویش، برخود بفروخته مایهٔ خویش ، پیش از دیدار **عزرائیل**

۱ـ نسخهٔ الف : واو.

یك روز بیدار گرد، پیش از هول مطلع یك لحظه هشیار گرد . شعر :

پیش از آن کین جان عذرآورفروماند زنطق
پیش از آن کین چشم عبرت بین فروماند زکار

تا کی از دارالغروری سوختن دارالسرور
تا کی از دار الفراری ساختن دارالقرار!

۶- النوبة الاولى

قوله تعالی « **یا ایها الّذین امنوا** »ای ایشان که بگرویدند، « **اتّقوالله** » بپرهیزید ازخشم وعذاب خدای ، « **وابتغوا الیه الوسیلة**» و بوی نزدیکی جویید ، « **وجاهدوا فی سبیله** » وباز کوشید با دشمن وی ازبهروی، « **لعلّکم تفلحون**[۳۵]» تامگر برراه پیروزی بمانید .

« **انّ الّذین کفروا** » ایشان که کافر شدند ، « **لوأنّ لهم**» اگر ایشان رابود، « **مافی الارض جمیعاً** » هرچه در زمین چیز است همه ، « **ومثله معه** » وهم چندان با آن ، « **لیفتدوا به** » و خواهندی که خودرا بآن باز خریدندی (۱) ، « **من عذاب یوم القیمة** » از عذاب روز رستاخیز، « **ما تقبّل منهم**» نپذیرندی از ایشان ، «**ولهم عذاب الیم**[۳۶]» و ایشانراست عذابی درد نمای .

« **یریدون** » میخواهند ، « **أن یخرجوا من النّار** » که بیرون آیندی (۲) از آتش، « **و ما هم بخارجین منها** » و ایشان از آتش بیرون آمدنی نه اند ، « **ولهم عذاب مقیم**[۳۷]» وایشانراست عذابی پاینده .

« **والسّارق و السّارقة**» دزد اگر مرد است و اگر زن ، « **فاقطعوا**

۱- نسخهٔ الف: وخواهندید که خودرا بازخریدندبآن . ۲- نسخهٔ الف : بیرون آیندید.

ایدیهما » دست ایشان ببرید [که دزدی کنند] ، « **جزاء بما کسبا** » پاداش بآن دزدی که کردند ، « **نکالاً من الله** » نکالی است از الله [که دیگران را بآن تنکیل از دزدی می باز دارد] ، « **و الله عزیز حکیم** (۳۸) » و خدا توانای است دانای راست دان .

« **فمن تاب من بعد ظلمه** » هر که توبه کند پس از آن دزدی که کرد ، « **وأصلح** » وکار خود راست کند [و حق که برده است باز دهد] ، « **فانّ الله یتوب علیه** » الله ویرا توبت دهد وازوی توبت پذیرد ، « **انّ الله غفور رحیم** (۳۹) » که خدای آمرزگار است مهربان .

« **الم تعلم** » نمیدانی، « **انّ الله له ملك السّموات والارض** » که الله را است پادشاهی آسمان و زمین، « **یعذّب من یشاء** » عذاب کند اورا که خواهد، « **ویغفر لمن یشاء** » و بیامرزد اورا که خواهد ، « **والله علی کلّ شیء قدیر** (۴۰) » و الله بر همه چیز تواناست .

« **یا ایّها الرّسول** » ای پیغامبر! « **لایحزنك** » اندوهگن مکناد ترا ، « **الّذین یسارعون فی الکفر** » اینان که میشتابند بکفر، « **من الّذین قالوا** » ازین منافقان که گفتند بزبان ، « **امنّا** » بگرویدیم ، « **بأفواههم** » این گفت زبان است بدهنهای ایشان ، « **ولم تؤمن قلوبهم** » و دلهای ایشان هنوز ناگرویده ، « **ومن الّذین هادوا** » و ازینان که جهود شدند ، « **سمّاعون للکذب** » دروغ شنوان اند ، و دروغ پذیران ، « **سمّاعون** » جاسوسان وسخن گیران وسخن جویان، « **لقوم اخرین لم یأتوك** » سخن میبرند باغایبان خویش که بتو نمی آیند ، « **یحرّفون الکلم** » سخن می بگردانند ، « **من بعد مواضعه** » پس آنکه الله نهاد آنرا بجای خود، « **یقولون** » میگویند [با یکدیگر بیائید تا بر **محمد** شویم و حکم زنا از دین وی طلب کنیم] ، « **ان اوتیتم هذا** » اگر شما را درین حکم حد دهند نه رجم ، « **فخذوه** » گیرید و

پذیرید آن حکم را ، « **وان لم تؤتوه** » و اگر چنانست که شما را حد ندهند فرود از رجم ، « **فاحذروا** » از پذیرفتن آن پرهیزید ، « **و من یرد الله فتنته** » و هر که الله فتنهٔ دل وی خواهد ، « **فلن تملك له من الله شیئاً** » بدست تو [که رسولی] از خدای ویرا هیچ چیز نیست ، « **اولئك الّذین** » ایشان آنند ، « **لم یرد الله** » که الله می نخواهد ، « **ان یطهّر قلوبهم** » که دلهای ایشان پاك کند ، « **لهم فی الدّنیا خزی** » ایشانراست در دنیا رسوایی و فرومایگی ، « **ولهم فی الاخرة عذاب عظیم**[۴۱] » و ایشانراست در آخرت عذابی بزرگوار.

« **سمّاعون للکذب** » دروغ نیوشان و دروغ پذیرانند از یکدیگر ، « **اکّالون للسّحت** » رشوت خواران ، « **فان جاؤك** » اگر بتو آیند [بتحکیم ، و از تو حکم خواهند] ، « **فاحکم بینهم** » حکم کن میان ایشان ، « **او أعرض عنهم** » یا روی گردان از ایشان [ومکن اگر نخواهی] ، « **و ان تعرض عنهم** » و اگر روی گردانی از ایشان [ونکنی] ، « **فلن یضرّوك شیئاً** » نگزایند(۱) ترا هیچ چیز ، « **وان حکمت** » و اگر حکم کنی میان ایشان ، « **فاحکم بینهم بالقسط** » حکم کن براستی و داد ، « **انّ الله یحبّ المقسطین**[۴۲] » که الله راستکاران و داد دهان دوست دارد.

« **و کیف یحکّمونك** » وترا حاکم چون پسندند ، « **وعندهم التّوریة** » و کتاب **تورات** بنزدیك ایشان ، « **فیها حکم الله** » حکم خدا براستی در آن ، « **ثمّ یتولّون من بعد ذلك** » و می‌برگردند از کار کردن بآن ، « **و ما اولئك بالمؤمنین**[۴۳] » وهرگز گرویدگان نه‌اند بآن .

---

۱ ـ گزاییدن : گزیدن ،آفت رسانیدن ،آسیب رساندن ، صدمه زدن (فرهنگ نظام).

النوبة الثانية

قوله‌تعالی وتقدس: « یا ایها الّذین امنوا اتقوا اللّه وابتغوا الیه الوسیلة» ـ معنی توسل تقرب است ، یقال : توسلت الی فلان ای تقربت الیه ، و گفته‌انـد : معنی وسیلت محبت است، « ابتغوا الیه الوسیلة » ای تحـبّبوا الی اللّه، میگوید : ای شما که مؤمنانید، دوست خدا باشید، وبوی تقرب کنید ، ونزدیکی جویید باخلاص اعمال، واجتناب محارم، واحسان باخلق، و گفته‌اند: وسیلت درجهٔ عظیم است در بهشت ساخته‌از بهر **مصطفی**(ص)، و فی ذلك یقول النبی (ص) : « سلوا اللّه لی الوسیلة ، فانها درجة فی الجنة ، لاینالها الا عبد واحد ، و أرجوا ان اکون انا هو» ، و عن **علی بن ابی طالب**(ع) ، قال : « ان فی الجـنّة لؤلؤتین الی بطنان العرش ، واحدة بیضاء ، و الاخری صفراء ، فی کل واحدة منهما الف غرفة ، فالبیضاء هی الوسیلة لمحمد (ص) و اهل بیته ، والصفراء لابراهیم (ع) و اهل بیته . ونظیرهذه الایة قوله تعالی وتقدس : « اولئك الذین یدعون یبتغون الی ربهم الوسیلة ایهم اقرب». یقال: و سل یسل وسیلة ، فهوواسل ، وجمع الوسیلة وسائل. وسائل آن وسائط است که میان رهی و مولی پیوستگی را نشانست ، وسبب اتصال بنده بمولی آنست. « و جاهدوا فی سبیله » ـ ای فی طاعته ، «لعلکم تفلحون» ای تظفرون بعدوّ کم وتسعدون فی آخرتکم .

« ان الذین کفروا لو أن لهم ما فی الارض جمیعاً ومثله معه » ـ ای ضعفه معه ، « لیفتدوا به » ای لیفادوابه انفسهم «من عذاب یوم القیمة ماتقبل منهم». قال النبی (ص) : « یقال للکافر یوم القیامة : ارأیت لوکان لك مثل الارض ذهباً لکنت تفتدی بـه ؟ فیقول : نعم . فیقال قد سئلت ایسر من ذلك ».

« یریدون ان یخرجوا من النـّار و ماهم بخارجین منها » ـ همانست که جای

دیگر گفت حکایت از دوزخیان : « ربنا اخرجنا منها » خداوندگارا ! بیرون آر از آتش، و برهان ازعقوبت . جواب ایشان دهند پس از هزارسال : « اخسئوا فیها و لا تکلمون » . جای دیگر گفت : « انکم ما کثون » این خطاب باکافرانست ، وقضیت کفـر ایشان که جاوید در دوزخ بمانند و هرگز بیرون نیایند . و دلیل برین ابتداء آیت است که گفت : « ان الذین کفروا». اما مؤمنان اهل معصیت اگرچه بگناهان خویش در دوزخ شوند، جاوید درآن نمانند و بیرون آیند، لقول النبی(ص): «لیصیبن ّ اقواماً سفع من النار بذنوب اصابوها عقوبة ، ثم یدخلهم الله الجنة بفضل رحمته فیقال لهم الجهنمیون ». و فی روایة اخری: «یخرج قوم من امتی من النّـار بشفاعتی یسمـّون الجهنمیین» و روی: «اذا فرغ الله من القضاءِ بین عباده ، و اراد أن یخرج من النّـار من اراد ان یخرجه ممـّن کان یشهد ان لااله الاالله، امر الملائکة أن یخرجوا من کان یعبدالله، فیخرجونهم، ویعرفونهم بآثارالسجود، وحرم الله علی النّـار ان تأکل اثرالسجود ، فکل ابن آدم تأکله النار الا اثرالسجود ، فیخرجون من النّـار قد امتحشوا و عادوا حمماً، فیصـّب علیهم ماء الحیوة . فینبتون کما تنبت الحـّبة فی حمیل السیل» .

این اخبارصحاح دلیلهای روشن اند که از مؤمنان هیچ کس در دوزخ نمیماند. گر چه گنهکار و بد کردار بود ، چون اصل توحید و مایهٔ ایمان بر جای بود اگر چه اند کی باشد ، ربّ العالمین چون خواهد که ایشان را برهاند ، و کرم خود بخلق نماید، قومی را بر گمارد ازین مؤمنان مخلصان تا درآن عرصهٔ قیامت جـدال در گیرند ، و از بهرآن برادران که درآتشند سخن گویند . درخبراست که گویند : «ربـّنا اخواننا کانوا یصومون معنا ویصلـّون ویحجـّون، فادخلتهم النّار» ! خداوندا برادران ما که با ما نماز کردند ، وروزه داشتند ، وحج کردند ، اکنون ایشان را بدوزخ فرستادی ! ربّ العـزّة گوید : روید ، وهر کـه را بصورت شناسید ، بیرون آرید که صورتها شان بر جاست .

آتش صورت ایشان نخورد. ایشان روند، وخلقی بسیار بیرون آرند. پس رب العالمین ایشانرا گوید: «ارجعوا» بدین قناعت کنید، باز گردید، هر کرا در دیوان وی از خیر یك مثقال ببینید، بیرون آرید. ایشان روند، وبحکم فرمان قومی را بیرون آرند، پس با نیم مثقال آید، پس با همسنگ (۱) یك ذرّه آید. پس گویند: ربّنا لم نذر فیها خیراً. خداوندا نمی‌بینیم در دوزخ کسی که‌در وی هیچ‌خیرمانده‌است. پس ربّ العالمین گوید: شفعت الملائکة، وشفع النبیّون، وشفع المؤمنون، ولم یبق الا ارحم‌الراحمون، فیقبض قبضة من النار، فیخرج منها قوماً لم یعملوا خیراً قطّ، قد عادوا حمماً، فیلقیهم فی نهر فی‌افواه الجنّة، یقال له نهر الحیوة. فیخرجون کما تخرج الحبة فی حمیل السیل، فیخرجون کاللؤلؤ فی رقابهم الخواتم، فیقول اهل الجنة هؤلاء عتقاء الرحمن، ادخلهم الجنة بغیر عمل عملوه.

«والسارق والسارقة فاقطعوا ایدیهما»- این‌در شأن **طعمة بن ابیرق** فرو آمد که‌آن‌درع دزدید، وقصهٔ وی درسورة **النساء** رفت، ورفع آن برمعنی جزاء است، یعنی: من سرق فاقطعوه. وروا باشد که خبرابتدائی باشد که درآن مضمر است، یعنی: فیما فرض علیکم والسارق والسارقة فاقطعوا. میگوید: درآنکه بر شما فرض کردند حکم دزدان است، وآن حکم آنست که دستهای ایشان ببرید، یعنی که مرد را دست راست ببرید، و زن‌را دست راست‌چون دزدی بر ایشان روشن (۲) شود، و اینّ آنکه باشد که دزد عاقل بود، وبالغ، وباختیار خویش، نه مکره وملتزم حکم اسلام، نه حربی و نه مستأمن، بیك قول، وآنکه درحرزمسلمان شود یا ذمی ثابت العصمة، وکالائی که درشرع متقوّم بود، از حرز خویش بیرون‌آرد: زر وسیم وخزّ و بزّ و امثال‌آن از اندرونها در خانه‌های دربسته، یا حارس برآن نشسته، و کفن از گور، وبیرون‌از کفن نه، وچارپای

۱- نسخهٔ الف: هام سنگ. ۲- نسخهٔ ج: درست

از اصطبل ، و میوه از خرمنگاه که گوشوان بر آن نشسته ، و گوسفند از گله ، وشتر از قطار، چون شبان وجمّال بیدار باشند ، ودر آن می‌نگرند ، وآوازایشان بدان میرسد، و آن چیز که بیرون آرد از آن حرز ، قیمت آن کم از دانگی و نیم زر باشد بمذهب **شافعی** ، یا ده درم سفید بمذهب **ابوحنیفه** ، یا سه درم بمذهب **مالك** .

وحجّت **شافعی** خبر صحیح است ، قال النبی (ص) : «لاتقطع ید السارق الا فی‌ربع دینار فصاعداً» ، وآنکه درآن شبهتی نبود که نه مال فرزند بود یا فرزند فرزند ، ونه مال پدر بود یا اجداد وی ، ونه مال هم جفت بود بیك قول ، وآنکه یك نصاب بیك بار ، تنها، بی شریکی از حرز بیرون‌آورده ، یا دو نصاب بدو کس ، چون این شرایط در وی مجتمع گشت ، دست راست وی ببرند ، از آنجا که مفصل کف است . پس اگر باز آید دوم بار پای چپ وی ببرند . اگر باز آید سیوم باردست چپ وی ببرند. اگر بازآید چهارم بار پای‌راست وی‌ببرند، لما روی **ابوهریرة** أن‌النبی(ص) قال فی‌السارق : «ان‌سرق فاقطعوا یده ، ثمّ ان سرق فاقطعوا رجله ، ثمّ ان سرق فاقطعوا یده ، ثمّ ان سرق فاقطعوا رجله» . پس‌اگر پنجم بار دزدی کند ، درست‌آنست که بروی قتل نیست، ودر شرع بروی جز از تعزیر حدّی نیست . پس چون حدّ بروی راندند تاوان آنچه دزدیده است بروی واجب‌است ، اگر درویش باشد ، و اگر توانگر . امّا بمذهب کوفیان تاوان بروی نباشد مگر که آنچه دزدیده بود خود برجای بود که بخداوند خویش باز دهند، واگرصاحب مال‌آن مال بدزد بگذارد بصدقه یا بهبه ، بعد ازآنکه با امام افتاد ، وحدّ واجب شد ، آن حدّ بنیوفتد ، بدلیل خبر**صفوان بن امیه** که رداء وی بدزدیدند . **صفوان** دزد را بگرفت ، وپیش رسول خدا برد . رسول بفرمود تا دست وی ببرند . صفوان گفت : یا رسول‌الله اورا نه بدین آوردم ، آن ردا بصدقه بوی دادم . رسول خدا گفت : «فهلاّ قبل أن تأتینی به» ؟ وبعد ازآنکه بربنده حدّ واجب شد اگر

قطع باشد واگرغیرآن ، روا نباشد که درآن شفاعت کنند ، وبا سقاط آن مشغول شوند، لما روی عن **عائشة** ان **قریشاً** اهمّهم شأن المرأة المخزوميّة التی سرقت ، فقالوا من يكلّم فيها رسول الله (ص) ؟ ومن يجری علیه الا **اسامة بن زید** ، حبّ رسول الله ، فكلّم **اسامة** ، فقال رسول الله: «الشفع فی حدّ من حدودالله» ؟ ثمّ قام فاختطب ، ثمّ قال : «انّما اهلك الّذين قبلكم ، انّهم كانوا اذا سرق فيهم الشريف تركوه ، واذا سرق فيهم الضعيف اقاموا عليه الحدّ ، وايم الله لوأن فاطمة بنت **محمد** سرقت لقطعت يدها» ، و روی انّه قال (ص) : «من حالت شفاعته دون حدّ من حدودالله ، فقد ضادّ الله ، ومن خاصم فی باطل هو يعلمه ، لم يزل فی سخط الله حتی ينزع» .

«جزاء بما كسبا» بقول **کسائی** نصب علی الحال است ، وبقول **زجاج** مفعول له، ای لجزاء فعلهما ، وبقول **قطرب** مصدر است ، و کذلك اعراب قوله : «نكالا من الله والله عزیز حکیم» . «فمن تاب من بعد ظلمه وأصلح فان الله يتوب علیه» ـ این توبه و اصلاح عمل بعد از قطع است وردّ مال ، یعنی که چون حدّ خدای بروی براندند، ومال که برده است باز داد ، بآن مخالفت شرع وارتکاب محظور دین که ازوی بیامده ، اگرتوبت کند ودرخدا زارد ، ونیز نکند ، وعمل خویش باصلاح آرد ، خدای آمرزگار است و توبت پذیر و بخشاینده .

ودلیل براین، خبر **ابن عمر** است ، گفتا : در عهد رسول خدا زنی دزدی کرد ، واورا بگرفتند ، وبحضرت رسول خدا بردند . رسول بفرمود که : «اقطعوا يدها» دست وی ببرید . قوم آن زن گفتند : یا رسول الله ! اورا میبازخریم به پانصد دینار . رسول خدا بدان التفات نکرد ، گفت : «اقطعوا يدها» . پس دست ببریدند . آنگه آن زن گفت: یا رسول الله هل لی من توبة ؟ مرا توبت هست از آنچه کردم ؟ گفت : «نعم» ، ترا توبت هست ، وتوامروز پاکی از گناهان ، چنانکه آنروز که از مادر زادی . درآن حال این

آیت فرو آمد که : «فمن تاب من بعد ظلمه وأصلح فان‌الله یتوب علیه‌ان‌الله غفور رحیم».
«الم تعلم انّ الله له ملك السموات والارض» ـ خزائن السموات ، المطر و الرزق ، وخزائن الارض النّبات . «یعذّب من یشاء» من مات منهم علی کفره ، «ویغفر لمن یشاء» من تاب منهم علی کفره ، وقیل : یعذب من یشاء علی الذنب الصغیر ، و یغفر لمن یشاء الذنب‌العظیم ، و « والله علی کل شیء قدیر » من التعذیب و المغفرة .

« یا ایّها الرسول لا یحزنك الّذین یسارعون فی‌الکفر » ـ ای لا یحزنك مسارعتهم فی‌الکفر ، اذ کنت موعود النصر علیهم ، میگوید : یا **محمد** : نبادا که شتافتن این منافقان وجهودان بکفر ، ترا اندوهگن کند بعدازآنکه الله‌تعالی وعدهٔ نصرت برایشان داد ، این نصرت زود بود. تو اندوهگن‌مباش ، اگرچه پشتی‌دارند بیکدیگر، که‌ایشان راکاری از پیش نشود ، وقوت نبود . «من الّذین قالوا آمنا بأفواههم ولم تؤمن قلوبهم»- این حجت‌است بر **مرجیان** که میگویند : ایمان قولست ومجرد اقرار ، بی‌تصدیق‌دل. رب العالمین‌ایشانرا دروغ زن کرد ، وایشانرا مسارعان در کفر گفت . چون تصدیق دل با گفت زبان نبود .

«ومن الّذین هادوا » ـ این سخن را دو وجه است : یکی آنکه : من الّذین قالوا ومن الّذین هادوا ، آنگه جهودان‌را صفت کرد: «وهم‌سماعون». دیگر وجه‌آنست که «ولم تؤمن قلوبهم» تم الکلام ، آنگه گفت : « ومن الّذین هادوا» سخنی مستأنف . «سماعون للکذب» یعنی قائلون له ، لقوله : «سمع الله لمن حمده» ای قبل‌الله حمده و اجاب ، وبپارسی گویند : این سخن ازوی مشنو یعنی مپذیر ، ماسمع فلان کلامی ای ماقبله . میگوید : این‌جهودان دروغ شنوان ودروغ پذیرانند ، یعنی‌ازدانشمندان خویش، که ایشانرا میگویند که **محمد** نه رسول است . «سماعون لقوم آخرین لم یأتوك» ـ **سفیان عیینه** را پرسیدند که جاسوس را درقرآن ذکری هست ؟ این‌آیت را برخواند:

«سماعون لقوم آخرین لم یأتوك». میگوید : این جهودان **بنی قریظه** و **نضیر** بجاسوسی بنزدیك تومی آیند ، و سخن میگیرند ، و با غائبان خویش میبرند ، آنان که بنزدیك تونمی آیند ، وایشان جهودان **خیبر**ند . این همانست که جای دیگر گفت : «واذا خلا بعضم الی بعض » ، « واذا خلوا الی شیاطینهم» .

«یحرفون الکلم من بعد مواضعه» ـ یعنی یغیرون القرآن من بعد وضع الله ایاه مواضعه ، این آنست که خدای تعالی گواهی دادن **محمد** را بپیغامبری در **تورات** بجای تصدیق بنهاد، و حدود بر جای تقریر و تنفیذ بنهاد . جهودان آن شهادت برجای تکذیب بنهادند،وحدود برجای تعطیل وتبدیل بنهادند. «یقولون ان اوتیتم هذا فخذوه »ـ این درشأن دوجهود آمد از اشراف **خیبر**. مردی وزنی زنا کرده بودند،ومحصن بودند، وآن زنا بر ایشان درست شده . جهودان خواستند که حدّ از ایشان بیفکنند ، تا مسلمانان شماتت نکنند. درمیان ایشان اختلاف افتاد درآن کار. یکدیگررا گفتند: بیایید تا باین پیغامبر عرب شویم، واین حکم پیش اوبریم، اگراودردین خویش حکم کند درایشان بحدّ فرود از کشتن، آنرا بپذیریم ، وآن حدّ که درتورات است فرو گذاریم ، و گوئیم که : بحکم پیغامبرکار کردیم . « و ان لم تؤتوه فاحذروا » واگـرچنانست که شما را ازدین **محمد** حدّی ندهند فرود از کشتن ، از پذیرفتن سخن محمد پرهیزید.آمدند بر رسول خدای وپرسیدند. رسول(ص) گفت : رجم است ایشانرا ، سنگسار کردن و کشتن. ایشان گفتند که : درتورات این نیست ، که درتورات تحمیم است، روسیاه کردن وبرشتربگردانیدن. رسول خدا گفت ایشانرا : « فأتوا بالتورية » تورات بیارید. تورات بیاوردند، و **عبدالله بن سلام** حاضر بود و **ابن صوریا** تورات خواندن گرفت ، چون بآیت رجم رسید ، دست برآن نهاد . **عبدالله بن سلام** گفت که: دست برآیت رجم نهاد .

رسول گفت ایشان را : بآن خدای که به **طورسینا** ، **موسی** را از خود سخن

شنوانید، و تورات داد، و بآن‌خدای که **بنی اسرائیل** را دریا شکافت، واز **فرعون و قبطیان** برهانید، که شما در تورات زانی محصن را چه می‌یاوید؟ گفتند که: رجم. رسول خدا فرمود: تا ایشان را سنگسار کردند، وبسنگ بکشتند، قال ونزل فیه: «یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا یبین لکم کثیراً ممّا کنتم تخفون من الکتاب و یعفوا عن کثیر».

آنگه **ابن صوریا** گفت: یا **محمد** خواهم که از تو سه چیز بپرسم اگر دستوری دهی؟ رسول خدا ویرا دستوری سؤال داد. اول گفت: اخبرنی کیف نومك؟ مرا خبر ده که‌خواب تو چونست؟ رسول (ص) گفت: «تنام عینی وقلبی یقظان». قال: صدقت. اخبرنی عن‌شبه الولداباه، لیس فیه من شبه امّه شیء، اوشبه امّه لیس فیه من شبه ابیه شیء. مرا خبرده از فرزند که گاهی بپدرماند، و بمادرنماند هیچ چیز، و گاه بود که بمادر ماند، و شبه وی دارد، و شبه پدر ندارد هیچ چیز. رسول خدا گفت: «ایّهما علا ماؤه ماء صاحبه، کان‌الشبه له» هر که را آب وی ببالاافتد ازمردوزن، فرزند شبه وی گیرد. قال: صدقت، اخبرنی ماللرجل من الولد؟ و ماللمرأة منه؟ مرا خبرده که فرزند را ازمرد چه بود؟ و از زن چه بود؟ درین یکی توقف کردیك ساعت. آنگه روی رسول سرخ گشت، وعرق برپیشانی آورد، و گفت: «اللحم والظفروالدّم والشعر للمرأة، والعظم والعصب والعروق للرجل». قال: صدقت.

ابن صوریا چون‌جواب مسائل شنید، مسلمان گشت، گفت: اشهد أن‌لااله الاالله و هذا رسول‌الله النبی‌الامّی‌العربی‌الّذی بشر به المرسلون. پس‌جهودان باز گشتند مفتون ومخذول، رب العزة گفت جلّ جلاله: «ومن یردالله فتنته» ـ ای ضلالته و کفره، «فلن تملك له من‌الله شیئاً» لن تدفع عنه عذاب‌الله. این بر **معتزله وقدریه** حجتی‌روشن است که رب‌العزّة ضلالت و کفرایشان بارادت خود برد. ونفع وضرر آن در دفع ازرسول خود بگردانید. «اولئك الّذین لم یردالله ان یطهرقلوبهم» ـ ای یصلح قلوبهم ویهدیهم،

« لهم فی‌الدنیا خزی » للمنافقین بهتك السر، ولليهود بالقتل و النفی ، « ولهم فی الاخرة عذاب عظیم» دائم کثیر.

« سمّاعون للکذب »ـ یعنی یسمعون منك لیکذبوا علیك، فیقولوا سمعنامنه کذا و کذا لما لم یسمعوا ، این هم صفت جهودانست . « اکالون للسحت » ـ حاکمان و دانشمندان ایشانند که حرام خواران و رشوت خواران بودند ، رشوت میستدند از آن سادهٔ خویش، تا بدان نبوت **محمد** (ص) ازعامهٔ خودپنهان میداشتند. سحت درلغت‌عرب استیصالست ، و اسحات همچنان ، «فیسحتکم بعذاب» بفتح‌الیاء وضمّه، ازین باب‌است. آن رشوت را سحت نام کرد که آن بترینه ارتشا بود درجهان که مرتشی خورد . سحت بضّم حا قراءت **مکی** و **بصری** و **علی** است ، باقی بسکون‌حا خوانند، و معنی هر دو لغت یکسانست. **اخفش** گفت: « کل کسب‌لایحل فهوالسحت »، وقال**الحسن** : «اذا کان لك علی رجل دین، فما اکلت فی بیته فهوالسحت » ، وقال **عمر** و **علی** و **ابن عباس** : « السحت خمسة عشر: الرشوة فی الحکم ، ومهرالبغی، وحلوان الکاهن ، وثمن الکلب و القردة والخمر و الخنزیر و المیتة و الدم ، و عسب الفحل و اجرالنّائحة و المغنّیة والساحر، و اجر صورالتماثیل ، و هدیة الشفاعة » ، و قال رسول‌الله (ص) : « لعنةالله علی‌الراشی و المرتشی » .

« فان جاؤك فاحکم بینهم او أعرض عنهم » ـ ایـن آیـت دلالت میکند کـه مصطفی (ص) مخیّر بود درحکم کردن میان اهل کتاب چون ازوی حـکم خواستند ، و لهذا قال تعالی : « و ان تعرض عنهم فلن یضروك شیئاً » . علماء دین درحکم ایـن‌آیت مختلف‌اند، یعنی که حکم تخییرچنانکه مصطفی را بود امروزحاکمان اسلام راثابت‌است یا منسوخ، وبیشترین علما برآنند که حکم تخییرثابت است حکام اسلام‌را، اگرخواهند حکم کنند میان اهل کتاب و همهٔ اهل ذمت را ، واگرخواهند نکنند ، و ازآن اعراض

نمایند، واین قول **نخعی** است و **شعبی** و **عطا** و **قتاده**، اما قول **حسن** و **مجاهد** و **عکرمه** و **سدی** آنست که این تخییر منسوخ گشت، وحکم کردن واجبست، لقوله‌تعالی: «و ان احکم بینهم بما انزل الله»، وآنچه گفت: «بما انزل الله» دلیل است که حکم اسلام ومسلمانان برایشان کنند، همچنانکه گفت: «و ان حکمت فاحکم بینهم بالقسط» یعنی بحکم‌الاسلام.

«ان الله یحب المقسطین» - معنی قسط عدلست. عرب گویند: اقسط ای ازال‌الجور وعدل. مقسطان داد گرانند، وصح فی‌الخبر «ان المقسطین عندالله یوم القیامة علی منابرمن نور عن یمین الرحمن عزّوجلّ، وکلتا یدیه یمین، هم الذین یعدلون فی حکمهم‌واهالیهم وما ولوا. مصطفی (ص) درغزاء **حنین** غنیمت قسمت میکرد. مردی بود نام وی **حرقوص بن زهیر**، گفت: یا رسول‌الله اعدل فانك لم تعدل. رسول‌خدارا چهرهٔ مبارك سرخ شد، اثرآن سخن در روی پدیدآمد، گفت: «ان لم اعدل فمن الذی یعدل، و **جبرئیل** عن یمینی، و **میکائیل** عن شمالی؟» فقال عمر: یا رسول‌الله ائذن لی اضرب عنقه. فقال: «دعه فانی لا احب‌ان یقال ان **محمداً** یقتل‌اصحابه». «و کیف یحکمونك و عندهم التوریة» - سیاق این سخن برطریق تعجیب است، میگوید: این جهودان ترا چگونه حاکم کنند، وحکم توچون پسندند! «وعندهم التوریة فیها حکم‌الله»! وآنکه **تورات** سخن‌من بنزدیك‌ایشان، وحکم من درمیان، رجم درآن‌روشن! وخود میدانند، واینك ترا حاکم میسازند، نه ازآنست که برتو وثوق دارند، که آن طلب رخصت است که میکنند، نه بینی که پس‌ازتحکیم ازتوبرمیگردند! وحکم تو بر رجم می نپذیرند. اینست که گفت: «ثم یتولون من بعدذلك». آنکه گفت: «و ما اولئك بالمؤمنین» این ازآنست که ایشان مؤمن نه‌اند، وهرگزمؤمن نبودند: «من طلب غیر حکم‌الله من حیث لم یرض‌به فهوکافر بالله».

النوبة الثالثة

قوله تعالی و تقدّس : « یا ایها الّذین آمنوا» ـ اینت نداء کرامت ، و اینت خطاب بالطافت . اینت نظم برآفرین ، و بردلها شیرین ، آشنائی را سبب ، و روشنائی را مدد . ایمن کردن از دوری ، واجابت را دستوری . میگوید : ای شما که مؤمنانید ، و رسالت را شنیدید ، و گردن نهادید ، وواسطه پسندیدید ، «اتقوالله» بترسید از خدای ، بپرهیزید از خشم او ، و بیندیشید ازو ، که همه ازو : « قل کلّ من عندالله» . در عالم بمهربانی وبنده نوازی که چنو امید عاصیان بدو ، درمان بلاها ازو ، فخر کردن نه مگر بنام او ، و برآسودن نه مگر بنشان او ، رستگی و پیوستگی نه مگر بهدایت و رعایت او ، اینست که گفت جلّ جلاله : «وابتغوا الیه الوسیلة» وسیلت نزدیکیست ، و نزدیکی سبب پیوستگی ورستگی است . وسیلت آن وسائط است که میان بنده ومولی دوستی را نشانست ، وسبب اتصال میان ایشان عیانست . آن چیست که وصلت و اتصال بآنست ؟ بزرگ داشتن امر ، وشکوه داشتن نهی ، وشفقت بر خلق ، وخدمت حق ، و کوشیدن در ابواب نوافل ، وعمارت کردن جان ودل . کوشیدن درانواب نوافل بسه چیز توان : یکی نظر الله بیاد داشتن ، دوم روزگار خود ازضایعی دریغ داشتن ، سیوم درویشی خویش در موقف عرض بشناختن . و چون نظرالله یاد داری ازمتقیانی . چون روزگار خود را از ضایعی دریغ داری ازعابدانی . چون درویشی خویش درموقف عرض بشناسی ازخاشعانی. عمارت دل بسه چیز توان: بشنیدن علم ، و کم آمیختن با خلق ، و کوتاهی امل . تا در سماع علمی درحلقهٔ فریشتگانی . تا ازخلق بر کناری ، درشمارمعصومانی . تا با کوتاهی املی ازجملهٔ صدیقانی .

« وابتغوا الیه الوسیلة » ـ میگوید : بخدای نزدیکی جوئید شما که عابدانید

بفضائل،شما که عالمانید بدلائل، شما که عارفانید بترك وسائل ، وسیلت عابدان چیست : «التائبون العابدون» الی آخره . وسیلت عالمان چیست : «اولم ینظروا فی ملکوت السموات والارض» . وسیلت عارفان چیست : « قل الله ثم ذرهم» . وسیلت عابدان معاملت است . وسیلت عالمان مکاشفت است . وسیلت عارفان معاینت است. وسیلت عابدان راستی است. وسیلت عالمان دوستی است . وسیلت عارفان نیستی است . وسیلت عابدان یـادی است بنیـاز . وسیلت عالمان یادی است بناز . وسیلت عارفان یادی است نه بنیاز نه بناز ، و قصهٔ آن دراز .

پیر طریقت ازینجا گفت: « الهی ! گر کسی ترا بجستن یافت ، من بگریختن یافتم . گر کسی ترا بذکر کردن یافت ، من ترا بفراموش کردن یافتم . گر کسی ترا بطلب یافت ، من خود طلب از تو یافتم . الهی ! وسیلت بتوهم توئی . اول تو بودی و آخر توئی. همه توئی وبس ، باقی هوس» .

وگفته‌اند : وسیلت سبق عنایت است ، که ربّ العزّة گفت : « سبقت لهم منا الحسنی» ، ورحمت که درازل بـر خود نبشت: « کتب ربکم علی نفسه الرحمة». بی رهی رهی را بنواخته ، وسپاه عنایت درپیش داشته ، ورحمت برخود نبشته .

پیر طریقت گفت : «الهی! آنروز کجا باز یابم که تو مرا بودی، ومن نبودم. تا باز بآن روز نرسم میان آتش ودودم . اگر بدو گیتی آنروز یابم من برسودم . ور بودتو خود را دریابم ، به نبود توخود خشنودم ».

«وجاهدوا فی سبیله» ـ این خطاب با غازیان است ، وآنجا که گفت : «وجاهدوا فی الله» خطاب با عارفان است . جهاد غازیان بتیغ است با دشمن دین . جهاد عارفـان بقهر نفس است با خویشتن . ثمرهٔ غازیان فردا حور وقصور ، وعارف دربحر عیان غـرقهٔ نور . جهاد غازیان ازسرعبادت رود ، وبوقت مشاهدت نظارهٔ ابد کنند ، لاجـرم ایشانرا

گفت : «لعلکم تفلحون» یعنی فی‌الابد ، و جهاد عـارفان از سر معرفت رود ، و بوقت مشاهدت نظارهٔ ازل کنند ، تا رب العزة درحق ایشان میگوید : «هو اجتبا کم» .

«ان الّذین کفروا لوأن لهم ما فی‌الارض جمیعاً» الایة-الیوم یقبل من‌الاحباب مثقال ذرة وعداً ، لا یقبل من الاعداء ملء الارض ذهباً ، کذا یکون الامر .

«یریدون ان یخرجوا من‌النار » الایة - آتشیان دوقسم‌اند : قسمی ایشان که هرگز ازآتش بیرون نیایند ، و درشدن ایشان بآتش تعذیب را ست نه تطهیر را ، و این‌آیت در شأن ایشان است . قسم دیگر آنست که در شدن ایشان بآتش تطهیر را ست نه تعذیب را، وحال ایشان بر تفاوت است : قومی زودتر بیرون آیند ، وقومی دیر تر ، برحسب حال ، وبراندازهٔ کردار ، وبازپسین کسی که بیرون‌آید ، **هنّاد** است ، وقصهٔ وی معروف ، وفی ذلك ما روی ان النبی (ص) قال : « آخر من یخرج من النار رجل اسمه **هنّاد** ، وهوینادی من قعر جهنم یاحنان یـا منان» ، گفت باز پسین کسی که از دوزخ بیرون‌آید ، مردی بود نام وی هناد . گویند پس از همه خلق به پنج هزار سال بیرون آید ، وبروایتی به پانصد سال . **حسن بصری** گفت‌کاشك من او بودمی در آن قعر دوزخ . هناد میگوید : یا حنان یا منان ، معنی منان‌آنست که ای خداوند منت بسیار ، ترا بر من منت فراوان است ، ومهربانی تمام . عجبا کارا ! مردی که چندین‌هزار سال در دوزخ است گوئی از نعمت مواصلات در آن در کات بجـان او چه می پیوست که این تسبیح میگفت : یا حنان یا منان . اسرار این لطائف بمثالی بیرون توان داد . آن طباخه که تو اورا بخانه بری ، تا ازبهر تونان پزد ،آن خمیر خام درتنور گرم کند ، ودرآن‌استوار نگیرد (۱) ، اما دل‌وی همه بآن قرصکها بود ، هرساعتی رود ، ودرآن نگرد ، که نباید که بسوزد . گوید این پختن را در تنورآوردم نه سوختن را ، که خـام شایستهٔ خوردن

۱- نسخهٔ الف : بگیرد .

نیست ، وسوخته سزای خوان نیست . پس چون روی آن قرصها سرخ گردد ، وباطن آن پخته شود ، زود فرو گیرد ، و بردست عزیز نهد ، وتا خوان ملوك می‌برد ، و تحت هذا لطیفة حسنة . پس جملهٔ امم که اهل سعادت باشند درسرای سعادت حلقه بندند ، و انبیا واولیا همه‌آرزوی دیدار کنند ، وجملهٔ ملائکه درنظاره ، ومیگویند : بارخدایا ! کریما! مهربانا ! وعدهٔ دیدار کی است ؟

صد هزاران با نثار جان و دل در انتظار
وان جمال‌اندر حجاب و وعدهٔ دیدارنیست.

وجلال لم یزل و لایزال گوید : ازامت محمد یك گدا درقعر حبس مالك مانده ، تاوی نیایدرؤیت شرط‌نیست، تاآن گدا **هنّاد** نیاید دیدار ننمایم . **حسن بصری** که گفت : کاشك من‌او بودمی ، علما در آن مختلف‌اند که حسن چرا گفت ؟ قومی گفتند که : هناد را بیرون آمدن یقین است ، وحسن میگوید : آن من یقین نیست . قومی گفتند : **حسن بصری** درنگرست ، انبیا واولیا و صدیقانرا دید ، دست برمائدهٔ عزّت دراز کرده ، و درانتظار بداشته ، وانتظار **هنّاد** میکنند ، گفت : باری بایستی که من‌او بودمی تا انتظار من کردندی (۱). پس فرمان آید از جناب جبروت که **یاجبرئیل** ! رو در میان آتش ، وهنّاد را بجوی . گفته‌اند که : **جبرئیل** چهل سال درمیان آتش ویرا میجوید ، و نیابد . مالك گوید : کرا میجوئی؟ گوید : **هنّاد** را. گوید : یا **جبرئیل** هو هیهنا کالحممة، او اینجایست‌همچون آلاس سیاه . بیا تا اورا در آن زاویه با تونمایم. **جبرئیل** آید ، وویرا بیند ، سر بزانوی حسرت نهاده .

اگر بدوزخ آتش چو عشق بودی تیز
گرفته بودی آتش ز تف خویش گریز.

۱- نسخهٔ الف : کردندید .

جبرئیل یك دوبار گوید : یا هنّاد ! جوابش ندهد، وبا خود میگوید : اهل غرفهها را گوئید که باحور وقصور ممتع باشید، که ما را دراین زاویهٔ اندوه با نام دوست خوش است. **جبرئیل** گوید : یا هنّاد سراز زانو بر گیر، و از من بشنو که من پیك ملك‌ام. آخرسر بر گیرد وسلام را علیك گوید. آنگه گوید : یا جبرئیل ! دیدارنمودند؟ جبرئیل گوید : نه، هنوز دیدارننمودند. گوید : رو بسلامت. و سر وا زانو نهد، گوید: ما را درین گوشهٔ سرای اندوه با نام اوخوش است، وهمی گوید : یا حنان یامنان ! و هر بار که ازسرسوز خویش این کلمت گوید، آتش دویست ساله راه ازوبگریزد، والله المنجی من عذاب الجحیم.

٧ـ النوبة الاولی

قوله تعالی « **انّا انزلنا التّوریة** » ما فروفرستادیم توراترا، « **فیها هدی ونور** » درآن [**تورات**] راه نمونی است و روشنائی، « **یحکم بها النّبیّون** » تا حکم میکنند بآن پیغامبران، « **الّذین اسلموا** » ایشان که گردن نهاده‌اند خدایرا بر دین راست، « **للّذین هادوا** » اینانرا که بر گشتندازراه، « **والرّبّانیّون والاحبار** » و ربّانیان ودانشمندان ایشان، « **بما استحفظوا من کتاب الله** » بآن کتاب خدای که فرا ایشان سپرده بودند، « **وکانوا علیه شهداء** » و ایشان برآن گواهان بودند، « **فلا تخشوا النّاس** » شما [که‌امّت محمّدید] ازایشان مترسید، «**و اخشونی**» و از من ترسید، « **ولاتشتروا بآیاتی ثمناً قلیلا** » [و چون ایشان‌مکنید] وبسخنان من بهای اندك مخرید، « **ومن لم یحکم بما انزل الله** » و هر که حکم نکند بآنکه الله فرو فرستاد، « **فأولئك هم الکافرون** (۴۴) » کافران ایشانند.

« **وکتبنا علیهم** » و نبشتیم بر (١) ایشان، « **فیها** » در آن تورات،

١ـ نسخهٔ الف : ور.

« **انّ النفس بالنفس** » که در قصاص تن برابر تن است ، « **والعین بالعین** » و چشم بچشم ، « **و الانف بالانف** » و بینی بر بینی ، « **و الاذن بالاذن** » و گوش بگوش ، « **و السّنّ بالسّنّ** » و دندان بدندان : « **والجروح قصاص** » و همه خیمهاراقصاص همچنان ، « **فمن تصدّق به** » هر که قصاص ببخشد، وعفو کند ، « **فهو کفّارة له** » آن عفو سترنده است گناهان این عفو کننده را ، « **ومن لم یحکم بما انزل الله** » و هر که حکم نکند بآنچه خدای فرستاد ، « **فأولئك هم الظالمون** (٤٥) » ایشان ستمکارانند برخویشتن .

« **وقفّینا علی آثارهم** » و پس ایشان فرا داشتیم برپیهای ایشان ، « **بعیسی بن مریم** » و پدیدآوردیم عیسی مریم، « **مصدّقاً لما بین یدیه من التّوریة** » گواهی استواردارآنرا که پیش وی فرا بود ازتورات ، « **وآتیناه الانجیل** » و ویرا انجیل دادیم ، « **فیه هدی ونور** » در آن راهنمونی است و روشنائی ، « **ومصدّقاً لما بین یدیه من التّوریة** » وگواهی استوار دارآنرا که پیش وی فرا بود از تورات ، « **وهدیوموعظة للمتّقین** (٤٦) » و راه نمونی و پندی پرهیز کاران را .

« **و لیحکم اهل الانجیل** » و اهل انجیل راگوی تا حکم کنند ، « **بما انزل الله فیه** » بآنچه الله فرو فرستاد درآن ، « **و من لم یحکم بما انزل الله** » و هر که حکم نکند بآنچه خدای فرو فرستاد ، « **فأولئك هم الفاسقون** (٤٧) » فاسقان ایشانند .

« **وأنزلنا الیك الکتاب بالحقّ** » و فرستادیم بتو قرآن براستی ، « **مصدّقاً لما بین یدیه من الکتاب** » گواهی استوار دارآنرا که پیش‌آن فرا بود از کتاب ، « **ومهیمناً علیه** » و گوشوان و استوار بر سرهر کتاب که پیش ازآن(۱)آمد،

۱- نسخهٔ الف : پیش فا .

« **فاحكم بينهم** » حکم کن میان ایشان ، « **بما انزل الله** » بآنچه الله فرو فرستاد ، « **ولاتتّبع اهواء هم** » و بر پی بایست ایشان مرو، « **عمّا جاءك من الحقّ** » [که ترا بر گردانند] از آنچه بتو آمد از راستی ، « **لكلّ جعلنا منكم** » هر یکی را از شما کردیم و نهادیم ، « **شرعة و منهاجاً** » شریعتی ساخته وراهی نموده، « **ولوشاءالله** » و اگر الله خواستی ، « **لجعلكم امّة واحدة** » شما را همه یك گروه کردی (۱) ، « **ولكن ليبلوكم** » لکن بیازماید شما را ، « **فيما اتيكم** » در آنچه شما را داد ، « **فاستبقوا الخيرات** » پس شما بنیکیها شتابید ، [بشکر آنکه یافتید] ، « **الى الله مرجعكم جميعاً** » باز گشت همگان با خداست ، باوی گردید ، « **فينبّئكم** » تا شما را خبر کند ، « **بماكنتم فيه تختلفون** (۴۸) » بآنچه در آن مختلف بودید .

« **وأن احكم بينهم** » و [آن نیز (۲) فرمان فرستادیم که] حکم کن میان اهل کتاب ، « **بما انزل الله** » بآنچه الله فرو فرستاد « **ولاتتّبع اهواءهم** » وبایست ایشانرا پی مبر ، « **و احذرهم** » و از ایشان پرهیز ، « **ان يفتنوك** » که ترا تباه نکنند وبنگردانند (۳) ، « **عن بعض ما انزل الله اليك** » از آنکه الله فرو فرستاد بر تو ، « **فان تولّوا** » ار پس بر گردند ، « **فاعلم** » بدان ، « **انّما يريد الله** » که میخواهد الله ، « **ان يصيبهم ببعض ذنوبهم** » که بایشان رساند ، و ایشانرا بگیرد بگناهان ایشان، « **و انّ كثيراً من النّاس** » وفراوان ازمردمان‌اند « **لفاسقون** (۴۹) » که از فرمان خدای بیرونند .

« **افحكم الجاهليّة يبغون** » حکم اهل جاهلیت جویند ! « **ومن احسن من الله حكماً** » کیست‌از الله نیکو داوری‌تر، « **لقوم يوقنون** (۵۰) » گروهانی‌راکه برایمانند بی گمان .

۱ـ نسخهٔ الف : کردید ۲ـ نسخهٔ الف : انیز ۳ـ نسخهٔ الف : بنه گردانند .

النوبة الثانية

قوله تعالی : « انّا انزلنا التورية » ـ یعنی علی **موسی**(ع) ، « فیها هدی» ای بیان الحکم الّذی جاؤا یستفتونك فیه من الرجم ، «ونور» یعنی و بیان انّ امرك حق یا **محمد** ، و حکمك صدق . میگوید : یا **محمد** ما **تورات** بموسی (ع) فرو فرستادیم و حکم رجم که جهودان از تو میپرسند ، درآن تورات بیان کرده‌ایم ، و نیز وانمودیم و بیان کردیم که : فرمان تو وحکم تو درآن مسألهٔ رجم وغیر آن حق است و راست.

« یحکم بها النبیّون » من لدن **موسی** الی **عیسی** ، از روزگارموسی تا بروزگار عیسی پیغامبرانی که بودند همه همان حکم کردند . آنگه صفت‌آن پیغامبران کرد ، گفت : « الّذین اسلموا » ، و این نه‌آن اسلام است که ضد کفر باشد ، که پیغامبران خود باصل مسلمان بوده‌اند ، و حاجت بدان نباشد که گویند مسلمان گشتند ، بلکه این اسلام بمعنی تسلیم و انقیاد است ، یعنی انقادوا لحکم التوراة ، وسلّموا لما فیها من احکام‌الله، و ترکوا تعقیب ذلك بکثرةالسؤال ، حکمی که خدای کرد در تورات تسلیم کردند ، و گردن نهادند، وپذیرفتند ، وازآن بنپیچیدند، وپنهان نکردند ، وسؤالها نکردند. این همچنانست که‌حکایت کرد از **ابراهیم‌و اسمعیل** علیهماالسلام : « ربّنا واجعلنامسلمین» یعنی مسلمین لامرك ، منقادین لحکمك بالنیة و العمل . جای دیگر گفت : « اسلمت لربّ العلمین » یعنی سلّمت لامره، و هم ازین بابست : « و له اسلم من فی‌السموات والارض » . وروی ان‌النّبی(ص) اذا اوی الی فراشه . قال: «اسلمت نفسی الیك».

«للّذین هادوا» ـ یعنی تابوا من الکفر ، و هم **بنواسرائیل** الی زمن **عیسی** ، میگوید :آن پیغامبران که صفت ایشان تسلیم وانقیاد بود همین حکم کردند بنی‌اسرائیل را که از کفر توبت کرده بودند ، تا بروزگار عیسی (ع) . «والرّبّانیّون والاحبار بما

استحفظوا من کتاب‌الله وکانوا علیه شهداء» ودانشمندان وعالمان از اولاد هرون که‌علم تورات ایشانرا درآموختند، وحفظ آن ازایشان درخواستند، ومیدانند که ازنزدیك خدا است وبرآن گواهند، همان میکنند که پیغامبران‌میکنند. «ربّانیّون» عام تراست از احبار، که همه ربّانیان احبارند ونه هر حبری ربّانی بـاشد، و در اشتقاق آن قول اختلاف است. قومی گفتند: ازحبر گرفته‌اند، الّذی یکتب به، والاحـبار کتبة العلم. قومی گفتند: حبر وحبر بمعنی جمال است وهیئت، ومنه الحدیث: «یخـرج رجل من النّار، ذهب حبره وسبره» یعنی حسنه واثره، فکان الحبر هوالمتناهی فی‌العلم، فهو ردّ علی المتعلم احسن العلوم، ویحسن العلم فی‌عین المتعلم بحسن بیانه، حتی یفرح به قلبه، فیکون محبوراً به مسروراً، فسمّی بذلك حبراً. و یقال: حبر بالشیء حبراً فرح به، ومنه قوله تعالی: «فی روضة یحبرون».

«فلاتخشوا النّاس واخشونی» ـ این‌خطاب با جهودان است. میگوید: لاتخشوا النّاس فی‌اظهار صفة محمّد (ص) فی التّـوراة، والعمل بالرجم، واخشونی‌فی کتمان ذلك، از مردمان مترسید و نعت و صفت مصطفی وبیان رجم کـه در تورات است مپوشید، واز من که خدا ام بترسید اگر بپوشید. «ولا تشتروا بآیاتی» باحکامی وفرائضی، «ثمناً قلیلا» من عرض الدّنیا، «ومن لم یحکم بما انزل الله فـأولئك هم الکافرون» ـ اینجا دو قول گفته‌اند: یکی آنست که: خلق را میگوید برعموم: هر که حکمی ازاحکام خدای که پیغامبران بدان آمده‌اند و بیان کرده‌اند، ورسول خدا (ص) آنرا تقریر کرده، و خلق را بدان خوانده جحود آرد، و رد کند، یا باطل شناسد، وی کافراست وازاسلام بیرون، ازبهرآنکه هر که حکم پیغامبررا رد کند، پیغامبررا دروغ زن گرفت، وهر که پیغامبر را دروغ زن گرفت کافر است. قول دیگر آنست که: در شأن **بنی اسرائیل** آمد، علی الخصوص ایشان که حکم خدا تغییر کـردند، ودلیل برین خبر مصطفی است که

گفت درین آیت : «و من لم یحکم بما انزل الله فأولئك هم الکافرون» و الظّالمون و الفاسقون ، قال فی الکافرون کلّها .

«و کتبنا علیهم فیها» ـ ای فرضنا علی بنی‌اسرائیل فی التّوراة ، «انّ النّفس بالنّفس» ، میگوید فرض کردیم اندر تورات بر بنی اسرائیل قصاص اندر تن واندر اطراف . امّا قصاص اندر تن واجب نشود الّا بچهار رکن : یکی قاتل ، و شرط آنست که مکلّف باشد ومختار ، که بر کودك وبر دیوانه قصاص نیست ، وفعل ایشان درقتل حکم خطا دارد بیك قول ، پس دیت قتیل بر عاقلهٔ ایشان باشد ، وهمچنین اگر ایشانرا شریکی باشد بالغ عاقل در آن قتل بنا براین دوقول کنند . امّا سکران و مکره دو قولی است ، و مکره که دیگری را بزور فرا قتل دارد بروی قصاص است قولا واحداً ، اگر چه سلطان بود . رکن دوم قتیل است ، و شرط آنست که بعصمت اسلام معصوم باشد ، یا از اهل ذمّت وعهد بود ، اما حربی و مرتد که نه معصومند ، و نه ازاهل ذمّت وعهدند قتل ایشان قصاص واجب نکند . رکن سیوم مساوات است میان قاتل و قتیل در فضائل ، وفضائل که مانع قصاص است درجانب قاتل متغیر است نه درجانب قتیل . اگر مسلمانی کافری را کشد بروی قصاص نیست ، امّا اگر کافر مسلمان را کشد بروی قصاص است ، وهمچنین اگر آزاد بنده کشد بروی قصاص نیست ، واگر بنده آزاد کشد بروی قصاص است ، واگر پدر یا جد ، وان علا ، یا مادر یاجدّه وان علت ، فرزند را کشند ، برایشان قصاص نیست ، و اگرفرزند ایشانرا کشد بروی قصاص است . رکن چهارم سبب است . هرفعلی که عمد محض باشد وازهاق روح کند ، قصاص ازآن واجب آید. اگر یکی یکی‌را بدست دارد استوار، و دیگری او را بکشد قصاص بر کشنده‌است نه بردارنده ، که از هاق روح بفعل وی است نه بفعل دارنده ، امّا اگر کسی حلقوم ومری کسی ببرد ، یا حشو وی بیرون کند ،آنگه دیگری سروی ازتن جدا کند قصاص

برآن اوّل است ، نه برین که سر از تن جدا کرد که ازهاق روح بفعل آن بودست نه بفعل این . امّا قصاص دراطراف میان دو کس رود که قصاص درتن میان ایشان رود، وشرط آنست که مساوات در آن نگه دارند ، هم درمحل ، وهم درصفت ، وهم درخلقت . امّا مساوات درمحل آنست که راست براست برند ، وچپ بچپ ، و انگشت بانگشت برند ، وسطی بوسطی برند، ومسبحة بمسبحة ، وانامل بانامل،ولب بلب، بالا به بالا، زیرین به زیرین، نه بالا بزیرین برند ونه‌زیرین به‌بالا ، وهمچنین دندان‌و دیگر اعضا که آنرا مفصلی پیداست . ومساوات درصفت آنست که صحّت وشلل وعیب وهنر در آن معتبر دارند. دست صحیحه بدست شلاّء نبرند ، ونه چشم روشن بچشم پوشیده . ومساوات در خلقت آنست که دست پنج انگشت بدست چهارانگشت نبرند، ونه شش انگشت به‌پنج انگشت ، که درخلقت متساوی نه اند ، وشرح این احکام بتمامی از کتب فقه طلب باید کرد ، که کتب تفسیر بیش ازاین احتمال نکنند .

«والعین بالعین» ـ یعنی تفقأ بها ، «والانف بالانف» یعنی یجدع به ، «والاذن بالاذن» تقطع بها ،« والسّن ّ بالسّن ّ» یقلع به . آنگه گفت : « والجروح قصاص» یعنی جراحتها درآن قصاص رود ، یعنی که جارح را باندازهٔ جرح وی قصاص کنند . هرچند که این لفظ برعموم گفت ، امّا مخصوص است باعضا که قصاص درآن ممکن بود ، و آنرا حدی فاصل پیدا بود ، چون شفتین و انثیین ودست‌و پای وزبان وامثال آن . امّا بریدن گوشت اندام وشکستن استخوان وامثال‌آن که اندازهٔ‌آن نتوان دانست ، و آنرا حدّی ومفصلی پیدا نه ، درآن قصاص نرود ، بلکه درآن ارش بود یا حکومت .

«والعین بالعین» وما بعدها، هرپنج حرف **کسائی** برفع خواند ، و عطف بر موضع نفس باشد ، یعنی: و کتبنا علیهم فیها وقلنا لهم النفس بالنفس والعین بالعین ، و مثله قوله : «انّ الله بریء من المشرکین و رسوله» رفع علی المعنی، و هوالله ورسوله

بریئان من المشرکین. **شامی و مکی** و **ابوعمر** «والجروح» تنها برفع خوانند، و وجه آن همانست که گفتیم. باقی قرّاء هر پنج حرف بنصب خوانند یعنی: و انّ العین بالعین والانف بالانف الی آخره.

«فمن تصدّق به»- ای بالقصاص، «فهو کفّارة له» یعنی للمجروح و ولیّ القتل، ای من عفا وترك القصاص کان ذلك کفّارة لذنوب المجروح. میگوید: هر کس که ویرا دعوی بر کسی بپای شود درین باب بحدّ آن قصاص ببخشد، فالعفو کفّارة لذنوب العافی. آن عفوسترنده است گناهان این عفو کننده را، وقیل کفّارة لجنایة هذا الجانی فلا یقتصّ منه، عفو این مدّعی کفّارتست جنایت این کشنده‌را یا زننده را، یعنی درین گیتی.

و در عفو قصاص خبر **جابر بن عبدالله** است. قال قال رسول الله(ص): «ثلاث من جاء بهنّ مع ایمان بالله دخل الجنة من ایّ ابواب الجنّة شاء، وزوّج من الحورالعین حیث شاء، من ادّی دیناً خفیّاً وعفا عن قاتله و قرأ دبر کلّ صلوة مکتوبة عشر مرّات قل هوالله احد»، فقال **ابوبکر** او احدیهنّ یارسول الله؟ قال: «اواحدیهنّ»، و روی: «من تصدّق بدم فما دونه کان کفّارة له من یوم ولد الی یوم تصدّق به»، و روی: «من تصدّق بجسده بشیء کفّرالله عنه بقدره من ذنوبه»، وقال: «ما من مسلم یصاب بشیء بجسده فتصدّق به الا رفع الله عزّ وجلّ به درجةً وحطّ به عنه خطیئةً»؛ و روی انّه جیئ بقاتل الی رسول الله، فقال «ص» لولیّ المقتول: اتعفو؟ قال: لا. قال: اتأخذ الدّیة؟ قال: لا. قال: اتقتل؟ قال: نعم. قال: اذهب. فلمّا ذهب دعاه، فقال له مثله، فأجابه بمثل ما اجاب. ثمّ قال رسول الله: اذا انك ان عفوت عنه فانّه تبوء باثمك واثم صاحبك. قال: فعفا عنه. «ومن لم یحکم بما انزل الله» - فی التوراة من امر الرّجم والقتل والجراحات، «فأولئك هم الظّالمون».

«وقفّینا علی آثار هم»- ای جعلناه یقفو آثار النّبیین الّذین اسلموا، یعنی

بعثناه بعدهم علی اثرهم . میگوید : **عیسی مریم** را پس آن پیغامبران فرا داشتیم ، «مصدّقاً لما بین یدیه من التّوریة » یعنی یصدّق احکامها، ویدعو الیها. این «مصدّقاً» صفت عیسی است ، یعنی که احکام **تورات** را تصدیق میکند ، وخلق را برتصدیق آن میدارد وبرآن میخواند ، وآن دیگر که گفت : «ومصدّقاً لما بین یدیه من التّوریة» آن صفت **انجیل** است یعنی که درانجیل ذکر تصدیق تورات است ، وحکم این موافق آنست ، وبرین وجه حکم تکرار ندارد ، ودرقرآن خود بحمدالله تکرار بی‌فائده نیست ، «وهدی وموعظة» ای هادیاً وواعظاً «للمتّقین» عن الفواحش والکبائر.

«ولیحکم» ـ قراءت **حمزه** بکسر لام است ونصب میم، ومعناه : آتیناه الانجیل فیه هدی ونور لان یحکم اهل الانجیل بما فیه . باقی بجزم خوانند برمعنی امر ، یعنی ولیقض اهل الانجیل بما انزل‌الله فیه ، چنانست که ربّ العالمین حکم رجم وقصاص و بیان نعت **مصطفی** و توحید در **تورات** فرو فرستاد ، واهل تورات را فرمود احبار و ربّانیان ایشان که آنرا قبول کنند ، وبدان حکم کنند ، ودرانجیل فرو فرستاد ، واهل انجیل را فرمود قسّیسین ورهبانان ایشان که بپذیرند وبدان حکم کنند ، و در قرآن بأمّت **محمّد** فروفرستاد، ایشانرا فرمود تا قبول کنند ، وازآن حکم کنند . پس گفت: « ومن لم‌یحکم بما انزل الله فأولئك هم الفاسقون» ازینان هر که حکم نکند بآنچه الله فرو فرستاد فاسق است ، از فرمان بیرون ، وبرخدای عاصی . مؤمنان ومسلمانان امّت محمّد بجان ودل قبول کردند ، و گردن نهادند ، وپذیرفتند . ربّ العزّة ازایشان باز گفت : «واذا یتلی علیهم قالوا آمنّا به انّه الحقّ من ربّنا انّا کنّا من قبله مسلمین». امّا اهل تورات بدان‌کافر شدند ، که محمّد را صلّی الله علیه وسلّم دروغ زن گرفتند ، و حکم کتاب خدای نپذیرفتند ، واز توحید بر گشتند ، تا ربّ العزّة ازیشان (۱) حکایت

(۱) نسخهٔ ج : ازشان .

باز کرد که : «وقالت الیهود عزیز ابن‌الله وقالت النّصاری المسیح ابن‌الله». **شعبی** گفت: «ومن لم یحکم» اول درمسلمانان است، ودیگر درجهودان ، سدیگر درترسایان.

«وانزلنا الیك» یا **محمّد** «الکتاب» یعنی القرآن ، «بالحقّ» ای بالعدل ، «مصدّقاً لما بین یدیه من‌الکتاب» یعنی من الکتب ، التوراة و الانجیل والزبور وسائر الکتب . میگوید : یا محمّد این قرآن بتو فرستادیم براستی و درستی ، موافق **تورات** و **انجیل** و **زبور** وهر کتاب که از آسمان فرستادیم . «ومهیمناً علیه» - یعنی قاضیاً و شاهداً ورقیباً وحافظاً وأمیناً علی الکتب الّتی قبله . میگوید : این قرآن حاکم است ، برهمه کتابها حکم کند ، وهیچ کتاب برین حکم نکند ، وگوشوان (۱) و استوار دار هر کتاب است ، وگواه راست و امین برسر همه ، یعنی هر چه اهل کتاب از تورات و انجیل وغیرآن خبردهند برقرآن عرض دهید اگر درقرآن یابید بپذیرید وتصدیق کنید ، واگر نه ایشانرا در آن دروغ زن دارید . و اصل مهیمن مؤیمن است ، فقلبت الهمزة هاء ، کما یقال : ارقت الماء وهرقت . **ابن قتیبه** گفت : اسمی‌است مبنی ، ازامین بر گرفته، چنانکه بیطره از بیطار بر گرفته‌اند ، ودربعضی روایات‌است که **عمر** گفت: هیمنوا علی دعائی، ای‌آمنوا . وگفته‌اند مرغ که گرد آشیان خویش برآید ، و فراسر بچهٔ خویش پرد ، واو رادرزیر پر گیرد تا ویرا نگه دارد هیمن الطّائر گویند ، ورب العزة باین‌معنی مهیمن نام است ، یعنی : هوا الرقیب الرحیم بعباده ومجیرهم وحافظهم فی جمیع احوالهم .

«فاحکم بینهم بما انزل‌الله» - این دلیل است که اهل کتاب چون ازمسلمانان حکم خواهند حکم اسلام وقرآن وشریعت‌اسلام برایشان برانند . «ولا تتّبع اهواءهم» - این هم دربیان حکم رجم آمده است ، یعنی : لاتأخذ بأهوائهم فی الجلد ، «عمّا جاءك من الحقّ» من العلم یعنی الرجم .

۱- نسخهٔ ج : نگهبان .

«لكلّ جعلنا منكم شرعةً ومنهاجاً» ـ میگوید : اهل ملّتهای مختلفه را هر یکی شریعتی است ساخته ، وراهی نموده : اهل **تورات** را شریعتی ، واهل **انجیل** را شریعتی، واهل **قرآن** را شریعتی ، که‌اندرآن شریعت آنچه خواهد حلال کند ، وآنچه خواهد حرام کند . اصل دین یکی است وشرایع مختلفه . والشریعة و الشرعة فی‌اللغة هوالطریق الظاهر الّذی یوصل منه الی الماء الّذی فیه الحیوة ، فقیل الشریعة فی‌الدین هی الطّریق الذی یوصل الی الحیوة فی‌النعیم ، وهی الامور الّتی یعبدالله عزّوجلّ بها من جهة السّمع، والاصل فیه‌الظهور ، یقال : شرعت فی الامرشروعاًاذا دخلت فیه دخولا ظاهراً ، و المنهاج‌الطریق‌المستقیم‌المستمر الواضح یعنی من کثرة مادیس بان‌واتضح .

«ولو شاء الله لجعلکم امّة واحدة» ـ این مشیت قدرتست . میگوید : ولوشاء لجمعکم علی الحقّ ، اگرخدای خواستی همه را بردین حق جمع آوردی ، که بدان قادراست وتوان آن دارد . این همچنانست که جای دیگر گفت : «ولو شئنا لاتینا کلّ نفس‌هداها » ، وقیل معناه : ولوشاء الله لجعلکم علی ملة واحدة فی دعوة جمیع الانبیاء ، اگر الله خواستی شما را در دعوت همهٔ انبیا یك گروه کردی دریك ملّت ، تا دو تن در دین خویش مختلف نبودندی ، لکن بیازماید شما را درآنچه شما را داد از کتاب وسنّت تا مهتدی ضالّ بیند ، و صالح فاجر ، وعالم جاهل ، وشکر کنند برآنچه خدای تعالی ایشانرا داد «فاستبقوا الخیرات» قیاماً بشکره، بشتابید یا امّت**محمّد** بشکر نعمت،ویافت امن‌وعافیت، تا نعمت بیاید وبیفزاید، ورنه بگریزد وآسان‌آسان بازنیاید . امیر المؤمنین علی (ع) گفت : « احذروا نفارالنعم فما کلّ شارد بمردود » . وقال : «اذا وصلت الیکم اطراف النعم فلاتنفروا اقصاها بقلّة الشکر» . معنی دیگر گفته‌اند : «فاستبقوا الخیرات» بشتابیدیا امّت **محمّد** بنیکیها و کردارهای پسندیده ، پیش‌ازآنکه فائت شود بمرگ، والیه اشارالنبی (ص) : رحم‌الله امرءاً نظر لنفسه و مهّد لرمسه ، مادام رسنه مرخی، وحبله

علی غاربه ملقی، قبل أن ینفد اجله، فینقطع عمله.

«الی الله مرجعکم جمیعاً فینبّئکم بما کنتم فیه تختلفون» ـ باز گشت شما که امّت محمّد اید، و ایشان که اهل کتاب پیشین وشرایع مختلفه بودندهمه با خدای‌است، با وی گردید، وشما را خبر کند بآنچه درآن مختلف بودید و جدا جدا گوی.

«وأن احکم بینهم بما انزل الله» ـ این «ان» معطوف است با سر سخن که گفت: «و انزلنا الیك الکتاب»، یعنی: و أنزلنا الیك‌ان احکم وأن. نیزفرستادیم بتو فرمان که حکم کن میان اهل کتاب بآنچه خدای فرو فرستاد، «ولاتتبع اهواء هم» و بر پی بایست ایشان مرو درآن‌حکم که‌ازتومیخواهند. گفته‌اند: سبب نزول‌این‌آیت‌آن بود که رؤساءِ جهودان با یکدیگر گفتند که تا رویم و محمّد را درفتنه افکنیم (۱) واز آن دین که برآنست بر گردانیم. آمدند و گفتند: یا محمّد تودانی که اگر ما اتّباع تو کنیم، مردمان همه اتّباع تو کنند، وپس روتو باشند، اکنون بدان که ما راخصمان‌اند وترافع وتحاکم بر تومی‌آریم. اگر تو مارا برخصمان ما حکم کنی ما بتو ایمان‌آریم. مصطفی (ص) سر وازد، و ازشنیدن سخن ایشان بر گشت. رب العالمین درآن حال‌این آیت فرستاد که: یا محمّد میان اهل کتاب حکم کن بموجب قرآن و شریعت اسلام چنانکه بتو فرو فرستادیم، ومراد ایشان خلاف آنست تو برپی مراد ایشان مرو، «و احذرهم‌ان یفتنوك عن بعض ما انزل الله الیك» ـ یعنی فی‌القرآن من القصاص والرجم، بپرهیزازایشان، نباید که ترا بگردانند از حکم قصاص و رجم که خدای در قرآن بتو فرو فرستاد. «فان تولّوا» اگر بر گردند این جهودان از ایمان و حکم قرآن، پس بدان که الله میخواهد که آن بر گشتن ایشان سبب عقوبت ایشان گرداند، «أن یصیبهم ببعض ذنوبهم» ـ بعض اینجا بمعنی کلّ است، یعنی که در دنیا ایشانرا بگناهان‌ایشان

۱ـ نسخهٔ الف: او کنیم.

عقوبت کند ، ودرآخرت جزا دهد ، پس عقوبت ایشان در دنیا جلا ونفی بود ازخان و مان بیفکندن (١) و آواره کردن ، و عذاب آخرت خود بر جاست ، « وانّ کثیراً من الناس لفاسقون» ـ ای وانّ کثیراً من الیهود لکافرون .

«افحکم الجاهلیّة یبغون» ـ یعنی ایطلبون فی الزانیین حکماً لم یأمرهم‌الله به ؟ وهم اهل الکتاب ، کما یفعله اهل الجاهلیّة ، میگوید : این جهودان ازتو حکمی میخواهند درحقّ زانیین که الله‌آن نفرموده است ، وایشان اهل کتاب خدا اند ! و کتاب داران اند ، یعنی چرا آن کنند که اهل جاهلیت کنند ، که کتاب ندارند ، وحکم اهل جاهلیت آن بود که حکم رجم چون برضعفاءِ ایشان واجب گشتی الزام کردندی ، وچون براقویا واجب گشتی آن‌حکم برایشان نراندندی ، وشرفی‌را که درنسب داشتند یا توانگری‌را یا قوتی‌را که در ایشان بود رجم بتحمیم بدل میکردند ، روی سیاه میکردند، وپشت بـا پشت برستور مینشاندند ، و ایشانرا بفضیحت میگردانیدند ، و آنکه آزاد میکردند . «تبغون» بتا قراءت **شامی** است ، و معنی آنست که : تو که رسولی ، وشما که مسلمانانید جهودان طمع میدارند که شما حکم جاهلیت جوئید از بهر هـواء ایشان ، و درین قراءت «تبغون» مخاطبه باهؤمنان است ، امّا عتاب با جهودان است وذمّ ایشانست، یعنی : أن تبغوا حکم الجاهلیة من اجلهم. باقی‌بیا خوانند یعنی داور جاهلیت خواهند پسندید این جهودان ، وآن آنکس بود که درزمان جاهلیت تحمیم اونهاده بود . آنکه گفت : « و من‌احسن من الله حکماً لقوم یوقنون » این لام بمعنی « عند » است ، یعنی عند قوم یوقنون بالله وبحکمته وهم أمّة محمّد (ص) .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « انّا انزلنا التوریة فیهاهدی ونور » ـ هم مدح است وهم‌تشریف

١ـ نسخهٔ الف : بیو کندن .

وهم تعظیم. مدح بسزا ، وتعظیم نیکو، وتشریف تمام. مدح جلال الوهیّت ، تعظیم کلام احدیّت ، تشریف بندگان در راه خدمت . مدح با ذات میگردد ، و تعظیم با صفات ، تشریف با افعال . جلال خودرا خود ستود ، و تعظیم صفات خود خود نهاد . دانست بعلم قدیم که نهاد بشریّت وعجز عبودیت هرگز مبادی جلال الوهیّت درنیابد ، وبشناخت کمال احدیّت نرسد ، وعزّت قرآن باین عجز گواهی میدهد که : « وما قدروالله حق قدره » ، و مصطفی (ص) که سیّد خافقین و جمال ثقلین است چون بربساط قربت بمقام معاینت رسید ، گفت : « لا احصی ثناء علیك ، انت کما اثنیت علی نفسك » :

ترا که داند که ، ترا تو دانی تو ترا نداند کس ، ترا تو دانی بس .

آبی وخاکی را نبود، پس‌بودی راچه زهرهٔآن بود که حدیث لم‌یزل ولایزال کند ! صفت حدثان بسز ای مدح قدم چون رسد ؟ !

پیر طریقت ازاینجا گفت :« خدایا نه شناخت ترا توان ، نه ثناءِ ترا زبان ، نه دریای جلال و کبریاءِ ترا کران ، پس ترا مدح وثنا چون توان ! »

« انّا انزلنا التوریة فیها هدی ونور » - در **تورات** راهنمونی هست ، اما راهبران را ، ودر تورات روشنائی هست امّا بینندگان را. همانست که جای دیگر گفت: « وضیاء و ذکری للمتقین ، الّذین یخشون ربهم بالغیب ». بارخواهان زابار است و راه جویان را راهست . « یهدی به‌الله من اتبع رضوانه سبل السلام » - خوانندگان تورات بسی بودند لکن روشنائی‌آن بردل **عبدالله سلام** و اصحاب وی تافت. سه چیزرا که در ایشان بود خدمت بر سنّت ، معرفت بر مشاهدت، ثنا درحقیقت ،و بر سرآن همه‌عنایت ازلّیت ، ودیگرانرا که این نبود جز ضلالتشان نیفزود ، « ولایزیدالظالمین الاخساراً» .

« و الربّانیّون و الاحبار بما استحفظوا من کتاب الله » - تورات را به **بنی اسرائیل** سپردند ، و حفظ آن بایشان باز گذاشتند ، لاجرم حق آن ضایع کردند ، ودرآن تحریف وتبدیل آوردند، چنانکه گفت عزّجلاله : « یحرفون الکلم عن مواضعه».

باز امّت **احمد** را تخصیص دادند بقرآن مجید، وایشانرا بدان گرامی کردند، ورب العزة بجلال وعزّ خود، وتشریف وتخفیف ایشانرا، واظهار عزت کتاب خویش را، حفظ آن در خود گرفت، وبایشان باز نگذاشت، چنانکه گفت: «انّا نحن نزلنا الذکر و انّا له لحافظون»، و قال تعالی: «و انّه لکتاب عزیز لایأتیه الباطل من بین یدیه و لامن خلفه». لاجرم پانصد سال گذشت تا این قرآن درزمین میان خلق است با چندان خصمان دین که در هرعصری بودند، هرگز کس زهرهٔ آن نداشت، وقوت نیافت، وراه نبرد بحرفی ازآن بگردانیدن، یا بوجهی تغییر وتبدیل درآن آوردن. نظیرش آنست که موسی (ع) آنگه که به **طور** میشد بمیعاد حق، **هرون** را بر بنی اسرائیل خلیفه کرد، وذلك فی قوله: «اخلفنی فی قومی». چون باز آمد، **موسی** ایشانرا گوساله پرست دید. باز **مصطفی**(ص) درآخر عهد که میرفت، یکی ازیاران گفت: یا رسول الله چه باشد که اگر خلیفتی گماری بر سر این قوم، تا دین خدا بر ایشان تازه دارد، و نظام این کار نگه دارد. رسول خدا گفت: «الله خلیفتی علیکم» خلیفت من بر شما خداست که نگهبان و مهربان و یکتاست. لاجرم بنگر پس از پانصد واند سال رکن دولت شرع محمدی که چون عامر است! وشاخ ناضر! وعود مثمر! هرروز که برآید دین تابنده تر، واسلام قوی تر، ودین داران برتر. **مصطفی** (ص) گفت: «ان الله عزّ وجلّ یبعث لهذه الامّة علی رأس کلّ مائة سنة من یجدّد لها دینها»، وقال(ص): «یحمل هذا العلم من کلّ خلف عدوله ینفون عنه تحریف الغالین، وانتحال المبطلین، وتأویل الجاهلین».

آنگه درآخر آیت گفت: «ومن لم یحکم بما انزل الله فأولئك هم الکافرون»، ودرآیت دیگر گفت: «و من لم یحکم بما انزل الله فأولئك هم الفاسقون». اما فی الاول فقال: «ولاتشتروا بآیاتی ثمناً قلیلا»، ثمّ قال: «ومن لم یحکم» یعنی لم یکن جحداً، والجاحد کافر، دلیله قوله: «ولاتشتروا بآیاتی ثمناً قلیلا»، و امّا فی الثانی فقال تعالی:

« و کتبنا علیهم فیها أن النفس بالنفس » ، ثمّ قال : « و من لم یحکم بما انزل الله » یعنی جاوز حدّ القصاص و اعتبار المماثلة، وتعدّی علی خصمه ، ثم قال: « فأولئك هم الظالمون » لانّه ظلم بعضهم علی بعض ، وفی الثالث قال تعالی : « ولیحکم اهل الانجیل بما انزل الله فیه ومن لم یحکم بما انزل الله فأولئك هم الفاسقون» اراد به معصیة دون الکفر ودون الجحود .

قوله تعالی: «لکلّ جعلنا منکم شرعة ومنهاجاً». شرعت شریعت است، ومنهاج حقیقت. شرعت آئین شرعست ، و منهاج راه بسوی حقّ . شرعت آنست که **مصطفی** آورد ، و منهاج چراغی است که حقّ فرادل داشت . شرعت بر پی شریعت رفتن است ، منهاج بنور آن چراغ راه بردن است . شرعت آن پیغام است که از رسول شنیدی، منهاج آن نور است که درسر یافتی . شریعت هر کس راست ، حقیقت کس کس راست . «فاستبقوا الخیرات» استباق الزاهدین برفض الدنیا ، واستباق العابدین بقطع الهوی ، و استباق العارفین بنفی المنی ، واستباق الموحّدین بترك الودی ، ونسیان الدّنیا والعقبی .

۸ - النوبة الاولی

قوله تعالی« **یا ایّها الّذین آمنوا** » ای ایشان که بگرویدند ، « **لا تتّخذوا الیهود والنّصاری اولیاء** » جهودان و ترسایان را بدوستان مدارید ، [و بدوستی مگیرید] ، « **بعضهم اولیاء بعض** » ایشان دوستان یکدیگرند، « **ومن یتولّهم منکم** » وهر که ایشانرا همدل دارد ، و بدوستی گیرد ازشما ، « **فانّه منهم** » وی از ایشانست. « **نّ الله لایهدی القوم الظالمین** (۵۱) » که الله راه نمای نیست آنکس را که [در علم خدای] کافر است .

« **فتری الّذین فی قلوبهم مرض** » می بینی منافقان را که در دل بیماری [یقین] دارند، « **یسارعون فیهم** » درصحبت جهودان میشتابند [وفردا را نا آمده مینگرند]،

«يقولون نخشى» میگویند میترسیم ، **«أن تصيبنا دائرة»** که مگر روزی بما دائره‌ای رسد ، **«فعسى الله أن يأتى بالفتح»** مگر که الله فتح آرد گشادکار [وپیروزی رسول خویش را] ، **«اوأمر من عنده»** یاکاری ازنزدیك خویش ، **«فيصبحوا على ما اسرّوا فى انفسهم»** منافقان درآنچه پنهان میداشتند درنفس خویش ، **«نادمين (٥٢)»** پشیمانان گشتند [وبدلها پشیمانی خوردند].

«ويقول الّذين آمنوا» و مؤمنان میگفتند : **«اهؤلاء الّذين اقسموا بالله»** اینان آنند که سوگند میخوردند بخدا ، **«جهد ايمانهم»** بهر سوگند که دانستند وخواستند وتوانستند، **«انّهم لمعكم»** که‌ایشان [در نوائب ودوائر] باشمااند، **«حبطت اعمالهم»** باطل شد کردارهای‌ایشان **«فأصبحوا خاسرين (٥٣)»** و[درآن جهان] زیان‌کارانند .

«ياايّها الّذين آمنوا» ای ایشان که بگرویدند ، **«من يرتدّ منكم عن دينه»** هر که ازشما بر گردداز دین خویش ، **«فسوف يأتى الله بقوم»** آری الله قومی آرد ، **«يحبّهم»** که خدای ایشانرا دوست دارد ، **«ويحبّونه»** و ایشان الله را دوست دارند، **«اذلّة على المؤمنين»** مؤمنان رانرم‌جانب وخوش‌باشند، **«اعزّة على الكافرين»** برکافران سخت وبزور و نا بخشانیده ، **«يجاهدون فى سبيل الله»** باز میکوشند [با دشمنان خدا] ازبهر خدا ، **«ولا يخافون لومة لائم»** و نترسند از زبان زدن ملامت کنندگان ، **«ذلك فضل الله»** آن فضل خداوند است ، **«يؤتيه من يشاء»** آنرا دهد که خود خواهد ، **«والله واسع عليم (٥٤)»** و الله فراخ‌توان است دانا .

«انّما وليّكم الله ورسوله» خداوندوکارساز ویارشما و همدم (١) شما الله‌است‌و رسول وی ، **«والّذين آمنوا»** و پس مؤمنان ، **«الّذين يقيمون الصّلوة»** آنان

١ــ نسخهٔ الف : هام دل .

که‌نماز بپای‌میدارند، « **ویؤتون الزّکوة** »وزکوة مال‌میدهند، «**وهم راکعون** (۵۵) » وایشان پشت خم دادگان .

«**ومن یتولّ الله و رسوله**» و هر که خود راخدای گزیند و رسول وی، « **و الّذین آمنوا**» وایشان که گرویده‌اند ، «**فانّ حزب الله‌هم الغالبون**» سپاه خدا اند که غالبان ایشان اند .

النوبة الثانية

قوله‌تعالی : «یا ایّها الّذین آمنوا لاتتّخذوا الیهود والنصاری» ـ هر چند که حکم این آیت برعموم‌است که‌البته هیچ مؤمن‌را نیست که با جهودان وترسایان‌موالات گیرد ، چنانکه‌آنجا گفت: «لایتخذ المؤمنون‌الکافرین اولیاء من دون المؤمنین» ، جای دیگر گفت : «لاتتخدوا عدوی وعدوکم اولیاء» ، امـا علی الخصوص نزول این آیت را سببی هست، وعلما درآن‌مختلف‌اند. **عطيّة‌بن سعید العوفـی و زهری** گفتند : سبب آن بود که روز **بدر** چون آن هزیمت وشکستگی برکافران افتاد ، جماعتی مسلمانان با قومی جهودان که نزدیکان ودوستان ایشان بودند میگفتند ایمان‌آرید ، پیش ازآنکه شما را روزی دیگر چون روز بدر پیش‌آید ، وآنکه خود هیچ برجای نمانید . **مالك بن الضیف** که ازجهودان‌بود جواب‌داد که : شما بدان غره گشتید که جمعی ازقریش بکشتید ، ازآنکه ایشان را درجنگ وتدبیر آن علم نبود ، و سازآن‌کار نداشتند ، اگر ما را روزی پیش آید بینید که شما را برما دست نبود، وما به‌آئیم .

عبادة بن الصامت الخزرجی گفت : یا رسول الله مرا دوستان انـد ازین جهودان گروهی که عدد ایشان فراوان است، وشوکت ایشان وقوت ایشان تمام است، و سلاح ایشان بسیار ، اما از ایشان (۱) یاری نمیخواهم و دوستان نمیگیرم ، وموالات

۱ــ نسخهٔ ج : ازشان .

ایشان نمیخواهم ، که یار و دوست من جز خدای و رسول نیست . **عبدالله ابی سلول** گفت : من باری موالات جهودان و دست با ایشان یکی داشتن و با ایشان پناهیدن فرو نگذارم ، که از دوائر و نوائب میترسم ، روزگار وحال و دولت گردان است ، نباید که حال برما بگردد وما را بایشان حاجت بود. رسول خدا گفت : اگر حاجت بود ترا بـا ایشان حاجت بود نه **عباده** را ، و موالات با ایشان تراست نـه ویرا . **عبدالله** منافق گفت : پس من این می پذیرم ، و روا میدارم . پس رب العالمین در شأن ایشان ایـن آیت فرستاد .

سدی گفت : نزول این آیت بعد ازواقعهٔ **احد** بود ، قومی مسلمانان ازمشرکان بترسیدند . یکی گفت : من برجهودان روم ، و از ایشان امان خواهم ، تـا ایمن گردم . دیگری گفت : من بزمین شام شوم . از ایشان زینهار و پیمان ستانم . رب العالمین این آیت فرستاد ، وهر دورا ازآن موالات جهودان وترسایان باز زد، آنکه گفت : « بعضهم اولیاء بعض » ـ این جهودان و ترسایان و منافقان دوستان یکدیگرند ، نصرت میدهند یکدیگررا، وبرمخالفت مسلمانان دست یکی میدارند، **بوموسی اشعری** ، **عمرخطاب** را گفت : مرا دبیری نصرانی است . عمر گفت : قاتلك الله ! الا اتخذت حنيفاً ، اما سمعت قول الله : « لاتتخذوا اليهود والنصارى اولياء » ؟ **بوموسی** گفت : مرا با دین وی چه کار، مرا دبیری وی بکار است نه دین وی . **عمر** گفت : « لا اكرمهم اذ اهانهم الله، ولاأعزهم اذ أذلّهم الله، ولا ادنيهم اذ اقصاهم الله » .

« و من يتولّهم منكم فانّه منهم » ـ فى معصية الله وسخطه و عذابه يوم القيامة ، هر که ایشانرا گزینند ، و یاری دهد ، و بدوستی گیرد ، فردا در قیامت با ایشان است در سخط و عذاب خدا. « ان الله لايهدى القوم الظالمين » هرچه درقرآن ازاین لفظاست در ظالم ودر فاسق، معنی آنست که الله سازندهٔ کار ایشان نیست. وجهی دیگر است که هر چه درآن لایهدی است معنی آن ظالم و فاسق، وجز ازآن کافر است. میگوید: راهنمائی

نیست آن کس را که در علم‌الله کافری راست یعنی: الکافرین فی‌علمه .

« فتری الّذین فی قلوبهم مرض » ـ مرض ایدر شك است، ونفاق در دین ، و در شأن **عبدالله ابی سلول** است واصحاب وی. «یسارعون فیهم» یعنی فی‌موّدة اهل‌الکتاب و معاونتهم علی المسلمین بالقاءِ الاخبارالیهم . میگوید : این منافقان درصحبت جهودان میشتابند ، وبا ایشان موالات میگیرند، ومیگویند که : از گردش روزگار میترسیم که بر **محمد** جای شکستگی افتد، وکار وی بسر نشود ، یا خشك سالی وقحطی درپیش آید، و بنعمت ایشان ما را حاجت بود ، یا ازدشمنی رنجی رسد که بمعاونت ایشان محتاج باشیم ، پس با ایشان انبوه باشیم(۱) وبا ایشان پناهیم روز حاجت را. تمّ کلامهم، اینجا سخن ایشان تمام شد .

« فعسی الله أن یأتی بالفتح » ـ واجب است از خدای تعالی بر وعده‌ای که مؤمنانرا داده است، که مسلمانانرا برکافران ظفر دهد و نصرت کند برمخالفان دین ، و فتح آرد یعنی‌فتح **مکه** ،« او امرمن عنده » یاکاری برسازد ازنزدیك خویش، وآن سه‌چیز است : تذلیل جهودان و کشف منافقان و هزیمت مشرکان . « فیصبحوا علی‌ما اسروا فی انفسهم نادمین » پس چون الله تعالی مؤمنان را فتح و نصرت داد ، و جهودان خوار گشتند ، آن منافقان ازآنچه دردل داشتند که با ایشان موالات کنند و خبرها بایشان افکنند، پشیمان شدند، ومؤمنان گفتند : « اهؤلاءِ الذین اقسموا بالله جهد ایمانهم » این جهودان آنند که سوگند میخوردند با منافقان که ما با شماایم . « حبطت اعمالهم » آن امیدهای منافقان وآن پناهیدن ایشان باطل شد . و اگر گوئی « هؤلاء » منافقان‌اند ، و « معکم » کاف ومیم جهودان اند ، وجهی دارد ، و قول پیشینه به است که کاف و میم بر منافقان نهی و « هؤلاء » برجهودان . و رواباشد که « هؤلاءِ » منافقان باشند و « معکم »

۱ـ نسخهٔ الف : بیم .

مؤمنان ، یعنی که مؤمنان گفتند آنگه که سرّ منافقان آشکارا شد که : این منافقان ایشانند که سوگندان یاد کردند بایمان مغلّظه که ما مؤمنانیم ، و یار ایشانیم برهر که مخالف ایشان است، رب العالمین گفت: « حبطت اعمالهم » بطل کل خیرعملوه بکفرهم، « فأصبحوا خاسرین » صاروا الی النّار وورث المؤمنون منازلهم من الجنة .

« یقول الّذین امنوا » ـ بی واو قراءت **حجازی و شامی** است ، باقی همه بواو خوانند ، ویقول بنصب لام **ابو عمرو** خواند ، ویقول عطف است بر عسی ان یأتی، یعنی : و عسی ان یقول. باقی برفع لام خوانند بر استیناف، ای : ویقول الّذین امنوا .

قوله : « یاایّها الذین امنوا من یرتدّ منکم عن دینه» ـ **مدنی و شامی** یرتدد بتخفیف خوانند دال اول بکسر و دال دوم ساکن، باقی بتشدید خوانند بیك دال، ومعنی هردو یکسانست ، دولغت است بیك معنی، تخفیف و اظهار لغت اهل **حجاز**، و تشدید و ادغام لغت **تمیم** ، و مثله قوله : « و من یشاقق الرّسول » ، و قوله «و من یشاقّ اللّه» . و این آیت اشارت فرا اهل ردّت است، ایشان که پس از وفات **مصطفی** (ص) مرتد گشتند، و این دلیل است بر اعجاز قرآن وصحّت نبوت مصطفی که اخبار ازغیب است، وچنانکه خبرداد چنان آمد .

وبر جمله اهل ردّت یازده نفر بودند: سه درعهد **مصطفی** در آخر عمروی ، و هفت درعهد **ابو بکر** صدّیق، و یکی درعهد **عمر خطاب**. اما آن سه نفر که مرتد گشتند بروزگار مصطفی(ص)در آخرعهد وی، **بنو مدحج** بودند، و رئیس ایشان **اسود الکذاب** بود، مردی کاهن مشعبذ که در **یمن** وطن داشتی ، و دعوی پیغامبری کرد ، و عمّال رسول خدا را از **یمن** بیرون کرد. پس خدای تعالی ویرا هلاك کرد بدست **فیروز الدیلمی** ، و ذلك انّه بیّته و قتله علی فراشه، فقال النبی(ص) وهو **بالمدینة** قتل **الاسود** البارحة رجل مبارك . قیل : و من هو؟ قال : **فیروز** ، ودر روایت دیگر گفتند : فاز **فیروز** ،

فبشّر صلّی الله علیه وسلم اصحابه بهلاك **الاسود** . فرقهٔ دوم **بنوحنیفه** بودند در **یمامه** ورئیس ایشان **مسیلمة بن حبیب ابوالمنذر الکذاب الحنفی** که دعوی پیغامبری کرد اندر **یمامه** ، وبرسول خدا نبشت : من **مسیلمة** رسول الله الی **محمد** رسول الله ، اما بعد فان الارض نصفها لك ونصفها لی. و رسول خدا جواب نبشت : «من محمد رسول الله الی مسیلمة الکذاب ، امّا بعد فانّ الارض لله یورثها من یشاء من عباده و العاقبة للمتقین » .

پس رسول (ص) ازدنیا بیرون شد ، وکار **مسیلمه** در **یمامه** بالا گرفت یکچندی، آنکه در عهد **ابو بکر** صدیق بدست **خوّات و وحشی** کشته شد ، تا **وحشی** میگفت پس ازآن : قتلت خیر الناس فی الجاهلیة ، وقتلت شرّ النّاس فی الاسلام . و فرقه سیوم **بنواسد** بودند و رئیس ایشان **طلحة بن خویلد** . این **طلحة** در حیات **مصطفی** در آخر عهد وی دعوی پیغامبری کرد ، وپس ازوفات مصطفی روزگاری درآن ردّت بماند و **ابو بکر** صدیق **خالد ولید** را بالشکری بجنگ وی فرستاد، وی بهزیمت شد، روی به **شام** نهاد ، ودر **بنی حنیفه** گریخت ، پس مسلمان گشت وحسن اسلامه . اما آن هفت گروه که پس ازوفات مصطفی درخلافت **ابو بکر** صدّیق مرتد گشتند یکی **قراره** بود، رئیس ایشان **عیینة بن حصن**. دوم **غطفان** امیر ایشان **قرة بن سلمه**. سیوم **بنوسلیم** سر ایشان **العجاه بن عبد یالیل** . چهارم **بنو یربوع** مهتر ایشان **مالك بن نویره** . پنجم طائفه‌ای از **بنی تمیم** وسر ایشان زنی بود که اورا **سجاحه بنت المنذر** میگفتند دعوی پیغامبری کرد وخود را بزنی به **مسیلمة الکذّاب** داد. ششم فرقه **کنده** بود رئیس ایشان **الاشعث بن قیس** . هفتم **بنو بکر بن وائل** بودند در زمین **بحرین** ، وپیشرو ایشان **الحطیم بن زید** بود . امّا آن فرقت که در عهد **عمر خطاب** مرتد گشتند **جبلة بن ایهم الغسانی** بود واصحاب وی. واخبار اهل ردّت وقصهٔ ایشان درتواریخ مشهوراست، وشرح آن اینجا احتمال نکند .

«فسوف یأتی الله بقوم یحبّهم و یحبّونه» ـ این قوم **ابو بکر** صدّیق است و **خالد ولید**، وسپاه اسلام وغازیان امّت که با اهل ردّت جنگ کردند ودین حقّ را نصرت دادند. چون **ابو بکر** صدّیق بقتال ایشان بیرون آمد، ولشکر جمع کرد، ساز جنگ بساخت، **عمر خطاب** گفت: کیف تقاتل النّاس وقد قال رسول الله (ص): «امرت ان أقاتل النّاس حتی یقولوا لااله الا الله، فاذا قالوا عصموا منّی دماءهم و اموالهم الا بحقّها، وحسابهم علی الله». فقال **ابو بکر**: هذا من حقّها، والله لاقاتلنّ من فرق بین الصلوة والزکوة، والّذی نفسی بیده لومنعونی عقالا او عناقاً ممّاکانوا یؤدونها الی رسول الله، لقاتلتهم علیها. قال **عمر**: فلمّا رأیت الله شرح صدر **ابی بکر** لقتالهم، عرفت انّه الحقّ. قالوا: وأمّر علی النّاس **خالد بن الولید**، و قال: اذا غشیتم داراً من دور النّاس، فسمعتم فیها اذاناً للصلوة، فأمسکوا عنها، وان لم تسمعوا اذاناً فشنّوا الغارة.

مجاهد گفت: این قوم اهل **یمن** اند که **مصطفی** (ص) ایشانرا گفته: «اتاکم اهل الیمن هم الین قلوباً وارقّ افئدة، والایمان یمان والحکمة یمانیة». و گفته‌اند که: رسول خدا را ازین آیت پرسیدند، **سلمان** ایستاده بود، دست مبارک خود بر دوش وی نهاد، گفت: «هذا و ذووه، ولوکان الدّین معلّقاً بالثریا لناله رجال من ابناء **فارس**، وفیهم نزلت: و ان یتولّوا یستبدل قوماً غیرکم ثم لایکونوا امثالکم».

و من الاخبار الواردة فی المحبّة ماروی **انس بن مالك** عن النبیّ (ص)، قال: «ثلاث من کن فیه وجد طعم الایمان: من کان الله ورسوله احبّ الیه ممّا سواهما، ومن کان یحبّ المرء لایحبّه الا الله، ومن کان أن یلقی فی النار احبّ الیه من ان یرجع الی الکفر، بعد اذ أنقذه الله منه». و قال (ص): «من احبّ لقاء الله احبّ الله لقاءه، ومن کره لقاء الله کره الله لقاءه». وقال: «انّ الله اذا احبّ عبداً دعا **جبرئیل** فقال: انّی

احبّ فلاناً فاحبّه، قال:فیحبّه جبرئیل، ثمّ ینادی فی السّماءِ فیقول: انّ الله یحبّ فلاناً فاحبّوه ، فیحبّه اهل السّماء ، ثمّ یوضع له القبول فی الارض» . و عن **انس** انّ رجلا قال یا رسول الله متی السّاعة ؟ قال : «ویلك و ما اعددت لها» ؟ قال : ما اعددت لها الا انّی احبّ الله ورسوله . قال : «انت مع من احببت» ، وقال : «انّ الله عزوجل اذا احبّ عبداً القی حبّه فی الماء ، من شرب من ذلك الماء احبّه» ، و قال : «اذا احبّ الله عبداً حماه الدّنیا کما یظلّ یحمی احدکم سقیمه الماء ، واذا احبّ الله عبداً استعمله»، قیل : یا رسول الله و کیف یستعمله ؟ قال : «یحبّب الیه طاعته و یوفّقه لها» . وفی بعض کتب الله : «عبدی ! أنا وحقّك لك محبّ ، فبحقّی علیك کن لی محبّاً» .

قوله : «اذلّة علی المؤمنین» ـ یعنی بـاللین و الّرحمة ، «اعزّة علی الکافرین» بالغلظة . همانست که جای دیگر گفت : «اشدّاء علی الکفّار رحماء بینهم» . یقال دابّة ذلول بیّنة الذّل (بکسر الذّال)، اذاکان لیّناً سهل القیاد ، و الذّل بکسر الذّال خلاف الذّل بالضم ، لانّ الاول اللین والانقیاد ، و الثّانی الهوان والاستخفاف . میگوید : مؤمنانرا متواضع‌اند فروتن ونرم پهلو وچرب‌سخن ، کقوله تعالی: «وعباد الرّحمن الّذین یمشون علی الارض هوناً» با مؤمنان چنین‌اند امّا بر کافران درشت‌اند وتند وتیز، چنانکه ددان بیابان‌درفریسهٔ خویش‌افتند، ایشان درکافران و بی دینان افتند، وباایشان بکوشند ، اینست که رب العزة گفت : «یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم»، نه چون منافقان‌اند که مراقبت‌کافران میکنند وازملامت ایشان میترسند. قال **ابوذر**: «اوصانی رسول الله (ص) بسبع : بحبّ المساکین والدّنوّ منهم ، و أن اصل رحمی و ان جفونی، و أن انظر الی من هو دونی ولا انظر الی من هو فوقی ، و أن اقول الحق و ان کان مرّاً ، و ان لااخاف فی‌الله لومة لائم ، و ان لااسئل النّاس شیئاً ، و أن استکثر من قول لاحول ولا قوّة الا بالله». « ذلك فضل الله» ـ ای محبّتهم لله ولین جانبهم للمسلمین،

و شدتهم على الكافرين تفضّل من الله عليهم ...

« انّما وليّكم الله ورسوله» ـ اى انّما واليكم وموواليكم ومتوليكم الله و رسوله . ولى و مولى درلغت عرب هر دو يكيست. يقول تعالى : «الله ولى الّذين آمنوا »، وقال فى موضع آخر : «ذلك بأنّ الله مولى الّذين آمنوا»، و معناهما واحد ، وفى الخبر : «من كنت مولاه فعلىّ مولاه» يعنى فى ولاية الدّين، وهى اجلّ الولايات(١) . گفته‌اند: ولايت اينجا بمعنى اتصال است : «الله ولىّ الّذين آمنوا» و «مولى الّذين آمنوا» لانّه جلّ وعزّ قد وصلهم برحمته وهو يلى امورهم ، ويختصّهم بالرّحمة دون غيرهم . ميگويد : مؤمنان‌اند كه برحمت الله مخصوص‌اند ، وبا خداى پيوند دوستى‌دارند ، وخداى‌كار ساز وهمدل(٢)

١ ـ شيخ طبرسى در تفسير مجمع البيان نقل ميكند كه « ولى » در آيهٔ « انما وليكم الله و رسوله . . . » كسى است كه بر خلق ولايت داشته بامور آنان قيام‌كند و واجب الاطاعه باشد . مفهوم آيه اينست كه كسى كه عهده‌دار مصالح شماست و بتدبير امور شما ميپردازد همانا خداوند و پيغمبر اوست‌كه پيغمبر نيز بامر الهى باين كار قيام ميكند و نيز ولى كسانى هستند كه ايمان آوردند . پس ازآن « آمنوا » را توصيف كرد وفرمود : آنانكه نماز را بشرايط آن ميگزارند و زكات ميدهند در حاليكه راكعند . اين آيه از روشنترين دلايل برصحت امامت بلافصل‌على(ع) است زيرا چنانكه گفتيم ولى دراين مورد بمعنى اولى‌بتدبيرامورو واجب الاطاعه است چنانكه لغت نيز اين را تأييد ميكند ، ومراد از« الذين آمنوا » نيزعلى (ع) است، بنابراين نصّ برامامت على‌ثابت‌ميشود . وجائز نيست‌كه ولايت بمعنى ولايت دين (ترض) يامحبت تعبيرشود زيرا درآغاز آيهٔ انما آمده وآن اختصاص راميرساند، ودر صورتيكه بمعنى مذكور باشد اختصاص در آن نخواهد بود ، چه خداوند مى فرمايد : « والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولياء بعض » . و اما اينكه منظور از «الذين آمنوا» على(ع)است، بنابروايتى‌است كه ازطريق‌عامه وخاصه وارد شده‌است وآن‌اينكه حضرت على درحال ركوع انگشتر خود را بسائل بخشيد ، و جمع بودن الذين آمنوا با اين قول منافاتى‌ندارد زيرا اهل لغت گاهى‌مفرد را بمنظور تفخيم و تعظيم بصورت جمع‌بيان كنند» . براى اطلاع بيشتر به تفسير مجمع البيان‌ذيل‌آيهٔ مذكور رجوع شود .

٢ـ نسخهٔ الف : هام دل .

و یار ایشان ، و همچنین «من کنت مولاه فعلیٌ مولاه» . میگوید : هر که مرا در دین واعتقاد با وی، پیوند است ودوستی ، علی را با وی پیوند است و دوستی ، واین شرف و فضل علی (ع) را گفت .

و من فضائل علی (ع) ما روی **عمران بن حصین** انّ النبیّ (ص) قال : « انّ علیّاً منّی و انا منه ، و هو ولیّ کل مؤمن بعدی ». و عن **ابن عمر** قال : «آخی رسول الله (ص) بین اصحابه ، فجاء **علیّ** تدمع عیناه ، هذا علی ولیّکم ، اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه، فقال آخیت بین اصحابك ولم تؤاخ بینی وبین احد؟ فقال رسول الله (ص) : « انت اخی فی الدّنیا والاخرة » ، وقال : «انت منّی بمنزلة **هرون من موسی** الا انّه ، لا نبیّ بعدی». وروی **الرّضا** عن آبائه عن علی (ع) قال :« قال لی رسول الله (ص) : لیس فی القیامة راکب غیرنا ، ونحن اربعة ، فقام الیه رجل من **الانصار** فقال فداك ابی وأمی انت و من ؟ قال : أنا علی **البراق** ، و اخی **صالح** علی ناقة الله الّتی عقرت ، وعمّی **حمزة** علی ناقتی العضباء ، و اخی **علی** علی ناقة من فوق الجنة ، و بیده لواء الحمد ینادی : **لا اله الا الله ، محمّد** رسول الله » . و قال (ص) : « اذا کان یوم القیامة نودیت من بطنان العرش : نعم الأب ابوك **ابراهیم الخلیل** ، ونعم الاخ اخوك **علی بن ابی طالب** » ! و عن **ابی سعید الخدری** قال : نظر رسول الله (ص) فی وجه علیّ بن ابی طالب فقال : « کذب من یزعم انّه یحبّنی و هو یبغضك». **علیّ مرتضی** ابن عم **مصطفی** شوهرخاتون قیامت **فاطمهٔ زهرا** که خلافت را حارس بود ، و اولیا را صدر وبدر بود چنانکه نبوت بمصطفی ختم کردند خلافت خلفاء راشدین بوی ختم کردند . خاتمت نبّوت و خاتمت خلافت هر دو بهم از آدم بمیراث همی‌آمد عصراً بعد عصر ، تا بعهد دولت مصطفی خاتمت نبوت بمیراث بمصطفی رسید ، و خاتمت خلافت بعلی مرتضی رسید . رقیب عصمت و نبوت بود ، عنصر علم و حکمت بود ، اخلاص (۱) و صدق و یقین

۱- نسخهٔ ج : اخلاق .

و توکل وتقوی و ورع شعار و دثار وی بود ، حیدر کرّار بود ، صاحب ذوالفقار بود ، سیّد **مهاجر** و **انصار** بود . روز **خیبر** مصطفی گفت : « لأعطینّ هذه الرایة غداً رجلا یفتح الله علی یدیه، یحبّ الله و رسولـه ، و یحبّـه الله و رسوله » . فردا این رایت نصرت اسلام بدست مردی دهم که خدا و رسول را دوست دارد ، وخدا ورسول او را دوست دارند. همه شب صحابه در این اندیشه بودند که فـردا علم اسلام و رایت نُصرت لا اله الا الله بکدام صدیق خواهد سپرد . دیگر روز **مصطفی** گفت : « این **علی بن ابی طالب** » ؟ گفتند : یا رسول الله هو یشتکی عینیه ، چشمش بدرد است . گفت: اورا بیارید . بیاوردند. زبان مبارك خویش بچشم اوبیرون آورد شفا یافت ، و نوری نو در بینائی وی حاصل شد، ورایت نصرت بوی داد . **علی** گفت : « یا رسول الله اقاتلهم حتی یکونوا مثلنا » ایشانرا بتیغ چنان کنم که یا همچون ما شوند یا همه را هلاك کنم . رسول گفت : یا علی آهسته باش ، و با ایشان جنگ بر اندازهٔ ناکسی و بی قدری ایشان کن ، نه بر قدر قـوت و هیبت خویش ، «یا **علی** ادعهم الی الا سلام و أخبر هم بما یجب علیهم من حق الله فیه ، فوالله لان یهدی الله بك رجلا واحداً خیر لك من أن یکون لك حمر النعم» .

« انّما ولیّـکم الله و رسوله » ـ **جابر بن عبدالله** گفت : این آیت در شأن مسلمانان اهل کتاب فرو آمد : **عبدالله سلام** و **اسد** و **اسید** و**ثعلبه** ، که رسول خدا ایشانرا فرموده بود کـه با جهودان و ترسایان موالات مگیرید ، و ذلك فـی قوله : « لاتتخذوا الیهود والنّـصاری اولیاء » . پس **بنی قریظه** و**نضیر** ایشان‌را دشمن گشتند، و سو گند یاد کردند که با أهل‌دین‌محمد نه‌نشینیم ، و نه سخن گوئیم ، و نـه مبایعت و مناکحت کنیم .

عبدالله سلام بر خاست ، واصحاب وی بمسجد رسول خداآمدند وقت نماز پیشین ، و آن قصّه باز گفتند ، و از قوم خویش شکایت کردند که چنین سوگندان یـاد

کردند بهجرت ما ، واکنون نه با ایشان می‌توانیم‌نشست ، ونه‌با یاران تو یا رسول‌الله ، که خانه‌های‌ما بس دوراست از مسجد ، و پیوسته اینجا نمی‌توانیم بود . اکنون تدبیر چیست ، که مادر رنجیم . همان ساعت جبرئیل آمد ، و این آیت آورد . رسول خدا بر ایشان‌خواند . ایشان گفتند : رضینا بالله و برسوله و بالمؤمنین اولیاء . گفته‌اند که : آن ساعت که این آیت فروآمد ، یاران همه در نماز بودند ، قومی نماز تمام کرده بودند ، قومی‌در رکوع‌بودند، قومی در سجود، ودرمیانه درویشی‌را دید که درمسجدطواف‌میکرد، و سؤال میکرد . رسول‌خدا او رابخودخواند ، گفت: « هل‌اعطاك احد شيئاً » ؟ هیچ کس هیچ چیز بتو داد ؟ گفت :آری‌آن‌جوانمرد که در نماز است انگشتری سیمین بمن‌داد . گفت : در چه حال بود آنکه بتو داد . گفت : در رکوع بود ، اندر نماز اشارت کرد بانگشت ، وانگشتری ازانگشت وی بیرون کردم . چون بنگرستند **علی مرتضی** بود . رسول خدا آیت بر خواند ، و اشارت بوی کرد : « و يُؤْتون الزّكوة و هم‌راكعون » ، و برین وجه آیت از روی لفظ اگر چه عام است از روی معنی خاص است ، که مؤمنان را بر عموم گفت ، و **علی** بدان مخصوص است ، و روا باشد که بر عموم برانند .

و معنی رکوع نماز تطوع بود یعنی که : و هم یصلّون من النوافل . اقامت صلوة یاد کرد، وآنگه راکعون جدا کرد شرف‌تواضع پیدا کردن را. و رکوع درقرآن جایها از دیگر ارکان نماز مسمّی است ، و درآن دو وجه است : یکی آنست بر مذهب عرب که جزئی از چیزی یاد کنند ، وبآن کل خواهند ، که از رکوع سخن گوید نماز خواهد برین‌وجه ، چنانکه **مریم** را گفت : « و ارکعی » ، وچنانکه گفت : «وقوموا لله» قیام یاد کرد، و گفت: « واسجدوا لله » سجود یاد کرد ومراد نمازاست. دیگروجه‌آنست که عرب پیش ازاسلام سجود میکردند و قیام ، معبود خویش را ، و رکوع نشناختند . رکوع اسلام درافزود. جائی که رکوع مجرد یاد کنند برآن وجه است، چنانکه گفت :

« و ارکعوا » ، و گفت : « و اذا قیل لهم ارکعوا » ، و آنجا که گفت حکایت از **داود** : « و خرّ راکعاً » معنی آن ساجد است در تفسیر، واز بهر آن راکع خواند که ساجد پیشتر بر کوع شود پس بسجود، ور کوع در لغت عرب انحناء ظهر است .

« و من یتولّ الله و رسوله » ـ هر که پذیرفتاری خودرا و دل خودرا ونازیدن خود را خدایرا گزینند و اورا دوست ویار پسندد و رسول را و مؤمنانرا ، « فانّ حزب الله **هم الغالبون »** یعنی انصاردین الله هم الغالبون . غالبان ایشانند که مؤمنانند وانصار دین **خدا اند ، یعنی عبدالله سلام** و اصحاب وی ، که ایشان غالب آمدند ، و جهودان و **ترسایان** مغلوب ، **که ایشانرا کشتند ،** و گروهی ازخان ومان واوطان آواره کردند .

النوبة الثالثة

قوله: « یا ایّها الّذین امنوا لاتتخذوا الیهود والنصاری اولیاء » ـ جلیل وجبار، خداوند **بزرگوار،** دانای بر کمال، عزیز وذوالجلال، به نداء کرامت بندگانرا میخواند، و از روی **لطافت ایشانرا** مینوازد، و بنعت رأفت ورحمت روی دل ایشان از اغیار باخود میگرداند ، **و میگوید** : بیگانه را بدوست مگیرید ، و دشمن را بصحبت خود مپسندید . **دوست** که گیرید ، و یار که گیرید خدای را پسندید ، در کار خدا دوست گیرید ، ودر دین خدا یار پسندید. حقائق ایمان که جوئید ازموالات اولیاء الله جوئید و معادات اعداء دین. **مصطفی** (ص) گفت : « اوثق عری الایمان الحبّ فی الله والبغض فی الله » . و دشمنان دین که معادات ایشان فرض است یکی شیطان است و دیگر نفس امّاره ، و نفس از شیطان صعب تر ، که شیطان در مؤمن طمع ایمان نکند ، از وی طمع معصیت دارد ، باز نفس وی اورا بکفر کشد ، و از وی طمع کفر دارد . شیطان بلا حول بگریزد ، و نفس نگریزد . **یوسف صدیق** آن همه بلا ها بوی رسید از چاه

افکندن ، و ببندگی فروختن ، و در زندان سالها ماندن ، و از آن هیچ بفریاد نیامد ، چنانکه از نفس امّاره آمد ، گفت: « انّ النفس لامّارة بالسوء »، و **مصطفی** (ص) گفت: « اعدی عدوّك نفسك الّتی بین جنبیك ».

« یا ایّها الّذین امنوا من یرتدّ منکم عن دینه » - درین آیت اشارتی است دانایانرا ، و بشارتی است مؤمنانرا . اشارت آنست که این ملت اسلام و دین حنیفی و شرع محمدی را گوشوان و نگهبان (۱) خداست ، و پیوسته برجا است ، چه زیان دارد این دین را اگر قومی بر گردند و مرتد شوند. اگر قومی مرتد شوند رب العزة دیگرانی آرد که آنرا بجان و دل باز گیرند، و بناز پرورند، معالم امر وقواعد نهی بایشان محفوظ دارد ، و بساط شرع بمکان ایشان مزیّن دارد ، رقم محبت برایشان کشیده که « یحبّهم و یحبّونه »، بخط الهی صفحهٔ دلشان بنگاشته که « کتب فی قلوبهم الایمان »، چراغ معرفت در سر ایشان افروخته که « فهوعلی نورمن ربّه » . الهیّت مربی ایشان، وحجر نبّوت مهد ایشان ، ازل و ابد در وفای ایشان ، میدان لطف مستودع نظرایشان، بساط هیبت مستقر همت ایشان . همانست که جای دیگر گفت : « فان یکفربها هؤلاء فقد وکّلنا بها قوماً لیسوا بها بکافرین ». ومصطفی (ص) گفت : « لاتزال طائفة من امّتی علی الحقّ ظاهرین ، لایضرّهم من خالفهم حتی یاتی امرالله ».

و بشارت آنست که هر که مرتدّ نیست وی درشمار دوستانست ، واهل محبت و ایمان است. هر که در وهدهٔ ردّت نیفتاد، او را بشارتست که اسم محبّت بروی افتاد . یقول الله تعالی : « من یرتدّ منکم عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبّهم و یحبّونه ». نخست محبت خود اثبات کرد وآنگه محبت بندگان، تا بدانی که تا الله بنده رابدوست نگیرد، بنده بدوست نبود .

---

۱ - نسخهٔ ج : نگهبان ونگهدار.

واسطی گفت : « بطل جهنم بذکر حبّه لهم بقوله : یحبّهم و یحبّونه ، وأنّی تقع الصفات المعلولة من الصفات الازلیة الابدیة » ! **ابن عطاء** را پرسیدند که محبت چیست ؟ گفت: اغصان تغرس فی القلب فتثمر علی قدر العقول. درختی است درسویداءِ دل بنده نشانده ، شاخ بر اوج مهر کشیده ، میوه‌ای باندازهٔ عقل بیرون داده .

پیر طریقت گفت: « نشان یافت اجابت دوستی رضاست . افزایندهٔ آب‌دوستی وفاست . مایهٔ گنج دوستی همه نور است . بار درخت دوستی همه سرور است . هر که از دوگیتی جدا ماند ، در دوستی معذور است. هر که از دوست جزاء دوست جوید نسپاس است ، دوستی دوستی حق است، و دیگر همه وسواس است . « یحبّهم و یحبّونه » عظیم کاری وشگرف بازاری که‌آب وخاك را برآمد ، که قبلهٔ دوستی حق گشت ، ونشانهٔ سهام وصل، چون که ننازد رهی ! و نزدیکتر منزلی بمولی دوستی است! آن‌درختی که همه بار سرورآرد دوستی است. آن تربت که ازوهمه نرگس انس روید دوستی است .آن ابر که همه نور بارد دوستی است. آن شراب که زهرآن همه شهد است دوستی‌است آن راه که خاك آن همه مشك و عبیر است دوستی است. رقم دوستی ازلی است ، و داغ دوستی ابدی است » .

تا دوستی دوست مرا عادت و خوست
از دوست منم همه و از من همه دوست .

بنگر دولت دوستی که تا کجا است ! بشنو قصهٔ دوستان که چه زیبا است ! میدان دوستی یك دل را فراخ است . ملك فردوس بر درخت دوستی یك شاخ است . آشامندهٔ(١) شراب‌دوستی ازدیدار برمیعادست. برسد هر که صادق روزی بآنچه مرادست. بداود وحی‌آمد که : **یاداود** هر که‌مرا بجوید بحق‌مرا یابد ، وآنکس که دیگری‌جوید

١ـ نسخهٔ الف : آشمنده .

مرا چون یابد. یا داود زمینیان را گوی: روی بصحبت و مؤانست من آرید، و بذکر من انس گیرید، تا انس دل شما باشم. من طینت دوستان خود از طینت **خلیل** خود آفریدم، و از طینت **موسی کلیم** خود و از طینت **محمد حبیب** خود. یا **داود** من دل مشتاقان خود را از نور خود آفریدم وبجلال خود پروردم. مرا بندگانی‌اند که من ایشانرادوست دارم، و ایشان مرا دوست دارند: «یحبّهم و یحبّونه». ایشان مرا یاد کنند و من ایشانرا یاد کنم: «فاذکرونی اذکرکم». ایشان ازمن خشنود و من از ایشان‌خشنود: «رضی‌الله عنهم و رضوا عنه». ایشان در وفاء عهد من ومن در وفاء عهد ایشان: «اوفوا بعهدی اوف بعهدکم». ایشان مشتاق من ومن مشتاق ایشان: «الاطال‌شوق الابرار الی لقائی، و أنا الی لقائهم لاشد شوقاً».

«انّما ولیّکم‌الله و رسوله» ـ قال **ابوسعیدالخراز** رحمه‌الله: اذا اراداللّه ان یوالی عبداً من عبیده فتح علیه باباً من ذکره، فاذا استلذ الذکر فتح علیه باب القرب، ثم رفعه الی مجلس الانس، ثم اجلسه علی کرسی التوحید، ثم رفع عنه الحجب، و أدخله دارالفردانیة، و کشف عنه الجلال والعظمة، فاذا وقع بصره علی‌الجلال و العظمة، بقی بلاهو، فحینئذ صارالعبد فانیاً، فوقع فی حفظه سبحانه، وبریٔ من دعاوی نفسه».
بوسعید خراز گفت: چون خدای تعالی خواهد که بنده‌ای بـرگزیند، و از میـان بندگان اورا ولی خود گرداند، اول نواختی که بر وی نهد آن باشد که ویرا بر ذکر خود دارد، تا ازکار خود باکارحق پردازد، و از یاد خود با یاد حق پردازد، و از مهرخود با مهرحق آید. چون با ذکر ومهرحق آرام گرفت، اورا بخود نزدیك گرداند. نشان نزدیکی حلاوت طاعت بود، و کراهیت معصیت، و عزلت از خلق، و لذت خلـوت. پس اورا درمجلس خلوت بربساط انس بر کرسی توحید نشاند. آزاد ازخلق، وشاد بحق، وبی قرار درعشق، حجابها برداشته، و در میدان فردانیّت فروآورده، ومکاشف جلال و

عظمت کشته ، ازخود بیگانه ، و باحق یگانه ، در خود برسیده ، و بمولی رسیده ، همی گوید بزبان بیخودی : بر خبر همی رفتم جویان یقین ترس یانه ، و اومید برین مقصود ازمن نهان، ومن کوشندهٔ دین، ناگاه برق تجلی تافت از کمین ، از ظن چنان روزبینند، واز دوست چنین بجان. شنوسخن آن **پیر طریقت** که نیکو گفت : ای میهمن اکرم! ای مفضل ارحم ! ای محتجب بجلال ومتجلی بکـرم ! قسام پیش از لوح و قـلم ، نمایندهٔ سور هدی پس از هزاران ماتم ! بادا که باز رهم روزی از زحمت **حوا** و **آدم** ! آزاد شوم از بند وجود وعدم. ازدل بیرون کنم این حسرت وندم . با دوست برآسایم یکدم. درمجلس انس قدح شادی بر دست نهاده دمادم .

تا کی سخن اندرصفت و خلقت آدم　　تا کی جدل اندر حدث و قدمت عالم !
تا کی تو زنی راه برین پرده و تا کی　　بیزار نخواهی شدن از عالم و آدم !

۹ـ النوبة الاولى

قوله تعالی « **يا ايّها الّذين امنوا** » ای ایشان که بگرویدند ! « **لاتتّخذوا** » مکنید و بدست مگیرید ، « **الّذين اتّخذوا دينكم هزواً ولعباً** » ایشانرا که دین شما بافسوس و بازی گرفتند ، « **من الّذين اوتوا الكتاب من قبلكم** » ازیشان که کتاب دادندایشانرا پیش ازشما ، « **والكفّار** » وآن کافران [که با خدای شرك آرند]، « **اولياء** » مشمارید ایشانرا بدوستان [و همدل(۱) مپندارید]. « **و اتّقوا الله** » و پرهیزید ازخشم و عذاب خدای ، « **ان كنتم مؤمنين** (۵۷) » اگر گرویدگان اید .

« **واذا ناديتم الى الصّلوة** » و چون بنماز خـوانید ، « **اتّخذوها هزواً و لعباً** » بانگ نماز را بافسوس و بازی آرند ، « **ذلك بأنّهم** » آن بآنست که ایشان ، « **قوم لايعقلون** (۵۸) » قومی اند که حق درنمی یابند (۲) .

۱ـ نسخهٔ الف : هام دل.　　۲ـ نسخهٔ الف : درنمی یاوند .

«قل» [یا محمد] گوی: «**یا اهل الکتاب**» ای خوانندگان تورات و انجیل! «**هل تنقمون منّا**» در چه چیز بر مامی کین دارید و آنرا از ما نمی‌پسندید، «**الّا أن امنّا بالله**» مگر آنکه ما گرویده‌ایم بخدای، «**و ما انزل الینا**» وبآنچه فرو فرستاده آمد بر ما، «**وما انزل من قبل**» و آنچه فرو فرستاده آمد از پیش، «**و أنّ اکثرکم فاسقون**(۵۹)» وبیشترشما فاسقان و ازطاعت بیرون شدگان‌اید.

«**قل هل انبّئکم**» گوی شما را خبر کنم؟ «**بشرّ من ذلك مثوبة**» به بهتر از آن‌ثواب، «**عندالله**» نزدیك‌خدای، «**من لعنه‌الله**» آنکس که الله‌لعنت کرد بر وی، «**و غضب علیه**» وخشم گرفت بروی، «**و جعل منهم القردة والخنازیر**» و ازیشان کبیان کرد و خوکان «**و عبدالطاغوت**» و طاغوت پرستیدند «**اولئك شرّمکاناً**» اینان اند که بر بترینه جایگاه‌اند، «**واضلّ**» و بی راه تر بر بی‌راهی‌اند، «**عن سواء السّبیل**(۶۰)» از میانهٔ راه راست.

«**و اذا جاؤکم**» و آنگه که بشما آیند، «**قالوا امنّا**» گویند که بگرویدیم، «**و قد دخلوا بالکفر**» و[چون درآمدند] با کفردرآمدند، «**وهم قد خرجوا به**» و [چون بیرون شدند] با کفر بیرون شدند، «**و الله اعلم بما کانوا یکتمون**(۶۱)» و خدای داناتراست بآنچه نهان میدارند.

«**وتری کثیراً منهم**» و فراوانی بینی ازیشان، «**یسارعون فی الاثم والعدوان**» که می شتابند دربزه و افزونی جستن، «**و اکلهم السّحت**» وخوردن رشوت «**لبئس ماکانوا یعملون**(۶۲)» بدا که آنست که ایشان میکنند!

«**لولا ینهیهم**» چرا بازنزنند ایشانرا «**الرّبّانیّون و الاحبار**» رهبان و دانشمندان «**عن قولهم الاثم**» از گفتن ایشان دروغ، «**وأکلهم السّحت**» و خوردن‌ایشان رشوت، «**لبئس ماکانوا یصنعون**(۶۳)» بدا که آنست کدایشان میکنند.

« **و قالت اليهود** » جهودان گفتند : « **يد الله مغلولة** » دست رازق بسته است ، « **غلّت ايديهم** » دست ايشان ببستند ، « **ولعنوا بما قالوا** » ولعنت كردند بر ايشان بآنچه گفتند ، « **بل يداه مبسوطتان** » بلكه دو دست او گشاده است ، « **ينفق كيف يشاء** » نفقت ميكند چنانكه خواهد « **وليزيدنّ** » و بخواهد افزود ، « **كثيراً منهم** » فراوانى را ازيشان « **ما انزل اليك من ربّك** » آنچه فرو فرستاده آمد برتو ازخداوند تو، « **طغياناً و كفراً** » ناپاكى و كفر، « **وألقينا بينهم العداوة و البغضاء** » و بيفكنديم ميان ايشان دشمنى و زشتى (١) « **الى يوم القيمة** » تا روز رستاخيز، « **كلّما اوقدوا ناراً** » هر كه كه آتشى افروزند ، « **للحرب** » جنگ را « **اطفأ ها الله** » خداى آن آتش را فرو ميكشد « **ويسعون فى الارض فساداً** » و همواره در زمين بتباهى ميشتابند [و دلها از حق باز ميگردانند] ، « **والله لايحبّ المفسدين** (٦٤) » و الله تباهكاران را دوست ندارد .

النوبة الثانية

قوله تعالى : « يا ايّها الّذين امنوا لاتتخذوا الّذين اتخذوا دينكم هزواً ولعباً» اين در شأن دوجهود آمد كه جائى خالى نشسته بودند، بانگ نماز شنيدند، خنده كردند، وبافسوس سخن گفتند . رب العالمين گفت: « ايشان كه دين شما را بافسوس وبازى گرفتند بدوست مگيريد، وبا ايشان موالات مكنيد و درجمله سه قوم بودند كه بافسوس سخن ميگفتند، و مسلمانانرا ميرنجانيدند: مشركان عرب و منافقان واهل كتاب رب العالمين حوالت استهزا با مشركان كرد ،آنجا كه گفت : « انا كفيناك المستهزئين » ، و در صفت منافقان گفت : « انما نحن مستهزؤن »، ودرصفت اهل كتاب گفت:«الّذين اتخذوا دينكم

١ ـ نسخهٔ الف : ژشتودى .

هزواً و لعباً من الّذین اوتوا الکتاب من قبلکم و الکفار اولیاء » . و الکفار مجرور قراءت ابوعمر و کسائی است معطوف بر« من الّذین اوتوالکتاب » ای: و من الکفار. باقی بنصب خوانند، معطوف بر « الّذین اتخذوا دینکم » ای: و لاتتخذواالکفار اولیاء. آنگه گفت : « و اتقوالله ان کنتم مؤمنین » پرهیزید ازخشم وعذاب خدا در موالات این کافران اگر بحقیقت گرویدگانید و بوعد و وعید وی ایمان دارید .

« و اذا نادیتم الی الصّلوة » - یعنی بالاذان و الاقامة . چون مسلمانان بانگ نماز میگفتند ، و بر نماز میخاستند جهودان میگفتند : قد قاموا لاقاموا ، قد صلّوا لاصلّوا ، رکعوا لا رکعوا ، سجدوا لاسجدوا . این سخن برطریق استهزا میگفتند و میخندیدند ، تا رب العزة در شأن ایشان این آیت فرستاد .

سدّی گفت : مردی ترسا در مدینه آواز مؤذن شنید که میگفت : « اشهد انّ محمداً رسول الله » . آن ترسا گفت: حرق الکاذب ، سوخته باد دروغ زن . رب العزّة این سخن هم در آن ترسا اجابت کرد . چاکری داشت ، و یك شب آتش بر افروخت اندر خانه ، و ترسا و کسان وی همه خفته بودند . شرری از آن آتش در جامه افتاد ، ترسا و کسان وی هر چه در خانه همه بسوخت . و گفته‌اند : کافران چون آواز مؤذّن شنیدند که بانگ نماز میگفت حسد بردند برسول خدا و بمسلمانان ، و آنرا عظیم کراهیت داشتند . آمدند برسول خدا و گفتند : تو دعوی نبوت میکنی ، وبدعتی نهادی که انبیا ننهادند که پیش از تو بودند ، و اگر درین خیری بودی ایشان بدان سزاوار تر بودندی (۱) از کجا برساختی و چرا نهادی این آوازدادن بدین ناخوشی؟ رب‌العالمین بجواب ایشان این آیت فرستاد : « ومن احسن قولا ممّن دعا الی الله و عمل صالحاً » یعنی که اگرکافران این آواز ناخوش میدانند بدان اعتبار نیست ، که هیچ گفتار ازین

۱ - نسخهٔ الف ، بودندید .

نیکوتر و هیچ آواز ازین خوشتر نیست ، که خلق را بر خدای میخواند ، و بحق دعوت میکند . « اتخذوها » ـ این ها والف بیك وجه با نماز میشود ، از بهر آنکه چون بر بانگ نماز استهزا کنند بر نماز کرده باشند . دیگر وجه آنست که : اتخذوا الدّعوة هزواً ولعباً . « ذلك بأنّهم قوم لایعقلون » ـ مالهم فی اجابتهم لو اجابوا الیها ! و ما علیهم فی استهزائهم بها !

فصل فی بدو الاذان و ذکر فضائله و آدابه

عبدالله بن زید الانصاری گفت : مسلمانان چون به **مدینه** آرام گرفتند نماز میکردند ، و بانگ نماز خود نمی‌شناختند و نمی‌دانستند . با یکدیگر مشورت کردند که سببی باید که ما را فراهم آرد نماز را ، و نشانی بود وقت نماز را . قومی گفتند : علمی بر بام مسجد برپای کنیم بوقت نمازتا مسلمانان چون آن بینند یکدیگر را خبر دهند ، وبنماز آیند . رسول خدا آنرا نپسندید . قومی گفتند : آتشی برافروزیم ، ومسلمانانرا بدان آگاهی دهیم . قومی گفتند : قرنی سازیم چنانکه جهودان ساخته‌اند. قومی گفتند : ناقوس سازیم چنانکه ترسایان کرده‌اند . **مصطفی** (ص) هر دو کراهیت داشت ، از آنکه هر دو شعار جهودان و ترسایان بود . **عبدالله زید** گفت : آن شب بخفتم . بخواب نمودند مرا مردی که جامهٔ سبز پوشیده بود ، و ناقوسی داشت . گفتم ای بندهٔ خدا ! این ناقوس بمن دهی ؟ گفت : تا چه کنی . گفتم تا مردم را باین برنماز خوانم . گفت : ترا بچیزی به ازین دلالت کنم . گفتم : آن چیست ؟ بر بالائی ایستاد و گفت : الله اکبر ، الله اکبر . همی گفت تا بانگ نماز تمام کرد . پس از آن موضع تحول کرد ، پاره‌ای فراتر شد . یك قعده بنشست . آنگه بر خاست ، و اقامت گفت هر کلمه‌ای یك بار مگر کلمهٔ اقامت که دوبار بگفت . (گفتا)چون بیدار شدم ، رسول‌خدارا

از آن خواب خویش خبر دادم. گفت: یا **عبدالله** این کلمات **بلال** را درآموز، تا وی بانگ نماز کند، که آواز وی بلند تر است. **بلال** در مسجد بانگ نماز گفت. **عمر خطاب** بشنید در خانهٔ خویش، بر خاست بیرون آمد، گفت: یا رسول الله این آواز که **بلال** داد، و این بانگ نماز هم بر این صفت مرا نیز بخواب نمودند. رسول خدا از آن شاد گشت، و خدایرا عزوجل حمد گفت.

و بدان که بانگ نماز سنتی مؤکد است و شعار اسلام، و تعطیل آن روا نیست. و گفته‌اند که: فرض کفایت است و ترجیع در آن سنت، و تثویب در بانگ نماز با مداد سنت، و طهارت در آن سنت، که مصطفی (ص) گفت: «حقّ و سنة ان لایؤذّن لکم احد الا هو طاهر»، و قیام در آن سنت، که رسول خدا **بلال** را گفت: «قم فناد»، و در اذان ترسل سنت است، یعنی آهستگی و گسستگی، و در اقامت ادراج سنت است، یعنی پیوستگی و سبک گفتن، لقول **النبیّ** (ص) لبلال: «اذا اذّنت فترسّل، و اذا اقمت فاجدر، واجعل بین اذانك و اقامتك قدر ما یفرغ الاکل من اکله و الشارب من شربه، و المعتصر اذا دخل لقضاء حاجته، ولا تقوموا حتی ترونی». هر که بانگ نماز شنود مستحب است جواب دادن آن همچنانکه مؤذن میگوید وی میگوید، الا در حیعله، که بجواب آن گوید: لاحول ولا قوة الا بالله، و بجواب تثویب گوید: صدقت وبررت، وبجواب لفظ اقامت گوید: اقامها الله و ادامها مادامت السّماوات والارض.

و اگر در نماز بود، آن ساعت که بانگ نماز شنود، چون سلام باز دهد، بقضا باز آرد، و اگر قرآن خواند جواب اذان باز دهد، آنگه بر قرآن خواندن باز شود، وچون ازبانگ نمازفارغ شد درود بمصطفی دهد، لقوله(ص): «اذا سمعتم المؤذن فقولوا مثل‌ما یقول، ثم صلّوا علیّ فانّه من صلی علیّ مرّة صلی الله علیه بها عشراً». پس

گوید هم مؤذن و هم شنونده : « اللّهمّ ربّ هذه الدّعوة التّامة و الصّلوة القائمة آت محمداً الوسیلة و الفضیلة ، و ابعثه المقام المحمود الّذی وعدته » ، که **مصطفی** (ص) گفت : هر کس که این بگوید ، حلّت له شفاعتی یوم القیامة. و در میان بانگ نماز سخن گفتن ناشایست است، و بر داشتن آواز وایستادن بر جای عالی و استقبال قبله از شرائط آنست ، و انگشت در هر دو گوش نهادن از هیآت آن . و پس از بانگ نماز شام بگوید : « اللّهمّ هذا اقبال لیلك و ادبار نهارك و اصوات دعائك ، اغفرلی » ، که رسول خدا **امّ سلمه** را چنین فرمود . و میان بانگ نماز و اقامت دعا فرو نگذارد که مصطفی گفت : « انّ الدّعاء لایردّ بین الاذان و الاقامة ، فادعوا »، و چون نداء الصلوة شنود ، گوید : مرحباً بالقائلین عدلا و بالصّلوة مرحباً و اهلا .

و مؤذن باید که مردی مسلمان عاقل باشد که‌ازکافرو دیوانه درست نیاید ، که نه اهل عبادت‌اند ، و زن را کراهیت است مگر اقامت ، که ویرا رواست ، و مستحب و اولی تر آنست که مؤذّن آزاد باشد و بالغ و عدل و امین ، که در خبر است : « یؤذّن لکم خیارکم » . **عمر خطاب** یکی را گفت : من مؤذّنوکم ؟ فقال موالینا او عبیدنا . قال : انّ ذلك لنقص کبیر . و بیشترین علما موذّنی کردن فاضل تر داشته‌اند از امامی کردن ، لقول الله تعالی : « و من احسن قولا ممّن دعا الی الله » ؟ و لقول النبی (ص) : « الائمة ضمناء ، و المؤذّنون امناء ، فارشد الله الائمة و غفر للمؤذّنین » ، و معلومست که حال امین تمامتر است از حال ضمین . و قال (ص) : « ثلاثة علی کثبان المسك یوم القیامة : عبد ادّی حق الله و حق مولاه ، و رجل امّ قوماً و هم به راضون ، و رجل ینادی بالصّلوات الخمس کل یوم ولیلة » ، و قال (ص) : « المؤذّن یغفرله مدی صوته ، و یشهد له کل رطب و یابس » ، و قال : « من اذن سبع سنین محتسباً کتبت له براءة من النّار » ، وقال : « تعجب ربّك من راعی غنم فی راس شطیّة للجبل ، یؤذن بالصلوة ،

ویصلی ، فیقول الله عزوجل : انظروا الی عبدی هذا یؤذّن ویقیم الصّلوة ، یخاف منی ، قد غفرت لعبدی ، و أدخلته الجنة »، وقال عمر: « لو کنت مؤذّناً لما بالیت ان لاأجاهد ولا احجّ ولا اعتمر بعد حجّة الاسلام » .

« قل یا اهل الکتاب هل تنقمون منّا »ـ **ابن عباس** گفت : نفری از جهودان برسول خداآمدند **ابویاسر بن اخطب و رافع بن ابی رافع و اشیع** وامثال ایشان، و پرسیدند از رسول خدا که از پیغامبران مرسل کدام‌اند کـه ایمان به ایشان میباید آورد ؟ رسول گفت : « او من بالله و مـا انزل الینا و ما انزل الـی ابراهیم و اسمعیل و اسحق ویعقوب والاسباط وما اوتی موسی و عیسی ». چون نام **عیسی** شنیدند نبوّت ویرا جاحد شدند وانکار نمودند و گفتند : ایمان نیاریم بآنکس که بوی ایمان آرد وسو گند یاد کردند ، و گفتند : والله که ندانیم بترازین دین که شما دارید . رب العالمین بجواب ایشان این آیت فـرستاد : « قل یا اهل الکتاب هل تنقمون منّا » ای هل تکرهون و تنکرون منّا الا ایماننا و فسقکم ؟ این خلاصهٔ سخن است یعنی شما کراهیت میدارید ایمان ما ، ومیدانید که ما برحقّیم ، و این کراهیت‌شما ازآن است که شما فاسق گشتید و بر دین باطل بماندید ، بسبب آن ریاست که یافته‌اید ، و رشوت میستانید ، و مـال بدست می آرید .

« و انّ اکثرکم فـاسقون » ـ واو زیـادت است ، معنی آنست : لفسقکم نقمتم علینا الایمان . اگر کسی سؤال کند ، گوید : چون تواند بود کسی که دین حق شناسد ، و حقیقت و صدق آن داند ، آنگه دین باطل گیرد ، و حق بگذارد ، این بعقل چون راست آید ؟ جواب آنست که مثل ایـن در مشاهده بسی دیده‌ایم و شنیده ، کسی که داند بتحقیق که قتل گناهی صعب است و کبیره‌ای بزرگ ، مـرد را بدوزخ برد و بعقوبت در افکند ، و آنگه در آن میکوشد و می کند شفاء غیظی را یا سلب مالی را، و

همچنین ابلیس مهجور دانست که الله تعالی ویرا بآن معصیت که کرد بگیرد و عقوبت کند، و آنگه همی کرد، و هواء خویش بر طاعت حق ایثار میکرد، و ازین جنس اگر بر شماریم فراوان است و آن همه بارادت و تقدیر خدای جهانست.

«قل هل انبّئکم بشرّ من ذلك» - این ذلك اشارتست فرا تصدیق مؤمنان و هدی الله ایشانرا بنزدیك خدا، و این آیت جواب جهودان است که گفتند ندانیم دینی بتر از دین شما. رب العالمین گفت: یا **محمد** ایشانرا جواب ده که: خبر کنم شما را به بتر از آنکه شما مؤمنان را می‌پندارید بپاداش نزدیك خدا. «مثوبة» نصب علی التفسیر است. «من لعنه الله» این من دو وجه دارد: یکی آنکه محل آن خفض است بر بدل شرّ، و بدیگر وجه محل آن رفع است بر اضمار هو، یعنی: هومن لعنه الله، و برین وجه معنی آنست که: چون این آیت آمد که «قل هل انبّئکم بشرّ من ذلك» جهودان گفتند: من هم؟ **مصطفی** (ص) گفت: «من لعنه الله» یعنی: هومن لعنه الله.

«و غضب علیه وجعل منهم القردة والخنازیر» - قردة از جهودان است وخنازیر از ترسایان، قردة از صیادان شنبه‌اند به **ایله**، و خنازیر از مکذ بانند بمائده، و «عبد الطّاغوت» پرستندگان گوساله‌اند. طاغوت اینجا عجل است. **حمزه** تنها «و عبد الطّاغوت» خواند بضمّ با، و طاغوت بخفض برسبیل اضافت. و عبد بر مثال حذر و فطن بناءِ مبالغت است بر معنی عابد، یعنی: ذهب فی عبادة الطّاغوت کلّ مذهب. باقی قرّاء عبد بفتح باودال خوانند، وطاغوت بنصب، ومعطوفست بر ماتقدّم، یعنی: من لعنه الله و من عبد الطّاغوت. «اولئك شرّ مکاناً» ای مکانة و منزلة، «و اضلّ عن سواء السبیل» ای عن قصد السبیل طریق الهدی.

«واذا جاؤکم قالوا آمنّا» - درمیان جهودان منافقانی بودند که درپیش رسول

خدا میشدند و می گفتند: نحن نعرف صفتك و نعتك، آمنّا بأنّك رسول الله. بزبان این میگفتند، و در دل کفر میداشتند. رب العالمین گفت: « دخلوا بالکفر و هم قد خرجوا به » ای دخلوا وخرجوا کافرین، والکفر معهم فی کلتی حالتیهم. « و الله اعلمُ بماکانوا یکتمون » فی قلوبهم من الکفر.

« وتری کثیراً منهم » - من الیهود، « یسارعون فی الاثم والعدوان » یبادرون الی المعصیة والظلم، « و أکلهم السحت» یأخذون من الرشی علی کتمان الحق. « کثیراً منهم » از بهر آن گفت که: نه همه آن بودند که در اثم و عدوان مسارعت نمودند، قومی آن کردند، وقومی شرم داشتند، و ازآن وا ایستادند. رب العزة گفت: « لبئس ماکانوا یعملون » بد چیزی است که ایشان میکنند که در حکم رشوت میستانند، و حرام میخورند، وظلم میکنند. ربّانیان واحبارا عتاب کرد. ربّانیان علماءِ ترسایان‌اند، و احبار علماءِ جهودان. **ضحّاك** گفت: در قرآن صعب تراز این آیتی در خوف نیست، که رب العزة آنکس که منکر پیش گرفت و باك نداشت، وآنکس که نهی نکرد وباز نزد، هردو را ذمّ برابر کرد. گناهکاران و مرتکبان منکر را گفت: « لبئس ماکانوا یعملون »، و تارکان نهی منکر را گفت: « لبئس ماکانوا یصنعون ».

ومصطفی (ص) گفت: « والّذی نفسی بیده لیخرجنّ ناس من امّتی من قبورهم فی صورة القردة والخنازیر بما داهنوا اهل المعاصی وهم یستطیعون ». وأوحی الله تعالی الی **یوشع بن نون**: انّی مهلك من قومك اربعین الفاً من خیارهم، وستین الفاً من شرارهم. قال: یا رب هؤلاء الاشرار، فما بال الاخیار؟ قال: انّهم لم یغضبوا لغضبی، وکانوا یؤاکلونهم و یشاربونهم. و در آثار بیارند که الله تعالی دوفریشته فرستاد باهل شهری تا آن قوم را هلاك کنند، و آن شهر را زیر و زبر کنند. مردی را دیدند که در نماز بود، ایشان بآسمان بحضرت عزّت باز شدند، تا الله چه فرماید. الله گفت:

بازگردید وهمه را هلاك كنید ، و آن مرد را نیز با ایشان هلاك كنید ، كه هرگزچون منكری دید از بهرما روی ترش نكرد . وجمعی كودكان درمیان شهری خروسی را گرفته بودند ، وپرهای وی میكندند ، وآنرا تعذیب میكردند . پیری را دیدند در كنار ایشان كه آنرا میدید و نهی نمیكرد و انكار نمی‌نمود ، تا رب العزة آن قوم را عقوبت كرد ، وآن شهر را بزمین فروبرد . اگر كسی پرسد چه فرق است میان عمل وصنع ؟ جواب آنست كه صنع فعلی بود كه در ضمن آرایش و نیكوئی بود ، و ازینجا گویند : ثوب صنیع ، و فلان صنیعة فلان ، اذا استخلصه علی غیره ، وصنع الله لفلان ای احسن الیه . پس‌صنع بكمال تر است از عمل ، از بهر این‌معنی ربّانیان و احباررا یصنعون گفت، و عامهٔ مردم را یعملون ، چندانكه ربانیان را بر عامه مردم فضل است صنع را بر عمل فضل است .

« وقالت الیهود » ـ این آیت در شأن جهودان فروآمد **فنحاص بن عازورا** و اصحاب او، كه الله ایشانرا روزی فراوان و نعمت تمام داده بود . پس چون در اللهكافر گشتند ، و **مصطفی** را دروغ زن گرفتند ، و در نعمت الله كفران آوردند ، و ذلك فی‌قوله « الم ترالی الّذین بدّلوا نعمة الله كفراً »! ربّ العزةآن نعمت از ایشان واستد، و بروزگار قحط ونیاز افتادند . این **فنحاص** و اصحاب وی گفتند : « یدالله مغلولة » ممسكة عنّا الرزق، دست رازق بسته است و روزی باز گرفته، و این كنایه از بخل است، یعنی كه برما بخیلی كند ، و چنانكه پیش ازین روزی میداد نمی‌دهد . این همچنانست كه جای‌دیگر گفت رسول خودرا : « ولا تجعل یدك مغلولة الی‌عنقك » فتنفق‌دون‌الحق، « ولا تبسطها كلّ البسط » فوق الحق. و روا باشد كه برمعنی استفهام نهند یعنی: اید الله مغلولة عنّا حیث قترالرزق علینا ؟

رب العالمین ایشان را جواب داد : « غلّت ایدیهم » ای امسكت عن‌الخیرات

و قبضت عن الانبساط بالعطيّات . دست ایشان است که از خیرات و عطیات فروبسته است، که هر گز ازیشان کسی را نبینی که نفقه فراخ کند بر خویشتن یا بر کسی مگر اند کی. معنی دیگر « غلّت ایدیهم » یعنی یوم القیامة . « اذ الاغلال فی اعناقهم » جزاء این کلمهٔ کفر ایشان آنست که فردا در قیامت غل آتشین بر گردن ایشان نهند، و دستهای ایشان وا گردن بندند، « و لعنوا بماقالوا» بوعدوا من رحمة الله، وعذبوا بالجزیة فی الدنیا ، و النّارفی العقبی . و این سخن از جهودان بس عجب نیست پس از آنکه از ایشان حکایت می باز کنند که : « قالوا یا موسی اجعل لنا الهاً کمالهم الهة » ، و قال : « انّ الذین اتخذوا العجل سینالهم غضب من ربّهم» الایة. وعن **ابن عباس** قال: قال النبی (ص) : « من لعن شیئاً لم یکن للّعنة اهلا رجعت اللعنة علی الیهود بلعنة الله ایّاهم » .

آنکه گفت جلّ جلاله :« بل یداه مبسوطتان» اثبت الید ونفی الغلّ . ید صفت را اثبات کرد و غلّ را نفی کرد ، و این ردّ است بر **جهمیان** که صفت را منکرند ، و تأویل باطل نهادند . علماء سلف و ائمّهٔ اهل سنت گفتند که : آنچه جهودان گفتند « یدالله مغلولة »، « ید » راست گفتند، اما « مغلولة » دروغ گفتند، که رب العزة ایشانرا در غلّ دروغزن کرد نه در ید، گفت: « بل یداه مبسوطتان » . این همچنانست که قومی را گفت : « و اذا فعلوا فاحشة قالوا وجدنا علیها آباء نا و الله امرنا بها ». راست گفتند که : وجدنا علیها آباء نا ، اما دروغ گفتند که : و الله امرنا بها ، که رب العزة ایشانرا درین دروغ زن کرد نه در آن ، گفت : « قل انّ الله لایأمر بالفحشاء » .

فصل

بدان که مردم درین مسألهٔ ید برسه گروه‌اند : گروهی **معتزله**‌اند و **قدریه** و **اثناعشریهٔ را فضه** . اینان گفتند : یدالله ید قدرة و قوة و نعمة ، و گروهی دیگر

مجسمه اند **کرامیه** و **هشامیه** . وهشامیه طائفه‌ای از رافضیان‌اند، امام ایشان **هشام بن الحکم**، گفتند که ید خدا ید جارحه‌است،‌ و این سخن روی بکفر دارد که **مصطفی** (ص) گفت : « من شبه‌الله بشیء من المخلوقین فقد کفر » . سیوم گروه علماءِ سنت‌اند و قدوهٔ امت نقلهٔ اخبار و حملهٔ آثار، گفتند: ید خدا ید صفت‌است، و ید ذات، ظاهر آن پذیرفته، و باطن تسلیم کرده ، و حقیقت آن در نایافته ، و از راه چگونگی و تصرف و تـأویل برخاسته ، و تهمت برخرد خویش نهاده ، و اعتقاد کرده ، که ازهمنامی همسانی (۱) نیست، و بخیال گرد آن گشتن روی نیست، معلوم هست اما تخیل نیست، مسموع هست اما معقول نیست .

قومی گفتند ید ید قدرت است و نعمت، واین محال است و باطل، که رب‌العزة گفت : « بل یداه مبسوطتان » ، دو ید گفت بـاز گسترده و گشاده، و معلوم است کـه قدرت یکی است نه دو ، و نعمت نه خود یکی‌است که بسیاراست ، لقوله تعالی: « و ان تعدّوا نعمة‌الله لاتحصوها » ، ودرقصهٔ **آدم** گفت : « ما منعك ان تسجد لما خلقت بیدی». اگر معنی ید قدرت بودی ابلیس را بودی که گفتی: چنانکه **آدم** را بقدرت بیافریدی مرا نیز بقدرت بیافریدی، چه شرف دارد برمن؟ چون ابلیس بجواب آن تفصیل باسخنی دیگر گشت ، و فرق کرد میان آتش و گل ، گفت: « انا خیرمنه خلقتنی من نار وخلقته من طین». معلوم گشت که این تخصیصی بود که جز آدم را نبود، که ویرا بهر دو ید صفت خویش آفرید و ید صفت حق بوی رسید ، و آن دو ید اینست که گفت : « بل یداه مبسوطتان » .

اهل تأویل گفتند : « بل یداه » یعنی رزقـاه رزق مـوسّع و رزق مقتور، رزق حلال و رزق حرام، و این تأویل محالست و باطل، که رب‌العزة گفت : « مبسوطتان» ، و

۱ـ نسخهٔ الف : هام نامی هام سانی.

معلومست که رزق مقتورمبسوط نبود، ونیز گفت تعالی وتقدس: «لما خلقت بیدی»، مقتضی تأویل آنست که لما خلقت برزقی، واین محض کفر باشد. و **مصطفی** (ص) گفته : « انّ المقسطین علی منابر من نور عن یمین الرحمن، و کلتا یدیه یمین ». هل یجوز أن یقال معناه عن رزق الرحمن، وکلتا رزقیه یمین ! این چنین سخن جز محال وباطل نبود. اگر گویند در لغت عرب سائغ است و روان ید بمعنی نعمت وقوت، گوئیم این مسلّم است، اما درسیاق سخن متکلّم پدید آید که معنی آن چیست. اگر گوید: لفلان عندی ید أکافیه، اینجا معلوم شود که نعمت میخواهد که مکافات آن بشکر کنند ، و اگر گوید : فلان لی ید و عضد وناصر، دانیم که معنی آن نصرت و تقویت ومعونت است نه حقیقت ید. اما اگر گوید : ضربنی فلان بیده ، واعطانی الشیء بیده، و کتب لی بیده ، هر عاقلی داند و دریابد که اینجا نه نعمت میخواهد که دست میخواهد ، که بدان نویسند، و بدان عطا دهند، وبدان زنند. ودرلغت عرب گویند: بید فلان امری ومالی، بیده الطلاق و العتاق و الامر و ما اشبهه .

وهم ازین بابست آنچه درقرآن گفت : « تبارك الّذی بیده الملك» ، و قوله : « بیدك الخیر » ، « قل ان الفضل بیدالله » ، و معلوم است که این طلاق و عتاق و امر و فضل وخیر و ملك نه چیزیست که بر دست نهاده است ، امّا عرب در کسی جائز دارند این کلمات واین اضافت، که خداوند دست بود ودست گیرنده در وی روا بود، نه بینی که روا باشد که گویند : بیدالساعة کذا ، و بیدالقرآن کذا ، وبیدالعذاب کذا ، وبیدالقریة کذا ، ازبهر آنکه ید بحقیقت ازاینها درست نباشد، امّا لفظ «بین یدیه» برهر دو افتد هم بر خداوندان دست وهم برچیزها ، که آنرا دست نبود، چنانکه گوئی : بین یدی الساعة ، « و بین یدی عذاب شدید » ، بین یدی کذا و کذا ، ازبهر آنکه معنی بین یدیه امامه و قدامه باشد، اما بید کذا و کذا الا خداوند دست را نگویند، وقرآن بلغت

عرب فروآمده است، هرچه در لغت عرب سائغ است وجائز ، روا باشد که بر وفق آن تفسیرقرآن گویند ، وهرچه درلغت عرب محال بود تفسیرقرآن در آن روا نبود.

« ولیزیدن کثیراً منهم » - ای من الیهود ،« ما انزل الیك من ربّك طغیاناً و کفراً » بانکارهم وتکذیبهم . کثیراً مفعولست ، « ماانزل الیك من ربّك » فاعل است، طغیاناً و کفراً مفعول ثانی است. میگوید : این قرآن طغیان و کفرجهودان میافزاید، چندانکه قرآن فرود آید وبدان‌کافر میشوند، ایشان را کفر وطغیان میافزاید. « و ألقینا بینهم العداوة و البغضاء » - یعنی بین **الیهود** و النصاری . میان جهودان و ترسایان عداوت افکندیم، هرگزهیچ جهود ترسایان را دوست ندارد ونه هیچ ترسا جهودان را . جهود مذهب ترسایان در عبادت **مسیح** دشمن دارد ، و ترسا مذهب جهودان درکافر شدن مسیح دشمن دارد . این همچنانست که گفت . « تحسبهم جمیعاً و قلوبهم شتّی » .آنکه گفت : « الی یوم القیمة » تا روز رستاخیز این عداوت خواهد بود ، واین دلیل است که مذهب جهودی و ترسائی تا بقیامت پیوسته خواهد بود.

« کلّما اوقدوا ناراً للحرب اطفأها الله » - ای کلّما اجمعوا امرهم علی حرب رسول‌الله (ص) فرق الله جمعهم ، و أفسد تدبیرهم . این دلیل است که دین اسلام برهمه دنیا غالب است وقاهر، وکید دشمن آن باطل، وعلم آن همیشه ظاهر، چنانکه جای‌دیگر گفت: « لیظهره علی الدین کله »، « و یسعون فی الارض فساداً » یجتهدون فی رفع الاسلام و محو ذکرالنبی (ص) من کتبهم ، « و الله لایحب المفسدین » یعنی الیهود .

النوبة الثالثة

« یا ایّها الّذین امنوا لاتتخذوا الّذین اتخذوا دینکم هزواً و لعباً »الایة - هر که مسلمان است بار احکام اسلام بروی نه گران است. هر که صاحب دین است شعار

دین بردل وی شیرین است. موحد را نعمت توحید شاهد دل ودیده و جانست. مؤمن پیوسته بر درگاه خدمت بسته میان است. هرطینتی را دولتی است، وهرفطرتی راخدمتی است، وهر کسی را منزلتی. عبادالرحمن دیگرند وعبیدالشیطان دیگر. مقبولان حضرت دیگرند ومطرودان قطیعت دیگر. یکی درحضرت راز بیانگ نمازشاد شود، وچون گل بربار بشکفد، پیوسته منتظر آن نشسته، و از بیم فوت آن بگداخته! درویشی را دیدند برپای ایستاده، وسردر انتظار فروبرده، گفتند: ای درویش آن چیست که در انتظار وی چنین فرو شده‌ای؟ گفت: طهارت کرده‌ام و وقت راز درآمده، انتظار بانگ نماز میکنم. این چنین کس را برابر کی بود با آنکس که از شربت کفر و معصیت چنان مست شده باشد که فرق نکندمیان بانگ نماز وبانگ رود ونای، ووصف الحال وقصهٔ ایشان اینکه رب‌العالمین گفت: «و اذا نادیتم الی الصلوة اتخذوها هزواً ولعباً».

حکایت کنند که پیری جائی میگذشت. کسی بانگ نمازمیگفت. آن پیرجواب وی میداد که و الطعنة واللعنة، پاره‌ای فراتر شد. سگی بانگ میکرد، و جواب وی تسبیح وتهلیل میگفت. پیر را گفتند: این چیست؟ جواب مؤذن را چنان و جواب سگ چنین؟! پیر گفت: آن موذن مبتدع است، اعتقاد وی پاك نیست، و دین وی راست نیست، بانگ نماز ودیگر بانگها را بنزدیك وی فرق نیست، ازین جهت اورا جواب چنان دادم، وازسگ نه بانگ سگ شنیدم که تسبیح شنیدم. بحکم این آیت که رب‌العزة گفت: «و ان من شیء الا یسبح بحمده».

وفی قصّة المعراج أن رسول الله (ص) قال: «فلمّا انتهینا الی الحجاب، خرج ملك من وراء الحجاب، فقلت لجبرئیل من هذا الملك؟ فقال: والذی اکرمك بالنبوة مارأیته قبل ساعتی هذه. ثمّ قال الملك: الله اکبر، الله اکبر، فنودی من وراء الحجاب: صدق عبدی انا الله اکبر. فقال الملك: اشهد ان لا اله الا الله، فنودی من

وراءِ الحجاب : صدق عبدی انا الله لا اله الا انا . فقال الملك اشهد أنّ **محمداً** رسول الله ، فنودی : صدق عبدی، انا ارسلت محمداً رسولا. فقال الملك : حیّ علی الصلوة، فنودی : صدق عبدی ، و دعا الیّ عبادی. فقال الملك : حیّ علی الفلاح، فنودی : صدق عبدی ، افلح من واظب علیها . فقال رسول الله : فحینئذ اکمل الله تعالی لی الشرف علی الاولین و الاخرین .

و روی **ابوهریرة** انّ النبی (ص) قال : « اذا قال المؤذن: الله اکبر ، غلقت ابواب النّیران السبعة ، و اذا قال : اشهد ان لااله‌الاالله ، فتحت ابواب الجنان‌الثمانیة ، و اذا قال : اشهد ان **محمداً** رسول الله ، اشرفت‌الحورالعین ، و اذا قال: حیّ علی‌الصلوة تدلّت ثمارالجنة ، و اذا قال: حیّ علی‌الفلاح ، قالت الملائکة: افلحت و أفلح من‌اجابك ، و اذاقال: الله اکبر، الله اکبر، قالت الملائکة : کبرت کبیراً و عظمت عظیماً ، و اذا قال : لااله الاالله، قال الله تعالی : بها حرمت بدنك و بدن من اجابك علی‌النار.

و روی **ابو سعید** عن‌النبی (ص) قال : « اذاکان یوم‌القیامة جیء بکراسیّ من ذهب مشبکة بالدر والیاقوت، ثم ینادی المنادی : این من‌کان یشهد فی کل یوم ولیلة خمس مرات ان لااله الاالله و أنّ **محمداً** رسول الله ، فیقوم المؤذنون وهم اطول الناس اعناقاً، فیقولون: نحن هم ، فیقال لهم: اجلسوا علی‌الکراسی‌حتی یفرغ‌الناس من‌الحساب، فانّه لاخوف علیکم ولا انتم تحزنون .

« **قل یا اهل‌الکتاب هل تنقمون منّا** » الایة ـ ای **محمد** آن بیگانگان را بگو که برما چه عیب مینهید وچه طعن کنید ، مگر که عیب میشمرید آنچه ما بغیب ایمان دادیم ، وکارها بحق تفویض کردیم ، و نادیده ونادر یافته بجان و دل بپذیرفتیم! ما این کردیم و شما نافرمان گشتید وسر کشیدید ، وخویشتن را از ربقهٔ بندگی بیرون بردید. عیب هم برشما است ، و طعن در شما است ، که برشما غضب و لعنت خداست ،

ابعدکم عن نعت التخصیص و أضلّکم ومنعکم عن وصف التقریب وطردکم .

« لولا ینهیهم الربّانیون و الاحبار » ـ باری ایشان که ربانیان‌اند و احبار، در میان شما اخیار، بدانش مخصوص‌اند و بدریافت موصوف ، چرا نادانان را باز نزنند ، و بدانش خویش لهیب آتش جهل ایشان به ننشانند . ویـل لمن لایعمل مـرّة ، و ویل لمن یعلم و لایعمل الف مـرّات .

فائدة ـ علم آنست و طریق عالم چنان است که برزبان نصیحت راند ، ودر دل همت دارد ، تا جاهل را ازجهل و عاصی را ازمعصیت باز دارد ، وبیراه را براه بازآرد . چون این نباشد ثمرهٔ علم کجا پیدا آید ، و شرف علم چون پدید آید ! و آنجا که این معنی نبود لاجرم ربّ‌العزة هر دو را در ذمّ فراهم کرد ،آن نادان بد کردار وآن دانای خاموش،آنرا گفت: « لبئس ماکانوا یعملون » ، و این را گفت : «لبئس ماکانوا یصنعون».

« و قالت الیهود یدالله مغلولة » الایة ـ اگـر مـوحـّدان و سنـّیان بنادانـی یکدیگر را روزی غیبت کنند ، یا زبان طعن در یکدیگر کشند ، پس از آنـکه در راه توحید راست روند ، و تسلیم پیشه کنند ، امید قوی است که آنرا در گذارند و عفو کنند چنانکه آن **پیر طریقت** گفت: «در توحید تسلیم کوش، هرچه ازعقل فرو رود باك نیست. در خدمت سنت کوش، هرچه ازمعاملت فروشود باك نیست. در زهد فراغت کوش، اگـر گنج قارون دردست تواست باك نیست. ازمولی مولی‌جوی، ازهر که باز مانی باك نیست». اما صعب ومنکر آنست که درآفرید گار منزه مقدس‌سخن گوید بناسزا، وآنچه مخلوق را عیب شمرند برخالق بندد، چنانکه آن بیگانگان گفتند : « یدالله مغلولة ».

ودر اخبار بیارند که: روزقیامت قومی را ازعاصیان امت **احمد** بدر دوزخ‌آرند، و ایشانرا توقف فرمایند. فریشتگان برایشان حلقه کنند وایشان‌راملامت کنند، گویند: ای بیچارگان‌و ای ناپاکان! چه‌ظـّن بردید که درکاردین سستی کردید، ومعصیت آوردید ،

ما که فریشتگانیم وبقوت وعظمت جائی رسیدیم که اگر فرماید هفت آسمان وهفت زمین بیك لقمه فروبریم، باین همه یك چشم زخم زهره نداشتیم که نافرمانی کردیم، وشما با ضعف خویش چندان جفا ومعصیت کردید، وتا دراین سخن باشند قومی ازکافران درمیان ایشان افتند. عاصیان اهل توحید چون کافرانرا بینند، در ایشان افتند، همی زنند، و بدندانشان همی خایند، و میگویند: اینان خدایرا ناسزا گفتند، و بوحدانیت وی اقرار ندادند و سر کشیدند. فرمان آید از رب العزة بفریشتگان که دست از این قوم بدارید، وبه بهشت فرستید، که هرچند که عاصیان‌اند، بجان و دل در مهر و دوستی ما مردان‌اند. اگر کردار بد داشتند مهر ومحبت ما بردل داشتند، جفاء ایشان بوفا بدل کردیم، و قلم عفو بر جریدهٔ جریمهٔ ایشان کشیدیم.

«بل یداه مبسوطتان ینفق کیف یشاء» - عن **ابی هریرة** قال: قال رسول الله(ص): «یدالله ملای، لایغیضها نفقه سخاءالليل والنهار، ارأیتم ما انفق منذ خلق السموات والارض فانّه لم ینقص مافی یدیه، وکان عرشه علی الماء و بیده المیزان یخفض ویرفع». و عن **ابی موسی الاشعری** قال: قال رسول الله (ص): «انّ الله تعالی باسط یده لمسیء اللیل لیتوب بالنهار، ولمسیء النهار لیتوب باللیل، حتی تطلع الشمس من مغربها». وقال(ص): «ینزل الله عزوجل فیقول: من یدعونی فأجیبه؟ ثم یبسط یدیه فیقول: من یقرض غیر عدوم و لاظلوم».

١٠- النوبة الاولى

قوله تعالی: «**ولوأنّ اهل الکتاب امنوا**» واگر خوانندگان تورات بگرویدندی(١)«**واتّقوا**» و ازخشم وعذاب‌خدا بپرهیزیدندی(٢)«**لکفّرنا عنهم**»

١- نسخهٔ الف: بگرویدندید. ٢- نسخهٔ الف: بپرهیزیدندید.

ما بستردیمی از ایشان و بپوشیدیمی (۱) «**سیّئاتهم**» بدها و گناهان ایشان «**ولأدخلناهم**»وما درآوردیمی (۲) ایشانرا «**جنّات النّعیم** (٦٥)» در بهشتهای ناز.

«**ولو أنّهم اقاموا التّوریة**» و اگر ایشان تورات بپای دارندی [و بحق کردارآن بپای ایستادندی(۳)]، «**والانجیل**» و اهل انجیل انجیل را [بپای دارندی و بکردارآن بپای ایستادندی (٤)]، «**وما انزل الیهم من ربّهم**» و آنچه بدیشان فرو فرستادند از خدای ایشان [در کار **محمد** و تصدیق وی] «**لأکلوا من فوقهم**» از زبر خود بخوردندی، «**ومن تحت ارجلهم**» و از زیر پای خویش بخوردندی. «**منهم امّة مقتصدة**» از ایشان گروهی است میانه و بچم نه بد، «**و کثیر منهم**» و فراوانی از ایشان، «**ساء مایعملون** (٦٦)» بدا آنچه ایشان میکنند.

«**یا ایّها الرسول**» ای پیغامبر فرستاده! «**بلّغ ماانزل الیك من ربّك**» میرسان آنچه فرو فرستاده آمد بتو از خداوند تو، «**وان لم تفعل**» و اگر نرسانی [و چیزی باز گذاری] «**فما بلّغت رسالته**» همچنانست که هیچ چیز(٥) ازپیغامهای وی نرسانده باشی، «**و الله یعصمك من النّاس**» و الله نگه دارد ترا از مردمان، «**انّ الله لایهدی القوم الکافرین** (٦٧)» که الله راهنمای ایشان نیست که درعلم وی کفر را اند.

«**قل**» گوی [یا محمد] «**یا اهل الکتاب**» ای کتاب داران من (٦) و خوانندگان آن، «**لستم علی شیء**» برهیچ چیز نیستید، «**حتّی تقیموا التّوریة**» تا آنگه که بپای دارید [شما که اهل توراتاید] تورات را، «**والانجیل**» و [شما که اهل انجیل اید] انجیل را، «**و ما انزل الیکم من ربّکم**» و شما که اهل

۱ـ نسخهٔ الف: ما بستردید ازایشان وبپوشیدید. ۲ـ نسخهٔ الف: وما درآوردید. ۳و٤ـ نسخهٔ الف: دارندید... ایستادندید. ٥ـ نسخهٔ ج : هیچیز. ٦ـ نسخهٔ ج : ای اهل کتاب من.

قرآن اید قرآن را « **و ليزيدنّ كثيراً منهم** » و فراوانی را ازایشان بخواهد افزود ، « **ما انزل اليك من ربّك** » آنچه فرو فرستاده آمد بتو از خداوند تو ، « **طغياناً و كفراً** » گران‌کاری و کفر، « **فلاتأس على القوم الكافرين** (٦٨) » نگر تا اندوهگن نباشی بر گروه ناگرویدگان.

« **انّ الّذين امنوا** » اینان که بگرویدند [از عرب] « **والّذين هادوا** » و ایشان که جهود شدند [تورات در دست] ، « **والصّابئون** » و اینان که میان دو دین اند [و زبورشان در دست] ، « **و النّصارى** » و ترسایان [که انجیل‌شان‌دردست]، « **من امن بالله** » هر که از اینان بخدای بگروید ، « **واليوم الاخر** » و بروز رستاخیز ، « **وعمل صالحاً** » وکارنیك کرد ، « **فلاخوف عليهم** » برایشان بیم‌نیست [فردا]، « **ولاهم يحزنون** (٦٩) » و نه اندوهگن باشند هرگز.

« **لقد اخذنا ميثاق بنى اسرائيل** » پیمان ستدیم از بنی اسرائیل ، « **وارسلنا اليهم رسلا** » و بایشان فرستادیم رسولانی ، « **كلّما جاءهم رسول** » هرگه که بایشان آمد فرستاده ، « **بمالاتهوى انفسهم** » بچیزی که ایشان در آن ناکام بودی وبا نبایست ، « **فريقاً كذّبوا** » گروهی را ازفرستادگان دروغ زن گرفتند، « **و فريقاً يقتلون** (٧٠) » و گروهی را میکشند .

« **وحسبوا** » و چنان پنداشتند « **الّا تكون فتنة** » که ایشانرا آزمایش نخواهد بود ، « **فعموا وصمّوا** » تا کورشدند و کر شدند ، « **ثمّ تاب الله عليهم** » آنگه الله ایشانرا با خود خواند، وآگاهی‌داد و قومی را توبت داد « **ثمّ‌عموا وصمّوا كثيرمنهم** » باز کور شدند و کر فراوانی ازایشان « **و الله بصير بمايعملون** (٧١) » و الله بینا است بآنچه می کنند .

النوبة الثانية

« ولو أنّ اهل الکتاب آمنوا » ـ یعنـی بمحمد (ص) ، « واتقوا » الیهودیة والنصرانیة ، میگوید : اگرجهودان وترسایان ایمان آوردندی ، ورسالت ویرا تصدیق کردندی ، و ازجهودی و ترسائی بپرهیزیدندی ، ما آن جهودی و ترسائی بستردیمی ، و باسلام بپوشیدیمی ، چنانکه گوئی خود هرگز جهود و ترسا نبوده‌اند . و معنی تکفیر همین‌است یعنی سـیّئات بحسنات بپوشند وچنان‌انگارند که خود سـیّئات نکردند . از اینجـا گفت مصطفی (ص) : « التـّائب من الذنب کمن لا ذنب له ، » . آنکه گفت : «ولادخلناهم جنـّات‌النعیم» بآن تکفیر قناعت نکنیم که‌ویرا بجنات‌النعیم‌درآریم. جنـّات النعیم یك بهشت است از بهشتهای هفتگانه ، که رب العزة برای مؤمنان آفریده .

روایت کنند از **ابن عباس** کـه گفت : « خلق الله الجنان یوم خلقها فضلی بعضها علی بعض ، و هی سبع جنان : دارالجلال و دارالسـّلام و جنـّة عدن ، و هی قصبة الجنـّة و هی مشرفة علی الجنان کلها ، وجنة المأوی و جنة الخلد و جنة الفردوس و جنـّات النعیم . امـّا دارالجلال خلقها الله من النور کلها مدائنها و قصورهـا و بیوتها و ابوابها و جمیع اصناف مافیها من الثـّمار المتدلّیة و الانهار المـّطردة و الاشجـار النـّاضرة و الـرّیاحین العبقة و الانوار الزّاهرة و الازواج المطـّهرة . و خلق دارالسلام من الیاقوت الاحمر کلها ازواجها و خدمها و آنیتها واشربتها و قصورها و خیامها وجمیع مافیها . وخلق جنة عدن من زبرجد کلها علی هذه الصفة . وخلق جنة المأوی من الذهب الاحمر بجمیع مـافیها علی هذه الصفة . و خلق جنة الخلد مـن الفضة البیضاء بجمیع مافیها . وخلق جنـّة الفردوس من اللؤلؤ بجمیع مافیها . وخلق جنات النعیم من‌الزمرّد بجمیع مافیها . والجنان کلّها مائة درجة ، ما بین الدرجتین مسیرة خمس مائة عام» .

رب العزة جلّ جلاله این بهشتها را از بهر مؤمنان آفریده وساخته وپرداخته، و در بعضی اخبار آورده‌اند که بدوازده ماه بیافرید، و اگر خواستی بیك طرفة العین بیافریدی، و بروایتی روز پنجشنبه آفرید، و بروایتی روزآدینه. و درست آنست که این بهشتها بالای هفت آسمان‌اند، آنجا که **عرش** مجید است در هوای آخرت، و رسول خدا شب معراج در آن شده و بعضی غرفه‌ها و قصرها دیده و نشان داده.

« ولو انّهم اقاموا التّورية و الانجيل » ـ این آیت جواب آن تنگی روزی است بر ایشان، و جواب آن حال که ایشان را در آن قحط بودی. میگوید: اگر اهل تورات تورات را، واهل انجیل انجیل را، واهل قرآن قرآن را بپای دارندی و بحق کردار آن برسیدندی، « لأكلوا من فوقهم » یعنی من برکات السّماءِ و هو المطر، « و من تحت ارجلهم » و طئوه من امر الدنيا ای ما عجّل لهم. رب العالمین جل جلاله در این آیت ایمان و تقوی و طاعت الله بر وفق کتاب و سنّت سبب فراخی روزی و توانگری کرد، و نظیره قوله: « ولو أنّ اهل القرى آمنوا و اتّقوا لفتحنا عليهم بركات من السماء والارض »، وقوله: « استغفروا ربّكم انّه كان غفّاراً. يرسل السماء عليكم مدراراً » الاية. ثمّ استثنى طائفة، فقال: «منهم» يعنى من اهل الكتاب، «امّة مقتصدة» ای جماعة مؤمنة عادلة فی القول والعمل. والاقتصاد هو الاعتدال فی القول والعمل من غير غلوّ ولا تقصير، و اصله القصد.

« و كثير منهم ساء ما يعملون » ـ ای بئس ما يعملون ممّن لم يسلم. گفته‌اند که: این امّت مقتصده چهل و هشت کس بوده‌اند: **نجاشی** و اصحاب وی، **بحیراء راهب** و اصحاب وی، **سلمان فارسی** واصحاب وی، **عبدالله سلام** واصحاب وی و رهطی از **شام**. ایشان‌اند که رب العالمین بر ایشان نواخت خود نهاده و ستوده، و بعدل و راستی صفت کرده. و آن قوم دیگر که مسلمان نبودند، و بد کرداری

ایشانرا یاد کرد و گفت : « ساءمایعملون » **کعب اشرف** بود و **کعب اسید ومالک بن الضیف** و **ابویاسر** و **حیی بن اخطب** و اهل **روم** .

« یا ایّها الرسول بلّغ ما انزل الیك من ربّك » ـ مفسّران گفتند که رسول خدا از غائلهٔ مشرکان و جهودان ایمن نبود ، واز کرد بد و مکر ایشان می‌اندیشید و باین سبب عیب دین ایشان وسبّ بتان وطعن کردن درایشان مجاهره نمیکرد (۱)، ونیز آیت آمده بود: « ولا تسبّوا الذین یدعون من دون الله فیسبّوا الله عدواً بغیرعلم»، واین پیش فتح **مکّه** و بسط اسلام بود ، پس چون فتح‌مکّه برآمد ، و اسلام قوی گشت ، ومسلمانان انبوه گشتند ، رب العالمین جلّ جلاله بفرمود تا اظهار تبلیغ رسالت کند، ومعایب بتان هیچ باز نگیرد ، وازکافران نترسد ، گفت : « یا ایها الرسول بلّغ ما انزل الیك من ربك » ای اظهر تبلیغه ، لقوله تعالی : « فاصدع بما تؤمر » .

پس رسول (ص) گفت : «یا ربّ کیف‌اصنع و أنا واحد ، اخاف ان یجتمعوا علیّ » ! فأنزل الله تعالی : « وان لم تفعل فما بلّغت رسالته والله یعصمك من‌الناس ». در این سخن نوعی تهدیداست ، میگوید : مراقبت ایشان بکن ، وازآنچه بتو فروفرستادیم هیچ چیز(۲) بازمگیر نارسانیده ، که اگربعضی نرسانی همچنانست که هیچ نرسانیدی،

۱ـ شیخ طبرسی در تفسیر مجمع البیان (چاپ صیدا ج ۲ ص ۲۲۳) ذیل همین آیه گوید : بنا بروایات مشهوری که از ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام نقل شده است خداوند بحضرت محمد (ص) امر کرد که حضرت علی (ع) را بولایت نصب کند و بمردم اعلام نماید، ولی رسول خدا میترسید که مردم او را بجانب داری از پسر عموی خود متهم کنند و بطعنه برخیزند، پس خداوند آیهٔ « یا ایها الرسول بلغ ... » را بوی وحی کرد و او راباعلام ولایت تشجیع نمود، و حضرت روز غدیر خم دست علی (ع) را گرفت و گفت : «من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه» . میبدی مؤلف تفسیرحاضر نیزاین قول را بتفصیل جزء اقوالی که نقل کرده درسطور بعدی آورده است .

۲ـ نسخهٔ ج : هیچیز .

كقوله تعالى : « نؤمن ببعض و نكفر ببعض» . اخبر انّ كفر هم بالبعض محبط للايمان بالبعض . در این آیت ابطال مذهب گروهی‌است که گفتند : رسول خدا در بعضی وحی کتمان کرد از جهت تقیت ، و **عایشه** گفت : من حدّثك ان **محمداً** (ص) كتم شيئاً من الوحی فقد کذب ، والله عزوجل يقول : « یاایها الرسول بلّغ ما انزل اليك من ربّك وان‌لم‌تفعل‌فما بلّغت رسالته» ازال‌عزوجل التوهّم ان‌النبی(ص) کتم‌شیئاً من‌الوحی‌للتقية .

قومی گفتند : این آیت در معنی جهاد و قتال مشرکان آمد که رسول خدا در بعضی اوقات حثّ بر جهاد کمتر میکرد ، بسبب آنکه گروهی منافقان درآن کراهیت مینمودند ، و کسلانی‌میکردند ، رب العزة در قصهٔ ایشان گفت : « فاذا انزلت سورة محكمة و ذكر فيها القتال» الاية . پس چون رسول‌الله در حثّ جهاد سستی نمود خدای تعالی آیت فرستاد که : « بلّغ ماانزل اليك من ربك» يعنى فى‌امر الجهاد ، « وان‌لم‌تفعل فما بلّغت‌رسالته » . قومی گفتند این در قصهٔ تخییر زنان **مصطفی** فروآمد که چون‌آیت تخییر آمد رسول خدا بر زنان عرضه نمیکرد از بیم آنکه ایشان دنیا اختیار کنند و ندانند . پس رب العالمین‌آیت فرستاد که : « بلّغ ما انزل اليك من ربك » فی‌تخییرهن، و قيل : نزلت فی‌امر **زینب بنت جحش** ونكاحها ، وقيل : نزلت فی‌قصة **اليهود** ، ای : بلّغ ما انزل اليك من ربك من الرجم والقصاص ، و قيل : نزلت فی **علی بن ابی طالب** ای : بلغ ما انزل اليك من ربك فی فضل علی بن ابی طالب .

چون این آیت فروآمد **براء عازب** میگوید که از حجّة الوداع باز گشته بودیم . رسول خدا و یاران درموضعی فروآمدند که‌آنرا **غدیرخم** میگفتند . آنجابزیر درخت فروآمدند ، ورسول بفرمود تا ندا کردند که : **الصلوة جامعة** ، ورسول خدا دست **علی** (ع) گرفت ، و گفت : « الست اولى بالمؤمنين من‌انفسهم؟ » **فقالوا** : بلی یارسول‌الله .

قال : « الست اولی بکلّ مؤمن من نفسه ؟ » قالوا : بلی . قال : « هذا مولی من انامولاه. اللّهمّ وال من والاه ، وعاد من عاداه » . قال: فلقیه **عمر** فقال هنیئاً لك یا **ابن ابی طالب** اصبحت و امسیت مولی کل مؤمن و مؤمنة . **نافع وابن عامر وعاصم** بروایت**ابو بکر** « رسالاته » بلفظ جمع خوانند . باقی قرّا « رسالته » خوانند بلفظ واحد .

« و الله یعصمك من الناس » ـ **انس مالك** گفت : رسول خـدا را روز گاری پاسبانی (۱) میکردند ، گفتا و از **عائشه** شنیدم که : شبی بـا رسول بودم ، و رسول را خواب نمی گرفت ، گفتم یا رسول‌الله ماشأنك ؟ چه رسید ترا که نمی خسبی ؟ گفت : « الا رجل صالح یحرسنی اللیلة » ؟ مردی صالح نبـاشد که امشب مرا پـاسبانی کـند؟ گفتا در آن سخن بودیم کـه آواز سلاح شنیدیم . رسول گفت : « من هذا » ؟ کیستند اینان که سلاح دارند؟ جواب دادند که ما ایم **سعد بن ابی‌وقاص و حذیفه** ، آمده‌ایم تا ترا پاسبانی (۱) کنیم . پس رسول خدا بخفت چنانکه غطیط وی می‌شنیدیم ، گفتا: و درآن حال این آیت فروآمد : « والله یعصمك من الناس » . رسول خدا درآن خیمه بود از ادیم ساخته ، سر بدر فرا کرد ، و گفت : « انصرفوا ایها الناس ! فقد عصمنی الله ، فلا ابالی من نصرنی و من خذلنی ».

وروایت کنند از **ابوهریره** که گفت : رسول خدا ببعضی غزاها بمنزلی فرو آمد در سایهٔ درختی ، و شمشیر که داشت از شاخ آن درخت بیاویخت . اعرابئی جلف فرا رسید . رسول را خالی دید ، و شمشیر از درخت آویخته . شمشیر بـرداشت و قصد رسول خدا کرد ، ورسول خفته . چون فرانزدیك وی شد رسول ازخواب درآمد. اعرابی گفت : من یمنعك منّی ؟ آن کیست که این ساعت ترا حمایت کند ومرا از تو بازدارد؟ رسول گفت : خدا مرا از تونگه دارد . دست اعرابی ناگاه بلرزه افتاد ، وشمشیر ازدست

ا ـ نسخهٔ الف . پاسوانی .

وی بیفتاد ، وسر خویش بر آن درخت همی زد تا دماغ وی همه بیرون افتاد ، و هلاك گشت . رب العالمین بروفق آن آیت فرستاد که : « والله یعصمك من النّاس » .

اگر کسی گوید که کافران رسول خدا را می‌رنجانیدند پیوسته ، که دندان رباعیهٔ وی می‌شکستند ، و پیشانی وی مجروح میکردند ، و این منافی عصمت است . جواب آنست که این همه پیش از آن بوده که این آیت آمد . رب العزة خواست که بدایت کار **مصطفی** با رنج و بلا و اذی دشمن بود ، چنانکه دیگر پیغامبران را بوده ، و مصطفی در آن صبر کند ، چنانکه ایشان کرده‌اند ، پس از آنکه این آیت آمد : « والله یعصمك من الناس » الله او را معصوم داشت از دشمنان ، و کرامت وشرف وی پیدا کرد ، و کس را از ایشان بر وی دست نبود ، و هیچ اذی از ایشان بوی نرسید . « انّ الله لایهدی القوم الکافرین » - ای لایهدیم الرشد و هم کافرون ، و قیل لایجعلهم مهتدین و قد کتب علیهم انّهم کافرون .

« قل یا اهل الکتاب لستم علی شیء حتی تقیموا التوریة و الانجیل » - گفته‌اند که : در قرآن هیچ آیت نیست صعب تر از اینکه میگوید : شما بر هیچ چیز نیستید ازکاردین ، وهیچ بدست ندارید ، تا آنگه که عمل کنید درآنچه در تورات است شما که اهل توراتاید ، و عمل کنید در آنچه در انجیل است شما که اهل انجیل اید ، و عمل کنید در آنچه در قرآنست شما که اهل قرآن اید . « و لیزیدنّ کثیراً منهم » یعنی کفارهم ، « ما انزل الیك من ربّك طغیاناً و کفراً » ، یقول : اذا لم یؤمنوا زادهم کفرهم بما انزل الیك من ربك طغیاناً الی طغیانهم ، و کفراً الی کفرهم . « فلا تأس علی القوم الکافرین » این نه نهی است از حزن ، که این در قدرت آدمی خود نیاید ، لیکن تسلیت **مصطفی** و نهی از تعرض حزن .

« انّ الذین آمنوا و الذین هادوا والصابئون و النصاری » - سبق تفسیره .

« من آمن بالله و اليوم الاخر و عمل صالحاً » آمن اليهود من يهوديته ، والنصرانى من نصرانيته والصابىء من صابئيته ، و المنافق من نفاقه ، فآمنوا بالبعث من بعد الموت ، « فلا خوف عليهم » حين يخاف اهل النار ، « ولاهم يحزنون » حين يحزن اهل النار . اگر کسی گوید : چه فرق است میان فعل و عمل ؟ جواب آنست که فعل احداث چیزی است و در وجود آوردن پس ازآنکه نبود ، و عمل آنست که در آن چیز حادثی فرا دیدآرد که بآن متغیر گردد . اگر کسی گوید : « فلا خوف عليهم ولاهم يحزنون » چون متصور بود و اهوال رستاخیز ناچار بایشان گذر کند ؟ جواب آنست که هرچند هول قیامت بایشان گذرد امّا عارض بود نه پاینده ، که عاقبت آن نجات و نعیم ابد بود، و ازینجاست که گفت : « لايحزنهم الفزع الاكبر » فزع اکبر عذاب قطیعت است ؟ حزن دائم ، و ایشانرا آن نبود .

« لقد اخذنا ميثاق بنى اسرائيل » ـ كلّ نبى بعثه الله الى قوم فآمنوا فذلك اخذ ميثاقهم ، « و ارسلنا اليهم رسلا » يعنى الى **اليهود** ، « كلّما جاءهم رسول بما لاتهوى » اهواءهم التى هم عليها « فريقاً كذّبوا » مثل **عيسى** و **محمّد** عليهما السلام، « و فريقاً يقتلون » مثل **زكريا** و**يحيى**. تکذیب، جهودان و ترسایان هردو کردند ، و قتل جز فعل جهودان نبود . **ابن كيسان** گفت : پیغامبران مرسل دو گروه بودند : گروهی اصحاب کتب و شرایع ، چون **نوح** و **ابراهيم** و **داود** و**سليمان** و **عيسى** و **محمّد**، هرگزهیچ بیگانه را بر قتل وأسر ایشان دست نبود، وگروه دیگر نه‌اصحاب کتب وشرایع بودند، بلکه‌امرمعروف ونهی منکر کردند. دشمنانرا برقتل‌ایشان‌دست‌بود همچون **يحيى** و **زكريا** و امثال ایشان ، که در عهد ایشان بیك روز هفتاد پیغامبر کشته شدند بدست‌جهودان ، و در خبر است که « ثم يقوم سوق بقلهم من آخر النّهار» .

« و حسبوا الا تكون فتنة » ـ قرأ اهل **البصرة** و **حمزة** و **الكسائى** : « الا

تکون » بضم النون، علی معنی انه لاتکون فتنة. الفتنة الا بتلاء والاختبار، یقول : ظنّوا ان لایبتلوا ولا یعذبهم الله. جهودان پس مرگ **موسی** (ع) در زمانی متطاول که پیغامبری دیگر نیامده بود چنان دانستند و پنداشتند که ایشانرا فرو گذاشتند، و به‌پیغامبری دیگر ایشانرا بنخواهند آزمود تا استوار گیرند یا نه. پس الله تعالی **عیسی** را بایشان فرستاد. قومی بعیسی بازکافر شدند، و کورو کر گشتند، یعنی بآنچه شنیدند عمل نکردند تا همچنان بود که نشنیدند و ندیدند چون کوران و کران. پس چون عیسی را بآسمان بردند، « تاب الله علیهم » ای ارسل الیهم محمداً (ص) یعلّمهم ان الله قد تاب علیهم ان آمنوا وصدّقوا. **مصطفی** را پس از آن بایشان فرستادند، وایشانرا خبر داد که اگر ایمان آرید وتصدیق کنید الله شما را توبت داد وباز پذیرفت. ایشان هم تصدیق نکردند، و فراوانی از ایشان کافر شدند، و باز کور و کر شدند، « عموا و صمّوا » اذ کفرو ابعیسی، « ثمّ عموا و صمّوا » اذ کفروا بمحمّد (ص)، « والله بصیر بما یعملون » فی تعامیهم وتصامهم.

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « ولو أنّ اهل الکتاب آمنوا و اتقوا » الایة - این آیت از روی اشارت بیان فضیلت امت **محمد** است و شرف ایشان بر اهل کتاب، از بهرآنکه رب العالمین مغفرت ایشان بر تقوی بست، و تقوی در مغفرت و رحمت شرط کرد. مقتضی دلیل خطاب آنست که هر کرا تقوی نیست ویرا مغفرت نیست. باز در حق امت گفت: « هو اهل التقوی و اهل المغفرة » یعنی اهل ان یتقی، فان ترکتم التقوی فهو اهل لان یغفر. میگوید : اوست جل جلاله سزای آنکه از وی ترسند، و در بندگی او تقوی پیش گیرند. پس اگر تقوی نبود او سزای آنست که بیامرزد بفضل خویش و

رحمت خویش. اینست سزای خداوندی و مهربانی و بنده نوازی. آنچه کند بسزای خود کند نه باستحقاق بنده.

در بعضی کتب خداست: «عبدی! انت العوّاد الی الذنوب، و أنا العواد الی المغفرة، لتعلم انا انا وانت انت»، «قل کلّ یعمل علی شاکلته»، ونیز جای دیگر در حق این امت گفت: «فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد» ظالم را که تقوی نیست و سابق که در عین تقوی است هر دو دریك نظام آورد، و بابتداء آیت رقم اصطفائیت کشید که: «اصطفینا من عبادنا»، و درآخر آیت «جنّات عدن» کرامت کرد، گفت: «جنّات عدن یدخلونها» تا بدانی که خدای را در حق امت **محمد** چه عنایت است، و ایشانرا بنزدیك وی چه کرامت!

«ولو أنّهم اقاموا التورية والانجیل» الایة - لوسلکوا سبیل الطاعة لوسّعنا علیهم اسباب المعیشة حتی لوضربوا یمنة ما لقوا غیر الیمن، وان ذهبوا یسرة ما وجدوا الا الیسر. عجب آنست که عالمیان پیوسته دربند روزی فراخ‌اند، و درآرزوی حظوظ دنیا، و آنگه راه تحصیل آن نمی‌دانند، و بتهیئت اسباب آن راه نمی برند، و رب العالمین درین آیت ارشاد میکند، و راه آن می‌نماید، میگوید: اگر میخواهی که نواخت و نعمت ما روزی فراخ از بالا و نشیب و از راست و چپ روی بتو نهد تو روی بطاعت ما آر، و تقوی پیشه کن. تو روی درکار و فرمان ما آر، تا ماکار تو راست کنیم: «من کان‌لله کان الله له، من انقطع‌الی الله کفاه الله کل مؤنة، ورزقه من‌حیث لایحتسب.» همانست که رب العزة گفت جل جلاله: «و من یتّق الله یجعل له مخرجاً و یرزقه من حیث لایحتسب ومن یتوکل علی‌الله فهو حسبه»، جای دیگر گفت: «و أن لو استقاموا علی الطریقة لاسقیناهم ماء غدقاً لنفتنهم فیه».

«یا ایها الرسول بلّغ ما انزل الیك من ربّك» -از ندائهای **مصطفی** درقرآن

این شریف تر است، که بنام رسالت باز خواند، و درجهٔ نام رسالت در شرف مه از نام نبوت است. رسالت قومی راست علی الخصوص در میان انبیا. هیچ رسول نیست که نه نبی است اما بسی نبی باشد که وی رسول نبود، چنانکه انبیا را بر اولیا شرف‌است رسولان را بـر انبیا شرف است. نبـّوت آنست که وحی حق جل‌جلاله بوی پیوست. رسالت آنست که آن وحی پاك بخلق گزارد. پس آن وحی دوقسم گشت: یکی بیان احکام شریعت و حلال و حرام، دیگر ذکر اسرار محبـّت و حدیث دل و دل آرام. **جبرئیل** هر گه که بیان شریعت را آمدی بصورت بشر آمدی، و حدیث دل در میان نبودی، گفت: «هو الذی انزل علیك الکتاب»، «اولم یکفهم أنـّا انزلنا علیك الکتاب یتلی علیهم»؟!

«یاایها الرسول بلّغ ما انزل الیك من ربـّك» - یا محمّد احکام شرایع دین بخلق رسان، و هیچ وامگیر، که آن نصیب ایشان است، اما حقائق رسالت و آسرار محبت نه بر اندازهٔ طاقت ایشان است، که آن مشرب خاص تواست، ما چنانکه بدل تو باید رسانیدخود رسانیم، پس جبرئیل فروآمدی روحانی نه بر صورت بشر،همی‌بدل پیوستی، و آن رازو ناز با دل وی بگفتی، فذلك قوله تعالی: «نزل به الروح الامین علی قلبك»، و برای این گفت: «اوتیت القرآن ومثله معه». چندانکه از عالم‌نبـّوت بزبان رسالت با شما بگفتیم، از عالم حقیقت بزبان وحی با ما بگفتند، و بودی که ازوراء عالم رسالت بی‌واسطهٔ جبرئیل سروی ازغیب شربتی یافتی، مست آن شربت گشتی، گفتی: «لی مع‌الله وقت لایسعنی فیه ملك مقرب ولا نبی مرسل». ازخود قدمی فرا تر نهادی، گفتی: «لست کأحد کم، اظل عند ربی ویطعمنی ویسقینی». او سید صلوات‌الله و سلامه علیه همه دل بود، و آن دل همه سر بود، وآن سر همه وحی بود، و کس را برآن اطلاع نبود، و چنانکه وی بود حق او را بکس ننمود.

ای ماه بر آمدی و تابان گشتی
گرد فلك خویش خرامـان گشتی
چون دانستی برابر جان گشتی
ناگـاه فرو شدی و پنهان گشتی.

« یاایها الرّسول بلغ ما انزل الیك من ربك » - انی اغفر للعصاة و لاابالی، واردّ المطیعین من شئت ولاابالی. « والله یعصمك من الناس » - مردی بود از **بنی هاشم** نام وی **رکام**، و **درعرب** ازوی جاهل تر ودرقتل وقتال مردانه تر کس نبود. رسول خدا را صعب دشمن داشتی، و او را بدگفتی، و مسکن وی دربعضی از آن وادیهـای **مدینه** بود. گوسفندان داشت و شبانی کردی. رسول خدا روزی ازخانه **عائشه** بیرون آمد. روی بصحرا نهاد، و تنها میرفت، تـا بآن وادی رسید که **رکام** در آن مسکن داشت. رکام چون **مصطفی** را دید با خود گفت: ظفریافتم و همین ساعت خلق را ازو باز رهانم. فرا پیش آمد و گفت: یا **محمد** آن توئی که **لات** و **عزی** را دشنام دهی، و دعوت بدیگر خدای میکنی؟ رسول گفت: آری من میگویم که **لات** و **عزی** باطل است، ومعبود خلق خدای آسمانست. و این **رکام** مردی بود کـه در همه عرب هیچ کس بمصارعت دست وی نداشتی، وبا وی بر نیامدی. گفت: یا محمّد بیا تا دستی بر آزمائیم در مصارعت. من **لات** و **عزی** بیاری گیرم و تو اله عزیز خود بیـاری گیر، تا خود کرا دست بود. پس اگر تومرا بیفکنی ده سر گوسفند از این خیار گلهٔ خویش بتو دادم. این عهد بستند. رسول خدا بسّر درالله زارید که: خداوندا! مرا برین دشمن نصرت ده. دست فراهم دادند، ورسول خدا رکام را بیفکند، وبرسینهٔ وی نشست. **رکام** گفت: یا محمد این نه تو کردی که اله عزیز تو کرد، که او را خواندی و بیـاری گرفتی، و **لات** و **عزی** مرا خوار کردند و یـاری ندادند. رسول خدا از سینهٔ وی

برخاست . دیگر باره گفت : ای محمّد یك بار دیگر برآزمائیم . اگر مرا بیفکنی ده گوسفند دیگر بتو دهم . رسول او را گرفت و بر زمین زد از اول بار صعب تر وقوی‌تر. رکام گفت : یا محمّد درعرب هر گز کس نبود که مرا برزمین زد . این نه‌کار تواست که از جائی دیگر است. سوم بار باز آمد و در خواست کرد ، و همچنان بر زمین افتاد . رکام بدانست که باوی برنیاید، تن بعجز فرا داد ، و گفت: یا محمّد اکنون گوسفندان را اختیار کن که عهد همانست که کردم . رسول گفت : یا رکام مرا گوسفند بکار نیست ، اما اگر باسلام درآئی ، وخویشتن را از آتش برهانی ، ترا به آید ، اسلم تسلم . رکام گفت : اگر آیتی بنمائی مسلمان شوم . رسول گفت : خدا برتو گواه است که اگرمن آیتی نمایم تو مسلمان شوی ؟ گفت : آری مسلمان شوم . درختی بود بنزدیك ایشان ، رسول خدا بآن درخت اشارت کرد درخت شکافته شد بدو نیم فرا پیش مصطفی آمد ، و تواضع کرد . رکام گفت : اگر بفرمائی تا این درخت بجای خویش باز شود ، چنانکه بود ایمان‌آرم . رسول بفرمود تا درخت بجای خویش باز شد . پس گفت : « یا رکام اسلم تسلم » ای مسکین مسلمان شو تابرهی . رکام گفت: یا محمد نخواهم که زنان و کودکان مدینه عجزوضعف من باز گویند ، و بر من عیب کنند ، و گویند : محمّد او را بیفکند ، از وی بترسید ، و در دین وی شد . چندانکه خواهی ازین گوسفندان اختیار کن و باز گرد از من ، که ایمان نیارم . رسول خدا از وی هیچ چیز نپذیرفت و باز گشت . **ابوبکر** و**عمر** مگر آن ساعت در خانهٔ **عائشه** رفته بودند ، و رسول را طلب کردند . **عائشه** گفت : رسول بآن صحرا بیرون شد ، روی بوادی رکام نهاد ، ایشان جلافت و عداوت وی با **مصطفی** (ص) شناختند . از پی رسول بیرون آمدند . چون رسول باز گشت، ایشانرا دید که میشتافتند . گفتند : یا رسول الله چرا تنها باین وادی آمدی، پس ازآنکه دانستی که جای رکام کافر است، و پیوسته در قصد تواست. رسول خدا

بخندید، گفت: «یا ابابکر الیس یقول الله عزوجل: والله یعصمك من الناس»؟ تا در عصمت و حفظ الله باشم کس را بر من دست نبود. آنگه رسول قصه‌ای که رفته بود باز گفت، و ایشان تعجب‌همی کردند، ومیگفتند: اصرعت رکاماً یا رسول‌الله؟ والذی بعثك بالحق مانعلم انّه وضع جنبه انسان قطّ. فقال النبی (ص): «انی دعوت ربی عزوجل فأعاننی علیه، وان ربی اعاننی ببضع عشر ملکاً و بقوة عشرة».

۱۱ـ النوبة الاولی

قوله تعالی: «**لقد کفر الّذین قالوا**» کافر شدند ایشان که گفتند: «**انّ الله هو المسیح ابن مریم**» که خدای عیسی مریم است، «**و قال المسیح**» و گفت عیسی: «**یا بنی اسرائیل**» ای فرزندان یعقوب، «**اعبدوا الله**» خدای را پرستید، «**ربّی و ربّکم**» خداوند من و خداوند شما، «**انّه من یشرك بالله**» هر که انباز گیرد با خدای، «**فقد حرّم الله علیه الجنّة**» الله حرام کرد بر وی بهشت، «**ومأویه النّار**» و جای وی آتش، «**و ماللظّالمین من انصار**(۷۲)» و ستمکاران را هیچ یاران نیست.

«**لقد کفر الّذین قالوا**» کافر شدند ایشان که گفتند: «**انّ الله ثالث ثلثة**» که الله سدیگر سه است، «**و مامن اله**» و نیست خدای، «**الّا اله واحد**» مگر یك خدای یکتا، «**و ان لم ینتهوا**» و اگر باز نه ایستند، «**عمّا یقولون**» از اینکه میگویند، «**لیمسّنّ الّذین کفروا منهم**» بایشان رسد که بر کفر خویش بپائیدند از ایشان، «**عذاب الیم**(۷۳)» عذابی دردنمای.

«**افلایتوبون**» باز نگردند، «**الی الله**» با خدای، «**و یستغفرونه**» و از وی آمرزش نجویند؟ «**و الله غفور رحیم**(۷۴)» و الله آمرزگاراست وبخشاینده.

« **ما المسیح ابن مریم** » نیست پسر مریم ، « **الّا رسول**» مگر فرستاده ، « **قدخلت من قبله الرّسل** » که گذشت پیش از وی فرستادگان فراوان ، « **و أمّه صدّیقة** » و مادر وی زنی بود پارسا ، « **کانا یأکلان الطّعام** » دوطعام خواره بودند، « **انظر** » در نگر، « **کیف نبیّن لهم الایات** » چون دشمنان‌خودرا سخنان روشن‌پیدا میکنیم « **ثمّ انظر انّی یؤفکون** (۷۵) » پس در نگر چون ایشان را [از دریافتن و پذیرفتن حق] می بر گردانند !

« **قل** » گوی [یا محمد] « **اتعبدون من دون الله** » می پرستید فرود از خدای ، « **مالایملك لکم ضرّاً و لانفعاً** » چیزی که بدست وی نه گزند است و نه سود ، « **والله هوالسّمیع العلیم** (۷۶) » و خدای اوست که شنواست و دانا .

« **قل یا اهل الکتاب** » ترسایان را گوی که ای خوانندگان انجیل ! « **لاتغلوا فی دینکم** » مبالغه مکنید(۱) دردین‌خویش، « **غیر الحقّ** » درمخالفت حق، « **ولاتتّبعوا اهواء قوم** » وبرپی هوا وخوش‌آمدقومی مروید، « **قدضلّوا من قبل** » که بیراه شدند پیش ازاین(۲)، « **و أضلّوا کثیراً** » و بیراه کردند فراوانی مردمانرا ، « **و ضلّوا عن سواء السّبیل** (۷۷) » و بیراه شدند ازشاهراه راست.

« **لعن الّذین کفروا** » لعنت کردند برایشان که‌کافرشدند، « **من بنی اسرائیل** » از فرزندان یعقوب ، « **علی لسان داود** » برزبان داود [درزبور]، «**وعیسی ابن مریم**» و بر زبان عیسی [در انجیل] ، « **ذلك بما عصوا** » آن بآن بود که سر کشیدند و نافرمانی کردند، « **وکانوا یعتدون** (۷۸) » و در مراد خویش اندازه‌ها درمی‌بگذاشتند.

« **کانوا لایتناهون** » یکدیگر را باز نمی‌زدند « **عن منکر فعلوه** » از ناپسندی که‌میکردند « **لبئس ماکانوا یفعلون** (۷۹) » بد چیزی‌وبدکاری که میکردند!

۱ـ نسخهٔ الف : ژرف درمشید. ۲ـ نسخهٔ الف : از پیش فا .

« **تری کثیراً منهم** » از ایشان فراوانی بینی « **یتولّون الّذین کفروا** » که باکافران همساز وهمدل (۱) میباشند ، « **لبئس ماقدّمت لهم انفسهم** » بد چیزی که ایشان تنهای ایشانرا پیش فرا فرستادند ، « **أن سخط الله علیهم** » که از کرد ایشان آن آمد که خشم گرفت الله برایشان ، « **و فی العذاب هم خالدون** (۸۰) » و درعذاب او اند جاودان.

«**ولو کانوا یؤمنون بالله والنّبیّ** » و اگر گرویده بودندی بخدای و رسول، « **وما انزل الیه** » وبآنچه فروفرستاده آمد بوی، « **ما اتّخذوهم اولیاء** » ایشانرا به‌دوستان نداشتندی‌وهمدل(۲) بنگرفتندی، « **ولکنّ کثیراً منهم فاسقون** (۸۱)» لکن فراوانی ازایشان فاسق بودند وازطاعت بیرون .

« **لتجدنّ** » تو یابی ، « **اشدّ النّاس عداوة** » صعب ترین مردمان بعداوت ، « **للّذین امنوا** » ایشانرا که مؤمنان اند ، « **الیهود** » این جهودان ، « **والّذین اشرکوا** » و پس آن کوران ، « **ولتجدنّ اقربهم مودّة** » ویابی نزدیکتر ایشان بدوستی ، « **للّذین امنوا** » ایشانرا که مؤمنان اند ، « **الّذین قالوا** » ایشان که گفتند : « **انّا نصاری** » که ما ترسایانیم ، « **ذلك** » آن [نزدیك دلی ترسایان بمؤمنان] ، « **بأنّ منهم** » بآنست که از ایشان « **قسّیسین و رهباناً** » قسیسان و رهبان است ، « **و أنّهم لایستکبرون** (۸۲) » و بآنکه ترسایان برخلق گردن نکشند.

النوبة الثانية

قوله تعالی : «لقد کفر الذین قالوا ان الله هوالمسیح ابن مریم» - **کلبی** گفت : این آیت درشأن‌ترسایان **نجران** آمد : **سید** و **عاقب** و اصحاب‌ایشان از فرقهٔ **یعقوب**

۱- نسخهٔ الف : هام ساز وهام دل . ۲- نسخهٔ الف : هام دل .

که گفتند : المسیح ابن مریم هوالله ، و اصل سخن ایشان همانست که مثلّثه گفتند ، و در آیت دیگر آنرا شرح دهیم. مسیح از بهر آن نام کردند که : دست بهیچ آفت وعاهت رسیده نبودی که نه در حال آن آفت زائل گشتی ، وبصحت بدل شدی . **ابراهیم نخعی** گفت : مسیح صدّیق باشد ، و قیل : لانه کان امسح الرجل لا خمس له ، وشرح این در سورة آل عمران رفت .

« انه من یشرك بالله فقد حرم الله علیه الجنة » ـ این سخن جائز است که از کلام عرب بود، و جائز است که ابتدائی باشد از کلام حق. میگوید : هر که شرك آرد در عبادت خدای خویش ، وآنگه توبه نکند ، و بر شرك میرد ، الله بهشت بروی حرام کرد ، و از بهشت بازداشت. این شرك اکبراست که ضد توحید و ایمانست ، ومعنی این شرك الحاق شریك است بمعبود بی همتا ، ویرا بچیزی از خلق خویش مانند کردن ، یابنده را بیش ازفعل استطاعت دانستن ، چنانکه اعتقاد **قدریان** است ، و این محض شرك اکبر است ، و عین مذهب کوران . هر که ازین شرك برست از آتش دوزخ ایمن گشت .

مصطفی (ص) **معاذ** را گفت : « یا معاذ ! هل تدری ما حق الله علی عباده و ما حق العباد علی الله » ؟ هیچ دانی که حق خدا بر بندگان چیست وحق بندگان برخدا چیست ؟ **معاذ** گفت: خدا داناتر باین وبس. رسول بوی گفت : یا معاذ حق الله علی العباد ان یعبدوه ، و لایشرکوا به شیئاً ، وحق العباد علی الله ان لایعذب من لایشرك به شیئاً». و عن **عبادة** عن النبی(ص)، قال : « من شهد ان لااله الاالله ، وحده، لاشریك لـه ، و أن **محمداً** عبده و رسوله ، و ان **عیسی** عبدالله و رسوله و ابن امته ، وکلمة القاها الی مریم و روح منه ، و الجنّه والنّار حق ، ادخله الله الجنّة علی ماکان من العمل » .

« لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثلثة » ـ جمهور ترسایان از **ملکائیه** و

نسطوريه و يعقوبيه به تثليث همیگويند ، و تثلیث آنست که گویند : الالهية مشتركة بين الله و مريم و عيسى ، و كل واحد من هؤلاء اله ، و الله احد ثلاثة آلهة . يبيّن هذا قوله تعالى للمسيح : « ءانت قلت للناس اتخذونى و أمى الهين من دون الله »؟! و لابد أن يكون فى هذه الاية اضمار و اختصار ، لان المعنى : انهم قالوا ان الله ثالث ثلاثة آلهة ، فخذف ذكر الالهة ، لان المعنى مفهوم ، ولا يكفر من يقول ان الله ثالث ثلاثة اذالم يرد الالهة لانه ما من اثنين الا والله ثالثهما بالعلم ، كقوله : « مايكون من نجوى ثلثة الاهو رابعهم » ، وقال النبى (ص) لابى بكر : « ماظنّك باثنين الله ثالثهما » ؟ والّذى يبين انهم ارادوا بالثلاثة الالهة قوله فى الرّد عليهم : « وما من اله الا اله واحد » .

هيچ کس الله را جفت نگفت مگر ترسايان ، وفرزند سه طائفه گفتند : قومى از جهودان كه « عزير ابن الله » گفتند ، و قومى از كفرهٔ عرب كه فريشتگان را دختران گفتند ، و ترسايان عيسى گفتند ، و نيز مادر او را جفت گفتند ، و فرق انباز گويان فراوان اند ، و فى الخبر : « ما احد اصبر على اذى يسمعه من الله ، يدعون له الولد ، ثمّ يعافيهم و يرزقهم » .

« و ما من اله الا اله واحد » - و اين « من » تحقيق توكيد است يعنى ما اله الا اله واحد ، « وان لم ينتهوا » يعنى ان لم يتوبوا عن مقالتهم ، « ليمسّنّ الذين كفروا » اى ثبتوا على كفرهم. مسّ ولمس هردو بمعنى متقاربند ، وفرق آنست كه لمس ملاصقه است كه باوى احساس بود ناچار ، ومس جائز است كه با وى احساس بود وجائز است كه نبود . اما درين موضع ناچار احساس است كه عذاب چون بحيوان رسد لابد حس آن بيابد ، ودر وى اثر كند . ثم دعاهم الى التوبة ، فقال : « افلا يتوبون الى الله » من النصرانية؟ و « يستغفرونه » من اليهودية ؟ هذا امر بلفظ الاستفهام ، كقوله : « فهل انتم منتهون » اى انتهوا . « والله غفور » للذنوب ، « رحيم » بهم حين قبل منهم التوبة . استغفار درين آيت

بمعنی توحید است ، کقوله : « استغفروا ربکم » ، لان من وحّده فقد باء بمغفرته ، هر که الله را یکتا دانست خویشتن را بآمرزش آورد .

« ما المسیح ابن مریم الا رسول قدخلت من قبله الرسل » ـ رسالت و نبوت **عیسی** نه چیزی بدیع است ونه بیشینه‌کاری ، بلکه پیش ازوی رسولان بودند و گذشتند، و در منزلت و معجزت عیسی و رسولان همه یکسان بودند . هر که عیسی را دعوی الهیت کند ، چنانست که همه را دعوی الهیت کرد ، پس چنانکه ایشان رسولان بودند نه خدایان ، عیسی هم رسول است نه خدا . « وأمّه صدّیقة » جای دیگر گفت : « وصدقت بکلمات ربها و کتبه» . **کلبی** گفت : صدّیقی وی آن بود که چون **جبرئیل** آمد و گفت: « انما انا رسول ربك لاهب لك غلاماً زکیّاً » صدّقت جبرئیل و صدّقت بعیسی انه رسول الله.

« کانا یأکلان الطعام » ـ ای کانا یعیشان بالطعام والغذاءِ کسائر الادمیین ، و کیف یکون الهاً من لایقیمه الا اکل الطعام ؟ ! و قیل : کانا یأکلان الطعام ، کنی عن الذرق بالذوق ، یأکلان اشارة الی مایرمیان به . این کنایت است ازقضاء حاجت آدمی، و هومن احسن الکنایات وادقها ، لان من اکل الطعام کان منه الحدث والبول ، فکنی عن ذلك بألطف کنایة بالاختصار والنهایة .

« انظر کیف نبیّن لهم الایات » ـ ای : کیف نظهر مافی الانسان من العلامات الدالة علی انه لیس باله . « ثم انظر انی یؤفکون » من این یکذبون بعد البیان ؟ یقال لکل مصروف عن شیء مأفوك عنه ، و قد افکت فلاناً عن کذا ، ای : صرفته عنه ، وقد أفکت الارض اذا صرف عنها المطر ، والافك الکذب لانه صرف الخبر عن وجهه ، والمؤتفکات المنقلبات من الریاح وغیرها، لانها صرفت بقلبها عن وجهها . « انّی یوفکون» یعنی یصرفون عن وجه البیان ، و یعمون عن الدلالة .

« قل » یا محمد للنصاری : « اتعبدون من دون الله ما لایملك لکم ضرّاً ولا نفعاً » ؟ یعنی المسیح . ترسایان را میگوید که : چه پرستید عیسی را ! که در وی ضرر ونفع نیست ، نه در دنیا و نه در آخرت ، اگر نپرستید شما را گزندی نتواند ، واگر پرستید سودی بر شما نتواند ، « والله هوالسمیع » لمقالتهم فی عیسی وأمّه ، « العلیم » بفعالهم .

« قل یااهل الکتاب لاتغلوا فی دینکم » ـ غلو دردین آنست که از اقتصار در گذرند ، مابین طرفی القصد مذموم . افراط چون تفریط است هردونکوهیده . «غیرالحق» معنی آنست که لاتسلکوا غیرالقصد، در راه میانجی روید نه از سزا دون ونه از اندازه افزون. غالیان در دین سه‌قوم‌اند : ترسایان‌درکار عیسی (ع)، و رافضیان‌درکار علی (ع)، و خوارج‌درکار تشدید. رافضیان درغلو ملحق‌اند بترسایان ، وموسوسان در طهارت و درنماز در نمطی‌اند از سیرت خوارج . « ولا تتبعوا اهواء قوم » ـ الاهواء هی المذاهب التی تدعوا الیها الشهوة دون الحجة ، و در قرآن چند جایگه ذکر اتباع اهواء است هم برسبیل ذمّ ، و ذالك فی‌قوله تعالی : « ولا تتبع‌الهوی فیضلك عن سبیل‌الله » ،« واتّبع هویه فتردی » ، « وما ینطق عن الهوی » .

« ولا تتّبعوا اهواء قوم قد ضلوا من قبل » ـ قوم اینجا (۱) پدران واسلاف ایشان‌اند ، میگوید : برپی هواء پدران خویش مروید ، که بیراه شدند ، و دیگران را بیراه کردند ، واین پدران واسلاف ایشان سه فرقت بودند از ترسایان **نسطوریان و یعقوبیان و ملکائیان** . قومی گفتند که : **عیسی** اوست . قومی گفتند که : پسر اوست. قومی گفتند که : انباز اوست ، وهرچند که همه‌کافران در ضلالت و گمراهی‌اند ، امّا ترسایان را علی الخصوص دو ضلالت گفت : « قد ضلوا من قبل و أضلوا کثیراً و ضلوا

۱ـ نسخهٔ الف : ایدر .

عن سواءِ السّبیل » ، پیشین آنست که به **موسی** کافربودند ، و پسین آنست که **عیسی** را پسر خواندند . وجهی دیگر است پیشین « ضلّوا »آنست که عیسی را پسرخواندند و پسین آنست که **مصطفی** را دروغ زن خواندند .

« لعن الذین کفروا » ـ این آیت در تغلیظ است در ترك امر معروف و نهی منکر و تشدید برعلما ، تا خلق را پند دهند ، و باز زنند ، ودر حق گفتن از خلق باك ندارند ، و فرا ظالم گویند که مکن و معنی لعنت ، راندن است و دور کردن از رحمت الله ، ولعنت بر زبان داودآن بود که اصحاب السبت ماهی گرفتند روز شنبه در مخالفت فرمان ، **داود** گفت : « اللهم انّ عباداً قد خالفوا امرك وترکوا قولك فالعنهم واجعلهم آیة ومثلا لخلقك ، فمسخهم الله قردة» ، ولعنت بر زبان **عیسی** آن بود که قومی که مائده خوردند ایمان نیاوردند ، و در کفر بیفزودند ، تا عیسی گفت : « اللهم انك انت وعدتنی من کفر منهم بعد مایأکل المائدة ان تعذبه عذاباً لاتعذبه احداً من العالمین . اللهم العنهم کما لعنت اصحاب السّبت» . پنج هزار مرد بودند که درمیان ایشان زنی و کودکی نه ، بدعاء عیسی همه خنازیر گشتند . و گفته‌اند : **داود** بقومی بر گذشت که برمنکری جمع آمده بودند ، داود ایشانرا نهی کرد . ایشان گفتند : نحن قرود ما نفقه . **داود** گفت : « کونوا قردة » فمسخهم الله قردة . وان قوماًکانوا یجتمعون علی **عیسی** یسبّونه فی امّه ، قال الله ان یجعلهم خنازیر ، فذلك لعنهم علی لسان داود وعیسی بن مریم .

وعن **عبدالله بن مسعود** قال : قال رسول‌الله (ص) : «لما وقعت بنو اسرائیل فی المعاصی ، نهتهم علماؤهم فلم ینتهوا ، فجالسوهم فی مجالسهم و واکلوهم و شاربوهم فضرب الله قلوب بعضهم ببعض ، فلعنهم علی لسان **داود وعیسی بن مریم** ذلك بماعصوا وکانوا یعتدون » ، ثمّ قال (ص) : « کلاّ والذی نفسی بیده حتی تأخذوا علی ید الظالم فتأطروه علی الحق اطراً» قوله تأطروه ای : تعطفوه .

«کانوا لایتناهون عن منکر فعلوه لبئس ماکانوا یفعلون» ـ قال النبی (ص) : « ان الله لایعذب العامة بعمل الخاصة حتی یروا المنکر بین ظهرانیهم، وهم قادرون علی ان ینکروه ولاینکروه ، فاذا فعلوا ذلك عذب الله العامة والخاصة» . وفی روایة اخری : « ان الناس اذا رأوا منکراً فلم یغیروه یوشك‌ان یعمّهم الله بعقابه» . وقال(ص) : «اذاعملت خطیئة فی‌الارض، من‌شهدها فکرهها کان کمن‌غاب‌عنها، ومن‌غاب‌عنها فرضیها ، کان کمن شهدها»، وقال: «مثل‌المداهن فی‌حدودالله والواقع فیها مثل‌قوم‌استهموا سفینةفصار بعضهم فی‌اسفلها وصار بعضهم‌فی‌اعلاها،وکان‌الذی‌فی‌اسفلها یمرّ بالماءِ علی‌الذین‌فی‌اعلاها،فتأذّوا به فأخذ فأساً ، فجعل ینقراسفل السفینة ، فأتوه فقالوا : مالك ؟ فقال : تأذیتم بی‌ولابد لی‌من‌الماءِ فان اخذوا علی یدیه انجوه ونجّوا انفسهم ، وان ترکوه اهلکوه واهلکوا انفسهم » . و قال : « یجاء بالرجل فیلقی فی‌النار فتندلق اقتابه فی‌النار ، فیطحن فیها ، فیجتمع اهل‌النّارعلیه ، فیقولون‌ای فلان! ماشأنك ؟ الیس کنت تأمرنا بالمعروف وتنهانا عن‌المنکر ؟! قال کنت‌آمرکم بالمعروف ولا آتیه، و أنهاکم عن المنکر وآتیه » .

« تـری کثیراً منهم » ـ یعنی من **الیهود** ، « یتولّون الذین کفروا » من مشرکی العرب من **قریش** . این درشأن **کعب اشرف** فرو آمد که به **مکه** شد باشصت مرد راکب بر **بوسفیان** و مشرکان عرب بر دشمنی رسول خـدا ، و شرح این قصه از پیش‌رفت. « لبئس ما قدّمت لهم انفسهم » ـ ای‌بئس ماقدموا من‌العمل لمعادهم فی‌الاخرة. « سخط الله علیهم » و خلودهم فی‌النّار . و درین‌آیت آمیختن بـا اهل باطل و خوش زیستن با ایشان وازایشان نابریدن (١) و روی برایشان گران ناداشتن (٢) کفرشمرد. چنانکه جای دیگر گفت : « انکم اذاً مثلهم » . در خبر است : « القوا الفسّاق بوجوه مکفهرة » . « ولوکانوا » یعنی الیهود « یؤمنون بالله » انّه واحد لاشریك له « و النبی »

١ـ نسخهٔ الف : بنه بریدن . ٢ـ نسخهٔ الف : گران نداشتن .

محمّد (ص) « وما انزل اليه » من القرآن « ما اتخذوهم اولياء » يعنى مشركی **قريش**، « ولكن كثيراً منهم» يعنى من اليهود « فاسقون » .

« لتجدنّ » يا محمّد « اشدّ الناس عداوة للذين امنوا اليهود» ـ اين جهودان **قريظه** و **نضير** و **فدك** و **خيبر** اند ، و ديگر جهودان بايشان ملحق‌اند كه راه ايشان رفتند واقتدا بعمل ايشان كردند . ميگويد : هيچ كس را با مؤمنان آن عداوت نيست كه جهودانرا (١) . وازينجاست كه **مصطفى** (ص) گفت : « ماخلا يهوديان بمسلم‌الا همّا بقتله . « والذين اشركوا » ـ مشركان **مكه** اند ، و ديگر مشركان عرب كه برمنهاج و سنت ايشان رفتند ، و اقتدا بعمل ايشان كردند .

« ولتجدنّ اقربهم‌مودة للذين امنوا الذين‌قالوا انا نصارى»ـاين‌همه ترسايانرا ميگويد ، كه بعضى را ميگويد كه برسول خدا ايمان آوردند و با **جعفر بن ابى‌طالب** از زمين **حبشه** و **شام** بر رسول خدا آمدند . وقصّه آنست كه در بدايت اسلام كه‌اسلام هنوز قوى نگشته بود ، ومسلمانان اندك بودند ، وباكافران مى‌بر نيامدند ، وكافران‌قصد مسلمانان ميكردند ، وايشانرا درفتنه مى‌افكندند ، رسول خدا قومى را فرمود تا هجرت كردندبزمين **حبشه** ، و گفت : « ان بهاملكاً صالحاً لايظلم ولا يظلم عنده‌احد ، فاخرجوا اليه حتىّ يجعل‌الله للمسلمين فرجاً » . **نجاشى** نامى است ملوك ايشانرا همچون كسرى و قيصر ملوك **عجم** و **روم** را ، پس يازده مرد برفتند و چهار زن يكى **عثمان عفان** و اهل وى ، **رقيه بنت رسول‌الله** ، و **الزبير بن العوام** و **عبدالله بن مسعود** ، و **عبدالرحمن بن عوف** و**ابوحذيفة بن عتبه** و اهل وى **سهلة بنت سهيل بن‌عمرو** و **مصعب بن عمير** و **ابوسلمة بن عبدالاسد** واهل وى **ام‌سلمة بنت ابى اميّه** ، و **عثمان بن مظعون** ، و**عامر بن ربيعه** واهل وى **ليلى بنت ابى حثمه** ، و**حاطب بن**

١ ـ نسخهٔ ج : جهودان .

عمرو، و **سهیل بن بیضاء**. این جماعت سوی بحر شدند، و کشتی بمزد گرفتند، و بزمین **حبشه** شدند، و در ماه رجب بود پنجم سال از مبعث رسول (ص) و این هجرت را هجرة الاولی میگفتند.

پس **جعفر بن ابی طالب** از پس ایشان شد با جماعتی مسلمانان، و جملهٔ مهاجران زمین حبشه هشتاد و دومرد بودند بیرون از زنان و کودکان. چون **قریش** را خبر شد که ایشان بزمین حبشه شدند، **عمروعاص** را با یکی دیگر پیش **نجاشی** فرستادند با تحفهای نیکو، تاآن مسلمانانرا بچشم نجاشی زشت کنند. رب‌العالمین آن کید وفعل ایشان بر ایشان شکست، و مسلمانانرا از ایشان معصوم داشت، و خائباً خاسراً هردو ازایشان باز گشتند، وتمامی این قصّه درسورةآل عمران روشن گفته‌ایم. پس مسلمانان آنجا مقام کردند روزگاری دراز، ونجاشی ایشانرا گرامی داشت تا رسول خدا از **مکّه** به **مدینه** هجرت کرد، و شش سال از هجرت بگذشت. پس رسول نامه نبشت بنجاشی بردست **عمرو بن امیة الضمری** که **ام حبیبه بنت ابی سفیان** ازبهر من بخواه، و امّ حبیبه با شوهر خویش هجرت کرده بود بحبشه، و شوهرش فرمان یافته. نجاشی کنیزك خویش **ابرهه** را بر امّ‌حبیبه فرستاد، وویرا خبرداد ازخطبه رسول خدا. ام‌حبیبه‌شاد شد، وپیرایهٔ زرینه وسیمینه که برخود داشت **به ابرهه** داد **وخالدبن سعید بن العاص** را وکیل خود کرد، تا او را بزنی برسول خدا دهد، و نجاشی از بهر رسول خدا نکاح می‌پذیرفت، و نجاشی او را بخواست بمهر چهار صد دینار، و از مال خویش وزن کرد، وبوی فرستاد بدست ابرهه. **ام حبیبه** پنجاه دینار بابرهه داد، ابرهه نپذیرفت، گفت‌ملك مرا فرمودست که‌هیچ مستان، وآنچه ستده‌ام نیز رد می کنم. آنگه ابرهه گفت: یا ام‌حبیبه مرا خود زر وسیم فراوان است، وحاجت بدین نیست. چون بررسول خدا رسی سلام من بدو رسان. و **نجاشی** زنان خویش را فرمود تاعود و

عنبر فراوان بامّ حبیبه فرستادند .

پس نجاشی امّ حبیبه را و **جعفر** را ومسلمانانرا باکرامی تمام باز گردانید . چون باز مدینه آمدند ، رسول خدا به **خیبر** بود ، وفتح خیبر برآمده ، چون بمدینه باز گشت درپیش **امّ حبیبه** شد . امّ حبیبه سلام آن کنیزك **ابرهه** برسانید . رسول جواب داد ، آنگه گفت : « لاادری ابفتح خیبر اسرّ ام بقدوم **جعفر** »، فأنزل الله تعالى : «عسى الله ان يجعل بينكم وبين الذين عاديتم منهم مودة » يعنى **اباسفيان** بتزويج امّ حبيبه . و پس از قدوم **جعفر** ، نجاشی پسر خویش با شصت مرد بر **مصطفی** (ص) فرستاد ، و بوی نامه نبشت که : یارسول الله اشهد انك رسول الله صادقاً مصدّقاً ، وقد بايعتك و بايعت ابن عمك و أسلمت لله رب العالمين ، وقد بعثت اليك ابنى ، وان شئت آتيك بنفسى ، و السلام عليك يا رسول الله . وجمله مسلمانان که وفد **نجاشی** بودند ، واز زمین **حبشه** و **شام** آمده بودند با **جعفر** و غیر وی هفتاد مرد بودند ، و بروایتی هشتاد ، و بروایتی چهل : سی ودو ازحبشه وهشت رهبان اهل شام . چون بمدینه آمدند رسول خدا سورة یس تا بآخر برایشان خواند . ایشان خوش بگریستند ، رب العالمین در شأن ایشان آیت فرستاد .

« و لتجدنّ اقربهم مودة للذين امنوا الذين قالوا انّا نصارى ذلك بأنّ منهم قسّسين و رهباناً » ـ روى **سلمان** ان النبى (ص) قرأ ذلك« بأن منهم صدّيقين ورهباناً». سریانیان دانشمندان خویش را کشیش خوانند ، قسیس تعریب اوست . قومی از اهل عربیت گفته‌اند که آن از تقسّس گرفته‌اند از تتبع علم و طلب آن ، و رهبان جمع راهب است، ورهبانية اعتزالست ازتزوج وتنعم . « وانّهم لايستكبرون » يعنى عن الايمان بمحمّد(ص) و القرآن. قال **عروة بن الزبير** ضيّعت النصارى الانجيل ، وأدخلوا فيه ما ليس منه ، و كان الذى غيّر ذلك اربعة نفر **لوقاس** و **مرقوس** و **بلحيس** و **مينوس**

و بقی قسیساً علی الحق والاستقامة والاقتصاد ، فمن کان علی هدیه و دینه فهو قسیس .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « لقد کفر الذین قالوا ان الله هو المسیح بن مریم » ـ سموم قهر بود که از میدان جلال در عـالم عدل برنهاد . آن بی‌حرمتان بی‌سرمایگان تـافت ، و ایشانرا در قید شقاوت کشید ، تـا دل ایشان نهبهٔ شیطان گشت ، و بزبـان بیگانگی گفتند : المسیح بن مریم . باز تاریکی کفر وحیرت وظلمت شقاوت بیفزود ، قدم برتر نهادند در کفر ، و گفتند : « ثـالث ثلثة » آری چه توان کرد منادی عدل بود که در ازل بانگ بیزاری برایشان زد ، ودروهدهٔ نبایست ایشانرا داغ قطیعت نهاد ، وبصائر ایشان معلول ومدخول کرد تا دیدهٔ تمییز نداشتند و فرق ندانستند میان ربوبیت و عبودیت . لاهوت بناسوت‌فروآوردند ، وجلال قدم با صفت عدم برابرنهادند ، واین مایه ندانستند که : « لم یکن ثم‌کان » دیگراست و « لم یزل ولایزال» دیگر . **عیسی** نـابودهٔ دی ، بیچارهٔ امروز ، نـایافتهٔ فـردا ، جوان دی ، کهل امروز ، پیر فـردا ، مردهٔ پس فردا چگونه برابر بود با خدای بی‌همتا ، معبود یکتا ، خدائی را سزا ، نه متعاور اسباب ، نه متعاطی طلاب ، نه محتاج خورد و خواب ، هرگز مانندهٔ کی بود کرده بکرد گـار ، آفریده بآفریدگار ، عیسی نبوده و پس ببوده ، وآنکه محتاج طعامی وشرابی و خوابی و قضاء حاجتی گشته ، با این عیب وعار چگونه توان گفت که خدا ست .

ونیز گفت : « لایملك لکم ضراً ولا نفعاً » ـ نه در دست او جلب نفع ، نه در توان او دفع ضرّ ، نه کسی را سود تواند ، نه گزند از کسی باز دارد . این چنین کس خدائی را چون شاید ! خدا اوست که خـالق همه اوست ، سود و زیـان ، بند و گشاد ، نیك وبد ، امر و نهی همه در توان اوست . نافذ درهمه مشیت اوست، روان برهمه امر

اوست . بود همه بارادت وعلم اوست . مخلوق نبود ووی در ازل خالق بود ، مرزوق‌نبود ووی راز بود ، نه بمرسومات مسمی است که خود در ازل متسمی است . در آسمان و زمین خود اوست که‌چنانکه دراوّل آخراست ، درآخر اوّل است ، نه متخائل درظنون نه محاط درافهام ، نه منقسم در عقول ، نه مدرك دراوهام . شناخته است امـا بصفت و نام همه ازو برنشانند ، براین علم بنور معرفت و کتاب وسنت والهام ، طوبی‌آنکس که از در تصدیق درآید که ویرا از سه شربت یکی دهند : یا شربتی دهند که دل بمعرفت زنده شود ، یا زهری دهند که بآن نفس امـاره کشته شود ، یا شرابی دهند که جان از وجود مست و سر گشته شود . یا هذا ! عقل معزول کن تا بر خوری ، خدمت صافی دار تا بهره بری. شرم همراه دار تا بار یابی ، برمر کب مهرنشین تا زود بحضرت‌رسی، همت یگانه‌دار تا اول دیده ور دوست بینی . مسکین او که عمری بگذاشت واورا ازین‌کار بوئی نه ! ترا از دیار کسان چیست که ترا جوئی نه !

« قل یا اهل الکتاب لاتغلوا فی‌دینکم » ـ غلو در دین‌آنست که در صـواب بیفزایند، وتقصیر آنست که چیزی دربابد ، نه‌آن ونه این، نه افراط نه تفریط ، چنانکه شیطان در تفریط ظفر یابد ، درافراط هم ظفر یابد . جادهٔ سنت راه میانه است . راه که سوی حق میشود راه میانه است : « وعلی الله قصد السبیل » ، « وابتغ بین ذلك سبیلا». راه میانه از تعطیل پاك است ، و از تشبیه دور، راه تشبیه بکفر دارد چنانکه راه تعطیل ، هر که الله را مانندهٔ خویش گفت ، او الله را هزار انباز بیش گفت ، وهر که صفات الله را تعطیل کرد ، اوخودرا دردو گیتی ذلیل کرد. راه میانه وطریق پسندیده‌آنست که گوئی از صفات الله نام دانیم ، چونی ندانیم . در کوشیم که دریابیم نتوانیم ، ور بعقل گرد آن گردیم‌ازسنت درمانیم ، هرچه خدا ورسول گفت برپی‌آنیم ، فهم ووهم خود کم کردیم، و صواب دید خود معزول کردیم ، و باذعان گردن نهادیم ، و بسمع قبـول کردیم ، راه

تسلیم سپردیم ، ودست درین حجت زدیم که : « وأمرنا لنسلم لرب العالمین »، وبزبان تضرع بنعت تسلیم همی گوئیم : « ربّنا آمنا بما انزلت واتّبعنا الرسول فاکتبنا مع الشاهدین».

« ولا تتّبعوا اهواء قوم قد ضلّوا من قبل » الایة- میگوید : برحذر باشید از آن قوم که بر پی هوی و دل خواست خویش‌اند که ایشانرا نه نور بصیرت است ، نه چراغ معرفت ، نه اعتقاد بر بصیرت ، نه سخن بربیّنت ، نه طریق کتاب وسنت . الله ایشانرا داور، وخصم ایشان پیغامبر ، ومنزل ایشان سقر . رای ابلیس رای ایشان، ودوزخ سرای ایشان ، « خذوه فغلوه » در شأن ایشان .

مصطفی (ص) گفت:«جانبوا الاهواء کلها، فان اولها وآخرها باطل. اجتنبوا اهل الاهواء فان لهم عرة کعرة الجرب» . و عن **ابی بکر** الصدیق قال: قال رسول الله(ص): « قال ابلیس : اهلکت النّاس بالذنوب ، أهلکونی بلا اله الا الله و الاستغفار ، فلما رأیت ذلك اهلکتهم بالاهواء ، وهم یحسبون انهم مهتدون» . عن **سعید بن المسیب** ، قال: صعد **عمر بن الخطاب** المنبر، فحمد الله و أثنی علیه، ثم قال : « ایها الناس اسمعوا من مقالتی، و عوا ما اقول لکم ، ارفعوا ابصارکم الیّ ، الا ان اصحاب الرای اعداء السنن ، اعیت علیهم الاحادیث ان یحفظوها ، و تفلتت منهم فلم یعوها ، فاستحیوا اذ ساء لهم ان یقولوا لاندری ، فعاندوا السنن برأیهم، فضلوا و أضلوا عن سواء السبیل ، و الله ما قبض الله نبیه ، و لارفع الوحی عن خلقه حتی بین لهم سنن نبیهم (ص) ، و حتی اغناهم عن الرای ، ولو کان الدین یؤخذ بالرأی لکان باطن الخفّ احق لمسح من ظاهرها ، و ایاکم و ایاهم فانهم قد ضلوا و اضلوا عن سواء السبیل » .

« لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل » -کافران را بزبان پیغامبران بلعنت یاد کرد ، و مؤمنان را بی واسطهٔ پیغامبران برحمت و ثناء خود یاد کرد، « هوالذی یصلی علیکم » ، ور نیز عتاب و قهر بودی ، و سیاست و جنگ بودی ، چون خود گوید همه

خوش بود ، همه فضل وشرف بود ، فكيف كه خود گفت، وهمه ثناء و رحمت گفت، و لقد قال قائلهم :

لئن ساء نی ان نلتنی بمساءة فقدسرّ نی انّی خطرت ببالك
ار دستت از آتش بود ما را زگل مفرش بود
هرچه از توآید خوش بود خواهی شفا خواهی الم

١٢- النوبة الاولى

قوله‌تعالی : « **و اذا سمعوا** » و چون شنوند، « **ما انزل الى الرّسول** » آنچه برسول فرو فرستادند [از قرآن] ، « **ترى اعينهم** » تو بینی چشمهای ایشان « **تفيض** » كه‌آب می ریزد « **من‌الدمع** » از اشك ، « **ممّا عرفوا من الحقّ** » از آنچه بشناختند از حق ، « **يقولون** » همی گویند : « **ربّنا** » خداوند ما ! « **امنّا** » ما بگرویدیم ، « **فاكتبنا مع الشّاهدين** (٨٣) » ما را در گواهان خویش نویس .

الجزء السابع

« **و مالنا** » و چه رسید ما را ، « **لانؤمن بالله** » كه بنگرویم بخدای « **و ماجاءنا من الحقّ** » و بآنچه بما آمد از راستی ، « **و نطمع** » و امید میداریم « **ان يدخلنا ربّنا** » كه درآرد ما را خداوند ما ، « **مع القوم الصالحين** (٨٤) » با گروه نیکان .

« **فأثابهم‌الله** » بایشان داد خدای « **بما قالوا** » بآنچه گفتند « **جنّات** » بهشتهائی ، « **تجرى من تحتها الانهار** » میرود زیر درختان آن جویهای روان ، « **خالدين فيها** » جاویدان درآن « **وذلك جزاء المحسنين** (٨٥) » وآنست پاداش نیکوکاران .

« **والذين كفروا** » و ايشان كه بپائيدند بر كفرخود « **وكذّبوا بآياتنا** » و دروغ زن گرفتند رسانندهٔ سخنان ما ، « **اولئك اصحاب الجحيم** (۸٦) » ايشان‌اند دوزخيان و كسان‌آتش .

« **يا ايّها الّذين امنوا** » اى ايشان كه بگرويدند ، « **لا تحرّموا** » حرام مكنيد ، « **طيّبات ما احلّ‌الله لكم** » اين پسا كيها كه الله شما را حلال كرد ، « **و لا تعتدوا** » و از اندازه در مگذاريد ، « **انّ الله لايحبّ المعتدين** (۷۸) » كه الله دوست ندارد از اندازه در گذرند گان .

« **و كلوا** » و ميخوريد « **ممّا رزقكم الله** » ازآنچه الله شما را روزى كرد ، « **حلالا طيّباً** » گشادهٔ پاك « **واتّقوا الله** » و پرهيزيد از خشم و عذاب خداى « **الّذى انتم به مؤمنون** (۸۸) » آن خداى كه باو گرويده‌ايد .

« **لا يؤاخذكم الله** » خداى شما را نگيرد ، « **باللّغو فى ايمانكم** » بلغو كه در ميان سوگندان شماست « **ولكن يؤاخذكم** » لكن شما راكه گيرد ، « **بما عقّدتم الايمان** » بآن گيرد كه‌بزبان سوگند خوريدوبدل درآن آهنگ‌سوگند داريد ، « **فكفّارته** » كفارت آن سوگند و سترندهٔ لائمه از سوگند خواره ، « **اطعام عشرة مساكين** »طعام‌دادن‌ده‌درويش‌است، « **من اوسط ماتطعمون اهليكم** » ازميانهٔ آن طعام كه اهل خويش را ميدهيد ، « **اوكسوتهم** » يا پوشيدن ده درويش ، « **او تحرير رقبة** » يا آزاد كردن گردنى بردهٔ مسلمان « **فمن لم‌يجد** » هر كه ازين سه هيچيز نيابد ، « **فصيام ثلثةايّام** » سه‌روز روزه دارد ، « **ذلك** » اين چهارآنچه كرديد « **كفّارة ايمانكم** » كفّارت‌سوگندان‌شما است[وسترندهٔ بزگان‌شما]« **اذا حلفتم** » كه سوگند خوريد [وازآن بازآئيد] ، « **و احفظوا ايمانكم** »و سوگندان‌خويش راميكوشيد[از گزاف وبيداد] ، «**كذلك يبيّن الله لكم اياته** » چنين كه هست(۱) پيدا

(۱) نسخهٔ الف : چنين هن .

میکند خدای شمارا سخنان خویش ونشانهای پسند خویش، « **لعلّکم تشکرون** [۹۸] » تا مگر آزادی کنید .

النوبة الثانية

قوله تعالی : « و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول » الایـة- این آیت در شأن **نجاشی** است‌نام‌وی **اصحمه** ، وهو بالحبشية عطية، ملك‌حبشه بود والی‌زمین‌مهاجرة‌الاولی. و **نجاشی** اول ترسا بود ، پس مسلمان شد، واین آیت درشأن اوست وقوم او که‌مسلمان شدند ازاهل‌ولایت او، چون قرآن بشنیدند چشم ایشان دیدند که‌آب می‌ریخت ازشادی وبیداری آنچه بشناخته بودند ازحق ، که ازقرآن‌آن شنیدند راست که درانجیل خوانده بودند ، و گفته‌اند که این درشأن و فد **یمن** آمد که بر **ابوبکر** صدیق آمدند، و گفتند: اقرأ علینا القرآن، قرآن برما خوان . ابوبکر چیزی از قرآن برایشان خواند. ایشان ازسر صفاء وقت و سوز دل خوش بزاریدند وبگریستند. ابوبکر صدیق که ایشانرا چنان دید، اورا خوش‌آمد، گفت: هکذا کنا، فقست‌القلوب . پس رب‌العالمین درشأن ایشان‌آیت فرستاد . « واذا سمعوا ما انزل الی الرسول » یعنی القرآن « تری اعینهم تفیض من‌الدمع مما عرفوا من الحق » . و **مصطفی** (ص) ایشانرا گفته : «ارق الناس اهل الیمن» .

« یقولون ربّنا امنّا فاکتبنا مع الشاهدین » - یعنی مع امّة **محمّد** (ص) الذین یشهدون بالحق همی گویند خداوندا ما ایمان‌آوردیم، ما را در این لمّت محمد نویس ، ایشان که گواهی بسزا وراستی دهند. همانست که جای دیگر گفت :«لتکونوا شهداء علی الناس ». معنی دیگر«فاکتبنا مع‌الشاهدین » یعنی مع من شهد من انبیائك و صالحی عبادك بأنه لااله الا انت . ما را درجملهٔ آن پیغامبران و نیکمردان نویس که گواهی میدهند بخداوندی و یکتائی تو .

« ومالنا لانؤمن بالله » - قوم **نجاشی** که مسلمان شدند چون باز گشتند با دیار و وطن خویش ،کافران ایشانرا ملامت کردند ، و زبان درایشان نهادند که : ترکتم ملة عیسی ودین آبائکم ! دین پدران خویش و ملت عیسی بگذاشتید ! ایشان جواب دادند که:« وما لنالانؤمن بالله و ماجاءنا من الحق » این«مالنا» درلغت‌عرب در جای « لم » نهادند . میگوید : چرا ایمان نیاریم وچه رسید ما را که بنگرویم بخدا وبآنچه بماآمد از رسول وقرآن ؟ !« ونطمع ان یدخلنا ربنا مع القوم الصّالحین » ای مع امة محمّد (ص) . این قوم صالحان امت محمداند که جای دیگر میگوید : « ان الارض یرثها عبادی الصالحون » ، « فاثابهم‌الله بماقالوا » الایة . رب العالمین جزاء ایشان بهشتها داد بآنچه گفتند که : « اکتبنا مع‌الشاهدین » ، ونیز گفتند : « ونطمع ان یدخلنا ربنا مع القوم‌الصالحین »، وبآن گفتارایشان اخلاص پیوسته بود ،که بآخر گفت : « وذلك جزاء المحسنین» ای المخلصین . این دلیل‌است که‌اخلاص قرین قول وعمل می‌باید تا مستحق ثواب گردد . آنگه صفت کافران و مآل و مرجع ایشان نیز بگفت : « والذین کفروا و کذبوا بآیاتنا اولئك‌اصحاب الجحیم » - الجحیم النّار الشّدیدة الوقود . یقال : جحم النّار اذا زاد فی ایقادها ، وجاحم الحرب اشدّ مواضعها .

« یاایها الذین آمنوا لاتحرموا طیبات ما احل الله لکم » - این آیت در شأن **عثمان بن مظعون** آمد که رهبانیت بر دست گرفته بود ودرسرای خود سرب ساخته بود ، ودرآن می‌بود . بروزچیزی نمی‌خورد ، وبشب خواب نمیکرد، و گوشت نمی‌خورد، وبا اهل خود نمی‌بود ، و این **عثمان بن مظعون** الجمحی ازمهینان و بهینان صحابه بود . رسول خدا ویرا برادر خواند ، وچون از دنیا بیرون شد ، **مصطفی** (ص) بخانهٔ وی شد ، ویرا مرده دید ، او را بوسه داد . چون **عثمان** این رهبانیت بر دست گرفت ، قومی ازصحابه را از وی آرزوی آمد ، وبوی پیوستند در خانهٔ وی ، ودر موافقت سیرت

وی . **ابوبکر** صدّیق از ایشان بود و **عمر** و **علی** و **عبدالله بن مسعود** و **المقداد بن الاسود الکندی** و **سالم مولی ابی حذیفة بن عتبه** و **سلمان الفارسی** و **ابوذر** و **عمار** ، ایـن جماعت در خانهٔ وی درآن سرب می بودند ، بروز روزه می‌داشتند ، و بشب قیام میکردند ، وبرجامه خواب نمی‌خفتیدند(۱) ، و گوشت وچربش نمی‌خوردند، و گرد زنان نمی گشتند ، وبوی خوش بکار نمی‌داشتند ، وپلاس می‌پوشیدند ، ویکبارگی از دنیا ولذّات دنیا اعراض کردند ، و همّت کردند که درزمین سیّاحی کنند ، ورهبانیت بردست گیرند ، و تنهای خود را خصی گردانند .

روزی زن **عثمان مظعون** نام وی **خوله** درحجرهٔ **عائشه** شد ، ورسول خدا حاضر بود ، از عائشه پرسید که : آن زن کیست ؟ عائشه ویرا خبر کرد، گفت : «مالی اراها باذّ الهیئة » ؟ چونست که ویرا ناساخته و ناآراسته می‌بینم و پژمرده ؟ **خوله** قصّهٔ **عثمان** و آن جماعت **مصطفی** را باز گفت : رسول خدا خشم گرفت ، برخاست ، وبدر سرای عثمان شد ، وایشانرا ازآن نهی کرد ، و گفت : « انی لم اومربذلك ، ان لأنفسكم عليكم حقاً ، فصوموا و أفطروا و قوموا وناموا ، فانی اقوم و انام واصوم و أفطر وآكل اللحم والدسم وآتی النساء ، و من رغب عن سنتی فلیس منّی » . پس رسول‌خدا مردمانرا جمع کرد ، و ایشانرا خطبه‌خواند و گفت : «مابال اقوام حرموا النساء والطعام والطيب والنوم و شهوات الدنيا ؟ اما انی لست آمركم ان تكونوا قسيسين و رهباناً ، فانه ليس فی‌دینی ترك اللحم والنساء ولااتخاذالصوامع ، وان سياحة امتی الصوم ورهبانيتهم الجهاد. اعبدواالله‌ولا تشركوا به شيئاً وحجّوا واعتمروا وأقيموا الصّلوة وآتواالزكوة وصوموا رمضان واستقيموا يستقم لكم ، وانّما هلك من كان قبلكم بالتشديد ، شدّدوا على‌انفسهم فشدّد الله عليهم ، فأولئك بقاياهم فی‌الديارات والصوامع » . رسول خدا ایشانرا ازآن نهی

۱ـ نسخهٔ ج : نمی‌خفتند .

کرد، وبر وفق آن آیت آمد که: «یاایها الذین امنوا لاتحرموا طیبات ما احل الله لکم».

زید بن اسلم روایت کند ازپدر خویش که: **عبدالله بن رواحه** رامهمانی رسید، وشغلی را از خانه بیرون شد. اهل وی طعام پیش مهمان ننهاد، و انتظار **عبدالله** کرد. چون باز آمد، گفت: چرا طعام بمهمان ندادی و ازبهرمن او را باز داشتی؟ گفت: طعام اندك بود میخواستم که تو نیز در رسی، وبا یکدیگر بخوریم. عبدالله گفت: اکنون که چنین کردی، آن طعام برخود حرام کردم. اهل وی گفت: اگر تونخوری من نیز برخود حرام کردم. مهمان گفت: اگر شما نخورید برمن نیز حرام گشت. **عبدالله** گفت: یا فلانه دانی چه کنی؟ طعام بیارتا با یکدیگرموافقت کنیم، وبنام خدا دست فرا کنیم، وبکار بریم. با مداد **عبدالله** رفت، وبا رسول خدا گفت که: ما شب چنین کردیم. رسول گفت: «احسنت یا عبدالله» درآن حال **جبرئیل** آمد، واین آیت در شأن وی فروآورد.

و روایت کنند از **ابن‌عباس** که مردی گفت: یا رسول‌الله انی اصبت من‌اللحم فانتشرت، و أخذتنی‌شهوة فحرمت اللحم. فانزل‌الله هذه الآیة: «یا ایها الذین امنوا لا تحرموا طیبات ما احل‌الله لکم». یعنی‌اللذات التی تشتهیها النفوس و تمیل الیها‌القلوب، ممّا احل لکم من‌المطاعم‌الطیبة و المشارب اللذیذة، «و لاتعتدوا» لا تجاوزوا الحلال الی الحرام. و گفته‌اند: اعتدا اینجا خصی کردن است خویشتن را وقطع‌آلت تناسل. رب‌العالمین گفت: مکنید که‌این‌اعتداست، ازحدود واندازهٔ شرع درگذشتن، والله تعالی ایشانرا که این کنند دوست ندارد.

و فی الخبران **عثمان بن مظعون** اتی النبی(ص) فقال: ائذن‌لی‌فی‌الاختصاء، فقال رسول‌الله (ص): «لیس‌منا من خصی، ولا اختصی، ان خصاء امتی الصیام». فقال: یا رسول الله ائذن لنا فی‌السیاحة، فقال: «ان سیاحة امتی الجهاد فی سبیل‌الله». قال:

یا رسول الله ائذن لنا فی‌الترهب ، فقال : « ان ترهب امتی الجلوس فی المساجـد انتظار الصلوة » .

« فکلوا مما رزقکم الله حلالاً طیبا » ـ **عبدالله مبارک** گفت : الحلال مـا اخذته من وجهه ، و الطیب ما غذی ونما ، فاما الجوامد والطین والتراب و مـا لایغذی فمکروه الا علی‌جهة التداوی . « و اتقوالله الذی انتم به مؤمنون » ـ روی عن **عائشة** و **ابی موسی الاشعری** ان النبی (ص)کان یأکل الدجاج والفالوذ ، وکان یعجبه الحلواء و العسل ،و قال : «ان المؤمن حلو یحبّ الحلاوة ، و قال: فی بطن المؤمن زاویة لایملاها الا الحلواء » ، و روی : ان**الحسن** کان یأکل الفالوذ. فدخل علیه **فرقد السبخی**، فقال: « یا **فرقد**! ما تقول فی هذا » ؟ فقال : لا آکله و لا احب اکله ، فأقبل الحسن علی غیره کالمتعجب ، و قال : « لعاب النحل بلباب البرّ مع سمن البقر، هل یعیبه مسلم » ؟ وجاء رجل الی **الحسن** ، فقال : ان لی جاراً لایأکل الفالوذ . قال : فلم ؟ قال : یقول سمن البقر لانؤدّی شکره ، فقال الحسن : فیشرب الماء البارد . قال : نعم. قال: «ان جارک جاهل ان نعمة الله علیه فی الماء البارد اکثرمن نعمته علیه فی الفالوذ» .

قوله : « لا یؤاخذ کم‌الله باللغو فی ایمانکم » ـ **ابن عباس** گفت : چون این آیت فرو آمد که « لاتحرموا طیبات ما احل الله لکم » ایشان گفتند : یا رسول الله ما سوگند خورده بودیم بر آن‌کار که پیش داشتیم ، اکنون کفّارت سوگندان ما چیست ؟ رب العالمین کفارت آن پدید کرد: « فاطعام عشرة مساکین » الی آخره ، اما نخست‌بیان سوگندان کرد، و لغو وتحقیق ازهم جدا کرد ، گفت: «لایؤاخذ کم‌الله باللغوفی‌ایمانکم». لغو یمین برجمله آنست که در زبان گوینده میرودازسوگندان بی‌عزیمت برعقدسوگند خوردن، عرب به آن بس گوینده اند : لا والله بلی والله، و در سورة البقره بشرح ترازین گفته آمد .

«ولکن یؤاخذکم بما عقّدتم الایمان» **ابن کثیر و نافع و ابوعمرو و حفص عن عاصم** عقّدتم بتشدید خوانند بمعنی مبالغت بی ارادت تکثیر. **حمزه و کسائی و ابوبکر عن عاصم** بتخفیف خوانند وهوالاصل. **ابن عامر** بالف خواند عاقدتم، وهوایضاً للواحد، کقوله: عافاه الله، و عاقبت اللص. «بما عقدتم الایمان» ای قصدتم و تعمدتم وأردتم، و نویتم، کقوله: «بما کسبت قلوبکم. «فکفارته» یعنی فکفارة ما عقدتم من الایمان اذا حنثتم، اطعام عشرة مساکین. کفارت آن سوگند که دروغ کنند طعام دادن ده درویش است هردرویشی را یك مدّ، والمدّ رطل وثلث، این مذهب **شافعی** است، ومذهب **ابوحنیفه** آنست که اگر گندم دهد هر درویشی را نیم صاع بدهد، واگرجو دهد یا خرما یا مویز یك صاع تمام بدهد، ومذهب **شافعی** لابد حبوب دهد نه قیمت آن دهد ونه آرد ونه نان ونه تغدیت و نه تعشیت، که بنزدیك وی اعتبار بنص است، و ازنصّ تجاوز نکند، اما **ابوحنیفه** قیمت آن روا دارد وهمچنین بجای حبوب آرد ونان ما تغدیت وتعشیت جائز دارد، که بنزدیك وی اعتبار بمنفعت و مصلحت است، وبقول شافعی کفارت الا بآزاد مسلمان محتاج نباید داد، وبقول **بوحنیفه** کفارت علی الخصوص بیرون از زکوة باهل ذمّت روا باشد که دهند. ودلیل **شافعی** قول خداست جل جلاله: «ولاتؤتوا السفهاء اموالکم»، قال: والکفر من اسفه السفه، یقول الله تعالی: «الا انهم هم السفهاء». ودلیل ابوحنیفه آنست که گفت جلّ وعزّ: «ویطعمون الطعام علی حبه مسکیناً و یتیماً و اسیراً»، قال: والاسیر لایکون الا من الکافرین.

«من اوسط ما تطعمون اهلیکم» - میگوید: از میانهٔ آن طعام که اهل خویش را میدهید، نه نفیس تر طعام توانگران، و نه خسیس تر آن، نه بهینهٔ طعام توانگران، ونه بترینهٔ طعام درویشان. و قیل: «من اوسط ما تطعمون اهلیکم» یعنی المد لان هذاالقدر وسط فی الشبع. «او کسوتهم» - **شافعی** گفت: هرچه نام کسوت بر

آن افتدچون ازار و ردا و پیراهن روا باشد. **ابوحنیفه** گفت : جـامه‌ای باید جامع که کسوت را بشاید ، وعمامه روا نباشد که کسوت را نشاید .

«اوتحریررقبة»- برده‌ای باید مؤمن، که‌جای دیگرمقید گفت: «فتحریر رقبة»، و **شافعی** این براصل خودبنا کرد که : یحمل‌المطلق‌علی‌المقید، ونیز درخبراست: «اعتقها فانها مؤمنة» و **بوحنیفه** رقبۀ‌کافره روا بیندمگر در کفارت قتل، و رقبۀ خرد و بزرگ و نرینه و مادینه در آن یکسانست ، اما اگر عیبی دارد که ویرا ازعمل باز دارد ، چون نابینائی درچشم و گنگی در زبان و شلل در اعضا روا نباشد ، و اگر عیبی بود که ویرا ازعمل مقصود باز ندارد ، چنانکه اعور بود یا یك انگشت ندارد وامثال این جائزباشد . وسوگند خواره که کفّارت میکند درین هرسه مخیراست، که رب العالمین بلفظ تخییر گفت ، اما فاضلتر آنست که نفع‌مردم بیشتردرآن است، اگر در روزگار قحط وجدوبت باشد که مردم را حاجت بقوت وطعام بیشتربود طعام اولی‌تر و نیکوتر، که قوام حیات درین طعام است، و مردم را بدان حاجت است ، و اگر روزگار خصب بود و فـراخی ، و مردم از قوت وطعام درنمانند اعتاق و کسوت فاضل تر. پس اگر ازین سه درمـانـد و درویش باشد، چنانکه ازقوت‌خود وعیال وی دریك شبانروز هیچ‌چیز بسرمی نیاید، روزه دارد سه روز پیوسته یا گسسته ، و پیوسته تمامتر و نیکوتر، وبیك قول شافـعی واجب . فذلك قوله : « فمن لم یجد فصیام ثلثة ایام » .

«ذلك»- ای الّذی‌ذکرت « کفارة ایمانکم اذا حلفتم » علی‌یمین، فرأیتم غیرها خیراً منها. چون‌سوگند خوریدکاری را که کنید و نا کردن به ، یا نکنید و کردن به ، ازسوگند خود بازآئید ، وآن کنید که بهتراست و نیکوتر ، پس آنگه‌آن سوگند را کفارت کنید . روی **عبدالله بن سمرة** قال: قال رسول الله (ص) : یا **عبدالرحمن بن سمرة** لاتأل الامارة فانّك ان اوتیتها عن مسئلة وکلت الیها ، و ان اوتیتها عـن غیر

مسئلة اعنت عليها ، و اذا حلفت على يمين فرأيت غير ها خيراً منها فكفّر عن يمينك ، وآت الّذى هوخير.

« و احفظوا ايمانكم » - وسوگندان خويش را ميكوشيد ، بگزاف و بيداد مخوريد ، و نام الله عرضه مسازيد ، مانع ازخير وصلة ارحام ، و چون خورديد ياد داريد ونگه‌داريد ، وآنرا آزرم داريد ، وجوررا سوگند خوردن گناه است ، وراست داشتن آن گناه ، و ازآن بازآمدن واجب ، و كفارت فريضه ، وجز بنام خدا وصفات وى و سخنان وى سوگند نيست . قال **الشافعى** : من حلف بغيرالله فهويمين مكروهة ، و أخشى ان تكون معصية. قال النبى(ص): «لاتحلفوا بآبائكم ولا بالانداد »، و قال : « من حلف بغيرالله فقد أشرك » ، و روى : « فقد كفر » . قوله : كفر، تأويله انّه اذا حلف بغيرالله ، وهو يعتقد تعظيم ما حلف به كتعظيم الله فقد كفر بذلك . « كذلك يبين الله لكم آياته لعلكم تشكرون».

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « و اذا سمعوا ما انزل الى الرسول » الاية - درين آيت اشارتست كه ايمان شنيدنى است و ديدنى و شناختنى و گفتنى و كردنى. سمعوا دليل است كه شنيدنى است، « ترى اعينهم تفيض من الدمع » دليل است كه ديدنى است ، « مماعرفوا » دليل است كه شناختنى است ، « يقولون » دليل است كه گفتنى است. آنكه درآخر آيت گفت : « و ذلك جزاء المحسنين » - اين محسنين دليل است كه عمل درآن كردنى است اما ابتدا بسماع كرد كه نخست سماع است، بنده حق بشنود، اورا خوش آيد، درپذيرد، و بكاردرآيد وعمل كند. رب العالمين قومى را مى پسندد كه جملهٔ اين خصال در ايشان موجود است. گفته‌اند كه : سه چيز نشان معرفتست ، و هرسه ايشان را بكمال بود : بكا و دعا ورضا . بكا برجفا و دعا برعطا و رضا بقضا . هرآنكس كه دعوى معرفت كند ،

واین سه خصلت دروی نیست، وی در دعوی صادق نیست، و در شمار عارفان نیست، و در میان جوانمردان ودینداران اورا نوائی نیست .

پیر طریقت گفت: « معرفت دو است: معرفت عام و معرفت خاص. معرفت عام سمعی است ومعرفت خاص عیانی . معرفت عام ازعین جود است ، و معرفت خاص محض موجود . معرفت عام را گفت : « و اذا سمعوا ما انزل الی الرّسول » . معرفت خاص را گفت : « سیریکم آیاته فتعرفونها » . « و اذا سمعوا » اهل شریعت را مدحت است ، « سیریکم آیاته» اهل حقیقت را تهنیت است . هر که از شریعت گوید ، گر هیچ با پس نگرد ملحد گردد . هر که ازحقیقت گوید ، گرهیچ با خود نگرد مشرك گردد .

« و مالنا لانؤمن باللّه و ماجاء نا من الحق » ـ این جوانمردانی را بیامد که جانهای ایشان محمل اندوه است ، و دلهاشان منزل درد. سریر اسرار عزّت دین در ازل در پردهٔ اطوار طینت ایشان نهادند ، وآفتاب معرفت از شرفات مجد دولت ایشان بتافت. گفتند : پس ازآنکه جمال عزت قرآن بردلهای ما تجلی نمود ، چونکه ننازیم! وددراه عشق اوجان چرا نبازیم ! عجب دانی چیست؟ عجب آنست که هر که گرفتار این حدیث است شاد بدان است که روزی درسرا نیست :

ما را غـم آن غمزهٔ غماز خـوش است
و ز چون تو بتی کشیدن ناز خوش است.

در هر دوری و درهر قرنی این بار درد واندوه دین را حمالی برخاست ، و در هیچ دور اندر طبقهٔ اولیا طرفه تر ازآن جوان خراباتی نخاست که در روزگار **جنید** و **شبلی** بود . پیرزنی را فرزندی بود واو را ناخلف می‌شمردند و ازاعجوبهای تقدیر خود خبر نداشتند ، ندانستند که این خلف وناخلف نقدی‌است که بدست تقدیر در دارالضرب ازل زده‌اند ، وکس را برآن اطلاع نداده‌اند . آن پسر را همه روز درخرابات می‌دیدند

دام دریده و آشفته روزگار، و آن مادر وی شب و روز دست بدعا برداشته، و درخدای می‌زارد و می‌نالد که: بار خدایا! هیچ روی آن دارد که این جگر گوشهٔ ما را ازین گرداب معصیت بیرون‌آری، وازجام بیداری او را شربتی دهی! تا دل ما فارغ گردد. گفتا: هاتفی‌آواز داد که: ای پیرزن‌خوش باش، که ما این پسر را درکار دل پردرد تو کردیم، وآنکه دانهٔ شوق بردام محبّت برای صید او بستیم. تا پیر زن درین اندیشه بود، جوان از خواب در آمد آشفته وسر گردان نعره همی کشید و همی گفت: این ربی این ربی؟ کجات جویم ای ماه دلستان، از کجات خوانم ای دلربای دوستان. این ربیّ این ربی؟ ای‌مادر خدای من کو؟ دلگشای و رهنمای من کو؟ مرهم خستگی من کو؟ داروی درماندگی من کو؟ آه! کجا بدست آید امروز این چنین خراباتی، تا بغبارنعل قدم‌اوتبرك گیریم، وآنرا کحل دیدهٔ خویش سازیم! نیکو گفت‌آن جوانمرد که گفت:

در زوایای خرابات از چنین مستان هنوز
چند گوئی مرد هست و مردهست‌آن مرد کو؟

بر درختی کین چنین مرغان همی دستان زنند
زان‌درخت امروز اصل وبیخ وشاخ و ورد کو؟

از برای انس جان اندر میان انس و جان
یك رفیق هم سرشت هم دم هم درد کو؟

همچنان همی بود تا دیگر روز، هرساعتی سوخته تر وواله تر. دیگر روز مادر او را پیش مشایخ شهر برد، گفت: این پسرم را درمان بسازید، واین درد را دارو پدید کنید. ایشان درماندند، گفتند: این دردی بس محکم است و جایگیر، تدبیر آنست که او را به **بغداد** بری پیش پیران طریقت **جنید** و **شبلی**، که اوتادجهان

ایشانند. آن پیر زن به بس رنج وتعب او را درپیش گرفت، وبه بغداد برد پیش مشایخ طریقت. **جنید** درونگرست، قابل نظر ربوبیّت دید، بباطن آن جوان نظری کرد، خورشید دولت دید که از زیر ابر بشریت وی می‌تافت. گفت: یا ضعیفه او را بمکّه باید شد پیش **بوالعباس عطا** و **ابوبکر کتانی** که پیران جهان امروز ایشان‌اند، و درمان این درد هم ایشان دانند. آن پیر زن او را فرار راه کرد، وسر ببادیه در نهاد بهزاران مشقّت به **مکه** رسیدند پیش آن شاهان طریقت. ایشان چون او را دیدند، گفتند: عجب جوانی است این جوان! که نسیم صباءِ دولت فقر ازسر زلف وی می‌دمد! اورا بکوه **لبنان** باید برد که قوام دهر آنجااند. مادر گفت: خیز جان مادر! چیزیست هرآینه درین زیر گلیم! پای برهنه و سر برهنه و شکم گرسنه‌روی دربیابان نهادند تا رسیدندبکوه **لبنان**:

جبالیّ التألف ذوانفراد

غریب الله مأواه القفار

پویان ودوان‌اند وغریوان بجهان در

در صومعه و کوهان در غار و بیابان

یکچند در آن صحرا همی گشتند، تا بکنارهٔ چشمه رسیدند. شش کس را دیدند ایستاده، ویکی درپیش نهاده. چون آن جوان را دیدند استقبال کردند، گفتند: دیرآمدی، نماز کن برین‌مرد که وی غوث جهان بود، و چون از دنیا بیرون می‌شد وصیت کرد که خلیفهٔ من در راه است، همین ساعت رسد، اورا گوئید تا برمن نماز کند، و مرقع من در پوشد، وبجای من بنشیند. آن جوان رفت، وغسلی کرد، ومرقع شیخ در پوشید، وانوار خدای بر نقطهٔ دل وی تجلّی کرد، و مشکلات شریعت و اسرار طریقت نهماربردل وی کشف گشت، فرازآمد، وآن شیخ را غسلی بداد بروی نماز کرد،

و او را در خاك نهاد ، و بجای وی نشست . پیر زن چون ویرا چنان دید آهی کرد ، و جان بداد :

هر مرحله‌ای که بود راهـی کردیم
وز آتش دل آتشگاهـی کـردیم
در هـر چیز بتا ! نگاهی کردیم
دیدیم در آن نقش تو آهـی کردیم.

آری جان وجهان کشش این‌کار کند ، وجذبهٔ الطاف این‌رنگ دارد. جذبة من الحق توازی عمل الثقلین .

« یاایها الذین آمنوا لاتحرموا طیبات‌ما احل الله لکم » ـ نشان سعادت بنده آنست که بر حدّ فرمان بایستد (۱) ، و از اندازهٔ شرع در نگذرد . اگر مباحی بینـد بخضوع و خشوع پیش‌شود ، وبجان و دل در پذیرد ، و گر محظوری بیند بایستد (۱) و در آن تصرف نکند، و جحود نیارد . هوای ودل خواست خویش درباقی کند ، و خودرا بدست زمام شریعت دهد :

اگر نز بهرشرعستی دراندر بندی گردون
و گرنز بهر دینستی کمر بگشایدی‌جوزا.

« و کلوا مما رزقکم‌الله حلا لاطیباً » ـ حلال طیّب آنست که بی‌طلب ازغیب درآید ، وهرچه از غیب آید بی‌عیب آید. بجان ودل قبول بـاید کرد، ورازق را درآن نهمار شکر باید کرد . خبر درست‌است که رسول خدا (ص) **عمر خطاب** را عطا داد . عمر گفت : اعطه افقرالیه منی ، فقال (ص) : « خذه فتموّله ، وتصدق به ، فما جاءك من هذا المال وانت غیر مشرف ولاسائل، فخذه، ومالا فلاتتبعه نفسك » ، و قـال **نافع** کان

(۱) نسخهٔ ج : بیستد .

المختار يبعث الى **ابن عمر** بالمال فيقبله ، و يقول : لا اسأل احداً شيئاً ، ولا اردّ مارزقني الله . و گفته‌اند : حلال طیب آنست که آنچه خورد بر شهود رازق خورد ، اگر بدین رتبت نرسد بر ذکروی خورد ، که **مصطفی** (ص) گفت : « سمّ الله و کل بیمینك و کل ممایلیك » . و زینهار که بغفلت نخوری که خوردن بغفلت درشریعت ارادت حرام است وتخم طغیانست، و اهل غفلت را میگوید عزّ جلاله : « یتمتعون و یأکلون کما تأکل الا نعام والنّار مثوی لهم » .

«لایؤاخذکم‌الله باللغوفی‌ایمانکم » ـ جوانمردان طریقت درغلبات وجدخویش تجدید عهد و تاکید عقد را که که سوگندی یاد کنند که : وحقك لانظرت الـی سواك ولا قلت‌لغیرك‌ولا خلت‌عن‌عهدك . این‌سوگندها بحکم توحید لغواست، وازشهوداحدیّت سهو ، که بنده را چه جای‌آنست که خود را وزنی نهد ، یاکسی پنداره ! یا گفت خود را محلّی داند ! تا برو سوگند نهد ! بلکه سزای بنده آنست که احکام ویرا بحسن رضا استقبال کند ، اگر خواند یا راند درآن اعتراض نیارد ، وازآن اعراض نکند ، و در حقایق ، وصلت و هجرت نگوید . آنچه دهد گیرد ، وآنچه آید پذیرد ، و بحقیقت داند که مهربان بر کمال اوست ، ومقدر ومدبر بهمه‌حال اوست .

پیر طریقت گفت : « ای نزدیکتر بما ازما ! ومهربان تر بما از ما ! نوازندهٔ مابی‌ما ، بکرم‌خویش‌نه بسزاء ما ، نه‌کار بما ، نه بار بطاقت ما ، نه‌معاملت در خورما، نه منت بتوان ما، هرچه کردیم تاوان برما ، هرچه تو کردی‌باقی برما (۱) . هرچه کردی بجای ما بخود کردی نه برای ما » .

و چنانکه کفارت در شریعت بزبان علم معروفست اما العتق واما الاطعام واما الکسوة فان لم یستطع فصیام ثلاثة ایام ، همچنان کفارت طریقت بزبان اشارت سه قسم

---

۱ ـ نسخهٔ ج: ورما .

است : بذل الروح بحکم الوجد ، او بذل القلب بصحّة القصد ، او بذل النفس بدوام الجهد ، فان عجزت فامساك و صیام عن المناهی والمزاجر .

۱۳- النوبة الاولى

قوله تعالى : « **یاایها الذین امنوا** » ای ایشان که بگرویدند ! « **انّما الخمر و المیسر** » می و قمار، « **والانصاب والازلام** » و سنگها و تیر ها ، « **رجس من عمل الشیطان** » زشتی و ناراستی ازکار دیو است ، « **فاجتنبوه** » بپرهیزید از آن ، « **لعلّکم تفلحون** (۹۰) » تا پیروز مانید .

« **انّما یرید الشیطان** » میخواهد دیو « **ان یوقع بینکم** » که در میان شما افکند « **العداوة والبغضاء** » دشمنی وزشتی(۱) « **فی الخمر والمیسر** » درآشامیدن می و باختن قمار، « **و یصدّکم عن ذکرالله وعن الصّلوة** » و شما را باز دارد از یاد خدا و از نماز، « **فهل انتم منتهون** (۹۱) » ازآن باز ایستید و گردآن مگردید .

« **و اطیعوا الله** » و خدایرا فرمان برید « **و اطیعوا الرسول** » و رسول را فرمان برید « **و احذروا** » و پرهیزید [از خوار داشتن فرمان و سست نگرستن فرا نهی] « **فان تولّیتم** » ار پس بر گردید از پذیرفتن ، « **فاعلموا** » بدانید : « **انّما علی رسولنا البلاغ المبین** (۹۲) » که آنچه برفرستادهٔ ما است رسانیدن آشکار است .

« **لیس علی الّذین امنوا** » نیست برایشان که بگرویدند ، « **و عملوا الصّالحات** » ونیکیها کردند ، « **جناح** » تنگئی و بزه‌ای، « **فیماطعموا** » درآنچه چشیده بودند[ازمی] « **اذا ما اتّقوا وامنوا** » چون‌از کفر بپرهیزیدند و بگرویدند

۱- نسخهٔ الف : زشتودی .

« **وعملوا الصّالحات** » و نیکیها کردند ، « **ثمّ اتّقوا و امنوا** » پس [از تکذیب رسول] بپرهیزیدند و اورا براست داشتند ، « **ثمّ اتّقوا وأحسنوا** » پس ازمحارم ومناهی پرهیزیدند وبترك آن نیکوئی بگفتند،« **و الله یحبّ المحسنین** (۹۳) » وخدای دوست دارد نیکوکاران را .

« **یا ایّها الذین امنوا** » ای ایشان که بگرویدند ! « **لیبلونّکم الله** » هرآینه بخواهد آزمود الله شما را « **بشیء من الصّید** » بچیزی از صید [در حرم و احرام] ، « **تناله ایدیکم** » که بآن رسد دستهای شما ، « **و رماحکم** » ونیزه‌های شما ، « **لیعلم الله** » تا به بیند الله « **من یخافه بالغیب** » که آن کیست که از وی نادیده ویرا خواهد ترسید؟ « **فمن اعتدی** » هر کس که ازاندازه در گذارد [ودلیری کند] . « **بعد ذلك** » پس آنکه نهی شد ، « **فله عذاب الیم** (۹۴) » اورا عذابی است درد نمای .

« **یا ایّها الذین امنوا** » ای ایشان که بگرویدند « **لا تقتلوا الصّید** » صید را مکشید، « **وأنتم حرم** » وشما محرمان باشید ، « **ومن قتله منکم** » وهر که صید کشد از شما ، « **متعمّداً** » بقصد ، « **فجزاء مثل ماقتل من النّعم** » پاداش او آنست که همتای آنکه کشت بکشد ،[و بدرویشان بدهد] « **یحکم به** »حکم کند در آن[جزاء صید]«**ذوا عدل** » دومرد پارسا که شایستهٔ فتوی باشند ، « **منکم** » از اهل ملت شما ، « **هدیاً بالغ الکعبة** » قربانی که بکعبه رسد، [وبمنا کشند تاوان صید را] « **او کفّارة طعام مساکین** » یاآن جانور را قیمت کنند و بر سعر آن طعام دهند به درویشان ، « **اوعدل ذلك صیاماً** » یا برابر آن روزه دارد[بهر مدی روزی] ، « **لیذوق وبال امره** » تا بچشد گرانی پاداش کار خویش ، « **عفا الله عمّا سلف** »

در گذاشت خدای ازآنچه پیش ازین(۱) بود ، « **ومن عاد** » وهر که با صید گردد در حرم یا در احـرام ، « **فینتقم الله منه** » خـدای کین ستانـد ازو ، « **و الله عزیز ذو انتقام** (۹۵) » وخدای سختگیراست واکین(۲) ستانی .

« **احلّ لکم** » حلال کرده آمد و گشاده شما را « **صیدالبحر** » صید دریـا « **وطعامه** » وطعامِ آن، « **متاعاً لکم** » تا شمارا زادبود وبرخورداری، « **وللسّیارة** » و راه گذریانرا، « **وحرّم علیکم** » وحرام کرده آمد برشما وبسته« **صیدالبرّ** » صید خشك زمین « **مادمتم حرماً** » تا آنکه که محرم باشید، « **و اتّقوالله الّذی الیه تحشرون** (۹۶) » و پرهیزید از [خشم و عذاب] آن خدای که شما را انگیخته با او خواهند برد .

« **جعل الله الکعبة** » خدای کعبه ساخت « **البیت الحرام** »آن خانهٔ بـا آزرم با شکوه « **قیاماً للناس** » امن مردمانرا و پـایند گی ایشانرا در دین خـویش ، « **والشهر الحرام** » و ماه‌حرام، « **والهدی** » وقربان که‌بمنا برند، « **والقلائد** » و قلائد که در گردن ایشان کنند ، « **ذلك لتعلموا** » این آنراست تا بدانید ، « **انّ الله یعلم ما فی السّموات ومافی الارض** » که خدای میداند هرچه درآسمانست و در زمین ، « **و انّ الله بکل شیء علیم** (۹۷) » و خدای بهمه چیزداناست .

النوبة الثانیة

قوله تعالی : « یـا ایهاالذین‌امنوا انـما الخمر والمیسر » ـ روایت کنـند از **عمرو بن شرحبل** که گفت عمر خطاب دعا کرد و گفت : اللهم بیّن لنافی الخمر بیانـاً شافیـاً ، بار خدایا ! در کار خمر ما را بیانی ده شافی ، آیتی روشن و حکمی

۱ـ نسخهٔ الف : پیش فا . ۲ـ واکین = باکین

پیدا . رب العالمین آیت فرستاد که درسورة‌البقرة‌است : « یسئلونك عن‌الخمر والمیسر ». این‌آیت برعمر خواندند. عمررا آن آیت سیری نکرد ، گفت : بارخدایا ! بیانی ازین شافی ترخواهم. دیگر باره آیت آمد که در سورة‌النساء است : « یاایها الذین‌امنوا لاتقربوا الصلوة‌وأنتم سکاری». بر عمر خواندند، عمر گفت : هنوز درمی‌باید ازین‌شافی‌ترو روشن‌تر خداوندا ! انما مهلکة للمال مذهبة للعقل، بیّن لنافیها بیاناً شافیاً ، فنزل قوله : « یا ایهاالذین امنوا انما الخمر والمیسر» ، تا آنجا که گفت : « فهل انتم منتهون » . عمر گفت : انتهینا انتهینا ، و بطریقی دیگر ازین روشن تر و گشاده تر درسورة‌البقره بیان کرده‌ایم ، و اعادت شرط نیست .

اگر کسی سؤال کند که هرچه حرام کردند بیکبار حرام کردند مگر این خمر، که بچنددفعت حرام کردند، حکمت درآن چیست ؟ جواب آنست که هرمحرمی‌را چون حرام کردند وقتی عوضی بجای‌نشست، همچون سفاح که حرام گشت‌رب‌العزة نکاح بجای‌آن نهاد ومباح کرد . مردارحرام کرد ذبایح درمقابل‌آن مباح کرد ، ربا حرام کرد بیع بجای‌آن نهاد ومباح کرد . خون حرام کرد گوشت حلال کرد ، لاجرم آن محرمات که عوض‌آن پدید کرد ترك‌آن بر ایشان گران نگشت، بیك بارحرام کرد، ومردم را از آن باز زد. باز خمرمعشوقهٔ نفسها بود، و سبب طرب ونشاط بود، ومردم فرا خوردن آن خو کرده بودند، و بطبع آنرا می‌دوست داشتند ، رب‌العالمین دانست که ترك‌آن بی‌عوضی و بی‌بدلی که بجای آن بیستد برایشان دشخوار بود، بفضل و لطف خود وبرداشت حرج را ازایشان، تحریم‌آن بتدریج فراپیش ایشان برد. از اول عیب‌آن بگفت، واثم‌آن‌ظاهر کرد ، گفت : « قل‌فیهما اثم کبیر »، پس بسبب‌آن از نماز باز زد ، گفت : « لا تقربوا الصلوة و أنتم‌سکاری ». پس بعاقبت حرام کرد تا ترك‌آن بتدریج برایشان‌آسان گشت . سبحانه ما ارأفه و الطفه بعباده !

ومن الوعيد الوارد فی‌الخمر ما روی عن **عثمان بن عفان** قال : قال‌رسول‌الله(ص): « ان الله لايجمع الخمر والايمان فی جوف امری ابداً » ، و عن **ابی هريرة** قال : قال رسول‌الله (ص) : « مدمن‌الخمر كعابدالوثن » ، و عن **ابن عباس** قال : قال رسول‌الله(ص): « اجتنبوا الخمر فانها مفتاح كل شر، ولايموتن احدكم و عليه دين ، فانّه ليس هناك دينار ولادرهم ، وانّما يقتسمون هناك الحسنات‌والسيئات ، فآخذ بيمينه وآخذ بشماله» . و عن **علی** (ع) قال : قال رسول‌الله(ص) : « من شرب الخمر بعد انحرمها الله علی لسانی، فليس له‌ان يزوّج اذا خطب ، ولا يصدّق اذاحدّث ، ولا يشفع اذا شفع ، و لا يؤتمن‌علی امانة، فمن ائتمنه علی امانةفاستهلكها فحق علی الله‌ان لايخلف‌عليه » ، وعن **ابی هريرة** عنه(ص) : «ريح الجنة توجد من‌مسيرة‌خمس مأة عام ، ولايجد ريحها مختال ولا منّان‌ولا مدمن خمر» .

فصل

خمر عنبی خام باتفاق حرام است اندك وبسيارآن ، و نجس است ، وخوردن آن حد واجب كند ، اما **شافعی** گفت : تحريم اين خمر نه عين خمر راست، كه علتی و معنی راست ، وآن معنی آنست كه شرابی مسكر است ، و اصل خبائث است ، و مايهٔ فساد ها ، پس هر شرابی كه مسكر بود بدان ملحق بود ، و اندك وبسيار آن حرام ، و **ابوحنيفه** گفت : تحريم خمرعين خمر راست نه علتی را ، كه هرچه بيرون ازخمراست قدر مسكرحرام است، گفتا : ومطبوخ كه دوسيك ازآن بشود ، وسيكی بماند ، خوردن آن مباح است ، و حد واجب‌نكند ، تاآنگه كه مستی‌آرد ، و هرنبيذ كه از گندم وجو وعسل وقصب‌شكر كنند. مطلق گفت كه‌مباح است‌الا قدر مسكر، ونقيع ميويز وخرمای نابخته بنزديك وی حرام است ، اماحد واجب نكندالا قدر مسكر، ودليل **شافعی**روشن

استازجهت خبر رسول ، وذلك قوله (ص) : « ان من‌العنب‌خمراً ، وان من‌التمر خمراً، و ان من‌العسل خمراً ، وان من‌البر خمراً ، وان من‌الشعیرخمراً » ، وقال : « کل‌مسکر خمر، و کل‌خمرحرام » . **مصطفی** (ص) نام خمربرین چیزها افکند ، وچون همه‌خمر است همه درتحت این‌آیت شود که : « انماالخمروالمیسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل‌الشیطان فاجتنبوه » ، شرح دادن این مسأله درین موضع بیش‌ازاین احتمال نکند، ودرسورة البقره مستوفی گفته‌ایم .

میسرقماراست ، واصله من‌الیسار، وقیل مشتق من‌الیسر وهوالسعة و الامکان ، یقال: رجل‌یسر وقوم ایسار یتسعون فیتقامرون، ومیسر عرب‌آن بود که‌درجاهلیت‌مردی فراپیش‌آمدی و گفتی: این اصحاب‌الجزور؟ پس‌نفری فراهم‌آمدندی ، وشتری‌خریدندی، وهریکی را در آن نصیبی کردندی ، پس قرعه بزدندی ، هر کس کـه سهم وی بیرون آمدی ازبهای‌آن اشتر بری گشتی ، و نصیب وی در گوشت بماندی ، همچنان قرعه می زدندی تایك کس بماندی و بهای شتر جمله برآن کس لازم بـودی ، و اورا درآن شتر نصیب گوشت نبودی ، و آنکه گوشت شتر برآن قوم بسویت قسمت کردندی . این بود قمارعرب، که رب‌العزة درین‌آیت حرام کرد . وقال **ابن‌عباس** : المیسر القمار حتی لعب الصبیان بالکعاب والجوز. وسئل **القاسم بن محمد** عن‌الشطرنج اهو میسر؟ وعن النرد أهو میسر؟ فقال : کل ما صدّ عن ذکرالله وعن الصلوة فهو میسر . وتفسیرانصاب و ازلام در اول سورة بشرح گفتیم .

« رجس من عمل الشیطان » ـ رجس نامی است چیزی را که نجس وقذر بود ، واز شرع دور، ساخته وآراستهٔ شیطان بربنی‌آدم. رب العالمین گفت : « فاجتنبوه » این همه ساخته وبرآراستهٔ شیطان است و هلاك دین شما ، ازآن بپرهیزید وحذر کنید تا رستگار شوید .

« انما يريدالشيطان ان يوقع بينكم العداوة و البغضاء في‌الخمر والميسر » ـ این بیان علت تحریم خمر وقماراست . میگوید : شیطان عداوت و کینه وبغض یکدیگر درمیان شما افکند چون خمرخورید وقمار بازید ، وشما را بازدارد ازذکرخدا که سر همهٔ طاعات است ، واصل همهٔ خیرات ، و از نماز که‌کلید سعادت است وپیرایه شهادت و مایهٔ دیانت . « فهل انتم منتهون » ؟ هل درین موضع برجای تغلیظ است نه برتخیر، چنانکه جای دیگر گفت : « فهل انتم شاکرون » ؟ « فهل انتم مسلمون » ؟ و در خبر است : « هل انتم تارکوا اصحابی لی » ؟ یعنی هل انتم تارکون اذاهم. وهم ازین‌باب‌ست آنچه گفت : « هل لك الى ان تزكى » ؟ میگوید : مرا سپاس دار هستید ؟ هر چند که صورت استفهام‌دارد اما معنی امراست، واین نوعی است از انواع امر ، ودر لغت رواست و روان .

« و أطيعوا الله و اطيعوا الرسول » ـ چون بیان محرمات و منهیات کرده بود ، طاعت خدا ورسول در پس آن داشت ، یعنی که فرمان بردارباشید واین اوامر و نواهی بکار دارید ، وازمحارم بپرهیزید . « و احذروا » ای احذروا المحارم والمناهی ، « فان توليتم » عن‌الطاعة « فاعلموا انماعلى‌رسولناالبلاغ المبين» فليس عليه الا البلاغ ، و التوفيق و الخذلان الى الله ، فان اطعتم والا فاستحققتم العذاب .

« ليس على الذين آمنوا و عملوا الصالحات جناح » ـ سبب نزول این آیت آن بود که قومی از صحابه درآن روزها که خمرحرام کردند از دنیا بیرون شده بودند، وایشان می‌خورده بودند بتازگی ، ودرشکم‌ایشان می‌بود. مسلمانان برایشان بترسیدند، و از حال ایشان رسول خدا را پرسیدند . این آیت در شان ایشان آمد . میگوید : بر ایشان تنگی نیست ، وایشانرا بزه نیست درآنچه چشیده بودند از می‌پیش از تحریم . این طعموا شربوا است چنانکه جای دیگر گفت : « ومن لم يطعمه فانه منى » . شراب

مطعوم است اما نه مأکول است . « اذا ما اتقوا » یعنی الکفر بالله ، « وآمنـوا و عملوا الصّـالحات » سجدوا لله واجتنبوا وقربوا ، « ثم اتقوا » تکذیب رسوله ، و صدقوه ، « ثمّ اتقوا » اتیان المحارم الّتی عرفوا حرمتها ، « و احسنوا » فی ترکها ، و قیل اذا ما اتقوا المعاصی والشرك ، ثم اتقوا ، داموا علی تقویهم ، ثمّ اتقوا ظلم العباد مع ضمّ الاحسان الیه . و قیل : اذا ما اتقوا الشّرك وآمنوا صدّقوا ، ثم اتقوا الکبائـر و آمنوا ازدادوا ایماناً ، ثمّ اتقوا الصغائر حذروا و احسنوا تنفلوا . قال **علی بن ابی طالب** (ع) : « ان **عثمان** من الّذین آمنوا وعملوا الصّـالحات ثمّ اتقوا وآمنوا ثم اتقوا وأحسنوا » ، « والله یحبّ المحسنین».

در روزگار **عمر** ، **قدامة بن مظعون** می‌خورد. عمر خواست که ویرا حد زند **قدامة** گفت : شما رانیست که مرا حد زنید ، که الله میگوید : « لیس علی الذین آمنوا و عملوا الصالحات جناح فیما طعموا » ، و من از جملهٔ مؤمنانم ودر **بدر** بوده‌ام . عمر گفت راه غلط کردی ، و گمانت خطاست ، که رب العالمین گفت: « اذا ما اتقوا وآمنوا» وتقوی آنست که آنچه خدا حرام کرد ، ازآن بپرهیزی، و گردآن نگردی . **علی بن ابی طالب** گفت : یا عمر! من ازنزول این آیت خبردارم ، چون رب العالمین خمر حرام کرد، جماعتی از **مهاجر** و **انصار** بیامدند و گفتند : یا رسول الله برادران ما و پدران ما که در **بدر** بودند ، ودر **احد** کشته شدند ، ایشان درآن‌حال می‌همی‌خوردند، چه گوئی در ایشان ؟ و چه حکم کنی از بهرایشان ؟ رسول خدا توقف کرد ، تا **جبرئیل** آمـد ، و آیت آورد : « لیس علی الذین آمنوا وعملوا الصالحات جناح » الایه . پس عمر بفرمود ، و **قدامه** را حـد مفتری بـزدند ، و گفتند : ان شارب الخمر اذا شرب انتشی ، و اذا انتشی هذی ، واذا هذی افتری ، فیقیم علیه حدّ المفتری ثمانین جلدة .

« یاایها الذین آمنوا لیبلونـّکم الله بشیء من الصید » ـ ایـن « من» تبعیض

است از دو وجه : یکی آنکه اینجا صید برمیخواهد نه صید بحر ، ودیگر وجه آنکه صید است در حال احرام نه درحال احلال . «تناله ایدیکم» ـ آن صید که دستهای‌شما بآن رسد ازخایهٔ مرغ یا بچه که از آشیانه برنخاسته ، «و رماحکم» یا بآن رسد نیزه‌های شما ، و بر قیاس نیزه تیر وسنگ و کمند و جز از آن از این کبار صیدچون خر گور وگاو دشتی و شتر مرغ وامثال آن . می گوید : شما را بخواهد آزمود ، یعنی که شما را برآن قادر خواهد کرد ، وآن پیش شما خواهدآورد ، و فائدة البلوی اظهار المطیع من العاصی ، و الا فلاحاجة له الی‌البلوی . واین در سال **حدیبیه** بود که رسول خدا را از **مکه** باز داشتند ، وهم آنجا قربان کرد صدتا اشتر ، چنانکه در قصهٔ حدیبیه است ، ومرغان ووحش بیابان فراوان روی بایشان نهادند ، وازآن همی خوردند ، و با رحال ایشان همی درآمیختند ، وایشان هم درحرم بودند وهم در احرام .

« لیعلم الله» ـ ای‌لیری الله ، لانه قد علمه ، «من یخافه بالغیب » ای یخاف‌الله الذی لم یره فلایتناول الصّید وهو محرم ، « فمن اعتدی بعد ذلك » ای من اخذ الصید عمداً بعد النهی و هو محرم ، «فله عذاب الیم» یضرب ضرباً وجیعاً ، ویسلب ثیابه ، و یغرم الجزاء ، و حکم ذلك الی الامام فهذا العذاب الالیم .

« یاایها الذین آمنوا لاتقتلوا الصید وأنتم‌حرم » ـ این‌آیت درشأن **ابوالیسر** فرو آمد ، نام وی **عمرو بن مالك الانصاری** ، در سال **حدیبیه** محرم بود احرام بعمره گرفته ، بخر گوری رسید، او را طعنه‌ای زد بیفکند ، وبکشت. این‌آیت فروآمد : «لاتقتلوا الصید وأنتم حرم» . رب العالمین دراین آیت حـرام کرد بر محرم که احرام بحج گرفته باشد یا بعمره که صید بـرّ گیرد و کشد یـا تعـرّض آن کند بهیچ وجه . و بدان که صید دو است : یکی صید بحر، دیگرصید بر. هر چه صید بحراست‌خوردن آن همه حلال است ، وگرفتن آن محرم را رواست ، و آنچه صید بـرّ است ، آنچه

گوشت آن حرام است کشتن آن حلال است مگر یربوع ، وهرچه گوشت آن حلالست صید کردن آن حرام است.

« فمن قتله منکم متعمداً » ـ میگوید : هر که صیدی کشد از آنچه گوشت وی حلالست متعمّداً ای ذاکراً لاحرامه ، قاصداً الی قتله، اومخطئاً فی قتله، ناسیاً لاحرامه . بیشترین علماچون **شافعی** و **مالك** و **ابوحنیفه** و اهل **شام** و **عراق** جمله بر آنند که این جزاءِ صید درعمد ودرخطا یکسانست . **زهری** گفت : نزل القرآن بالعمد، وجرت السنّة فی الخطاءِ ، و ذلك قوله(ص) : «فی الضبع کبش اذا اصابه المحرم » ، و لم یفصل بین متعمد وغیره ، فاجری علی العموم . و گفته‌اند : ضمان صیدهمچون ضمان مال‌است، لانه یجب فی الصغیر صغیر و فی الکبیر کبیر کضمان الاموال ، و معلومست که ضمان مال ، عمد وخطا درآن یکسانست ، ضمان صید همچنانست .

« فجزاء مثل‌ما قتل من النعم» ـ **عاصم وحمزه وکسائی** « فجزاء» بتنوین خوانند ، و « مثل » برفع ، باقی باضافت خوانند بی‌تنوین . و معنی جزا فدا است . و بدان که صید بر دو ضربست : یکی آنست که آنرا مثل نیست ازنعم ، همچون عصافیر وقنابر ومادون الحمام ، هرچه کم از کبوتر باشد ویرا ازنعم مثلی نبود ، جزاءِ وی آنست که آنرا قیمت کنند ، وآنگه آن قیمت بدرویشان نباید داد بلکه صرف کنند باطعام ، و آن طعام بدرویشان تفرقت کنند ، هر درویشی را مدّی ، یا پس روزه دارد بجای هر مدّی روزی ، وضرب دوم ازصیدآنست که آنرا مثل است ازنعم ، جزاءِ وی مثل آنست وآن بر دوضربست : ضربی آنست که صحابه درآن حکم کرده‌اند : فی النعامة بدنة ، وفی حمار الوحش بقرة ، و فی‌الغزال عنز ، وفی الارنب عناق ، وفی الیربوع جفرة . و ضربی آنست که صحابه درآن حکم نکرده‌اند ، دومرد دانشمند عدل از اهل خبره‌باید که درآن نظر کنند ، وهرچه شبهی دارد بآن صید ، وبآن نزدیکتر بود ، آنرا واجب

گردانند. اینست که رب العزة گفت : «یحکم به ذوا عدل منکم» - یعنی من اهل دینکم، « هدیاً بالغ الکعبة » - لفظه معرفة ، ومعناه نکرة ، تقدیره بالغ الکعبة . « او کفارة طعام مساکین » قراءت **مدنی وشامی** « کفارة » بی‌تنوین است ، طعام بخفض میم . باقی بتنوین خوانند و بضمّ میم . «اوعدل ذلك صیاماً » - ای مثل ذلك من الصیام . «صیاماً» منصوب علی التمییز ، وعدل و عدل بفتح عین و کسر عین بقول بصریان یکسانست ، و گفته‌اند : بکسر عین مثل باشد از جنس خویش ، و بفتح عین مثل باشد از غیر جنس وی .

« یحکم به ذوا عدل منکم » - چون دو عدل حکم کردند و جزاءِ آن پدید کردند ، وی مخیر است میان سه چیز : اگر خواهد آن مثل بیرون کند ، و بدرویشان دهد ، واگر خواهد آن مثل را قیمت کند با درم ، وآن درم باطعام صرف کند ، وطعام بدرویشان دهد ، هر درویشی را مدی ، واگر خواهد روزه دارد هر مدّی را روزی ، که رب العزة بلفظ « او » گفت ، وذلك یوجب التخیّر .

اما مذهب **بوحنیفه** در جزاءِ صید آنست که : هر که صیدی کشد در حال احرام ، بروی قیمت آن واجب شود اگر آن صید مثل دارد یا ندارد ، پس آن قیمت اگر خواهد بدرویشان دهد ، واگر خواهد صرف کند با چهارپائی قربانی ، و گوشت آن بر درویشان تفرقه کند ، واگر خواهد آن قیمت باطعام کند ، و هر درویشی را نیم صاع بدهد ، واگر خواهد روزه دارد هر نیم صاع را روزی ، ودر موضع تقویم صید علما مختلف‌اند . قومی گفتند : آنجا که صید گیرد و کشد هم آنجا قیمت کنند در هرشهری و هر موضعی که باشد . قومی گفتند : لابد بمکه باید و بمنا ، که رب العزة گفت : « هدیاً بالغ الکعبة » ، وقال تعالی : « ثمّ محلها الی البیت العتیق لیذوق وبال امره » ای جزاء ذنبه . « عفا الله عمّا سلف » من قتل الصید قبل التحریم ، و من عاد الی قتل-

الصيد محرماً حکم علیه ثانیاً ، و هو بصددالوعید ، « ینتقم الله منه فـی‌الاخرة ، « و الله عزیز » ای منیع فی‌ملکه ، « ذوانتقام » من **اهل** معصیته .

« احلّ لکم صیدالبحر » ـ هرچه‌آ بی است گوشت آن حلالست ، و گـرفتن آن حلال، ودر چهارچیز خلافست : یکی مردم‌آ بی ، قومی گفتند از علما که : گوشت او مکروه است حرمت صورت را ، و دیگر ضفدع ، گفتند که خوردن آن مکروه است دو معنی را : یکی آنکه زهر داراست ، وقومی گفتند : از جهت خبر « فانه اکثر خلـق الله تسبیحاً » ، و درخبراست که « نقیقه تسبیح » ، و سدیگر مار گفتند که مار بحـری زهر داراست چون مار برّی ، و کژدم همچنان. چهارم فیل است، گـوشت آن حـرام ، لانه اشبه الخلق بالخنزیر. قال **الماستوی** ان لحم الفیل حلال، لانه مائی ، وهو داخل فـی مذهب **مالك و داود** : ان ذوات الارواح کلها حلال ماخلا الخنزیر، بدلیل قوله‌تعالی: « قل لا اجد فیما اوحی الیّ محرماً» الی قوله « او لحم‌خنزیر » ، وهوقول **ابن‌عباس و ابن عمر و ابی هریرة و عائشة و عبیدبن عمیر**من‌التابعین،وهومذهب **مالك وداود** .

قومی ازعلما این تقسیم‌برقاعدهٔ دیگر نهاده‌اند. گفتند : هرچه‌آ بی است برسه وجه است : ماهیان اند و اجناس آن ، همه حلال‌اند ، و ضفادع اند و اجناس‌آن ، همه حرام اند ، و هـر چه باقیست درآن دو قول است : یك قول همه حـرام اند ، و به قال **ابوحنیفه** ، و بدیگر قول همه حلال‌اند ، و به قال اکثرالعلماءِ من اصحابه، و الدلیل علیه قوله (ص) : « هوالطهورماؤه ، الحل میتته » ، و قال **ابوبکر** الصدیق : « کل دابة ماتت فی‌البحر فقد ذکاها الله لکم » ، و قال بعضهم : ماکان مثاله فی‌البر حـلالا فهوحلال فی البحر، وماکان مثاله فی‌البر حراماً فهو حرام فی‌البحر. قالوا : وأراد بـالبـحرجمیع المیاه والانهار ، لان العرب سمی النهر بحراً ، و منه قوله تعالی : « ظهر الفساد فی البر و البحر » .

قوله: «و طعامه متاعاً لکم» - قال **سعید بن جبیر** صیده‌کان‌طریاً، وطعامه المليح منه. **ابن‌عباس** گفت: صیده ما اصطدناه بأیدینا، و طعامه مامات فیه. گفت: صید بحر آنست که بدست خویش صید کنیم، و طعام آنست که هم در آب بمیرد، وموج آنرا بر کنار افکند، و آنچه **مصطفی** (ص) گفت: «ماجزرالماء عنه فکل، و ماطفاً فیه فلاتأکل»، آن نهی تنزیه است نه نهی تحریم. قال **ابن‌عباس**: اشهد الی **ابی بکر** انّه قال: السمك الطافی حلال لمن اراد اکله. و سبب نزول این‌آیت‌آن بود که قومی از **بنی‌مدلج** گفتند: یا رسول‌الله ما صید بحر کنیم، و گاه گاه دریا موج زند، وماهیان از قعر دریا باآب بساحل افتند. پس‌آب بجای خویش بازشود، وماهیان بی‌آب بمانند، و برخشك زمین بمیرند، چون ماآنرا مرده یابیم خوریم یا نخوریم؟ حلال است‌یاحرام؟ قال: فأنزل الله تعالی: «احل لکم صیدالبحر وطعامه متاعاً لکم وللسیارة».

جابر بن عبدالله گفت: رسول خدا ما را بغزائی فرستاد، و **ابوعبیدهٔ‌جراح** را برما امیر کرد، و با ما هیچ زاد نبود مگر صاعی خرما، در انبانی کرده، که‌که ابوعبیده هریکی‌را ازما ازآن‌خرما یکی‌بدادی، و کنا نمصها کمایمص‌الصبی، ونشرب علیهاالماء فتکفینا یوماً الی‌اللیل، گفتا: باین دشخواری ورنج روزگار بسرمی بردیم تا بساحل دریا رسیدیم، دابه‌ای را دیدیم مرده برساحل دریا، برمثال کوه پاره‌ای، و آنرا عنبر میگفتند. بوعبیده گفت: بخورید ازین دابه، که شما را حلالست. یك‌ماه بر آن موضع نشستیم، و ازآن خوردیم، واز عظیمی که بود از چشم خانهٔ وی خروار ها روغن بیرون کردیم، و **بوعبیده** سیزده کس را درچشم خانهٔ وی نشاند، تا باز گویند که چه عظیم دابه‌ای بود! پس از آن زاد بر گرفتیم، وآمدیم به **مدینه**، و رسول خدا را ازآن خبر کردیم، فقال (ص): «هو رزق اخرجه‌الله لکم، فهل‌معکم‌من‌لحمهاشیء»؟ فأرسلنا الی رسول‌الله شیئاً منه، فأکله.

« متاعاً لکم وللسیارة » ـ یعنی منفعة لکم ، یعنی للمقیم والمسافر یبیعون منه ویتزودون منه . پس دیگرباره تحریم صید برمحرم بازآورد ، گفت : «وحرم علیکم صیدالبرّ ما دمتم‌حرماً » ـ ای محرمین ، فلایجوز للمحرم اکل الصید اذا صاد هو، اوصید له بأمره ، فاما اذا صاد حلال بغیرامره ولا له فیجوز له اکله، و اذا قتله‌المحرم فهل یجوز للحلال اکله ؟ قال الشافعی : یجوز، لانه ذکوة مسلم ، وعند **ابی حنیفة** لایجوز، وأحله محل ذکوة المجوسی. قال **جابر** : سمعت رسول الله (ص) یقول : « صید البرلکم حلال مالم تصیدوه اویصد لکم.« و اتقوالله الذی‌الیه‌تحشرون» فی‌الاخرة ، فیجزیکم‌باعمالکم.

« جعل الله الکعبة البیت الحرام » ـ عرب هرخانه‌ای که مربع باشد آنرا کعبه گویند ، و اصل‌آن از ارتفاع است . کعب آدمی ازآن کعب گویند که از پای فرا رسته بود ، و ارتفاع گرفته ، وقیل للجاریة اذا قاربت البلوغ ، وخرج ثدیاها قدتکعبت. خانهٔ مربع کعبه گویند ، لارتفاعها من الارض ، و نتوء زوایاها ، و این خانهٔ **کعبه** را **بیت الحرام** گفت ، و تفسیراین درآن خبراست که **مصطفی** (ص) گفت روز فتح **مکه** : « ان هذاالبلد حرمه الله یوم خلق السماوات و الارض ، فهوحرام بحرمةالله الی یوم القیامة ، وانه لن یحل القتال فیه لاحد قبلی ، ولم یحل لی الا ساعة من‌النهار ، فهو حرام بحرمةالله الی یوم القیامة لایعضد شوکه ، و لاینفر صیده ، ولا یلتقط لقطته‌الا من عرفها ، ولایختلی خلاه الا الاذخر» ، وفی روایة اخری : « من جاءنی زائراً لهذاالبیت ، عارفاً لحقّه ، مذعناً لی‌بالربوبیة حرمت جسده علی‌النار» .

« قیاماً للناس »ـ ای قواماً لهم‌فی امر دینهم، یقومون الیه‌للحج ، وقضاءالنسك، و امر دنیاهم ای صلاحاً لمعاشهم من التجارات ، وما یجبی‌الیه من الثمرات . « والشهر الحرام » ـ بلفظ جنس گفت ، و مراد بآن ماههای حرام است ، وآن چهار اند : واحد فرد ، وهورجب، و ثلاثة سرد : ذوالقعدة و ذوالحجة والمحرم . « و الهدی و القلائد » ـ

هدی قربانست که بمنا برند، و قلائدآنست که در گردن ایشان کنند ، و این آن بود که مرد چون ازحرم بتجارت بیرون میشد درماه حرام، درکارخویش نظر کردی اگردانستی که باز گردد پیش ازآنکه ماه حرام بگذرد، همچنان ایمن بیرون شدی، وهیچ نشان برخود و بر راحلهٔ خویش نکردی ،واگر دانستی که می‌بازنگردد درماه حرام، امن خویش را نشان برخود کردی و بر راحلهٔ خویش ، ونشان آن بود که پوست درخت حرم باخود داشتی ، و بر راحلهٔ خویش افکندی ، تا هرجائی که رفتی ایمن بودی، و کس تعرض وی نکردی. اینست که رب العالمین گفت : « والهدی و القلائد » - یعنی کل ذلك کان قیاماً للناس وأمناً فی الجاهلیة .

« ذلك لتعلموا ان الله یعلم ما فی السموات و ما فی الارض و أن الله بکل شیء علیم » - وجه تأویل این آیت وآخر آن باول دربستن آنست ، که رب العالمین این تعظیم که نهاد خانهٔ خویش را ، وحرم واحرام را ، ازآن نهاد تاآنرا بزرگ دارند ، وحرمت آن بشناسند، وآزرم آن بزرگ دارند ، وبدانند که چون جانور بی عقل درو می‌نیازارند، درآزردن مسلمان درحرم چه وبالست ! وچون فرمود که درحرم کفتار میازارید ازآنست که تا دانند که در آزار مسلمان در حرم چیست ؟ و دیگر الله دانست که نمازگر را از وجهت بدّ نیست و از قبله ، و کعبه قبله ساخت ، و دانست که حج را هنگامی باید،آنرا هنگامی ساخت ، ودانست که هدی را نشان آزرم باید ، نشان ساخت ، و درجمله حرم جای امن ساخت ، ازآنکه عرب در جاهلیت بس ناپاك وخون ریز بودند و بدفعل ، راه بیم داشتند ، و مال بناحق می بردند ، و بجای یك کس جمعی را می کشتند ، طلب ثار را . رب العزة چون از ایشان این فعل میشناخت و میدانست کعبه حرم ساخت ، و ماه حرام ، و هدی و قلائد پدید کرد ، و تعظیم آن فرمود ، تا ایشانرا بر مال و بر نفس خویش امن پدیدآمد ، وهر جای که نشان درخت حرم دیدند ، سربر خط فرمان

نهادند، و تعظیم آنرا دستهای بیداد وغارت کوتاه کردند. ودانست رب العزة که اگر ایشانرا بعادت جاهلیت خویش فرو گذارد جهان خراب گردد، ومردم کشته شوند، و متاجر باطل گردد، رب العزة گفت: این همه بدان کردم تا شما بدانید که هرچه در آسمان وزمین است ازمصالح بندگان ومرافق ایشان من می‌دانم، و بهمه چیزی داناوتوانام.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «یا ایها الذین آمنوا انما الخمر و المیسر» الایة ـ قال النبی (ص): «الخمر جماع الاثم وأمّ الخبائث» خمر اصل خبائث است و کلید کبائر، مایهٔ جنایات، و تخم ضلالات، ومنبع فتنه. عقل را بپوشد، ودل را تاریك کند، و چشمهٔ طاعت خشك کند، وآب ذکر بازبندد، و در غفلت بگشاید. نفس از خمرمست شود، از نماز باز ماند. دل از غفلت مست شود، از رازباز ماند.

پیر طریقت گفته بزبان وعظ مرین غافلانرا که: «ای مستان پر شهوت! وای خفتگان غفلت! شرم دارید از آن خداوندی که خیانت چشمها میداند، و باطن دلها می‌بیند: «یعلم خائنة الاعین و ما تخفی الصدور». آه! کجاست درّهٔ عمری و ذوالفقار حیدری؟ تا در عالم انصاف برین مستان بی‌ادب حدّ شرعی براند، و این غافلان خفته را بجنباند؟ خبر ندارد آن مسکین که خمر میخورد، که چون قدح بردست نهند عرش و کرسی در جنبش آید، و از حضرت عزّت ندا آید که: «و عزّتی و جلالی لاذیقنّهم الیم عذابی من الحمیم والزّقوم».

میسر قمار است، و در قمار خانه کسی که پاکباز و کم زن بود، او را عزیز دارند، ومقدم شناسند. اشارت است بطریق جوانمردان که: ابدانهم مطروحة فی‌شوارع التقدیر یطأها کل‌عابری سبیل من الصادرین‌عن عین المقادیر. خود را در شاهراه تقدیر

بیفکنند تا زیر هر خسی پست شوند، وازبند هر زنگی بیرون آیند، وخودرا ناچیز شمرند.

تا تو اندر بند رنگ وطبع و چرخ و کوکبی

کی بود جائز که گوئی دم قلندر وار زن

« وأطیعوا الله وأطیعوا الرسول و احذروا» الایة - مرد بـاید که در راه شرع همگی وی عین فرمان گردد، ویك چشم زخم دروقت فرمان تأخیر ومخالفت روا ندارد. چنانکه حکایت کنند که یکی از خلفا وقتی بر وی مسأله مشکل شده بود کس فرستاد به **شافعـی** تاحاضر شود. چون کس خلیفه پیش شافعی رسید، او را دید که دستار را می‌پیچید. گفتا: فرمان امیر المومنین است که بیائی. **شافعی** دندان فـراز کرد، و موافقت فرمانرا آنچه از آن دستار نا پیچیده مانده بود فرو درید، وبپایان نبرد، کـه در فرمان خلیفه تأخیر روا نیست. عجباکارا! در فرمان مخلوق موافقت شرع را چنین ایستاده بودند، باری بنگر تا درهمه عمر یك نفس در فرمان خدا و تعظیم وی راست رفته‌ای یا نه؟

« لیس علی الذین آمنوا و عملوا الصالحات » الایة - چون اغلب روزگار مرد در تعظیم امرو نهی بسر می‌شود، و معظم احوال وی در ادب صحبت ودر خدمت برسنت بود، در یك نفس و دریك لقمه بـا وی مضایقت نکنند، هر که مایهٔ ایمان دارد، و تقوی شعار خود گرداند، چنانکه گفت: « اذا ما اتقوا وآمنوا و عملوا الصالحات ثم اتقوا و آمنوا » یعنی اتقوا المنع وآمنوا بالخلف. با درویشان مواسات کنند، و دست انفاق و صدقه بر ایشان گشاده دارند، و ازمنع وبخل بپرهیزند، و دانند که هرچه در راه خدا هزینه (۱) کنند، خلف آن در دوجهان بازیابند، چنانکه گفت: « وما انفقتم من شیء فهو یخلفه » این خود صفت عوام است، وبیان مراتب احوال ایشان. باز صفت

۱- نسخهٔ ج: نفقه.

اهل خصوص کرد ، و تقوی و احسان ایشان یاد کرد : « ثم اتقوا و أحسنوا » ای اتقوا شهود الخلق وأحسنوا ، ای‌شهدوا الحق، فالاحسان‌ان تعبدالله کأنك تراه ، کما فی‌الخبر. « والله یحب المحسنین » اعمالا والمحسنین آمالاً والمحسنین احوالاً .

« یا ایّها الذین آمنوا لاتقتلوا الصید وأنتم حرم » ـ صید برمحرم حرام کرد از بهر آنکه محرم قصد زیارت کعبه دارد . اشارت میکند که هر که قصد خانهٔ ما دارد ، و روی بکعبهٔ مشرف مقدس نهد ، و در جوار حضرت ما طمع کند ، کم از آن نبود کـه صد بیابانی ازو در زینهار و امان باشند، که وی خویشتن را درین قصد که پیش گرفت در غمار ابرار واخیار آورد، وصفت ابرار اینست که : لایؤذون الذّر ولا یضمرون الشر. و گفته‌اند که احرام دونوع است : احرام حاجی بتن ، واحرام عارف‌بدل، حاجی‌تابتن محرم‌است‌صید بروی حرام، عارف تا بدل محرم است طلب وطمع واختیار بروی حرام . و نشان احرام دل سه چیز است: با خلق عاریت و با خود بیگانه ، و در تعلق آسوده . و ثمرهٔ احرام دل سه چیز است امروز ، وسه چیز فردا : امروز حلاوت مناجات و تولد حکمت و صحّت فراست ، وفردا نور مشاهدت و نداءِ لطف و جام شراب .

« جعل الله الکعبة البیت الحرام قیاماً للناس» الایة ـ در آثار بیارند که‌چهار هزارسال‌آن کعبهٔ معظم را بتخانهٔ آزری ساخته بودند ، تا از غیرت نظر اغیاربخداوند خود بنالید که: پادشاها ! مرا شریف ترین بقاع گردانیدی، ورفیع ترین مواضع‌ساختی، بیت الحرام نام من نهادی، وامن و امـان خلق درمن بستی . پس ببلاء این اصنام مبتلا کردی . از بار گاه جبروت بدو خطاب رسید که : آری چون خواهی که معشوق صدو بیست وچهار هزار نقطهٔ طهارت باشی ، وخواهی که همهٔ اولیا وصدّیقان و طالبان را در راه جست خود بینی ، وآنرا که خواهی بناز در کنار گیری ، وصد هزار ولیّ وصفیّ را جان و دل در راه خود بتاراج دهی ، کم ازآن نباشد کـه روزی چند در بلاءِ این اصنام

بسازی ، وصفات **صفا و مروه** را در بطش قهر غیرت فرو گذاری . سنت ما چنین است. کسی را که روزی دولتی خواهد بود ، نخست او را از جام قهر شربت محنت چشانیم . خواست ما اینست ، وبرخواست ما اعتراض نه ، و حکم ما را مردّ نه ، وصنع ما را علّت نه : « نفعل ما نشاء ونحکم ما نرید » .

۱۴- النوبة الاولى

قوله‌تعالی: « **اعلموا** » بدانید: « **أنّ الله شديد العقاب**» که الله سخت‌عقوبت است‌سخت گیر، « **وأنّ الله غفور رحيم**(۹۸)»وبدانید که‌خدای آمرز گاراست‌وبخشاینده.

« **ما على الرّسول** » نیست برپیغامبر فرستاده ، « **الاّ البلاغ** » مگررسانیدن پیغام ، « **و الله يعلم** » وخدای میداند ، « **ماتبدون** » آنچه پیدامی نمائید، « **وما تكتمون**(۹۹)» وآنچه پنهان‌می‌دارید.

« **قل**» بگو [یا محمد] ! « **لايستوى الخبيث والطّيّب** » همسان نیست پلیدوپاك ، « **ولو اعجبك** » و هرچند که‌ترا شگفت‌آید، « **كثرة الخبيث** » فراوانی پلید ، « **فاتّقوا الله** » و پرهیزید ازخشم و عذاب خدای ، « **يا اولى الالباب** » ای زیرکان و خردمندان ، « **لعلّكم تفلحون**(۱۰۰) » تاجاوید پیروزمانید.

« **يا ايّها الّذين امنوا** » ای ایشان که بگرویدند، « **لاتسئلوا** » مپرسید « **عن اشياء** » از چیز هائی « **ان تبد لكم**» که اگر شما را جواب آن پیدا کنند ، « **تسؤكم** » آن جواب شما را اندوهگن کند ، « **وان تسألوا عنها**» و اگر ازآن بپرسید ، « **حين ينزّل القران** » اکنون که قرآن فرو میفرستند ، «**تبد لكم** » جواب‌آن شما را پیدا کنند ، « **عفا الله عنها** » خدای شما را از آن بی نیاز کرد ، و آن‌ازشما درگذاشت ، « **والله غفور حليم** (۱۰۱) » والله آمرز گار است بردبار.

« **قد سألها** » پرسید ازچنانها ، « **قوم من قبلكم** » گروهی پیش از شما ، « **ثمّ اصبحوا بها كافرين**(۱۰۲) » آنگه بآن جواب که شنیدند کافر شدند .

« **ماجعل الله** » خدا واجب نکرد ونفرمود « **من بحيرة** » ازآن نهاد وسنت جاهلیت که شتر را گوش میشکافتند ، « **ولا سائبة** » ونه آن شتر که فرو می گذاشتند ، و ازبار برنهادن وبرنشستن آزاد میکردند ، « **ولا وصيلة** » ونه آن شتر که با همتای خویش می پیوست ، وآنرا نمی کشتند(۱) « **ولاحام** » ونه آن شتر که پشت خویش را حمی کرد « **ولكنّ الّذين كفروا** » لکن ایشان که کافر شدند ، « **يفترون على الله الكذب** » دروغ می گفتند برخدای و ناراست میساختند « **و اكثرهم لايعقلون**(۱۰۳) » وبیشتر ایشان آن بودند که صواب درنمی یافتند .

« **و اذا قيل لهم** » وچون ایشان را گفتندی « **تعالوا الى ما انزل الله** » بازآئید بآنکه الله فروفرستاد « **والى الرّسول** » و بارسول وی آئید « **قالوا** » گفتند: «**حسبنا**» بسنده بود مارا ، « **ما وجدنا عليه آباءنا** » آنچه پدران خویش برآن یافتیم « **اولو كان اباؤهم** » باش و اگر پدران ایشان ، « **لايعلمون شيئاً** » هیچ چیز نمی دانستند ، « **ولا يهتدون**(۱۰۴) » و نه فرا راه حق می دیدند .

« **يا ايّها الّذين آمنوا** » ای ایشان که بگرویدند « **عليكم انفسكم** » بر شما بادا تنهای شما ، « **لايضرّكم** » نگزاید و زیان ندارد شمارا ، « **من ضلّ** » بیراهی هر که گم گشت ازراه ، « **اذا اهتديتم** » چون شما برراه راست بودید ، « **الى الله مرجعكم جميعاً** » با خدایست بازگشت شما همه ، « **فينبّئكم بما كنتم تعملون**(۱۰۵) » و خبر کند شمارا بآنچه میکردید .

« **يا ايّها الّذين آمنوا** » ای ایشان که بگرویدند « **شهادة بينكم** »

۱ـ نسخهٔ الف : می بنه کشند.

گواهی که بود درمیان شما « **اذا حضر احدکم الموت** » هر که که حاضر آید بیکی از شما مرگ « **حين الوصيّة** » هنگام وصیت کردن « **اثنان ذوا عدل‌منكم** » آن گواهی باید از دو گواه استوار از اهل دین شما « **او اخران‌من‌غیرکم** » یا گواهی دوتن از اهل جزاز دین شما « **ان انتم ضربتم فی‌الارض** » اگرچنان بود که درسفر باشید ، « **فأصابتكم** » وناگاه بشما رسد ، « **مصيبة الموت** » مرگ رسیدنی ، « **تحبسونهما** » ایشانرا هر دو فرا سوگند پناوید « **من بعدالصّلوة** » پس نماز دیگر ، « **فيقسمان بالله** » تاآن دو گواه سوگند خورند بخدای « **ان ارتبتم** » اگر بگواهی ایشان‌درشك باشید « **لانشترى به ثمناً** » که با سوگند بدروغ بهای اندك نمی خریم‌ازدنیا ، « **ولوكان ذاقربى** » .و اگرچند که خویشاوندی بود « **و لا نكتم شهادةالله** » وگواهی که خدایرا بآن قیام میباید کرد پنهان نمیداریم « **انّا اذاً لمن الاثمين** (۱۰۶)» ما پس ازبزه‌کاران باشیم اگرچنین کنیم .

« **فان عثر** » اگر برافتند « **على انّهما استحقّا اثماً** » برآنکه ایشان هر دو خیانت کردند ، و بزه‌کار شدند ، « **فآخران يقومان مقامهما** » پس برخیزد دوتن دیگر بجای آن دو گواه [که دروغ گفتند] ، « **من‌الّذين استحقّ عليهم الاوليان** » دو گواه که اولیترند بگواهی ، ونزدیکترند بایشان که‌آن دو گواه پیشین که مستحق نام خیانت شدند، بدان‌شدند که با ایشان‌خیانت کردند ، « **فيقسمان بالله** » سوگندبخورند بخدای « **لشهادتنا احقّ من شهادتهما** » که گواهی ما دوتن‌راست تراست‌از گواهی ایشان‌دوتن،« **وما اعتدينا** »وماندازهٔ‌راستی‌درنگذاشتیم ، « **انّا اذاً لمن الظّالمين** (۱۰۷)» و اگردرگذاشتیم‌آنگه ازستمکارانیم بر خویشتن .

« **ذلك ادنى** » این چنین نزدیکتر بود و اولی‌تر« **ان يأتوا بالشّهادةعلى وجهها** » که گواهان بروجه خویش وبر راستی بگزارند « **او يخافوا ان تردّ ايمان**

بعد أيمانهم » و از ردّ اليمين ترسند كه سوكند از مدعى عليه با مدعى كردانند ، «**و اتقوا الله**» و ازخشم و عذاب خداى بپرهيزيد ، « **واسمعوا** » وبفرمان وى نيوشيد، « **و الله لا يهدى القوم الفاسقين**(١٠٨)» وخداى راه نمانيست كروهى را كه درعلم او از طاعت وفرمان بيرون شدكانند.

النوبة الثانية

قوله تعالى: « اعلموا » ـ بدان كه معنى علم دانش است ، ومحل آن دل است، و اقسام آن سه است : علم استدلالى ، و علم تعليمى ، وعلم لدنىّ . اما استدلالى ثمرۀ عقل است ، وعاقبت تجربه ، وولايت تمييز ، كه آدميان بآن مكرّم اند، واليه الاشارة بقوله: « ولقد كرمنا بنى آدم » ، وعلم تعليمى آنست كه خلق از حق شنيدند در تنزيل ، واز **مصطفى** شنيدند در بلاغ ، وازاستادان آموختند بتلقين ، كه دانايان در دو كيتى بدان عزيزند بر تفاوت ودرجات ، واليه الاشارة بقوله : « والذين اوتوا العلم درجات » . وعلم لدنى علم حقيقت است ، وعلم حقيقت يافت است ، واين علم عارفان وصديقان است على الخصوص ، و هوالمشاراليه بقوله : « وعلّمناه من لدنّا علماً » . و كفته اند كه انواع علم ده اند : اوّل علم توحيد ، دوم علم فقه ، سيوم علم وعظ ، چهارم علم تعبير ، پنجم علم طب، ششم علم نجوم ، هفتم علم كلام، هشتم علم معاش، نهم علم حكمت ، دهم علم حقيقت .

علم توحيد حيات است ، وعلم فقه داروست ، وعلم وعظ غذاست ، وعلم تعبير ظنّ است ، وعلم طب حيلت است ، و علم نجوم تجربت است ، وعلم كلام هلاك است ، و علم معاش شغل عامۀ خلق است ، وعلم حكمت آئينه است ، وعلم حقيقت يافت است. علم توحيد را كفت جلّ جلاله : « فاسئلوا اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون » ، « هل يستوى الذين يعلمون والذين لايعلمون» . علم فقه را كفت : « ليتفقّهوا فى الدّين » .

علم وعظ را گفت : « کونوا ربانیین» ، « لولا ینهیهم الربانیون » ، « لعلمه الذین یستنبطونه منهم » ، واصل این علم وعظ تهدید است بی‌تقنیط ، ووعد است بی‌امـن ، ودلالت است برمعرفت . وعلم تعبیر را گفت : « وقال للذی ظن » . اصل او ظن است وقیاس وخاطر، امـّا چون ببود حقیقت است آنرا می گوید : «قد جعلها ربی حقاً » . وعلم طب را گفت: « علّم الانسان مالم یعلم » ، واصل آن تجربت است وحیلت ، وآن مبـاح است ونیکو و عفو . **شافعی** گفت : «العلم علمان علم الادیان و علم الابدان» .

و علم نجوم را گفت : « وبالنجم هم یهتدون » ، و آن چـهار قسم است : یك قسم واجب ، وآن علم دلائل قبله است ، ومعرفت اوقـات نماز ، و دیگر قسم مستحب است ونیکو ، وآن علم شناختن جهـات (۱) و طرق است رونده را در بر و بحر، آنرا میگوید : «لتهتدوا بها فی ظلمات البر والبحر » . قسم سوم مکروه است ، وآن علم طبایع است بکواکب و بروج . چهارم قسم حرام است ، واین علم احکام است بسیر کواکب ، وآن علم زنادقه و فلاسفه است .

اما علم کلام آنست کـه گفت جلّ جلاله : « وان الشیاطین لیوحون الـی اولیائهم ». جای دیگر گفت : « زخرف القول غروراً » ، همانست که گفت : « و ان یقولوا تسمع لقولهم » ، وآن بگذاشتن نص کتاب وسنت است ، وازظاهر با تکلف وبحث شدن است ، واز اجتهاد بـا استحسان عـقول وهوای خود شدن است ، و دانستن این علم عین جهل است . **شافعی** گفت : «العلم با الکلام جهل والجهل بالکلام علم » . وعلم معاش را گفت : « یعلمون ظاهراً من الحیوة الدنیا »، همانست که گفت : « ولم یرد الا الحیوة الدنیا ذلك مبلغهم من العلم » ، وآن علم کسبها است بدانش ورغبت میـان عامه خلق ، کس است بـرمیانه ، و کس است بحرص ، وآن علم عـادتست . اما علم حکمت را الله

۱- نسخهٔ ج . جهان .

گفت جلّ جلاله : « وما يعقلها الا العالمون » . وعلم حقيقت را گفت : « وعلّمناه من لدنا علماً » ، همانست که گفت : « على مالم تحط به خبراً » . وشرح این هر دونوع علم جای دیگر گفته شود ان شاء الله .

و آنچه مصطفی (ص) گفت : « طلب العلم فريضة على كل مسلم » ، علما مختلف‌اند که از این انواع علوم کدامست . متکلم گفت : علم کلام است ، که معرفت حق تعالی بدان حاصل می‌آید. فقها گفتند : علم فقه است ، که حلال از حرام بوی جدا میشود . اصحاب حدیث گفتند : علم کتاب وسنت است که اصل علوم شرع آنست . صوفیان گفتند : علم احوال دل است ، که راه بندگی آنست ، وسعادت بنده در آن‌است، اما اختیار محققان آنست که این خبر بیك علم مخصوص نیست ، و این علمها همه نیز واجب نیست بلکه هرچه بنده را بدان حاجت است ، در وقت حاجت واجب است ، پس معنی خبر آنست که طلب علمی که بنده را بعمل آن حاجت است واجب است. نخست علم معرفت خداست ، واعتقاد اهل سنت . پس علم نماز و طهارت ، آن مقدار که فریضه است ، و آنچه سنت است علم آن نیز سنت است ، و چون فراماه رمضان رسد روزه داشتن در ماه رمضان فریضه است ، و اگر نصابی مال ویرا حاصل شود چون یك سال تمام بسر شود ، بر وی واجب است که بداند که زکوة آن چند است ، وفرا که می‌باید داد ؟ و شرط آن چیست ؟ وعلم حج همچنین آنگه که فرا راه خواهد بود بر وی واجب است که بداند وبشناسد ارکان وفرائض وشرائط آن ، وهمچنین هرکار که فرا پیش وی آید چون نکاح و تجارت و مزدوری وپیشه‌وری آنگه که فرا پیش گیرد بر وی واجب است که است بداند شرائط آن ، و حلال و حرام آن ، و بیرون از این آنچه بدل تعلق دارد واجب است بر هرمسلمان که بداند که حسد و ریا و عجب وحقد و عداوت و گمان بد بمسلمانان بردن این همه حرام است . پس معلوم شد که هیچ مسلمان از علم مستغنی

نیست ، وهمه علمها نیز واجب نیست ، بلکه با حوال واوقات می بگردد چنانکه بیان کردیم ، والله اعلم .

« اعلموا انّ الله شدیدالعقاب » ـ یعنی : لمن عصاه فیما امره و نهاه ، « وأن الله غفوررحیم » لمن تاب وأناب . درین آیت معتدیان را درصید نومید نکرد ، وایشانرا بتوبه امید داد ، آنگه گفت : « ماعلی الرسول الا البلاغ » یا **محمد** ! بر پیغامبر جز رسانیدن پیغام نباشد. توپیغام برسان . معتدیانرا ازعقوبت ما بیم ده ، وتائبانرا بمغفرت و رحمت ما بشارت ده ، وایشانرا گوی که : ما نهان وآشکارای شما دانیم . آنچه بزبان گوئید دانیم ، وآنچه دردل دارید بخلاف‌زبان‌هم دانیم .

« قل لایستوی الخبیث والطیب » ـ **کلبی** گفت : خبیث اینجا حرام است ، و طیّب حلال ، همچنانکه در سورة النساء گفت : « ولا تتبدلوا الخبیث بالطیب » . **سدی** گفت: خبیث مشرك است و طیب مؤمن ، همچنانکه در سورة الانفال گفت : «لیمیز الله الخبیث من الطیب » ، وقال تعالی : « حتی یمیز الخبیث من الطیب » یعنی حتی یمیز اهل الکفر من اهل الایمان . میگوید : حلال وحرام هرگز چون هم نبود ، و برابر نباشد ، که حرام بدانجام است ، وحلال نیك سر انجام . « ولو اعجبك کثیرة الخبیث » یرید أن اهل الدنیا یعجبهم کثرة المال و زینة الدنیا ، « ومـا عندالله خیر وأبقی » ـ معنی آنست که یـا **محمد** ! اهل دنیا را خوش آید و شگفت آید کثرت مال و زینت دنیا، لیکن آنچه بنزدیك‌خداست نیکوتر و پاینده‌تر. « فاتقوا الله یا اولی‌الالباب لعلکم تفلحون» ـ این خطاب با اصحاب **محمد** (ص) است. میگوید: از خشم‌خدا بپرهیزید ، وحلال بحرام مدارید تا بفلاح ابد رسید .

« یاایها الذین آمنوا لاتسئلوا عن اشیاء » ـ این آیت در شأن قومی‌آمد که از رسول خدا فراوان چیزها می‌پرسیدند ، تا رسول خدا روزی خشمگین بر خاست ، و

بمنبر برشد ، وخطبه خواند ، گفت : « سلونی فوالله لاتسئلوننی الیوم فی مقامی هذا عن شیء الا اخبرتکم به » . یاران بترسیدند که مگر کاری عظیم افتاد . **انس** میگوید که : براست و چپ می نگرستم ، قومی را دیدم از یاران که می گریستند ، واز بیم آن حال می‌لرزیدند . مردی از **بنی‌سهم** حاضر بود ، او را **عبدالله بن حذافه** میگفتند ، و در نسب وی طعن میزدند ، برخاست و گفت : یا رسول‌الله من ابی ؟ فقال (ص) : « ابوك **حذافة بن قیس**». **زهری** گوید که : مادر این عبدالله حذافه پس از آن رو فرا پسر کرد ، و گفت : ما رأیت ولداً اعق منك قطّ ! اکنت تأمن ان تکون امّك قد قارفت ما قارف بعض نساء الجاهلیة فتفضحها علی رؤس النّاس ؟ قال : والله لوالحقنی بعبد اسود للحقت به .

مردی دیگر از **بنی عبدالدار** برخاست ، گفت : من ابی ؟ رسول‌خدا گفت : « ابوك **سعد** » ، فنسبه‌الی‌غیر ابیه. مردی دیگر برخاست گفت: یا رسول‌الله ! این أنا ؟ من کجاخواهم‌بود یعنی‌در بهشت‌یا دردوزخ ؟ رسول گفت: « انت‌فی‌الجنّة». دیگری‌برخاست، همین گفت‌جواب‌همان‌داد. سدیگری برخاست ، همان گفت، وهمان‌جواب شنید . چهارم برخاست‌همان‌سؤال کرد، جواب‌شنید که: « انت فی‌النار». مرد دلتنگ‌وشرمسار گشت . **عمرخطاب** حاضر بود ، برخاست ، گفت : یا رسول‌الله‌استر علینا سترالله علیك . آنگه پای‌رسول ببوسید ، و گفت : رضینا بالله ربّاً و بالاسلام دیناً و بمحمّد نبیاً و بالقرآن اماماً . انّا یا رسول‌الله حدیث عهد بجاهلیّة و شرك ، فاعف عفا الله عنك . گفت : یا رسول الله ما بجاهلیت و شرك قریب العهدیم . صلاح‌کار خود و اسرار دین خود ندانیم . در گذار و عفو کن . رسول خدا آن سخن **ازعمر** بپسندید ، وویرا خیر گفت . پس درآن حال **جبرئیل** آمد ، واین آیت آورد : « یاایها الذین آمنوا لاتسئلوا » .

و گفته‌اند : این آیت بدان آمد که رسول خدا روزی گفت : « ایها النّاس انّ

الله تعالی کتب علیکم الحج ». مردی از **بنی اسد** برخاست و هو **عکاشة بن محصن** و قیل هو **عبدالله بن جحش**، گفت: افی کل عام یا رسول الله ؟ رسول خشم گرفت، بیندیشید ساعتی، آنگه جواب داد، گفت: « لا، ولوقلت نعم لوجبت و لما قمتم بها». آنگه گفت: « ذرونی ما ترکتکم فانما هلك من كان قبلكم بكثرة سؤالهم، و اختلافهم علی انبیائهم، فاذا امرتکم بشیء فأتوامنه ما استطعتم، و اذا نهیتکم من شیء فاجتنبوه »، وقال (ص): « اکبر المسلمین فی المسلمین جرماً من سأل عن شیء لم یحرم فحرّم من اجل مسألته ».

و صح انه (ص) نهی عن قیل وقال و کثرة السؤال و اضاعة المال، وأنه (ص) کره المسائل وعابها. وسئل رسول الله عن اللحمان یأتی بها اقوام لاندری ماهی ؟ اذکر اسم الله علیها ام لا ؟ فقال: « ان الله حرم حرمات فلاتنتهکوها، وحدّ حدوداً فلاتعتدوها، وسکت عن اشیاء لا عن نسیان فلاتبحثوا عنها، کلوها وسمّوا الله ».

« وان تسألوا عنها » یعنی عن اشیاء « حین ینزل القرآن » فیها « تبد لکم » ای تظهر لکم. میگوید: اگر بپرسید از چیز ها چون قرآن فرو فرستند، وآنرا مبین کنند، آن برشما دشخوار بود، وطاقت ندارید، که قرآن که فروآید بالزام فرضی فروآید که برشما سخت بود، یا بتحریم چیزی که شمارا حلال بود. پس مپرسید، وآنچه گذشت از آن مسائل که شما را ببیان آن حاجت نبود، آن ازشما در گذاشتند و عفو کردند. باین قول « عفا الله » ضمیر مسائل است و روا باشد که « عنها » ضمیر اشیاء نهند یعنی: عفاالله عن تلك الاشیاءِ حین لم یوجبها علیکم.

وعن **عبیدالله بن عمیر**، قال: ان الله احل وحرم، فما احل فاستحلوه، وما حرّم فاجتنبوه، وترك بین ذلك اشیاء لم یحرمها، فذلك عفو من الله. وکان **ابن عباس** اذا سئل عن الشیءِ لم یجیء فیه امر، یقول هو من العفو، ثم یقرأ: « یا ایها الذین آمنوا

لاتسئلوا عن اشياء » الاية . « واللّٰهغفورحليم » اى ذوتجاوز حين لايعجل بالعقوبة . « قد سألها » اى الايات « قوم من‌قبلكم »يعنى قوم **عيسى** حين سألوا المائدة « ثمّ كفروا بها و قالوا انّها ليست من‌الله ، وقوم**صالح** سألوا الناقة ثم‌عقروها ، فقال‌تعالى: « ثم اصبحوا بها كافرين » . فاهلكوا .

وسأل رجل عن **ابن عباس** : هل تحت هذه الارض مـن خلق ؟ قال : بلى . قال له: اخبرنی‌ماهو ؟فقال: لواخبرتك كفرت ، معناه ـ والله اعلم ـ لواخبرتك انكرت . « ماجعل الله من بحيرة » ـ اين آيت تفسير آن آيت است كه آنجا گفت. « وجعلوا لله مما ذرأ من الحرث والانعام » الاية ، وآن‌آيت كه برعقب گفت : « وقالوا هذه انعام »، و آن‌آيت كه درسورة النحل است : « ويجعلون لما لا يعلمون نصيباً » الاية .

بحيره درنهاد وسنت جاهليت‌آن بود كه ماده شترى چون پنج بطن بزادى ، و پنجمين بچه نر بودى ، ايشان گوش آن مـاده شتر بشكافتندى و فرو گذاشتندى تا بمراد خويش بسر آب و گياه شدى ، و نشستن برآن و كشتن و خوردن آن بـر خود حرام كردندى . وسائبه‌آن بود كه چون كسى از ايشان بسفر بودى يا بيمار بودى، نذر كردى و گفتى : اگرمسافر بسلامت باز آيد ، يا بيمار به شود ، ناقتى سائبة اى مخلاة . پس چون نذر واجب شدى ، آن شتر كه نذر درآن بود فرو گذاشتندى . وآزاد كردندى از نشستن و بار برنهادن . ودر وصيلة خلافست از وجوه ، و اختيار قول **سعيد مسيب** كرده‌اند ، وى گفته است كه وصيله آنست كه ماده شتر كه بچه ماده زاديد ، و پس‌آن باز در شكم ديگرهم ماده زاديد، گفتندى : وصلت اختها ، وگوش وى بريدندى بت را . و حامى‌آن بود كه شتر نر را نـامزد كردندى كه هر كه كه از ضراب وى چندين شكم زاده‌آيد ، پشت او از بار برنهادن وبرنشستن‌آزاداست. چون آن‌عدد تمام شدى‌ـو بيشتر آن‌ده شكم‌ميبود‌ـ گفتندى: قدحمی‌ظهره، پشت خويش حمى كرد، نه‌برنشستندى، نه‌بار

برنهادندی ، نه بکشتندی ، نه خوردندی .

روی **علی بن ابی‌طلحة** عن **ابن عباس** ، قال: البحیرة والحامی من الابل، والسائبة والوصیلة من الغنم . این سنّتها ونهادهای جاهلیت که **عمرو بن لحی الجندعی** پدر **خزاعه** نهاد، **مصطفی** (ص) **اکثم خزاعی** را گفت: «یا **اکثم**! رأیت **عمرو بن لحی** یجر قصبه فی النار ، وهو اول من غیّر دین **ابراهیم** ، و بحر البحیرة ، و سیب السائبة، و وصل الوصیلة، وحمی الحامی ، وانت اشبه النّاس به یا **اکثم**» . فقال اکثم : ایضرنی شبهه یا رسول‌الله؟ قال: «لا انت مؤمن، وهو کافر»، وقال **زید بن اسلم** : قال رسول‌الله(ص) : «انا اعرف اول من سیب السوائب ، و غیّر دین ابراهیم» قالوا : ومن هو یا رسول‌الله ؟ قال : « عمرو بن لحیّ احد **بنی کعب** ، لقد رأیته یجر قصبه فی النار ، یوذی ریحه اهل النار ، وانی لاعرف اول من بحر البحائر و وصل الوصیلة وحمی الحامی » . قالوا : و من هو ؟ قال: «رجل من **بنی مدلج** ، کانت له ناقتان ، جدع آذا نهما ، و حرم البانهما ، ثم شرب البانهما بعد ذلك ، ولقد رأیته فی النار، وهما تعضانه بافواهما ، وتخبطانه بأیدیهما» .

مشرکان این سنّت در جاهلیت نهادند ، واسلام آنرا باطل کرد ، ورب العزة این آیت بابطال آن فرو فرستاد ، گفت : «ماجعل‌الله من بحیرة» یعنی : ما جعل‌الله حراماً من بحیرة ولاسائبة ولم یجعلها دیناً ارتضاه ، و دعا الیه ، ولم یخلقها حیث خلقها بحیرة . «ولكن الذین کفروا» وهم **قریش و خزاعة** و مشرکوالعرب «یفترون علی‌الله الكذب» بقولهم انّ الله امر بتحریمها ، «واکثرهم لایعقلون» خصّ اکثرهم بأنهم لایعقلون، لانهم اتباع فهم لایعقلون ، ان ذلك کذب و افتراء کما یعقله الرؤساء .

«واذا قیل لهم» یعنی مشرکی العرب ، «تعالوا الی ما انزل‌الله» فی کتابه من تحلیل ماحرموا من البحیرة والسائبة والوصیلة و الحامی ، «والی الرسول قالوا حسبنا ما وجدنا علیه اباءنا» من امر الدین ، وانّما امرنا ان نعبد ما عبدوا . یقول‌الله تعالی: «اولو

كان آباؤهم» يعنى و انكان آبـاؤهم ، «لايعلمون شيئاً» من الدين ، «ولا يهتدون» له فيتبعونهم . درين آيت ذم اهل تقليد است ، وشرح آن در سورة البقره رفت .

« ياايها الذين آمنوا عليكم انفسكم» ـ مفسران گفتند : اين آيت در شأن كسى آمد كـه امـر معروف و نهى منكر كند ، و از وى نپذيرند . **عمر عبدالعزيز** گفت : «لايضر كـم من ضل» يعنى من لم يقبل «اذا اهتديتم» يعنى اذا امرتهم ونهيتم . در همه قرآن هدى بمعنى امرمعروف ونهى منكر همين است ، ودليل برين آنست كه **ابن‌عمر** را گفتند : لوجلست فى هذه الايام فلم تأمر ولم تنه! فانّ الله تعالى قال: «عليكم انفسكم لايضر كم من ضل اذا اهتديتم» . فقال ابن عمر : انـّها ليست لى ولا لاصحابى ، لان رسول‌الله (ص) قال : «الا فليبلغ الشاهد الغائب» ، فكنـّا نحن الشهود ، وانتم الغيـّب ، ولكن هذه الاية لاقوام يجيئون من بعدنا ان قالوا لم يقبل‌منهم .

و قال **ابوامية الشعثانى** : سألت **اباثعلبة‌الخشنى** عن هذه الاية ، فقال : سألت‌عنها رسول‌الله (ص) فقال : « ائتمروا بالمعروف و تناهوا عن‌المنكر ، حتى اذا رأيت دنيا موثرة وشـّحاًمطاعاً وهوى‌متـّبعاً واعجاب كل ذى رأى برأيه، فعليك بخويصة نفسك، وذر عوامهم فان وراء كم اياماً ايام الصبر ، اذا عمل العبد بطاعة‌الله لم يضره من ضل بعده وهلك، واجر العامل المتمسك يومئذ بمثل‌الذى انتم عليه كأجر خمسين عاملا» . قالوا: يا رسول‌الله كأجر خمسين عاملا منهم ؟ قال : « لا ، بل كأجر خمسين عاملا منكم » .

وعن **عبدالله بن مسعود** فى هذه الاية : قولوها ماقبلت منكم ، فاذا ردّت عليكم‌فعليكم انفسكم، والدليل‌عليه ايضاً ماروى **قيس‌بن ابى‌حازم**، قال: قال **ابوبكر** الصديق‌على‌المنبر: انكم تقرؤن هذه الاية: «ياايـّها الّذين آمنوا عليكم انفسكم» وتضعون غيرموضعها، ولا تدرون ماهى ، فانى‌سمعت رسول‌الله (ص) يقول : «ان‌الناس اذا رأوا منكراً فلم يغـّيروه عمّهم‌الله بعقاب ، فـأمروا بالمعروف وانهوا عن المنكر ولا تغتروا بقول‌الله

عزوجل: «علیکم انفسکم» ، فیقول احدکم علیّ نفسی ، والله لتأمرنّ بالمعروف ولتنهونّ عن المنکر ، لیستعملن الله علیکم شرارکم ، فیسومنّکم سوء العذاب ، ثم لیدعونّ الله خیارکم، فلا یستجیب لهم» .

مفسران گفتند: اوّل این آیت منسوخ است وآخر آیت ناسخ . **بوعبید** گفت: در کتاب خدا هیچ آیت نیست که درآن آیت هم ناسخ است وهم منسوخ مگر این آیت ، وموضع منسوخ تا اینجاست که گفت : «لایضرکم من ضل» ، و ناسخ اینست که گفت : «اذا اهتدیتم». قال : والهدی هیهنا الامر بالمعروف و النهی عن المنکر. **سعید بن جبیر** گفت : این آیت در شأن اهل کتاب فرو آمد . میگوید : «علیکم انفسکم لایضرکم من ضل» من اهل الکتاب .

کلبی روایت کند از **ابوصالح** از **ابن‌عباس** که رسول خدا از جهودان و ترسایان و گبران **هجر** جزیت پذیرفت،وازمشرکان عرب جزاز اسلام نمی‌پذیرفت یاپس شمشیر.منافقان طعن کردند که این کار **محمد** بس‌عجب است. میگوید: مرا بآن فرستادند تا خلق را بردین اسلام دعوت کنم، و اگر نپذیرند قتال کنم. اکنون جزیت ازاهل **هجر** پذیرفت ، وقتال ازایشان برداشت ، وایشانرا بر کفر خود فرو گذاشت، چرانه باایشان همان کردی که با مشرکان عرب کرد؟ برین وجه طعن همی کردند وملامت ، تا رب العالمین بجواب ایشان آیت فرستاد : « علیکم انفسکم » ای اقبلوا علی انفسکم فانظروا ما ینفعکم فی امرآخرتکم، فاعملوا به، لایضرکم من ضل من اهل **هجر** اذا ادوا الجزیة، ولایضرکم ملامة اللائمین اذا اهتدیتم انتم . وگفته‌اند که : چون کافران گفتند : «حسبنا ما وجدنا علیه اباءنا » رب العزة مؤمنان را گفت : علیکم انفسکم ، ولاتعتدوا بآبائکم. **زجاج** گفت : « علیکم انفسکم » معنی آنست که : الزمکم الله امر أنفسکم، « لایضرکم من ضل اذا اهتدیتم » ای لایؤاخذکم الله بذنوب غیرکم. « الی الله مرجعکم» فی الاخرة

« جمیعاً » الضال والمهتدی، « فینبّئکم بما کنتم تعملون » یجازیکم باعمالکم.

« یا ایهاالذین امنوا شهادة بینکم» - این آیت درشأن **تمیم بن اوس الداری** آمده و **عدی بن بدا** و **بدیل بن ابی ماریه**. این **بدیل** مسلمان بود ، و **تمیم** و **عدی** ترسابودند ازترسایان **بنی لحم** . از **شام** تجارت میکردند بمکه.چون مسلمانان بهجرت بمدینه شدند ، ایشان تجارت خود با **مدینه** افکندند، هنگامی درراه بودند که با **شام** میشدند، **بدیل بن ابی ماریه** را مرگ آمد درراه، وصیت خویش درمال خویش بنوشت، وآنچه داشت از مال خویش بایشان سپرد ، و ایشانرا بر وصیت خویش گواه گرفت ، پس بمرد ، و ایشان مال وی بردند بشام . ازآن لختی بر گرفتند ، و لختی بازسپردند. ورثه گفتند : درین مال لختی میدرباید . رسول خدا ایشانرا هردو باین آیت سوگندداد که خیانت نکردند ، ووصیت تبدیل نکردند . سوگند خوردند که نکردیم. ایشانرا گذاشت،ودعوی ورثه رد کرد.این آیت درشأن ایشانست. میگوید: ای شما که مؤمنانید، «شهادة بینکم اذا حضراحد کم الموت» یعنی مقدماته و اسبابه . چون مخائل و نشان مرگ بریکی ازشما پیدا شود، وخواهد که وصیت کند ، در وقت وصیت دو گواه عدل باید که حاضر شوند .

« شهادة بینکم » هرچند بلفظ خبر گفت ، اما بمعنی امراست، یعنی : لیشهد اثنان ذوا عدل منکم. بصریان گفتند : تقدیر آیت آنست که : شهادة بینکم شهادة اثنین ، و قیل : شهادة بینکم فیما امر کم ربکم و فرض علیکم ان یشهد اثنان ذوا عدل منکم . درمعنی « منکم » و « من غیر کم » دو قول است : یکی آنست: منکم من اهل دینکم، «او آخران من غیر کم » ای من غیراهل ملّتکم . قول دیگر: منکم من‌اهل المیّت .

و درصفت اثنان دوقولست: یکی آنست که دو گواه‌اند که گواه باشند بروصیت موصی. دیگر آنست که دو وصی‌اند ، ودرحال سفر علی‌الخصوص تا کید امر را دو وصی

گفت ، و دلیل برین قول آنست که درسیاق آیت گفت : « فیقسمان بالله » ، ومعلوم است که گواهانرا سوگند لازم نیاید ، ونیز آیت در دو وصی آمد که خیانت کردند دروصیت، و رسول خداایشانرا سوگند داد، وبراین قول شهادت بمعنی حضورباشد ، کقوله تعالی: « و لیشهد عذابهما طائفة » ای ولیحضر. « تحبسونهما من بعدالصلوة» ای صلوة العصر. نماز دیگرمیخواهد تغلیظ یمین را ، که آن وقتی عظیم است ، ولهذا قال : «حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی». قیل هی صلوة العصر، واهل ادیان آنرا بزرگ دارند، وتعظیم نهند ، و علی الخصوص اهل کتاب بوقت طلوع آفتاب وغروب آن عبادت کنند ، و آن ساعت از گفت دروغ وسوگند دروغ نیك پرهیز کنند .

« لانشتری به » یعنی بالحلف الکاذب « ثمناً » من الدنیا ، یعنی یقولان فی یمینهما لانبیع الله بعرض من الدنیا ، « و لوکان ذا قربی» ای ولوکان المیت ذا قرابة منا، « ولانکتم شهادة الله » ای الشهادة الّتی امرالله باقامتها ، « انّا اذاً لمن الاثمین » ان کتمنا ها .

«فان عثر» ـ این آیت باز در شأن آنست که پس ازآن بردست **تمیم الداری** و **عدی** جامی پدیدآمد سیمین منقش بزر ازجملهٔ کالائی که بفروختند، و ورثهٔ **ابن ابی ماریه** درآن افتادند . عرب گویند : عثرت علی کذا ، ای اطلعت علیه ، و وقفت علیه . پارسی گویان گویند که . برافتادم برفلان چیز، یعنی که واقف شدم. اخذمن عثارهالساقط علی الشیء ، یری مالم یکن یری ، ومنه قوله : « و کذلك اعثرنا علیهم » ای اطلعنا .

« فان عثرعلی انهما» خانا و «استحقا» ان یلزما اسم الخیانة و الاثم. میگوید: اگر برافتد که ایشان هردو بآن آوردند خویشتن را ، و سزا گشتند که ایشانرا خائن خوانند ، وبزه کار دانند بآن خیانت و بزه که کردند ، یعنی **تمیم و عدی** که خیانت کردند ، « فآخران یقومان مقامهما » دو کس دیگر از ورثهٔ میت بجای آن دو وصی

برخيزند . اين خاست اينجا (١) نه خاست پای است كه خاست نيابت است، يعنی ينوبان، واين آخران، ميگويند **عبدالله بن عمرو بن العاص** بود و **مطلب بن ابی وداعة السهميان** .

« من الذين استحق عليهم الاوليان» ـ اوليان تثنيهٔ اولی است ؛ يقال هذا الاولی بفلان ، ثم يحذف من الكلام فلان فيقال : هذا الاولی . وهذان اوليان. و درمعنی اوليان دو قول گفته‌اند : يكی آنست كه : الاوليان بالميت من الورثة . ديگر قول آنست كه : الاوليان بالشهادة ممّن كان من المسلمين ، وهی شهادة الايمان . **زجاج** گفت : الاوليان موضع آن رفع است ، از بهر آنكه بدل آن ضمير است كه در « يقومان » است ، يعنی فليقم الاوليان بالميت مقام هذين الخائنين، وآنكه ضمير « استحق » معنی وصيت باشد، چنانكه گويند: استحق علی زيد مال بالشهادة، ای لزمه ووجب عليه الخروج منه. وبرين قول « من الذين » صفت خائنين باشد ، و خلاصهٔ سخن آن بود : فليقم الاوليان مقام الخائنين الذين استحق عليهما ما ولياه من امر الشهادة والقيام بها ، ووجب عليهما الخروج منها. و روا باشد كه « عليهم » بمعنی فی بود، وضمير« استحق » معنی اثم باشد ، و« من الذين » صفت «آخران» بود ، و برين قول تقدير سخن اينست . فآخران اللذان هما من الذين استحق فيهم وبسببهم الاثم ، ويقومان مقامهما .

قراءت **حفص** عن **عاصم** «استحق» بفتح تاوحا، يعنی فآخران من الذين استحق الاوليان منهم وفيهم الوصية الّتی اوصی بها الی غير اهل بيته يقومان مقامهما ، وقيل معناه استحق عليهم الاوليان ردّ الايمان. قراءت **ابوبكر** از **عاصم** و**حمزه** و**يعقوب** الاولين بجمع است ، يعنی : فآخران من الاولين الذين استحق فيهم وبسببهم الاثم، و انما قيل لهم الاولين لانهم الاولون فی الذكر فی قوله : « يا ايها الذين امنوا شهادة بينكم»، و فی قوله :

١ نسخهٔ الف: ايدر.

« اثنان ذوا عدل منکم » . « فیقسمان بالله » یعنی یحلفان بعد صلوة العصر، « لشهادتنا احق من شهادتهما » ای یمیننا احق من یمینهما واصح لکفرهما و ایماننا، «وما اعتدینا فیما قلنا، «انا اذاً لمن الظالمین» . چون این آیت فروآمد دو کس از ورثهٔ میت برخاستند **عبدالله عمروعاص ومطلب بن ابی وداعه** بعد از نماز دیگر نزدیك منبر، وسو گند خوردند که آن دو نصرانی خیانت کردند ، ودروغ گفتند . پس آن جام سیمین از **تمیم** و **عدی** باز ستدند ، و باولیاء میت دادند . پس **تمیم داری** بعد از آن مسلمان شد ، وبا رسول خدا بیعت کرد ، و گفت: صدق الله و رسوله انا اخذت الاناء فأتوب الی الله وأستغفره، و **عدی بن بدا** نصرانی مرد .

« ذلك ادنی» ـ این ادنی اولی است، واین ولی و دنوّ قربست . میگوید، این چنین نزدیکتر بود و اولی تر ، که گواهان بر وجه خویش و بر راستی بگزارند « او یخافوا » ای اقرب الی ان یخافوا، « ان تردّ ایمان» علی اولیاء المیت بعد ایمان الاوصیاء فیحلفوا علی خیانتهم و کذبهم فیفتضحوا ، ثم وعظ المؤمنین ان یعودوا لمثل هذا ، فقال : « واتقوالله» ان تحلفوا ایماناً کاذبة اوتخونوا امانة ، « و اسمعوا » الموعظة، « والله لایهدی القوم الفاسقین» لا یرشد من کان علی معصیة . درین آیت که «شهادة بینکم»، علما سه فرقه اند: قومی گفتند که : این آیت نه منسوخ است، واهل ذمت را درین هیچ چیز نیست، و«اخران من غیر کم » معنی آنست که من غیر قبیلتکم ، و گفتند که : گواهی نا مسلمان بهیچ کار نیاید، وقومی گفتند که: این دراهل ذمت است ، و «من غیر کم» یعنی من غیراهل دینکم، اما آیت منسوخ است، و گواهی نامسلمان بهیچ کار نیست. قومی گفتند ـ و کثرت درین است و بیشترین علماء برین اند ـ که آیت نه منسوخ است، و«من غیر کم» من غیر اهل دینکم است، اما گفتند که علی الخصوص درسفر است که گواه ازاهل ذمت یابند، وازمسلمان نیابند.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «اعلموا ان الله شدیدالعقاب و ان الله غفور رحیم»ـ شدیدالعقاب للاعداء، غفور رحیم للاولیاء. شدیدالعقاب دشمنانرا قهراست وسیاست،غفوررحیم دوستانرا نواخت است و کرامت. دریك آیت قهرولطف جمع کرد، تابنده میان قهرولطف درخوف و رجا زندگی کند، درقهر نگرد خائف شود، باز لطف بیند راجی گردد. خوف حصار ایمان است و تریاق هوا، وسلاح مؤمن. رجا مرکب خدمت است و زاد اجتهاد وعدّت عبادت، و گفته‌اند که: ایمان ویقین بنده دو پردارد یکی خوف، دیگر رجا. هرگز مرغ بیك پر کی تواند پریدن. همچنین مؤمن در خوف بی رجا یا در رجاء بی‌خوف راه دین نتواند بریدن. مثل ایمان‌راست چون مثل ترازو است، یك کفهٔ آن خوف است، و دیگر کفه رجا، و زبانه دوستی، و این کفه ها بعلم آویخته. چنانکه ترازو را از کفه ناچار است، خوف و رجا ازعلم ناچاراست، ازین‌جهت «اعلموا» درسر آیت نهاد. خوف بی‌علم خوف **خارجیان** است، رجاءِ بی‌علم رجـاء **مرجیان** است. دوستی بی‌علم دوستی **اباحتیان** است.

«ما علی الرّسول الّا البلاغ» ـ یا **محمد** بر تو جز پیغام رسانیدن و دعوت کردن‌نیست، وراه نمودن وباردادن جزکار ما نیست. «لیس لك من الامر شیء»، «انك لاتهدی من‌احببت». یا**محمد**! تو **بوجهل**را میخوان، یا **ابراهیم**! تو **نمرود** رامیخوان، یا **موسی**! تو **فرعون**را میخوان، یا **عیسی**! تو **قارون** را میخوان. شما میخوانید که بر شما جز خواندن نیست، من‌آنکس را باردهم که خود خواهم. ای‌خواستگان ازل! قدم دولت در سرا پردهٔ عشق نهید، که دیراست تا این توقیع برمنشور ایمان شما زدند که: «وألزمهم کلمة‌التقوی»، وای نا خواستگان ازل! گلیم لعنت بر دوش ادبار خویش

گیرید ، که دیراست تااین نقش نومیدی برنقد نبهرهٔ شما زدند که: «لم یرد الله ان یطهر قلوبهم» . یا محمد! به در **بوجهل** و **بوطالب** چند روی ، چند سال‌است تا تو در کنار ایشان، وایشان ترا نمی‌بینند: «تریهم ینظرون الیك وهم لا یبصرون». رو گرد دل **سلمان پارسی** برآی ، واگر درد دین میجوئی از دل وی جوی ، که پیش ازآن که تو قدم در عالم بعثت نهادی ، چندین سال است تا سرگردان گرد عالم درطلب تو می گردد ، واز هر کسی نشان‌تو می‌پرسد . هیچ ذرّه نماند ازذره‌های عالم که از وی نشان تونجست ، هیچ کاروان نماند که از وی خبر تو نپرسید ، هیچ باد نماند که از آن باد نسیم وصال تو نبوئید :

با دل همه شب حدیث تو میگویم　　　بوی تو زهر باد سحر می‌جویم

« قل لا یستوی الخبیث والطّیب» - بزبان شریعت خبیث حرام است وطیب حلال ، و بزبان حقیقت هر آن کسب که از یاد کرد و یاد داشت حق‌خالی بود، خبیث آنست ، وهر کسبی که در ابتداء آن نام حق رود ، ودرمیانه شهودحق بود ، وختم آن بمحمّد ، وشکر کند، طیّب آنست . **عائشهٔ** صدیقه فرمود تا پیراهنی بدوزند . مگر آنکس که می‌دوخت‌آن ساعت‌غافل بود ازذکر حق. عائشه را غفلت وی معلوم گشت ، بفرمود تاآن دوخته بازشکافت ، گفت : این خبیث است، وخبیث ما را نشاید . وگفته‌اند هرمال که حقّ خدا ازآن بیرون کنند ، وزکوة آن بدهند طیّب آنست ، وهرچه حق خدای بیرون نکنند خبیث است وبـرشرف هلاك . **مصطفی** (ص) گفت: « ما تلف مال فی‌البرّ والبحر الا بمنع الزکوة منه» ، وگفته‌اند که : خبیث‌آنست که در دنیا بر سرهم نهی ، وآنرا ادّخار کنی، ودست انفاق وخیرازآن فروبندی، وطیّب آنست که فراپیش خودداری، بخیر خرج کنی ، وآن جهان را ذخیره‌ای‌سازی . « ما قدّمنا ربحنا وماخلّفنا خسرنا» اینست ، وقدمضی ذکره .

«يا ايها الذين امنوا لاتسئلوا عن اشياء ان تبد لكم تسؤكم» ـ میگوید گرد مقامات بزرگان مگردید، و تعرّض احوال ایشان مکنید، و منازل ایشان مپرسید، که آنکه رتبت خویش ازآن قاصر بینید، ونومید گردید، و نومیدی تخم حسرتست، ومایهٔ عطلت. یکی بازاری پیش **جنید** درآمد، گفت: ای پیر طریقت اگر بندگی اینست که شما بدست دارید، پس ما چه داریم، وچه امید دربندیم، که جای نومیدی است. پیر گفت: لشکر امیران همه خاصگیان وندیمان نباشند، سگبانان و ستوربانان نیز باشند، ودرمملکت همه بکار آیند، وبجای خویش باندازهٔ خویش همه زندگی کنند:

گر چه خوبی تو سوی زشت بخواری منگر
کاندرین ملك چو طاوس بکار است مگس.

عزیز شناس حال آن درویش که در مناجات گفته: الهی! ارض بی‌محباً، فان لم ترض بی‌محبّاً فارض بی‌عبداً، فان لم ترض بی‌عبداً فارض بی کلباً.

گرمی ندهی بصدر حشمت بارم   باری چو سگان برون درمیدارم!

«یاایها الذین آمنوا علیکم انفسکم» الایة ـ زبان تفسیر آنست که شرح دادیم، و زبان اشارت بر ذوق اهل ارادت آنست که ای مؤمنان! زینهار نفس خویش مقهور دارید، پیش ازآنکه شما را مقهور کند، آنرا بطاعت مشغول کنید، پیش ازآنکه شما را بمعصیت مشغول کند. **بوعثمان** را ازین آیت پرسیدند، جواب داد که: علیك نفسك ان اشتغلت باصلاح فسادها وستر عوراتها شغلك ذلك عن النظر الی الخلق والاشتغال بهم.

حسین منصور حلاج مرید خویش را وصیت کرد، گفت: علیك نفسك ان لم تشغلها شغلتك. وقال **محمد بن علی**: «علیك بنفسك ان کفیت النّاس شرّها فقد ادّیت اکثر حقها». طبع نفس آنست که پیوسته با دنیا آرام گیرد وبمعصیت شتابد، و معصیت را خرد شمرد، وبطاعت کاهلی کند، وعجب آرد، وریاء خلق جوید، ودر وی

هم شرك است هم ریا وهم نفاق . چنین گفته‌اند : النفس مرائية فی‌الاحوال کلها ، منافقه فی‌اکثر احوالها ، مشرکة فی بعض‌احوالها . **بویزید بسطامی** گفت : اگر خداوند عزوجل‌در آن جهان گوید مرا که: آرزوئی کن، من‌آن خواهم که دستوری دهد تابدوزخ اندرآیم ، واین نفس را عقوبت کنم که در دنیا ازوبسی به‌پیچیدم و رنجیدم .

مصطفی (ص) گفت : «اعدی عدوك نفسك التی بین‌جنبیك». این از آن گفت که بـا هر دشمنی چون بسازی ، از شرّ وی ایمن گردی ؛ و بـا نفس خویش چون بسازی هلاك شوی ، و هر کس را که نیکو داری بقیامت از توشکر کند ، واگر بدداری شکایت کند. حال نفس ضدّ این است، چون ویرا اندرین سرای نیکوداری ، بدان سرای ترا خصمی کند ، و اگر در ایـن سرای بدداری ، بدان سرای شکر کند. مصطفی (ص) گفت : « من مقت نفسه فی‌ذات‌الله امنه‌الله من عـذاب یوم القیامة » ، و قال (ص) : « یا **علی** اذا رأیت الناس یشتغل بعضهم بعیوب بعض فاشتغل انت بعیوب نفسك ، واذا رأیت الناس یشتغلون بعمارة الدنیا ، فاشتغل انت بعمارة القلب » . گفته‌اند که : دل در نهاد آدمی برمثال کعبه‌است ، ونفس برمثال مصطبه ، وهر دوبرابر یـکدیگرند ، درشبانروزی چندین بارآن نفس‌اماره درسرا پردهٔ دل شبیخون برد ، وآن‌دل چون مصیبت رسیده‌ای هربار بتظلم بدرگاه عزت شود ، هربار از جناب قدم بدواین خلعت‌فرستند که : «ان‌الله تعالی فی کل یوم ولیلة ثلاثمائة وستین نظرة فی قلوب العباد » .

۱۵ - النوبة الاولی

قوله تعالی: «**یوم یجمع الله الرّسل** » آنروز که باهم آرد خدای‌فرستادگان خویش را ، «**فیقول**» و گویدایشانرا : «**ماذا اجبتم**» شما را چه پاسخ کردند ؟ «**قالوا**» جواب دهند و گویند : «**لاعلم لنا**» ما را بجواب این دانش نیست ، «**انّك انت**» توئی

تو «**علّام الغيوب**(١٠٩)» که دانای غیبهائی، آگاه از پوشیده‌ها و گذشته‌ها و نامده‌ها .

«**اذقال اللّه**»[یاد کن و بدان] آنگه که الله گفت : «**یا عیسی بن مریم اذکر**» ای پسر مریم یاد کن و یاد دار «**نعمتی علیك**» نعمت من و نیکوکاری من بر خویشتن ، «**وعلی والدتك**» و بر مادر خویش «**اذ أیّدتك**» که نیرو دادم ترا «**بروح القدس**» بجان پاك از دهن **جبرئیل** [تا بآن نیروی بی‌پدر ازمادر در وجود آمدی] «**تکلّم النّاس**» سخن میگفتی با مردمان «**فی المهد**» در گهواره [در ساعت زادن] «**و کهلاً**» و ببزرگی و کهولت[با مردمان بازسخن گوئی]، «**واذ علمتك**» و یاد کن که در تو آموختم «**الکتاب و الحکمة والتّورية والانجیل**» دین و دانش و تورات و انجیل ، «**واذ تخلق من الطّین**» و یاد کن آنچه میکنی و می‌سازی از گل «**کهیئة الطیر**» برسان مرغ «**باذنی**» بدستوری من، «**فتنفخ فیها**» بازدهن‌خویش می‌دمی در آن ، «**فتکون طیراً باذنی**» تا مرغی میشود بدستوری من ، «**وتبریء الاکمه والابرص باذنی**» ودرست‌میکنی‌نابینای مادرزاد را ومردم پیس را بدستوری من، «**واذ تخرج الموتی باذنی**» و مردگانرا از گور زنده بیرون می‌آری بدستوری من. «**واذکففت بنی‌اسرائیل عنك**» و یاد کن آنگه که بازداشتم وباز کردم ، بنی-اسرائیل را از تو ، «**اذ جئتهم بالبیّنات**» آنگه که بایشان آمدی بسخنان درست ومعجزه‌های روشن ، «**فقال الّذین کفروا منهم**» کافرشدگان ایشان گفتند : «**ان هذا الاّ سحر مبین**(١١٠)» نیست این مگر جادوئی آشکارا .

«**واذ اوحیت الی الحواریّین**» ویاد کن آنگه که پیغام کردم و در دلهای حواریان دادم : «**ان آمنوا بی‌و برسولی**» که بگروید بمن وبفرستادهٔ من ، «**قالوا آمنّا**» گفتند که بگرویدیم «**واشهد بأنّنا مسلمون**(١١١)» و گواه باش که ما گردن نهادگانیم و مسلمانان .

«اذ قال الحواریّون» یاد کن که حواریان گفتند : **«یا عیسی بن مریم هل یستطیع ربّك»** تواند خدای تو **«ان ینزّل علینا»** که فرو فرستد برما **«مائدةً من السّماء»** خوردنی‌ازآسمان؟ **«قال»** گفت عیسی: **«اتّقوا اللّه‌ان کنتم‌مؤمنین(۱۱۲)»** از خشم خدای بپرهیزید اگر گروید گان‌اید [بروتحکم مکنید و چیزی مخواهید که ازآن بلاخیزد].

«قالوا نرید ان نأکل‌منها» گفتند میخواهیم که‌ازآن بخوریم ، **«و تطمئنّ قلوبنا»** و دلهای ما آرام افزاید بآن **«و نعلم ان قد صدقتنا»** و به بینیم که تو راست گفتی با ما که ازو بما پیغامبری ، **«و نکون علیها من الشّاهدین(۱۱۳)»** وبرآن گواهان باشیم‌خدایرا و ترا.

«قال عیسی بن مریم اللّهم ربّنا» عیسی گفت خداوند ما ! **«انزل علینا مائدة من‌السّماءِ»** فرو فرست بر ما مائده‌ای از آسمان **«تکون لنا عیداً»** تا ما را آن مائده عید بود [روزی نامدار وکاری نامور] **«لاوّلنا واخرنا»** ما را که پیشینیانیم و ایشانرا که‌پسینیان باشند **«و آیةً منك»** ونشانی بوداز تو **«و ارزقنا»** وروزی ده‌مارا، **«وانت‌خیر الرّازقین(۱۱۴)»** و تو بهتر روزی دهانی .

«قال‌اللّه»خدای گفت : **«انّی‌منزّلها علیکم»** من فرو فرستندهٔ آنم برشما **«فمن یکفر بعد منکم»** و هر که‌کافر شود بعد ازآن از شما **«فانّی اعذّبه»** من ویرا عذاب کنم، **«عذاباً لااعذّبه احداً من العالمین(۱۱۵)»** بعذابی که کس‌را عذاب نکردم از جهانیان بآن عذاب .

النوبة الثانية

قوله تعالی : « یوم یجمع‌اللّه الرسل »- ای اذکر یوم یجمع‌اللّه الرسل ، وهو یوم القیامة ، فیقول اللّه ماذا اجابکم قومکم حین دعوتموهم الی طاعتی و توحیدی . این

سؤال توبیخ است، یعنی که ازپیغامبران سؤال کند تا امت‌را بدان توبیخ کند ، چنانکه جای دیگر گفت : « و اذا الموؤدة سئلت بأی ذنب قتلت » انما تسئل لیوبخ قاتلوها .

« قالوا لا علم لنا » - در معنی این آیت قولها است : یکی آنست که روز قیامت پنجاه موقف‌است ، هرموقفی هزارسال ، ذلك فی‌قوله : « فی‌یوم‌کان مقداره خمسین الف سنة » . در بعضی از آن مواقف این سؤال هیبت رود که وقت فزع واظهار سیاست و زفیردوزخ بود ، پیغامبران بزانو درآمده ، وعقلها مدهوش گشته ، و جانها بچنبر گردن رسیده ، چنانکه گفت : « اذ القلوب لدی الحناجر کاظمین » . از بیم و فزع و سیاست آن ساعت ایشانرا هیچ‌جواب نیاید ، گویند : « لاعلم لنا » ، پس آن‌ساعت در گذرد ، وعقلها بجای خویش بازآید ، و پیغامبران برقوم خویش گواهی دهند ، واز تصدیق و تکذیب امت خویش خبر دهند ، و ذلك فی‌قوله : « ویقول الاشهاد هؤلاءِ الذین کذبوا علی‌ربهم » جای دیگر گفت: « ثم انکم یوم‌القیمة عند ربکم تختصمون » یرید یخاصمهم الرسول ، و یقول رسولنا (ص) فیما روی عن بعض المفسرین : « هؤلاءِ قومی و عشیرتی قمت فیهم اربعین سنة لم یسمعوا منی کذباً ، ولم یعلموا منی سحراً و کهانة ، و کانوا یحبوننی و یسمّوننی‌الامین ، فلمّاکان بعد اربعین سنة جئتهم بالبرهان الساطع و الضیاءِ اللامع ، و دعوتهم الی مافیه رشدهم وشرفهم فی‌الدنیا والاخرة ، فکذّبونی وهجرونی وأبغضونی و همّوا بقتلی واخرجونی » .

و اگر کسی گوید : پیغامبران را فزع چون بود ؟ و رب العزة میگوید : « لایحزنهم‌الفزع الاکبر» ، جای دیگرمیگوید : « لاخوف علیهم ولاهم یحزنون» . جواب آنست که فزع اکبر دخول جهنم‌است ، ولا خوف علیهم چنانست که گویند بیمار را : لاخوف علیك ولا بأس علیك مما یدل علی النجاة من تلك الحال . وقیل : « لاعلم لنا » یعنی لاعلم لنا بباطن امرهم ، و بما غاب عنا ممّن ارسلنا الیه ، انت الله تعلم باطنهم ،

فلسنا نعلم غيبتهم ، انت علام الغيوب .

قال **ابن جريح** فی‌قوله « ماذا اجبتم » ای‌ماذا عملوا بعد کم ؟ يعنى‌هل‌علمتم ماذا عملوا وأحدثوا بعد کم ؟ قالوا : « لاعلم لنـا » ای انت الله تعلم الغيب ، ولا علم لنا مع علمك . قال **ابوعبيد** : و يشبه هذا حديث النبی (ص) انـّه قال: «يردعلیّ قوم‌الحوض فيختلجون ، فأقول: اُمّتی! فيقال : انك لاتدری ما احدثوا بعدك» ؟

« اذ قال‌الله يا عيسى بن‌مريم » ـ يعنى يقول الله فی‌الاخرة يـا عيسى بن مريم ، کقوله « و نادی اصحاب‌الاعراف » ای و ينادی ، وهذا لا يجوزالا فی‌اخبار الله ، لانهاحق، فالمستقبل منها والحاضر والماضی واحد ، لانـّه حق لاشك فيه . روز قيامت رب‌العزة با **عيسى** گويد : « اذ كر نعمتی » ای منتی عليك و علی والدتك . نعمتهای‌خود با ياد وی ميدهد . يکی آنست کـه : « ايـّدتك بروح القدس » . ديگر آنست که : «تکلم الناس فی المهد و کهلا » الی قوله « واذ تخرج الموتى باذنـی » شرح آن در سورة آل عمران رفت .

« واذ کففت بنی‌اسرائيل عنك » ـ يعنى عن قتلك اذنصبوا الخشبة ليصلبوك . ميگويد که : ياد کن آنگه که بنی‌اسرائيل ازتوباز کردم ، که ترا برآسمان بردم ، وشبه تو بر ديگری افکندم ، تا بجای تو ديگری را کشتند . « اذجئتهم بـالبينات » ـ يعنى العجائب التی‌کان يصنعها من امر الاكمه والابرص والموتى والطائر . « فقال الذين کفروا منهم » يعنى اليهود « ان هذا الا سحرمبين » يعنى ماهذا الذی يصنع **عيسى بن مريم** من العجائب الا سحرمبين . **حمزه و کسائی** « ساحر مبين » خـوانند ، يقول : مـاهذا يعنى عيسى الا ساحر مبين .

مفسران گفتند : ان عيسى (ع) يخطب يوم القيامـة علی رؤس الخلائق بهؤلاء الكلمات ، و يخطب ابليس علی اهل النار بهذه الكلمات : « ان الله وعد کم وعد الحق و

وعدتکم » الایة . آنچه برشمرد درین آیت بیان نعمت است که خدای تعالی بر **عیسی** کرد ، واما نواخت که برمادر وی کرد آنست که : اصطفاها واختارها و طهرها من‌الاثم، واختارها علی نساء العالمین ، وجعلها زوجة محمد (ص) .

« و اذ اوحیت الی الحواریّـین » ـ وحی اینجا بمعنی الهام است ، یعنی: الهمتهم و قذفت فی‌قلوبهم التصدیق ، کقوله تعالی : « فاوحی ربك الی النحل » ای الهمها ، و در قرآن وحی است بمعنی کتاب ، چنانکه در سورة مریم گفت زکرّیا را : « فأوحی‌الیهم » ای کتب الیهم کتاباً ان سبّحوا ، و وحی است بمعنی امر ، چنانکـه گفت : « و اوحی فی کل سماء امرها » ای‌امر فی کل سماء امرها ، و درسورة انعام گفت : « یوحی بعضهم الی بعض » ای یأمر بعضهم بعضاً، « وان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم » یعنی یأمرونهم بالوسوسة و التزیین ، و وحی است بمعنی قول ، چنانکه گفت : « بان ربك اوحی لها » ای قال لها ، و وحی است بمعنی اعلام در خواب ، چنانکه گفت : « و مـاکان لبشر ان یکلمه الله الا وحیاً » ، ووحی‌است آنچه **جبرئیل** (ع) فرو می آورد از آسمان ، از نزدیك خداوند جل‌جلاله بمصطفی (ص) ، چنانکه گفت : « انا اوحینا الیك کما اوحینا الی‌نوح»، « و اوحی الی هذا القران » و نظائر این درقرآن فراوان است ، واصل الکلمة انـه کل شیء دللت به من کلام او کتاب او اشارة اورسالة فهو الوحی .

« واذ اوحیت الی الحواریین » ـ حـواریّ الرجل خاصته و خلصانه ، و منه قول النبی (ص) **للزبیر** : «انه حواری» ، یعنی انه الذی استخلصهٔ من النـّاس ، و منه الدقیق الحواری لانـّه اخلص لـّبه من کل‌مایشوبه . وشرح این کلمه در سورة آل‌عمران رفت . ویقال: اوحی‌الله الیهم علی لسان رسولهم « ان آمنوا بی » ای صدّقوا بی ، بأنی‌واحد لیس معی شریك ، و برسولی **عیسی** انه نبی و رسول ، قالوا : آمنا بماجاء من‌عندالله ، و نشهد ان الله واحد لاشریك‌له ، و أنك رسوله ، و « اشهد » یاعیسی « باننا مسلمون» ای مخلصون بالتوحید .

« اذ قال الحواريون يا عيسى بن مريم » - وجه این مسألت حواریان از **عیسی** (ع) آنست که ایشان زیـادت یقین و تثبیت در ایمان خواسته‌اند ، چنانکه **ابراهیم** گفت علیه السلام : « رب ارنی کیف تحیی الموتی » ، و روا باشد، که این مسألت پیش از آن رفت که از عیسی آیـات و عجائب دیدند و شناختند از ابراءِ اکمه وابرص واحیاءِ مردگان .

« هل یستطیع ربك » - این از آن جنس است که گوینده‌ای گوید کسی را که : توانی که مرا پیغامی بجائی بری ؟ توانی که مرا مسألت جواب دهی ؟ این کس که این میگوید داند که او زبان و پای دارد . این استطاعت نامی است ایجاب را پیغام . معنی آنست که مرا این ارزانی داری؟ واجب داری ؟ حواریان از آن خدای شناس تر بودند که خدائیرا از چیزی عاجز داشتندی ، وقومی از وحشت ظاهر این کلمه بر پرهیزیدند ، خواندند که : « هل تستطیع ربك » ؟ **کسائی** از آنست ، ودراختیار ایشان ودر کلمه‌ای که گزیدند کم شغل نیست از آنکه در قراءت اول ، که پارسی آنست که : از خدا طوع وطاعت توانی خواست ، برتأویل اجابت توانی خواست ، این طاعت اینجا بمعنی اجابت است . **ابووائل** گوید **شقیق بن سلمة الاسدی** : نعم الرب ربنا ! لو أطعناه ماعصانا . معنی ما عصانا ای ما ابی علینا . واز صحابه مردی را است دردعا : «اللهم احفظنی بالاسلام قائماً ، واحفظنی بالاسلام قاعداً ، واحفظنی بالاسلام راقداً ، ولا تطع فیّ عدواً حاسداً » ، ای لاتجب . واجابت از آن طاعت خوانند که دعا درلفظ فرمان بود .

« ان ینزل علینا مائدة من السماء » - مائده نامی است طعام را اگر خوان بود و گرنه ، وخوان نامی است پیرایهٔ طعام را اگر بدان طعام بود یانه . یقال : مادنی یمیدنی ، ای اعطانی ، وهی فاعلة بمعنی مفعولة . قال : « اتقوا الله ان کنتم مؤمنین » یعنی

اتقوا الله ولاتقترحوا الایات، ولاتسئلوا شیئاً لم تسئله الامم قبلکم ، ولا تقدموا بین یدی الله و رسوله .

روی **عمار** عن النبی (ص) قال : « انزلت المائدة من السماء علیها خبز و لحم، و أمروا ان لایخونوا ، ولایدّخروا ، ولا یرفعوا ، فخانوا ، وادخروا ، ورفعوا ، فمسخوا خنازیر » . چون **عیسی** گفت: ازخشم خدا بپرهیزید ، وبراو تحکم مکنید ، واقتراح آیات مکنید ، ایشان گفتند : نرید ان نأکل منها ، ما میخواهیم که از آن مائده بخوریم ، و ما رابصدق تو یقین افزاید. این « تطمئن » معنی آنست که: لتزداد طمأنینة . همچنانکه **ابراهیم** گفت : « لیطمئن قلبی » و « نعلم » این علم بمعنی رؤیت است . یعنی که ما به‌بینیم صدق تو با آنچه گفتی که من رسول خداام، « ونکون علیها من الشاهدین » لله بالوحدانیة ، وذلك بالنبوة، و قیل: « ونکون علیها من الشاهدین » لك عند بنی اسرائیل اذا رجعنا الیهم .

و قصهٔ مائده آنست که روایت کرده‌اند از **عطا بن ابی رباح عن سلمان الفارسی** ، گفتا : ایشان که مائده خواستند حواریان بودند ، و پنج هزار مرد دیگر از قوم **عیسی** با ایشان . عیسی ایشان را روزه فرمود سی روز روزه داشتند ، آنکه بعد از آن مائده خواستند ، گفتند : یا عیسی! انا لوعملنا لاحد فقضینا عمله لاطعمنا طعاماً ، و انا صمنا و جعنا ، فادع الله ان ینزل علینا مائدة من السماء . عیسی بسان زاهدان جبه‌ای در پوشید از موی گوسفند بافته ، وبمحراب عبادت شد دست برهم نهاده و سر در پیش افکنده ، و برقدم تواضع بایستاده ، و گریستن در گرفته ، همی گوید : « اللهمّ انزل علینا مائدة من السماء تکون لنا عیداً لاولنا وآخرنا وآیة منك وارزقنا وانت خیر الرازقین». چون **عیسی** دعا کرد سفره‌ای سرخ رنگ از آسمان فرو آمد درمیان میغ، بالای آن میغ، وزیر آن میغ، همچون مرغی پرنده از هوا در آمد ، همه در آن می نگرستند ، چشمها در

آن اعجوبه خیره بمانده ، وهواءِ عالم از آن مائده خوشبوی گشته ، و **عیسی** زبان‌شکر بگشاده که : « اللهم اجعلنا لك من الشاکرین . اللهم اجعلها رحمة ، ولا تجعلها عذاباً. اللهم اسئلك من العجائب فتعطینی . اللهم اعوذ بك‌ان تکون انزلتها غضباً و زجراً . اللهم ربنا اجعلها عافیة و سلاماً ، ولا تجعلها مثلة ». همی‌آمد تا پیش عیسی بزمین رسید .

عیسی و حواریان بسجود در افتادند ، و جهودان در آن عجائب می‌نگرستند، و از حسد میگداختند ، وانکار می‌نمودند . **عیسی** در آن نگرست . دستار خوان دید بر سر آن فرو گرفته . عیسی گفت : کیست ازما پرهیز کارتر و پاك تر و در عبادت خدای تعالی تمامتر ؟ ! **شمعون الصفاء** که مهتر **حواریان** بود گفت : انت اولی بذلك یا **روح‌الله** وکلمته . عیسی وضو تازه کرد ، ودو رکعت نماز کرد با خضوع وخشوع و با گریستن بسیار ، آنکه گفت : بسم الله خیر الرازقین ، ودست فرا کرد ، دستار خوان از سر آن باز گرفت ، ماهی بریان کرده دید ، ماهی فربه نیکو خوشبوی بی‌خار وبی‌فلوس، ماهئی که طعم همه خوردنیها در آن موجود بود ، دسته‌های تره بیرون از گندنا گرد آن نهاده و درسروپای آن نمك وسر که نهاده . دیگر پنج رغیف دید و پنج انار بر آن نهاده، بریك رغیف زیتونی نهاده ، وبر دیگری عسل ، و با سوم روغن گاو ، و با چهارم‌پنیر ، وبا پنجم قدید .

شمعون گفت : یا **روح‌الله** ! امن طعام الدنیا هذا ام من طعام‌الأخرة ؟ این از طعام دنیا است یا از طعام‌آخرت ؟ **عیسی** گفت : نه از طعام دنیا نه از طعام آخرت . طعامی است که رب العزة بکمال قدرت خویش وبجلال عزّ خویش نوآفرید ، چنانکه خواست آنرا که خواست ، و کس را نیست و نرسد که چون و چرا کند ، و از وی واخواست کند ، بیش ازین مپرسید ، و بخورید آنچه خواستید ، تا خدای شما را نعمت خویش‌وفضل خویش بیفزاید . **حواریان** گفتند : یا روح‌الله ! اگر ازاین اعجوبه

که پیدا آمد آیتی دیگر بنمائی امروز نیکوتر بود. **عیسی** گفت: «یاسمکة احی باذن الله» ای ماهی زنده شو بفرمان خدای. ماهی زنده گشت، و برخود بجنبید، هم برآن صفت که در میان آب بود. قوم فراهم آمدند، و از آن حال بترسیدند، و کراهیت نمودند.

عیسی گفت: شما چه قومایدکه آیات وعجائب در خواهید! آنگه چون پدیدآید ازآن کراهیت نمائید! ما اخوفنی علیکم ان تعاقبوا و تعذبوا. سخت می‌ترسم برشما ازعذاب وعقوبت. یا سمکة! عودی کما کنت باذن الله. فعادت السّمکة مشویّة کماکانت. گفتند: یا روح‌الله تو اولیتر که ابتدا کنی، وازین مائده بخوری. عیسی گفت: معاذالله که من خورم، بلکه آنکس خورد که طلب کرد و خواست. **حواریان** بترسیدند، گفتند: نباید که فروآمدن این مائده عقوبت و مثلت را است و سخط الله. و هیچ ازآن بنخوردند.

پس عیسی درویشان را و عاجزان و نابینایان و بیماران و مجذومان و دیوانگان و بلا رسیدگان را بخواند و گفت: «کلوا من رزقکم الذی رزقکم ربکم، و ادعوه ان یشقیکم، فانه ربکم، واحمدوه فیکون لکم المهنّأ ولغیرکم البلاء». ایشان درافتادند هزار وسیصد مرد و زن ازین درویشان و بیماران وبلا رسیدگان، وبخوردند. همه از گرسنگی سیر گشتند، واز بیماری شفا یافتند، و از عیبها وبلاها پاك گشتند. عیسی پس ازآن درآن سفره نگریست، هم برآن صفت دید که‌ازآسمان فروآمده بود هیچ نقصان در وی نیامده. و گویند هر درویش که آنروز از آن مائده بخورد توانگر گشت، که تا زنده بود نیز درویش نگشت، وهربیمار که‌ازآن بخورد تا زنده بودبیمار نگشت، پس آن سفره برسان مرغی بر پرید، هواگرفت و بآسمان باز شد، و ایشان درآن مینگرستند، تا ازچشم ایشان غائب گشت.

حواریان چون آن حال دیدند پشیمان گشتند، وتحسّر خوردند ، بعدازآن چهل روز آن مائده پیوسته گشت، هر روز بامداد فروآمد وخاص وعام ودرویش وتوانگر وبیمار وتندرست از آن میخوردند ، وباز دیگر بآسمان بازمیشد، تا رب العزة بعیسی وحی فرستاد که . اجعل مائدتی و رزقی للفقراءِ دون الاغنیاءِ . این مائدهٔ من و روزی که از آسمان فرو فرستادم تا درویشان خورند نه توانگران . پس این حال بر توانگران صعب آمد ، وفتنه و شك در دلهای ایشان افتاد ، و دیگرانرا نیز بشك افکندند و گفتند : اترون المائدة حقاً تنزل من السّماءِ ؟ **عیسی** گفت : اکنون که فتنه در دل خود راه دادید و و بشك افتادید ، عذاب را ساخته باشید ، و رب العزّة بعیسی وحی فرستاد که من با ایشان شرط کرده‌ام که هر آنکس که کافر شود بعد ازنزول مائده، اورا عذاب کنم ، فلذلك قوله : « فمن یکفر بعد منکم فانی اعذبه عذاباً لااعذبه احداً من العالمین » .

عیسی گفت خداوندا ! بندگان تواند : « ان تعذبهم فانهم عبادك و ان تغفر لهم فانك انت العزیز الحکیم » . پس ازآن رب العالمین عذاب فرو گشاد وسیصدوسی وسه مرد را از ایشان ممسوخ کرد ، خنازیر گشتند ، شب در خانهٔ خویش با اهل و عیال خفته و بامداد خوکان بودند . در مزبلها میگشتند ، و نجاسات و قاذورات میخوردند . **عیسی** ایشان را دید، یکان یکان می‌شناخت، ومیگفت : تو فلانی ، ونام تو فلان. ایشان میگریستند و بسر اشارت میکردند ، وعیسی میگفت : « قد کنت احذرکم عذاب الله». پس عیسی از خدای در خواست تا ایشانرا هلاك کند ، بعد از سه روز هلاك گشتند ، و کس جیفهٔ ایشان بازندید . این آن مثلات است که رب العزه امت **محمد** (ص) را بدان می‌ترساند، میگوید : « ویستعجلونك بالسیئة قبل الحسنة وقد خلت من قبلهم المثلات».

قتاده گفت : مائده قوم **عیسی** زا چنان بود که من و سلوی قوم موسی را . بامداد و شبانگاه ازآسمان فروآمدی ، وخوردندی . **حسن** گفت : والله ما نزلت المائدة

ولو نزلت لكانت الى يوم القيامة لانه قال لاولنا واخرنا و نحن منهم. **حسن** گفت: ایشان مائده خواستند امّا چون این شرط شنیدند که: «فمن یکفر بعد منکم فانی اعذبه» الآیة، استعفا خواستند، گفتند: لانریدها. و قول درست آنست که مائده فرو آمد، و بر آن طعام بود، چنانکه شرح دادیم. قال **وهب بن منبه** کانت مائدة یجلس علیها اربعة آلاف، فقال اشراف القوم من وضعائهم هؤلاء یلطّخون علینا ثیاباً فلو بنینا بناء نرفعها فلا تصل ایدیهم الینا، فبنوا دکاناً فجعلت الضعفاء لاتصل الی شیء منها، فلمّا خالفوا امر الله رفعها عنهم. و گفته‌اند. آنروز که مائده فرو آمد روز یکشنبه بود، قوم عیسی آنرا عیدی ساختند، اینست که خدای تعالی گفت: «تکون لنا عیداً لاولنا واخرنا» یعنی نتخذ الیوم الذی تنزل فیه عیداً نعظمه نحن و من یأتی بعدنا. وانماسمی العید عیداً لانه عوّاد ینتظر عوده، ویعتاد معاده، وقیل معناه عائدة فضل من الله علینا ونعمة منه جل ثناؤه لنا.

«وآیة منك» ـ ای وتکون المائدة آیة و دلالة علی توحیدك، و صدق نبیك. و در شواذ خوانده‌اند: «و انه منك»، میگوید: و آن از تو بود نه از ارزانی ما. «وارزقنا» ـ در این دوقول گفته‌اند: یکی آنست که: واجعل ذلك رزقاً لنا، دیگر آنست که: وارزقنا الشکر علیه. پس رب العالمین دعاء **عیسی** اجابت کرد، گفت: «انی منزلها علیکم». **مدنی وشامی وعاصم** بتشدید خوانند، باقی بتخفیف، و اختیار **بوعبید و حاتم** تخفیف است، لقوله: «انزل علینا مائدة من السماء».

«فمن یکفر بعد منکم» یعنی بعد انزال المائدة، «فانی اعذبه عذاباً لااعذبه احداً من العالمین» ـ جائز است که این عذاب در دنیا بود، وذلك انهم مسخوا خنازیر، جائز است که در آخرت باشد، لقوله تعالی: «لااعذبه احداً من العالمین».

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « یوم یجمع الله الرسل » الآیة ـ صفت روز رستاخیز است، ونشان فزع اکبر، آنروز که صبح قیامت بدمد، وسرا پردهٔ عزت بصحراءِ قهاری بیرون آرند، وبساط عظمت و جلال بگسترانند. این هفت آسمان علوی که برهواءِ لطیف بی‌عمادی بریکدیگر بداشته، وبقدرت نگه داشته، ترکیب آن فرو گشایند، همه برهم زنند، وبرهم شکنند، که میگوید جل جلاله: « اذا السماء انشقت ». واین هفت فرش مطبق را توقیع « تبدل الارض غیر الارض » بر کشند، و ذره ذره از یکدیگر برفشانند، و بباد بی‌نیازی بردهند، که میگوید: « ودکت الارض دکاً دکاً ». واین خورشید روان که چراغ جهانست، ودلیل زمان و مکان است، بسان مهجوران حضرت رویش سیاه کنند، در پیچند وبکتم عدم باز برند، که میگوید : « اذا الشمس کوّرت.» ، واین نجوم ثواقب را و کواکب زهرا را همی بیك بار بر صورت برگ درخت بوقت خریف فرو بارانند، و درخاك مذلت بغلطانند، که میگوید : « واذا النجوم انکدرت ».

فرمان آید که ای دوزخ آشفته ! برگستوان سیاست برافکن، بعرصات حاضر شو، که دیراست تا این وعده داده‌ایم که : « وبرّزت الجحیم لمن یری » . ای فرادیس اعلی! طیلسان نعمت برافکن، ودرموقف کمر انقیاد برمیان بند، که دوستان منتظرند، از راه دور دراز آمده‌اند، میخواهیم که راه بایشان کوتاه کنیم (۱) : «ازلفت الجنة للمتقین غیر بعید » . ای **جبرئیل** تو حاجب باش . ای **میکائیل** تو چاوش حضرت‌باش. ای زبانیهٔ سرای عقوبت سلاسل واغلال برسر دوش نهید . ای غلمان و ولدان همه تاج خلد بر سر نهید . ای کروبیان و مقربان درگاه در حجب هیبت کمر سیاست بر میان بندید، وصفها بر کشید . نخست مادر وپدر **سید** را (۲) بقعردوزخ اندازید . پسر **نوح**

۱ـ نسخهٔ ج : نزدیك گردانیم . ۲ ـ نسخهٔ ج : خویشان سید را .

را غل شقاوت بـر گردن نهید ، و بدوزخ بـرید . پدر **ابراهیم خلیل** را بنعت دنبال بریده‌ای بدرك اندازید . **بلعم باعورا** را بیارید، وآن نماز وعبادت وی به باد بردهید ، و غاشیهٔ سگی در سر صورت او کشید ، و باسفل السافلین اندازید ، و سگ **اصحاب الکهف** بیارید ، وبردابرد ازپیش‌اوبزنید ، و قلادهٔ منّت بر گردن وی نهید ، وبزنجیر لطف ببندید ، و در کوکبهٔ نواختگان او را بدرجات رسانید . این چنین است اگـر خواهیم بداریم ، ورخواهیم برداریم : « یفعل الله مایشاء و یحکم مایرید » .

صد هزار و بیست و چهار هـزار نقطهٔ نبوت و عصمت و سیادت آن ساعت بزانو درآیند ، و علمهای خود از آن فزع و هیبت فـراموش کنند ، و گویند : «لاعلم لنا » . هزاران هزار مقربان درگاه و قدسیان ملأ اعلی همه زبان تضرع و تذلل گشاده که : «ماعبدناك حق عبادتك» . آن ساعت تیغ سیاست از غلاف قهر بیرون کشند ، همه نسبها بریده گـردانند مگر نسب رسول (ص) . همه خویش و پیوند از هم جدا کنند ، همه رخسارهای ارغـوانی زعفرانی گردد . بسا مـادر که بی فرزند شود، بسا فرزند که بی مادر ماند : « یفرالمرء من اخیه وامه و ابیه و صاحبته و بنیه » .

آدم صفی آن ساعت فرا پیش‌آید : ، گوید : بارخدایا ! **آدم** را بگذار ، و با فرزندان تودانی که چه کنی . **نوح** گوید : خداوندا ! درین فزع و سیاست طاقتم برسید . هیچ روی‌آن دارد که برضعیفی ما رحمت کنی ، که مابخود درمانده‌ایم ، پروای دیگران نیست ، و **موسی‌وعیسی** بفریاد آمده که : بار خدایا ! بربیچارگی ما رحمت کن ، آیا که در آن ساعت حال‌عاصیان و مفلسان چون بود ، وکار ایشان چون آید . همی درآن وقت و آن هنگام مهتر عالم و سید ولدآدم در میان جمع گوید :خداوندا ! پادشاها ! مشتی عاصیان اند این امّت من ، گروهی ضعیفان اند ، لختی بیچارگان و مفلسان اند . خداوندا ! اگر در عملشان تقصیر است ، شهادتشان بجای است .

اگر در خدمتشان فترت است عقیدهٔ سنتشان برجاست . اگر کارایشان تباه است‌فضل تو آشکار است . خداوندا ! بفضل خود جرم ایشان بپوش ، بلطف خودکار ایشان بساز . برحمت خود ایشانرا بنواز ، که خود گفته ای : « لا تقنطوا من رحمة الله » .

« اذ قال الحواریون‌یا عیسی بن مریم هل یستطیع ربك ان ینزل علینا مائدة» الآیة- سؤال هر کس برحسب حال‌او، ومراد هر کس براندازهٔ همت او! شتّان بین‌امة و امة ! چند که فرق‌است میان یاران **عیسی** ویاران **مصطفی**! یاران عیسی چون گرسنه شدند برعیسی اقتراح کردند ، دل عیسی بخود مشغول داشتند ، وازحظ خود با مراعات وی نپرداختند . همه آواز برآوردند که : «هل یستطیع ربك ان ینزل علینا مائدة من السماء». باز امت **محمد** یاران مصطفی(ص) چنان بودند با وی که **ابوبکر** صدیق چون تشنگی و گرسنگی بروی زور کرد ، و درغار مار ویرا در گزید ، بر خود همی پیچید ، وصبرهمی کرد ، وبا خود همی گفت . آیا اگر رسول خدا حال من بداند ورنج بشناسد که پس دلش بمن مشغول شود ، و از بهر من اندوهگن گردد ، و من رنج خود خواهم، واندوه دل وی نخواهم . بر گرسنگی و تشنگی صبر کنم و شغل دل وی نخواهم ، و نیفزایم . لاجرم فردا در انجمن رستاخیز وعرصهٔ کبری ندا آید که **ابوبکر** صدیق را دست گیرید ، ودر سرا پردهٔ زنبوری و قدس الهی برید ، تا لطف جمال ما دیدهٔ اشتیاق او را این توتیا کشد که : « یتجلی الرحمن للناس عاماً ولابی‌بکرخاصاً » . این دولت و رتبت او را بدان دادیم که در دنیا یك قدم برطریق هجرت با **مصطفی** در موافقت غار بر گرفته .

عیسی از امت خویش یاری خواست ، ایشان از وی مائده خواستند . باز مصطفی (ص) از امت‌خود یاری خواست که : « کونوا انصار الله». یاران همه تن و جان

و مال فدا کـردند . رب العزة آن ازایشان قبول کرد وبپسندید ، وباز گفت : «والذین تبوّء الدار والایمان من قبلهم » الایة ، وقال تعالی : «یجاهدون فی‌سبیل‌الله ولا یخافون لومة لائم».

قال **عیسی بن مریم** : «اللهم ربنا انزل علینا مائدة من السماء » الایة ـ چون **عیسی** دعا کرد ، ومائده خواست رب‌العالمین دعاءِ وی اجابت کرد ، و مراد وی درامت وی بداد ، گفت : «انی منزلها علیکم » یا عیسی ! دریغ نیست که مائده میخواهند ، و نعمت که می‌طلبند ، ونعمت خود همه برای خورندگان دادم ، امّا ما را دوستانی‌اند از امت **محمد** که از ما جزمارا نخواهند، و جزبیاد ما نیاسایند، ورحدیث کنند جزحدیث ما نکنند ، ور شراب خورند جزبیاد ما نخورند ، ازمهر ما با خود نپردازند، و از عشق ما با دیگری ننگرند:

آنرا که وصال یار دلبر باید ازخویشتنش فراق یکسر باید.

چون عشق **مجنون** روی در خرابی نهاد ، پدر وی گفت : یا مجنون ! تـرا خصمان بسیار برخاسته‌اند ، روزی چند غائب شو ، تامگر مردم ترا فراموش کنند ، و این سوداءِ **لیلی** از تو لختی کمتر شود . وی برفت ، روز سوم می‌آمد، گفت : ای پدر ! معذورم دار، که عشق **لیلی** آرام ما برده ، وهمه راهها بمافرو گرفته است. راه براصلاح خود نمی برم ، هرچند که همی روم جزبسر کوی لیلی آرام نمی یابم:

بس که اندر عشق تـو من گرد سر بر گشته‌ام

بی توای چشم و چراغم چون چراغـی گشته‌ام

بس که دیرا دیر و زودا زود و بی‌گاه و بگاه

بر سر کویت سلامی کـرده و بـگذشته‌ام.

قوله : « تکون لنا عیداً لاولنا و اخرنا » ـ سمی العید عیداً لان الله تعالی

یعود بالرحمة الی العبد ، و العبد یعود بالطاعة الی الرب . یقول الله عزوجل : « و ان عدتم عدنا » . و قیل معناه : انه اعیدالامر الی ابتدائه ، ای کماکان ابتداء المؤمن علی الطهارة حین ولد من امه ، ففی هذاالیوم اعید الی تلك الحالة من الطهارة ، ولم یبق علیه معصیة . روی عن **الحسن** انه قال : « اخبرت ان‌المؤمنین اذا خرجوا یوم‌العید الی مصلاهم ویضعون جباههم علی‌الرمضاء نظرالله‌تعالی الیهم بالرحمة، ویقول: استأنفواالعمل فانه قد اعید الی‌الابتداء ».

النوبة الاولی

قوله تعالی: « **و اذقال الله** » خدا خواهد گفت فردا درقیامت، « **یاعیسی بن مریم ءانت قلت للنّاس** » تو گفتی مردمانرا ، « **اتّخذونی و امّی الهین من دون الله** » مرا که عیسی‌ام و مادرم را مریم هر دو خدایان دانید و بخدائی گیرید فرود از الله ، « **قال سبحانك** » عیسی گوید پاکی و بی عیبی ترا ، « **مایکون لی‌ان اقول** » نبود مرا و نسزد که گویم « **ما لیس لی بحقّ** » آنچه مرا نیامد و نه سزاست ، « **ان کنت قلته** » اگر چنانست که گفتم « **فقد علمته** » توخود دانسته ای. « **تعلم ما فی نفسی** » تو دانی که در نفس من چیست « **ولا اعلم ما فی نفسك** » ومن ندانم که درنفس توچیست ، « **انّك انت علّام الغیوب(۱۱۶)** » تو آنی که خداوند غیب‌دانی.

« **ما قلت لهم** » نگفتم این ترسایانرا « **الّاما امرتنی به** » مگر آنچه تو فرمودی مرا که گوی ، « **ان اعبدوا الله ربّی و ربّکم** » گفتم‌الله را پرستید خداوند من وخداوند شما ، « **و کنت علیهم شهیداً** » و من گواه بودم برایشان ، « **مادمت فیهم** » تادرمیان ایشان بودم ، « **فلمّا توفّیتنی** » چون روزی اززمین من سپری کردی، « **کنت انت الرّقیب علیهم** » دیدبان برایشان توبودی ، « **و انت علی کل شیء**

شهيد (١١٧) » و تو برهمه چیز گواهی .

« **ان تعذّبهم** » اگرعذاب کنی ایشانرا « **فانّهم عبادك** » ایشان رهیگان تواند « **وان تغفرلهم** » و اگر بیامرزی ایشانرا ، « **فانّك انت العزيز الحكيم (١١٨)** » تو آنی که توئی توانای دانا .

« **قال الله** » خدای گوید عزوجل : « **هذايوم** » امروز آنروز است ، « **ينفع الصّادقين صدقهم** » که ایشان که دردنیا راست گفتند آن راستگوئی ایشان را سود دارد ، « **لهم جنّات** » ایشانراست بهشتهائی « **تجرى من تحتها الانهار** » میرود زیر درختان آن جویها « **خالدين فيها ابداً** » جاویدشان جائی آن ، « **رضى الله عنهم** » خشنود شد خدای از ایشان ، « **و رضوا عنه** » و ایشان خشنود شدند از خدای ، « **ذلك الفوز العظيم (١١٩)** » آنست رستگاری و پیروزی بزرگوار.

« **لله ملك السّموات والارض** » خدایراست پادشاهی آسمانها و زمینها « **ومافيهنّ** » و هرچه در آن چهارده طبق ، « **و هو على كل شىء قدير (١٢٠)** » واو برهمه چیز قادر و توانا .

النوبة الثانية

قوله تعالى : « و اذ قال الله يا عيسى بن مريم » ـ اذ درین موضع بمعنی اذا است ، چنانکه گفت : « ولوترى اذ فزعوا » يعنى اذا فزعوا ، وقال بمعنى يقول است ، چنانکه گفت : « ونادى اصحاب الاعراف » ای ینادی ، وبناء این آیت برآن سخن است که گفت جل جلاله : « يوم يجمع الله الرسل » یعنی که روز قیامت چون پیغامبرانرا جمع کند ، با **عیسی** چنین خواهد گفت : « ء انت قلت للناس؟ این ناس **بنی اسرائیل** اند ، یعنی که تو در دنیا بنی‌اسرائیل را گفتی که مرا و مادر مرا هردو بخدائی گیرید؟

و رب‌العالمین خود دانا است که **عیسی** این سخن نگفت ، اما سؤال توبیخ وتقریع است، واین تقریع نوعی عقوبت‌است مرآن ترسایان راکه بر عیسی دعوئی کردند ، میخواهد که ایشان را در آن عرصهٔ قیامت علی رؤس الاشهاد دروغ زن گرداند ، کـه عیسی بندگی خویش‌اقرار دهد، و ازآنچه ایشان‌دعوی کردند متبری گردد ، وحجت برایشان لازم‌آید ، این همچنانست که فریشتگان راگوید : « ءانتم اضللتم عبادی هؤلاء » ؟

وظاهر این‌خطاب با **عیسی** است ، امامراد بدین ترسایان‌اند که حاضرباشند، لکن رب‌العالمین‌نخواهد که ایشانرا اهل خطاب خود کند ، وبا ایشان سخن گوید، که ایشان ازآن خوارتـرند و کـمتر ، این همچنانست کـه گفت : « و اذا الموؤدة سئلت » خطاب با موؤدات است، ومرادباین توبیخ وائدات است که گنهکار ایشانند، لکن‌ایشان را اهل خطاب وسماع کلام خود می نکند ، ظاهرسخن از ایشان بگردانید ، و عقوبت توبیخ بماند برایشان .

بو روق گفت : بما چنین رسید که : چون این خطاب بعیسی رسد لرزه بر اندام وی افتد، و از زیر هرتای موی که برتن وی است چشمهٔ خون روان شود ، جواب گوید : « سبحانك » تنزیهاً و تعظیماً لك « مایکون لی » ما ینبغی لی « ان اقول‌مالیس لی بحق» یعنی بعدل، ان اعبد و امی غیرك ، « ان کنت قلته فقد علمته . تعلم ما فی‌نفسی ولا اعلم ما فی‌نفسك » این نفس اینجا (۱) ذات خداوند است عزوجل همچنانکه‌اینجا گفت : « کتب ربکم علی نفسه الرحمة » ، و النفس الانسان بعینه من قوله « خلقکم من نفس واحدة » یعنی **آدم** ، ونفس الشیء ذاته و عینه ، تقول : جاء نی نفسه ، و لولا نفسه مافعلت کذا و کذا ، یعنی ذاته وعینه .

اهل‌معانی گفتند: نفس در کلام عرب بردووجه است : یکی‌آنست که گویند خرجت نفس فلان ، ای خرجت روحه ، و فی نفس فلان ان یفعل کذا ، ای فی‌روعه (۲).

۱ـ نسخهٔ الف : ایدر . ۲ـ نسخهٔ الف : زوحه .

وجه دیگر آنست که نفس هرچیز حقیقت و جملهٔ آن چیز باشد ، تقول : قتل فلان نفسه ای اهلك فلان نفسه ، لیس معناه ان الاهلاك وقع ببعضه ، انما الاهلاك وقع بذاته کلها ، ووقع بحقیقته. پس معنی آیت آنست که : تعلم ما اضمره ، ولا اعلم مافی حقیقتك وماعندك علمه. لباب سخن اینست که : انت تعلم ما اعلم ولااعلم ماتعلم. « انك انت علام الغیوب» ماکان ومایکون .

« ما قلت لهم الاما امرتنی به » فی الدنیا ، «ان اعبدوا الله ربی وربکم » ـ عیسی این سخن ایشانرا گفت، و رب العزة سه جایگه از وی حکایت باز کرد: دراین سورة و در سورة مریم ودر سورة الزخرف . « و کنت علیهم شهیداً » ـ یعنی علی **بنی اسرائیل** بأنی قد بلغتهم الرسالة « ما دمت فیهم» ما کنت بین اظهرهم ، «فلما توفیتنی» قبضتنی الی السماء « کنت انت الرقیب » الحافظ علیهم ، « وانت علی کل شیء شهید » ای شهدت مقالتی فیهم، وبعد ما رفعتنی شهدت ما یقولون بعدی .

روی ان **عیسی** قال : یا رب غبت عنهم ، و ترکتهم علی الحق الذی امرتنی به ، فما ادری ما احدثوا بعدی ؟ و گفته‌اند : وفات درقرآن برسه وجه‌است : وفات موت و وفات نوم و وفات رفع . وفات موت قبض روح است ، و ذلك فی قوله : « فاما نرینك بعض الذی نعدهم او نتوفینك » ، و قال تعالی: « قل یتوفیکم ملك الموت » ، وقال تعالی فی سورة النحل : « الذین تتوفیهم الملائکة » . این همه قبض ارواح است دروقت انقضاء آجال. وفات نوم قبض ذهن است ، وذلك فی قوله : « و هوالذی یتوفیکم باللیل » یعنی یمیتکم فیقبض من الانفس الذهن الذی یعقل به الاشیاء ، و یترك فیه الروح والحیوة ، فهو یتقلب بالروح الذی فیه ، و یری الرؤیا بالذهن الذی قبض منه . وفات رفع **عیسی** را بود علیه السلام، یقول الله تعالی : «انی متوفیك ورافعك الی» ای قابضك من **بنی اسرائیل**

و رافعك الى السماء .همانست که گفت : « فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم » یعنی قبضتنی الی السماء .

« ان تعذبهم فانهم عبادك وان تغفر لهم فانك انت العزیز الحکیم » ـ **عیسی**(ع) دانست که از قوم وی کس بود که ایمان آورد ، خدای تعالی ویرا برایمان بـداشت ، و کس بود که هم بر کفر خویش بماند ، و مسلمان نگشت. عیسی هردو فـراهم گرفت ، گفت : ان تعذب من کفر بك منهم فانهم عبادك و انت العادل فیهم ، وان تغفر لمن تاب منهم وآمن فانت عزیز لایمتنع علیك ماترید ، حکیم فی ذالك . گفت : اگر آنکس که بر کفر خویش بماند، اورا عذاب بعدل کنی، و براستی که راه برایشان روشن داشتی و نرفتند ، و بعد از لزوم حجت کافر گشتند ، وآنکس که از شرك باز گشت ، ومؤمن شد، اگر بیامرزی فضل تو است ، و انعام و احسان تو بروی ، که تـرا رسد که نپذیری و نیامرزی بعد از آن دروغ عظیم که بر ساختند ، و شرك که آوردند . همین است قـول **حسن** در معنی آیت که گفت : ان تعذبهم ، فباقامتهم علی کفرهم ، و ان تغفرلهم فبتوبة کانت منهم ، یعنی فی الدنیا فان التوبة فی الدنیا تنفعهم .

اگر کسی گوید : « و ان تغفرلهم » اقتضاء آن کند که گوید : « فانك انت الغفور الرحیم ، تاسخن متجانس بود ، وآخر لایق اول بود ، پس چـه حکمت را گفت : فانك انت العزیز الحکیم ؟ جواب آنست که : سیاق این آیت نه بر معنی آمرزش خواستن است و دعا کردن از بهر ایشان ، که **عیسی** دانست ، و بشك نبود که رب العزة کافرانـرا نیامرزد ، لقوله تعالی : « انه من یشرك بالله فقد حرم الله علیه الجنة » . عیسی این سخن بر وجه شك نگفت ، بلکه بر وجه خضوع و تسلیم وتفویض گفت و اقـرار دادن که : لیس الیه من الامر شیء . عبودیت خویش اظهار میکند ، و الوهیت و قـدرت و مشیت حق اثبات میکند ، میگوید : اگر عذاب کنی کس را برحکم تو اعتراض نه ، و اگر

بیامرزی - وخود نیامرزی - بر تو رد نه ، که توئی آن عزیز که هرچه خواهی کنی، و از تو واخواست نه، حکیمی که بحکمت کنی ، در آن پشیمانی نه .

عن **ابن عباس** ان النبی (ص) قال : « یحشر الناس یوم القیامة عراة حفاة غرلا»، و قرأ (ص) « کما بدأکم تعودون » ، فیؤمر بأمتی ذات الیمین و ذات الشمال ، فأقول : اصحابی ! فیقال: انهم لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم بعدك ، فأقول کما قال العبدالصالح: « و کنت علیهم شهیداً مادمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم و انت علی کل شیء شهید. ان تعذبهم فانهم عبادك و ان تغفرلهم فانك انت العزیز الحکیم » .

« قال الله هذا یوم ینفع» - **نافع** یوم بنصب خواند، باقی برفع خوانند. وجه رفع آنست که « یوم » خبر « هذا » نهند ، ومعنی آنست که : قال الله : الیوم یوم منفعة صدق الصادقین، و وجه نصب آنست که هذا کنایت باشد از « ء انت قلت للناس » ؟ یعنی اینکه الله فرا **عیسی** گوید که : « ء انت قلت للناس » ؟ در آن روز گوید که صادقان را صدق بکار آید . نصب یوم برظرف باشد، ومعنی نه آنست که آنروز هر کس که راست گوید ، صدق وی سود دارد، که کافران آنروز همه راست گویند ، و برمعصیت خود اقرار دهند ، و ایشان را سود ندارد ، بلکه معنی آنست که آن روز صادقان در دنیا و صدق ایشان در عمل آنروز سود دارد که روز پاداش کردار است .

کلبی گفت. صدق اینجا بمعنی ایمان است ، یعنی ینفع المؤمنین ایمانهم . **قتاده** گفت : فردا درقیامت دو متکلم سخن گویند : یکی **روح الله عیسی** دیگر عدوالله **ابلیس. عیسی** گوید : « ما قلت لهم الا ما امرتنی به » الایة . **ابلیس** گوید : « ان الله وعدکم وعدالحق » الایة . **عیسی** گوید: « ما قلت لهم الاما امرتنی به » الایة ، عیسی در دنیا راستگو بود ، آن صدق وی او را سود دارد . ابلیس در دنیا دروغ زن بود لاجرم صدق وی آنروز سود ندارد ، اینست که الله گفت : « ینفع الصادقین صدقهم » .

آنکه بیان ثواب کرد صادقانرا: « لهم جنات تجری من تحتها الانهارخالدین فیها ابداً رضی‌الله عنهم و رضواعنه » ـ حقیقت رضا آنست که بنده سر بر تقدیر نهد، وزبان اعتراض فرو بندد ، که برهیچ وجه برحکم خدای اعتراض نکند. **بوعلی دقاق** گفت: « لیس الرضا ان لاتحس بالبلاءِ، انما الرضا ان لاتعرض علی الحکم والقضاءِ » .

بموسی وحی آمد که: « یا **ابن عمران**! رضائی فی رضاك بقضائی». **بو عبدالله خفیف** گفت : رضا بر دو قسم است: رضاً به و رضاً عنه ، فالرضا به مدبراً و الرضا عنه فیما یقضی . قال رسول‌الله (ص) : « ذاق طعم الایمان من رضی بالله ربّاً » . وخلاف است میان علماء طریقت و ارباب معارف که رضـا از جملهٔ مقـامـاتست ؟ یا از جملهٔ احـوال ؟ خراسانیان برآنند که از جملهٔ مقاماتست ، یعنی که نهایت توکل است و کسب بنده ، وعراقیان برآنند که ازجملهٔ احوال است نه کسب بنده ، یعنی نازله ایست واردی که از غیب بدل پیوندد ، ودل بوی آرام گیرد . قومی گفتند: بدایت رضا مکتسب است از جملهٔ مقامات ، و نهایت آن نامکتسب از جملهٔ احوال ، و گفته‌اند : الرضا سکون القلب تحت مجاری الاحکام، وسرور القلب بمر القضاءِ . روی ان **عمر بن الخطاب** کتب الی **ابی موسی** : اما بعد، فان الخیر کله فی الرضا ، فان استطعت ان ترضی، والا فاصبر، «ذلك الفوز العظیم» فازوا بالجنة ، ونجوا مما خافوا .

« لله ملك السموات والارض ومافیهن » ـ این آیت رداست برترسایان برآنچه گفتنداز زور و بهتان وناسزا درخداوند جهان و جهانیان. میگوید : آسمان وزمین وهرچه درآن است همه مُلك و مِلك خدا است ، همه رهی وبندهٔ اوست ، همه آفریده و ساختهٔ اوست . **عیسی** و فریشتگان و غیر ایشان همـه در ملك اوست ، « و هو علی کل شیءٍ قدیر » وی بر همه چیز قادراست و توانا . **عیسی** را بی پدر بیافرید ، و بر وی دشخوار

نبود . هفت آسمان و هفت زمین راست کرد ، و هرچه در آن بساخت، و اورا در آن حاجت بانباز و یار نبود ، و قیل : « لله ملك السموات والارض » ای خزائن السموات ، وهو المطر و خزائن الارض ، وهو النبات ، « وهو علی کل شیء قدیر » .

عن **شهر بن حوشب** عن **اسماء بنت یزید الانصاریة** ، قالت : کنت آخذة بزمام ناقة رسول الله (ص) اذنزلت علیه سورة المائدة ، فکاد عضد الناقة ان ینکسر من ثقلها .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « و اذ قال الله یا عیسی بن مریم » الایة ـ از روی اشارت بر ذوق جوانمردان طریقت این سؤال تشریف است نه خطاب تعنیف ، که مراد براءت ساحت **عیسی** است و پاکی وی از گفتار تثلیث ، که ترسایان بروبستند ، و بروی دعوی کردند، وعیسی ادب خطاب نگه داشت ، که بجواب ابتدا بثناء حق کرد جل جلاله نه بتزکیت خویش ، گفت : « سبحانك» ای انزهك تنزیهاً عمّا لایلیق بوصفك . پس گفت : «مایکون لی ان اقول مالیس لی بحق » بار خدایا ! چون از قبل تو برسالت مخصوصم ، شرط نبوت عصمت باشد، چون روا بود که آن گویم که نه شرط رسالت بود ؟ ! « ان کنت قلته فقد علمته » ! اگر گفته‌ام ، خود دانسته‌ای ، و واثقم بآنکه تومیدانی که نگفته‌ام.

« تعلم ما فی نفسی ولا اعلم مافی نفسك » ـ این ردّ است بر **جهمیان** در اثبات نفس باری جل جلاله ، وهمچنین **مصطفی** (ص) گفت درخبر صحیح بر وفق آیت دراثبات نفس: « سبحان الله و بحمده عدد خلقه و مداد کلماته و رضا نفسه » ، و باك نیست از آنکه این نفس بر مخلوق افتد ، و صفت وی باشد ، که موافقت اسم اقتضاءِ موافقت معانی نکند . نفس مخلوق منفوس است یعنی مولود ، من قولهم نفست المرأة ، و مصنوع است ومحدث عاریتی و مجازی ، ساخته باندازه، وبهنگام زنده بجرم ونفس ، وآنکه زاده میان دو کس

محتاج خورد و خواب ، گرفته نان و آب ، نابودهٔ دی ، بیچارهٔ امروز، نایافت فردا ، و نفس خالق ازلی وسرمدی بوده وهست ، و بودنی بی کی و بی‌چند وبی چون، نه‌حال گرد نه‌حال گیر، نه‌نو نعت نه‌تغییرپذیر، نه‌متعاور اسباب، نه‌محتاج‌خورد وخواب، هر گز کی ماننده بود نفس کرده به نفس کردگار. این مجبور و او جبار، این مقهور و او قهار، این نبود وپس ببود، او هر گز نبود که نبود وهر گزنبود که نخواهد بود.

شیخ‌الاسلام انصاری را پرسیدند : چه گوئی ایشانرا که گویند : ما صفات خدای بشناختیم ، وچونی بینداختیم . جواب داد که : صواب آنست که گویند : ماصفات الله را بشنیدیم ، وچونی بینداختیم ، که این می‌بباید شنید نه می بباید شناخت ، مسموع است نه معقول ، مسموع دیگر است ومعقول دیگر ، ما درصفات الله بر مجرد سمع اقتصار میکنیم ، و اگر خواهیم که در شیوهٔ اعتقاد درصفات الله از مقام سمع قدم فراتر نهیم نتوانیم ، هرچه خدا و رسول گفت برپی آنیم . فهم ووهم خود گم کردیم ، وصواب دید خودمعزول کردیم ، و خودرا باستخذا بیو کندیم ، و باذعان گردن‌نهادیم، وبسمع قبول کردیم ، و راه تسلیم سپردیم. هر که‌الله را ماننده خویش گفت ، او الله را هزار انبازبیش گفت ، و هر که صفات الله را تعطیل کرد ، او خود را در دو گیتی ذلیل کرد . هر که اثبات کرد خدایرا ذات و صفات خودرا، درخت پیروزی گشت و نجات . « امنا به کل من‌عند ربنا » . امنا بما انزلت‌و اتبعنا الرسول فاکتبنا مع‌الشاهدین». تعلم‌مافی‌نفسی ولا اعلم مافی نفسك ». خدایا !تو دانی که درنهاد پسر **مریم** چه تر کیب کردی . تو دانی که در احوال وی چه راندی . تو ازاسرار و نعوت وی خبرداری. ویرا درسراپردهٔ غیب تو راه نیست: « انك انت علام الغیوب ».

« ما قلت لهم الا ما امرتنی به » ـ خداوندا ! ما کمر امتثال فرمان بر میان داشتیم . رقاب ما در ربقهٔ طاعت بود. بحکم فرمان اداء رسالت کردیم . سخن ما بایشان

این بود که : « ان اعبدوا الله ربی و ربکم » چون صحیفهٔ حیات ما در نوشتی، و نوبت عمر ما بسر آمد ، و از عالم فنا با عالم بقا آوردی ، بنده را از حال ایشان آگاهی نبود ، تودانی که ایشان چه کردند وچه گفتند ، ازاسرار واحوال ایشان توخبرداری . اکنون فذلك حساب ، و باقی کار با دوحرف آمد : « ان تعذبهم فانهم عبادك و ان تغفرلهم فانك انت العزیزالحکیم» . اگرشان عذاب کنی بندگان توانند واگرشان بیامرزی بیچارگان تواند . اگرخلعت رضا پوشی عاشقان کوی تواند ، و اگر داغ هجر برایشان نهی مصیبت زدگان راه تواند . اگر بفردوس شان فرود آری نواختگان فضل تواند ، ور بزندان هجرشان بازداری کشتگان تیغ قهر تواند. خداوندا ! اگرشان عذاب کنی ایشان سزاء آنند ، وربیامرزی تو سزاءِ آنی . اگر بیامرزی ترا خود زیان نمیدارد که تو آن عزیزی که کفت و کفرکافران و توحید موحدان بنسبت با جلال عزّ تو یکسانست ، نه از توحید موحدان حضرت تراکمالست ، نه از کفرکافران درگاه ترا نقصان . ایشان آن کردند که ازایشان آید ، تو آن کن که ازتو آید .

سورة الانعام

۱- النوبة الاولى

قوله تعالى

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خداوند فراخ بخشايش مهربـان « **الحمد لله** » ستايش نيكو خدايـرا « **الّذى خلق السّموات والارض** » كه اوبيافريدآسمانها وزمين « **وجعل الظّلمات و النّور** » و تاريكى شب آفريد و روشنائى روز « **ثمّ الّذين كفروا** » پس ايشان كه كافر شدند « **بربّهم يعدلون** (۱) » آمدند و با خداى خويش انباز گفتند .

« **هوالّذى خلقكم** » اوآنست كه بيـافريد شما را « **من طين** » از گـل « **ثمّ قضى اجلا** » آنگه درنگ را كيى ساخت « **واجل مسمّى عنده** » و كيى‌است نام‌زد كرده بنزديك وى « **ثمّ انتم تمترون** (۲)» وآنگه شما كه بيگانگان‌ايد در شك مى پيچيد.

« **و هوالله فى السّموات** » و اوست الله نام و درآسمانها است ، « **و فى الارض يعلم سرّكم و جهركم** » ونهان شما وآشكاراى شما ميداند در زمين « **و يعلم ما تكسبون**(۳) » وميداندآنچه ميكنيد.

« **و ماتأتيهم** » و نمى‌آيد بايشان « **من اية من ايات ربهم** » سـخنى از

سخنان خداوند ایشان « **الّاكانوا عنهامعرضين(۴)**» مگر كه از آن روی گردانیده می باشند .

« **فقد كذّبوا بالحق** » اكنون كه دروغ زن گرفتندكار راست‌وسخن درست، « **لمّا جاءهم** » چون بایشان آمد « **فسوف يأتيهم** »آری آید بایشان « **انباء ما كانوا به‌يستهزؤن(۵)** » خبرهای آنچه افسوس میكنند بر آن .

النوبة الثانية

ابن‌عباس گفت : سورة الانعام جمله بمكه فروآمد ازآسمان مگر شش آیت : « وما قدروالله حق قدره » تا آخر سه‌آیت ، و « قل تعالوا » تا آخر سه‌آیت . این شش آیت بمدینه فروآمد ، وباقی بیكبار اندر یك شب اندر**مكه** بمصطفی فرو آمد ، و هفتاد هزار فریشته باوی ، چنانكه دو كنارهٔ عالم فرو گرفته بودند ، و زجل تسبیح و تحمید ایشان بهمه عالـم رسیده ، و **مصطفی** (ص) آن ساعت بسجود در افتاده ، و میگفت : « سبحان الله العظيم » .

و در خبراست كه هر آنكس كه این سورة بر خواند ، آن فریشتگان جمله بر وی ثنا كنند ، و درود دهند ، و بثواب عظیم بشارت دهند . **عمر خطاب** گفت : « الانعام من‌نواجب‌اونجائب القرآن » . **علی‌ابن ابی‌طالب**(ع) گفت: « سورة الانعام من قرأها فقد انتهى فی رضا ربه » . **جابر بن عبدالله** گفت :مـن قرأ ثلاث آيات من اول سورة الانعام بعث الله اليه اربعين الف ملك ، و كتب له مثل اعمالهم الى يـوم القيامة ، و نزل ملك من السماءِ السابعة ، ومعه مرزبّة (۱) من حديد ، كلما اراد الشيطان ان

۱ـ مرزبه بكسرميم وسكون راء وفتح زاء وتشدید باء یا تخفیف آن بمعنی كلوخ كوب و آهنكوب حدادان . (منتهی الارب) .

یوحی فی قلبه شیئاً ضربه بها ضربة کان بینه وبینه سبعون حجاباً . فاذا کان یوم القیامة قال الرب عزوجل : « عبدی! کل من ثمار جنتی ، واستظل بظل عرشی ، واشرب من ماء الکوثر، واغتسل من ماءِ السلسبیل ، فأنا ربك وانت عبدی » .

و در این سورة چهارده آیت منسوخ است چنانکه رسیم بآن شرح دهیم ، و آیات آن بعدد کوفیان صد وشصت وپنج آیت است ، وسه هزارو هشتصد و پنجاه کلمه ، و دوازده هزار و دویست و پنجاه و چهار حرف ، و بیشترین آن حجت آوردن است بر مشرکان عرب، وبرمکذبان بعث ونشور، ازین جهت بیکبار فروآمد که در معنی احتجاج همه یکسانست .

کعب احبار گفت : افتتاح تورات باول سورة الانعام است الی قوله: « بربهم یعدلون »، وختم آن بآخرسورة بنی‌اسرائیل، وبیك روایت بآخرسورة هود . **مقاتل** گفت: مشرکان عرب **مصطفی** را پرسیدند که : من ربك ؟ گفت : « الاحد الصمد الذی خلق السموات والارض » . مشرکان او را دروغ زن گرفتند بآنچه رب العالمین بجواب ایشان این آیت فرستاد ، وخود را بدان بستود ، وصنع خود بروجود دلیل آورد .

« الحمد لله الذی خلق السموات و الارض و جعل الظلمات و النور » آفرینش آسمان وزمین وشب وروز دلیل کرد وبرایشان حجت آورد که ازمخلوقات ازین عظیم‌تر هیچ چیز نیست . وآنکه آسمان فراپیش داشت بذکر، ازبهرآنکه آسمان شریف‌تراست اززمین وعالی‌تر، ونیز آسمان پیش از زمین آفریده ، و سماوات بجمع گفت از بهرآنکه هفت آسمان‌اند ، وزمین بواحد گفت ، که همه متصل یکدیگرند ، وبقولی‌خود یك زمین است ،آسمانی بدان عظیمی بی عمادی برهوای لطیف بداشته ، وزمین خاکی برسرآبی بداشته ، و آرام گرفته ، وشب وروز بر پی یکدیگر داشته ، و آنرا قوام خلق ساخته ، آسمانها را بدو روز بیافرید ، چنانکه گفت : « فقضیهن سبع سموات فی یومین » .

میگویند روز یکشنبه بود و دوشنبه.

و زمین بدو روز بیافرید، چنانکه گفت: «خلق الارض فی یومین»، ومیگویند روز سه شنبه بود وچهار شنبه، آسمانها از دود آفریده، و زمین از کف دریا، و ذلك فیما روی عن **ابن عباس** قال: ان الله عزوجل خلق اول ما خلق نوراً، ثم خلق ظلمة، ثم اراد أن یخلق الماء، فخلق من النورجوهرة، وهی یاقوتة خضراء، ثم دعا بها، فلما ان سمعت کلام الرب تعالی ذابت فرقاً منه، حتی صارت ماء، وهی ترعد من مخافته، فهو کذلك یضطرب و یرتعد راكداً اوجاریاً الی یوم القیامة، ثم قال: ان الله عزوجل خلق الریح فوضع الماء علی متن الریح، ثم خلق العرش فوضعه علی الماء، فذلك قوله: «وكان عرشه علی الماء»، ثم اظهر النار من الماء، حتی غلی الماء، و ارتفع دخانه، وعلاه الزبد، والسماء من الدخان، فذلك قوله: «ثم استوی الی السماء وهی دخان».

«وجعل الظلمات والنور» ـ جعل اینجا بمعنی خلق است، نظیره: «و جعلنا فی قلوب الذین اتبعوه رأفة»، وله نظائر کثیرة فی القرآن و غیره، و در قرآن جعل بیاید بمعنی قول و تسمیت و صفت، نه بمعنی خلق، چنانکه گفت: «انا جعلناه قرانا عربیاً» یعنی انا قلناه و سمیناه، نظیرش آنست که گفت: «و جعلوا لله شركاء الجن»، «و جعلوا لله مما ذرء من الحرث»، «وجعلوا الملائكة الذین هم عباد الرحمن اناثاً». معلوم است که ایشان نیافریدند بلکه نام نهادند، وصفت کردند، وهمچنین عرب گویند: جعلت الزانی فاسقاً، ای سمیته بذلك، و حكمت علیه و وصفته به. و در جمله بدانکه «جعل» چون بیك مفعول تعدی کند بمعنی خلق باشد، و چون بدو مفعول تعدی کند بمعنی تسمیت و صفت باشد، یا بمعنی انزال، چنانکه گفت: «ولو جعلناه قرانا اعجمیاً» یعنی لوانزلناه بلغة العجم. و این مسأله را شرحی است در اثبات کلام باری جل جلاله و رد برمعتزله، و درجای دیگر ازین روشن تر گوئیم ان شاءالله.

« و جعل الظلمات والنور » **واقدی** گفت : هرجا که ظلمات ونور گفت در قرآن ، آن کفر وایمان است، مگر درین آیت که ظلمات اینجا تاریکی شب‌است ، و نور روشنائی روز. فراپیش داشتن ظلمات برنور دلیل‌است که نخست شب آفرید ، وپس روز، ویدل علیه قوله : « وآیة لهم‌اللیل نسلخ منه النهار » ، وکذلك قوله : « و أغطش لیلها و اخرج ضحیها » . قومی گفتند : نخست روز آفرید ، و پس شب ، بدلیل قوله : « و اللیل اذایغشی و النهار اذا تجلی » . **قتاده** گفت : ظلمات و نور اینجا بهشت است و دوزخ. **حسن** گفت : کفر است و ایمان ، و درجمله گفته‌اند که : ظلمات اسمی جامع است عین ظلمت را و هرچه بدان ماند از کفر ونفاق و حجتهای باطل ، ونور اسمی است جامع عین نور را وهرچه بدان ماند ازایمان و تصدیق و کلمه حق وحجتهای روشن درست .

« ثم الذین کفروا »ـ ای بعد هذا البیان ، « بربهم یعدلون » ای یجعلون له عدیلا ، فیعبدون الحجارة الموات، و هم مقرون بأن الله خالق ما وصف. عدل‌همتا کردن بود چیزی با چیزی که این‌عدل آن کنی‌وآن عدل این، و درخبر است : « کذب‌العادلون بالله » . **نضرشمیل** گفت : « بربهم » این با بمعنی عن است ، و « یعدلون » از عدول‌است بر گشتن ، ای یمیلون وینحرفون عن الحق. معنی جملهٔ آیت آنست که رب‌العالمین خبر داد و بیان کرد که‌آفرید کارآسمان و زمین وشب و روز و نور وظلمت که‌در آن راحت و منافع خلق است منم ، وآنکه این‌کافران می‌آیند و بتانرا که در توان ایشان این صنع نیست ، ما را همتا می سازند ، و با ما برابر میکنند ، و درین سخن تعجب مؤمنان است باآنچه‌کافران کردند ، یعنی که ای مؤمنان شگفت دارید آنچه ایشان کردند که با ما دیگری انباز گفتند ، و خالق و صانع مائیم . وآنکه « الحمدلله » درپیش آیت نهاد ، یعنی که شما شکر کنید، وآزادی کنید ، ونعمت بر خود بشناسید ، وآنچه‌کافران کردند مکنید .

« هوالذی خلقکم من طین » ـ هرچند که این خطاب با فرزندان آدم کرد ، اما مراد بآن آفرینش **آدم** است که ویرا از گل آفرید ، وفرزندانرا ازآب مهین ، چنانکه گفت : « الم نخلقکم من ماء مهین » ؟ **ابن عباس** گفت : خلق الله آدم من ادیم الارض بعدالعصر یوم الجمعة فسماه آدم ، ثم عهد الیه فنسی ، فسماه الانسان ، فوالله ما غابت الشمس حتی اهبط الی الارض. آدم را از ادیم زمین آفرید که درآن زمین هم شور بود و هم خوش ، هر که را ازشور آفرید بدبخت آید ، و اگرچه فرزند پیغامبر بود ، و هر که را ازخوش آفرید نیك بخت آید ، واگرچه فرزندکافر بود .

و روی **ابو هریرة** عن النبی (ص)، قال : « ان الله خلق آدم من تراب وجعله طیناً ، ثم ترکه حتی کان حمأ مسنوناً ، ثم خلقه و صوره ، ثم ترکه حتی اذاکان صلصالا کالفخار ، مر به **ابلیس** ، فقال : خلقت لامر عظیم ، ثم نفخ الله فیه روحه » .

و رواباشد که « خلقکم من طین » بر عموم رانند ، و وجهه ما قیل ان الله تعالی اذاب الطین ، وحوله نطفة ، و اودعه الاصلاب، فیکون کل من خلق من نطفة مخلوقاً من طین. « ثم قضی اجلا » ـ این اجل مدت حیات فرزند آدم است آنروز که میرد . « و اجل مسمی عنده » ـ این دیگر اجل مدت درنگ وی است در خاك تا روزقیامت ، و گفته‌اند: اجل اول مدت بقاءِ عالم است یعنی که الله داند که این گیتی چند ماند ، واجل دیگر وقتی است نامزد کرده بنزدیك الله درغیب علم وی ، که این گیتی کی بسر آید ؟ وقیامت کی خواهد بود ؟ و قیل : قضی اجلا ، هوالنوم ، واجل مسمی عنده الموت .

وبدانکه قضا بر ده وجه آید : یکی بمعنی وصیت ، وذلك فی قوله تعالی : « و قضی ربك الا تعبدوا الا ایاه » . همانست که در سورة القصص گفت : « اذ قضینا الی موسی الاجل » یعنی عهدنا الیه و وصیناه بالرساله الی فرعون و قومه . وجه دوم بمعنی اخبار است ، چنانکه گفت: « وقضینا الی بنی‌اسرائیل الکتاب» ای اخبرنا بنی‌اسرائیل

فی التوراة ، همانست که در سورة الحجر گفت : « و قضينا اليه ذلك الامر » ای اخبرنا لوطاً ان دابر هؤلاءِ مقطوع مصبحين وجه سوم بمعنی فراغ است ، چنانکه گفت : « فاذا قضيتم مناسككم » ، « فاذا قضيتم الصلوة » ، « فاذا قضيت الصلوة فانتشروا فی الارض » . وجه چهارم بمعنی فعل است ، چنانکه گفت : « فاقض ما انت قاض » ، ای افعل ما انت فاعل ، « انما تقضی هذه الحيوة الدنيا » ای انما تفعل فی هذه الحيوة الدنيا . همانست که در سورة الانفال گفت : « ليقضی الله امراً كان مفعولا » . و در آل عمران و در سورة مريم گفت : « اذا قضی امراً » ای اذا فعل امراً كان فی حكمه ان يفعله ، « فانما يقول له كن فيكون » . پنجم بمعنی انزالست ، چنانکه گفت : « يا مالك ليقض علينا ربك » ای لينزل علينا ربك الموت. همانست که درسورة الملائکه گفت: «لايقضی عليهم فيموتوا» ای لاينزل عليهم الموت . ششم بمعنی وجوب است چنانکه در سورة هود گفت : « و قضی الامر و استوت علی الجودی » ای وجب العذاب فوقع بقوم نوح ، و درسورة مريم گفت. « اذ قضی الامر وهم فی غفلة » . جای دیگر گفت : « وقال الشيطان لما قضی الامر » ای وجب العذاب ونزل ، و لهذا نظائر. هفتم قضی بمعنی کتب است ، چنانکه در سورة مريم گفت : « وكان امراً مقضياً » ای كان عيسى امراً من الله مكتوباً فی اللوح المحفوظ انه يكون . هشتم بمعنی اتمام است ، چنانکه گفت : « ايما الاجلين قضيت » ای اتممت . همانست که درسورة طه گفت : «من قبل ان يقضی اليك وحيه » ، و در سورة الاحزاب گفت: « فمنهم من قضی نحبه » ای اتمّ اجله ، و در سورة الانعام گفت : « ثم قضی اجلا » ای اتمّه ، جای دیگر گفت : « ثم يبعثكم فيه ليقضی اجل مسمی » ای يتم . نهم بمعنی فصل است ، چنانکه درسورة الزمر گفت : « وقضی بينهم بالحق » ای فصل ، و در سورة الانعام گفت : « لقضی الامر بينی و بينكم » ای فصل. وجه دهم بمعنی خلق است، وذلك فی قوله تعالی : « فقضيهن سبع سموات » ای خلقهن .

« واجل مسمی عنده » ـ قومی گفتند درین سخن حذف و اختصاراست یعنی : ثم قضی اجلا، وعلم اجل الاخرة مسمی عنده لایعلمه غیره. « ثم انتم تمترون » نظمه کنظم قوله : « ثم الذین کفروا بربهم یعدلون». معنی مریة شك است وجحد ، کفار مکه را میگوید : ثم انتم تشکون فی البعث والنشور ، حجت آنست که برایشان می آرد ، میگوید: بعد ازین بیان چونست که بشك می افتند ببعث ونشور! آنکس که دراول آفرید قادر است که دیگرباره باز آفریند ، قال **عطا** فی هذه الایة : لکل امریء اجل مسمی من مولده الی موته ، و من موته الی بعثه ، فاذاکان الرجل تقیاً صالحاً باراً واصلا الرحمة زادالله فی اجل الحیاة ، ونقص من اجل الممات الی المبعث ، و اذاکان غیرصالح نقص من اجل الحیاة ، و زاد فی اجل البعث ، وذلك قوله : « ومایعمّر من معمّر و لاینقص من عمره الافی کتاب » یعنی فی اللوح المحفوظ، و به قال النبی (ص): « صلة الرحم تزید فی العمر » .

« و هوالله فی السموات » ـ این فی بمعنی علی است که وقف کنی، معنی آنست که بر زبر آسمانها است ، آنگه گفت : « و فی الارض یعلم سر کم و جهر کم » ـ اینجا مقدم موخر است ای : و یعلم سر کم و جهر کم فی الارض . **ابو بکر نقاش** صاحب **شفاء الصدور** درتفسیر خویش آورده که : روا باشد که گویند هوالله فی السماءِ ، وسخن بریده گردانند ، ونه روا باشد که گویند هو فی الارض، وسخن بریده کنند ، بلکه ناچار آنرا پیوندی باید، تا معنی ظاهر گردد ، ازبهر آنکه آسمان را خصوصیتی است که زمین را نیست ، وخصوصیت آنست که الله گفت جل جلاله : « ءامنتم من فی السماءِ » ، و زمین را این خصوصیت نیست، این چنانست که گوئی : الملائکة عندالله، وسخن بریده گردانی، این جائزباشد ، که الله میگوید جل جلاله : « ان الذین عند ربك » ، واگر گوئی: نحن عندالله، وسخن بریده کنی، جائز نباشدتا پیوندی در آن نیاری گوئی نحن عندالله موجودین، نحن عندالله معلومین، که آن تخصیص که فریشتگان راست درمعنی عندیت ، اینجانیست.

ازاینجا معلوم گشت که « وهوالله فی السموات » وقف نیکوست ، پس در پیوندی، گوئی : « وفی الارض یعلم سر کم وجهر کم ».

اگر کسی گوید : وی در زمین است چنانکه درآسمان ، که آسمان هم برزمین است ودرآن پیوسته . جواب آنست که آسمان برزمین نیست که میگوید جل جلاله : « ویمسك السماء ان تقع علی الارض » ، فنفی ان تکون علی الارض. جای دیگر گفت : « و لقد خلقنا السموات و الارض و ما بینهما » خبرداد که میان آسمان وزمین چیزی است، و این دلیل است که آسمان نه برزمین است و نه درآن پیوسته . **مقاتل** گفت : « یعلم سر کم وجهر کم » ای سر اعمالکم وجهرها، « ویعلم ما تکسبون » ای تعملون من الخیروالشر. حقیقت کسب فعلی است که درآن جلب نفع باشد یا دفع ضر، ازاینجاست که صفت کسب خلق را گویند ، وخالق رانگویند، ونه روا باشد که گویند اورا جل جلاله .

« وما تأتیهم من ایة من ایات ربهم » - من آیة، این من استغراق جنس است که درموضع نفی افتد، من آیات ربهم، این یکی من تبعیض است. میگوید: هیچ آیتی و نشانی باین کافران مکه نیاید ، یعنی آن نشانها که دلالت می کند بر وحدانیت وفردانیت الله ، ازآفرینش آسمان و زمین وشب وروز وآفرینش آدم از گل وفرزندان ازآب. وقیل الایة هیهنا المعجزة ، وقیل القرآن. « الاکانوا عنها معرضین» - مگر که ازآن می بر گردند ، ودرآن تفکر نمی کنند .

« فقد کذبوا بالحق لماجاء هم » - حق اینجا قرآن است و پیغامبر و اسلام ، ومارأوا من انشقاق القمر بمکة ، فانفلق فلقتین فذهبت فلقة وبقیت فلقة ، فزعم **عبدالله بن مسعود** انه رأی جراءالجبل من بین فلقتی القمرحین انفلق . رب العالمین گفت : « فسوف یأتیهم انباء ماکانوا به یستهزؤن » - انباء آنست که کسی کسی را گوید که بخبر کنم ترا. لفظی است از لفظهای تهدید، وفی الخبر: « یا ابن آدم عندالموت یأتیك الخبر». « فسوف

يأتيهم » - **بوجهل** را میگوید و **ولید** را و **امیهٔ خلف** را ، که تکذیب و استهزا می کردند ، رب العالمین گفت: آری بایشان رسد جزاءِ آن استهزا و آن تکذیب ، و آن آن بود که روز **بدر** ایشانرا همه درچاه بدر کشتند، ومسلمانان از اذی ایشان بازرستند.

و بدان که حق اندر قرآن برچند معنی است: نامی است از نامهای خداوند جل جلاله ، وذلك فی قوله تعالی : « فتعالی الله الملك الحق » ، میگوید: بزرگست و بزرگوارخداوند وپادشاه، براستی خدا، وبخدائی سزا ، وبقدر خود بجا. جای دیگر گفت: « و یعلمون ان الله هوالحق المبین » ، میگوید : مؤمنان دانند که الله خداست براستی ، پیداست خودرا بدرستی، پیداست خرد را بهستی ، پیداست دلها را بدوستی. و گفته‌اند : حق در وصف او جل جلاله بمعنی موجود است ، ای هوالموجودالکائن الذی لیس بمعدوم ولا منتف . ودرخبر می آید که : « السحرحق، والعین حق» ، ای کائن موجود ، و کذلك یقال: « الجنة حق، والنارحق ، والساعة حق، والعین‌حق، والبعث حق ، والصراط حق» ، ای موجود ، و رواباشد که حق در وصف الله بمعنی ذی الحق باشد ، چنانکه گویند : رجل عدل و رضاً، ای ذوعدل و ذو رضاً . ودرقرآن حق است بمعنی صدق، وذلك فی قوله : « فو رب السماءِ والارض انه لحق » ، و قال تعالی : « و اقترب الوعد الحق» ، وقال : « و یستنبئونك احق هو قل ای وربی انه لحق » ای صدق. وحق است بمعنی وجوب، چنانکه گفت : « وکان حقاً علینا نصرالمؤمنین » ، و تقول العرب : حق علیك کذا ، ای واجب، ودرجمله هرچه فعل آن نیکوبود ، واعتقاد آن درست ، و گفتن آن روا ،آنرا حق گویند، یقال : هذا فعل‌حق، وهذاالقول حق ، وهذاالاعتقاد حق . وعکس این باطل گویند ، و باطل بمعنی معدوم است ، و برزبان اهل اشارت هرچه عقائد است و معارف ، آنرا حق گویند ، و هرچه معاملات است و منازلات، آنرا حقیقت گویند ، واین اصطلاح از خبر **حارثه** بر گرفتند، که رسول خدا(ص) مرو را گفت : «لکل حق حقیقة، فما حقیقة ایمانك؟» قال: اسهرت لیلی واظمأت نهاری، فأشار بالحقیقة الی المعاملات من سهر اللیل وظمأ النهار.

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « بسم‌الله الرحمن الرحیم » - اسم ملیك لایستظهر بجیش وعدد، اسم عزیز لایتعزز بقوم وعدد، اسم عظیم لایحصره زمان ولا امد ، ولایدرك غایة‌ومرد، تعالی عن‌المثل والند، والشبه والولد، وهوالواحد الاحد، القیوم‌الصمد، لم یلد ولم یولد، ولم یکن له کفواً احد. نام خداوندیست باقی و پاینده بی امد ، غالب و تاونده بی‌یار وبی‌مدد ، در ذات‌احد است بی عدد ، درصفات قیوم وصمد ، بی‌شریك و بی‌نظیر، بی‌مشیر وبی ولد ، نه فضل اورا حد ، نه حکم اورا رد ، لم یلد ولم یولد ، از ازل تا ابد. خدائی عظیم ، جباری کریم ، ماجدی نام دار قدیم ، صاحب هر غریب ، مونس هر وحید ، مایهٔ هر درویش ، پناه هردل ریش . کردش همه پاك ، و گفتش همه راست ، علمش بی نهایت ، ورحمت بیکران ، زیبا صنع وشیرین ساخت ، نعمت بخش ونوبت ساز، ومهربان نهانست ، نهان ازدریافت چون ، وازقیاس وهمها بیرون، وپاك از گمان وپندار وایدون، برتراز هرچه خرد نشان داد ، دور ازهرچه پنداشت‌بدان افتاد ، پاك از هراساس که تفکر وبحث نهاد ، تفکر وبحث بعلم وعقل خود درذات وصفات وی حرام ، تصدیق ظاهر و قبول منقول وتسلیم معانی دردین ما را تمام ، این خود زبان علم است باشارت شریعت ، مزدورانرا مایه ، وبهشت جویانرا سرمایه. باز عارفان‌وخدا شناسان‌را زبانی دیگراست، و رمزی دیگر. زبانشان زبان کشف ، و رمزشان رمز محبت . باشارت حقیقت زبان علم بروایت است وزبان کشف بعنایت . روایتی برسر عالم رایت‌است ، وعنایتی در دو گیتی آیت . روایتی مزدور است وطالب حور، عنایتی دربحر عیان غرقهٔ نور.

پیر طریقت گفت رضوان خدا بروباد : « ار مزدور را بهشت باقی حظ است ، عارف از دوست در آرزوی یك لحظ است . ار مزدور دربند زیان و سود است ، عارف

سوخته بآتش بی دود است. ار مزدور ازبیم دوزخ در گداز است، سرعارف سرتاسر همه ناز است» :

چندان ناز است ز عشق تو در سر من
تا در غلطم که عاشقی تو بر من
یا خیمه زند وصال تو بر در من
یا در سر کار تو شود این سر من

« بسم الله » عموم خلق راست ، بالله خاصگیان درگاه راست، الله صدیقیان و خلوتیان راست . گویندهٔ « بسم الله » فعل خود دید ، و سبب دید ، ومسبب دید. گویندهٔ بالله سبب دید ، و مسبب دید، و فعل خود ندید. گویندهٔ الله نه فعل خود دید ، ونه سبب دید، که همه مسبب دید، « قل الله ثم ذرهم » اشارت بآنست ، وخدا جویان را نشانست ، یك نفس با دوست به از ملك جاودانست ، یك طرفة العین انس بـا دوست خوشتر از جانست ، عزیز آن رهی که سزای آنست ، هم راحت جان ، وهم عیش جان ، و هم درد جانست :

هم درد دل منی و هم راحت جان
هم فتنه بر انگیزی و هم فتنه نشان .

« قل الله ثم ذرهم » - میگوید : بندهٔ من! همه مهر من بین ، همه داشت من بین، بفعل خود منت برما منه، توفیق ما بین، بیاد خود پس مناز، تلقین ما بین از نشان خود گریز، یکبارگی مهرما بین. وزبان حال بنده جواب میدهد : خداوندا ! از علم چراغی ده ، وز معرفتم داغی نه ، تا همه ترا بینم ، همه ترا دانم. خداوندا ! وادرگاه آمدم بنده وار ، خواهی عزیزدار خواهی خوار، آرندهٔ شادی وآرایندهٔ اسرار! ای ربایندهٔ پر کندگی، و دارندهٔ انوار! چشمی که ترا نه بیند سیاه است، دلی که ترانشناسد مردار:

چشمی که تـرا دیـد شد از درد معافی

جانی که ترا یافت شد از مرگ مسلم

قوله : «الحمد لله الذی خلق السموات و الارض» - بدأ سبحانه بالثناء علی نفسه، فحمد نفسه بثنائه الازلی، و أخبر عن سنائه الصمدی و عـلائه الاحدی . ستایش خداوند عظیم ، کردگار حکیم، باقی ببقاءِ خویش، متعالی بصفات خویش، متکبر بکبریاءِ خویش، باعلاءِ دیمومی وسناءِ قیومی، وجود احدی و کون صمدی ، وجه ذوالجلال وقدرت بر کمال، سبحانه ، هوالله الواحد القهار، والعزیز الجبار، والکبیر المتعال.

یکی از بزرگان دین و ائمهٔ طریقت گفته : من ذاالذی یستحق الحمد الا من یقدر علی خلق السموات والارض، وجعل الظلمات والنور ؟ ! کرا رسد و کرا سزد که ویرا بپاکی بستایند ، و ببزرگواری نام برند ، مگر او که آفریدگار آسمان و زمین است ، وآفریدگار روزوشب، وآسمان چو سقفی راست کرده ، و زمین چون مهدی آراسته ، وروز معاش ترا پرداخته ، و شب آرامگاه تو ساخته . گفته‌اند که : آسمان اشارتست بـآسمان معرفت ، وآن دلهای عارفان است ، وزمین اشارتست بزمین خدمت ، وآن نفسهای عابدان است ، وچنانکه آسمان صورت باختران نگاشته ، وبشمس وقمر آراسته ، و نظاره گاه زمینیان کرده، آسمان معرفت را بآفتاب علم وقمر توحید ونجوم خواطر آراسته ، وآنکه نظاره گاه آسمانیان کرده. هر گه که شیاطین قصد استراق سمع کنند ، از آسمان عزت برجم نجم ایشانرا مقهور کنند. اینست که رب العزة گفت : «وجعلناها رجوماً للشیاطین». همچنین هر گه که شیطان قصد وسوسه کند، بدل بندهٔ مؤمن برقی جهد از آسمان معرفت، که شیطان از آن بسوزد. اینست که گفت رب العزة : « اذا مسهم طائف من الشیطان تذ کروا فاذا هم مبصرون » .

و چنانکه در بسیط زمین هفت دریاست که در آن منافع ومعاش خلق است، در

زمین‌خدمت نیزهفت دریاست، که در آن سعادت و نجات بنده‌است. **بوطالب‌مکی** صاحب **قوت القلوب** بجملهٔ آن اشارت کرده و گفته : مناهج السالکین سبعة ابحر: سکر وجد و برق کشف وحیرة شهود و نورقرب وولایة وجودو بهاء جمع وحقیقة افراد. گفت این هفت دریااند برسر کوی توحیدنهاده، چنانکه درحق مترسمان هفت در کهٔ دوزخ برراه بهشت نهاده، و تا مترسمان و عوام خلق برین هفت در که گذرنکنند ببهشت نرسند ، همچنین سالکان راه توحید تا برین هفت دریا گذرنکنند ، بحقیقت توحید نرسند .

« وجعل الظلمات والنور » ـ هرجا که جهل است همه ظلمت است، وهر جا که علم است همه نوراست، وآنجا که علم وعمل است نورعلی‌نور است . بنده تا درتدبیر کار خویش است در ظلمت جهل است ، و در غشاوة غفلت ، و تا در تفویض است در ضیاءِ معرفت است ونور هدایت . درآثار بیارند که یا ابن‌آدم ! دوکار عظیم ترا درپیش است: یکی امرونهی بکار داشتن ، این برتونهادیم ،آنرا ملازم باش. دیگرتدبیرمصالح خویش، آن‌درخود پذیرفتیم، و از توبرداشتیم ، دل وازآن مپرداز، « ادبر عبادی بعلمی‌انی‌بعبادی خبیر بصیر».

« هوالذی خلقکم من طین » ـ آدم دوچیز بود طینت و روحانیت . طینت وی خلقی بود ، و روحانیت‌وی‌امری بود. خلقی آن بود که : خمرطینة آدم بیده ، امری آن‌بود که : « ونفخت فیه من روحی». « ان الله اصطفی ادم » از جمال امری بود، و «عصی آدم» ازآلایش‌خلقی بود . درآدم هم گلزار بود وهم گلزار، و گل‌محل گل بود، لکن‌باهر گلی خاری بود ، گلی چون **ابراهیم خلیل** (ع) ، و خاری چون **نمرود** طاغی ، گلی چون **موسی عمران** ، خاری چون **فرعون** و **هامان** ، گلی چون **عیسی** پاك ، خاری چون آن جهودان ناپاك ، گلی‌چون **محمد** عربی (ص) ، خاری چون **بوجهل** شقی . که داند سرفطرت **آدم** ؟ که شناسد دولت و رتبت آدم ؟ عقاب هیچ خاطر بر شاخ درخت دولت

آدم نه نشست ، دیدهٔ هیچ بصیرت جمال خورشید صفوت آدم درنیافت . چون در فرادیس اعلی آرام گرفت ، و راست بنشست، گمان برد که تا ابد اورا همان پردهٔ سلامت می باید زدن. ازجناب جبروت ، ودرگاه عزت خطاب آمد که : « اومن ینشأ فی الحلیة » ؟ یا آدم ما میخواهیم که ازتومردی سازیم، توچون عروسان برنگ وبوی قناعت کردی :

چون زنان تا کی نشینی بر امید رنگ وبوی
همت اندر راه بند و گام زن مردانه وار.

یا **آدم** ! دست از گردن **حوا** بیرون کن ، که ترا دست در گردن نهنگ عشق می باید کرد ، و با شیر شریعت هم کاسگی می باید کرد . ازسر صفات هستی برخیز، که ترا بقدم ریاضت بپافزار ملامت بآفاق فقرسفر می باید کرد . رو درآن خاك دان بنشین ، بنانی وخلقانی وویرانی قناعت کن تامردی شوی :

جان فشان و راه کوب و راد زی و مرد باش
تا شوی باقی چو دامن بر فشانی زین دمن.

یا آدم ! نگر تا خود بین نباشی ، ودست ازخود بیفشانی ، که آن فریشتگان که برپردهٔ « و نحن نسبح بحمدك » نوای « سبوح قدوس » زدند خود بین بودند، دیده درجمال خود داشتند ، لاجرم باطن ایشان ازبهر شرف تو ازعشق تهی کردیم. ترا ازقعر دریای قدرت از بهر آن بر کشیدیم ، تا بر پردهٔ عصیان خویش نوای «ربناظلمنا انفسنا» زنی :

دور باش از صحبت خود پرور عادت پرست
بوسه بر خاك کف پای ز خود بیزار زن.

« و هوالله فی السموات » - بذات درآسمان می گوی، بعلم هر جای ، بصحبت درجان ، بقرب درنفس، نفس درو متلاشی ، واو بجای جان درو متلاشی . دروجود آنجا که

یابند، در عرفان آنجا که شناسند. نه خبر حقیقت تباه کند، نه حقیقت خبر باطل کند. «استوی» میگوی که بر عرش است باستوا، «وهومعکم» میخوان که با تواست هرجا که باشی. نه جای گیراست بحاجت، جای نمایست برحمت، عرش خداجویانراساخته نه خداشناسانرا، خدا شناس اگر بی‌او یك نفس زند زنار دربندد. ای در دو گیتی فخر زبان من! و فردا در دیدار عیش جان من! ای شغل دوجهان من! واسازبا خود شغل‌شان من. نه نثاریافت تراجان است، نه‌شناخت‌منت ترا زبان است. بینندهٔ تودردیدار نهان‌است، وجویندهٔ تو نه‌بزمین نه‌بآسمان است.

٢ـ النوبة الاولى

قوله تعالی «**الم یروا**» نمی بینند «**کم اهلکنا**» که چند هلاك کردیم و تباه «**من قبلهم من قرن**» پیش از ایشان از گروه گروه «**مکّناهم فی الارض**» که ایشان را در زمین جای دادیم و توان، «**مالم نمکّن لکم**» آنچه شما را ندادیم «**و ارسلنا السّماء علیهم**» و فرو گشادیم بر ایشان باران «**مدراراً**» هموار بهنگام، «**وجعلنا الانهار تجری من تحتهم**» وجویها روان کردیم زیر ایشان، «**فاهلکناهم بذنوبهم**» هلاك کردیم ایشانرابگناهان ایشان «**و انشأنا من بعدهم**» ودر گرفتیم ازپس ایشان «**قرناً اخرین**[٦]» گروهی دیگران.

«**ولو نزلنا علیك**» و اگرفرو فرستادیمی: برتو «**کتاباً فی قرطاس**» نامه‌ای درکاغذی «**فلمسوه بأیدیهم**» و ایشان می پاسیدندی بدستهای خویش، «**لقال الّذین کفروا**» کافران گفتندی: «**ان‌هذاالاسحرمبین**[٧]» نیست این مگر جادوئی آشکارا.

«**و قالوا لولا انزل علیه ملك**» وگفتند که چرا فرو نفرستادند برو

فریشته ، « **ولو انزلنا ملکاً** » و اگر فرو فرستادیمی فریشته‌ای « **لقضی الامر** » کار بر گزاردندی، « **ثمّ لاینظرون** (۸) » وایشان را درنگ ندادندی .

« **و لوجعلناه ملکاً** » و اگر آن فروفرستاده فریشته‌ای کردیمی بصورتی ، « **لجعلناه رجلا** » آن‌فریشته صورت مردی کردیمی « **وللبسنا علیهم** » وکار برایشان پوشیده داشتیمی آنگه « **مایلبسون** (۹) » آنچه هم اکنون برایشان پوشیده است .

« **ولقد استهزیء برسل‌من قبلك** » و افسوس کردند با فرستادگان پیش ازتو، « **فحاق** » تا فرا سرنشست « **بالّذین سخروا منهم** » ایشانرا که افسوس کردند ازایشان « **ماکانوا به یستهزؤن** (۱۰) » آنروز وآن‌کار وآن چیز که افسوس میکردند بآن .

« **قل** » بگوی [یا محمد] « **سیروا فی‌الارض** » بروید در زمین « **ثمّ انظروا** » پس درنگرید ، «**کیف کان عاقبة المکذّبین** (۱۱) » که سر انجام‌دروغ زن‌گیران چون بود !

« **قل** » بگوی « **لمن مافی‌السّموات والارض** » کراست‌هرچه‌درآسمانها و در زمینهاست؟ « **قل‌لله** » هم تو گوی که خدایرا است ، «**کتب علی‌نفسه الرّحمة** » بنوشت برخویشتن بخشودن « **لیجمعنّکم** » بهم می‌آرد شمارا و بهم خواهد آورد شما را « **الی‌یوم‌القیمة** » تا روز رستاخیز، « **لاریب فیه** » گمان نیست درآن، « **الّذین خسروا انفسهم** » ایشان که خویشتن‌را زیانکار کردند [و ازخویشتن درماندندبنومیدی و درعلم‌من زیان‌رااند] « **فهم لایؤمنون** (۱۲) » ایشان‌آنند که بنگرویده‌اند .

« **وله ماسکن فی‌اللیل والنهار** » و او راست هر هستی که می آرام گیرد درشب و روز، « **وهوالسمیع العلیم**(۱۳) » و اوست شنوا و دانا .

النوبة الثانية

قوله تعالی : « الم يروا كم اهلكنا من قبلهم من قرن » - این رؤیت علم واخبار است ،کافران مکه را میگوید : نمی دانند وخبر نکرده‌اند ایشانرا که ما پیش‌ازایشان‌از عهدآدم تا به نوح ، و پس ازنوح از عاد و ثمود و امثال ایشان‌از آن‌جهانیان‌وجهان - داران چند هلاك کردیم،پس از آنکه ایشانرا دسترس دادیم ، ودرزمین ممکّن گردانیدیم، با خواستهٔ فراوان وتن‌ها آبادان ، وزندگانی‌دراز، وبطش تمام ، وتمکین دربلاد و اقطار. قرن نامی است گروهی راکه دریك عصر باشند بهم مقترن ، پیوستهٔ یکدیگر، و در میان ایشان پیغامبری بود ، یاخلیفه‌ای که‌بجای پیغامبر بود، یاطبقه‌ای‌ازاهل‌علم که مرجع دین درآن با ایشان بود، تا این طبقه وآن گروه برجای باشند پیوستهٔ آنرا قرن گویند، اگر روزگارشان دراز بود یا اندك هردو یکسان بود، ودلیل براین قول مصطفی(ص) است : « خیر کم قرنی» یعنی اصحابه، «ثم الذین یلونهم»، یعنی التابعین ، «ثم الذین یلونهم» یعنی الذین اخذوا عن التابعین .

و رواباشد که روزگاری بر شمرده آنرانامزد کنند ، پس اختلافست میان‌علما در کمیت‌آن . قومی گفتند: هشتادسال. قومی گفتند : هفتاد . قومی گفتند : شصت . قومی گفتند : چهل ، و اصحاب حدیث بیشترین برآنند که صدسال بود ، لقول‌النبی (ص) لعبدالله بن بسر : « یعیش قرناً » ، فعاش مائة سنة .

« مکناهم فی‌الارض مالم نمکن لکم » - حقیقت تمکین راست داشتن آلت وعدت وقوت است . اگر کسی قدرت کتابت دارد ، وآلت وسازآن ندارد ، متمکن نبود، چون ساز وآلت راست شد تمکن‌حاصل شد ، وتعذر برخاست، پس قدرت‌ضد عجزاست ، و تمکن منافی تعذر . وقیل : « مکنا هم فی‌الارض مالم نمکن لکم » ای اعطینا هم من

نعیم الدنیا والامر والنهی من اهلها مالم نعطکم. « وارسلنا السماء علیهم » ـ سماء اینجا باران است. ازبهر آن این نام بر باران نهادند که‌از زبرمی‌آید . مـدراراً یعنی متتابعاً ، من‌الدرور،وهو کثرته، من در یدر. مدرار نه‌آنست که شب و روز پیوسته ریزان بود، بلکه بوقت حاجت ازپس یکدیگرچنانکه لائق بود، وسبب نعمت باشد، ریزان بود . و مدرار اسمی است از اسماء مبالغت ، وهو مفعال من‌الدرّ، یقال دیمة (۱) مدرار اذا کان مطر ها کثیراً داراً ، وهو کقولهم امرأة مذکار، اذاکانت کثیرة الولادة فی‌الذکور، و کذلك مئناث فی الاناث .

« فأهلکناهم بذنوبهم » ـ یعنی فعذبناهم بتکذیبهم رسلهم ، ویقال : اهلکناهم بذنوبهم لانهم لم یحذروا الذنوب‌المورّطة و العیوب‌المسخّطة ، حتی اخذوا ، فلم یجدوا خلاصاً و لامناصاً و لامعاذاً و لاملاذاً . قال **ابو هریرة** سمعت النبی (ص) یقول : « انـما انتم خلف ماضین ، و بقیة متقدمین،کانوا اکثرمنکم بسطة و اعظم‌سطوة ، از عجوا عنها اسکن ماکانوا الیها ، و غدرت بهم اوثق ماکانوا بها ، فلم یغن‌عنهم قوة عشیرة ، و لاقبـل منهم بذل فدیة ، فارحلوا انفسکم بزاد مبلّغ قبل ان تؤخذوا عـلی فجاءة ، و قـد غفلتم عن الاستعداد » .

ثم قال : « و انشأنا من بعدهم قرناً اخرین » ـ ای خلقنا مـن بعد هـلاکهم قوماً اخرین ، فسکنوا دیارهم خیراً منهم ، و بعث الیهم الرسل . این‌آنست که قبطیانرا بآب بکشت بافرعون ، و **بنی اسرائیل** رابجای ایشان نشاند، گفت : « کذلك وأورثناها قوماً اخرین . فمابکت علیهم السماء والارض و ماکانوا منظرین » ، و قـوم **نوح** را بطوفان هلاك کرد ، و گروهی‌دیگررا ساکنان زمین کرد ،آنست که گفت : «ان فی‌ذلك

۱ـ دیمه ، بارانی است که بطور مداوم وآرام بی رعد ـ برق ببارد یا پنج یا شش یاهفت روزوشب ادامه داشته باشد . (**قطرالمحیط**)

لایات و ان کنا لمبتلین . ثم انشأنا من بعدهم قرناً اخرین ». قومی دیگر را بصیحهٔ **جبرئیل** هلاك کرد ، و دیگرانرا بجای ایشان نشاند ، چنانکه گفت « فأخذتهم الصیحة بالحق فجعلناهم غثاء فبعداً للقوم الظالمین . ثم انشانا من بعدهم قروناً اخرین» .

رب العالمین کفار **مکه** را میگوید که :آن بطش و بأس وقوت وملکت ونعمت که آن جهانداران را دادیم شما را ندادیم، و آن تمکین که ایشانرا کردیم شمارانکردیم، با این همه چون پیغامبران را دروغ زن داشتند ، و سر کشیدند ، و نافرمانی کردند ، ایشانرا بآن گناه که کردند فرا گرفتیم ، و کشتیم ، و دیگرانرا بجای ایشان نشاندیم ، یعنی که ازشما نیزهر کس که راه ایشان گیرد ، روزایشان بیند . این آیت حجت است بر منکران بعث، از آن روی که رب العالمین چون قادر است که قومی راهلاك کرد، و گروهی دیگر را آفرید ، وبجای ایشان نشاند، قادر است که این عالم رانیست گرداند و دیگر عالمی آفریند، وقادراست که هلاك کند ، وباز دیگرباره بازآفریند .

« ولو نزلنا علیك کتاباً فی قرطاس » ـ **مقاتل و کلبی** گفتند: این آیت درشأن **النضر بن الحارث** و **عبدالله بن ابی امیه** و **نوفل بن خویلد** آمد ، که گفتند : یا **محمد** لن نؤمن لك حتی تأتینا بکتاب من السماءِ نعاینه ، و معه اربعة من الملائکة یشهدون علیه انه من عندالله ، و انك رسوله . گفتند : ما ایمان نیاریم ای محمد تاآنکه که کتابی آری ازآسمان که آنرا معاینه بینیم ، وباوی چهار فریشته که گواهی دهند که آن کتاب ازنزدیك خداست ، وتورسول خدائی. رب العالمین گفت : « ولو نزلنا علیك کتاباً فی قرطاس » ای فی صحیفة مکتوباً من عندی، فنزل من السماءِ عیاناً ومسّوه بایدیهم، « لقال الذین کفروا ان هذا الاسحرمبین » .

خبر داد رب العزة که اگرهمچنانکه خواسته‌اند فروفرستیم ، ایشان گویند: این سحری آشکار است و هم نپذیرند ، همچنانکه انشقاق قمردرخواستند، آنگه گفتند:

« هذا سحر مستمر» . قال **عطا** : لقالوا هوسحر لما سبق فیهم من علمی .

« وقالوا لولا انزل علیه ملك » ـ هم ایشان گفتند که چرا ازآسمان فریشته فرونیاید که ما صورت وی به بینیم ، و گـواهی دهد برسالت وی ؟ رب‌العالمین گفت : « و لوانزلنا ملکاً » یعنی فی صورته « لقضی الامر » ای لماتوا جمیعاً حین رأواالملك . اگر فریشته‌ای فرو آمدی وایشان بدیدندی ، همه بمردندی ، وایشانرا زمان ندادندی، که‌آدمی فریشته را روز مرگ بیند . **قتاده** گفت : « لو انزلنا ملکاً » ثم لم یؤمنـوا « لقضی الامر » ای لاهلکوا بعذاب الاستیصال ، و لم یناظروا کسنة من قبلهم ممن طلبوا الایات فلم یؤمنوا . میگوید اگرفریشته‌ای فروآید وایشان ایمان نیارند، ایشانرا هلاك کنیم ، و عذاب فرستیم ، بی‌آنکه ایشانرا مهلت دهیم یا با توبه گـذاریـم ، همچنانکه واپیشینان کردیم ،آنکه که‌آیات درخواستند ، وآنکه ایمان نیاوردند .

« ولوجعلناه ملکاً » ـ یعنی ولوجعلنا المنزل ملکاً لجعلناه صورةالملك رجلا لانهم لایستطیعون ان یروا الملك فی صورته ، لان اعین‌الخلق تحار عن رؤیة الملائکة ، ولذلك‌کان **جبرئیل** (ع) یأتی‌النبی (ص) فی صورة **دحیةالکلبی** ، و کذلك تسور محراب **داود** فی صورة رجلین یختصمان الیه ، ورآهم **ابراهیم** علی صورةالضیفان . « وللبسنا علیهم مایلبسون » ـ ای و لخلطنا علیهم مایخلطون علی انفسهم حتی یشکوا فلایـدروا ملك هو ام‌آدمی؟

معنی این دو آیت آنست که اگر ما فریشته در صورت خویش فرستادیمی ، ایشان طاقت دیدار وی‌نداشتندی وبمردندی ، و اگرفریشته‌را درصورت مردی‌فرستادیمی این لبس وشبهت که برایشان است اکنون ، همان برجای بودی ، وپس‌کارآن بریشان پوشیده وآمیخته می‌داشتیمی، ایشانراهمان بودی که‌اکنون، که مردی می‌بینند درصورت خویش، یقال : لبست الامر علی القوم البسهم ، اذا شبهته علیهم واشکلته علیهم ، و کانوا

هم يلبسون على ضعفتهم فی امر النبی (ص) فيقولون : انما هذا بشرمثلكم ، فقال تعالـی : « ولوانزلنا ملكاً » فرأواالملك رجلا لكان يلحقهم فيه من اللبس مثل مالحق ضعفتهم‌منه.

پس **مصطفی** (ص) را تسلی داد، وکافران‌را تحذیر کرد ، گفت : « ولقد استهزئ برسل من‌قبلك ».- درین آیت استهزا و سخریت دریك معنی نهاد ، گفت: یا محمد امتهای گذشته برسولان ما همان استهزا کردند که اهل **مکه** با تو کردند ، « فحاق » ای نزل وحلّ ، و قيل احاط و اشتمل ، ای احاط بهم عقوبة ذلك ، « بالذين سخروا منهم » ای احاط بهم العذاب « ماكانوا يستهزؤن » بالرسل والكتاب ، ويقال يستهزؤون بأن‌العذاب غير نازل بهم، وقيل معناه : حاق بهم عاقبة استهزائهم .

آنگه گفت: یا **محمد** « قل سيروا فی‌الارض» این مستهزیان را گوی: سيروا فی‌الارض ، ای سافروا ، ثم انظروا فاعتبروا كيف كان عاقبة المكذبين ، فسترون آثـار وقائع‌الله بهم ، كيف اهلكهم و قتلهم بالوان العقوبة و النقم مثل **عاد** و **ثمود** .

« والذين من بعدهم و ما الله يريد ظلماً للعباد ».- کفار مکه‌را درین آیت‌تحذیر میکند، وپند میدهد که بترسید وپند پذیرید وعبرت گیرید. باین رفتگان و گذشتگان که رسولانرا دروغ‌زن گرفتند ، و استهزا کردند ، بنگریـد که بچه روز رسیدند وچه دیدند ! شما نیز اگرهمان کنیدهمان عذاب وهمان نقمت بینید !

و بدان که نظردرقرآن برچند وجه است : یکی نظر فکرت ، وذلك فی‌قوله : « ولتنظر نفس ما قدمت لغد » . همانست که گفت : « فنظر نظرة فی النجوم » ای تفکر فی‌النجوم وجه دوم نظرعبرت‌است ، چنانکه گفت : « فانظر الی آثار رحمة‌الله» ، « اولم يسيروا فی‌الارض فينظروا » و «قل سيروا فی‌الارض ثم انظروا» . سوم نظر انظار است ، چنانکه گفت : « هل ينظرون‌الاان يأتيهم الله » ، « انظرونا نقتبس من نوركم » . چهارم نظررحمت است، چنانکه گفت : « ولا ينظراليهم يوم القيمة » . پنجم نظر حوالت است

چنانکه گفت: « ولکن انظر الی الجبل » . ششم نظر رؤیت است، چنانکه گفت : « الی ربها ناظرة » .

« قل لمن مافی السموات والارض » فان اجابوك و الا « قل الله » یا محمد ایشان را بگوی: آنچه درهفت آسمان وهفت زمین است آفریده و ساخته ، ملك و حق کیست ؟ اگر ایشان جواب دهند و الا هم توجواب ده که ملك وملك خداست، که خداوندهمگانست وآفرید کارشان ، وغیر ایشانست. از روی جبروت وعظمت سخن در گرفت آنگه بتلطف باز آمد، وخلق را بر انابت و توبت خواند ، گفت : « کتب علی نفسه الرحمة » بر خود رحمت نبشت ، وواجب کرد برخود که رحمت کند برامت **محمد** (ص) .

ومعنی رحمت درین آیت آنست که بتکذیب و کفر ایشان زود عذاب نکند ، و خسف ومسخ و تعجیل عقوبت که پیشینان را کرد ایشانرا نکند ، وتوبه بر ایشان عرض کند، یا توبه کنند ، یا پس تاخیر عقوبت کند تا بقیامت. اینست که گفت : « لیجمعنکم الی یوم القیمة ». برین وجه سخن اینجا تمام گشت، پس برسبیل ابتدا گفت: «الذین خسروا انفسهم فهم لایؤمنون »، بحکم آنکه در « لیجمعنکم » همه خلق را فراهم گرفت آشنا و بیگانه، ودر «الذین خسروا انفسهم » بیگانگان و اشقیارا ازایشان بحکم باز برید، گفت: « فهم لایؤمنون» معنی آنست که زیانکار آنروز آنست که مؤمن نیست . وروا باشد که سخن اینجا تمام شود که « علی نفسه الرحمة » ، پس برسبیل استیناف گوید: «لیجمعنکم الی یوم القیمة » ای والله لیجمعنکم ای لیضمنکم الی هذا الیوم الذی انکرتموه ، ولیجمعن بینکم وبینه ، رداست برمنکران بعث ، میگوید : و الله که شما را باهم آرد با این روز قیامت که آنرا منکرشده اید وجمع کند میان شما ومیان وی. و روا باشد که الی بمعنی فی باشد : لیجمعنکم فی یوم القیامة اولیجمعنکم فی قبورکم الی یوم القیامة .

اخفش گفت : «الذین خسروا» این الذین بدل کاف ومیم است که در«لیجمعنکم»

گفت ، و معنی آنست که : روز قیامت این مشرکان که برخود زیان کردند ، که قیامت و بعث را منکر گشتند ، ایشانرا زنده گرداند و با هم آرد .

و بدان که « کتب » در قرآن برچهار وجه آید :

یکی بمعنی فرض و واجب ، چنانکه در سورة البقره گفت : « کتب علیکم القصاص » ، « کتب علیکم الصیام » ، « کتب علیکم القتال » ای فرض علیکم ذلك . همانست که درین موضع گفت : « کتب علی نفسه الرحمة » ای فرض واوجب ، ودر سورة النساء گفت : « لم کتبت علینا القتال » ؟ ای فرضت واوجبت.

وجه دوم : « کتب» بمعنی « قضی » ، چنانکه درسورةالمجادله گفت: « کتب الله لاغلبن » . همانست که درسورةالحج گفت : « کتب علیه انه من تولیه » ، ودر آل عمران گفت : «لبرزالذین کتب علیهم القتل » ، ودرسورة التوبه گفت : « لن یصیبنا الاما کتب الله لنا » ای قضی الله لنا .

وجه‌سوم : « کتب » بمعنی « جعل » ، چنانکه درسورةالمجادله گفت : « اولئك کتب فی‌قلوبهم الایمان » یعنی‌جعل فی‌قلوبهم الایمان ، و در آل عمران ودرسورةالمائده گفت : « فاکتبنا مع‌الشاهدین » ای فاجعلنا مع‌الشاهدین ، و در سورةالاعراف گفت : « فسأکتبها للذین یتقون » ای اجعلها .

وجه چهارم : بمعنی‌امر، وذلك فی قوله : « ادخلوا الارض‌المقدسة التی کتب‌الله لکم» ای امر کم الله‌ان‌تدخلوها . وجملهٔ‌این معانی‌متفرع است بر آن اصل که‌رب‌العالمین در لوح محفوظ نبشت ، و **مصطفی** (ص) گفت : « لما قضی‌الله الخلق کتب فی کتاب فهو عنده فوق‌العرش: ان‌رحمتی سبقت غضبی». وقال **مجاهد** : اول ما کتبه‌الله‌عزوجل‌فی‌اللوح کتب فی صدره ان لااله الا الله ، **محمد** عبدالله و رسوله ، فمن‌آمن بالله وصدق بوعده و اتبع رسوله ادخله الجنة .

« وله ما سکن فی‌اللیل والنهار» - **کلبی** گفت : این آیت بدان آمد که کافران گفتند : یا محمد تومارا ازدین پدران که برمیگردانی ، و بادینی دیگردعوت می کنی، ازآنست که ترا خواستهٔ دنیوی نیست ، وترا بمعاش حاجت است، اگر ازآنچه میگوئی باز گردی ، ما ترا معاش تمام دهیم ، وازهمه بی‌نیاز کنیم . رب العالمین بجواب ایشان این آیت فرستاد: «وله ماسکن فی‌اللیل‌والنهار» - این عبارتست ازهرچه آفریده‌درمکونات ومحدثات، یعنی مااشتمل علیه اللیل والنهار، وقیل مایمر اللیل والنهار.

محمد بن جریر گفت : کل ما طلعت علیه‌الشمس وغربت فهومن ساکن اللیل والنهار. و گفته‌اند : خلائق بر و بحر بعضی آنست که : یستقر بالنهار و ینتشر باللیل ، و بعضی آنست که : یستقر باللیل وینتشر بالنهار. واینجا فراهم گرفت بنظم مختصر ، تا همه درتحت آن‌شود، ودرلفظ ایجاز واختصار بود، واین‌ازآن‌جمله است که **مصطفی**(ص) گفت : « بعثت بجوامع‌الکلم و اختصرلی الکلام اختصاراً » . قومی گفتند : درین آیت اضماری است ، یعنی وله ماسکن و تحرك فی اللیل والنهار ، فحذف للاختصار ، کقوله « سرابیل تقیکم الحر » اراد به‌الحر والبرد ، کذلك هیهنا .

ثم قال : « هوالسمیع العلیم » ای السمیع لما یقول العباد ، لایخفی علیه شیء من اقاویلهم و حرکاتهم ، وما اسروا وما اعلموا ، العلیم باعمالهم فلایفوته منها شیء ، و العلیم بهم حیث‌حلوا ونزلوا واستقروا فی‌اللیل والنهار، ویقال السمیع لحزور الجباه و رمزالشفاه ، وجری‌المیاه ، العلیم بخفیات الغیوب .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « الم یروا کم اهلکنا من قبلهم من قرن » الایة .

درجهان شاهان بسی بودند کز گردون ملك
تیرشان پروین گسل بود وسنانشان‌خون‌نگار

بنگرید اکنون بنات‌النعش وارازدست مرگ
نیزه هاشان شاخ شاخ و تیرهاشان تارتار
سر بخاك آورد امروز آنکه افسر بود دی
تن بدوزخ برد امسال آنکه گردن بود پار .

جلال احدیت خبر میدهد از کمال عزت خویش ، و بی نیازی وی از خلق خویش ، وراندن حکم قهر برایشان بمراد خویش ، میگوید : این مشرکان مکه‌خود در ننگرند ، وعبرت در نگیرند بحال آن جباران و گردنکشان ، که بروزگار خویش در دنیا ازینان برتر بودند ، و بطش ایشان سخت تر ، وبجای‌خویش متمکن تر ، که ماایشانرا چون هلاك کردیم ! و ازخان و مان و وطن چون بر انداختیم ! خانه‌های پر نقش ونگار بگذاشتند ، و بساطهای تکبر وتجبر درنوشتند ، خستهٔ دهر گشته ، ودر گرداب‌حسرت بمانده ، جهان ازخاك ایشان پر گشته ، ونام ونشان ایشان ازجهان بیفتاده : « هل‌تحس منهم من احد اوتسمع لهم رکزاً » ؟ ای مسکین ! زیر هر قدمی ازآن خویش اگر باز جوئی بسی کلاه ملوك را بیابی. ودرهرذره‌ای ازین خاك اگربجوئی هزاران‌دیدهٔ مدعیان این راه بینی، که این ندا میدهد : « فاعتبروا یا اولی الابصار» :

صاح هذی قبورنا تملا الار ض فأین القبورمن عهد عاد
خفف‌الوطأ ما اظن ادیم ال ارض الا من هذه الاجساد
و قبیح منا و ان قدم العه د هوان الاباء و الاجداد
رب‌لحد قد صارلحداً مراراً ضاحك من تزاحم الاضداد
فاسئل الفرقدین عمّا احسا من قبیل و آنساً من بلاد
کم اقاما علی ابیضاض نهار و أضاء المدلج فی سواد

آنگه درآخرآیت گفت : « و أنشأنا من بعدهم قرناً اخرین » یعنی اورثناهم

مساکنهم، و اسکناهم اماکنهم، سنة منا فی الانتقام امضیناها عن اعدائنا، وعادة فی الاکرام اجریناها لاولیائنا.

«ولو نزلنا علیك کتاباً فی قرطاس» الایات- سباق و سیاق هرسه آیت اخبار است از کمال قدرت برهر چه خواهد، چنانکه خواهد، بی مشاورت و بی مزاحمت. حکم کرد قومی‌را بضلالت، وفروبست برایشان در رشد و هدایت. اگرصد هزار دلیل پیش ایشان نهد، وچراغ شریعت بزبان نبوت در ره ایشان بر افروزد، نه آن دلیل بینند، ونه بآن راه روند، که نه‌دیدهٔ عبرت دارند و نه دل فکرت، از آنکه در ازل حکم چنان کرده، وقسمت چنان رفته، والعبرة بالقسمة دون الاعتبار والحجة.

پیر طریقت گفته: «آه از روز اول! اگر آنروز عنایت بود، طاعت سبب مثوبت است، ومعصیت سبب مغفرت، واگر آنروز عنایت نبود، طاعت سبب ندامت است، ومعصیت سبب شقاوت. شکر که شیرین آمد نه بخویشتن آمد، حنظل که تلخ آمده نه بخویشتن آمد. کار نه بآنست که از کسی کسل آید، ولز کسی عمل، کار آن دارد که شایستهٔ خود که آمد در ازل. الهی گر در کمین سرتو بما عنایت نیست، سر انجام قصهٔ ما جز حسرت نیست».

«قل لمن ما فی السموات والارض قل لله» - سائلهم یا **محمد**! هل فی الدار دیار؟ و هل للکون فی التحقیق عندالحق مقدار؟ فان بقوا عن جواب یشفی، فقل الله فی الربوبیة یکفی. خدا وبس، دیگرهمه هوس، الهی! نه از کس بتو، نه ازتو بکس، همه ازتو بتو، همه توی وبس. سبحان‌الله! جهانی پرازچیز وپراز کس! همه بیکبار براندازد دریك نفس! مرا صد دیده درنظارهٔ این کارنه بس.

«کتب علی نفسه الرحمة» - پیش از آنکه بآفرینش محدثات و ابداع کائنات مبدأ کرد، در دارالضرب غیب این سکهٔ رحمت بر نقد احوال و اعمال بندگان زد که:

« انی اناالله‌لااله الا انا » ، « سبقت رحمتی غضبی » ، و فردا روزمحشر برسر بازار قیامت **سید** (ص) این ندا میکند که : پادشاها ! مشتی‌عاصیان‌اند ! دستورباش‌تا قرطهٔ رحمت تو درایشان پوشانم ، که تو گفته‌ای : « و ما ارسلناك‌الارحمة للعالمین ». خداوندا ! روز بازار این گدایان است . ما چون ایشانرا بکمند دعوت میگرفتیم ، بسیاری وعده‌هاشان داده‌ایم. خداوندا ! **محمد**را درروی‌این جمع بی‌عدد شرمسارمکن، وعده‌ای که از رحمت و کرم توبایشان‌داده‌ام تحقیق کن ، که خود گفته‌ای: « یا عبادی‌الذین اسرفوا علی‌انفسهم لاتقنطوا من رحمة‌الله » ، و ازدرگاه جلال نداءِ کرم بنعت رحمت می‌آید که : یا محمد ! کار امت تو ازسه بیرون نیست : یامؤمنان‌اند ، یاعارفان ، یا عاصیان. اگرمؤمنان‌اند در آرزوی بهشت ، اینك بهشت‌ما ، واگرعاصیان‌اند درآرزوی رحمت، اینك رحمت‌ومغفرت ما ، واگر عارفان‌اند درآرزوی دیدار اینك دیدارما . راه بنده‌آنست که پس‌ازین زبان حمد وثنا بگشاید، وبنعت تضرع وافتقار درحالت انکسار پیوسته میگوید: ای‌نزدیکتر بما ازما ؟ وای مهربان‌تر ازما بما ؟ وای نوازندهٔ ما بی‌ما ! بکرم خویش نه بسزای ما ، نه بکارما ، نه بار بطاقت ما ، نه معاملت در خورما ، نه منت بتوان ما ، هرچه ما کردیم تاوان برما ، هرچه تو کردی باقی برما. هرچه کردی بجای ما، بخود کردی‌نه‌برای ما.

« وله ماسکن فی‌اللیل‌والنهار » ـ الحادثات لله ملکاً و بالله ظهوراً ومن‌الله بدءاً والی‌الله رجوعاً ، و هوالسمیع لانین المشتاقین ، العلیم بحنین الواحدین . گفته‌اند که‌شب تاریکی عام است گرد عالم در آمده ، و روز روشنائی عام است بهمه عالم رسیده ، و پیش ازآفرینش‌عالم ، وپیش ازآفرینش نوروظلمت نه شب بوده ونه روزبوده ، ودربهشت‌هرچند که‌آفتاب نباشد،اما همه‌روزبود، که روشنائی‌عام بحقیقت‌آنجا بود، وهرچه بالله‌نزدیکتر آنجا نور وضیا تمامتر. **عبدالله مسعود** گفت : ان ربکم لیس عنده لیل و نهار ، نور السموات من‌نوروجهه .

ودر آثار بیارند که رب‌العالمین فریشته‌ای عظیم آفریده، وشب در یك قبضهٔ او کرده، وروز دردیگر قبضه، هر گه که آن فریشته یك قبضه فراز کند، ویکی باز کند، سلطان روز بود، وچو دیگرقبضه باز کند، و این یکی فراز کند، سلطان(۱) شب بود. از روی اشارت میگوید: قرص آفتاب را درقبضهٔ ملك نهادم، اما دل دوستان بکس ندادم. ملك را بردل دوستان ما تصرف وقدرت نیست، قرص آفتاب را درقبضهٔ ملك می‌دان، ودل دوستان درقبضهٔ ملك جل وعلا، که **مصطفی** (ص) گفته: «قلوب العباد بین اصبعین من اصابع الرحمن».

۳ـ النوبة الاولی

قوله تعالی: «**قل**» [یا محمد] بگو «**اغیر الله اتّخذ ولیّاً**» جراز الله خدای گیرم «**فاطر السّموات والارض**» کردگار آسمانها وزمینها «**و هو یطعم**» و اوست که میخوراند «**ولایطعم**» و او را نخورانند، «**قل انّی امرت**» بگو مرا فرمودند «**ان اکون اوّل من اسلم**» که نخست کس باشم که گردن نهد، «**ولا تکوننّ من المشرکین**(۱۴)» وهان که از انباز گیرندگان نباشی.

«**قل انّی اخاف**» بگو که من می ترسم «**ان عصیت ربّی**» اگر گردن کشم ازخداوند خویش، «**عذاب یوم عظیم**(۱۵)» ترسم ازعذاب روزی بزرگوار.

«**من یصرف عنه یومئذ**» هر که آن عذاب از او بگردانند آن روز، «**فقد رحمه**» ببخشود الله بروی «**و ذلك الفوز المبین**(۱۶)» وآنست آن پیروزی آشکارا.

«**وان یمسسك الله بضرّ**» و اگر بتورساند خدای گزندی «**فلاکاشف له**»

۱ـ نسخهٔ ج: شیطان.

باز برنده نیست آن را « **الّاهو** » مگرهم او، « **وان یمسسك بخیر** » واگر بتو رساند نیکی ، « **فهو علی کلّ شیء قدیر** (۱۷) » او آنست که برهمه چیز توانا است .

« **و هوالقاهر** » اوست فروشکننده و کم آورنده « **فوق عباده** » زبر رهیگان خویش « **و هوالحکیم الخبیر** (۱۸) » واوست دانای آگاه .

« **قل ای شیء** » بگوچه چیزاست « **اکبر شهادة** » که گواهی آن مهتر همه گواهیها است ؟ « **قل الله** » بگو که آن چیز الله است « **شهید بینی و بینکم** » گواه است میان من ومیان شما « **و اوحی الی** » و بمن پیغام کردند « **هذاالقران** » این قرآن است (۱) « **لأنذرکم به** » تا شمارا آگاه کنم بآن ، « **ومن بلغ** » وهر که رسد « **ءانّکم لتشهدون** » شما می گواهی دهید « **انّ مع الله الهة اخری** » که با الله خدایان دیگرند ، « **قل لااشهد** » بگومن باری گواهی ندهم « **قل انّما هواله واحد** » بگو اوست که خدائی است یگانه ، « **و اننی بریء ممّا تشرکون** (۱۹) » و من بیزارم ازهرچه انبازمیگیرید .

« **الّذین اتیناهم الکتاب** » ایشان که ایشان را کتاب دادیم « **یعرفونه** » میشناسند رسول را « **کما یعرفون ابناءهم** » چنانکه پسران خویش را می شناسند [که زادند] ،« **الّذین خسروا انفسهم** » ایشان که [ازخویشتن در ماندند و] زیان‌کار ماندند « **فهم لایؤمنون** (۲۰) » حق می‌نشناسند ونمی‌پذیرند ونمی گروند .

« **ومن اظلم** » و کیست ستمکارتر برخود « **ممّن افتری علی الله کذباً** » ازآن کس که دروغ نهد برخدای « **او کذّب بآیاته** » یا دروغ شمارد سخنان وی ، « **انّه لایفلح الظّالمون** (۲۱) » هرگز نیك نیاید ونه پیروز ستمکاران برخویشتن .

« **ویوم نحشرهم جمیعاً** » وآنروز که برانگیزیم ایشانرا همه ، « **ثم نقول**

۱- درنسخهٔ الف بجای «است» ، «هن» (؟) آمده است .

للّذین اشرکوا » پس گوئیم ایشانرا که مشرك بودند « **این شرکاءکم الّذین کنتم تزعمون** [۲۲] » کجااند این انبازان بامن که می گفتید بدروغ.

« **ثمّ لم تکن فتنتهم** » آنگه نبود عذر ایشان که گویند « **الّا ان قالوا** » مگر آنکه گویند « **واللّه ربّنا** » وباللّه خداوند ما « **ما کنّا مشرکین** [۲۳] » که ماهرگز انباز گیران نبودیم باخدای.

« **انظر** » درنگر یا رسول من! « **کیف کذبوا علی انفسهم** » چون دروغ گفتند برخویشتن! « **وضلّ عنهم** » وچون گم گشت ازیشان « **ماکانوا یفترون** [۲۴] » آنچه بدروغ دردنیا میگفتند [ومی ورزیدند ودرآن بودند]!

النوبة الثانیة

قوله تعالی: « قل اغیراللّه اتخذولیاً » ـ نزول این آیت بآن بود که کافران **قریش** رسول(ص) را دعوت کردند با دین پدران خویش، رب‌العالمین بجواب ایشان این آیت فرستاد که: یامحمد! ایشانرا بگو که جز ازاللّه خدای گیرم بمعبودی؟ یا کردگاری شناسم بکارراني؟ یا مولائی پسندم بنگهبانی؟ یعنی نکنم این، و نپسندم چنین، که کردگار وآفریدگار آسمانها وزمین خداست. « فاطرالسموات والارض » ای خالقهما ابتداء وانشاء. وحقیقت فطرت ابتداء خلقت است. **ابن‌عباس** گفت: معنی فطرت نمی‌دانستم، تاآنکه که دواعرابی خصومت گرفتند درچاهی، یکی گفت: انا فطرتها، یعنی أنشأت حفرها ابتداء، فعلمت انه مبتدی الخلقة، ومنه قول النبی (ص): « کل‌مولودیولد علی الفطرة ».

درین خبراشکالی است وغموضی، که لابد است کشف‌آن کردن، وپردهٔ‌غموض ازروی‌آن بر گرفتن، وبیان کردن، وآن آنست که بنزدیك اهل قدر فطرت درین‌خبر

بمعنی دین و اسلام است ، بقول ایشان این مناقض است مر آن را که **مصطفی** (ص) گفت : «الشقی من‌شقی فی‌بطن امه ، والنطفة اذا انعقدت بعث‌الله الیهاملکاً یکتب اجله و رزقه ، وشقی اوسعید ، و انه مسح ظهر **آدم** ، فقبض قبضة ، فقال : الی‌الجنة برحمتی ، وقبض اخری‌فقال الی‌النار ولاابالی». وبمذهب اهل سنت‌اینجا بحمدالله هیچ‌تناقض‌نیست، ازبهر آنکه معنی فطرت نه اسلام است که ایشان میگویند ، بلکه ابتداءِ خلقت است ، قال الله تعالی : « فاطر السموات والارض » ای مبدئها ومنشئها ، و قال تعالی : «فطرةالله التی فطر الناس علیها » ای خلقةالله التی خلق الناس علیها فی‌الابتداء . وآن فطـرت آن عهد است که روزمیثاق برفرزندان **آدم** گرفت ، و گفت: « الست بربکم»؟ ایشان گفتند: « بلی » . اکنون هر فرزند که دراین عالم بوجودآید ، برحکم آن اقرار اول آید ، ومقر باشد که اورا صانعی ومدبری است، هرچند که اورا بنامی دیگر میخواند ، یا غیر او را می پرستد. دراصل صانع خلاف نیست ، یقول‌الله تعالی : « ولئن سألتهم من‌خلقهم لیقولن الله » . خلاف درصفت می افتد ، بعضی مرصانع را صفت کنند بچیزی که نـه سزای وی آنست ، وبعضی غیراورا می پرستند تاسبب تقریب ایشان بود بوی، وبعضی غیر صانـع بصانع اضافت میکنند چون‌زن وفرزند. تعالی‌الله عن‌جمیع ذلك علواً کبیراً .

اکنون هرمولود که اندرین عالم ، می گوید بر آن عهـد ومیثاق و گفتار اول می‌آید، که‌آنروز گفت : بلی، وازینجا گفت **مصطفی** (ص) حکایت از کردگارجل‌جلاله وعم نواله که : « خلقت عبادی حنفاء ، فأحالتهم الشیاطین عن دینهم ، ثم تهـوّد الیهود ابناءهم، وتمجـّس‌المجوس ابناءهم» ای یعلّمونهم ذلك» . میگوید : من‌بندگانرا برحکم اقرار اول آفریدم ، شیاطین ایشانرا ازدین بیفکندند . جهودان مرپسران خودرا جهودی می‌آموزند ، و گبران همچنین پسرانرا گبری می آموزند ، وازآن اقـرار وعهد می بر-گردانند . جهود فرزند خویش‌را جهودی‌آموزد، اما جهود نکند، ونتواند ، بلکه خدای

عزوجل ویرا جهود کرد درازل، وترسا ومشرك همچنان .

وبدان که آن بلی گفتن روزمیثاق اقراری مجرد است، که بدان اقرار اندر دنیا حکمی لازم نیاید ، وسبب ثواب نباشد، نه‌بینی که اطفال مشرکانرا اندردنیا حکم پدران ومادران است اندردین کافری؟ که فرزندان را ازایشان جدا نکنند، وچون بمیرد بر وی نماز نکنند ، وچون بدست مالك مسلمانان افتد بحکم بـردگی اورا حکم دیـن مالك دهند، وبروی نماز کنند چون بمیرد بظاهرحکم، ودرکافری ومؤمنی‌وی خدایرا علم‌است وبس، قال‌النبی(ص) « اعلم بماکانوا عاملین » .

« وهویطعم »- ای هویرزق‌الخلق، کقوله : «و یبسط الرزق‌لمن یشاء ویقدر». « ولایطعم» ای لایرزق ، کقوله : « ما ارید منهم من رزق وما ارید أن یطعمون » **قتیبی** گفت: معناه ما ارید ان یطعموا احداًمن‌خلقی، لان من‌اطعم احداً من‌عیالك فقد أطعمك.

« قل انی امرت ان اکون اول‌من اسلم » - ای اول من اخلص العبادة فیه‌من‌اهل زمانه، « ولا تکونن » ای : وقیل « ولاتکونن من‌المشرکین » یعنی لاتکونن مع‌مشرکی اهل مکة علی دینهم .

« قل انی اخاف ان‌عصیت ربی » فعبدت غیره « عذاب یوم عظیم » و هـو یوم القیامة . «من یصرف» بفتح یا قراءت **حمزه** و **کسائی** است و **ابوبکر** از **عاصم** ، یعنی : یصرف‌الله عنه‌العذاب یومئذ. باقی بضم یا وفتح را خوانند، یعنی : من یصرف العذاب‌عنه یومئذ. میگوید : هر که خدای تعالی‌ازوی‌عذاب بگردانیددرآن روزقیامت، خدای‌تعالی برخود واجب کرد که بروی رحمت کند ، وویرا بیامرزد ، وبیهشت فرستد ، « و ذلـك الفوزالمبین » یعنی فازوا بالجنة ، ونجوا من‌النار، وهوالظفرالظاهر.

« و ان یمسسك الله بضرّ » ضرّ اینجا بیماری است ودرویشی ودرماندگی‌بهر بلائی. میگوید : اگرازاین انواع بلاچیزی بتو رسد کس را نیست ، ونتواند که‌آن بلا.

و رنج بازبرد مگرخدا ، واگرعافیتی رسدترا وراحتی ونعمتی، نگرتاآن ازخلق نه‌بینی، که‌آفرید کارآن خداست که وی برهمه توانا است . این آیت حث بندگان است بر شکرنعمت، واعتقاد داشتن، که هرچه‌نعمت است همه موهبت خداست، واسباب آن‌بتقدیر خداست ، ورسانندهٔ‌آن ازبندگان‌فراکردهٔ خداست . وهمچنین اگرمحنتی یانقمتی‌رسد، ازحکم خدا وتقدیر وی بیند نه ازمخلوق، وبه قال‌النبی (ص) **لعبدالله بن عباس** : « یا غلام! احفظ الله یحفظك. احفظ الله تجده‌امامك. تعرف الی‌الله فی‌الرخاء ،یعرفك‌فی‌الشدة، و اذا سألت فاسئل‌الله ، و اذا استعنت فاستعن بالله . قدمضی القلم بما هـوکائن ، فلو جهد الخلائق ان ینفعوك بمالم یقضه‌الله لك، لما قدروا علیه ، ولوجهدوا ان یضروك‌بمالم‌یکتبه الله علیك لما قدروا علیه ، وان استطعت ان تعمل بالصبر مع‌الیقین فافعل، وان لم‌تستطع فاصبر، فان فی‌الصبر علی ماتکره خیراً کثیراً . واعلم ان‌النصر مع‌الصبر، وأن مع‌الکرب الفرج، وان مع‌العسریسرا » .

« وهوالقاهر »ـ ای‌القادرالذی‌لایعجزه شیء ، ولایعتاض‌علیه شیء ، ولم‌یزل‌عالیاً لکل شیء ، فهوالقاهر فی‌العلو علی خلقه ، فهو فوق کل شیء ، و علا کل شیء ، فلا شیء اعلی منه. ومعنی‌القهر الغلبة والاخذ من فوق ، تقول اخذتهم قهراً ای من‌غیر رضاهم ، و یقال: القاهر الآمر بالطاعة من غیرحاجة ، والناهی‌عن‌المعصیة من غیر کراهیة ، والمثیب من‌غیرعوض ، والمعاقب‌من غیرحقد ، لایتشفی بالعقوبة ، ولایتعزز بالطاعة. «وهوالحکیم» بالعدل منه. فی کل‌قضاء یکون‌منه فی خلقه، «الخبیر» بما یعمل خلقه، فلایخفی علیه‌شیء من اعمالهم .

«قل ای شیء اکبرشهادة » ـ مفسران گفتند که مشرکان **مکه** از این سران و سالاران **قریش** گفتند : یا **محمد** ! تو دعوی نبوت ورسالت میکنی، ومارا بردینی می‌خوانی که‌ازجهودان وترسایان که کتاب داران‌اند پرسیدیم، وازکار تو بررسیدیم،و گفتند:

ندانیم اورا ، و نشناسیم ، وذکر وی بنزدیك ما و در کتاب ما نیست. اکنون کسی‌را بیار که بر رسالت تو گواهی دهد، وصدق تو ما را معلوم گرداند. رب‌العالمین بجواب ایشان این آیت فرستاد : « قل‌ای شیء اکبرشهادة » یقول ای شیء افضل واعظم شهادة. این را دو وجه است از تأویل : یکی آنست که : قل شهادة ای شیء اکبر؟ بگو چه چیز است که گواهی‌آن مهتر وعظیم‌تر همه گواهی‌است؟ آنگه گفت : « قل الله » هم توجواب‌ده، وبگوآن چیز الله است . دیگر وجه آنست که : « قل ای شیء اکبر» بگوآن چه‌چیز است که مهتر و عظیم تر همه چیزها است ؟ آنگه جواب داد : « شهادة قل الله » یعنی: قل‌شهادة الله . بگو یامحمد ! بگواهی دادن که‌آن مهترچیزی الله است، ودرهردو تأویل این‌شیء الله است، خویشتن را شیء خواند، همچنانکه جای دیگر گفت : « ام خلقوا من غیر شیء » یعنی خلقوا من غیر خالق ؟ یعنی آفریده گشتند بی هیچ چیز ؟ خویشتن را درقرآن این دوجای چیزخواند . **وجهم صفوان** گفت و اصحاب وی که : نه روا باشد که الله را شیء خوانی، و عرب کسی را چیزی خوانند ، چنانکه گویند : ما انت ؟ چه چیزی تو؟ یعنی من انت ؟ که کسی تو؟ واین درقرآن موجود است جایها .

آنگه گفت : « شهید بینی وبینکم » ای فهوشهید بینی و بینکم بأنی رسوله . و گفته‌اند : قل الله الذی اعرفتم بأنه خالق السموات والارض یشهد لی بالنبوة. بگوآن خدای که شما معترفید که‌آفرید گارآسمان وزمین است، بنبوت ورسالت من گواهی‌می‌دهد ، و گواهی‌دادن وی حجتهای روشن است که پیدا کرده ، وقرآن معجز که بمن‌فرو فرستاده ، وشما ازآوردن یك‌آیت مثل آن فرو مانده . اینست که گفت : « و اوحی الی هذاالقرآن » و قدظهرعجزکم عن‌الاتیان بآیة مثله ، ای لأخوفکم یااهل **مکة** بالقرآن.

« ومن بلغ »- ای ومن بلغ الیه القرآن سواکم من العجم وغیرهم من‌الامم .
« ومن بلغ » این « من » معطوفست باکاف ومیم که در « لانذرکم » است . میگوید : تا

آ گاه کنم شمارا و هر که رسد، یعنی هر که قرآن بوی رسید محمد رساننده است باو وحجت برو تا روز رستاخیز . قال النبی (ص): « من بلغه القرآن فکأنـما شافهته به » ، ثمّ قرأ: «لانذرکم به ومن بلغ » ، وقال (ص) : « یا ایها الناس بلغوا عنی ولو آیة من کتاب الله فانه من بلغته آیة من کتاب الله فقد بلغه امر الله ، اخذه اوترکه » . وقال **محمد بن کعب القرظی**: من بلغه القرآن فکأنما رأی **محمداً** (ص) وسمع منه. وقال **مجاهد :** حیثما یأتی القـرآن فهوداع و هو نـذیر، ثم قرأ : « لانذرکم به و من بـلغ » ، و قـال **انس بن مالك** : لما نزلت هذه الایة کتب رسول الله (ص) الی **کسری وقیصر والنجاشی** وکل جبار یدعوهم الی الله عزوجل : « لانذرکم به ومن بلغ ». نظیرش آنست که گفت: « و اخرین منهم لما یلحقوا بهم » . جای دیگر گفت : « و من یکفر به من الاحزاب » .

« ءانکم لتشهدون ان مع الله الهة اخری » ـ استفهام است بمعنی جحد و انکار . آنگه گفت : « قل لا اشهد » یعنی قل ان شهد تم انتم فلا اشهد انا، « انما هواله واحد » لاشریك له واننی بریء مماتشرکون ». « الذین اتیناهم الکتاب یعرفونه کمـا یعرفون ابناءهم » ـ این جواب ایشانست که گفتند : ما از جهودان و ترسایان پرسیدیم و تـرا می‌نشناسند ، و گواهی نمی دهند ، رب‌العالمین گفت : ایشان محمد را نیك می شناسند ، ونعت وصفت‌وی میدانند ، که در کتب خویش خوانده‌اند ، ویرا چنان شناسند که‌پسران خودرا درمیان کودکان، پس هردواهل کتاب را نعت کرد ، گفت : « الذین خسروا انفسهم» یعنی غبنوا انفسهم « فهم لایؤمنون » یعنی لایصدقون بأنه رسول .

« ومن اظلم ممن افتری علی الله کذباً » ـ کیست‌کافر تر از آنکه برخدای دروغ بندد ؟ ! و ایشان آنند که الله گفت : « واذا فعلوا فاحشة قالوا وجدنا علیها اباء نا و الله امرنا بها » . «او کذب بآیاته » ـ یا دروغ شمارد سخنان وی؟! وایشان آنند که قرآن را گفتند « اساطیر الاولین » است ، یامعجزات رسول (ص) راتکذیب کردند، ودین وی‌دروغ

شمردند ، وایشان جهودان‌اند وترسایان. « انه لایفلح الظالمون » ـ ای لایسعد من جحد ربوبیة ربه ، و کذب رسله . « ویوم نحشرهم جمیعاً » ـ قراءت یعقوب بیاء است ، یعنی: یحشرهم الله جمیعاً المؤمن والکافر، والمعبود والعابد ، « ثم یقول للذین اشرکوا » ـ آن روز که رب‌العالمین همه را برانگیزد وهمه را باهم آرد هم مؤمن وهم‌کافر، هم عامد وهم معبود ، و ایشانرا سؤال توبیخ کند ، گوید: این الهتکم التی زعمتم فی الدنیا انها شرکائی؟ کجا اندآن خدایان شما که دردنیا دعوی کردید که انبازان من‌اند ؟ و گفتید که‌شفیعان شما بنزدیك من‌اند ؟

« ثم لم تکن فتنتهم » ـ ای معذرتهم، ایشانرا عذر نبود مگرآنکه گویند : « والله ربنا ما کنا مشرکین». **حمزه و کسائی و یعقوب** «لم‌یکن» بیا خوانند، و«فتنتهم» بنصب . **ابن کثیر و ابن عامر و حفص** « تکن » بتا خوانند ، و« فتنتهم » برفع . باقی « تکن » بتا خوانند و « فتنتهم » بنصب . و معنی قراآت همه یکسانست ، وحاصل آن توبیخ‌کافران است برشرك ایشان آنکس که «لم یکن» بیاخواند ازبهر تقدیم فعل است براسم ، واو که « فتنتهم » برفع خواند ، فتنه اسم نهد وقول خبر، واو که بنصب‌خواند فتنه خبر نهد وقول اسم. وپارسی‌فتنه‌آزمایش بود ، وتأویل آن بررسیدن بود. معنی‌آنست که : ثم لم یکن جواب فتنتهم ، ای جواب فتنتنا ایاهم ، پاسخ بر رسیدن ما از ایشان نبود جزآنکه گویند : « و الله ربنا ما کنا مشرکین » ، وآنجا که گفت : « ولا یکتمون الله حدیثاً » معنی‌آنست که : ایشان خواهند که شرك خود از الله نهان دارند، ونتوانند، وپنهان داشته‌نماند. معنی دیگر: « ثم لم‌تکن فتنتهم » ای لم‌یکن عاقبة افتتانهم‌بالاوثان، وحبهم‌لها، الان تبرّؤا منها ، وقالوا والله ربنا ما کنامشرکین. **حمزه و کسائی** « ربنا » بنصب خوانند بر معنی دعا ، یعنی : یا ربنا !

ثم قال : « انظر » یعنی اعجب یا محمد ! این شگفت نگر « کیف کذبوا علی

انفسهم » که چون دروغ گفتند برخویشتن در آن تبرئت وتزکیت که کردند! « وضل عنهم » یعنی و کیف ضل عنهم ! « ماکانوا یفترون » ای یکذبون علی الله ان معه شریکاً. قال **مقاتل بن سلیمان** : اذا جمع الله الخلائق یوم القیامة و رأی المشرکون معه رحمة الله و شفاعة الرسول ، یقول بعضهم لبعض : تعالوا نکتم الشرك لعلنا ننجو مع اهل التوحید ، فیقول الله لهم : « این شرکاؤکم الذین کنتم تزعمون » ؟ فیقولون : « و الله ربنا ما کنا مشرکین » ، فیختم الله علی افواههم ، وتشهد جوارحهم علیهم بالکفر. فلذلك قوله : « ولا یکتمون الله حدیثاً » یعنی الجوارح . قال الله تعالی : « و ما کنتم تستترون » الایة ، و قال عزوجل : « بل الانسان علی نفسه بصیرة » یعنی کل جوارح الکافر علی جسده بالکفر شاهدة .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « قل اغیر الله اتخذ ولیاً » ـ ا بعدما اکرمنی بجمیل ولایته اتولی غیره؟! وبعد ماوقع علیّ ضیاء عنایته انظر فی الدارین الی سواه ؟! پس از آنکه آفتاب عنایت و رعایت ازدرگاه جلال وعزت برماتافت ، وبی ماکارما دردوجهان بساخت، وبمهر سرمدی دل ما بیفروخت، و بزیور انس بیاراست ، واین تشریف داد که درصدر قبول گهی مهد ناز مامیکشند که « لعمرك » ، گهی قبضهٔ صفت بحکم عنایت بیان صیقل آئینهٔ (۱) دل ما می کند که : « الم نشرح لك صدرك» ، گهی مستوفی دیوان ازل و ابد حوالت قبول وردّ خلق با درگاه ما میکند که : « ماآتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا » . بااین همه دولت ومرتبت وعنایت ورعایت چون سزد که دلم تقاضای دیگری کند! یا بدنیا و عقبی نظری کند ! لاجرم دنیا را گفت : « مالی و للدنیا » ! عقبی را گفت : « مازاغ البصر و

۱ـ نسخهٔ ج : آینه صیقل .

ماطغی»، نه دنیا ونه عقبی بلکه دیدار مولی.

« فاطر السموات والارض » - خدائی که آفریدگار زمین و آسمان است، کردگار جهان و جهانیان است، دانای آشکارا ونهان است، نه روزی خواراست، که روزی گمار بندگان است، « و هو یطعم و لایطعم » له نعت الکرم، فلذلك یطعم، و له حق القدم فلذلك لایطعم.

« وان یمسسك الله بضـّر فلاکاشف له الاهو » - چنانکه در آفرینش ضر یگانه و یکتا است، در دفع ضـّر هم یکتا است و بیهمتا. اگر عالمیان بهم آیند، وجن و انس دست درهم دهند، تا دردی که نیست پدید کنند نتوانند، یا دردی کـه هست بـردارند بی خواست الله راه بدان نبرند. درد و دارو را منهل یکی دان، نعمت و محنت را منبع یکی شناس، کفر وایمان را مطلع یکی بین، در دایرهٔ جمع یك رنگ، درمنازل تفرقت رنگا رنگ، اینست که آن جوانمرد اندر نظم گفت:

بر دو رخ هم کفروهم ایمان تراست.

در دولب هم درد وهم درمان تراست.

« و هوالقاهر فوق عباده » - شکنندهٔ کامهای بندگان است، وبذات و صفات زبرهمهٔ رهیگان است. درویشانرا دولت دل و زندگانی جانست. نادر یافته یـافته، و نادیده عیان است. یك نفس باحق بدو گیتی ارزان است. یك دیدار ازو بصدهزارجان رایگان است. یك طرفة العین انس با اوخوشتر ازجانست، او که کشتهٔ این کار است، درمیان آتش نازانست، واو که ازین کار بی خبر است، درحبس بشریت در زنـدان است. الهی! دیدار تو نزدیك است، لکن کار تابدان نزدیکی بس باریك است. الهی! هر کس برچیزی، و من ندانم که برچه ام! بیمم همه آنست که کی پدید آید که من کدام! الهی! چون او که بریاد است بتوشاد است، او که بتوشاد است چرا بفریاد است!

آنرا که چو تو نگار باشد در بر گر بانگ قیامت آید او را چه خبر!

« قل ای شیء اکبر شهادة قل‌الله » ـ لاشهادة اصدق من شهادة الحق لنفسه بما شهد به فی الاول ، و ذلك فی قوله : « شهد الله » فهو شهادة الحق للحق بأنه الحق . روز اول درعهد ازل بگفت راست و کلام پاك ازلی خبر داد از وجود احدی و کون صمدی و جلال‌ابدی و جمال سرمدی و ذات دیمومی و صفات قیومی. **بوعبدالله قرشی** گفت : این تعلیم بندگان است و ارشاد طالبان . بلطف خود بندگان را می‌درآموزد که بوحدانیت و فردانیت ما همین گواهی دهید بقدر خویش ، چنانکه ما گواهی دادیم بسزای خویش، و از راه معارضه برخیزید ، تا چون ابلیس مهجور در وهده نیفتید ، وقال بعضهم : شهدالله بوحدانیته و أحدیته و صمدیته ، و شهد غیره من الملائکة و اولی العلم بتصدیق ماشهد هولنفسه . خود گواهی داد بخداوندی و بزرگواری و یکتائی خویش که جز وی کسی سزای‌آن شهادت نیست ، و خلق را رسیدن بکنه جلال وعظمت وی نیست، وشهادت خلق جز تصدیق آن شهادت حق چیزی دیگر نیست .

جعفر بن محمد گفت : شهادت خلق را بنابرچهار رکن است : اول اتباع امر ، دوم اجتناب نهی ، سوم قناعت ، چهارم رضا . و گفته‌اند : شهادت خلق سه قسم است : شهادت عام ، و شهادت خاص ، وشهادت خاص الخاص . شهادت عام خروج است ازشرکت . شهادت خاص‌دخول است درمشاهدت. شهادت خاص الخاص نسیم‌صحبت ازجانب قربت ببهانهٔ وصلت . مخلص همه ازوبیند . **عارف همه باوبیند** . موحد همه او بیند. هرهست که نام برند عاریتی است، **هستی حقیقی اوست**، دیگر تهمتی است: « قل‌الله ثم ذرهم » ای همه تو وبس، **با توهر کز کی پدیدآید کس** !

٤ـ النوبة الاولی

قوله تعالی «**ومنهم من یستمع الیك**» و ازیشان کس است که می نیوشد بگوش سر بتو «**وجعلنا علی قلوبهم اکنّة**» و ما بر دلهای ایشان پوششها و غلافها افکنده‌ایم «**ان یفقهوه**» که‌حق را دریاوندی «**وفی اذانهم وقراً**» و در گوشهای ایشان از حق شنیدن گرانی و بار افکندیم (۱) «**و ان یروا کلّ ایة**» و اگر هر نشانی که‌مانمودیم‌به بینند «**لایؤمنوا بها**» بآن‌هم بنگروند. «**حتّی اذا جاؤك**» تا آنگه که آیند بتو ، «**یجادلونك**» پیکار می کنند با تـو ، و حق را باز میدهند «**یقول الّذین کفروا**» ایشان که کافـر گشتند میگـویند «**ان هذا الّا اساطیر الاوّلین**[۲۵]» نیست این مگر افسانهای پیشینیان .

«**وهم ینهون عنه**» و ایشان از رنجانیدن رسول‌خدا مردمانرا بازمیدارند، «**وینؤن عنه**» وخود ازاستوار داشتن‌وی بازمیایستند، «**وان یهلکون الّا انفسهم**» وهلاك نمی کنند مگر خویشتن را ، «**و ما یشعرون**[۲٦]» ونمیدانند .

«**ولوتری**» و اگر تو بینی «**اذ وقفوا علی‌النّار**» آن وقت که ایشانرا بر آتش باز دارند ، «**فقالوا یالیتنا نردّ**» گویند ای‌کاشکی که ما را باز گذارندی ، «**و لانکذّب بآیات ربّنا**» و دروغ زن نگیرید ، با سخنان‌خداوندخویش «**ونکون من‌المؤمنین**[۲۷]» و از گرویدگان بیم (۳) .

«**بل**» باز نگذارند «**بدا لهم**» آشکارا شد ایشان را «**ما کانوا یخفون من قبل**» آنچه پنهان میداشتند پیش از این (٤) «**و لوردّوا**» و اگر ایشانـرا باز گذارندی با دنیا «**لعادوا**» باز گردیدندی «**لمانهوا عنه**» هم باز آنکه گفته‌

۱ـ نسخهٔ الف : او کندیم. ۲ـ چنین‌است‌در نسخهٔ الف و ج ۳ـ بیم = باشیم.
٤ ـ نسخهٔ‌الف : پیش فا .

بودیم ایشانرا که مکنید ومیکردند « **وانّهم لکاذبون**[٢٨] » و دروغ میگویند که اگر بازگذارندی ما تکذیب نیاریم وایمان آریم.

« **وقالوا** » و گفتند : « **ان هی الاّحیوتنا الدّنیا** » نیست این گیتی مگر همین زندگانی ما این جهانی ، « **و مانحن بمبعوثین**[٢٩] » وما برانگیختنی نیستیم.

« **ولوتری** » و اگر تو بینی ، « **اذ وقفوا علی ربّهم** » آنکه که ایشانرا بازدارند و عرضه کنند برخداوند خویش « **قال الیس هذا بالحقّ** » گوید اینچه می بینید راست‌نیست؟ « **قالوا بلی و ربّنا** » گویندآری هست‌بخداوند ما «**قال فذوقوا العذاب**» گوید پس عذاب می چشید « **بماکنتم تکفرون**[٣٠] » بآنچه‌کافرشدید.

« **قدخسرالّذین کذّبوا** » زیـانکار شدند و نومید ماندند ایشان کـه دروغ شمردند ، « **بلقاءالله** » دیدن خدایرا عزوجل و قیامت ، « **حتی اذا جاءتهم الساعة بغتة** » تا آنگه که با ایشان آمد رستاخیز نـاگاه « **قالوا یا حسرتنا** » گفتند یـا نفریغا (١) « **علی مافرّطنا فیها** » بر آن تقصیر و فـرو گذاشت که کردیـم در دنیا « **وهم یحملون اوزارهم علی ظهورهم** » و برمیگیرند بار های گناهان خود بر پشتهای خود. « **الا** » آگاه باشید « **ساء مایزرون**[٣١] » بدباری است بار گناه که می کشند !

« **وما الحیوة الدنیا** » و نیست زندگانی این جهانی « **الالعب ولهو** » مگر بازی و شغلی « **وللدّار الاخرة خیر** » و سرای پسین بـر راستی که بـه است « **للّذین یتقّون** » ایشانرا که ازخشم و عذاب خدای می‌پرهیزند « **افلا یعقلون**[٣٢] » هیچ حق در نمی یابند ؟!

١- درفرهنگها کلمهٔ نفریغ دیده نشد.

النوبة الثانية

قوله تعالی : « و منهم من یستمع الیك » - **کلبی** گفت : **بوسفیان** و **ولید مغیره** و **النضر بن الحارث** و **عتبه** و **شیبه** پسران **ربیعه** و **امیه** و **ابی** پسران **خلف** ، این جماعت همه بهم آمدند ، و گوش فراداشتند که رسول خدا (ص) قرآن می‌خواند ، و آن خواندن وی در دلهای ایشان اثر نمی کرد ، ازآنکه دلهای ایشان زنگار کفر داشت ، وحق پذیر نبود . **نضر بن الحارث** را گفتند چه گوئی تو در کار **محمد** ؟ هیچ می دریابی که چه میخواند وچه‌میگوید ؟ واین **نضر** مردی بود معاند سخت‌خصومت وچرب سخن وکافر دل، پیوسته بزمین **عجم** سفر کردی ، و اخبار عجم و قصهٔ **رستم** و **اسفندیار** و امثال ایشان جمع کردی ، و آن بر عرب میخواندی ، یعنی معارضهٔ قرآن میکنم. چون ایشان از **نضر** پرسیدند که چیست آنچه محمد میخواند؟ وی جواب داد: من ندانم. همی بینم که زبان می‌جنباند ، و ترهاتی میگوید ازجنس‌آن اساطیر الاولین‌و اخبار عجم که پیوسته من باشمامیگویم. **بوسفیان** گفت :آنچه میخواند بعضی حق‌است وبعضی باطل . **بوجهل** گفت : کلا ولمّا ، همه باطل است وترهات. پس رب العالمین‌در شأن ایشان این‌آیت فرستاد : « ومنهم من یستمع الیك » یعنی عند قراءتك القرآن .

« وجعلنا علی قلوبهم اکنة » - جمع کنان است همچون اعنّه جمع عنان، و کنان پوشش بود که‌در دل‌آید، تاقرآن‌بندانند و درنیابند. «ان یفقهوه» یعنی‌ان‌لا یفقهوه. « وفی اذانهم وقراً » الوقر بفتح الواو الصمم، وبکسر الواو الحمل علی الظهر. **زجاج** گفت: « ان یفقهوه » در موضع نصب است که مفعول له است ، یعنی : و جعلنا علی قلوبهم اکنة لکراهة ان یفقهوه. فلما حذفت اللام نصبت الکراهة ، ولما حذفت الکراهةانتقل نصبها الی ان .

اگر کسی گوید: چون پوشش دردل ایشان‌آورد ؟ چرا ایشانرا آورد؟ چرا ایشانرا بدریافت‌آن تکلیف کرد ؟ جواب آنست که این عطاو پوشش نه بدان است که تا ایشانرا از دانستن‌ودریافتن آن منع کند، که این برسبیل مجازات و عقوبت کفر ایشان است، که‌ایشان بر کفر مقیم بودند ، وبرمخالفت‌ومعصیت مصرّ. دیگر وجه آنست که‌این پوشش علامتی بود که بردلهای ایشان پدید کرد ، چنانکه چیزی را بداغ کنند ، تا از دیگران باز شناسند . رب‌العزة دلهای ایشان برآن صفت کرد ، تا فریشتگان ایشانرا بدانند ، وبشناسند . و گفته‌اند : معنی‌آیت نه‌آنست که ایشان نشنیدند ، وفهم نکردند، یا راه‌بدان نبردند، بلکه معنی‌آنست که بدان‌کار نکردند، وفرمان‌نبردند ، ودل‌ازاندیشهٔ عاقبت‌آن بگردانیدند، وخود رابمنزلت ایشان‌رسانیدند که ندانند و نشنوند ونه‌دریابند.

« و ان یروا کل‌ایة لایؤمنوابها » ـ وهرآیتی ونشانی که بینند که دلالت کند برصدق نبوت توازآن‌آیات ومعجزات چون انشقاق قمر و دخان وامثال‌آن، ایشان‌آنرا تصدیق نکنند، واستوار ندارند که آن حق است وبفرمان خداست.

« حتی اذا جاؤك یجادلونك » ـ « حتی » اینجا (۱) درموضع عطف است نه‌در موضع تاریخ ، یعنی و اذا جاؤك یجادلونك . میگوید: غایت حجت وجدال ایشان عجز و تکذیب است چون در مانند ازآوردن مثل قرآن، که ما گفته‌ایم: « فأتوا بسورة من مثله» ، و برتو دست نیابند ، کهما گفته‌ایم : « والله یعصمك من الناس » ، ونیزقمر بینند که باشارت تو بدونیم گردد ، چون از همه درمانند همین توانند گفت که : « هذا سحر مستمر » ، وگهی گویند : « افتری علی‌الله کذباً » ، وگهی گویند : «ان‌هذا الا اساطیر الاولین » . **محمدبن اسحق** گفت : هرچه درقرآن « اساطیرالاولین » آن‌همه از گفتار **نضربن‌الحارث** است، و اساطیرجمع است، واحدآن اسطارة ، وقیل : اسطورة، وسطرت

۱ ـ نسخهٔ الف : ایدر .

ای کتبت، ومستطر ای‌مکتتب. **کسائی** گفت. هوجمع الجمع سطروسطور، وجمع‌السطور اساطیر.

این آیت حجت است بر **قدریه ومعتزله** بآنکه‌اضافت‌فعل شر با خلق میکنند، و وجه‌حجت برایشان آنست که‌الله گفت: «وجعلنا علی‌قلوبهم اکنة ان‌یفقهوه» جعل‌از دو بیرون نیست، یابمعنی‌خلق‌است یا بمعنی صیّر. اگر بمعنی خلق‌است پس اقرار دادند که الله خالق شرّ است که آن اکنه که ایشان را از فقه می باز دارد، و آن و قر که حائل است میان ایشان و میان استماع حق، لامحاله شری است، و صریح بگفتند که الله خالق آنست. و اگر جعل بمعنی صیّر نهند، در مسألهٔ قرآن ایشانرا لازم آید و قول ایشان بخلق قرآن باطل گردد. پس بهردو معنی برایشان حجت است.

قوله «وهم ینهون عنه» - **مقاتل** گفت: این درشأن **بوطالب عبدالمطلب** آمد. نام وی **عبد مناف‌بن شیبه**، مردمانرا از رنجانیدن رسول‌خدا (ص) باز میداشت، و خود او را تصدیق نمیکرد، واین آن بود که **قریش** بخانهٔ **بوطالب** گردآمدند، و گفتند: ای سرور **عرب** وای‌سالار **قریش**! این برادر زادهٔ تو دین‌نوآورده است، وآئین نو نهاده است، ومردمانرا از دین پدران می بر گرداند، یا اورا از این‌کار باز دار، یااورا بدست ما بازده، تا خلق را از فتنهٔ وی باز رهانیم، **بوطالب** گفت: مالی عنه صبر. من این نتوانم، که‌من‌از وی یك ساعت نشکیبم. او روشنائی چشم من است ومیوهٔ دل. ایشان گفتند: هر کدام‌یکی که خواهی ازین جوانان و برنایان (۱) ما اختیار کن، وبجای وی بپسند، تا بتو دهیم، و دست ازو بدار. **بوطالب** گفت: نماز شام که شتران چرنده بمراح خویش باز آیند، شتربچه‌ای ازمادر خود باز گیرید، ودیگری را بجای وی بوی نمائید. اگر بوی آرام گیرد، من نیز **محمد**را بشما دهم، وبا دیگری آرام

۱- نسخهٔ ج: ورنایان.

گیرم ، واگر ناقه جز با بچهٔ خویش بنسازد، و جز باوی آرام نگیرد ، پس من سزاترم که بافرزند برادرخویش و میوهٔ دل خویش آرام گیرم و بشما ندهم . پس هفده مرد از اشراف و رؤساء ایشان متفق شدند و عهد بستند ، و نبشته ای کردند که **بنی عبدالمطلب** را فرو گذارند ، نه مبایعت کنند با ایشان نه مناکحت نه مجالست و مخالطت بهیچوجه ، تا آنگه که محمد را بدست ایشان دهند. **بوطالب** در آن حال گفت :

والله لن يصلوا اليك بجمعهم	حتى اوسّد فى التراب دفينا
فاصدع بأمرك ما عليك غضاضة	و ابشر و قرّ بذاك منك عيونا
و دعوتنى وزعمت انك ناصحى	ولقد صدقت و كنت ثم امينا
وعرضت ديناً قد علمت بأنه	من خير اديان البرية دينا
لولا الملامه او حذارى سبة	لوجدتنى سمحاً بذاك مبينا

فانزل الله سبحانه : « وهم ينهون عنه » يعنى ينهون الناس عن اذى النبى(ص)، ويتباعدون عما جاء به من الهدى ، فلا يصدقونه . وقيل نزلت فى جميع الكفار من اهل **مكة** ، يعنى وهم ينهون الناس عن اتباع محمد (ص) ، و يتباعدون بأنفسهم عنه ، فلا يؤمنون به .

« وان يهلكون الا انفسهم » - اى ما يهلكون الا انفسهم لأن اوزار الذين يصدونهم، عليهم، « وما يشعرون » انها كذلك . پس بیان حال ایشان کرد درقیامت :

« ولو ترى اذ وقفوا على النار » - يعنى على الصراط فوق النار ، و گفته‌اند « على» بمعنى « فى» است ، كقوله تعالى: « على ملك سليمان » اى فى ملك **سليمان** ، ومعنى آنست که : حبسوا فى النار ، و « لو » اینجا در موضع تعجب و تعظیم است نه درموضع شك ، که بی گمان فردا مؤمن عذاب کافر خواهد دید . « فقالوا ياليتنا » اى عند ذلك يقولون يا ليتنا نرد الى الدنيا ، ولا نكذب بآيات ربنا بعد المعاينة ، « ونكون من المؤمنين » اى

مع المؤمنین بتوحیدالله تعالی.

ابن‌عامر و **حمزه** و **حفص** از **عاصم** «ولا نکذب» و «نکون» هردو بنصب خوانند، وباقی برفع خوانند هردوکلمه را، ورفع برمعنی استیناف است، ای و نحن لانکذب بآیات ربنا و نکون من‌المؤمنین، رددنا اولم نردّ. این‌همچنانست که گویند: دعنی ولا اعود، ای ولا اعود علی کل حال تر کتنی اولم‌تتر کنی. ونصب، برمعنی صرف است، ای لیتنا اجتمع لنا الامران، الرد و ترك التکذیب مع‌الایمان، فیجوز ان یکونوا قالوه علی الوجهین جمیعاً، فاکذبوا علی‌الوجه‌الاول. معنی آیت آنست که: چون بعذاب رسیدند ومعاینه دیدند آرزو رد کنند با دنیا، وضمان کنند که پس‌از آن تکذیب آیات و رسل نکنند، وبا مؤمنان بتوحید یکی باشند، یعنی که بمشاهده و عیان آن دیدیم که پس‌از آن هر گز تکذیب نتوانیم کرد. رب‌العالمین ایشانرا دروغ زن کرد در آن ضمان که کردند، و آن تمنی ایشان باطل کرد، گفت: بل نه چنانست که ایشان را آرزوست، که ایشان‌را هر گز با دنیا نگذارند.

«بدا لهم ماکانوا یخفون من قبل» ـ این‌را دو وجه گفته‌اند: یکی آنست که ایشان در دنیا پنهان میداشتند از عامهٔ خویش از وعید رستاخیز و کار بعث و نشور، تا چون بربعث منکر باشند بر کفر و معصیت دلیر شوند. وجه دیگر آنست که‌ایشان کفر و شرك خود پنهـان میداشتند، و میگفتند: «والله ربنـا ما کنا مشر کین»، تا رب‌العالمین جوارح ایشان بسخن آورد، و بر ایشان گواهی داد بر کفر. معنی آنست که برستاخیز فضیحت ایشان آشکارا شد، و پردهٔ ایشان بدرید، اگر ایشانرا باز گذارند با دنیا، هم با کفر وشرك شوند، که در ازل قضا برایشان همین رفت، و شقاوت را آفریده‌اند، اینست کـه الله گفت: «ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه» یعنی: الی ما نهوا عنه من الشرك والتکذیب، «وانهم لکاذبون» فی‌قولهم: ولا نکذب بآیات

ربنـا . **مبرد** گفت : بدالهم ماکانوا یخفون من قبل ای جزاء ماکانوا یخفون من‌قبل ، وهذا وجه حسن . اگر کسی گوید : « وانهم لکاذبون » چه معنی را گفت ؟ و ایشان آن فعل نکردند . چیزی که از ایشان در وجود نیامد ونکردند رب‌العالمین ایشانرا در آن دروغ زن کرد ! جواب آنست که علم خدای عزوجل بهمه‌چیز روانست ، درآنچه بود ، و درآنچه نبود و خواهد بود ، هر دو یکسانست ، رب العزة ایشانرا دروغ زن کرد بآن علم که وی راست بایشان وبعاقبت کار ایشان .

واندر این آیت رد **قدریان** است کـه میگویند : ان الله لایعلم الشیء حتی یکون . میگویند : چیزی تانبود علم خدا درآن روان نبود ، واین سخن باطل‌است و محال ، ازبهرآنکه این فعل از ایشان نبود ، ونخواهد بود ، که ایشانرا بادنیا نخواهند فرستاد ، ونه‌آن خواهند گفت ، و رب‌العزة بعلم قدیم خویش‌خبرمیدهد که اگر ایشانرا باز گذارند با دنیا ، ایمان نیارند ، ازآنکه علم قدیم بر ایشان سابق است ، همه میداند آنچه بود وآنچه نبود ،آنچه کردند وآنچه نکردند .

روی **سعیدبن‌انس** عن‌**الحسن** ، قال : «یعتذر اللهعزّ و جل الی **آدم**(ع) بثلاثة معاذیر . یقول‌الله : لولا انی‌لعنت الکذابین وابغض الکذب والخلف ، لرحمت ذریتك‌الیوم من شدّة ما اعددت لهم من‌العذاب ، ولکن حق‌القول منی : لئن کذبت رسلی وعصی‌امری لأملان جهنم منکم اجمعین. و یا آدم ! اعلم انی لم اعذب فـی‌النار احداً منهم الا من علمت فی‌علمی‌انی لو رددته الی‌الدنیا ، لعاد الی‌شر ما کان علیه ، ثم لم یتب، ولم یراجع، ویا **آدم** ! انت الیوم عدل بینی و بین ذریتك . قم عند المیزان فانظر ما رفع الیك من اعمالهم ، فمن رجح خیره علی‌شره‌مثقال ذرة فله‌الجنة ، حتی تعلم انی‌لم اعذب غیرظالم» . معناه انی لم اعذب الاظالماً من ولدك .

« وقالوا ان هی الاحیوتنا الدنیا وما نحن بمبعوثین»ـ این زنادقهٔ امت‌اند ، و

مکذبان بعث و نشور ، که نشأة ثانیه مستبعد میدارند ، از آنکه برخلاف عادت روزگار است ، و می‌پندارند که بیرون ازین کار که درآنند ، و خلاف این عادت نتواند بود ، و دلیل برنشأة ثانیه صحت نشأة اولی‌است ، اگر اتفاقی بودست از روی طبیعت ، چنانکه متبطلان میگویند ، هم تواند بود که یکبار دیگرهم برآن اتفاق وطبیعت درست شود ، و اگر نه که صحت نشأة اولی بقادری‌مدبر بوده است که بحکمت پیدا کرد ، چنانکه اهل حق گویند ، ومذهب راست ودین درست اینست ، نشأة ثانیه راهم قادر است ومدبر وحکیم . یقول‌الله تعالی: « کذبنی ابن‌آدم ولم یکن له ذلك ، وشتمنی ولم یکن‌له ذلك ، فأما تکذیبه ایای ، فقوله: لن یعیدنی کما بدأنی ، و لیس اول الخلق بأهون علیّ من اعادته ، واما شتمه ایای‌فقوله: اتخذالله ولداً وانا الاحد الصمد ، لم‌الد ولم‌اولد ، ولم‌یکن لی کفواً احد.

« ولو تری اذ وقفوا علی ربهم »ـای عرضوا علی ربهم . این عرض اکبراست ، چنانکه آنجا گفت : « وعرضوا علی ربك صفاً » . عرض دواست : یکی عرض علی‌النار ، چنانکه گفت : « ویوم یعرض‌الذین کفروا علی‌النار » . دیگرعرض علی‌الجبار ، چنانکه گفت : « وعرضوا علی ربك » ، « یومئذ تعرضون لا تخفی منکم خافیة » ، والعرض‌علی الجبار اصعب من‌العرض علی‌النار ، لان‌النار مأمورة لاتعمل شیئاً الا بأمر ربها ، وصاحب الامر هوالله عزّ وجلّ . وقد روی‌فی‌بعض‌الاخبار : « ان عبداً یوقف بین یدی‌الله عزوجل ، فیسأله ربه عن افعاله و احواله ، حتی یتحیرالعبد و ینقطع‌حیاءً من‌الله سبحانه. ثم یقول لارسالك بی‌الی‌النار اهون علیّ من‌حسابك ».

و روی ان النبی (ص) قال : « یعرض الناس یوم القیامة ثلاث عرضات ، فأما عرضتان فجدال ومعاذیر ، واما العرضة الثالثة فعند ذلك نطائرالصحف فی‌الایدی ، فآخذ بیمینه و آخذ بشماله». و قیل : « ولوتری اذ وقفوا علی ربهم » ای عرفوا ربهم ضرورة ،

كما يقال: وقفت علی كلام فلان ای عرفته ، وقيل: وقفوا علی مسئلة ربهم وتوبيخه اياهم، يؤكد ذلك قوله : « اليس هذا بالحق »؟ ای‌هذا البعث ، فيقرون حين لاينفعهم ذلك ، و يقولون: بلی‌و ربنا ، فيقول‌الله: فذوقوا العذاب بكفركم. «قال» كه‌در اول گفت، جواب« اذا» است . قالوا جواب سؤالست . «قال» كه در آخر گفت جواب‌اقرار است. اول‌خدا گويد: اين بعث كه می بينيد راست نيست؟ ايشان جواب اين سؤال توبيخ دهند ، و گويند : بلی و ربنا ، حق است و راست . پس الله گويد بجواب اقرار ايشان : پس‌اكنون عذاب ميچشيد بآنچه كافرشديد ، وحق نپذيرفتيد .

« قد خسر الذين كذبوا بلقاء الله » ـ يعنی بالبعث الذی فيه جزاء الاعمال . در قرآن‌فراوان بيايد ذكر لقاء الله ، ومراد بآن‌رستاخيز است. وهمچنين درخبر **مصطفی** (ص) بيايد، چنانكه گفت(ص) : « لقاءك حق ». جای ديگر گفت : لقی‌الله و هو عليه غضبان . لقی‌الله اجذم . لقی‌الله و عليه اثم صاحب مكس . ما منكم من احد الا وهو يلقی‌الله ليس بينه و بينه ترجمان . لقی‌الله وما عليه خطيئة .

« قد خسر الذين كذبوا بلقاء الله » ـ ميگويد : زيانكار و نوميد شدند ايشان كه دروغ شمردند خاستن از گور ، و شدن پيش خدای جل جلاله تا جزاء اعمال بينند . « حتی‌اذا جاءتهم الساعة بغتة » يعنی كذبوا الی ان ظهرت الساعة بغتة فأقلعوا بالندامة فی وقت‌لاينفع‌الندامة . دروغ‌شمردند تا آنگه كه‌ناگاه رستاخيز درآمد، وايشان‌پشيمانی خوردند ، در وقتی كه پشيمانی سود نداشت ، و گفتند : « يا حسرتنا علی‌ما فرطنا فيها » ! اين درقيامت باشد كه‌كافران منازل خويش بينند ازبهشت كه بمؤمنان دهند. **مصطفی** (ص) گفت درتفسير‌اين‌آيت: «يری‌اهل‌النار منازلهم من‌الجنة، فيقولون: ياحسرتنا».وقال (ص) : « لا يدخل النار احد الا رأی مقعده من الجنة لو احسن ليكون عليه‌حسرة ». گويند : ياحسرتنا! يا دردا ودريغا ! برآن تقصير كه كرديم اندر دنيا درطاعت خدای و

فروختن ایمان بکفر و آخرت بدنیا.

« وهم یحملون اوزارهم علی ظهورهم » - مفسران گفتند: روز قیامت چون کافرانرا از گور برانگیزانند، آن عمل خبیث وی بصورت حبشی‌سیاه کریه المنظر که از وی بوی ناخوش می‌دمد، برابر وی بایستد. کافر گوید: من انت؟ تو کیستی؟ گوید: انا عملك الخبیث، قد کنت احملك فی‌الدنیا بالشهوات واللذات، فاحملنی‌الیوم. من آن عمل‌خبیث توأم، که در دنیا ترا باآن شهوتها و لذتها برداشته بودم، امروز مرا بردار. گوید: من‌طاقت برداشتن تو ندارم. گوید: ناچار است برداشتن‌من. آنگه به‌پشت وی درآید بآن گرانباری. اینست که‌رب‌العالمین گفت: « وهم یحملون اوزارهم علی‌ظهورهم». « الاساء مایزرون » ای بئس مایحملون!

وحال بندهٔ مؤمن برعکس این باشد، که چون ازخاك بیرون‌آید، عمل‌صالح وی بصورتی روحانی خوشبوی برابر وی آید، و گوید: هل تعرفنی؟ مرا می‌شناسی؟ گوید: نمی شناسم، اما شخصی روحانی می‌بینم ترا نیکو صورت وخوشبوی. گوید: آری در دنیا همچنین بودم. من‌آن عمل صالح توام، که در دنیا تومرکب من بودی. امروز من مرکب توام. برمن نشین، وسوی بهشت رو، اینست که رب‌العالمین گفت: « یوم نحشرالمتقین الی الرحمن وفداً » ای رکباناً. « و ماالحیوة الدنیا الالعب ولهو » ای باطل‌وغرور لایبقی. این دنیا نه چیزیست پاینده وپسندیده، بلکه رفتنی‌است باطل وفریبنده: « دار الالتواءِ لادار الاستواءِ، و منزل ترح لامنزل فرح، فمن‌عرفها لم یفرح لرخاء، ولم یحزن لشقاء. الا وان الله خلق الدنیا دار بلوی، والاخرة دار عقبی، فجعل بلوی‌الدنیا لثواب الاخرة سبباً، وثواب الاخرة من بلوی الدنیا عوضاً، فاحذروا حلاوة رضاعها لمرارة فطامها، و اهجروا لذیذ عاجلها لکریه آجلها، ولا تسعوا فی‌عمران‌دارقد قضی‌الله‌خرابها، ولا تو اصلوها و قد ارادالله‌منکم اجتنابها، فتکونوا لسخطه متعرضین،

ولعقوبته مستحقين». الحديث بطوله ذكره النبی (ص)

« وماالحيوة الدنيا الا لعب ولهو » ـ اين جواب آن كافران است كه ميگفتند : « ماهی الا حيوتنا الدنيا » ، رب العـالمين ايشانرا در آنچه گفتند دروغ زن كرد ، و حاصل اين دنيا باز گفت كه چيست . « لعب ولهو» جای ديگر گفت : « و زينة وتفاخر بينكم وتكاثر فی‌الاموال والاولاد » ، آنگه گفت : « و للدار الاخرة خيرللذين يتقون » الشرك. قراءت **شامی** تنها ، « ولدارالاخرة » بلام واحدة مع‌الاضافة ، تقديره : ولـدار الساعةالاخرة ، فصار وصف‌الساعة بالاخرة ، كما وصف‌اليوم بالآخِر فی‌قوله «و ارجوا اليوم الاخر» . « افلا تعقلون» بتاءِ مخاطبه ، قراءت **نافع** و **ابن‌عامر** و **حفص عن عاصم** . معنی آنست كه : قل لهم يا **محمد** : « افـلا تعقلون » ايها المخاطبون! ان‌الاخرة افضل من الدنيا ؟ !

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « و منهم من يستمع اليك » الاية- سمع فهم ديگر است و سمع خطاب ديگر . آن بيحرمتان و بيگانگان چون از سمع فهم و قبول محروم بودند ، سمع خطاب ايشانرا سود نداشت . سمع فهم آنست كه در دل جای گيرد ، و قبول درآن پيوندد ، ويقين درآن بيفزايد . اگر سالها اين طنطنهٔ حروف بسمع خطاب ميرسد تا قلقلهٔ يافت بسمع جان نرسد ، سودی ندارد . آن **بوجهل** رانده مقهور حكم ازل گشته رفتی وسر برآستانهٔ مسجد رسول خدا (ص) نهادی ، وقرآن از رسول (ص) بسمع ظاهر بشنيدی ، اما دلش يك حرف بخود راه ندادی ، كه قفل نوميدی بر آن زده بودند ، ومهر شقاوت برآن نهاده ، وآن ديگر مطرود مهجور **وليد مغيره** چون قرآن شنيد ، گفت: « والله ان‌لقوله لحلاوةً ، و ان عليه لطلاوةً ، و ان‌اصله لغدق ،و ان اعلاه لثمر » . گفت:

این‌سخن که **محمد** میخواند سخنی‌شیرین و پر آفرین‌است ، بالاش‌چون درخت میوه‌دار، و زیرچون چشمهٔ آب حیات . بظاهر چنین میگفت ، وباطنی داشت خراب که حرفی‌از آن بدل خود راه می نداد ، تا بدانی که اعتبار بباطن است ، وحقیقت این‌کار یافت است وقبول . اگر هزاران کس بعمارت ظاهر مشغول شوند ، آن عمارت ایشان خرابی یك دل جبر نکند ، وبکار نیاید ، واگر یك دل آبادان بود ، پاسبان اقلیمی باشد ، همه را درحمایت عز خویش گیرد.

« وهم ینهون عنه وینأون » ـازروی اشارت خبرمیدهد از قومی که دیگرانرا پند دهند ، وخود پند نپذیرند. از روی ظاهر خلق خدای برطاعت میخوانند ، واز روی باطن با حق‌مخالفت میکنند . همانست که گفت جای دیگر: « لم تقولون مالاتفعلون » ؟ « اتامرون الناس بالبر وتنسون انفسکم »؟!

لاتنه عن خلق و تأتی مثله عار علیك اذا فعلت عظیم!

مجاهد گفت :«وهم‌ینهون‌عنه‌وینأون عنه»ـ یعنی‌ینهون‌عن‌الذکر، ویتباعدون عنه . اشارت است بقومی که براه تقوی نروند ، و مردم را نیز از آن باز دارند . خود معصیت کنند، وسبب معصیت دیگران شوند . خودبیراه شوند ، ودیگران را بیراه کنند. « ضلوا من قبل و اضلوا کثیراً ». لاجرم‌فردا هم وزر خود هم وزر دیگران بر گردن ایشان نهند . اینست که گفت‌تعالی وتقدس : « ولیحملن اثقالهم و اثقالا مع اثقالهم» .

« بل بدا لهم ما کانوا یخفون من قبل » ـاشارت است بروز رستاخیز که روز کشف احوال است ، واظهار اسرار . یوم تبلی السرائر وتظهرالضمائر . بسا که در دنیا درشمار زاهدان بودند، و رنگ دوستان و لباس‌آشنایان پوشیدند ، و آنروز داغ شقاوت برپیشانی خویش بینند ، ودر منزل بیگانگان‌شان فرود آرند ،و بسا کسا که تو او را خلیع العذار شناختی ، رهین الاغلال دانستی، در دنیا بی‌سر وبی‌سامان ، بی کس وبی‌نام،

و آن روز از خزائن غیب خلعتهای کرامت آرند بنام وی . قدیسان ملأ اعلی وساکنان جنات مأوی دوچشمی(١) برند وفرومانند درکار وی . این‌چنان‌است که شاعر گوید :

بسا پیر مناجاتی که بی مرکب فروماند
بسا رند خراباتی که زین بر شیر نر بندد !

«ولو ردّوا لعادوا لمانهوا عنه»ـ لو رد اهل العقوبة الی دنیاهم، لعادوا الی جحدهم و انکارهم ، ولو رد اهل الصفاءِ والوفاءِ الی دنیاهم لعادوا الی حسن اعمالهم. «ولوتری اذ وقفوا علی ربهم»ـ یا حسرة علیهم من موقف الخجل ! و محل مقاساة الوجل ! وتذکر تقصیر العمل ، فهم واقفون علی اقدام الحسرة ، یقرعون باب الندم ، حین لاینفعهم الندم ، وحین یقول لهم الحق : « الیس هذا بالحق » !

وا خجلتا من وقوفی باب دارکم
یقول ساکنها من انت یا رجل؟!

٥ - النوبة الاولى

قوله تعالی : « **قدنعلم** » ما می دانیم « **انّه لیحزنك** » که اندوهگن میکند ترا « **الّذی یقولون** » آنچه میگویند ایشان « **فانّهم لایکذّبونك** » ایشان دروغ زن نه ترا میگیرند « **ولکنّ الظالمین** » لکن آن ستمکاران بر خویشتن « **بآیات الله یجحدون** [٣٣] » سخنان الله را می‌بازدهند بشوخی .

« **ولقد کذّبت** » بدرستی که دروغ زن گرفتند ایشان « **رسل من قبلك** » پیغامبران را پیش‌از تو « **فصبروا** »، شکیبائی کردند ایشان « **علی ماکُذّبوا واوذوا** » بر آنچه ایشان را دروغ زن گرفتند ورنج نمودند « **حتّی اتاهُم نصرنا** » تا آنکه بایشان‌آمد یاری دادن ما « **ولامبدّل لکلمات الله** » وبدل کننده نیست سخنان خدایرا، « **ولقدجاءك** » وآمدبتو« **من نبأ المرسلین** [٣٤]» ازخبرهای‌فرستادگان‌ما آنچه‌آمد .

١ـ نسخهٔج : دوحشمی !

« **وان کان کبر علیك** » واگر چنانست که گران شد بر تو و بزرگ آمد ترا « **اعراضهم** » روی گردانیدن ایشان و نپذیرفتن « **فان استطعت** » اگر توانی « **ان تبتغی نفقاً فی الارض** » که راهی‌سازی در زمین « **اوسلّماً فی السّماء** » یا نردبانی‌سازی فرا آسمان « **فتأتیهم بآیة** » تا بر آن درآسمان آئی[و ایشان را نامه‌ای ونشانی بری]، « **ولو شاءالله** » واگر خدای خواهد « **لجمعهم علی الهدی** » ایشانرا همه بر راست راهی فراهم آرد « **فلاتکونن من الجاهلین(۳۵)** » نگر تا ازیشان نباشی که نمی‌دانند[که هر که برراه راست است بمن بر راه است ، وهر که گمراه است بمن گمراه است] .

« **انّمایستجیب** » پاسخ نیکو که کنند « **الّذین یسمعون** » ایشان کنند که بگوش دل‌میشنوند « **والموتی یبعثهم‌الله** » و مردگانرا خدای تواند برانگیزاند ، و اوست که ایشانرا برانگیزاند« **ثم الیه یرجعون (۳۶)** » پس باوی‌برند ایشانرا .

« **و قالوا لولا نزّل علیه آیة من ربّه** » گفتند : چرا فرو نفرستند بر وی نشانی از خداوند وی « **قل انّ الله قادر** » بگوی الله تواناست و قادر ، « **علی ان ینزّل آیة** » بر آنکه‌نشانی فرستد ، « **ولکنّ اکثرهم لایعلمون(۳۷)** » لکن بیشتر ایشان نمیدانند [که هدی وضلالت خلق نه درایشان بسته است ، که درخواست الله بسته‌است] .

« **ومامن دابّة فی الارض** » نیست هیچ چمنده ای در زمین « **ولاطائر** » و نه پرنده‌ای « **یطیر بجناحیه** » که می‌پرد بدو بال‌خویش «**الّا امم امثالکم**» مگرهمه گروه گروه همچون شمااند ، « **مافرّطنافی الکتاب من شیء** » هیچ‌چیزفرونگذاشتیم درلوح ، « **ثمّ الی ربّهم یحشرون(۳۸)** » وپس‌همگانرا باپیش‌خداوند خواهندانگیخت.

« **والّذین کذّبوا بآیاتنا** » وایشان که بدروغ فرا میدارند سخنان ما « **صمّ** » از شنیدن حق و دریافتن آن کران اند « **و بکم** » و از اقرار دادن بآن گنگان اند « **فی الظّلمات** » و در تاریکی نادانی اند . « **من یشاالله یضلله** » هر که خدای خواهد

ویرا از راه گم کند « **ومن یشأ** » وهر که خواهد، « **یجعله علی صراط مستقیم**[۳۹] »ویرا برراه راست دارد .

النوبة الثانية

قوله تعالی : « قد نعلم انه لیحزنك » ـ **سدی** میگوید : سبب نزول این آیت آن بود که روز **بدر** ، **اخنس بن شریق** و **بوجهل** بیکدیگر رسیدند. **اخنس** گفت: یا **اباالحکم** ! این ساعت منم وتو ، و کس سخن ما نمی‌شنود . براستی با من بگو که : این **محمد** راستگوی است یا دروغ زن ؟ **بوجهل** گفت : اکنون کـه راستی می پرسی ، والله ان محمّداً لصادق، وما کذب محمّد قط ، والله که **محمد** راستگوی است ، وهر گز دروغ نگفت ، اما چون **بنوقصی** لوا وسقایه و حجابت و نبوت ببرند ، باقی **قریش** را چه بماند ؟ و اگر ما او را تصدیق کنیم ، ما را تبع وی بایـد بود ، و ما هر گز تبع **بنی‌عبد مناف** نبودیم. پس رب العالمین درشأن ایشان این آیت فرستاد . و روایت کنند از **علی** (ع) که **ابوجهل** بمصطفی (ص) رسید ، وبا وی مصافحت کرد ، و گفت: انّا لا نکذبك یا محمّد ، ولکن نکذب ما جئت به ، فأنزل الله هذه الآیة .

مقاتل گفت: درشأن **حارث بن عامر بن نوفل بن عبد مناف بن قصی** فروآمد. این حارث بآشکارا تکذیب رسول میکرد ، و بر دیدار کفار ویرا ساحر وشاعر و مجنون میخواند ، باز چون خالی گشت بااهل بیت خویش گفت : ما محمّد من اهل الکذب ، و انی لأحسبه صادقاً . ونیزچون رسول خدا را دیدی گفتی: یا محمّد! مامیدانیم که آنچه تو میگوئی راست است و درست ، وتوخود هر گز دروغ نگفتی ، لکن مامشتی ضعیفان و زیردستان عرب ایم ، ترسیم که اگر اتباع تو کنیم عرب مارا زبون گیرند ، و خوار کنند ، واز زمین خویش بیرون کنند ، وماطاقت آن نداریم. همانست که درسورة القصص

گفت: «ان نتبع الهدی معك نتخطف من ارضنا». رب العالمین درشأن وی این آیت فرستاد: «قد نعلم» ما میدانیم «انه لیحزنك الذی یقولون» بآنك کاذب وساحر ومجنون. ما میدانیم که گفت و طعن کافران ترا اندوهگن میکنند. قراءت **نافع** «لیحزنك» بضم یاء است، و معنی همانست.

آنگه **مصطفی** را تسلیت و خرسندی داد، گفت: «فانهم لا یکذبونك» - یا **سید**! ایشان نه ترا دروغ زن میگیرند، که ایشان صدق تو و امانت تو نیك شناخته‌اند بروزگار گذشته، و اگر چه بظاهر تکذیب میکنند، بباطن میدانند که تو پیغامبری و راستگوئی، لکن سخن مرا دروغ میشمارند، و میدانند که راست است. **نافع** و **کسائی** «یکذبونك» باسکان کاف خوانند، معنی آنست که: لا یجدونك کاذباً، هر چند که ترا دروغ زن میخوانند، دروغ زن نه‌ای، و ترا دروغ زن نمی‌یابند، و نمی‌توانند که بهیچ حیلت برتو دروغ درست کنند، لکن ایشان کافران‌اند وستمکاران برخویشتن، که سخنان الله دروغ میشمارند بشوخی، پس از آنکه دانسته اند که راست‌است. این همچنانست که جای دیگر گفت: «و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم ظلماً وعلواً». قال **الزجاج**: کذّبته، اذا قلت له کذبت، وأکذبته اذا رأیته ان ما اتی به کذب».

«و لقد کذبت رسل من قبلك» - کافران **مکه** در اذی رسول (ص) و در تکذیب وی بیفزودند، و رب العالمین در تسلیت و تعزیت بیفزود، گفت: پیش از تو رسولانرا هم تکذیب کردند، و رنج نمودند به تنهای ایشان. لختی را سوختند و کشتند، و لختی را پاره بدونیم کردند. ایشان صبر کردند برآن اذی قوم خویش، تاآنکه که ایشانرا نصرت دادیم، و قوم ایشان هلاك کردیم. تو نیز صبر کن یا **محمد** بر اذی قوم خویش.

«و لا مبدّل لکلمات الله» - ای لا مغیّر لکلماته السّابقة بنصر اولیائه، و هلاك اعدائه، و ذلك فی قوله: «ولقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون»، «انا

لننصر رسلنا والذین آمنوا » ، « کتب الله لاغلبن انا و رسلی». **الحسین بن فضل** گفت: «لا مبدّل لکلماته» ای لاخلف لعداته . « و لقد جاءَ ك من نبأ المرسلین » یعنی من حدیث المرسلین ماقصصت علیك من حدیث **نوح** و قومه، و **ثمود** و **صالح** و **ابراهیم** و**لوط** و **شعیب** حین کذبوا و اوذوا ثمّ نصروا .

« و ان کان کبر علیك اعراضهم» ـ رسول خدا (ص) حریص بود برایمان قوم خویش . میخواست که ایشان همه ایمان آرند . هر گه که آیتی می درخواستند ، دوست داشتی که الله آن آیت بایشان نمودی ، بطمع آنکه تا ایشان ایمان آرند ، چنانکه درخواستند تا فریشته از آسمان فروآید ، و ذلك فی قوله: «لولا انزل علیه ملك» ؟ رب ـ العالمین بجواب ایشان گفت: « ولو اننا نزلنا الیهم الملائکة و کلّمهم الموتی» یا **محمد** اگر این فریشتگان که میخواهند ، همه فرود آیند ، و مردگان نیز زنده شوند ، و با ایشان سخن گویند ، تا من نخواهم ایشان ایمان نیارند . آنگه گفت : « فان استطعت ان تبتغی نفقاً فی الارض » ـ اگر توانی که راهی سازی در زیر زمین تا ایشانرا جوی روان برآری در **مکه** ، یا مردهٔ گویا بیرون آری از زمین، «او سلّماً فی السماءِ» یا نردبانی سازی تا برآن در آسمان آئی ، و ایشانرا نامه‌ای بری ، یا پاره‌ای از آسمان بر ایشان افکنی ، یا فریشته‌ای بری ، یا ایشانرا نشانی بری، معنی آنست که: فافعل ، اگر توانی بکن. میگوید: یا محمّد توبشری، و ترا دست بدان آیات نرسد که ایشان میخواهند . راه تو آنست که صبر کنی تا الله تعالی از بهر ایشان حکم کند .

آنگه گفت: «ولوشاء الله لجمعهم علی الهدی» ـ اگر خدای تعالی خواستی که همه ایمان آورند ، و براه راست روند، بکردی. معنی دیگر : اگر الله خواستی ایشانرا آیتی فروفرستادی، که ناچار بدان ایمان آوردندی ، چنانکه جای دیگر گفت : «ان نشأ ننزل علیهم من السماءِ آیة فظلت اعناقهم لها خاضعین » . اما آیاتی فرو فرستاد که مردم را در

آن جای تفکر و نظر بود ، تا ارباب بصائر و خداوندان فکرت در آن تفکر کنند ، و ایمان ایشان در آن بیفزاید ، و ثواب حاصل گردد . ولوکانت نار تنزل علی من یکفر ، او یرمی بحجر من السماءِ لآمن کل احد «فلاتکونن من الجاهلین» ای لا تکونن ممن یجهل ان الله علی کل شیء قدیر ، و ان الله هوالهادی لعباده ، و انه قد علم ان عباده کلهم لایهتدون الا ان یشاء الله ان یجمعهم علی ذلك .

«انما یستجیب الذین یسمعون» - ای یجیبك الی الایمان من یسمع ، و کلهم یسمع لکن یرید من یسمع الذکر فیقبله و ینتفع به ، اما الکافر الذی ختم الله علی سمعه کیف یصغی الی الحق! «والموتی یبعثهم الله» فی الاخرة ، ثم الیه یردون فیجزیهم بأعمالهم. میگوید: اجابت تو مؤمنان میکنند ، ایشان که بگوش دل می‌شنوند و می پذیرند و کاربند آن می‌باشند ، اما کافران **مکه** که برسمع ایشان مهر شقاوت نهاده‌اند ، تا دریافت حق در آن نشود ، ایشان اجابت نکنند ، ورب العالمین ایشانرا فردا در قیامت برانگیزاند ، وجزاءِ کردار ایشان بایشان دهد . قولی دیگر گفته‌اند: «والموتی یبعثهم الله» علی اتّباع امرك ان شاء ان یسلموا . این مشرکان که برصفت مردگانند ، اگر الله خواهد که مسلمان شوند ایشانرا براتباع توانگیزاند ، «ثم الیه یرجعون» من اسلم منهم ومن لم یسلم .

«وقالوا لولا نزل علیه آیة من ربه» - رؤساءِ قریش گفتند : چرا رب العزة آیتی نمی‌فرستد ، یعنی فریشته‌ای که **محمّد** را گواهی دهد بنبوت وی ؟ رب العالمین گفت : یا محمّد جواب ده ایشانرا که : الله قادر است برفرستادن این نشان ، اما شما نمیدانید که در زیر آن چه بلا است ، وذلك فی قوله : «ولو انزلنا ملکاً لقضی الامر ثم لاینظرون». نظیر این درسورة بنی اسرائیل گفت ازین گشاده‌تر(۱) : «و قالوا لن نؤمن لك» الی قوله «رسولا».

۱- نسخهٔ ج : روشن‌تر.

« و مامن دابّة فی الارض ولاطائر »ـ جملهٔ حیوانات که آفریده‌اند ازین دو حال بیرون نیست ، اما یدب و امایطیر، یا رونده است یا پرنده ، وهمه گروه گروه همچون شمااند، که همه‌را روزی می‌باید، وداشت می‌باید، وجفت‌می‌باید، ووطن می‌باید . **مجاهد** گفت : « الا امم امثالکم » ای اصناف مصنفة تعرف بأسمائها کما انتم بنی آدم تعرفون بالانس، فالطیر امة ، والسباع امة، والدواب امة، والانس امة، والجن امة. **عطا** گفت: «الا امم امثالکم» یوحّدون ویسبّحون، لقوله : «وان‌من‌شیء الایسبح‌بحمده»، قال : و تسبیحه یاحلیم یاغفور. ودرخبراست که رب‌العزة جانوران‌را چهارعلم داده : صانع‌خویش‌را دانند، وجفت‌خویش را شناسند ، و دشمن‌خویش را دانند ، وروزی خویش را دانند.

زجاج گفت: « الا امم امثالکم »ـ یعنی فی‌الخلق والموت والبعث ، لانه قال : « والموتی یبعثهم‌الله » ثم یصیرون بعد مایقتص بعضهم من‌بعض‌ترابا ً . قال **ابوهریرة** فی هذه‌آلایة: یحشرالله الخلق کلهم یوم‌القیامة: البهائم والدواب والطیر و کل شیء ، فیبلغ من‌عدل‌الله یومئذ أن یأخذ للجماء من‌القرناء ، ثم‌یقول: کونی ترابا ً، فعندذلك «یقول الکافر یالیتنی کنت ترابا ً ». قال **عطا** : فاذا رأوا بنی‌آدم وماهم‌فیه‌من‌الجزع ، قالوا : الحمدلله الذی لم‌یجعلنا منکم، فلاجنة نرجوا، ولاناراً نخاف، فیقول‌الله لهم : کونوا ترابا ً، فیتمنی الکافرحینئذ ان‌یکون‌ترابا ً. وقد روی **ابوذر** قال: «بینا انا عند رسول‌الله(ص) اذا انتحطت عنزان، فقال النبی (ص): اتدرون فیما انتحطتا ؟ فقالوا : لاندری . قال : لکن‌الله یدری ، و سیقضی بینهما » .

« یطیر بجناحیه»ـ ازبسطهای قرآن‌است همچون « قولهم بأفواههم »، « تخطه بیمینك». **وعرب** سخن گاه گاه بسط کنند، تاچیزچیز در افزایند که‌ازآن بسر شود، و گاه گاه اختصار کنند ، که دشخوارمفهوم شود. « مافرطنا فی الکتاب‌من‌شیء » اراد به‌الکتاب الذی‌عندالله، المشتمل علی‌ماکان ویکون. وقیل: « ما فرطنا» ای ماترکنا فی‌القرآن من

شیء یحتاج العباد علیه ، الا وقد بیّنّاه ، اما نصاً واما دلالة و اما مجملا و اما مفصلا ، لقوله : « ونزلنا علیك الکتاب تبیاناً لکل شیء» ای لکل شیء یحتاج الیه فی امر الدین .

«ثم الی ربهم یحشرون»ـ هذا دلیل علی أن کل روحانی یحیاو یحشر وان صغر خلقه حتی البقّ والبعوض والقمل والبرغوث ، یؤید ذلك قوله: « وهوالذی یبدأ الخلق ثم یعیده » فالخلق عام لکل شیء .

« والذین کذبوا بآیاتنا » یعنی بالقرآن « صمٌّ » لایسمعون الهدی سماع انتفاع، و« بکم » عن القرآن لاینطقون به، « فی الظلمات» یعنی فی ظلمات الشرك . آنکه بیان کرد وخبر داد که این بمشیت ما است، وهدی وضلالت بارادت ما است: « من یشا الله یضلله» یعنی عن الهدی ، منهم **عبدالدار بن قصی** . « ومن یشأ یجعله علی صراط مستقیم» یعنی علی دین الاسلام . منهم **علی بن ابی طالب** و **العباس** و **حمزه** و **جعفر** رضی الله عنهم.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: « قدنعلم انه لیحزنك الذی یقولون » آلآیة ـ این آیت از روی اشارت **مصطفی** را صلی الله علیه وسلم تشریفی و اکرامی است ازدرگاه ربوبیت، که ازآن بزرگوارتر نیست ، واز دور آدم تا منتهی عالم بیرون ازوی کس را این منزلت ندادند ، و این مرتبت ننهادند ، که رب العزة میگوید تسکین دل ویرا که : یامحمد! مامی دانیم که ازین بیحرمتان چه رنج بدل تومیرسد ، وتو چون اندوهگنی از گفتار بیهودهٔ ایشان! یا **محمد**! مپندار که من نمی بینم آنچه برتومیرود ، یا نمی شمارم آن نفسهای درد آمیغ (۱) که ازتو می برآید، یا آن شربتهای زهرآمیغ (۱) که هرساعت برطلب رضاءِ ما نوش میکنی. یا محمد! آن نه باتو میکنند، که آن با ما میکنند، و از بهر حدیث ما میکنند. پیش از

(۱) نسخهٔ ج : آمیز .

آنکه این رقم بر تو کشیدیم . و این علم نبوت بدست تو دادیم ، بنگر که با تو چون بودند ! آشنا و بیگانه، خویش و پیوند همه اورا دوست بودند ، و **محمد الامین** میخواندند. امانتها بنزدیك وی می‌نهادند . درمحافل ومجامع اورا در صدر مینشاندند . چون پیك آسمان بنزدیك وی آمد، وجلال وعزت دین اسلام در گفت و کرد وی نهادند، آن کار و آن حال بگشت . دوستان همه دشمن گشتند . یکی میگفت : ساحر است و کاهن. یکی میگفت : کاذبست وشاعر. یکی میگفت : مجنون است وسر گشته :

اشاعوا لنا فی‌الحی اشنع قصة و کانوا لنا سلماً فصاروا لنا حربا.

این همه میگفتند، و **سید** (ص) بر استقامت خویش چنان متمکن بود که آن قبول و این نفور و آن سلامت و این ملامت بنزدیك وی هردویك رنگ داشت ، که هردو از یك منهل می‌دید. آن کافران ومهجوران ازل پیش ازمبعث سیّد (ص) هر کسی درنهاد خویش شوری داشت ، وتصرفی میکرد ، یکی میگفت: پیغامبر که بیرون خواهد آمد **حکیم بن هشام** (١) خواهد بود . دیگری میگفت : **عبدالله بن ابی** است . سدیگری میگفت : **بومسعود ثقفی** است. رب‌العالمین گفت : « اهم یقسمون رحمت ربك نحن قسمنا ». این قسمت رحمت وبخشیدن درجهٔ نبوت نه کار ایشان است ، که این خاصیت ربوبیت ما است وکار الهیت ما است . پس چون رب‌العالمین تاج رسالت برفرق نبوت **محمد** عربی نهاد ، ودرگاه عزت وی حوالت گاه رد وقبول خلق آمد، ایشان همه نومید شدند، زبان طعن دراز کردند . یکی گفت : یتیم است ودرمانده. رب‌العزة گفت: بمؤمنان رحیم است و بخشاینده. یکی گفت: اجیراست وفقیر. رب‌العزة گفت : نذیراست و بشیر. یکی گفت : ضالست و غبی. رب العزة گفت : رسول است ونبی:

(١) ظاهراً هشام غلط است وبجای آن حزام بایدباشد ، و اوحکیم بن حزام بن خویلد بن اسدبن عبدالعزی صحابی‌واز قریش وبرادر زادهٔ حضرت خدیجه بوده است .

هـذا وان اصبح فی اطمار و کان فـی فقر مـن الیسار
آثر عندی من‌اخی و جاری .

دوست پسند باید نه شهر پسند . فـرمان آمد که : یامحمد ! « قـد نعلم » ما می دانیم که دشمنان‌ترا شاعرو دیوانه میخوانند. توشاعر ودیوانه نه ای. تو زین عالمی. تو سیّد ولدآدمی. تو رسول کونین وصاحب قاب قوسینی . تو دیوانه نه‌ای . تواسلام را صفائی . تـو شریعت را بقائی . تـو رسول خدائی . این عز ترا بس که ما آن تو ، تو آن مائی :

من آن توام تو آن من باش ز دل بستاخی کن چرا نشینی توخجل .

یا محمّد ! اگردشمن ترا ناسزا گوید، ترا چه زیان! من میگویم: « وسراجاً منیراً» ، « بشیراً و نذیراً »، «لیکون للعالمین نذیراً» ، «انّا فتحنا لك‌فتحاً مبیناً » ، « و ینصرك الله‌نصراً عزیزاً » ، «ان فضله کان علیك کبیراً » .

«انّما یستجیب‌الّذین‌یسمعون». **ابن عطا** گفت : ان‌اهل‌السّماع هم‌الاحیاء ، و هم‌اهل‌الخطاب‌والجواب، وان‌الاخرین هم‌الاموات ، لقوله تعالی: « والموتی‌یبعثهم‌الله». گفت:اهل‌سماع زندگان‌اند،واهل‌خطاب‌وجواب‌ایشان‌اند، وباقی‌مردگان‌اند. وزندگان بحقیقت‌سه کس‌اند ، هرچه‌نه این‌سه‌اند درشمار مردگان‌اند‌خائف، که زندگی ببیم کند، هموار(۱)ازبطش‌ومکرحق‌می‌ترسد. دوم‌راجی که‌زندگی‌بامید کند،پیوسته‌دل‌درفضل‌ولطف خدای‌تعالی‌بسته. سوم‌محب‌است ، که زندگی بمهر کند، مادام‌دلش باحق‌می گراید ، واز خلق‌ می گریزد . واین سه حالت را علم شرط است . خوف بی‌علم خوف خارجیان است. رجاءِ بی‌علم رجاءِ مرجیان است . محبت بی‌علم محبت اباحتیان است ، و جملهٔ این کـار بنا بر توفیق و خذلان است، و توفیق وخذلان نتیجهٔ حکم‌ازل ونبشتهٔ لوح. رب‌العالمین

۱ـ هموار یعنی‌همیشه ودایم ،=همواره . (برهان‌قاطع).

گفت : « ما فرطنا فی الکتاب من شیء ». در لوح همه چیز نبشتیم وهمه کار پرداختیم . هر کس را آنچه سزا بود دادیم ، و فذلك هر چیز پدید کردیم . رسول گفت صلی الله علیه وسلّم: «مامنکم من احد الا وقد کتب مقعده من النّار ومقعده من الجنة». قالوا: یارسول الله! افلا نتکل علی کتابنا؟ وندع العمل ؟ قال : «اعملوا فکل میسّر لما خلق له ، اما من کان من اهل السعادة فسییسر لعمل السعادة ، و اما من کان من اهل الشقاوة ، فسییسر لعمل الشقاوة ». ثم قرأ : «فأما من اعطی واتقی» الایة .

٦- النوبة الاولی

قوله تعالی: «**قل**» گوی یامحمد« **ارأیتکم**» چه بینی « **ان اتاکم** » اگر بشما آید « **عذاب الله** » عذاب خدای « **اوأتتکم السّاعة** » یا بشما آید رستاخیز« **اغیر الله تدعون** » جز از الله خدائی دیگر خواهید خواند ؟ ! « **ان کنتم صادقین(٤٠)** » تا خوانید اگر راست میگوئید .

« **بل ایّاه تدعون** » نخوانید ، بلکه الله را خوانید « **فیکشف** » و باز برد از شما « **ماتدعون الیه** » آنچه ویرا با آن میخوانید که باز برد « **ان شاء** » اگرخواهد « **وتنسون**» و گذارید و فراموش کنید « **ماتشرکون (٤١)** » هرچه انباز میخوانید .

« **ولقدارسلنا** » وما پیغام فرستادیم « **الی امم من قبلك**» بگروهانی پیش ازتو « **فأخذ ناهم** » تا ایشانرا فرا گرفتیم « **بالبأساء** » ببیم وشمشیر « **والضّرّاء** » و بتنگی وبد حالی « **لعلّهم یتضرّعون(٤٢)**» تا مگردر زارند .

« **فلولا اذجاء هم** » چرا نه چون بایشان رسید « **بأسنا** » زور گرفتن ما « **تضرّعوا** » در زاریدندی « **ولکن قست قلوبهم** » لکن سخت گشت دلهای ایشان ، «**وزیّن لهم الشیطان**» و بر آراست ایشانرا دیو ، و بایشان نیکو نمود ،

« **ماکانوا یعملون** (۴۳) » آنچه میکردند .

« **فلمّا نسوا** » چون بگذاشتند « **ماذکّروا به** » آنچه ایشانرا پنددادندبدان، « **فتحنا علیهم** » باز گشادیم برایشان « **ابواب کلّ شیء** » درهای همه چیز ازکامهای ایشان « **حتّی اذا فرحوا** » تا آنکه که شاد بیستادند « **بمااوتوا** » بآنچه ایشانرا دادند « **اخذناهم بغتة** » فراگرفتیم ایشانرا ناگاه « **فاذاهم مبلسون**(۴۴) » وایشان از راحت نومیدان .

« **فقطع** » بریده شد « **دابرالقوم الّذین ظلموا** » دنبال ایشان و بیخ آن گروهی که بر خویشتن ستم کردند « **والحمدلله ربّ العالمین**(۴۵) » که این‌کار را پس آوردی نیست .

« **قل ارأیتم** » گوی‌چه بینید « **ان اخذالله** » اگر بستاند الله « **سمعکم و ابصارکم** » شنوائی شما وبینائی شما « **وختم علی قلوبکم** » ومهرنهد بردلهای شما تا ازدانش و آگاهی تهی‌ماند « **من اله غیرالله** » آن کیست آن خدای جزاز الله « **یأتیکم به** » که شما را آن‌شنوائی وبینائی و دانائی بازآرد؟ « **انظر** » درنگر « **کیف نصرّف الایات** » چون میگردانیم سخنان ایشانرا [گاه وعد و گاه وعید و گاه مثل] « **ثمّ هم یصدفون**(۴۶) » آنگه پس ایشان باز برمی گردند از نیوشیدن وپذیرفتن .

« **قل ارأیتم** » گوی‌چه بینید « **ان اتاکم عذاب‌الله** » اگربشما آید عذاب خدای « **بغتة** » در نهان ناگاه « **اوجهرة** » یا آشکارا « **هل یهلك الّاالقوم الظّالمون**(۴۷) » هلاك کنند مگر گروه ستمکاران برخویشتن .

« **و ما نرسل المرسلین** » و نفرستادیم فرستادگانرا « **الّامبشّرین** » مگر شادمانه کنندگان بوعد « **و منذرین** » و بیم نمایندگان بوعید « **فمن امن** » هر که بگروید « **وأصلح** » و کردارخودرا نیك کرد « **فلاخوف علیهم ولاهم یحزنون**(۴۸) »

نه بیم است برایشان فردا و نه اندوه.

« **والّذین کذّبوا بآیاتنا** » وایشان که دروغ شمردند سخنان ما « **یمسّهم العذاب** » بایشان رسد عذاب ؛ « **بماکانوا یفسقون(۴۹)** » بآنچه‌ازفرمانبرداری بیرون شدند.

« **قل لااقول لکم** » بگو نمی گویم شما را « **عندی خزائن الله** » که بنزدیك من است خزینه‌های خدای « **ولا اعلم الغیب** » ومن غیب ندانم « **ولا اقول لکم انّی ملك** » و شما را نمیگویم که من فریشته‌ام. « **ان اتّبع** » پی نمی برم « **الاّ مایوحی الیّ** » مگر بآن پیغام که بمن فرستند « **قل هل یستوی** » گوی که یکسان بود هرگز « **الاعمی والبصیر** » نابینا و بینا ؟ « **افلا تتفکّرون(۵۰)** » در نیندیشید [درتفاوت میان باطل وحق] ؟!

النوبة الثانية

قوله تعالی «قل ارأیتکم» ـ کاف زیادتست و تاکید را در افزودند، و صلب سخن «ارأیتم»است یعنی: هل رأیتم، و این کلمه بجای«اخبرونی» نهاده‌اند. میگوید : یا **محمّد** مشرکان را گوی : اخبرونی ان اتاکم عذاب الله ، یعنی الموت. مرا خبر کنید اگر مرگ بشما آید، « اوأتتکم السّاعة» یا قیامت آید بشما . السّاعة اسم للوقت الّذی یصعق فیه‌العباد ، واسم للوقت الّذی یبعث فیه‌العباد ، والمعنی اتتکم السّاعة الّتی وعدتم فیها بالبعث والفناء ، لان قبل البعث یموت‌الخلق کله . آنگه گفت : «اغیر الله تدعون» یعنی اتدعون هذه‌الاصنام والاحجار الّتی عبدتموها من دون‌الله. « ان کنتم صادقین » ان مع الله آلهة اخری اخبرونی من تدعون عند نزول البلاء بکم ؟ معنی آیت آنست که اگر بلائی بشما رسد کرا خواهید خواند تا کشف آن بلا کند ؟ الله را خواهید خواند یا این بتانرا

که می‌پرستید؟ آنگه استدراك کرد، گفت: «بل ایاه تدعون» نخوانید آن بتانرا، که دانید که ایشانرا قدرت نیست، واز ایشان نفع و ضرّ نیست، بلکه الله را خوانید. «فیکشف ما تدعون الیه»- این «ها» در «الیه» با عذاب شود، چنانکه آنجا گفت: «مرّ کأن لم یدعنا الی ضرّ مسّه». و آنکه اجابت دعا و کشف بلا درمشیت‌خویش‌بست، گفت: «ان‌شاء» اگرخواهد کشف بلا کند، و اجابت دعا کند، «و تنسون ما تشرکون» ای تترکون ما تشرکون به من الاصنام فلا تدعونه.

و بر وفق این آیت‌خبر استاز **مصطفی** (ص)، و ذلك ما روی‌فی‌الصّحاح‌ان رسول الله قال لحصین والد **عمران بن حصین الخزاعی** و کان **حصین** یومئذ مشرکاً: «کم تعبد الیوم الها» ؟ قال: سبعة، واحداً فی‌السّماءِ وستة فی‌الارض. قال رسول‌الله (ص): «فأیهم تعدّه لیوم رغبتك و رهبتك» ؟ قال: الذی فی السماءِ.

«و لقد ارسلنا الی امم من قبلك»- اصل الامة الصنف من‌النّاس والجماعة، کقوله تعالی: «کان‌النّاس امة واحدة» ای‌صنفاً واحداً فی‌الضّلال، «فبعث‌الله‌النبیین». معنی امت باصل جماعت است، پس‌آن هنگام که جماعت درآن باشند، و درآن زمان برسند امّت خوانند، چنانکه در قرآن است: «ولئن اخّرنا عنهم العذاب الی أُمة معدودة» یعنی الی سنین معدودة، و کقوله تعالی: «وادّکر بعد امة» ای بعد سنین. وامت بمعنی زمان درقرآن بیش ازین دوجایگه نیست، و مرد امام ربانی‌را است گویند، چنانکه درقرآن‌است: «ان ابراهیم کان امة»، از بهرآنکه پیشرو جماعت باشد، وسبب اجتماع ایشان شود، و نیز گفته‌اند: ازآنکه خلال خیر در وی مجتمع بود، چنانکه در جماعتی مجتمع بود، و از اینجاست که **عرب** گویند: فلان امة وحده، ای هویقوم مقام امة. و منه‌الحدیث: «یبعث **زیدبن عمرو بن نفیل** یوم القیامة امة وحده». و دین را امت گویند که جماعتی وخلقی بآن‌مجتمع شوند، چنانکه گفت: «انا وجدنا آباءنا علی

امة » ای علی دین ، و قال : « و ما كان الناس » یعنی اهل سفینة **نوح** و علی عهد **آدم** « الا امة واحدة » یعنی ملة الاسلام وحدها . و قال فی سورة **النحل** : « و لوشاء الله لجعلكم امّة واحدة » یعنی ملّة الاسلام وحدها ، و در قرآن امت بیاید که مسلمانان امّت محمّد خواهد علی الخصوص ، چنانکه گفت : « كنتم خیر امّة » ، و گفت: «جعلناكم امّة وسطاً » ، وجای بیاید که کافران امت محمّد خواهد علی الخصوص، چنانکه گفت :« كذلك ارسلناك فی امة قدخلت من قبلها امم». جای دیگر بیاید که جماعت علماء خواهد علی الخصوص ، چنانکه گفت: « ولتكن منكم امة یدعون الی الخیر» . جای دیگر بیاید که همهٔ خلق(١) خواهد ،آدمی و غیر آدمی ، چنانکه گفت : «وما من دابة فی الارض ولا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالكم» یعنی خلق مثلكم. باقی هرچه درقرآن امت است ، بمعنی جماعت است ، از آن گروه گروه مردم که در سلف گذشتند یا وقتی حاضراند ، یا تا بقیامت خواهند بود ، چنانکه گفت : « و لكل امة جعلنا منسكاً» ، « ان تكون امة هی اربی من امة » ، « و ممن خلقنا امة » ، « منهم امة مقتصدة » « و من ذریتنا امة مسلمة لك » ، « تلك امة قدخلت» .

« ولقد ارسلنا الی امم من قبلك »ـ ای رسل ، فكفروا به، « فأخذ ناهم بالبأساء والضراء »ـ بأساء درویشی و بی کامی است، و ضراء بیماری و درد . **زجاج** گفت : بأساء زیان است که بر مال آید، و ضراء رنج است که بتن رسد. «لعلّهم یتضرعون» فیؤمنون و یخضعون . رب العزّة جل جلاله درین آیت **مصطفی** را صلی الله علیه و سلم خبر داد که پیش ازتو رسولانرا فرستادیم بگروه گروه از امم، وایشانرا بقحط وشدّت(٢) وبیماری و محنت فرو گرفتیم تا مگر در زارند و توبه کنند ، که دلها بوقت شدت و محنت نرم شود ، و خضوع و خشوع آرد . میگوید : ایشان زاری نکردند ، و از آن کفر خویش باز نگشتند .

١ـ نسخهٔ الف : خلایق . ٢ـ نسخهٔ الف : بقهر و شدت .

«فلولا اذجاء هم بأسنا تضرعوا» - یعنی فهلا اذ جاء هم عذابنا تضرعوا الی الله و تابوا، فیکشف مانزل بهم من البلاءِ، «ولکن قست قلوبهم» (۱) فأقاموا علی کفرهم، «وزیّن لهم الشیطان ما کانوا یعملون» من الکفر والمعاصی فأصروا علیها. و گفته‌اند که: قسوت دل ازترك ذکر خیزد، کسی که ذکر خدای نکند، و پیوسته بباطل گفتن و محال شنیدن مشغول بود دل وی سخت شود چنانکه در خبر است: «لاتکثروا الکلام بغیر ذکر الله، فان کثرة الکلام بغیر ذکرالله قسو القلب»، و قال (ص): «اربعة من الشقاءِ: جمود العین، و قسوة القلب، والاصرار علی الذنب، و الحرص علی الدّنیا». و اوحی الله الی **موسی** (ع): یا موسی! لاتطوّل فی الدنیا املك، فیقسوا قلبك، و قاسی القلب منی بعید، و کن خلق الثیاب جدید القلب تخفی علی اهل الارض، و تعرف فی اهل السماءِ، واقنت بین یدیّ قنوت الصابرین، وصح الیّ من کثرة الذّنوب صیاح الهارب من عدوّه، واستعن بی علی ذلك، فانّی نعم العون و نعم المستعان»! این قسوت دل هرچند دردی صعب است، و دین راآفتی بزرگ، اما مداوات آن سهل است. و در خبر **مصطفی** (ص) است: روی **ابوهریرة**: ان رجلا شکا الی النبی (ص) قسوة قلبه، فقال: «ان اردت ان یلین قلبك فأطعم المسکین و امسح رأس الیتیم».

«فلمّانسوا» - یعنی الامم الخالیة ترکوا ما وعظوا به، «فتحنا علیهم ابواب کل شیء» من النّعمة والسّرور بعد الضّراء الّذی کانوا فیه، وقیل: ابواب کل شیء یعنی المطر من السماءِ، والنّبات من الارض. «حتّی اذا فرحوا بما اوتوا» - فرح درین موضع آنست که در نعمت بنازد، و بطر بگیرد، و کفور و ناسپاس گردد. همانست که آنجا گفت: «لا تفرح ان الله لا یحب الفرحین». جای دیگر گفت: «وفرحوا بالحیوة

---

۱ - نسخهٔ ج: ولکن قست قلوبهم یعنی لم یتضرعوا، ولکن قست قلوبهم فأقاموا علی کفرهم.

الدّنیا». میگوید : چون ایشان را درآن نعمت بطر گرفت و شکر نکردند ، بگرفتم ایشانرا ناگاه ، تانومید و پشیمان وپرحسرت بماندند . و فی‌معناه ما روی **انس**، قال: سمعت رسول‌الله (ص) یقول‌فی بعض مواعظه : «اما رأیت المأخوذین علی‌العزة؟ المزعجین بعد الطمأنینة ؟ الّذین اقاموا علی‌الشبهات، وجنحوا الی‌الشهوات، حتّی اتتهم رسل ربهم، فلا ما کانوا امّلوا ادرکوا ، ولا الی ما فاتهم رجعوا ، قدموا علی ما عجلوا ، وندموا(١) علی ماخلفوا ، ولم یغن النّدم ، وقدجفّ القلم» .

«فقطع دابر القوم »ـ یعنی‌اصل‌القوم و آخرهم و بقیتهم ، ای استوصلوا بالهلاك فلم یبق منهم احد. دابر هرچیز آخر آن بود ، و قطع آن آن بود که از آن چیز هیچیز نماند. یقال: دبرفلان‌القوم یدبرهم، اذا کان‌آخرهم. روی **عقبة بن عامر**، قال: قال‌النّبی (ص) : « اذا رایت الله یعطی العباد ما یسئلون علی معاصیهم فانّما ذلك‌استدراج منه‌لهم، ثم تلا هذه الایة: «فلمّا نسوا ما ذکروا به » الی قوله «والحمدلله ربّ العالمین». این‌حمد درین موضع برآن جای نهاده است که جای دیگر گفت : « ولایخاف عقبیها » ، « الا بعداً لعاد» ،« و قیل بعداً للقوم الظّالمین»، « و قیل الحمد لله رب العالمین» . این سخن کسی باشد که کاری کند وآنرا از خود بپسندد و پشیمان نشود ، و اورا ازآن کار باز آوردنیش (٢) نباشد .

«قل ارأیتم ان‌اخذالله سمعکم و ابصارکم» ـ ای اصمّکم و اعماکم فلا تسمعوا شیئاً ولم تبصروا، « و ختم علی‌قلوبکم » یعنی‌طبع علیها فلم تعقلوا شیئاً، «من اله غیرالله یأتیکم به » ـ ای هل احد یردّه الیکم دون الله ؟ میگوید : اگرالله این شنوائی وبینائی و دانائی‌از شما واستاند ، وآن‌اعضا باطل گرداند ، آن کیست که تواند که بشما بازدهد جزاز الله.« یأتیکم به»ـ این ها با معنی فعل شود ، یعنی یاتیکم‌بذلك الّذی اخذه منکم.

١ـ نسخهٔ ج : و اندموا. ٢ـ نسخهٔ الف : پس آوردنیش .

و روا باشد که با«سمع» شود ، و دخل ما بعدها فی معناه ، کما قال تعالی :« والله ورسوله احقّ ان یرضوه» ، و قال تعالی:«تجارة اولهواً انفضّوا الیها» .

و گفته‌اند که : فرا پیش داشتن سمع بر بصر دلیل است که سمع بر بصر فضل دارد، همچنانکه آنجا گفت : « ولوشاء الله لذهب بسمعهم وابصارهم». نظیرش آنست که الله گفت: « من کان عدواً لله وملائکته‌ورسله » نام خویش جل جلاله فراپیش داشت، که برهمه‌نامها فضل‌دارد وشرف، ووجه این‌سخن آنست که‌هر کرا سمع بود اگرچه‌بصرظاهر ندارد ، ویرا انس دل برجای بود ، که بسخن مردم ونعمتهای‌خوش انس گیرد. باز چون سمع نبود اگرچه بصر ظاهر دارد ، ویرا انس دل نبود ، ودانائی ودریافت وی ناقص بود و ازینجاست که رب‌العزة جل جلاله بنایافت (١) سمع نفی عقل کرد ، گفت : « افأنت تسمع الصم ولوکانوا لایعقلون»، وبا نایافت بصرجز نفی نظر نکرده: « افأنت تهدی‌العمی ولوکانوا لایبصرون » واین دلیلی روشن است برفضل‌سمع بربصر ، وکافران‌را که ذم کرد بنایافت دانائی دل کرد که درسمع بسته است ، نه بنایافت بینائی ظاهر ، و ذلك فی قوله تعالی :« فانها لاتعمی الابصار و لکن تعمی‌القلوب‌التی فی‌الصدور ». جای دیگر اجابت دعوت در سمع بست که دانائی دل باآن‌است ، گفت :« انما یستجیب‌الذین یسمعون » ، « ولو علم الله فیهم خیراً لأسمعهم » ، و فی‌الحدیث : « ان اهل‌النار صم بکم لایسمعون ، لان السماع انس، والله لایحب ان یأنس اهل‌النار» . انظریا **محمد** « کیف‌نصرف‌الایات» نفصلها من جهة بعد جهة ، فی بیان التوحید وصحة النبوة ، « ثم هم یصدفون » یعرضون عما وضح لهم من‌البیان ، و قام علیهم من‌البرهان .

« قل ارأیتکم‌ان اتیکم عذاب‌الله بغتة‌اوجهرة »ـ لیلا اونهاراً، وقیل: بغتة فجاءة ، اوجهرة معاینة تنظرون الیه حین ینزل ، « هل یهلك الاالقوم الظالمون»ـ الذین‌جعلوا

١ـ نسخهٔ ج : بانایافت .

لله شركاء. فان قيل لم قوبل بالبغتة الجهرة، وانما تقضى الجهرة الخفية؟ الجواب ان البغتة مضمنه معنى الخفية، لأنه يأتيهم من حيث لا يشعرون، فيخفى سببه، فحمل على المعنى. «هل يهلك». هل حرف استفهام است، ومعنى استفهام طلب افهام است(١)، اما درين موضع نه حقيقت استفهام است، اگرچه برمخرج استفهام آورده، اين همچنان است كه گويند: قد علمت هل زيد فى الدار؟ ودرلغت عرب اين معنى فراوان آيد.

وبدانكه معانى «هل» درقرآن مختلف است، ووجوه آن فراوان: يكى بمعنى دليل وحجت است، كقوله: «هل عندكم من علم». يكى بمعنى تهديد وسياست، كقوله: «هل من محيص». يكى بمعنى عيب ومنقصت، كقوله: «هل يتبعون الا الظن». يكى بمعنى تعيير و ملامت، كقوله «هل آمنكم عليه». يكى بمعنى شك و شبهت، كقوله: «هل لنا من الامر من شىء». يكى بمعنى سؤال و طلب، كقوله: «هل يستطيع ربك». يكى بمعنى عذاب وعقوبت، كقوله: «هل امتلأت». يكى بمعنى ندامت و حسرت، كقوله: «هل الى مردّ من سبيل». يكى بمعنى بر وملاطفت، كقوله: «هل لك الى ان تزكى». و بسيار آيد در قرآن بمعنى قد، چنانكه: «هل اتى على الانسان»، «هل اتيك حديث الغاشية»، «و هل اتيك حديث موسى»، «هل اتيك حديث ضيف ابراهيم»، «و هل اتيك نبأ الخصم». و در قرآن هل بمعنى «ما» (٢) بسيار بود چنانكه گفت: «هل ينظرون الا ان تأتيهم الملئكة». «هل ينظرون الا الساعة»، «هل ينظرون الا ان ياتيهم الله»، «هل ينظرون الا تاويله»، «فهل على الرسل الا البلاغ المبين». اين همه بمعنى «ما» اند، وجمله بمعنى تقريراند بنزديك اهل لغت.

«و ما نرسل المرسلين الا مبشرين و منذرين» - پيغامبرانرا كه فرستاديم، بشارت و نذارت را فرستاديم. دوستانرا بشارت مى دهند ببهشت، و بيگانگان را بيم ميدهند (٣) بدوزخ، وبرپيغامبران بيش از تبليغ رسالت برين وجه نيست، اما انزال

١- نسخهٔ الف: «است» راندارد. ٢- مراد ماء نفى است. ٣- نسخهٔ ج: مينمايند.

آیت و توفیق هدایت جز خاصیّت الهیت ما نیست، و کس را باما در آن مشارکت و معاونت نیست. « فمن امن » ای صدق ، « وأصلح » العمل ، « فلاخوف علیهم » خوف القنوط ، « ولاهم یحزنون » حزن القطیعة .

« والذین کذبوا بآیاتنا »ـ یعنی بمحمد والقرآن، « یمسهم العذاب » یصیبهم، فیخالط ابدانهم ، کما قال: « مسنی الضر » ای بلغ ذالك من بدنی وخالطه. « بماکانوا یفسقون » ای یکفرون .

چون رسول خدا (ص) ایشانرا بیم داد و بترسانید ازعذاب خدای، ایشان ویرا دروغ زن گرفتند ، آنگه برسبیل استهزا عذاب خواستند ، گفتند : تا کی گوئی که عذاب می آید ؟ یکی بیار ازین عذاب خدای خویش اگر راست میگوئی ؟ رب العالمین بجواب ایشان این آیت فرستاد :

« قل لا اقول لکم عندی خزائن الله »ـ یعنی مفاتیح الله بنزول العذاب ، و « ولا اعلم الغیب » یعنی غیب نزول العذاب ، حتّی ینزل بکم . و گفته‌اند : این جواب ایشان است که گفتند : « لولا انزل الیه ملك فیکون معه نذیراً اویلقی الیه کنز اوتکون له جنة یأکل منها » . رب العالمین گفت : یا **محمّد** ایشانرا جواب ده که : من نمی گویم که خزینهای خدای که از آن روزی دهد و عطا بخشد ، بنزدیك من است ، و غیب ندانم تا شما را گویم که عاقبت کار شما بچه می باز آید از سعادت و شقاوت ؟ یا شما را چه پیش خواهد آمد از نیك و بد ؟ و نمیگویم که من فریشته‌ای ام که از کار الهی آن دانم که بشر نداند . من بشری همچون شماام . شما را نگویم مگر آنچه بمن گویند ، و بمن فرو فرستند از نامه وپیغام . هرچه گویم از قصهٔ پیشینیان و اخبار آیندگان ، بوحی پاك گویم و از کتاب حق . « قل هل یستوی الاعمی » بالهدی « والبصیر » بالهدی یعنی المؤمن والکافر والضّال والمهتدی . « افلا تتفکرون » فتعلموا انّهما لایستویان ؟!

النوبة الثالثة

قولـه تعالى: « قل ارأيتكم ان اتيكم عذاب الله » الايـة - اذا مسّـكم الضّر فممّن ترومون كشفه؟ او نابكم امرفمن الّذی تؤمّـلون لطمه ؟ مسکین فرزندآدم که قدر این لطف نمیداند! و خطر این عزت نمی‌شناسد ! درین آیت هم اظهار عزت وجلال است و بی‌نیازی خود ازبندگان، هم تعبیهٔ لطف وافضال است ونثار رحمت برایشان. میگوید: اگر بخداوندی خود از روی عدل بطشی نمایم برین خلقان ، آن کیست که آن بطش از ایشان باز دارد ، و ایشانرا فریاد رسد؟ و اگر از کمین گاه غیب ناگاه علم رستاخیز بیرون آریم ، این بندگان کجا گریزند ؟ و دست در که زنند ؟ و کرا خوانند ؟ آنگه بکرم خود هم خود جواب داد که : « بل ایّـاه تدعون » هم مرا خوانید ، و مرا دانید ، و کشف بلا از من خواهید ، که قادر بر کمال منم . مفضل بانوال منم . دوست و یار نیکو کار نیکو خواه منم .

در اخبار **داود** است کـه : یا داود ! زمینیان را بگوی چرا نه با من دوستی گیرید ، که سزای دوستی منم ! من آن خداوندم که با جودم بخل نه ، با علمم جهل نه ، با صبرم عجز نه ، در صفتم تغیرنه ، در گفتم تبدیل نه . رهی را بخشاینده و فراخ رحمتم . هرگز از فضل و کرم بنگشتم . در ازل رحمت وی برخود نبشتم ، عود محبت سوختم . دل وی بنور معرفت افروختم . زبان حال بنده گوید بنعمت شکر :

مهر ذات تست الهی دوستانرا اعتقاد یاد وصف تست یارب غمگنانرا غمگسار
دست مایهٔ بندگانت گنج‌خانهٔ فضل‌تست کیسهٔ امید از آن دوزد همی امید وار .

یا **داود** ! لویعلـم المدبرون عنی (۱) کیف انتظاری لهم ، وشوقی الی ترك

۱ـ نسخهٔ ج : اعنی.

معاصیهم، لماتوا شوقاً الیّ، و انقطعت او صالهم من محبّتی. یا داود! هذا ارادتی فی المدبّرین عنّی، فکیف ارادتی فی المقبلین علیّ! یا داود! نعمت از ما است شکر از دیگری میکنند. دفع بلا از ماست از دیگری می بینند. پناهشان حضرت ما است، پناه بادیگران‌می‌برند! آری بروند و بگریزند و باآخرهم بازآیند:

ترا باشد هم از من روشنائی بسی گردی و پس هم با من‌آئی.

یا **داود!** من دوست آنم کو مرا دوست است. من رفیق آنم کو مرا رفیق است. هام نشین (۱) آنم که درخلوت ذکر با من‌نشیند. من مونس آنم که بیاد من انس گیرد. یا **داود!** هر که مرا جوید مرا یابد، و او که مرا یابد سزد که نبازد.

پیر طریقت گفت: «ای حجت را یاد، و انس را یادگار، خود حاضری ما را جستن چه بکار! الهی! هر کس را امیدی و امید رهی دیدار. رهی رابی دیدار نه بمزد حاجت است نه با بهشت‌کار»:

مرا تا باشد این درد نهانی ترا جویم که درمانم‌تودانی.

«قل ایاه تدعون» - **جریری** گفت: اندر رموز این‌آیت: مرجع‌العارفین فی اوائل البدایات الی‌الحق، ومرجع‌العوام الیه بعدالایاس من‌الخلق. عارفان دراول‌کار در بدایت احوال باحق گریزند، ودل در خلق نبندند، واسباب نه بینند، وعامهٔ خلق در اسباب پیچند، ودل درخلق بندند، بعاقبت چون از خلق نومید شوند بحق باز گردند.

جنید گفت: من‌دعا الخلق فبایاه یدعوا، اذیقول الله تعالی: «بل‌ایاه تدعون» ضمیرحق جل جلاله فراپیش داشت، ودعوت خلق فاپس داشت، اشارت است که باجابت حق بنده بدعا رسید، نه بدعاءِ خود باجابت حق رسید. این‌همچنان است که گویند که: عارف طلب از یافتن یافت، نه یافتن ازطلب. واین مسئله را بسطی است، و شرح آن درسورة **فاتحه** رفت.

۱- نسخهٔ ج: من هم‌نشین.

« ولقد ارسلنا الی امم من قبلك فأخذناهم بالبأساءِ والضراءِ » - **ابن عطا** گفت اخذنا علیهم الطرق کلها لیرجعوا الینا . راهها فروبستیم برایشان یا یکبارگی از کل کون اعراض کردند ، و با صحبت ما پرداختند ، و مهر دل برما نهادند ، و بر وفق این حکایت مجنون است: اورا دیدند در طواف کعبه بیخود گشته ، و بی‌آرام شده ، و دریای عشق درسینهٔ اوموج براوج زده ، ودست برداشته که : « اللهم زدنی حب لیلی». بارخدایا ! عشق **لیلی** در دلم بیفزای، و بلاءِ مهر وی یکی‌هزار کن .آن پدر وی‌امیروقت بود، گفت: یامجنون ! تراخصمان بسیار برخاسته‌اند . روزی چند غائب شو، مگرترا فراموش کنند واین سودا برلیلی کمترشود. **مجنون** برفت ، روز سوم بازآمد ، گفت : یاپدر ! معذورم دار که عشق لیلی‌همه راهها بما فرو گرفته، وجز بسر کوی لیلی هیچ راه نمی‌برم :

هر کسی محراب دارد هر سوئی — باز محراب **سنائی** کوی تو !

« قل ارأیتم ان اخذ الله سمعکم » - قال **الترمذی** : اخـذ سمعکم عن فهم خطابه، وابصارکم عن‌الاعتبار بصنائع قدرته. « وختم‌علی‌قلوبکم» سلبکم معرفته‌هل یقدر احد فتح باب من هذه الابواب سواه ؟ کلا بل‌هوالبدیء بالنعمة تفضلا وفی‌الانتهاءِ کرماً.

۷ - النوبة الاولی

قوله تعالی : « **وأنذر به** »آگاه کن وبیم نمای‌بآن پیغام [که بتوفرستادند] « **الّذین یخافون** » ایشانرا کـه می ترسند « **ان یحشروا الی ربّهم** » کـه ایشانرا انگیخته با خدای خویش برند « **لیس لهم‌من دونه** » ایشانرا نیست جز از وی « **ولیّ ولاشفیع** » نه‌یاری ونه شفیعی « **لعلّهم یتّقون** (۵۱) » تامگر پرهیزند ازخشم و عذاب خدای .

« **ولا تطرد الّذین یدعون ربّهم** » ومـران ایشانرا که خدای خویش

میخوانند، « **بالغدوة والعشی** » بیامداد وشبانگاه « **یریدون وجهه** » ایشان بکردار خویش وجه خدای میخواهند ، « **ما علیك من حسابهم من شیء** » بر تو نیست از شمار ایشان هیچیز، « **و ما من حسابك علیهم من شیء** » و از شمار توهم برایشان هیچیز نیست « **فتطردهم** » اگر بـرانی ایشانـرا ، « **فتکون من الظّالمین** (۵۲) » از ستمکاران باشی .

« **وکذلك** » و همچنان « **فتنّا بعضهم ببعض** » آزموده کـردیم ایشانـرا بیکدیگر « **لیقولوا** » تا اقویا گویند : « **اهؤلاء** » این ضعیفان آنند « **منّ الله علیهم من بیننا** » که سپاس نهاد الله برایشان ازمیان ما « **الیس الله بأعلم** » الله داناتر دانائی است « **بالشّاکرین** (۵۳) » بآنکه سپاس داران ومنعم شناسان و سزاداران بنعمت کهاند .

« **واذا جاءك** » و چون بتو آیند « **الّذین یؤمنون بآیاتنا** » ایشان که گرویده‌اند بسخنان مـا « **فقل سلام علیکم** » گـوی از پیغـام من سلام بـر شما « **کتب ربّکم** » واجب نبشت خداوند شما شما را « **علی نفسه الرّحمة** » بر خویشتن رحمت ، « **انّه من عمل منکم سوءاً** » هـر کـه از شما بدی کند « **بجهالة** » بنادانی « **ثمّ تاب** » آنکه باز گردد « **من بعده** » پس ازآن بد که کرد « **وأصلح** » وتباه شدهٔ کار خود باصلاح آرد « **فانّه غفور رحیم** (۵۴) » خدای ویراآمرز کاراست وبخشاینده.

« **وکذلك** » وچنین است (۱) « **نفصّل الایات** » پیدا می کنیم بسخنهای(۲) خویش نشانهای پسند خویش « **ولتستبین** » وتا پیدا شود « **سبیل المجرمین** (۵۵) » راه ایشان که سر کشیدند پس آنکه پیغام شنیدند .

« **قل انّی نهیت** » گوی مرا بـاز زده‌اند « **ان اعبدالّذین تدعون من دون الله** » که ایشان پرستم که‌شما می پرستید فرود از الله (۳) « **قل** » گوی یامحمد

۱ـ نسخهٔ الف : وچنین هن. ۲ـ نسخهٔ ج: بسخنان . ۳ـ نسخهٔ ج : جزازخدای .

« لاأتّبع اهواءكم » من بر پس خوش آمد وپسند شما نروم « **قدضللت اذاً** » و اگر روم بیراه گردم آنگه ، **« وما انا من المهتدین(٥٦) »** و پس آنکه از راه یافتگان نیستم .

« قل انّی علی بیّنة » گوی من بر کاری روشنم و برنمونی راست و پیدائی درست **« من ربّی »** از خداوند خویش **« و کذّبتم به »** و شما آنرا می دروغ‌شمارید!

« ما عندی » بنزدیك من نیست و در دانش وتوان من نیست **« ماتستعجلون به »** آنچه شما بآن می‌شتابید[گاه ازعذاب و گاه از رستاخیز]. **« ان الحکم الاّ لله »** کار داشت و کار گزارد نیست مگر خدایرا **« یقصّ الحقّ »** کار راست می‌راند و بداد برگزارد **« و هو خیر الفاصلین(٥٧) »** و اوست بهترهمه‌کار بر گزارندگان .

« قل لو انّ عندی » گوی اگر بنزدیك من بودی و در توان من **« ماتستعجلون به »** این رستاخیز که بآن می شتابید ، و عذاب که می در خواهید ، **« لقضی الامر بینی و بینکم »** کاربر گزارده آمدی(١) میان من و میان‌شما **« والله اعلم بالظّالمین(٥٨) »** وخدای داناتراست ازمن بگفت ستمکاران و کرد ایشان .

النوبة الثانیة

قوله تعالی : « و انذر به الذین یخافون ان یحشروا الی ربهم » الآیة ـ این آیات درشأن موالی وفقراءِ عرب فروآمد **عماریاسر** و **ابوذر غفاری** و**مقداداسود** و **صهیب** و **بلال** و**خباب**و **سالم** و **مهجع** و **النمرة بن قاسط** و **عامربن فهیره** و**ابن‌مسعود** وامثال ایشان . رب‌العالمین میگوید : این قوم راآگاه کن بقرآن وبوحی که بتو فروفرستادیم. این « ها » با « مایوحی » شود ، و خوف اینجا بمعنی علم است یعنی : یعلمون انهم یحشرون الی ربهم فی‌الاخرة ، و نظیر این آیت آنست که گفت :

١ـ نسخهٔ الف : آمدید .

« انما تنذر من اتبع الذکر » . معنی آنست که: انّما یقبل انذارك الّذین یخافون ویتقون. میگوید : تهدید تو او پذیرد وسخن تو برو کار کند که تقوی وخوف دارد ، وایشان فقراءِ عرب اند ویاران گزیده، و گفته‌اند: مراد باین آیت مسلمانان‌اند واهل کتاب، ایشان که ببعث ونشور معترف‌اند، واز کتاب خدای خوانده و دانسته، وچون ببعث ومعاد معترف‌اند حجت بر ایشان روشن‌تر بود وواجب‌تر، ازین جهت ایشانرا بذکر مخصوص کرد . آنگه وصف اعتقاد مؤمنان کرد و گفت:

« لیس لهم من دونه » یعنی: ویعلمون انّه «لیس لهم من دونه ولی ولاشفیع». میدانند که جز از الله ایشانرا یار و دوست نیست ، و در قیامت شفاعت جز بدستوری او نیست چنانکه جای دیگر گفت : « یومئذ لاتنفع الشفاعة الامن اذن له الرحمن» . «لعلهم یتقون» ای یتقون اذا علموا انّه لاشفیع لهم و لا ناصر لهم دونی بمنعهم منی ، فلیتقوا بأعمالهم الصالحة . و قیل : لعلهم یتقون ان یجعلوا وسیلة الی غیری او شفیعاً الی سوای .

« ولا تطرد الذین یدعون ربهم »- سبب نزول این آیت آن بود که **بوجهل** واصحاب وی وجمعی از اشراف **بنی‌عبدمناف** بر **بوطالب** شدند و گفتند : می‌بینی این رذّالواوباش وسفله که برپی برادر زادهٔ تو ایستاده‌اند! هرجای که بی‌نامی است بی‌خان ومانی ، راندهٔ هرقبیله ، ناچیز هر عشیره ، او را پس‌رو است، و وی خریدار ایشان . ای اباطالب او را گوی : اگر این غربا و سفله از بر خویش برانی ما که سادات عربیم و اشراف قریش ترا پس روی کنیم و بپذیریم ، اما با این قوم که مولایان وآزاد کردگان ما اند، وچاکران و رهیگان اند، نتوانیم که با تو نشینیم ، که آن ما را عاری وشناری(۱) بود . **بوطالب** رفت و پیغام ایشان بگزارد و گفت : لوطردت هولاءِ عنك ، لعل سراة قومك یتبعونك . اگر اینانرا یك چند برانی مگر که صواب باشد ، تا اشراف **قریش** و

۱- بفتح اول، عیب بدتر وعارو امر مشهور بیدی(منتهی الارب) .

سادات عرب ترا پس روی کنند. رب العالمین بجواب ایشان آیت فرستاد: «ولاتطرد» مران یا **محمد**! «الذین یدعون ربهم بالغداة والعشیّ» ای یعبدون ربهم. این درویشان خداشناسان خدا پرستان که بامداد و شبانگاه نماز میکنند. و این در ابتداءِ اسلام بود که فرض نماز چهار بود: دو بامداد و دو شبانگاه. پس از آن پنج نماز در شبانروز فرض کردند. و گفته‌اند: «یدعون ربهم» ای یذکرون ربهم و یقرؤن القرآن. «بالغداة والعشیّ» - **شامی** «بالغدوة» بواو خوانند اینجا ودرسورة **الکهف**، و معنی همانست. «یریدون وجهه» - این وجه تعظیم و تفخیم ذکر را در آورد، و معنی آنست که یریدون الله و یقصدون الطریق الذی امرهم بقصده. همانست که **مصطفی** (ص) گفت بروایت **انس مالك**، قال: «تعرض اعمال بنی آدم بین یدی الله تعالی فی صحف مختمة، فیقول: اقبلوا هذا ودعوا هذا، فتقول الملائکة ما علمنا الاخیراً، فیقول الله عزوجل: هذا ما ارید به وجهی، وهذا مالم یرد به وجهی، ولا اقبل الا ما ارید به‌وجهی».

«ما علیك من حسابهم من شیء» - این جواب آنست که مشرکان و منافقان در فقراءِ مسلمانان می طعن زدند، و از مجالست ایشان می ننگ دیدند، و رسول خدا را بدرویشی و بدحالی ایشان می طعن زدند؟ چنانکه جای دیگر گفت: «ان الذین اجرموا» الایة، «اهؤلاءِ الّذین اقسمتم» الایة. این جواب ایشانرا است، میگوید: اگر ایشان اهل عارند بر تو از شمار ایشان هیچ چیز نیست که ایشانرا توانی که رانی، همچنانکه **نوح** گفت قوم خویش را: «ان حسابهم الا علی ربی»، «و یاقوم من ینصرنی من الله ان طردتهم». این همه جوابها آنست که ویرا گفته بودند: «مانریك اتبعك الا الذین هم اراذلنا»، «واتبعك الارذلون».

«و ما من حسابك علیهم من شیء» - یك وجه آنست که این هامیم بادشمنان

مصطفی (ص) شود، که‌ویرا میگفتند که: درویش است ، ویتیم **بوطالب** است، وصنبوراست و باوی فریشته هم بازو نیست ، ووی ملك نیست ، و ویرا گنج نیست . و نیز گفتند که : مجنون است وساحر ومفتری و کذاب وصاحب اساطیر . میگوید : از شمار تو برایشان هیچ چیز نیست. دیگروجه: « وما من حسابك علیهم » ای علی اهل الصّفّة ، اگرازتو زلتی آید برایشان از بار آن هم هیچ چیز نیست ، « فتطردهم » یعنی ان تطردهم ، « فتکون من الظالمین ». و گفته‌اند : فتطردهم جواب آنست که گفت : « ماعلیك من حسابهم من شیء » ، و « فتکون من الظالمین» جواب آنست که گفت : « ولاتطرد الذین ». یکی جواب نفی است ویکی جواب نهی ، ونظم آیت اینست : و لا تطرد الّذین یدعون ربهم فتکون من الظالمین ما علیك من حسابهم من شیء وما من حسابك علیهم من شیء فتطردهم .

یقال فی « الحساب » هیهنا ثلثة اقوال : احدها حساب اعمالهم ، کقوله : « ان حسابهم الاعلی ربی » . الثانی حساب ارزاقهم . الثالث من کفایتهم . تقول : حسبی ای کفانی . « فتطردهم » ای تبعدهم ، و قیل تؤخرهم من الصّفّ الاوّل الی الاخیر .

و کذلك»ـ این بساط سخن است که عرب این چنین بسیار گویند بی تمثیل، ودرقرآن مثل این فراوان است. « فتنا بعضهم ببعض»ـ فتنه اینجاتوهین ضعفا وفقراء است درچشم اقربا واغنیا ، یعنی ابتلینا فقراء لمسلمین من العرب والموالی بالعرب من المشرکین **ابی جهل** و **الولید بن المغیره و عتبه وامیّه وسهیل بن عمرو** . « لیقولوا » یعنی الاشراف « اهؤلاءِ » یعنی الضعفاء والفقراء «منّ اللّه علیهم من بیننا » بالایمان . این چنان بود که شریف در وضیع نگرد که مسلمان شد عارش آید که چون وی باشد، و گوید این هن(۱) مسلمان شود پیش از من، و پس من چون وی باشم کلاّ و لمّا ، ننگش آید که مسلمان شود! اینست معنی فتنهٔ ایشان . همانست که جای دیگر گفت : « وجعلنا بعضکم لبعض

۱ـ چنین است در نسخ موجود .

فتنة ليتخذ بعضهم بعضاً سخرياً » . پس آنكه گفت :

« اليس الله بأعلم بالشاكرين» جاى ديگر گفت : بأعلم بما فى صدور العالمين . « ربكم اعلم بكم » . همه درين خيزانديميگويد : الله خود داند و از هر دانائى دانا تر است كه شاكر نعمت هدايت كيست ، وسزاوار بآن كيست .

و اذا جاءك » ـ جواب كافران تمام كرد، آنكه گفت : چون بتو آيند مؤمنان ، يعنى درويشان صحابه كه ذكر ايشان رفت . **عطا** گفت : **ابو بكر صديق** است و **عمرو عثمان و على و بلال وسالم و ابو عبيده و مصعب عميرو حمزه و جعفر و عثمان بن مظعون وعمار بن ياسرو ارقم بن الارقم و ابوسلمة بن عبدالاسد.** « فقل سلام‌عليكم »ـ از پيغام من گوى سلام برشما . پس از نزول اين آيت رسول خدا هر گه كه ايشانرا ديدى ابتدا بسلام كردى و گفتى : « الحمد لله الذى جعل من امتى من امرت ان اصبرمعهم و اسلّم عليهم » . وسلام در لغت چهار معنى است نامى است از نامهاى خداوند جل جلاله ، يعنى كه پاك است و منزه ومقدس از هر عيب و ناسزا كه ملحدان و بيدينان گويند . وقيل : معناه ذوالسلامة ، اى الذى يملك السلام الذى هوتخليص من المكروه فيؤتى به من يشاء . وجه ديگر مصدر است ، يقال : سلّمت سلاماً، وتأويل آن تخلص است يعنى كه سلام كنندهٔ تو دعا ميكند تا نفس تو ودين تو از آفات تخلص يابد . وجه سوم سلام جمع سلامت است . چهارم نام درخت است،آن درخت كه عظيم باشد و قوى ، و از آفات سلامت يافته .

روى **ابوسعيدالخدرى** ،قال : كنت فى عصابة فيها ضعفاء المهاجرين ، وان بعضهم يستر بعضاً من العرى ، و قارىء يقرأ علينا و نحن نستمع الى قراء ته ، فجاء النبى (ص) حتّى قام علينا ، فلما رآه القارىء سكت ، فسلّم ، فقال : «ما كنتم تصنعون» ؟ قلنا يا رسول الله قارىء يقرأ علينا و نحن نستمع الى قراءته . فقال رسول‌الله (ص) : « الحمدلله

الذی جعل فی امتی من امرت ان اصبر نفسی معهم »، ثم جلس وسطنا لیعدّ نفسه فینا، ثم قال بیده هکذا فحلق القوم و نورّت وجوههم ، فلم یعرف رسول الله (ص) احد. قال: و کانوا ضعفاء المهاجرین ، فقال النبیّ (ص) : « ابشروا صعالیك المهاجرین بالنور التام یوم القیامة ، تدخلون الجنة قبل اغنیاءِ المؤمنین بنصف یوم مقدار خمس مائة عام ».

« کتب ربکم علی نفسه الرحمة »ـ ای قضی و اوجب علی نفسه لخلقه الرحمة ایجاباً مؤکداً ، و قیل: کتب ذلك فی اللوح المحفوظ . میگوید : در لوح محفوظ نبشت و واجب کرد بر خویشتن که بر بندگان رحمت کند . و قیل : هو ما قال النبیّ (ص): «لما قضی الله الخلق کتب کتاباً فهو عنده ، فوق عرشه: انّ رحمتی سبقت غضبی» . آنکه بیان کرد که آن رحمت چیست ؟ گفت : « انّه من عمل منکم سوءً » یعنی کتب انه من عمل منکم سوءً بجهالةٍ . این جهالت درین موضع مذمت است نه کلمت معذرت از کس بد نیاید مگر آن بد وی از نادانیست ، که جاهل فرا سر گناه شود و از عاقبت مکروه آن نیندیشد. **ابن کثیر و ابوعمرو وحمزه و کسائی** « انّه من عمل منکم » بکسر الف خوانند ، گویند که : « کتب » بمعنی « قال » است، و تقدیره : قال ربکم انه من عمل ، وهمچنین « فانّه غفور » بکسر خوانند برمعنی ابتدا ، لانّ مابعد الفاءِ حکمه الابتداء ، لأنّه قال : « فهو غفور رحیم ». **عاصم و ابن عامر** « انّه من عمل » بفتح الف خوانند بر معنی بدل رحمت کأنه قال : کتب انّه من عمل ، و همچنین « فانّه غفور » بفتح خوانند برخبر ابتداءِ مضمر، یعنی : فأمره انّه غفور رحیم . و **نافع** اوّل بفتح خواند بر معنی بدل ، و ثانی بکسر خواند برمعنی ابتدا .

« و کذلك نفصل الایات »ـ نبینها لك مفصلة فی کل وجه من امر الدنیا والآخرة. «ولتستبین سبیل المجرمین » ـ این را بر چهار وجه خوانده‌اند، برسه تاویل اهل **مدینه بوجعفر** و **نافع** خوانده‌اند، « ولتستبین » بتاء ، سبیل بنصب، مخاطبت با **مصطفی** (ص)

است،معنی آنست که تا روشن فرا بینی‌فرا راه مجرمان، یعنی بشناسی‌کار ایشان، ومعلوم کنی سرانجام ایشان. دیگروجه « ولیستبین » بیا، سبیل بنصب، قراءت **یعقوب** است، حکایت از **مصطفی** (ص)، یعنی: و لیستبین‌الرسول سبیل‌المجرمین. تا پیغامبر ما روشن فرا سبیل‌مجرمان بیند. وروا باشد که‌رسول(ص) مخاطب‌است‌ومراد بآن امت بود. یعنی: و لیستبینوا سبیل‌المجرمین، ای لیزدادوا استبانة لها. سدیگر وجه « لتستبین » بتاء، سبیل برفع، قراءت **ابن کثیر** است و**ابوعمرو** و**ابن عامر** و **حفص** از **عاصم**. چهارم « ولیستبینوا» بیاء، سبیل برفع، قراءت **حمزه** و**کسائی**است و **ابوبکر** از **عاصم**. «تا» از بهر تأنیث، و«یا» ازبهرتقدّم فعل‌براسم‌درهردو قراءت معنی یکی‌است. میگوید: تا پیدا شود سبیل مجرمان که ایشان سر کشیدند پس‌آنکه پیغام شنیدند. سین زائده است درین دو قراءت پسین، بان و استبان، آشکارا شد، چون: علاواستعلی و قام و استقام واخوات این. وسبیل برلغت‌اهل‌**حجاز** مؤنّث‌است، وبرلغت **بنی‌تمیم** مذکّر. «ولیستبین سبیل المجرمین» تقدیره سبیل‌المجرمین من سبیل المؤمنین، الا انه‌کان معلوماً فحذف، کقوله: « سرابیل تقیکم‌الحرّ » یعنی والبرد، فحذف لأن الحر یدل علی البرد.

« قل انّی نهیت ان اعبدالذین تدعون من دون الله » ـ کافران **مصطفی** (ص) را تعییرمیکردند که:دین پدران بگذاشت، وبتانرا بگذاشت‌وخوار کرد، و ما که این‌اصنام‌را می پرستیم بآن می‌پرستیم تا ما را با الله نزدیك گرداند: « ومانعبدهم‌الا لیقرّبونا الی الله زلفی ». رب العالمین گفت: **یا محمد**! ایشانرا گوی که جزالله را سزانیست که پرستند، وجزاو خداوندومعبود نیست. مرا نفرمودند که‌اینان پرست. اینان مخلوقان‌اند و عاجزان همچون شما.

« انّ الّذین تدعون من دون الله عباد امثالکم » ـ و شما که بتان می پرستید بهوا می پرستید نه ببینت و برهان، ومن برآن نیستم که برپی هواءِ شما روم. « قدضللت

اذاً وما انامن‌المهتدين » ـ من پس گمراه باشم اگر این بتان پرستم، وهر گزراه براه هدی نبرم. چرا من پی هواءِ شما باید رفت ، و من خود بر بیّنت و برهان روشنم از خداوند خویش ، وبرعبادت الله نه بر پی هوا ام که بر بیّنت خدا ام .

« انّی علی بیّنة من ربی و کذبتم به » ـ یعنی بالبیان ، و هومعنی‌البیّنة ، و شما آن بیان که من آورده‌ام دروغ زن میگیرید . « ما عندی ما تستعجلون به » ـ این جواب **نضر حارث** است و رؤساءِ **قریش** که میگفتند : « ایتنا بعذاب الله ان کنت من الصّادقین » . و **نضر** در حطیم **کعبه** ایستاده بود ، و میگفت : بار خدا ! اگر آنچه **محمد** میگوید حق است و راست ، ما را آن عذاب فرست که او وعده میدهد . رب العالمین گفت : یا **محمد** !ایشانرا جواب ده که : « ما عندی ما تستعجلون به » . چه شتابست که میکنید ؟ و نزول عذاب می خواهید ؟ آن بنزدیك من و توان من نیست . جای دیگر میگوید : « و یستعجلونك بالعذاب و لولا اجل مسمّی لجاءهم العذاب » . آنگه گفت :

« ان‌الحکم الا لله » ـ حکم خدایراست وجز ویرا حکم نیست ، وفرو گشادن عذاب جز بقدرت وعلم وی نیست. چون وقت‌آن برآید فرو گشاید ، وآنرا مردّ نیست. « یقص‌الحق » ـ برقراءت **ابن کثیر** و**نافع** و **عاصم** ، میگوید : « یقص‌القصص الحق » الله سخن راست گوید، وحدیث راست کند، باقی«یقضی الحق»خوانند، ای : یقضی القضاء الحق. الله کار که گزارد و حکم که کند بداد کند و براستی. « وهوخیر الفاصلین»الذین یفصلون بین‌الحق والباطل .

« قل‌لو انّ عندی »ـ ای بیدی ، « ماتستعجلون به » من‌العذاب « لقضی‌الامر بینی و بینکم » و انفصل ما بیننا بتعجیل العقوبة . میگوید : اگر بدست من بودی‌آن رستاخیز که بآن می‌شتابید ، و آن عذاب که می‌خواهید، بسرشما آوردمی ، تا شما را

بآن هلاك کردمی، تااین‌مطالبت یکدیگرمیان مابریده گشتی، ازمامطالبت شما باخلاص عبادت، و ازشما مطالبت مابتعجیل عقوبت. «والله اعلم بالظالمین» - ای هوأعلم بوقت عقوبتهم، فیؤخرهم الی وقته وأنالااعلم ذلك.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «وأنذر به‌الذین یخافون» الایة - خوف اینجا بمعنی علم است، وترسنده بحقیقت اوست که علم ترس داند، ترس بی‌علم ترس خارجیان است، وعلم بی ترس علم زندیقان، وترس با علم صفت مؤمنان وصدیقان. اینست صفت درویشان‌صحابه واصحاب صفّه، هم ترس بود ایشانرا وهم علم، هم اخلاص بود ایشانرا وهم‌صدق. رسول خدا (ص) روزی بایشان بر گذشت. ایشانرا دید هریکی‌کان حسرت شده، و اندوه دین بجان ودل پذیرفته، با درویشی و بی کامی بساخته، ظاهری شوریده، وباطنی آسوده، قلادهٔ معیشت و نعمت گسسته، و راز ولی‌نعمت بدل ایشان پیوسته، چشمهاشان چون ابر بهاران، ورویها چون ماه تابان. همه درآن‌صفّه صف کشیده، ونور دل ایشان بهفت طبقهٔ آسمان پیوسته. رسول خداآن سوز و نیازوآن راز ونازایشان دید، گفت: «ابشروا یا اصحاب الصفة! فمن یقی‌منکم علی‌النعت‌الذی انتم علیه الیوم، راضیاً بمافیه، فانه من رفقائی یوم القیامة».

زهی دولت و کرامت! زهی‌منقبت ومرتبت! از دور **آدم** تامنتهی عالم کرا بود از اولیاء واتقیا این خاصیت واین‌منزلت؟ قدر شریعت **مصطفی** ایشان دانستند، و حقّ سنّت وی ایشان گزاردند. ربوبیت ایشانرا متواری وار در حفظ خویش بداشت، وبنعت محبّت درقباب‌غیرت بپرورد. وایشانرا نزّاع القبائل گویند: **بلال** از **حبش** و **صهیب** از **روم** و **سلمان** از **پارس**. نزّاع القبائل بدان معنی‌اند که از قبیلهاشان بیرون کنند

یا خود از قبیلها و آبادانیها بگریزند ، از بیم آنکه خلق در ایشان آویزند ، و از حق مشغول دارند ، که هر که بخلق مشغول گشت ، ازحق باز ماند .

بوهریره گفت هفتاد کس دیدم ازاصحاب صفّه که باهریکی از ایشان نبود مگر گلیمکی کهنه پاره پاره برهم‌نهاده و ابر(۱) گردن‌خود بسته. کس بود که تانیمه‌ساق برسیده ، و کس بود که تابکعبتین ، وآنکه بهردو دست خویش فراهم میگرفتند ، وبدان عورات می‌پوشیدند، ورسول خدا هر گه که فتحی درپیش بودی گفتی:خداوندا ! بحق این دلهای افروخته ، وبحق این شخصیتهای فروریخته ، که ولایت‌کافران برما بگشائی، وما را برکافران نصرت دهی . و گفتی : مرا که جوئید در میان اینان جوئید ، و روزی که خواهید بدعاءِ ایشان خواهید : « ابغونی فی ضعفائکم. هل تنصرون و ترزقون الا بضعفائکم » ، و آنکه موافقت ایشانرا درویشی بدعا خواستی ، گفتی : « اللّهمّ احینی مسکیناً ، وأمتنی مسکیناً ، واحشرنی فی‌زمرة المساکین » . فقالت **عائشة** : لم یا رسول الله ؟ قال : « انهم یدخلون الجنّة قبل اغنیائهم بأربعین خریفاً ». وهم ازبهر ایشان گفت: « حوضی ما بین **عدن** الی **عمان**، شرابه ابیض من‌اللبن وأحلی من‌العسل . من شرب منه شربةً لایظمأ بعدها ابداً ، و اوّل من یرده صعالیك المهاجرین » . قلنا : و من هم یا رسول الله ؟ قال : « الدنس الثیاب ، الشعث الرؤس ، الّذین لاتفتح لهم ابواب السدد ، ولا یزوجون المنعمات الذین یعطون ما علیهم و لایعطون مالهم » .

هنوز رب العالمین‌ایشانرا نیافریده، ودرعالم وجود نیاورده، که بهزار سال پیش از ایشان با پیغامبران **بنی‌اسرائیل** میگوید ، وایشانرا جلوه میکند که: مرا بندگانی‌اند که مرا دوست دارند ، ومن ایشان را دوست دارم ، ایشان مشتاق من‌اند ، ومن مشتاق ایشان . ایشان‌مرا یاد کنندومن‌ایشانرا یاد کنم . نظرایشان بمن است و نظرمن بایشان.

---

۱ ـ کذا .

عجیب‌کاریست کاردوستان ! وطرفه بازاریست بازار ایشان ! پیش ازآنکه در وجود آرد ایشانرا جلوه میکند ، و چون (١) در وجود آمدند ، در خلوت « و هو معکم» براز و نازشان می پرورد . آنکه بی مرادی و بی‌کامی روزشان بسر می‌آرد، و آسیای بلا برفرق سرشان میگرداند .

پیر طریقت گفت : در بادیه می‌شدم ، درویشی را دیدم که از گرسنگی و تشنگی چون خیالی گشته ، وآن شخص وی از رنج وبلا بخلالی باز آمده ، وسرتا پای وی خونابه گرفته. گفتا: بتعجّب دروی می‌نگرستم، و خدایرا یادمیکردم . چشم فراخ باز کرد و گفت : این کیست که امروز در خلوت ما رحمت‌آورده ؟ گفتا : درین بودم که ناگاه ازسر وجد خویش برخاست ، وخود را برزمین میزد ، ومشاهده‌ای را که درپیش داشت جان نثار همی کرد ومیگفت :

من پای برون نهادم اکنون ز میان جان داند با تو و تو دانی با جان
در کوی تو گر کشته شوم باکی نیست کو دامن‌عشقی که بروچاکی‌نیست؟
یك عاشق آزاده نه بینی بجهـان کزباد بلا برسر او خاکی‌نیست.

« ولاتطرد »ـ کافران‌بر **مصطفی** (ص)آمدند ، گفتند : یا محمد! مامی‌خواهیم که‌بتو ایمان آریم ، لکن‌مارا عار باشد با این گدایان نشستن، و آن بوی ناخوش‌خلقان ایشان کشیدن . ایشانرا از خویشتن دور کن ، تاما بتو ایمان آریم . رسول خدا عظیم حریص بود بر ایمان ایشان ، و لهذا یقول الله تعالی : « لعلك باخع نفسك الا یکونوا مؤمنین » . آورده‌اند بیك روایت کـه رسول خدا **عمر** را به پیغام بدرویشان فرستاد تا روزی چند کمترآیند مگر که ایشان ایمان‌آرند. **عمر** هنوز سه گام رفته بود که **جبرئیل** آمد و آیت آورد که : « ولاتطرد » یا **محمد**! مران ایشانرا که من نرانده‌ام . منواز

١ـ نسخهٔ الف : و که.

ایشانرا که من نخوانده‌ام. آری مقبولان حضرت دیگرند، ومطرودان قطیعت دیگر! این درویشان خواندگان «والله یدعوا الی دارالسلام» اند، وآن بیگانگان راندگان «اخسئوا فیها ولا تکلّمون». رسول خدا عمر را بازخواند. کافران نیز باز آمدند، و گفتند: اگر می توانی باری یك روز ما را نوبت نه، و یك روز ایشانرا، تا بتو ایمان آریم. رسول خدا همت کرد که این نوبت چنانکه در می خواهند بنهد. جبرئیل آمد و آیت آورد: «واصبر نفسك مع الذین یدعون ربّهم» الایة - با ایشان باش که من با ایشانم. ایشانرا خواه که من ایشانرا خواهانم. کافران چون ازین نوبت روز روز نهادن نومید گشتند باز آمدند و گفتند: اگرنوبت نمی‌نهی روا داریم، وبا ایشان بنشینیم اندی که تو بما نگری نه با ایشان، و اکرام ما را روی سوی ما داری، تا بتو ایمان آریم. **مصطفی** عمر را بخواند و بدرویشان فرستاد، تا دل ایشان خوش گرداند، و رضاءِ دل ایشان بـاین معنی بجوید، مگر آن کافـران ایمان آرند، و مقصود کافـران در آنچه میخواستند نه‌آن بود تا ایمان‌آرند، بلکه میخواستند تا دل درویشان بیازارند، مگر از مصطفی نفرت گیرند، واز دین وی بر گردند. چون عمر فرا راه بود تا این پیغام ببرد، **جبرئیل** آمد و آیت‌آورد: «ولا تعد عیناك عنهم» یامحمد! ازین درویشان روی‌مگردان، و چشم از ایشان بر مگیر، کـه من با ایشان همی نگرم. رسول خـدا یکبارگی روی بدرویشان آورد و با ایشان بنشست، و پیوسته گفتی: «بابی من وصانی به ربّی».

«یریدون‌وجهه»- **بویعقوب نهرجوری** را پرسیدند که: صفت مرید چیست. این‌آیت برخواند که: «یدعون ربّهم بالغدوة والعشیّ یریدون‌وجهه»، اصبحوا ولاسؤل لهم من دنیاهم، ولامطالبة من عقباهم، ولا همّة سوی حدیث مولاهم. فلما تجرّدوا لله تمحّضت عنایةالحقّ لهم فتولّی حدیثهم، فقال: ولا تطردهم یا محمّد.

«یریدون وجهه» - معنی ارادت خواست مراد است در راه بردن، و آن سه

قسم است : یکی ارادت دنیای محض ، دیگر ارادت آخرت محض ، سدیگر ارادت حقّ محض . ارادت دنیا آنست که گفت عزّ ذکره : « تریدون عرض الدنیا » ، « من کان یرید العاجلة » ، « من کان یرید حرث الدّنیا » ، « وان کنتنّ تردن الحیوة الدّنیا وزینتها » ، ونشان ارادت دنیا دوچیز است ، در زیادت دنیا بنقصان دین راضی بودن ، واز درویشان مسلمانان اعراض کردن ، و ارادت آخرت آنست که گفت تعالی وتقدس : « و من اراد الاخرة » ، « من کان یرید حرث الاخرة نزد له فی حرثه » ، و نشان آن دو چیز است در سلامت دین بنقصان دنیا راضی بودن ، ومؤانست با درویشان داشتن . و ارادت حق آنست که الله گفت جل جلاله : « یریدون وجهه » ، « و ان کنتنّ تردن الله و رسوله » ، ونشان آن پای بدو گیتی فرا نهادن است ، واز خلق آزاد گشتن ، و از خود برستن (۱) .

این خود بیان علم است وتحقیق عبارت، امّا بیان فهم بزبان اشارت آنست که **پیر طریقت** گفت چون او را از ارادت پرسیدند، گفتا : « نفسی است میان علم ووقت، در ناحیهٔ ناز ، در محلهٔ دوستی ، در سرای نیستی ، چهار حد دارد آن سرای : یکی با آشفتگان شود ، یکی با غریبان ، سدیگر با بیدلان ، چهارم با مشتاقان . آنگه گفت : ای مهربان فریادرس ! عزیز آن کس کش با تویك نفس . ای یافته و یافتنی ! از مرید چه نشان دهند جز بی‌خویشتنی! همه‌خلق‌را محنت از دوریست ، ومرید را ازنزدیکی ! همه را تشنگی از نایافت آب ، و مرید را از سیرابی ! الهی ! یافته میجویم ! با دیده ور میگویم ! که دارم چه جویم که بینم چگویم! شیفتهٔ این جست و جویم ! گرفتار این گفت و گویم :

تا جان دارم غم ترا غمخوارم   بی جان غم عشق تو بکس نسپارم.

« و اذا جاءك الّذین یؤمنون بآیاتنا » ـ مؤمنان دیگراند و عارفان دیگر .

۱ــ نسخهٔ ج : وازخود بازرستن . متن از «الف» است .

مؤمنان نخست در صنایع و آیات نگرند، آنگه از آیات بما رسند. عارفان نخست بما رسند، آنگه از ما بآیات باز گردند. یا **محمد** ! آنان که بواسطهٔ آیات بما ایمان آرند، بواسطهٔ خود سلام ما برایشان رسان، و آنکس که بی واسطه ما را شناخت، و بی صنایع ما را یافت، بی واسطه ما خود سلام بدو رسانیم، وذلك فی‌قوله : « سلام قولا من رب‌الرحیم » .

پیر طریقت گفت : « الهی! او که ترا بصنایع شناخت، برسبب موقوف‌است، و او که ترا بصفات شناخت، در خبر محبوس است. او که باشارت شناخت، صحبت را مطلوبست. او که ربودهٔ اوست‌ازخود معصوم است ». « کتب ربّکم علی نفسه‌الرّحمة»۔ ان وكل بك من كتب عليك الزّلّة، فقد تولى بنفسه لك كتاب الرحمة. كتابته لك ازلية، والكتابة‌عليك‌وقتيّة، والوقتيّة لاتبطل‌الازليّة. قال **الواسطی** : برحمته وصلوا الى عبادته، لابعبادتهم و صلوا الى رحمته، و برحمته نالوا ماعنده لا بأفعالهم، لأنه (ص) يقول : « ولا انا الا ان يتغمّدنی‌الله منه برحمة » .

« انه من عمل منكم سوء بجهالة ثمّ تاب من بعده وأصلح فانّه غفور رحيم »۔ روی فی بعض‌الاخبار ناديتمونی فلبيّتكم، سألتمونی فأعطيتكم، بارزتمونی فأمهلتكم، تركتمونی فرعيتكم، عصيتمونی‌فسترتكم. فان‌رجعتم‌الیّ قبلتكم، و ان ادبرتم(۱) عنی انتظرتكم. میگوید : بندگان من! رهیگان من! مرا بآواز خواندید بلبّیك تان جواب دادم، ازمن نعمت خواستید عطاتان بخشیدم. به بیهوده بیرون‌آمدید، مهلت‌تان دادم. فرمان من بگذاشتید رعایت ازشما برنداشتم. معصیت کردید، ستم برشما نگه داشتم. با این همه گرباز آئیدتان بپذیرم، وربر گردید باز آمدن را انتظار کنم: « انا اجود الاجودین و اکرم الاکرمین وارحم‌الرّاحمین » .

۱- نسخهٔ ج : دبرتكم عنی !

٨ - النوبة الاولى

قوله تعالى: «**و عنده مفاتح الغيب**» و بنزديك اوست گنجهاى غيب «**لايعلمها الّا هو**» نداند آنرا مگر او «**و يعلم ما فى البرّ والبحر**» وميداند هر چه در خشك است و هرچه درآب «**و ما تسقط من ورقة**» و بنيوفتد برگى ازشاخى «**الّا يعلمها**» مگرميداند آنرا [كه كى جدا شد و چند گرد بگشت و كجا افتاد وپس آن‌چون‌شد] «**ولاحبّة فى ظلمات الارض**» ونه تخمى‌درتاريكيهاى‌زمين‌او كنده(١) يا افتاده كه‌رست يا نرست «**ولا رطب ولا يابس**» و نه هيچ ترى و نه هيچ خشكى «**الّا فى كتاب مبين**(٥٩)» مگر در نامه‌اى پيدا و پيدا كننده.

«**و هو الّذى يتوفّيكم باللّيل**» و اوست كه شما را مى ميراند بشب «**و يعلم ماجرحتم بالنّهار**» و ميداندآنچه ميكرديد بروز «**ثمّ يبعثكم فيه**» آنگه شما را از آن خواب مى بر انگيزاند در دانش خويش «**ليقضى اجل مسمّى**» تاآنكه نامزد كرده شما را سپرده آيد، وحق عمرشما بشما گزارده آيد «**ثمّ اليه مرجعكم**» آنگه با وى است بازگشت شما «**ثمّ ينبّئكم بماكنتم تعملون**(٦٠)» و پس خبر كند شما را بكرد شما كه مى كرديد.

«**و هوالقاهر**» و اوست فرو شكننده و كم آورنده «**فوق عباده**» زبر رهيگان(٢)خويش «**و يرسل عليكم حفظة**» ومى فرو فرستد برشما نگهبانان«**حتّى اذا جاء احدكم الموت**» تا آنگه كه بهر يكى از شما آيد مرگى «**توفّته رسلنا**» بميرانداو را فرستادگان ما «**وهم لايفرّطون**(٦١)» و ايشان نگذارند كه‌وى‌نفس زند بيش از اندازه.

١ـ نسخهٔ ج: افكنده. متن ازالف است. ٢ـ نسخهٔ ج. بندگان. متن ازالف‌است.

« **ثمّ ردّوا الی الله** » آنکه باز برند ایشانرا با خدای « **مولاهم الحقّ** » آن خداوند ایشان براستی وسزاواری «**الا**» آگاه بید(١) «**له الحکم**» ویرااست‌خواست وکاربر گزارد « **و هو اسرع الحاسبین**(٦٢) » و اوست‌سبکبارتر همه‌دانایان‌وشمارندگان.

« **قل من ینجّیکم** » گوی کیست که می رهاند شما را « **من ظلمات البرّ والبحر** » ازتاریکهای‌خشك‌وآب‌و درماندگیها در دشتها و کشتیها؟« **تدعونه تضرّعاً وخفیة** » میخوانید او را بزاری در آشکارا و در نهان « **لئن انجیتنا** » میگویند: اگر برهانی ما را « **من هذه** » ازین که‌درآن‌افتادیم« **لنکوننّ من الشّاکرین**(٦٣) » تا باشیم از سپاس داران باشیم .

« **قل الله ینجّیکم منها** » گوی‌الله می‌رهاندشما را از آن« **ومن کلّ کرب** » و از هر تاسائی (٢) و هر اندوهی « **ثمّ انتم تشرکون**(٦٤) » پس آنکه از اسباب با وی انباز می‌آرید .

« **قل هوالقادر** » گوی او توانا است « **علی ان یبعث علیکم** » برآنکه بر شما انگیزد « **عذاباً من فوقکم** » عذابی از زبر شما « **اومن تحت ارجلکم** » یا عذابی از زیر پایهای‌شما « **او یلبسکم شیعاً** » یا شما را در آمیزد ودرهم‌او کند جوك جوك(٣) « **و یذیق بعضکم بأس بعض** » وبچشاند شما رازور ورنج یکدیگر« **انظر کیف نصرّف الایات** » درنگر چون می گردانیم سخنان خویش از روی بروی « **لعلّهم یفقهون**(٦٥) » تا مگر در یابند .

« **وکذّب به قومك** » و قوم تو آنرا می دروغ شمارد و ترا نا استوار « **وهو الحقّ** » و آن راست‌است و درست« **قل لست علیکم بوکیل**(٦٦) » گوی من

١ـ نسخهٔ ج : باشید. متن‌ازالف. ٢ـ تاسا بمعنی اندوه وملالت (برهان قاطع) نسخهٔ ج : غمی . ٣ـ نسخهٔ ج : جوق جوق.

برشماکارساز وکارتوان و کاردار نه‌ام .

«لکلّ نباء مستقرّ »پیداشدن‌هر بودنی‌را هنگامی‌هست**« وسوف تعلمون»(٦٧)** و آری آگاه شید (۱)

النوبة الثانية

قوله تعالی : «و عنده مفاتح الغیب »ـ مفاتح خزائن است ، و مفاتیح مقالید . مفاتح جمع مفتح ومفاتیح جمع مفتاح . « وعنده مفاتح الغیب » همانست که جای دیگر گفت : « له مقالید السموات والارض » ، و این خزائن غیب آن پنج علم اند که آنجا گفت : « انّ الله عنده علم الساعة » . روی **ابن عمر** انّ النبیّ (ص) قال : « مفاتیح الغیب خمس لایعلمها الّا الله» .

« انّ الله عنده علم الساعة »الی آخره ـ این آیت جواب آن اعرابی است که پیش **مصطفی** شد ، و معه ناقة ، فقال : ان کنت نبیّـاً فأخبرنی عمّا فی بطن ناقتی هذه ذکر هو اوأنثی ؟ و ما الّذی یصیبنا غداً ؟ و متی یمطرالسّماء ؟ و متی تقوم السّاعة ؟ و متی اموت؟ فنزلت: « انّ الله عنده علم السّاعة » الایة .

جمعی‌مفسران گفتند : که مفاتیح غیب آنست که از آدمیان در غیب است از روزی وباران ونزول عذاب و سعادت و شقاوت وثواب وعقاب و سر انجام کار و خاتمت اعمال و انقضاءِ آجال . و گفته‌اند که : درین آیت دلالت روشن است که رب العالمین بحقیقت داند بودنیها را پیش از بودن‌آن ، یعلم انّـه یکون ام لایکون ، و مایکون کیف یکون ؟ وما لایکون ان لوکان کیف یکون؟ قال **ابن‌مسعود** : اوتی نبیکم کلّ شیء الّا مفاتیح الغیب .

۱ـ نسخهٔ ج : وزود باشد که آگاه شوید .

« ویعلم ما فی‌البر » ـ هرچه در بیابان است ودرآبادان، می‌داند. هرچه در خشك زمین است از نبات و تخم و گیاه میداند. و هر چه در بحر زند گی کند، و هر چه در آن هلاك شود همه داند. « ماتسقط من ورقة الّا یعلمها » عدد برگ درختان همه داند. آنچه بر درخت بماند داند، وآنچه بیوفتد داند که کی جدا شد؟ و چند بار گرد خود بر گشت؟ وچون بیفتاد؟ برروی افتاد یا برپشت؟ «ولاحبّة فی‌ظلمات‌الارض» هیچ دانه و تخمی در زیر زمین نیفتد که نه الله داند که رست یا نرست. آنچه نرست چون شد؟ و آنچه رست کی رست؟ و چون رست؟ و از آن چه رست؟ و چون شد؟ **ابن عباس** گفت: « فی ظلمات الارض » یعنی فی‌الثّری تحت الصّخرة فی‌اسفل الارضین السبع. هرچه درهفتم طبقهٔ زمین زیر صخره است الله میداند.

« ولا رطب ولا یابس الّا فی کتاب مبین » ـ این از جوامع قرآن است که‌همه چیز که درجهان است در زیرآنست. هرچه حیوان است رطب‌است، وهرچه موات یابس. **ابن عباس** گفت: « الرّطب‌الماء والیابس‌البادیة» . و گفته‌اند: هرچه روید رطب‌است، وهرچه‌نروید یابس. **عبدالله حارث** گفت: این‌درختان ونبات زمین‌است که الله‌داند که چندتر بماند و کی خشك گردد. وعن **نافع** عن **ابن عمر** عن **النبیّ** (ص) قال: « ما من زرع علی‌الارض ولا ثمار علی الاشجار الا علیها مکتوب: بسم الله الرحمن الرحیم. رزق فلان بن فلان، فذلك قوله تعالی فی محکم کتابه: وما تسقط من ورقة الایعلمها ولا حبة فی ظلمات‌الارض و لا رطب‌ولا یابس الا فی کتاب مبین» .

جعفر بن محمد گفت: الورقة السقط، والحبّة الولد، وظلمات‌الارض‌الارحام، والرّطب ما یحیی، والیابس ما یقبض، و کل‌ذلك فی کتاب‌مبین. و قیل: الرّطب لسان المؤمن، رطب بذ کرالله، والیا بس‌لسان‌الکافر لایتحرّك بذ کر الله وبما یرضی‌الله. «الّا فی کتاب‌مبین» ـ این را دومعنی گفته‌اند: یکی‌آنست که مثبت فی‌علم الله متقن. هیچ چیز

نیست ازرطب و یابس که نه درعلم خدا مثبت ومحکم ساخته ، واز آن پرداخته . معنی دیگر: « الا فی کتاب » یعنی اثبته الله فی کتاب قبل خلقه ، کقوله : « الاّ فی کتاب من قبل ان نبرأها». میگوید هیچ چیز نیست و بشما نرسد هیچ رسیدنی که نه الله آنرا اثبات کرده ، وحکم رانده ، و درلوح محفوظ نبشته ، پیش از آفریدن آن ، ویشهد لذلک قول النبی (ص) : « کتب الله مقادیر الخلایق قبل ان یخلق السموات والارض بخمسین الف سنة. قال: وعرشه علی الماء ». وروی انه قال : « یا باهریرة جفّ القلم بما انت لاق» ، وروی انّه قال : « انّ اوّل ما خلق الله القلم ، فقال اکتب . قال : ما اکتب ؟ قال: القدر، ماکان و ماهوکائن الی الابد » . اگر کسی گوید: چه حکمت را در لوح محفوظ نبشت ؟ چون خود جل جلاله همه میداند ، و بوی هیچ چیز فرو نشود ، و درنگذرد . جواب آنست که جلال ربوبیت و کمال احدیت خود بخلق بنماید ، تا معلومات الله بدانند، و جلال عزّت وعظمت وی بشناسند ودر ایمان و طاعت بیفزایند ، و بدانند که چون اوراق و حبات ورطب ویابس که درآن ثواب وعقاب نبشته است ، شمردنی و نبشتنی است ، اعمال واحوال ایشان که درآن ثواب و عقاب است اولیتر که نویسد وشمارد و فاخواهد(۱)، ونیز تا آن فریشتگان که موکل‌اند برکائنات و حادثات ، و هر سال آنرا مقابل میکنند و کرده با نبشته موافق بینند، عظمت الله بآن بدانند و عبرت گیرند و در بندگی بکوشند.

« وهو الّذی یتوفیکم باللّیل»ـ یقبض ارواحکم عن التصرف بالنوم ، کمایقبضها بالموت ، کما قال جل ثناؤه : « الله یتوفی الانفس حین موتها والتی لم تمت فی منامها » . وعن ابن عبّاس قال : قال رسول الله(ص): « لکل انسان ملك اذا نام یأخذ نفسه ، و یردّ الیه ، فان اذن الله فی قبض روحه قبضه، والا ردّ الیه ، فذلك قوله : وهو الّذی یتوفیکم باللّیل» . « ویعلم ما جرحتم بالنّهار »ـ الجرح الکسب ، وهو العمل بالجوارح. اجتراح اکتساب

۱ـ یعنی واخواهد .

است ، و بیشتردر بد گویندآنرا ، وجوارح در سباع وطیر و در اندامان آدمی این رانام کردند که آن کواسب‌اند ، و جرح شهادت طعن است در آن ، لأنّه من کسب الاثم، والجراحة کالطعنة لأنها تعمل بالجارحة . « ثمّ یبعثکم فیه » ای فی علمه بکم و ماتعملون الغد. میگوید : آنکه شما را از آن خواب می‌برانگیزاند در دانش خویش، که میداند که برخیزید چه خواهید کرد ؟ و قیل: « یبعثکم فیه » ای فی علمه بکم. « لیقضی اجل مسمّی » یعنی اجل الحیوة الی الموت ، لتستوفوا اعمارکم المکتوبة. تقدیر الایة : و هوالّذی یتوفیکم باللّیل ثمّ یبعثکم فی النّهار ، علی علم بما تجترحون فیه .

ودرین آیت اقامت‌حجّت‌است برمنکران بعث، یعنی که‌چون قادر است که‌ترا پس ازخواب می برانگیزاند ، قادر است که بعد ازمرگ بر انگیزاند . و در **تورات** است که : یا ابن آدم کماتنام کذلك تموت، و کما توقظ کذلك تبعث. « ثم الیه مرجعکم» فی‌الاخرة ، « ثمّ ینبّئکم بما کنتم تعلمون» فی‌الدّنیا من خیر او شر، وهذا وعید من‌الله عز و جل .

« وهوالقاهر فوق عباده »ـ این فوقیت‌را دومعنی‌است ، وآن هردو الله را حق است وسزا : یکی آنکه بملك و توان فوق است وبندگان زیراند ، ازین معنی فرعون گفت : « وانّا فوقهم قاهرون »،ودیگر آنست که الله فوق خلق‌است بذات، چنانکه‌آنجا گفت :« یخافون ربّهم من فوقهم » ویرسل علیکم حفظة من‌الملائکة یحصون اعمالکم. همانست که‌آنجا گفت: « له معقّبات من بین‌یدیه‌ومن خلفه یحفظونه»، وآن‌فریشتگان‌اند بربندگان، گواشوانان ونگهبانان(۱) کردار ایشان برایشان‌میکوشند، وایشانرا از بلاها میکوشند . جای دیگر گفت : «وان علیکم لحافظین » ای یحفظون علیکم اعمالکم . جای دیگر گفت : « وما ارسلوا علیهم حافظین » یعنی : وما ارسل الکفار علی‌المؤمنین

۱ـ متن ازالف .«ج» گوشوانان را ندارد .

محافظین. « حتّی اذا جاء احد کم الموت »ـ عندانقضاء اجله « توفّته رسلنا » یعنی ملك الموت واعوانه. وبر قراءت حمزه توفّاه بالف ممالة، یعنی به ملك‌الموت وحده، کقوله: « یتوفیکم ملك‌الموت ». و گفته‌اند که اعوان ملك‌الموت چهارده‌اند: هفت ملائکهٔ رحمت وهفت ملائکه عذاب، هر گه که روح بندهٔ مؤمن قبض کند بملائکهٔ رحمت دهد، وچون قبض روح کافر کند بملائکهٔ عذاب دهد.

سلیمان بن داود (ع) برملك الموت رسید، گفت: یا ملك الموت! چرا میان مردمان عدل نکنی؟ یکی را روزگاری فراگذاری، ویکی را بزودی بجوانی میبری؟ گفت: یا **سلیمان**! این کار بدست من نیست، و بر من جز فرمان برداری نیست. صحیفه‌ای بمن دهند، نام هر یکی بر آن نبشته، وروزگارعمر و انفاس ایشان شمرده، و مرا در آن هیچ تصرف نه، چنانکه فرمایند میکنم. ودرآثار آمده که: شب نیمهٔ شعبان آن صحیفه بدست وی دهند، هر کرا در آن سال قبض روح باید کرد، نامش در آن صحیفه آورده. یکی بعمارت مشغول گشته، یکی دل بر عروسی نهاده، یکی با دیگری خصومت در گرفته، هر یکی کاری وبازاری برساخته، و نام ایشان درآن صحیفه اثبات کرده. **مصطفی** (ص) گفت: « تبنون مالاتسکنون! وتجمعون مالاتأکلون! و تأملون مالا تدرکون! کم من مستقبل یوم لایستکمله و منتظر غد لایبلغه!».

« ثم ردّوا الی الله »ـ یعنی العباد یردّون بالموت الی الله، یعنی الی الموضع الذی لایملك الحکم علیهم فیه الا الله. پس آنکه این بندگانرا پس از مرگ بامحشر قیامت برند، تا الله برایشان حکم کند. « مولیهم الحقّ » آن خداوندی که مولی ایشان براستی اوست، وحاکم بسزا اوست. « مولیهم » اگر برعموم برانی، معنی مولی سیّد است ومالك، تاکافر و مؤمن درتحت آن شود، واگر تخصیص کنی برمؤمنان، معنی مولی ولی و ناصر بود، و کافران در آن نشوند، که جای دیگر گفت: « ذلك بأنّ الله مولی

الذین آمنوا و أنّ الکافرین لا مولی لهم» . «الاله الحکم» ـ القضاء والامر فیهم دون خلقه ، «وهو اسرع الحاسبین» ـ لأنه لایحتاج الی رویة و فکرة و عقد ید ، و حسابه اسرع من لمح البصر. عن **عائشة** : انّ رسول الله (ص) ، قال: «لیس احد یحاسب یوم القیامة الا هلک». قلت : ا و لیس یقول الله : «فسوف یحاسب حساباً یسیراً ؟ قال : «انما ذلك العرض ، و لکن من نوقش الحساب هلك» .

«قل من ینجّیکم من ظلمات البرّ والبحر» ـ ظلمات البر ظلمة اللیل وظلمة السّحاب وظلمة الغبار ، و ظلمات البحر ظلمة اللیل و ظلمة السحاب و ظلمة الامواج . ظلمات در قرآن بر دو وجه آید : یکی بمعنی اهوال و شدائد ، چنانکه درین آیت است ودر سورة **النمل**: «امن یهدیکم فی ظلمات البرّ والبحر» یعنی فی اهوال البر و البحر. وجه دوم ظلماتست بمعنی سه خصلت ، چنانکه در سورة **الزمر** گفت : «خلقاً من بعد خلق فی ظلمات ثلاث» یعنی البطن و المشیمة و الرحم. و در سورة **الانبیاء** گفت : «فنادی فی الظلمات» یعنی ظلمة اللیل وظلمة الماء وظلمة بطن الحوت . ودر سورة **النور** گفت : «او کظلمات فی بحر لجیّ» الی قوله «ظلمات بعضها فوق بعض» یعنی به الکفر. یقول: قلب مظلم فی صدر مظلم فی جسد مظلم .

«قل من ینجّیکم من ظلمات البر و البحر» ـ این سؤال توبیخ وتقریع است ، میگوید : یا **محمد** ازین کافران **مکه** درپرس ، یعنی درین سؤال ایشانرا ملامت کن ، و بگوی : «من ینجّیکم» آن کیست که شما را رهاند از اهوال وشدائد بر و بحر؟ «تدعونه تضرّعاً وخفیة» ای علانیة وسرّاً . قراءت **عاصم** بروایت **ابوبکر** خفیة بکسر خاء است و معنی همانست . «لئن انجیتنا من هذه» ـ **عاصم** و **حمزه** و **کسائی** «لئن انجانا من هذه» خوانند . اینجا قول مضمر است ، یعنی: یقولون لئن انجیتنا . قول فرو گذاشت که آن از «تدعونه» خود بیرون آید . «من هذه» یعنی : من هذه الخیفة ، وقیل : من

هذه البليّة. « لنكوننّ من الشّاكرين » لله، فی‌هذه النّعم، فنوحّده.

« قل الله ینجّیکم منها » ـ **عاصم و حمزه و کسائی** « ینجّیکم » بتشدید خوانند، و باقی بتخفیف، و معنی هر دو یکسانست. « منها » یعنی من تلك الشّدائد والمحن، «ومن کلّ کرب » ای غمّ و بلاء. « ثمّ انتم » یا معشر الکفّار! « تشرکون » فی حال الرخاءِ. این در شأن **قریش** فرو آمد که مسافران بودند در برو بحر. چون ایشانرا درآن خطری پیش‌آمدی، یا بیم هلاك، دست دردعا و تضرّع می زدند، و از خدا باخلاص نجات میخواستند. چون ایشانرا ازآن خطروبیم‌امن پدیدآمدی ونجات، باز دیگرباره بسر کفر وبت پرستی خویش می باز شدند. رب العزة ایشانرا درین آیت توبیخ میکند، و از نیك خدائی خود و بدبندگی ایشان خبر میدهد. پس درین آیت دیگر ایشانرا بیم‌داد وخبر کرد که: من‌قادرم وتوانا که بعدازین‌شمارا هلاك کنم، گفت:

« قل‌هوالقادر » ـ این‌آیت بسه بارآمده‌ازآسمان: اوّل این فروآمد که « قل هوالقادر علی ان یبعث علیکم عذاباً من فوقکم » گوی او قادر است که بر شما عذابی انگیزد از زبرشما، آب، چنانکه قوم **نوح** را فرستاد، یا باد، چنان **عاد**، یا بانگ، چنان **ثمود**، یا ظلة، چنان قوم **شعیب**، یا حاصب، چنان **مؤتفکات**. و درست است خبر از **جابر انصاری** که رسول‌خدا (ص) گفت آنگه که این فرو آمد: اعوذ بوجهك. **جبرئیل** رفت، و پس‌آن بازآمد، و گفت: « اومن تحت ارجلکم » یا عذابی فرستد از زیر پایهای شما، چون‌خسف‌**قارون** وغرق **فرعون**. رسول‌خدا (ص) گفت: اعوذبوجهك. پس رفت، وبازآمد و گفت: « اویلبسکم‌شیعاً ویذیق بعضکم بأس بعض» که(۱) این‌آمد رسول خدا گفت: « هذا اهون »، و بروایتی « هذا ایسر ». دانست که لابد است ازسه یکی، گفت: این‌آسان‌تر این خلافها وعصبیتها اول‌دراز است، وآخر درد ماهمه‌ازآنست.

۱ـ« که» بقرینهٔ موارد دیگر ازهمین کتاب بمعنی«چون»است.

وروی عن **ابن عباس** انّه قال : العذاب الذی من فوقهم امراء السوء ، والّذی من تحتهم عبید السوء « اویلبسکم شیعاً و یذیق بعضکم بأس بعض » الا هواء المختلفة .

قال **الکلبی** : لما نزلت هذه الآیة شقّت علی النبی(ص) مشقّة شدیدة ، فقال : یا **جبرئیل** ! مابقاء امتی علی ذلك، فقال: انّما انا عبد مثلك، فادع ربك. فقام رسول الله(ص) فتوضّأ وصلّی، وسأل ربّه ان لا یبعث علی امّته عذاباً من فوقهم و لا من تحت ارجلهم و لایلبسهم شیعاً و لا یذیق بعضهم بأس بعض . فنزل جبرئیل فقال : ان الله سمع مقالتك و انّه اجارهم من خصلتین ، ولم یجرهم من خصلتین ، اجارهم ان لا یبعث علیهم عذاباً من فوقهم ولا من تحت ارجلهم ، ولم یجرهم من ان یلبسهم شیعاً، ویذیق بعضهم بأس بعض، قال : یا جبرئیل ! فما بقاء امّتی ، قال سل الله لأمّتك ، فقام رسول الله (ص) فتوضّأ وصلی ثمّ سأل ربه ، فنزل **جبرئیل** فقال : انّ الله یقول : انّا ارسلنا من قبلك رسلا الی قومهم فصدّقهم مصدقون، و کذّبهم مکذّبون، ثمّ لم یمنعنا ان نبتلی الّذین زعموا انهم مؤمنون من بعد قبض انبیائهم ببلاء یعرف فیه صدقهم من کذبهم . ثمّ نزل : « الم احسب النّاس ان یترکوا ان یقولوا آمنّا » الی قوله : « ولیعلمن الکافرین » . فقال : لابدّ من فتنة تبتلی بها الامّة بعد نبیّها لیتبیّنّ الصّادق من الکاذب» .

« انظر کیف نصرّف الایات» - یعنی العلامات فی امور شتّی من الوان العذاب.

« لعلهم یفقهون» - لکی یفقهوا عن الله ما بیّن لهم ؛ فیخافوه ، و یوحدوه.

«و کذّب به» یعنی بالقرآن، «قومك » یعنی قریشاً «و هو الحق» جاء من عندالله .

« قل لست علیکم بوکیل » - این منسوخ است بآیت سیف .

« لکلّ نبا مستقر » - یعنی لوقوع کل شأن حین ، کقوله : « و لتعلمنّ نبأه بعد حین » . سیاق این سخن بر سبیل تهدید است ، یعنی : لکلّ خبر یخبره الله وقت و مکان یقع فیه من غیر خلف . « و سوف تعلمون» ماکان منه فی الدّنیا فستعرفونه،و ماکان منه فی الاخرة یبدو لکم یعنی العذاب الّذی کان بعدهم فی الدّنیا والاخرة .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « و عنده مفاتح الغیب » ـ گشایندهٔ دلها اوست . نمایندهٔ راهها اوست. نهندهٔ داغها اوست. افروزندهٔ چراغها اوست. یکی را چراغ هدایت افروزد. یکی را داغ ضلالت نهد. عنایتیان حضرت را چراغ سعادت افروزد. در رحمت گشاید. بساط بقا گستراند. بر تخت رعایت نشاند. بزیور کرامت بیاراید که: « یحبهم ویحبونه ». بازراندگان ازل را داغ شقاوت نهد. در خذلان گشاید. زخم «لابشری» زند که: « نسوا الله فنسیهم ». آری! کلید غیب بنزدیك اوست، وعلم غیب خاصّیّت اوست، هر کس را سزای خود دادن و جای وی ساختن کار اوست، **ابن عطا** گفت : کلیدها بنزدیك اوست، چنانکه خود خواهد گشاید، و آنچه خود خواهد نماید. بر دلها در هدایت گشاید، برهمّتها در رعایت، برزبانها در روایت، برجوارح در طاعت. اهل ولایت را در کرامت گشاید. اهل مهر را در قربت گشاید. اهل تمکین را در جذب گشاید. مؤمنانرا در طاعت گشاید. اولیا را در مکاشفات، انبیا را در معاینات.

بو سعید خرّاز گفت : این پیغامبر مارا است علی الخصوص : « و عنده مفاتح الغیب » ـ میگوید : کلید خزینهٔ اسرار فطرت **محمّد** مرسل بنزدیك حق است جل جلاله. ربوبیّت او را بنعت کرم درمهدمحبّت اندر قبهٔ غیرت بپرورد، واسرار فطرت و عزّت وی از خلق بپوشید، تا صد هزار و بیست و چهار هزار پیغامبر همه باین درد بخاك فرو شدند، بطمع آنکه تا ایشانرا بریك سرّ از اسرار فطرت وی اطلاع افتد، و هرگز نیفتاد، و بندانستند، و چگونه دانستندی و قرآن مجید قصّهٔ وی سربسته میگوید، و از آن اسرار خبر می‌دهد که : « فأوحی الی عبده ما اوحی » :

زان گونه شرابها که او پنهان داد   یك ذره ء بصد هزار جان نتوان داد.

آری! ما آن خزینهٔ اسرار فطرت و محبّت وی مهری برنهادیم، وطمعها از دریافت آن باز بریدیم که: «وعنده مفاتح الغیب لایعلمها الاهو». **حسین منصور حلاج** شمه‌ای از دور بیافت، فریاد برآورد: سراج من نورالغیب بدا وغار، وجاوزالسرج وسار:

ای ماه بر آمدی و تابان گشتی — گرد فلك خویش خرامان گشتی!
چون دانستی برابر جان گشتی — ناگاه فرو شدی و پنهان گشتی!

انبیا و اولیا و شهدا و صدّیقان چندانکه توانستند از اوّل عمر تا آخر تاختند، و مرکبها دوانیدند، و بعاقبت به اوّل قدم وی رسیدند: «نحن الاخرون السّابقون». آن مقام که زبر خلائق آمد، زیر پای خود نپسندید، بسدرهٔ منتهی، و جنّات مأوی، وطوبی و زلفی، که غایت رتبت صدیقان‌است خود ننگرید: «مازاغ البصر و ما طغی». قال بعضهم: من مفاتح غیبه ما قذف فی قلبك من نور معرفته، و بسط فیه بساط الرّضا بقضائه، وجعله موضع نظره. **جریری** گفت: «لایعلمها الّاهو»، ومن یطلقه علیها من صفیّ وخلیل وحبیب و ولیّ. **بوعلی کاتب** فرا **بوعثمان مغربی** گفت که: **ابن البرقی** بیمار بود. شربتی‌آب بدو دادند نخورد، گفت: در مملکت حادثه‌ای افتاده است تا بجای نیارم که‌چه افتاد نیاشامم. سیزده روز هیچ نخورد تاخبرآمد که **قرامطه** در حرم افتادند، و خلقی را بکشتند، ورکن‌حجررا بشکستند. **بو عثمان** گفت: درین بس‌کاری نیست، من امروز شما را خبر دهم که در **مکه** چیست؟ در **مکه** میغ است‌امروز، چنانکه همه مکّه در زیر میغ است، و میان مکّیان و طلحیان جنگ است، و مقدمهٔ طلحیان‌مردی‌است براسپی‌سیاه، برسر وی دستاری‌سرخ. این‌چنین‌بنوشتند، وبررسیدند(۱) راست آنروز همچنان بود که گفت. پس **بو عثمان** گفت: هر که حق را اجابت کرد مملکت ویرا اجابت کرد. **عبدالله انصاری** گفت: «بر عبودیت آن‌نهند که بر تابد.

۱ــ نسخهٔ ج: بازپرسیدند. متن از «الف» است.

دانستن غیب همه برنتابد و نتواند. بلی بعضی وبعضی چیزی نه همه، که همه الله داند وبس. همی گوید جل جلاله: فلا یظهر علی غیبه احداً الا من ارتضی من رسول».

«و یعلم ما فی البرّ والبحر» الایة - ای هوالمتفرد بالاحاطة بکلّ معلوم قطعاً لایشذ عنه شیء، ولایخفی علیه شیء. «وهوالقاهر فوق عباده و یرسل علیکم حفظة» - این حفظه کرام الکاتبین اند که بربندگان موکل‌اند، و اعمال ایشان می شمارند و مینویسند، و این فریشتگان بربندگان آشکارا نشوند مگر درآن دم زدن باز پسین. در خبراست که: بنده بآخرعهد که از دنیا بیرون‌می‌شود آن دو فریشته در دیدار وی‌آیند. اگر بنده مطیع بوده گویند: جزاك الله خیراً. ای بندهٔ نیکبخت‌فرمان بردار! بسی طاعت که کردی، و بوی‌خوش و راحت ازآن طاعت بما رسید، و اگر عاصی و بدکردار بوده گویند: لا جزاك الله خیراً. بسی فضائح و معاصی که‌از تو آمد، و بسی بوی ناخوش و گند معصیت که‌از آن بما رسید. گفتا: این در آن وقت بود که چشم مرده بهوا بیرون نگرد(١) که نیز برهم نزند.

«حتّی اذاجاء احدکم الموت توفته رسلنا» - از داهیهای جان کندن یکی آنست که: ملك الموت را واعوان وی را در وقت قبض روح بیند. اگر بنده مطیع بود بصورتی نیکو بود، و اگرعاصی بود بصورتی منکر. درخبر است که ابراهیم (ع) ملك الموت را گفت: خواهم که ترا درآن صورت که جان گنهکاران وبدکاران ستانی بینم. گفت: یا **ابراهیم**! طاقت نداری؟ گفت: لابد است. پس خویشتن را بدان صورت فرا وی نمود. شخصی دید سیاه منکر، مویها برخاسته، وجامهٔ سیاه در پوشیده، وآتش و دود از بینی و دهن وی بیرون می‌آید، وبوی ناخوش از وی می دمد. **ابراهیم** را غشی رسید. ساعتی بیفتاد، چون بهوش باز آمد، و ملك الموت بصورت خویش بازآمده،

١- نسخهٔ ج: بهوا نگرد.

گفت : یا ملك الموت ! اگر عاصی‌را خود عذاب اینست که ترا در آن صورت خواهد دید تمام است ، و همچنانکه عاصی را دیدن وی‌عذابی تمام‌است ، مطیع را دیدن وی بآن صورت نیکو که خواهد بود راحتی و لذّتی تمام است .

وهب منبه گفت : در روزگار پیش پادشاهی بود سخت بزرگ ، ملك وی عظیم ، نعمت وی تمام ، وفرمان وی روان . چون عمر وی بآخررسید ، ملك‌الموت قبض جان وی بیکرد. چون بآسمان رسید فریشتگان گفتند : هرگز ترا برهیچ کس رحمت نیامده بجان شدن ؟ گفت : آری ، زنی در بیابان بود آبستن ، کودك بنهاد . درآن‌حال مرا فرمودند که مادر آن کودك را جان بستان . جان وی بستدم ، و آن کودك را در آن بیابان ضایع گذاشتم . برآن مادر مرا رحمت آمد از غریبی وی ، و بر آن کودك از تنهائی و بیکسی وی . گفتند : یا ملك‌الموت ! این پادشاه را دیدی که جان وی ستدی آن کودك بود که درآن بیابان بگذاشتی . گفت : سبحان‌الله‌اللطیف لما شاء .

« ثم ردّوا الی الله مولیهم الحقّ » ـ قال بعضهم هی ارجی آیة فی کتاب الله عزّوجل، لأنه لا مردّ للعبد اعز من ان یکون مردّه الی مولاه .

۸ ـ النوبة الاولی

قوله‌تعالی:**«و اذا رأیت الّذین یخوضون فی آیاتنا»**وچون(۱) بینی‌ایشانرا که درسخنان ما می خوض کنند ،و بفراخ سخنی و بافسوس میروند **« فأعرض عنهم »** روی گردان از ایشان و جدائی جوی **« حتّی یخوضوا فی حدیث غیره »** تا آنگاه که در حدیثی دیگر روند **« وامّا ینسینّك الشّیطان »** واگر دیو فراموش کند برتو اعراض‌از ایشان**«فلا تقعد »** نگرتا ننشینی(۲) **« بعد الذّکری»** پس‌یادآمدن نهی‌من

۱ـنسخهٔ الف : و که. متن از«ج»است. ۲ـنسخهٔ الف : نگر ننشینا .

« مع القوم الظّالمین (٦٨) » باآن گروه ستمگاران برخود .

« و ما علی الّذین یتّقون » و بر پرهیزگاران نیست **« من حسابهم »** از شمار و ازجرم و تاوان خائضان **« من شیء »** هیچ چیز **« و لکن ذکری »** لکن این پنداست و عبرت نمودن خائضان‌را **« لعلّهم یتّقون (٦٩) »** تامگرازآن خوض بپرهیزند.

« و ذرالّذین اتّخذوا دینهم لعباً ولهواً » گذار ایشانرا که دین خویش ببازی گرفتند **« و غرّتهم الحیوة الدّنیا »** و فرهیفته(١) کرد ایشانرا زندگانی این جهان **« وذکّربه »** و پند ده بقرآن و در یاد ده **« ان تبسل نفس بما کسبت »** پیش‌از آنکه تن‌کافر را بسخت تر عذاب سپارند بآنچه کرد درین جهان **« لیس لها من دون‌الله »** واو را نه‌فرود ازخدای **« ولیّ و لاشفیع »** نه یاری ونه‌شفیعی **« و ان‌تعدل کلّ‌عدل »** و اکر تنی‌خویشتن باز خرید بهمه فدای **« لایؤخذ منها »** آن فدا ازو بنستانند **« اولئك الّذین ابسلوا »** ایشان آنند که ایشانرا فرا دادند فرا سخت تر هلاکی و عذابی **« بما کسبوا »** بآنچه میکردند **« لهم شراب من حمیم »** ایشانرا است شرابی از آب گرم **« و عذاب الیم »** وعذابی درد نمای **« بما کانوا یکفرون (٧٠) »** بآنچه می کافر شوند .

« قل » گوی یا محمد ! **« اندعوا من دون الله »** فرود از خدای چیزی خوانیم **« مالاینفعنا »** که ما را هیچ بکار نیاید اگر خوانیم **« ولا یضرّنا »** و نگزاید اگرنخوانیم **« ونردّ علی اعقابنا »** و بر گردانند ماراباپس‌وا(٢) **« بعد اذ هدینا الله »** پس‌آنکه راه نمود الله ما را **کالّذی استهوته الشّیاطین فی الارض »** چون چنان کس که بنهیب دیو ویرا بسر در آورد در زمین، و از راه بر گرداند **« حیران »** تا فرو مانده و بی‌سامان بماند .

١ - نسخهٔ ج : فریفته . ٢ - نسخهٔ ج : مارا واپس .

« **له اصحاب** »واو را یارانی‌اند از مشرکان« **یدعونه الی الهدی** » که او را می‌باز خوانند با ضلالت که آنرا می هدی و راستی نه پندارند « **ائتنا** » و میگویند او را که ایدر (۱) آی بما « **قل** » پیغامبر من گوی: « **انّ هدی الله هوالهدی** » راه نمودن الله هدی و راست راهی آنست« **وأمرنا** » و فرمودند ما را « **لنسلم** » تا گردن نهیم « **لربّ العالمین** (۷۱)» خداوند جهانیانرا .

« **و أن اقیموا الصّلوة** » و فرمودند ما را که نماز بپای دارید « **واتّقوه** » و ازخشم وعذاب‌خدای بپرهیزید« **وهوالّذی الیه تحشرون** (۷۲) »واوآنست که‌شما را بر انگیخته با وی خواهند برد .

« **وهوالّذی خلق السّموات و الارض** » و اوآنست که بیافرید آسمانها و زمین « **بالحقّ** » بسخن روان و فرمان رسنده بپایان « **و یوم یقول** » و آنروز که گوید: « **کن فیکون** » باش تا می‌بود « **قوله الحقّ**» فرمان وی روان «**وله الملك** » و پادشاهی ویـرا « **یوم ینفخ فی الصّور** » آن روز کـه در دمنـد درصـور « **عالم الغیب والشّهادة** » دانای‌هر پوشیده و آشکارا« **وهو الحکیم الخبیر** (۷۳) » و اوست دانای آگاه. دانا بهمه چیز،آگاه ازهمه چیز.

النوبة الثانیة

قوله تعالی : « واذا رأیت الّذین یخوضون فی آیاتنا » ـ خوض نامی‌است که باطل را گویند ، حق را نگویند ، چنانکه گفت : « و کنّا نخوض مع الخائضین » ، « وخضتم کالّذی خاضوا » ، « فی خوضهم یلعبون ». واصل الخوض الدخول فی‌الشیء علی تلوّث به ، و قیل هوالخلط، و کل شیء خضته فقد خلطته، و منه خاض الماء بالعسل

۱ـ نسخهٔ ج : اینجا .

خلطه. وخوض در آیات آنست که پیغامبر را وقرآن را دروغ زن گیرند، وبدان استهزا کنند، و باطل شمرند. و این آن بود که کافران مکّه چون از مؤمنان قرآن میشنیدند آنرا طعن میزدند و ناسزا میگفتند. سدی گفت: مشرکان با مؤمنان نمی‌نشستند، و در رسول خدا(ص)طعن میکردند، و ناسزا میگفتند. رب‌العالمین ایشانرا از آن نهی کرد، گفت: یا محمد! چون‌مشرکانرا بینی که درقرآن طعن کنند و ناسزا گویند، با ایشان منشین، واز ایشان‌روی گردان. وبا مؤمنان‌همین گفت که: چون کافران‌در رسول(ص)طعن کنند واو را ناسزا گویند، با ایشان منشینید، واز ایشان روی بگردانید. «لاتقعدوا» معنی آنست که منشینید(۱)، وآنکس که نشسته بود، این با وی‌هم گویند، امّا «لاتجلس» زشت است درین موضع، که‌آن بر پای ایستاده را گویند.

« وامّا ینسینّك » ـ قراءت ابن عامر ینسّینّك است، نسّی ینسّی، و انسی ینسی، بمعنی یکی‌اند، همچون غرّمته و أغرمته. « فمهّل الکافرین امهلهم ». و اگر شیطان این نهی ما بر تو فراموش کند، وبا ایشان بنشینی، چون بایادت آید برخیز، ونیز منشین. وتفسیر این آنجا است که گفت: « وقد نزّل علیکم فی الکتاب ان اذا سمعتم » الایة. پس مؤمنان گفتند: یا رسول‌الله! هر گاه که ایشان تکذیب آرند، و استهزا کنند، ودر باطل خوض کنند، اگرما برخیزیم ونشینیم پس نتوانیم که در مسجد حرام بنشینیم، و نتوانیم که گرد کعبه طواف کنیم. چون ایشان چنین گفتند ربالعزّة رخصت داد نشستن با ایشان، بشرط آنکه ایشان را پند دهند وتذکیر کنند، گفت: «وما علی‌الذین یتّقون » الشّرك والکبائر والفواحش من حساب الخائضین «من شیء» ای: من آثامهم « ولکن‌ذکری »ـ نصب علی‌المصدر یعنی‌ذکّروهم ذکری، وروا باشد که موضع‌آن رفع باشد، یعنی: علیکم ذکری، ای علیکم ان تذکّروهم. « لعلهم یتّقون » الخوض اذا وعظتموهم.

۱ـ نسخهٔ الف: نشسته مبید. متن‌از «ج»است.

ابن عباس گفت که : مؤمنان گفتند : یا رسول‌الله ! اگر ما از ایشان اعراض کنیم، و ایشانرا بآن خوض بگذاریم، و باز نرنیم، ترسیم که گنهکار شویم. رب‌العالمین بجواب ایشان این آیت فرستاد : « و ما علی الّذین یتّقون من حسابهم » ای من آثام الخائضین «من شیء »، ولکن امری المؤمنین بهجران الخائضین تذکیر للخائضین. « لعلهم یتّقون » الخوض فی الباطل، یعنی اذا قمتم عنهم منعهم ذلك من الخوض والاستهزاء، فأنکروا قیامکم عنهم، فیکون ذلك تذکیراً . **سعید جبیر** گفت : چون مسلمانان بمدینه هجرت کردند ، منافقان با مسلمانان می نشستند ، و چون قرآن می شنیدند خوض و استهزا میکردند، چنانکه مشرکان در**مکّه** میکردند. مسلمانان گفتند : برما حرج نیست درین مجالست، که الله ما را درآن رخصت داده ، و از خوض ایشان برما هیچ چیز(۱) نیست . رب‌العزّة در **مدینه** آن آیت فرستاد که درسورة **النساء** است: « وقد نزّل علیکم فی الکتاب» الایة ، واین آیت که « وما علی الّذین یتّقون » منسوخ گشت .

« و ذرالذین اتّخذوا دینهم » الایة ـ این لفظی است از الفاظ تهدید و از الفاظ تهاون. در وعید گویند : ذرنی و فلاناً ، و در تهاون گویند : ذرفلاناً فی کذا ، و ذره یفعل کذا ، وقرآن جایها بهر دو ناطق. میگوید : گذار ایشانرا یعنی باك مدار از ایشان وخواردار ایشانرا که دین خود ببازی گرفتند ، یعنی : اتخذوا دین الاسلام لعباً ای باطلا ولهواً عنه . « و غرّتهم الحیوة الدّنیا » عن دینهم الاسلام . **ابن عباس** گفت : این در شأن کافران مکّه و ترسایان و جهودان فرو آمد ، که رب‌العزّة هر گروهی را عیدی کرد ، و هر قومی در عید خویش بباطل و بازی و نشاط وطرب مشغول شدند مگر امّت **محمّد** (ص) ، که ایشان عیدخود موسم طاعت(۲) ساختند ، نماز جماعت(۳) وذکر فراوان وتکبیر و تهلیل و قربان. رب‌العزّة میگوید : گذار ایشانرا که درعید خود بباطل وبیهوده مشغول

۱ـ نسخهٔ ج : هیچیز . ۲ـ نسخهٔ ج : عبادت . ۳ـ نسخهٔ ج : بجماعت .

گشتند ، وبزندگانی دنیا غرّه شدند . « وذکّر به » ای بالقرآن ، وقیل : بانذارك و بلاغك . وپند ده ایشانرا بپیغام که گزاری و بیم که نمائی . « ان تبسل » یعنی : من قبل ان تبسل نفس بما کسبت . ابسل الرّجل اذا دفع الی اشدّ الهلاك ، پیش از آنکه تن کافررا فراسخت‌تر(١) گرفتن دهند. وقیل: « ان تبسل نفس» یعنی‌من قبل‌ان‌تهلك‌نفس بما عملت و تحبس فی‌النار . قال **قتادة** : هذه الایة منسوخة، نسخها قوله : « فاقتلوا المشرکین » ، و قال **مجاهد** : لیست منسوخة لأنّه علی التهدّد کقوله : « ذرنی و من خلقت وحیداً » .

« لیس لها من‌دون الله ولی ولا شفیع » - در نام خداوند جل جلاله ولی و مولی یکی است ، وآن از ولایت است بفتح واو بمعنی نصرت ، وآنچه در سورة **الرعد** گفت : «وال» ،آن ازولایت‌است بکسر واو ، و آن تملّك‌است . « وان تعدل کل‌عدل » یعنی: وان‌تفد نفس کل‌فداء لایؤخذ الفداء منها . این‌عدل‌ایدر(٢) فداست، از بهرآنکه آن چیز که تن خویش بآن می باز خرند آن چیز همتای تن مینهند ، و عدل آن میکنند، وعدل برابر کردن هرچیز با دیگری بود وهامتا ساختن(٣) ، وهردو چیزازآن عدل‌است وعدیل چون ندّوند ید. میگوید: اگر تنی‌فردا هر که بود از کافران، خویشتن باز خرید بهمه فدائی . جای دیگر تفسیر کرد ، **گفت** : « ملء الارض ذهباً » . جای دیگر گفت : « لویفتدی من عذاب یومئذ ببنیه » .

« لا یؤخذ منها»ـ همانست که‌آنجا گفت : « ولا یقبل منها عدل » . اخذ در قرآن برپنج وجه آید : یکی بمعنی قبول ، چنانکه : « وان تعدل کلّ عدل لایؤخذ منها » ای لایقبل ، ودر **آل عمران** گفت : « وأخذتم علی ذلکم اصری » ای قبلتم علی ذلکم عهدی. و در سورة **المائده** گفت : « ان اوتیتم هذا فخذوه» ، ای فاقبلوه ، و در

١ ـ نسخهٔ ج : سختر . ٢ـ نسخهٔ ج : اینجا . ٣ـ نسخهٔ ج : همتاساختن .

سورة **التّوبه** گفت: « و يأخذ الصدقات» يعنى: ويقبل الصّدقات، ودر **اعراف** گفت: « خذالعفو » اى اقبل الفضل من اموالهم. وجه دوم « اخذ » بمعنى حبس است، چنانكه در سورهٔ **يوسف** گفت: « فخذ احدنا مكانه » يعنى احبس. وجه سوم « اخذ » بمعنى عذاب چنانكه: در **حم المؤمن** گفت: « فأخذتهم فكيف كان عقاب » يعنى فعذبتهم، ودر **هود** گفت: « و كذلك اخذ ربك اذا اخذ القرى »، و در **عنكبوت** گفت: « فكلا اخذنا بذنبه » يعنى: عذّبنا. وجه چهارم « اخذ » بمعنى قتل، چنانكه در **حم المؤمن** گفت: « و همّت كلّ امّة برسولهم ليأخذوه » اى ليقتلوه. وجه پنجم اخذ بمعنى اسر است، چنانكه در سورة **التّوبة** گفت: « فاقتلوا المشركين حيث وجدتموهم وخذوهم »، و در سورة **النساء** گفت: « فان تولوا فخذوهم ».

« اولئك الّذين ابسلوا »- يعنى حبسوا فى النار بما كسبوا من الكفر والتكذيب « لهم شراب من حميم » يعنى الماء الحار الذى قد انتهى حرّه «و عذاب اليم» و جيع «بما كانوا يكفرون».

« قل اندعوا »- اين جواب ايشانست كه رسول خدا را (ص) با شرك ميخواندند، وميان خويش وميان او ممالات ميجستند، جايها درقرآن از آن ذكر است، «ودّوا لو تدهن» « ودّوا لو تكفرون» ازآنست، و جوابها است آنرا درقرآن، سورة « قل يا ايها الكافرون» ازآنست، واين آيت از آن است. « قل اندعوا من دون الله»- ميگويد: شما كه مسلمانان ايد جواب كافران كه شمارا با كفر ميخوانند اين دهيد كه: « اندعوا من دون الله مالا ينفعنا» اى لا يملك لنا نفعاً فى الاخرة «ولا يضرنا»، ولا يملك لنا ضرّاً فى الدّنيا. « ونردّ على اعقابنا »- اين اعقاب درقرآن جايها مذكور است گاه بردّ و گاه بانقلاب، وذكر عقب درآن مستعار است، و جمله كنايت است از باز گشتن از دين.

« كالذى استهوته الشّياطين »- قراءت **حمزه** « استهويه » بالف مماله برمعنى

جمع شياطين،« و«استهوته» برمعنی جماعت شیاطین. قال **الزجاج**: «استهوته» زينت له هواه، و قال **ابن عباس** : استفزته الغيلان فى المهامه . **ابن عباس** گفت : این مثلی است که رب العالمين زد آنكس را که بردين حق بود ، وداعی ضلالت اورا برعبادت بت میخواند، میگوید: مثل وی مثل آن مرد است که برراه راست میرود با رفیقان پسندیده وهمراهان گزیده ، وغول او را از رفیقان باز برد ، تا از راه بیوفتد ، ودز بیابان حیران و عطشان بماند ، وبرشرف هلاك بود، پس آن رفیقان واصحاب او را براه بازخوانند، نیاید، وهمچنان سرگردان وحیران سردر بیراهی نهد تاهلاك شود . این در شأن **عبدالرحمن بن ابو بكر** آمد، پیش ازآنکه مسلمان شد شیطان اورا ازراه هدی باز داشته بود، واصحاب وی پدر ومادر وی بودند ، وبا وی میگفتند که: ایتنا فانا على الهدى . وهم درین قصهٔ وی آیت آمد : « والّذى قال لوالديه انّ لكما »الاية . وی جواب ایشان میدهد که من برهدی و راست راهی ام. رب العالمین گفت : « قل انّ هدى الله هوالهدى » راه اسلام است ، که راه راست است و دین حق. رستگاری درآن است نه در کفر و ضلالت که نمودهٔ شیطان است . معنی دیگر گفته اند : له اصحاب من المشركين يدعونه الى الهدى عندهم . و این معنی در نوبت اوّل مختصر گفتیم .

« و امرنا لنسلم لربّ العالمين» ـ **قتاده** گوید : هذه الاية حجّة لقّنها الله نبيّه يخاصم بها اهل الاهواء. گفتا : جواب همهٔ متنطعان و معترضان در دین اینست که الله درآموخت: فرمودند ما را که گردن نهید الله را تسلیم کنید ، واز تسلیم درمگذرید.

« وأن اقيموا الصّلوة»ـ«أن» ازبهر آن گفت که لام در «لنسلم» بمعنی« أن» است، یعنی: امرنا ان نسلم و ان نقيم ، كقوله: « يريدون ليطفئوا» ، وهما بمعنی واحد، و گفته اند : اسلام اینجا بمعنی اخلاص است . نخست اخلاص فرمود پس عمل ، تا بدانی که عمل بی اخلاص بکار نیست ، پس تنبیه کرد بربعث ومجازات ، گفت : « وهو الّذى اليه تحشرون»

تا بدانی که آن عمل را جزا خواهد بود، اگر نیك باشد واگر بد، پس برصنع خود دلالت کرد تا اورا یکتا و بی همتا دانند. گفت:

«وهوالّذی خلق السموات والارض بالحق» - این حق را دومعنی است: یکی آنکه به«کن»آفرید، چنانکه گفت: «قوله الحقّ» بسخن راست وفرمان روان، ودیگر معنی: بالوحدانیة، چنانکه جای دیگر گفت: «ربنا ما خلقت هذا باطلا». نه بباطل آفرید ونه ببازی، که بحق آفرید وبیکتائی، وبجدّ نه بعبث و گزاف. وقیل: بالحقّ ای بکلامه، و هوقوله: «ائتیا طوعاً او کرهاً». «بالحقّ» - اینجا سخن تمام شد، پس گفت: «ویوم یقول» یاد کن آنروز که گوید: آخرت آی دنیا شو. آنچه گوید: باش، بود. هرچه الله خبرداد که بودنی‌است آن در علم الله موجود است، و لامحاله بودنی است، و خطاب «کن» بآن درست. وقیل: ویوم یقول للخلق موتوا فیموتون، و انتشروا فینتشرون دل الله‌سبحانه‌علی‌سرعة امرالبعث، و ردّ علی‌من‌انکره. «قوله الحقّ» - گفته‌اند که این متصل است بسخن پیش، یعنی: «یقول کن‌فیکون». «قوله» ای یأمر فیقع امره، این چنانست که گویند: قد قلت فکان قولك، و باین وجه حق نعت قول باشد. وروا باشد که «کن فیکون» اینجا سخن بریده گردد، پس ابتدا کن «قوله الحقّ و له الملك یوم ینفخ فی‌الصور» - وتخصیص روز قیامت بذکر نه ازآن است که در روز کاردیگران قول وآن ملك نبود، بلکه درهمه وقت وهمه روز بود، اما دیگران برسبیل‌مجاز در دنیا دعوی ملك میکردند، وروز قیامت‌آن دعویها باطل گردد، وملوك خاضع شود، کس را دست رس نبود، و در کس نفع و ضرّ نبود چنانکه الله گفت: «والامر یومئذ لله».

«یوم ینفخ فی‌الصور» - صور نام آن قرن است که **اسرافیل** در آن دمد. روی **عبدالله بن عمرو** عن النبیّ (ص): «انّ اعرابیاً قال ما الصّور؟ قال: قرن ینفخ فیه»، و قال (ص): «کیف انعم و صاحب الصّور قدالتقم الصّور بفیه واصغی

سمعه وحنا جبهته ینتظر مغتی یؤمر أن ینفخ فینفخ ». قالوا : یا رسول‌الله! کیف نقول ؟ قال : « قولوا حسبنا الله ونعم‌الوکیل . علی‌الله توکّلنا ». ودر بعضی کتب آورده‌اند که: صور چهار شاخ دارد : یکی تا بزیر عرش است . یکی تابثری . یکی تا بمیمنهٔ عالم . چهارم بمیسرهٔ عالم ، چنانکه از عرش تا ثری و از میمنهٔ عالم تا میسره همه در میان این چهار شاخ است روز قیامت . روز حشر و نشر چون الله خواهد که خلق را زنده کند جانهای پیغامبران در آن شاخ آرند که زیر عرش است، وجانهای مؤمنان در آن شاخ که بمیمنهٔ عالم است، وجانهای جملهٔ کافران درآن شاخ که در ثری است ، و جانهای زندیقان ومبتدعان درآن شاخ که بمیسرهٔ عالم است ، وبعدد هرجانی درین شاخها سوراخها است برمثال زنبورخانه ، چون جانها برین سوراخها درآید چنان راست آید که نه‌جان زیادت آید نه جای کم بود ، و چهل سال جانها چنان میدارد پس زمین را بجنباند، چنانکه الله گفت : « اذا رجّت الارض رجّاً » تا خاکهای شخصها از یکدیگر جدا شود، سیاه از سفید ومرد از زن‌جدا شود،آنگه ببحرمسجور فرمان آید، دریائی‌است در زیرعرش‌مجید،آب حیات درآن. فرمایند اوراکه ببار چهل سال آن دریاآب بزمین می‌بارد ، تاآن خاکها در زیر زمین‌آمیخته شود ، پس‌آن خاکها بفرمان حق رگ وپی و پوست واستخوان گردد. همان‌شخصها که دردنیا بود ، رب‌العزّة بازآفریند. آنگه‌زمین از گرانباری بحق نالد، و فرمان آید که : بارها بیرون نه ، فذلك قوله : « وأخرجت الارض اثقالها ». زمین شکافته شود شخصها از زمین بیرون آید . **اسرافیل** را فرمایند تا درصور دمد ، آن‌جانهای خلق جمله‌ازصور بیرون‌آیند جانهای نیکبختان‌سفید(١) چون مروارید ، و جانهای بدبختان‌سیاه چون قیر، و همه‌احوال(٢) عالم از آن پر گردد ، و رب العزّة گوید جل‌جلاله : « لیرجعنّ کل روح الی جسده ، فتأتی الارواح، فتدخل

١ــ نسخهٔ ج : سپید . ٢ ــ نسخهٔ ج : هواء .

فی الخیاشیم ، فتمشی فی الاجساد کمشی السّمّ فی اللّدیغ . « عالم الغیب والشّهادة » ـ این شهادت با غیب قرین درهمهٔ قرآن معنیآن شاهداست وحاضر ، میگوید : دانا بهر غائب وحاضر اوست . « وهوالحکیم » یعنی حکم البعث «الخبیر» بالبعث متی یبعثهم .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « و اذا رأیت الّذین یخوضون فی ایاتنا » الایة ـ قال **ابو جعفر محمد بن علیّ** : « لا تجالسوا اصحاب الخصومات والاهواءِ ، و الکلام فی الله والجدل فیالقرآن ، فانّهم الّذین یخوضون فیآیات الله » . اصل دینداری و مایهٔ مسلمانی دو حرف است : حقرا قبول کردن، واز باطل بر گشتن، واوّل ورد وآخر ورد بهردو حرف اشارت است . قبول کردن حق اینست که : « و أمرنا لنسلم لرب العالمین »، واعراضاز باطل اینست که: « و اذا رأیتالّذین یخوضون فیآیاتنا فأعرض عنهم» میگوید با اهل هوی وبدعت منشینید ، و سخن خایضان و مجادلان درقرآن مشنوید ، که شنیدن سخن ایشان دل تاریك کند ، و نشستن با ایشان روی توحید گردآلود کند ، و زینهار که بهواءِ خود درآیات و صفات تصرّف نکنید(۱) ، و ازخوض پرهیزید ، کهخوض درختی است بیخآن بدعت ، ساقآن ضلالت ، شاخآن لعنت ، برگ آن عقوبت ، شکوفهٔ آن ندامت ، میوهٔآن حسرت . هر که درآیات خوض کند ، خدا اورا داور، وخصم اوپیغامبر. امروز ازمسلمانان مهجور، ولعنت برسر، وفردا نابینا، ومنزل اوسقر. هر که دینداراست واسلامرا بنزدیك اومقداراست ، و او را به الله(۲) سر وکار است تا بامبتدعان ومتنطعان وخایضان ننشیند، کهالله میگوید: « فلاتقعدوا معهم » باایشانمنشینید، « انکم اذاً مثلهم» که پس شما همچونایشان باشید ، ایشان کتاب و سنّت واپس داشتند ، ومعقول فراپیش

۱ـ کذا؛ ودرمواردیگر بمیم آورده است . ۲ـنسخهٔ ج : باالله .

داشتند. دست در رای و قیاس و کلام زدند، تا در گمراهی افتادند. **مصطفی** (ص) گفت: «من مشی الی سلطان الله فی الارض لیذله اذلّ الله رقبته یوم القیامة»، وسلطان الله فی الارض کتاب الله وسنة نبیّه (ص). وقال (ص): «من تمسك بسنّتی عند فساد امّتی فله اجر مائة شهید». تمسّك بسنّت راه تسلیم است، و راه تسلیم آنست که الله گفت: «و أمرنا لنسلم لرب العالمین» ما را فرمودند که گردن نهید گردن نهادیم، و نادر یافته پذیرفتیم. از صفات الله آنچه اسامی است دانیم، آنچه معانی است ندانیم، ظاهریانیم، آنچه ظاهر است شناسیم، آنچه باطن است نشناسیم. ایمان ما از راه سمع است نه بحیلت عقل، وبقبول و تسلیم است نه بتصرف وتأویل. امام ما قرآن، وقاضی سنّت، وپیشوا مصطفی، وهادی خدا. نادر یافته پذیرفته، و گوش فرا داشته، وتهمت برخرد خود نهاده. نه علم از کیفیت آن آگاه، نه عقل را فاز آن(۱) راه. نه تفکّر در صفات، نه شروع در تأویل، نه بر صاحب شرع ردّ، ونه عیب بر تنزیل، راه تشبیه بکفر دارد، چنانکه راه تعطیل. ربوبیت تعطیل فانی کرد و وحدانیّت تشبیه باطل کرد. خدائی که جز از وی خدا نیست، ودر هفت آسمان و زمین هیچ چیز(۲) وهیچ کس چون وی نیست. «لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر».

۱۰- النوبة الاولی

قوله تعالی: «**و اذ قال ابراهیم لأبیه آزر**» **ابراهیم** گفت پدر خویش را **آزر** «**اتتّخذ اصناماً آلهة**» بتان خود صورت کرده را بخدائی میگیری وخدایان خوانی «**انّی اریك وقومك**» من ترا و قوم ترا می‌بینم «**فی ضلال مبین** (۷۴)» در گمراهی آشکارا.

«**و کذلك نری ابراهیم**» همچنانکه هست با ابراهیم نمودیم «**ملکوت**

---

۱ ـ نسخهٔ ج: باز آن. ۲ ـ نسخهٔ ج: هیچیز.

السّموات و الارض » آنچه از نشانهای پادشاهی‌ما است‌درآسمان و زمین « **و لیکون من الموقنین**(۷۵)» و تابود از بی گمانان .

« **فلمّا جنّ علیه اللّیل** » چون شب در آمد بروی و او می‌خداوند خویش جست‌از زبر « **رآی کوکباً** » ستاره ای‌دید تابان« **قال هذا ربّی** » گفت که خدای‌من اینست«**فلمّا افل** » چون‌نشیب گرفت ستاره «**قال**» گفت‌ابراهیم«**لا احبّ‌الآفلین** (۷۶)» زیرینانرا و نشیب گرفتگانرا دوست ندارم .

« **فلمّا رأی القمر بازغاً** » چون ماه را دید برآمده روشن « **قال هذا ربّی**» گفت اینست خدای من « **فلمّا افل** »چون‌ماه نشیب گرفت« **قال لئن لم یهدنی ربّی**» گفت اگرراه ننماید مرا خداوند من « **لأکوننّ من القوم الضّالّین** (۷۷)» من ناچاره از گروه بیراهان باشم .

«**فلمّا رأی الشّمس بازغة**»چون‌خورشیددید برآمده تابان« **قال هذا ربّی**» گفت اینست خدای من« **هذا اکبر** »که این‌مه است ازستاره وماه « **فلمّا افلت** » چون خورشید نشیب گرفت« **قال یا قوم** » گفت ای قوم ! « **انّی بری‌ء ممّا تشرکون** (۷۸)» من بیزارم از آنچه شما بانبازی میگیرید با خدای .

« **انّی وجّهت وجهی** » من دین و کردارخویش پاك کردم وروی دل خویش فرادادم « **للّذی فطر السّموات و الارض** » فرا آن خدای که بیافرید آسمانها را و زمینها را « **حنیفاً** » ومن‌مسلمان پاك دین «**و ما انا من‌المشرکین** (۷۹)» و من از انباز گیران نیستم با الله .

« **وحاجّه قومه**» وحجّت‌جست‌قوم وی بروی در پیکار و دعوی‌حق کردن « **قال اتحاجّونّی فی الله**» ابراهیم گفت: فامن(۱) حجّت‌میجوئید، وخصومت‌سازید،

۱ـ نسخهٔ ج : بامن .

و برمن غلبه بیوسید بحق در خدای « **و قد هدین** » و مرا راه فرا دین حق نمود « **ولا اخاف ماتشرکون به** » ومن نمی‌ترسم از آنچه‌می‌انباز گیرید با او «**الّا ان یشاء ربّی شیئاً** » مگر که‌خدای‌خود بمن‌چیزی‌خواهد از گزند « **وسع ربّی کلّ شیء علماً** » خداوند من رسیده است بهمه چیز و بهر بودنی بدانش خویش « **افلا تتذکرون (۸۰)**» درنیاوید که من نترسم ازآن چیز که شما کنید و تراشید و آنگه‌آنرا خدای خوانید!

« **وکیف اخاف ما اشرکتم**» وچون ترسم‌ازآن‌چیز که شما بانبازی گیرید(۱) با الله«**ولا تخافون**» وشما نمی‌ترسید « **انّکم اشرکتم بالله**» که می‌انباز گیرید با الله « **ما لم ینزّل به علیکم سلطاناً** » چیزی که الله در پرستش آن شما را نه عذر فرستاد نه‌آنرا سزای خدائی داد « **فأیّ الفریقین احقّ بالامن** » ازما دو گروه کیست‌سزاوارتر بایمنی و بی بیمی « **ان کنتم تعلمون (۸۱)** » مرا پاسخ کنید اگر دانید.

« **الّذین آمنوا** » ایشان که بگرویدند « **ولم یلبسوا ایمانهم بظلم** » و ایمان خود بنیامیختند بشرك « **اولئك لهم الأمن** » ایشانند که بی‌بیمی ایشانرا است « **وهم مهتدون (۸۲)** » و ایشانند که بر راه راست‌اند.

النوبة الثانية

قوله تعالی : « واذ قال ابراهیم لابیه‌آزر » - **ابراهیم** برین لفظ بنزدیك قومی علما معرّب است، که پدر ومادر ویرا **ابراهام** نام کرده‌اندچنانکه **ابن عامر** خواند در لختی از قرآن، و در روایت **عبدالحمید بن بکار** ازوی همهٔ قرآن نسّابان بر آنند که: نام پدر ابراهیم **تارخ** است. چنان می‌آید که ویرا دو نام بوده ، و چنین فراوان است ، چنانکه **یعقوب**و **اسرائیل**. و**مقاتل حیّان** گفت : **آزر** لقب است ، و **تارخ** نام.

۱- نسخهٔج : بانباز می گیرید.

سلیمان تیمی گفت: معنی آزر سبّ و طعن است، و هوالمخطیء المعوج فی کلامهم، یعنی: و اذقال ابراهیم لأبیه المخطیء المعوج **مجاهد و ابن المسیّب** گفتند (١): آزر نام صنم است، و موضعه نصب علی اضمار الفعل، کأنه قال: و اذ قال ابراهیم لابیه اتتخّذ آزر الهاً، و جعل اصناماً بدلاً من آزر. فقال بعد أن قال: «اتتخذ آزر الهاً»، «اتتخذ اصناماً الهة». **یعقوب**، آزر برفع خواند بنداءِ مفرد، یعنی: یا آزر! ای: یا مخطیء و یا معوج! «اتتخّذ اصناماً الهة» ـ هر چه از بتان باصورتست، صنم است، وهرچه بی‌صورت وثن. و گویند که پدر ابراهیم بتگر بود، «انّی اریك و قومك فی ضلال مبین».

«و کذلك» ـ ای کما اریناه البصیرة فی دینه، و استقباح ماکان علیه ابوه من عبادة الاصنام، کذلك نریه «ملکوت السموات والارض» یعنی ملك الله وماخلق فیهما من الایات والعبروالدّلالات. و «الملکوت» الملك، زید فیه الواو والتاء للمبالغة کالرهبوت للرغبة، والرّحموت للرّحمة. و ملکوت آسمان و زمین که با **ابراهیم** نمودند، بیك قول آن بود که از سرب بیرون آمد، بر آسمان نگرست. آفتاب دید ومهتاب وستارگان وسیرسیارگان، و گردش فلك وملکوت زمین دید، ازین کوه و صحرا ودریا و درختان و چهارپایان و پرندگان و امثال آن. بنظر اعتبارو استدلال در آن نگرست. یقین وی بیفزود، که آنرا کردگاری است دارنده داننده.

قول **سدی و مجاهد** آنست که اورا برصخره‌ای داشتند، وکائنات ازعلی تا ثری بوی نمودند، ومکان خویش دربهشت بدید، فذلك قوله: «وآتیناه اجره فی الدنیا» یعنی اریناه مکانه فی الجنة. **ابن‌عباس** گفت: **ابراهیم** از الله در خواست تا ملکوت آسمان وزمین بوی نمایند. فرمان آمد به **جبرئیل** تا ویرا بر آسمان برد. ویرا اشراف دادند

١ ـ نسخهٔ ج: مجاهد گفت و ابن‌المسیب.

بر اعمال خلق . یکی را بر معصیت دید ، گفت : « یارب ! ما اقبح مایأتی هذا العبد ! اللهم اخسف به » ، و گفته‌اند که : ابراهیم سخت مشفق و مهربان بود بر خلق خدا ، چنانکه روزی درخود این اندیشه کرد که از من رحیم‌تر و مهربان‌تر هیچ کس نیست . رب‌العالمین اورا برآسمان برد ، واورا اشراف داد برعمل اهل زمین ،وایشانرا برمعصیت دید. برایشان لعنت کرد ، وهلاك ایشان خواست ، وفی‌ذلك ماروی **قیس بن ابی حازم** عن **علی** (ع) قال : قال رسول (ص) : « لمّا رأی **ابراهیم** ملکوت السماء والارض‌اشرف علی‌رجل علی معصیة من‌معاصی‌الله ، فدعا علیه ، فهلك، ثم اشرف علی‌آخرعلی معصیة من معاصی الله، فدعا علیه ، فهلك ، ثم اشرف علی‌آخر، فذهب یدعوا علیه فأوحی الله الیه ان یا ابراهیم ! انك رجل مستجاب الدعوة ، فلاتدع علی عبادی فانهم منی علی ثلاث : امّا ان یتوب فأتوب علیه ، وامّا ان اخرج من صلبه نسمة تملأ الارض بالتسبیح ، و امّا ان اقبضه الیّ فان شئت‌عفوت ، وان شئت‌عاقبت » .

« فلمّا جنّ علیه اللّیل »ـ مفسران گفتند : **ابراهیم** در روزگار **نمرود بن کنعان** الجبّار زاد ، و اوّل کسی که تاج برسرنهاد، و مردم را برعبادت خود خواند ، نمرود بود ، ودرهمه جهان ملك داشت . وقتی بخواب دید که ستاره‌ای برآمدی ، و نور آفتاب وماهتاب ببردی . ازآن خواب بترسید. ساحران وکاهنان را جمع کرد ، و تعبیر آن درخواست . ایشان گفتند . یولد فی‌بلدك فی‌هذه السنة غلام یغیّر دین اهل الارض ویکون هلاکك و زوال ملکك علی یده . گفتند : امسال درین شهر کودکی از مادر در وجود آید که زوال ملك تو بردست وی بود . **نمرود** بفرمود تا آن سال هر فرزند که زادند ، او را بکشتند ، ومردان و زنان از هم جدا کرد، و هر ده زن مردی را بر ایشان موکّل کرد ، تا با شوهر بخلوت نه نشینند مگر در حال حیض . و گفته‌اند : مردان را جمله بلشکرگاه خویش‌برد، وباخود میداشت، وموکلان برایشان گماشته ، تا هیچ کس

از ایشان با اهل خویش در حال طهر نشود ، تا این یك سال بگذرد . روزی **آزر** را بشغلی فرستاد ، و برهیچ کس ایمن نبود ، چنانکه بر آزر ایمن بود . ازآنکه بتگربود ، و در دین **نمرود** متعصب . **آزر** بیامد ، وآن شغل بگزارد ، وبعاقبت درسرای خویش شد . رب العزّة آن ساعت مهر بروی افکند ، وعشقی درسر وی نهاد ، دراهل خود نگرست طاقت نداشت که باز گردد ، و مباشرتی برفت ، ودرآن مباشرت تخم ابراهیم بنهاد.

کاهنان دیگر روز بجای آوردند که تخم ابراهیم درمستقرّ خویش نهاده شد . برخاستند ، وپیش **نمرود** شدند ، گفتند : قد حبل به اللّیلة . آن فرزند که تو از وی میترسی، امشب دررحم مادرقرار گرفت. نمرود بترسید . فرزندانرا که می‌زادند میکشت، تا ابراهیم را وقت زادن نزدیك گشت . مادر وی ازشهر بیرون شد واز مردم بگریخت. بجوئی خشك رسید که درآن آب بوده ، وگیاه بر آمده . ابراهیم آنجا ازمادر جدا شد ، ومادر ویرا درخرقه‌ای بپیچید ، ودر میان گیاه رها کرد ، وبخانه بازآمد، وپدررا خبر کرد ازآن حال وآن فرزند . پدر رفت ، وهمان جا سربی ساخت ، و کودك را در آن سرب برد و بخوابانید ، وسنگی بر درآن راست کرد ، تا کس آنرا نداند ، و سباع قصد وی نکنند . پس مادر هرروز میرفت و ویرا شیر میداد ، و هر گه که مادر بوی رسیدی ویرا دیدی انگشتان خود دردهان گرفته ، وازآن شرابی درمی کشید ومیخورد . مادرنیك نگه کرد ، ازیك انگشت شیر می‌آمد ، و از دیگری آب (۱) ، و از دیگری عسل ، و از دیگری گاو روغن(۲) واز دیگری خرما . و **ابراهیم** درآن سرب میبالید . یك روزه را هفته‌ای می‌نمود ، و یك هفته را ماهی ، و یك ماهه را سالی . پس چون فرا سخن آمد ، روزی با مادر گفت : یا امه من ربّی ؟ قالت : انا . قال : فمن ربّك ؟ قالت : ابوك . قال : فمن رب ابی ؟ قالت : اسکت ، و ضربته . مادر بخانه بازشد ، و با پدر گفت :

۱ـ نسخهٔ ج : آب می‌آمد . ۲ـ نسخهٔ ج : روغن گاو .

می‌بینی این کودك ! ترسم که این آن کودك است که کاهنان ازوی خبردادند ، که خدایان را باطل کند ، ودین نو آرد ، وملك **نمرود** زیر و زبر (١) کند ، وآن قصّه باپدر بگفت . پدربرخاست ، وبآن سرب شد . ابراهیم گفت : یا ابه من ربی ؟ قال : امك . قال : فمن رب امّی ؟ قال : انا . قال : فمن ربك ؟ قال : **نمرود** . قال : فمن رب نمرود ؟ فلطمه لطمةً ، وقال له : اسکت .

ابن‌عباس گفت : چون هفت ساله شد ، ازمادر وپدر درخواست تا او را ازآن سرب بیرون آرند . او را بوقت آفتاب فرو شدن بیرون آوردند . شتران و اسبان و گوسفندان‌را دید ، با پدر گفت : ایشان چه‌اند ؟ گفت : چهارپایان چرندگان. **ابراهیم** گفت : ما لها بدّ من أن یکون لها ربّ . ناچار این را خداوندی وآفرید گاری‌است. پس درآسمان و زمین و کوه وصحرا نظر کرد ، گفت : این را ناچار کرد گاری وآفرید گاری است . آنگه گفت : انّ الّذی خلقنی ورزقنی وأطعمنی و سقانی لربی ، مالی اله غیره . پس شب در آمد و مشتری بر آمد ، و بروایتی زهره . چون آن کوکب دید . گفت : « هذا ربی » ، فلذلك قوله عزوجل :

« فلمّا جنّ علیه اللیل رای کوکباً » ـ جنّ علیه غطّی‌علیه . **عرب** گویند : جنّه اللیل ، وجنّ علیه‌اللیل جنوناً ، وأجنّه ، اذا اظلم حتی یستتر بظلمته ، والجانّ والجنّان مار بود ، ازبهرآنکه پنهان رود . وسمّی الجن جنّاً ، لاجتنانهم عن‌اعین‌الناس. «رأی کوکباً » ـ چون شب برو درآمد ، واو خدایرا می جست، و از زبرمی‌جست،آن ستاره را دید زهره یامشتری گفت: « هذا ربّی» . یك قول‌آنست که این برجهت توبیخ گفته است وانکار بر فعل ایشان . الف استفهام در آن‌مضمر است ، یعنی : اهذا ربی ؟ خدای من‌اینست؟ ومثل این‌خدای تواند بود ؟ هذا کقوله : « افان متّ فهم‌الخالدون »؟!

١ـ نسخهٔ ج : زیر زبر .

یعنی: افهم الخالدون؟ قول دیگر آنست که این بر سبیل احتجاج گفت برایشان، که ایشان اصحاب نجوم بودند، و تدبیر خلق از آن میدیدند، و آنرا تعظیم مینهادند. **ابراهیم** گفت: هذا ربّی فی زعمکم ایها القائلون بحکم النجوم. هذا کقوله: «این شرکائی»؟ یعنی بزعمکم وقولکم، «وانظر الی الهك» یعنی بزعمك وقولك.

ابراهیم خواست که بتدریج جهل وخطاءِ ایشان بایشان نماید. باوّل آنچه ایشان تعظیم می‌نهادند، آنرا تعظیم نهاد، پس بعاقبت نقص درآن آورد، و عیب افول بازنمود، فقال: «لا احبّ الآفلین». عرفهم جهلهم وخطاهم فی تعظیم النجوم، ودلّ ان ماغاب بعدالظهور کان حادثاً مسخراً و لیس بربّ. و گفته‌اند: مثل **ابراهیم** درآنچه گفت: «هذا ربّی» پس عیب ونقص در آن‌آورد، و گفت: «لا احبّ الافلین» مثل‌آن حواری است که برقومی بت‌پرستان رسید، خواست که ایشانرا بتدریج ازآن فراستاند، اوّل آنرا تعظیم نهاد و ایشانرا درآن دین‌خویش براجتهاد داشت، تا ویرا پیشرو خویش کردند، و گرامی داشتند، و بهر چه وی گفت او را مطیع و منقادشدند، تا روزی که دشمنی عظیم بر سر ایشان آمد، با این حواری مشورت کردند. وی گفت: رای من آنست که همه بهم آئیم، و پیش‌صنم تضرّع نمائیم، تاکار این دشمن کفایت کند، پس همه بهم‌آمدند، و تضرع نمودند، و زاری کردند، واز آن نفعی ودفعی ندیدند، و کار دشمن قوی‌ترمیشد و بالا میگرفت. آخر حواری گفت: من خدائی میدانم که برخوانیم اجابت کند، ودعا کنیم کار آن دشمن کفایت کند، فهلمّ ندعه. قال: فدعوا الله فصرف عنهم ماکانوا یحذرون واسلموا.

«فلمّا رأی القمر بازغاً» ای‌طالعاً. ازاوّل ماه سه شب هلال گویند، وبعد از آن قمر گویند تاآخرماه. پس بآخرشب چون ماه برآمد همان گفت که با ستاره گفت هم بر آن معنی. «قال لئن لم یهدنی ربی» - این لام خلف قسم است، و لام در

« لأكونن » جواب قسم است . «لئن لم يهدني ربّي » يعنی لئن لم يثبّتني ربي على الهدى « لاكونن من القوم الضّالّين » .

« فلما رأى الشمس بازغة قال هذا ربی » ـ اینکه « هذه » نگفت ، آنرا سه جواب است : یکی آنست که حکایت از رب میکرد نه از عین خورشید ، که آنرا بخدائی میداشت، ودیگر وجه آنست که : هذا الطّالع ربّی . کنایت از صفت کرد نه از اسم . سدیگر وجه آنست که عرب براختیارند بر تذکیر وتأنیث چیزی را که در آن علامت تأنیث نیست . « هذا اکبر » یعنی اعظم من الزّهرة والقمر . « فلمّا افلت » یعنی غابت ، « قال یاقوم انّی بریء ممّا تشرکون » بالله من الالهة . اورا گفتند: یا **ابراهیم!** چون ازین خدایان بیزار شوی کرا پرستی ؟ گفت : اعبد الذی خلق السموات والارض، « حنیفاً » ای مخلصاً لعبادته ، « و ما انا من المشرکین » . « حنیفاً » صفت **ابراهیم** است ، و منصوب است بر نعت ، و حنفا مسلمانان‌اند و**حنیفیه** نامی است ملّت اسلام را ، و گفته‌اند که حنیف مسلمان بود مختتن .

و گفته‌اند که : حاجّ و « حاجّه قومه»، المحاجّة والمحاقّة ادّعاء الحقّ . این آن خصومت و محاجّت است که فرعون وی کرد با وی **نمرود بن کنعان بن ماش بن ادم بن سام** صاحب **مجدل بابل** ، وشرح این محاجه در سورة **البقرة** رفت فی قوله : « الم تر الی الّذی حاجّ » الایة . « قال اتحاجّونّی » قراءت **مدنی و شامی** بتخفیف نون است . باقی بتشدید خوانند . « وقد هدانی » ای عرّفنی توحیده « و لا اخاف ما تشرکون به الا ان یشاء ربی شیئاً » ـ این جواب آنست که همیشه مشرکان مسلمانانرا می‌بیم نمودند و مینمایند از گزند بتان ، چنانکه **هود** را گفتند : « ان نقول الا اعتریك بعض الهتنا بسوء » ، و **محمود** را به **سومنات** سدنهٔ **منات** تهدید کردند . « وسع ربی کل شیء علماً » ـ ای ملأ ربی کل شیء علماً . این همچنانست که جای

دیگر گفت: «ورحمتی وسعت کل‌شیء» ای ملأت. «افلا تتذکرون» - تتّعظون، فتترکوا عبادة الاصنام ؟!

«و کیف اخاف ما اشرکتم» - مشرکان **ابراهیم** را می ترسانیدند، و از گزند بتان تهدید میکردند. ابراهیم گفت: «و کیف اخاف ما اشرکتم» چون ترسم من ازین بتان که شما بانبازی گیرید با اللّٰه؟! وایشان نا بینایان اندو نا شنوا و نادان و ناتوان، وشما از خدای بینای شنوای گویای دانای توانا نمی ترسید! وبا وی بتان انبازمیگیرید بی‌عذری و بی‌حجّتی و بی آنکه‌ایشانرا سزای‌خدائی است! «فأیّ الفریقین احقّ بالامن ان کنتم تعلمون» - اکنون مرا پاسخ کنید اگردانید، ازآن‌خدای قادر شنوای بینای دانا سزاتر که ترسند یا ازین بتان عاجز نا شنوای نابینای‌نا گویا؟! و که نزدیکتر بایمن شدن و بی بیم بودن آنکه از یك خدای می امن باید یافت یاآنکه از هزاران ؟! آنگه خود پاسخ کرد، گفت: «الّذین آمنوا». اگرمستأنف نهی‌این‌سخن، نه حکایت از **ابراهیم**، هم نیکواست.

«الّذین آمنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم» - درخبر است که **ابوبکر صدیق** گفت: یارسول‌اللّٰه! و أیّنا لم‌یظلم نفسه؟ جواب دادوی را که: الم ترالی قوله تعالی‌فی قصّة لقمان: «یا بنیّ لاتشرك باللّٰه ان الشرك لظلم عظیم» یعنی که این ظلم ایدر(۱) شرك است، چنانکه آنجا است. و قومی برعموم راندند، و گفتند که: این ابراهیم و اصحاب ویرا است علی‌الخصوص، چنانکه روایت کنند از **علی** (ع) که این آیت برخواند و گفت: «هذه فی‌ابراهیم واصحابه خاصّة، لیست لهذه الامّة».

۱ - نسخهٔ ج: اینجا.

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « و اذقال ابراهیم لأبیه آزر » الایة ــ الاصل منهمك فی الجحود ، و النسل متصف بالتوحید ، و الحق سبحانه و تعالی یفعل ما یرید . این عجب نگر پدر بتگر وپسر پیغامبر! پدر رانده با خواری ومذلّت ! پسرخوانده با هزاران کرامت ؟ پدر در قبضهٔ عدل بداغ قطعیت برراه نومیدی در لباس بیگانگی ! پسردر سایهٔ فضل در نسیم قرب بر راه پیروزی در لباس آشنائی ! سبحان من یخرج الحیّ من المیّت و یخرج المیّت من الحیّ . فردا درانجمن قیامت در آن عرصهٔ کبری چون **ابراهیم** را جلوه کنند، وبا صد هزار نواخت و کرامت ببازار قیامت بر آرند ،**آزر** را بصفت خواری پیش پای وی نهند ، ازآنکه دردنیا چون ابراهیم در شکم مادر بود آزر تمنی کرد که : اگر مرا پسری نیکو آید ، او را در پای نمرود کشم ، وبتقرب پیش وی قربان کنم . وی نتوانست که دستش نرسید ، ودر حق اندیشهٔ خود بجزاءِ آن برسید . این چنانست که مصریان چون جمال **یوسف** (ع) دیدند ، بر من یزید داشته ، هر کس آرزوی آن کردند که یوسف غلام وی بود . رب العزّة تقدیر چنان کرد که مسأله باز گشت ، و مصریان همه بنده و رهی و چاکر وی گشتند .

« و کذلك نری ابراهیم ملکوت السّموات و الارض » ــ اول او را ملکوت آسمان وزمین نمودند ، تا ازراه استدلال دلیل گرفت بروجود صانع . در کوکب نگرست گفت : « هذا ربّی » ای: هذا دلیل علی ربی ، لأن ربی لم یزل و لایزال ، و هذا قدأفل « لا احبّ الافلین » . پس بآخرجمال حقیقت او را روی نمود ، از راه استدلال و برهان بمشاهدت وعیان باز گشت . روی ازهمه بگردانید، گفت : « فانهم عدوّ لی الا رب العالمین، » و **جبرئیل** را گفت : اما الیك فلا. اوّل عالم وار شد،آخر عارف وارآمد.

واسطی گوید: خلق عالم بدوهمی‌شوند ، و عارفان ازو همی آیند . گفتا : اگر کسی گوید که : خدای را بدلیل شناسم ، تو او را گوی دلیل را بچه شناختی ؟ بلی در بدایت از دلیل چاره نیست ، چنانکه بدایت راه **خلیل** بود . چون آن همه دلایل در راه خلیل(ع) آمد، کوکب وقمروآفتاب، بهر دلیلی که میرسید دروی همی آویخت که: « هذا ربی ». چون از درجهٔ دلایل بر گذشت ، جمال توحید بدیدهٔ عیان بدید . گفت : « یا قوم انی بریء ممّا تشرکون» ، ای: من الاستدلال بالمخلوقات علی الخالق، فلادلیل علیه سواه . همانست که آن مهتر دین گفت : « عرفت الله بالله وعرفت ما دون الله بنورالله»، و هوالمشارالیه لقوله : « وأشرقت الارض بنور ربها » .

آن جوانمرد طریقت اینجا نکته‌ای عزیز گفته ، و روش راهروان را و کشش ربودگان را بیانی نموده ، گفتا : چون از درگاه احدیّت بنعت رأفت ورحمت این نواخت به **خلیل** رسید که : « و اتخذالله ابراهیم خلیلا » ، فرمان آمد که ای **خلیل** ! در راه خلّت ایستادگی شرط نیست ، از منزل « اسلمت لربّ العالمین » فراتر شو . سفری کن که آنرا سفر تفرید گویند ، « سیروا سبق المفرّدون » . **خلیل** طالبی تیز رو بود . جویندهٔ یادگار ازل بود . نعلین قصد در پای همّت کرد . سفر « انّی ذاهب الی ربّی » پیش گرفت. از کمین گاه غیب خزائن عزت فرو گشادند ، واز آن درر الغیب وعجائب الذّخائر بسی در راه « انّی ذاهب » فرو ریختند . **خلیل** هنوز رونده بود ، بستهٔ « انّی ذاهب » گشته ، بنقطهٔ جمع نرسیده ، باز نگرست ، غنیمت دید ، بغنیمت مشغول شد . جمال توحید از وی روی بپوشید که چرا بازنگرستی ؟ تا آنگه که استغفار « لا احبّ الافلین » بکرد، و آن درر الغیب همچنان میدید ، و وی باز می ایستاد که « هذا ربّی » ، « هذا ربّی » ، که آن درر الغیب بس دل فریب وبس شاغل بود ، گفتند : ای **خلیل** ! نبایستی که ترا این وقفت بودی ! در راه «انی ذاهب الی ربی» روی، و آنگه بغنیمت و ذخایر باز نگری.

چرا چشم همّت از آن‌فرونگرفتی ؟ وچرا سنّت « مازاغ البصر » بکارنداشتی ؟! اینست سنّت آن مهترعالم، و خاصیّت سید ولد آدم ، که شب زلفت و الفت آیات کبری در راه اوتجلّی کرد ، و او برین ادب‌بود که : « مازاغ‌البصر وماطغی » . ای خلیل ! کسی که یادگار ازل جوید ، و راز ولی‌نعمت ، او غنایم و ذخایر را چه کند ؟ !

کسی کش مار نیشی بر جگر زد ورا تریاق سازد نه طبرزد.

خلیل دست تجرید ازآستین تفرید بیرون کرد ، و بروی اسباب باز زد که : « انی و جهت وجهی للذی فطرالسموات و الارض حنیفاً و ما انا من‌المشرکین » یعنی: افردت قصدی لله ، و طهرت عقدی عن غیرالله ، و حفظت عهدی فی الله لله ، و خلصت وجدی بالله، فأنا لله بالله ، بل محو فی‌الله، والله الله .

النوبة الاولی

قوله تعالی : « **و تلك حجّتنا** » وآن جواب که **ابراهیم** داد حجّت جستن ایشانرا « **آتیناها ابراهیم‌علی‌قومه** » ما تلقین کردیم ابراهیم را برقوم خویش «**نرفع درجات من نشاء** » می‌برداریم درجتهای آنرا که‌خواهیم «**انّ ربّك حکیم علیم** (۸۳) » که خداوند تو دانائی است راست‌دان .

« **و وهبناله** » وبخشیدیم ابراهیم را « **اسحق و یعقوب کلاً هدینا** » همه را راه نمودیم بایمان « **و نوحاً هدینا من قبل** » ونوح را هدایت‌دادیم از پیش فا (۱)، « **ومن ذرّیّته** » و از فرزندان نوح « **داود و سلیمان و ایوب‌ویوسف وهرون و کذلك نجزی المحسنین** (۸۴) » و همچنان نیکوکارانرا جزا دهیم .

و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس کلّ من الصّالحین (۸۵) »همه‌نیك‌مردان شایستگان اند .

۱- نسخهٔ ج : پیش از ایشان.

« **و اسمعیل والیسع و یونس و لوطاً و کلاً فضلنا علی العالمین**(۸۶) » وهمه را افزونی دادیم در نبوّت برجنّ و انس.

« **ومن آبائهم** » و پدران ایشان « **و ذرّیّاتهم** » و فرزندان ایشان « **و اخوانهم** » و برادران ایشان « **و اجتبیناهم** » برگزیدیم ایشانرا « **وهدیناهم** » وراه نمودیم ایشانرا « **الی صراط مستقیم**(۸۷) » سوی راه راست درست.

« **ذلك هدی الله** » آن راه نمونی الله است « **یهدی به** » راه می نماید بآن « **من یشاء من عباده** » او را که خواهد از بندگان خویش « **و لو أشرکوا** » واگر انباز گرفتندی چیزی را با خدای « **لحبط عنهم** » از ایشان نا چیزو تباه ونیست گشتی « **ما کانوا یعملون**(۸۸) » آنچه می کردند از جهدها و عبادتهای نیکو بزرگ پاك.

« **اولئك** » این پیغامبران که نام بردیم و آنان که نام نبردیم « **الّذین آتیناهم الکتاب** » آنند که دادیم ایشانرا نامه « **والحکم والنّبوّة** » و دین و پیغام « **فان یکفر بها** » اگر کافر می شد (۱) بآن « هؤلاء » اینان که مشرکان **قریش** اند « **فقد وکّلنا بها قوماً** » برگماشتیم بر پذیرفتن آن و استوار گرفتن بآن گروهی دیگر « **لیسوا بها بکافرین**(۸۹) » ایشان که بآن کافر نیستند.

« **اولئك الّذین هدی الله** » ایشان آنند که الله راه نمود ایشانرا « **فبهدیهم اقتده** » براست راهی ایشان پی‌بر، و پس‌روی گیر « **قل لا اسئلکم** » گوی نمی خواهم از شما « **علیه** » بر پیغام رسانیدن وآگاه کردن « **اجراً** » مزدی نمی‌خواهم خود را « **ان هو** » نیست اینکه ازمن میشنوید « **الّا ذکری للعالمین**(۹۰) » مگرپندی جهانیان را.

« **و ما قدروا الله حقّ قدره** » خدایرا نشناختند سزای شناختن‌وی، وبزرگی

۱ـ نسخهٔ ج: میشوند.

وی ندانستند « **اذقالوا** » که بروی دلیری کردند و گفتند « **ما انزل الله** » فرو نفرستاد
الله هر گز « **علی بشر من شیء** » برهیچ مردم هیچ چیز(١) « **قل من انزل الکتاب** » رسول
من! گوی که آن کیست که فروفرستاد این نامه؟ « **الّذی جاء به موسی** » که موسی
آورد « **نوراً وهدی للنّاس** » روشنائی و نشان راه مردمانرا « **تجعلونه قراطیس** »
آنرا درکاغذها می نویسید « **تبدونها** » بعضی از آن آشکارا میکنید « **وتخفون کثیراً** »
و فراوانی از آن پنهان می دارید « **وعلّمتم** » و آن کیست که در شما آموخت
« **مالم تعلموا انتم** » آنچه ندانستید شما « **ولا آباؤکم** » و نه پدران شما « **قل الله** »
گوی آن فرستندهٔ تورات و آن در آموزنده خدای است « **ثمّ ذرهم** » پس ایشانرا
گذار « **فی خوضهم یلعبون(٩١)** » تا در بازی خویش فراخ می روند.

« **وهذا کتاب** » و این قرآن نامه ایست « **انزلناه** » ما فرو فرستادیم آنرا
« **مبارك** » بر کت کرده درآن و آفرین « **مصدّق الّذی بین یدیه** » گواه واستوار گیر
آن نامه را که پیش از آن فابود(٢) « **ولتنذر** » وتا بیم نمائی وآ گاه کنی « **امّ القری** »
مردمان **مکه** را « **ومن حولها** » وهر که گرد بر گرد آن « **والّذین یؤمنون بالاخرة** »
و ایشان که گرویده‌اند بروز رستاخیز « **یؤمنون به** » می گروند باین نامه
« **و هم علی صلاتهم یحافظون** » و ایشانند که برهنگام نمازهای خود براستاد
میکنند و هنگامهای آن میکوشند.

النوبة الثانیة

قوله تعالی : « و تلك حجّتنا آتیناها ابرهیم علی قومه » ـ چون **ابراهیم**
بر قوم خود (٣) حجّت آورد که از دو گروه کدام یك (٤) بی بیم تر و با من سزاتر؟

١ـ نسخهٔ ج : هیچیز. ٢ـ نسخهٔ ج : پیش از آن بود. ٣ـ نسخهٔ ج: وی ٤ـ نسخهٔ ج :
کدام یکی.

او که یك خدای را پرستد؟ یا او که هزاران؟ او که خداوندی پرستد که قادر است و مالك نفع وضرّ؟ یا او که عاجزی را پرستد بی صفت؟ ونیز بر **نمرود** حجّت آورد که « ربّی الّذی یحیی ویمیت » تا آنجا که گفت: « فبهت الّذی کفر ». چون این حجّتهای روشن برایشان آورد، ایشان بقول **ابراهیم** اقرار دادند، وحجّت برخود لازم شناختند. ربّ العالمین گفت: آن حجّت ما فرا **ابراهیم** نموده بودیم، و تلقین کردیم، و اورا در آموختیم.

« نرفع درجات من نشاء » ـ **زید اسلم** گفت: یعنی بالعلم، چنانکه جای دیگر گفت: « والّذین اوتواالعلم درجات ». قومی گفتند: این طبقات ثواب است در بهشت، چنانکه آنجا گفت: « لهم درجات عند ربّهم »، « هم درجات عندالله »، و گفتند (۱): این رفع درجات در دنیا است پیغامبرانرا بمعجزات، ومؤمنانرا بکرامات، وتوفیق طاعات، چنانکه گفت: « و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات ». جای دیگر گفت: « نرفع درجات من نشاء و فوق کلّ ذی علم علیم ». **عاصم و حمزه وکسائی** « نرفع درجات من نشاء » بتنوین خوانند. باقی « درجات من نشاء » باضافت خوانند، وبمعنی هردو یکسان‌اند. « انّ ربّك حکیم » فی امره « علیم » بخلقه.

« و وهبنا له » یعنی‌لابراهیم« اسحق ویعقوب ». رب العالمین‌ولد را هبه‌خواند درقرآن بچند جایگه، چنانکه گفت: « ووهبنا لداود سلیمان »، «لأهب‌لك غلاماً زکیّاً»، « فهب لی من لدنك ولیّا ». « و وهبنا له اسحق و یعقوب » ـ میگوید: ابراهیم را بخشیدیم **اسحق ویعقوب**. یعقوب پسر اسحق بود، و اسحق پسر ابراهیم از **ساره**، و ابراهیم را هشت پسر بود. اسحق پدر **عبرانیان** از **ساره**، و **اسمعیل** پدر**تازیان** از **هاجر**، و آن شش پسر دیگر از **فطورا بنت یقطن** الکنعانیة. و یعقوب پدر **اسرائیلیان** بود.

۱ـ نسخهٔ ج: و گفته‌اند.

« كلّاً هدينا » ـ یعنی للایمان والنبوة، « و نوحاً هدینا من قبل» یعنی: من قبل ابراهیم و ولده . میگوید : پیش از **ابراهیم** و فرزندان وی **نوح** را راه نمودیم ، ونبوّت دادیم . « ومن ذریته » یعنی: ومن ذرّیّة نوح ، واز فرزندان **نوح** . آنکه تفسیر کرد که ایشان که‌اند : داود، وهو **داود بن ایشا** ، هفتم هفت پسر بود ، کهینهٔ ایشان ، کشندهٔ جالوت. وقصّهٔ وی معروف . و **سلیمان** پسرداود از زن **اوریا** زاده بود، وداود و سلیمان از سبط **یهودا** بودند ، و **ایوب** ، میگویند ایّوب از فرزندان **روم بن عیص بن اسحق بن ابراهیم** بود ، و در عصر خویش ملك بود ، وده پسر داشت از دختر **میشا بن یوسف بن یعقوب** ، و در روزگار یوسف بود ، و قصّهٔ وی معروف . و یوسف، وهو **یوسف بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم** ، و فیه قال رسول الله (ص) :

ان الکریم بن الکریم بن الکریم بن الکریم

یوسف بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم.

وموسی ، وهو **موسی بن عمران بن یصهر بن قاهث بن لاوی بن یعقوب** و هرون اخوه اکبر منه سناً .

« و کذلك نجزی المحسنین » ـ چنانکه **ابراهیم** را بر توحید و ثبات وی بر دین خویش وحجّت آوردن بر دشمن جزاءِ نیکو دادیم ، و پاداش نیکو کردیم ، که او را بر گزیدیم و فرزندان پاك دادیم ، و درجات وی بر داشتیم ، در نبوّت و در ثواب طاعت با نیکوکاران همچنان کنیم ، و ایشانرا جزاءِ نیکو دهیم .

« و زکریّا ویحیی و عیسی و الیاس » ـ قومی گفتند : **الیاس ، ادریس** است ، و این درست نیست که ربّ العزّة نسبت **الیاس** درین آیت با **نوح** کرد ، و از فرزندان نوح شمرد ، ومعلوم است که نوح از فرزندان ادریس بود . **نوح بن لمك بن متوشلخ بن ادریس** ، الّذی یقال له **اخنوخ** . وقول درست آنست که از فرزندان **هرون**

بود، وهو **الیاس بن بشر بن فینحاص** (١) **بن العیزار بن هرون بن عمران**، « کلّ من الصّالحین » .

« و اسمعیل »- وهو ابن ابراهیم « والیسع» **وهب** گفت : یسع شاگرد **الیاس** بود . **کعب** گفت : یسع **خضر** است که **موسی** را علیه السلام معلم بود . **یمان بن رباب** گفت : **یسع** پسر **اسحق** است پدر **روم**. حمزه و **کسائی** و اللّیسع خوانند بلام مشدد، یعنی که نام وی **لیسع** است نه یسع ، امّا الف و لام زیادت در افزودند ومدغم کردند ، چنان است که الف و لام برقراءت **حمزه** و **کسائی** زیادت است ، و بر قراءت باقی الف و لام تعریف است . « یونس » وهو **یونس بن متی** ، ویرا دو نام است : **ذوالنون** و **یونس** . گفته‌اند که : **الیاس** و **یسع** و **یونس** در یك زمان بودند ، و پس از ایشان باندك روزگار **زکریا** و **یحیی** و **عیسی** بودند . « ولوطاً » و هو ابن عمّ **ابراهیم** ، و اوّل من آمن به، « و کلاً فضّلنا علی العالمین» - ای فضلنا هم بالنبوّة علی عالمی زمانهم.

« ومن آبائهم »- این « من » تبعیض است یعنی: هدینا بعض آبائهم وذرّیّاتهم. میگوید: و از پدران ایشان که نامشان درین موضع نبرده‌اند از **آدم** و **هود** و **صالح** و **ادریس** و غیر ایشان ، و نیز مؤمنان که در عهد آن پدران بر ملّت ایشان بودند . « وذرّیّاتهم » - و از فرزندان این هشده (٢) پیغامبر که نامشان درین آیات برده‌اند ، ونام آن فرزندان نبرده‌اند، « و اخوانهم » و برادران ایشان که بر دین و ملّت ایشان بوده‌اند . اینجا سخن منقطع شد ، پس گفت : « واجتبیناهم » ای استخلصناهم بالنبوّة ، مأخوذ من جبیت الماء فی الحوض اذا جمعته . « و هدیناهم الی صراط مستقیم » یعنی الاسلام .

« ذلك هدی الله » - ای دین الله الّذی هم علیه . این است دین خدا و ملت

١- فینحاص یا فینحاس نوهٔ هرون بود . ٢- هشده = هجده و هژده .

بسزا که پیغامبران برآن بودند ، و خدایرا عزّ وجلّ بدان پرستیدند، یعنی دین اسلام وملّت حنیفی. « یهدی به من یشاء من عباده » ـ آنرا که خواهد از بندگان خویش بآن راه نماید ، و برآن دارد ، چنانکه پیغامبران را بر آن داشت ، و بآن راه نمود . و این آیت حجّتی ظاهر است بر **قدریان** ، و وجه آن روشن .

« ولو اشرکوا لحبط عنهم ما کانوا یعملون » ـ قومی ازاصحاب رای باین آیت تمسّك کرده‌اند ، و گفته‌اند (۱) : مرتد چون بدین اسلام باز گردد فرائض طاعت که در حال اسلام گزارده پیش از ردّت ، قضا باید کرد، که آن همه بردّت باطل گشت ، که ربّ العزّة میگوید : « ولوأشرکوا لحبط عنهم ماکانوا یعملون » ـ ، و کذلك قوله تعالی : « لئن اشرکت لیحبطنّ عملك » ، واین مذهب باطل است ، واحتجاج ایشان باین آیت درست نیست ، که آیت مجمل است ، ودرسورة البقرة مفسّر گفته که : « و من یرتدد منکم عن دینه فیمت وهوکافر فأولئك حبطت اعمالهم فی الدنیا والاخرة » میگوید : کسی که مرتد گردد ، و در ردّت بمیرد ، اعمال وی باطل گردد . پس کسی که توبه کند ، و باسلام باز آید، اعمال وی که دراسلام کرده بود حابط نگردد ، و برحال خویش بماند(۲). پس برمرتد که باسلام باز آید جزقضاءِ آن عمل که درحال کفر از وی فائت گشته واجب نیست، و این آیت ایشانرا حجّت نیست، وآیت مجمل جز بروفق مفسّر راندن هیچ وجه نیست . پس بمدح پیغامبران باز آمد و بیان کرد که ایشانرا چه داد ، گفت :

« اولئك الّذین آتیناهم الکتاب » ـ این پیغامبران نامبرده را میگوید ، وآن مبهمان نام نبرده ازآبا و ذریات ، وقومی فراوان که درقرآن نام ایشان برده. « اولئك» ایشان آنند که دادیم ایشانرا کتاب از آسمان فرو آمده ، **صحف ابراهیم وتورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود** . « والحکم والنبوّة » و علم دادیم وفهم وفقه ایشانرا ونبوّت .

۱ـ نسخهٔ ج : کردند و گفتند . ۲ـ نسخهٔ ج : بود .

« فان یکفر بها هؤلاءِ فقد وکّلنا بها قوماً لیسوا بها بکافرین» - اگر اهل **مکّه** بدان می‌کافر شوند و نپذیرند ما قومی را بر گماشتیم از مهاجر و انصار که آنرا پذیرفتند و تصدیق کردند، و بجان و دل باز گرفتند. « فقد وکّلنا بها » ای بالایمان بها. این همچنانست که جای دیگر گفت: « والزمهم کلمة التقوی ». **مجاهد** گفت این **عجم**اند و **فرس**، که نا دیده بجان و دل قبول کردند، و بغیب ایمان آوردند و تصدیق کردند. **مصطفی** (ص) درحق ایشان میگوید: « لوکان الدین معلقاً بالثریا لناله رجال من ابناءِ **فارس** »، وعن **ابن عمر**، قال: قال رسول الله (ص): « لله عزّ و جل خیرتان من خلقه فی ارضه: **قریش** خیرة الله من العرب، و **فارس** خیرة الله من العجم». پس سخن باز باپیغامبران برد، ودرمدح ایشان بیفزود، ومصطفی را صلی‌الله علیه وسلم بسنّت وسیرت ایشان اقتدا فرمود، گفت:

« اولئك الّذین هدی الله » - ای هدیهم الله، « فبهدیهم » ای‌بسنتهم و سیرتهم بالصّبر والاحتساب، « اقتده » - **ابن عامر** « اقتدهی » خواند بکسرهاءِ مشبع. **حمزه** و **کسائی** و **یعقوب** در وصل «ها» بیفکنند، و دروقف‌بسکون «ها» وقف کنند، و این « ها » هاءِ وقف گویند، چنانکه: اخبره تقله، و هم ازین باب است: کتابیه، حسابیه، ماهیه. باقی قراء در وصل و در وقف بسکون ها خوانند. میگوید: یا **محمد**! سیرت انبیا گیر، وبر پی ایشان رو، ودر صبر کردن (۱) بر تکذیب و اذی دشمن چنانکه ایشان صبر کردند، تا بمراد رسی، چنانکه ایشان بمراد رسیدند. آنست که گفت: « فصبروا علی ما کذّبوا و اوذوا حتّی اتاهم نصرنا ». مفسّران گفتند فقه این آیت آنست که هرچه ازپیغامبران درست شود وثابت گردد از اعمال واحکام، ومعلوم شود که آنرا

۱- چنین است در نسخ موجود، ولی‌از سیاق عبارت چنین پیداست که واو درآغاز« و در صبر کردن» زائد است.

بپیغامبری دیگر و بکتابی دیگر نسخ نکردند، برین امت واجب است که آنرا دین خود دانند، واتّباع آن کنند، برمقتضی اینکه ربّ العزّة فرمود. « فبهدیهم اقتده ».

« قل » یا **محمد**! : « لا اسئلکم علیه » ای علی القرآن و تبلیغ الرّسالة « اجراً » ای جعلاً ورزقاً. « ان هو » ای ماهو یعنی محمّد (ص)، و قیل القرآن « الا ذکری للعالمین » موعظة للخلق اجمعین.

« و ما قدروا اللّٰه حقّ قدره »- این در شأن **حییّ بن اخطب** آمده از جهودان. بدر صفیة مادر مؤمنان پیش رسول‌خدا آوردند او را، دستهای وی برپشت بسته، بدندان خویش قبای دیبای خویش از بازوی خود میکند، و میگفت:

لعمرك مالأم ابن اخطب نفسه ولکنه من یخذل اللّٰه یخذل.

رسول‌خدا (ص) سوگند بروی داد که: بآن خدای که **به‌طورسینا** با **موسی** سخن گفت که در تورات خواندی که: «انّ اللّٰه یبغض الحبر السّمین». گفت: خواندم گفت: آن توئی. او گفت: ما انزل اللّٰه علی **موسی** التوراة، و لا علی **محمّد** القرآن، فأنزل اللّٰه عز وجل هذه الایة: « و ما قدروا اللّٰه حق قدره »- ای ما علموا عظمة اللّٰه اذا اجترؤا علی تکذیبه، و جحود رسالته، « اذ قالوا »- بزرگی خدای نشناختند که بروی دلیری کردند، گفتند: « ما انزل اللّٰه علی بشرمن شیء » فرو نفرستاد اللّٰه هرگز بر هیچ مردم هیچ چیز(١). **ابن‌عباس** گفت: **مالك بن الضیف** بود که این آیت در شأن وی آمد رئیس جهودان و ربانی ایشان. چون این سخن بگفت، با قوم خویش شد. ایشان گفتند: ویلك ما هذا الّذی بلغنا عنك؟ چیست اینکه بما رسید که تو گفتی: ما انزل اللّٰه علی موسی التوراة، وما انزل اللّٰه علی بشرمن شیء؟! جواب داد که مرا بخشم آوردند، واز سرغضب گفتم. پس جهودان ویرا معزول کردند، وبجای وی **کعب اشرف** نشاندند.

١- نسخهٔ ج: هیچیز.

و بروایتی دیگر از **ابن عباس** آیت مکی است ، و در شأن مشرکان قریش فرو آمد ، که قدرت الله را منکر بودند ، ومعجزات را رد کردند ، وباین قول معنی « وما قدروا الله» ای: وما آمنوا انّ الله علی کل شیء قدیر . عظمت الله نشناختند ، وجلال و بزرگواری وی ندانستند ایشان که معجزات را ردّ کردند ، و قدرت الله از آن قاصر شناختند . **محمد بن الکعب القرظی** گفت : « و ما قدروا الله حقّ قدره » لم یدروا کیف الله .

« قل من انزل الکتاب الّذی جاء به موسی »- ای محمد ! تو آن جهودان را که تنزیل ما را می جحد آرند ، جواب ده : « من انزل الکتاب »؟ آن کیست که **تورات** که **موسی** آورد فرو فرستاد . « نوراً » ای ضیاء « وهدی للناس » بیاناً لبنی اسرائیل . آن تورات که روشنائی دلهاست ، و راه نمونی **بنی‌اسرائیل** « تجعلونه قراطیس » ای تکتبونها فی دفاتر مقطعة حتی لا تکون مجموعة ، لتخفوا منها ما شئتم ، ولایشعر بها العوامّ ، فذلك قوله : « تبدونها وتخفون کثیراً »- میگوید تورات را در دفترها وقطعها پر کنده می‌نویسید، تا آنچه خود خواهید از آن پنهان کنید ، چنانکه آیت رجم و صفت و نعت **محمد**(ص) پنهان کردند، **مکّی و ابوعمر** « و یجعلونه قراطیس یبدونها و یخفون » هرسه بیاء خوانند اخبار از غائب ، چنانست که رب‌العزة **مصطفی** را صلی الله علیه و سلم خبر میکند از ایشان که عظمت الله نشناختند ، و برخدا دلیری کردند ، که کتاب را منکرشدند ، وآنکه در تورات تحریف آوردند ، که لختی از آن بپوشیدند . باقی بتاء خوانند برمخاطبه ، چنانکه **مصطفی** (ص) با ایشان این میگوید بفرمان خدا: « و علّمتم یا معشر**الیهود** علی لسان **محمّد**« ما لم تعلموا انتم و لا آباؤکم » فی التّوراة ، فضیّعتموه ولم تنفعوا به . « قل الله» - یا **محمّد**!چون‌ایشانرا پرسی که « من

انزل‌الکتاب »؟ اگر ایشان جواب دهند ، و الاّ توجواب ده ، گوی‌فرستندهٔ آن کتاب الله است .

« ثم ذرهم » ـ این کلمهٔ خذلان است میان تهاون وتهدید . گذار ایشانرا تادر بازی خویش می روند . کسی که کاری کند که از آن نفعی و خیری نبود ، گویند : وی ببازی وهرزه مشغول‌است. مفسّران گفتند : « ثمّ ذرهم فی خوضهم یلعبون » ـ همچنانست که جای دیگر گفت : « وأعرض عن الجاهلین » ، « فأعرض عمّن تولّی عن ذکرنا » ، « فأعرض عنهم » . پس آن همه منسوخ گشت بآیت سیف .

« وهذا کتاب » ـ ای: وهذا القرآن کتاب مبارك انزلناه . این قرآن کتابی مبارك است که ما فرود (١) فرستادیم ، کتابی پرآفرین و پر برکت ، که خیرآن دایم ، ونفع آن تمام ، وبرکت آن فراوان . موعظة خائفان ، و رحمة مؤمنان ، وشفیع عاصیان ، و یادگار دوستان . « مصدق الّذی بین یدیه » ـ یعنی یصدق ما قبله من‌الکتب التی انزلها الله علی الانبیاء ، « و لینذر » یقول: انزلناه للبرکة والانذار. قراءت عامة قرّاء « لتنذر» بتاءِ مخاطبه‌است ، یعنی: لتنذر انت یا محمّد! بما فی‌القرآن، وقراءت **ابوبکر** تنها بیاء است یعنی: لینذرالکتاب ، بحکم آنکه کتاب سبب انذاز است ، اسناد فعل بوی درست است ، وذلك فی قوله : « هذا بلاغ للناس و لینذروا به » ، وقال تعالی : « انّما انذرکم بالوحی » ، وفی معناه قوله : « هذا کتابنا ینطق علیکم بالحقّ » . ورواباشد که این فعل با الله برند جلّ جلاله یعنی:لینذرالله ، کقوله : « لینذر یوم التلاق » .

« ولینذر امّ القری و من حولها » ـ امّ القری مکّه است، لأنّها قبلة الخلق یؤمّونها ، وقیل: لأنّها اصل القری، ودحیت الارض من تحتها ، وقیل : لأنّها اعظم‌القری شأناً کما سمّی‌الدماغ امّ‌الرأس . « ومن حولها » ـ شهرهای‌دیگر است در روی زمین ،

١ـ نسخهٔ ج : فرو .

یعنی لتنذر اهل مکّه و اهل سائر الافق ، برّها وبحرها . « والّذین یؤمنون بالاخرة » یعنی: یصدّقون بالبعث الّذی فیه جزاء الاعمال، «یؤمنون به» ای: یصدقون بالقرآن انّه جاء من عندالله . ثمّ نعتهم ، فقال : « و هم علی صلاتهم یحافظون » علیها فی مواقیتها لایترکونها .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « و تلك حجّتنا آتیناها ابراهیم علی قومه » ـ حجّت خداوند عزوجل برین امّت دوچیزاست: یکی **مصطفی** پیغامبر او صلی‌الله علیه وسلم، دیگرقرآن کلام او. مصطفی‌را گفت : « قد جاءکم برهان من ربکم ». قرآن‌را گفت: « قد جاءتکم موعظة من ربکم » . مصطفی (ص) چراغ جهانیان ، و جمال جهان ، وشفیع عاصیان ، و پناه مفلسان . قرآن یادگار مؤمنان، وموعظت عاصیان ، و انس جان دوستان. مصطفی حجّت خدا است که میگوید جلّ ذکره : « حتی تأتیهم البینة رسول من الله »، واز آن روی حجّت است که بشری است همچون ایشان بصورت، وآنکه نه چون ایشان بخاصّیّت. یا محمّد! از آنجا که صورت است همی گوی : « لست کأحد کم » . کجا بود بشری که بیك ساعت اورا ازمسجد حرام بمسجد اقصی برند ! واز آنجا بآسمان دنیا ! و از آنجا **به سدرة منتهی** وافق اعلی! وبنمایند اوراآیات کبری! و جنّات مأوی وطوبی وزلفی و دیدار مولی ! کجا بود بشری نه نویسنده و نه خواننده ، و هرگز پیش هیچ معلّم ننشسته ، وآنکه علم اولین وآخرین دانسته ، واز اسرار هفت آسمان وهفت زمین خبر داده ؟! آری که در کتاب قدم ودر دبیرستان ازل بسی بوده ، ولباس فضل پوشیده ، و کأس لطف نوشیده که : « ادّبنی ربّی فأحسن تأدیبی » . از آنجاست که در صحیفهٔ موجودات یك نظر مطالعه کرد ، و این خبر باز داد که : « زویت للارض فأریت مشارقها ومغاربها » .

ساکنان حضرت جبروت و مقدسان ملأ اعلی همی بیك بار آواز بر آوردند که : ای **سیّد ثقلین** ! وای مهتر خافقین ! هیچ روی آن دارد که از آن دبیرستان قدم ، واز آن لوح حقیقت خبری بازدهی ؟! لفظی بگوی که ما نیزطالبان ایم ، سوختهٔ یك لمحت ، و تشنهٔ یك شربت . جواب درد آن طالبان و تشنگان از نطق مقدس وی این بود که : « لایطلع علیه ملك مقرب و لانبی‌مرسل ». آشیان آشنائی و دبیرستان درد ما جز قبهٔ قاب قوسین نیست، وبرتابندهٔ این شربت جزحوصلهٔ درد ما نیست :

ما را زجهانیان شماری دگراست درسر بجزاز باده‌خماری دگراست!

فرمان آمد که ای پاکان مملکت ! وای نقطهای عصمت ! ای **آدم** ! وای **نوح** ! ای **ابراهیم** ! و **اسحق ویعقوب**! که‌عزّت‌قرآن بهدایت ونبوّت شما گواهی‌میدهد که: « کلا هدینا ونوحاً هدینا من قبل ». ای‌شما که ذریهٔ نوح اید : **داود وسلیمان وایّوب و یوسف و موسی و هرون** ، که جلال قرآن شما را مینوازد که : « و کذلك نجزی المحسنین» . ای **زکریا و یحیی و عیسی و الیاس**! که از آن درگاه بی‌نهایت خلعت صلاحیت و پیروزی یافتید که « کلّ من الصّالحین » . ای **اسمعیل** ! وای **یسع** ! وای **یونس ولوط**! که برجهانیان‌دست شرف بردید باین‌توقیع فضل که‌برمنشور نبوّت شما زدند که : « کلاّ فضلنا علی‌العالمین ». ای پدران وفرزندان ایشان ! آنان که نام بردیم و ایشان که نبردیم ، چه طمع دارید که بروز دولت خاتم پیغامبران خواهید رسیدن ؟ یا غبارنعل مرکب اودر خواهید یافتن ؟! هیهات ! شش هزارسال‌این پیغامبران را پیشی دادند که شما مرکبها برانید ، ومنزلها بازبرید ، که آن **سیّد** چون قدم درمملکت نهد ، بیك میدان شش هزارساله راه باز برد ، ودرپیش افتد ، که « **نحن الاخرون السّابقون** ». **پس چون** مهترقدم درمملکت نهاد ، واز چهار گوشهٔ عالم‌آواز برآمد که : « **جاء الحقّ وزهق الباطل** »، وبیك میدان منازل ومراحل شش هزار ساله برید ، پیغامبران بشتاب

مرکبها دوانیدند، تا بو که بدو در رسند. سیّد بخانهٔ امّ هانی فرو شد. ایشان برعتبهٔ آن درگاه عین انتظار گشته که آواز کوس: «ثمّ دنی فتدلّی» ازقاب قوسین وسرادقات عرش مجید شنیدند.

«ذلك هدی الله یهدی به من یشاء من عباده» - این فضل خدا و لطف خدا است، اورا داد که خود خواست، نه هر که رفت بمنزل رسید، نه هر که رسید دوست دید. او رسید که درخود برسید، واو دید که در ازل روز قبضه هم او دید.

«اولئك الّذین هدی الله فبهدیهم اقتده» - هر که نه درخدمت پیری است یا در بند استادی، یا درمرافقت رفیقی، یا در صحبت مهتری، وی برشرف هلاك است بی استاد وبی‌رفیق. خود رست است وازخود رست‌چیزی ناید. اقتدا را کسی‌شاید، ومهتری کسی را برازد، که صحبت مهتران وپرورش ایشان یافته بود، وبرکات نظر ایشان بوی رسیده بود. نه‌بینی که رسول خدا (ص) چون ابوبکر و عمر را ازمیان صحابه برگزید، وبخود نزدیك گردانید، باین شرف که‌ایشانرا داد که: «هما منّی بمنزلة السّمع والبصر»، چون اثـر نظر و صحبت خود در ایشان بدید، ایشانرا بمنزلت اقتدا رسانید، گفت: «اقتدوا بالّذین من‌بعدی ابی بکروعمر» (۱)، ونیز گفت قومی‌دیگررا که: «طوبی‌لمن رآنی، فازمن اثرفیه رؤیتی» (۲).

«وما قدروا الله حقّ قدره» - ای ماعرفوه حقّ معرفته، و ما وصفوه حق وصفه، وما عظموه حقّ تعظیمه. کس اورا بسزای اونشناخت. کس اورا بسزای‌اوندانست. «ولا یحیطون به علماً»، «وما اوتیتم من العلم الاقلیلا» جلّت الاحدیة، فأنّـی بالوجود! وتقدست الصمدیة، فکیف الوصول! یعلم، ولکن‌الاحاطة فی‌العلم به‌محال، ویری، ولکن

۱- این‌حدیث در امر خلافت مورد استفادهٔ عامه قرارگرفته است ولی علمای‌شیعه آنرا قبول ندارند. ۲- درنسخهٔ الف پس از «رآنی»، «ای» اضافه دارد.

الادراك فی وصفه مستحیل ، و یعرف و لکن الاشراف فی نعته غیر صحیح . صفت و قدر خویش برداشت تا هیچ عزیز بعزّ اونرسید ، وهیچ فهم حدّ او درنیافت ، وهیچ دانا قدر او بندانست . آب وخاك را با لم‌یزل ولایزال چه‌آشنائی ! قدم را با حدوث چه‌مناسبت ! حق باقی در رسم فانی کی پیوندد ! سزا درناسزا کی بندد ! مأسور تلوین بهیئت تمکین کی رسد !

گر حضرت لطفش را اغیار بکارستی عشاق جمـالش را امیـد وصالستی
ممکن‌شودی جستن گرروی‌طلب‌بودی معلوم شدی آخر گر روی سؤالستی

« قل الله ثم ذرهم » ـ اشارتی بلیغ است بحقیقت تفرید ، و نقطهٔ جمع ، همّت یگانه کردن وحق را یکتا شناختن ، و ازغیر وی با اوپرداختن . « قل الله ثمّ ذرهم »ـ دل فا(۱) سوی او دار ، وغیر اوفرو گذار . گرفتار مهر او وا (۱) غیر او چه‌کار ! دنیا و آخرت درپیش این کارهمچون دیوار، دم زدن ازین حدیث‌عارف را نیست جزعیب وعار! قال **الشبلی** لبعض‌اصحابه : علیك بالله، ودع ما سواه ، و کن معه ، و قل‌الله ثمّ ذرهم فی خوضهم یلعبون .

۱۲ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : « **و من اظلم** » و کیست ستمکارتر بر خود « **ممّن افتری‌علی الله کذباً** » ازآن کس که دروغ نهد برخدای« **اوقال اوحی الیّ** » یا گوید که پیغام کردند بمن « **ولم یوح الیه شیء** » وبوی هیچ پیغام نکرده‌اند « **ومن قال** » وازآن کس که گوید : « **سأنزل مثل ما انزل الله** » من قرآن فروفرستم همچنانکه الله فرو فرستاد « **ولو تری** » و اگر توبینی « **اذ الظّالمون فی غمرات الموت** » آنگه که

۱ـ نسخهٔ ج : با .

ستمکاران خویشتن در سکرات مرگ باشند (١) « **و الملائکة باسطوا ایدیهم** » و فریشتگان دستها گسترده (٢) بایشان بزخم « **اخرجوا انفسکم** » گویند ایشانرا که بیرون دهیدجانهای خویش. « **الیوم تجزون** » امروزآن روز است که پاداش دهند شما را « **عذاب الهون** » عذاب خواری « **بما کنتم تقولون علی الله** » بآنچه میگفتید برخدای « **غیر الحقّ** » از ناسزا و ناراست « **و کنتم عن آیاته تستکبرون(٩٣)** » و از سخنان وی می گردن کشیدید.

« **ولقدجئتمونا فرادی** » بما که آمدید تنها ویگانه آمدید « **کما خلقناکم اوّل مرّة** » وچنانکه شما را اوّل آفریدیم چنان آمدید « **و ترکتم ماخوّلناکم و راء ظهورکم** » و به پس باز گذاشتید آنچه شما را داده بودیم از خول و خدم و حشم « **و مانری معکم** » ونمی بینیم باشما « **شفعاءکم الّذین زعمتم** » آن شفیعان که می‌ـ گفتید بدروغ « **انّهم فیکم شرکاء** » که ایشان در شما بخداوندی انبازان اند « **لقد تقطّع بینکم** » آن تواصل و تعاطف پیوند و مهر که میان شما بود ببرید و پاره گشت « **وضلّ عنکم ماکنتم تزعمون(٩٤)** » آنچه میگفتید بدروغ که درین روز شما را فریادرس‌اند و یار.

« **انّ الله فالق الحبّ** » الله است که شکافندهٔ تخم است [تا نبات ازوی بیرون آید] « **والنّوی** » وشکافندهٔ سفال(٣)است تا از وی درخت بیرون آید « **یخرج الحیّ من المیّت ویخرج المیّت من الحیّ** » می بیرون‌آرد زنده از مرده و بیرون‌آرندهٔ مرده است از زنده « **ذلکم الله** » آن خداوند شما است الله، که‌آن میکند « **فأنّی تؤفکون(٩٥)** » از وی شما را چون می بر گردانند!

١ ـ نسخهٔ الف : بیند (بکسر اول وفتح دوم) . ٢ـ نسخهٔ الف : گزارده . ٣ ـ سفال ، پوست گردوو پسته و بادام و پوست انارخشك شده وامثال آن‌را گویند (از برهان قاطع) .

« **فالق الاصباح** » شکافندهٔ روز است ازشب « **وجعل الليل سكناً** » و کنندهٔ شب جای آرام « **والشّمس والقمر حسباناً** » و خورشید و ماه را شماری ساخت « **ذلك تقدير العزيز العليم(٩٦)** »آن باز انداخته وساختهٔ اوست که توانائی استدانا.

« **وهوالّذی جعل لكم النجّوم** » او آنست که شما را ستارگان آفرید « **لتهتدوا بها** » تا شما راه برید بآن « **فی ظلمات البرّ و البحر** » در تاریکی دریا و بیابان (١) « **قد فصّلنا الايات** » باز گشادیم سخنان خویش و هویدا کردیم « **لقوم يعلمون(٩٧)** » ایشان را که میدانند.

« **و هوالّذی انشأكم** » و اوآنست که بیافرید شما را « **من نفس واحدة** » از یك تن یگانه « **فمستقرّ ومستودع** » آنگه گاه مستودع باشید (٢) در صلب پدر بودیعت نهاده ،گاه در رحم مادر آرام گرفته « **قد فصّلنا الايات** » باز گشادیم سخنان خویش وآشکارا کردیم « **لقوم يفقهون(٩٨)** » قومی را که می دریاوند.

« **وهوالّذی انزل من السماء ماء** » او آنست که فرو فرستاد ازآسمان آبی « **فأخرجنا به** » تا بیرون آوردیم بآن « **نبات كلّ شیء** » رستها از خاك از هر چیز « **فأخرجنا منه** » بیرون‌آوردیم از آن خاك « **خضراً** » نباتی سبز « **نخرج منه** » می بیرون آریم از آن خوشهٔ سبز « **حبّاً متراكباً** » تخمی بر هم نشسته و در هم رسته « **ومن النخل** » واز خرمابن « **من طلعها** » از مزغ (٣)آن « **قنوان** » شاخهای سر در آورده « **دانية** » نزدیك بدست چیننده « **و جنّات من اعناب** » ورزان از انگورها « **والزيتون والرمّان** » وزیتون وانار« **مشتبهاً** » چون‌هم‌دررنگ ولون « **وغير متشابه** »

١ ـ در نسخهٔ ج : در تاریکی بر و بحر دریا و بیابان . متن از نسخهٔ الف . ٢ ـ نسخهٔ الف : بید . متن از «ج » است ٣ ـ = مغز . رجوع شود بحاشیهٔ برهان قاطع مصحح آقای دکتر معین.

ونه چون هم بطعم وذوق « **انظروا الی ثمره** » درنگرید بمیوهٔ آن « **اذا اثمر** » آنگه که میوه آرد « **و ینعه** » و بپختن و فرا رسیدن آن . « **انّ فی ذلکم لایات** » درآن نشانهای پیدا است که کردگار یکتا است « **لقوم یؤمنون** » گروهی‌را که میگروند .

النوبة الثانية

قوله تعالی : « ومن اظلم ممّن افتری علی‌الله کذباً » - این آیه به **مدینه** فرو آمد درشأن **مسیلمة بن حبیب الکذّاب ابوالمنذر الحنفی** .کافران اورا **رحمن تهامه** می‌خواندند . دو کس فرستاد از مردمان خویش برسول خدا (ص) . رسول ایشانرا گفت: « اتشهد أن **مسیلمة** نبی » ؟ فقالا : نعم . فقال (ص): « لولا ان الرّسل لاتقتل لضربت اعناقکما ». دو کذّاب خاستند بروزگار رسول خدا ، و دعوی پیغامبری کردند : یکی **کذّاب یمامه، مسیلمه** ، و دیگر **کذّاب صنعا، اسود العبسی** . رسول خدا گفت : در خواب مرا چنان نمودند که دو سوار زرین در دست من بودی ، و من درآن غمگین و اندوهگن گشته . وحی آمدی بمن که باد در آن دم . باد در آن دمیدمی ، و هر دو از من بپریدندی . پس من تأویل نهادم که : آن هر دو دست او رنجن زرین آن دو کذّاب اند که من در میان ایشان بودم ، و در روزگار ایشان : یکی **کذاب یمامه** ، و دیگر **کذاب صنعا** . **قتاده** گفت: این آیت در شأن هردو کذاب فروآمد .

« و من قال سأنزل مثل ما انزل الله » - این یکی **عبدالله بن سعدبن ابی سرح القرشی** است از **بنی عامربن لوی** هام شیرهٔ (۱) **عثمان عفان** ، لختی از قرآن و وحی بنوشت باملاءِ رسول خدا (ص) ، وگاه گاه از خواتیم آیت که نامهای خداوند است عزوجل ، چیزچیز تبدیل میکرد. « عزیزحکیم » « علیم حکیم» مینوشت،

۱- نسخهٔ ج : هم شیره . متن از «الف» است .

و آنچه باین ماند ، و رسول خدا (ص) آنرا میدید و خاموش میبود ، و تغییر نمیکرد . **عبدالله** بسکوت رسول (ص) بشك افتاد در ایمان خویش ، که اگر راست میگوید که وحی است چرا تغییر نمی فرماید چون می بیند که من تبدیل میکنم ؟ وذلك انّه کان (ص) امیّاً لایکتب . پس مرتد شد ، وبه **مکه** باز گشت و گفت : «سأنزل مثل ما انزل الله». من قرآن فروفرستم یعنی گویم ، چنانکه الله فرو فرستاد .

و گفته‌اند که چون این آیت آمد که :« ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طین» رسول خدا املا میکرد ، ووی مینوشت . چون اینجا رسید که : « ثمّ انشأناه خلقاً آخر» **عبدالله** تعجّب کرد از تفضیل خلقت آدمی بر آن ترتیب وبر آن نظم ، وازسر آن تعجب گفت : « تبارك الله احسن الخالقین » . رسول خدا (ص) گفت : « اکتبها فهذا نزلت ». عبدالله آن ساعت بشك افتاد ، گفت : لئن کان **محمّد** صادقاً ، لقد اوحی الیّ کما اوحی الیه ، ولئن کان کاذباً لقد قلت کما قال ، واز آن پس کافر گشت و بمکّه بازشد . رسول خدا (ص) ویرا گفت : « لاتقبله الارض »، فقال **ابو طلحة** : اتیت الارض التی مات فیها، فوجدته منبوذاً ، فقلت : ماشأن هذا ؟ فقالوا : دفناه فلم تقبله الارض .

عکرمه گفت : این آیت در شأن **النضر بن الحارث** آمد که معارضهٔ قرآن میکرد. در معارضهٔ سوره **والنازعات** گفت : « والطّاحنات طحناً، و العاجنات عجناً ، فالخابزات خبزاً ، فاللاّقمات لقماً . چون این معارضه با رسول خدا (ص) رسید، ازغثاثت ورکاکت این سخن همه بخندیدند . یکی ازصحابه گفت : هلاّ اتمّ السورة ؟ چرا سورة تمام نکرد ؟ گفتند : تمامی در چیست ؟ گفت : فالخازیات خزیاً . فأضحك الحاضرین و السامعین. واین **نضر حارث** همانست که میگفت: « لو نشاء لقلنا مثل هذا » اگرخواهیم ما نیزقرآن همچنین فرو نهیم وبگوئیم ، و گفت . ومعارضهٔ وی این بود که رفت .

« ولوتری اذ الظالمون » ـ این کلمتی است ازکلمات تعظیم وتعجیب ، نه در

موضع شك. میگوید : اگر تو بینی ای **محمّد** آنگه که این کافران ومشرکان درسکرات وشدائد واهوال مرگ باشند ، « والملائکة باسطوا ایدیهم » - ملائکه اینجا ملك‌الموت است واعوان وی ، وآن فریشتگان دست بعذاب بایشان فرا داشته ، چنانکه جای دیگر گفت : « یضربون وجوههم وادبارهم ». « اخرجوا انفسکم » - اینجا قول مضمر است ، یعنی : یقولون لهم اخرجوا انفسکم ای ارواحکم . ایشانرا گویند بتعنیف و کره : بیرون دهید جانهای خویش . **مصطفی** (ص) گفت : آن مرگ که آسان‌تر بود همچون خسك است که درپشم شتر آویزد ، چه ممکن بود (۱) که آن بآسانی ازوی بیرون آید .

عمرخطاب از **کعب احبار** پرسید که : توجان کندن چگونه دانی؟ گفت : چنانکه شاخی پرخار در درون کسی کنند ، وهر خاری در رگی آویزد ، و مردی قوی آن خارمیکشد . ودرخبر است که بوقت وفاة **موسی** (ع) رب‌العزة اورا گفت : خویشتن را در مرگ چون یافتی ؟ گفت : چون مرغ زنده که بریان کنند ، نه قوت دارد که بپرد، نه بمیرد تا برهد . « اخرجوا انفسکم » - روا باشد که این‌سخن درقیامت با ایشان گویند برسبیل توبیخ ، یعنی: خلّصوا انفسکم من‌العذاب، ای: لستم تقدرون علی‌الخلاص. « الیوم تجزون عذاب الهون» - ای‌العذاب‌الذی یقع به‌الهوان‌الشدید . « بما کنتم تقولون علی‌الله غیرالحقّ » من‌انّه اوحی الیکم ولم یوح . « و کنتم عن آیاته تستکبرون » ای تتکبّرون علی‌الایمان بالقرآن . وقیل: عن فریضة الله والقیام بها . قال‌النبیّ (ص) : « من سجدلله سجدة فقدبریء من‌الکبر ».

« ولقد جئتمونا فرادی » - جمع‌فرید است، کفرین وقرانی ، و ردیف و ردافی . یقال‌فردالرّجل یفرد فروداً فهوفارد ، اذا تفرّد ، و رجل‌افرد وامراة فرداء ، اذالم یکن‌لها اخ . « و لقد جئتمونا » - این در قیامت با کافران گویند که شما بآخرت تنها آمدید

۱- نسخهٔ ج : گردد . متن از « الف » است .

بی‌مال و بی‌جفت و بی‌فرزند، یگانه بی‌هیچ کس، حفاة عراة غرلا، برهنه بی‌هیچ چیز. « کما خلقناکم اوّل مرّة »ـ هم بر آن خلقت اول که در دنیا آمدید، یعنی که بعث شما همچون خلق شما، و نشأة ثانیه همچون نشأة اولی.

روی عن **ابو هريرة** قال: قال النبی (ص): « تنشق الارض عنکم، فأنا اول من تنشق عنه الارض، فتنسلون سراعاً الی ربکم علی سنّ الثّلاثین مهطعین الی الدّاعی، فتوقفون فی موقف واحد سبعین عاماً حفاة عراة غرلا بهماً، لا ینظر الیکم، ولا یقضی بینکم. فیبکی الخلائق حتّی ینقطع الدم و یلجمهم العرق. وروی ان **عائشة** قرأت: « ولقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم اوّل مرة »، فقالت: یا رسول الله واسوأتاه! ان الرجال و النساء یحشرون جمیعاً، ینظر بعضهم الی سوأة بعض! فقال رسول الله (ص): « لکلّ امرئ منهم یومئذ شأن یغنیه »، لا ینظر الرجال الی الرجال، ولا النساء الی النساء، شغل بعضهم عن بعض.

« و ترکتم ما خوّلناکم وراء ظهورکم »ـ ای ملکناکم و أعطیناکم من العبید و المال و المواشی، « و ما نری معکم شفعاءکم الّذین زعمتم انّهم فیکم شرکاء » ای فی خلقکم شرکاء. این جواب **نضر حارث** است و مشرکان عرب، که میگفتند: « هؤلاءِ شفعاؤنا عندالله ». ربّ العزّة گفت: نمی بینم با شما آن شفیعان که بدروغ میگفتند که آن ما را انبازان اند در آفرینش شما. « لقد تقطّع بینکم »ـ **نافع** و **کسائی** و **حفص** از **عاصم** « بینکم » بنصب خوانند، و هو نصب علی الظّرف باقی برفع خوانند، یعنی تقطّع وصلکم الّذی کنتم تتواصلون به فی الدّنیا. میگوید: پاره گشت و ببرید میان شما. همانست که جای دیگر گفت: « تقطّعت بهم الاسباب ». « وضلّ عنکم » ای: فی الاخرة، « ما کنتم تزعمون » فی الدنیا بأنّه مع الله شریك.

« ان الله فالق الحبّ »ـ ای: شاقّه. فلقت الشیء ای: شققته، و کلمنی من

فلق فیه ای من شقه . و گفته‌اند : فلق نامی است همه خلق را ، لأن الخلق کلّه عن انفلاق یکون . واز **علی بن ابی طالب** (ع) آرند که سوگند وی بیشتر این بود : « لاوالذی فلق الحبة وبرأ النسمة » . **مقاتل** گفت : « ان الله فالق الحب » ای البرّ والشعیر والذرة والحبوب کلها . « والنوی » یعنی کل ثمرة لها نوی کالخوخ والمشمش والغبیراء والاجّاص وماکان من الثمار لها نوی ، وفوقه ثمرة ، وهذا یأتی علی کل ما اخرجت الارض .

« یخرج الحیّ من المیّت » – می بیرون آرد آدمی زنده و چهار پای زنده از نطفهٔ مرده ، وهمچنین مرغ زنده ازخایهٔ مرده . « ویخرج المیّت من الحیّ » – وبیرون آرندهٔ مرده از زنده، یعنی نطفهٔ مرده از حیوان زنده و خایهٔ مرده از مرغ زنده . ویقال : « یخرج الحی من المیت » یعنی السنبلة من الحبة، « ویخرج المیّت من الحیّ » یعنی الحب من السنبلة . می بیرون آرد خوشهٔ تازه ازدانهٔ خشك ، وبیرون آرد دانهٔ خشك از خوشهٔ تازه ونبات تازه . و قیل : یخرج المؤمن من الکافر ، و الکافر من المؤمن . « ذلکم الله » الّذی فعل هذه الاشیاء التی تشاهدونها ربکم، « فأنّی تؤفکون » – فمن این تصرفون عن الحق بعد هذا البیان ؟!

« فالق الاصباح » – قراءت **حسن بصری** است ، « فالق الاصباح » یعنی که شکافندهٔ روزاست ازشب . اصباح مصدراست مراد بآن اسم، چنانکه **حسن** خوانده ، وعرب گاه گاه مصدر اسم سازند ، چنانکه درصدر سورة **الزمر** است تنزیل یعنی منزّل . « و جاعل اللیل سکناً » – **کوفی** « وجعل اللیل » خواند برفعل ماضی، یعنی : جعل اللیل سکناً لخلقه . شب آرامگاه خلق ساخت ، تا در آن بیاسایند از رنجها وتعبها که بروز کشیده‌اند ، ویقال : کلّ ماسکنت الیه من بیت وأهل و وطن ، فهوسکن. وکان من دعاءِ النبی (ص): « اللهم فالق الاصباح وجاعل اللیل سکناً ، اقض عنی الدّین، ومتّعنی بسمعی وبصری، وقوتی فی سبیلك» .

« والشمس والقمر حسباناً » ـ ای : جعل الشمس و القمر حسباناً . حسباناً خواهی نعت نه ، خواهی بنزع صفت ، چنانکه آنجا گفت : «الشمس والقمر بحسبان ». اینجا «با» بیو کند(۱)، ومعنی همانست . میگوید: خورشید وماه را شماری ساخت . آنرا دومعنی گفته‌اند : یکی آنکه‌خود بشمار می‌روند ، ودیگر آنکه شما را عیارند وقانون. وحسبان مصدر است همچون رجحان ونقصان ، وروا باشد که جمع حساب بود همچون شهاب وشهبان و رکاب ورکبان . یقول : و جعل الشمس و القمر بحساب لایجاوزانه فیما یدوران فی حساب حتی ینتهیا الی اقصی منازلهما لتعلموا عدد السنین و الحساب . « ذلك تقدیر العزیز العلیم » ـ العزیز فی ملکه بصنع ما اراد ، العلیم بماقدر من خلقه .

« وهو الّذی جعل لکم النجوم لتهتدوا بها فی ظلمات البرّ والبحر» ـ ستارگان آسمان قسمی سیارات‌اند وقسمی ثوابت . سیّارات بر روی فلك سیر میکنند ، و ثوابت همچون قندیلها ازفلك درآویخته . میگوید : این ستارها بدان آفریدم تا بآن نمازخویش را قبله سازید ، و رفتن خویش را راه شناسید ، و انقضاءِ فصول سال دانید . « قد فصّلنا الایات» ـ ای قد بیّنّا الایات بذلك، ووقفنا العباد علیها، « لقوم یعلمون » ـ یعلمون ما اراد الله بذلك من الدلالة علی توحیده ، وأن الله واحد لا شریك له .

« وهو الّذی انشأکم من نفس واحدة » ـ معنی انشاء آفریدن است بابتدا ، بی سببی که آنرا واجب کند ، و بی مثالی و بی عیاری که بوی استعانت کند ، و این جز وصف کرد گار قدیم وتوانای حکیم نیست، که همه را بغیری حاجت است تا بوی استعانت کند . او را جل جلاله بکس نیاز نیست ، و حاجت باستعانت نیست . « من نفس واحدة » یعنی خلقکم من **آدم** وحده ، فانّ **حواء** ایضاً خلقت من ضلع من اضلاعه ، فصار جمیع الناس منه . میگوید : شما را همه از یك تن یگانه آفریدم ، و آن یك تن **آدم** است،

۱ـ بیو کند = بیفکند .

که جفت وی **حواء** هم از آدم است، کـه از استخوان پهلوی وی آفریده. پس هرچه مردم است، همه از او آفریده. آنکه گفت: «فمستقر» - قراءت **ابن کثیر و ابوعمرو** بکسر قاف است یعنی: فمنکم مستقرّ و منکم مستودع. میگوید: گاه مستقر بید (۱) در رحم مادر، آنجا آرام گرفته، و گاه مستودع بید (۱) در صلب پدر، آنجا بودیعت نهاده. قراءت باقی قراء بفتح قاف است یعنی: فلکم مستقر ولکم مستودع، میگوید: شما را از یك تن بیافرید، و آنکه شما را آرامگاهی است ودیعت جای. گاهی درین ودیعت جای نهاده، و گاهی در آن آرامگاه آرمیده. ودیعت گاه دنیا است، آدمی در آن آرمیده تاابد: «الی ربك یومئذالمستقر». **حسن بصری** را از این آیت پرسیدند. جواب داد که: المستقرّ من مات، والمستودع انتم، آنکه گفت: یا ابن‌آدم انت ودیعة فی اهلك، و یوشك ان تلحق بصاحبك، وأنشد قول **لبید**:

ولاالمال والاهلون الا ودائـع ولا بدّ یوماً ان تردّ الودائـع

از ابن‌عباس روایت کردند که گفت: مستقر ما قد خلق، و مستودع عندالله مالم یخلق بعد. مستقر آنست که ویرا آفریدند، و در دنیا آمد، و دنیا او را آرامگاه است، چنانکه گفت: «ولکم فی‌الارض مستقر»، و مستودع آنست که در علم خدا است که خواهد بود، و او را خواهد آفرید. **سعید جبیر** گفت: **ابن‌عباس** پرسید که زن خواستی یا ابن جبیر؟ گفتم: لا، و ما ارید ذلك یومی‌هذا. گفتم: نخواستم، ودرین روز که منم سر آن ندارم که زن خواهم. گفتا: آنکه دست بر پشت من زد، و گفت: اما انه مع ذاك ماکان من مستودع فی‌ظهرك فسیخرج. «قد فصلناالایات» - بیّنّاها وفصلنا بعضها من بعض، «لقوم یفقهون» عن‌الله مابیّن لهم.

«و هوالّـذی انزل من‌السماء ماء» - رب‌العزة جل جلاله خبر میدهد از صنع

۱ - نسخهٔ ج: باشید.

خویش ، و بندگانرا دلالت میکند بر وحدانیت خویش ، و بررهیگان (۱) منت مینهد برین نعمتهای ریزان ونواختهای بیکران . میگوید : اوآن خداوند است که ازآسمان آبی فرو فرستاد ، یعنی باران که درآن آب هم حیات است وهم برکت وهم طهارت وهم رحمت . حیات آنست که گفت : « و جعلنا من الماء کل شیء حی » ، برکت آنست که گفت : « و نزلنا من السماءِ ماء مبارکاً » ، و طهارت را گفت : « و انزلنا من السماءِ ماء طهوراً » ، و رحمت را گفت : «ینزل الغیث من بعد ما قنطوا و ینشر رحمته» .

« فأخرجنا به » یعنی بالماءِ « نبات کل شیء » این را دو معنی گفته انـد : یکی فأخرجنا به رزق کل شیء . جای دیگر میگوید : « و فی السماء رزقکم » روزی شما درآسمانست یعنی درآن باران که ازآسمان آید ، و بآن نبات زمین برآید ، وخلق از آن روزی خورند . معنی دیگر آنست که : فأخرجنا بالماءِ نبات کل صنف من النبات . بیرون آوردیم بآن آب نباتی اززمین ازهرصنفی ولونی از انواع حبوب و صنوف اشجار و الوان ثمار . آنگه تفصیل داد ، گفت : « فـأخرجنا منه » یعنی : من الماءِ ، و قیل : من النبات، «خضراً» یعنی : اخضر . یقال : اخضرّ فهو اخضر وخضر، کما یقال : اعورّ ، فهو اعور وعور . میگوید : بیرون آوردیم ازآن آب و از آن نبات، برگ سبز وخوشهٔ سبز. «حباً متراکباً » ـ رکب بعضه بعضاً فی سنبله . تخمی برهم نشسته ، و دانه‌ای درهم رسته ، و آن گندم است و جو و گاورس و کنجید و بزرکتان و امثال آن . بعضی از آن آرد آید طعمهٔ آدمی را ، و تخم بود نبات زمین را ، و بعضی از آن روغن آید هم طعام را وهم روشنائی را ، و تخم بود نبات را و افزودن را . همانست که رب العزة گفت جایها در قرآن : « احییناها و اخرجنا منها حباً فمنه یأکلون » ، « فأنبتنا به جنات و حب الحصید» ، « والحب ذوالعصف والریحان » . ثم قال :

۱ ـ نسخهٔ ج : بندگان .

« ومن النخل من طلعها قنوان دانية »- یعنی وأخرجنا من الماءِ ، بیرون آوردیم بآن آب ازدرخت خرما ، «من طلعها» یعنی: اوّل مایطلع منها . طلع آنست که ازمزغ(١) درخت آغاز کند ، و بیرون آید ، و قنوان آن شاخها است که ازطلع بر آمده ، وسردر زیر آورده، ومیوه ازآن رسته، و درهم نشسته ، « دانية » ـ صفت قنوان است ، یعنی که : بزمین نزدیك است و بدست چننده آسان . **زجاج** گفت : منها دانية و منها بعيدة ، فاجتزء بذكر القريبة عن ذكر البعيدة ، لدلالة الكلام عليه ، كقوله تعالى و تقدس : « سرابيل تقيكم الحرّ » ، و لم يقل : تقيكم البرد ، لأن فى الكلام دليلاً على انها تقى البرد ، لأن ما سترمن الحر ، سترمن البرد . و«جنات»ـ اى: اخرجنا بالماءِ جنات ، وهى البساتين . وسمّى البستان جنة ، و كل نبت متكاثف يستر بعضه بعضاً فهوجنة ، مشتق من جننت الشیء ، اذا سترته . میگوید : بیرون آریم بآن آب بستانها ورزانی از این انگورها و زیتون و انار . این دو درخت را از میان میوه‌ها جدا کرد از بهر آنکه از درختان این دو درخت لطیف‌تر است و طرفه‌تر . این دو درخت‌است از میوه دارها که شاخهای آن از برگ هموار پربود . یکی ازخار می‌بیاید ، یکی‌از سنگ . آنکه ازسنگ بیرون آید می روغن دهد، وآنکه از خارمی بیرون آید ازچوب تلخ می‌نوش دهد ، مشتبهاً فی‌الالوان وغیرمتشابه فی‌الطعوم ، مشتبهاً فی‌الطعوم وغیرمتشابه فی‌الالوان. دو انار هام رنگ(٢) یکی‌ترش و یکی شیرین ، برنگ و دانه وپوست چون هم ، یکی چنان و یکی چنین .

« انظروا الى ثمره اذا اثمر و ينعه» ـ این‌نظر استدلال وعبرتست . میگوید: بنظرعبرت درین‌میوها نگرید که اول چون منعقد گردد! وبآخرچون فرا رسد ! قراءت **حمزه** و **کسائی** « الى ثمره » بضمّتين، وهو جمع الجمع، يقال: ثمرة ، وجمع الثمرة ثمار وجمع الثمار ثمر، ومثله اكمة وآكام و اكم . باقی قراء بفتحتين خوانند « الى ثمره » ، و

١- نسخهٔ ج : مغز . ٢- نسخهٔ ج : هم رنگ .

هوجمع‌الثمرة ، مثل قصبة و قصب . ومعنی«ینع» پختن است و فرا رسیدن . یقال : ینع الثمر ینع ینعاً وینوعاً، وأینع یونع ایناعاً . وروا باشد که « ینع » جمع یانع نهند مثل تاجر وتجر، ویانع میوهٔ پختهٔ فرا رسیده بود، ودر شواذ خوانده‌اند : « و یانعه » .

« ان فی ذلکم » - یعنی فی هذا الذی ذکر من صنیعه و عجائبه لعبرة لقوم یصدّقون بأن الله خالق کلّ شیء . این‌آیت دلیلی ظاهر است بر منکران بعث و نشور، میگوید :آن خداوند که ازعجائب قدرت و بدائع فطرت و لطائف حکمت این چنین‌صنع نماید ، که از یك آب و یك خاك و یك هوا چندین درختان رنگا رنگ و میوهای گوناگون با رنگ با طعم با بوی بیرون آرد ، و قدرت خود درآن بنماید ، قادر است که فردای قیامت خلق را از خاك بر انگیزد ، و مرده را زنده گرداند . اینست که رب العالمین گفت: « کذلك یحیی‌الله الموتی ویریکم‌آیاته لعلکم تعقلون » .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « و من أظلم ممّن افتری علی الله کذباً » الایة - دروغ نهادن و دروغ بستن برالله جل جلاله بحکم ظاهر و بر لسان تفسیرآنست که شرح دادیم ، و در قصهٔ **مسیلمه** و **عیسی** بیان آن کردیم ، امّا بر زبان اهل اشارت و بر ذوق جوانمردان طریقت آنرا سرّی دیگراست ورمزی دیگر، بحکم‌آن خبر که **مصطفی** (ص) گفت : « ان لکلّ آیة ظهراً و بطناً » . وحقیقت این سرّ آنست که هر که دعوی معرفت الله کند بحقیقت مفتری است ،که جلال احدیت ازمعرفت آب و خاك پاك و مستغنی است .

پیران طریقت ازینجا گفته‌اند : من ذکر فقد افتری ، ومن صبر فقد اجتری ، ومن عرف فقد ابتری . و **جنید** گفته : اکبر ذنبی معرفتی ایّاه . مهینه گناه من‌شناخت وی است ، یعنی که میگوید : وی می‌پندارد ودعوی میکند که او را بسزای او، بحقیقت

حق او، بحدود عزت او بشناختم، واین شناخت ازآدمی خود می‌ناید، وفهم ووهم اوخود بدان نرسد، و این شناخت جز در علم ربوبیت نگنجد، که بحقیقت اوخود را شناسد، وخود را داند. یقول الله تعالی: «و ما قدروا الله حق قدره». نعت حدثان را بقدم راه نیست. وهرچه از پرگار قدرت بعالم‌جهلیت‌آمد، در اسر تلوین‌است، وتلوینات را بهیئت تمکین راه نیست. هر که راهبر اونظر واستدلال است برپی خود می رود، وهر که برپی خود رود جز مغرور نیست، وهر که آرزومند معرفت است نصیب جوی است، و هر که نصیب جوی است جز خود پرور و خود پرست نیست:

دور باش از صحبت خود پرور عادت پرست
بوسه بر خاك کف پای ز خود بیزار زن.

آدمی نبود پس بود است، و نبود پس بود نیست است، واز نیست‌معرفت هست. چون‌آید کسی که موجود بین‌العدمین بود، هیچ چیز(۱) است، ودر هیچ چیز (۱) همه چیزچون‌آید! نه دولت بحیلت‌آید، نه معرفت بعلّت. نه‌سعادت بعبادت بود، نه معرفت بکفایت. **شبلی** گفت: ما عرفتموه بعرفانکم، وأدرکتموه بعلومکم وآرائکم، وعقلتموه بأوهامکم وأفهامکم، وقدّرتموه فی عقائدکم وقلوبکم، فهومصروف الیکم مخلوق مثلکم.

«ولقد جئتمونا فرادی» الایة ـ ما دخلت الدنیا الا بوصف التجرد، ولاخرجت الا بحکم‌التفرد، ثم الاثقال والاوزار لایأتی‌علیها حصر ولامقدار، فلا مالکم اغنی عنکم، ولا حالکم یدفع‌عنکم، ولا لکم شفیع یخاطبنا فیکم: «لقدتقطّع بینکم و ضلّ عنکم ما کنتم تزعمون».

«ان‌الله فالق الحبّ والنوی» ـ دانهٔ طعام شکافد، تا ازآن نبات بیرون‌آید، وقوت را بشاید. همچنین دانهٔ دل شکافد، تا جوهر اخلاص روی نماید، و خلاص بنده

۱ـ نسخهٔ ج: هیچیز.

درآن بود. آن یکی سبب قوام نفس بنده، واین یکی سبب ثبات ایمان بنده، وهردو را خود پرورانده و روزی رساننده. دل را می پرورد بمشاهدهٔ خود، نفس را می پرورد بنعمت خود، وآنگه آن نفس مرکب این دل ساخته، تا درمیدان عبادت بروی سواری کند، ومنازل طاعات بوی باز برد، تا بمقصد «وان الی ربك المنتهی» رسد. اینست روز پیروزی وسعادت بی نهایت و دولت بیکران، که بنده را بر آمد رایگان، ریحان افتخار از خار افتقار بردمیده، و صبح شادی از مطلع آزادی برآمده.

«فالق الاصباح وجاعل اللیل سکناً» ـ اگر بصبح کون اقطار عالم روشن کرد چه عجب، گر بصبح معرفت اسرار دل روشن کند (١). یکی از پیران طریقت گفته که: «فالق الاصباح» ای فالق القلوب بشرح انوارالغیوب، ومنورالاسرار بذکر الاخیار وروح الاخبار.

«وهوالّذی جعل لکم النجوم لتهتدوا بها فی ظلمات البرّ والبحر» ـ ستارگان سعادت واختران آسمان ملّت بحقیقت یاران رسول‌اند. **مصطفی** (ص) گفت: «اصحابی کالنجوم بأیّهم اقتدیتم اهتدیتم»، ارکان خلائق اند وبرهان حقائق. عنوان رضاءِ حق اند وملوك مقعد صدق. ائمهٔ اهل سعادت‌اند وانصارنبوت ورسالت، ومستوجب ترحّم امت. بهر کدام که اقتدا کنی اقتداء درست، وازهر یکی که دین گیری دین تمام، راه ایشان راه هدی، وکلمهٔ ایشان کلمهٔ تقوی، ومطلوب ایشان فردوس اعلی، ومقصود ایشان دیدار ورضاءِ مولی: «مثل اصحابی مثل النجوم من اقتدی بشیء منها اهتدی».

«و هوالّذی انشأکم من نفس واحدة» ـ از روی اشارت میگوید: شما را بنیافریدم از **آدم**، آن نفس یگانه، که در آفریدگان کس را ندادم آن دولت که ویرا دادم، وآن منزلت ورتبت که ویرا نهادم. خودرا جلّ جلاله «احسن الخالقین» گفت،

١ـ نسخهٔ ج: گرداند.

و آدم را « فی احسن تقویم » گفت . یعنی که : الله است نیکوتر آفرینندگان ، وآدم است نیکوتر آفریدگان . ای **آدم** ! درخالقیت یگانه منم ، ودر مخلوقان یگانه توئی. همانست که در بعضی اخبار بیارند در صفت خلقت آدم که : رب‌العزه گفت جل جلاله : « احببت شیئاً فخلقته فرداً لفرد » .

« وهوالّذی انزل‌من‌السماءِ ماء » الایة - «هو» اشارت‌است‌بذات احدیّت، «الّذی» اشارت است بصفات ربوبیت ، « انزل» اشارتست بصنع الهیت . خداوندی موجود بذات ، موصوف بصفات ، معروف بصنایع وآیات . و گفته‌اند : « هو » اشارتست فرا هست، تا شنونده گوش بدان دارد ، و جوینده بدان راه یابد ، ونگرنده فرا آن بیند . « الّذی » کنایت است ازهست ، تا شنونده آشنا گردد ، وجوینده بینا ، وخواهنده دانا . وآن در قرآن چهل کم یکی‌اند ، بیست ازآن بی واو ، ونوزده باواو .

« انزل من السماءِ ماء » - تا بآخرآیت‌همه نشانست که کردگار یکتا است، ودرخدائی بی‌همتا است ، ودر قدرت بی احتیال است ، ودرقیمومیت بی گشتن حال‌است، ودر ملك ایمن از زوال است ، ودر ذات ونعت متعال است . رب‌العالمین بندگان رابرین توحید میخواند : نبینی که‌درآخرآیت میگوید: « انظروا » درنگرید تا بدانید ، وبدانید تا دریابید . اینجا بنظرمی فرماید، جای دیگر میگوید : « و ما یتذکر الا من ینیب » نظرنکند و نپذیرد و یادگارنشناسد مگرآنکس که دل با حق راست دارد ، و نظر وی پیش چشم خویش دارد . اینست اشارت آخرآیت که گفت : « ان فی ذلکم لایات لقوم یؤمنون » بآیات قدرت آنکس راه برد که بآیت صفت ایمان دارد . از الله وی شرم دارد که از نظر وی خبردارد ، واز الله وی باك دارد که الله را برخود قادر داند.

١٣- النوبة الاولى

قوله تعالى : « **و جعلوا لله شركاء** » و خدایرا انبازان گفتند « **الجنّ** » فریشتگان « **و خلقهم** » وفریشتگان را الله آفرید « **و خرقوا له** » و بدروغ وافتعال برو بستند « **بنین و بنات** » پسران و دختران « **بغیر علم** » بی‌هیچ دانش « **سبحانه و تعالی** » چون پاکست او و برتر « **عمّا یصفون(١٠٠)** » از آن صفت که ایشان می کنند .

« **بدیع السموات والارض** » نوباوه آورندهٔ آسمانها وزمینها « **انّی یکون له ولد** » چون تواند بود اورا فرزندی! « **ولم تکن له صاحبة** » و اورا هر گز جفت نبود « **و خلق کلّ شیء** » وبیافرید هرچیزرا « **وهو بکلّ شیء علیم (١٠١)** » و او بهمه چیز دانا .

« **ذلکم الله ربّکم** » آن الله خداوند شما « **لا اله الاّ هو** » نیست خدا جز از او « **خالق کلّ شیء** » آفریدگار هر چیز « **فاعبدوه** » او را پرستید « **وهوعلی کلّ شیء وکیل(١٠٢)** » واو برهمه چیز توانا است وکار ران .

« **لا تدرکه الابصار** » چشمها درین جهان او را در نیابد وخردها درو نرسد « **و هویدرك الابصار** » واو بهمه میرسد وهمه را می دریابد « **و هو اللطیف** » واو رسیده بهمه چیز بدانش وآگاهی « **الخبیر(١٠٣)** » آگاه ازهر چیزبدانائی .

« **قد جاءکم بصائر من ربّکم** » آمد بشما نشانهای روشن پیدا از خداوند شما « **فمن ابصر** » هر که بداند ودریابد « **فلنفسه** » خود را بیند ودریابد « **ومن عمی** » وهر که درنیابد ونا بینا دل شود « **فعلیها** » بروی برآید « **وما اناعلیکم بحفیظ(١٠٤)** » ومن برشما گوشوان (١) نه ام .

١ـ نسخهٔ ج : نگهبان .

« **و کذلك** » و همچنین « **نصرّف الایات** » میگردانیم سخنان خویش از روی بروی « **ولیقولوا** » وخواستیم تا گویند « **درست** » این سخنان راست کرده‌ای با خود « **ولنبیّنه** » و تا آنرا پیدا کنیم « **لقوم یعلمون(۱۰۵)** » قومی را که می‌دانند.

« **اتّبع ما اوحی الیك من ربّك** » بر پی آن رو که فرستاده می‌آید برتو ازخداوند تو « **لااله الاّهو** » نیست خدائی جز او « **وأعرض عن المشركین(۱۰۶)** » و روی گردان ومی فراگذار از انباز گیرند گان با من.

« **ولو شاء الله** » واگرالله خواستی(۱) که با او انبازنگیرند « **ما اشركوا** » نگرفتندی(۲) انباز « **وما جعلناك علیهم حفیظاً** » وتو که محمدی برایشان گوشوان نه‌ای، که ایشانرا ازشرك نگه داری « **وما انت علیهم بوكیل(۱۰۷)** » وکار ایشان بتو سپرده نیست، وبر ایشان وکیل نه‌ای.

« **و لا تسبّوا الّذین یدعون من دون الله** » و دشنام مدهید ایشانرا که می‌پرستندفرود ازالله « **فیسبّوا الله** » که‌ایشان‌خدایرا دشنام گویند « **عدواً** » بنادانی و شوخی و دلیری « **بغیر علم** » به بی علمی « **كذلك زیّنا** » همچنان ما بر آراستیم و نیکو نمودیم « **لكلّ امّة** » هرامتی و هر گروهی را « **عملهم** » کردار ایشان « **ثمّ الی ربّهم مرجعهم** » پس آنکه با خداوند ایشان‌است بازگشت ایشان « **فینبّئهم بماكانوا یعملون (۱۰۸)** » تا خبر کند ایشانرا ازآنچه میکردند.

« **وأقسموا بالله** » وسوگندان خوردند بخدای «**جهد ایمانهم**» بهرسوگند که شناختند « **لئن جاءتهم آیة** » اگربا ایشان آید ازآسمان آیتی « **لیؤمننّ بها** » بگروند بآن لامحاله. « **قل** » گوی یا محمد : « **انّما الایات عندالله** » این آیات و معجزات[توان فرستادن آن] بنزدیك‌الله است « **و ما یشعركم** » وچه چیز شما را دانا

۱- نسخهٔ الف : خواستید. ۲- نسخهٔ الف : نگرفتندید.

کرد که مؤمنان اید « **انّها اذا جاءت لایؤمنون(۱۰۹)** » که ایشان چون آیت بینند بنگروند.

« **و نقلّب افئدتهم** » وبر گردانیم دلهای ایشان « **و ابصارهم** » ودیدهای دل ایشان و خرد ایشان « **کما لم یؤمنوا به اوّل مرة** » چنانکه گوئی ایشان آن نه‌اند که روز عرض گفتند: بلی، « **و نذرهم** » و گذاریم ایشان را « **فی طغیانهم** » در افزونی گفت و افزونی‌جست(۱) و افسار گسستن‌ایشان« **یعمهون (۱۱۰)**» تا بی‌سامان در گمراهی میروند.

النوبة الثانية

قوله تعالی: « وجعلوا لله شرکاء الجن»الایة ـ از ایدرفا اقاصیص(۲) گلهٔ اللّهاست ازمشرکان عرب، و از مناکیر کفر ایشان که‌در زمان جاهلیّت‌جهال بودند، ودین‌عرب آن وقت سه دین بود: قومی فریشتگان میپرستیدند، که میگفتند: ایشان دختران خدای‌اند، ازآن ایشان را پوشیده میدارد، وقومی بتان را میپرستیدند، وقومی از**خزاعه** ستاره **شعری** می‌پرستیدند. در این‌آیت رب‌العزّة از ایشان گله میکند واز اهل کتابین: جهودان که میگفتند: « عزیرابن الله »، وترسایان که میگفتند: « المسیح ابن الله ». میگوید: « وجعلوا لله شرکاء » ـ خدایرا انبازان کردند یعنی انبازان گفتند، وآن عرب بودند: **جهینه** و **بنوسلمه** و **بنوخزاعه** و غیر ایشان، که میگفتند: الملائکة بنات الله.

وجنّ اینجا فریشتگان اند، سمّوا جنّاً لاجتنانهم عن‌العیون. جای دیگر گفت: « و جعلوا بینه و بین الجنة نسباً » یعنی الملائکة. میگوید: میان الله و میان

۱ـ ج :افزونی گفتن وافزونی جستن. ۲ـ ج : ازینجاباز اقاصیص.

فریشتگان نسب ساختند. **کلبی** گفت: این درشأن زنادقه آمد که **ابلیس** را شریك الله ساختند درآفریدن شرّ، گفتند: الله سبحانه خالق الخیروالنور والناس والدوابّ والأنعام، و ابلیس خالق الشروالظلمة والسباع والحیّات.

«وخلقهم» - این‌ها و میم خواهی با کافران بر، یعنی: جعلوا لله الّذی خلقهم وصوّرهم شرکاء، لایخلقون شیئاً، وخواهی با جنّ بر، یعنی: جعلوا الجن شرکاء الله، والله خلق الجن، فکیف یکون مخلوقه شریکاً له. خواهی با هر دو فریق بر، یعنی: و هوخلقهم و خلق الجنّ. «وخرقوا له» - ای: اختلقوا(۱) و کذبوا و افتعلوا. **نافع** «خرّقوا» بتشدید خواند برمعنی تکثیر ومبالغه. «بنین و بنات بغیرعلم» - ای: لم یذکروه عن‌علم، وانّما ذکروه تکذّباً. پس تنزیه نفس‌خویش کرد و گفت: «سبحانه و تعالی» تقدّس وعلا «عمّایصفون» یعنی یقولون من‌الکذب والبهتان.

«بدیع السّموات والارض» - نوکار ونوساز آسمان وزمین بی قالبی وبی‌مثالی وبی عیاری‌از پیش. از نیست هست کننده، وازعدم در وجود آرنده، و بهیچ مثال حاجت نیفتاده. «انّی یکون له ولد ولم تکن له صاحبة» - این از بهرآن گفت که‌هرگز عرب جفت نگفتند، چنانکه ترسایان گفتند. این خطاب با عرب است که او را فرزند چون تواند بود؟! و شما میدانید و اقرار میدهید که ویرا هرگز جفت نبود. «و خلق کلّ شیء» - ای وهو خالق کلّ شیء. اورا فرزند چون تواند بود و وی آفرید گارهمه چیزاست؟! یعنی که: چون همه‌آفریده وصنع اوست وهیچ چیز (۲) نه مثل‌ومانند او، که میگوید: «لیس کمثله شیء» و فرزند اقتضاء مثلیّت کند، چون مثلیّت نیست معلوم شد که فرزند نیست.

۱- در نسخ «اختلفوا» بفاء آمده ولی ازسیاق عبارت پیداست که باید «اختلقوا» باشد بمعنی دروغ ساختند. ۲- ج: هیچیز.

« و خلق كلّ شیء »- دلیل است که حادثی که در عالم است فعل خدا است و خلق او و اختراع او وصنع او ، جز وی خالق وصانع نه . جز وی محدث ومقتدر نه . بندگان و رهیگان همه آفریدگان وی . افعال واعمال ایشان ، حرفت و صنعت ایشان حرکات وسکنات ایشان ، چه درخیر وچه در شر، همه مخلوق ومصنوع وی ، همه متعلّق بقدرت وی ، که میگوید جل جلاله : « و خلق كلّ شیء » ، «الله خالق كل شیء » ، « والله خلقكم و ما تعملون » ، « الا يعلم من خلق » ؟! بلی ، فعل بنده ازروی اکتساب اضافت وابنده (۱) است ، و ثواب وعقاب درآن بسته است ، چنانکه حرکت بنده ازیك روی خلق خدا است ، واز یك روی وصف و کسب بنده . نتوان گفت که جبر محض است ، که فرق میان حرکت مقدوره و رعدهٔ ضروریه پیدا است، ونتوان گفت که خلق و اختراع بنده است، که بنده عاجز است از دریافت و دانش اجزاءِ مکتسبه و اعداد آن . پس اعتقاد درست وطریق راست آنست که گویند : مقدور است بقدرت الله از روی خلق و اختراع ، وبقدرت بنده ازروی اکتساب، که الله آن قدرت دروی آفریده، ووصف بنده کرده . پس این قدرت وصف بنده است وخلق خدا نه کسب بنده ، وحرکت خلق خدا است ووصف و کسب بنده .

و گفته‌اند : « خالق كل شیء » عام است از روی لفظ ، خاص است از روی معنی ، لأنّه لم يخلق نفسه ولا صفته ، « و هو بكلّ شیء عليم » ـ عام است در لفظ و در معنی ، لأنّه به و بغيره عليم . ازینجا گفته‌اند : هیچ عموم نیست که نه تخصیص درآن شود الاّ قوله تعالى : « وهو بكلّ شیء عليم » .

« ذلكم الله ربكم » ـ دربن آیت بندگان را بصنع خود بخود راه نمود ، گفت خدای شما آنست که آسمان وزمین آفرید ، وهمه چیز وی آفرید ، وزن وفرزند نگرفت.

۱ـ ج : بابنده .

آنگه وحدانیت خود بیان کرد، گفت: «لا اله الاهو خالق کلّ شیء فاعبدوه» ای: وحّدوه، «وهو علی کلّ شیء وکیل» ضامن لکل شیء، حافظه ورازقه ومحییه ومميته وقيّمه و مدبّره. الوکالة اسم لحفظ الشیء، و القیام علیه، والوکیل سمی وکیلاً لأن الموکل یکل امره الیه و الی تدبیره ورایه.

«لاتدرکه الابصار» ـ تفسیر این آیت بردو وجه است: یکی آنست که معنی ادراك دیدار چشم است، زیرا که دیدن چشم را ادراك بصر گویند، و شنیدن گوش را ادراك سمع گویند. اگر مراد اینست پس در دنیا خواهد نه در آخرت، از بهر آنکه خلق در دنیا خدایرا نبینند، و مؤمنان در آخرت بینند، که میگوید ربالعزّة جل جلاله: «وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة»، وقال (ص): «انکم لن تروا ربکم حتی تموتوا». **مقاتل** این یك وجه اختیار کرد، گفت: «لاتدرکه‌الابصار» فی‌الدنیا، ای لاتراه وهو یری فی‌الاخرة: قال النبیّ (ص): «انکم سترون ربّکم کما ترون القمرلیلة البدر، لاتضامّون فی رؤیته»، وعن **الحسین بن واقد** عن **مطر**، انّه قال: قضی الله انّه لایراه احد فی‌الدنیا، لأن من‌رآه لم یمت، ویرونه فی‌الاخرة، فلذلك لایموتون.

دیگر وجه آنست که معنی ادراك دریافتن است بخرد پس از دیدن بچشم، و اگرمراد اینست اندرهر دو جهان نشاید، ورؤیت روا است، وادراك روا نیست، زیرا که رؤیت برموجود افتد، و الله موجود است، و ادراك بر کیفیت افتد و مرورا کیف گفتن روا نیست. وديدار درعقبی همچون‌معرفت است در دنیا. در دنیا شناسد ودریافت نه، در عقبی بیند ودریافت نه. روی **ابوسعید الخدری** قال: قال النبیّ (ص): «لوأن الجن و الانس والملائکة و الشیاطین مذ خلقوا الی ان فنوا، صفّوا صفاً واحداً ما احاطوا بالله ابداً». «وهویدرك‌الابصار» ـ میگوید: الله جل جلاله، بهمه بصرها میرسد، وهمه را می‌دریابد، واشارت است که هیچ کس ازخلق خدا بصرها در نیابند، وبحقیقت‌آن نرسند،

و کیفیت بینائی ندانند ، وتخصیص این دو حدقه در بینائی بیرون از عضوهای دیگر هیچ درنیابند . چون خلق را احاطت و دریافت بصر خویش ورسیدن بکنه آن نیست ، چون روا باشد که ایشانرا احاطت بود بکنه جلال عزت ، و ادراك لم یزل ولایزال . اگر معتزلی درنفی رؤیت بعموم این آیت تمسك کنند ، جواب وی آنست که اگر چه لفظ عام است تخصیص درآن شد ، که الله جای دیگر میگوید: « وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة ». پس بدنیا مخصوص است نه بآخرت ، چنانکه بیان کردیم . و تخصیص عموم در مذهب اصولیان درلغت عرب روا است وروان. جواب ثانی آنست که : نفی ادراكِ اقتضاءِ نفی رؤیت نکند ، چنانکه باوّل شرح دادیم . نبینی که آسمان مرئی است ، و مدرك نیست . آفتاب و ماهتاب هر دو مرئی‌اند ، و ذات ایشان مدرك نیست ، و رسیدن بطول وعرض وحد مساحت آن نیست . این همچنانست که گفت : « و لا یحیطون به علماً » احاطت نفی کرد ، ونفی احاطت اقتضاءِ نفی علم نکند ، فانّه معلوم جل جلاله . همچنین نفی ادراكِ اقتضاءِ نفی رؤیت نکند . جوابی دیگر بعضی متأخران گفته‌اند : لاتدرکه الابصار وانما یدرکه المبصرون .

آنگه گفت : « و هواللطیف » ـ اوست خداوند باریك دان دور دربینش . « الخبیر » دانا بهرکار ، آگاه بهرگاه ، اما معنی لطیف بتحقیق آنست که دقائق مصالح بندگان شناسد ، وغوامض احوال وکار ایشان داند ، مادقّ منها وما لطف . ازکارومصالح خلق هیچ دقیقه وهیچ لطیفه بوی فرونشود . آنگه برسبیل رفق نه برسبیل عنف آن منافع ومرافق ببندگان رساند ، وراه آن مصالح بایشان نماید . چون رفق در فعل و لطف در علم بهم آید ، لطیف بر کمال بود ، و جز الله را جل جلاله کمال این معنی و سزاواری این نام نیست ، و رب العالمین در قصهٔ **لقمان** میگوید : « یا بنیّ انها ان تك مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة او فی السموات او فی الارض یأت بها الله ان الله لطیف خبیر».

خبرداد درین آیت که لطیف آنست که آن داند که کس نداند، وآن تواند که کس نتواند. یکی را پرسیدند ازمعنی لطیف، جواب داد که نمایندۀ هرچه خواهد، چنانکه خواهد، و سازندۀ هرچه خواهد از هرچه خواهد، و رسانندۀ آنچه خواهد بهرچه خواهد.

« قد جاءکم بصائر من ربکم » ـ یقول : یا اهل **مکّه** ! قد جاءتکم بیّنات من ربکم، وهی القرآن الّذی فیه البصائر و البیان، « فمن ابصر » ای عرفها وآمن بها واهتدی « فلنفسه » ای فلنفسه عمل و لنفسه نفع ذلک. « و من عمی » فلم یعرفها و لم یصدّقها « فعلیها » ای فعلی نفسه ضرر ذلک، فان الله عزوجل غنیّ عن خلقه. و فی ذلک ما روی **ابوذر** عن النبیّ (ص) عن الله عزو جل انه قال فی حدیث فیه طول، الی أن قال: « یا عبادی ! لو أن اولکم و آخرکم وانسکم و جنّکم کانوا علی اتقی قلب رجل منکم، لم یزد ذلک فی ملکی شیئاً. یا عبادی ! لو أن اولکم و آخرکم و انسکم و جنّکم کانوا علی افجر قلب رجل منکم لم ینقص ذلک من ملکی شیئاً. یا عبادی ! لو أن اوّلکم و آخرکم وانسکم وجنّکم سألونی، فأعطیت کلّ انسان منهم ماسأل، لم ینقص ذلک من ملکی شیئاً الاّ کما ینقص البحر أن یغمس فیه المخیط غمسة. یا عبادی! انماهی اعمالکم احفظهاعلیکم، فمن وجدخیراً فلیحمدالله، و من وجد غیر ذلک فلا یلومن الانفسه».

قوله : « وما اناعلیکم بحفیظ » ـ اینجا اضماری است یعنی : قل یا **محمّد** ! و ما انا علیکم. تو گوی یا محمّد ! که من بر شما گوشوان (۱) نه‌ام. همانست که آنجا گفت : « فما ارسلناك علیهم حفیظاً »، « لست علیهم بمسیطر ». واین پیش ازآن بود که ویرا بقتال فرمود. چون آیت قتال فروآمد این همه منسوخ گشت، و صار صلی‌الله علیه وسلم حفیظاً علیهم ومسیطراً علی کلّ من تولیّ عنه.

« و کذلك نصرّف الایات » ـ و کما صرّفناه و بیّنّا فی هذه السورة نصرّف

۱ـ ج : نگهبان.

الایات ونبیّنها فی غیر هذه السورة من القرآن، ندعوهم بها ونخوّفهم ، میگوید: چنانکه درین سورة سخنان خویش میگردانیم از روی بروی ، گاه وعد گاه وعید ، گاه مثل و گاه قصّه ، همچنین در دیگرسورتها میگردانیم ازروی بروی، و ایشانرا بآن تصریف و آن بیان بردین میخوانیم، و ایشانرا بثواب وعده می دهیم ، واز عقاب بیم مینمائیم.

« ولیقولوا درست » ـ وتا گویندا ، یعنی خواستیم تا گویند که : تو این سخن راست کرده‌ای باخود ، وقرآن ساخته‌ای. **مکّی و ابوعمرو** « دارست » خوانند ، یعنی : با کسی وا گفته‌ای ، و با کسی بهم ساخته‌ای . و این آن بود که اورا متهم کرده بودند بمردی رومی، اذ کان یلازم رسول الله (ص) ویحدّثه بما قرأ فی الانجیل . گفتند : **انجیل** ازو میشنود ، وبتازی از آن قرآن میسازد ، و ذلك فی قوله : « لسان الّذی یلحدون الیه اعجمیّ ». باین قراءت « ولیقولوا » این لام لام عاقبت گویند، معطوفست برمعنی مضمر، تقدیره : لتلزمهم الحجة ، ولیقولوا ما یقولون، ویکون عاقبة امرهم الشقاوة التی لحقتهم. **ابن عامر و یعقوب** « درست » بفتح سین وسکون « تا » خوانند ، وبرین قراءت معنی « لیقولوا » « لئلاّ یقولوا» است. میگوید : بیان آیات میکنیم، و تفصیل آن روی بروی میدهیم ، تا این ناگرویدگان نگویند که : اساطیر الاولین است ، اخبار تقدّمت و انمحت ودرست .

معنی دیگر گفته‌اند قراءت **ابن عامر** را که : هریك چندی میگویند اینان که :کار **محمّد** و دولت او تباه ونا چیز ونیست گشت. هر گه که تأخّری افتادی در وحی یا قوّت دشمن بودی درجنگ، گفتندی(۱): «درست» ، یعنی انمحت و بطلت. «درّست» درشواذّ خوانده‌اند ، یعنی که : ایشان گویند **محمّد** را این درس کرده‌اند وبرو خوانده‌اند، یعنی مردمان دروآموخته‌اند ، چنانکه گفت : « وأعانه علیه قوم آخرون » . « و لنبیّنه لقوم

۱ـ الف : گفتندید .

یعلمون » - یعنی اولیاؤه الذین هداهم ، والّذین سعدوا بیمین الحق .

« اتّبع ما اوحی‌الیك من ربك » - **مقاتل حیان** گفت : مشرکان اورا واملّت (۱) پدران خویش میخواندند ، ومیگفتند : تو بدین پدران خویش بازآی . اگر آنرا پس‌آوردی بودی ما ترا کفیل‌ایم، ایستاده‌ایم بدان، وبرخود میگیریم . رب‌العالمین‌آیت فرستاد که : « اتّبع ما اوحی الیك من ربك » تو بر پی آن باش که بتو فرستاده‌اند از قرآن ووحی ، وبدان عمل کن ، وکاربند باش .آنگه گفت: « لااله الاهو » -کلمهٔ توحید دزین میان آوردن معنی آنست که : سخن ایشان مشنو ، و ایشانرا برین کلمهٔ توحید خوان که : « لا اله الاهو » . و گفته‌اند : معنی آنست که برپی قرآن رو ،آن قرآن که خدای یکتای یگانه فروفرستاد ، ثم قال : « وأعرض‌عن‌المشرکین» - از آن‌آیتها است که‌آیت سیف آنرا منسوخ کرده .

« ولاتسبّوالذین یدعون من دون‌الله » - **ابن‌عباس** گفت : چون این‌آیت‌آمد که « انکم وما تعبدون من دون‌الله حصب جهنم »، مسلمانان‌هنگامی بتانرا بد میگفتند، پس‌آن کافران در برابرآن معبود مسلمانان را بد میگفتند ، و مسلمانان را درآن زمان قوّت آن نبود که ایشان را از آن و از داشتندی (۲) و از ایشان کین ستدندی . پس رب‌العالمین این آیت فرو فرستاد: « ولا تسبواالذین یدعون من‌دون‌الله ». **سدی** گفت: بوقت وفاة **بو طالب** قومی از **قریش** برخاستند **بوسفیان** و **بوجهل** و **نضرحارث** و **امیّه** و **ابیّ** پسران **خلف** و **عقبة بن ابی معیط** و**عمروبن العاص** و **اسود البختری**، این جماعت برخاستند ، وبر بوطالب شدند ، گفتند : توسرور عرب وسیّد مائی ، وازبهر حرمت تو ما بسی رنج کشیدیم ازین برادر زادهٔ تو **محمّد** ، و هنوز بر آنست که ما را رنجاند ، وخدایان مارا بد گوید ، تو او را برخوان ، ومیان **ما** عهدی بند ، که نه اونام

۱- یعنی با ملت . ۲- ج : بازداشتندی .

خدایان ما برد، ونه ما نام خدای او بریم. سربسر بیفکنیم، واز هر دوجانب سخن بد در خدایان نگوئیم. **بو طالب**، مصطفی را (ص) برخواند، گفت: یا **محمّد**! این قوم تو وبنوعم تو چنین میگویند، و انصاف می دهند، تونیز از ایشان قبول کن، و مراد ایشان حاصل کن. **مصطفی** (ص) روی با ایشان (۱) کرد و گفت: اگر من مراد شما بدهم، شما نیز کلمه‌ای ازمن دریغ مدارید، که اگر بگوئید ملك جهان شما را بود، وعرب وعجم سر برخط شما نهند. **بوجهل** گفت: آن چه سخن است که تو از ما می در خواهی؟ گفت: کلمهٔ «لا اله الا الله» (۲). ایشان چون کلمهٔ توحید شنیدند یکبارگی سر وازدند، و پر کنده(۳) شدند. **بوطالب** گفت: یا محمد! این کلمه ازیشان مخواه، که ایشان ازآن ترسیده‌اند ورمیده، وطاقت گفتن آن ندارند. با ایشان سخنی دیگر گوی، وکاری دیگرخواه. **مصطفی** گفت: یاعمّ! من برآن نیستم که هرگز جزاز این کلمه خواهم گفت، و جز از این بکاری دیگر سر در خواهم آورد. ایشان سخن درشت تر کردند، گفتند: لتکفّنّ عن شتم آلهتنا او لنشتمنّك و لنشتمنّ من یأمرك، فأنزل الله تعالی: «ولا تسبوا الذین یدعون من دون الله». وعند نزول هذه الآیة قال رسول الله (ص): «لاتسبوا ربّکم»، فأمسك المسلمون عند ذلك عن شتم آلهتهم. فرمان آمد که ای **محمّد**! پرستیدگان ایشانرا دشنام مدهید، که ایشان خدای ترا دشنام گویند به بی علمی بردلیری و شوخی. هرسخن که موذی بود بنزدیك عرب آن دشنام است، هرچند که در آن تفحش نیست. قراءت **یعقوب** «عدوّاً» بضمتّین و تشدید واو، والعدو والعدوّ والعدوان والاعتداء والتعدی والعداء مصادر.

و این آیت در ابتداء اسلام آمد که هنوز فرمان بقتال نیامده بود، ومسلمانان را قوت نبود. پس ازآن اسلام قوی شد، ومسلمانان انبوه شدند، وآیت قتال آمد، واین

۱ـ ج: بایشان. ۲ـ نسخهٔ الف افزوده: «محمد رسول الله». ۳ـ ج: پراکنده.

منسوخ شد. قال بعضهم: فی هذه الایة دلالة ان علی المحق ان یکفّ عن سبّ السفهاءِ الذین یتسرّعون الی سبّه مقابلة له، لأنّه بمنزلة البعث علی المعصیة.

« کذلك زیّنّا لکل امة عملهم » - این برآراستن عمل بر ایشان همچون آن مهر است بر دل ایشان، که گفت: « ختم‌الله علی قلوبهم »، « بل طبع الله علیها بکفرهم ». جای دیگر گفت: « افمن زیّن له سوء عمله فرآه حسناً »، و معنی آنست: کما زیّنّا لهؤلاءِ المشرکین عبادة الأوثان وطاعة الشیطان بالحرمان والخذلان، زیّنّا لکل امة عملهم من الخیر والشر. و قیل: زیّنّا لکل امة ما فرطنا علیهم من الأعمال، فأخرجنا ها حسنة. کأنه قال: احسنوا المجادلة، فانّا امرنا کل امّة بأحسن الاعمال و أزینها. « ثم الی ربهم مرجعهم » یعنی فی‌الاخرة، « فینبّئهم بماکانوا یعملون »- این درموضع تهدیداست، یعنی یخبرهم و یجازیهم بذلك.

« وأقسموا بالله جهدایمانهم»- ای اجتهدوا فی‌المبالغة فی‌الیمین. **کلبی ومقاتل** گفتند: هر که سوگند خورد بالله، آن جهد یمین بود. مفسران گفتند: کافران **مکّه** از رسول خدا (ص) آیات ومعجزات خواستند، گفتند: یا محمد! **موسی** را عصا بود که چشمهای آب ازآن عصا روان شد، و**عیسی** را مرده زنده کردن بود، و **صالح** را ناقه بود. تونیز آیتی نمای، تا برصدق تو گواهی دهد. رسول خدا (ص) گفت: چه خواهید ازآیات؟ گفتند: این کوه **صفا** را زر گردان، ومردگان ما را بعضی زنده گردان تا باما بگویند که توبرحقی یا بر باطل، یا فریشتگانرا بما نمای‌آشکارا، تا ازبهرتو گواهی دهند. رسول (ص) گفت: اگر از آنچه میخواهید لختی بیارم، برآن هستید که تصدیق کنید؟ ایشان سوگندان یاد کردند که تصدیق کنیم، و ایمان آریم، و مسلمانان نیز بر ایمان ایشان حریص بودند. گفتند: یا رسول الله! ازخدا میخواه(۱)

۱- ج: بخواه.

تا ازین آیات لختی فرو فرستد ، تا مگر ایشان ایمان آرند . **مصطفی** (ص) همت کرد که دعا کند ، و آیت و معجزات خواهد ، چنانکه ایشان در خواسته‌اند . **جبرئیل** آمد و گفت: یا محمّد ! الله میگوید : آنچه خواهی بتو دهم ، و آیت نمایم، لکن اگر نگروند ، و تصدیق نکنند ، در حال عذاب فرستم ، و اگر آن آیات نخواهی ، در حال عذاب نفرستم ، و اگر ازایشان یکی توبت کند بپذیرم . رسول خدا گفت صلی‌الله علیه وسلم : « بل أترکهم حتی یتوب تائبهم ». فأنزل الله عزوجل: « وأقسموا بالله جهد ایمانهم » ای حلفوا لئن جاءهم النبی (ص) بآیة کما کانت الانبیاء یجیء بها الی قومهم ، لیؤمننّ بها. سوگندان یاد کردند که : اگر **محمّد** آیتی آرد بوی بگروند . رب العالمین گفت :

« قل انما الایات عندالله » وهوالقادر علیها ان شاء ارسلها . ای **محمّد** ! گوی این آیات ومعجزات نزدیك‌الله است، اگرخواهد فرستد . « ومایشعر کم » ـ اینجا وقف نیکواست ، یعنی : وما یدریکم ایمانهم ؟ شما ایمان ایشان چه‌دانید ؟ شما غیب ندانید. آنگه برسبیل ابتدا قطعی حکم کرد ، و گفت : « انّـها » بکسر الف برقراءت **مکّی** و **ابوعمرو**، « اذا جاءت لایؤمنون » البته ایشان چون آیت ومعجزات بینند هم بنگروند. قراءت باقی « انها اذا جاءت » بفتح الف ، سخن در اوّل پیوسته ، وبراین قراءت سخن در « انّـما الایات عندالله » تمام شد ، پس برسبیل ابتدا گوید : « وما یشعر کم انّـها اذا جاءت لایؤمنون » یعنی وما اشعر کم ! چون نیك دانید شما که گرویدگان‌اید که ایشان چون آیت بینند هم بنگروند . وجهی دیگر : و ما یشعر کم لعلها اذا جاءت لایؤمنون . وروا باشد که « لا » صلت نهند وزیادت ، چنانکه گفت: « ما منعك الاتسجد » یعنی : ان تسجد ، « و حرام علی قریة اهلکناها انّـهم لا یرجعون » ای : یرجعون الی اهلیهم . **شامی** و **حمزه** « لا تؤمنون» بتا خوانند خطاب با مشرکان. میگوید : شما که مکذبان اید نیك دانید که چون آیت آید هم بنگروید .

« ونقلّب افئدتهم وابصارهم » - بر گردانیم دلهای ایشان ، که بر آنند که اگر آیت بینند بگروند ، تا اگر آیت بینند بنگروند ، که در ازل حکم شقاوت بر ایشان رفته ، ومن اسقطته السوابق لم تنعشه اللواحق . میگوید : دلهای ایشان و دیدهای دل ایشان وخرد ایشان بر گردانیم از پذیرفتن حق ، وایمان آوردن بآیات . « کمالم یؤمنوا به »- یعنی بالقرآن وبمحمّد، «اوّل مرّة» اتتهم الایات مثل انشقاق القمر وغیره . میگوید: دلهاشان بر گردانیم تا همچنانکه باوّل بار که انشقاق قمر و امثال آن دیدند بنگرویدند ، بدوم بار که آیات طلب کردند ، ودرخواستند ، چون بینند هم بنگروند . **کلبی** گفت : « کما لم یؤمنوا » یعنی قوم **صالح** و قوم **موسی** و**عیسی** والامم الخالیة بماسألوا من الایات قبلها ، کذلك کفار **مکّة** لایصدقون بها ان جاءتهم . دلیله قوله تعالی « اولم یکفروا بما اوتی موسی من قبل » ؟! **ابن‌عباس** گفت : المرّة الاولی دارالدنیا ، یعنی : و نقلّب افئدتهم و ابصارهم عن‌الایمان لو ردّوا من الاخرة الی‌الدنیا ، فلا یؤمنون کما لم یؤمنوا فی‌الدنیا قبل مماتهم . نظیره : « ولو ردّوا لعادوا لمانهوا عنه » . وجهی دیگر آنست که درنوبت‌اوّل رفت ، وهو اشبه الأقاویل، والله اعلم . « ونذرهم فی‌طغیانهم یعمهون» ای‌فی عتوّهم وضلالتهم یتردّدون لانخرجهم منها .

النوبة‌الثالثة

قوله تعالی: « وجعلوا لله شرکاء الجن» الایة - سدّت بصائرهم و کلّت‌ضمائرهم فاکتفوا بکلّ منقوص ان یعبدوه ، و رضوا بکل مخذول ان‌یدعوه . راندگان حضرت‌اند وخستگان عدل و سوختگان قهر. بتیغ هجران خسته ، و بمیخ « ردّوا » بسته . آری ! کاریست ساخته ، وقسمتی رفته ، نفزوده ونکاسته. چتوان کرد که الله چنین خواسته . صفت آن بیگانگان است که خدایرا نشناختند، و به‌بیحرمتی وناپاکی آواز شرك برآوردند،

وديگری را با وی درخدائی انباز کردند، تا ازراه هدی بیفتادند. امروز درماتم بیگانگی و مصیبت جدائی ، وفردا علی رؤس الاشهاد فضیحت ورسوائی ، و در سرانجام خشم الهی وعذاب جاودانی .

« بدیع السموات والارض » توحید است . « انی یکون له ولد و لم تکن له صاحبة » تنزیه‌است « وخلق کل شیء وهو بکل شیء علیم» تعظیم است . امّا توحید آنست که درهفت آسمان‌وهفت زمین‌خدا است، که یگانه‌ویکتا است. در ذات بی‌شبیه، و درقدر بی نظیر، ودر صفات بیهمتا است . تنزیه آنست که ازعیب پاك است ، وازنقصان منزّه ومقدس ، وازآفات بری ، نه محل‌حوادث ، نه حال گرد ، نه نونعت، نه تغیّرپذیر. پیش ازکی قایم ، پیش از کرد جاعل ، پیش ازخلق خالق ، پیش ازصنایع قدیر . تعظیم آنست که بقدر ازهمه بر است ، و بذات و صفات زبر است . علوّ و برتری صفت و حق اوست ، توان بر کمال ودانش تمام نعت عزت‌اوست. نه درنعت مشابه ، نه درصفت مشارك. نه در ذات بستهٔ آفات ، نه در صفات مشوب علّات . در صنعهاش حکمت پیدا، درنشانهاش قدرت پیدا ، در یکتائیش حجّت پیدا . همه عاجزند و اوتوانا ، همه جاهل اند واودانا، همه در عددند و او احد ، همه معیوبند واو صمد ، لم یلدولم یولد ، از ازل تا ابد ، نه فضل او را ردّ ، عزت او پیش وهمها سدّ. « لاتدرکه الابصار و هو یدرك الابصار » نادر یافته شناخته ، نا جسته یافته ، نا دیده دوست داشته .

نا دیده هر آنکسی که نام تو شنید دل نامزد تو کرد و مهر تو گزید .

پس از نزول این‌آیت کرارسد که دعوی علم کیف صفت کند ؟ یا حق را جل جلاله محاط ومدرك داند . او که دعوی علم کیف کند ، دعوی باطل ومدّعی‌مبطل است. واو که ویرا عزّ سبحانه مدرك و محاط داند معطل است . احاطت بکیفیّت و کمّیت قدرت چون توان که‌آنچه آثار قدرت‌است ازمخلوقات، اوهام و افهام مادرآن متحیراست.

نه بینی بعین العیان که آب را رفتن است، والله میگوید درقرآن که : خاك را گفتن است، ونه آب را جان ، و نه خاك را زبان ، دریافتن این بعقل چون توان ! پس جز از قبول ظاهر و تسلیم باطن چه درمان ! ظاهر قبول کن و باطن بسپار، وهرچه محدث است بگذار، و طریق سلف دست بمدار . زینهار زینهار ! که الله میگوید : « لاتدرکه الابصار». یکی از عالمان طریقت میگوید : « لاتدرکه الابصار » سیاست قدم صفت(۱) است که ازصحرای بی نیازی جلال خود برسالکان راه جلوه میکند ، میگوید : ما را دیدهای فانی و عقلهای مطبوع در نیابد که درذات و صفات ما پیمانهٔ عقل‌عقلاء » نیست ، وهم وفهم ازما چه‌نشان دهد که منشور صفات ما را توقیع جز « لیس کمثله شیء» نیست . « لم یزل ولا یزال » نعت جبروت ما است ، صفت حدثان را باجلال قدم چه‌کار ! ازل و ابد مرکب قضا وقدر ما است . محو وصحو را با ما چه خویشی ! وحدانیّت وفردانیّت نعت تعزّز ما است . آب و خاك را با ما چه مناسبت ! اگر نه آفتاب جلال « و هویدرك الابصار » از ولایت « لطیف وخبیر » برشما تافتی ، عواصف « لاتدرکه الابصار » دمار ازجان شما برآوردی، وبکتم عدم باز بردی ، لکنّه عزجلاله باللّطف معروف و بالفضل موصوف . بینده نوازی معروف است ، وبمهربانی موصوف ، بلطف خود وازآمده (۲) بوفاءِ امید داران ، بفضل خود پذیرندهٔ حقیرهای پرستندگان، و بکرم خود سازندهٔ‌کار بندگان دردوجهان .

«قد جاء کم بصائر من ربکم » -جای دیگر گفت : « قد جاء تکم موعظة من ربکم » . جای دیگر گفت : « قد جاء کم برهان من ربکم » . جای دیگر گفت : « قد جاء کم من الله نور و کتاب مبین» ،آمد بشما ازخداوند شما چراغی روشن ، پندی‌بلیغ، نوری تمام ، حجّتی آشکارا ، نامه‌ای پیدا . چراغی که دلها افزود ، نوری که روح جان افزاید ، ذکری که سرّ بنده‌آراید. نامه‌ای که بنده بدان نازد ، نامه‌ای! وچه نامه‌ای که

۱- ج : صفت قدم . ۲- ج : باز آمده .

راه بنده بدان گشاده ، انصاف وی درآن داده ،کار دین وی بدان ساخته ، حبل وی بدان پیوسته ، دل وی بدان آراسته ، عیب وی بدان پوشیده ، دین وی بدان کوشیده ، گوش وی بکلیدآن گشاده ، سعادت وپیروزی خود درآن یافته . نامه‌ای که چراغ دلها است ، شستن غمها است ، شفاءِ دردها است « شفاء لما فی الصدور ». چراغ تنبیه است ، چراغ شرم که ازدل ناپاکان تاریکی شوخی ببرد . چراغ علم که ازدل جاهلان تاریکی‌سفه‌ببرد. نامه‌ای که بنده را بآن در دنیا حلاوت طاعت، بدر مرگ فوز وسلامت ، در گور تلقین حجّت ، درقیامت سبکباری و رحمت ، در بهشت رضا ولقا و رؤیت.

« اتبع ما اوحی الیك من ربك »ـ وحی دیگراست ورسالت دیگر. وحی آنست که درخلوت« او أدنی» سرّ اً بسرّ بدوپیوست که : « فأوحی الی‌عبده ما اوحی » . رسالت آنست که بظاهر بوی فرو فرستادند که: « وهوالّذی انزل علیك الکتاب» یعنی بواسطهٔ جبرئیل . پس گفتند: یا محمّد! آنچه بواسطهٔ جبرئیل فروآمد بخلق‌رسان: « بلّغ ما انزل الیك من ربك » ، وآنچه بخلوت یافتی از وحی ما ، سرّ دوستی است گوش دار و برپی‌آن باش : « اتبع ما اوحی الیك من ربك » .

« و أقسموا بالله » الایة ـ وعدوا من انفسهم الایمان لوشاهدوا البرهان ، و لم یعلموا انهم تحت قهرالحکم، وما یغنی وضوح الادلة لمن لایساعده سوابق‌الرحمة. السبیل واضح ، والدلیل لائح ، ولکن کما قیل :

و مـا انتفاع اخی الدنیا بمقلته اذا استوت عنده الانوار و الظلم .

الجزء الثامن

١٤ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : « ولو انّنا نزّلنا الیهم الملائکة » و اگر ما فرو فرستادیمی بایشان فریشتگان « و کلّمهم الموتی » وپدران مردگان‌ایشان زنده شدی و با ایشان

سخن گفتی (۱) « **وحشرنا علیهم کلّ شیء** » وما همه چیز زنده و گوینده انگیختیمی وپیش ایشان آوردیمی تا گواهی دادندی (۲) « **قبلا** » قبیل قبیل، جوک جوک(۳) « **ما کانوا لیؤمنوا** » ایشان آن نبودندی که بگرویدندی (٤) « **الّا ان یشاء الله** » مگر که خدای خواسته بودی (٥) « **و لکنّ اکثرهم یجهلون**(۱۱۱) » لکن بیشتر ایشان آنند که نمی دانند .

« **و کذلك جعلنا** » همچنان کردیم « **لکلّ نبیّ** » هر پیغامبری را « **عدوّاً** » دشمنانی « **شیاطین الانس والجنّ** » شوخان وناپاکان آدمی وپری « **یوحی بعضهم الی بعض** » فرا تن یکدیگر میدهند « **زخرف القول** » آرایش سخن « **غروراً** » بفرهیب (٦) « **ولوشاء ربّك** » و اگر خواستی (۷) خداوند تو « **ما فعلوه** » آنچه دشمنان وی کردند هر گز نکردندی (۸) « **فذرهم** » گذار ایشانرا « **ومایفترون**(۱۱۲) » وآن دروغها که می ساختند .

« **ولتصغی الیه** » و تا بآن تکذیب و افترا چسبد و گراید « **افئدة الّذین لایؤمنون بالاخرة** » دلهای ایشان که بنمی گروند بروز رستاخیز « **ولیرضوه** » وآنرا تا بپسندند ازخویشتن، آن افترا که در آن اند « **ولیقترفوا ماهم مقترفون**(۱۱۳) » وتا بکنند آنچه ایشان کنندهٔ آن در علم خدا وخواست او .

« **افغیرالله ابتغی حکماً** » و من جز از خدای داوری و فرمان رانی جویم؟ « **و هوالّذی انزل الیکم الکتاب** » واو آنست که فرو فرستاد بشما این نامه « **مفصّلا** » باز گشاده و پیدا کرده احکام آن و حکم آن ازیکدیگر « **والّذین آتیناهم**

۱ـ الف : زنده شدید... گفتید . ۲ـ الف : انگیختید ...آوردید ...دادندید .
۳ـج : جوق جوق . ٤ـ الف : نبودندید که بگرویدندید. ٥ـ الف: خواهید.
٦ـ ج : بفریب . ۷ـ الف : خواستید . ۸ ـ الف : نکردندید .

الكتاب » وایشان که ما ایشانرا **تورات** دادیم « **یعلمون** » میدانند « **أنّه منزّل من ربّك** » که این قرآن فرو فرستاده ایست از خداوند تو « **بالحقّ** » براستی و سزا « **فلا تکونن من الممترین (١١٤)** » تو که محمدی از در گمان افتادگان مباش .

« **وتمّت کلمة ربّك** » تمام شد و سپری ، و بیشی کرد و راست آمد سخن خداوند تو بودنیها را « **صدقاً** » براستی« **وعدلا** » وهمواری برراستی وداد « **لامبدّل لکلماته** » نیست بدل کننده گفتهای ویرا « **وهوالسّمیع العلیم(١١٥)** » و اوست آن خداوند شنوای دانا .

« **وان تطع** » واگر فرمان بری و مراد نگه داری « **اکثر من فی الارض** » آن بیشتر کس که در زمین است « **یضلّوك عن سبیل الله** » ترا ازراه راست بیراه کنند « **ان یتّبعون الّا الظّنّ** »نیستند مگر بر پی برندهای بپنداشت« **وان هم الّا یخرصون(١١٦)**» ونیستند مگر در دروغی که میسازند .

« **ان ربّك هو اعلم** » خداوند تو میداند واو داناتر، « **من یضلّ عن سبیله** » بآنکس که گم گشته ازراه او«**وهواعلم بالمهتدین**»(١١٧) واو داناتر دانائی است بایشان که راه یافتگان اند بحق .

« **فکلوا** » بخورید « **ممّا ذکراسم الله علیه** » ازآنچه بر کشتن آن خدایرا یاد کردند « **ان کنتم بآیاته مؤمنین ١١٨)** » اگر بسخنان او گرویدگان اید .

« **ومالکم** » وچه رسید شما را وچه عذراست ؟ « **الّا تأکلوا** » که نخورید « **ممّا ذکر اسم الله علیه** » ازآنچه بر کشتن آن الله را یاد کردند « **و قد فصّل لکم** » والله خود تفصیل داد و گشاده باز نمود « **ماحرّم علیکم** » آنچه بسته و حرام کرد بر شما « **الّا ما اضطررتم الیه** » مگرآنچه بیچاره مانید فرا آن از خوردن مردار بوقت ضرورت « **وان کثیراً** » و فراوانی از مردمان « **لیضلّون** » بیراه میشوند « **بأهوائهم** »

بهواها و بایستهای خویش « **بغیر علم** » بی هیچ دانش « **انّ ربّك هو اعلم** » خداوند تواست که داناتر ازهمه دانایان است « **بالمعتدین** » باندازه در گذارندگان.

النوبة الثانية

قوله تعالی: « ولوأننا نزلنا الیهم الملائکة » الایة - این علمها از آن است که الله بآن متفرّد است، که این چیزهائی است نابودنی، والله میداند که اگر آن بودی چون بودی. ودرین آیت جواب قومی است که ازوی چیزهائی ازمعجزات درخواستند. قومی گفتند: « لولا انزل علینا الملائکة »؟! قومی گفتند: « ایتو بآبائنا ». جواب‌داد ایشانرا که: « ولو أننا نزلنا الیهم‌الملائکة » فرأوهم عیاناً « و کلّمهم الموتی » فشهدوا لك بالصّدق والنبـّوة. همانست که در سورة **الرعد** گفت: « ولو أن قرآناً سیـّرت به الجبال اوقطـّعت به‌الارض او کلّم به الموتی »، واین‌آن بود که‌کافران **مکّه** از **مصطفی** (ص) در خواستند که اگر پیغامبری کوه **صفا** ازجای خویش روان گردان، تا زمین مکّه برما فراخ گردد، و زمین را بریده گردان تا چشمها بیرون دهد، و ما کشت زار کنیم، وپدران ما زنده گردان تا برصدق توگواهی دهند. رب العالمین گفت: اگرمن حکم کنم که قرآن بر کوه خوانند وروان گردد، یا برزمین خوانند وچشمها پدیدآید، یا بر مردگان خوانند تا زنده شوند، و سخن گویند، بهیچ حال ایشان ایمان نخواهند آورد، که ایشان در علم‌من همیشه کافران بودند، ودر ازل حکم شقاوت (۱) بر ایشان رفته. این همچنانست که **نوح** راگفت: « لن یؤمن قومك الا من قدآمن ».

« وحشرنا علیهم »- ای: جمعنا علیهم « کلّ شیء فی‌الدّنیا قبلاً » بکسرقاف برقراءات **مدنی** و **شامی** یعنی معاینة ومواجهة، برابر، رویا روی، ومنه قول‌النبی (ص)

۱- ج: شقاء.

حین سأله **ابوذر** اکان **آدم** نبیاً ؟ فقال : « نعم کان نبیاً کلّمه الله عز وجل » . « قبلاً » ای عیاناً ومواجهة . باقی بضمّتین خوانند . « قبلاً » یعنی قبیل قبیل جوك جوك (١). قبل جمع قبیل است ، وقبائل جمع قبیله . عرب ایشانرا که از یك نژاد باشند قبیله گویند .

« ماکانوا لیؤمنوا الا ان یشاء الله » ـ یعنی : الا ان یهدیهم الله ، « و لکن اکثرهم یجهلون » ـ این جهل قدر است . ایشان نمیدانند که هدی و ضلالت بمن است. همچنانکه آنجا گفت : « ولوشاء الله لجمعهم علی الهدی فلا تکونن من الجاهلین » ای: من الجاهلین بالقدر .

« و کذلك جعلنا لکلّ نبی عدوّاً » ـ ای اعداء ، و هم فراعنة الانبیاءِ . هر پیغامبری را فرعونی بود بروزگار وی ، چون **نمرود** بروزگار **ابراهیم**، **ولید مصعب** بروزگار **موسی** ، دیگری بروزگار **عیسی** ، **بوجهل** وامثال وی بروزگار **محمد**(ص). رب العزّة ایشانرا بر سر پیغامبران مسلط کرده ، تا ثواب و درجات پیغامبران بیفزاید بآن رنجها که میکشیدند ، وبلاها که ازیشان می دیدند . و هیچ کس را آن رنج نبود که رسول عربی را بود صلی الله علیه و سلم ، میگوید : « ما اوذی نبی مثل ما اوذیت قطّ » ، و دشمنان وی ازآن شیاطین الانس **ولید مغیره** بود **واسود بن عبدالمطلب و اسود بن عبد یغوث** و **الحارث بن قیس بن عدی** و **العاص بن وائل** و **ابوجهل بن هشام** و **العاص بن عمرو بن هشام** و **زمعة بن الاسود** و **النضر بن الحارث** و **الاسود بن عبد الاسود** و**عتبه** و **شیبه** ابنا **ربیعه** و **عقبة بن ابی معیط** و**الولید بن عتبه** و **ابیّ** و **امیّه** ابنا **خلف** و **نبیّه** و**منبّه** ابنا **الحجاج** و **عتبة بن عبدالعزی** و**معتب بن عبدالعزی** . میگوید : یا محمّد ! کما ابتلیناك بهؤلاءِ القوم ، کذلك جعلنا لکل نبی عدوّاً . همانست که در **فرقان** گفت: « و کذلك جعلنا لکل نبی عدوّاً من المجرمین ».

١ ـ ج : جوق جوق .

آنگه بیان کرد که اعدا که اند: « شیاطین الانس والجنّ » ـ شیاطین منصوب است بر بدل ، و روا باشد که مفعول ثانی بود ، ای: جعلنا شیاطین الانس والجن اعداء للانبیاءِ .

و درمعنی این آیت علماءِ تفسیر مختلف‌اند. **عکرمه وضحاك وسدی وکلبی** گفتند : شیاطین در جن اند نه در انس ، و شیاطین الانس یعنی التی مع الانس ، و شیاطین الجنّ ای التی مع الجن ، و این آنست که **ابلیس** لشکر خویش که فرزندان وی‌اند دو گروه کرد : گروهی به انس فرستاد و گروهی بجن ، و هر دو گروه دشمنان رسول خدا (ص) ودشمنان دوستان اوأند ، وآنگه هرزمان بریکدیگر رسند ، شیطان که برانس مسلط کرده با آن شیطان گوید که برجنّ مسلّط کرده که : من صاحب خود را بیراه کردم بفلان‌کار وفلان معصیت که بروی‌آراستم ، تونیز همچنین کن، وشیطان الجن با شیطان الانس همین سخن گوید بابتدا چون بروی رسد . اینست که الله گفت: « یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غروراً » . قومی دیگر گفتند که : در انس شیاطین اند چنانکه درجن ، ومعنی شیطان متمرد است ازین شوخ ناپاك ، برمعصیت دلیر ، و برخدا عاصی . چون شیطان الجن از اغواءِ مؤمن درماند ، وعاجز گردد ، دست درشیطان الانس زند ، وفرا سرمؤمن کند ، تا اورا در فتنه افکند ، چنانکه رسول خدا (ص) گفت فرا **بوذر** که « یا **باذر** ! هل تعوذ بالله من شر شیاطین الجن و الانس » ؟ قال : قلت یا رسول الله ! و هل للانس من شیاطین ؟ قال : « نعم ، هم شرّ من شیاطین الجن » ، و قال **مالك بن دینار** : انّ‌شیطان الانس اشدّ علیّ من‌شیطان‌الجن، وذلك انی‌اذاتعوذت بالله ذهب عنیّ شیطان الجن ، و شیطان الانس یجیءُ فیجرّنی الی المعاصی عیاناً .

« یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غروراً » ـ زخرف القول باطله الذی زیّن و وشی بالکذب ، و المعنی انهم یزیّنون لهم الاعمال القبیحة ، فیغرّونهم غروراً .

« ولوشاء ربك ما فعلوه » ـ ای یمنع الشیطان عن الوسوسة للجن والانس، والله یمتحن

عباده بما يعلم انه الابلغ فی‌الحکمة ، والاجزل فی‌الثواب ، والا صلح للعباد . « فذرهم » یعنی خلّ عنهم ، « ومایفترون » من‌التکذیب . قیل : نسختها آیة السیف .

« و لتصغی الیه » ـ ای : اراداللّه لتصغی‌الی‌التکذیب والافتراءِ ، «قلوب الذین لایؤمنون بالاخرة » اللّه خواست که دلهای نا گرویدگان بآن تکذیب و افترا گراید ، « ولیرضوه » و تا آن افترا از خویشتن بپسندند ، « ولیقترفوا ، » ای لیکتسبوا ما هم مکتسبون . و گفته‌اند : « ولتصغی » معطوف است برآیت پیش ، تقدیره : یوحی بعضهم الی بعض لیغرّوهم ولتصغی الیه ، وبرین معنی لام ناصبه است نه لام امر بر معنی تهدید چنانکه قومی گفتند . یقال : صغوت الیه صغواً و صغوّاً ، وصغیت أصغی بالیاء ایضاً ، و أصغی یصغی اصغاء . وأصله المیل الی الشیء لغرض من الاغراض . و معنی الاقتراف الاکتساب، یقال: خرج یقترف‌اهله، ای: یکتسب، وقارف فلان‌هذا الامر، اذا وقعه وعمله، وقرفتنی‌بما ادّعیت علیّ ، ای : رمیتنی بالریبة ، وقرف القرحة، اذا قشرمنها ، و اقترف کذباً، ای اختلقه .

قوله : « افغیراللّه ابتغی‌حکماً» ـ اینجا قول مضمراست ، یعنی: قل‌لأهل **مکّة** : افغیراللّه ابتغی حکماً قاضیاً بینی و بینکم ؟ معنی آنست که : اهل **مکّه** را گوی : هیچ کس را روا باشد که ازحکم اللّه برگردد ، وآنرا نپسندد ، و بدان رضا ندهد ؟ یا هیچ کس دانید که حکم وی برابرحکم اللّه‌آید ، تا با حکم وی گردیم در آنچه میان من و شما است ؟ **کلبی** گفت : یعنی اطلب ربّاً اعبد ، چنانکه جای دیگر گفت : اغیراللّه ابغی ربّاً ؟ ! جای دیگر گفت : « افغیراللّه تأمرونّی اعبد » ؟ ! **مقاتل** گفت : افغیراللّه ابتغی حکماً فی نزول العذاب ؟ !

« وهوالذی انزل الیکم الکتاب » ـ ای القرآن مفصّلا مبیّناً فیه امره ونهیه. « والذین آتیناهم الکتاب » وایشان که **تورات** و **انجیل** دادیم ایشانرا « یعلمون أنه

منزّل من ربك » ـ **شامی** و **حفص** منزّل بتشدید خوانند، من التنزیل. باقی بتخفیف خوانند ، من الانزال ، وهر دو یکسانند . یقال : نزّلته و انزلته. میگوید: اهل کتاب از جهودان و ترسایان میدانند که : این قرآن منزل است از نزدیك خداوند تو. آنگه گفت: « فلا تکوننّ من الممترین » ـ « امتراء » تردّد است در رأی ودر سخن، یعنی: لاتکونن من الشّاكّين انهم يعلمون ذلك. **عطا** گفت : « والذين آتيناهم الكتاب » سران و مهتران اصحاب رسول خدا اند : **ابو بكر** و**عمر** و **عثمان** و**علی** و**ابوعبیده** و**سعيد بن زيد** و**عبيدة بن الحارث** و **طفيل بن الحارث** و **مسطح بن اثاثه** و **وهب الغامدی** و **ابوسلمة بن عبدالاسد** و **الارقم بن ابی الارقم** و **عمار بن ياسر** و **سعد بن ابی وقاص** و **طلحه** و**الزبير** و **عبدالرحمن بن عوف** و **سالم مولی ابی حذيفه** و **ابوحذيفة بن عتبة بن ربيعه** و **ابن مظعون** و **معمر بن الحارث الجمحی** و **حبش بن حذافه** واخوه و **بلال** و **صهيب بن سنان** رضی الله عنهم .

« وتمّت كلمة ربك » ـ این قراءت **کوفی** و**یعقوب** است . باقی «کلمات ربك» خوانند بجمع ، ومعنی هر دو یکسانست . میگوید : تمام شد و راست آمد قول خداوند تو که : پیغامبران را ومؤمنان را برعموم نصرت دهم ، چنانکه گفت : « انّا لننصر رسلنا والذين آمنوا » ، و **محمّد** را علی الخصوص نصرت دهم روز **بدر** ، و دشمنان ویرا هلاك كنم . این وعده که داده بود راست کرد ، و آنچه گفته بود تمام شد و بسر برد ، وآن وعید که دشمن را داده بود ، وحکم تعذیب که برایشان کرد عدل بود ، اینست که گفت : « صدقاً وعدلاً » یعنی : صدقاً فيما وعد ، و عدلاً فيما اوعد وحكم ، لا تبديل لقوله فی نصر محمّد لأن قوله حق . و قيل : « لامبدل لكلماته » ای لا مغيّر لحكمه ، و لاخلف لموعده. « وهو السميع » لتضرع اوليائه ، و لقول اعدائه ، « العليم » بما قلوب الفريقين . روی عن النبی (ص) انه قال:« سبق القضاء وجفّ القلم بالسعادة لمن آمن واتقی ، والشقاوة

لمن كفر وعصى . وكان **قتادة** يقول : هو كتاب الله لايزيد فيه المقرون ولاينقصون .

« و ان تطع اكثر من فى الارض » ـ گفته‌اند که : این در شأن دانشمندان جهودان است ، و بیشتر ساکنان آن زمین در آن وقت ایشان بودند ، و ایشان دو قوم بودند . بیشتر ایشان بودند که برپی هواءِ خود برپنداشتی میرفتند ، وظنی می بردند ، و دروغها برمی ساختند ، و قومی در کار رسول خدا یقین بودند ، و صدق وی میشناختند ، اما بمعاندی برخاسته بودند . اینست که الله گفت : « ان یتّبعون الا الظن وان هم الا یخرصون » . اگر کسی گوید ایشان که بر ظن بودند ، و یقین نمی دانستند ، تعذیب ایشان برظن روا باشد یا نه ؟ جواب آنست که : رب‌العزة بر ظن تعذیب میکند ، که میگوید جل جلاله : « وما خلقنا السماء والارض وما بینهما باطلا ذلك ظن الذین کفروا فویل للذین کفروا من النار » . و جه حجّت آنست که : ایشانرا برظن تعذیب ازآن کرد که در طلب بصیرت از موضع خویش تقصیر کردند ، و بر پی هواءِ خود رفتند ، و التماس‌بصیرت و طلب حقیقت و یقین بگذاشتند، و بر ظنّ وجهل اقتصار کردند ، لاجرم مستوجب عذاب گشتند .

ابن‌عباس گفت : « و ان تطع اکثر من فى الارض » در شأن مشرکان **عرب** آمد که با رسول خدا و مؤمنان جدال در گرفتند در خوردن مردار ، و گفتند : تأکلون ماقتلتم ولا تأکلون ما قتل ربکم ! الله گفت : « ان یتّبعون الا الظن » یعنی فی‌تحلیل المیتة ، « و ان هم الا یخرصون » یکذبون فى تحلیل ماحرم الله . میگوید : ایشان بر پی ظن میروند درتحلیل مردار ، که می‌پندارند که این مردار حلال است ، و نه چنانست که ایشان میگویند ، که ایشان دروغ میگویند ، وحرام کردهٔ خدا هرگز حلال نبود .

« ان ربك هوأعلم من یضلّ عن سبیله » ـ **زجاج** گفت : موضع « من » رفع است بابتداء ، و لفظ آن لفظ استفهام است ، یعنی : هوأعلم ایّ الناس یضل عن سبیله ،

کقوله : « نعلم ایّ الحزبین احصی لما لبثوا » ، و بقول بصریان موضع « من » نصب است بر نزع‌خافض، تا اوّل و آخر مقابل یکدیگر بود ، یعنی : هوأعلم بالضال عن‌سبیله وهوأعلم بالمهتدین. قراءت **نصیر** از **کسائی** «یضلّ» بضم یاء است، ای : هوأعلم بالمضل عن سبیله .

« فکلوا ممّا ذکر اسم الله علیه » ـ این در جواب قومی است از عرب که چیزهائی از جانوران می حرام کردند خوردن آن از بحیره وسائبه و وصیله وحامی . رب العالمین میگوید : بخورید اگر مؤمنان اید ، آنچه الله حلال کرده است ، و در کشتن آن نام خدا یاد کردند. آنگه تاکید را گفت :

« وما لکم الاّ تأکلوا مما ذکر اسم‌الله علیه وقد فصّل لکم ماحرّم علیکم» ـ چه عذرآرید که نخوریدآنچه الله حلال کرد و بر کشتن آن الله یاد کردند ؟ و الله خود تفصیل محرمات داد ، وآن مفصل درسورة **البقرة** گفت ، ودر صدرسورة **مائدة** ، و ذلك فی قوله : « حرّمت علیکم المیتة والدم » الایة . آنگه گفت : « الا ما اضطررتم الیه »ـ ای : من اکل المیتة عند المخمصة و المجاعة من غیر بغی و لاعدوان او تجانف لاثم ، وقد مضی شرحه فی‌المائدة . **نافع** و **حفص** از **عاصم** «فصّل» بفتح فا و «حرّم» بفتح حا خوانند . **ابن کثیر** و **ابوعمرو** و **ابن‌عامر** بضمّ فا و ضمّ حا خوانند . **ابوبکر** از **عاصم** و **حمزه** و **کسائی** فصّل بفتح فا خوانند و حرّم بضمّ حا . « الا ما اضطررتم الیه » ـ یعنی دعتکم الضرورة الی اکله مما لایحلّ عندالاختیار .

« وان کثیراً لیضلّون » ـ **عاصم** و **حمزه** و **کسائی** بضم « یا » خوانند ، و معنی آنست که : فراوانی از مردمان یعنی کفار **مکّه** بیراه میکنند بهواها و بایستهای خویش . باقی « لیضلّون » بفتح « یا » خوانند یعنی بی راه میشوند (١) بهواها وبایستهای

١ـ الف ، میشند .

خویش، نه بر بصیرتی و بر علمی که ایشانرا درآن است.« ان ربك هوأعلم بالمعتدین »ـ این اعتدا ایدر (۱) آنست که آنجا گفت: « فمن اضطرّ غیرباغ ولاعاد » . میگوید: خداوند تواست که دانا است باندازه در گذارندگان.

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « ولو أننا نزّلنا الیهم الملائکة » الایة ـ مردودان حضرت را میگوید ، و مطرودان قطیعت را که : اگر ما فریشتگان آسمانرا ازین مقرّبان و کروبیان ، وسفره و برره ، و رقباءِ قضا وقدر وامناءِ درگاه عزّت بزمین فرستیم ، تا آن مهجوران را بما دعوت کنند ، و ازما خبر دهند ، ومردگان زمین را حشر کنیم ، تا بر درگاه ما ارشاد کنند ، وجملهٔ حیوانات وجمادات و اعیان و اجرام مخلوقات ، وصورت ذات مقدرات ، و آحاد و افراد معلومات ، همه را منطیق گردانیم ، و بایشان فرستیم ، تا آیت الهیت ماواعلام ربوبیت ما بر ایشان عرضه کنند ، و هرچه خبربود همه ببینند وبدانند تا من که خداوندم نخواهم ، و ایشانرا راه ننمایم ، ایمان نیارند ، وراه بشناخت ما نبرند . مشتی خاك را چه رسد که حدیث قدم کند اگرنه عنایت قدیم وخواست آن کریم بود !

دل کیست که گوهری فشاند بی تو یا تن که بود که ملك راند بی تو
والله که خرد راه نداند بی تـو جان زهره ندارد که بماند بی تو

اعتقاد اهل سنت آنست که تا رب العزة خود را با دل بنده تعریف نکند ، و شواهد صفات قدیم در دل بنده ثبت نکند ، بنده بشناخت وی راه نبرد. ازینجا گفته‌اند علماء سنت وائمهٔ قدوت که : المعرفة تجب بالسّمع، وتلزم بالبلاغ، وتحصل بالتعریف.

۱ـ ج : اینجا .

آری ! شمعیست تا خود کجا بر افروزد ! جوهریست تا کجا ودیعت نهد ! یقول الله عز وجل : « سرّ من سرّی استودعته قلب من احببت من عبادی » . شناختی باید و آشنائی هردو بهم ، تا نشانهٔ این‌کار شود ، وشایستهٔ این خلعت گردد . دعوی‌آشنائی بی شناخت جحد است، چنانکه ازآن بیگانگان خبرمیدهد که : « نحن ابناء الله واحباؤه». وشناخت بی‌آشنائی عین مکر است ، چنانکه‌آن مهجور درگاه و سراشقیا ابلیس که شناخت بود اورا ، وآشنائی نه ، نهایت و بدایت اوهر دو از عین مکر در قعر کفر بپوشیده بودند . بظاهرصورت ملکی داشت، ونقاب تقدیس بر بسته ، و باطنی خراب . هزاران سال بساط عبادت بپیموده برامید وصل ، چون پنداشت که دیدهٔ املش گشاده شود ، یا نفحهٔ وصال درونش وزد، ازسماءِ سموّ برخاك لعنت افتاد که : « وانّ علیك لعنتی » :

گفتم چو دلم با تو قرین خواهد بود مستوجب شکر و آفرین خواهد بود
بالله که گمان نبردم ای جان وجهان که امید (۱) مرا فذلك این خواهد بود

« و کذلك جعلنا لکل نبی عدواً » ـ هر که رتبت وی عالی‌تر بلاءِ وی‌تمامتر! هر که بحق نزدیکتر ودل وی صافی‌تر ، نفس وی بدست دشمن گرفتارتر ! آری بی‌غصهٔ محنت قصهٔ محنت نتوان‌خواند ! بی زهر بلا شهد ولا نتوان یافت! بنگر که **آدم** صفی آن غرس تکریم‌حق، و پروردهٔ تقدیس، چه دید ازآن دشمن خویش ابلیس! یقول تعالی: « فازلّهما الشیطان‌عنها فأخرجهما مماکانافیه» ، وآن دیگرشیخ پیغامبران وپدرجهانیان **نوح**(ع) از قوم خویش بنگر که چه‌دید ! نهصد واند سال ایشانرا دعوت کرد . هر روز او را چندان بزدند که‌بیهوش شدی، و فرزندان‌خود را برمعادات او وصیّت کردندی(۲) و آن مهتر برین بلیت صبر میکرد ، و امید بایمان ایشان میداشت ، تا او را گفتند : « لن یؤمن من‌قومك الا من قدآمن » . گفت : بارخدایا ! چون امید بریده گشت ، وروی

۱ـ ج : کومید . ۲ـ الف : کردندید .

صلاح پدید نیست ، بودن ایشان در دنیا جز زیادت فساد و سبب خرابی نیست. « لاتذر علی الارض من الکافرین دیّاراً » . و از آن پس **ابراهیم** پیغامبر که شجرهٔ توحید بود ، شب وروز بزانو در افتاده ، وشیبت سفید (۱) در دست نهاده که : « واجنبنی وبنیّ أن نعبد الاصنام » . بنگر که او را ازآن **نمرود** طاغی چه رسید ! و از معانده و مکابرهٔ وی چه مقاساة کشید! وعلی هذا پیغامبران یکان یکان **هود** و **صالح** و **لوط** و **زکریا** و **یحیی** و **عیسی** و **موسی** ، از دست جباران و متکبران و متمردان همه بفریاد آمدند ، ودر حق زاریدند ، ودر آخر همگان **محمّد** عربی و **مصطفی** هاشمی بلاءِ وی تمامتر ، واذی وی ازدشمنان بیشتر ، تا میگوید صلی الله علیه و سلم : « ما اوذی نبی مثل ما اوذیت قطّ » ! آن بیگانگان و بیحرمتان قدر وی مهتر ندانستند ، ودیدهٔ شناخت او نداشتند، قصد جان او کردند، وجفاءِ ویرا میان در بستند . پیران استهزا کردند ، وشاعران هجو گفتند، و کودکان سنگ انداختند ، وزنان ازبامها خاك ریختند ، وآنگه اتفاق کردند ، وبا یکدیگر عهد بستند که اورا برداریم ، ونصرت خدایان خود کنیم، تا **جبرئیل** آمد وگفت : ای **سیّد** ! خیز وشهر بایشان بگذار . آهنگ غربت کن که : طلب الحق غربة. ودرین غربت فرمودن با او سرّی بود که جوانمردی در آن قافیهٔ شعر خویش بازآورده و گفته :

ای یتیمی کرده اکنون با یتیمان کن تو لطف
ای غریبی کرده اکنون با غریبان کن سخا
با تو در فقر و یتیمی ما چه کردیم از کرم
تو همان کن ای کریم از خلق خود با خلق ما
مادری کن مر یتیمان را بپرورشان بلطف
خواجگی کن سائلان را طمعشان گردان وفا .

۱- ج: سپید .

« افغیرالله ابتغی‌حکماً »ـ جز از الله معبودی گیرم؟ کلاّ ! جز از الله خدائی را دانم؟ حاشا ! معبود بی همتا اوست ، که یگانه و یکتا خود اوست . در کرد کاری و جباری بی نظیر اوست . درکاررانی و کار خدائی بی شبیه اوست . در بنده نوازی معروف اوست. در مهربانی ومهر نمائی موصوف‌اوست .

پیر طریقت گفت : « الهی ! موجود عارفانی. آرزوی دل مشتاقانی. مذکور زبان مدّاحانی » . چونت نخواهم که نیوشندهٔ آواز داعیانی! چونت نستایم که شاد کنندهٔ دل بندگانی ! چونت ندانم که زین جهانی ! چونت دوست ندارم که عیش جانی !

« وان تطع اکثرمن فی‌الارض » الایة ـ وفد خدای از روی عدد اند کی‌اند ، اما با وزن و با خطراند ، و اهل باطل بسیاراند ، لکن بی وزن و بی معنی اند . یك جهان مجاز را یك ذره حقیقت بس . یك عالم بیهوده و باطل را یك نفس خداوندان یافت بس .

یك تبانجهٔ شیر و زین مردار خواران یك جهان

یك صدای صور و ز ین فرعون طبعان صد هزار !

یا **محمّد** ! اگر تو ایشانرا از روی عدد و کثرت بینی ، ترا بفتنه افکنند ، و اگر با ایشان بسازی، ترا ازحق باز دارند. فرمان ما را گردن نه ، و از ایشان روی گردان : « فاصدع بما تؤمر و اعرض عن المشرکین » .

« فکلوا ممّا ذکر اسم الله » ـ این درحکم تفسیر بذبایح مخصوص است ، واز روی اشارت منع است از خوردن بر غفلت ، و برشره . هرچه بغفلت وشره خورند جز در طبع سبعی قوّت نیفزاید ، و جز هواجس نفس و وساوس شیطان از آن نروید . اصل مسلمانی پاکی سینه است ، و روشنائی دل ، وراه این پاکی و روشنائی پاك داشتن بشره است . چنان باید که حواس ظاهرچون چشم و گوش و زبان پاك بود ، و جملهٔ حرکات

بوزن شرع بود ، وراه پاکی حواس پاکی پوست و گوشت بود ، چنانکه از حلال رسته باشد ، وراه پاکی پوست و گوشت لقمهٔ حلال است ، وچون لقمه حلال بود ، مرد حلال خوار باید. مادام تا شره و آرزوی غفلت درسینهٔ وی بود، حلال خوار نبود ، و راه اسیر کردن آز وشره آنست که چون خورد برسر ذکر بود ، وبا آگاهی بود ، وبادب طریقت وشرط سنت خورد . اینست که الله گفت : « فکلوا مما ذکر اسم الله علیه ان کنتم بآیاته مؤمنین » .

شافعی(رض) گفت که : دوازده مسئله بباید دانست ، تا یك لقمه بشرط دین بتوان خورد . چهار فریضه، وچهار سنت ، وچهار ادب . آنچه فریضه است حلال خوردن، وپاکیزه خوردن، وروزی گمارخدایرا دانستن، وشکر وی گزاردن . وآنچه سنت است اول « بسم الله » گفتن ، و پیش از طعام دست بشستن ، و بآخر « الحمد لله » گفتن ، و از کرانهٔ قصعه خوردن ، وآنچه ادب است برپای چپ نشستن ، ودرلقمه کس ننگرستن و از پیش خود خوردن ، و پس از طعام دست بشستن . چون خوردن باین شرط بود ، فردا درآن حساب نباشد ، واورا درآن ثواب دهند ، چنانکه درخبر است که : مؤمن را برهیچ چیز (١) ثواب‌دهند ، تا آن لقمه که در دهن‌خویش نهد ، یا در دهن عیال‌خویش، والیه الاشارة بقوله تعالی : « کلوا من الطیبات و اعملوا صالحاً » .

١٥- النوبة الاولی

قوله تعالی : « **وذروا ظاهر الاثم و باطنه** »- گذارید آشکارای حرام وبزه و نهان آن « **انّ الّذین یکسبون الاثم** » ایشان که کار با بزه میکنند « **سیجزون** » بد پاداش دهند ایشانرا « **بما کانوا یقترفون** (١٢٠) » بآنچه میکردند .

١- ج : هرچیز .

« **و لا تأكلوا** » ومخورید « **ممّا لم یذکر اسم الله علیه** » از آن چیز که خدایرا نام یاد نکردند بر کشتنِ آن « **وانّه لفسق** » که‌خوردنِ آن‌حرام‌است و بیرون شد (۱) ازطاعت داری« **وانّ الشّیاطین**» و دیوان «**لیوحون الی اولیائهم** » سخنان آراسته کژ می او کنند (۲) بدلها و گوشهای دوستان خویش « **لیجادلوکم**» تا بآن با شما پیکار کنند « **و ان أطعتموهم** » واگر شما ایشانرا فرمان‌برید وبایشان پی‌برید « **انّکم لمشرکون**(۱۲۱) » شما همچون ایشان با من انباز گیرندگان اید .

« **اومن کان میتاً** » باش آنکس که مردار دل بود بمرگ بیگانگی « **فأحییناه** » ما زنده کردیم ویرا بزندگانی ایمان « **وجعلناله نوراً** » ویرا روشنائی دادیم«**یمشی به فی النّاس** » تا میرود بآن درمیان مردمان «**کمن مثله فی‌الظّلمات**» او چنان کس است که هرچه از وی باز گویند ، و هر چه ازو نشان دهند همه تاریك . « **لیس بخارج منها** » که هرگز از آن تاریکی بیرون آمدنی نیست « **کذلك** » همچنین « **زیّن للکافرین** » آراسته نمودند کافرانرا « **ما کانوا یعملون** (۱۲۲) » آنچه میکنند .

« **وکذلك جعلنا** » و همچنین کردیم « **فی کلّ قریة** » در هر شهری « **اکابر** » مهینان آن در مال و در نام « **مجرمیها** » بدان و بدکاران ایشان « **لیمکروا فیها**» خواستیم تا ایشان در آن بد کنند و بد سازند « **وما یمکرون الاّ بأنفسهم** » ونمیسازند آن بدها مگر بخویشتن « **وما یشعرون**(۱۲۳) » ونمیدانند .

« **واذا جاءتهم آیة** » و هرگه که بایشان آید پیغامی و آیتی از قرآن « **قالوا لن نؤمن** » گویند بنگرویم « **حتّی نؤتی** » تا آنگه که ما را دهند ازمعجزات « **مثل ما اوتی رسل‌الله** » همچنانکه رسولان خدای را دادند از پیش « **الله اعلم** »

۱-ج : بیرون شدن . ۲- ج : می افکنند.

الله داناتر « **حيث يجعل رسالته** » آنجا که پیغامهای خویش می‌نهد « **سیصیب الّذین اجرموا** » آری رسد بایشان که کافر شدند وبجرم مهین مجرم آمدند « **صغار عندالله** » فرودی و گمنی و کمنی وبی آبئی بنزدیك الله« **وعذاب شدید بما کانوا یمکرون(۱۲۴)**» و عذابی سخت بآنچه میکنند از بد ، ومی سگالند از آن .

« **فمن یرد الله ان یهدیه** » هر که الله خواهد که ویرا راه نماید « **یشرح صدره** » باز گشاید دل وی « **للا سلام** » تصدیق و تسلیم را « **ومن یرد أن یضلّه** » و هر که خواهد که ویرا از راه گم کند « **یجعل صدره ضیّقاً** » دل ویرا تنگ گرداند « **حرجاً** » سخت تنگ « **کأنّما یصّعّدفی السّماء** » گوئی بآسمان می باز نشیند « **کذلك** » همچنین « **یجعل الله الرّجس** » الله تعالی کژی و نا پاکی و بد سازی مینهد « **علی الذین لایؤمنون(۱۲۵)** » بر ایشان که نگرویده‌اند .

« **و هذا صراط ربّك** » این نامه راه خداوند تواست که درآن بوی روند و بوی رسند « **مستقیماً** » راه راست درست پاینده باز گشاده « **قد فصّلنا الایات** » پیدا کردیم این سخنان خود را « **لقوم یذّکّرون(۱۲۶)** » قومی را که پند می پذیرند ، و حق را در یاد میدارند .

« **لهم دارالسّلام** » ایشانراست سرای رستگی و آزادی و تن آسانی « **عند ربّهم** » بنزدیك خداوند ایشان « **وهو ولیّهم بما کانوا یعملون** » و وی یار ایشان بآنچه می کردند .

النوبةالثانية

قوله تعالی : « و ذروا ظاهر الا ثم و باطنه » ـ کردار آدمی دو طرف دارد : یك طرف بدل پیوسته ، آنرا نیت گویند ، و یك طرف بتن پیوسته ، آنرا عمل گویند.

این ظاهر است وآن باطن . برین اعتبار هر چه بنده کند از محظورات و منهیات شرع بدست و پای و زبان وجوارح ظاهر آنرا ظاهر الاثم گویند ، و هرچه بدل بیندیشد ونیت کند از مخالف امر شرع ،آنرا باطن الاثم گویند . رب‌العالمین درین آیت میگوید : هر دو بگذارید ، همان عمل بد که در ظاهر رود، وهمین اندیشه و نیت بد که در باطن بود.

مقاتل گفت : « ظاهر الاثم و باطنه » زنا میخواهد در سر و درعلانیه ، واین بدان آمد که **قریش** از زنا بظاهر می‌پرهیز کردند، وآنرا کراهیت می داشتند، امابباطن درآن بأس وبزه نمی دیدند ، و ازآن ننگ نمیداشتند . رب العزّة گفت: زنابگذارید هم درآشکارا وهم در نهان ، که هر دو بزه‌کاری است . همانست که جای دیگر گفت : « ولا تقربوا الفواحش ما ظهر منها و ما بطن » ، و قال النبیّ (ص) : « ما من ذنب اعظم عندالله من نطفة حرام یضعها رجل فی رحم لاتحلّ له ، وما ضجّت الارض من عمل یعمل علی‌ظهرها کضجتّها من سفك دم حرام ، اواغتسال جنابة من حرام ، و من قدر علی امرأة حراماً ، فترکها مخافة الله عز وجل، امّنه الله من‌الفزع الاکبر، وحرّمه علی‌النار » .

و روی **ابو أمامة**: « ان فتی‌شابّاً اتی النبی(ص) فقال: یا رسول‌الله ! ائذن‌لی‌فی الزنا . فأقبل علیه القوم فزجروه ، فقال‌النبی (ص): مه مه . ثم قال النبیّ (ص) : یافتی ! ادن منّی . فدنامنه ، فقال : اجلس ، فجلس . فقال له : اتحبه لأمك ؟ فقال : لا والله ، جعلت فداك یارسول‌الله ، ولا الناس یحبونه لأمهاتهم. قال : فتحبّه لابنتك ؟ قال : لا والله یا رسول‌الله! ولاالنّاس یحبونه لبناتهم . قال : فتحبه لأختك ؟ قال : لا والله یا رسول‌الله! و لاالناس یحبونه لأخواتهم . قال : فتحبه لخالتك؟ قال : لا و الله یا رسول الله! و لاالناس یحبونه لخالاتهم . قال : فتحبه لعمّتك؟ قال : لا والله یا رسول الله. قال : ولاالناس یحبونه کما لاتحب . ثم وضع رسول الله (ص) یده علیه ، فقال: اللهم اغفرذنبه، وحصّن فرجه ، وطهّرقلبه . فلم یلتفت بعد ذلك الی شیء » . **کلبی** گفت : « ظاهرالاثم » طواف الرّجال

بالبيت نهاراً عراة، وباطنه طواف النساء بالليل عراة. پس برسبيل وعيد گفت:

« ان الذين يكسبون الاثم » يعنى الشرك « سيجزون » فى الاخرة « بما كانوا يقترفون » يعنى يكسبون فى الدنيا. الكسب، فعل مايجتلب به الى النفس نفع، اويستدفع به ضر، ولذلك وصف به العبد، ولم يجز أن يوصف به الخالق القديم جل جلاله. والفرق بين الكسب و الخلق أن الخلق فعل الشىء على تقدير و ترتيب، و الكسب فعل الشىء لاجتلاب النفع الى النفس.

«ولا تأكلوا ممالم يذكر اسم الله عليه» ـ ازاحكام شرع آنچه باين آيت تعلق دارد طرفى بگوئيم برسبيل اختصار. مذهب **شافعى** آنست كه تسميت بر ذبيحه درحال ذبح مستحب است وفرض نيست. اگر بگذارد تسميت بعمد يا بنسيان، ذبيحه حلالست، وحرام نيست، وبمذهب امام **ابوحنيفه** اگر بنسيان تسميت بگذارد ذبيحه حلالست، كه درحال نسيان بقول وى تسميت شرط نيست، اما اگر بعمد بگذارد تناول آن حرام است، كه در آن حال تسميت شرط است. و بگذاشتن بعمد روا نيست، و به قال **سعيد بن جبير** و **عطاء**. امامذهب **داود** و **بوثور** و **شعبى** و **محمد بن سيرين** آنست كه تسميت درحال ذكر و نسيان هردوشرط است، اگر بعمد بگذارد يا بنسيان، خوردن آن ذبيحه حلال نيست. دليل **شافعى** نصوص اخبار صحاح است، و ذلك ما روى **البراء ابن عازب** ان النبى (ص) قال: « المؤمن يذبح على اسم الله، سمّى او لم يسمّ ». و سئل النبى عن من يذبح ولم يذكر اسم الله عليه ناسياً، فقال: « اسم الله فى قلب كل مؤمن و على لسانه »، وقالت **عائشة**: يا رسول الله! ان الاعراب تحمل الينا اللحوم و نحن لاندرى انهم يذبحون على اسم الله فى الذبح ام لا. فقال (ص): « سمّوا و كلوا ».

و خصم را نرسد كه باين آيت تمسك كند كه: « ولا تأكلوا ممالم يذكر اسم الله عليه »، كه حمل اين آيت برميته است، وسبب نزول اين وسياق آيت دلالت ميكند،

و ذلك ان المشركين قالوا : يا **محمّد** ! اخبرنا عن الشاة اذا ماتت، من قتلها ؟ فقال: الله قتلها . قالوا فتزعم ان ماقتلت انت وأصحابك حلال وما قتله الصّقر والكلب حلال ، وما قتله الله حرام . فأنزل الله هذه الاية . و روى **عكرمة** عن **ابن عباس** : ان المجوس فی اهل فارس لمانزل تحريم الميتة كتبوا الی مشركی **قريش** ، و كانت بينهم مكاتبة ، ان خاصموا **محمداً** وقولوا له : ما تذبح انت بيدك بسكين فهو حلال ، وما ذبحه الله يعنی الميتة فهو حرام ، فنزلت الاية .

« و ان الشياطين » يعنی مردة المجوس « ليوحون الی اوليائهم » من مشركی **قريش** « ليجادلوكم بالباطل وان أطعتموهم » فی استحلال الميتة « انكم لمشركون » . لأن من احلّ شيئاً مما حرم الله فهو مشرك .

« اومن كان ميتاً فأحييناه » ـ **سدی** گفت : این درشأن **عمر خطاب** آمده ، و **بوجهل هشام** ، وآنچه میگوید : « جعلنا له نوراً يمشی به فی الناس » آن خلافت است که اورا دادند تا میرود با آن درمیان مردمان، « كمن مثله » ای صفته فی الظلمات يعنی **اباجهل بن هشام** ، لايخرج من الكفر قطّ ولايؤمن ابداً ؟! **قتاده** گفت: هوالمؤمن معه من الله بيّنة يعمل بها ، و بها يأخذ ، واليها ينتهی ، و هو كتاب الله . « كمن مثله فی الظلمات » وهو مثل الكافر فی الضلالة متحيرفيها متسكّع لايجد مخرجاً ولامنفذاً .

ابن‌عباس گفت : این درشأن **حمزة بن عبدالمطلب** و **بوجهل بن‌هشام** آمد ، وسبب آن بود که نجاست پاره‌ای بر گرفت ، و برسول خدا افکند ، واو را ناسزا گفت ، وبرنجانید ، و **حمزه** هنوز در اسلام نیامده بود ، امّا رسول را دوست داشتی ، و ازآنکه مردی محتشم بود ، ودر میان **قریش** محترم ودلاور ومردانه ، مکّیان ازبیم وی زهره نداشتندی که رسول خدا را رنجانیدندی ، یا اورا بد گفتندی (۱) . آن روز که

۱ـ الف : نداشتندید ... رنجانیدندید ... بدگفتندید .

بوجهل او را برنجانید، وناسزا گفت، **حمزه** بصید بود، درآن صحرا ازپس آهوئی همی رفت. آهوی روی بازپس کرد و گفت: یا **حمزه**! ترا شغل ازصید من مهم‌ترهست. **حمزه** باز گشت تا بمکّه رسید. او را خبر کردند که **بوجهل** با **محمد** چنین کرد. خشم گرفت. قصد **بوجهل** کرد. کمانی داشت برسروی زد، تا او را مجروح کرد، و گفت: ای نامرد هیچ کس! ترا با **محمّد** چه‌کار، وچه زهرهٔ آن داری که‌اورا برنجانی؟ بوجهل ازوی بترسید بتواضع درآمد، گفت: یا **بایعلی**! اما تری ماجاء به سفّه عقولنا، وسبّ آلهتنا، وخالف آباء نا؟! فقال **حمزة**: ومن اسفه منکم تعبدون الحجارة من‌دون الله! اشهد أن لا اله الاالله، لاشریك له، وأن محمداً عبده ورسوله. پس رب‌العالمین در شأن ایشان آیت فرستاد:

«اومن‌کان میتاً» - ای‌ضالّا کافراً فهدیناه، «وجعلنا له نوراً» ای‌دیناً وایماناً، «یمشی‌به فی‌الناس» مع المسلمین مستضیئاً بما قذف‌الله فی‌قلبه من نورالحکمة والایمان، «کمن مثله فی الظلمات» - «مثل» زیادتست یعنی: کمن هو فی ظلمات الکفر و الضلالة؟! «لیس بخارج منها» - لیس بمؤمن ابداً. «کذلك» ای: کما زین للمؤمن الایمان، «کذلك زیّن للکافرین ما کانوا یعملون» من عبادة الاصنام.

و گفته‌اند: موت ومیّت در قرآن بر پنج وجه آید: یکی بمعنی نطفه که هنوز دربند خلقت صورت نیامده، چنانکه در سورة **البقرة** گفت: «و کنتم امواتاً فأحیاکم» یعنی نطفاً لم تخلقوا فخلقکم، و جعل فیکم الارواح. نظیرش در سورة **حم المؤمن** گفت: «امتّنا اثنتین» یعنی بالاولی انّا کنا نطفاً فخلقتنا، و در سورة **آل عمران** گفت: «وتخرج المیت من‌الحی» - یعنی النطفة وهی میته، و نظیره فی **یونس** وفی **الروم**. وجه دوم موت بمعنی‌ضلالت، چنانکه درین موضع گفت «او من‌کان میتاً» یعنی ضالّا عن‌الهدی فهدیناهم. همانست که در سورة **الملائکه** گفت: «وما یستوی الأحیاء

ولا الأموات »، ودر سورة **النمل** گفت: « فانّك‌لاتسمع الموتى»، ونظيره فى**الانبياء** .
وجه سوم موت است بمعنى قحط وجدوبت زمين ونارستن نبات، چنانكه درسورة **الاعراف**
گفت: « سقناه الى بلد ميّت» يعنى‌الارض التى ليس‌فيها نبات. نظيره فى **الملائكة** وفى
سورة **يس** . وجه چهارم موت است بمعنى زهوق روح بر سبيل عقوبت پيش از استيفاء
رزق خويش دردنيا ، چنانكه قوم **موسى** را افتاد . رب‌العزة ميگويد : « ثم بعثنا كم‌من
بعد موتكم » . همانست كه گفت : « وهم الوف حذرالموت » ، « فقال لهم الله موتوا ثم
احياهم » . وجه پنجم حقيقت موتست بأجل خويش ، چنانكه گفت : « انك ميّت وانهم
ميّتون » ، « كل نفس ذائقة الموت » ، و نظاير اين در قرآن فراوان است .

« و كذلك جعلنا »- اى كما أن فسّاق **مكّة** جعلنا اكابرها ، كذلك جعلنا
فسّاق كل‌قرية‌اكابرها، يعنى رؤساء ها ومترفيها. ميگويد: چنانكه‌فاسقان **مكّه** را مهينان
وسران و رئيسان كرديم، همچنين در هر شهرى فساق آن شهر مهينان و اكابر كرديم .
« ليمكروا فيها » اى : فى‌القريه بالمعاصى و صدّالناس عن الايمان . بآن كرديم تا آن
اكابر درآن شهر بدها سازند، ومردم را از ايمان بر گردانند اكابررا باين‌معنى مخصوص
كرد كه رياست و خواجگى وتنعم بكفر ومكر زودتر كشد ، بدليل‌قوله تعالى وتقدس:
« ولو بسط الله الرزق لعباده لبغوا فى‌الارض » ، و گفته‌اند كه اين‌اكابر فراعنهٔ انبياء اند
كه پيوسته مكرميسازند ، وبدها مى‌سگالند پيغامبران را ومؤمنان را . رب‌العزة گفت :
« و مايمكرون الا بأنفسهم و ما يشعرون »- آن مكربا خويشتن ميكنند ،
ونميدانند كه وبال‌آن بايشان.باز گردد ، وبعذاب وعقوبت رسند . **مجاهد** گفت: اكابر
مكّه مستهزيان **قريش** بودند و مقتسمان، كه شعاب مكه قسمت كرده بودند بر جمعى
رصد كه ايشانرا بر سر راهها نشانده بودند ، و مردمانرا از **مصطفى** (ص) و ايمان باز
ميداشتند. پنج كس بودند : **وليد مغيره و عاص‌بن وائل و عدى بن‌قيس واسودبن**

عبدالمطلب و **اسود بن عبدیغوث** . پیوسته مصطفی را برنج داشتندی ، و او را اذی نمودندی (١) ، تا روزی که **جبرئیل** نزدیك رسول‌خدا (ص)آمد ، **عاص وائل** بوی بر گذشت ، **جبرئیل** بکعب وی اشارت کرد . **ولید مغیره** بر گذشت **جبرئیل** بساق وی اشارت کرد . **عدی قیس** بگذشت‌جبرئیل بشکم وی اشارت کرد . **اسود عبد یغوث** بگذشت ، بروی وی اشارت کرد . **اسود بن عبدالمطلب** بگذشت بسر وی اشارت کرد . آنکه **جبرئیل** گفت : ای **محمّد** ! شرّ ایشان از تو کفایت کردم . پس روزی **عبد وائل** برشتر، نشسته بود بصحرا ، وتماشا میکرد . جائی فروآمد تاآب‌خورد . پای بزمین نهاد ، گفت : مرا مار گزید ، طلب کردند مار نیافتند ، و آن پایش آماس کرد ، تا چندان شد که گردن شتر فریاد همی کرد و میگفت : قتلنی ربّ **محمّد**. و **اسود عبد یغوث** روزی بصحرا بیرون شد. وسموم زد اورا ، ورویش سیاه گشت، چون بخانه بازآمد ، قوم او نشناختند اورا ، ودر سرای نگذاشتند . ازغین سر بردر همی زد تاهلاك شد ، ومیگفت: قتلنی رب محمّد . **ولید مغیره** همی رفت، جامهٔ تکبر برزمین همی کشید خاری در جامهٔ وی آویخت . جماعتی زنان در پیش وی بودند . عارش آمد که درپیش ایشان‌آن خار ازجامه باز کند. همچنان همی رفت ، تا پایش مجروح شد ، و از آن هلاك گشت ، و میگفت : قتلنی ربّ محمّد . و **اسودعبد المطلب** پسر وی بسفرشده بود ، چون بازآمد باستقبال بیرون شد ، و گرما گرم بود . بسایهٔ درختی باز شد ، سر بدرخت باز نهاد . جبرئیل بیامد ، و سروی بر آن درخت همی زد ، ووی همی گفت : ای غلام ! این را از من باز دار . گفت : من هیچ کس را نمی بینم . فریاد همی کرد ومیگفت : قتلنی رب محمد ، تا آنکه که هلاك شد . و**عدی‌قیس** ماهی شور خورد ، و گویند ماهی تازه، وازآن تشنه شد. چندان‌آب بازخورد که شکمش‌ازهم بشد ،

١ــ الف : داشتندید ... نمودندید.

وهلاك گشت، و در آن حال میگفت: قتلنی رب محمد. اینست که رب العالمین گفت: «انّا کفیناك المستهزئین». قوله:

«واذا جاءتهم آیة» - این‌ها ومیم با اکابرشود میگوید: چون‌با ایشان‌آیدآیتی یعنی معجزتی که دلالت کند بروحدانیت خدا ونبوّت مصطفی (ص) چون انشقاق قمر و دخان و امثال‌آن، ایشان گویند: «لن نؤمن حتّی نؤتی مثل ما اوتی رسل الله» یعنی النبی (ص) وحده. گویند: بنگرویم ما تا آنگه که ما را نیز آن دهند ازمعجزات که **محمّد** را دادند، و هر یکی ازیشان این سخن میگفت، و این آرزو میکرد، چنانکه رب العزة جای دیگر گفت: «بل یرید کل امریء منهم أن یؤتی صحفاً منشّرة». **ولید مغیره** همی گفت: والله لوکانت النبوة حقاً لکنت اولی بها منه لأنی اکبر منه سناً واکثر منه مالاً. **بوجهل** همی گفت: زاحمنا **بنوعبدمناف** فی‌الشرف، حتی اذا صرنا کفرسی رهان، قالوا: منا نبی یوحی‌الیه، و الله لانرضی به، و لانتّبعه ابداً الا أن یأتینا وحی کما یأتیه. دیگری‌میگفت: لولانزّل هذا القرآن علی رجل من احدی القریتین **الولیدبن المغیرة** من اهل **مکّه**، و **عروةبن مسعود الثقفی** من اهل **الطائف**. پس رب العالمین بجواب ایشان گفت:

«الله اعلم حیث یجعل رسالته» - الله داند که شایستهٔ نبوت و سزای رسالت کیست. جای دیگر گفت: «اهم یقسمون رحمة ربك»؟! جای دیگر گفت: «و لقد اخترناهم علی‌علم». اختیار ایشان بگزاف نکردیم، که بعلم کردیم، دانستیم که‌ایشان اهل‌آنند، وسزای آنند، ودیگران سزای آن نه‌اند. وقال بعضهم: الأبلغ فی تصدیق الرسل ألایکونوا قبل مبعثهم مطاعین فی قومهم، لأن الطعن کان یتّسع علیهم، فیقولون انّما کانوا اکابر و رؤساء فأتبعوا.

«سیصیب الذین اجرموا صغار عندالله» - الصغار الذل الذی یصغر الی المرء

نفسه . يقال : صغر الانسان يصغر صغاراً وصغراً. اى: هم وان كانوا اكابر فى الدنيا فسيصيبهم عندالله ذل و هوان فى الدنيا ، « وعذاب شديد » فى الاخرة . وروا باشد كه « عندالله » پيوستهٔ(١) « صغار » نهند، يعنى : سيصيبهم صغار ثابت لهم عندالله . « بماكانوا يمكرون» اى يلبسون و يكفرون .

« فمن يردالله ان يهديه » - يعنى لدينه ، « يشرح صدره » اى يفتحه و يوسّعه و ينوّره ، « للاسلام » يعنى: للاستسلام لقبول القدرة، وللتصديق للمغيب، والتسليم للممتنع على العقل . ميگويد : هر كه الله ويرا بدين خود راه نمايد ، دل وى روشن گرداند ، و باز گشايد، تا گردن نهد پذيرفتن قدرت را، و استوار داشتن را بناديده ، و پذيرفتن چيزى كه خرد آنرا درنيابد. روايت كنند از **ابن مسعود** كه گفت : يا رسول الله ! اىّ الناس اكيس ؟ قال : « اكثرهم للموت ذكراً ، وأحسنهم له استعداداً » . پس رسول خدا (ص) اين آيت بر خواند : « فمن يردالله ان يهديه يشرح صدره للاسلام » . **ابن مسعود** گفت : يا رسول الله ! و كيف يشرح له صدره ؟ قال : « هو نور يقذف فيه . ان النور اذا وقع فى القلب انشرح له الصدر و انفسح ». قالوا : يا رسول الله ! هل لذلك من علامة يعرفون بها ؟ قال : « نعم ، الانابة الى دارالخلود ، و التجافى عن دارالغرور ، و الاستعداد للموت قبل الموت » .

« و من يرد ان يضله يجعل صدره ضيّقاً » - قراءت **مكى** « ضيقاً » بتخفيف است ، و هما لغتان مثل ميّت و ميت وهيّن وهين.« حرجاً » - **مدنى** و **بو بكر** بكسر « را » خوانند ، وباقى بفتح « را » ، ومعنى هردو يكسانست. الحرجة عند العرب الغيضة المتكاوسة الشجر . « كأنّما يصعد » بسكون و تخفيف عين قراءت **مكى** است، و « يصّاعد » بالف وتخفيف عين قراءت **ابو بكر** از **عاصم** ، و « يصّعّد » مشدد بى الف

١- ج : پيوند .

قراءت باقی. یصّعّد یعنی یتصعد، و یصّاعد یعنی یتصاعد. میگوید: کسی که الله ویرا گمراه کند، دل وی تنگ گرداند سخت تنگ، چنانکه از تنگی ایمان و حکمت در آن نشود، و خبر بآن نرسد. «کأنما یصعد فی السماءِ» - ای کأنما کلّف الصعود الی السماءِ اذا دعی الی الاسلام، لشدة ثقله علیه. میگوید: چون اسلام برو عرضه کنند، و اورا با دین حق خوانند، چنان بروی دشخوار آید، وکار بروی تنگ شود، که کسی را تکلیف کنند که بر آسمان می باید شد. **زجاج** گفت: کأن قلبه یصّاعد فی السماءِ نبواً عن الاسلام واستماع الحکمة، ای یتباعد فی الهرب منه. میگوید. دل وی از اسلام رمیده و دور گردد، و از آن بگریزد، گوئی بآسمان می باز نشیند، از دوری که می‌افتد!

«کذلك» - ای: مثل ما قصصنا علیك «یجعل الله الرجس» وهو اللعنة فی الدنیا والعذاب فی الاخرة. وقیل: الرجس الشیطان یسلط علیه وکان النبی (ص) اذا دخل الخلأ قال: «اللهم! انی اعوذ بك من الخبث والخبائث الرجس النجس الشیطان الرجیم».

«وهذا صراط ربّك» - ای: هذا الذی انت علیه یا **محمّد**! دین ربك وطریق ربك الذی یسلك الیه. «مستقیماً» نصب علی العطف. **ابن مسعود** گفت: صراط اینجا قرآن است. میگوید: این قرآن آن راه است که بآن بحق رسند، یعنی که بآن راه روید، و دست در آن زنید، چنانکه آنجا گفت: «واعتصموا بحبل الله هو مولیکم». «قد فصلنا الایات» - الحق من الباطل، والهدی من الضلال «لقوم یذّکّرون» و هم المؤمنون.

«لهم دار السلام» - السلام هو الله عزوجل، وداره الجنّة، یعنی لهم جنّة الله عند ربهم فی الاخرة. وقیل: هی دار السلام لسلامتها من الافات، ومن دخول اعداءِ الله، کی لا یتنغّص عیش اولیاءِ الله فیها، کما یتنغص بمجاورتهم فی الدنیا، وقیل: لأن من دخلها سلم عن الرزایا والبلایا. «وهو ولیهم» - یتولی ایصال الکرامات الیهم ودفع المضارّ عنهم «بما کانوا یعملون» فی الدّنیا من الطاعات.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: « و ذروا ظاهر الاثم وباطنه » ـ بدان که رب العزة جل جلاله، وتقدست اسماؤه، و تعالت صفاته، و توالت آلاؤه و نعماؤه، بجلال قدرت و کمال عزت خلق را بیافرید، وبلطافت صنعت ونظر حکمت و کرم بی‌نهایت ایشان را تربیت کرد، و نعمتهای بی نهایت هم ازروی ظاهرهم از روی باطن برایشان تمام کرد، گفت: « وأسبغ علیکم نعمه ظاهرة وباطنة ». آنگه ازبنده شکر نعمت درخواست، گفت: « واشکروا نعمة الله ان کنتم ایاه تعبدون ». اگرشرط بندگی می نمائید، شکر نعمت بجای آرید، و نعمت خداوند خویش‌را در مخالفت او نه در ظاهر نه در باطن بکار مدارید. اینست که گفت جل جلاله: « وذروا ظاهر الاثم وباطنه ». چنانکه نعمت دو قسم نهاد: ظاهر و باطن، مخالفت‌را دوقسم نهاد: ظاهر وباطن. نعمت‌ظاهر کمال‌خلق است، ونعمت باطن‌جمال خلق. همچنین درمقابلهٔ آن اثم ظاهرمخالفت است که در جوارح ظاهر رود، واثم باطن دوست داشتن معصیت است که دردل رود. اینست که **سهل تستری** گفت درمعنی آیت: اترکوا المعاصی بالجوارح وحبّها بالقلوب. و گفته‌اند: اثم ظاهر طلب دنیا است واثم باطن طلب بهشت. هر چند که طلب بهشت بر لسان علم معصیت نیست، اما در طریق جوانمردان وذوق عارفان طلب بهشت طلب نعمت است، ودر طلب نعمت باز ماندن است از راز ولی نعمت، ونازحضرت، وهرچه ترا از راز ونیاز باز دارد، ایشان شرک شمرند، ومعصیت دانند، اگرچه درحق قومی طاعت وعبادت بود، وفی معناه انشدوا:

بهرچه‌از راه باز افتی، چه کفر آن حرف وچه ایمان

بهرچه ازدوست وامانی، چه زشت آن نقش وچه زیبا.

« و لا تأکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه » ـ خوردن بشهوت دیگر است، و

خوردن بضرورت دیگر . خوردن بشهوت اهل غفلت راست بنعت بطالت و مدد قوت رب العزة میگوید : « یأکلون کما تأکل الانعام » ، و خوردن بضرورت اهل قناعت راست بحکم ضرورت بنعت قربت ، وتقویت نفس ازبهر عبادت ، یقول الله تعالی: « فکلوا مما غنمتم حلالا طیباً » ، وراءِ این هردو حالت حالتی دیگر است در خوردن ، که آن حال عارفان است ، و نشان رهروان ، چنانکه **پیر طریقت** گفته : اهل المجاهدات و اصحاب الریاضات ، فطعامهم الخشن، ولباسهم الخشن، والذی بلغ المعرفة لایوافقه الا کل لطیف ، و لایستأنس الا بکل ملیح . یقول الله جل جلاله : « فلینظر ایها از کی طعاماً فلیأتکم برزق » .

« او من کان میتاً فأحییناه » ـ حیات معرفت دیگر است، وحیات بشریت دیگر. عالمیان بحیات بشریت زنده‌اند ، ودوستان بحیات معرفت . حیات بشریت روزی بسر آید که دنیا بآخر رسد، واجل دررسد ، « اذاجاء اجلهم فلایستأخرون ساعة ولایستقدمون »، و حیات معرفت روا نباشد که هرگز بسر آید ، که معرفت هرگز بنرسد ، روز بروز افزون‌تر وبحق نزدیکتر ، یقول الله تعالی : «فلنحیینّه حیوة طیبة »

جنید یکی‌را می‌شست ازمریدان خویش. انگشت مسبحهٔ جنید بگرفت ، و گفت: هذا ینقل من دار الی دار . دوستان او نمیرند ، بلی ازسرایشان واسرائی(١) برند. جنید گفت :آری ! میدانم ، وچنین است ، اما انگشت ما رها باید کرد ، تا ترا بشویم، وسنت‌شریعت بجای‌آرم. **ابو عبدالله خفیف** گفت از **بوالحسین مزین** که: درمکّه شدم. **شیخ بو یعقوب اقطع** درحال رفتن بود . مرا گفتند که : اگردر تو نگرد شهادت بروی عرضه کن . گفتا : مرا غرّ گرفتند ، که من کودك بودم . بر بالین وی نشستم . در من نگرست . من گفتم : ایّها الشیخ! تشهدأن لااله الا الله ؟ وی گفت : ایای تعنی؟ بعزة من

١ـ = باسرائی یعنی بسرائی .

لا يذوق الموت ، مابقی بینی وبینه الاحجاب العزة ! باين مرا ميخواهی وبمن میگوئی ؟ بعزت او که هر گزمرگ نچشد که نمانده میان من واومگر پردهٔ عزّت .

شیخ الاسلام گفت : پردهٔ عزت او اوست ، که او خود اوست، و تو تو.

ابوعبدالله خفیف گفت : مردی در الوهیت میسوخت، وراء پردهٔ عزت آمدند تاشهادت برو عرضه کنند . **بوالحسين مزين** بروز گارمیگفت : گدائی چون من آمدم که شهادت بر دوستان او عرضه کنم . **شاه کرمانی** این آیت برخواند ، گفت: نشان این حیات سه چیز است : وجدان الانس بفقدان الوحشة ، والامتلاء من الخلوة بادمان التذكرة ، و استشعار الهيبة بخالص المراقبة . ازخلق عزلت ، وبا حق خلوت ، زبان در ذکر ، ودل درفکر . گهی ازنظر جلال وعزت درهیبت ، گهی برامید نظرلطف برسرمراقبت . پیوسته جان برتابهٔ عشق کباب کرده ، وپروانه وار درسوخته ، ودرشب تاریك چون والهان بفغان آمده ، برامید آنکه تا سحرگاه صبح « ینزل الله » بر آید ، و او تعهد بیماران کند ، گوید : ای فریشتگان ! شما گرد دل ایشان طواف میکنید ، تا من جراحتها را مرهم می نهم . زبان حال بنده بنعت افتقار همیگوید :

ای شاخ امید وصل عاشق ببرآ ای ماه ز برج بیوفائی بدرآ
ای صبح وصال دوست یك روز برآ ای تیره شب فراق یك ره بسرآ .

« فمن يرد الله ان يهديه يشرح صدره للاسلام » ـ نشان این شرح آنست که بنده را سه نور بسه وقت دردل افکنند : نورعقل در بدایت ، ونورعلم در وساطت ، ونور عرفان در نهایت . آنگه بمجموع این انوارمشکلها اورا حل شود ، وغیبها بعضی دیدن گیرد. **مصطفی** (ص) گفت : « اتّقوا فراسة المؤمن، فانه ينظر بنورالله » . بنور بدایت عیب خود بداند . بنور وساطت زیان خود بشناسد. بنورنهایت نابود خود دریابد . بنور بدایت از شرك برهد. بنور وساطت بخلاف برهد . بنور نهایت از خود برهد :

بیزار شو از خود که زیان تو توئی کم گو ز ستاره کاسمان تو توئی.

« وهذا صراط ربك مستقيماً » ـ الصراط المستقيم اقامة العبودية مع التحقيق للربوبية. فرقی است مؤیّد بجمع، و جمعی است مقید بشرع. فرق بی جمع جهد **معتزلیان** است ازراه بیفتاده، وبمنزل حقیقت نرسیده، و جمع بی فرق طریق **اباحتیان** است، شریعت دست بداشته، و حقیقتی که نیست پنداشته. گفته‌اند که: فرق بجای شریعت است، وجمع بجای حقیقت. هرشریعت که از حقیقت خالی است حرمان است، وهر حقیقت که ازشریعت خالی است خذلان است. شریعت بیان است و حقیقت عیان، و **مصطفی**(ص) هم صاحب عیان است و هم صاحب بیان، و تا شریعت و حقیقت در بنده مجتمع نشود، دارالسلام ویرا جای ومنزل نشود. رب‌العالمین میگوید: « لهم دارالسلام عند ربهم ». بهرحال که باشند، و بهر صفت که روند، سلام قرین حال ایشان، و رفیق روزگار ایشان. باوّل که درشوند ندا آید: « ادخلوها بسلام آمنین ». پس چون آرام گیرند، فریشتگان همی گویند: « سلام علیکم بما صبرتم ». پس از آن هر سخن که شنوند؛ ازهر کس که شنوند، برسر آن سلام نهاده که: « لايسمعون فيها لغواً ولا تأثيماً الا قيلا سلاماًسلاماً ». و ازین عزیزتر که پیوسته سلام حق بایشان میرسد، ودل‌وجان ایشان بآن می نازد، چنانکه میگوید: « تحیّتهم یوم یلقونه سلام »، « سلام قولا من رب رحيم ». ويقال: دار السلام غداً لمن سلم اليوم لسانه من الغيبة، و جنانه من الغيبة، و ظواهره من الزلة، وضمائره من الغفلة، وعقيدته من البدعة، ومعاملته من الحرام والشبهة، واعماله من الرياء و المصانعة، واحواله من الاعجاب والملاحظة.

ثم قال: « وهو وليّهم » بهذا شرف قدر تلك المنازل، حيث قال: « وهووليهم » واذا كان هوسبحانه وليّهم، فان المنازل بأسرها طابت، كيف كانت، وأينما كانت. قال قائلهم:

اهوى هوا ها لمن قد كان ساكنها و ليس فى الدار لى همٌ ولا وطر .

١٦ - النوبة الاولى

قوله تعالى : « **ويوم نحشرهم جميعاً** »(١) و آن روز كه بر انگيزانيم ايشانرا همه بهم « **يا معشر الجنّ** » و گوئيم: اى گروه پريان! « **قداستكثرتم من الانس** » بس فراوان در دست آورديد از آدميان « **وقال اولياؤهم من الانس** » و گويند موافقان ايشان از مردمان ، « **ربّنا** » خداوند ما ! « **استمتع بعضنا ببعض** » ما بايكديگر جهان داشتيم ، و در برخوردارى بيكديگر دنيا را باز گذاشتيم « **و بلغنا اجلنا الذى اجّلت لنا** » و بدرنگى كه ما را نامزد كرده بودى رسيديم [و بر آنكه خواسته بودى ما را آمديم اكنون حال ما چه ؟] « **قال** » گويد الله ايشان را : « **النّار مثويكم** » آتش بودن گاه شما و جاى شما « **خالدين فيها** » جاويد در آن « **الاّ ماشاء الله** » مگر آن مقدار كه الله خواست كه در آتش نباشند « **انّ ربّك حكيم عليم(١٢٨)** » خداوند تو دانائى است راست دان .

« **و كذلك** » و همچنان « **تولّى بعض الظّالمين بعضاً** » بدان را در دست يكديگر ميدهيم و فرا يكديگر ميرسانيم و بيكديگر مى افكنيم « **بما كانوا يكسبون(١٢٩)** » بآن كرد كه ميكنند .

« **يا معشر الجنّ والانس** » اى گروه پريان و مردمان! « **الم يأتكم** » نيامد بشما پيش ازين « **رسل منكم** » فرستادگانى از شما « **يقصّون عليكم آياتى** » كه ميخواندند برشما سخنان من « **وينذرونكم** » وشما را بيم مى نمودند ومى آگاهانيدند

١ـ مؤلف بنا باختلاف قراءت « نحشر » آورده است ودر متن قرآن كريم «يحشر» است .

« **لقاء یومکم هذا** » دیدن روز شما این روز شما هن (۱) « **قالوا** » مقرّ آیند و گویند : « **شهدنا علی أنفسنا** » گواهی دهیم بر خویشتن « **وغرّتهم الحیوة الدّنیا** » و فرهیفته کرد (۲) ایشانرا زندگانی این جهانی « **وشهدوا علی انفسهم** » و گواهی دهند برخویشتن « **انّهم کانوا کافرین**(۱۴۰) » که درین جهان کافران بودند .

« **ذالك** » آن [فرستادن رسل وتعزیر دشمنان] « **أن لم یکن ربّك** » ازبهر آنست تا بدانند که خدای تو بر آن نیست و نخواست « **مهلك القری بظلم** » که مردمان شهرها را هلاك کند به بیداد « **وأهلها غافلون**(۱۴۱) » و اهل آن شهرها [از کار خدای واز رستاخیز] غافل ونا آگاه .

« **ولکلّ درجات** » و هر کس را اندازه ای است و پایه‌ای « **ممّا عملوا** » از آنچه میکنند ازنیکی و بدی « **وما ربّك بغافل عمّا یعملون**(۱۳۲) » و خداوند تو از آنچه میکنند نا آگاه نیست .

« **وربّك الغنیّ** » وخداوند تو بی نیاز است « **ذوالرّحمة** » با مهربانی « **ان یشأ یذهبکم** » اگر خواهد ببرد شما را از دنیا « **و یستخلف من بعدکم مایشاء** » و تواند که پس شما در زمین نشاندآنچه خواهد از خلق خویش « **کما انشأکم من ذرّیّة قوم آخرین** (۱۳۳) » چنانکه‌شما راآفرید از نژاد گروهان دیگر که پیش‌وا بودند(۳)، و توانست .

« **انّ ما توعدون لآت** » آنچه شما را وعده میدهند و بیم مینمایند آمدنی است « **و ما انتم بمعجزین** (۱۳۴) » وشما آن نه‌اید که پیش شید(٤) .

« **قل یاقوم** » گوی ای قوم ! « **اعملوا علی مکانتکم** » همین که میکنید

۱- چنین‌استدر نسخ موجود ، و در بیشتر موارد این کتاب «هن» مترادف «است» میباشد.
۲ - ج : فریفته کرد . ۳- ج : پیش ازین بودند . ٤- ج : شوید .

میکنید « **انّی عامل** » که من اینکه می کنم می خواهم کرد « **فسوف تعلمون** » آری آ گاه شید (١) و بدانید « **من تکون له عاقبة الدّار** » کـه پیروزی سرانجام کراست « **انّه لایفلح الظّالمون**(١٣٥) » ستمگاران برخویشتن پیروزوسودمند نیایند .

« **و جعلوا لله** » و خدایرا کردند و بریدند « **ممّا ذرأ** » از آنچه آفـرید « **من الحرث و الانعام** » از کشت و چهار پای « **نصیباً** » بهره‌ای « **فقالوا هذا لله** » میگفتند این یك تیر الله راست « **بزعمهم** » بآن گـزاف گفتن خـویش میگفتند « **وهذا لشرکائنا** » و آن دیگر تیر را میگفتند که آن انبازان ما است با خدای « **فما کان لشرکائهم** » هرچه انبازان ایشانرا بودید (٢) « **فلا یصل الی الله** » بخدای نمی رسیدید (٣) « **وما کان لله** » و هرچه خدایرا بود « **فهو یصل الی شرکائهم** » بانبازان ایشان می‌رسیدید (٤) « **ساء مایحکمون** (١٣٦) » بدکارمیکردند و کژ داوری و ناسزا بخشی .

« **و کذلك زیّن** » وهمچنان برآراست « **لکثیرمن المشرکین** » فراوانی‌را از مشرکان « **قتل اولادهم** » کشتن فرزندان ایشان « **شرکاؤهم** » انبازان ایشان « **لیردوهم** » تا ایشانرا هلاك میکردند « **و لیلبسوا علیهم دینهم** » و دین ایشان بر ایشان شوریده میکردند « **ولو شاء الله** » و اگر خدا خواستی (٥) که ایشان نکنند « **ما فعلوه** » نکردندی (٦) « **فذرهم ومایفترون**(١٣٧) » گذار ایشانرا و آن دروغ که میسازند .

« **و قالوا** » و گفتند « **هذه انعام وحرث** » آن چهار پایان را وآن کشت

١ـ ج : شوید . ٢ و ٣ و ٤ ـ چنین است در نسخ موجود ، و در « ج » در اینگونه موارد بی‌دال آخرمیاورد ، رجوع کنید بترجمهٔ آیهٔ بعد : لوشاءالله مافعلوه .
٥ و ٦ـ الف : خواستید ... نکردندید .

را که خود حرام کرده بودند بتانرا « **حجر** » که آن حرام است و محرم بر خلق « **لایطعمها** » بنچشد آنرا « **الاّ من نشاء** » مگر آنکه میخواهیم « **بزعمهم** » بگزاف گفت ایشان « **وأنعام حرّمت ظهورها** » و چهار پایانی که پشتهای ایشان حرام میداشتند برنشستن « **وأنعام لایذکرون اسم‌الله علیها** » چهارپایانی که بر کشتن آن خدایرا نام نمی بردند « **افتراء علیه** » این همه میکـردند بدروغ ساختن بر خدای « **سیجزیهم** » پاداش دهد الله ایشانرا « **بما کانوا یفترون (۱۳۸)** » بآن دروغها که میگفتند.

« **وقالوا ما فی بطون‌هذه الانعام** » و میگفتند آنچه در شکمهـای این جانوران است ازبار « **خالصة لذکورنا** » حلال است مردان ما را خوردن‌آن « **ومحرّم علی ازواجنا** » وحرام کرده است برزنان ماخوردن آن ، « **وان یکن میتة** » واگر آنچه در شکم آبستن بود مرداری بود « **فهم فیه شرکاء** » خوردن آن مردان و زنانرا حلالست « **سیجزیهم وصفهم** » آری پاداش دهد الله ایشانرا بآن صفت که میکردند [خدای خویش را بتحلیل حرام وتحریم حلال] « **انه‌حکیم‌علیم(۱۳۹)** » الله دانای‌است راست دان.

« **قد خسر** » زیان‌کارشدند ونومید ماندند « **الّذین قتلوا اولادهم** » ایشان که فرزندان خویش را کشتند « **سفهاً بغیرعلم** » بسست رأیی وبی‌خردی بی‌هیچ دانش « **وحرّموا مارزقهم الله** » وحرام کردند آنچه الله ایشانرا روزی کرده بود « **افتراء علی الله** » بدروغ نهادن برخدای « **قد ضلّوا** » بیراه شدند وگم گشتند « **وما کانوا مهتدین(۱۴۰)** » وبرراه راست‌نبودند.

النوبة الثانية

قوله تعالى: « ویوم نحشرهم جمیعاً یامعشر الجن» ـ یعنی: ثم نقول یامعشر الجن. آنروز که جن و انس را همه برانگیزانیم، و در موقف قیامت بداریم، گوئیم: « یا معشر الجن». « و یوم نحشرهم جمیعاً» یعنی کفار الانس والشیاطین. آنروز که کفار مردم واولاد شیاطین همه بهم آریم، فنقول: یا معشر الشیاطین! گوئیم: ای گروه شیاطین! ای اولاد ابلیس! « قد استکثرتم من الانس» بالاغواء والاضلال. بس فراوان مردم را از راه ببردید، و عمل بد برایشان آراستید. « و قال اولیاؤهم» ـ یعنی اولیاءَ الجن من کفّار الانس، آن کفّار مردم که اولیاء شیاطین‌اند وموافق ایشان وبفرمان ایشان اند: « ربّنا استمتع بعضنا ببعض» ـ استمتاع ایشان بیکدیگر آن بود که موافق یکدیگر بودند، وطاعت یکدیگر داشتند، کفّار مردم طاعت شیاطین داشتند، و تعزیر و اضلال ایشان پذیرفتند، و شیاطین بر کفّار انس آنچه هواها و مراد نفس ایشان بود برایشان آراستند، تا فعل آن برایشان آسان بود.

کلبی گفت: استمتاع انس بجن آن بود که مردم سفر میکردند در بیابان موحش، بشب فرو می‌آمدند، و از طوارق می‌ترسیدند، میگفتند: اعوذ بسید اهل هذاالوادی من شرّ سفهائه. فریاد میخوانم بسید قوم این وادی ازشر بدان ایشان. باین گفت خودرا درجوار وپناه ایشان می‌داشتند، وایمن میخفتند، واستمتاع جن بانس آن بود که میگفتند: لقد سوّدتنا الانس حین فزعوا الینا وعاذوا بنا. چون انس بایشان تعوذ میکردند، ایشان آن برقوم خود شرف میشناختند، و سرفرازی میکردند، و در خود بغلط وفرهیب (۱) می‌افتادند. اینست که رب العالمین گفت: « و انه کان رجال من الانس یعوذون برجال من الجن فزادوهم رهقاً».

---

۱ ـ ج: فریفت.

« وبلغنا اجلنا »- یعنی قالت الانس: و بلغنا الموت الذی اجلت لنا، والظاهر انه البعث والحشر. پس رب العالمین ایشانرا جواب دهد، و گوید: « النار مثویکم » ای مقامکم. « خالدین فیها الا ما شاء الله » من المقام فی الدّنیا والمکث فی القبر والوقوف فی المحشر. قال **عطاء**: « الا ماشاءالله » یعنی الا من شاءالله، وهم من سبق فی علم الله انهم یسلمون و یؤمنون، فمنهم من آمن قبل الفتح مثل **عمیر بن وهب** و **خالد بن الولید** و **عمرو بن العاص** و **جبیر بن مطعم** و جماعة، ومنهم من آمن بعدالفتح: **عکرمة بن عمرو** و **الحارث بن هشام** و **حکیم بن حزام** و **سهیل بن عمرو** و **ضرار بن الخطاب** و **صفوان بن امیه** و **عبدالرحمن بن ابی بن خلف** و **ابوسفیان بن حرب** و **ابوقحافه** وغیرهم. وقیل: « الا من شاء الله » من اخراج اهل التوحید من النار. « ان ربك حکیم» حکم النار لمن عصاه، « علیم » لمن لا یعصیه، وقیل: «حکیم» حکم للذین استثنی بالتوبة والتصدیق، « علیم » علم ما فی قلوبهم من البرّ.

« و کذلك نولّی بعض الظالمین بعضاً » - ای کما خذلنا عصاة الجن والانس، نکل بعض الظالمین الی بعض حتی یضلّ بعضهم بعضاً. وقیل: ننتقم من الظالم، وقیل نسلط الظالم علی الظالم، یدل علیه قوله (ص): «من اعان ظالماً سلطه الله علیه»، وقال **ابن عباس**: اذا رضی الله عن قوم ولّی امرهم خیارهم، واذا سخط علی قوم ولّی امرهم شرارهم. وقال **مالك بن دینار**: قرأت فی کتب الله المنزلة: ان الله جل جلاله قال افنی اعدائی بأعدائی، ثم أفنیهم بأولیائی. و عن **ابی الدرداء**، قال: قال رسول الله (ص): **یقول الله عز و جل: انا الله لا اله الا انا مالك الملوك، و ملك الملوك، قلوب الملوك بیدی**»، الحدیث الی آخره، ذکرته فی **آل عمران**.

« یا معشر الجن والانس » - **یعنی یا جماعات الجن والانس! یقال: جاء القوم** معشر معشر و عُشار عُشار، ای: عشرة عشرة. **یعنی یقال لهم یوم القیامة فی وقت حضورهم:**

« يا معشر الجن والانس » ، « الم يأتكم رسل منكم » ـ خلاف است ميان علماء تفسير و ائمهٔ دين كه جن را رسول فرستادند چنانكه انس را يا نه ؟ **مقاتل** گفت : بعث الله رسلا من الجن الى الجن ، و بعث رسلا من الانس الى الانس ، فذلك قوله « الم يأتكم رسل منكم » اى من انفسكم ، الجن الى الجن ، والانس الى الانس . **كلبى** گفت : كانت الرسل قبل أن يبعث **محمد** (ص) يبعثون الى الجن والانس جميعاً. **ابن عباس** گفت : كانت الرسل قبل ان يبعث **محمد** تبعث من الانس ، و أن محمداً بعث الى الانس والجن جميعاً، فذلك قوله « انى رسول الله اليكم جميعاً ». **مجاهد** گفت : الرسل من الانس ، والنذر من الجن ، ثم قرأ « ولّوا الى قومهم منذرين » .

بيشترين علماء بر آنند كه **ابن عباس** گفت و مجاهد . يعنى كه رسولان همه از انس بودند ، و بجن و انس فرستادند ، كه **مصطفى** (ص) را بجن و انس فرستادند ، پس باين معنى « الم يأتكم » اين كاف وميم در « يأتكم » خطاب باجن وانس است ، وكاف و ميم در « منكم » خطاب با انس است خاصة ، و روا باشد كه رسول جن رسول رسول انس باشد ، چنانكه آنجا گفت : « و اذ صرفنا اليك نفراً من الجن » الاية . و سمى الله عز و جل رسل **عيسى** رسله ، فقال تعالى: « اذ ارسلنا اليهم اثنين فكذبوهما » . **ابن عباس** گفت : رسل الجن هم الذين استمعوا القرآن ، و ابلغوه قومهم ، يعنى الذين « قالوا انا سمعنا قرآناً عجباً » ، فهم بمعنى الرسل .

« يقصّون عليكم آياتى » ـ يعنى يقرؤن عليكم آيات القرآن ، « و ينذرونكم » اى يخوّفونكم « لقاء يومكم هذا » ، وهو يوم القيامة ، « قالوا » يعنى الفريقين من الجن والانس « شهدنا على انفسنا » اى اقررنا بالكفر ، « و غرتهم الحيوة الدنيا » ـ اين سخن رب العزة مى گويد بامصطفى(ص) كه: اى **محمد** ! زندگانى دنيا

و دوستی دنیا ایشانرا فرهیفته (۱) کرد، و از دین اسلام بر گردانید، تا از سر فرهیب (۲) بآخرت آمدند، و برخویشتن گواهی دادند که: در دنیا کافر بودند. و این آنگه باشد که جوارح ایشان بسخن آید، و بشرك ایشان گواهی دهد.

« ذلك » - ای ذلك قصصنا علیك من امر الرسل و أمر عذاب من كذب بها من الامم، لانه « لم یكن ربك مهلك القری بظلم » - این را دو معنی گفته‌اند: یکی آنست که: بظلم منه علی غفلة من غیر تنبیه و تذكیر، یعنی: لم یكن لیهلكهم دون التنبیه والتذكیر بالرسل والایات، فیكون قد ظلمهم. هذا كقوله: « و ماكان ربك لیهلك القری بظلم و اهلها مصلحون ». معنی دیگر آنست که: بظلم منهم حتی یبعث الیهم رسلا، یعنی: لم یكن لیهلكهم بذنوبهم وظلمهم من قبل أن یأتیهم رسول، فینهاهم، فان رجعوا و الا اتاهم العذاب، كما قال تعالی: « و ما كنّا معذبین حتی نبعث رسولا ».

و قال **علی بن ابی طالب** یوم **خیبر**: أقاتلهم حتی یكونوا مثلنا. فقال: علی رسلك حتی تنزل بساحتهم، ثم ادعهم الی الاسلام، واخبرهم بما یجب علیهم من حق الله فیه، فوالله لان یهدی الله بك رجلا واحداً خیر لك من أن یكون لك حمر النعم.

« ولكل درجات » - ای: و لكل امة من المؤمنین والكافرین منازل و درجات ممّا عملوا فی الثواب والعقاب علی قدر اعمالهم فی الدنیا. میگوید: هر کس را درجتی است و منزلتی فردا در ثواب و عقاب، هم نیکانرا و هم بدانرا. نیکانرا درجات است که در نیکی متفاوت‌اند، و ثواب ایشان متفاوت، و بدان را درجات است که در بدی متفاوت‌اند، وعقوبت ایشان متفاوت.

« و ربك الغنی » - یعنی عن عبادة خلقه. « ذوالرحمة » بخلقه فلا یعجل علیهم بالعقوبة « ان یشأ یذهبكم » یعنی اهل **مكة** « و یستخلف من بعد كم » یعنی خلقاً

۱ - ج: فریفته. ۲ - ج: فریب.

آخر « کما انشأکم » ای خلقکم ابتداء « من ذریة قوم آخرین » یعنی آباءهم الماضین، و قیل : اهل سفینة **نوح** . قال **عطاء** « و یستخلف من بعدکم ما یشاء » یرید به الصحابة والتابعین .

« ان ما توعدون » ـ من العذاب والقیامة « لآت » لکائن، « و ما انتم بمعجزین» یعنی سابقین الله بأعمالکم الخبیثة حتی یجزیکم بها ، ویقال : « بمعجزین » ای بفائتین، یقول لما فاتك : قد اعجزنی ، و کذلك الممتنع علیك ، تقول : قد أعجزنی ، فیحتمل وما انتم بممتنعین من عذابنا اذا حل بکم.

« قل یا قوم اعملوا علی مکانتکم » ـ قراءت **عاصم** روایت **ابوبکر** بجمع است : « مکاناتکم » . باقی « مکانتکم » خوانند علی التوحید ، یعنی : سیروا سیرکم ، والزموا عادتکم. تهدید است نه دستوری، چنانکه جای دیگر گفت « اعملوا ما شئتم » ، « لی عملی ولکم اعمالکم » ، « لکم دینکم ولی دین ». یقول : « اعملوا علی مکانتکم انی عامل » علی مکانتی . میگوید : شما همان که میکنید میکنید ، و چنانکه هستید می باشید ، که من اینکه میکنم میخواهم کرد (۱) ، و چنانکه هستم خواهد بود (۲) . و قیل هی منسوخة ، نسختها آیة السیف . « فسوف تعلمون من تکون له عاقبة الدار »ـ **حمزه** و **کسائی** « یکون » بیا خوانند . باقی بتاءِ معجمه از فوق . « من تکون له عاقبة الدار » یعنی الجنة ، انحن ام انتم ؟ اینجا سخن تمام شد . پس گفت : یا **محمد** ! « انه لایفلح الظالمون » لایسعد من کفر بالله . و قیل : « لایفلح الظالمون» ای : لایبلغ امانیه . یقال لکل من نال امنیته : افلح اذا اصاب ما اراد .

« و جعلوا لله ممّا ذرأ » ـ از ایدر (۳) حکایت است از نهادهائی که اهل جاهلیت نهاده بودند میان خویش و میان الله و میان بتان ، از نهادهای بد و بنیادهای

۱ـ ج : خواهم کرد . ۲ـ ج : خواهم بود . ۳ـ ج : ازاینجا .

کژ، و این آن بود که کفار عرب عادت داشتند که چون تقربی کردندی (۱) یا نذری یا صدقه‌ای دادندی بچیزی از مال خویش، دو تیر زدندی، یك تیر را گفتندی که این آن خدای آسمانست، وآن بدرویشان و مهمانان دادندی، وخود از آن بخوردندی و یك تیر را گفتندی که: این بتان را است، و بخرج بتان و سدنهٔ ایشان کردندی اگر باد یا ستور چیزی از بهرهٔ خدا یا بهرهٔ بت او کندی گفتندی: باك نیست که خدای آسمان بی‌نیازاست، و اگر چیزی ازبهرهٔ بت با بهرهٔ الله افتادی(۲) آنرا می‌بازجای کردند و می باز ستدند، که بت را حاجت و نیاز است.

سدی گفت: کشته زاری(۳) که ایشانرا بود، بدو قسم می‌نهادند: یك قسم‌الله را، و یك قسم بت‌را. اگر قسم بت‌را آفت رسیدی، و برنیاوردی، ازقسم‌الله بر گرفتندی، و بخرج بتان و سدنه کردندی(٤)، و اگر قسم الله آفت رسیدی، چنان بگذاشتندی (٥) و گفتندی: اگرخدای آسمان‌خواستی قسم‌خود ببر آوردی وثمره دادی، و درانعام همین قسمت نهاده بودند، پس آنچه نصیب‌الله بود، اگر بچهٔ مرده زادی بخوردندی، وآنچه نصیب بت بود بچه مرده که زادی بنخوردندی، و آنرا بزرگ داشتندی(٦). پس‌الله ایشان را ذم کرد باین قسمت که کردند، گفت: «ساء مایحکمون» ـ اذ یجعلون الدنیة فی القسم لله، و قیل: «ساء ما یحکمون» حیث صرفوا ما جعلوه لله علی جهة التبرّر الی الاوثان، وقیل معناه: لوکان معی‌شریك کما یقولون‌ما عدلوا فی‌القسمة ان یأخذوا منی

۱ و ۲ـ افعال شرطی در این‌دو مورد و در جملاتی که‌میان شمارهٔ ۱ و ۲ قرار گرفته‌اند عموماً درنسخهٔ الف بادال در آخر آنها آمده اند.

۳ـ ج: کشت زاری. ٤ـ الف: بر گرفتندید... کردندید.

٥ و٦ این‌فعلهای‌شرطی‌و افعال شرطی دیگری که میان شماره ٥ و ٦ قرار گرفته‌اند در نسخهٔ الف با دال درآخر آنها آمده اند.

ولا يعطونى . **کسائی** خواند: « بزعمهم » بضم « زا » و باقی قراء بفتح « زا » خوانند، و درین کلمت سه لغت است : الزعم والزعم والزعم ، كالفتك و الفتك والفتك ، والودّ والودّ والودّ ، **شريح قاضى** گفت : ان لكل شیء كنية ، و كنية الكذب زعم .

« و كذلك » ای : و مثل ذلك الفعل القبيح « زين» بضم « زا » « قتل» برفع، « اولادهم » بنصب « شركائهم » بخفض ، این قراءت **ابن عامر** است ، و معناه زيّن لهم قتل شركائهم اولادهم ، و قراءت عامه « زيّن » بفتح « زا » است ، « قتل » بنصب « اولادهم » بخفض ، « شركاؤهم » برفع ، یعنی: زيّن لهم شركاؤهم قتل اولادهم . وشركاء درین موضع شیاطین‌اند که مزيّنان‌اند فواحش‌را بر آدمیان ، چنانکه آنجا گفت حکایت از ابلیس : « انی كفرت بما اشر كتمون من قبل » . و كل ما اطعته فی معصية الله ، فقد اشركته مع‌الله . و قيل : شركاؤهم سادتهم و كبراؤهم الذين يطيعون فی معصية‌الله . از آن است که گویند فردا : « ربنا انا اطعنا سادتنا و كبراء نا ، » و گویند : « فهل انتم مغنون عنا من عذاب‌الله من شیء » ؟ وقومی گویند : « بل مكر الليل والنهار اذ تأمروننا ان نكفر بالله» ، و قومی گویند: « لولا انتم لكنا مؤمنين» ، در تخاصم در موقف و در دوزخ « تخاصم اهل النار » . و درقراءت **ابن عامر** شركاء قرناء بود یاران‌وهام‌دینان(۱) و بنزدیك بیشتر اهل عربیت این قراءت **ابن عامر** نامرضی است که این تقدیم وتأخیر بعید جز شاعران در ضرورت شعر استعمال نکرده‌اند .

« و كذلك زين » این عطف است بر آن فعل بد که ازایشان(۲) حکایت کرده، میگوید : چنانکه برآراست بر ایشان شیاطین آن فعلهای بد و نهادهای کژ ، همچنان برآراست برایشان قتل فرزندان از بیم درویشی وعار ، آنگه گفت : « ليردوهم » ای : ليهلكوهم فی النار ، « و ليلبسوا عليهم دينهم » ليخلطوا و يدخلوا عليهم الشك فی‌دينهم ،

۱ـ ج : همدینان . ۲ـ ج : ازشان .

و کانـوا علی دین **اسمعیل** ، فرجعوا عنه . پس خبرداد کـه هرچـه ایشان کنند ، همه بمشیت الله کنند ، گفت : « ولوشاءالله مافعلوه » ای لوشاء ان لن یفعلوه مافعلوه ، اگر خدا خواستی که ایشان آنْ نکنند نکردندی (۱) « فذرهم ومایفترون » من‌التکذیب لقولهم فی‌الاعراف: واللهامرنا بها ، وقیل: فذرهم وما یفترون من أن لله شریکاً .

« وقالوا هذه انعام »ـ یعنی البحیرة والسائبة والوصیلة والحامی، «وحرث» یعنی الزرع‌الذی جعلوه لاوثانهم، « حجر» یعنی حرام حرموهـا ، و جعلوها لاصنامهم ، ومنه قوله: « حجراً محجوراً » ای حراماً محرماً ، و اصله‌المنع ، یقال : حجرت علی‌فلان کذا ، ای‌منعته منه، والحجر العقل‌للامتناع به من‌القبیح . یقال : حِجر و حُجرو حَجر بمعنی المنع بالتحریم ، روایت **خفاف** است از **بوعمرو** « حجر » بضم‌حا . « لایطعمها الا من‌نشاء » ـ وکان مشیتهم انهم جعلوا اللحوم والالبان للرجال‌دون‌النساءِ . « بزعمهم » اختلاف قراءت در آن همان است که درآیت پیش . معنی‌آنست که الله می گوید : این تحریم انعام وحرث دروغی است از جهة ایشان ، و نهادی که از بر خود نهاده‌اند . « و انعام حرمت ظهورها » ـکالسائبة والبحیرة والحامی ، « وانعام‌لایذکرون اسم‌الله علیها » ما یذبحونها للاصنام خنقاً او وقذاً . قال **مجاهد :** کانت لهم من انعامهم طائفة لایذکرون اسم الله علیها ، و لا فی‌شیء من شأنها لو رکبوها او ولّدوهـا او ذبحوها لم یذکرواسم‌الله علیها ، ثم قال : « افتراءً علی‌الله » این همه را میگوید که درین سه‌آیت برفت . میگوید : این همه میکردند بدروغ ساختن برخدای . واین افترا بخدا آنست که جای دیگر گفت : « واذا فعلوا فاحشة قالوا وجدنا علیها آباءنا والله امرنا بها » .

« وقالوا ما فی‌بطون هذه‌الانعام »ـ میگفتند : آنچه درشکمهای‌آن‌جانوران است ، یعنی آنچه از بحیره وسائبه زایـد « خالصة لذکورنا » یعنی خاصة لذکورنـا .

---

۱ ـ الف : اگر خدا خواستید ... نکردندید .

میگوید : علی‌الخصوص مردان ما را حلال است ، وزنـانرا نیست ، یعنی که مردان در کار اصنام واوثان قیام میکنند ، وباین‌معنی شرف دارند برزنان، « ومحرم علی ازواجنا » ای نسائنا . هذا ان خرجت الاجنّة حیّة ، و ان کانت میتة اشترك فیه‌الرجال والنساء . **زجاج** گفت : « محرم » با لفظ « ما » شود نه با معنی ، ازبهر آنکه « محرمة » نگفت، و « خالصة » با معنی ما شود نه با لفظ ، و « ما » بمعنی جماعت است ، یعنی : جماعة ما فی‌بطون هذه‌الانعام .

« و ان یکن‌میتة » ـ قراءت **بو بکر** از **عاصم** « تکن » بتاء است ، « میتة » بنصب ، یعنی وان تکن النسمة میتة . قراءت **بوعمرو** و **نافع** و **حمزه** و **کسائی** یکن بیاء است ، « میتة » بنصب ، یعنی : و ان یکن ما فی‌بطون هذه‌الانعام میتة . **ابن کثیر** « یکن » بیاء خوانـد ، « میتة » برفع ، و **ابن عامر** « تکن » بتاء خواند « میتة » برفع ، و باین هردو قراءت رفع « میتة » بآن است که «کان » بمعنی وقع است باحدث ، یعنی : و ان تقع میتة . تانیث با لفظ شود وتذکیر بامعنی . «سیجزیهم وصفهم» ای بوصفهم‌الکذب ، لقوله « و تصف السنتهم الکذب » والوصف والصفة واحد ، کالوزن والزنة. « انه‌حکیم » فیما حرم و أحل،« علیم » بماحرموه علی‌انفسهم‌مما لم یأمرهم به. رب‌العزة جل جلاله درین آیت خبر داد که ایشان هم درحکم خطا کردند که نه ازحق جل جلاله پذیرفتند و نه بفرمان وی حلال حرام کردند ، و هم در تمثیل و قیـاس تناقض نمودند، درآن باطل که خود نهادند ، که میان زنان و مردان در خوردن آن فرق کردند .

« قد خسرالذین قتلوا اولادهم سفهاً بغیر علم » ـ این در شأن قومی عرب فروآمده از **ربیعه** و**مضر** و غیر ایشان ، که دخترانرا زنده در گور میکردند ، و آن شیطان برایشان آراسته بود از بیم درویشی و عار و انفة جاهلیت که درسرایشان بـود ؛

چنانکه آنجا گفت . « زیّن لکثیر من المشرکین قتل اولادهم شرکاؤهم » . **قیس بن عاصم المنقری** سید اهل **و بر** آمد برسول خدا و مسلمان شد ، آنگه درمیان سخن میگفت : انی وأدت تسع بنات لی ، فقال له رسول الله (ص) : « اذبح عن کل واحدة منهن شاة ». فقال ان لی ابلا . قال : « فانحر عن کل واحدة جزوراً ».

و روی فی بعض الاخبار ان **دحیة الکلبی** کان کافراً من ملوك العرب ، فلمّا اراد أن یسلم ، اوحی الله تعالی الی النّبی (ص) بعد ماکان صلّی الفجر : یا **محمد** ! ان الله یقرئك السلام ، و یقول : ان **دحیة الکلبی** یدخل علیك الآن و یسلم . قال: فلمّا دخل المسجد ، رفع رسول الله (ص) رداء ه عن ظهره ، و بسطه علی الارض بین یدیه ، قال: یا **دحیة** ! هاهنا ، وأشار الی ردائه، فبکی **دحیة** من کرم رسول الله (ص)، ورفع رداءه وقبّله و وضعه علی رأسه و عینیه، فقال: بأبی من له هذا الرداء ، ثم قال : یامحمد! ماشرائط الاسلام اعرضها علیّ. فقال: «ان تقول لااله الا الله محمد رسول الله» . فقال: یارسول الله ! انی ارتکبت الخطیئة و فاحشة کبیرةً ، فما ذا کفارته؟ ان امرتنی ان أقتل نفسی قتلتها، وان امرتنی ان أخرج من جمیع مالی خرجت . فقال رسول الله(ص): « وماذاك یا **دحیة** ! »قال: کنت رجلاً من ملوك العرب و أستنکف ان یکون لبناتی ازواج ،فقتلت سبعین من بناتی کلهن بیدی .فتحیّر رسول الله (ص) من ذلك حتی نزل **جبرئیل** ، فقال : « یامحمد ! ان الله یقرئك السلام ، و یقول: قل لدحیة: وعزتی وجلالی انك لمّا قلت: لااله الا الله غفرت لك کفر ستین سنةً ، فکیف لا اغفر لك قتلك بناتك » ! قال: فبکی رسول الله (ص) ، و قال : « الهی ! غفرت لدحیة قتل بناته بشهادة واحدة ، فکیف لا تغفر للمؤمنین صغائرهم بشهادات کثیرة »؟!

« قدخسر الذین قتلوا اولادهم سفهاً بغیر علم » ـ ای بغیر حجة ، کقوله : «هل عندکم من علم » ؟ ای : من حجة . « وحرموا ما رزقهم الله » من الحرث والانعام «افتراءً علی الله » الکذب حین زعموا ان الله امرهم بالتحریم « قد ضلّوا » عن الهدی، « و ماکانوا مهتدین » .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « ویوم نحشرهم جمیعاً یا معشر الجن » الایة ـ اشارتست باظهار سیاست و عزت ، وخطاب هیبت با اهل شقاوت ، در آن روز رستاخیز و روز عظمت ، روزی که آتش نومیدی درخرمنهای خلایق زنند ، واعمال و احوال ایشان بباد بی‌نیازی بردهند که : « وقدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثوراً » . ظالمان وستمگاران خیمهٔ اندوه و ندامت بزنند که : « و یوم یعض ّ الظالم علی یدیه » . گردن همهٔ جباران ومتمردان فروشکنند ، وآن عملهای خبیث همچون غُلّی سازند ، و بر گردنهاشان نهند : « انا جعلنا فی أعناقهم اغلالا » ، وآن عوانان نا پاك و ظالمان بی رحمت را بیارند ، و در سراپردهٔ آتشین بدارند : « انا اعتدنا للظالمین ناراً احاط بهم سرادقها » . آفتاب و ماه و سیارات‌را بدود هیبت روی‌سیاه گردانند، و این کوس‌زوال بکوبند که: « اذاالشمس کوّرت . و اذا النجوم انکدرت » . برقدر مایهٔ هر کسی با وی معاملت کنند . قومی را نداءِ بردابرد از پیش میزنند ، و قومی را آواز گیرا گیر در قفا مینهند . قومی چون درّ از میان صدف می افروزند . قومی را باین خطاب کرامت می‌نوازند که : «لا تخافوا ولا تحزنوا » . قومی را باین تازیانهٔ ادبار زنند که : « اخسئوا فیها ولا تکلّمون » قومی را این خطاب هیبت شنوانند بنعت عزّت و اظهار سیاست که : « یا معشرالجن والانس الم یأتکم رسل منکم یقصون علیکم آیاتی » ؟! قومی را این نداءِ کرامت شنوانند بنعت لطف و اظهار رحمت که : « یا عبادی لاخوف علیکم الیوم ولاانتم تحزنون » .

« وربك الغنی ذوالرحمة ـ اشارت بهر دو طرف دارد همان عزّت و سیاست با بیگانگان، همین لطف‌و رحمت با دوستان . « الغنی »یشیرالی عزّه ، و « ذوالرحمة» یشیر الی لطفه. « الغنی » اخبارعن جلاله ، و « ذوالرحمة » اخبار عن افضاله . فهم فی

سماع هذه‌الایة مترددون بین صحو ومحو ، و بین اکرام و اصطلام ، و بین تقریب و تذویب ، **واسطی** گفت : الغنّی بذاته ، ذوالرحمة بصفاته ، الغنی عن طاعة المطیعین، ذوالرحمة علی المذنبین .

« ان ما توعدون لآت » ـ آمدنی آمده گیر ، و رفتنی شده گیر ، و این روز روشن تاریك شده گیر ، و غرور دنیا روزی بسرآمده گیر . جوانمردی را دیدند که بی علتی می‌لنگید ، گفتند : چرا می لنگی ؟ گفت : فردا بخارستان خواهم رفت . گفتند : تا فردا ! گفت : فردا آمده گیر ، و این پرده دریده گیر ، و رسوا شده گیر ؟!

تا کی از دارالغروری سوختن دارالسرور

تا کی از دارالفراری ساختن دارالقرار!

ای جوانمرد ! این حیات دنیا باد است ، تا بنگری از دست رفته است . این دنیا همچون خندهٔ دیوانگان است ، و گریهٔ مستان ! دیوانه بی شادی خندد ، و مست بی‌اندوه گرید . دنیا مثال یخ است در آفتاب نهاده ، و بنهیب میگذارد ، یاشکر کـه در دهن نهاده و می ریزد ، آری ! بس‌شیرین است بطعم ، لکن گدازنده بجرم ، تا در دهن نهادی گداخت . دنیا نظاره گاهی خوش است ، حلوة خضرة، لکن تا بنگری گذشت ، و تادل درو بستی رفت . لولا الموت لادعی کل الناس الربوبیة . اگر ذّل مرگ نیستی، از اطراف عالم‌آواز « انا ربکم الاعلی» برآمدی . این چندین صدرها بینی ازخواجگان خالی شده ، و پس‌ازآنکه‌چون گل برباربشگفته بودند ، از بار بریخته، و در گل‌خفته. چون که عبرت نگیری و در سرانجام کار خود اندیشه نکنی ؟! رب العالمین میگوید : « فسوف تعلمون من تکون له عاقبة الدار » . آری ! بدانید که این دنیا تا کجا رسد ، و سرای پیروزی وجاویدی کرا رسد ! به‌بینید که درویشان شکسته را برمرکب کرامت چون‌آرند !؟ و خواجگان بی‌معنی را به تازیانه قهر چون رانند ؟!

باش تا گل یابی آنها را که امروزند جزء
باش تا گل بینی آنها را که امروزند خار
این عزیزانی که آنجا گلستان دولت اند
تا ندانی و نداری شان بدینجا خار و خوار
گلبنی کاکنون ترا هیزم نمود از جور دی
باش تا در جلوه آرد دست انصاف بهار

۱۷- النوبة الاولى

قوله تعالی: « **و هو الّذی انشأ جنّات** » او آنست که رزها آفرید و ساخت « **معروشات** » هست از آنکه جفتهٔ آن بسته و کار آن ساخته « **و غیر معروشات** » وهست از آنکه او کنده(۱) و برنداشته « **و النّخل و الزرع** » وخرما بنان(۲) و کشت‌زار « **مختلفاً اکله** » جدا جدا طعم آن میوه « **والزّیتون والرّمان** » و زیتون و انار « **متشابهاً** » هامرنگ(۳) « **و غیر متشابه** » ونه هام‌طعم(٤) « **کلوا من ثمره** » میخورید از میوه و بر آن « **اذا اثمر** » چون میوه آرد « **و آتوا حقّه** » و حق آن بدهید « **یوم حصاده** » روز درودن آن « **ولا تسرفوا** » و در گزاف مروید و اندازه در مگذارید « **انّه لایحبّ المسرفین** »(۱۴۱) که الله دوست ندارد گزاف‌کاران را.

« **و من الانعام** » و ساخت ازچهارپایان « **حمولة** » آنها که ببار رسیده‌اند وکار را شایند « **وفرشاً** » و از آن بچها که آن نیز ببار نرسیدند، یا خود بار را نشایند « **کلوا ممّا رزقکم الله** » میخورید از آنچه الله شمارا روزی داد « **ولا تتّبعوا خطوات**

۱ ـ ج: افکنده. ۲ ـ الف: وخرمابانان! ۳ ـ ج: هم رنگ.
٤ ـ ج: هم طعم.

الشّیطان » و بر پی گامهای **دیو** مروید « **انه لکم عدوّ مبین**(۱۴۲) » که او شما را دشمنی آشکارا است.

« **ثمانیة ازواج** » هشت تا که چهار جفت اند هر یك زوج آن دیگر « **من الضّأن اثنین** » ازمیش دو، یکی نر یکی‌ماده « **ومن المعز اثنین** »واز بز دو (۱)، یکی نر یکی‌ماده « **قل** » ای محمد! مشرکان را گوی « **آلذّکرین حرّم** » دو نر حرام کرد الله « **ام الانثیین** » یا آن دو ماده؟ « **امّا(۲) اشتملت علیه ارحام الانثیین** » یا آنچه رحم هردو ماده برآن مشتمل است از بچهٔ نازاده نیز (۳) « **نبّئونی** » خبر کنید مرا « **بعلم** » بحجتی « **ان کنتم صادقین**(۱۴۳) » اگر می‌راست گوئید که الله این کرد.

« **ومن الابل اثنین** » و از شتر دو، یکی نر یکی ماده « **و من البقر اثنین** » و از گاو دو، یکی نر یکی ماده « **قل آلذّکرین حرّم** » گوی آن دو نر حرام کرد « **ام الانثیین** » یا آن دو ماده « **امّا(٤) اشتملت علیه ارحام الانثیین** » یاآنچه درشکم شتر ماده است و گاو ماده، ورحم ایشان برآن مشتمل « **ام کنتم شهداء** » یا شما حاضر بودید « **اذ وصّیکم الله بهذا** »آنگاه که وصیت کرد الله شمارا باین« **فمن اظلم** » کیست ستمکارتر برخویشتن « **ممّن افتری علی الله کذباً** » از آن کس که دروغی سازد برالله « **لیضلّ النّاس بغیر علم** » تا بیراه کنند مردمانرا بی‌دانش « **انّ الله لایهدی القوم الظّالمین**(۱۴۴) » الله پیش ببرند(۵) و صواب نمای گروه ستمکاران برخویشتن نیست.

« **قل** » گوی ای **محمّد**! « **لااجد** » نمی‌یابم « **فیما اوحی الیّ** » درآنچه پیغام دادند بمن « **محرّماً** » حرام کرده‌ای « **علی طاعم یطعمه** » برهیچ چشنده‌ای

۱ـ ج: واز بزینه دو. ۲ـ ج: ام ما. ۳ـ الف: نازادا نیز،
٤ـ ج: ام ما. ٥ـ الف: پیش پیوند (!)

که آنرا چشد « **الّا ان یکون میتة** » مگر که مرداری بود « **اودماً مسفوحاً** » یـا خـونی ریخته « **اولحم خنزیر** » یا گـوشت خوك « **فانّه رجس** » کـه آن پلید است « **او فسقاً** » یا کشته ای که کشندهٔ آن از طاعت خدا بیرون شد « **اهلّ لغیرالله به** » و آنرا برنام معبود ناسزا کشت « **فمن اضطرّ** » هر کـه بیچاره ماند فرا خوردن مردار « **غیر باغ** » نه ستمکار« **ولاعاد** » ونه افزونی‌جوی « **فانّ ربّك غفور رحیم(١٤٥)**» خدای تو آمرز کار است ومهربان .

« **و علی الّذین هادوا حرّمنا** » و برایشان که جهود شدند حرام کـردیم «**کلّ ذی ظفر** » آنچه ظفردارد ، انگشت پای نا گشاده ، وسنب ناشکافته « **ومن البقر والغنم** » واز گاو و گوسفند « **حرّمنا علیهم شحومهما** » حرام کردیم برایشان پیه آن هردو « **الاّ ما حملت ظهورهما** » مگر آنچـه در استخـوان پشت نشسته بود « **اوالحوایا** » یا برچرب رود « **او مااختلط بعظم** » یا دنبه که در استخوانی پیوسته « **ذلك جزیناهم** » آن پـاداش ایشان کردیم « **ببغیهم** » بستمکاری ایشان « **وانّا لصادقون(١٤٦)** » وما می راست گوئیم .

« **فان کذّبوك** » اگرترا دروغ زن گیرند « **فقل ربّکم** » گوی خداوندشما « **ذورحمة واسعة** » با بخشایش فراخ است « **ولا یردّ بأسه** » اما بازندارند زور گرفتن وی « **عن القوم المجرمین (١٤٧)**» از گروه مجرمان .

« **سیقول الّذین اشرکوا** » میگویند ایشان که انباز گرفتند با خدای « **لوشاءالله** » اگر الله خواستی (١) « **ما اشرکنا** » ما انباز نگرفتیمی (٢) با وی « **ولا آباؤنا** » ونه پدران ما « **ولا حرّمنا من شیء** » ونه حرام کردیمی چیزی (٣). « **کذلك کذّب الّذین من قبلهم** » همچنین دروغ زن گرفتند ایشان که پیش ازیشان

١ــ الف : خواستید . ٢ـ الف : نگرفتید . ٣ــ ج : هیچیز .

بودند فرستادگان ما را « **حتّی ذاقوا بأسنا** » آنگه که زور عذاب ما چشیدند « **قل هل عندکم من علم** » گوی بنزدیك شماهیچ معلومی ونامه‌ای ازالله وحجّتی هست؟ « **فتخرجوه لنا** » که آنرا بیرون آرید ما را « **ان تتّبعون الاّ الظّن** » پی نمی برید مگر بپندار « **و ان انتم الاّ تخرصون(١٤٨)** » و نیستند مگر گروهی که دروغ میگوئید .

« **قل فللّه الحجّة البالغة** » گوی آن حجت شمارا نیست ، آن خدای راست حجت تمام درواخ (١) راست رسیده (٢) بهرجای و بهر کس « **فلوشاء** » واگرخواستی (٣) « **لهدیکم اجمعین(١٤٩)** » راه نمودی (٤) شما را همگان.

« **قل** » گوی ایشانرا « **هلمّ شهداءکم** » بیارید این خدایان خویش « **الّذین یشهدون** » ایشان که می گواهی دهند « **انّ الله حرّم هذا** » که الله حرام کرد این حرث وانعام « **فان شهدوا** » اگر گواهی دهند « **فلا تشهد معهم** » تو گواهی مده با ایشان « **ولا تتّبع اهواء الّذین کذّبوا بآیاتنا** » وبرپی بایست ایشان مرو که می دروغ شمارند سخنان ما « **والّذین لایؤمنون بالاخرة** » و ایشان که نمی گروند بروز رستاخیز « **و هم بربّهم یعدلون (١٥٠)** » وایشان که با خدای خویش می هامتا گویند (٥) .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « و هوالذی انشأ جنات معروشات » الایة ـ معنی انشاء آفریدن است بابتداء بی‌مثالی ومعیاری ، واختراع آفریدن است بی‌سببی ، وخلق آفریدن است بر

١ـ درواخ بمعنی محکم ومضبوط ویقین ودرست ومحقق (برهان) درفرهنگها بفتح اول آمده ولی در نسخهٔ ج روی دال ضمه گذاشته شده است . ٢ ـ الف : درواخ رسیده راست. ٣ـ الف : خواستید ٤ـ الف نمودید . ٥ـ ج: خویش همتا میگویند.

تقدیر وترتیب ، وجنّات بستانها است که در آن درخت بود ، و الجنة ماجنّ ای منع ، و المنع علی ضربین مانع فی الخلقة بحائط و نحوه ، و مانع بالملك الخاص لصاحبه . « معروشات » ماكان لها عروش كالسقوف . **ضحاك** گفت : این درخت انگور است كه بعضی از آن بردارند اززمین ، وآنرا جفته کنند ، وبعضی از آن هم برزمین بگذارند ، وبر ندارند. اینست معنی معروشات وغیرمعروشات. **ابن عباس** گفت : معروشات آنست كه : درخت آن برزمین منبسط گردد ، وناچار آنرا عرشی وسقفی باید ، تا از زمین بر گرفته شود ، وغیرمعروشات آن درختان است که براصول وساق خویش استوار بایستد (١) چون خرمابنان و امثال آن ازانواع درختان . وجهی دیگر بعید گفته‌اند که: معروشات آنست که آدمی کارد و رویاند ، وغیرمعروشات آنست که دربیابان و کوهان خود رست بود، وقیل: المعروشات ماحولها حائط ، وغیر المعروشات مالا حائط حولها .

« والنخل و الزرع » ـ یعنی انشأ النخل و الزرع ، فأفردهما و هما داخلان فی الجنات ، لما فيهما من الفضيلة . « مختلفاً اكله »ـ یعنی حمله و طعمه . سماه اكلا ، لأنه يؤكل . میگوید : طعم آن میوها مختلف است بعضی نیکوتر و خوشتر ، و بعضی فروتر ودون‌تر، وبعضی ترش، بعضی شیرین، بعضی تلخ، بعضی خوش، فكلّ نوع من الثمر له طعم غيرطعم النوع الاخر، و كلّ حبّ من حبوب الزرع له طعم غيرطعم الاخر.

« والزيتون والرمان» ـ افردهما لما فی الزيتون من المنفعة والاقوات، ومافی الرمان من فضيلة اللذاذة فی الطعم. متشابهاً فی اللون، غيرمتشابه فی الطعم ، متشابهاً فی الطعم، غير متشابه فی اللون . دو انار برنگ یکی ، و بطعم نه ، دو انار بطعم یکی ، و برنگ نه . « كلوا من ثمره اذا اثمر » حين يكون غضاً هذه رخصة للمالك ان يأكل عند ادراكه قبل اخراج حق الله منه .

١ـ ج : بئیستد .

« وآتوا حقه » ـ این « ها » با زرع شود ، وبا نخیل‌شود ، و با الله شود . « یوم حصاده » **نافع و ابن کثیر و حمزه و کسائی** بکسر « حا » خوانند ، وباقی بفتح‌خوانند، ومعنی هردو یکسانست . میگوید : حق آن زرع و آن میوه بدهید ، آن روز که دروید . علما راخلاف‌است که این‌حق کدام‌است. **ابن‌عمروابوالدرداء وسعیدجبیروابوالعالیه و مجاهد وعطا** گفتند : صدقه‌ای است بیرون از زکوة مفروضه ، که روز دروان (۱) بدرویشان دهند . **شعبی** گفت : دسته ای است از آن درووه که بدرویش دهند ، و قیل : هوالتقاط السنبل ، و فیه روی عن‌النبی (ص) ، قال : « ما سقط من‌السنبل » . **مجاهد** گفت : کانوا یعلقون العذق عند الصرام ، فیأکل منه‌الضعیف ومن مرّ .

اما **ابن عباس و انس‌مالك و محمد حنفیه و جابرزید و سعید مسیب و طاوس وقتاده و ضحاك** میگویند : « وآتوا حقه » این حق زکوة مفروضه است ، و **شافعی** و فقها این قول اختیار کرده اند ، وگفتند معنی آنست که : اعطوا زکوته حین ادراکه ، و هو اکمل ما یکون من احواله ، و یقال : حین کیله . **سدی** گفت و **نخعی** و جماعتی که: این سورة **الانعام** مکی‌است، و فرض زکوة بمدینه فروآمد که یعنی‌این صدقه‌ای بود پیش ازنزول زکوة ، پس عشر ونصف‌العشر که فرضیت‌آن بمدینه فروآمد ، آنرا منسوخ کرد . **ابن‌عباس** گفت : نسخت‌الزکوة کل نفقة فی‌القرآن .

« ولاتسرفوا » ـ ای: ولاتعطوا کله. این‌درشأن **ثابت قیس بن‌شماس** فروآمد، که ویرا پانصد خرمابنان بود ، پربار رسیده . چون این‌آیت فروآمد که : « وآتوا حقه یوم حصاده » ، و مردمانرا دید که هر کس صدقه ای میکرد ، وی رفت و آن همه بیك روز بدرویشان داد ، و از بهر عیال خود هیچ چیز(۲) بنگذاشت ، رب‌العزة گفت : « ولا تسرفوا » همه بدرویش مدهید ، که عیال خود بی‌کام بگذارید . ابدأ بمن تعول ، نخست

۱ـ الف: درودان . ۲ ـ ج : هیچیز .

برعيال‌خود نفقه کنید، وآنچه بسر می‌آید بدرویشان دهید . **زهری** گفت : « لاتسرفوا » ای لاتنفقوا فی‌المعاصی . قال **مجاهد** : لوکان **ابوقبیس** ذهباً لرجل ، فأنفقه فی‌طاعة‌الله، لم‌یکن مسرفاً ، ولوأنفق درهماً واحداً فی‌معصیة‌الله کان مسرفاً، وفی‌هذاالمعنی‌قیل **لحاتم الطائی** : لاخیرفی‌السرف . فقال : لاسرف فی‌الخیر. قال **عبدالرّحمن بن‌زیدالخطاب** للسلاطین یقول : لاتاخذوا فوق حقکم .

«ومن‌الانعام »ـ ای : وأنشأ من‌الانعام، « حمولة » یعنی ما ادرك‌الحمل، واطاق العمل، « وفرشاً » هی‌الصغارالتی لایحمل علیها کالغنم والبقر والابل‌الصغار. «حمولة» آنند که بکار و بار رسیده اند ، و «فرش» آنند که ببار و کار نرسیده‌اند از بچه شترو گاو ، و بار و کار را نشایند از گوسفند .

« کلوا مما رزقکم‌الله من‌الحرث والانعام ولا تتبعوا خطوات الشیطان » ـ این اتباع خطوات آنست که از حموله ، بحیره و سائبه و حامی ساختند ، و از فرش‌وصیله ساختند . « انه لکم عدومبین » بیّن‌العداوة ، اخرج آباءَکم من‌الجنة ، وقال: «لأحتنکن ذریته» . پس تفسیرحموله وفرش کرد، گفت:

« ثمانیة ازواج » ـ هشت تا ، یعنی‌چهارجفت . عرب تا را زوج خوانند ، از بهرآنکه تا وا دوم (١) است که‌آنرا جفت کند (٢)، « من‌الضأن اثنین و من‌المعز اثنین» این تفسیر فرش است .

«ومن الابل‌اثنین ومن‌البقراثنین»ـاین تفسیرحمولة است ، والضأن‌ذوات‌الصوف من الغنم ، والمعز ذوات الشعر . قرأ **ابن کثیر و ابن‌عامر و ابوعمرو** : من المعز بتحریك‌العین. میگوید : این هشت تا ضأن است نروماده ، وابل است نروماده ، وبقراست نروماده . رب‌العزّة میگوید : این‌مشرکان که این‌انعام برخود حرام کرده‌اند ایشانرا

١ـ یعنی بادوم . ٢ ـ الف : گویند .

گوی : «آلذ کرین » من‌الضأن و المعز « حرّم‌الله علیکم » « ام الانثیین »ـ این وصیله که الله ساخت ازضأن ومعز، وحرام کرد برشما ، هردونرحرام کرده است یا هردوماده ؟ اگر نرحرام کرده است همه نرهای آن باید که حرام بود ، و اگر ماده حرام کرده است همه مادهای آن حرام باید ، واگر آن حرام کرده است ازضأن ومعز که رحم ایشان برآن مشتمل‌است پس بچهای ایشان همه حرام است ، که رحم برهمه مشتمل است .آنکه گفت: « نبئونی بعلم ان کنتم صادقین»ـ ای : فسّروا ما حرمتم بعلم ان‌کان‌لکم علم‌فی‌تحریمه، وهوقوله :« ان کنتم صادقین ». میگوید : اگرشما رادرین تحریم علمی‌است ، علم آن بیارید ، وبیان کنید ، واگر میگوئید که این تحریم پدران‌ما حرام کرده‌اند : « وجدنا علیها آباء نا » آن‌پدران از که‌آموختند ؟ واز کجا گرفتند ؟ اگر گوئید که الله فرمود، چنانکه گفت :« والله امرنا بها » پس حجتی بیارید که چنین‌است .

« ومن الابل‌اثنین ومن‌البقراثنین»ـ ودرشترو گاوهمچنین گفت. «قل آلذّکرین حرم ام الانثیین» ؟ شترنرو گاو نرحرام کرد ، وآنرا سائبه وحامی ساخت ، یا شترماده و گاوماده حرام کرد ، وآنرابحیره وسائبه کرد . «اما اشتملت علیه ارحام الانثیین» یاآنچه رحم ایشان برآن مشتمل است ازبچهٔ نازاد . درجمله معنی‌آیت‌آنست که اگرتحریم از جهت ذکرین‌است همه نرحرام‌اند ، واگر ازجهت انثیین، همه ماده حرام‌اند ، واگر از جهت‌اشتمال رحم‌است ، پس همه آنند که رحم بر ایشان مشتمل بود، همه حرام‌اند .

ابن عباس ازینجا گفت : وهل تشتمل‌الارحام الا علی ذکرو أنثی ؟ فلم یحرمون بعضاً ویحلون بعضاً ؟!

« ام کنتم شهداء اذ وصیّکم الله بهذا » ـ هل‌شاهدتم الله قد حرم هذا اذ کنتم لاتؤمنون برسوله؟ میگوید: الله را دیدید که این‌تحریم کرد، چون برسول ایمان‌می‌نیارید باآنچه گفت ؟ چون حجت برایشان لازم گشت بیان کرد که این جزدروغ نیست که برالله

بستند، ونهندۀ این دروغ **عمرو بن لحی** بود که تغییر در دین **اسمعیل** وی آورد، و این سنت تحریم وی نهاد. رب العالمین درشأن وی گفت: «فمن اظلم ممن افتری علی الله کذباً لیضل الناس بغیر علم ان الله لایهدی القوم الظالمین». پس رب العزّة بوحی پاك ذکر محرمات کرد، وتخطئۀ ایشان کرد در تحریم حرث وانعام، گفت:

«قل لا اجد فیما اوحی الیّ محرماً علی طاعم یطعمه» ـ یعنی علی آکل یأکله ممّا حرمته. «الا ان تکون» بتاءِ منقوطة از فوق قراءت **مکی** است و **شامی وحمزه**، یعنی: الا ان تکون الاطعمة اوالنسمة اوالنفس اوالعین میتة. باقی بیاء خوانند، یعنی: الا ان یکون ذلك المحرم اوا لمأ کول او الموجود میتة، و قراءت **شامی و بوجعفر** «میته» برفع است و برین قراءت «کان» بمعنی حدوث است، و «میتة» رفع بفعله، یعنی الا ان یقع، او یحدث میته. اصل میت است و هاء را فزودند مبالغت را.

«او دماً مسفوحاً» ـ ای مصبوباً سائلا. درمسفوح چهار چیز مستثنی است: الکبد و الطحال و دم المسك و ماءاللحم الاحمر. «اولحم خنزیر فانه رجس» ـ قذر ونجس، «اوفسقاً» ای مفسوقاً به، یعنی مذبوحاً، اومنحوراً فسق فی ذبحه اونحره، فذبح ونحر علی اسم غیر الله. ونظم الایة: الا ان یکون میتة اوفسقاً فانه رجس. «فمن اضطرّ» ای من دعته الضرورة الی اکله، فأکله. «غیر باغ» ای غیر قاصد لتحلیل ما حرم الله «ولا عاد» ای ولا مجاوز للقصد وقدر الحاجة، «فان ربك غفوررحیم» یغفر لمن لم یتعدّ. «غفوررحیم» درین آیت از بهر آن گفت که خوردن مردار باصل حلال نیست، وآن قدر که درین آیت مباح است خوردن آن رخصتی است که الله داد برحمت خویش. میگویند: حکم بالرّخصة کما حکم بالمغفرة. اگر کسی گوید: چونست که محرمات درین آیت برسه قسم اقتصار کرد، ودرسورة **المائده** بسیار برشمرده ازمنخنقه وموقوذه وغیر آن؟ جواب آنست که هرچه درین آیت گفت اصناف وانواع میته است. آنجا بتفصیل گفت، واینجا برجمله، که

اسم میته برهمه افتد . اگر گویند : بیرون ازانواع میتات درشرع محرمات بسیاراست ازخبائث وسموم وغیر آن ؟ جواب آنست که : **الحسین بن فضل** گفت درمعنی آیت :« قل لا اجد » یعنی فی وحی القرآن ، فأما وحی السنة فقد حرم اشیاء کثیرة ، فمنها ما روی ان النبی (ص) حرم یوم **خیبر** الحمر الانسیة ، ولحوم البغال ، و کل ذی ناب من السباع ، و کل ذی مخلب من الطیر ، و نهی عن اکل الهر وأ کل ثمنها ، و قال : « اذا وقعت الفأرة فی السمن فان کان جامداً فألقوها ومن حولها ، وان کان مائعا فلاتقربوه » ، وعن **المقدام بن معدی کرب** ، قال : قال رسول الله (ص) : « الا انی اوتیت القرآن ومثله معه ، الا یوشك رجل شبعان علی اریکته یقول علیکم بهذا القرآن فما وجدتم فیه من حلال فأحلوه ، وما وجدتم فیه من حرام فحرموه ، وان ماحرم رسول الله کما حرم الله . الا لایحل لکم الحمار الاهلی ، ولا کل ذی ناب من السباع ، ولالقطة معاهد الا ان یستغنی عنها صاحبها ، و من نزل بقوم فعلیهم ان یقروه ، فان لم یقروه فله ان یعقبهم بمثل قراه ».

« وعلی الذین هادوا » ـ یعنی: رجعوا عن دین **موسی** الی ما احدثوا . هدنا الیك ای رجعنا ، والعرب یسمی بالمستقبل کما سمی یحیی ویعیش ویموت ویعمر ویمجد ویحمد ویزید ویشکر ، و کذلك یهود ، وسموا یهود لهیدودتهم عن الدین . درین آیت بیان کرد آنچه برجهودان حرام است ، گفت : « وعلی الذین هادوا حرمنا » بریشان حرام کردیم ، « کل ذی ظفر » یعنی کل مالیس بمنفرج الاصابع ، ولا بمشقوق الحافر ، کالابل والنعامة الاوز والبط وما اشبه ذلك . این قول **ابن عباس** است و **سعید جبیر** و **مجاهد** و **قتاده** و **سدی** ، اما اهل معانی گفتند : یدخل فی ذلك جمیع انواع السباع والکلاب والسنانیر وسائر ما یصطاد بظفره من الطیر . قال **ثعلب** : کل مالم یصد فهو ذوظفر و ذومخلب ماصاد .

« ومن البقر والغنم حرمنا علیهم شحومهما » ـ پیه گاو و گوسفند برایشان حرام کرد ، پس بعضی از آن مستثنی کرد ، گفت : « الا ما حملت ظهورهما » مگر آن پیه که بر

پشت باشد یا بر کتف، « او الحوایا » یا چرب رود، « اوما اختلط بعظم » یادنبه، و کذلك کلّ شحم مختلط بعظم، یعنی ماتعلق من الشحم بهذه الاشیاء غیر محرم علیهم، وانّما حرّم علیهم شحوم الکلیتین والثروب. عن ابن عبّاس: انّ رسول الله (ص) کان قاعداً خلف المقام اذ رفع بصره الی السماء، وقال: « لعن الله الیهود ثلاثاً. انّ الله حرّم علیهم الشحوم فباعوها، و أکلوا اثمانها، وان الله لم یحرم علی قوم اکل شیء الاحرم علیهم ثمنه. »

« ذلك » ای: ذلك التحریم « جزیناهم ببغیهم » یعنی عقوبة لقتلهم الانبیاء، و بصدّهم عن سبیل الله کثیراً، وبأکلهم الربا و استحلال اموال الناس بالباطل، فهذا البغی. « وانا الصادقون » فی الاخبار عن التحریم وعن بغیهم. اینست تفصیل محرمات بوحی قرآن، هم آنکه محرم است بر مسلمانان، و هم آنکه محرم است بر جهودان. **ومصطفی** (ص) فرامشرکان عرب گفت که: تفصیل محرمات بآن پیغام که بمن دادند، وبآن وحی قرآن که بمن گزاردند (۱) همین است. کافران اورا تکذیب کردند و گفتند: فانك لم تصب. رب العالمین گفت:

« فان کذبوك فقل ربکم ذو رحمة واسعة » بتأخیر العذاب عنکم، « ولا یردّ بأسه » ای عذابه اذا جاء الوقت، « عن القوم المجرمین » الذین کذبوك بماتقول. **ابن کیسان** از **ثعلب** پرسید درمعنی این آیت، گفت: جزاء تکذیب رحمت چون باشد؟ **ثعلب** جواب داد که: ذو رحمة واسعة، اذلم یعاجلکم بالعقوبة. **ابن کیسان** گفت: قد عوجل من الامم قبل **محمد**. قال ثعلب: اولست تقرأ: « وما ارسلناك الارحمة للعالمین »؟ فمن رحمته وشرفه و برکته ومقداره عند خالقه انه اخّر عقوبة من کذبه الی الاخرة، لأن عیونهم قد وقعت علی عینه، فلحقتهم برکاته بما اخّرت عنهم العقوبات الی الاخرة، فمنهم من اسلم ببرکته، ومنهم من رفّه فی الدنیا ببرکته صلی الله علیه وسلم.

۱ــ ج: کردند.

«سیقول الذین اشر کوا» ـ مشرکان عرب چون حجت برایشان لازم گشت، وبدانستند بیقین که آنچه بدست دارند وآنچه باعتقاد کرده‌اند ازتحریم حرث وانعام و غیر آن باطل است، گفتند: «لوشاءالله ما اشر کنا ولا آباؤنا ولاحرمنا» من‌البحائر والسوائب وغیرذلك. مشیت خدا حجت خود ساختند، واین‌مشیت نه‌آن مشیت الله‌است درخلق خویش، چنانکه‌آنجا گفت: «ولوشاءالله ما اشر کوا وماجعلناك علیهم‌حفیظاً». بلکه مشرکان باین مشیت امرخواستند ورضا ومحبت، یعنی: ان‌الله رضی‌منا مانحن علیه وأراده منا، وامرنا به، ولولم یرضه‌لحال بینناوبینه. دعوی کردند که‌الله مارا فرمود، و ازما بپسندید این‌تحریم که کردیم، وپدران ما کردند، واگر خواستی‌ مارا نفرمودی، و بجای آنکه فرمود باز زدی (۱). وکافران را درین بس حجّتی نیست، که‌ایشان امر بگذاشتند، ودرمشیت آویختند، وامرخدا دیگر است، وارادت ومشیت او دیگر. انه جل جلاله مرید بجمیع الکائنات غیرآمر بجمیع مایرید. پس بربنده آنست که فرمان گوش دارد، واتبّاع آن کند، واورا نرسد که بعداز ورود امر درمشیت‌آویزد. رب‌العالمین گفت: «کذلك کذب الذین من قبلهم حتی ذاقوا بأسنا». چنانکه ترا تکذیب کردند ای **محمد**! این‌کافران، اسلاف ایشان و پدران ایشان با انبیا همان‌تکذیب کردند. تشبیه اینان با اسلاف بتکذیب کرد، وتعرض گفت ایشان که: «لوشاء الله» نکرد، نگفت: پدران‌ایشان دروغ گفتند، چنانکه اینان‌در «لوشاءالله» دروغ گفتند، که اگر معنی این بودی کذب بتخفیف گفتی. چون نسبت ایشان باتکذیب کرد نه با کذب، معلوم گشت که‌کافران دعوی‌آن میکردند، که الله ما را باین تحریم فرمود. رب العزة گفت: «قل هل عند کم من علم»؟ یعنی‌علی‌ما قلتم من برهان و کتاب منزل؟ «فتخرجوه لنا»، چنانکه جای دیگر گفت: «قل فأتوا بکتاب من عندالله». آنکه گفت: «ان تتبعون الاالظن»

---

۱ ـ الف: واگرخواستید ... نفرمودید ... باززدید.

ای : ما تتبعون فیما انتم علیه الا الظنّ لاالعلم والیقین . «وان انتم الا تخرصون» یعنی وما انتم الاکاذبون .

«قل فلله الحجة البالغة» ـ بالکتاب و الرسول و البیان. «فلوشاء لهدیکم اجمعین» اخبارعن تعلق مشیة الله بکفرهم ، وان ذلك حصل بمشیته ، اذلو شاء لهدیکم.

«قل هلمّ شهداء کم» ـ **سیبویه** گفت: «هلم» اصل هاء است ، فضمت الیها «لم» ، وجعلها کالکلمة . پس قومی عرب آنرا تثنیه وجمع گویند : هلم، هلما ، هلموا، هلمی ، هلممن ، وقومی آنرا تثنیه وجمع نگویند، واین فصیح تراست، که این لغت قرآن است ، وباین قرآن فروآمد . یقول تعالی : «هلم الینا» ، «و هلم شهداء کم» ، و این بمعنی جمع است. و«هلم» متعدی آید ولازم آید. لازم بمعنی تعالوا است، کقوله :«هلم الینا»، و متعدی بمعنی هاتوا . کقوله : «هلم الینا شهداء کم» ای هاتوا شهداء کم وقربوا شهداء کم. «الذین یشهدون ان الله حرّم هذا» الحرث والأنعام .

«فان شهدوا فلا تشهد معهم» ـ ربّ العزّة **مصطفی** را میفرماید که : تصدیق گفت این محرمان واین شهدا مکن، و بصدق ایشان گواهی مده ، که ایشان دروغ زنان اند، و گواهی بدروغ دهند . «ولا تتبع اهواء الذین کذبوا بآیاتنا» ـ یعنی : القرآن الذی فیه تحلیل ماحرموا . «والذین لایؤمنون بالاخرة» ای لایصدقون بالبعث الذی فیه جزاء الاعمال، وهم **الدهریة** من الزنادقة، «وهم بربّهم یعدلون» ـ یشرکون ویجعلون له عدیلاً .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : «و هوالذی انشأجنات معروشات» الایة ـ دیده‌ای باید پاك ، از غشاوت غیبت نجات یافته ، و از سرمهٔ توحید مددی تمام یافته ، تا نظارهٔ اسرار صنایع ربوبیت درعالم خلقیت ازوی درست آید، وآن آثار رحمت وآیات و رایات قدرت ودلالات

وامارات حكمت بيند درين باغ وبستان، وانواع والوان درختان، تا درهر جزوی ازاجزاءِ مخلوقات ومقدورات صد هزارصنايع وبدايع وودايع بيند نهاده، كه يكی بيكی نماند. سهلها معطر، بحر ها معنبر، خاكها منور، باغها مزخرف، گلها ملون. يكی سرخ چون چون خون دل مشتاقان، يكی زرد چون روی زاهدان، يكی سپيد چون دل مؤمنان، يكی لعل چون جان عاشقان. اين همهٔ تأثير يك نظرحق است كه هرسال يكبار بزمين نگرد. چون از آن يك نظر اين همه عجائب و لطائف پديد آيد، از سيصد و شصت نظر بدل دوستان گوئی چه اثرنمايد، وچه اعجوبه وچه لطيفه پديد آرد!

«وآتوا حقه يوم حصاده» ـ بندگان‌را ميگويد كه حق اين نعمت بشناسيد، وبشكر آن قيام نمائيد، وبا درويشان مواسات كنيد، تا نعمت بماند، ودرويش بياسايد، ودوستی حق شما راحاصل شود. به **داود** وحی آمد كه: يا داود! خواهی كه بمن نزديك شوی، وترا بدوست گيرم، رو درويشان را بازجوی، شكستگان‌را بنواز، وبايشان تقرب كن، بلقمه‌ای نان، بشربتی آب، تا ايشان ترا دوست دارند، وبدل خود راه دهند. ای **داود**! من بردل ايشان اطلاع كنم، هر كه‌را در دل ايشان بينم، اورا بدست‌خود گيرم.

«ولاتسرفوا انه لايحب المسرفين» ـ برذوق جوانمردان طريقت اسراف آنست كه حظ نفس‌در آن‌است و گرچه حبه‌ای بود يا ذره‌ای. بموسی‌وحی آمد كه يا **موسی!** خواهی كه همه آن رود كه مراد تو بود، حظ نفس خود درباقی كن، ومرادخود فداءِ مراد ازلی كن. توبنده‌ای و بنده را مراد نيست، وحظ خود ديدن سيرت‌جوانمردان نيست، وازخود بازرستن جزكارصديقان نيست:

تا با تو توئی ترا به خود ره ندهند چون بی‌توشدی زديده بيرون‌ننهند.

«ومن الانعام حمولة وفرشاً» ـ اين باز (١) نعمتی ديگراست، و بربندگان

١ـ ج: ناز.

منتی دیگر ، که شما را نه خود باغ و بستان وانواع درختان و میوهای الوان آفریدم و ساختم ، که چهار پایان وجانوران را هم آفریدم ، وشما را مسخر کردم ، ومنافع شما در آن نهادم ، چنانکه جایها درقرآن ازآن منافع خبر داد ، ومنت نهاد ، گفت : « وذللناها لهم فمنها رکوبهم ومنها یأکلون » ، « ولهم فیها منافع ومشارب » ، « والانعام خلقها لکم فیهادفء ومنها تأکلون» ، « و لکم فیها » الایة. جای دیگر گفت : « لترکبوها و زینة » گفتا: ونه خودحیوانات شمارا مسخر کردم ، که جمادات هم مسخرشما کردم : «و سخر لکم اللیل والنهار والشمس والقمر و النجوم مسخرات بامره ». آنگه در افضال و انعام بیفزود ، وهمه فراهم گرفت و گفت : هرچه محدثات است ومخلوقات درآسمان وزمین ، شما رامسخر کردم :« وسخر لکم مافی السموات ومافی الارض جمیعاً منه ». این ازبهر آنست که من خداوندی بی نیازم ، بهیچ چیز وبهیچ کس حاجت ونیازندارم. هرچه آفریدم برای بندگان و رهیگان آفریدم : « هوالذی خلق لکم ما فی الارض جمیعاً » . بندهٔ من ! این همه نعمت ونواخت ازما بین ، وشکر از ما کن . فضل مابین نه فعل خود . عون مابین نه جهدخود. نعمت ما بطاعت ما بکاردار، وشیطانرا خواردار، که او ترا دشمن است وراهزن. اینست که رب العزة گفت : « فکلوا مما رزقکم الله و لاتتبعوا خطوات الشیطان انه لکم عدو مبین »ـ آنگه پس ازین آیت لختی نعمتهای خود بتفصیل یاد کرد ، ومحرمات ومحللات ازهم جدا کرد ، وهر یکی را گروهی نامزد کرد ، که ایشانرا آن روزی کرد: طیبات حلال مؤمنان پاك را ، و خبیثات حرام دشمنان ناپاك را : « الطیبات للطیبین والخبیثات للخبیثین » . آنگه هردو را حوالت با صفت خود کرد ، و درین آیت اشارت کرد که : « فقل ربکم ذو رحمةواسعة ولایرد بأسه عن القوم المجرمین» . گفت: ما را هم رحمت است وهم بأس وشدت. رحمت ازمؤمنان دریغ نیست، وبأس وشدت از دشمنان دور نیست . روزی پاك مؤمنانرا برحمت ما است، ورزق خبیث دشمنانرا از نقمت ما است ، وما

آن کنیم که خود خواهیم، کس را برحکم ما اعتراض نه، وبرصنع ما چون وچرا نه. آنچه کنیم بحجت خداوندی و کردگاری وجباری کنیم، که حجت بالغه بحقیقت ما را است، وحکم روان وعزت بیکران ما را سزا است. اینست که گفت جل جلاله:

«قل فلله الحجة البالغة فلوشاء لهدیکم اجمعین» ـ قال **النصرابادی**: الخلق کلهم منعهم شدة الحاجة عن معانی رؤیة الحجة، ولوسقط عنهم الحاجات، لکشف لهم براهین الحجة، وقال: رؤیة الحاجة حسنة، ورؤیة الحجة احسن منها.

۱۸ـ النوبة الاولی

قوله تعالی: «**قل تعالوا**» یا **محمد**! گوی بیائید «**اتل ما حرّم ربّکم علیکم**» تا بر خوانم آنچه حرام کرد خداوند شما بر شما «**الّا تشرکوا به شیئاً**» انباز مگیرید با خدای هیچ چیز را (۱) «**و بالوالدین احساناً**» می وصیت کنم شما را بنیکو کاری باپدر و مادر «**ولا تقتلوا اولادکم**» و فرزندان خویش را مکشید «**من املاق**» ازبیم درویشی وتنگی نفقه «**نحن نرزقکم وایّاهم**» ما روزی دهیم شما را وایشانرا «**ولاتقربوا الفواحش**» وگرد زشتها مگردید «**ما ظهرمنها ومابطن**» آنچه ازآن آشکارا وآنچه ازآن نهان «**ولا تقتلوا النّفس الّتی حرّم الله**» ومکشید تن مسلمانان که الله حرام کرد خون آن «**الّا بالحقّ**» مگر بقصاص یا رجم‌زانی پس احصان «**ذلکم وصّیکم**» این آنست که می وصیّت کند الله شمارا «**لعلکم تعقلون(۱۵۱)**» تامگر دریاوید (۲).

«**و لا تقربوا مال الیتیم**» وگردمال یتیم مگردید «**الّا بالّتی هی احسن**» مگر بآنچه‌آن نیکوتر «**حتیّ یبلغ اشدّه**» تا آنکه که وی ببلوغ خویش رسد وبرشد

۱ـ ج: هیچیزرا. ۲ ـ ج: دریابید.

خویش « **و اوفوا الکیل** » وتمام پیمائیدچون میسپارید « **والمیزان** » وتمام سنجید که میسپارید « **بالقسط** » بسنگ راست « **لا نکلّف نفساً الّا وسعها** » برننهیم برهیچ تنی مگر توان آن « **و اذا قلتم فاعدلوا** » وچون (۱) حکم برید (۲) یا توسط کنید راست بید (۳)، یا گواهی‌دهید راست گوئید « **ولوکان ذاقربی** » اگر همه آن گواهی بر خویش خویشتن می‌دهید « **و بعهد الله اوفوا** » و نذر که با الله کنید بآن وفا کنید، وآنرا باز آئید « **ذلکم وصّیکم به** » این آنست که وصیّت میکند الله شما را بآن « **لعلّکم تذکّرون** (۱۵۲) » تا مگرپند پذیرید ودریابید والله را یاد دارید.

« **وانّ هذا صراطی** » وآن قرآن راه منست « **مستقیماً** » راهی‌راست‌پاینده « **فاتّبعوه** » برپی آن ایستید « **ولا تتبعّوا السّبل** » و برپی راهها جفته ناشایسته مروید «**فتفرّق بکم** » که آن راهها شما را جدا و پر کنده (٤) کند « **عن سبیله** » از راه راست و دین او « **ذلکم وصّیکم به** » این آنست که الله وصیت کرد شما را بآن « **لعلّکم تتقّون** (۱۵۳) » تا مگر پرهیزیده آئید از عذاب وخشم خدای.

« **ثمّ آتینا موسی الکتاب** » پس بر ایشان‌خوان‌ای **محمّد** ! آنچه **موسی** را دادیم ازتورات « **تماماً علی الّذی احسن** » تمام کردن نعمت خویش‌را برنیکوکاران بنی‌اسرائیل « **وتفصیلا لکلّ شیء** » و تفصیل دادن و روشن کردن هر چیز را از احکام دین که بکار باید « **وهدی ورحمة** » و راه نمونی و بخشایش « **لعلّهم بلقاء ربّهم یؤمنون** (۱۵۴) » تا مگر ایشان برستاخیز و شدن پیش‌خداوند ایشان بگروند.

« **و هذا کتاب**» و این‌قرآن نامه‌ای‌است « **انزلناه** » که فروفرستادیم آنرا « **مبارك** » برکت کرده بر فرستادن آن « **فاتّبعوه** » بر پی آن روید « **واتّقوا** » و پرهیزید « **لعلّکم ترحمون** (۱۵۵) » تا مگر برشما رحمت کنند.

---

۱ ـ الف : وکه. ۲ ـ ج : کنید. ۳ ـ ج : باشید. ٤ ـ ج : پراکنده.

« **ان تقولوا** » پرهیزید از آنچه فردا گوئید « **انّما انزل الکتاب** » نامه که از آسمان فرو فرستادند« **علی طائفتین من قبلنا** » بردو گروه فرستادند پیش از ما سریانیان و عبرانیان ،« **وان کنّا عن دراستهم لغافلین(۱۵۶)** » و ما ازخواندن ایشان ناآگاه بودیم و بزبان ایشان .

« **اوتقولوا** » یا گوئید فردا « **لوأنّا انزل علینا الکتاب** » اگر برما کتاب فرستادندی (۱) [چنانکه بر قوم **موسی** و **عیسی**] « **لکنّا اهدی منهم** » ما بآن کتاب حق شناس تر و راهبرتر بودیمی (۲) از ایشان « **فقد جاءکم بیّنة من ربّکم** » آنک آمد بشما پیغامی روشن پیدا از خداوند شما « **و هدی ورحمة** » و راه نمونی و بخشایشی « **فمن اظلم** » آن کیست ستمکار تر برخود « **ممّن کذّب بآیات الله** » از آنکس که دروغ شمرد سخنان خدای « **و صدف عنها** » و برگردد از آن « **سنجزی الّذین یصدفون عن آیاتنا** » آری پاداش دهیم ایشانرا که برمی گردند از سخنان ما « **سوءالعذاب** » عذاب بد « **بماکانوایصدفون(۱۵۷)** » بآنچه می بر گشتند .

« **هل ینظرون** » درین بازنشستن از ایمان چشم میدارند چیزی را « **الاّ ان تأتیهم الملائکة** » نمیدارند چشم مگر آنرا که بایشان آید فریشتگان میرانیدن را «**اویأتی ربّك** » یا خدای تو آید داوری کردن را « **اویأتی بعض آیات ربّك** » یا خورشید ازمغرب برآید ترسانیدن‌را وبیدار کردن‌را (۳)« **یوم یأتی بعض آیات ربّك**» آنروز که آید چیزی از نشانهای خداوند تو « **لاینفع نفساً ایمانها** » سود ندارد هیچ تن را گرویدن وی « **لم تکن آمنت من قبل** » که نگرویده بود از پیش « **او کسبت فی ایمانها خیراً** » و یا باگرویدن خویش نماز نکرده بود « **قل انتظروا** » گوی

۱ -الف : فرستادندید. ۲ - الف : بودید. ۳ - کذا ! ومؤلف‌ازحدود ترجمه خارج شده است .

چشم میدارید « **انا منتظرون** (١٥٨) » که ما چشم دارند کانیم[که بشما چه بود] .

« **انّ الّذین فرّقوا دینهم** » ایشان که از دین خویش جدا شدند و بی‌دین ماندند « **و کانوا شیعاً** » و جوک جوک(١) شدند « **لست منهم فی شیء** » از ایشان در هیچ چیز(٢) نه‌ای [تو که رسولی، و ایشان از امت اجابت نه اند ترا] « **انّما امرهم الی الله** » کار ایشان با خدای است و شمار ایشان بروی « **ثم ینبّئهم بما کانوا یفعلون** (١٥٩) » تا خبر کند ایشانرا فردا بآنچه میکردند.

النوبة الثانية

قوله تعالی : « قل تعالوا اتل ماحرم » - **ابن عباس** گفت: ازینجا تا آخر سه آیت از محکمات قرآن اند ام‌الکتاب ، که الله گفت درصدر سورة **آل‌عمران** . « تعالوا » این تعالی اصغاء است وحسن استماع واستقبال امر، نه آمدن بپای، وفی معناه قال(٣) الشاعر :

تعالوا نداری جهدنا عن قلوبنا فیوشك أن نبقی بغیر قلوب .

« اتل ماحرّم ربّکم علیکم » - ای اقرأ علیکم الذی حرم الله. میگوید: گوش فرادارید ونیکو بنیوشید ای شما که تحریم حرث و انعام کردید! تا برشما خوانم آنچه الله برشما حرام کرده: « ان لاتشرکوا به شیئا » ای : هوأن لاتشرکوا ، وقیل معناه : حرم ربکم علیکم ان لاتشرکوا ، و«لا» صله است ، کقوله تعالی وتقدس : « ما منعك ان لاتسجد » ای تسجد ، و قیل : اوصی ان لا تشرکوا به شیئاً و بالوالدین احساناً ، یعنی اوصیکم بالوالدین براً .

مصطفی (ص) گفت: « من احبّ ان ینسأ له اجله، ویزاد فی رزقه فلیبرّ والدیه، ولیصل رحمه» قال **ابو الولید** : النسء فی الاجل والزیادة فی الرزق قد فرغ الله منهما، و

١ - ج : جوق جوق . ٢ - ج : هیچیز ١- ج : یقول .

لکنه یصح‌الله بدنه‌فی بقیة اجله، وهوالنسء فی‌الاجل والزیادة فی‌الرّزق.

« ولا تقتلوا اولادکم » ـ یعنی دفن‌البنات و هنّ احیاء و هی الموؤدة . « من املاق » خشیة الفقر و العار ، یقال : املق الرجل فهو مملق ، اذا افتقر. **مصطفی** (ص) گفت : « من‌کانت‌له انثی فلم یئدها ولم یهنها ولم یؤثر ولده‌علیها ـ یعنی‌الذّکور ـ ادخله الله الجنة ». قال: « ومن عال ثلاث بنات‌او مثلهنّ من‌الاخوات ، فأدّبهن و رحمهنّ حتی یغنیهن الله ، اوجب الله له الجنة » . فقال رجل: یا رسول الله ! اوِ اثنتین، قال:« او اثنتین» حتی‌لو قالوا: او واحدة، لقال: واحدة ، و قال (ص) : « من حمل‌طرفة من‌السوق الی ولده کان کحامل صدقة حتّی یضعها فیهم ، ولیبدأ بالاناث قبل الذکور ، و من رقّ للاناث کان کمن بکی من‌خشیة الله ، ومن بکی من خشیة الله غفرالله له».

« ولاتقربوا الفواحش ما ظهرمنها و ما بطن » ـ **ابن‌عباس وضحاك وسدی** گفتند : اهل جاهلیت بظاهر زنامستقبح میداشتند ، امّا در باطن روا میداشتند ، وازآن تحرج نمیکردند . رب‌العالمین درین‌آیت ظاهر و باطن زنا حرام کرد . **مجاهد** گفت : فاحشة ظاهر، الجمع بین الاختین بود که در جاهلیت روا میداشتند ، و همچنین زنی که پدران ایشان بزنی کرده بودند ، نکاح وی روا میداشتند . رب‌العزة دراسلام هر دوحرام کرد ، گفت « ولاتنکحوا ما نکح آباؤکم »، وقال : « ان‌تجمعوا بین‌الاختین ». این‌فاحشة ظاهر است و فاحشة باطن زنا است ، و در جمله هرچه مکروهات است و نا شایست و ناپسندیده در تحت این آیت شود . ظاهر عمل جوارح است و باطن عمل دل ، که آنرا نیت و اعتقاد گویند .

« ولا تقتلواالنفس التی حرم‌الله الا بالحق » ـ و حقها ما قال النبی (ص) : « لایحلّ دم امریء مسلم باحدی ثلاث : کفر بعد ایمان ، و زناً بعد احصان،وقتل نفس بغیر نفس. « ذلکم وصیکم به » ـ ای ذلك‌التحریم امرکم بلزومه والاقامة علیه. « لعلّکم

تفلحون » لکی تعقلوا ما نهیکم عنه وما امرکم به.

« ولا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن » ـ احسن آنست که در مال وی بصلاح تصرف کند ، و در آن قیام نماید ، بحسبت یا بمزد بر عدل بنزدیك حاجت ، و آمیختن درمال وی بر نصف و اقتصاد بر تمول وانتفاع، تاآنگه که یتیم بالغ شود، وبرشد خویش رسد. حدّ اشدّ گفته‌اند که : حد بلوغ است بآن نشانها که شرع بیان کرده بر اختلاف علما یا قوت عقل تمام ، ورسیدن بآن حال که‌حسنات وسیئات بروی نویسند. **کلبی و سدی** گفتند : من ثمانی‌عشرة سنةالی ثلاثین سنة . والاشد جمع فی‌قول بعضهم، واحده شدّ،کا الضرّ والاضرّ والشرّ والاشرّ ، وفی قول بعض البصریین هو واحد ، وهو قوةالشباب عند ارتفاعه ، کما ان شد النهار قوة الضیاءِ عند ارتفاعه ، و معنی‌الایة: حتی یبلغ اشده، وتونسوا رشده ، فتد فعوء حینئذ الیه ، کقوله : « فان آنستم منهم رشداً فادفعوا الیهم اموالهم » .

« وأوفوا الکیل» ـ اتموه من غیر نقص ، « والمیزان» یعنی وزن المیزان « بالقسط» ای بالعدل لابخس ولا شطط ، لازیادة ولانقصان . میگوید : تمام پیمائید وراست سنجید نه زیادة و نه نقصان . آنگه گفت : « لانکلّف نفساً الا وسعها » ـ در کیل ووزن برهر کسی آن نهیم که طاقت دارد . اگر دهنده را تکلیف زیادت دادن کنیم، نفس‌وی طاقت ندارد ، وبتنگ‌آید ، وهمچنین ستاننده را اگرتکلیف کنیم که حق خود را کم کند طاقت ندارد . معنی دیگر گفته‌اند : « لانکلف نفساً الا وسعها » ـ میگوید : چون هر دو بحد طاقت در کیل ووزن عدل بجای آورند ، اگراند کی درآن فرو شود که طاقت بدریافت آن می‌نرسد ، ایشان را بزه‌ای نیست ، که بر هر کسی‌آن نهند که طاقت دارد .

« واذا قلتم فاعدلوا ولوکان ذاقربی » ـ میگوید : اگرشما را میان مردم‌حکم سازند ، ومیانجی کنند ، بداد حکم کنید و براستی بی‌میل ، اگر چه‌آن حکم خویشان

شما را بود یا بر ایشان بود ، ودر گواهی دادن همچنین گواهی راست دهید ، وسخن که گوئید بحق گوئید . «وبعهد الله اوفوا» ـ میگوید: حق شرع در اوامر ونواهی بگزارید ، ودر حدود آن تجاوزمکنید ، و سوگندها که خورید ، و نذرها که کنید ، بوفاءِ آن باز آئید . « ذلکم وصیکم به لعلّکم تذکرون » ـ التذکر الاتعاظ وأن لایغفل قلبك عن ذکر الله و نهیه .

« و انّ هذا صراطی » ـ **حمزه و کسائی** « و ان هذا » بکسر الف خوانند . باقی بفتح الف خوانند ، و قراءت عامهٔ قراء « وانّ » بتشدید نون است مگر **ابن عامر** تنها ، که وی بتخفیف نون خواند ، وهمچنین عامهٔ قراء « صراطی » بسکون یا خوانند مگر **ابن عامر** که وی بفتح یا خواند ، و **ابن کثیر** و **ابن عامر** « سراطی » بسین خوانند ، و**حمزه** میان صاد و زا . باقی بصاد خالص . « و أن هذا صراطی » اگر بفتح الف خوانی عطف است بر أن لاتشرکوا ، یا معنی آنست که: و لأن هذا صراطی، و اگر بکسر الف خوانی بر سبیل ابتداء است . اصل سخن « و هذا صراطی » است و « أنّ » تاکید را درآوردند. « و أن هذا صراطی مستقیماً » ـ یرید دینی دین الحنیفیة اقوم الادیان.

« فاتبعوه ولا تتبعوا السبل » ـ یعنی الاهواء المختلفة . عن **عبدالله بن مسعود** قال : خطّ لنا رسول الله (ص) خطاً ، ثمّ قال : « هذا سبیل الله »، ثم خط خطوطاً عن یمینه وشماله ، وقال : « هذه سبل ، علی کل سبیل منها شیطان یدعوالیه » ، وقرأ: « ان هذا صراطی مستقیماً فاتبعوه و لاتتبعواالسبل فتفرق بکم عن سبیله » . « ذلکم وصیکم به » ـ ای امرکم به فی الکتاب « لعلّکم تتقون » لکی تتقوا السبل .

این آیات را وجهی دیگر است در تأویل « لا » که در « لاتشرکوا » است ، و این عارض که در میان این مناهی است از احسان با والدین ، وآن آنست که وقف کنی بر « تعالوا اتل ما حرّم ربکم » اینجا وقف است ، پس ابتدا کنی « علیکم ان لاتشرکوا

به شیئاً » . معنی آنست که برشما بادا که انباز نگیرید باخدای هیچ چیز(۱)، و برشما بادا که با پدرومادر نیکوئی کنید، و بر شما بادا که فرزند خویش نکشید ، و گرد فواحش نگردید ، و خون ناحق نریزید ، و گرد مال یتیم به بیداد نگردید ، و کیل ووزن و مکیال ومیزان راست دارید ، و گواهی راست دهید ، وبنذور وفا کنید ، وبر پی نامهٔ الله روید . این از آیات محکمات است که درهیچ کتاب از کتب الله ناسخ آن نیامده ، وهیچ چیز (۱) ازآن منسوخ نگشته ، و این احکام برهمهٔ بنی‌آدم تا بقیامت روان شده ، این معنی را گفت : « وأن هذا صراطی مستقیماً فاتبعوه » ـ یعنی هذه الایات، لأنها المحکمات التی لم تنسخ فی ملة من الملل .

« ثم آتینا موسی الکتاب تماماً » ـ این ثم بر تعقیب تلاوت است ، یعنی : « تعالوا اتل ماحرم ربکم ». ثم قال : تعالوا اتل‌ما آتینا موسی الکتاب « تماماً علی الذی احسن » یعنی تماماً علی احسان الله الی موسی بالنبوة وغیرها من الکرامة . میگوید : موسی را کتاب دادیم تمام کردن نعمت خویش را بروی ، وافزودن احسان خویش باوی، یعنی که از اول با وی نیکوئیها کردیم ، که ویرا پیغامبری دادیم ، و به **فرعون** و **قبطیان** فرستادیم، و بعصا و ید بیضاء وآیات ومعجزات او را گرامی کردیم. اکنون آن نعمت واحسان تمام کردیم ، که کتاب تورات بوی دادیم، کتابی که درآن بیان احکام دین است و تفصیل هر چیز .

معنی دیگر: « تماماً علی الذی احسن » ـ یعنی اتماماً لنعمتی بالتّوراة علی المحسنین من **بنی اسرائیل** . تمام کردن نعمت خود را بر نیکوکاران بنی اسرائیل که ایشانرا وعده داده بود آنجا که گفت جل جلاله : « ونرید ان نمنّ علی الذین استضعفوا فی الارض » الی آخر الایتین . رب العزة جل جلاله آن وعده وفا کرد ، وآن نعمت بر

۱ـ ج : هیچیز .

ایشان تمام کرد، وقیل: معناه تماماً علی احسانه، ای: احسان **موسی** بطاعاته، یعنی لیکمل احسانه علی الذی یستحق به کمال ثوابه فی الاخرة، وقیل: تماماً لکرامته فی الجنة علی احسانه فی الدّنیا.

«وتفصیلا لکل شیء وهدی» ای التوراة هدی من الضلالة و رحمة من العذاب «لعلهم بلقاءِ ربهم یؤمنون» - یعنی بالبعث الذی فیه جزاء الاعمال.

«وهذا» - یعنی القرآن «کتاب انزلناه مبارك» - البرکة النماء و الزیادة، فهو برکة لمن آمن به وعمل بما فیه، وان من برکة هذا الکتاب ما احله الله لنا فیه مما حرّمه علی **الیهود**، و ما احل لنا فیه من الغنائم التی حرمها علی من کان قبلنا، وما فیه من الزیادة فی العمل و الجهاد و ما علی ذلك من زیادة الثواب. «فاتبعوه» - ای: اقتدوا به، «و اتقوا لعلکم ترحمون».

«ان تقولوا» - معنی آنست که: اتقوا ان تقولوا. میگوید: بتصدیق واستوار داشت رسول من وپذیرفتن پیغام من بپرهیزید از آنچه فردا گوئید: «انما انزل الکتاب علی طائفتین من قبلنا وان کنا عن دراستهم لغافلین» - ای: ما کنا الا غافلین عن تلاوة کتبهم. این خطاب با اهل **مکه** است، ومراد اثبات حجت است بر ایشان بر انزال قرآن بر **محمد** (ص)، یعنی که تا فردا بقیامت نگویند این کفار عرب که: اگر از ما آن میخواستند که از پیشینیان، ما را کتاب دادندی همچون ایشان، که جهودان و ترسایان را **تورات** دادند، و ما از آن غافل بودیم، و آن زبان ندانستیم. یعنی که بقیامت این سخن نتوانند گفت، که ما ایشانرا کتاب قرآن دادیم، وفرستادیم، واحکام آن روشن کردیم، وبأوامر ونواهی فرمودیم.

«او تقولوا لوأنا انزل علینا الکتاب» - این جواب کفار **مکه** است که گفته بودند: قاتل الله **الیهود والنصاری**! کیف کذّبوا انبیاءهم! لو جاءنا نذیر و کتاب

لکنا اهدی منهم. انکار نمودند، وطعن کردند برجهودان و ترسایان که تکذیب انبیا و کتاب خدا کردند، و گفتند: اگر بما پیغامبری یا کتابی آمدی، ما بهتر قبول کردیمی(۱)، و راست راه تر بودیمی (۲). رب العالمین ایشانرا درین سخن دروغ زن کرد، گفت: « فقد جاءکم بینة من ربکم وهدی ورحمة »- هدی من الضلالة، ورحمة من العذاب، ونجاة من المهلکات. آمد بشما قرآن، و در آن کافر شدید، ودروغ شمردید.

« فمن اظلم ممن کذب بآیات الله »- یعنی: بالقرآن، « وصدف عنها » ای اعرض عنها، فلم یؤمن بها. پس بر سبیل تهدید و وعید گفت: « سنجزی » ای: فی الاخرة « الّذین یصدفون عن آیاتنا سوء العذاب بما کانوا یصدفون ».

« هل ینظرون »- ای: ما ینظر کفار **مکة** بالایمان، « الاان تأتیهم الملائکة» قرأ **حمزة** و **الکسائی**: « الا أن یأتیهم » بالیاء، یعنی: الا ان یأتیهم ملك الموت وحده بالموت، « او یأتی ربك » یوم القیامة فی ظلل من الغمام. « او یأتی بعض آیات ربك لاینفع نفساً ایمانها » یعنی نفساً کافرة حین لم تؤمن من قبل أن تجیء هذه الایة. « لم تکن آمنت من قبل »- یقول: لم تکن صدّقت قبل طلوع الشمس من مغربها، اولم تکن کسبت فی ایمانها خیراً. یقول: لم تکن عملت هذه النفس قبل طلوع الشمس من معربها، فانه لایقبل منها بعد طلوعها، و من کان یقبل منه قبل طلوع الشمس، فانه یقبل منه بعد طلوعها.

قوله: « او کسبت فی ایمانها خیراً »- دلیل علی ان العمل مع الایمان مشروط. روی **ابوهریرة** قال: قال رسول الله(ص): « ثلاث اذاخرجن لاینفع نفساً ایمانها لم تکن آمنت من قبل، او کسبت فی ایمانها خیراً: طلوع الشمس من مغربها والدجال ودابة الارض»، وقال (ص): « لاتقوم الساعة حتی تطلع الشمس من مغربها، فاذا طلعت ورآها الناس آمنوا اجمعون، و ذلك حین لاینفع نفساً ایمانها»، ثم قرأ الایة. و قال (ص): « بادروا بالاعمال

۱ و۲- الف: کردید... بودید.

ستاً : الدخان والدجال و دابة الارض‌وطلوع‌الشمس من مغربها وأمر العامة یعنی‌القیامة و خویصّة احدکم یعنی‌موته » .

و **حذیفة** بن **اسیدالغفاری** گفت : رسول خدا (ص) روزی بیرون آمد ، و ما جمعی یاران بهم نشسته بودیم ، و مذاکره میکردیم درکار قیامت و شدت وهول آن. رسول خدا (ص) چون دانست که ما حدیث قیامت میکنیم ، گفت : رستاخیز پدیدنیاید، و قیامت برنخیزد تا نخست ده آیت به بینند . ده نشان از نشانهای قیامت دخان است و **دجال** و دابه و طلوع الشمس من مغربها و نزول **عیسی** و **یأجوج** و **مأجوج** و سه خسف یکی بمشرق یکی بمغرب یکی بجزیرهٔ عرب ، دهم نار تخرج من‌الیمن تطردالناس الی محشرهم ، ویروی نار تخرج من قعرعدن تسوق الناس الی المحشر ، و یروی فی‌العاشرة ریح تلقی‌الناس فی‌البحر.

« قل‌انتظروا » یعنی‌احد هذه‌الاشیاء ، « انا منتظرون » بکم احدها ، وقیل‌انها نسخت بآیة‌السیف .

و در بیان آفتاب برآمدن از مغرب خبری جامع است بروایت **عکرمه** از **ابن عباس** از رسول‌خدا (ص)، گفتا : آفتاب که بمغرب فرو میشود ، آن ساعت او را بآسمان هفتم می‌برند ، تا بمستقرخویش رسد زیر**عرش** مجید . پس‌بوقت صبح دستوری خواهد که از کجا برآیم ؟ فرمان آید که : هم از مطلع خویش برآی از جانب مشرق، و او را بتازگی هرروز نور دهند و روشنائی . پس بآسمانها ودرجات بهشت گذاره کند و فرو آید ، حیال المشرق فی‌سرعة طیران الملائکة ، تا باین آسمان دنیا رسد . آن ساعت وقت انفجار صبح بود . گفتا : روزگار برین نسق همی رود تا بارادت حق قیامت نزدیك گردد ، و جهان همه کفر و فساد و معاصی بگیرد . منکر آشکارا شود ، و امر معروف بردارند ، تا شبی در رسد که آفتاب برعادت خویش دستوری بازگشتن‌خواهد ،

و قمر همچنان در آفتاب رسد . هر دو سجود کنند ، و دستوری خواهند. دستوری ـ شان ندهند ، تاآن شب بسر آید ، و ظلمت‌روز درآن پیوندد ، و این حال‌اول متهجدان بدانند شب‌خیزان ، که عادت قیام شب داشتند ، و ایشان اندکی باشند در آن وقت، و در آن زمان‌ایشان بیرون آیند ، و در آسمان‌ نگرند ، و تعجب همی کنند که این شب را صبح نیست ، و ظلمت را پایان نیست ، بسر ورد خویش باز میشوند ، و باز بر آسمان می‌نگرند ، و هیچ روشنائی صبح پیدا نه ، تا زمانی در گذرد ، وستارگان اول شب باز پدیدآیند بمکان خویش ، چنانکه هرشب می دیدند . بدانند که روزی در ظلمت گذشت و آفتاب نیامد ، همه شب زاری کنند ،و در اوراد خویش بیفزایند ، تا آن شب نیز در گذرد ، و روز همچنان در تاریکی بآن پیوسته ، تا سوم شب بگذرد ، و عالمیان همه بدانند ، و غریو و زاری در جهان افتد ، و از هول قیامت بیم در دلها ، و لرزه براندامها افتد ، و مؤمنان آن روزگار ومتعبدان درهرشهری بمسجدها جمع‌شوند، و تضرع کنند . چون سه شب گذشت ، رب‌العزة جل جلاله و عز کبریاؤه **جبرئیل** را بفرستد ، تا شمس و قمر هر دو بهم از جانب مغرب برآیند ، نور از ایشان واستده ، که ایشانرا هیچ روشنائی‌نه ، بر آن مثال که هر بار ایشانرا کسوف افتادی سیاه برآیند همچون دوشتر قرین یکدیگر ، منازع یکدیگر ، تا کدام یکی در پیش افتد . اینست که رب‌العزة گفت : « وجمع‌الشمس والقمر » .

قال : « فتذهل الامهات عن اولادها والاحبة عن ثمرات قلوبها ، و یجأرون الی‌الله بالبکاء والصراخ . فأماالصالحون والابرار ینفعهم بکاؤهم یومئذ ، و یکتب لهم ذلك عبادة ، وأماالفاسقون والفجار فلاینفعهم بکاؤهم یومئذ ،ویکتب ذلك علیهم حسرة » .

پس چون شمس‌وقمر برآن صفت بسرهٔ آسمان‌رسند ، **جبرئیل** آید بفرمان حق جل جلاله ، و ایشان را بازگرداند سوی مغرب ، و در مغرب دری است که آنرا

باب‌التوبه گویند. **عمر خطاب** گفت: بأبی انت و أمی یا رسول‌الله! و ما باب‌التوبة؟ فقال: «یاعمر! خلق‌الله باباً للتوبة، خلف‌المغرب، له مصراعان من‌ذهب مشکلان بالدر والجواهر، ما بین‌المصراع الی‌المصراع الاخر اربعین سنة للراکب المسرع، فذلك الباب مفتوح منذخلق‌الله خلقه‌الی‌صبیحة تلك‌اللیلة عند طلوع‌الشمس والقمرمن مغاربهما، ولم یتب عبد من‌عبادالله توبة نصوحاً منذ خلق‌الله‌آدم الی ذلك‌الیوم الا ولجت تلك‌التوبة فی‌ذلك‌الباب، ثم ترفع الی‌الله».

پس چون باز گردند آفتاب و ماه از میان آسمان بسوی مغرب، نه بمغرب خویش فرو شوند، چنانکه هربار میشدند، بلکه‌بآن در توبت فرو شوند، و پس از آن در فراز کنند، و استوار ببندند، که نیز نگشایند، پس ازآن توبت هیچ کس نپذیرند، واسلام هیچ کس بکار نیاید مگر کسی که پیش ازآن مسلمان بوده ومحسن، فذلك قوله: «یوم یأتی بعض آیات ربك لاینفع نفساً ایمانها لم تکن آمنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیراً». فقال **ابی بن کعب** بأبی انت وامی یارسول‌الله! فکیف بالشمس والقمر یومئذ؟ وبعد ذلك؟ وکیف بالناس والدنیا؟ فقال: «یا **ابی**! ان‌الشمس والقمر یکسبان بعد ذلك الضوء والنور، ثم یطلعان علی‌الناس و یغربان، کماکانا قبل ذلك یطلعان و یغربان، و اماالناس فأنهم رأو ما رأوا من فظاعة تلك‌الایة و عظمها، فیلحون‌علی‌الدنیا حتی‌یجروا فیهاالانهار، و یغرسوا فیهاالاشجار، ویبنواالبنیان، وأماالدنیا فلونتج لرجل منهم لم یر کبه حتی تقوم‌الساعة من‌لدن طلوع‌الشمس من مغربها الی أن ینفخ‌فی‌الصور».

«ان‌الذین فارقوا دینهم» - بالف قراءت **حمزه** و **کسائی** است. می گوید: ایشان که‌از دین‌خویش جدا شدند، وبی دین ماندند. باقی «فرّقوا» خوانند بتشدید، یعنی‌جعلوا دین‌الله وهو واحد دین **ابراهیم** ادیاناً مختلفة، فتهود قوم، و تنصر قوم، و تمجس قوم. و گفته‌اند: «فرقوا دینهم» آنست که دین خویش‌پاره پاره کردند، در

بعضی تسلیم و دربعضی تکلف ، دربعضی اتباع و در بعضی مخالفت ، در بعضی استسلام ، و در بعضی تحریف ، و آنچه رب العزة گفت : « جعلوا القرآن عضین » هم برین تأویل است ، یعنی: آنرا اجزا کردند . جزئی بپذیرفتند ، و جزئی نپذیرفتند ، چنانکه قومی گفتند : « نؤمن ببعض و نکفر ببعض » ، و آن جهودان اند در آن آیت ، تاایشانرا گفتند: « افتؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض » ؟! و این « جعلوا القرآن عضین » مشرکان مکه‌اند ، « و فرقوا دینهم » اهل بدع‌اند تا روز رستاخیز . و آنجا گفت : « لاتتفرقوا فیه » نهی است از آنچه مبتدعان کردند از تفریق دین خویش .

« وکانوا شیعاً » ـ ای فرقاً و احزاباً . روی **طاوس** عن **ابی هریرة** ، قال : قال رسول‌الله (ص) فی هذه‌الایة : « ان‌الذین فرقوا دینهم و کانوا شیعاً لست منهم فی شیء » و لیسوا منك، هم اهل البدع و اهل الشبهات واهل الضلالة من هذه‌الامة .

و روی **ابوأمامة** عن‌النبی (ص)، قال : « هم **الخوارج** » ، قیل: واهل‌البدع فی هذه‌الامة کلهم خوارج . روی **زاذان ابوعمر** ، قال: قال لی **علی**: یابا **عمر** ! اتدری علی کم افترقت **الیهود** » ؟ قلت:الله و رسوله اعلم . قال : « افترقت علی احدی و سبعین فرقة ، کلها فی‌الهاویة الا واحدة هی‌الناجیة . اتدری علم کم تفرق هذه‌الامة » ؟ قلت : الله ورسوله اعلم. قال: « تفرق علی ثلاث وسبعین فرقة ،کلها فی‌الهاویة الاواحدة هی‌الناجیة ». ثم قال **علی** : « اتدری علی کم تفترق علیّ » ؟ قلت : وانه لتفترق فیك یا امیرالمؤمنین ؟ قال : « نعم، تفترق فیّ ثنتی عشرة فرقة ،کلها فی‌الهاویة‌الا واحدة هی‌الناجیة و انت منهم یا **باعمر**» .

و قال‌النبی (ص) : «لیأتین علی‌امتی کما اتی‌علی بنی‌اسرائیل‌حذوالنعل بالنعل، حتی ان کان منهم من اتی امة علانیة ، لکان فی‌امتی من یصنع ذلك ، و ان بنی‌اسرائیل تفرقت علی ثنتین و سبعین ملة ، وتفترق امتی‌علی ثلاث وسبعین‌ملة ، کلهم فی‌النار الا ملة

واحدة ». قالوا : من هم یا رسول الله ؟ قال : « ما انا علیه و اصحابی » . درین خبر اختلاف روایات است واختلاف الفاظ ، وشرح آن برسبیل اختصار در سورة آل عمران رفت .

« لست منهم فی شیء » - ای لیس الیك شیء من امرهم. « انما امرهم الی الله» یعنی لم تؤمر یا محمّد! بقتالهم، فلما امر بقتالهم نسخ هذا ، وقیل : لیس علیك من جنایتهم ضرر ، انما امرهم الی الله ای یتولی جزاءهم . « ثم ینبئهم بما کانوا یفعلون » ای یعاقبهم و یجازیهم .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « قل تعالوا » الایة _ جلیل و جبار ، خدای بزرگوار ، وفادار نیکوکار ، خداوند دادگر ، گشایندهٔ هردر ، آغاز کنندهٔ هرسر، از لطیفی ومهربانی که که هست بر بندگان، وبنده نوازی وکارسازی وخداوندی خودرا که فرا مینمایدبایشان، درین آیت رهیگان را (۱) بتوحید راه می‌نماید ، و بر اخلاق پسندیده میخواند ، و از فواحش و کبائر باز می‌زند ، وآنچه زهر دین ایشان است فرا می‌نماید ، و ازآن پرهیز میفرماید، همچون طبیب مهربان که بسر بیمارشود ، وعلت شناسد ، ودارو داند ، گوید: این خور که ترا سازنده است ، آن مخور که ترا هلاك کننده است . هرچه سازگار بود بدان وصیت کند . هرچه زیان کار بود ، ازآن پرهیز فرماید . رب العزة بسعت رحمت خویش با بنده همین میکند . از شرك پرهیز می‌فرماید ، که شرك زهر دین است ، آن زهری که تریاق (۲) مغفرت آنرا سود ندارد : « ان الله لایغفر أن یشرك به » .

شرك دوقسم است : شرك جلی ، و شرك خفی . شرك جلی عبادت اصنام است ، و شرك خفی ملاحظهٔ خلق بچشم اعظام . آن یکی از بهشت و درجات محروم گرداند، و این یکی از روح مناجات .

۱ - ج : بندگان را . ۲ - ج : تریاك.

پس آنکه محرمات و فواحش لختی برشمرد، و از آن حذر نمود، و باخلاق پسندیده بر طاعت الله فرمود، گفت: عقوق پدر و مادر بگذارید، و توقیر ایشان بردست گیرید، و فرزندان را از درویشی مکشید، و روزی گمار را درضمان استوار دارید، و در نهان و آشکارا گرد خیانت مگردید، وآب‌روی خویش بمبرید (۱)، واز خوردن مال یتیم پرهیز کنید، و بچشم تکریم و شفقت بدو نگرید، و در معاملات خلق برانصاف روید، و از مظالم و تبعات دور باشید، و پیمانه و ترازو راست دارید، تا برستاخیر در مقام ترازو نجات یابید. اینست‌وصیت خداوند بندگان. نیوشید وبکاردارید تا برهید.

اگر کسی گوید: احسان با پدر و مادر در قرآن ثانی توحید ساختن چه حکمت است؟ جواب آنست که آدمی در وجودآمد اول باختراع وایجاد حق، وآنچه ویرا دربایست بود از خلق و خلق و روزی و غیر آن‌ویرا بیافرید، و آنکه بثانی‌الحال بتربیت پدر ومادر. پس وجود کمال ویرا دوسبب است: سبب اول اختراع حق سبحانه و تعالی، و سبب دوم تربیت پدر و مادر. پس چون الله ویرا بیافرید، برخود رحمت نبشت (۲) ازبهر وی، وبرمقابل‌آن شکر ونعمت توحید بروی واجب کرد. این‌برحمت خویش کرد. همچنین چون مادر و پدر سبب وجود وی بودند، از راه تربیت و رحمت که الله دردل‌ایشان نهاد، شکرآن نعمت تربیت برایشان‌واجب کرد باحسان با ایشان. ازینجا مناسبتی ظاهر گشت میان رحم و رحمت، مناسبتی معنوی بعد ازمناسبت لفظی، از اینجاست که شکر والدین و احسان باایشان در نظر شرع عظیم است و بزرگ و ثانی توحید، تا رب‌العزة جل جلاله که میگوید: «ان اشکر لی و لوالدیك»، «الا تعبدو الا ایاه و بالوالدین احساناً» تنبیهی باشد خلق راکه ایشان وجود فرزند را سبب آخراند، چنانکه الله جل جلاله سبب اول است.

۱ - ج: مبرید. ۲ - ج: نوشت.

« واذا قلتم فاعدلوا » ـ سخن چون بعدل رود در عاجل و آجل آنرا تبعه‌ای نبود ، ولیس ذلك الا ذکر الله عز و جل . **بو سلیمان** گفت : « اذا قلتم فاعدلوا» یعنی اذا تکلمتم فتکلموا بذکره . سخن که گوئید سخن خدا گوئید ، و کتاب اوخوانید ، و حدیث او کنید . پیر **بوعلی سیاه** قدس الله روحه هر که که درویشی سوخته‌ای بروی‌در شدی، چراغ وی فرا چراغ وی داشتی ، و از درد دل بنالیدی ، گفتی : مردی ام فارغ . شغلی ندارم .کاری ندانم . سروسامان خود گم کرده‌ام . درغرقاب حیرت دستی می زنم . دستگیری می طلبم . دمسازی میجویم ، تا با من حدیث دوست کند ، من با وی حدیث دوست کنم ، کزحدیث دوست بوی دوست آید :

این دیدهٔ من همه جمالت خواهد طبع دل من بوی وصالت خواهد
بخشای بر آنکسی که‌اندرشب وروز در خواب بآرزو خیالت خواهد .

« وبعهد الله اوفوا » ـ قال **الجوزجانی** : العهود کثیرة ، وأحق العهود بالوفاءِ الامر بالمعروف والنهی عن المنکر، تأمر نفسك بالمعروف ، فان قبلت منك، و الا رضتها بالجوع والسهر و کثرة الذکر و مجالسة الصالحین لترغب فی المعروف . ثم تأمرغیرك ، و تنهی نفسك عن المنکر ، فان قبلت والاّ فأدّبها بالسّیاحة و التقطع والعزلة و قلة الکلام و ملازمة الصبر لتنتهی، فاذا انتهت فانه الناس عن المنکر .

« ثم آتینا موسی الکتاب تماماً » الایة ـ ای **محمد** ! پس از آنکه راه شرع نمودی ، وآداب واحکام شرع درآموختی ، ومحللات و محرمات روشن کردی ، وبامر معروف و نهی منکر فرمودی ، بشارت ده ایشانرا که این نعمت بر ایشان تمام کنم . امروز بروح مناجات وحلاوت طاعات، وفردا بنعیم باقی و فضائل درجات. سنت ما چنین است . ماپیغامبران ومؤمنان **موسی** و **بنی‌اسرائیل** را گفتیم: « تماماً علی الذی احسن ». مصطفی محمد عربی وامّت ویرا گفتیم : « اتممت علیکم نعمتی » ، وتمام نعمت آنست

که چراغ هدایت از روزن رسالت بتأیید الهیت در دل شما افروختیم ، تا بصراط مستقیم راه بردید ، ودر سنت و جماعت راست رفتید ، تا از خوض معترضان و جدال مضطران و تأویل **جهمیان** وساختهٔ متبدعان آزاد گشتید . اینست که رب‌العالمین گفت : « وأن‌هذا صراطی مستقیماً فاتبعوه ». براین صراط مستقیم محکم باشید ، وبر پی آن روید ، ومنهج صواب آن دانید ، وسبب نجات آن شناسید ، تا بنعیم باقی وسعادت جاودان رسید ، نه بینی که درآخر ورد گفت رب‌العزة : « ان‌الذین فرقوا دینهم وکانوا شیعاً لست منهم‌فی‌شیء ». ایشان که صراط مستقیم‌را پی بر نبودند ، و درسنت و جماعت راست نرفتند ، و راههای حیرت وضلالت بر گرفتند ، نه ایشان امت تواند ازروی اتّباع ، نه تو شفیع ایشان . نه ایشان را نور بصیرت ، نه چراغ معرفت ، نه سخن بر بیّنت ، نه اتّباع کتاب وسنت . **مصطفی** (ص) ایشانرا میگوید : « یکون فی آخرالزمان دجالون کذابون ، یأتونکم من الاحادیث بمالم تسمعوا انتم ولاآباؤکم ، فایاکم وایاهم ، لایضلونکم‌ولایفتنونکم »!

١٩- النوبة الاولی

قوله تعالی : « **من جاء بالحسنة** » هر که نیکی آرد « **فله عشرامثالها** » او را است فردا ده چندان « **ومن جاء بالسّیّئة** » وهر که بدی‌آرد « **فلا یجزی الاّ مثلها** » پاداش‌ندهند اورا مگر هم‌چندان « **وهم لایظلمون(١٦٠)** » و بر هردو ازما ستم‌نیاید.

« **قل** » گوی یا **محمد** ! « **انّنی هدانی ربّی** » من آنم که راه نمود مرا خداوند من « **الی صراط مستقیم** » بر راه راست . « **دیناً قیماً** » دینی پاینده راست « **ملّة ابراهیم** » کیش ابراهیم« **حنیفاً** »آن‌موحد مخلص پاك « **وماکان من‌المشرکین (١٦١)** » و ابراهیم از انبازگیرندگان نبود با خدای .

« **قل انّ صلوتی** » گوی نماز من « **ونسکی** » و سجود من و قربان من

« **ومحیای و مماتی** » وزندگانی من ومرگی (١) من« **لله** » خدایرا است« **ربّ العالمین (١٦٢)** » خداوند جهانیان .

« **لا شریك له** » با وی انباز نیست « **و بذلك امرت** » و بدین فرمودند مرا « **وأنا اوّل المسلمین (١٦٣)** » ومن اول مسلمانم که گردن نهاد ویرا .

« **قل اغیرالله ابغی ربّاً** » گوی جز از الله خداوندی جویم؟ « **و هو ربّ کلّ شیء** » واو خداوند همه چیزی است « **ولا تکسب کلّ نفس الّاعلیها** » و هیچ کس چیزی نکند مگر بر خویشتن « **ولا تزر وازرة** » و بر ندارد هیچ بر دارنده ای « **وزر اخری** » کرد بد تنی دیگر « **ثمّ الی ربّکم مرجعکم** » آنکه با خدای است باز گشت شما « **فینبّئکم** » تا خبر کند شما را « **بما کنتم فیه تختلفون (١٦٤)** » بآنچه در آن بودید از اختلاف، وجدا جذ (٢) که میگفتید.

« **وهوالّذی جعلکم خلائف الارض** » اوآنست که شما را کرد خلیفتان زمین « **ورفع بعضکم فوق بعض درجات** » و بر داشت شما را زبر یکدیگر بپایها افزونی« **لیبلوکم** » آنرا تابیازماید شما را « **فیما آتیکم** » درآنچه شمارا داد،سپاس‌دار یابد یا ناسپاس « **انّ ربّك سریع العقاب** » که خداوند تو نا سپاسان را زود گیر است « **وانّه لغفور رحیم (١٦٥)** » وسپاس داران را آمرزگار و بخشاینده .

النوبة الثانية

قوله تعالی : « من جاء بالحسنة فله عشر امثالها » - قراءت **یعقوب** « عشر » بتنوین است ، « امثالها » برفع ، ومعناه : فله حسنات عشر امثالها ، ای امثال الحسنة

١- ج : مرگ . ٢- ج : مخالفت .

التی عملها. باقی باضافت خوانند، ومعناه: فله عشرحسنات امثالها. قومی گفتند: حسنة درین آیت توحید است، و سیئة شرك، میگوید جل جلاله: هر که فردا در قیامت توحید آرد، که در دنیا موحّد بوده، و خدایرا بیگانگی شناخته، و شرك نیاورده، عمل وی مضاعف کنند، یکی را ده نویسند، وبده جزا دهند، و هر که شرك آرد که در دنیا مشرك بوده، جزاءِ خود بیند مثل فعل خود، بسزای خود، وآن جزاء آتش دوزخ است، وعقوبت جاودان، یعنی که این عقوبت مثل آن عمل است، که آن عمل اعظم الذنوب است، و این آتش اعظم العقوبات، و ذلك قوله تعالی: «جزاء وفاقاً» ای وافق الجزاء العمل.

قومی گفتند: آیت عام است در حسنات وسیئات، یعنی: من عمل من المؤمنین حسنة کتبت له عشر حسنات، و من جاء بالسیئة ای الخطیئة فلا یجزی الا جزاء مثلها، لایکون اکثر منها. میگوید: نیکوکار را نیکی مضاعف کنیم، یکی ده نویسیم، و بد کردار را یکی یکی نویسیم، ودرآن نیفزائیم: آنکه گفت:

«وهم لایظلمون» ای: ولا یظلمون فتیلا. الفریقین جمیعاً. نه ازنیکوکارنیکی کاهیم و نه مزد او، ونه بربد کردارجرم افزائیم ناکرده. ورسول خدا (ص) باین معنی اشارت کرده در آن خبر که گفت: «من صام رمضان وأتبعه بستّ من شوال، فقد صام السنة کلها، فأحسنوا ان شئتم»، و عن ابی ذر، قال: قال رسول الله (ص): «یقول الله عزوجل من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و ازید، و من جاء بالسیئة فجزاء سیئة مثلها او اعفو، ومن تقرب منی شبراً تقربت منه ذراعاً، ومن تقرب منی ذراعاً، تقربت منه باعاً، ومن أتانی یمشی اتیته هرولة، و من لقینی بقراب الارض خطیئة لایشرك بی شیئاً، لقیته بمثلها مغفرة».

قال ابن عمر: الایة فی غیر الصدقات من الحسنات، فأما الصدقات تضاعف سبع

مائة ضعف ، وقال **قتاده** : ذکرلنا ان نبی‌الله(ص) قال : « الاعمال ستة ، فموجبة و موجبة، و مضاعفة و مضاعفة ، و مثل بمثل ، فأما الموجبتان فمن لقی‌الله لا یشرك به شیئاً دخل الجنة، ومن لقی الله یشرك به دخل النار ، وامّا المضاعفتان فنفقة الرجل علی اهله عشرامثالها ، ونفقة الرجل فی‌سبیل الله سبع مائة ضعف ، وامّا مثل بمثل ، فان العبد اذاهمّ بحسنة لم یعملها کتبت واحدة ، واذاهمّ بسیئة ثم عملها کتب سیئة» .

و قال **سفیان الثوری**: لما نزلت : «من جاء بالحسنة‌فله عشر امثالها » ، قال النبی (ص) « زدنی » ، فنزلت : « مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة » الایة . قال : « یا رب زد امتی، » فنزلت: « من‌ذاالذی یقرض الله قرضاً حسناً فیضا عفه»؟ الایة . قال : یا رب زد أمتی، فنزلت : « انمایوفّی الصابرون اجرهم بغیرحساب » ، وقیل: من جاء بالایمان فقد جاء بعشر حسنات، و هی المذکورة فی قوله تعالی : «ان المسلمین والمسلمات » الایة ، و گفته‌اند : معنی تضعیف آنست که اعمال بنده امروز درسرای عمل یکی یکی نویسند ، اما فردا در سرای جزا رب العزة گوید : بنده من ! کم تتمنّی علی طاعتك من‌الثواب ؟ چند خواهی که ترادهم از ثواب عمل خویش ؟ چندانکه بنده خواهد رب العزة بفضل خود ده چندانکه بنده خواهد دهد بسزای خود ، والله بسزای خودبفضل خود دهد. یکی را ده چندانکه بنده خواهد دهد ، چنانکه گفت : « فله عشر امثالها » . دیگری را اضعاف مضاعفه دهد ، چنانکه گفت : « فیضاعفه له اضعافاً کثیرة » ، و حکمت در آنکه « من جاء بالحسنة » گفت، ونگفت «من عمل بالحسنة »آنست که: این‌لفظ شامل است براقوال و افعال و اسرار ، و لفظ عمل جز براعمال نیفتد ، و حسنات بنده هم قول زبان است ، وهم عمل ارکان ، وهم نیّت دل ، وهمه در تحت « جاء بالحسنة » شود ، ونیز نه هر که عمل کرد مقبول‌آمد وشایسته، وبقیامت رسیده، و ثواب‌آن یافته . پس‌کار آن دارد که بقیامت برد شایسته وپذیرفته وبوی نجات یافته .

مردی فرا **شیخ الاسلام** گفت: خدای از تو عبادت بپذیراد(۱) . شیخ‌الاسلام گفت: مگوی چنین، که‌او اگر خواهد بپذیرد ، و آنگه بخصمان‌دهد. چنین گوی: خدای تورا بپذیراد (۱) تا از رستگان باشیم . و گفته اند که این‌تضعیف حسنات خاصیت امت **محمّد** است، که ایشان دین که پذیرفتند برضا پذیرفتند نه‌بکراهیت ، و امتهای پیشینه دین بکراهیت پذیرفتند . نه بینی قوم **موسی** که تا کوه بر سر ایشان بنداشتند ، دین حق‌و کتاب خدا قبول نکردند ، و ذلك فی‌قوله تعالی : « واذ نتقنا الجبل فوقهم » الایة، و نظیر الایة قوله « من جاءَ بالحسنة فله خیرمنها » . قیل : فیه تقدیم و تأخیر ، یعنی : فله منها خیر، وقیل : یعنی بذلك الاضعاف ، وهی‌خیرله ، اذ لامطمع‌للخصوم‌فی‌الاضعاف، و انما طمعهم فی‌عمل‌العبد ، و لان‌الطاعة علی استحقاق العبد ، والاضعاف علی استحقاق الرب، وقیل: « فله خیرمنها » یعنی‌رضوان‌الله ، یقول‌الله تعالی: « ورضوان من‌الله اکبر».

قوله: « قل‌اننی‌هدانی ربی‌الی‌صراط مستقیم» یعنی : دین‌الاسلام. آنگه تفسیر کرد، گفت: « دیناً قیماً » یعنی‌مستقیماً علی‌نهایة‌الاستقامة . **ابن کثیر و ابوعمرو ونافع** « قیّماً » بتشدید خوانند. باقی« قیماً » بتخفیف. قیم‌مصدر است‌همچون کبر وصغر، یعنی دیناً ذاقیم ای ذا استقامة تامة . قیّم بوزن فیعل بناءِ مبالغت‌است دروصف استقامت ، یعنی بنهایت استقامت است این دین ، و بر کمال راستی . حکم آن ثابت ، شرح آن لازم . نسخ در شرایع‌آن روا نه ، و باطل را بدان راه نه ، و اصل آن سه چیز است : کتاب و سنت واجماع ، کتاب خدا وسنت **مصطفی**و اجماع مسلمانان . کتاب و سنت آنند که رب‌العزة در یك آیت جمع کرد : « وأنزلنا الیك الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم » ، و اجماع آنست که گفت جل جلاله : « و یتبع غیرسبیل‌المؤمنین » . این سبیل مؤمنان اجماع است . هر که خرق اجماع کند ، کتاب وسنت را رد کرد ، وهر که کتاب وسنت را رد کرد ، از دین اسلام بیرون شد .

۱ - الف : بپذیرا .

« دیناً قیماً » ـ **زجاج** گفت: دیناً نصب علی‌المفعول به ، یعنی عـرّفنی دیناً ، و قیل معناه : اتبعوا دیناً قیماً والزموه . و « قیماً » نصب علی الوصف . « ملة » نصب علی‌البدل، « حنیفاً » نصب علی‌الحال ، یعنی فی‌حال حنیفیته و استقامته . ودین‌اسلام را بملت **ابراهیم** وصف کردن از آن است تا خلق در آن رغبت بیش (۱) کنند ، که همه اهل دینها در عرب و عجم ابراهیم‌را بزرگ دارند ، و دینی که بوی منسوب باشد در آن رغبت نمایند. روی ان‌النبی (ص) کان اذا اصبح یقول : « اصبحنا علی فطرةالاسلام و کلمةالاخلاص وملة ابینا **ابراهیم** حنیفاً وما کان مشرکین » .

« قل ان صلاتی ونسکی » ـ ای عبادتی. **زجاج** گفت : معنی« نسك» اخلاص است درعبادت ، یقال: فلان‌ناسك ای عابد لله عزوجل، غیرمشرك به. ازنسیکه گرفته‌اند، وهی‌النقرةالمذابة المصفاة من کل خلط ، و گفته‌اند : نسیکه قربان است ، ونسك ذبایح است‌درحج وعمره . « ومحیای » ـ قراءت عامهٔ قراءبفتح یاء است، مگر **نافع** که بسکون یاء خواند . یقول : هو یحیینی و هو یمیتنی ، وانا اتوجه بصلاتی و سائرالمناسك الی‌الله عزوجل، لا الی غیره . قال **یمان** : محیای بالعمل الصالح، ومماتی اذا متّ علی‌الایمان « لله رب‌العالمین » رب‌الجن‌والانس ، والعالم کلها .

« لاشریك له و بذلك امرت »ـ میگوید : زندگانی من درعبادت وطاعت، و مرگی (۲) من برایمان‌و شهادت، بتوفیق وهدایت خدا است. مرا بدان‌راه نمود ، ومرا بدان فرمود. « وانا اول المسلمین » ـ ومن اول مسلمانم ازاین‌امت ودرین زمان ، وقیل: و انا اول من‌استحق هذاالاسم.

« قل اغیر الله » ـ این آیت جواب است مشرکان **قریش** را که میان خویش و میان وی نصف میساختند در دین ، وممالات میخواستند، که او بایشان گراید بچیزی،

---

۱ ـ ج : بیشتر . ۲ ـ ج : مرگ .

تا ایشان با او گرایند بچیزی ، چنانکه گفت : « ودّوا لو تدهن فیدهنون» . میگوید:
ای **محمّد** : ایشانرا جواب ده : «اغیر الله ابغی رباً » - ای اتخذ رباً «وهو رب کل شیء »
فی‌السموات وفی‌الارض . جز ازالله خدائی‌جویم ، ودیگری‌را بمعبودی پسندم ، وبخدائی
گیرم ؟! و الله است که خداوند است هرچیز راکه آنرا خداوند خوانند ، خدای همهٔ
خداوندان است ، و آفریدگار همگان است ، وکردگار جهان وجهانیان است .

« و لا تکسب کل نفس الا علیها » - لا تجنی نفس ذنباً الّا اخذت به . « ولا
تزر وازرة وزر اخری»- این‌جواب **ولید مغیره** است، که گفته بود :اتّبعوا سبیلی‌احمل
اوزارکم . او را جواب دادند که : لایحمل‌احد جنایة غیره ، حتّی لایؤاخذ به‌الجانی .
« ثم الی ربکم مرجعکم » - این وعید است ، « فینبّئکم بما کنتم فیه » یعنی فی‌الدین
« تختلفون » - گفته‌اند : این اختلاف ایشان اختلاف است در کار **محمد** و در قرآن .
قومی گفتند :ساحر است . قومی گفتند : شاعر . قومی گفتند : مجنون ، ودرقرآن همچنین
طایفه‌ای گفتند: « اساطیرالاولین » . قومی گفتند : « ان‌هذا الا سحر یوثر. ان هذا الا قول
البشر » .

« وهو الذی جعلکم »- یا **محمد** ! «خلائف» الامم‌الماضیة فی‌الارض بأن‌اهلکهم
وأورثکم‌الارض بعدهم . همانست که آنجا گفت : « ان الارض یرثهاعبادی الصالحون »،
وقیل : « خلائف الارض » ای سکان الارض بدل الجن ، وقیل : یخلف اهل کل عصر من
کان قبله . خلیفه‌آمده بود از پس پیشینه‌ای ، و خلائف جمع است کصحیفة وصحائف ، و
سفینة وسفائن ، ووصیفة و وصائف .

سه کس آنند که‌خلافت‌را نامزدند درقرآن: یکی **آدم** ، دیگر**داود** ، سدیگر
ابوبکر صدیق .آدم را گفت : « انی جاعل فی الارض خلیفة » . **داود** را گفت : « انا
جعلناک‌خلیفة فی‌الارض». **ابوبکر** را گفت: « لیستخلفنهم فی‌الارض » (۱).آدم خلیفه بود

۱- آیه راجع بخلافت نیست ومؤلف در این مورد تبأویل‌دست‌زده است ,

ابلیس دروطعن کرد، وحسد برد. خلافت با **آدم** بماند وابلیس بلعنت باز گشت: « وان علیك لعنتی » . **داود** خلیفه بود . جهودان درو طعن کردند . خلافت ویرا بماند ، وجهودان ملعون شدند. « لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل » الایة **بو بکر** خلیفه بود ، **رافضیان** بروطعن کردند ، خلافت او را بماند ، ورافضی بلعنت بماند درین جهان و درآن جهان ، چنانکه گفت : « لعنوا فی الدّنیا والاخرة(١).

« ورفع بعضکم فوق بعض درجات » ـ میگوید : شما را برداشت زبر یکدیگر بدرجها ، یکی را بدانش ، یکی را بنسبت ، یکی را بمال ، یکی را بشرف ، یکی را بصورت ، یکی را بصوت ، یکی را بقوت . « لیبلوکم » ـ ای : لیبتلیکم فیما اعطاکم ، لیخبرکم فیما رزقکم ، تا شمارا بیازماید بآن نعمت وروزی که شمارا داد ، تا شکور یابد شما را یا کفور ، مطیع یا عاصی . آنگه گفت : اگر عاصی شوید سریع العقاب واگر مطیع شوید غفور رحیم ام . « سریع العقاب » گفت ، واین عقوبت بقیامت خواهد بود ، یعنی که قیامت نزدیك است ، و رستاخیز بزودی خواهد بود ، و لهذا قال تعالی : « انّهم یرونه بعیداً ونریه قریباً » ، وقال : «ما امر الساعة الا کلمح البصر او هو اقرب» .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « من جاء بالحسنة فله عشر امثالها » ـ فضلا، «ومن جاء بالسیئة فلا یجزی الا مثلها » عدلا . ای خداوندی که اگر فضل کنی فضل ترا حد نیست ، ور عدل کنی برعدل تو رد نیست . اگرفضل کنی تو ازدیگران چه داد وچه بیداد ! ور عدل کنی تو ، فضل دیگران چون باد . ار فضل کنی بفضل سزائی ، ور عدل کنی سزد که نیفزائی . از فضل اوست که حسنات بنده یکی ده شود ، و از فضل او سیئات

١ـ این آیه ربطی برافضیان ندارد، ومؤلف تأویلی بیمورد کرده است .

بحسنات بدل شود . یقول الله تعالی : « فأولئك یبدل الله سیئاتهم حسنات » . روی **ابوذر** قال : قلت : یا رسول الله علّمنی عملا یقربنی من الجنة ، ویباعدنی من النار . قال : « اذا عملت سیـّئة فأتبعها حسنة » . قال : قلت : من الحسنات لا اله الا الله ؟ قال : « هی احسن الحسنات ». حسنات عابدان دیگر است ، و حسنات عارفان دیگر . عابدان در مقام خدمت‌اند ، و عارفان بر بساط شهود درمقام قربت و انس مشاهدت اند . حسنات هر کس براندازهٔ روش او . حسنات زاهدان همّتی است مه از دنیا ، حسنات مریدان مرادی است مه از عقبی . حسنات صدیقان اشتیاقیست وا دیدار (۱) مولی . زاهدان را خدمت است بر سنّت ، مریدانرا معرفت است در مشاهدت ، صدیقان را ثنا است در حقیقت . اینست نهایت روش سالکان ، و غایت رتبت صدّیقان ، وآغاز جذبهٔ حق . **مصطفی** (ص) برین مقام بود که زبان ثنا بگشاد ، بنعت دهشت گفت : « لا احصی ثناء علیك ، انت کما اثنیت علی نفسك » .

« قل اننی هدانی ربی الی صراط مستقیم » ـ صراط مستقیم را بدایتی ونهایتی است . بدایت سنت وجماعت است ، ونهایت انس یافت ودوام مشاهدت . سنت وجماعت آنست که آیات واخبار صفات نا دریافته بجان ودل قبول کنی ، و بتصدیق وتسلیم پیش آئی ، وبراسم وظاهر بایستی (۲) ، و بخیال گردآن نگردی ، واز تکلف وتأویل وتفکر درآن بپرهیزی . بشرط رمت بی زیادت وبی نقصان ، بی قیاس وبی تشبیه وبی کتمان ، و رسانیدن آن چنانکه رسید همچنان .

پیر طریقت گفته : هر که ازدر تصدیق وتسلیم درآید ، ویرا ازسه شربت یکی دهند : یا شربتی دهند از معرفت ، تا دل وی بحق زنده گردد ، یا زهری دهند که نفس اماره در زیر قهر او کشته گردد ، یا شرابی دهند که جان از وجود او مست و سر گشته شود . ازینجا یافت حقیقت وانس صحبت آغاز کند . لذّت خدمت وحلاوت طاعت بیابد . سرور معرفت در پیوندد . بروح مناجات رسد . پس درشغلی افتد که ازآن عبارت نتوان تا آنگاه که همه زندگانی شود درآن :

۱ـ ج : بادیدار . ۲ـ ج : بیستی.

یـا حیوة الروح مـالی لیس لی علم بحـالی
تلك روحی منـك ملأی و سوادی عنـك خـالی

خالی نه‌ای از من و نبینم رویت جانی‌تو که با منی و دیدار نه ای!

« قل ان صلاتی ونسکی ومحیای ومماتی لله » ـ من علم انه بالله، علم انه لله ، فاذا علم نفسه لله ، لم یبق فیه نصیب لغیر الله ، فهو مستسلم لحکم‌الله ، غیر معترض علی تقدیر الله ، ولامعارض لأختیارالله ، ولامعرض عن‌اعتناق امرالله . این آیت از **مصطفی**(ص) اشارت است فرا مقام مواصلت ، ومواصلت بحق پیوستن‌است ، وازخود بازرستن ، ونشان این کار دلی است زنده بفکر ، وزبانی گشاده بذکر ، باخلق عاریت ، وباخود بیگانه ، واز تعلق آسوده ، وبحق آرمیده .

پیر طریقت گفت : الهی ! تارهی را خواندی ، رهی در میان ملأ تنهاست ، تا گفتی که بیا ، هفت اندام رهی شنواست . ازآدمی چه‌آید ! قدر آدمی پیداست ! کیسه تهی وباد پیماست . این کار پیش از **آدم** و **حوا**ست ، وعطا پیش از خوف ورجاست ، اما آدمی بسبب دیدن مبتلا است . بناز کسی است که از سبب دیدن رهاست ، و باخود بجفاست . گرآسیای احوال گردان است ، چه بود ، قطب مشیت بجاست :

ای دوست بجملگی ترا گشتم من حقا که درین‌سخن نه‌زرق‌است ونه‌فن
گرتوزخودی خود برون جستی‌پاك شاید صنما بجـای تو هستم من

« قل اغیرالله ابغی رباً » ـ اسواه اطلب‌حافظاً وراعیاً ووکیلا! وهوالذی کفانی المهم ، و الهمنی‌الرشد ؟! چون سزد که دیگری را پرستم ، و خدای همگان اوست ! از کجا شاید که دیگری را خوانم و کافی مهمات اوست ! چرا بکسی طمع دارم ، و بخشایندهٔ(١) فراخ بخش اوست ! شب معراج با **سید** گفت صلوات الله علیه : یا **محمّد** سمیت نفسی‌معزاً ومذلا، وهم یطلبون‌العزمن‌سوای ! ویطلبون‌الحاجة من‌غیری ! یاسید !

١ ــ ج : بخشندهٔ

يأكلون رزقی ، و يشكرون غيری ! يا **محمّد** ! لم اكلفهم عمل‌الغد ، و هم يطلبون منی رزق غد !

« وهوالذی جعلكم خلائف‌الارض» ـ اين آيت امت **محمّد** را هم تهنيت است، وهم مدحت ، و هم بشارت . تهنيت بسزا ، ومدحت نيكو ، و بشارت تمام . خبر ميدهد كرد گار قديم ، و رهی دار كريم ، جل جلاله ، كه شما كه رهيگان امت **محمّد** ايد وارثان زمين‌شما ايد ، خليفتان خلق وبهينهٔ ذريت **آدم** ، امت پيغامبری مهينهٔ خلق‌عالم. ای شما كه خلائق ايد ! بكتم‌عدم باز شويد ، و بروزنامهٔ خود فرو نگريد ، تا رقم عزل بينيد ، كه ما در ازل منشوركاينات بنام امت محمد نوشتيم(١) .

« و لقد كتبنا فی‌الزبور من بعد الذكر ان‌الارض يرثها عبادی‌الصالحون » ـ بندگانی كه خورشيد فلك ارادت ايشانند ، مقبول شواهد الهيت ايشانند ، مستقر عهد دولت اسلام ايشانند. لختی صدر اول بودند صحابهٔ **مصطفی** ، سرهنگان‌درگاه خدا ، انصار نبوت ورسالت، واشراف دولت‌اسلام ، وملوك مقعد صدق. جوكی(٢) بآخررسيدند، ودر عالم روش سابقان پيوستند . جلال احديت بصائرايشان را سرمهٔ عنايت كشيد ، تا بجمال نبوت ورسالت‌سيد انبيا بينا گشتند ، و بر اتّباع سنت مبارك وی كمر بستند ، و بدوستی وی راست رفتند ، لاجرم از حضرت نبوت اين تحفه يافتند كه : « و اشوقاه الی لقاءِ اخوانی!آن صدر اول واين‌جوك(٣)آخر آنند كه گفت‌رب‌العزة جل جلاله: « ثلة من‌الاولين وثلة من‌الاخرين » ، و **مصطفی** (ص) بهردو اشارت فرموده ، ولاحقه بسابقه دررسانيده ، و گفته : « مثل امتی مثل‌القطر ،لايدری اوله خير ام آخره » ؟ والله اعلم .

١ـ ج : نبشتيم . ٢ـ ج : جوقی . ٣ ـ ج : جوق .

سورة الاعراف

۱ - النوبة الاولى

قوله تعالى

« **بسم‌الله** » بنام خداوند « **الرّحمن** » بخشاینده « **الرّحیم** » مهربان .

« **المص** [۱] » منم خداوند دانای راستگوی ، همه چیز دانم ، و حق از باطل جدا کنم .

« **کتاب** » این نامه‌ای است « **انزل الیك** » فرو فرستاده آمد بتو « **فلا یکن فی صدرك حرج منه** » مبادا که دردل تو گمانی بادا ازآن « **لتنذر به** »تا بیم نمائی‌و آگاه کنی بآن « **وذکری للمؤمنین** [۲] » و یادکاری است گرویدگان را .

« **اتّبعوا** » پس روید(۱) « **ما انزل الیکم من ربکم** »آنرا که فرستاده‌آمد بشما از خداوند شما « **ولاتتّبعوا** » وپس رو مبید (۲) « **من‌دونه** » فرود ازو« **اولیاء** » هیچ معبودان و یاران و دوستان باطل را « **قلیلا ما تذکّرون** [۳] » چون اندك پند می‌پذیرید و حق می دریابید !

« **وکم من قریة** »و چندا از شهرهائی « **اهلکناها** » که تباه کردیم، ومردمان آنرا هلاك کردیم « **فجاءها** » بآن آمد « **بأسنا** » زور گرفتن ما « **بیاتاً** » بشبیخون « **اوهم قائلون** [۴] » یا نیم روز خفته و ایشان در غفلت .

« **فما کان دعویهم** » نبود سخن ایشان وخواندن ایشان و بازخواست ایشان

۱ـ ج : پس‌رو باشید .   ۲ـ ج : مباشید .

« **اذ جاءهم بأسنا** » آنگه که بایشان آمد زور گرفتن ما « **الّا أن قالوا** » مگر که اقرار (۱) دادند و گفتند : « **انّا كنّا ظالمين**(۵) » که گناهکار ما ایم .

« **فلنسئلنّ** » ناچاره خواهیم پرسید « **الّذين ارسل اليهم** » ایشانرا که پیغام بایشان فرستاده آمد که پاسخ چه دادید « **ولنسئلنّ المرسلين** (۶) » و ناچار خواهیم پرسید فرستادگان را که پیغام رسانیدید و جواب چه شنیدید ؟

« **فلنقصّنّ عليهم** » و ناچار بر هر دو قوم خواهیم خواند گفت و کرد ایشان « **بعلم** » بدانش خویش [که دانسته بودیم که همه چه گفتند ، وچه شنیدند ، وچه کردند هردو گروه] « **و ما كنّا غائبين** (۷) » که نا آگاه نبودیم و نه غائب ونه دور .

« **والوزن يومئذ الحق** » و سختن کردار آن روز بودنی است « **فمن ثقلت موازينه** » هر که گران آمد ازفرمان برداری ترازوی وی « **فأولئك هم المفلحون**(۸) » ایشانند که جاوید پیروز آمدگان‌اند .

« **ومن خفّت موازينه** » وهر که سبك آمد از نافرمانی ترازوی وی « **فأولئك الّذين خسروا انفسهم** » ایشان زیان زدگان‌اند ازخویشتن درماندگان « **بما كانوا بآياتنا يظلمون**(۹) » بآنچه برخویشتن ستم میکردند که بسخنان‌ما می‌کافرشدند .

« **و لقد مكّنّاكم فى الارض** » و شما را در زمین نشاندیم و جای دادیم و دست رس وپایگاه « **وجعلنا لكم فيها معايش** » و شما را درآن روزیها و آرام گاهها ساختیم « **قليلا ما تشكرون**(۱۰) » چون اندك می سپاس دارید !

النوبة الثانية

روی **ابی بن كعب** قال ، قال النبی (ص) : « من قرأ سورة **الاعراف** جعل‌الله بينه وبين‌ابليس ستراً ، وكان **آدم** له شفيعاً يوم‌القيامة ». این‌سورة‌الاعراف بعدد کوفیان

۱ـ ج : مگر اقرار که .

دویست وشش آیت است ، وسه هزاروهشتصد وبیست و پنج کلمه ، وسیزده هزاروهشتصد وهفتاد وهفت حرف . جمله بمکه فروآمد بروایت **جو یبر** از **ضحاك** . **مقاتل** گفت: مگر پنج آیت که در مدنیات شمرند : « و اسئلهم عن القریة » تا بآخر پنج آیت . گفت: این پنج آیت به **مدینه** فروآمد باقی همه به **مکّه** فروآمد .

ودرین سورة منسوخ نیست مگر یك آیت ، وهی قوله تعالی: « خذالعفو وأمر بالعرف » . گفته‌اند که : اول این آیت منسوخ است ، ومیانهٔ آیت محکم ، وآخر آیت منسوخ . اول گفت : « خذالعفو » یعنی الفضل من اموالهم ، واین آن بود که در ابتداءِ اسلام کسی که صاحب مال بود ، هزار درم از بهر خویش بنهادی ، یا ثلث مال ، و باقی بصدقه‌دادی. و اگرصاحب‌ضیاع و زرع بودی ، یك‌ساله نفقهٔ خود وعیال بنهادی ، و باقی بصدقه‌دادی. اگر پیشه‌ور بودی، قوت یك روزه بنهادی ، وباقی بصدقه دادی . پس زکوة فرض آنرا منسوخ کرد. ومیانهٔ آیت ، « وأمر بالعرف » یعنی بالمعروف، این‌محکم‌است ، « و أعرض عن الجاهلین » منسوخ است بآیت سیف .

« المص » ـ نامی است ازنامهای **قر آن** بقول **حسن** . آنکه گفت : « کتاب انزل الیك» تامعلوم شود که نام قرآن است . میگوید : قرآن نامه‌ای است فروفرستاده بتو. **ابن‌عباس** گفت: انااللّٰه الصادق. بروایتی دیگرهم‌ازوی : انااللّٰه افصل. **زید بن علی** گفت : انااللّٰه الفاصل. **عکرمه** گفت : انااللّٰه اعلم وأصدق . **عطاءبن ابی رباح** گفت : ثنائی است که اللّٰه بر خویشتن کرد بسزای خویش و بقدر خویش . **ابن‌عباس** گفت : سوگند است که اللّٰه یاد کرد بنام خویش وصفت خویش . قومی گفتند : معنی این‌همانست که گفت : « الم نشرح لك صدرك »؟ وشرح این کلمات درصدر سورةالبقره مستوفی‌رفت .

« کتاب انزل الیك » ـ ای : هذا کتاب انزل الیك ، « فلا یکن فی صدرك حرج منه » ای‌شك منه، ای من الکتاب أنه من‌اللّٰه . نگر که بگمان نباشی که این کتاب

از نزدیك خدا است ، و گفتهٔ اوست ، و صفت و علم اوست . معنی دیگر : فلا یضیقن صدرك بابلاغ ما ارسلت به . باین قول « منه » این « ها » با انذار شود ، میگوید : یا **محمد** ! نگر تا دلت بتنگ نیاید ، واز دشمن نترسی بپیغام رسانیدن ، وایشان را بیم نمودن ، واین از بهر آن گفت که **مصطفی** (ص) در ابتداءِ وحی از دشمنان میترسید و میگفت: « ای ربّ انّی اخاف ان یثلغوا رأسی» . پس رب‌العزة خبرداد که وی در امان و زینهارحق است، واز کید دشمنان معصوم ، وذلك فی قوله تعالی: « والله یعصمك من الناس». پس گفت : « لتنذربه »- یعنی : ایمن باش و مترس ، و بقوت دل پیغام برسان ، وایشان را بیم نمای ، وآگاه کن که این قرآن بآن فرو فرستادیم تاتو بوی انذار کنی، وایشانرا از عذاب ما بترسانی . « وذکری للمؤمنین » یعنی : مواعظ للمصدقین .

« اتّبعوا ما انزل الیکم من ربکم » - این خطاب با اهل **مکه** است . ایشانرا اتباع دین حق میفرماید ، و برطاعت خدا ورسول میخواند ، واز مخالفت دین وپرستیدن بتان باز میزند . میگوید : دین آنست که رسول آورد ، و کتاب خدا بآن فروآمد . برپی آن روید ، و برپی باطل مروید ، و فرود از الله این بتانرا بخدائی مگیرید ، و ایشانرا دوستان و یاران مگیرید ومپسندید .

« قلیلا ما تذکّرون » - یعنی : قلیلا یا معشر المشرکین اتعاظکم ! و قیل : معناه ، قلیلامن یتذکرمنکم ! **حمزه** و **کسائی** و **حفص** از **عاصم**« تذکّرون»بتخفیف ذال خوانند . باقی بتشدید ذال ، مگر **ابن عامر** که بیاء و تاء خواند : « یتذکّرون » علی الغیبة .

« و کم من قریة اهلکناها » -« کم» دومعنی راگویند : کثرة را واستفهام را ، واینجا بمعنی کثرت است ، والقریة المدینة سمّیت قریة، لانها تقری الناس ای تجمعهم. « اهلکناها » ای : اهکنا اهلها بالعذاب ، یعنی الامم الماضین الذین کذّبوا الرسل. خبر

میدهد رب العالمین که مردمان شهرها بسی هلاك کردیم ، و بایشان انواع عذاب فرو کشادیم ، ونشان ایشان از زمین برداشتیم چون **عاد** و **ثمود** و **قوم لوط** و**قوم صالح** و **قوم نوح** و **قوم تبّع** و امثال ایشان . رب العزّة میگوید : « کلٌّ کذب الرسل فحقّ وعید » - اینان همگان رسولان ما را دروغ زن گرفتند ، تا واجب گشت وسزا، رسانیدن بایشان آنچه بیم داده بودیم ایشانرا بآن . آنگه بیان کرد که ایشانرا چون کشتیم و چون هلاك کردیم ، گفت :

« فجاءها بأسنا بیاتاً اوهم قائلون » - بأس و بطش ما وعذاب ما فرا سرایشان نشست ناگاه ، و ایشان درخواب و غفلت . وقت شبیخون و وقت قیلوله بذکر مخصوص کرد ، که باین دو وقت مردم درخواب شوند ، و از حوادث و طوارق غافل باشند . یعنی که ایشان توقّع نداشتند ، و غافل بودند که ناگاه بایشان عذاب آمد . آنگه چون عذاب معاینه بدیدند ، بظلم خود و کفرخود اقرار دادند . اینست که رب‌العالمین گفت :

«فماکان دعویهم » - ای : قولهم ودعاؤهم وتضرعهم، « اذجاءهم بأسنا الا ان » اقروا علی انفسهم بالشرك ، و « قالوا انّا کنا ظالمین » . ظلم ایدر (۱) بمعنی شرك است . همانست که در سورة **الانبیاء** گفت : « یا ویلنا انا کنا ظالمین . فما زالت تلك دعویهم حتی جعلناهم حصیداً خامدین » . پشیمان شدند و بجرم خود اقرار دادند لکن بوقت معاینهٔ عذاب ندامت و اقرار سودندارد ، و تضرع و ابتهال بکار نیاید .

« فلنسئلنّ » یعنی فی الاخرة «الذین ارسل الیهم» یعنی الامم الخالیة الذین اهلکوا فی الدنیا، ما اجابوا الرسل؟ « ولنسئلن المرسلین » ماذا اجیبوا فی التوحید ؟ ونسألهم هل بلغوهم؟ وقیل : لنسألنّ الذین ارسل الیهم عن قبول الرسالة والقیام بشروطها ، ولنسألن المرسلین عن اداءِ الرسالة و الامانة فیها ، و قیل : لنسألنّ الذین ارسل الیهم عن حفظ

۱- ج : اینجا .

حرمات الرسل ، و لنسألن المرسلين على الشفقة على‌الامم . رب العزة جل جلاله خود داناتر که ایشان چه گفتند ؟ وچه جواب شنیدند ؟ اما درقیامت از ایشان بپرسد تا حجت آرد برکافران که از توحید سروا زدند ، وحق نپذیرفتند، وایشانرا درآن عذر نماند ، و حجّت نبود . آنگه درشرح بیفزود ، واین معنی را بیان کرد ، گفت :

« فلنقصّنّ علیهم » ـ یعنی اعمالهم بعلم منا « و ما کنا غائبین » عن اعمالهم من‌الخیر والشر فی‌الدنیا ، فلا یخفی‌علیه‌منها صغیر ولا کبیر ، و لا سر، ولا علانیة. خبر میدهد جل جلاله که : سؤال ما ازیشان نه ازآنست که می ندانیم که چه گفتند ؟ وچه جواب شنیدند ؟ که ما کردار و گفتار و انفاس و حرکات خلق همه دانسته ایم ، وشمرده ایم . بر ما هیچ (۱) پوشیده نیست ، و بعلم ما هیچ فرو شده نیست ، اما سؤال میکنیم از روی توبیخ وتقریع ایشان ، و اقامت حجّت بر ایشان . و آنجا که گفت جل جلاله : « ولایسأل عن ذنوبهم المجرمون » یعنی : لایسألون سؤال استرشاد و استعلام ، انما هو سؤال توبیخ وتبکیت ، و قیل : انه فی وقت انقطاع المسئلة عند حصولهم علی العقوبة ، کما قال تعالی : « فیومئذ لایسئل عن ذنبه انس ولا جانّ » ، و قیل : استشهاد الرسل کاستنطاق الجوارح ، وروی عن النبی (ص) انه قال : « ان الله یسأل کل احد بکلامه ، لیس بینه و بینه ترجمان» .

« والوزن یومئذ الحق » ـ میگوید : وزن اعمال روز رستاخیز بودنی است در ترازوئی که آنرا عمود است و دو کفه و زبان . مردی از **ابن‌عباس** پرسید که : ترازوی قیامت برچه صفت است ؟ گفت : طول‌العمود خمسون الف سنة ، و هومن نور شطره ، و شطره من ظلمة . اما الظلمة ففیها السیئات ، و الشطرالذی هو من‌نور ، ففیه الحسنات ، فویل للمکذبین بهذا ایها الرجل ! و روی انـّه قال : الکفّة التی توزن بها الحسنات

۱ـ ج : هیچیز .

من نور ، وموضعها عن یمین العرش ، والتی توزن بها السیئات من ظلمة ، و موضعها عن یسار العرش . وروی ان **داود** النبی (ع) سأل ربه ان یریه المیزان ، فأراه ، فاذا کل کفة من کفتیه مثل السماء و الارض. فلما رآه خرّ مغشیاً علیه ، ثم افاق ، فقال : الهی ! من یقدر علی ان یملأها حسنات ؟ فقال الله سبحانه : یا **داود** ! انی اذا رضیت عن عبدی ملأتها بتمرة .

اگر کسی گوید : عمل از جملهٔ اعراض است نه از جملهٔ اجسام که در ترازو توان نهاد ، یا وصف آن بثقل وخفة توان کرد ، پس سختن آن در ترازو چون درست آید؟ واعتقاد درآن چگونه توان داشت ؟ جواب آنست که : مقتضی خبر **مصطفی** (ص) آنست که این سخن بصحف آن بازمیگردد، یعنی که آن صحیفها که اعمال بنده درآن نوشته‌اند(۱) در ترازو نهند ، و این قول **عبدالله بن عمرو** است ، یدل علیه قول النبی (ص) : « یؤتی بالرجل یوم القیامة الی المیزان ، ثم یخرج له تسعة و تسعون سجلاً ، کل سجل منها مثل مدّ البصر ، فیها خطایاه و ذنوبه ، فیوضع فی کفّة ، ثم یخرج له کتاب مثل الأنملة ، فیها شهادة ان لا اله الا الله ، و أن محمداً عبده و رسوله ، فیوضع فی الکفة الاخری ، فترجح خطایاه و ذنوبه » . و قیل : یوزن الانسان کما قال **عبید بن عمیر** : یؤتی بالرجل العظیم الجثة ، فلایزن جناح بعوضة . و قیل : یجعل الله فی کفة الحسنات ثقلاً وفی کفة السیئات خفّة یراها الناس یوم القیامة .

اگر کسی گوید : اعمال واحوال بندگان همه بعلم خدا است . همه میداند . خرد وبزرگ آن می‌بیند. کمیت و کیفیت آن و اندازهٔ آن میشناسد ، پس سختن آن در ترازوچه معنی دارد؟ جواب آنست که :رب‌العزة با خلق می‌نماید که بندگان رابنزدیك وی چیست جزاءِ کردار از خیر و شر ، وتا اهل سعادت را از اهل شقاوت بآن علامت باز دانند . گرانی کفّهٔ حسنات گروهی‌را نشان نجات است ، یعنی که الله نجات وی خواسته

۱ـ ج : نبشته‌اند .

و ویرا آمرزیده، و گرانی کفهٔ سیئات گروهی را نشان هلاك است، یعنی که الله هلاك وی خواسته، واو را از درگاه خود رانده. ونیزتا الله را بر خلق حجّت باشد بر جزاء کردار (۱)، ودانند که الله مجازات که‌میکند بحق میکند، وایشان سزای آنند، و نظیره قوله: «هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق انا کنا نستنسخ ما کنتم تعلمون».

«فمن ثقلت موازینه» - میزان یکی است، اما بجمع گفت، از بهر آنکه اعمال که بدان می سنجند بسیار است، و کثرت در آن است، پس بحکم جوار اعمال موزونه میزان را نیز بجمع گفتند، همچنانکه **ابراهیم** (ع) یك مرد است در ذات خود، اما کثرت اتباع را ویرا امت نام نهادند: «ان ابراهیم کان امة قانتاً لله». وروا باشد که بلفظ جمع باشد وبمعنی‌واحد، چنانکه گفت: «یا ایها الرسل» و المراد به‌الرسول(ص) وحده. جای دیگر گفت: «الذین قال لهم الناس»، و المراد به **نعیم بن مسعود**، «ان الناس» یعنی **ابا سفیان** واصحابه، و گفته‌اند: میزان مشتمل است برچند چیز: عمود ولسان و کفتین، وتا این اجزاء مجتمع نبود، سختن بوی راست نیاید، پس جمع آن اشارت باجتماع این اجزاست، و قیل: لأن لکل عبد یوم القیامة میزاناً، یوزن به عمله، فلذلك ذکره علی الجمع.

قال **ابوبکر الصدیق** حین حضره الموت فی وصیته **لعمر بن الخطاب**: انما ثقلت موازین من ثقلت موازینه یوم القیامة باتّباعهم للحق فی الدنیا، و ثقله علیهم، و حق لمیزان یوضع فیه‌الحق غداً ان یکون ثقیلاً، وانما خفت موازین من‌خفّت‌موازینه یوم القیامة باتّباعهم الباطل فی‌الدّنیا و خفّته علیهم، و حق لمیزان فیه الباطل غداً ان یکون خفیفاً. وقیل: الموازین ثلاثة: میزان یفرق به بین‌الحق والباطل، و هوالعقل، و میزان یفرق به بین‌الحلال والحرام، وهوالعلم، ومیزان یفرق به بین‌السعادة والشقاوة

۱- ج: کردگار.

وهو المشية والارادة ، والله اعلم .

« فمن ثقلت موازينه » - يعنى : رجحت حسناته على سيّئاته و لو وزن ذرّة، «فأولئك هم المفلحون» - افلحوا وسعدوا وخلّدوا فى الجنة .

« و من خفّت موازينه » - اى رجحت سيئاته على حسناته، « فأولئك الذين خسروا انفسهم » صاروا الى العذاب . « بما كانوا بآياتنا يظلمون » - اى يجحدون بما جاء به محمّد (ص). اين « با » از بهر آن در آمد كه مراد باين ظلم كفر و تكذيب است ، چنانكه جاى ديگر گفت : « فظلموا بها » اى فكفروا بها .

« ولقد مكنا كم فى الارض» - اين خطاب بامشركان **مكّه** است. يقول : مكنا كم فيمابين **مكّة** الى **اليمن** و الى **الشام** . ميگويد : شما را درين ديار **حجاز** از مكه تا بيمن تا بشام دست رس داديم ، وتمكين كرديم تا در آن مى‌نشينيد ، و اين راهها برشما گشاديم ، تا بتجارت در آن مى‌رويد ، ومال ونعمت دردست شما نهاديم ، تاازآن روزى خود مى‌خوريد . المعايش جمع المعيشه ، و هو ما يتعيشون به ، و قيل : ما منه العيش من مطعم و مشرب . آنكه گفت : « قليلا ما تشكرون » - اى ما اقلّ شكر كم ! و قد فعلت بكم هذه كلها ، وقيل : معناه ، قلّ من يشكر منكم !

النوبة الثالثة

« بسم الله الرحمن الرحيم » - اسم يشير الى سموّه فى ازله ، اسم يدلّ على علوه فى ابده . سموّه فى ازله نفى البداية ، وعلوّه فى ابده نفى النهاية ، فهو الاول لاافتتاح لوجوده الاخر، لاانقطاع لثبوته الظاهر، لاخفاء لجلال عزه الباطن، لاسبيل الى ادراك حقّه.

نام خداى كريم ، جبّار ، نام دار ، عظيم ، اول بدانائى و توانائى ، و آخر بكار رانى وكار خدائى ، ظاهر بكرد گارى وپادشاهى ، باطن از چون و چرائى . اول هر نعمت ، آخر هر محنت ، ظاهر هرحجت ، باطن هر حكمت . اول كه نبودها دانست ،

آخر که میداند آنچه دانست . ظاهر بدانچه ساخت در جهان ، باطن از وهمهای پنهان، فراخ بخشایش است ومهربان ، یگانه ویکتاست از ازل تا جاودان ، واحد و وحید در نام و در نشان ، رازها شنود چه آشکارا وچه نهان، مایهٔ رمیدگان ، وپناه مضطران ، و یادگار بی‌دلان :

بریاد تو بی تو روزگاری دارم در دیده زصورتت نگاری دارم !

جنید گفت : بسم‌الله هیبته ، و فی‌الرحمن عونه ، وفی‌الرحیم مودته ومحبته . الله اشارت است بجلال الوهیت و عزت احدیت . رحمن اشارت است بکمال نعمت و حسن معونت و عموم رحمت برکافهٔ بریّت . رحیم اشارت است بمهر ومحبت خصوصاً بااهل کرامت . **حسین منصور** گفت : « بسم‌الله » از بنده چنان است که کاف ونون از حق . چون حق گوید جل جلاله : « کن » ، پیش ازآنکه کاف بنون پیوندد ، بفرمان الله عالمی دروجود آید . همچنین بنده چون بصدق گوید : « بسم‌الله » ، برهرچه خواند راست آید ، و آنچه خواهد یابد بگفتار « بسم الله » . قومی حروف « بسم الله » تفسیر کرده‌اند که « با » برّ خدا است با پیغامبران بالهام نبوت و رسالت. سین‌سرّ خدا است با عارفان بالهام انس وقربت . میم منت خدا است بر مریدان بدوام نظر رحمت . الف آلاءِ اوست . لام اول‌لطف او . لام دوم لقاءِ او . هاء تنبیه و ارشاد او . میگوید : بآلاء الله و لطفه وصل من وصل الی لقاءِ الله فانتبهوا .

دراخبار **موسی**(ع)آورده‌اند که‌رب‌العزة درمقام‌مناجات‌با وی گفت: یا موسی! اناالله الرحمن الرحیم . الکبریاء نعتی ، والجبروت صفتی، والدّیّان اسمی ، فمن‌مثلی ؟ زهی سخن پرآفرین، وبردلها شیرین، نظم پاك ، و گفت پاك ، ازخداوند پاك. نظم بسزا، و گفت زیبا ، و علم پاك ، ومهر قدیم ،آئین زبان ، وچراغ جان ، وثنار جاودان . همی گوید : ای **موسی** ! منم خداوند همگان ، بارخدای مهربان ، کریم ولطیف ، نوازندهٔ

بندگان، دارندهٔ جهان، ونعمت بخش‌آفریدگان ، ونوبت‌ساز جهانیان . الکبریاء نعتی.
ای **موسی** ! برتری وبزرگواری نعت من ، جباری و کامگاری(۱) صفت من ، دیّان و مهربان نام من ، درعالم خود که چون من؟ امید عاصیان بمن، درمان بلاها ازمن ، شادی درویشان بفضل من، آرام ایشان بوعد من، منزلشان بردرگاه من، نشستن ایشان بامّید وصل من ، بودن ایشان در بند عهد من ، آرزوی ایشان سلام و کلام من ، شادی ایشان بدیدار من .

« المص » ـ گفته اند که : علم همه چیز در قرآن است ، و علم قرآن در حروف اوائل سور است ، وعلم حروف در لام الف است ، وعلم لام الف در الف است ، و علم الف در نقطهٔ حقیقی است ، وعلم نقطه در معرفت اصلی است ، و علم معرفت اصلی در مشیت ازلی است ، وعلم مشیت در غیب هویت ، وغیب هویت را غایت نیست ، و آنرا دریافت نه(۲) ، که ویرا مثل ومانند نیست : « لیس کمثله شیء و هوالسمیع‌البصیر ».
حسین‌منصور گفت : الف الف ازل است ولام لام ابد ، ومیم مابین‌الازل والابد ، و صاد اتصال قومی وانفصال قومی. صد هزار مدعی را بسموم‌آتش قهر بسوزند، ودر وهدهٔ‌انفصال افکنند ، تایك جوانمرد را بنعت لطف دردائرهٔ اتصال‌آرام دهند ، وتشنگی ویرا بشربت طهوریت بنشانند . سر های سروران **قریش** را بسی در خاك مذلت بریدند ، چون **بوجهل** و **بولهب** و **عتبه** و **شیبه** و **ولید مغیره** و امثال ایشان ، تا نقطهٔ در دل(۳) **سلمان** و **بلال** و **بودرداء** سر ازمطلع دولت‌خویش برزد ، ودرحمایت‌عنایت سیداولین وآخرین **محمّد** مرسل شد . آری عقدی است که دراول بسته اند ، وعطری است که در ازل سرشته‌اند، وخلعتی‌است که در کارگاه ازل بافته‌اند ، و کس را برآن‌اطلاع نداده‌اند. صد هزارجان مقدس فداءِ آن یك ذره عنایت باد که روز میثاق برجانهای عاشقان تجلی

۱ـ ج : کامرانی . ۲ـ ج : نیست . ۳ـج : درد دل.

نمود، عناية الازليّة كفاية الابدية.

« كتاب انزل اليك » ـ عهد خصصت به من بين الانبياء انك خاتم الرسل، وعهدك خاتم العهود، تشرح به صدراً، وتقرّ به عيناً. یا **محمد** ! چشم روشن دار، ودل شاد وجان خرّم (۱)، که ازمیان پیغامبران گوی سبق تو بردی، ودولت مواصلت درعین مشاهدت تو یافتی. پیغامبران همه بر خبر اند، و تو باعیان. شراك نعلین توآمد تاج همگان.

« فلا يكن فی صدرك حرج منه » ـ یا **محمد**! نگرتا رگ غیرت نینگیزی، وحرج در دل خود نیاری، بدان سبب که ما با **موسی** بر طور سخن گفتیم، که آنچه گفتیم همه درکار تو گفتیم، و حدیث تو کردیم. همانست که آنجا گفت: « و ما كنت بجانب الطور اذ نادينا ». یا **محمد**! و اگر با **موسی** سخن گفتیم، ازپس پرده گفتیم، و با تودر خلوت « اوأدنی » بر بساط انبساط خود دانی که چه رفت وچه بود ؟!

زان گونه پیامها که او پنهان داد   یك ذره بصدهزار جان نتوان داد.

« فلا يكن فی صدرك حرج منه » ـ اینجا لطیفه‌ای نیکوست. « فی صدرك » گفت، و « فی قلبك » نگفت، از آنکه حرج را بصدر راه است، و بقلب راه نیست. جای دیگر گفت: « و لقد نعلم انك يضيق صدرك ». اضافت ضیق با صدر کردند نه با قلب، ازآنکه قلب درمحل شهود است، و لذّة نظر، و دوام انس؛ و با لذت نظر وانس شهود حرج نبود. **مصطفی** (ص) ازینجا گفت: « تنام عيناى ولاينام قلبى ».

« اتّبعوا ما انزل اليكم من ربكم » الاية ـ ای شما که خلائق اید! عقلهای مدخول را وبصائرمعلول‌را دربوتهٔ اتباع فرو گذارید، وخود رایی و خود پسندی درباقی کنید، که خود رایی را نوائی نیست، وخود پسندی‌را روی نیست. نقادان دین اسلام و

۱ـج: وجان شاد و دل خرم.

خازنان حضرت نبوت دیر است تا نافهای هدایت بر گشادند، وصبای دولت دین رافرمودند که نسیم این نافها بودیعت بتو دادیم. گرد عالم طواف همی کن، و احوال هر قومی مطالعت می کن. هر کجا دماغی بینی عاشقانه، وهر کجا دلی بینی بر مجمرهٔ قهر عشق سوخته، نسیمی ازوی بدان دل وبدان خاطر رسان. آن بیچارگان و بیمایگان کفرهٔ **قریش**، آن راندگان حضرت، و مطرودان قطیعت، دماغهای ایشان در قهرخذلان بود. نسیمی ندیب دماغ ایشان نیامد، تا رب‌العزة بحکم حرمان ایشانرا میگوید: « قلیلاً ما تذکرون » . « و کم من قریة اهلکناها »ـ کم من اهل قریة رکنوا الی الغفلة، و اغتروا بطول المهلة، فباتوا فی خفض الدعة، وأصبحوا وقد صادفتهم البلایا بغتةً، وأدرکتهم القضیة الازلیة. تلك سنة الله فی الذین خلوامن الکافرین وعادته فی الماضین من الماردین.

ای مسکین! نگر که بروزگار امن و صحت و نعمت فریفته نگردی، و اگر روزی مرادیت بر آید، از دنیا ایمن ننشینی، که زوال نعمت وبطش جباری بیشتر بوقت امن آید. یقول‌الله تعالی: « حتی اذا فرحوا بما اوتوا اخذناهم بغتة »، « حتی اذا اخذت الارض زخرفها » الایة. « وظنوا أنهم مانعتهم حصونهم من‌الله » الایة، « یحسب أن ماله اخلده، کلاّ »، « کم ترکوا من جنات و عیون » الایة، « اولم تکونوا اقسمتم » الایة، « انی اریکم بخیر » الایة. هر که درین آیات تدبر کند داند که این بساط لعب و لهو در نوشتنی است، واین خانهای بنقش ونگار گذاشتنی است، واین جهانیان وجهانداران که خستهٔ دهر اند، ومست شهوت، درسفینهٔ خطر اند، ودر گرداب هلاك:

در جهان شاهان بسی بودند کز گردون ملك
تیرشان پروین گسل بود وسنانشان جان گذار
بنگرید اکنون بنات النعش وار ازدست مرگ
نیزها شان شاخ شاخ و تیرهاشان تار تار!

یکی از بزرگان دین بناهای نعمان منذر بر گذشت، آنجا که **خورنق** و **سدیر** گویند، گفت: آن بناهای عظیم دیدم، و ایوانهای بر کشیده خراب گشته، و دودی و گردی از آن بر آمده، همه بی‌کار و بی کس مانده. بدیدهٔ عبرت در آن می‌نگرستم ومی گفتم: این سکّانك؟ این جیرانك؟ ما فعل قطّانك؟ گفتا: هاتفی آواز داد که:

افناهم حدثان الدهـر و الحقب　　و غالهم زمن فی صرفه نوب

گفتا: و بر دیواری دیدم که خطی بدین صیغه نوشته که(۱):

هـذی منـازل اقـوام عهـدتهم　　فی خفض عیش و عزّ ما له خطر

صاحت بهم نائبات الدهر فانقلبوا　　الی القبور فلا عین ولا اثـر

« فلنسئلن الذین ارسل الیهم» ـ سؤال تعنیف است وتعذیب. «ولنسئلنّ المرسلین» سؤال تشریف است وتقریب. روز قیامت سؤال متفنن است، از آنکه احوال خلق متفاوت است. سؤال هر کس بر اندازهٔ روش او. قومی را از کردار پرسند. قومی را از نعمت. قومی را از صدق و صفاوت. قومی را سؤال کنند از روی سیاست و هیبت، قومی را از لطف و کرامت. سؤال کردار آن است که: « فوربّـك لنسألنهم اجمعین عمّا کانوا یعملون ». سؤال نعمت: « ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم». سؤال صدق وصفاوت: « لیسأل الصادقین عن صدقهم». سؤال هیبت وسیاست: « این شرکاؤ کم الذین کنتم تزعمون»؟ وسؤال لطف و کرامت سؤال پیغامبران است، وهو قوله تعالی: « ولنسئلن المرسلین ».

« والوزن یومئذ الحق » ـ وزن اعمال بمیزان اخلاص حقّ است، و وزن احوال بمیزان صدق عدل. بیچاره و محروم کسی که عمل وی بریا آلوده، وحال وی بعجب آمیخته! که درمقام ترازو نه آن حال را قدری بود، نه این عمل را وزنی. یقول الله تعالی: « فلا نقیم لهم یوم القیمة وزناً »، ودر اثر عمر است: حاسبوا انفسکم قبل أن تحاسبوا،

۱ ـ ج: گفتا و بر دیواری دیدم نوشته.

و زنوها قبل أن توزنوا ، و تهیئوا للعرض الاکبر. میگوید : اعمال خویش‌را وزن کنید پیش از آنکه برشما وزن کنند ، وشمار خویش بر گیرید ، و در کار خود نظر کنید ، که عرض اکبر را وانجمن قیامت را چه ساخته‌اید ؟ اینست که رب‌العالمین گفت : « ولتنظر نفس ما قدّمت یداه » ، ودرخبر است که عاقل را چهار ساعت بود که سعادت خویش در آن طلب کند ، و روزگار خویش بآن بیاراید : ساعتی که در آن حساب خویش کند، و اعمال و احوال خود سنجد ، و ساعتی که وی را در آن با حق‌رازی بود ، و نیازی نماید، وساعتی که درآن تدبیر معاش خویش بجای‌آرد ، وساعتی که درمناجات وبدانچه اورا دادند ازدنیا بیاساید .

« والوزن یومئذ الحق » ـ پیران طریقت و ارباب معرفت گفتند : موازین مختلف‌است: نفس وروح را میزانی‌است وقلب وعقل را میزانی، ومعرفت وسر را میزانی. نفس وروح را میزان امرونهی است ، وهردو کفهٔ آن کتاب وسنت . قلب وعقل رامیزان ثواب است ، وهردو کفهٔ‌آن وعد و وعید است. معرفت وسر را میزان رضا است ، وهر دو کفهٔ آن هرب و طلب . هرب از دنیا بگریختن است ، ودر عقبی آویختن ؛ وطلب عقبی بگذاشتن‌است ، ومولی‌را جستن. همه چیزی تا نجوئی نیابی ، وحق را تا نیابی نجوئی. از آنست که طالبان حق عزیز اند .

پیر طریقت گفت : الهی ! اگر کسی ترا بطلب یافت ، من خود طلب از تو یافتم . ار کسی ترا بجستن یافت ، من بگریختن یافتم . الهی ! چون وجود توپیش از طلب وطالب است ، طالب ازآن در طلب است که بی قراری برو غالب‌است. عجب‌آنست که یافت نقد شد وطلب برنخاست . حق دیده ورشد ، وپردهٔ عزت بجاست !

ای جمالی کز وصالت عالمی مهجور و دور

برمیانشان از غمت جز حیرت و زنار نیست

دیدنیها هست آری گفتنیها روی نیست

در میان کام افعی صورت گفتار نیست.

۲ - النوبة الاولی

قوله تعالی: **و لقد خلقناکم** » شما را بیافریدیم « **ثمّ صوّرناکم** » آنگه شما را چهرها نگاشتیم « **ثمّ قلنا للملائکة** » آنگه فریشتگان را گفتیم: « **اسجدوا لآدم** » سجود کنید آدم را « **فسجدوا الاّ ابلیس** » سجود کردند مگر ابلیس « **لم یکن من السّاجدین** (۱۱) » که وی از سجود کنندگان نبود.

« **قال ما منعك ألاّ تسجد** » الله گفت ویرا: چه باز داشت ترا که سجود نکردی؟ « **اذ أمرتك** » آنگه که فرمودم ترا « **قال انا خیر منه** » ابلیس گفت من بهام ازو « **خلقتنی من نار** » مرا که بیافریدی از آتش بیافریدی « **وخلقته من طین** (۱۲) » و ویرا از گل آفریدی.

« **قال فاهبط منها** » گفت: اکنون پس فروشو از آسمان « **فمایکون لك ان تتکبّر فیها** » که نیاید ترا و نرسد که گردن کشی کنی و در آسمان باشی « **فاخرج انّك من الصّاغرین** (۱۳) » از بهشت بیرون شو تو از کم آمدگانی خوار و از پسان (۱).

« **قال انظرنی** » ابلیس گفت: درنگ ده مرا « **الی یوم یبعثون** (۱۴) » تا آنروز که آدم و فرزندان را بر انگیزانند پس مرگی (۲).

« **قال انّك من المنظرین** (۱۵) » الله گفت تو از درنگ دادگانی.

« **قال فبما اغویتنی** » ابلیس گفت: پس اکنون بآنچه مرا بی راه کردی « **لأقعدنّ لهم صراطك المستقیم** (۱۶) » ایشان‌را در راه راست تونشینم و در گذر ایشان.

« **ثمّ لآتینّهم** » آنگه در آیم بایشان (۳) « **من بین ایدیهم ومن خلفهم** »

۱ ـ ج: و از بازپسان. ۲ـ ج: مرگ. ۳ـ ج: بریشان.

از پیش ایشان و از پس ایشان « **وعن ایمانهم وعن شمائلهم** » واز راست ایشان واز چپ ایشان«**ولا تجد اکثرهم شاکرین**(۱۷)» وبیشتر ایشانرا سپاس‌دار ومنعم‌شناس نیابی.

« **قال اخرج منها** » الله گفت : بیرون شو از بهشت و آسمان « **مذؤماً** » نکوهیده وناشایست کرده « **مدحوراً** » رانده ودور کرده. « **لمن تبعك منهم** » هر که بر پی تو بیاید از ایشان«**لأ ملأنّ جهنّم منکم اجمعین** (۱۸) » ناچاره پر کنم دوزخ را از شما همگان [از کفرهٔ جن وانس] .

النوبة الثانية

قوله تعالی: « ولقد خلقناکم ثم صوّرناکم » الایة ـ اقوال مفسران درین آیت مختلف است . قومی گفتند : این خلق **آدم** است وتصویر وی ، یعنی : خلقنا اباکم و صوّرنا اباکم ، یعنی آدم (ع) ، بحکم آنکه فرزندان همه ازاجزاء او اند، ومنفصل ازو. خلق آدم را منزلت خلق همگان داد ، و مضاف الیه بجای مضاف نهاد . و قول جمهور مفسران درخلق وتصویر آدم (ع) آنست که: رب‌العزة چون خواست که آدم‌را بیافریند، بزمین وحی آمد که : « انی خالق منك خلقاً ، منهم من یطیعنی ، و منهم من یعصینی ، فمن اطاعنی ادخلته‌الجنة ، ومن عصانی ادخلته‌النار» . گفت : من ازتو خلقی خواهم آفرید. ازیشان هست که فرمان برداری کند ، وهست که نافرمان شود. هر که فرمان بردار بود، اورا ببهشت فروآرم ، وهر که نافرمان بود اورا بآتش بسوزم .

پس **جبرئیل** را فرستاد ، تاقبضه‌ای خاك بردارد . زمین بفریادآمد : انی اعوذ بعزة‌الذی ارسلك أن تأخذ منی الیوم شیئاً یکون فیه غداً للنّار نصیب . زمین بزنهارآمد. **جبرئیل** اورا زنهارداد، وبازگشت . **میکائیل** آمد بفرمان حق تاقبضه‌ای بردارد ، همان شنید و بازگشت. ملك الموت آمد بفرمان حق جل جلاله . زمین همان گفت . ملك‌ـ

الموت جواب داد که : و أنا اعوذ بعزته ان اعصی له امراً . قبضه‌ای بر گرفت از چهار گوشهٔ زمین ، ازروی آنکه درآن هم‌شور بود وهم خوش ، هم سرخ وهم سیاه وهم‌سپید، هم هامون وهم شکسته . لاجرم فرزندان آدم مختلف آمدند چنانکه قبضهٔ خاك مختلف بود ، فمنهم‌الطيّب والخبيث والصالح‌والجميل والقبيح. ازآن است که رنگهاشان‌مختلف است، وصورتها ولونها وخلقها مختلف. قال‌الله تعالی: « ومن آیاته خلق السموات والارض واختلاف السنتکم وألوانكم ان فی‌ذلك لآیات للعالمين » .

ملك‌الموت آن خاك بآسمان برد ، و فرمودند تا آن خاك بآب خوش و آب شور تر کردند . ازینجاست که طبایع (۱) و اخلاق فرزندان آدم متفاوت است : بعضی خوشخوی اند ، و بعضی بدخوی . پس **جبرئیل** را فرمود تا از روضهٔ **مدینه** آنجا که قبر **مصطفی** است صلوات‌الله علیه ، قبضه‌ای سپید برداشت ، قبضهٔ نورانی که نور زمین ازآن بود ، وبحوض کوثر وتسنیم وسلسبیل تر کردند ، وبیالودند(۲) ، وازآن شمامه‌ای بساختند همچون دانهٔ مروارید روشن ، و بآسمانها بگردانیدند ، تا آسمانیان و جملهٔ کروبیان و قدیسان **محمّد** را صلی‌الله علیه بشناختند ، و فضل و کرامت وی بدیدند ، پیش‌ازآنکه **آدم** را شناختند. پس آن شمامه درطینت آدم نهادند، ومایهٔ خمیروی کردند، و روزگاری چنین فرو گذاشتند ، طیناً لازباً ، گلی دوسنده (۳) . پس‌روزگاری برآمد تا صلصال گشت گلی خشك . صلصل ای صوّت ، وحکمت درین گل خشك آن بود تا عالمیان بدانند که کار وی بصنع وقدرت بود نه بطبع وحیلت ، فان‌الطین الیابس لاینقاد ولایتأتی تصویره . پس رب‌العزة بکمال‌قدرت خویش ، وجلال عزت خویش‌آنرا جسدی ساخت افکنده میان **مکّه** و **طائف** بر طریق فریشتگان چهل سال . اینست که رب العالمین گفت : « هل‌اتی علی‌الانسان حین من‌الدهر لم‌یکن شیئاً مذکوراً » .

---

۱ ــ ج : طباع . ۲ ــ ج : بپالودند . ۳ ــ دوسنده بروزن دوزنده بمعنی چسبنده و گل چسبنده (برهان قاطع) .

قال : و كلّما مرّ به ملأ من الملائكة عجبوا من حسن صورته وطول قامته، ولم يكونوا رأوا قبل‌ذلك مثله ، و مرّ به ابليس، فقال : لامر ما خلقت ؟ ثم ضربه بيده ، فاذا هو اجوف ، فدخل من فيه وخرج من دبره ، وقال لاصحابه‌الذين معه من‌الملائكة : هذا خلق اجوف ، لايثبت ولايتماسك . و قال‌النبی (ص) : « خلق الله **آدم** مما قد وصف لکم من طين، وخلقت‌الملائكة من نور ».

و درست آنست که الله تعالى قبضه ای خاك كه آدم را از آن آفريد از روی زمين خود کرفت ، يدل على ذلك ما روى **ابوموسی الاشعری** أن النبی (ص) قال : « ان‌الله تعالى خلق **آدم** من قبضة قبضها من جميع‌الارض ، فجاء بنوآدم على قدرالارض، منهم‌الاحمر والابيض والاسود و بين ذلك ، والسهل والحزن والخبيث والطيّب » ، و قد اورد هذا الحديث **ابو داود سليمان بن‌الاشعث السجستانی** رحمه‌الله‌فی‌سننه. وعليه اهل‌السنة والجماعة .

قومی کفتند : « و لقد خلقناكم » باآدم شود ، « ثم صورناكم » با فرزندان . يعنى: خلقنا اباكم ثم صورناكم فی‌ظهره، وفی‌ذلك ما روی : ان‌النبی(ص) قال : «خلق‌الله آدم ، ثم مسح ظهره بيمينه ، فاستخرج منه ذرية » و ذكرالحديث . اين آفرينش اول است که فرزندان آدم را نکاشتند ، وايشانرا از صلب وی بيرون آوردند ، و برو عرض كردند . ميان **ابی کعب** و **عبدالله عباس** در آن خلاف است . عبدالله عباس کفت : نطف بودند ، ابی کعب کفت : ارواح بودند . قومی کفتند : « خلقناكم ثم صورناكم » هردو بافرزندان شود ، يعنى : خلقناكم فی‌اصلاب الاباء ، ثم‌صورناكم فی‌بطون‌الامهات، وفی‌ذلك ما روی : ان‌النبی(ص) قال : « اذا اراد‌الله خلق عبد ، فجامع الرجل المرأة طار ماؤه فی كل عرق وعضو ، فاذا كان يوم‌السابع جمعه‌الله عزوجل ، ثم احضره كل عرق له فی‌ایّ صورة ماشاء ركبه » ، وقيل : خلقناكم نطفاً وعلقاً ومضغاً ، ثم‌صوّرناكم بالوجوه

والعیون والاعضاء .

وفی ذلك ما روی ان النبی (ص) قال : « ان خلق احدکم یجمع فی بطن امه اربعین لیلة ، ثم یکون علقة مثل ذلك ، ثم یکون مضغة مثل ذلك، ثم یبعث الله عزوجل الیه ملکاً بأربع کلمات، فیقول: اکتب اجله و رزقه . وشقیّ او سعیداً » ، وفی بعض الاثار: «ان الله عزوجل خلق الارض والسماء والجامدات اظهاراً لقدرته، وخلق الملائکة والشیاطین والجن اظهاراً لسلطانه و هیبته ، و خلق بنی آدم اظهاراً لمغفرته و رحمته . »

« ثم قلنا للملائکة » ـ برقول اوّل « ثم » بموقع خویش افتاده ، وسخن بر یك نظم راست است بترتیب خویش ، که خلق وتصویر وخطاب هرسه با آدم شود . اول خلق وی بود از گل، پس تصویر ، پس خطاب، واگر خلق و تصویر بافرزندان شود پس « ثم » معنی آنست که : ثمّ اخبرکم انّا « قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس لم یکن من الساجدین » لآدم مع الملائکة ، و فی علم الله (۱) . و در بعضی تفسیر آورده‌اند که رب‌العزة دو بار فریشتگان را سجود فرمود : آدم را یکبار آنگه که خلقت وی تمام گشته بود ، و ذلك قوله : « فاذا سوّیته و نفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین » ، و یکبار آنگه که گفت : « انبئونی بأسماء هؤلاء ان کنتم صادقین ». و این قول بر خلاف اجماع مفسران است . قومی گفتند : بیست و اند فریشته بودند که ایشانرا سجود فرمودند . قومی گفتند : فریشتگان زمین را فرمودند ، وقول درست آنست که همهٔ فریشتگان بودند ، که رب‌العزّة گفت : « فسجدوا الملائکة کلّهم اجمعون » ، و این نهایت توکید است . « کلّهم » دلیل است که همه سجود کردند نه بعضی ، و « اجمعون » دلیل سرعت طاعت است یعنی که همه بهم بودند در یك وقت نه در اوقات مختلفه ، وتمامی شرح این قصه درسورة **البقرة** رفت .

۱ـ الف : ولافی علم الله.

« قال ما منعك ألا تسجد اذ امرتك » - این سؤال توبیخ وتعنیف‌است ، و«لا» زیادة است ، یعنی : ما منعك ان تسجد اذ أمرتك ؟ این دلیل است که علی‌الانفراد او را سجود فرمودند ، پس با فریشتگان درخطاب شد ، ورب العالمین دانست که چه چیز او را بازداشت ازسجود ، لکن خواست که ویرا درین سؤال توبیخ کند ، وتا آنچه دردل‌دارد بزبان بگوید، وباخلق نماید ، که وی معاند است، تا این معنی موعظتی باشد فرزندآدم را ، و زجری باشد ایشانرا از نافرمانی .

« قال انا خیر منه » - یعنی‌منعنی من‌السجود له انی خیر منه، اذ کنت ناریاً و کان طینیاً ، والنّار تغلب الطین . قال **ابن‌عباس** : اول من قاس **ابلیس** ، فأخطأ القیاس ، فمن قاس الدین بشیء من رأیه قرنه الله مع ابلیس ، و قال **ابن سیرین** : اوّل من قاس ابلیس ، وما عبدت الشمس والقمر الا بالمقاییس . ابلیس قیاس کرد ، ودر قیاس خطا کرد گفت : من ازآتشم ، وآدم از گل ، و آتش به از گل ، پس‌من به‌ام از آدم . قیاس کرد ودر قیاس خطا کرد ، که بعضی جواهر بر بعضی تفضیل نهاد ، بی‌آنکه ویرا درآن علمی بود . جوهر آتش بپسندید ، وجوهر گل بنکوهید ، وندانست که این دو جوهردوخلق‌اند ازخلق خدا ، که منافع عباد را آفریده‌اند ، و ازآنجا که جوهریت است همه‌یکسان‌اند اگر اختلافیست در اعراض واوصاف‌است ، و اگر ناچار است تفضیل بعضی بر بعضی ، پس گل فضل دارد برآتش . ازوجوه یکی‌آنکه در جوهر گل رزانت است و سکون و وقار وحلم وحیا وصبر ، واین داعیهٔ توبه و تواضع وتضرع است و موجب مغفرت ، و در جوهرآتش خفّت وطیش وحدّت است وارتفاع واضطراب ، واین داعیهٔ تمرد و استکبار است وموجب لعنت . دیگر وجه آنست که گل سبب جمع است ، وآتش سبب تفریق . سوم : آتش سبب عذاب است ، و گل سبب عذاب نیست . چهارم خبر ناطق است که : « تراب‌الجنة مشك اذفر »، ودرهیچ خبرنیامد که در بهشت آتش است ، یا درآتش خاك

است . چون درست شد که آتش را بر گل فضل است ، وتفضيل جواهر بعضی بر بعضی وجه نیست ، معلوم گشت که قیاس ابلیس خطا بود وعين معصيت و موجب لعنت ، اما قياس صحيح روا باشد وعين طاعت بود ، چنانكه **ابراهيم** (ع) كرد : چون غروب كواكب و شمس وقمر دید دلیل گرفت برحدوث آن ، و دانست که آنرا محدثی ومدبری است . از آن بر گشت ، وروی درطلب حق نهاد ، گفت : « انی و جهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفاً » الاية. لاجرم رب‌العزةاورا از آن باز نزد ، وازوی طاعت شمرد. و گفته‌اند: جواب این سخن که ابلیس گفت : « انا خيرمنه خلقتنی من نار وخلقته من طين » آنست که اینجا گفت : « ويقول الكافر ياليتنی كنت تراباً » . فردا که کرامت **آدم** آشکارا گردد ابلیس گوید : کاشکی من از آن خاك بودمی(١) که آدم را از آن آفریده‌اند .

« قال فاهبط منها » - يعنی من‌الجنة . وقيل : من‌السماء . « فما يكون‌لك ان تتكبر فيها » - يعنی فی‌الجنة . معنی آنست که از بهشت بیرون شو ، واز آسمان بزیر شو . آنکس که برتری جوید و فرمان را مخالف بود ، ویرا نرسد و نسزد که در بهشت نشیند، یا درآسمان. والفرق بين‌النزول والهبوط ان النزول يقتضی انه منزلة بعدمنزلة، وليس كذلك‌الهبوط،لانه كالانحدارفی‌المرور الی‌جهةالسفل‌دفعةواحدة، و گفته‌اند: «منها» و«فيها» هر دو با زمین شود، ای : فاهبط من الارض الی جزائر البحور ، فما يكون لك‌ان تتكبّر فی‌الارض علی آدم‌وولده ! میگوید: ترا نرسد که در زمین تکبر کنی ، وبرتری جوئی برآدم وفرزندان . اکنون وطن ابلیس در جزائر است ، و عرش او بربحر است ، وسلطان وعظمت او آنجاروان است . کس ویرا در زمین نبیند مگر بصورت پیری‌شکسته، بروی جامه‌ای کهنه ، برهیئت دزدان ترسان ولرزان . و قیل : « فاهبط منها » يعنی من المرتبة التی انت فيها ، « فما يكون لك ان تتكبّر فيها » ای تترفع وتمتنع عمّا امرت به . « فاخرج انّك من‌الصاغرين » الأذلاء بترك الطاعة .

١- الف : بودید .

« قال أنظرني »ـ ابلیس تا بروز قیامت زمان خواست ، و درین زمان خواستن مراد وی آن بود تا مرگ نچشد، گفت : « أنظرنی » ای : امهلنی، « الی یوم یبعثون » من قبورهم ، وهوالنفخة الاخرة عند قیام‌الساعة . رب العزة گفت : « انّك من المنظرين » رو که ترا زمان دادم . قومی گفتند : این انظار تا بنفخهٔ اولی است . قومی گفتند : تا بروز قیامت . ودرست آنست که وقت آن معین نیست ، که رب العزّة بجواب وی نگفت: انك من المنظرين الى يوم يبعثون ، و لا الى يوم القيامة ، و آنجا که گفت : « الى یوم الوقت المعلوم، » در آن تعیین وقت نیست ، و این تعیین در حق هیچ کس مقتضی حکمت نیست ، که هر که داند که تا کی میزید ، نفس خود فرا پی مرادات وشهوات و ارتکاب محظورات دارد ، وتوبه وعذرخواستن همیشه در تأخیر می‌نهد ، تا بآن وقت‌معیّن نزدیك گردد ،آنگه توبه کند ، پس درتعیین وقت مرگ اغراء است برمعاصی ودلیری، واین در دین روا نیست ، و بحکمت راست نیست .

« قال فبما اغویتنی »ـ ای فبما اضللتنی‌ولعنتنی وخیّبتنی وأهلکتنی . گفته‌اند: این « ما » مصدری است ، یعنی باغوائك ایای « لأقعدن لهم صراطك المستقيم» ، ای اترصد لهم فأصدهم‌عن‌سلوك الصراط المستقيم ، وهوالدين القيم ، وقيل : هوطريق‌الجنة ، وقيل: طريق **مكّة**. قال‌النبی (ص) : « انّ الشيطان قعد لابن‌آدم بطرقه ، فقعدله بطريق الاسلام ، فقال‌اتسلم وتذر دينك ودين‌آبائك؟ ! فعصاه ، فأسلم . ثم قعدله بطريق‌الهجرة ، فقال : اتهاجر وتذر أرضك و ديارك؟ فعصاه ، وهاجر . ثم قعدله بطريق الجهاد ، و هو جهد النفس‌والمال، قال : تقاتل فتقتل ، فتنكح‌المرأة ، و يقسم‌المال ؟ ! فعصاه ،فجاهد .

یکی از علماءِ دین و اصحاب حدیث درمسجد حرام نشسته بود نام وی‌**طاوس**. فقیهی‌قدَری در پیش وی شد . طاوس بچشم انکار دروی نگرست ، واورا ازمسجد بیرون کرد. یکی گفت طاوس را که : این مردی فقیه است ، بروی می استخفاف کنی ؟! طاوس

گفت : ابليس افقه منه ، يقول ابليس : « رب بما اغويتنى »، وهذا يقول : انا اغويت نفسى، يعنى كه ابليس اغواء و اضلال از حق ديد ، و قدرى از خود مى بيند ، پس ابليس ازو فقيه‌تر بود .

« ثم لآتينهم » ـ آنگه درآيم برايشان «من بين ايديهم» ازپيش ايشان ، يعنى از سوى دنياى ايشان بأمل‌درازنمودن،«ومن خلفهم» وازسوى آخرت‌ايشان بفراموش كردن آن برايشان ، «وعن ايمانهم» وازسوى دين ايشان ، چنانكه‌آنجا گفت : « انكم كنتم تأتوننا عن‌اليمين» اى من قبل‌الدين ، « وعن شمائلهم» من قبل دنياهم وامانيهم، ويقال من بين ايديهم من‌قبل‌الاخرة، فأزين لهم التكذيب بالبعث وبالجنة والنار، ومن خلفهم ، يعنى من‌قبل‌الدنيا فأزينها فى‌اعينهم، فأرغّبهم فيها، فلايعطون فيهاحقاً، وعن ايمانـهم ، يعنى من قبل دينهم ، فان كانوا على هدى شبهته عليهم ، حتى يشكّوافيه ، وان‌كانواعلى ضلالة زينّتهالهم، وعن‌شمائلهم، يعنى من‌قبل‌الشهوات‌واللذات‌من‌المعاصى وأشتهيهااليهم، ويقال : من‌بين ايديهم مكابرة، ومن‌خلفهم مخاتلة ، وعن ايمانهم من طريق الهدى ، وعن شمائلهم الاحتجاج بحجج‌المضلين.

قال **ابن‌عباس** : ولم يقل من‌فوقهم ، لان رحمة الله تنزل عليهم من فوقهم، ولم يقل‌من تحتهم، لان‌الاتيان منه موحش. وقال‌فى‌الاوليين«من» لابتداءِ الغاية ، وفى‌الاخريين «عن»، لان «عن» يدل على‌الانحراف. «ولاتجد اكثرهم شاكرين» موحدين مطيعين . قال **الحسن** : لما اغوى **آدم** (ع) علم أن ذريته اضعف منه ، فقال الله : « ولقد صدق عليهم ابليس ظنه » .

« قال اخرج »ـ اى قال‌الله‌لابليس اخرج منها. اين امراهانت‌است نه‌امر تكليف، واگرنه امر اهانت بودى امتناع نمودى، چنانكه در « اسجدوا لآدم » كرد. « قال اخرج منها » اى‌من‌الجنة، «مذؤما» اى‌مذموماً معيباً بأبلغ‌الذم والعيب. الذأم والذيم والذم،العيب.

«مدحوراً» ای مطروداً مبعّداً من رحمة الله، وقیل : مطروداً من السماء .« لمن تبعك منهم » این لام ایدر(۱) لام قسم است، و «لأملأنّ» این لام جواب قسم است ، ای لمن تبعك منهم علی دینك من اولاد آدم «لأملان جهنم منکم اجمعین» یعنی من الکافرین وقرنائهم من الشیاطین. کرر الخروج فی هذه الایات ثلاث مرات ، لان الاول خروج مطلق ، والثانی خروج بصفة صغار وذل ، والثالث بصفة طرد وذم شدید. قال **سعید بن المسیب** : ابلیس ابو الشیاطین، و هم ذکور واناث، یتوالدون ولا یموتون ، والجانّ ابو الجن ، وهم ذکور واناث ، یتوالدون و یموتون ، والملائکة لیسوا بذکور ولا اناث ، ولا یتوالدون ولا یموتون.

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « و لقد خلقناکم ثم صوّرناکم » الایة ـ خداوند حکیم ، جبار نام دار عظیم ، کردگار رهی دار علیم ، جل جلاله و عظم شأنه ، منت می‌نهد برفرزند آدم، ونیك خدائی ونیك عهدی خود دریاد ایشان می‌دهد. میگوید : شمارا من آفریدم ، وچهرهای زیباتان من نگاشتم . قد وبالاتان من کشیدم. دوچشم بینا و دو گوش شنوا و زبان گویاتان من دادم. ومن آن خداوندم که از نیست هست کنم، وز(۲) نبود بود آرم، وز آغاز نوسازم. نگارندهٔ رویها منم .آرایندهٔ همه نیکوئیها منم. جفت سازندهٔ هرچیز بایار منم. کنندهٔ هرهست چنانکه سزاوار منم. آسمان و زمین وجمادات آفریدم اظهار قدرت را ، ملائکه وشیاطین وجن آفریدم اظهار هیبت را. آدم وآدمیانرا آفریدم اظهار مغفرت ورحمت را. هفتصدهزار سال **جبرئیل** و **میکائیل** و **اسرافیل** و کروبیان و حافّین و صافّین گرد کعبهٔ جبروت طواف کردند، وسبوح قدوس گفتند. هرگز بنام ودودی ومهربانی ودوستی ما راه نبردند، وخود نشناختند. هرگز زهره نداشتند که دعوی دوستی ما کنند، ما خود

۱ـ ج : اینجا . ۲ ـ = و از .

دعوی دوستی خاکیان کردیم که : « نحن اولیاء کم »، «یحبهم». چندین نام‌خودازدوستی ومهربانی برایشان مشتق کردیم که: «هوالغفورالودودالرؤف الرحیم». فریشتگان‌را همه قهاری وجباری نمودیم،درحجب هیبتشان بداشتیم. خاکیان راهمه رؤفی ورحیمی‌نمودیم، بربساط انبساطشان بداشتیم. درمیان فریشتگان **جبرئیل** مقدم ومحترم بود، وبتخاصیص قربت مخصوص بود، ونامش خادم‌الرحمن بود. پیوسته بربساط عدل بنعت هیبت ایستاده بود. هرگز بساط‌فضل‌وانبساط ندیده بود. تاآدم صفی(ع) نیامد فراق‌ووصال و رد وقبول نبود. حدیث دل ودلارام ودوستی نبود. این عجائب وذخائر همه درجریدهٔ عشق است، و جزدل‌آدم صدف در عشق نبود. دیگران همه‌ازراه خلق آمدند. اوازراه عشق آمد:«یحبهم ویحبونه». ازآدم تسبیح و تقدیس بیش نبود. کارایشان یک‌رنگ بود. عجائب خدمت و آداب صحبت و ذخائر مودت و لطائف محبت بآدم پیدا گشت، که بوقلمون تقدیر بود.

این رسم قلندری و آئین قمار   در شهرتو آوردی ای زیبا یار!

« ثم‌قلنا للملائکةاسجدوا لآدم » ـ فریشتگانرا فرمودند که‌آدم راسجود کنید. سرش‌آنست که‌فریشتگان بچشم تعظیم درآن عبادت بی‌فترت خود می‌نگرستند،وتسبیح وتقدیس خویش را وزنی تمام مینهادند، ولهذا قالوا : « ونحن نسبح بحمدک‌ونقدس‌لک». جلال احدیت وجناب جبروت عزت استغناء لم‌یزل با ایشان نمود ازطاعت همه‌مطیعان وعبادت همه‌آسمانیان، گفت: روید، وآدم راسجود کنید، وآن‌سجود خودرا بحضرت‌عزت مابس وزنی منهید. هنوز رقم وجود برموجودات نکشیده بودیم، که جمال ما شاهد جلال مابود ماخود بخود خودرا بسنده بودیم. امروز که خلق آفریدیم، همان عزیزیم که‌بودیم. ازایمان وطاعت حدثان جلال لم‌یزل راپیوندی می درنباید :

ولوجهها من وجهها قمر   ولعینها من‌عینها کحل.

لطیفهٔ دیگرشنو ازاسرار «ولقدخلقنا کم ثم صورنا کم ثم‌قلنا للملائکة اسجدوا

لآدم» : آدمی جسم است وجان ، و آنچه ورا جسم وجان‌است ، ازآن عبارت نتوان : مکن درجسم وجان‌منزل، که این دونست وآن والا

قدم زین‌هر دو بیرون نه، مه اینجا باش ومه آنجا.

جسم را گفت : « ولقد خلقنا کم». جان‌را گفت : «ثم صورنا کم» . همانست که جای دیگر گفت : «ولقد خلقنا الانسان من سلالة من‌طین» . باز گفت : «ثم انشأناه خلقاً آخر». وبدان که این‌خانهای خلائق ازهفتاد هزارپرده برآورده‌اند، پردهای نور وظلمت، وخبر بدان ناطق‌است: « ان لله تعالی‌سبعین الف حجاب من نور وظلمة ». هرچه‌نوراست، تخم کلمهٔ طیبه است، وهرچه ظلمت تخم کلمهٔ خبیثه ، وآنکه همه بخاك بپوشیده،وخاك پردهٔ‌همه گشته. گوئی درین‌جمله‌خزینهٔ‌اسرار کیست؟ وآن درمکنون تعبیه دربار کیست؟

با هر جانی بغمزه رازی داری برشارع هر دلی جوازی داری!

در دور **آدم** صفی آفتاب عزت‌دین‌ازبرج شرف‌خود بتافت. هر کسی بنقدخویش بینا شد. آدم محك بود ، «وعصی‌آدم» سیاهی محك بود، هر کسی نقد خویش برمحك‌زد، تا نقد هاشان بیان افتاد که چیست. ملااعلی بنقد پندار«ونحن نسبح بحمدك» بینا شدند. ابلیس‌مهجور بنقد «انا خیر» بینا شد. آنجاخاری بود محقق، و گلی بود مزور، گل بکند وبینداخت، وخار بماند در دیدهٔ پنداشت :

گلها که من از باغ وصالت چیدم

در ها که من از نوش لبت دزدیدم

آن گل همه خار گشت در جان رهی

وان در همه از دیده فرو باریدم

آن مهجور مطرود هفتصد هزارسال مهمان پندار بود. با خود درست کرده که‌در معدن او زر است، وخود کبریت احمراست ! چون نقد خویش بر محك صفوت‌آدم زد ،

نقدش قلب آمد، درمعدن خود نفط و قیر دید، وبجای زر سبج سیاه دید (۱) :

در دیده رهی ز تو خیالی بنگاشت
بر دیدن آن خیال عمری بگذاشت
چون طلعت خورشید عیان سر برداشت
در دیده هوس بماند و در سرپنداشت.

گفته‌اند که : ابلیس به پنج چیز مستوجب لعنت ومهجور درگاه بی‌نیازی شد، وآدم بعکس آن به پنج چیز کرامت حق یافت ونور هدی وقبول توبه. یکی از آن آنست که ابلیس «لم یقر بالذنب»، بگناه خویش معترف نشد. کبر وی اورا فرا اعتراف نگذاشت، وآدم بصفت عجز باز آمد، وبگناه خویش مقر آمد. دیگر «لم یندم علیه»، ابلیس از کرده پشیمان نگشت، وعذر نخواست، وآدم از کردهٔ خود پشیمان شد، وعذر خواست، وتضرع کرد. سوم «لم یلم نفسه»، ابلیس درآن نافرمانی باخود نیفتاد، وملامت نفس خود نکرد، وآدم روی باخود کرد، وخودرا درآن ذلت ملامت کرد. چهارم «لم یری التوبة علی نفسه واجباً». ابلیس توبه برخود واجب ندید. ازآن عذر نخواست، وتضرع نکرد، وآدم دانست که توبه کلید سعادتست، وشفیع مغفرت، برخود واجب دید، بشتافت، وتاروی قبول ندید بازنگردید. پنجم آنست که: «قنط من رحمة الله»، ازرحمت خدا نومید شد ابلیس. ندانست آن بدبخت که نومیدی ازلئیمان باشد، ورب العزة لئیم نیست، وچنانکه نومیدی نیست، ایمنی هم نیست، که ایمنی ازعاجزان باشد، والله عاجز نیست. پس چون نومیدشد آن شقی درتوبه بوی فروبسته شد، وآدم نومید نگشت. دل در رحمت ومغفرت بست. بردرگاه بی‌نیازی میزارید ومی نالید، تا برحمت ومغفرت رسید.

پیر طریقت گفت : میدان راه دوستی افراد است. آشمندهٔ (۲) شراب دوستی از دیدار برمیعاد است. برسد هر که صادق روی به آنچه مراد است.

۱ – ج : بود . ۲ – ج : آشامندهٔ .

۳ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : « **و یا آدم اسکن انت وزوجك الجنّة** » ای آدم ! آرام گیر وبنشین تو و جفت تو در بهشت « **و کلا من حیث شئتما** » ومیخورید هردو ازهرجائی که خواهید « **ولاتقربا هذه الشّجرة** » و نزدیك این یك درخت مگردید « **فتکونا من الظّالمین(۱۹)** » که آنگه از ستمکاران بید(۱) برخود

« **فوسوس لهما الشّیطان** » در دل داد ایشانرا دیو وبایست کشت درایشان وبرایستاد کرد براندیشهٔ ایشان « **لیبدی لهما** » تاایشانرا بآن روز آورد که پیدا کرد ایشانرا « **ما ووری عنهما من سوآتهما** » آنچه پوشیده بود از عورتهای ایشان « **وقال** » وگفت ابلیس ایشانرا هردو « **مانهیکما ربّکما** » باز نزد خداوند شما « **عن هذه الشّجرة** » از خوردن این درخت « **الّا ان تکونا ملکین** » مگر که تاشما دو فریشته نبید (۲) که مرگی(۳) نچشید « **او تکونا من الخالدین(۲۰)** » و ایدر (٤) جاوید نبید (٥) .

« **و قاسمهما** » وسوگندخورد ایشانراهردو« **انّی لکما لمن النّاصحین(۲۱)** » که من شما را از نیك خواهانم .

« **فدلّیهما بغرور** » فرو هشت ایشانرا از بالای بهشت درزمین بفرهیب (٦)

« **فلمّا ذاقا الشّجرة** » چون بچشیدند از درخت « **بدت لهما سوآتهما** » پدید آمد ایشانرا عورتهای ایشان « **وطفقا یخصفان علیهما من ورق الجنّة** » و درایستادند و برهم می‌نهادند برعورت خویش ازبرگ درخت بهشت « **و نادیهما ربّهما** » بازخواند

۱ـ ج : باشید. ۲ـ = نباشید. ۳ـ ج : مرگ. ٤ ـ ج : اینجا . ٥ـ ج : نباشید .
٦ ـ ج : بفریب .

الله ایشانرا: « **الم انهکما** » نه شما را باززدم « **عن تلکما الشّجرة** » از آن یك درخت « **وأقل لکما** » و گفتم شمارا « **انّ الشّیطان لکما عدوّ مبین** (۲۲) » که دیو شما را دشمنی است آشکارا ؟!

« **قالا** » گفتند هر دو آدم و **حوا**: « **ربّنا** » خداوند ما ! « **ظلمنا انفسنا** » ستم کردیم بر خود « **وان لم تغفرلنا** » و اگر نیامرزی ما را « **و ترحمنا** » و بنه بخشائی برما « **لنکونّن من الخاسرین**(۲۳) » ناچاره از زیان‌کاران بیم(۱) .

« **قال اهبطوا** » الله گفت فرو روید از آسمان « **بعضکم لبعض عدوّ** » یکدیگر را دشمن « **ولکم فی‌الارض مستقرّ** » و شما را در زمین آرامشگاهی و روز کار گذاشتی « **و متاع الی حین**(۲۴) » و برخورداری تا روز رستاخیز .

« **قال فیها تحیون** » گفت درزمین زنده می‌بید(۲) « **وفیها تموتون** » ودر زمین می‌میرید « **و منها تخرجون**(۲۵) » و شما را از زمین بیرون آرند

« **یا بنی‌آدم** » ای فرزندان آدم ! « **قد انزلنا علیکم لباساً** » برشما فرو فرستادیم پوشیدنی « **یواری سوآتکم** » که پوشیده دارد عورتهای شما « **وریشاً** » و جامه‌ای که آسای هر کس بآن بدانند « **ولباس التّقوی ذلك خیر** » و لباس پرهیز از همه لباسها به ، « **ذلك من آیات‌الله** این [بخشش لباسها لباس ضرورت و لباس مروت ولباس‌دیانت] ازنشانهای نیك خدائی‌خدا است، [وازشگفتهای لطیف که‌اوساخت] « **لعلّهم یذّکّرون**(۲۶) » تا مگر دریاوند(۳) خدائی وی و پند پذیرند از وی .

« **یا بنی‌آدم** » ای فرزندان **آدم** ! « **لایفتننّکم الشّیطان** » شما را فتنه مکناد دیو ، و تباهی میفکناد « **کما اخرج ابویکم من‌الجنّة** » چنانکه پدر و مادر شمارا بیرون آورد از بهشت « **ینزع عنهما لباسهما** » می‌بر کشید بر سرایشان جامهٔ

۱ - ج : باشیم . ۲ - ج : می‌باشید . ۳ - ج : دریابند .

ایشان « **لیریهما سوآتهما** » تابایشان نماید عورتهای ایشان «**انّه یریکم هو وقبیله**» دیو می‌بیند شمارا ، اوو گروه او « **من حیث لاترونهم** » ازآن جای که نمی بینیدشما اورا وجوک(۱) اورا « **انّا جعلنا الشّیاطین** » ما شیاطین را کردیم « **اولیاء للّذین لایؤمنون (۲۷)** » هام‌کاران (۲) ویاران ودوستان ایشان که نمی گروند .

« **واذا فعلوا فاحشة** » وچون(۳)بدی کنند«**قالوا وجدناعلیها آباءنا**» گویند که پدران خود را برین یافتیم « **والله أمرنا بها** » و الله ما را برین فرمود « **قل ان الله لایأمر بالفحشاء** » گوی الله بهیچ زشت و ناپسند نفرماید « **اتقولون علی الله مالاتعلمون (۲۸)** » چیزی میگوئید برالله که ندانید ؟ !

النوبة الثانية

قوله‌تعالی : « ویاآدم اسکن » ـ ای: و قلنا له بعد اخراج ابلیس من‌الجنة : « یاآدم‌اسکن انت وزوجك الجنة » ای اتخذاها مسکناً تسکنان فیه. پس ازآنکه‌ابلیس نا فرمانی کرد ، و او را از بهشت بیرون کردند، باآدم (ع) این خطاب رفت که : « یا آدم اسکن‌انت وزوجك الجنة ». ای‌آدم ! درجنة الخلدآرام گیر تو وجفت تو**حوا**،وآنرا مسکن خویش سازید. سکون ضد، حرکت است، وساکن منزل اگرچه حرکت کند، اورا ساکن گویند ، که سکون برحرکت غلبه دارد دربیشترین اوقات شبانروز. و این بهشت که‌آدم رافرمودند تادرآن نشنید جنة‌الخلد است، که رب العزة مؤمنان راآفریده، وایشانرا وعده داده که درآن شوند ، وذلك فی قوله : « قل اذلك خیرام جنة الخلد التی وعد المتقون » ؟ « مثل الجنة التی وعدالمتقون » ، « تلك الجنة التی نورث من عبادنا من‌کان تقیاً » . قومی ازاهل بدعت گفتند : آن بهشتی بود در آسمان که**آدم** و **حوا** را

۱ـج : جوق. ۲ـج : هم کاران . ۳ـ الف: و که .

بود علی‌الخصوص، نه‌آن جنة‌الخلد که مؤمنان‌را وعده داده‌اند، وقومی گفتند: درزمین‌بود آن بهشت، واین هردوقول باطلست، وقول درست‌آنست که اول گفتیم .

« فکلا من حیث شئتما » ـ متی شئتما ، وأین شئتما و کیف شئتما. «ولاتقربا هذه‌الشجرة »ـ یقال:قرب‌الشیء ، لازم، وقربته متعدّ، والشجرة هی‌شجرة العلم، من اکل منها علم الخیر والشر ، وقیل : شجرة الخلد التی تأکل منها الملائکة ، وقیل : شجرة من‌اکل منها احدث، ولاینبغی أن یکون فی‌الجنة حدث. وعن اهل‌الکتابین انها شجرة الحنظل، ای لیستدلا علی‌مرارة احوال‌الدنیا ، وقیل : هی‌الکرم . قال **سعید بن المسیب** : والله ما اکل منها و هویعقل ، و لکن **حوا** عصرت‌الکرم فسقته حتی سکر، ثم قادته . « فتکونا من‌الظالمین » ـ موضعه من‌الاعراب نصب علی‌الجواب ، وقیل‌جزم علی‌النهی .

« فوسوس‌لهما‌الشیطان» ـ ای وسوس الیهما. قیل :کان‌وسواساً و الهاماً، وقیل: کان کلاماً، لقوله‌عقیبه : « و قال‌ما نهیکما » ، و قیل: اصل‌الوسوسة‌الدعاء الی‌امر بصوت خفیّ کالخشخشة والهینمة. « لیبدی‌لهما » این‌لام لام‌عاقبت گویند ، یعنی: ان‌عاقبة تلك الوسوسة ادّت الی ان بدت لهما سوآتهما . سوآة‌نامی است‌آن موضع را ازعورت که پوشیدن‌آن فرض است،آنگه‌آنرا نام نهادند هر چیزرا که آدمی آنرا پوشیده خواهد از افعال فواحش . یقال : وجدت فلاناً علی سوآة، ای علی فاحشة ، و **قابیل** گفت برادر خویش را : « سوأة اخی » . جیفهٔ **هابیل** را سوأة خواند از بهرآنکه نمیخواست که او را کشته بینند ، که درظهور او سوأة فعل **قابیل** می پیداشد (۱). **قتاده** گفت : هما کانا لایریان سوآتهما قبل المعصیة، و قیل : لم یکن یری کل‌واحد منهماعورة صاحبه قبل المعصیة، فلماعصیا بدت عوراتهما .

« وقال مانهیکما » ـ این « قال » تفسیروسوسه است، « عن‌هذه الشجرة » یعنی

۱ـج : پیدا می‌شد .

عن اکلها، «الا ان تکونا ملکین» یعنی: ان لاتکونا ملکین لاتموتان کما لاتموت الملائکة، وقیل: ان‌لاتکونا ملکین بکسر اللام من الملك، اخذ من قوله: «هل ادلك علی شجرة الخلد وملك لایبلی». «اوتکونا من‌الخالدین» - ای‌الباقین الذین‌لایموتون.

«وقاسمهما انی لکما لمن الناصحین» - اول کسی که سوگند بدروغ خورد ابلیس‌بود، وایشانرا فریفته بسوگند کرد. ندانسته بودند که کسی‌باشد که به‌الله سوگند بدروغ خورد. ازینجا گفته‌اند که: مؤمن‌را بالله توان فریفت، ومنه قول بعضهم: من‌خادعنا بالله خدعنا به. قال‌النبی (ص): «المؤمن غر کریم و الفاجر خب لئیم». ابلیس گفت: مرا پیش ازشما آفریدند، وآن دانم که‌شما ندانید. نصیحت من بپذیرید. وآنگه‌سوگند یاد کرد به‌الله که من‌شما را نیکخواهم. این درخت درخت خلد است. ازین بخورید تا ابدر(۱) جاوید بمانید. رب‌العالمین گفت:

«فدلّیهما بغرور» - حطّهما الی‌المعصیة، وجرّاهما علی‌المخالفة، وزیّن‌لهما الباطل، وغرّهما بهذه‌الیمین. ومعنی‌الغرور اظهارالنصح مع‌ابطان‌الشر. «فلما ذاقا الشجرة بدت لهما سوآتهما» - ظهرت عورة بعضهما لبعض، و نزع عنهما لباسهما، وکان‌من نور لم یبق منه علیهما شیء الا ما فی الاطراف وهی‌الاظافیر.

قال **ابن‌عباس**: کانت کسوتهما من النور، و قیل: کانت حلّة، وقال **قتادة**: کان لباس **آدم** و **حوا** ظفراً کله، فلما وقعا فی‌الذنب بدّل بهذاالجلد، و ابقیت منه بقیة فی اناملهما، لیتذکّرا بذلك‌اول حالهما. روی **ابی‌بن کعب** عن‌النبی(ص)، قال: «ان آدم کان رجلا طوالا، کأنه‌نخلة سحوق کثیرشعرالرأس، فلما وقعا فیما وقع من‌الخطیئة بدت له سوآته، وکان لایراها قبل ذلك، فانطلق هارباً فی‌الجنة، فتعلقت به شجرة من شجر الجنة. قیل: هی‌شجرةالعناب، وقیل: شجرةالتین، فحبسته بشعره، فقال‌لها: ارسلینی. فقالت: لست بمرسلتك، فناداه ربه: یا **آدم**: امنّی تفر؟ قال: رب استحیی منك. قال: یاآدم!

۱ - ج: اینجا.

الم يكن لك بما ابحتك من الجنة مندوحة عن الشجرة؟! فقال : بلى وعزتك ، ولكن ماظننت ان احداً من خلقك يحلف بك كاذباً. قال : فبعزتی لأهبطنك الى الارض، ثم لاتنال العيش الا كدّاً . قال: فعلّم صنعة الحديد، وأمر بالحرث، فحرث، و زرع ، ثم سقى، حتى اذا بلغ حصد، ثم نقّاه ، ثم طحنه ، ثم خبزه ، ثم اكله .

« وطفقا يخصفان عليهما » ـ اى اقبلا يرقّعان الورق و يلصقان بعضه على بعض كهيئة الثوب ليستترا به . قيل : هوورق التين ، وقيل : ورق الموز. «خصف» برهم ساختن است تویهای نعل را ، و آنچه بدان ماند، وآنکس را خصاف گویند،وآن چیزرا خصیف. این آیت دلیل است که کشف عورت ازعهد آدم باز قبیح است، واظهار آن معصیت ، وفی قوله : « فلما ذاقا الشجرة» ردّ على من زعم انه اذا ذاق الخمر لم يعص الله «وناديهما ربهما الم انهكما عن تلكما الشجرة » ـ اى عن اكلها ، «وأقل لكما ان الشيطان لكما عدو مبين» ظاهر العداوة. روى أن آدم وابليس التقيا معاً عند رب العالمين ، فقيل لآدم : انك لن تلقاه بعد هذا المجلس ابداً ، و كل شىء حدثتك نفسك خلاف طاعتى فهو من امره هذا .

«قالا ربنا ظلمنا انفسنا» ـ اسأنا اليها بالمعصية، «وان لم تغفر لنا ذنوبنا وتجاوز عنا لنكونن من الخاسرين » فى العقوبة . گفته‌اند : روزعاشورا بود ، روز آدينه که الله ویرا توبه داد، وتوبهٔ وی قبول کرد .

« قال اهبطوا بعضكم لبعض عدو ولكم فى الارض مستقر ومتاع » ـ شرح این آیت درسورة البقره مستوفى رفت. روى عن **السدى**، قال : اخرج **آدم** من الجنة ومعه حجر فى يده اليمنى، وورق فى الكف الاخرى، فبث الورق فى **الهند**، فمنه ما ترون من الطيب ، و أما الحجر فكان ياقوتة بيضاء ، يستضىء بها ، فلمّا بنى **ابراهيم** البيت، فبلغ موضع الحجر، طلب حجراً ليضعه هناك ، فجاءه **جبرئيل** بالحجر من الهند الذى اخرج به آدم من الجنة ، فوضعه .

وعن **ابی بریدة** ، قال : لما خلق الله **آدم** و جرت الروح فیه عطس ، فقال : الحمد لله، فقال الله تعالی : رحمك ربك یا آدم ! سبقت رحمتی غضبی. من ربك ؟ قال: انت. قال : من تعبد ؟ قال . ایّاك . فدعی بالحجر، فمسح یده علی الحجر کالبیعة . وروی : ان **آدم** لماهبط بارض **الهند** ، بکی علی الجنة مائتی سنة حتی جری من عینه الیمنی مثل **دجلة** ، ومن عینه الیسری مثل **فرات** ، فخلق الله ممّا سال من عینه الیمنی الطیر والسباع، وممّا سال من عینه الیسری الدر والیاقوت والألنجوج و هوالعود ، وعن **ابن عمر** ، قال : قال رسول الله(ص): دخل ابلیس **العراق** ، فقضی منها حاجته ، ثم دخل **الشام** فطردوه ، ثم دخل **مصر** فباض فیها و فرّخ و بسط عبقریه .

« قال فیها تحیون و فیها تموتون » - یعنی : فی الارض عند منتهی آجالکم ، « و منها تخرجون » فی القیامة للبعث والحساب ، همانست که جای دیگر گفت : « منها خلقنا کم و فیها نعید کم و منها نخرجکم تارة اخری » . و عن **وهب بن منبه** ، قال : اوحی الله تعالی الی **آدم** بعد ما تاب : یا آدم! انی اجمع لك العلم کله فی اربعة کلمات، واحدة لی، وواحدة لك ، و واحدة فیما بینی و بینك ، و واحدة فیما بینك و بین الناس . فأماالتی لی فتعبدنی لا تشرك بی شیئاً ، و أماالتی لك فأجزیك بعملك احوج ما تکون الیه ، و أماالتی فیما بینی و بینك ، فمنك الدعاء و منی الاجابة ، و أماالتی بینك و بین الناس ، فأن ترضی لهم ما ترضی لنفسك . فقال آدم : یارب ! شغلت بطلب الرزق والمعیشة عن التسبیح والعبادة ، و لست اعرف ساعات التسبیح من ایام الدنیا . فأهبط الله تعالی دیکاً و أسمعه اصوات الملائکة بالتسبیح ، فهو اول داجن اتخذه آدم من الخلق . فکان الدیك اذا سمع التسبیح من السماء سبّح فی الارض فسبّح آدم بتسبیحه .

و روی أن الله تعالی اوحی الی آدم (ع) لما اراد أن یهبطه الی الارض : یا آدم! انی انزلك و ذریتك داراً مبنیة علی اربع قواعد : اما الاولی فانی اقطع ما تصلون، والثانیة

افرق ما تجمعون ، والثالثة اخرب ما تبنون ، والرابعة اميت ما تلدون ، و لذلك قيل :

لدوا للموت و ابنوا للخراب فكلّكم يصير الى التراب.

« یا بنی آدم قد انزلنا الیکم لباساً » ـ چون ذكر برهنگی **آدم** و **حوا** رفت، و اضطرار ایشان بلباس و ستره، منت نهاد بر ایشان در آفرینش لباس ایشان ، گفت : « یا بنی آدم قد أنزلنا الیکم لباساً » یعنی: خلقنا ، لقوله : « و أنزل لکم من الانعام ثمانیة ازواج » ای خلق ، و قیل : « انزلنا علیکم لباساً » یعنی الماء الذی هو السبب لکل ملبوس انزله من السماء فأسکنه الارض ، فنبت به القطن والکتان وغیره ممّا یکون لباساً للخلق من الثیاب ، و تعیش به الدواب والانعام ، فیخرج بذلك اوبارها و اشعارها و اصوافها ، فالماء حیاة الابدان ، والدین حیاة القلوب ، و ذلك کله من السماء ، وقیل : اصل کل نبات فی الارض انزل مع **آدم** من الجنة ، وقیل : « انزلنا علیکم لباساً » ای الهمنا کم کیفیة صنعته ، میگوید : شما را الهام دادیم و درآموختیم جامه بافتن ، و ساز آن راست کردن ، و عورت بآن پوشیدن.

و اول کسی که جامه بافت **آدم** بود : چون از آسمان بزمین آمد از برهنگی بنالید . **جبرئیل** آمد ، و او را فرمود تا یکی نر میش را بکشت ، و آنرا پوست کند ، و پشم آن برچید ، و به **حوا** داد تا برشت ، **وآدم** از آن جامهٔ صوف بافت بتعلیم جبرئیل . ازینجا گفت مصطفی (ص) : « اول من سبح آدم ، وکان جبرئیل معلّمه ، و آدم تلمیذه ثلاثة ایام » . روی **ابو أمامة** قال ، قال رسول الله (ص) : « علیکم بلباس الصوف تعرفون به فی الاخرة ، فان النظر فی الصوف یورث فی القلب التفکر ، والتفکر یورث الحکمة ، والحکمة تجری فی الجوف مجری الدم ، فمن کثر تفکره قلّ طعمه ، و کلّ لسانه ، و من قلّ تفکره کثر طعمه ، و عظم بدنه ، و قسا قلبه ، والقلب القاسی بعید من الله ، بعید من الجنة ، قریب من النار » . وعن **جابر** ، قال : جاء رجل الی النبی (ص) فقال : یا رسول الله !

ما تقول فی حرفتی؟ فقال: رسول‌الله (ص): «حرفتك حرفة ابینا **آدم**، و ان‌الله یحب حرفتك، و ان حرفتك یحتاج الیها الاحیاء والاموات، فمن انف منکم فقد انف من آدم، و من آذاکم فقد آذی آدم».

قوله تعالی: «و ریشاً» ـ ریش جامه ای باشد که هرقومی‌را زیّ ایشان بود، تا از دیگران پیدا شوند، چون طیالس اصحاب آنرا، و قلانس اصحاب آنرا، و أقبیه اصحاب آنرا، و أعبیه اصحاب آنرا. **ابن عباس** گفت و **مجاهد**: الریش هوالمال، یقال تریّش‌الرجل اذا تموّل **ابن زید** گفت: ما یتجمّلون به من‌الثیاب‌الحسنة، و قیل: هوالاثاث، و ما ظهر من‌المتاع والثیاب والفرش. و در شواذّ خوانده اند: «و ریاشاً»، فقیل: هو جمع ریش کقدح و قداح و ذئب و ذئاب، و قیل: الریش اسم للمال و ما فیه‌الجمال، والریاش الخصب والسعة فی‌المعاش.

«و لباس‌التقوی ذلك خیر» ـ یعنی‌الحیاء. شرم را لباس‌التقوی خوانند از بهر آنکه تا شرم بجای است تقوی بجا است و تا تقوی بجا است ایمان بجا است:

اما والله ما فی‌الدین خیر ولاالدنیا اذا ذهب الحیاء
یعیش المرء ما استحیا بخیر و یبقی العود ما بقی اللحاء.

و قیل: لباس‌التقوی هوالتشمیر فی‌الثوب. درخبر است که **مصطفی** (ص) عم‌زادهٔ خویش را گفت **ربیعة بن الحارث بن عبدالمطلب**: «نعم‌الفتی **ربیعة** لوقصّر من شعره و شمّر من ثوبه»! و **عبدالله عمر** پسر خود را گفت: شمّر ذیلك فانه انقی لثوبك و اتقی لربك. و قیل: لباس التقوی العمل الصالح والعفة والورع، ای العمل الصالح والعفة والورع خیر من‌الثیاب والمال، و قیل: هوالسلاح و آلة‌الحرب، وقیل: هوالسمت الحسن فی‌الدنیا.

قال **الحسن** فی قوله؟ «ذلك من آیات‌الله»: الورع والسمت‌الحسن من آیات

الله علی المؤمن. یعنی: من علامات الخیر التی البس الله المؤمن فی الدنیا. و قال **ابن عباس** فی هذه الآیة: أما اللباس فهو الثیاب، و أما الریاش فهو المتاع و المال، و أما التقوی فالعفاف. ان التقیّ العفیف لاتبدوا له عورة و ان کان عاریاً من الثیاب، و ان الفاجر بادی العورة و ان کان کاسیاً من الثیاب، و ان فجوره یبدی عورته للناس، لاتزال تطّلع منه علی شر، و به قال النبی(ص): «والذی نفس **محمّد** بیده ماعمل احد قط سوءاً الا البسه الله رداء عمله علانیة، ان خیراً فخیر و ان شراً فشرّ». ثم تلا هذه الآیة: «و لباس التقوی ذلک خیر»، و قال **وهب بن منبه**: الایمان عریان، و لباسه التقوی، و زینته الحیاء، و ماله العفة، و ثمرته العمل الصالح.

اما سبب نزول این آیت آن بود که مشرکان عرب از **ثقیف** و **بنی عامر بن صعصعه** و **خزاعه** و **بنی مدلج** و جماعتی آن بودند که برهنه طواف خانه می کردند، مردان بهمه وقت و زنان بشب، و آن برهنگی و جامه بر کندن عبادتی می شناختند و میگفتند: جامه‌ای که در آن معصیت میکنیم نه روا باشد که بآن طواف خانهٔ **کعبه** کنند، و رب العالمین این آیت فرستاد، و ایشان را از آن باز زد، یعنی که عورت پوشیدن و پرهیزکاری کردن و سمت نیکو داشتن به است شمارا از این جامه بر کندن(۱) و برهنه گشتن. **نافع** و **ابن عامر** و **کسائی** «ولباس» بنصب خوانند معطوف بر «ریشاً». باقی برفع خوانند برابتدا، و خبره «ذلک خیر». «ذلک من آیات الله» ـ قال بعضهم ای من فرائضه التی اوجبها بآیاته، یرید ستر العورة. «لعلهم یذّکّرون» ای یتعظون.

«یا بنی آدم لایفتننّکم الشیطان» ـ این فتنه ایدر(۲) فضیحت است، یعنی: لایفضحنّکم. اصل فتنه آزمایش است و بر رسیدن، و آنچه نهان است در چیزی بیرون آوردن، چنانکه بآتش نقره گذارند تا آنچه در آن است بیرون آید، «کما اخرج ابویکم

۱ـ ج: بر کردن. ۲ـ ج: اینجا

من‌الجنة ینزع عنهما لباسهما ». این« ینزع » تفسیر اخراج است ، چنانکه آنجا گفت : « لاتتخذوا عدوی وعدوکم اولیاء تلقون الیهم بالمودة » . این القاء تفسیر اتحاد است . « لیریهما سوآتهما »ـ این‌دلیل است که ایشان عورتهای یکدیگر ندیده بودند . **عائشه** گفت(١) : ما رایت سوأة رسول‌الله (ص) قط .

« انه یریکم هو وقبیله من حیث لاترونهم »ـ یبلغونکم من حیث لاتبلغونهم. و یأتونکم من حیث لاتأتونهم . و فی‌الخبر : ان‌الشیطان یجری من ابن‌آدم مجری‌الدم. ان‌الشیطان یحضر ابن‌آدم علی کل احیانه . و عن مجاهد، قال : یقول ابلیس : نحن نری ولانری ، و نخرج من تحت‌الثری ، و یعود شیخنا فتی. قال **مالك بن دینار** : ان عدواً یراك ولا تراه لشدید‌المؤنة الا من‌عصمه‌الله . و قال **ذوالنون** : ان‌کان هو یراك من حیث لاتراه ، فان‌الله یراه من حیث لایری‌الله ، فاستعن بالله علیه ، فان کیدالشیطان‌کان ضعیفاً.

« و قبیله» ـ یعنی : و جنوده ، من قوله تعالی : « و جنود ابلیس » ، وقیل: خیله ورجله، من‌قوله‌تعالی :«بخیلك ورجلك»،و قیل: ذریته ، من‌قوله تعالی : « افتتخذونه و ذریته » ؟

« من حیث لا ترونهم »ـ لاترون اجسادهم ، و لاتعلمون مکانهم ،لان اجسامهم رقیقة ، و فی‌ابصارنا ضعف عن‌ادراك الرقیق اللطیف. وعن **محمدبن اسحق**، قال : بلغنی ان ابلیس‌تزوج‌الحیة‌التی‌دخل‌فی‌جوفها حین کلّم **آدم** بعد ما اخرج‌الجنة ، فمنها ذریته .

« انا جعلنا الشیاطین اولیاء للذین لایؤمنون » ـ سلّطناهم علیهم لیزیدوا فی غیّهم. میگوید : ما شیاطین‌را مسلط کردیم برکافران ، تا دربیراهی و کفرشان بیفزایند. همانست که جای دیگر گفت : «ارسلناالشیاطین علی‌الکافرین تؤزّهم ازّاً » ای : تحملهم علی‌المعاصی حملا شدیداً ، اماالمؤمن فلایقبل قولهم ولایجیب دعوتهم .

« واذا فعلوا فاحشة» ـ فاحشه اینجا کشف عورت است درطواف ، و گفته‌اند:

---

١ ـ ج :گوید .

تحریم بحیره وسائبه ووصیله است ، و گفته‌اند : عام است در همهٔ معاصی ، و درین آیت اضمار است، یعنی : و اذا فعلوا فاحشة عبادة فنهوا عنها ، « قالوا وجدنا علیها آباءنا » - میگوید : چون کاری زشت کنند ، و آنرا از خود عبادتی شناسند ، وایشان را از آن نهی کنند ، جواب دهند و گویند : « وجدنا علیها آباءنا » ، ما پدران واسلاف خودرا برین یافتیم . چون ایشانرا گویند : پدران شما این از کجا گرفتند ؟ و از کجا برساختند ؟ جواب‌دهند که : « الله امرنا بها ». رب العالمین گفت : **یا محمّد** ! بگوی : « ان‌الله لا یأمر بالفحشاء » . الله بهیچ زشت و ناپسند نفرماید . « فحشاء » و « فاحشه »آن زشتها است از فعل و از قول که مروت را خراب کند ، و مرد را بد نام کند ، و ازینجاست که بخیل را فاحش خواند ، از بهر آنکه بخل بهر زبان و در هر کیش و بنزدیك هرقوم نکوهیده است و بخیل بدنام . و درخبر است از **مصطفی** (ص) : « ان‌الله یبغض‌الفاحش المتفحش البذی » . الله زشت دارد هربخیل بد گوی از شرم تهی .

و درخبرست که مردی بار خواست بدرحجرهٔ **عا ئشه** مادرمؤمنان. رسول خدا (ص) سه بار گفت : بد مرد که اوست .آنگه گفت که : ویرا بارده . چون بار داد ، ویرا بنواخت ، و با وی سخنان خوش گفت. چون بیرون شد **عا ئشه** گفت : یارسول‌الله ! این مردرا آن گفتی که گفتی، وچون درآمد با وی چنان کردی ! جواب داد رسول‌خدا(ص): « ان ابغض‌الناس الی‌الله من یکرم اتقاء فحشه » . بترینهٔ مردم(۱) ، بنزدیك الله آنکس است که مردمان اورا نیکو دارند از بیم فحش زبان‌وی .

و بدان که « فاحشه » در قرآن بر چهار وجه آید : یکی بمعنی زنا است ، چنانکه در سورة **النساء** گفت : « واللاتی یأتین الفاحشة » ، یعنی الزنا . همانست که درین سورة **اعراف** گفت : «قل انما حرم ربی‌الفواحش ما ظهرمنهاو ما بطن» . بیك قول

۱ـ ج : مردمان .

این فواحش زنا است ، یعنی : حرم الزنا فی السر والعلانیة ، ودر سورة **الاحزاب** گفت : « من یأت منکن بفاحشة مبیّنة » یعنی الزنا . وجه دوم فاحشه نشوز است زنانرا ، چنانکه در سورة **النساء** گفت : « ولا تعضلوهن لتذهبوا ببعض ما آتیتموهن الا أن یأتین بفاحشة مبینة» یعنی العصیان ، وهو النشوز البین من المرأة علی زوجها ، در سورة **الطلاق** گفت : «ولا یخرجن الا ان یأتین بفاحشة» مبینة . وجه سوم آنست که درحق قوم **لوط** گفت در **عنکبوت** : «انکم لتأتون الفاحشة» یعنی اتیان الرجال فی ادبارهم ، ونظیر این در سورة **النمل** است و درین سورة اعنی سورة **الاعراف** . چهارم فاحشه معصیت است در شرکت ، چنانکه رب العزة گفت : «واذا فعلوا فاحشة» یعنی ما حرم اهل الجاهلیة علی انفسهم فی الشرك ، « قالوا وجدنا علیها آباءنا والله امرنا بها قل ان الله لا یأمر بالفحشاءِ » یعنی بالمعاصی وهو تحریم الحرث والانعام وغیر ذلك . «اتقولون علی الله مالا تعلمون » ؟ استفهام انکار یتضمن نهیاً.

النوبة الثالثة

قوله تعالی : «ویا آدم اسکن انت وزوجك الجنة» **آدم** را چهار نام است : آدم و خلیفت وبشر وانسان . آدم نام کردند اورا که از ادیم زمین آفریده‌اند ، واز هر بقعتی کشیده، چنانکه گفت جل جلاله: « من سلالة من طین» ای سلّت من کل بقعة طیبة وسبخة سهل ووعر. درخاك آدم هم شور بود وهم خوش، هم درشت بود وهم نرم . لاجرم طباع فرزندان مختلف آمد . درایشان هم خوشخوی است وهم بدخوی ، هم گشاده هم گرفته ، هم سخی هم بخیل ، هم سازگار هم بدساز ، هم سیاه هم سفید (۱) .

جای دیگر گفت : «من صلصال کالفخار» فخار گلی خشك باشد که ویرا آواز و پرخوان بود ، یعنی که آدمی باشغب است . درسر آشوب وشوردارد ، و دربند گفت و گوی باشد . جای دیگر گفت : « من طین لازب» از گلی دوسنده (۲)، بهر چیز درآویزد ، وبا

۱ ـ ج : سپید. ۲ ـ دوسنده بروزن دوزنده بمعنی چسبنده (برهان قاطع) .

هر کس درآمیزد . جای دیگر گفت : «من حماء مسنون» از گلی سیاه تیره . عرفه قدره لئلا یعدو طوره . اصل وی باوی نمود ، تا اگر کرامتی بیند نه ازخود بیند ، وداند که شرف در تربیت است نه در تربت . از تربت چه خاست؟ ظلومی و جهولی وسیاست : «وعصی آدم ربه». ازتربیت چه آمد ؟ کرامت هدایت وقبول توبه ونواخت : «ان الله اصطفی آدم» . نتیجهٔ تربت است که گفت : «خلق الانسان من عجل» . ثمرهٔ تربیت است که گفت : «یحبهم و یحبونه» .

محمود درسرای **ایاز** شد . آن مال و نعمت و زروسیم و جواهر و دیباهای رنگارنگ دید . ازآن خلعتها که **محمود** اورا داده و بخشیده ، بگوشه‌ای نگه کرد قبایکی دید کهنه و پاره‌پاره برهم بسته ازمیخی درآویخته. محمود گفت: این یکی باری چیست ؟ **ایاز** جواب داد که : این یکی منم بدین بیچارگی وبدین خواری ، و **آن** همه جمال وآرایش و **آن** عزوناز همه توئی . درین نگرم عجزخود بینم . قدرخود بدانم . درآن نگرم ترا بینم ، وازتودانم ، بنازم و سربیفرازم :

جز خداوند مفرمای که خوانند مرا سزد این نام کسی را که غلام تـو بود

درخبراست که کالبد **آدم** از گل ساخته چهل سال میان **مکه** و **طائف** نهاده بود. وابلیس هربار که بوی برگذشتی ، گفتی: لأمرما خلقت ؟ ورب العزة بافریشتگان میگفت : «اذا نفخت فیه من روحی فاسجدوا له». پس چون روح بسروی درآمد، چشم باز کرد تن خودرا همه گل دید . حکمت درین آن بود تااصل خود داند ، ونفس خودرا شناسد ، و بخود فریفته نگردد . لطایفی که بیند ازحق بیند ، پس چون روح بسینهٔ وی رسید تاریکئی دید . قومی گفتند : تاریکی زلت بود. قومی گفتند : تاریکی خاك بود ، که اصل خاك ازظلمت است ، و اصل روح ازنور. روح خواست که باز گردد ، نسیم وی بـه خیاشیم رسید . عطسه زد(۱). گفت: الحمدلله . رب العزة گفت: رحمك ربك. روح ذکر حمد و رحمت حق شنید ساکن

۱ــ ج : داد.

گشت . گفت : او که حمدخدا ورحمت‌را شاید ، جای من نیز شاید . چون بناف رسید اشتهاءِ طعامش پدیدآمد . میوهٔ بهشت‌دید . آرزوش‌خاست . خواست که برخیزدنتوانست. رب‌العزة گفت: «خلق الانسان من عجل ».

دیگر(۱) نام‌وی«خلیفه» بود، که بجای فریشتگان نشست. نخست‌ساکنان‌زمین فریشتگان‌بودند . پس‌بآدم‌دادند . سرش آنست که تاآدمیان‌را عذرباشد بمیلی وآرامی که ایشانرا بادنیابود ، یعنی که فریشتگان که نه‌دنیوی بودند ، و نه از خاکشان آفریدند ، چون‌در دنیانشستند بادنیا بیارمیدند، وبیرون کردن برایشان دشخوارآمد، تا میگفتند : « اتجعل فیها من‌یفسد فیها » ؟ پس‌چه عجب اگرفرزندآدم را بدنیا میل باشد ، که خود از آن‌آفریده‌اند، و ایشانرا ساخته‌اند، وفی‌الخبر: « اذا مات المؤمن علی‌الاسلام تقول الملائکة : کیف نجا هذا من دنیا فسد فیهاخیارنا» ؟!

سدیگر (۲) نام وی «بشر» است، وسمّاه بشراً لمباشرته الامور.

چهارم نام وی «انسان» است که عهدالله فراموش کرد ، چنانکه گفت : «فنسی ولم نجد له عزماً» ،ای‌لم‌نجد له عزماً فی‌القصد علی‌الخلاف،بل‌کان‌ذلك بمقتضی النسیان. آنجاکه عنایت را بود نواخت را چه نهایت بود ! آن نافرمانی ازوی درگذاشت ، و عذرش بنهاد ، گفت : نه بقصد کرد آن مخالفت، ونه برآن عزم‌بود که کند ، لکن‌فراموش کرد عهد ما ، ودرگذاشت ازوی کرم ما. و گفته‌اند : انسان از انس‌است ، یعنی که ویرا باجفت خود انس بود ، ودر دل وی‌مهر داشت ، چنانکه‌الله گفت : «وجعل بینکم مودة و رحمة ». ازینجا گفت رب‌العزة :

« یا آدم‌اسکن‌انت‌وزوجك الجنة»ـای‌آدم! باجفت‌خود درین‌بهشت‌آرام گیروساکن باش . جنس باجنس‌داد ،وخلق درخلق بست، وشکل درشکل ساخت ، که صفت حدثان

---

۱ ـ ج : دگر . ۲ ـ ج : سدگر

جز با شکل خود نسازد، و جز بجنس خود نگراید، و جز با همچون خودی آرام نگیرد. آن جلال قدم است و عزت احدیت که از اشکال و امثال واجناس پاکست، و مقدس‌متفرد بجمال وجلال‌خود، متعزز بصفات کمال خود. همیشه هست، وازهمه چیز نخست‌بخود بزرگوار، وباهمه‌نیکوکار، وبیزرگواری‌ونیکوکاری سزاوار. آنگه گفت: «و کلا من‌حیث‌شئتما ولاتقربا هذه‌الشجرة» آنچه خواهید، چنانکه خواهید درین‌بهشت میخورید، ومی‌نازید، و گرد این‌یك درخت‌مگردید. ایشانرا ازخوردن‌آن نهی کرد، و در علم غیب خوردن آن پنهان کرد، وآن قضا برسر ایشان روان کرد، تا ایشان عجز وضعف خود بدانند، و عصمت ازتوفیق الهی‌بینند نه‌از جهد بندگی.

«فوسوس لهما الشیطان» ـ این هم از امارات عنایت است و دلائل کرامت، که گناه ایشان کردند، و حوالت بر وسوسهٔ شیطان کرد که: «فوسوس لهما الشیطان». آنگه‌درعنایت بیفزود، گفت: «لیبدی‌لهما ما ووری عنهما من‌سوآتهما» ـ گفتا: عورت ایشان‌هم برایشان پیدا کرد نه بردیگران. گفته‌اند که: **آدم و ابلیس** پس ازآن هر دو بهم (۱) رسیدند. آدم گفت: یاشقی! وسوست الیّ و فعلت مافعلت. ای شقی دانی که چه کردی تو بامن؟! وچه گرد انگیختی در راه من؟! ابلیس گفت: یا آدم! هب انی کنت ابلستك، فمن‌کان ابلسنی؟ گیرم که ترا من‌ازراه بردم، بامن بگوی که‌مرا ازراه که‌ببرد؟ و گفته‌اند که: ایشان‌هردو فرمان بگذاشتند، لکن‌فرقست میان‌ایشان. زلت‌آدم از روی شهوت بود، و زلت ابلیس‌از راه کبر، و کبر آوردن صعب‌تر از شهوت راندن. گناهی که ازشهوت خیزد عفو درآن گنجد. گناهی که از کبر خیزد ایمان درسرآن شود. در خبراست که: «الکبریاء ردائی، والعظمة ازاری، فمن نازعنی‌فی واحد منهما قصمته».

«فلما ذاقا الشجرة بدت‌لهماسوآتهما» ـ هر که برخلاف‌فرمان‌حق برپی‌شهوت‌نفس

---

۱ ـ ج: برهم.

رود ازحق درماند ، و بآن شهوت نرسد . آدم صفی هنوز از آن درخت منهی جز ذواقی نچشیده بود که‌تازیانهٔ عتاب برسرش‌فرودآمده بود، وحالش بگشته ، نه‌آن شهوت بتمامی رانده ، ونه‌رضاءِ حق باوی بمانده. چون باز نگرست ، نه‌تاج برسر دید ، نه حله دربر! از اول خودرا دید برسریر اصطفا نشسته، پشت بمسندخلافت بازنهاده ، بحلل وحلی بهشت آراسته، وبآخر ازهمه‌درمانده، برهنه و گرسنه، محتاج‌یك برگ‌درخت شده :

لله درّ هـم مـن فتيـة بكـروا
مثـل الملـوك و راحوا كالمفاليس!

وأنشدوا :

لا تعجبـوا لمـذلتي فأنـا الـذي
عبث الـزمـان بمهجتـي فـأذلّهـا

فرمان‌آمد که: ای‌آدم ! آن چنان نعمت بی‌رنج وبی کد ندانستی خورد، اکنون رو بسرای‌محنت وشدت ،کار کن ، و تخم‌کار ، ورنج بر ، وصبر کن . **آدم** گفت : این‌همه خوار است، اگر روزی‌مارا برین درگه باز بارست ، همی بدرد دل بنالید ، ونیاز وعجز خود بر کف حسرت‌نهاد ، ودر زارید و گفت: « ربنا ظلمنا انفسنا وان‌لم‌تغفرلنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین » الهی! اگر (۱) زاریم ، درتو زاریدن خوش‌است، ور نالیم برتو نالیدمان درخوراست . الهی ! ازخاك چه‌آید مگر خطا ، واز علت چه زاید مگر جفا ، و از کریم چه‌آید جز وفا . الهی! و ازآمدیم (۲) با دو دست تهی ، چه باشد اگر مرهمی برخستگان نهی ! الهی ! گنج درویشانی، زاد مضطرانی ، مایـهٔ رمیدگانی ، دستگیر درماندگانی. چون می‌آفریدی جوهرمعیوب می‌دیدی،می‌بر گزیدی، وباعیب میخریدی، بر گرفتی و کس نگفت که بردار . اکنون که بر گرفتی بمگذار ، و در سایهٔ لطفت(۳) میدار ، و جز بفضل‌خود مسپار :

۱- ج: گر . ۲- ج : بازآمدیم . ۳ - ج : لطف .

گر آب دهی نهـال خـود کاشته ای
ور پست کنی بنا خـود افـراشته ای
من بنـده همانـم کـه تو پنداشته ای
از دست میفکنـم چـو بر داشته ای.

٤- النوبة الاولى

قوله تعالى : « **قل امر ربّی بالقسط** » گوی ای **محمّد** ! خداوند من بداد میفرماید « **و اقیموا وجوهکم** » و روی خویش را و دل خویش را و آهنگ خویش را راست دارید « **عند کلّ مسجد** » بنزدیك هر نماز و سجود که کنید « **و ادعوه** » و در بیم و امید او را خوانید « **مخلصین له الدّین** » پرستش و خواندن ویرا پاك دانید « **کما بدأکم تعودون** » که وی آنست که شمارا نخست اوآفرید ، و کرد، وبآخر(۱) باز فردا دیگر بار پدید آئید چنانکه اول کرد ، و بآن (۲) گردید که خواست « **فریقاً هدی** » گروهی را راه نمود « **و فریقاً حقّ علیهم الضّلالة** » و گروهی را چنان کرد که برایشان درعلم‌وی ضلالت واجب گشت که آنرا سزابودند « **انّهم اتّخذوا الشّیاطین اولیاء من دون الله** » ایشان شیاطین را فرود از خدای معبودان و یاران گرفتند « **و یحسبون انّهم مهتدون(۲۹)** » و می‌پندارند که برراه راست اند .

« **یا بنی آدم** » ای فرزندان **آدم** ! « **خذوا زینتکم** »آرایش گیرید وجامه پوشید « **عند کلّ مسجد** » نزدیك هر نماز وسجود وطواف که کنید« **وکلوا واشربوا** » و میخورید و میآشامید « **ولاتسرفوا** » و بگزاف مروید و اندازه در مگذرانید « **انّه لایحبّ المسرفین (۴۰)** » که او دوست ندارد گزاف کاران را .

---

۱ ـ ج : و آخر . ۲ ـ ج : و با آن .

« **قل من حرّم زينة‌الله** » گوی که حرام کرد و در بند آورد آرایش این جهانی؟ « **الّتی اخرج لعباده** » که الله بیرون آورد رهیگان خویش را « **والطّیّبات من‌الرّزق** » و این شیرینیها و خوشیها از روزی که ساخت « **قل‌هی‌للّذین آمنوا فی‌الحیوة‌الدّنیا** » گوی این زینت درین جهان مؤمنانرا است [بانبازی دشمنان خدای] « **خالصة یوم‌القیمة** » و زینت آن جهانی باز مؤمنان را است تنها بی‌انبازان « **کذلك نفصّل‌الایات** » چنین‌هن(۱)می‌باز گشائیم پیدا و روشن‌سخنان‌خویش « **لقوم یعلمون(۳۱)** » گروهی دانایان را [که سخن دانند و فحوی آن خطاب دریابند و مقتضی آن] .

« **قل انّما حرّم ربّی‌الفواحش** » گوی : خداوند من حرام کرد زشتیها « **ما ظهر منها ومابطن** » آنچه از آن آشکارا است ، و آنچه از آن پنهان است « **والاثم** » و دروغ وخیانت و بزها « **والبغی بغیرالحقّ** » وافزونی جستن بی‌حق(۲) « **وأن تشرکوا بالله** » وآنکه انباز گیرید با خدای « **مالم ینزّل به‌سلطاناً** » چیزی که الله در آن هیچ کس را عذری نفرستاد [نه معبود را سزاواری نه عابد را عذر] « **وأن تقولوا علی‌الله مالاتعلمون(۳۲)** » و آنچه برخدای آن گوئید که ندانید .

« **ولکلّ امّة اجل** » وهر امتی را درین‌جهان درنگی‌است وانجامی واندازه‌ای [که کی درآیند و تا کی بمانند] « **فاذاجاء اجلهم** » چون هنگام سر انجام ایشان در رسید « **لایستأخرون ساعة ولا یستقدمون(۳۳)** » نه یك ساعت باپس مانند نه فراپیش شند(۳) .

« **یا بنی آدم** » ای فرزندان آدم ! « **امّا یأتینّکم** » اگر بشما آید از من « **رسل منکم** » پیغام رسانان هم از شما « **یقصّون علیکم آیاتی** » بر شما میخوانند

۱ ـ ج : چنین‌است . ۲ ـ ج : بناحق . ۳ ـ ج : شوند .

سخنان من « **فمن اتّقی** » هر که باز پرهیزد از عذاب من « **و أصلح** » و دین خود و کردار خود (۱) راست کند « **فلاخوف علیهم ولاهم یحزنون(۳۴)** » بر ایشان بیم نیست و نه هرگز اندوهگین باشند.

« **والّذین کذّبوا بآیاتنا** » وایشان که دروغ شمردند سخنان ما « **واستکبروا عنها** » و گردن کشیدند از نیوشیدن و پذیرفتن آن « **اولئك اصحاب النّار هم فیها خالدون(۳۵)** » ایشان اند که آتشیان اند جاوید در آن اند.

« **فمن اظلم** » کیست ستمکار تر بر خویشتن « **ممّن افتری علی الله کذباً** » از آنکس که دروغ سازد بر خدای « **او کذّب بآیاته** » یا دروغ شمرد سخنان او « **اولئك ینالهم** » ایشان‌اند که بایشان رسد « **نصیبهم من الکتاب** » بهرهٔ ایشان از آن تهدید که درقرآن گفته‌ام « **حتّی اذاجاءتهم رسلنا** » تاآنکه بایشان آید فرستادگان ما « **یتوفّونهم** » که‌می‌میرانند ایشانرا « **قالوا** » ایشانرا گویند: « **اینما کنتم تدعون من دون الله** » کجا اند آنچه خدای میخواندید فرود ازالله؟ « **قالوا** » گویند ایشان: « **ضلّوا عنّا** » گم گشتند از ما « **و شهدوا علی انفسهم** » و گواهی دهند بر تنهای خود « **انّهم کانوا کافرین(۳۶)** » که اندرین جهان کافران بودند.

« **قال ادخلوا فی امم** » ایشانرا گوید الله که: در روید در گروهانی « **قد خلت من قبلکم من الجنّ والانس فی النّار** » که پیش از شما بودند از پری و آدمی در آتش « **کلّما دخلت امّة** » هر که در رود گروهی در آتش « **لعنت اختها** » لعنت کنند بر هام فعلان و هام راهان(۲) خود که در آتش باشند « **حتّی اذا ادّارکوا فیها جمیعاً** » تا آنگه که با هم آیند و فراهم رسند در آتش « **قالت اخریهم لأولیهم** » پسینان پیشینان را گویند فرا خدای عزوجل: « **ربّنا هؤلاء اضلّونا** » خداوند ما اینان

۱ ــ ج: و کرد خود. ۲ ــ ج: هم فعلان و هم‌راهان.

ایشان اند که ما را بی راه کردند « **فآتهم عذاباً ضعفاً من النّار** » ایشان را عذاب دو چندان کن که ما را « **قال لکلّ ضعف** » جواب دهند ایشان را که هر یکی را هم چندان که چشید هست، وهر یکی را چندان که دیگر راهست هست « **ولکن لاتعلمون**(٣٧)» لکن این نمی‌دانید .

« **وقالت اولیهم لأخریهم** » و پیشینان گویند پسینان را: « **فماکان لکم علینا من فضل** » نه‌شما را برما افزونی‌است « **فذوقوا العذاب بما کنتم تکسبون**(٣٨)» عذاب می‌چشید بآنچه میکردید .

« **انّ الّذین کذّبوا بآیاتنا** » وایشان که‌دروغ‌شمردندسخنان ما « **واستکبروا عنها** » و گردن کشیدند از نیوشیدن آن « **لاتفتّح لهم ابواب السّماء** » درهای آسمان ایشان را باز نگشایند « **ولایدخلون الجنّة** » و در بهشت نشوند « **حتّی یلج الجمل فی سمّ الخیاط** » تا آنگه که شتردرسوراخ‌سوزن‌در گذرد « **وکذلك نجزی المجرمین** » و چنین پاداش کنیم مجرمان را .

« **لهم من جهنّم مهاد** » ایشان را ازدوزخ تابوتهای آتشین است بجای بستر « **ومن فوقهم غواش** » و ازبالای ایشان طبقها ازآتش « **وکذلك نجزی الظّالمین** » و پاداش ستمکاران برخویشتن ، چنین کنیم .

النوبة الثانیة

قوله‌تعالی : « قل امر ربی بالقسط » ـ این‌جواب‌ایشان است که‌کارهائی دیدند ورسمهائی که درجاهلیت پدران ایشان‌نهاده‌بودند، و گمان‌بردند که‌آنراآغاز راست‌است، وازآسمان بآن فرمان‌است، گفتند : « والله امرنابها» رب‌العالمین آن برایشان رد کرد ، یعنی‌آن فحشاءاست ، والله‌بفحشاء نفرماید ، بلکه‌بعدل فرماید . «امر ربی بالقسط» ای :

بالعدل. میگوید: الله بداد میفرماید، بدانستن هر چیز بر آن جای که هست، و نگرستن بهر چیز بآن سزا که هست. آفریدگار بخدائی دانی، و آفریده ببندگی دانی، و حرام بحرامی دانی، وحلال بحلالی دانی، و مردار پلید دانی.

«وأقیموا وجوهکم عند کل مسجد» ـ مسجد ایدر سجود است. یک قول آنست که هر جا که باشد در نماز روی فرا کعبه کنید، و گفته‌اند: معنی آنست که دلخویش در نماز ودر سجود راست دارید آنکس را که سزای سجود شماست. «وادعوه مخلصین له الدین» ـ ای: وحّدوه ولاتشرکوا به شیئاً. آنگه خطاب با منکران بعث گردانید، گفت: «کما بدأکم» ولم تکونوا شیئاً «تعودون» خلقاً جدیداً. چنانکه نبودید وشمارا بیافرید، همچنان بآخر شمارا بازآفریند، یعنی هم بر آن صورت اول چنانکه بودید، و گفته‌اند که: ازشکم مادر برهنه بیرون(۱) آمدید بی‌هیچ چیز (۲)، فردا از خاك برهنه برآئید بی‌هیچ چیز (۲).

و منه قول النبی (ص): «یحشر الناس حفاة عراة عرلا، و اول من یکسا ابراهیم(ع)» ثم قرأ: «کما بدأنا اول خلق نعیده وعداً علینا». **مجاهد و مقاتل** گفتند: کما بدأکم فی الخلق شقیاً وسعیداً فکذلك تعودون سعداء وأشقیاء، یعنی که در ازل شما را دوفرقت آفرید: «فریقاً هدی» یعنی هداهم لدینه، «و فریقاً حق» ای وجب «علیهم الضلالة» لما سبق من علمه فیهم، ودردنیا همان دوفرقت باشد، چنانکه گفت: «فمنکم کافر ومنکم مؤمن»، وفردا درقیامت همان دوفرقت بر آن صفت که بودند ازخاك برآیند، المؤمن علی ایمانه والمنافق علی نفاقه، ومنه قوله (ص) «یموت الرجل علی ماعاش علیه ویحشر علی مامات علیه». **محمد بن کعب** گفت هر که درازل درخلقت اول سعید آمد در ابد درخلقت آخرهم سعید آید، واگر چه عمل وی عمل اهل شقاوت بود، چنانکه سحرهٔ فرعون، وهر که درخلقت اول شقی آمد، درخلقت آخرهم شقی آید اگر چه عمل

۱ـ ج: برون. ۲ـ ج: بی‌هیچیز.

وی عمل اهل‌سعادت باشد همچون ابلیس.

قال‌النبی (ص): «ان‌العبد لیعمل عمل اهل‌النار، وانه من اهل الجنة، و یعمل عمل اهل‌الجنة، وانه‌من‌اهل النار، وانماالاعمال بالخواتیم»، وروی: «ان‌الرجل لیعمل بعمل اهل‌النار حتی مایکون بینه و بینها الا ذراع، فیسبق علیه‌الکتاب، فیعمل بعمل اهل‌الجنة فیدخل الجنة، وان‌الرجل لیعمل بعمل اهل الجنة حتی مایکون بینه وبینها الا ذراع، فیسبق علیه الکتاب، فیعمل بعمل اهل‌النار فیدخل النار».

قتاده گفت: بدأهم من التراب، و الی‌التراب یعودون. نظیره قوله: «منها خلقناکم و فیها نعیدکم». قال **ابن‌عباس** فی هذه‌الایة: اذا امات‌الله الخلق فی النفخة الاولی انزل من‌السماءِ ماء فأنبت بذلک الماءِ اجسامهم، کما خلقهم من‌الماءِ کذلک یعید خلقهم بالماءِ، وهو قوله: «کما بدأنا اول‌خلق نعیده وعداً علینا». «انهم‌اتخذوا‌الشیاطین اولیاء من دون‌الله ویحسبون انهم مهتدون» - فیه دلالة علی ان من‌کان‌کافراً وهو لا یعلم انه‌کافر فهوکافر، لان‌الله تعالی اعلمنا انهم یحسبون انهم مهتدون، وهم مبطلون.

«یا بنی‌آدم‌خذوا زینتکم عند کل مسجد» - الزینة الثیاب، وقیل: النعال، و قیل: المشط، وقیل: التخشع والسکینة والوقار، لقول‌النبی(ص) «ایتوها وعلیکم‌السکینة والوقار»، وقیل: رفع الایدی فی الصلوة لقول النبی (ص): «ان لکل شیء زینة، و ان زینة الصلوة رفع الایدی فیها فی‌ثلاث مواطن: عندالاحرام، وعندالرکوع، و عند رفع الرأس من الرکوع. و گفته‌اند: درین آیت فرمان‌است بستر عورت درنماز و درطواف، که در **عرب** قومی طواف میکردند برهنه، هم‌زنان وهم مردان، اما زنان دوالکها در یك نظم باهم‌میکردند، وبعورت خود فرومی‌آویختند، و گویند: زنی برین صفت‌طواف میکرد ومیگفت:

الیوم یبدوا بعضه او کله   و ما بدا منه فلا احله

و تعظیم خانه را چنین میکردند . رب العالمین ایشانرا ازین نهی کرد درین آیت، و ستر عورت در طواف و در نماز واجب کرد ، گفت : « خذوا زینتکم عند کل مسجد » یعنی عندالطواف، وانما سمی الطواف مسجداً لانه یختص به .

« وکلوا واشربوا» ـ اهل جاهلیت درایام حج گوشت وچربش وشیر نمی‌خوردند تعظیم حج را. مسلمانان گفتند : ما سزاوار تریم که تعظیم حج را چربش نخوریم، وریاضت کنیم: رب العالمین آیت فرستاد : «کلوا واشربوا » ای : کلوا اللحم والدسم واشربوا اللبن ، و « لاتسرفوا بحظر کم علی انفسکم ما احلت لکم من اللحم والد سم.

« انه لایحب المسرفین» ـ قال **سفیان**: ماقصرت به عن حق الله فهو اسراف، وماجاوزت به حق الله فهو اسراف : وقال: « لوأنفقت مثل **احد** فی طاعة الله لم تکن مسرفاً، ولوأنفقت درهماً فی معصیة الله لکان اسرافاً ، وقال **الکلبی** لاتسرفوا ای لاتحرموا طیبات ما احل الله لکم، « انه لایحب المسرفین» المجاوزین الحلال الی الحرام فی الطعام والشراب .

درمجلس **هرون الرشید** طبیبی ترسا از **واقدی** پرسید که میگویند: علم دو است: علم ادیان وعلم ابدان ، در کتاب شما ازین علم طب چیزی هست ؟ **واقدی** گفت : رب العزة دریك نیمه آیت علم طب جمع کرد ، و ذلك قوله : « کلوا واشربوا ولا تسرفوا ». نصرانی گفت : و از پیغامبر شما هیچ چیز (١) روایت کنند ازین علم ؟ گفت : آری ، روایت کنند که گفت : « المعدة بیت الداءِ ، والحمیة رأس کل دواء ، وأعط کل بدن ماعوّدته ». نصرانی گفت : ما ترك کتا بکم ولا نبیکم لجالینوس طباً .

« قل من حرم زینة الله » ـ این اضافت ملك وتملیك است. « التی اخرج لعباده » یعنی خلقه وأظهره . «والطیبات من الرزق» ـ گفته‌اند: این زینت و رزق که الله بندگانرا بیرون آورد ابریشم است از کرم، وعسل است ازنحل ، وجوهر از خاك ، ودر از صدف ، وبوی

١ ـ ج : هیچیز .

ازعود ، وميوه‌از زمين. « والطيبات‌من‌الرزق» قيل‌هى‌الشاء والبانها ، لأنهم‌حرموه فى‌حجهم، وقيل: هى‌البحائر والسوائب. « قل‌هى‌للذين آمنوا فى‌الحيوة الدنيا » يعنى مباحة لهم مع اشتراك‌الكافرين معهم فى‌الدنيا ، « خالصة يوم القيمة » اى‌لا يشاركهم فيها يوم‌القيامة من ليس بمؤمن ، وقيل: هى للمؤمنين‌فى‌الدنيا مشوبة بالكد والحزن ، خالصة يوم القيامة من التعب والنصب والحزن. « خالصة » قراءت عامه نصب‌است برحال مگر **نافع** كه برفع خواند ، ومعناه : قل هى خالصة يوم القيامة. « كذلك نفصل الايات » ـ نفسر ما احللت وما حرمت ، « لقوم يعلمون » انى انا‌الله لا شريك لى . اين آيت ردّ است بر دو گروه از مجرمان : يك گروه از **عرب** كه ازانعام وحرث حرامها ساختند ، چون بحيره و سائبه ووصيله وحامى واولادآن ، وديگر(۱) گروه رهبان‌اند ، ومن نحا نحوهم، كه حلالهاى مطاعم و ملابس‌ومعايش برخويشتن حرام كردند بترهّب. الله آن تحريم برهر دو گروه رد كرد ، وآنكه ازحرام كردهاى‌خود بعضى‌برشمرد ، گفت: «قل انما حرم ربى‌الفواحش ماظهر منها وما بطن » ـ فواحش آشكارا محرمات مطاعم‌اند وملابس ، چون ابريشم آزاد برمردان، ودرمكروهات‌چون‌فراش پوست سباع، و اشربهٔ حرام چون‌مسكرات ، ومكروه چون عصيرهاى نشيش‌آورده ، وآنچه ازين باب است چون مياثر ارجوان و مياثر حمر ومياثر نمور وقبايع حمائلها از زر ، وتدخن بمجامر سيمين وزرين ، واكل‌وشرب بأوانى وملاعق سيمين وزرين ، وتزيّى مردان بزى زنان‌وتزيى زنان بزى مردان ، چون وشم و تفليج‌وتنمص‌وخضاب سياه مردان‌را ، ووصل موى‌زنان‌را، وفواحش زبان چون‌لقب كردن وغيبت كردن ، ودرنسب مسلمانان‌غمص كردن ، وآنچه ازين‌باب‌است فرقعة الاصابع كه اين همه ازمناهى‌اند. وباطن‌فواحش فروج‌اند وسرقات وتخليطهاى نهانى وغش‌دربضاعات وبخس در كيل ووزن و امثال آن .

۱ ـ ج : دگر.

« والاثم »ـ يعنی الذنوب کلها ، و قیل : هو مادون الحد ، و قیل : هوالخمر .
«والبغی بغیرالحق »ـ بغی نامی است دو چیز را: بیداد جستن را وحسد بردن را ، اما آنچه بیداد است وافزونی جستن ، آنست که گفت: « ولو بسط الله الرزق لعباده لبغوا فی الارض»، « ان قارون کان من قوم موسی فبغی علیهم » ، « اذا هم یبغون فی الارض بغیر الحق » ، « بغی بعضنا علی بعض» ، « و ینهی عن الفحشاءِ والمنکر والبغی» ، « والاثم والبغی بغیر الحق » ـ این همه بمعنی بیداد است وافزونی جستن بچیزی که آدمی را آن نرسد ، یا بدلیری باری برخود نهادن که باآن نتاود ، یاکاری در گرفتن که علم آن نداند ، یا خود را بی کردار چیزی بیوسیدن که آن نیرزد، و گذارهٔ حق خود طلب کردن از گفت یا کرد که ویرا نرسد و نسزد .

وآنچه حسد است درقصهٔ جهودان است که در **مصطفی** (ص) ودر نبوّت وی و در امت وی حسد بردند . آنست که گفت : « بغیاً ان ینزل الله من فضله علی من یشاء من عباده». وجای دیگر گفت : « الا من بعد ما جاء هم العلم بغیاً بینهم » . جای دیگر این بغی را تفسیر کرد ، گفت : « حسداً من عند انفسهم » . و گفته‌اند : آنچه در دل آید آدمی را حسد آنست ، چون کرد و گفت آن حسد بغی گشت . ودرخبر است ازمصطفی(ص) که گفت : « اذا ظننتم فلاتحققوا ، و اذا حسدتم فلا تبغوا ، واذا تطیرتم فلاترجعوا » . میگوید : چون شما را پنداشتی در دل آید ، و در مسلمانی بیدی ظنی برید ، آن پنداشت وآن ظن فرا درستی مبرید ، و که (۱) شما را از کسی بدی در دل آید ، بر آن کس بیرون میائید، و که (۲) شما را فال بدافتاد ، درآن کار که میروید ، یا بر آن راه، برمگردید .

۱ـ که بمعنی چون است چنانکه در موارد دیگر نیز بهمین معنی مکرراً آمده است و در نسخهٔ الف غالباً در مفهوم چون ، « که » دیده میشود .
۲ـ ج : چون .

« و أن تشركوا بالله مالم ينزل به‌سلطاناً » - اى: حجة و برهاناً، لانهم‌زعموا ان‌الله امرهم بعبادة الاوثان . « و أن تقولوا على‌الله مالا تعلمون » من أنه حرّم الحرث والانعام ، وأن الملائكة بنات‌الله . و گفته اند : « و أن تقولوا على‌الله مالا تعلمون » اين برقصاص است و بر گويندگان بى‌علم . درين آيت جامعه همه ناپسند هاى ظاهر و باطن حرام كرد ، و آنگه‌آنرا ختم كرد بردانشمندى بى‌علم،وخبردرست‌است از**مصطفى**(ص): « ليس‌احد اغير من‌الله ، من اجل ذلك حرّم‌الفواحش ما ظهر منها وما بطن ، وليس احد احب اليه العذر من‌الله عزوجل ، من اجل ذلك انزل‌الكتاب و أرسل‌الرسل .

« و لكل امة اجل »- اين جواب قومى است كه از رسول خدا (ص) تعجيل عذاب ميخواستند ، چنانكه گفت : « يستعجلونك بالعذاب » . رب العزة گفت : هر گروهى را وقتى است نامزد كرده، كه ايشانرا درآن وقت عذاب و هلاك آيد كه در آن تقديم و تأخير نبود (۱) .

« يا بنى‌آدم » - اين‌مشركان عرب‌اند، « اما ياتينّكم رسل منكم» رسل‌اينجا مصطفى است صلى‌الله عليه وسلم ، « يقصون‌عليكم‌آياتى» يعنى القرآن . « اما ياتينّكم » اين سخن معقب است برفرو فرستادن **آدم و حوا** بزمين ، و« ما » صلت است ، يعنى: ان يأتيكم رسل منكم. اين شرط است ، وجواب‌آن : « فمن اتّقى وأصلح » ، و گفته‌اند كه : «ان» ايدر (۲) نه شرط است « ان » در موضع تاريخ است چون « اذ» و « اذا» .

« فمن اتّقى » يعنى اتّقى الشرك بالله‌والوثوب على الحق‌والاستعصاء على الرسول والاباء على النّذير ، وأصلح دينه وعمله، « فلا خوف عليهم» اذا خاف الخلق فى‌القيامة « ولاهم يحزنون » اذا حزنوا ، وقيل: فلاخوف عليهم اى‌لايخافون فى‌الاخرة ذهاب ثوابهم، ولاهم يحزنون على‌ما فاتهم من العمل بها فى‌الدنيا، كما يحزنون من ترك العمل بها .

۱ - ج : نيفتد . ۲ - ج : اينجا .

« والذین کذبوا بآیاتنا واستکبروا عنها »ـ این استکبار استکبار تکذیب است همچنانکه آنجا گفت : « استکباراً فی‌الارض» ، « واستکبر هو و جنوده » ، « و من یستنکف عن عبادته و یستکبر » . این‌استکبار کفراست. « اولئك‌اصحاب‌النّار هم فیها خالدون » لایموتون .

« فمن‌اظلم »ـ ای: لا اجد اظلم ممّن‌افتری‌علی‌الله کذباً، بأن معه‌شریك وأنّه امر بتحریم الحرث والانعام‌والالبان والثیاب، « او کذّب بآیاته» یعنی بآیات القرآن فأنکر النبوة و ردّ الرّسالة، « اولئك ینالهم نصیبهم من‌الکتاب » یعنی ما کتب‌لهم من‌العذاب فی‌القرآن ، وهو سواد الوجه وزرقة العیون لمن یفتری علی‌الله ، وذلك فی قوله : « و یوم القیمة تری الذین کذبوا علی‌الله وجوههم مسودة». باین‌قول کتاب‌قرآن‌است، و گفته‌اند: کتاب لوح محفوظ است ، و معنی آنست که بایشان رسد آنچه ایشانرا نوشته وحکم کرده درلوح محفوظ از عمر ورزق وعمل و شقاوت وسعادت . قال رسول‌الله (ص) : « ما منکم من‌احد الا و قد کتب مقعده من‌النّار ، و مقعده من‌الجنّة » . قالوا : یارسول الله ! افلا نتکل علی کتابنا وندع‌العمل ؟ قال: « اعملوا فکل میسّر لما خلق‌له ، اما من‌کان اهل السعادة فییسر لعمل‌السعادة، وأما من‌کان من‌اهل الشقاوة فییسّرلعمل الشقوة» ، ثم قرأ : « فأما من‌اعطی واتّقی وصدّق بالحسنی » الایة . و قال (ص) : « ان خلق احدکم یجمع فی بطن امّه اربعین یوماً ، ثم یکون علقة مثل ذلك ، ثم یکون مضغة مثل ذلك، ثم یبعث‌الله الیه ملکاً بأربع کلمات ، فیکتب عمله و اجله و رزقه ، و شقی او سعید ، ثم ینفخ فیه‌الرّوح» .

و گفته‌اند : کتاب اینجا کلمات حفظه‌است ، یعنی جریدهٔ کردار بنده نیك و بد طاعت ومعصیت . میگوید : جزاءِ آن بایشان رسد لامحاله ، خیراً کان اوشرّاً ، وذلك قوله تعالی: « لیجزی الذین اساؤا بما عملوا و یجزی‌الذین احسنوا بالحسنی » . « حتی

اذا جاءتهم رسلنا یتوفونهم »- یعنی ینالهم ما کتب لهم من الارزاق والاعمال والاعمار ، فاذا فنیت وفرغوا منها جاءهم ملك الموت و اعوانه یقبضون ارواحهم. « قالوا این ما کنتم تدعون من دون الله قالوا ضلوا عنا» بطلوا وذهبوا. این سؤال تبکیت وتقریع است ، یعنی فریشتگان با ایشان گویند : « این ما کنتم تدعون » ای تعبدون من دون الله ؟ «قالوا ضلوا عنا » بطلوا و ذهبوا .

روا باشد که این سخن با ایشان خزنة جهنم گویند درقیامت ، یعنی قال لهم خزنة جهنم قبل دخول النّار فی الاخرة: این ما کنتم تعبدون من دون اللّه من الالهة؟ هل یمنعونکم من النّار؟ قالوا ضلّوا عنا ، یعنی ضلت الالهة عنا فلا نراهم. یقول الله تعالی: « وشهدوا علی انفسهم أنهم کانوا کافرین » ، معترف شوند بگناه خویش و اقرار دهند بر کفر خویش .

و گفته اند : این آنگه باشد که کافران گویند : « والله ربنا ما کنا مشرکین » ، وجوارح ایشان بر ایشان گواهی دهند ، چنانکه رب العزة گفت : « شهد علیهم سمعهم و ابصارهم وجلودهم بما کانوا یعملون» .

« قال ادخلوا »- ای : قال الله، وقیل: قال خزنة جهنم: «ادخلوا فی امم » ای ادخلوا النّار مجتمعین مع امم ، « قدخلت من قبلکم من الجن والانس » . این دلیل است که جن میرند همچون انس ، و قول حسن آنست که نمیرند . و دلیل است این آیت که جن و انس در کفر یکسان اند . «کلما دخلت امّة » النّار « لعنت اختها » التی ادخلت قبلها . آن قوم که هام فعلان وهام راهان (۱) ایشان بوده باشند ، وپیش از ایشان در آتش شده، پسینان که ایشانرا بینند بر ایشان لعنت کنند ، تلاعن تحیّة دوزخیان است ، بر پیشینان لعنت کنند ، و پیشینان پسینان را بینند، گویند : «لامرحباً بکم» .

گفته اند که:مشرکان مشرکان را لعنت کنند، وجهود جهودرا وترسا ترسارا و گبر گبر

۱ - ج : هم فعلان وهم راهان.

را وصابی صابی‌را. وپس روان پیش روان‌را، گویند: لعنکم‌الله انتم غررتمونا والقیتمونا هذاالملقی. «حتی‌اذا ادّارکوا» ای‌تدارکوا وتلاحقوا واجتمعوا جمیعاً فی‌النّار، «قالت اخریهم» ـ **مقاتل** گفت: اخریهم دخولا، وهم‌الاتباع «لاولیهم» و هم القادة. **ابن‌عباس** گفت: «اخریهم»، یعنی آخر الامم، «لاولیهم» یعنی‌اول الامم. **سدی** گفت: «اخریهم» یعنی الذین‌کانوا فی‌آخر الزمان، «لاولیهم» یعنی الّذین شرعوا لهم ذلك الدّین. این لام لام نسب‌است، می گوید: پسینان‌پیشینان‌را گویند فرا خداوندعزوجل: ربّنا هؤلاءِ اضلونا، زیّنوه لنا وسنّوا الضلالة، واقتدینا بهم. «فآتهم عذاباً ضعفاً من‌النار» ـ ای‌عذاباً ذا زیادة مثله علیه. قال **ابن‌عباس**: زیادة حیّات وأفاع.

وقیل: معناه اضعف علیهم‌العذاب بأشد مما تعذبنا به، قال‌الله تعالی: «لکل ضعف» للتابع والمتبوع عذاب مضعّف، للمتبوع بکفره و اغوائه، و للتابع بکفره و تقلیده والاقتداء به، ای: کفیتم ماتسألون. «ولکن‌لایعلمون» ـ بیا قرأت **ابو بکر** است از **عاصم**، حمل برلفظ است نه برمعنی، زیرا که کل اسمی‌است‌ظاهر غیبت را موضوع. مرادآنست که: لایعلم کل فریق مقدارعذاب الفریق الاخر. باقی «تعلمون» بتاء خوانند برخطاب، ومعنی آنست که: لکلّکم ضعف من‌العذاب، والخطاب للتابعین والمتبوعین، و هم‌المضلّون، ای: ولکن لاتعلمون ما لکل من‌العذاب.

«و قالت اولیهم لأخریهم فماکان‌لکم‌علینا من‌فضل» ـ لانّکم کفرتم کما کفرنا، فنحن و أنتم فی‌الکفرسواء. «فذوقوا العذاب بما کنتم تکسبون» ـ ای فذوقوا بکسبکم و کفرکم، و لاتحیلواالذنب علی‌غیرکم.

«ان‌الّذین کذّبوا بآیاتنا» ـ یعنی‌القرآن، «واستکبروا عنها» ای عن‌الایمان بها، «لاتفتح لهم ابواب‌السماءِ» ـ این گشاد درآسمان‌درین موضع آنست که: هیچ آدمی نیست مگر او را درآسمان دو در است: یکی کردار وی برند بآن، و دیگر روزی وی،

فرستند ازآن ، و اگرمرد کافر است ،آن یك در کردار خود بسته است ، که کردار وی به‌آسمان نبرند ، وچون مرگ‌آمد آن در روزی دربندند ، هردو در برکافر بسته بماند.

و قیل : لاتفتح لهم ابواب السماءِ » ای ابواب الجنة ، لان‌الجنة فی‌السماءِ ، و لهذا قال : « ولا یدخلون الجنة » . و قیل : لاتفتح لهم ابواب السماء یعنی لارواحهم و اعمالهم، لانها خبیثة ، فلایصعد بها بل‌یهوی بها الی سجّین تحت‌الارضین.

و فی ذلك روی **ابوهریرة** عن رسول الله (ص) ، قال : « ان‌المیّت تحضره الملائکة ، فاذاکان الرجل الصالح ، قالوا اخرجی ایتهاالنفس المطمئنة الطیبه‌التی کانت فی‌الجسد الطیب . اخرجی حمیداً و أبشری بروح من‌الله و ریحان ، و رب غیر غضبان ، فیقولون ذلك حتی یعرج بها الی‌السماءِ ، فیستفتح لها ، فیقال: من هذا؟ فیقولون : فلان. فیقال مرحباً بالنفس المطمئنّة الطیبة‌التی‌کانت فی‌الجسدالطیب . ادخلی حمیداً و أبشری بروح و ریحان ، و رب غیرغضبان . فیقال‌لها ذلك حتی یسری بها الی‌السماءِ السابعة ، واذا کان الرجل السوء قالوا : اخرجی ایتها النفس الخبیثة التی‌کانت فی‌الجسد الخبیث . اخرجی ذمیماً و أبشری بحمیم و غساق ، و آخر من شکله ازواج . فیقولون ذلك حتی یخرج(١) ثم یعرج بها الی‌السمآءِ فیستفتح‌لها ، فیقال : من هذا؟ فیقولون: فلان. فیقال : لامرحباً بالنفس الخبیثة کانت فی‌الجسد الخبیث . ارجعی ذمیماً ، فانه لاتفتح لك ابواب السماءِ ، فترسل بین‌السماءِ والارض ، فتصیر الی‌القبر .

وفی‌أخبار‌المعراج انه قال صلی‌الله علیه و سلم :« ثم‌انتهی بی‌الی‌السماءِ الدنیا ، واذا انا برجل کهیئته یوم خلقه الله ، لم یتغیر منه شیء ، و اذا هو یعرض علیه ارواح ذریته ، فاذاکان روح مؤمن ، قال: روح طیب ، و ریح طیبة . اجعلوا کتابه فی علیین ، و اذاکان روح کافر ، قال : روح خبیث ، وریح خبیثة . اجعلوا کتابه فی‌سجین . فقلت : یا

١ ـ ج : تخرج .

جبرئیل : من هذا ؟ قال : هذا ابوك **آدم** (ع).

« لاتفتح » ـ بتاء وتخفیف قراءت **بوعمرو** است ، و تأنیث‌تأنیث ابواب راست که جمع است ، و اما تخفیف از آن است که فعل مخفف کثرة فائده دهد ، چنانکه فعل مشدد ، و حجة این قراءت آنست که در سورة **القمر** گفت : « ففتحنا ابواب السماءِ بماءِ منهمر » ، و بیاء و تخفیف قراءت **حمزه** و **کسائی** است . وجه یاء آنست که فعل متقدم است ، وتأنیث ابواب نه حقیقی است ، و وجه تخفیف گفته آمد . « و تفتّح » بتاء و تشدید قراءت باقی‌است ، تاء تأنیث ابواب را است ، چنانکه گفتیم ، و تشدید کثرت ابواب‌را ، لانه یقتضی‌فتحاً بعد فتح، وقیل: معنی‌التشدید انّه لیس‌حالهم کحال‌المؤمنین فی‌التفتیح مرة بعد مرة.

« ولا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی‌سمّ الخیاط » ـ ای یدخل البعیر فی‌ثقب‌الابرة . وجمّل، بضمّ جیم و تشدید میم درشواذ خوانده‌اند ، وآن رسن غلیظ باشد که کشتی بآن بندند ، واین سخن برآن تأویل‌است که عرب گویند : ما فعلت ذلك(۱) ولاافعله حتی یشیب‌الغراب‌و یسودّ اللبن و یبیضّ القار و ما ذرّ شارق ، وبر تعارف است ونه‌آنست که اهل کلام گفتند که الله برمحال نه قادر است. « و کذلك نجزی‌المجرمین» ای : وهکذا نجزی المجرمین لایدخلون‌الجنة .

« لهم من جهنم مهاد » ـ ای‌توابیت من نار قد سمّروا فیها بالمسامیر معقرناء من‌الشیاطین ، « و من فوقهم غواش » اطباق من نار اطبقت علیهم ، فلا یدخل علیهم فیها روح ، ولایخرج‌منهم نفس. « المهاد » الوطاء الّذی یفرش، ومنه مهد الصبی، و«الغواشی» اللباس المجلل مثل‌اللحاف ، و منه غاشیة‌السرج، و غشی‌المریض، والغشاوة‌التی تکون علی‌الولد، ونظیر الایة قوله: «یوم یغشیهم العذاب من فوقهم ومن‌تحت ارجلهم» ، وقوله:

۱ ـ ج : ذاك .

« لهم من فوقهم ظلل من النار و من تحتهم ظلل ». ثم قال : « و كذلك نجزی الظالمین » الذین اشرکوا بالله نجزیهم جهنم وما فیها من العذاب .

قال رسول الله (ص) : «نار کم جزء من سبعین جزءاً من نار جهنم» . قیل : یارسول الله ! ان کانت لکافیة، قال: « فضّلت علیها بتسعة وستین جزء کلّهن مثل حرّها » ، وقال(ص): « اشتکت النار الی ربها، فقالت: رب اکل بعضی بعضاً ، فأذن لها بنفسین : نفس فی الشتاء ، و نفس فی الصیف، اشدّ ما تجدون من الحر ، وأشد ماتجدون من الزمهریر» .

و در اخبار معراج است که **مصطفی** (ص) مالك را دید خازن دوزخ ، ترشروی و خشمگین ، از خشم روی درهم کشیده . کس نماند در آسمان از فریشتگان که نه آن شب شادی نمود ، و تازه روی و خندان به **مصطفی** (ص) نگرست مگر مالك وخزنهٔ دوزخ که در ایشان همه خشم دید و ترشی و ناخوشی . **جبرئیل** گفت : ای **محمّد** ! عجب مدار که رب العالمین در ایشان خود شادی و تازه روئی و خنده نیافرید ، آنگه رسول (ص) گفت : «یا مالك ! صف لی جهنم» . مرا صفت کن که دوزخ چون است؟ گفت: یا **محمّد** ! والذی بعثك بالحق لو أن حلقة من السلسلة التی ذکرالله وضعت علی جبال الدنیا لذابت حتی تبلغ تخوم الارضین السّفلی . یامحمد ! ان فی جهنم وادیاً تستعیذ بالله جهنم منه فی کل یوم سبعین مرة ، و ان فی الوادی بئراً تستعیذ بالله ذلك الوادی و جهنم سبعین مرة منها ، و ان فی البئر جباً تستعیذ بالله تلك البئر و ذلك الوادی و جهنم منه سبعین مرة ، و ان فی ذلك الجبّ حیة یستعیذ بالله ذلك الجب وتلك البئر و ذلك الوادی و جهنم فی کل یوم سبعین مرة منها ، اعدها الله للفسقة من حملة القرآن من امتك .

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «قل امر ربی بالقسط» ـ الایة ـ خداوند زمین وآسمان، کردگار جهان و جهانیان ، بخشنده و بخشاینده و مهربان بر بندگان ، جلّ جلاله ، و تقدست

اسماؤه ، و تعالت صفاته ، درین آیت مبانی خدمت و معالم معاملت و حقائق معرفت جمع کرد ، و مؤمنان را از پسندیدهٔ اخلاق آگاه کرد ، و نیکو پرستیدن خود ونیکو زیستن با خلق ایشان را تلقین کرد ، و بشناخت اسباب رضاءِ خود گرامی کرد . و این آیت از جوامع الکلم است که **مصطفی**(ص) گفته : « بعثت بجوامع الکلم ، و اختصرلی العلم اختصاراً » .

ودر قرآن ازین نمط فراوان است. یکی از آن باز گویم: « ان الله مع الذین اتّقوا والذین هم محسنون » آیتی بدین کوتاهی نگر که درزیر آن چنداست ازین معانی . هرچه نواخت است از اکرام وافضال حق جل جلاله مر بنده‌را ، همه درزیر آنست که : « ان الله مع » ، وهرچه خدمت است از انواع عبادت وابواب معاملت که بنده کند الله را همه در زیر این شود که « اتقوا » ، وهرچه حقوق خلق است بریکدیگردرفنون معاملات همه در زیر این‌است که « محسنون ». همچنین هرچه ارکان دین‌است و وجوه شریعت و، ابواب حقیقت در زیر این‌کلمات است که : « امر ربی بالقسط و أقیموا وجوهکم عند کل مسجد وادعوه مخلصین له الدین » . معنی قسط داداست، میگوید: الله مرا بداد میفرماید، یعنی در معاملات‌هم باحق وهم باخلق وهم بانفس ، باحق درامر ونهی بکار داشتن ودرهمه حال بقضاء وی رضا دادن ، و با خلق بخلق زیستن ، و در وجوه معاملات انصاف ایشان دادن و انصاف خود نخواستن ، و با نفس مخالف بودن ، و او را درمیدان مجاهدات و ریاضات کشیدن ، و در شهوات و راحات بروی بستن . و نظیر این آیت درقرآن آنست که گفت جل جلاله : « ان الله یأمر بالعدل والاحسان » . میگوید: الله بعدل میفرماید وباحسان ، عدل انصاف است ، واحسان ایثار است . عدل آنست که چنان کنی که باتو کردند ، و احسان آنست که به از آن کنی که باتو کردند . عدل آنست که از واجب بنکاهی ، ومکافات فرو نگذاری ، و آن عقوبت نیفزائی و آنچه نتواند بود

نه بیوسی. احسان آنست که بجای آنکه با تو نیکوئی کرد از آنچه وی کرد بیش کنی، و بجای آنکس که با تو بد کرد نیکوئی کنی. اینست طریق جوانمردان وسیرت مردان.

و گفته اند: عدل آنست که در معاملت راست ستانی، و راست دهی. احسان آنست که خشك ستانی و چرب دهی. عدل آنست که در جواب سلام گوئی: وعلیکم السلام احسان آنست که: ورحمةالله درافزائی. عدل آنست که گفت: «و جزاء سیئة سیئة مثلها»، «و ان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به»، «و أخرجوهم من حیث اخرجوکم». احسان آنست که گفت: «فمن عفا و أصلح فأجره علی‌الله». عفو بدکار نیکوست، و نیکوتر آنست که برعفو بیفزائی، و نیکوئی کنی، چنانکه رب‌العزة گفت: «ادفع بالتی هی احسن السیئة»، «واتبعوا احسن ما انزل الیکم من ربکم»، «فبشر عبادی‌الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه»، «و أمر قومك یأخذوا بأحسنها».

ثم قال تعالی: «و أقیموا وجوهکم عند کل مسجد» - **جنید** گفت: امرنا بحفظ السر، و علوّ الهمة، و أن نرضی بالله عوضاً عمّا سواه. میگوید: سر خود صافی دارید، تا حق بشناسید. خوی فراوی کنید تا بستاخ گردید. همه لطف وی بینید تا مهر بروی نهید، برمرکب خدمت نشینید، تا بمنزل حرمت رسید. بحرمت بیش آئید تا بصحبت رسید. همت عالی دارید تا با وی بمانید.

در وصف **مصطفی** (ص) گفته‌اند که: الله باوی دو کرامت کرد که باهیچ کس از فرزند آدم نکرد: یکی آنست که بزرگ همت بود. دیگر آنکه متواضع بود. علو همت وی بدان جای بود که در خبر است که: «ما مدّ یده الی‌طمع قط»، و در تواضع چنان بود که گفت: «لو دعیت الی کراع لأجبت، ولوأهدی الیّ ذراع لقبلت». چون با خود نگرستی از همه ضعیفان خود را ضعیف‌تر دانستی از متواضعی که بود. ازینجا گفتی: «لا تفضّلونی علی **یونس بن متی**. چون با حق نگرستی کونین و عالمین در

چشم وی نیامدی از بزرگ همتی که بود . ازینجا گفتی : « انا سید ولد آدم ولافخر» .

قوله: « کما بدأکم تعودون» - یجری علیکم فی الابد ما قضینا علیکم فی الازل، و «فریقاً هدی و فریقاً حقّ علیهم الضلالة » ، و قیل : کما بدأکم تعودون علماً و مشیة و تقدیراً . چنانکه ابتداء کرد بآفرینش شما بدانش و تقدیر وخواست، بآخر چنان شوید که اول خواست . **جنید** را ازین آیت پرسیدند ، جواب داد که : اول کل انسان یشبه آخره ، و آخره یشبه اوله . آنگه گفت : نهایت هر کار رجوع است با بدایت آن کار ، و راه بحق حلقه‌ای است ازو درآید باز وا او (۱) گردد . **شیخ الاسلام انصاری** گفت قدس الله روحه: چون نیك ماندآخر این کار باوّل این کار ! یعنی که اول همه لذتست و راحت و زندگانی با روح و با شادی ، تا مرد پای در دام نهد ، و طوقش در گردن آید، آنگه بهر راحتی که دید محنتی بیند ، وبا هرفرازی نشیبی بود . اینست حقیقت آن کلمه که **بوبکر کتانی** گفته که میان بنده و حق هزار مقام است از نور و ظلمت ، نه همه نور است، که با هر نوری ظلمتی است ، و با هر نشیبی فرازی ، یعنی یکی روح است و آسایش و زندگانی ، یکی ناکامی و رنج و بی مرادی . یکی تجلی یکی استتار ، یکی جمع یکی تفرقت ، و اگر نه آن روح و راحت در بدایت ارادت در پیش بودی ، بنده را با آن بلاها و رنجها طاقت نماندی . پیوسته باآن مینگرد ، و دلش باآن میگراید ، و بشاهد آن این بار محنت میکشد ، تاآخر که او را بر گذرانند و مدت تمام شود ، و پوشیده آشکاره گردد ، و در آخرهم با آن شود که در اول بود . اینست سر آیت که الله گفت : « کما بدأکم تعودون » برذوق ارباب معارف و اصحاب حقائق ، والله اعلم .

« یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد » - بزبان علم ستر عورت است در نماز ، و بزبان کشف زینت هر بنده در مقام مشاهدت حضور دلست و لزوم حضرت و

۱- یعنی: با او .

استدامت شهود حقیقت. گفته اند: زینت نفس عابدان آثار سجود است، و زینت دل عارفان انوار وجود است. عابد بنعت عبودیت درسجود، وعارف بربساط قربت درروح شهود.

«قل من حرم زینة‌الله» الایة ـ زینت زبان ذکر است، و زینت دل فکر است. هر چیزی را آرایشی است، و آرایش نفس در حسن معاملت است بنعت مجاهدت، و آرایش دل دوام مواصلت است بوقت مشاهدت، وآرایش‌سر حقایق قربت است درمیدان معاینت. وآنچه‌رب العزة گفت: «من‌حرّم زینة‌الله» اشارتست که‌این زینتها وآرایشها دریغ نیست‌ازطالبان، وممنوع نیست ازحاضر دلان. گنج خانهٔ نعمت پراز نعمت است، طالبان می‌دربایند. خوانچهٔ لطف و رحمت آراسته وساخته است، خورندگان می‌دربایند. **پیر طریقت** گفته در مناجات: ای طالبان! بشتابید که نقد نزدیك است. ای‌شبروان! مخسبید که صبح نزدیکست. ای شتابندگان! شاد شوید که منزل نزدیك است. ای تشنگان! صبر کنید که چشمه نزدیك‌است. ای غریبان! بنازید که‌میزبان نزدیك‌است. ای دوست جویان! خوش باشید که اجابت نزدیك‌است. ای دلگشای رهی! چه‌بود که دلم را بگشائی! و از خود مرهمی برجانم نهی! من سود چون جویم! که دو دستم از مایه تهی! نگر که بفضل خود افکنی مرا بروز بهی.

۵ـ النوبة الاولی

قوله تعالی «**والذین آمنوا وعملوا الصالحات**» و ایشان که بگرویدند و نیکیها کردند «**لانکلّف نفساً الاّ وسعها**» بر کس ننهیم‌مگرتوان او«**اولئك اصحاب الجنّة**» ایشانند که بهشتیان‌اند «**هم فیها خالدون (۴۱)**» جاویدی‌جاویدان درآن.

«**ونزعنا**» و بیرون کشیدیم «**مافی صدورهم**» آنچه در دلهای ایشان بود «**من‌غلّ**» از نا راستی با یکدیگر و ناحق شناسی «**تجری من تحتهم الانهار**» میرود

زیر ایشان‌در بهشت جویهای روان « **وقالوا الحمد لله** » وسخن ایشان در بهشت آنست که گویند: حمد وستایش نیکو خدای را « **الّذی هدانا لهذا** »او که راه نمود مارا باین جای وباین کار وباین روز « **وما کنّالنهتدی** » ونه آنیم ما که باین روز وباین جای راه خواستیم دانست و توانست « **لولا ان هدانا الله** » اگر نه آن بودی (۱) که راه نمود الله ما را « **لقدجاءت رسل ربّنا بالحق** » فرستادگان خداوند ما براستی بما آمده بودند « **و نودوا** » وآواز دهند ایشان را « **ان تلکم الجنّة** » که آنك این بهشت « **اورثتموها** » آنرا بشمامیراث دادند [باز گرفته ودریغ داشته از دشمنان] « **بما کنتم تعملون (۴۲)**» بآن کردارهای نیکو که میکردید .

« **و نادی اصحاب‌الجنّة اصحاب النّار** »وآواز دهنداهل بهشت‌اهل آتش‌را [و ایشان‌را گویند]: « **أن قد وجدنا ما وعدنا ربّنا حقّاً** » که آنچه خداوندما مارا وعده کرده بود راست یافتیم «**فهل وجدتم ما وعد ربّکم حقّاً** » آنچه شما را بآن می تهدید کرد و وعده داد راست یافتید ؟ « **قالوا نعم** » جواب دهند که آری، یافتیم « **فأذّن مؤذّن بینهم** » تا درین سخن باشند آواز دهد آواز دهنده ای ببانگ بلند از میان ایشان « **ان لعنة الله علی الظّالمین(۴۳)** » که لعنت خدا و راندن وی بر آن ستمکاران بر خود .

« **الّذین یصدّون عن سبیل الله** » ایشان که می بر گردانیدند از راه خدای « **و یبغونها عوجاً** » و آنرا عیب میجستند و در آن کجی می بیوسیدند « **و هم بالاخرة کافرون (۴۴)** » وایشان بروز رستاخیز کافران .

« **و بینهما حجاب** » و میان اهل آتش و اهل بهشت پرده ای است « **و علی الاعراف رجال** » و برسر آن‌سور بر کنگرها آن‌مردانی‌اند« **یعرفون کلاّ**

---

۱ ـ الف : بودید .

بسیماهم » که می‌شناسندهم بهشتیان‌را بسیمای ایشان، وهم دوزخیان‌را بسیمای ایشان « **و نادوا اصحاب الجنة** » و آواز دهند از آن بالا باهل بهشت « **ان سلام علیکم**» گویند: سلام بر شما باد « **لم یدخلوها** » در نرفته اند در بهشت انیز (١) « **و هم یطمعون** (٤٥) » اما امید میدارند.

« **واذا صرفت ابصارهم** » و هر گاه که چشمهای ایشان بگردانند « **تلقاء اصحاب النار** » بسوی اهل آتش« **قالوا ربّنا** » گویند خداوند ما ! «**لاتجعلنا مع القوم الظّالمین** (٤٦) » مارا با این ستمکاران مکن.

« **و نادی اصحاب الاعراف** » وآواز دهند اصحاب‌اعراف« **رجالا** » مردانی‌را از اهل آتش « **یعرفون بسیماهم** » که می شناسد ایشان را بنمون و آساءِ ایشان « **قالوا ما اغنی عنکم جمعکم** » گویند: چه بکار آمد و چه سود داشت شما را جمع دنیای شما « **و ما کنتم تستکبرون** (٤٧) » و آن گردنکشی که می کردید از پذیرفتن حق.

« **ا هؤلاء** » اینان که در بهشت اند « **الّذین اقسمتم** » ایشان اند که سوگند میخوردند در دار دنیا « **لا ینالهم الله برحمة** » که الله هرگز بخشایش خویش بایشان نرساند « **ادخلوا الجنة** » ای اصحاب اعراف ! در روید در بهشت « **لا خوف علیکم ولا انتم تحزنون** (٤٨) » نه بیم برشما ونه‌هرگز اندوهگن‌بید(٢).

« **و نادی اصحاب النّار اصحاب الجنّة** » و آواز دهند دوزخیان اهل بهشت را « **أن أفیضوا علینا من الماء** » که بر ما ریزید و ما را دهید لختی ازین آب بهشت « **او ممّا رزقکم الله** » وطعام دهید ما را از آنچه الله شما را روزی کرد « **قالوا** » بهشتیان گویند [در جواب ایشان] « **انّ الله حرّمهما علی الکافرین** (٤٩) » که الله

١ ـ انیز بمعنی هرگز، بی‌الف‌هم آمده‌است. ٢ـ ج ـ باشید.

حرام کرده است طعام و شراب بهشت بر کافران .

« **الّذین اتّخذوا دینهم لهواً و لعباً** » ایشان که دین خویش به بیکاری و بازی گرفتند « **وغرّتهم الحیوة الدّنیا** » و زندگانی این جهان ایشانرا بفرهیفت(۱) و مشغول داشت « **فالیوم ننسیهم** » امروز آن روز است که ایشانرا فرو گذاریم در آتش چون فراموش کردگان « **کما نسوا لقاء یومهم هذا** » چنانکه ایشان فراموش کردند دیدار این روز که ایشان را بود فراموش « **وما کانوا بآیاتنا یجحدون(۵۰)** » و بآنچه بسخنان ما جحود آوردند و نا استوار گرفتند .

« **ولقد جئناهم بکتاب** » و آوردیم بایشان نامه‌ای « **فصّلناه علی علم** » آنرا تفصیل دادیم و روشن باز نمودیم بر دانشی « **هدی ورحمة** » راهنمونی و بخشایشی « **لقوم یؤمنون (۵۱)** » قومی‌را که استوار میگیرند و می‌پذیرند .

« **هل ینظرون** » چشم نمیدارند « **الّا تأویله** » مگر پیدا شدن حقیقت آنکه مراد الله بفرستادن این کتاب است « **یوم یأتی تأویله** » آنروز که تأویل این نامه در رسد « **یقول الّذین نسوه من قبل** » ایشان که آنروز فراموش کردند ، [و از نادانی روی گردانیدند ، وکار آن بنساختند آنروز گویند] : « **قد جآءت رسل ربّنا بالحقّ** » فرستادگان خداوند ما براستی آمده بودند « **فهل لنا من شفعآء** » هست ما را بازخواهندگان ؟ « **فیشفعوا لنا** » تا ما را باز خواهند « **او نردّ** » یا باز گذارند ما را با دنیا « **فنعمل غیر الّذی کنّا نعمل** » تا جز از آن کنیم که می کردیم «**قد خسروا انفسهم** » در خویشتن زیانکار و نومید آمدند « **وضلّ عنهم** » وگم گشت و ناپدید از ایشان « **ما کانوا یفترون(۵۲)** » آنکه بدروغ خدای را میخواندند .

۱ــ ج : بفریفت .

النوبة الثانية

قوله تعالی : « والّذین آمنوا و عملواالصالحات » ـ بدان که معنی ایمان تصدیق است ، و حقیقت آن از روی شرع استوار داشتن است بدل ، و اقرار است بزبان ، و کردار است بتن و بمال ، و تا این هرسه خصلت بهم مجتمع نشوند ، نام ایمان بر وی نیفتد ، و نه نام اسلام ، که مؤمن مسلمان است و مسلمان مؤمن .

ایمان و اسلام دو نام اند دین حنیفی را ، که مشتمل است بر اعمال ظاهر و باطن . بلی چون‌مفرد کنند، اعمال ظاهر را اسلام گویند چون نماز و زکوة و حج وصوم، و اعمال باطن را ایمان گویند چون معرفت و تصدیق و یقین ، و همه درهم بسته است ، که این بی‌آن بسر نشود ، وآن بی‌این بکار نیاید ، چون همه بهم آمده خواه آنرا اسلام خوان و خواه ایمان .

مصطفی (ص) اعمال ظاهر را ایمان نام نهاد در آن خبر صحیح که : وفد عبدالقیس آمدند بر رسول خدا، و گفتند: یا رسول‌الله ! مرنا بأمر نخبر به من‌وراءنا ، و ندخل به‌الجنة، فأمرهم رسول‌الله بالایمان بالله‌وحده، قال: «اتدرون‌ماالایمان‌بالله وحده» ؟ قالوا: الله و رسوله‌اعلم. قال: « شهادة ان لا اله الا الله و ان‌محمداً رسول‌الله ، واقام‌الصلوة و ایتاء الزکوة ، وصیام رمضان، «وان تعطوا من‌المغنم الخمس» ، وهم این اعمال ظاهر را اسلام نام نهاد در آن خبر اعرابی که گفت : یا محمد ! اخبرنی عن الاسلام . قال : «الاسلام أن‌تشهد ان لا اله الا الله وأن محمداً (ص) رسول الله ، و تقیم الصلوة ، و تؤتی الزکوة ، وتصوم رمضان، وتحج البیت ان استطعت الیه سبیلا » .

و فائدهٔ اسلام عصمت است در خون ومال و ذمت ، احکام شرع بروی روان و مسلمانان درین یکسان . و فائدهٔ ایمان نجاة است از مقت خدا و خلاص از عذاب وی،

ومؤمنان درآن متفاوت، هر که‌عمل وی نیکوتر، و یقین وی بیشتر، وعهد وی راست‌تر ایمان وی تمامتر، و ثواب وی بیشتر. ورب العزّة جلّ جلاله خود بر بنده آن ننهد که برنتابد، بلکه بروی آن نهد که طاقت دارد، و آن فرماید که توان دارد. اینست که گفت جل جلاله: «و الذین آمنوا و عملوا الصالحات لا تکلف نفساً الا وسعها اولئك اصحاب الجنة هم فیها خالدون». میگوید: ایشان که بگرویدند، و نیکیها کردند، بر کس ننهیم مگر توان آن، یعنی ایشان اجابت کردند، و کوشیدند، و ما بر ایشان ناتاوست ننهادیم، با پاسخ راست و بارسبك بهشتیان اند جاویدی جاویدان.

«ونزعنا ما فی‌صدورهم من غلّ» ـ امیرالمؤمنین **علی** (ع) گفت: «فینا اهل بدر نزلت هذه الایة»، وبروایتی دیگر **علی** (ع) گفت: «انی لأرجو أن اکون انا و **عثمان** و **طلحه** و**زبیر** من‌الذین قال‌الله: و نزعنا ما فی‌صدورهم من‌غل». **سدی** گفت: بهشتیان به در بهشت رسند، درختی بینند از ساق آن دو چشمه روان. از یك چشمه بیاشامند، هرچه غل وحسد وحقد وعداوت است که در دنیا درنهاد وسرشك ایشان بود، چون آن شراب بیاشامند ازآن همه پاك شوند، و از چشمهٔ دیگر غسل کنند تنهای ایشان پاکیزه و روشن گردد، وخوشبوی شوند! ازآن پس نه تن ایشان شوخ پذیرد، نه در دل ایشان وسواس و خواطر ردی آید.

«تجری من تحتهم‌الانهار» ـ این آنکه بود که هر مؤمنی در بهشت در غرفهٔ خویش و منزل خویش آرام گیرد، و پیوسته در آن چشمهای روان مینگرد، تا لذت نظرشان می افزاید، ودر آن حال گویند: «الحمد لله الذی هدانا لهذا» ای هدانا لما صیرنا الی هذا الثواب من العمل الذی ادی الیه، آنکه اقرار دهند که هدایت از خدا است، و راست راهی بتوفیق است نه بجهد بنده، گویند: «و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا‌الله»لدینه. و قرأ **ابن عامر**: «ماکنّا» بلاواو «لنهتدی لولا ان هدانا الله».

و در خبر است از رسول خدا (ص) که هیچ بهشتی در بهشت نرود، تا آنگه که پیشتر دوزخ با وی نمایند تا آنرا بیند و گوید: «ما کنّا لنهتدی لولا ان هدانا الله»، وهیچ دوزخی در دوزخ نرود، تا پیشتر بهشت باوی نمایند تا بیند و گوید: «لو ان الله هدانی لکنت من المتّقین»، تا شادی آن بیش بود وحسرت این بیش.

«لقد جاءت رسل ربّنا بالحقّ» - ای بأن هذا الیوم حق فصدّقنا هم، این سخن بر در بهشت گویند، چنانکه ایشانرا دیدار در بهشت افتد، وتا درین سخن باشند ودرین ثنا «نودوا ان تلکم الجنة» خزنهٔ بهشت ایشانرا استقبال کنند، و گویند: اینك آن بهشت که شما را در دنیا وعده داده بودند. «اورثتموها» اورثتم منازل اهل النّار فیها لو عملوا بطاعة الله «بما کنتم تعملون» توحّدون الله وتطیعونه.

روی **ابوسعید الخدری**، قال: قال رسول الله(ص): «یخلص المؤمنون من النّار، فیحسبون علی قنطرة بین الجنة و النّار، فیقتصّ لبعضهم من بعض مظالم کانت بینهم فی الدنیا، حتی اذا هذّبوا ونقّوا اذن لهم فی دخول الجنة، فوالذی نفس **محمد** بیده لأحدهم اهدی الی منزله فی الجنة منه بمنزله کان فی الدّنیا»، و قال (ص): «ما من احد الا وله منزل فی الجنّة ومنزل فی النّار، فأما الکافر فیرث المؤمن منزله من النّار، والمؤمن یرث الکافر منزله من الجنّة».

«و نادی» یعنی: وینادی، لأن کل ما اخبر الله انه یکون فماضیه و مستقبله و دائمه واحد. روز رستاخیز روز تنادی است، چون بهشتیان در بهشت و دوزخیان در دوزخ آرام گیرند، واصحاب اعراف بر اعراف، هر قومی دیگر را می‌باز خوانند واز آنچه در ابتداء سخن میگویند، و دوزخیان درین حال کری و گنگی ونابینائی که در آن آیت گفت: «ونحشرهم یوم القیمة علی وجوههم عمیاً وبکماً وصماً»، درایشان آن نماند، وسخن توانند، وشنوند، وآواز دهند اهل بهشت اهل دوزخ را: «ان قد وجدنا

ما وعدنا ربّنا حقّاً »، همان گويند كه روز **بدر**، **مصطفى** گفت اهل (۱) **قليب** را: « فهل وجدتم ما وعد ربّكم حقّاً »، هذا سؤال تقرير يتضمّن تخسير الكفّار. « قالوا نعم » - **كسائى** « نعم » بكسر عين خواند، وهما لغتان.

« فأذّن مؤذّن بينهم » - قيل هو صاحب الصور. تا ايشان درين سخن باشند منادى ندا كند بآواز بلند: « أن لعنة الله على الظّالمين » اى الكافرين، كه لعنت خدا بر كافران. آنگه اعمال خبيثهٔ ايشانرا وصف كرد:

« الّذين يصدّون عن سبيل الله » - ايشان كه از دين اسلام باز گشتند، و ديگرانرا مى باز گردانيدند، « يبغونها » اى: و يبغون لها عوجاً، و از راه راست خداوند كژى مى بيوسيدند، واز آن كژى ميجستند. كژى در چيزى ديدنى چون چوب وديوار عوج است بفتح عين، و در چيزى ناديدنى چون سخن و پيمان عوج است بكسر عين. « وهم بالآخرة » يعنى بالبعث الذى فيه جزاء الاعمال « كافرون ».

« وبينهما حجاب » - يعنى اهل الجنة واهل النّار حجاب. اين حجاب آن سور است كه اينجا گفت: « فضرب بينهم بسور له باب ». ديوارى است بلند در باطن، واندرون آن بهشت است. از سور تا در گاه بهشت صدساله راه، همه جويها وچشمها وحياض و رياض و درختان سدر بهشتى بوى وروشنائى بهشت در آن تابان، و ازظاهر ديوار وبيرون آن دوزخ است، از ديوار تا در دوزخ صد ساله راه پردود وتف و شرار، و گزندگان، و از بيرون سوى ديوار در اندرون ديوار البته از دوزخ هيچ اثر نه، و از اندرون ديوار بيرون آن از بهشت البته هيچ اثر نه.

« و على الاعراف رجال » - عرف شاخ سر ديوار است وسر خروه (۲)، اعراف جمع آن، « وعلى الاعراف » اى على السور « رجال يعرفون كلا » يعنى الفريقين

۱- ج: اصحاب. ۲- بمعنى خروس.

« بسیماهم » یعنی اهل الجنة ببیاض وجوههم ، و اهل النّار بسواد وجوههم ، وذلك لأن موضعهم عال مرتفع یرون الفریقین . از بالا بااهل بهشت نگرند بر ایشان سلام کنند. رب العالمین گفت : « لم یدخلوها و هم یطمعون » انیز (۱) در بهشت نرفتند اصحاب اعراف ، اما طمع میدارند که در روند ، و این طمع از آن کنند که نور روی خویش ودست‌وپای‌خویش برجای بینند ، نه چون منافقان که برصراط نور از ایشان بربایند و درتاریکی بمانند .

« واذا صرفت ابصارهم »ـ قلبت وجوههم تجاه اصحاب‌النار. چون روی ایشان بدوزخ گردانند ، واهل آن بایشان نمایند ، تا ازآن بالا بایشان نگرند ، گویند « ربنا لاتجعلنا مع‌القوم الظالمین » ـ یعنی المشرکین فی‌النار .

« و نادی اصحاب الاعراف رجالا » وهم فی‌النار « یعرفونهم بسیماهم » بسواد الوجوه وهم‌القادة والکبراء . مفسّران گفتند : این رجال **ولیدمغیره** است و **بوجهل هشام** و **عاص‌وائل** و امثال ایشان ، که دردنیا چون **بلال** و **سلمان** و **عمار** وامثال ایشان دیدند ، گفتند : الله اینان را ببهشت فرستد وما را بآتش! کلا، والله ان‌الله لایفضّل خدمنا و رعاتنا علینا ! سوگند خوردند که : الله ایشانرا ببهشت نفرستد فردا . اصحاب اعراف ایشان را گویند :

« اهؤلاءِ الذین اقسمتم » ؟ اینان ایشان اند که شما سوگند خوردید که الله ایشانرا ببهشت نفرستد ؟ واین پیش ازآن باشد که ایشان دربهشت شوند .آنگه گویند : « ادخلوا الجنة‌لاخوف علیکم‌و لا انتم تحزنون » ، و روا باشد که در بهشت شده باشند آنگه این خطاب رود ، و معنی آنست که : اقسمتم‌لاینالهم‌الله برحمة ، و قدقال‌الله لهم: ادخلوا الجنة لاخوف علیکم و لاانتم تحزنون .

وقیل : اقسمتم اهل النار لا یدخل اصحاب‌الاعراف الجنة ، فقال‌الله : « اهؤلاءِ

---

۱ ـ یعنی هرگز .

الذین اقسمتم لاینالهم‌الله برحمة‌ادخلواالجنة » ، و قیل : « اهؤلاءِ » من کلام‌الملائکة . یعنی‌فریشتگان گویند اهل‌آتش را که : اینان اند یعنی اصحاب اعراف که شما سو گند خوردید که در بهشت نشوند . آنگه این فریشتگان روی باصحاب اعراف کنند ، گویند : « ادخلوا الجنة لاخوف علیکم ولاانتم تحزنون » .

و در اصحاب اعراف سخن فراوان گفته اند که ایشان که اند ؟ قومی گفتند : پیغامبران‌اند واهل معرفت، ایشان‌را برزبر بهشتیان برند، تا برهردو گروه مشرف باشند. قومی گفتند : فقها و علماءِ اسلام اند ، که زندگانی بعلم و عمل بسرآوردند ، و در راه سنت و طریق حق راست رفتند . در دنیا برتر از خلق بودند بمنزلت ، و در عقبی برتر باشند برتبت و درجة . و قیل : هم قوم استوت حسناتهم و سیّآتهم . در دیوان ایشان نیکی و بدی‌برابر آید ، تا از اهل بهشت فروتر آمدند و از اهل آتش برتر.

روی ان‌النبی (ص) قال : « هم قوم خرجوا الی‌الجهاد فی‌سبیل‌الله ، و هم عصاة لآبائهم ، فقتلوا ، فأعتقهم‌الله من‌النار ، لانهم قتلوا فی‌سبیله ، و حبسوا عن‌الجنة بمعصیة آبائهم » . وقیل : هم‌قوم رضی‌عنهم آباؤهم دون امهاتهم ، او امهاتهم دون آبائهم . وقیل: هم‌اولاد الزنا، وقیل: هم‌الذین‌کانوا فی‌الفترة ولم یبدلوا دینهم، وقیل: هم‌اولادالمشرکین. و روی أن‌النبی(ص) قال : « انهم آخر اهل‌الجنة دخولا » ، وقال **مقاتل** : اصحاب‌الاعراف من امة محمّد (ص)خاصة ، فحبسوا من اجل ذنوبهم ، ثم أدخلوا بعد ذلك الجنة بشفاعة **محمّد** (ص) . قال **سالم مولی ابی‌حذیفة** : وددت أنی بمنزلة اصحاب الاعراف .

« و نادی اصحاب النار اصحاب الجنة أن افیضوا علینا » ـ ای صبّوا علینا من‌الماءِ مقدار ما یبرد ابداننا ، ویزیل عطشنا . « او مما رزقکم‌الله » من‌الطعام . این آنگه باشد که رب العزة حجاب میان دوزخیان و بهشتیان بردارد ، تا دوزخیان ناز و نعیم بهشتیان بینند ، و از ایشان طعام و شراب خواهند . این دلیل است که ایشان در آن

عذاب هم تشنه باشند و هم گرسنه ، و آدمی از طعام و شراب مستغنی نیست اگرچه در عذاب بود .

« قالوا ان الله حرّمهما » - ای ماء الجنة و طعامها تحریم منع « علی الکافرین ». قال **ابوالجوزاء** : سألت **ابن عباس** : ایّ الصدقة افضل؟ فقال : قال رسول الله (ص) : « افضل الصدقة الماء . اما رأیت اهل النار لما استغاثوا بأهل الجنة ، قالوا افیضوا علینا من الماءِ ».

قوله: « الّذین اتخذوا دینهم لهواً و لعباً » - قیل : اکلاً و شرباً ، و قیل : ما زیّن لهم الشیطان من تحریم البحیرة والسائبة والوصیلة والحامی والمکاء والتصدیة حول البیت، و سائر الخصال الردیئة التی کانوا یفعلونها فی جاهلیتهم . قال **ابوروق** : « دینهم » ای عیدهم . « لهواً و لعباً و غرّتهم الحیوة الدنیا » ای اغترّوا بطول البقآءِ . **اینجا** سخن تمام شد . پس گفت : « فالیوم ننساهم » - نترکهم فی جهنّم کما ترکوا الایمان، بلقاءِ یومهم هذا ، یعنی بالبعث . و قیل : « کما نسوا لقاء یومهم هذا » ای کما ترکوا العمل لهذا الیوم . « وکانوا بآیاتنا یجحدون » ای : و کما جحدوا بآیاتنا ولم یصدقوها .

« و لقد جئناهم بکتاب فصلناه علی علم » - معنی تفصیل تبیین است ، یعنی که وجوه آن و ابواب آن از امر و نهی و از قصه مثل همه از یکدیگر گشاده و روشن باز نمود ، و نظیر این در قرآن فراوان است : « موعظة و تفصیلا لکل شیء » ، « ثم فصلت من لدن حکیم خبیر » ، « و کل شیء فصلناه تفصیلا » ، « انزل الیکم الکتاب مفصلا » . این همه از یك باب است . و در قرآن تفصیل است بمعنی بینونت ، چنانکه گفت : « آیات مفصلات » یعنی بائنات بعضها من بعض . بین کل عذابین شهر ، و در سورة **یوسف** گفت : « و لما فصلت العیر » ای بانت الرفقة من **مصر** ، و در **مرسلات** گفت : « لیوم الفصل » یعنی یوم یبان فیه بین الناس ، « هذا یوم الفصل و ما ادریك ما

یوم الفصل » ، « ان یوم الفصل کان میقاتاً » . این همه از یك باب است ، یعنی یبان بین الخلائق بالقضاء ، فریق فی الجنة وفریق فی السعیر .

« و لقد جئناهم بکتاب فصّلناه علی علم » ـ ابن محیصن «فضّلناه» بضاد معجم خواند . میگوید : این نامه را یعنی قرآن افزونی دادیم درشرف ، وافزونی شرف قرآن بر دیگر کتابهای منزل باختصار است وبتأخیر وبحفظ از تبدیل و تحریف . اما اختصار آنست که کتب دیگر با طول عظیم است، و قرآن جوامع الکلم است ، واما تأخیر آنست که قرآن برهمهٔ کتب قاضی است بنسخ و احکام ، و اما حفظ از تبدیل و تحریف آنست که گفت : « و انا له لحافظون » ، و در کتب پیشین تبدیل و تحریف کردند ، چنانکه گفت : « فبدّل الّذین ظلموا قولاً » ، « یحرفون الکلم عن مواضعه » .

آنگه گفت : « علی علم » ای بعلم منا ، یقول: فصّلناه و نحن عالمون بتفصیله، و قیل : علی علم فی الکتاب ، یعنی ما اودع من العلوم و بیان الاحکام . « هدی » ای هادیاً من الضلالة « و رحمة » ای ذا رحمة من العذاب، « لقوم یؤمنون » ای لقوم ارید بههدایتهم و ایمانهم . پس بصفت جاحدان باز گشت و تخویف ایشان ، و ایشان کفّار زمان مصطفی اند، گفت :

« هل ینظرون » ـ عرب « هل » در جای نفی نهد گاه گاه ، و این از آن است. و هرجای که پس آن « ینظرون »است ، معنی « ما ینظرون » است ، واین « ینظرون » بمنی « ینتظرون » است ، همچون« فنظرة الی میسرة» ، « فناظرة بم یرجع المرسلون» و انشدوا :

و ان یك صدر هذا الیوم ولّی فان غداً لناظره قریب .

« الا تأویله » ـ تأویل نامی است حقیقت چیزی را ، ومراد بلفظ تأویل مأوّل است همچون تنزیل بمعنی منزل . مصدر است اسم ساخته همچون « فالق الاصباح » .

« هل ینظرون الا تأویله » - این « ها » با کتاب شود یعنی: الی مایؤل الیه مراد الله عزّ وجلّ فی تفصیل هذا الکتاب و تنزیله . میگوید: چشم نمیدارند این کافران درین باز نشستن از ایمان و تصدیق مگر پیدا شدن حقیقت آنکه مراد الله بفرستادن این کتاب است ، یعنی بپا شدن رستاخیز ، و وقوع شأن آن ، و شمار با خلق ، و پاداش دادن ایشان .

« یوم یأتی تأویله » - **مقاتل** گفت ، در کتاب **نظائر** که: تأویل در قرآن برپنج وجه تفسیر کنند :

یکی بمعنی عاقبت ، چنانکه درین آیت گفت : « هل ینظرون الا تأویله ، یوم یأتی تاویله » - یعنی یوم القیمة یأتی عاقبة ما وعدالله عزّ وجلّ فی القرآن علی السنة الرسل ، انه کائن من الخیر و الشر. همانست که در **یونس** گفت : « بل کذّبوا بما لم یحیطوا بعلمه ولمّا یأتهم تاویله » یعنی ولمّا یأتهم عاقبة ما وعدالله عزّ وجلّ فی القرآن انه کائن فی الاخرة من الوعید .

وجه دوم تأویل است بمعنی منتهی کمیت ملك امت **محمد** (ص) ، چنانکه در سورة **آل عمران** گفت : « ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأویله» ، و ذاك ان **الیهود** ارادوا ان یعلموا من قبل حساب الجمل کم یملك **محمد** وأمته ، ثم ینقضی ملکه ویرجع الی الیهود، فقال الله تعالی : « و ما یعلم تأویله الا الله » ای ما یعلم منتهی کم یملك محمد (ص) و امته الا الله ، ای لا یعلم ذلك الا الله انهم یملکون الی یوم القیامة و لا یرجع الملك الی الیهود ابداً .

وجه سوم تأویل است بمعنی تعبیر رؤیا ، چنانکه گفت : « و کذلك یجتبیك ربك و یعلمك من تأویل الاحادیث » ، وهم در سورة **یوسف** گفت : « مکنّا لیوسف فی الارض و لنعلّمه من تأویل الاحادیث » یعنی تعبیر الرؤیا ، « نبئنا بتأویله » ، «وعلّمتنی من

تأويل الأحاديث » . اين همه بمعنى تعبير است .

وجه چهارم تأويل بمعنى تحقيق است ، چنانكه گفت : «هذا تأويل رؤياى من قبل » يعنى تحقيق رؤياى .

وجه پنجم تاويل بمعنى الوان است . چنانكه گفت: « لايأتيكما طعام ترزقانه الا نبأتكما بتأويله » يعنى بألوانه ، اى الوان الطعام قبل ان يأتيكم الطعام .

« يقول الذين نسوه من قبل » ـ يعنى غفلوا عنه و تركوا التأهّب له والايمان به من قبل اتيانه ، « قد جاءت رسل ربنا بالحق » بالصدق والبيان ، اقروا حين لاينفعهم الايمان . « فهل لنا » من الملائكة والنبيين وغيرهم « من شفعاء فيشفعوا لنا » ؟ « هل » ايدر (۱) بمعنى استفهام است ، چنانكه در سورة **الروم** گفت : « هل لكم مما ملكت ايمانكم من شركاء » ؟ و در **يونس** گفت : « هل من شركائكم من يبدؤا الخلق» ؟ اما آنجا كه گفت : « هل ادلّك على شجرة الخلد » ، « هل ادلّكم على تجارة تنجيكم » ، « هل انبّئكم على من تنزل الشياطين » ، « هل ننبّئكم بالاخسرين اعمالا » ، اين همه تنبيه است بمعنى « الا » .

« هل لنا من شفعاء فيشفعوا لنا او نردّ » ـ الى الدنيا « فنعمل » من الخير « غير الذى كنا نعمل » من الشرك والتكذيب . طلب شفيع كنند يا خواهند كه ايشانرا وا دنيا(۲) فرستند تا ايمان آرند ، و نيكيها كنند . ربّ العالمين جاى دگر گفت : «ولو ردّوا لعادوا لما نهوا عنه » اگرشان وادنيا فرستند هم بكفر وشرك خويش باز گردند. « قد خسروا انفسهم » ـ اى نقصوا انفسهم حظّها من طاعة الله فصاروا الى النار ، « وضلّ عنهم ما كانوا يفترون » ـ اى : لم ينفعهم عبادتهم الاصنام .

۱ ـ ج : اينجا .   ۲ ـ ج : با دنيا .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « والذین آمنوا و عملواالصالحات » الایة ـ گفته‌اند که : ایمان برچهار قسم است : ایمانی که در دنیا بکار آید و در عقبی نه، چون ایمان منافقان . دیگر ایمانی که در عقبی بکار آید و در دنیا نه ، چون ایمان سحرهٔ **فرعون** . سوم ایمانی که نه در دنیا بکار آید نه در عقبی ، چون ایمان **فرعون** در وقت معاینهٔ عذاب و هلاك . چهارم ایمانی که هم در دنیا بکار آید هم درعقبی ، وآن ایمان موحدان است ومخلصان ، که ایشانرا خدمت‌است بر سنت ، و معرفت است برمشاهدت ، و یادگار است‌درحقیقت. در معاملت صدق بجای آوردند ، و در عبادت سنت ، ودر صحبت امانت . ایشان اند که رب العالمین گفت : « والذین آمنوا و عملوا الصالحات لا نکلف نفساً الا وسعها » ـ میگوید جل جلاله : ما مؤمنان را ونیك مردان را بار گران ننهیم ، و بهشت باقی ونعیم جاودانی از ایشان دریغ نداریم . هم در دنیا ایشانرا بهشت عرفان است ، هم در عقبی ایشانرا بهشت رضوان . امروز در حدائق مناجات و ریاض ذکر می‌نازند ، و فردا در حقائق مواصلات بر بساط مشاهدت می‌آسایند .

پیر طریقت گفت : الهی ! نسیمی دمید از باغ دوستی ، دلرا فدا کردیم . بوئی یافتیم ازخزینهٔ دوستی بپادشاهی برسرعالم ندا کردیم . برقی تافت ازمشرق حقیقت آب گل کم انگاشتیم. الهی ! هرشادی که بی‌تو است‌اندوه‌آنست. هر منزل که نه در راه تو است زندان است . هردل که نه در طلب تو است ویران است . یك نفس باتو بدو گیتی ارزان است . یك دیدار از آن تو بصد هزار جان رایگان است : صد جان نکند آنچه کند بوی وصالت .

« و نزعنا ما فی صدورهم من غل » ـ صفت جوانمردان طریقت و سالکان راه

حقيقت است که رب‌العزة اول دلهای ایشان از هواها و بدعتها پاك کرد ، تا قدم برجادهٔ سنت نهادند ، و بنصوص کتاب خدا و سنت **مصطفی** (ص) پی بردند . وهم و فهم خود در آیات صفات گم کردند ، و صواب دید خرد خود معزول کردند ، و باذعان گردن نهادند ، و بسمع قبول کردند ، و راه تسلیم پیش گرفتند ، تا ازتعطیل و تشبیه برستند. باز دلهای ایشان از دنیا و آلایش دنیا پاك کرد ، تا نور معرفت در دل ایشان تافت ، و چشمهای حکمت در دلهاشان پدید آمد . باز نظر خود ایشانرا گرامی کرد ، و دوستی خلائق از دلهاشان بیرون کشید ، تا بهمگی با وی گشتند ، و در حقیقت افراد روان شدند ، و از اسباب وا مسبب آمدند . بکی دیدند ، و یکی شنیدند ، و بیکی رسیدند . زبان باذکر ، و دل بافکر ، و جان با مهر ، زبان در یاد ، و دل در راز ، وجان در ناز :

تا دلم فتنه بر جمال تو شد   بندهٔ حسن ذوالجلال تو شد
ای‌عزیز آن کسی که‌روی‌تودید   وای‌شگرف آنکه‌درجوال‌توشد

اما می دان تا عهد ازلی‌دامن تو نگیرد ، دل تواین کار بنپذیرد، و تا حق به تو نپیوندد این‌طریق باتو بنسازد ، و تا حق بتو ننگرد دل تو اورا نخواهد .

« ونودوا ان‌تلکم‌الجنة اورثتموها بما کنتم‌تعملون »ـاین که گفت « بما کنتم تعملون » تسکین دل بنده را گفت ، و زیادت نواخت که بروی می‌نهد ، واگر نه بنده داند که عمل‌باتقصیروی سزای‌آن درگاه نیست، وآن‌منازل وآن‌درجات جزاءِ این عمل نیست ، اما بفضل‌خود ناشایسته می‌شایسته کند ، و ناپسندیده می‌آراید ، و نیك خدائی و مهربانی خود درآن بابنده مینماید .

« وعلی الاعراف رجال » ـ چه مردانند ایشان که رب العزة ایشانرا مردان خواند ، مردانی که باد عنایت ونسیم رعایت از جانب قربت ناگاه بر ایشان گذر کرد:

شمالی باد چون بر گل گذر کرد   نسیم گل بباغ اندر اثر کرد.

چون باد عنایت برایشان گذر کرد دلهاشان بنور معرفت زنده کرد. جانهاشان بعطر وصال خود خوشبوی کرد. سرهاشان بصیقل عنایت روشن کرد. بجمع همت و حسن سیرت ایشانرا بر خوردار کرد، تا همت از خلق یکبارگی بر داشتند، و با مهر حق پرداختند:

مشتاق تو در کوی تو از شوق تو سر گردان
از خلق جدا گشته خرسند بخلقانها
از سوز جگر چشمی چون حلقهٔ گوهر ها
وز آتش دل آهی چون رشته مرجانها.

لا جرم رب العزة در دنیا ایشانرا براسرار و احوال بندگان اشراف داد، و در عقبی بر منازل و درجات مؤمنان اشراف داد، و مقام ایشان زبر خلائق کرد، تا همه را دانند، و کس ایشانرا نداند. همه‌را شناسند، و کس ایشانرا نشناسد. اینست که گفت: «یعرفون کلاًّ بسیماهم». هر کسی را نشانی است، و بی نشانی ایشانرا نشان است. هر کسی بصفتی‌درخود بمانده، و بیخودی ایشانرا صفت است. دوزخیان در قید مخالفت از حق باز مانده، و بهشتیان در بهشت بحظوظ خودآرمیده، وایشان را ازهردو بر کران داشته، وبرهمه مشرف کرده. **پیر طریقت** گفت: الهی! چه زیبا است ایام دوستان تو باتو! چه نیکوست معاملت ایشان در آرزوی دیدار تو! چه خوش است گفت و گوی ایشان در راه جست و جوی تو! چه بزرگوار است روزگار ایشان در سرکارتو!

«و نادی اصحاب النار اصحاب الجنة ان افیضوا علینا من الماء» الآیة ـ فکما لم یرزقهم الیوم من عرفانه ذرة لا یسبقهم غداً فی تلك الاحوال قطرة، و انشدوا فی معناه:

و أقسمن لا یسقیننا الدهر قطرة و لو ذخرت من ارضهنّ بحور.

و یقال: انما یطلبون الماء لیبکوا به، لأنه نفدت دموعهم ، وفی معناه انشدوا :

نزف البکاء دموع عینك فاستعر عیناً لغیرك دمعها مدرار

من ذا یعیرك عینه تبکی بها أرأیت عیناً للبکاء تعار

٦ـ النوبة الاولى

قوله تعالی: « **انّ ربّکم الله** » خداوند شما الله است « **الّذی خلق السموات والارض** » او که بیافرید آسمانها و زمینهارا « **فی ستّة ایّام** » درشش روز « **ثمّ استوی علی العرش** » پس مستوی شد برعرش « **یغشی اللّیل النّهار** » در میکشد شب تاریك را در سر روز روشن « **یطلبه حثیثاً** » تا آنرا می جوید بشتاب « **و الشمس و القمر والنجوم** » وآفتاب وماه و ستارگان « **مسخّرات** » نرم کرده و روان « **بأمره** » بفرمان خدای « **الا له الخلق والامر** » آگاه بید(١) که او راست آفریده و فرمان درآفریده « **تبارك الله** » برتر وبزرگوارتر، پاكتر وبابرکت تر کسی الله است « **ربّ العالمین(٥٣)** » خداوند جهانیان .

« **ادعوا ربّکم** » خداوند خویش را خوانید « **تضرّعاً وخفیةً** » بزاریدن آشکارا و پنهان « **انّه لایحبّ المعتدین(٥٤)** » او دوست ندارد اندازه در گذارندگان را.

« **ولا تفسدوا فی الارض** » و به تباهکاری مروید درزمین « **بعد اصلاحها** » پس آنکه الله آنرا بر صلاح نهاد بسزا و در خور « **وادعوه خوفاً و طمعاً** » وخدای خویش راخوانید وپرستید ببیم وامید « **انّ رحمة الله قریب من المحسنین(٥٥)** » که بخشایش خدای نزدیك است از نیکوکاران .

« **وهوالّذی یرسل الرّیاح** » الله او است که می گشاید بادها را در هوای

١ ـ ج : باشید .

جهان « **بشراً** » بشارت دهان « **بین یدی رحمته** » پیش باران فا (۱) « **حتّی اذا اقلّت** » تا آن باد بر گیرد « **سحاباً ثقالا** » میغهای گران « **سقناه** » میرانیم ماآنرا « **لبلد میّت** » بسوی زمینی یا مردم و جانور از تشنگی مرده « **فأنزلنا به الماء** » تا فرو فرستیم بآن میغ در زمین آب « **فأخرجنا به من کلّ الثمرات** » تا بیرون آریم باآن از هر میوه‌ها « **کذلك نخرج الموتی** » چنین هن(۲) بیرون آریم فردا از خاك مردگانرا ببانگی « **لعلّکم تذکّرون(٥٦)** » . این باز نمودیم تا با این آن دریابید و بدیدار این آن را در یادآرید .

« **والبلد الطّیّب** » و زمین پاك ، تربت خوش خاك « **یخرج نباته** » بیرون آید از آن نبات « **باذن ربّه** » بخواست خدای چنانکه خواهد « **والّذی خبث** » وآن زمین باز که خاك آن ناپاك است وناخوش « **لایخرج الّا نکداً** » پس بیرون نیاید نبات آن مگر اندکی دژورد « **کذلك** » همچنین « **نصرّف الایات** » از روی بروبی میگردانیم و ازراه براه سخنان خود و بازنمودهای خود « **لقوم یشکرون(٥٧)** » گروهی راکه سپاسداری کنند .

النوبة الثانية

قوله تعالی : « ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام » ـ ای فی مقدار ستة ایام . خلاف است میان علما که این شش روز روزگار کوتاه است چنانکه درعهد ما است، یا روزگار دراز که الله میگوید : « و ان یوماً عند ربك کألف سنة مما تعدّون » .حسن گفت : روزگار کوتاه است ، ونقلهٔ اخبار و بیشترین مفسران برآنند که روزگار دراز است ، روزی هزار سال .

۱ ـ یعنی پیش از باران. ۲ـ نسخهٔ ج « هن »را ندارد .

و نیز خلاف است که ابتداءِ آفرینش خلق کدام روز بود؟ **محمد بن اسحق** صاحب المغازی گفت: اهل **تورات** گفتند: ابتداءِ آفرینش روز یکشنبه بود تا بآخر روز آدینه، و روز شنبه روز فراغ بود، و روز استواء الله بر عرش. ازین جهت شنبه را تعظیم نهادند، و عید ساختند، و اهل **انجیل** گفتند: ابتداءِ آفرینش روز دوشنبه بود، و روز یکشنبه روز فراغ بود و استواء الله برعرش، و آنرا بزرگ داشتند، اما مذهب اهل اسلام و سنت و اصحاب‌حدیث آنست که ابتداءِ خلق روز شنبه بود، تا بآخر پنج‌شنبه، قالوا: وکان السابع یوم‌الجمعة الذی استوی الله فیه عرشه، و فرغ من خلقه، و عظّمه، و شرّفه و جعله عیداً للمسلمین، و فیه دلالة علی تشریف یوم‌الجمعة. و بعضی اصحاب سنت گفته‌اند: خلق روز یکشنبه بود، قالوا: لایبطل شرف‌الجمعة لان‌الله عزوجل فیهاخلق **آدم**، وأسجد لهُ‌الملائکة وأدخله‌الجنة.

«ان ربکم الله‌الذی خلق السموات والارض فی‌ستة ایام» - میگوید: خداوند شما اوست که هفت آسمان و هفت زمین و هرچه در آن بشش روز بیافرید. زمین و هرچه درآن بچهار روز بیافرید، وآسمانها بدو روز، وبیان این درخبر **ابن‌عباس** است که گفت: خلقت الارض و ما فیها من شیء فی اربعة ایام، و خلقت السّماء فی یومین، و این آنگه بود که سائلی از وی پرسید که بر من مشکل شده است آنچه رب العزة گفت: «رفع‌سمکها فسوّیها و اغطش لیلها و اخرج ضحیها. والارض بعد ذلك دحیها». آن سائل گفت: این دلیل است که نخست آسمان آفرید، و پس زمین، و جای‌دیگر گفت: «خلق‌الارض فی‌یومین و تجعلون له انداداً» الی‌قوله: «ثم‌استوی الی‌السماءِ»، و این دلیل است که نخست زمین آفرید. ابن عباس جواب داد آن سائل را که: خلق الارض فی‌یومین ثم‌استوی الی‌السماءِ فسوّیهن فی‌یومین‌آخرین، ثم‌نزل الی‌الارض فدحیها. و دحیها ان اخرج منهاالمآء والمرعی، و شق فیهاالانهار، و جعل‌السبل، و خلق‌الجبال

والرمال والآكام وما بينهما فی یومین آخرین ، فذلك قوله :

« والارض بعد ذلك دحيها » . بشش روز گفت ، و اگر خواستی بیك لحظه بیافریدی، لکن مراد بآن تعلیم بندگان است برفق و تثبت درکارها. قال **سعید بن جبیر**: قدرالله تعالی خلق السموات والارض فی لمحة او لحظة ، و انما خلقهن فی ستة ایام تعلیماً لخلقه الرفق والتثبت فی الامور ، قال : و علّمنا بالستة الحساب الذی لاسبیل الی معرفة شیء من امر الدنیا والدین الا به ، كما قال : « لتعلموا عدد السنین والحساب » . ثم ان اصل جمیع الحساب من ستة ، و منها یتفرع سائر العدد بالغاً مابلغ . و قیل : خلق هذه الاشیاء فكان خلقه سبحانه لشیء منها فی كل یوم من الایام الستة كلمح بالبصر، وفی بعض التفاسیر انه جل جلاله قال للسموات والارض : كونی فی ستة ایام ، فكانت فی المدة التی امرها ان تكون فیها .

« ثم استوی علی العرش » ـ وجدت فی تفسیر **ابی بكر النقاش**، یروی : ان الله عزوجل كان عرشه علی المآءِ قبل ان یخلق شیئاً غیر ما خلق قبل الماء ، فلما اراد ان یخلق السمآء اخرج من المآءِ دخاناً ، فارتفع فوق المآءِ فسما علیه، فسمّاه سماء ، ثم ایبس الماء فجعله ارضاً واحدة ، ثم فتقها فجعلها سبع ارضین فی یومین فی الاحد والاثنین، فخلق الارض علی حوت ، و خلق الجبال فیها و اقوات اهلها وشجرها وما ینبغی لها فی یومین یوم الثلثاءِ والاربعاء . ثم استوی الی السمآءِ و هی دخان فجعلها سبع سموات فی یومین یوم الخمیس والجمعة . و انما سمّی یوم الجمعة لانه جمع فیه خلق السموات والارض . فلمّا فرغ من خلق ما احب استوی علی العرش ، فذلك قوله : « خلق السموات والارض فی ستة ایام» .

« ثم استوی علی العرش » ـ استواء در لغت عرب كه بر پی آن « علی » آید استقرار است ، چنانكه الله گفت : « اذا استویتم علیه » ، و « استوت علی الجودی » ، « لتستووا علی ظهوره » ، « فاذا استویت انت و من معك علی الفلك » . و بیشتر درجلوس

گویند ، و در قیام روا دارند ، چنانکه : استوی رسول‌الله (ص) علی‌المنبر. و « استواء » در لغت که بر پی آن « الی » آید صعود است و عمد ، چون « استوی الی السّماءِ » در سورة **البقرة** و در **حم** یعنی عمد و صعد ، اما استواء بمعنی استیلاء و غلبه از ترهات **جهمیان** است ، و این کفر است از دو وجه : یکی آنکه استیلاء و غلبه پس از عجز و ضعف گویند ، و این استواء برعرش فعلی است که رب‌العالمین خود را اثبات کرد بوقتی مخصوص ، یعنی پس ازآفرینش آسمان و زمین . آنکس که استواء براستیلاء نهد صریح بگفت که پس از خلق آسمان و زمین بر عرش مستولی‌شد ، و غلبه کرد ، یعنی که پیش ازآفرینش آسمان و زمین مستولی نبود ، وعاجز بود ، و این کفر محض است .

و دیگر وجه آنست که استیلاء درست نباشد مگرمیان دو کس ، دو پادشاه، مثلا که با یکدیگر خصومت گیرند درملکی یا در شهری ، پس بآخر چون یکی بر آن دیگر غلبه کند ، گویند : استولی فلان علی بلد کذا ، و معلوم است که خدای را جل‌جلاله هر گز منازع نبود و نیست در عرش و درغیرآن . پس کسی که« استولی » میگوید خدایرا منازعی پدید میکند ، که بعد از خلق آسمان و زمین الله بر وی غلبه کرد ، بر عرش مستولی شد ، و این سخن محض شرك است و عین کفر ، تعالی الله عن قول‌الجهمیة الضّلاّل وتأویلهم‌المُحال علواً کبیراً . ودرست است از **ام سلمه** که گفت : الاستواء ایمان ، والجحود به کفر ، و همچنین روایت کرده‌اند از **مالك وانس** . واگر لفظ استواء را بتأویل حاجت بودی نگفتی که الاستواء غیر مجهول ، و اگر بظاهر آن برفتن روا نبودی نگفتی که : الاقرار به ایمان ،که از ظاهر بر گشتن انکار است نه اقرار ، و اقرار تسلیم است و ترك تأویل .

و عرش در لغت عرب سریر است ، و مذهب اهل سنت و جماعت اینست ، و **مصطفی** (ص) عرش‌را فوق وتحت ویمین وساق گفت ، وآنرا حاملان اند ازفریشتگان،

و بالای هفت آسمان است ، و درآن خبرهای درست است درصحاح آورده ، وائمهٔ دین آنرا پذیرفته ، و بر ظاهر برفته ، وگردن نهاده ، و زبان و دل از معنی آن خاموش داشته ، و از دریافت چگونگی آن نومید نشده ، که خود را فرا دریافت آن بتکلف راه نیست، وجز اذعان و تسلیم روی نیست .

روی **جبیر بن محمد بن جبیر بن مطعم** عن ابیه عن جده، قال : جاء اعرابی الی النبی (ص) ، فقال : یا رسول الله جهدت الانفس ، و جاع العیال ، و هلکت الاموال ، فاستسق لنا ربك ، فانّا نستشفع بالله علیك ، و نستشفع بك علی الله . فقال النبی (ص) : « سبحان الله سبحان الله » ! فما زال یسبح حتی عرف ذلك فی وجوه اصحابه ، ثم قال : «ویحك اتدری الله انّ شأنه اعظم من ذلك انه لایستشفع به علی احد من خلقه ، انّه لفوق سماواته علی عرشه ، وأن سماواته علی ارضیه کهکذا مثل القبة وانّه لیئطّ به اطیط الرجل بالراکب » ، و قال (ص) : « ان فی الجنة مائة درجة اعدّالله للمجاهدین فی سبیله . بین کل درجتین کما بین السماءِ والارض ، فاذا سألتم الله فسئلوه الفردوس ، فانه وسط الجنة و اعلی الجنة ، و فوقه عرش الرحمن و منه تفجر انهار الجنة ». این دو خبر دلیل اند که عرش بالای هفت آسمان است، و بالای بهشت است وآنرا حاملان است .

مصطفی (ص) گفت : « ان الله اذا قضی امراً سبّحت حملة العرش، ثم سبّح اهل السماءِ الذین یلونهم ، ثم سبّح اهل السماءِ الذین یلونهم حتی یبلغ التسبیح اهل السماءِ الدنیا ، ثم یقول الذین یلون حملة العرش : ماذا قال ربکم ؟ قال : فیستخبر اهل السموات بعضهم بعضاً ، حتی یبلغ الخبر اهل سماءِ الدنیا ، فتخطف الجن ، فتلقونه الی اولیآئهم ، و یرمون بالشهاب ، فما جاؤا به علی وجهه فهو الحق ولکنهم یقرفون فیه ویریدون » . و قال (ص) : « اذن لی ان احدّث عن ملك من الملائکة من حملة العرش انّ ما بین شحمة اذنه الی عاتقه مسیرة سبع مائة سنة» ، او قال: سبعین سنة خفقان الطیر .

و فوق عرش آنست که **مصطفی** (ص) گفت : « لما خلق الله الخلق کتب فی کتابه فهوعنده فوق العرش : أن رحمتی سبقت غضبی » ، و تحت عرش آنست که **بوذر** گفت : سألت النبی (ص) عن قوله : « والشمس تجری لمستقر لها » ، قال : «مستقرها تحت العرش» و ساق عرش آنست که مصطفی (ص) گفت **ابی کعب** را : « لیهنئك العلم ابالمنذر ! انّ لها یعنی لآیة الکرسی لساناً وشفتین تقدس الملك عند ساق العرش » .

و روی عن **علی** (ع) قال: « اول من یکسا یوم القیامة **ابراهیم** قبطیتین، والنبی (ص) ، حلة حبرة ، وهو عن یمین العرش » . و قال **ابن عباس** : العرش لایقدّر قدره احد.

« یغشی اللیل النهار » یعنی : یغشی ظلمة اللیل ضوء النهار . این همچنان است که گفت : « یکوّر اللیل علی النهار ».« یطلبه حثیثاً » ای سریعاً . این مثلی است، یعنی در بر یکدیگر میروند چون شتابندۀ در پی گریزنده ، وآخر یکدیگر را در می‌یابند، دریافتن دیدار، نه دریافتن آمیغ . « یغشی» مشدد قراءت **حمزه** و **کسائی** است و **بوبکر** از **عاصم** .

« والشمس والقمر والنجوم مسخرات » ـ یعنی: وخلق الشمس والقمر والنجوم. و«مسخرات» نصب است برحال برقراءت **شامی** . بر«حثیثاً» عمل خلق تمام کرد ، آنکه برسبیل ابتدا گفت: «والشمس والقمر والنجوم» هرسه بر رفع‌اند، و «مسخرات» رفع است برخبر ، و معنی مسخرات ای : مذلّلات جاریات مجاریهن . و قیل : مسخرات للخلق ، کقوله:«وسخّر لکم ما فی السموات و ما فی الارض جمیعاً منه» . « بأمره »ـ ای کل ذلك کان بأمره ، ای : بارادته . و گفته اند : امر آنست که آنرا گفت: کونی مسخرة ، فتسخرت بأمره . و گفته اند که : آفتاب و ماه و ستارگان در گردونی بسته است ، و فریشتگان آنرا در فلك میکشند . و گفته اند : برون ازین سیارات معروف هفتگانه بعضی ازین ستارگان روان اند ، و آفرینش آن مصالح بندگان راست ، که حقیقت وعلم آن بنزدیك

الله است ، و بعضی ثوابت اند که آفرینش آن راهمونی خلق راست در بر و بحر ، چنانکه گفت : « و بالنجم هم یهتدون » . و بعضی آنست که آفرینش آن زینت آسمان راست ، چنانکه گفت: « زیّنّا السمآء الدنیا بمصابیح » ، « و زیناها للناظرین » . وبعضی شهب اند که آفرینش آن رجم شیاطین راست ، چنانکه گفت : « و جعلنا ها رجوماً للشیاطین » ، و بر جمله الله داند غایت مصالح بندگان که در آن بسته ، و تدبیر کار عالم که در آن نهاده : « ذلك تقدیر العزیز العلیم » .

« الا له الخلق والامر تبارك الله رب العالمین » ـ خلق و امر از هم جدا کرد تا معلوم شود که امر خلق (۱) نیست . امر دیگر است و خلق دیگر ، و رب العزة قرآن را امر گفت : « ذلك امر الله انزله الیکم » و هو القرآن . پس بآنچه گفت : « الا له الخلق والامر » ، دلالت روشن است که قرآن مخلوق نیست . **سفیان بن عیینه** گفت درین آیت: ما یقول هذه الدویبّه ، یعنی **بشر المریسی**، فکلامه بالخلق فی القرآن؟ اوما یقرأ : « الا له الخلق و الامر » ؟ فالخلق غیر الامر ، و الامر غیر الخلق . میگوید : آگاه شید (۲) و بدانید که خدایراست جهان وجهانیان وآفریدگان همگان ، و ویرا فرمان بر بندگان روان ، چنانکه خواهد بایشان فرمان دهد ، نه کس او را منازع ، نه دیگری بروی غالب .

قال رسول الله (ص) : « من لم یحمد الله علی عمل صالح ، و حمد نفسه قلّ شکره ، و حبط عمله ، و من زعم أن الله جعل للعباد من الامر شیئاً فقد کفر بما انزل الله علی انبیآئه ، لقوله : الا له الخلق والامر » . « تبارك الله » ـ ای تعظم و ارتفع علی کل شیء ، و تعالی بالوحدانیة ، و عظم بدوام البقاءِ . و العالمون، الخلق اجمعون . و قیل : معناه أن ذکر رب العالمین برکة علیکم و علی من ذکره منکم.

۱ ـ ج : مخلوق . ۲ ـ ج : شوید .

قتاده گفت : چون از قدرت و عظمت و جلال خود خبر داد ، خلق را در آموخت که او را چون خوانند ، گفت :

« ادعوا ربّکم تضرعاً و خفیة » ـ ای تذللا علانیة . یقول : اذا دعوتموه فتذلّلوا له . میگوید: چون او را خوانید خودرا بیفکنید، و بزاری اورا خوانید بآشکارا و نهان . و « خفیة » بکسر خا قراءت **بوبکر** است از **عاصم** ، ای : سراً و سکوناً ، و منصوب است برحال یا برمفعول له .

« انه لا یحب المعتدین » ـ گفته اند : اعتداء در دعا آنست که خود را در درجهٔ انبیاء و مرسلین خواهد ، و گفته اند : آنست که بر مؤمنان دعاء بد کند : اللهم العنه ، اللهم اهلکه ، اللهم أخره، و گفته‌اند : بر داشتن آواز بلند است در دعاء ، و فی ذلك ما روی **ابوموسی الاشعری** ، قال : کان النبی (ص) فی غزاة ، فأشرفوا علی واد، فجعل الناس یکبرّون، و یهلّلون ، و یرفعون اصواتهم ، فقال(ص) : « ایها النّاس اربعوا علی انفسکم ، انکم لا تدعون اصم ولا غائباً ، انکم تدعون سمیعاً قریباً ، انه معکم » . و قیل : هوالسجع فی الدعاءِ ، وقال رسول‌الله (ص): « یکون فی آخر الزمان اقوام یعتدون فی الدعاء والطهور » .

« ولا تفسدوا فی الارض» ـ بالشرك و المعاصی وسفك الدماءِ ، « بعد اصلاحها » ببعث الرسل و بیان الشرائع ومنع النّاس عن المعصیة والظلم . لولا الأنبیآء والشرائع لأكل الناس بعضهم بعضاً، و كل ارض قبل ان یبعث الیها نبی فاسدة ، حتی تبعث الرسل الیها ، فتصلح الارض بالطاعة . میگوید : در زمین همه تباهی ونا راستی و ناشایست بود، تارب العزة پیغامبران را فرستاد ، و خلق را از شرك و معاصی و ظلم باز داشتند ، و بر اسلام و طاعت وصلاح داشتند . رب العزة میگوید : پس از آنکه بفرستادن پیغامبران آن فسادها بصلاح بازآوریم، دیگر باره تباهکاری مکنید ، وبه بدمردی در زمین‌مروید؟

قال **الضحاك** يقول: لاتغوّروا الماء المعين ، ولاتقطعوا شجرة مثمرة ضراراً ، ولا تفسدوا طريقاً معلوماً ، ولا تفرضوا الدّرهم و الدينار بالمقراض و لا تکسروه . و قال **عطية** : لا تعصوا فی الارض فيمسك الله المطر ، ويهلك الحرث لمعاصيكم .

« وادعوه خوفاً و طمعاً » ـ ای خوفاً من عقابه وطمعاً فی ثوابه ، وقيل : خوفاً من الرّد عدلا ، و طمعاً فی الاجابة فضلا . و نصبهما على الحال او على المفعول له ، و نظيره قوله : «ويدعوننا رغباً و رهباً » . « ان رحمة الله »ـ يعنی : ثواب‌الله ، وقيل: هی المطر . « قريب من المحسنين » يعنی : الذين يدعونه خوفاً و طمعاً . در قريب تأنيث نيست، از بهر آنکه آن قرب مکان‌است نه‌قرب نسب. قال **ابو عمرو بن العلاء** : القريب فی اللغة على ضربين : قريب قرب ، وقريب قرابة. تقول العرب: هده المرأة قريبة منك اذا كانت بمعنی المسافة والمكان .

« و هو الذی يرسل الرّياح بشراً » ـ درين حرف چهار قراءت است : بضم باء و اسکان شين قراءت **عاصم** است ، يعنی: انها تبشر بالمطر. يدل‌عليه قوله.: « و من آياته ان يرسل الرياح مبشرات » ، و بنون مضمومه وضم شين قراءت **ابن کثير** و **نافع** و **ابوعمرو** است ، وبنون مضمومه واسکان شين قراءت **ابن عامر**، وبفتح نون واسکان شين قراءت **حمزه و کسائی** ومعنی آنست که : لها نشر ، ای رائحة طيبة ، يعنی آن بادها نرم است ، وآنرا بوی خوش است ، در هوا فرو گشاده ، و در پيش باران داشته . و روا باشد که نشر از انتشار بود ، يعنی آن باد های متفرق که ازهر صوبی در آيد ، و ميغ فراهم آرد ، تا ازآن باران‌آيد ، کقوله: « والناشرات نشراً ». عن **ابی بکر بن عياش** قال: لاتقطر من السماءِ قطرة حتی‌تعمل فيها اربع رياح ، فالصبا تهيج السحاب ، والشمال تجمعه ، والجنوب تدرّه ، والدبور تفرقه .

« حتى اذا اقلّت » الرياح «سحاباً» ای‌رفعته . يقال : اقلّ الشیء ، اذا رفعه،

واستقل به، اذا اتى به « سحاباً ثقالا » اى حملت الرّيح سحاباً ثقالا بالماء، فاذا فرغت الماء فصبّته كانت خفافاً، وذلك أن الله عزوجل يرسل الرياح فتنشىء السحاب، فتثيره، وينزل الماء من السماء الى السحاب فيقسمه كيف يشاء، فيكون السحاب هو يمطره بعد ما ينزله الله من السماء، فيسكنه السحاب، لقوله عزّ و جلّ: « و نزّلنا من السماء ماء مباركاً ». و سحاب درين آيت جمع است، و سمّى السحاب سحاباً لانه يمرّ منسحباً.

« سقناه لبلد ميت » اى الى بلد ليس فيه نبات، وقيل لبلد ميت، اى: يابس. **نافع و حمزه و كسائى و حفص** ميّت بتشديد خوانند، و هما فى المعنى واحد «فأنزلنا به» يعنى بذلك السحاب «الماء» على الارض الميتة، «فأخرجنا به» يعنى بالماء « من كل الثمرات » انواع حمل الاشجار. « كذلك » اى كما احيينا هذا البلد باخراج الثمرات و حياة الارض خروج نباتها، « نخرج الموتى » من الاجداث. « لعلكم تذكرون » فتعتبرون بالبعث فتعرفون قدرة الله بما نصرّف لكم من الايات و نضرب لكم من الامثال.

روى عن **ابى هريرة و ابن عباس**: اذا مات الناس كلهم فى النفخة الاولى امطر عليهم اربعين عاماً كمنى الرجال، من ماء تحت العرش، ويدعى ماء الحيوان، فينبتون فى قبورهم بذلك المطر، كما ينبتون فى بطون امهاتهم، و كما ينبت الزرع من الماء، حتى اذا استكملت اجسادهم نفخ فيهم الروح، ثم يلقى عليهم نومة، فينامون فى قبورهم، فاذا نفخ فى الصور الثانية عاشوا وهم يجدون طعم النوم فى رؤسهم وأعينهم، كما يجد النائم اذا استيقظ من نومه، فعند ذلك يقولون: « ياويلنا من بعثنا من مرقدنا »؟ فيناديهم المنادى: « هذا ماوعد الرّحمن وصدق المرسلون». آنگه مثل زد رب العزة مؤمنان را و كافران را، گفت:

« والبلد الطیب »- میگوید: خاك خوش وتربت پاك که در آن آمیغ نمك و سنگ وناخوش نبود ، « یخرج نباته باذن ربه» بیرون آید نبات آن باذن خدا، چنانکه خدا خواهد. ازمقادیر ومواقیت وازالوان وطعوم نباتی نیکو ، وطعامی خوش، وریعی تمام، چنانکه مردم را بکار آید، وبآن منتفع شوند . این مثل مؤمن است که درقرآن بشنود ، و اثر ایمان وقرآن و اعتقاد داشتن بآن بروی پیدا بود ، ونفع آن بوی رسد . « والّذی خبث » من البلدان ، یعنی الارض السبخة اصابها المطر ، فلم تنبت الا نکداً . وزمین شور ناخوش اگرچه باران بدان رسد نبات ازآن بیرون نیاید مگر اندکی ضعیف بی‌حاصل بی‌ریع ، که هم برجای بخوشد ، و کس بآن منتفع نشود . این مثل کافر است که ایمان و قرآن بشنود ، اما در وی اثر نکند ، و بدان منتفع نگردد ، و گفته‌اند : این مثل آدم و ذریت وی‌است ، فمنهم طیب مؤمن ومنهم خبیث کافر .

« کذلك نصرف الایات لقوم یشکرون » - شکر درین آیت نامی‌است ایمان و تصدیق را، « یشکرون» یعنی یؤمنون ، کقوله تعالی : « وسیجزی الله الشاکرین».

النوبة الثالثة

قوله‌تعالی: « ان ربّکم الله الّذی خلق السّموات والارض» - ربّ نام‌خداوند است، نورنام نور پیغام ومهر و پیونداست، پرورد گارجهانیان ، ودارندهٔ خلقان ، و دیّان مهربان ، پاکست و بی‌همتا ، وداور چون‌وچرا ، ونا آلوده بهیچ ناسزا ، پیداست خود را بدرستی، پیداست خود را بهستی، پیداست دلرا بدوستی، یگانهٔ بسنده ، وبداشت‌هر کس رسنده ، و با راست داشت‌دلها تاونده ، هرچیزی‌را خداونده ، وهرهستی‌را بدارنده ، وهر فرا رسیدنی‌را پرورانده .

اول رب گفت نصیب عامهٔ خلق را ، پس الله گفت نصیب عارفان وصدیقان را.

رب است آرام دهندهٔ دل نیکمردان ، الله است غارت کنندهٔ جان عارفان . رب‌است دهندهٔ نعمت بخواهندگان، الله است‌او کنندهٔ (۱) مهر بدل دوستان . رب‌است که نعمت دیدار برمؤمنان ریزد، الله است که عارفان‌را بادیدار چراغ مهر افروزد .

پیر طریقت گفت : مهر و دیدار هردو برهم رسیدند . مهر دیدار را گفت : تو چون نوری که عالم افروزی . دیدار مهر را گفت : تو چون آتشی که عالم سوزی . دیدار گفت : من چون جلوه کردم غمان ازدل بر کنم . مهر گفت : من باری غارت کنم دلی که برو رخت افکنم . دیدار گفت: من تحفهٔ ممتحنانم . مهر گفت : من شورندهٔ‌جهانم. دیدار بهرهٔ اوست که او را بصنایع شناسد . از صنایع باو رسد مکوّنات و مقدرات و محدثات از خلق زمین‌وسماوات وشمس وقمر ونجوم مسخرات . مهر بهرهٔ اوست که اورا هم باو شناسد، ازو بصنایع آید نه ازصنایع بدو .

پیر طریقت گفت : مسکین او که اورا بصنایع شناخت ! بیچاره او که او را از بهر نعمت دوست داشت ! بیهوده او که او را بجهد خود جست ! او که بصنایع‌شناسد، به‌بیم وطمع پرستد . او که وی را ازبهر نعمت دوست دارد ، روز محنت بر گردد . او که بخویشتن جوید نایافته یافته پندارد . اما عارف اوراهم بنور او شناسد . از شعاع وجود عبارت نتواند . در آتش مهر می‌سوزد ، وازناز باز نمی‌پردازد .

« ثم استوی علی العرش »ـ عرش‌او بر آسمان معلوم است ، وعرش‌او در زمین، دل دوستان است . عرش آسمان را گفت : « و یحمل عرش ربّک فوقهم یومئذ ثمانیة » . فریشتگان آنرا می بردارند ، و عرش زمین را گفت : « و حملناهم فی البر والبحر » . ما آنرا خود برداشتیم ، وبفریشتگان باز نگذاشتیم . عرش‌آسمان منظور فریشتگان‌است. عرش زمین منظور خدای جهان است . عرش آسمان را گفت : « الرّحمن علی العرش

۱ــ ج : افکنندهٔ.

استوی » . عرش زمین را گفت : « انا عند المنکسرة قلوبهم ، قلب المؤمن بين اصبعين من اصابع الرحمن » .

« ادعوا ربّکم تضرعاً وخفية » ـ **مصطفی** (ص) گفت : « الدعاء هو العبادة » . دعا عین عبادتست. دعاء خواندن است یا خواستن . اگر خواندن است عین ثناء است ، ورخواستن است بنده را سزا است ، و هر دو عبادتست و نجاة را وسیلت . **یحیی معاذ** گفت : عبادة الله خزینه‌ای است . کلید این خزینه دعا ، و دندانهای این کلید لقمهٔ حلال. و شرط دعاء تضرع است و زاری ، و بر درگاه عزت خود را بیفکندن بخواری . اینست که میگوید : « تضرعاً و خفية » .

و درخبر است: آدم صلوات‌الله علیه صدسال بر آن زلّت خویش نوحه کرد بزاری، وتضرع نمود ، تا **جبرئیل** گفت : بار خدایا ! خود می بینی تضرع آدم ، می شنوی زاریدن وی . هیچ روی آن دارد که عذرش پذیری ؟ و خستگی ویرا مرهمی بر نهی ؟ فرمان آمد که ای **جبرئیل** ! آدم را بما گذار که اگر نه این تضرع و زاری از وی دانستی، خود زلّت بر وی قضا نکردمی. زلت بروی قضا کردم که دانستم از وی که چون درماند ، زبان بدعا و تضرع بگشاید ، و من دوست دارم که بنده بنالد ، و در من زارد ، انین المذنبين احب الیّ من زجل المسبحين . نظیره : « وقال ربکم ادعونی استجب لکم» میگوید : مرا خوانید تا اجابت کنم . مرا دانید تا آمرزم . از من خواهید تا بخشم . جای دیگر گفت : « امّن یجیب المضطر اذا دعاه » آن در ماندهٔ فرو مانده، در بلا بیطاقت گشته، که پاسخ کند خواندن او مگر من؟ که نیوشد دعاءِ او مگر من ؟ که فریاد رسد درماندگی ویرا مگر من؟ مضطر آنست که خود را دست آویزی نداند، وروزگار بر باد دادهٔ (۱) خود برابر چشم خویش دارد. دوست ازهمه وسائل و طاعات تهی بیند . دعاءِ

۱ـ ج : باد بردادهٔ .

چنین کسی همچون تیر بود ، که‌سوی نشانه شود.

و ازشرایط دعاء یکی لقمهٔحلالست. **مصطفی** (ص) گفت : « أطب طعمتك تستجب دعوتك » . دوم بیداری و هشیاری است بدل حاضر و ازغفلت دور. مصطفی(ص) گفت : « ان الله لایستجیب دعاء من قلب لاه » . سوم خوف و طمع است ، که رب العزة گفت : « و ادعوه خوفاً و طمعاً » . این خوف و طمع بمعنی خوف و رجاء است ، و آن تضرع وخفیه بمعنی اخلاص و صدق ، برمثال چهار جوی اند در دل گشاده، تا این‌جویها روان اند و روشن ، دل آبادان است ، و ایمان بر جای ، و دعا مستجاب . باز اگر این چهار جوی از دل وا ایستد ، و چشمهای آن خشك گردد ، دل مرده گردد ، و اشك از چشم وا ایستد ، وذکر از زبان ، و مهر ازدل ، نیز از وی طاعت نروید و ایمان نیاید، چنان شود که گویند :

آن دل کــه تو دیـدی همه دیگر گون شد
وآن حوض پر آب مـا همه پر خـون شد
وآن بـاغ پر از نعمت چـون هامون شد
وآن آب روان ز باغ مـا بیرون شد.

« انّ رحمة‌الله قریب من المحسنین » ـ **مصطفی** (ص) گفت : « الاحسان ان تعبدالله کأنك تراه فان لم تکن تراه فانه یراك » . این‌خبر اشارتست بملاقات دل باحق، و معارضهٔ سر با غیب ، و مشاهدهٔ جان با الله. و درین خبر حث است بنده‌را بر اخلاص عمل ، و قصر امل ، و وفا کردن به پذیرفتهٔ روز میثاق و عهد بلی ، چون میدانی که او ترا می بیند دل وا اودار ، و ازغیر او بردار . در اعمال مخلص باش ، و در احوال صادق.

پیر طریقت گفت : آن دیده که او را دید بملاحظهٔ غیر او کی پردازد ؟آن جان که با او صحبت یافت با آب و خاك چند سازد ؟ خو کرده در حضرت مشاهدت

مذلت حجاب چند برتابد؟ والی بر شهر خویش در غربت عمر چند بسر آرد؟ «کأنك تراه» اشارتست که حق دیدنی است، «فانه یراك» از حق دیده وری است.

پیر طریقت گفت: چون هیبت دیده وری حق موجود است، ازملامت منکر چه باك! در خدمت سزای معبود کوش، نه بهرهٔ آب و خاك، که هیبت اطلاع حق سیل است و پسند خلق خاشاك.

«و هوالذی یرسل الریاح بشراً بین یدی رحمته» - اذا تنسّمت القلوب نسیم القرب هام فی ملکوت الجلال وانمحی عن کل مرسوم و معهود. چون نسیم ازل ازجانب قربت دمد، و باد کرم از هوای فردانیت وزد، بندگی آزادی شود، و غمان همه شادی گردد. خائف در کشتی خوف بساحل امن رسد. راجی در کشتی طمع بساحل عطا رسد. عاصی در کشتی ندامت بساحل نوبت رسد. موحد در کشتی توحید بساحل تفرید رسد.

«سقناه لبلد میت فأنزلنا به الماء فأخرجنا به من کل الثمرات» - از آسمان باران آمد، زمین مرده بوی زنده گشت، نبات و ازهار و انوار پدید آمد. از خزینهٔ قدرت باران رحمت آمد، دلهای پژمرده بوی زنده گشت. یکی را تخم ندامت کشتند، آب توفیق دادند، زاهد گشت. یکی را تخم عنایت کشتند، آب رعایت دادند، تائب گشت. یکی را تخم هیبت کشتند آب تعظیم دادند عارف گشت.

پیر طریقت گفت: ملکا! آب عنایت تو بسنگ رسید. سنگ بار گرفت. از سنگ میوه رست. میوه طعم و خوار گرفت. ملکا! یاد تو دل را زنده کرد، و تخم مهر افکند. درخت شادی رویانید، و میوهٔ آزادی داد. چون زمین نرم باشد، و تربت خوش، و طینت قابل، تخم جز شجرهٔ طیبه از آن نروید، وجز عبهر عهد بیرون ندهد. اینست که الله گفت: «والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه». قال بعضهم: طیبها بدوام الامن و عدل السلطان، و طاعة المطیعین. و قال **ابوعثمان**: «هو قلب المؤمن یظهر

علی‌الجوارح انوار الطاعات. «والذی خبث لایخرج الانکدا» قلب الکافر لایظهر علی الجوارح الاالمخالفات.

۷- النوبة الاولی

قوله تعالی: « **لقد أرسلنا نوحاً الی قومه** » فرستادیم نوح را بقوم خویش « **فقال یا قوم اعبدوا الله** » گفت: ای قوم خدایرا پرستید « **مالکم من اله غیره** » نیست شما را خدای جز ازوی « **انّی اخاف علیکم** » من می ترسم برشما « **عذاب یوم عظیم(۵۸)** » از عذاب روزی بزرگ.

« **قال الملأ من قومه** » سران قوم وی گفتند: « **انّا لنراك فی ضلال مبین(۵۹)** » ما ترا در گمراهی آشکارا می‌بینیم.

« **قال یاقوم** » نوح گفت: ای قوم! « **لیس بی ضلالة** » بمن هیچ گمراهی نیست « **ولکنّی رسول من ربّ العالمین(۶۰)** » لکن من فرستاده ای ام از خداوند جهانیان.

« **ابلّغکم رسالات ربّی** » میرسانم بشما پیغامهای خداوند خویش « **و أنصح لکم** » و شما را نیك میخواهم « **وأعلم من الله مالا تعلمون(۶۱)** » و از خدای آن دانم که شما ندانید.

« **او عجبتم** » شگفت میدارید « **أن جآءکم ذکر من ربّکم** » که بشما آمد یاد کردی از خداوند شما « **علی رجل منکم** » برمردی هم ازشما، آدمی همزبان شما « **لینذرکم** » تا آگاه کند و بیم نماید شما را « **ولتتّقوا** » وتا پرهیزید ازعذاب و خشم خدای « **و لعلّکم ترحمون (۶۳)** » و تا مگر برشما ببخشایند.

« **فکذّبوه** » دروغ زن گرفتند ویرا « **فأنجیناه** » برهانیدیم اورا « **والذّین**

معه فی الفلك » و ایشانرا که با او بودند در کشتی « **فأغرقنا الّذین کذّبوا بآیاتنا** » و به‌آب بکشتیم ایشانرا که بدروغ‌فرا میداشتند سخنان مارا « **انّهم کانوا قوماً عمین** (٦٤) » که قومی بودند ایشان از شناخت حق نابینایان.

« **والی عاد اخاهم هوداً** » و فرستادیم به **عاد** مرد ایشان **هود** « **قال یا قوم اعبدوا الله**» ایشانرا گفت: ای قوم! الله را پرستید « **مالکم من اله غیره** » نیست شما را خدائی جز از وی « **افلا تتّقون**(٦٥) » از خشم و عذاب وی بپرهیزید.

« **قال الملأ الّذین کفروا من قومه** » سران و سروران کافران از قوم وی گفتند: « **انّا لنریك فی سفاهة** » ما ترا درسست خردی و نادانی می‌بینیم« **وانّا لنظنّك من الکاذبین**(٦٦) » و ترا از دروغ زنان می‌پنداریم.

« **قال یاقوم لیس بی سفاهة** » گفت: ای قوم! بمن هیچ سست خردی نیست « **ولکنّی رسول من ربّ العالمین**(٦٧) » لکن من فرستاده ای ام ازخداوند جهانیان.

« **ابلّغکم رسالات ربّی** » میرسانم بشما پیغامهای خداوند خویش « **و أنا لکم ناصح امین** (٦٨) » و من شما را نیکخواهی استوارم.

« **او عجبتم** » شگفت میدارید « **أن جآءکم ذکر من ربّکم** » که بشما آمد یاد کردی از خداوند شما « **علی رجل منکم** » بر مردی از شما، آدمئی همزبان شما « **لینذرکم** » تا آگاه کند و بیم نماید شما را « **فاذکروا اذ جعلکم خلفآء** » یاد کنید که شما را خلیفتان و پس نشینان زمین کرد « **من بعد قوم نوح** » از پس قوم نوح « **و زادکم فی الخلق بسطة** » و شما را در آفرینش و قوام و صورت بسطت افزود زیادت کرد« **فاذکروا آلاءالله** » یاد کنید نیکوکاریهای الله برخویشتن « **لعلّکم تفلحون** (٦٩)» تا مگر پیروز آئید.

« **قالوا** » گفتند قوم وی: « **اجئتنا لنعبد الله وحده** » بما آمدی تا

فرمائی ما را و گوئی ما را که خدائی پرستید یگانه « **و نذر** » و فرمائی ما را تا فرو گذاریم « **ماكان يعبد آباؤنا** » آنچه پدران ما می پرستیدند « **فأتنا بما تعدنا** » آن عذاب که مارا بآن تهدیدمیکنی بما آر« **ان كنت من الصّادقين(٦٩)** » اگر از راستگویانی.

« **قال هود** » **هود** گفت ایشانرا : « **قد وقع عليكم من ربّكم** » واجب گشت شما را از خداوند شما « **رجس و غضب** » عذابی و خشمی « **اتجادلوننی** » با من پیکار میکنید « **فی اسمآء** » درکار این پرستیدگان و نامهائی « **سمّیتموها انتم و آباؤكم** » که شما و پدران شما آنرا نام نهادید « **مانزّل الله بها من سلطان** » فرو نفرستاد الله آن پرستیدگان را هیچ حجت[و پرستندهٔ آنرا هیچ عذر] « **فانتظروا** » چشم میدارید [آن عذاب را که میخواهید] « **انّی معكم من المنتظرين(٧٠)** » من با شما از چشم دارندگانم بودنی را .

« **فأنجيناه** » برهانیدیم **هود** را « **والّذين معه** » و ایشان که با وی بودند « **برحمة منّا** » ببخشایشی ازما « **و قطعنا دابر الّذين كذّبوا بآياتنا** » و بریدیم بیخ ایشان که دروغ می‌شمردند پیغامهای ما « **وماكانوا مؤمنين(٧١)** » وایشان گرویدگان نبودند.

النوبة الثانية

قوله تعالى : « لقد ارسلنا نوحاً الى قومه » ـ و هو **نوح بن لمك بن متوشلخ بن اخنوخ** ، وهو **ادريس بن برد بن مهيائيل بن قينان بن انوش بن شيث بن آدم**، و هو اول نبى بعد **ادريس** ، ارسله الله تعالى الى ولد **قابيل** و من تابعهم من ولد **شيث**. و كان **نوح** نجارا ، بعثه‌الله الى قومه ، و هو ابن اربعين سنة ، و بقى فى **قومه** يدعوهم الف سنة الاخمسين عاماً ، ثم عاش بعد الطوفان ستين سنة حتى كثرالناس و نشوا . و نام

وی **سکن** بود و از بس که برقوم خود نوحه کرد او را نوح نام کردند، و نهصد وپنجاه سال قوم را دعوت کرد. هرروز که بر آمد شوخ تر ومتمردتر و عاصی‌تر بودند، وآخر از اول صعب‌تر وکافرتر بودند. همی گفتند: این آن مرد است که پدران ما او را خوار داشتند، و ازوی هیچ نپذیرفتند، وهرروز ویرا چند بار بزدندی، چنانکه بیهوش‌شدی. چون بهش بازآمدی، گفتی: «اللهم اغفر لقومی فانهم لایعلمون». امید میداشت که ایمان آرند، از آن همی گفت: «اغفر لقومی» تا آنکه او را گفتند: «لن یؤمن من قومك الا من قد آمن». پس از ایمان ایشان نومید شد، گفت: «رب لاتذر علی‌الارض من‌الکافرین دیّاراً». چون ایشان را دعوت کردی، گفتی:

«یا قوم اعبدوا الله مالکم من‌اله غیره»ـ **کسائی** «غیره» بجرّ خواند برنعت «اله». باقی برفع‌خوانند برتقدیر: مالکم غیره من اله، او مالکم اله غیره. «انی اخاف علیکم» ان لم تؤمنوا «عذاب یوم عظیم» یعنی یوم القیامة. این خوف ایجاب است نه خوف شك.

«قال‌الملأ من قومه»ـ الملا الاشراف و الکبراء یملؤون العین و القلب عند المشاهدة. قال **ثعلب**: الملا القوم و النفر و الرهط لیس فیهم امرأة. «انالنریك‌فی‌ضلال مبین» ـ ای بیّن، لانه‌ضلال و باطل.

«قال یا قوم لیس بی ضلالة» ـ این باء لزوم است، تأویله لیس فیّ ضلالة، «ولکنی رسول من رب العالمین» ـ ارسلنی الیکم.

«ابلغکم» ـ بتخفیف قراءت **بوعمرو** است، لقوله تعالی «ابلغکم رسالات ربی»، «قد ابلغوا رسالات‌ربهم». باقی همه بتشدید خوانند، و اختیار **بو عبیدة** و **بو حاتم** اینست، لانها اجزل‌اللغتین، و لقوله: «بلغ ما انزل‌الیك من ربك»، «وانصح لکم» النصح خلاف الغش، ومعنی «انصح لکم» ای أدعوکم الی ما دعانی الله الیه، «و

اعلم من الله» فی نزول العذاب بکم « ما لاتعلمون » انتم . این سخن از بهر آن گفت که قوم **نوح** هرگز هلاك هیچ قوم و عذاب هیچ امت ندانسته بودند ، و نشنیده ، و امتهای دیگر همه آن بودند که هلاك قوم نوح شنیده بودند ، وهمهٔ پیغامبران قوم خود را بآن ترسانیدند ، چنانکه **هود** قوم خودرا گفت : « ان جعلکم خلفآء من بعدقوم نوح» ، و **صالح** قوم خود را گفت : « ان جعلکم خلفآء من بعد عاد » ، و **شعیب** قوم خود را گفت : « ان یصیبکم مثل ما اصاب قوم نوح او قوم هود او قوم صالح » ، و یقال : «و اعلم من الله ما لا تعلمون » من انه غفور لمن رجع عن معاصیه ، و أن عذابه الیم لمن اصرّ علیها

و گفته‌اند: مهینان قوم نوح کهینان را گفتند : ما هذا الا بشر مثلکم فتتبعونه؟ این بشری، همچون شما است چرا بر پی او روید؟ **نوح** ایشان را جواب داد :

« او عجبتم ان جآءکم ذکر من ربکم » ـ تعجب استنکار است و استنکار و انکار متقاربند ، و در قرآن بیشتر تعجب بر معنی انکار است . « ذکر من ربکم » ـ این ذکر بمعنی رسالت است ، و در قرآن این را نظایر است : « علی رجل منکم » من جملتکم ، تعرفون نسبه ، لینذرکم العذاب فی الدنیا ، و لتتقوا» عبادة الا صنام ، و لکی ترحموا فلا تعذبوا ، فکذبوه یعنی نوحاً .

«فأنجیناه» یعنی من الطوفان ، « والذین معه » فی الفلك . خلاف‌است میان علما که عدد ایشان که با نوح در کشتی بودند چند بود؟ **ابن‌اسحق** گفت‌ده کس بودند از مردان: نوح و سه پسر و شش کس دیگر، که بوی‌ایمان آورده بودند ، وزنان‌ایشان. **قتاده** گفت و **ابن‌جریج** و **محمدبن کعب القرظی** که هشت کس بودند : نوح وزن وی وسه پسر : **سام** و **حام** و **یافث** و زنان‌ایشان . **ابن‌عباس** گفت : هشتاد کس‌بودند چهل مرد و چهل زن . پس رب العالمین همه را عقیم کرد که از ایشان نژاد نه پیوست

مگر سه پسر نوح ، **سام** و **حام** و **یافث** و خلق همه از نژاد ایشان‌اند . **زهری** گفت: **عرب** و اهل **فارس** و **روم** و **شام** و **یمن** از فرزندان **سام** ، و **ترك** و **صقالبه** و **یأجوج** و **مأجوج** از فرزندان **یافث** ، و **سند** و **هند** و **زنج** و **حبشه** و **بربر** و **نوبه** و همهٔ سیاهان از فرزندان **حام** . و سیاهی ایشان از آن بود که **حام** در کشتی با اهل مباشرت کرد ، و **نوح** دعاء کرد تا رب‌العزة نطفهٔ وی بگردانید .

تاریخیان گفتند : ولد **یافث** هفت برادر بودند: **ترك** و **خزر** و **صقلاب** و **تاریس** و **منسك** و **کماری** و **الصین** ، ومسکن ایشان ازحد مشرق تا جهت شمال بود . و ولد **حام** نیز هفت برادر بودند : **سند** و **هند** و **زنج** و **قبط** و **حبش** و **نوبه** و **کنعان** ، و مسکن ایشان ازحد جنوب تا دبور وتاصبا بود، و **سام** را پنج پسر بود : **ارم** و **ارفخشد** و **عالم** و **یفر** و **اسود** . و **عالم** پدر **خراسان** بود ، وهو **خراسان بن عالم بن سام بن نوح** . و **اسود** پدر **فارس** بود ، و هو **فارس بن الاسود بن سام** ، و **یفر** پدر **روم** بود ، وهو **الروم بن الیفر بن سام** و میگویند : **سام** را پسری بود نام وی **تارخ**، واین تارخ پدر **کرمان** و **ارمین** بود، **کرمان بن تارخ بن سام**. و **ارمین بن تارخ بن سام** صاحب **ارمینیه** این دیار و بلاد معروف همه بنام ایشان بازخوانند .

و **ارم** مهینهٔ پسران **سام** بود ، وهفت پسر داشت : **عاد** و **ثمود** و **صحار** و **طسم** و **جدیس** و **جاسم** و **وبار** .

مسکن **عاد** بزمین **یمن** بود ، و **ثمود** ازحد **حجاز** تا به **شام** ، و **طسم** به **عمان** و **بحرین** ، و **جدیس** بزمین **یمامه** ، و **صحار** ازحد **طائف** تا بجبال **طییء**، و **جاسم** از حد **حرم** تا به **صفوان** ، و **وبار** بزمین **وبار** ، واین اولاد **ارم** بزبان عربی مخصوص بودند، وایشان عرب اول بودند که نسل ونژاد ایشان هم درآن عهد بریده گشت.

« فکذبوه فأنجیناه و الذین معه فی الفلك فأغرقنا الذین کذبوا بآیاتنا انهم

كانوا قوماً عمين »ـ ای‌عموا عن‌الایمان والهدی ، وعمیت قلوبهم عن معرفة‌الله‌و قدرته .

« و الی عاد اخاهم هوداً »ـ« اخاهم » منصوب است به‌ارسال ، یعنی : وأرسلنا الی عاد اخاهم ، این برادری در نسب است نه در دین ، و **هود** از صمیم قوم **عاد** بود و اشراف ایشان ، وهو **هود بن خالدبن الخلودبن عیص بن عملیق‌بن عاد**، وایشان را **عمالقه** از بهر آن گویند که فرزندان **عملیق** اند ، وهو **عملیق بن عاد بن ارم‌بن سام بن نوح** ، هود ایشانرا گفت : « یاقوم اعبدوا الله مالکم من اله غیره افلا تتقون» تقوی نامی است همه هنرهارا ، و درقرآن بیشتر بمعنی توحیداست .

« قال الملأ الذین کفروا » من قومه « انا لنریك فی سفاهة »ـ السفاهة خفّة العلم والرأی ، یقال : ثوب سفیه ، اذا کان خفیفاً . « و انا لنظنك من الکاذبین » ـ فیما تدّعی من الرسالة .

« قال یا قوم لیس بی سفاهة » ـ این دلیل است بر حسن ادب وی و نیکوئی جواب درمخاطبه، که‌آن سفاهت که باوی نسبت کردند ازخود نفی کرد ، وبرآن نیفزود آنگه گفت : « ولکنی رسول من ربّ العالمین » ـ دلیل است که مردم بوقت ضرورت‌و حاجت روا باشد که‌صفت خود باز کند ، واز خصال حمیدهٔ خود خبر دهد بر وجه اخبار نه بوجه تمدح . « ابلغکم رسالات ربی » ـ التی ارسلنی بها الیکم ، « و أنا لکم ناصح » فیما ادعوکم الیه ، مخلص فیما اؤدّی الیکم ، « امین » عندالله علی ما ابلغکم عن‌الله . و یقال : امین عندکم ای کنت فیکم امیناً فکیف تکذبوننی ؟

« او عجبتم ان‌جاء کم ذکرمن ربکم علی رجل منکم لینذرکم »ـ سبق تفسیره.

« و اذکروا اذ جعلکم خلفاء من بعد قوم نوح»ـ میگوید : یاد کنید این نعمت که الله با شما کرد که شمارا ساکنان زمین کرد از پس قوم **نوح** ، و مساکن و منازل و اموال ایشان بشما داد . و کان مساکنهم فی الاحقاف من رمل عالج من **حضر موت** الی

بحر (۱) عمان.

«**و زادکم فی الخلق بسطة**» - این خلق‌را دو معنی گفته‌اند: یکی آنکه بمعنی خلقت است. میگوید: شمارا در خلقت و صورت افزونی داد که بالای ایشان دوازده گز بود بیك قول، و هفتاد گز بیك قول، و هشتاد گز بیك قول، و از منکب ایشان تا بانگشتان دوازده گز بود. **کلبی** گفت: دراز ترین ایشان صد گز بود، و کوتاه ترین ایشان شصت گز. **وهب** گفت: سر ایشان چند قبه‌ای بودعظیم، و چشم خانهٔ ایشان ددان بیابانی درآن رفتندی، وآنرا مسکن ومأوی گرفتندی(۲) معنی دیگر. «وزادکم فی‌الخلق بسطة» ای: فی‌الناس قوة وغلبة علیهم. میگوید: شمارا افزونی داد تا برمردمان تطاول کردید، وبرایشان غلبه کردید. واین آن بود که عادیان در عهد خویش بر همهٔ اولاد **سام** و **حام** و **یافث** غلبه کردند، و مستولی گشتند، و این در عصر **شدید بن عملیق** بود، که‌پسر برادر را **ضحاك بن علوان بن عمليق** بر فرزندان **سام** انگیخت تا ایشان را مقهور کرد، و ولایت و دیار ایشان بگرفت، و برادر **ضحاك** را **غانم بن علوان** بر فرزندان **یافث** انگیخت، و ایشانرا مقهور کرد، وابن عم خویش را **الولید بن الريان بن عاد بن ارم** بر فرزندان **حام** انگیخت، تا مهینان ایشانرا کشت، و بر ملك ایشان مستولی شد، ومهینهٔ فرزندان **حام** درآن‌عصر **مصر بن القبط** بن‌**حام** بود که در زمین مصر وی بنا کرد، و بنام وی باز خوانند. وگفته‌اند: **ريان بن‌الوليد** که در روزگار **یوسف** (ع) ملك **مصر** بود، و **ولید بن مصعب** که **فرعون موسی** بود، و **جالوت** جبار که **داود** او را کشت، این همه از فرزندان **ولید بن ریان بن عاد** بودند. اینست که رب العالمین گفت: «زادکم فی الخلق بسطة».

۱- در هر دو از نسخه الف وج، شجر ضبط شده‌است.
۲ - الف: رفتندید... گرفتندید.

«فاذ کروا آلاء الله»ـ ای: انعم الله علیکم ، فوحدوه «لعلکم تفلحون» ـ لکی تفلحوا فلا تعبدوا غیره .

«قالوا اجئتنا لنعبدالله وحده»ـ یعنی اجئتنا لتأمرنا وتقول لنا ؟ عادت عرب است که قول در نظام سخن فراوان فرو گذارند ، از بهر آنکه مخاطب را بآن دانش بود ، آن را مختصر فرو گذارند ، چنانکه گفت : « واذ یرفع ابراهیم القواعد » الی قوله : « ربنا » یعنی و هما یقولان : «ربنا» ، «یتفکرون فی خلق السموات و الارض ربنا » یعنی یقولون ربنا. « فأتنا بما تعدنا» من العذاب «ان کنت من الصادقین» فی العذاب الذی تعدنا به . عرب وعد گویند در خیر و در شر ، و وعید نگویند مگر در شر ، و بشارت گویند در خیر و درشر ، و نذارت نگویند مگر در شر.

«قال قد وقع» ـ **هود** گفت ایشانرا : « قدوقع» ای وجب ، چنانکه آنجا گفت «فقد وقع اجره علی الله» ای وجب ، میگوید : واجب گشت شمارا از خدای عذاب و خشم. رجز و رجس نام عذاب است . « اتجادلوننی فی اسماء سمیتموها » ـ یقول : اتخاصموننی فی اصنام سمیتموها « انتم و آباؤکم» اسماء لاتستحقها . « ما نزل الله بها من سلطان » ای سمیتوها آلهة من غیر کتاب فیه حجة و بیان . این مجادله درین موضع همان محاجه است که در سورة **البقره** باز گفت از خصم **ابراهیم** : « الم تر الی الذی حاج ابراهیم فی ربه » ؟ و در سورة **الانعام** گفت : « و حاجه قومه» . این محاجه و این مجادله آنست که پیکار میکردند ، و داوری میجستند بر حق خدائی بتان را درست کردن و ایشان را بحق خدائی سزاتر دیدن . « فانتظروا » ان یأتیکم ما اعد کم . « انی معکم من المنتظرین» مواعیدالله .

« فأنجیناه » یعنی : **هوداً** عند نزول العذاب ، « والذین معه » یعنی من آمن به « برحمة منا » ای بنعمة منا علیهم ، و کذلك حکم الله ان ینجی الانبیاء والمؤمنین.

« و قطعنا دابر الذین کذبوا بآیاتنا » - ای اهلکناهم هلاك استیصال . قطع دابر درین موضع و در سه جایگاه دیگر در قرآن در موضع بیخ بریدن نهاده است. دابر هرچیز آخر آنست .. « واللیل اذا ادبر » یعنی اذا تأخر . معنی « و قطعنا دابر » آنست که هلاك کردیم پسینهٔ ایشان، چنانکه جای دیگر گفت : « فهل تری لهم من باقیة » . « وماکانوا مؤمنین» یعنی لو بقوا ما کانوا لیؤمنوا .

اما قصهٔ قوم **عاد** و هلاك شدن ایشان بباد عقیم بقول **سدی** و **ابن اسحق** و جماعتی مفسران آنست که : ایشان قومی بودند بت پرستان و گردنکشان ، و در زمین بتباهکاری میرفتند ، و بر خلق عالم بر تری میجستند ، و مسکن ایشان دیار **یمن** و **حضرموت** بود تا بحد **عمان** ، و برسر کوههای بلند خود را خانها ساختند و قصرها و مصانع ، چنانکه الله خبر داد از ایشان : « و تتّخذون مصانع لعلکم تخلدون » ، و چون کسی را عقوبت میکردند ، از بالای آن قصرها بزیر می افکندند ، و عالمیان را مقهور ومأسور خود کرده بودند ، و سر به‌بیراهی و بت پرستی وشوخی در نهاده تاآنکه که رب العزة بایشان **هود** پیغامبر فرستاد ، و ایشان در طغیان و تمرد بیفزودند ، و پیغام خدای نشنیدند ، و پیغامبر خدای را حرمت نداشتند . چون تمرد و بی حرمتی و بیباکی ایشان بغایت رسید ، باران از ایشان وا ایستاد ، و نبات از زمین برنیامد ، وسه سال درین قحط و رنج و بلا بماندند . پس قومی‌را ازوجوه و اعیان خود اختیار کردند ، و بزمین حرم فرستادند به **مکه** ، خانهٔ خدا، و **کعبهٔ** معظم مقدس ، تا آنجا دعا کنند، و باران خواهند ، و ایشان در زمان خویش **کعبه** را معظم و مشرف و محترم داشتندی ، و آنجا دعا کردندی ، و از خدای حاجتها خواستندی(١) .

و سکان حرم در آن روزگار **عمالقه** بودند هم از نسب ایشان و قوم ایشان،

١- الف : داشتندید ... کردندید ... خواستندید .

پس چون آن قوم بیامدند ، و ایشان هفتاد مرد بودند ، سران و مهتران ایشان سه کس بودند : **قیل بن عنز** و **لقمان بن العاد الاصغر** و **مرثد بن سعد** . این قوم آمدند و بیرون از **مکه** به **معاویة بن بکر** فرو آمدند ، مردی بود از نسب ایشان .

و سید **عمالقه**، **معویه** ایشان را یك ماه مهمان داری کرد . پس ازیك ماه در حرم شدند تا دعا کنند . **مرثد بن سعد** در میان ایشان مسلمان بود . ایمان خویش پنهان میداشت . آن ساعت که ایشان عزم کردند تا در حرم شوند ، گفت : ای قوم ! بدعاء شما کاری بر نیاید ، و شمارا باران نفرستند . باز گردید ، و نخست بپیغامبر خویش ایمان آرید ، تا کار شما راست شود ، و در بسته گشاده گردد . ایشان چون از ایمان وی خبر بیافتند او را از میان قوم خود بیرون کردند ، و در حرم نگذاشتند . پس جمله بحرم درآمدند، و رئیس ایشان **قیل بن عنز** دست برداشت و دعا کرد ، گفت : الهنا ! ان کان **هوداً** صادقاً فاسقنا فانّا قد هلکنا . و گفته اند : دعا این بود که : اللهم انی لم اجیء لمریض فأداویه ولا لأسیر فأفادیه . اللهم اسق عاداً ما کنت تسقیه . وآن عادیان که باوی بودند بمتابعت وی دست برداشته که : اللهم اعط **قیلا** ماسألك واجعل سؤلنا مع سؤله . مگر **لقمان عاد** که خود را از آن دعوت وا بیردن برد ، گفت : اللهم انی جئتك وحدی فی حاجتی فاعطنی سؤلی .

پس رب العزة جل جلاله سه پاره میغ فرستاد بسه رنگ : یکی سیاه ، یکی سرخ ، یکی سفید ، ندائی شنید از میان میغ که : یا **قیل** ! اختر ایها شئت . ای **قیل** ! ازین سه آن یکی که خواهی اختیار کن **قیل** ابر سیاه اختیار کرد ، گفت : آن را آب بیشتر بود ، پس ندائی شنید ازهوا که: اخترت رماداً رمداً لایبقی من آل **عاد** احداً.
پس رب العالمین آن ابر سیاه بدیار **عاد** فرستاد . عادیان چون آنرا بدیدند خرم گشتند ، و شادی نمودند ، و از آن شادی خمر و زمر بر عادت خویش پیش نهادند ، و

طرب کردند. این است که رب العزة گفت: «فلمّا رأوه عارضاً مستقبل اودیتهم قالوا هذا عارض ممطرنا». تا زنی از میان ایشان نام وی **مهدد** در آن میغ نظر کرد. پاره‌های آتش دید که از پیش آن می‌افتاد ومردانی را دید درآن میغ که آنرا میراندند» وآتش ازایشان میافتد، آن زن فریاد برآورد، وا ویلاه کرد، و قوم خود را خبرداد که چه‌دید درآن حال. رب‌العزة باد عقیم بر ایشان فرو گشاد، چنانکه گفتا: « فأما عاد فأهلکوا بریح صرصر عاتیة»، « وفی عاد اذ أرسلنا علیهم الریح العقیم».

روی **عمرو بن شعیب** عن ابیه عن جده، قال: اوحی‌الله تعالی الی‌الریح‌العقیم أن تخرج علی قوم عاد فتنتقم‌له منهم. فخرجت بغیر کیل علی‌قدر منخر ثور، حتی‌رجفت الارض ما بین المغرب و المشرق، فقال الخزّان لن نطیقها، و لو خرجت علی حالها لأهلکت ما بین مشارق الارض ومغاربها. فأوحی‌الله الیها ان ارجعی و اخرجی علی قدر خرت الخاتم، فرجعت، فخرجت علی قدرخرت الخاتم.

و روی أن الله امرالریح فأهالت علیهم الرّمال، فکانوا تحت الرمل‌سبع‌لیال و ثمانیة ایام، لهم انین تحت‌الرمل. ثم‌امرالریح فکشفت عنهم الرمال، فاحتملتهم فرمت بهم فی البحر. **سدی** گفت: باد فرو گشادند بایشان، و ایشان را با آن شخصهای عظیم بر میگرفت، و بر هوا می‌برد، و چنانکه پر مرغ را گرداند، اندر هوا ایشان را میگردانید، و نیست میکرد، و از بیم در خانها می گریختند، و آن‌باد همچنان در خانهای ایشان را بر دیوار میزد، و پست میکرد، و بیرون می افکند. پس رب العزة مرغانی را پدید آورد، مرغهای‌سیاه، و ایشان را بر گرفت و بدریا افکند. و روی‌زمین از ایشان پاك شد، و **هود** پیغامبر در آن وقت عذاب اندرحظیره‌ای نشسته بود، و از آن باد جز نسیمی خوش بوی نمیرسید.

و آن‌قوم که در **مکه** دعا کردند، هنوز از **حلهٔ معاویة بن بکر** بنرفته

بودند که خبر هلاك **عاد** بایشان رسید ، و ایشانرا گفتند : هر یکی خود را اختیاری کنید ، و حاجتی خواهید ، تا حرمت **کعبه** را اجابت یابید . **مرثد بن سعد** گفت : «اللهم ! أعطنی براً و صدقاً . بار خدایا ! نیکی و راستی و پاکی خواهم . رب العالمین دعاءِ وی اجابت کرد ، و آنچه خواست بوی داد . **قیل بن عنز** را گفتند : تو چه خواهی ؟ و چه حاجت داری ؟ گفت حاجت من آنست که با من همان کنند که با **عاد** کردند ، که پس از ایشان مرا زندگانی بکار نیست ، و بی ایشان مرا روزگار نیست ، درآن‌حال اورا عذاب رسید و هلاك شد . **لقمان بن عاد** را گفتند : توچه خواهی ؟ گفت : مرا عاد بکار نیست . من خویشتن را آمده‌ام ، و از بهرخودحاجت می‌خواهم . مرا عمر درازی باید عمر هفت کرکس . قال :فعمّر عمر سبعةانسر ، فکان یأخذ الفرخ حین یخرج من بیضه ، حتی اذا مات اخذ غیره ، فلم یزل یفعل ذلك حتی اتی علی السابع ، فکان کل نسر یعیش ثمانین سنة ، فلما لم یبق غیرالسابع قال ابن اخی **لقمان** یا عم ! ما بقی عمرك الا هذا النسر . فقال له : یا ابن اخی ! هذا لبد ، ولبد بلسانهم الدهر . فلما انقضی عمر لبد ، طارت النسور غداة من رأس الجبل ، ولم ینهض لبدفیها ، وکانت نسور **لقمان** لا تغیب عنه ، انما هی بعینه . فلما لم یر لقمان لبد نهض مع النسور ، و قام الی الجبل ، لینظر ما فعل لبد . فوجد لقمان فی نفسه وهناً لم یکن یجده قبل ذلك . فلما انتهی الی الجبل ناداه : انهض یالبد! فذهب لینهض ، فلم یستطع ،فسقطو مات ، و مات **لقمان** معه ، و فیه جری المثل : اتی امد علی لبد .

وهب گفت : پس از آنکه رب العزة **عاد** را هلاك کرده بود ، **هود** پیغامبر ازآنجا بمکه شد باجماعتی مؤمنان که بوی ایمان‌آورده بودند، وبمکه همی بودند، تا ازدنیا بیرون شدند. اینست که رب العالمین گفت : « فأنجیناه والذین معه برحمة منّا » یعنی‌حین نزل العذاب ، « وقطعنا دابرالّذین کذبوا بآیاتنا» ای استأصلناهم، و أهلکناهم

عن آخرهم بالريح ، « وماكانوا مؤمنين » .

قال **عبدالرحمن بن سابط** بين **الركن والمقام** و **زمزم** قبر تسعة وتسعين نبياً ، و ان قبر **هود** و **شعيب** و**صالح** و **اسمعيل** فی تلك البقعة . و روی عن **علی** : و ان قبر هود **بحضرموت** فی كثيب احمر.

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « لقد ارسلنا نوحاً الی قومه » الاية - میگوید : نوح را بقوم وی فرستادیم وامت وی همان بودند، و درزیر علم رسالت وی بیش از آن نیامدند، وآنکه در هزار، کم پنجاه سال، که ایشانرا دعوت کرد، ازهشتاد کم یك مرد که مؤمن بودندعقدهشتاد تمام نشد، و**نوح** همچنان دعوت همی کرد ، وامید همی داشت ، تا آیت آمد که : « لن یؤمن من قومك الا من قدآمن » . **نوح** چون ازایشان نومید گشت ، گفت: « ربّ لاتذر علی الارض من الکافرین دیاراً » .

باز **مصطفی** عربی رسول قرشی (ص) که فرستادند، بکافهٔ خلق فرستادند ، و جهانیان راهمه از روی دعوت زیرعلم نبوت ورسالت وی درآوردند ، وفرمان آمد که : یا **محمد** ! نومید مشو که تو رحمت جهانیانی ، و امان بندگانی ، تا نه بس روزگار بینی گروه گروه ازعالمیان روی بعزت اسلام نهاده، وبساط ایمان درعالم گسترده ، وخورشید شرع مقدّس ازافق دولت نبوت تو برآمده ، و بمکان عز تو وجاه و منزلت تو این دین اسلام قوی گشته، ورشتهٔ دولت آن بادامن ابد پیوسته : « ورأیت الناس یدخلون فی دین الله افواجاً ». **نوح** همی گفت: بارخدایا ! از کافران دیّار مگذار ، و **مصطفی** قرشی (ص) همی گفت : بارخدایا ! درعالم کفر مگذار. چون **سید** (ص) این دعا کرد، از حضرت عزت ندا آمد که: یا **محمد** ! دل خوش دار ، که اگر از دور فلك یك روز بیش نماند ، وآن

روز بوقت نماز دیگر رسیده باشد، **جبرئیل** را فرمایم، تا شاخ آفتاب درین میدان عُلی بگیرد، ونگذارد که‌شب آید، تادر آن باقی روز شادروان شرع ترا بشرق‌وغرب باز کشم، نه درهند وثنی گذارم، نه در روم چلیپائی، نه درهیچ سینه ظلمت شرکی، نه درهیچ دل زحمت‌شکی، نه درپنجهٔ شیری قهری، نه‌درنیش ماری زهری، واین‌کار درنیمهٔ آخرخواهد بود که **مصطفی** (ص) گفته: «خیر هذه‌الامة اولها و آخرها».

نوح را بقوم‌خود فرستادند، گفتند: «أنذرقومك من‌قبل‌أن یأتیهم عذاب‌الیم» **مصطفی** را بخلق فرستادند، گفتند: «بشّر المؤمنین بأن‌لهم من‌الله فضلا کبیراً». از بهر آنکه **نوح**‌را بعقوبت فرستادند، و **مصطفی** را برحمت. نه‌بینی که درحق نوح بیم‌فرا- پیش داشت، ومغفرت باپس(١) داشت، گفت: «ان یأتیهم عذاب الیم»، پس‌بآخر گفت: «یغفر لکم من‌ذنوبکم»، ودرحق **مصطفی** بشارت و رحمت فرا پیش‌داشت و بیم‌واپس داشت: «انا ارسلناك‌شاهداً ومبشراً ونذیراً». چون **نوح** دعا کرد که: «رب‌لاتذر علی الارض من‌الکافرین دیاراً»، **جبرئیل** آمد، گفت: یا نوح! بر دشمنان دعا کردی! دوستانرا دعا کن. گفت: ازخود بدیگری نپردازم: «رب‌اغفرلی». گفت: یانوح! سلطان رحمت دست‌کرم فرو گشاده بیفزای. **نوح** گفت: «ولوالدی» **جبرئیل** گفت: عقوبت بدان فراوانی‌خواستی، ورحمت بدین اندکی! گفت: «ولمن دخل بیتی‌مؤمناً». **جبرئیل** گفت: بیفزای که هنوز اندك‌است، گفت: «والمؤمنین والمؤمنات». **سید** را گفتند. یا **محمد**! تو چه‌میگوئی؟ گفت ما را در بدایت این کار این ادب در آموختند که: «واخفض‌جناحك لمن اتبعك من المؤمنین»، همی گویم: «اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات»، لاجرم چون‌بود **مصطفی** (ص) همه نصیب خلق بود و همه بامت مشغول بود. رب العالمین ویرا نیابت داشت، وبی‌وی‌کار وی راست کرد، وخصم‌وی‌را جواب داد.

١- ج: واپس.

چون دشمنان گفتند : مجنون‌است وضالّ ، رب‌العزة گفت : « ما انت بنعمة ربك بمجنون»، « ماضل صاحبکم وما غوی»، و نوح که بخود مشغول بود، چون اورا گفتند: « انالنریك فی‌ضلال مبین » ، جواب هم خود داد که : « یا قوم لیس بی ضلالة ولکنی رسول من رب العالمین » . فشتّان بین من‌دفع عن‌نفسه، وبین من‌دفع عنه ربه.

و همچنین فرق‌است میان کسی که گوید : « لکنی رسول من رب العالمین » ، و کسی که حق جلّ جلاله از بهر وی گوید : « یس و القرآن الحکیم . انك لمن المرسلین » ، آن تفرقت است و این جمع. آن صفت مرید است ، و این نعت مراد ، و بینهما بون بعید..

« ابلّغکم رسالات ربی » ـ هر چند پیغام میرسانم ، و نصیحت میکنم ، لکن میدانم که خستهٔ قهر ردّ ازلی را لطف نصح ما بکار نیاید، و گفت‌ما در وی‌اثر نکند : من اسقطته القسمة لم تنعشه‌النصیحة .

قوله : «او عجبتم ان جآء کم‌ذکر من ربکم » ـ عجب آنست که شخص‌رسول را برسولی شگفت میداشتند ، و دست تراشیدهٔ خود را بخدائی می پسندیدند ،وشگفت نمی‌داشتند . اینست کمال جهالت وغایت ضلالت ! و از این عجب‌تر آنست که رب‌العزة جل جلاله با آن‌تمادی وطغیان ایشان ، و آن گفت نا سزای ایشان نعمت این جهان بایشان روان میدارد ، وهیچ بازنگیرد ، و نیك خدائی‌خود با یاد ایشان‌میدهد که: « و اذکروا اذجعلکم خلفآء من بعد قوم نوح و زادکم فی الخلق بسطة» ـ میگوید:منتهای من بر خویشتن یاد کنید ، که شما را ساکنان زمین کردم ، وپس از گروهی که گذشتند شما را جهانداران کردم ، و شما را نعمت و دسترس تمام دادم ، وآنکه بر خلقت‌وقوت شما را بر جهانیان افزونی دادم . از حق نعمت بدین تمامی ! وازایشان کفربدان‌صعبی ! مصطفی (ص) گفت : «ما احد اصبر علی‌اذی یسمعه من‌الله عزوجل . یدعون

له ولداً و هو یرزقهم و یعافیهم ». آنگه دیگر باره بر سبیل تأکید گفت : « فاذکروا آلاء الله»، لکن چه سود که دیدهٔ حق بین وسمع صواب شنو نداشتند : « انهم عن السمع لمعزولون» ، «ام تحسب أن اکثرهم یسمعون او یعقلون» ؟! چون پذیرد پند دلی که مهر شقاوت در آن زده‌اند ؟! وچه بیند دیده‌ای کش از بینائی محروم کرده‌اند ؟!

و ما انتفاع اخی الدنیا بمقلته اذااستوت‌عنده الانوارو الظلم !

۸- النوبةالاولی

قوله تعالی : « **و الی ثمود اخاهم صالحاً** » و فرستادیم به **ثمود** مرد ایشانرا و کس ایشانرا صالح « **قال یاقوم** » ایشانرا گفت : ای قوم ! « **اعبدوا الله** » خدایرا پرستید « **مالکم من اله غیره** » نیست شما را خدائی جز از او« **قدجآءتکم بیّنة من ربّکم** » بشما آمد از خداوند شما نشانی روشن « **هذه ناقة الله** » آنك این ماده شتر خدای است « **لکم آیة** »تا شما را نشانی بود[باز نمودن قدرت را و معجزت بود درست کردن نبوت صالح را]. « **فذروها** »گذارید آنرا « **تأکل فی‌ارض‌الله** » تا می‌خورد درزمین خدای« **ولا تمسّوها بسوء** » وبآن هیچ بدی مرسانید « **فیأخذکم عذاب الیم**(۷۳) » که فرا گیرد شما را عذابی درد نمای .

« **واذکروا اذجعلکم خلفآء من بعد عاد** » و یاد کنید که شما را پس‌- نشینان جهان کرد پس **عاد** « **وبوّأکم فی الارض** » و شما را در زمین جای داد « **تتّخذون من سهولها قصوراً** » میکنید هر جای که اززمین‌خاك نرم است کوشکها « **و تنحتون الجبال بیوتاً** » و می تراشید هر جای که سنگ است و کوه ، خانها « **فاذکروا آلاءالله** » نعمتهای‌الله‌برخودیادمیکنید«**ولا تعثوا فی الارض مفسدین**(۷۴)» و در زمین بتباهکاری و فساد مروید .

« **قال الملأ الّذين استكبروا من قومه** » سران‌قوم‌او که گردنکشان بودند از حق، گفتند : « **للّذين استضعفوا** » بیچارگان و زبون گرفتگان قوم صالح را « **لمن آمن منهم** » ایشان را که گرویدگان بودند از ایشان « **اتعلمون** » شما چنان می‌دانید « **أنّ صالحاً مرسل من ربّه** » که صالح فرستاده ایست از خدای خویش؟ « **قالوا** » آن مستضعفان جواب دادند « **انّما بما ارسل به مؤمنون(٧٤)** » ما بآن پیغام که ویرا بآن فرستاده‌اند مصدقان و گرویدگانیم.

« **قال الّذين استكبروا** » گردنکشان قوم گفتند : « **انّا بالّذی آمنتم به كافرون(٧٥)** » ما بآنچه شما بآن گرویده‌اید کافر وناگرویدگانیم.

« **فعقروا النّاقة** » پی‌زدند وبکشتند ماده شتر را « **وعتوا عن امر ربّهم** » و گردن کشیدند از فرمان خداوند خویش « **وقالوا** » وگفتند : « **یاصالح ائتنا بما تعدنا** » ای صالح بما آر آنچه ما را وعده می‌دهی ازعذاب « **ان كنت من المرسلين(٧٦)** » اگر از فرستادگان اوئی.

« **فأخذتهم الرّجفة** » فرا گرفت ایشانرا بانگ و جنبش « **فأصبحوا فی دارهم** » بامداد کردند درسرایهای خویش« **جاثمين(٧٧)** » برویدرافتاده وبرجای‌مرده.

« **فتولّی عنهم** » برگشت صالح از ایشان [که ایشان را مرده دید] « **وقال یاقوم** » و گفت : ای قوم ! « **لقد ابلغتكم رسالة ربّی** » بشما رسانیدم پیغام خداوند خویش « **ونصحت لكم** » و شما را نیك خواستم و بنیکی فرمودم « **ولكن لاتحبّون النّاصحين(٧٨)** » لیکن شما نیکخواهان را دوست نداشتید.

النوبة الثانية

قوله تعالی : «والی ثمود اخاهم صالحاً» ـ **ثمود** ایدر (١) نام قبیله است و

١ـ ج : اینجا.

ایشانرا **عاد** آخر گویند، که از پس عاد اول درآمدند، و جد ایشان **ثمود بن عاد بن ارم بن سام بن نوح** بود، وهو **اخو جدیس**، درعصر خویش جهانداران بودند ازین طاغیان ومتمردان وجبّاران. بت پرستیدند وبازار کفر برساختند، وآنرا تعظیم نهادند، و بآیات و وحدانیت الله جلّ جلاله کافر گشتند، تارب العالمین هم ازنسب وقوم ایشان بایشان پیغامبر فرستاد، و ایشانرا بدین اسلام و ملت حق، و عبادت الله دعوت کرد. اینست که رب العالمین گفت: «والی ثمود» یعنی: وارسلنا الی ثمود «اخاهم» یعنی فی النسب لا فی الدین «صالحاً»، وهو **صالح بن عبید** اشرفهم نسباً و اوسطهم داراً، و اکرمهم نفساً.

چون **صالح** بایشان آمد بپیغامبری، جوان بود. روز گار دراز ایشان رادعوت کرد. تا پیر گشت، واز ایشان جز طائفه‌ای اندك نگرویدند، پس ایشانرا روز عیدی بود همه بهم آمدند درآن عید خویش، و**صالح** با ایشان، همه گفتندصالح را: «ما انت الا بشر مثلنا فأت بآية ان كنت من الصّادقين». تو بشری همچون مائی. اگر آنچه میگوئی و دعوی میکنی که پیغامبر خدایم، راست است که میگوئی، پس نشانی بیاور وآیتی بنمای. رئیس ایشان **جندع بن عمرو صالح** را گفت، و ازو درخواست که ازین سنگ ناقه‌ای برون‌آر اگرمی راست گوئی که پیغامبرم، تا بتو ایمان‌آریم. وآن سنگی بود عظیم، تنها، بهیچ کوه نپیوسته، از زمین برآمده، در آن ناحیت **حجر**، و این **حجر** مسکن و دیار **ثمود** است، میان **حجاز و شام**. **صالح** رفت، و بحکم درخواست ایشان دو رکعت نماز کرد، و بتضرع و زاری دعا کرد، تا آن‌سنگ همچون شتری آبستن شکم باز کرد، و فرا جنبش‌آمد، و شکافته گشت، و ناقه‌ای نیکوآبستن بوقت زادن رسیده ازآن سنگ بیرون‌آمد، و هم در آن حال بزاد، و بچه ای همچون خود ببزرگی و تمامی بنهاد. **صالح** گفت: «قدجآء تكم بينة من ربكم» آنك آیت که

خواستید آمد، نشانی آشکارا ، حجتی روشن از خداوند شما ، که دلالت میکند بر صدق نبوت من . آنگه تفسیر کرد، گفت : «هذه ناقه الله لکم آیة» ـ نصب علی النعت ، و«ناقة الله» برسبیل تخصیص گفت همچون بیت الله ، و گفته اند اضافت با خود کرد که خلق را در آن سعی و تصرف نیست ، و صلب نرینه و رحم مادینه در میان نیست ، و جز بتکوین وقدرت الله حدوث آن نیست . چون ناقه از آن سنگ بیرون آمد درصحرا با بچهٔ خویش میچرید ، در تابستان بکوه و در زمستان بهامون ، و چهارپایان و مواشی ایشان از آن می ترسیدند ، و می رمیدند ، و آبشخور برایشان تنگ کرده ، که یك روز ناقه و بچه را بود ، و یك روز ایشان را ، چنانکه الله گفت : « هذه ناقة الله لها شرب ولكم شرب یوم معلوم» . پس **جندع بن عمرو** از میان قوم ایمان آورد . دیگران همه بر گشتند ، ودر طغیان بیفزودند .

«فذروها تأکل فی ارض الله» ـ ای خلّوا عنها ، فلتأكل حیث شاءت من عشب الارض وخلاها ، ای سهل الله لکم امرها فلیس علیکم منها مؤنة . « و لا تمسوها بسوء » ـ ای لاتقربوها بنحر و عقر «فیأخذکم عذاب الیم» وجیع فی الدنیا .

«واذکروا اذ جعلکم خلفآء من بعد عاد» ـ ای من بعد هلاکهم. « و بوأکم فی الارض» ـ ای : و انزلکم فی الارض بعد الهالکین من القرون قبلکم . یقال : بوأتك فی هذه الدار ، و بوأتُ هذه الدار لك . آنگه تفسیر « وبوأکم فی الارض» کرد ، گفت : «تتخذون من سهولها قصورا» ـ کوشکهای عظیم میساختند در زمین هامون ، اما عمرهای ایشان دراز بود ، و آن کوشکها که از گل ساخته بودند وفاءِ عمر ایشان نمی کرد . بروزگار دراز خانهاشان خراب گشت ، و ایشان هنوز زنده . پس درمیان کوه سنگ بریدند ، و تراشیدند ، و خانها ساختند ، فذلك قوله : «و ثمود الذین جابوا الصخر بالواد » . جای دیگر گفت : « تنحتون من الجبال بیوتاً فارهین » ، آنگه گفت : «فاتقوا الله و أطیعون .

ولا تطیعوا امرا المسرفین» . آن خداوند که شما را این نعمت و قوت داد از خشم‌عذاب وی بپرهیزید ، و او را فرمان‌بردار باشید و گزافکاران و مفسدان را فرمان مبرید . همانست که درین آیت گفت : « فاذ کروا آلاء الله و لاتعثوا فی‌الارض مفسدین » ـ عثی یعثی و عاث یعیث در معنی هر دو یکسان است ، ای : لاتسیروا فی‌الارض مفسدین .

«قال الملأ» ـ وهم‌الکبر آء و العظماء من قوم **صالح** «الذین استکبروا » یعنی الذین تکبروا عن‌الایمان، «للذین استضعفوا » یعنی المؤمنین. آنگه تفصیل داد، و گفت: «لمن آمن منهم» سروران و گردنکشان ایشان گفتند مؤمنان مستضعفان را : «اتعلمون أن صالحا مرسل من ربه » الیکم؟ شما میدانید که **صالح** فرستادهٔ خدا ست بشما؟ مستضعفان جواب دادند : «انا بما ارسل به» ای بالتوحید و بالعذاب « مؤمنون » . ما بآنچه ویرا فرستادند بآن ، از توحید که فرمود و از عذاب که خبرداد ، گروید گانیم و استوار دارانیم .

«قال الذین استکبروا انا بالذی آمنتم به‌کافرون» ـ گردنکشان گفتند : ما باری‌کافر شدیم بآنچه شما بآن ایمان آوردید .

«فعقروا الناقه» ـ لیلة‌الاربعاء «وعتوا عن‌أمر ربهم» ـ ای تولوا عن قبول امر ربهم. این «عن» همان «عن» است که بر عقب استکبار گویند : « ان‌الذین یستکبرون عن عبادتی». وعاقر ناقه اشأم **عاد** بود : **قدار بن‌سالف** اشقر بود و ازرق . او را اشأم **عاد** خوانند از بهر آنکه سبب هلاك قوم او بر دست او بود ، و او از **ثمود** است ، و ثمود نیازاد گان **عاد** اند ، از آن اورا اشأم عاد خوانند .

مفسران گفتند در بیان این‌قصه که : **قدار بن‌سالف** و **مصدع بن‌دهر** دومرد طاغی بودند ، و هریکی زنی میخواست ازقوم خویش ، و دوزن بودند در آن عصر یکی **صدوف** و دیگر **عنتره** . **قدار** در **صدوف** رغبت کرد ، و **مصدع** در **عنتره** ، و

این دو زن سخت حریص بودند در کشتن ناقه، از بهر آنکه صاحب مواشی بودند، و آبشخور برایشان تنگ شده بود، که هر بدو روز ایشان را نوبت آب بود. یك روز نوبت ناقه بود وبچه. و آب چاه بود، و ناقه و بچه آن را همه می بازخوردند درنوبت خویش، که یك قطره آب در چاه نماندی، و دیگر روز نوبت قوم بودی ومواشی ایشان، و به این سبب کارآب بر ایشان تنگ شده بود، ونیز چرندگان ایشان از آن ناقه می ترسیدند، و می‌رمیدند. پس آن زنان باین سبب **قدار** و **مصدع** را بر عقر ناقه داشتند، وخویشتن را بر ایشان عرضه کردند، که اگر ناقه را بکشید ما زنان شما باشیم. ایشان بطمع زنان رفتند، و خمر خوردند، تا خمر درایشان کار کرد، آنکه رفتند، وهفت کس دیگر را از غاویان قوم خویش خبر کردند، تا با ایشان متفق شدند. اینست که رب‌العالمین گفت: «وکان فی‌المدینة تسعة رهط یفسدون فی‌الارض ولایصلحون». پس رفتند و برراه ناقه مترصد نشستند. چون ازآبشخور باز گشت، **مصدع** نخست تیری در وی انداخت و او را پی زد. پس **قدار** او را بشمشیر ضربت زد، و تمام بکشت. پس قوم همه‌فراهم آمدند، و گوشت آن قسمت کردند.

اما قول **سدی** درین قصه آنست که: رب العزة وحی فرستاد بصالح که قوم تو ناقه‌را بکشند. **صالح** قوم خویش را از این وحی‌خبرداد. ایشان گفتند: ما نکشیم، وهرگز بخاطر ما نگذشت که آنرا بکشیم. **صالح** گفت: کشندهٔ آن درین‌ماه از مادر در وجود آید، وهلاكِ شما بر دست‌وی بود. ایشان گفتند: درین ماه هرپسر که‌ازمادر در وجود آید او را بکشیم. پس درآن ماه نه‌پسر زادند، وهمه را کشتند، ودهمین‌پسر که زاد زنده بگذاشتند. پسری بود اشقر ازرق، شخصی تمام نیکو قد برآمد. آن نه مرد که پسران خود را کشته بودند، گفتند: لوتر کنا ابناءنا لکانوا مثل ابن العاشر. پس بر **صالح** خشم گرفتند، وسوگندخوردند که‌صالح را بکشیم، فذلك قوله: «تقاسموا

بالله لنبيتنه و أهله »، و صالح هرشب بمسجد رفتيد (۱) بمحراب عبادت. ایشان در راه وی آمدند، و در آن غاری کمین ساختند. رب‌العالمین آن غار را بر سر ایشان فرودآورد، وهمه را هلاك كرد. دیگر روز مردمان بانگ بر آوردند که: اما رضی صالح ان‌امرهم بقتل اولادهم حتی‌قتلهم ؟! پس همه فراهم آمدند، و بکشتن ناقه متفق گشتند.

پس چون ناقه را بکشتند، آن بچهٔ وی بگریست چنانکه اشك از چشم وی روان گشته بود، و میدیدند. آنگه بچه بکوه برشد. خبر به **صالح** رسید که ناقه را کشتند، و قومی عذر میدادند که ما را درین گناه نیست، که بی‌خبر بودیم. صالح گفت: مگر بچه را درتوانید یافتن، که اگر در یابید امید بود که عذاب وقت مندفع شود. ایشان رفتند تا بچه را دریابند. بچه بسر کوه برشد و بفرمان الله کوه بالا گرفت چندانکه هیچ مرغ پرنده بر سر آن نرسید، و آن بچه بر سر آن کوه بآواز آمد، بفرمان الله که: این امّی ؟ این امّی ؟ آنگه سه بانگ کرد، و سنگ شکافته گشت، و در میان سنگ فرو شد، و ناپدید گشت. **صالح** گفت: همی‌دانید که آن سه بانگ چه اشارت بود ؟ هر بانگی اشارت است بر روزی که شما را ازو عمر مانده، و پس عذاب الله‌در رسد، و دمار از شما بر آرد. اینست که الله گفت: « تمتّعوا فی‌دارکم ثلثة ایام ذلك وعد غیر مکذوب ».

پس دیگر روز پنجشنبه بود. برخاستند رویهاشان زرد گشته، و روز آدینه برخاستند رویهاشان سرخ گشته برنگ خون. روز شنبه برخاستند رویهاشان سیاه گشته برنگ قیر. و **صالح** از میان ایشان بیرون آمد با مؤمنان قوم خویش و سوی

(۱) چنین است در نسخ موجود، و مراد «رفتی» است. و در **نسخهٔ الف افعال شرطی** غالباً بافزودن دالی در آخر آنها دیده میشود.

شام رفتند بناحیت **فلسطین** ، و ایشان روز شنبه منتظر عذاب نشستند، و دل برمرگ و هلاك نهادند. پس روز یك شنبه بوقت چاشتگاه از آسمان صاعقه و صیحه آمد ، و از زمین زلزله و رجفه ، همی بیکبار از بیم و فزع بروی در افتادند مرده و کشته ، و چون خاکستر گشته . اینست که رب‌العزة گفت :

«فأخذتهم الرجفة» ای الصیحة والزلزلة، وأصلها الحرکة مع الصّوت، ومنه قوله تعالی و تقدس: « یوم ترجف الراجفة» «فاصبحوا فی دارهم» ـ ای فی ارضهم وبلدهم «جاثمین» ای میّتین صرعی. میگویند زنی بود در میان ایشان مقعد نام وی **ذریعه**، وکافردل وسخت‌خصومت بود با صالح. آن‌ساعت که عذاب معاینه دید ، رب‌العزة او را درستی داد وپای روان ، تا ازمیان ایشان بیرون شد **بهوادی القری** سرحد دیار **ثمود** ، ومردمان را خبر کرد از آنچه دید از هلاك ثمود . آنگه همان جای بر دیدار مردم بر جای بمرد ، و هلاك گشت . پس از هلاك **ثمود، صالح** از **شام** به **مکه** باز گشت ، و کان یعبدالله فیها حتی مات ، و قیل توفّی صالح و هو ابن ثمان و خمسین سنة ، و کان قد اقام فی قومه عشرین سنة .

« فتولّی عنهم »ـ ای اعرض عنهم **صالح** حین کذبوه وعقروا الناقة ، « و قال یا قوم لقد أبلغتکم رسالة ربی و نصحت لکم » ـ و قیل اعرض بعد نزول العذاب بهم ، و قال هذاالقول کما خاطب النّبی قتلی **بدر** حین القوا فی القلیب ، فجعل ینادیهم بأسمائهم و اسماءِ آبائهم ، و یقول : هل وجدتم ما وعد ربکم حقاً ؟ فانا قد و جدنا ما وعدنا ربنا حقّاً ». « و نصحت لکم » یعنی فیما بینکم و بین ربکم و حذّرتکم عذابه . « و لکن لاتحبون الناصحین » ـ ای لاتحبون من نصح لکم ، و دعاکم الی ما لکم فیه السلامة .

روی **جابر بن عبدالله** ، قال : لما مرّ النبی (ص) بالحجر فی غزوة **تبوك** ، قال لاصحابه : « لایدخلنّ احد منکم القریة ، و لا تشربوا من مائهم ، و لاتدخلوا علی هؤلاءِ المعذبین ، الا ان تکونوا باکین ، ان یصیبکم مثل الذی اصابهم »، و روی ان النبی(ص)

قال : « یا علی ! اتدری من اشقی‌الاولین » ؟ قال: قلت الله و رسوله اعلم . قال : « عاقر الناقة . قال : « اتدری من اشقی الاخرین ؟ » قال : قلت الله و رسوله‌اعلم. قال : «قاتلك».

النوبة الثالثة

قوله‌تعالی : « و الی ثمود اخاهم صالحاً » الایة ـ خداوند عالم ، کردگار جهان ، و دیّان مهربان ، جل جلاله و تقدست اسماؤه ، درین آیات **صالح** پیغامبر را برادر **ثمود** خواند . معلوم است که این برادری از روی صورت و نسبت است ، نه از روی دین و دیانت و موافقت ، و همچنین در حق پیغمبران گفت : « اخاهم **هوداً** » ، «اخاهم **شعیباً** » ، « اخوهم **لوط** » ، « اخوهم **نوح** » . چون از روی نسبت بود این برادری لاجرم در قیامت بگسلد ، و آنرا هیچ اثر نماند ، که الله میگوید ، جل جلاله : «لا انساب بینهم یومئذ » ، و گفت: «یوم یفرّ المرء من‌اخیه» . باز مؤمنان‌را برادر یکدیگر خواند، گفت: « انـّما المؤمنون‌اخوة » ، « فأصبحتم‌بنعمته‌اخواناً » ، و این برادری‌از روی دیانت و موافقت است ، نه از روی نسبت ، لاجرم فردا در قیامت بیفزاید و بپیوندد ، چنانکه الله گفت سبحانه و تعالی : «اخواناً علی سرر متقابلین » .

لطیفة اخری: پیغامبران‌را برادر امت خواند، وبرادر اگرچه مشفق ومهربان باشد از وی‌هم‌فرقت بود هم‌عداوت آید. نه بینی که **یوسف** از برادران‌چه‌دید؟! وچه‌شنید؟! هم فرقت دید ، وهم ذکر عداوت شنید . تا بدانی که دربرادری این همه گنجد . چون حکم الهی وسابقهٔ ازلی در صفت اخوت این رفت ، رب العالمین **مصطفی** عربی را برادر امت نخواند ، بلکه تن وجان ایشان خواند : « لقد جاءکم رسول من انفسکم » ، و ازتن وجان خودهرگز نه عداوت آید نه فرقت ، نه امروز دشمنی، نه فردا بریدنی . ازینجا بود که پیغامبران هلاك قوم‌خودخواستند، **مصطفی** (ص)رحمت ومغفرت خواست. **نوح**

میگفت : « رب لاتذر ». **مصطفی** میگفت: « و اعف عنا ».

لطیفة اخری : پیغامبر را برادر ایشان خواند ، و ایشانرا قوم وی خواند نه برادر ، از بهر آنکه ایشان نه‌آن کردند و گفتند که برادران کنند و گویند . همه‌دشمنی نمودند. همه ناسزا گفتند وتکذیب کردند. قوم **صالح** گفتند: « انما انت من‌المسحرین» « ما انت الاّ بشر مثلنا » . قوم **هود** گفتند : « و ما نحن بتارکی آلهتنا عن قولك و ما نحن لك بمؤمنین » . قوم **نوح** گفتند : « لئن‌لم تنته یانوح لتکونن من المرجومین » . قوم **لوط** گفتند : « لئن‌لم تنته یا لوط لتکونن من المخرجین » . قوم **شعیب** گفتند : « و ان نظنك لمن الکاذبین » . اما پیغامبر را برادر ایشان خواند، که همه آن کرد که برادران کنند. بیراه بودند ، براهشان بازخواند . گفت : « یاقوم اعبدوالله » . از ایشان شفقت باز نگرفت ، گفت : «انی‌اخاف علیکم عذاب یوم الیم» . درشفقت بیفزود ونصیحت کرد ، گفت : « ونصحت‌لکم‌ولکن لاتحبون الناصحین » . ای قوم! من شمارا نیک‌خواهم پند پذیرید ، وسخن بنیوشید، که‌من‌استوارم، هرچه گویم سعادت، شما درآن‌خواهم . اما شما خود نصیحت می‌نپذیرید ، وبصلاح خود راه نمی‌برید ، وسر رشتهٔ خودبازنمیدانید. دلی که قفل نومیدی برو زدند از وی چه طاعت آید ؟ چشمی که برمص کفر آلوده بود بعبرت چون نگرد . حبلی گسسته چه بار بردارد ؟ بندهٔ نبایسته و رانده کوشش وی چه سود دارد ؟ آه از پای بندی نهانی ! فغان از حسرتی جاودانی ! زینهار از قهری‌سلطانی!

٩ - النوبة الاولی

قوله تعالی : « **و لوطاً** » وفرستادیم **لوط** را « **اذ قال لقومه** » گفت قوم خویش‌را « **اتأتون الفاحشة** » می زشتی کنید وناخوب وناسزا بدست دارید؟ «**ما سبقکم بها** » پیشی نکرد بآن‌کار برشما « **من احد من‌العالمین** (٧٩) » هیچ کس ازجهانیان .

« **ائنّكم لتأتون الرّجال شهوة** » بمردان میرسید بوایست(۱) «**من دون النساء**» فرود از زنان « **بل انتم قوم مسرفون**(۸۰) » آری که شما قومی اید گزافکاران .

« **وما كان جواب قومه** » نبود پاسخ قوم وی « **الاّ أن قالوا** » مگر آنکه گفتند: « **اخرجوهم** » بیرون کنید ایشانرا « **من قريتكم** » از شهر خویش « **انهم اناس** » که ایشان مردمانی‌اند « **يتطهّرون**(۸۱) » که ازکارما پاکیزگی جویند .

« **فأنجيناه وأهله** » برهانیم‌اورا و کسان‌او را « **الا امرأته** » مگر زن اورا « **كانت من الغابرين**(۸۲) » ازجملهٔ هالکان بودآن زن .

« **و امطرنا عليهم مطراً** » وبباراندیم برایشان بارانی « **فانظر** » در نگر « **كيف كان عاقبة المجرمين**(۸۳) » که چون بود سرانجام جرم داران !

« **و الى مدين اخاهم شعيباً** » وفرستادیم بمدین‌مرد ایشان را شعیب « **قال يا قوم اعبدوا الله** » گفت ای‌قوم ! الله را پرستید « **ما لكم من اله غيره** » نیست شما را خدائی‌جز از او « **قد جاءتكم بيّنة من ربّكم** » آمد بشما نشانی وپیغامی روشن از خدای شما « **فأوفوا الكيل والميزان** » تمام پیمائید و سنجید « **ولاتبخسوا الناس اشياءهم** » و چیزهای مردمان بمکاهید « **و لاتفسدوا في الارض بعد اصلاحها** » ودرزمین تباهی مکنید پس‌آنکه الله آنرا باصلاح آورد [بانصاف و اسباب عدل] « **ذلكم خير لكم ان كنتم مؤمنين**(۸۴) » شما را آن به است اگر گروید گان‌اید .

« **ولاتقعدوا بكلّ صراط** » وباژ ستدن(۲) زامنشینید بهرراهی « **توعدون** » می ترسانید مردمان‌را « **وتصدّون عن سبيل الله** » و از راه خدای باز میدارید « **من آمن به** » [برمیگردانید ازراه خدای] آن کس که بگرویده بود « **و تبغونها عوجاً** » ودین خدائی را بی عیب جوئید که آنرا کژی می‌نمائید « **واذكروا اذ كنتم قليلا** »

۱ـ دربرهان قاطع «وایست» بمعنی حاجت‌ومراد ومقصد آمده‌است، ودراینجاچنانکه‌ملاحظه میشودمترادف شهوت استعمال شده‌است . ۲ـ باژ بمعنی باج وخراج است (برهان‌قاطع).

و یاد کنید که اندکی بودید «**فکثّرکم**» فراوان کرد الله شما را وانبوه «**وانظروا**» ونگرید «**کیف کان عاقبة المفسدین**(۸۵)» چون بود سرانجام مفسدان پیش ازشما؟

«**وان کان طائفة منکم آمنوا**» واگرچنان بود که گروهی ازشما استوار گیرد مرا و بگرود «**بالّذی ارسلت به**» بآن چیز که مرا بآن فرستاده‌اند «**وطائفة لم یؤمنوا**» و گروهی بنگروند «**فاصبروا**» شکیبائی کنید «**حتی یحکم الله بیننا**» تا الله بر گزارد میان ما کار [تا چون بر گزارد!] «**و هو خیر الحاکمین**(۸۶)» و بهتر بر گزارندگان اوست.

الجزء التاسع

«**قال الملأ الّذین استکبروا من قومه**» سران قوم او که گردنکشان بودند از حق، گفتند او را «**لنخرجنّك یاشعیب**» که ترا بیرون کنیم ای **شعیب**! «**والّذین آمنوا معك**» و این گرویدگان با تو «**من قریتنا**» از شهر خویش «**اولتعودنّ فی ملّتنا**» یاباز گردید ازدین با دین ما «**قال**» گفت شعیب: «**او لو کنّا کارهین**(۸۷)» وهرچند که ما خواهان آن نیستیم.

«**قد افترینا علی الله کذباً**» بزرگ دروغی نهاده باشیم برخدای «**ان عدنا فی ملّتکم**» اگرما بادین(۱) شما گردیم «**بعد اذ نجّینا الله منها**» پس آنکه خدای باز رهانید ما را از آن «**وما یکون لنا**» و نیاید ما را و نسزد «**ان نعود فیها**» که باز گردیم بامِلت شما «**الّا ان یشآء الله ربّنا**» مگر که چیزی خواهد الله خداوند ما «**وسع ربّنا کلّ شیء علماً**» رسیده است خداوند ما بهر چیز بدانش خود «**علی الله توکّلنا**» بر خدای کردیم توکل خویش، [و بوی باز گذاشتیم پشت خویش] «**ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحقّ**» خداوند ما! بر گزار میان ما و میان قوم ما

۱- ج: باز دین.

کاری بسزا « **و أنت خیر الفاتحین**(۸۸) » و بهتر کار بر گزارند گان توئی .

« **قال الملأ الّذین کفروا من قومه** » کافران قوم **شعیب** یکدیگر را گفتند « **لئن اتّبعتم شعیباً** » اگر شما اتباع **شعیب** کنید و پس روی او « **انّکم اذاً لخاسرون**(۸۹) » پس آنگه شما زیانکاران اید .

« **فأخذتهم الرّجفة** » فرا گرفت ایشانرا زلزله « **فأصبحوا فی دارهم جاثمین**(۹۰) » تا بامدار کردند در سرایهای خویش مرده برروی افتاده .

« **الّذین کذّبوا شعیباً** » ایشان که **شعیب** را دروغ زن گرفتند « **کأن لم یغنوا فیها** » گوئی که هر گز در زمین خود نبودند « **الّذین کذّبوا شعیباً** » ایشان که **شعیب** را دروغ زن گرفتند « **کانوا هم الخاسرین**(۹۱) » ایشان زیان کاران اند .

« **فتولّی عنهم** » باز گشت ازایشان که مرده دید ایشانرا « **وقال یاقوم** » و گفت ای‌قوم ! « **لقد ابلغتکم رسالات ربّی** » بشما رسانیدم پیغامهای‌خداوند خویش « **و نصحت لکم** » وشمارا نیك خواستم وپندادم « **فکیف آسی علی‌قوم کافرین**(۹۳) » پس اکنون برقومی ناگروید گان اندوه چون خورم !

النوبة الثانية

قوله تعالی : « و لوطاً » - ای : و ارسلنا لوطاً ، و هو اسم اعجمی کابراهیم و اسحق . و قیل : هو اسم عربی . و انما سمّی لوطاً لانه حبّه لاط بقلب **ابراهیم** ، ای : تعلق به ولصق . و هو **لوط بن هاران بن آزر** برادر زادهٔ **ابراهیم** بود ، باعم خویش ابراهیم از زمین **بابل** برفت . بسوی **شام** . ابراهیم به **فلسطین** فروآمد ، **ولوط** به **اردن** ، پس رب العالمین لوط را به پیغامبری فرستاد باهل **سدوم** و **عمورا** و **صعورا** و **صامورا** . این چهار شارستان **مؤتفکات** خوانند ، یعني : أئتفکت بهم ،

ای انقلبت . و مسکن وی به **سدوم** بود . ایشانرا بیست واند سال دعوت کرد ، و یکی از ایشان ایمان نیاورد ، و بآن فاحشه و فعل بد حریص گشته بودند ، و **لوط** بایشان انکار می نمود ، و می گفت : «ائنکم لتأتون الرجال» ، قرأ اهل **المدینة** و **حفص** «انکم» بکسر الالف علی الخبر ، و قرأ الاخرون : «ائنکم» بالاستفهام .

«أتأتون الفاحشة» ـ یعنی اتیان الذکران ، «ما سبقکم بها من احد من العالمین» ـ قال **عمر بن دینار** : مانزا ذکر علی ذکر فی الدنیا حتی کان قوم **لوط** . این فعل لواطه پیش از قوم لوط در هیچ امت نبوده ، و هرگز تا آن روزگار کس نشناخته ، و این فعل **ابلیس** ایشانرا بآن راه نمود ، که درصورت کودکی زیبا روی بمیان ایشان برآمد و ایشانرا بخود دعوت کرد ، بآن عمل خبیث ، و ایشان عادت گرفتند ، و علی الخصوص با غربا و ابناءالسبیل میکردند ، و با قوم خود البته نکردندی و روا نداشتندی (۱) . اینست که الله گفت . «اتأتون الذکران من العالمین» ـ یعنی بالعالمین هیهنا الغرباء . آنگه تفسیر کرد :

«ائنکم لتأتون الرجال» ـ در قرآن نامها است مجامعت‌را افزون از ده ، اتیان از آنست . «شهوة» ـ ای کشهوة الجماع التی حقها ان تنال من النساءِ . «من دون النساء» ـ ای لا من النساءِ . «بل انتم قوم مسرفون» ـ ای مجاوزون امر الله . الاسراف و الجهل توأمان ، و لهذا قال فی سورة **النمل** «تجهلون» . قال النبی (ص) «لا ینظر الله الی رجل اتی رجلا اوامرأة فی الدبر» .

فصل

بدان که لواطت حرام است ، و از جملهٔ کبائر است . همچون زنا موجب حد . و ثبوت آن هم از آن طریقست که ثبوت زنا : بگواهان عدول ، و لفظ صریح ، که

۱ـ الف : نکردندید . . . نداشتندید .

چهار مرد عدل گویند بلفظ صریح مفسر و مقشر که: رأینا فرجه غاب فی فرجه. پس چون ثابت گشت و درست شد حد واجب شود. و **شافعی** را در حدّ لائط دو قول است: بیك قول مستوجب قتل گردد، لقول النبی (ص): «من عمل عمل قوم **لوط** فاقتلوه».

و روی **ابن‌عباس**: ان النبی (ص) قال: «من وجدتموه یعمل عمل قوم لوط فاقتلوا الفاعل والمفعول به». باین قول بکر وثیّب وفاعل و مفعول به در آن یکسانند، وبقول دیگر حدّ زنا واجب شود، ان کان بکراً جلّد و ان کان ثیّباً رجم، لقول النبی: «اذا اتی الرجل الرجل فهما زانیان، و اذا اتت المرأة المرأة فهما زانیتان».

و روی عن **علی** (ع) قال: «هذه معصیة ما عصی الله تعالی بها الا امة واحدة فأهلکهم، و انی اری ان یحرق بالنار». و سئل **ابن‌عباس** عنه، فقال: یرمی من اعلی شاهق فی تلك القریه.. ثم یتبع بالحجارة حتی یموت. و روی ان **عبدالملك بن مروان** کتب الی **حبیب** قاضی **حمص** یسأله کم عقوبة اللوطی، فکتب: ان علیه ان یرمی بالحجارة کما رجم قوم **لوط**، فان الله تعالی یقول: «و أمطرنا علیهم حجارة من سجیل»، فقبل عبدالملك ذلك منه و حسّنه.

«وما کان جواب قومه الا أن قالوا اخرجوهم من قریتکم» - چون **لوط** ایشانرا نصیحت کرد، و بر توبه و بر ترك معصیت و لواطت دعوت کرد، نبود ایشانرا جواب بصواب و راستی، با سفاهت و استهزاء گشتند و گفتند: «اخرجوهم من قریتکم» - در همهٔ قرآن قریه نیست مگر بمعنی شهر، سمیّت قریة لانها تقری السکن، ای تجمعهم، و تحتوی علیهم. بطریق استهزاء و سفاهت گفتند: ایشانرا از شهر بدر کنید یعنی لوط را و دودختروی **زعورا** و **ریثا**، و قیل: **ریثا** و **عیشا**، «ومن آمن معه» - میگوید: ایشانرا بدر کنید، که ایشان مردمانی پاکیزه‌اند. ازآنچه ما می کنیم تحرج میکنند، وپاکیزگی میجویند. «یتطهرون» یعنی یتقززون عن اتیان ادبار الرجال وادبار النساء. قال **ابن بحر**:

معناه یرتقبون اطهار النساءِ فیجامعوهن فیها. قال **ابن عباس**: عابوهم بما یتمدّح به.

« فأنجیناه وأهله » - ای من آمن به، « الاامرأته » و اسمها **واهلة**، فانها کانت تسرّ الکفر « کانت من الغابرین » ای من الباقین فی عذاب الله. و قیل: من الغائبین عن النجاة.

« وأمطرنا علیهم مطراً » - جای دیگر ازین کشاده‌تر گفت: « أُمطرت مطرُ السوءِ ». جای دیگر آنرا بیان کرد، گفت: « وأمطرنا علیهم حجارة من سجیل ». این سنگ باران قومی‌را بود از ایشان که ازشارستان بیرون بودند، بوقت عذاب سنگها بارانیدند بر ایشان، که در دیدار گل مینمود، و در زخم سنگ، و اندرون وی بآتش آگنده. اما شارشتان را و اهل آن درهوا بردند، و در گردانیدند، ودر زمین کوفتند، و آب سیاه بر ایشان برآوردند، و آنکه ایشانرا در آتش کردند. و آنکه در آخر قصه گفت: « فانظر کیف کان عاقبة المجرمین » ای الکافرین. در نگر که سرانجام کافران چه بود؟ و بچه روز رسیدند؟

« و الی مدین اخاهم شعیباً » - ای و أرسلنا الی **مدین** اخاهم **شعیباً**. یعنی: اهل مدین. میگویند: مدین نام آن زمین است که خانه و مسکن **مدین بن ابراهیم الخلیل** بود، بوی باز خوانند، و گفته اند: نام قبیله است، و ایشان **اصحاب ایکه** بودند. و گفته اند: « الی مدین » ای: و ارسلنا الی ولد **مدین بن ابراهیم**.

قتاده گفت: **شعیب** را بدو قوم فرستادند: یك بار به **مدین** و یك بار به **اصحاب ایکه**، و **مدین** دیگراند، و اصحاب **ایکه** دیگر. « اخاهم شعیباً » هو **شعیب بن نویب بن مدین بن ابراهیم**، وقیل: ان نسبته فی التوراة **شعیب بن حدی بن شجر بن لام بن یعقوب بن اسحق**، و قیل هو **شعیب بن میکائیل**، کان یقال له خطیب الانبیاء، لحسن مراجعته قومه. « اخاهم شعیباً » - عرب هرچیزی‌را که منوط بود بچیزی،

و مداوم بود ، آنرا اخ گویند ، اگر چه جماد بود و جانور بیرون از مردم ، یقال اخو البغلة و اخوالناقة و اخوالسفر. قال **ابن ابی ربیعه** :

اخا سفر جوّاب ارض تقاذفت بـه فلوات فهو اشعث اغبر

« قال یا قوم اعبدوا الله » ـ ای وحّدوا الله ، « مالکم من اله غیره » لیس لکم رب غیره .

« قد جاءتکم بیّنة من ربکم » ـ این دلیل است که ویرا معجزه بود بخلاف ایشان که گفتند: پیغامبر بود، و اورا معجزه نبود. قال **الزجاج** : لاتقبل نبوة بغیرمعجزة. « قد جآءتکم بینة من ربکم » ـ یعنی ما اوتی من المعجزة . **بوبکر نقاش** گفت : او را آیت و معجزات بود ، اما ذکر معجزهٔ وی در قرآن نیست ، و نه معجزهٔ هر پیغامبری درقرآن کرده‌اند . نه بینی که **مصطفی** را صلوات‌الله علیه معجزات وآیات بسیار بود ، ونه همه در قرآن است ، بل بعضی در قرآن است ، و بعضی نه .

« فأوفوا الکیل والمیزان » ـ قوم وی کافر بودند اهل بخس وخیانت درپیمانه و ترازو ، و **شعیب** ایشانرا نصیحت کرد ، و باتمام پیمانه وترازو فرمود ، گفت : پیمانه و ترازو راست میدارید ، و در آن گزاف کارمباشید ، و بر دیگران ظلم وحیف مکنید . « ولاتبخسوا الناس اشیآءهم » ـ اشیاء گفت تا حزر و عدّ و ذرع و مساحت همه در آن شود . « ولا تفسدوا فی‌الارض » یعنی بالکفر « بعد اصلاحها » بعد بعث الانبیآءِ والامر بالعدل والاحسان . و قیل : لا تفسدوا بالظلم والعدوان فی‌الکیل والمیزان . « ذلکم » ای الّذی ذکرت لکم وأمرتکم به « خیر لکم ان کنتم مؤمنین » ـ ای مصدقین ماأقول .

« ولا تقعدوا بکل صراط توعدون » ـ این خطاب با اصحاب مکس است . عشار را میگوید که برسرراه نشینند ، و مردمرا ترسانند ، و باج (۱) ستانند . « و تصدون

۱ ـ ج : باژ .

عن سبيل‌الله » . این صدّ از سبیل از بهر آن گفت که در مکس که عشّار ستاند قطع‌افتد سبیل را ، و صدّ از آن ، و چون چیزی چنین بود حرج افتد برحاج و معتمر و زائر و طالب علم و واصل رحم و مجاهد . نه بینی که ابلیس روز طرد چه گفت : « لأقعدن لهم صراطك المستقيم » که آن همه در تحت آنست . و گفته اند : این خطاب باقطّاع طریق است ، ایشان که راه به بیم دارند ، و کاروان زنند ، و قتل و غارت کنند . و حکم این در موضع خویش گفته ایم . و گفته اند این آیت در شأن آن کافران است علی‌الخصوص که برسر راه می‌نشستند تا کسی که قصد **شعیب** داشت تا با وی ایمان آرد ، از وی باز دارند ، وبترسانند . همی گفتند : **شعیب** مردی دروغزن است فتان . نگر که بوی ایمان نیارید ، و بر وی نروید ، که بباطل وی فریفته گردید ، و از دین خویش بیفتید ، ربّ العالمین گفت ایشانرا: چنین مکنید ، ومؤمنان را ازوی بازمدارید، وایشانرا مترسانید .

« و تصدون عن سبيل‌الله » ـ این سبیل ایدر (۱) دین است میگوید : دین خدائی را می‌عیب جوئید که‌آنرا کژی می‌نمائید « تبغونها عوجاً » ای تبغون لها عوجاً . عوج بکسر عین کژی بود در چیزی نادیدنی ، چون دین و عهد و نسب و جز از آن . اما در چیزی دیدنی عوج است بفتح عین چون دیوار و چوب و جز ازآن . و گفته‌اند: صراط در همهٔ قرآن بدو معنی آید : یکی بمعنی طریق ، چنانکه درین آیت گفت : «بکل صراط توعدون»، ای‌بکل طریق. همانست که درسورة **الصافات** گفت : « فاهدوهم الی صراط‌الجحیم » یعنی الی‌طریق‌الجحیم . وجه دوم صراط است بمعنی دین ، چنانکه گفت: « اهدنا الصراط المستقيم » ای‌الدّین المستقیم، و درسورة **الانعام** گفت : « فانّ هذا صراطی‌مستقیماً» ، « وهذا صراط ربك مستقيماً » ، ونظیراین درقرآن فراوان است.

« واذ كروا اذ كنتم قليلا فكثّر كم» ـ ای فأ کثرعدد کم بعدالقلة ، وأعزّ کم

۱ ـ ج : اینجا

بعد الذلة. ذلك أن **مدين بن ابراهيم** تزوّج **ريثا بنت لوط** فولدت حتى كثر عدد اولادهما . و قيل : كنتم فقراء فأغناكم ، وقيل : كنتم عجزة فجعلكم ذوی مقدرة . نعمت خود در یاد ایشان داد ، و آنکه پند داد و نظر عبرت فرمود ، گفت : « وانظروا کیف کان عاقبة المفسدين » فى الارض بالمعاصی مثل قوم **نوح** و **عاد** و **ثمود** وقوم **لوط** . «عاقبة» نامی است سرانجام‌را ، و عقبی همچنان ، اما آنجا که گفت : « والعاقبة للتقوى» ، « والعاقبة للمتقين » يعنى والعاقبة المحمودة والعقبى المحمودة .

« و ان كان طائفة منكم آمنوا بالذى ارسلت به » من العذاب « و طائفة لم يؤمنوا » ای‌لم يصدقوا بالعذاب « فاصبروا حتى يحكم الله بيننا » ـ **ابن عباس** گفت و **مقاتل بن حیان** : این‌خطاب بامؤمنان است ، وتسليت ايشان است ، میگوید : صبر کنید بر دین‌خویش ، و بر اذی و رنج کافران ، تا آنگه که الله کار بر گزارد وحکم کند در عذاب فرستادن . **مقاتل بن سليمان** گفت : این‌خطاب کافران‌است برسبیل‌تهدید، همی گوید : ای کافران صبر کنید تا بینید آنچه شمارا در پیش است از عذاب و عقوبت، «وهوخيرُ الحاكمين» ـ لأنه‌لايجوز عليه الجور ولاالمحاباة فى الحكم .

« قال الملأ الذين استكبروا من قومه » ـ يعنى الذين استكبروا عن‌الله و عن رسوله فلم يؤمنوا ، « لنخرجنك يا شعيب و الذين آمنوا معك من قريتنا اولتعودن فى ملتنا» ـ ای ديننا الذى نحن عليه ، و تتركون دينكم . عظماء و رؤساءِ قوم **شعیب** گفتند ، ایشان که ازحق گردن کشی کردند(۱) و برخدا ورسول‌عصیان آوردند که: از دو کار بیرون نیست ای شعیب ! یا ترا و مؤمنان که با تو اند از شهر بیرون کنیم ، یـا بدین ما باز گردید ، وبآن‌آئید . **شعیب** گفت : اتجبروننا على‌العود و ان كرهنا ؟ و هر چند که ما دین شما نخواهیم ، و آنرا کراهیت داریم ، ما را باجبار بر آن میدارید و

۱ـج: گردن کشیدند.

میخوانید ؟! ایشان گفتند : آری ، چنین میکنیم . پس **شعیب** گفت :

« قد افترینا علی الله کذباً » ـ برالله پس دروغ ساخته باشیم اگر بملت شما درآئیم ، و با دین شما گردیم ، پس ازآنکه الله ما را از آن برهانید ، و در آن نیاورد . آنکه گفت: «ومایکون لنا ان نعودفیها الا ان یشآء الله ربنا»ـ ای: الّا ان یکون قد سبق فی علم الله وفی مشیته ان نعود فیها » . میگوید: نسزد ما را که با دین وملت شما گردیم، مگر که درعلم‌الله و درمشیت‌وی رفته در ازل که ما باز گردیم ، که پس ناچارعلم وی برما برود ،و قضای وی درحکم وی روان گردد ، و الله دانسته است آنچه خواهدبود ، پیش ازآنکه باشد . اینست که گفت: « وسع ربنا کل شی علماً».و قیل: الا ان یشاء الله‌اهلا کنا، فان‌الله یسعد من یشاء بالطاعة ، و یُشقی من یشآء بالمعصیة .

اگر کسی گوید: **شعیب** پیغامبر بود ، و هر گز بر دین ایشان و بر کفر نبوده ، چونست که میگوید : « وما یکون لنا ان نعود فیها » ؟ « عود » باز گشتن است بچیزی که یکبار درآن بوده. جواب آنست که« عود » بمعنی ابتدا نیز استعمال کنند بمعنی صیرورت ، عاد ، ای : صار ، وعاد، ای: لحق. یقال : عاد علیّ من فلان مکروه ، و ان‌لم‌یکن سبق مکروه قبل ذلك ، و تأویله : لحقنی منه مکروه ، فعلی‌هذا معنی‌قوله: «لتعودن فی‌ملتنا» ای: لتدخلن و لتصیرن فی ملتنا . «و مایکون لنا ان نعود فیها» ای: ندخل‌ونصیر فیها . ومعنی‌قوله : « اذ نجانا الله منها» ای‌فی‌سابق علمه وعنداللوح و القلم، و قیل: « اذ نجا نا الله منها» لم یجعلنا من اهل ملتکم.

معنی دیگر گفته‌اند در جواب این‌مسئله که : این‌خطاب باقوم **شعیب** میرود که در ابتدا کافر بودند ، و پس‌ایمان‌آوردند ، و رواباشد ، که مسلمانان بابتدا در تقیه بودند ودین خود پنهان میداشتند . پس بآخر اظهار کردند ، وایشان‌آن سخن‌از سر ظن خویش گفتند ، که می‌پنداشتند که ایشان در ابتداء بر کفر بودند .

«علی‌الله توکلنا» ـ این جواب ایشان است که گفتند : «لنخرجنك یاشعیب» ای : فوّضنا اُمورنا الیه . پس **شعیب** چون از ایمان و از صلاح ایشان نومید گشت ، رب‌العزة او را دستوری داد تا برایشان دعا کرد ، گفت : « ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق» ای : اقض بیننا ، ای بیّن لنا مصیرنا و مصیرهم ، « وانت خیر الفاتحین » ای الحاکمین ، ای : اظهر امرنا بانزال العذاب علیهم ، حتی ینفتح ما بیننا و بین قومنا و یظهر انا علی‌الحق ، ففتح‌الله بینهم فنجی المؤمنین وأهلك الکافرین .

« و قال الملأ الذین کفروا من قومه لئن اتبعتم شعیباً » علی دینه «انکم اذاً لخاسرون» لعجزة جاهلون .

« فأخذتهم‌الرجفة» ـ ای العذاب . امرالله الارض فتحرکت بهم . جای‌دیگر گفت : «فأخذتهم الصیحة» ای صیحة**جبرئیل** . جای‌دیگر گفت : «فأخذهم عذاب یوم الظلة» . مفسران گفتند : چون‌الله تعالی خواست که ایشان را هلاك کند ، دری‌ازدرهای دوزخ برایشان گشاد ، تا گرمای عظیم برایشان تافت، چنانکه نفسهای‌ایشان باز گرفت. در اندرونها گریختند ، و درآب شدند ، وهیچ سود نداشت ، وآن گرمی هوا و باد گرم ایشان را گرفته ، و قرار و آرام از ایشان برده ، تا رب العزة در آن صحرا پارهٔ میغ برانگیخت،آنرا سایهٔ خنك بود ، ونسیم خوش ، و باد سرد ، ایشان همه در زیرآن‌میغ مجتمع‌شدند، مردان و زنان‌و کودکان. پس رب‌العالمین از بالا آتش فرستاد ، و از زمین زلزله پدیدآورد ، و**جبرئیل** بانگ برایشان زد . یکبارهمه‌بسوختند ، وچون خاکستر گشتند . اینست که رب‌العزة گفت : «فأصبحوا فی‌دارهم» یعنی فی‌قریتهم«جاثمین»یعنی امواتاً خامدین .

«الذین کذّبوا شعیباً کأن‌لم یغنوا فیها»ـ ای کأن‌لم‌یقیموا فیها ، ولم‌یتنعموا ، وأصله من‌المغنی ، والمغانی هی‌المنازل. یقال غنینا بمکان کذا ، ای اقمنا به .قال بعضهم:

اهلك **مدين** بالزلزلة ،و **اصحاب الايكة** بالحرّ ، وكان **شعيب** مبعوثاً اليهما . « الذين كذبوا شعيباً كانواهم الخاسرين» الهالكين لاالمؤمنين كما زعموا .

«فتولّى عنهم» - اى اعرض عنهم **شعيب** بعد أن نزل بهم العذاب ، و قيل : حين رأى اوائل العذاب . « و قال يا قوم لقد أبلغتكم رسالات ربى » فى نزول العذاب ، « و نصحت لكم » . ثم عزى نفسه عنهم ، و قال : « كيف آسى » اى احزن بعدالنصيحة « على قوم كافرين » اذ عذّبوا . اين سخن برسبيل انكار بيرون داد ، يقول : كيف يشتدّ حزنى‌عليهم؟! اى لا احزن . ميگويد . چون غم خورم بر ايشان ؟! يعنى كه نخورم ، كه در ايشان جاى غم خوردن نيست ، و بر ايشان جز عذاب وغضب الله نيست .

قال **ابوعبدالله‌البجلى** : كان **ابوجاد** و **هوز** و**حطى** و**كلمون** و**سعفص** و**قرشت** ملوك **مدين** ، وكان‌ملكهم فى زمن **شعيب** ،**كلمون** ، فلمّا هلك‌قالت‌ابنته تبكيه:

كلمون هدّ ركنى هلكه وسط المحلة سيد القوم اتاه الحتف نار تحت ظلة

جعلت نارعليهم دارهم كالمضمحلة

النوبة الثالثة

قوله‌تعالى : « و لوطاً اذ قال لقومه اتأتون الفاحشة » الاية - فاحشهٔ هر كس لايق روزگار واحوال وى‌است. بنگر كه مقام مرد در راه بردن كجاست؟ فاحشهٔ وى بقدر بشريت وى هم ازآنجاست .

خلق عالم سه گروه بيش نه‌اند: عام‌اند و خاص اند و خاص الخاص‌اند. فاحشهٔ عام آنست كه زبان شريعت آنرا بيان كرد و حدّآن پديد كرد: امّاالجلدو امّاالرّجم، و فاحشهٔ خاص بزبان كشف بچشم‌سر نگرستن‌است بملاذّ و شهوات‌دنيا ، و تنعم و زينت آن ديدن و بخود راه دادن،اگر چه حلالست و از شبهت دور، كه‌آفت حلال‌از نعيم دنيا

در حقّ خواص بیش از آن است که آفت حرام در حق عوام ، و حد این فاحشه از زبان صاحب شرع صلوات‌الله‌وسلامه‌علیه آنست که گفت : «غضّوا ابصارکم و کفّوا ایدیکم»، و فاحشهٔ خاص الخاص آنست که باندیشهٔ دل بیرون از حق با غیری نکرد، و از حق جلّ جلاله این خطاب می آید که : « قل‌الله ثمّ ذرهم».میگوید: بندهٔ من! خودرا منگر، همه فعل مابین. بکردخود منت برما منه ، توفیق مابین. ازنشان خود بگریز، یکبارگی‌مهر مابین. گرفتارمهر اورا با غیر او چه‌کار! دل واسوی(۱) او دار وغیراوبگذار:

آشوب همه جهان حدیث من و تو

بگذار من و همه جهان گلشن تو .

یقول‌الله تعالی : عجباً لمن آمن بی کیف یتّکل‌علی غیری؟! لونظروا الی‌لطائف برّی ماعبدوا غیری .

«و الی‌مدین اخاهم‌شعیباً » الایة ـ دون‌همّت و بی‌حاصل قومی بودند قوم **شعیب** که در محقرات پیمانه و ترازو باین حبّات و ذرّات اندازهٔ فرمان حق‌در گذاشتند، واز حد راستی بنعت مخالفت قدم بیرون نهادند تا آن بلاء عظیم و عذاب الیم بسر ایشان فروآمد . عوام خلق مثل این گناه بکوچك دارند، وآن کوچك نیست که نه اعتباربعین گناه است بلکه اعتبار بمخالفت و معصیت خداوند جبّار است ، و بی حرمتی بر شرع مقدّس آوردن ، و اندازه و حدودآن در گذاشتن ، وتحسبونه هیّناً و هو عندالله عظیم. این تعظیم جلال شریعت وتوقیرجمال حقیقت کاریست که امت محمّدرا بیامده ، ودولتی که از راه توفیق روی بایشان نهاده ، تا دقائق ورع دریافتند ، و اندازه های شریعت و خرده‌های دیانت بحکم فرمان بزرگ داشتند ، وازآن قدم فراتر ننهادند .

عبدالله‌مبارك درعنفوان‌شباب که‌طالب‌علم‌بود در **مرو** حدیث‌می‌نوشت. قلمی

۱ ـ ج : باسوی.

بعاریت خواست از دانشمندی، و بآن حدیث نبشت. پس در مقلمه نهاد و فراموش کرد. از آنجا بعراق رحلت کرد، چون بعراق رسید قلم عاریتی در مقلمه یافت و دلتنگ شد و در وی اثر عظیم کرد، تا از آنجا بمرو باز گشت و آن قلم بصاحب بازداد. آنگه بعراق بازشد.

بوعبدالله کهمس گفت: وقتی گناهی کردم، اکنون چهل سال است تا بدان میگریم. گفتند: ای شیخ! آن چه گناه است؟ گفت دوستی بزیارت من آمد. بدانگی سیم او را ماهی بریان خریدم. چون خواست که دست شوید از دیوار همسایه پاره‌ای گل بگرفتم تا وی بدان دست شوید. اکنون چهل سالست تا بدان مظلمه میگریم و آن مرد نمانده تا از وی حلالی بخواهم

و **حسین بن علی بن ابی طالب** (ع) روزی یك خرما از مال صدقه در دهن نهاد رسول خدا صلوات‌الله علیه حاضر بود وحسین کودك بود، رسول گفت: «القها یاحسین» بینداز ای حسین! که این مال صدقه است.

و **عمر بن عبدالعزیز** خلیفهٔ روزگار بود. وقتی مال غنیمت آورده بودند و در میان آن مشك بود، بینی خویش استوار بگرفت و گفت: منفعت مشك در بوی است، و این حق مسلمانان است. هرچند که این‌قدر در شرع بمحل مسامحت است امّا در کمال ورع روا نمیداشتند، وتعظیم فرمان شرع را این اندك ببزرگ میداشتند، از آنکه بیدار و هشیار بودند، و شریعت و حقیقت گرامی داشتند، و بچشم تعظیم و توقیر در آن نگرستند، لاجرم برخوردار گشتند و بسعادت ابد رسیدند.

۱۰ - النوبةالاولی

قوله‌تعالی: «وما ارسلنا فی قریة من نبیّ» نفرستادیم در هیچ شهر پیغامبری **«الّا اخذنا»** مگر که فراگرفتیم **«اهلها»** مستکبران آنرا **«بالباسآء»** بنا ایمنی

« **و الضّرّاء** » وتنگی« **لعلّهم يضّرّعون(۹۴)** » مگر که ایشان در من زارند.

« **ثمّ بدّلنا** » پس آن ایشانرا بدل دادیم « **مكان السّيّئة الحسنة** » بجای آن بدیها ایمنی و فراخی « **حتّى عفوا** » تا انبوه شدند «**وقالوا**» و گفتند : « **قدمسّ آباء نا الضّرّاء والسّرّاء** » این همیشه بوده است و بپدران ما هم رسیده روزگار بدو روزگارنیك. درآن‌عتاب نیست که نه‌خود جز با ما نیست «**فأخذناهم بغتة**» فراگرفتیم ایشانرا ناگاه « **وهم لايشعرون(۹۵)** » از آنجا که ندانستند .

« **ولو أنّ اهل‌القرى** » و اگر این مردمان که در شهرها اند « **آمنوا واتّقوا** » ایمان‌آوردندی واز نافرمانی بپرهیزیدندی«**لفتحنا عليهم**» ما بر(۱) ایشان بازگشادیمی « **بركات من‌السّماء والارض** » برکتهائی از آسمان و زمین « **ولكن كذّبوا**» لکن‌دروغ زن گرفتند فرستادگان‌مرا «**فأخذ ناهم بماكانوا يكسبون(۹۶)** » فراگرفتیم ایشانرا بآنچه میکردند .

« **افأمن** » ایمن نشستند « **اهل القرى** » این مردمان که در شهرها اند « **أن يأتيهم بأسنا** » که بایشان‌آید زور گرفتن ما « **بياتاً و هم نائمون (۹۷)** » و ایشان در خواب.

« **او أمن اهل‌القرى** » یا ایمن نشستند این‌مردمان که‌درین‌شهرها اند« **أن يأتيهم بأسناضحى**» تاآنکه بایشان‌آید زور گرفتن ما‌چاشتگاه « **وهم يلعبون (۹۸)** » و ایشان در بازی خویش .

« **افأمنوا** » ایمن اند ایشان « **مكرالله** » ازساز نهانی‌الله که کاری سازد پنهان از ایشان « **فلا يأمن مكرالله** » ایمن نه نشینند از ساز نهانی الله « **الّاالقوم الخاسرون (۹۹)** » مگر گروه زیان‌کاران .

«**اولم يهد** » پیدا نکرد و باز ننمود «**للّذين يرثون‌الارض** » این مردمانرا که درشهر نشسته‌اند « **من بعداهلها** » پس‌هلاك کردن پیشینان‌جهانیان را«**ان لونشاء**»

۱ــ الف : ور.

که ما اگر خواهیم «**اصبناهم بذنوبهم**» ایشان را بگیریم بگناهان ایشان «**ونطبع علی قلوبهم**» و مهر نهیم بردلهای ایشان «**فهم لا یسمعون (۱۰۰)**» تا حق و پند نشنوند.

«**تلك القری**» آن شهرها که اهل آن هلاك کردیم «**نقصّ علیك من انبائها**» بر تو میخوانیم خبرها و قصّه‌های آن «**ولقد جاءتهم رسلهم بالبیّنات**» و بایشان آمد رسولان ما بایشان به پیغامهای راست ومعجزه‌های روشن «**فما کانوا لیؤمنوا**» وبدان نبودند که ایمان آرند «**بما کذّبوا من قبل**» بآنچه‌دروغ‌شمرده بودند پیش‌ازآن «**فکذلك یطبع الله علی قلوب الکافرین (۱۰۱)**» همچنان برمینهدالله بر دلهای کافران.

«**وما وجدنا لأکثرهم من عهد**» و بیشتر ایشان را عهدی نیافتیم «**وان وجدنا اکثرهم لفاسقین (۱۰۲)**» ونیافتیم بیشتر ایشانرا مگرفاسقان و ازطاعت بیرون آمدگان.

«**ثم بعثنا من بعدهم موسی**» پس‌از ایشان فرستادیم موسی‌را «**بآیاتنا**» بسخنان خویش «**الی فرعون وملائه**» بفرعون و کسان وی «**فظلموا بها**» منکرشدند آنرا و ستم کردند «**فانظر کیف کان عاقبة المفسدین (۱۰۳)**» در نگر چون بود سرانجام کار مفسدان.

«**وقال موسی یا فرعون**» وموسی گفت ای فرعون! «**انّی رسول من ربّ العالمین (۱۰۴)**» من فرستاده‌ای‌ام‌از خداوندجهانیان.

«**حقیق علی ان لا اقول علی الله الّا الحقّ**» سزاوارم من و استوار داشته که نگویم برالله مگر راستی «**قدجئتکم ببیّنة من ربّکم**» آوردم بشما پیغامی‌راست و نشانی درست و معجزه‌ای‌پیدا از خداوند شما. «**فأرسل معی بنی اسرائیل (۱۰۵)**» رها کن با من بنی اسرائیل را

« **قال ان کنت جئت بآیة** » فرعون گفت: اگر نشانی آورده‌ای « **فأت بها ان کنت من الصّادقین(۱۰٦)** » بیار آن نشان اگر از راستگویانی.

« **فألقی عصاه** » بیو کند(۱) عصای خویش « **فاذا هی ثعبان مبین (۱۰۷)** » چون بدید ثعبانی گشته بود آشکارا.

« **ونزع یده** » و دست خود بیرون کشید از زیر بازوی خویش « **فاذا هی بیضاء للنّاظرین** » که (۲) در نگرستند آنرا دیدند سفید (۳) تابنده نگرندگان را.

النوبة الثانیة

قوله تعالی: « وما ارسلنا فی قریة من نبی »- اینجا ضمیری محذوف است یعنی: وما ارسلنا فی قریة من نبی فکذبه اهلها، «الاّ اخذناهم بالبأسآءِ والضّرّآءِ»- بأساء فقر است وضراء گرسنگی، و گفته‌اند: بأساء زیان تن است وضراء زیان مال میگوید: هیچ پیغامبر نفرستادیم بشهری که مستکبران و گردن کشان آن شهرها پیغامبر را دروغ زن گرفتند واذی نمودند مگر که آن مستکبران را بدرویشی و گرسنگی وقحط و بلافرو گرفتیم، بآن گرفتیم تامگر در زارند و توبه کنند، وبحق تن در دهند. نکردند توبه، و تن در ندادند بحق، پس ما باز گردانیدیم آن بلا وشدت، و بجای درویشی توانگری دادیم، و بجای بلا تندرستی، وبجای محنت نعمت، تا در آن نعمت بنازیدند و بیفزودند هم‌درمال وهم در فرزند. اینست که گفت: « حتی عفوا » ای کثروا و کثرت اموالهم واولادهم یقال: عفا شعره، ای: کثر، ومنه قوله‌صلی‌الله علیه‌وسلم:« احفوا الشوارب واعفوا اللّحی». پس ایشانرا در آن نعمت بطر بگرفت ودر طغیان بیفزودند و تمرد بیشتر نمودند. و از سر نا دانی وغمری گفتند: « قد مس آبآء نا الضراء والسراء» ای: قدأصاب آباءنا فی الدّهر مثل ما

۱–ج: بیفکند. ۲–« که» در این‌مورد بمعنی« چون» است ۳–ج: سپید.

اصابنا، و تلك عادة الدهر، و لیست هی عقوبة من الله فکونوا علی ما انتم علیه. بایکدیگر گفتند: عادت روزگار اینست، یك چند نعمت و یك چند محنت. و آن محنت و شدت نه عقوبتی است از الله برما، و نه چیزی است که علی الخصوص فرو آمد بما، باری برسر کار خویش و بر دین خویش باشید، و از آنچه بودید هیچ بمگردید، فلمّا فسدوا علی الامرین جمیعاً اخذ هم الله بغتة و هم لا یشعرون بنزول العذاب، اینست که رب العالمین گفت: «فأخذناهم بغتة و هم لا یشعرون». چون در هر دو حال نعمت و شدت روی از فساد بنگردانیدند، و در نعمت شکر نکردند، بلکه در طغیان بیفزودند، ما ایشانرا فرا گرفتیم بعذاب ناگاه، از آنجا که ندانستند و گوش نداشتند. این آیت تخویف مشرکان **قریش** است و تهدیدی که ربّ العالمین ایشانرا میدهد، که اگر شما همان معاملت کنید که ایشان کردند، شمارا همچنان گیریم که ایشانرا گرفتیم، آنگه از ایشان خبر داد که:

«ولو أنّ اهل القری» - التی عذبت من قوم **نوح** و **عاد** و **ثمود** و امثالهم، «آمنوا» بتوحید الله «واتّقوا» الله بحقّه الّذی فرضه علیهم ما قحط عنهم المطر و «لفتحنا علیهم» ای نزّلنا علیهم. یقال: فتح علی بنی فلان اذا اصابوا خیراً. و بر قراءت **شامی** لفتّحنا مشدّد برمعنی مبالغت، «برکات من السّماء» یعنی المطر «والارض» یعنی النّبات «ولکن کذّبوا» الرسل «فأخذناهم بما کانوا یکسبون» من الشّرك والتکذیب و اعمالهم الخبیثة، فأهلکناهم بها. این آیت دلیل است که خصب دیار و نعمت فراخ و روزی فراوان در آب آسمان و نبات زمین بسته، و آب آسمان و نبات زمین در ایمان و تقوی بندگان بسته. چون بر عموم شعار مسلمانی نگه دارند، و دین و شریعت را بزرگ دارند و شرائط ایمان و تقوی بجای آرند ربّ العزّة نعمت و معاش بر بندگان فراخ دارد، و اگر بعکس این بود قحط و بلا و شدّت پدید آید. و گفته اند: برکات آسمان قبول دعا است و برکات زمین تسهیل حاجات، چون ایمان و تقوی بود دعا مستجاب باشد

و حاجتها روا و روان.

« افأمن اهلُ القری » - یعنی اهل مکة و ما حولها. این سخن بر مخرج استفهام بیرون داد و معنی تحذیر است. « أن یأتیهم بأسنا » ای عذابنا «بیاتا» ای لیلا « وهم نائمون ».

«او أمن»- قراءت حجازی وشامی بسکون واو است، ومعنی همانست. « أن یأتیهم بأسنا ضحی » ای نهاراً « وهم یلعبون » ای ساهون لاهون فی غیر ما یجدی علیهم. معنی دیگر هر دو آیت آنست که کفرهٔ قریش بعد از آنکه مصطفی را تکذیب کردند نه رواست ایشانرا که ایمن نشینند از عذاب و بأس حقّ، نه در شب و نه در روز، که عذاب ما ناگاه ایشانرا گیرد بوقت غفلت یا درشب یا در روز. این همچنان است که گفت: « اتاها امرنا لیلا او نهاراً ».

ثم قال: «افأمنوا مکر الله»- مکر الله آنست که باطاعت خواند وفرا نگذارد، یا ازمعصیت باز زند ودرافکند، یا بنده را برطلب چیزی دارد که ویرا آن نداد یا پنداره‌ای در وی افکند، وجز از آن کند. «فلایأمن مکر الله الاالقوم الخاسرون» الّذین لایؤمنون به.

« اولم یهد»-ای اولم یبیّن « للّذین یرثون الارض » یسکنون فیها و ینالون من ثمارها «من بعد اهلها » ای الامم الخالیة الّذین اهلکوا بقبیح فعلهم، فعمل هؤلاء اعمالهم وعتوا علی ربّهم، «ان لونشآء اصبناهم بذنوبهم» ای اهلکناهم کما اهلکنا من قبلهم.

خلاصهٔ سخن اینست که: اولم یبیّن لهم اهلاکنا اهلها ان لونشآء اصبناهم. میگوید: باز ننمود ایشانرا که درزمین نشسته‌اند هلاک کردن ما پیشینان(۱) را، که اگر خواهیم اینانرا هلاک کنیم چنانکه ایشانرا کردیم. وخوانده‌اند درشواذّ: «اولم نهد» بنون، و معنی آنست که پیدا نکردیم وبازننمودیم اینانرا که درین شهرها نشسته‌اند، باهلاکنا اولیهم، بهلاک کردن ما پیشینان‌را(۱) که اگرخواهیم ایشانرا بگیریم بگناهان ایشان.

۱-ج: پیشینیان.

اینجا سخن تمام شد، پس گفت: « و نطبع علی قلوبهم »- این امت را میگوید که ما ایشانرا عذاب نکردیم چنانکه پیشینیان را کردیم از قوم **نوح** و قوم **هود** و **صالح** و **لوط** و **شعیب**، اما مهر نهیم بر دلهای ایشان تا حق نشنوند و پند نپذیرند، «فهم لا یسمعون» الایمان والهدی للطبع الّذی طبع علی قلوبهم، و قیل: لا یسمعون ای لا یجیبون، من قولهم سمع الله لمن حمده، ای: اجاب، و به یقول الشاعر:

دعوت الله حتی خفت ان لا یکون الله یسمع ما اقول

« تلك القری »- اشارتست فرا دیار قوم **لوط** و **عاد** و **ثمود** و **مدین**، «نقصّ علیك من انبائها» ای نتلوا علیك من اخبارها کیف اهلکناهم و دمّرناهم و کیف بعثنا الیهم الرّسل ندعوهم الی الهدی. « ولقد جآءتهم رسلهم بالبیّنات » یعنی بالمعجزات والدلالات والامر والنّهی، وقیل ببیان العذاب بأنّه نازل بهم فی الدّنیا، «فما کانوا لیؤمنوا بما کذّبوا من قبل » اینجا اقوال مفسّران مختلف است:

ابن عباس و **سدی** گفتند: فما کانوا اولئك الکفار الذین اهلکناهم لیؤمنوا عند مجیء الرّسل، بما کذّبوا من قبل یوم المیثاق، فأقروا کرهاً باللّسان و اضمروا التّکذیب. میگوید: آن کافران پیشینه که ایشانرا هلاك کردیم قومی را بآب بکشتیم و قومی را بباد و قومی را بزلزله وصیحه، ایشان بر آن نبودند که آنچه روز میثاق دروغ شمرده بودند و بدل نپذیرفته اگر چه بزبان اقرار داده بودند (۱) بکره، امروز پس ارسال رسل بدان ایمان آرند و پذیرند.

مجاهد گفت: فما کانوا لو احییناهم بعد هلاکهم و رددناهم الی الدّنیا لیؤمنوا بما کذّبوا من قبل هلاکهم. میگوید: اگر پس از آنکه ایشان را هلاك کردیم زنده گردانیم ایشانرا و بدنیا باز آریم، بر آن نه اند که ایمان آرند، و از آن تکذیب که پیش از هلاك

۱- ج: اقرار کرده بودند.

کردند باز کردند. این همچنان است که آنجا گفت: «ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه»، وقیل: ماکانوا لیؤمنوا بما کذّب به اوائلهم من الامم الخالیة بل کذّب او لوهم. نظیره: «کذلك ما اتی الّذین من قبلهم من رسول الا قالوا ساحر او مجنون. اتوا صوا به»؟

وقیل: «جآءتهم رسلهم بالبیّنات» ای المعجزات الّتی سألوهم، «فماکانوا لیؤمنوا» بعد ما رأوا العجائب «بما کذّبوا من قبل» رؤیتهم تلك العجائب. نظیره: «قدسألها من قبلکم ثمّ اصبحوا بها کافرین». ثم قال: «کذلك» ای مثل ما طبع الله علی قلوب کفّار الامم الخالیة المهلکین «یطبع الله علی قلوب الکافرین» الّذین کتب علیهم ان لا یؤمنوا ابداً من قومك. «و ما وجدنا لأکثرهم من عهد» یعنی الوفاء بالعهد الذی عاهدهم الله یوم المیثاق. روز میثاق که ربّ العزّة بر فرزند آدم عهد گرفت، و از ایشان پیمان ستد برمعرفت خویش، ایشان اقرار دادند و عهد بستند که بروفق اقرار عمل کنند وطاعت دارند. پس چون بعمل رسیدند نقض عهد کردند، و بوفاءِ عهد بازنیامدند، و عمل نکردند، ربّ العالمین از ایشان بازمیگوید که: «وماوجدنا لأکثرهم من عهد» بیشترین ایشانرا وفادار نیافتیم.

و معنی عهد وصیّت است و فرمان، و قیل: هو ما عهد الیهم فی الکتب، و قیل: «من عهد»، ای: من طاعة. «و ان وجدنا اکثرهم لفاسقین» ای ما وجدنا اکثرهم الا فاسقین، ای ناقضین للعهد.

اگر کسی گوید: چه معنی را «اکثرهم» گفت؟ و معلوم است که کافران همه فاسقان اند. جواب آنست که همچنانکه در ملّت اسلام کس بود که عدل بود و کس که فاسق، در ملّت کفر همچنین هست که عدل بود وهست که فاسق و متهتك و مرتکب فواحش دین خویش. معنی آنست که: اکثرهم مع کفره فاسق فی دینه غیر لازم لشرائع دینه، قلیل الوفاء، ناقض لعهده، کاذب فی قوله. وفیه دلالة علی انّ من الکفّار من یفی بوعده.

«ثم بعثنا من بعدهم» - یعنی من بعد قوم **شعیب** وقوم **لوط** وغیرهم ممّن تقدّم

ذکرهم، « موسی بآیاتنا » یرید ماکان معه من المعجزات الواضحات وهی العصا والید البیضاء وغیرهما. وقیل: «بآیاتنا» ای بدیننا، «الی فرعون» واسمه **الولید بن مصعب بن ریان**، وقیل: اسمه **قابوس**، « وملائه » اکابر من قومه. «فظلموا بها»ـ این « با » از بهر آنست که این ظلم بمعنی جحد است یعنی: فجحدوا بها، چنانکه جائی دیگر گفت: « وآتینا ثمود النّاقة مبصرة فظلموا بها» . جائی دیگر گفت: « بآیاتنا یظلمون » ای: یجحدون ، وقیل : ظلموا انفسهم بتکذیبهم بها. « فانظر » بعین قلبک « کیف کان عاقبة » فسادهم ؟ و کیف فعلنا بهم من الاهلاک والاستیصال ؟

« وقال موسی یافرعون » ـچون **موسی** بر **فرعون** در شد که اللّه او را فرستاده بود، بوی گفت: « یا فرعون انّی رسول من ربّ العالمین » من رسول خداوند جهانیانم بتو.

«حقیق علی ان لا اقول علی اللّه الا الحق »ـ ای انا حقیق جدیر بأن لا اقول علی اللّه الا ما هوالحق ، و هو انّه واحد لاشریك له . و برقراءت **مدنی** « حقیق علیّ » مشدّد، یعنی: حق واجب علیّ ان لااقول. میگوید : حقی است واجب بر من که نگویم بر خدا مگر راستی. « قد جئتکم ببیّنة من ربّکم » وهی العصا والیدالبیضاء، « فأرسل معی بنی اسرائیل» ای اطلقهم ولاتستعبدهم و خلّهم یرجعوا معی الی الارض المقدّسة .

وهب منبه گفت: فرعون **موسی** همان **فرعون** بود که بروزگار **یوسف** خاسته بود. چون یوسف(ع) از دنیا بیرون شد واسباط برسیدند وهیچ نماندند، ونسل و نژاد ایشان بسیار شد ، فرعون بر ایشان مستولی گشت، و ایشانرا ببندگی و خواری برخدمت و برکارخود داشت،و برایشان خراج وجزیت نهاد، وازآن روز باز که یوسف در مصر شد و این **ولید مصعب** در **مصر** فرعون بود، تا آن روز که موسی برسولی درمصر شد چهارصد سال بود، وفرعون همان فرعون بود برایشان غالب گشته و قوت گرفته و دعوی خدائی کرده. چون موسی گفت: من رسول خدااام بتو، وبیّنت ومعجزت دارم بدرستی نبوت

خویش ، فرعون جواب داد: «ان کنت جئت بآیة فأت بها ان کنت من الصّادقین» فی دعوتك. اگر راست میگوئی که پیغامبرم نشانی بیار. موسی را عصا دردست بود، گفت: ماهذه بیدی؟ این چیست که بدست دارم ؟ فرعون گفت : هذه عصا . چوبی است. موسی از دست بیفکند عصا چنانکه الله گفت : «فألقی عصاه فاذا هو ثعبان مبین» ماری نر گشت آن عصا اژدهائی بزرگ آشکارا و روشن ، که در آن هیچ گمان نبود که مار است دهن باز کرده ، وروی بفرعون نهاده ، و بنهیب همی رود تا قصر و تخت وی فرو برد . فرعون چون آن بدید از سریر خویش بخواری و بیم بیفتاد و بگریخت، وبه پلیدی خود آلوده گشت. وآن مار قصد مردمان همی کرد که خدمتکاران وی بودند. همه بفریاد آمدند. قومی هم برجای بمردند ازبیم ، وقومی بگریختند. آخر **فرعون** گفت: یا **موسی**! خذها وأنا اومن بك وارسل معك بنی اسرائیل. موسی بر گرفت وعصا گشت چنانکه بود.

پس فرعون گفت: هل معك آیة اخری ؟ هیچ آیت دیگرهست باتو که نشان صدق تو باشد ؟ موسی گفت :آری نشان دیگردارم . دست زیر بازوی خود گرفت وآنگه بیرون کشید ، اینست که الله گفت: « و نزع یده » اینجا درسخن اختصار است ، که این نزع پس از ضمّ بوده است ، که اوّل ضمّ بود چنانکه گفت: « و اضمم یدك الی جناحك » چون دست از زیر بازوی خود بیرون کشید ، آنرا دید سفید (۱) تابنده و روشن ، یقول الله تعالی: «فاذا هی بیضاء للناظرین » ای لها شعاع یغلب الشمس. ثم ردّها الی جیبه او تحت ابطه فعادت یده کما کانت، فدلّ علی انه آیة و معجزة .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « و ما ارسلنا فی قریة من نبی» الایة- بدان که سرّ رسالت پیغامبران وحکمت فرستادن ایشان بخلق آنست که رب العالمین جل جلاله و عظم شأنه خلق را

۱- ج : سپید .

بیافرید، و ایشانرا بدوصنف بیرون داد: صنفی اهل سعادت سزای رحمت و کرامت، و صنفی اهل شقاوت سزای عقوبت و نقمت. پیغامبران را فرستاد بایشان بشارت و نذارت را، چنانکه گفت: «رسلا مبشرین ومنذرین لئلا یکون للنّاس علی الله حجة بعد الرّسل». بشارت سعدا راست اظهار مغفرت ورحمت را، ونذارت اشقیا را اظهار عزت وقدرت را. سعدا را گفت: «وبشّر المؤمنین بأن لهم من الله فضلا کبیراً». اشقیا را گفت: «بشّر المنافقین بأن لهم عذاباً الیماً». و اگر الله خواستندی خلق ایمان آوردندی بی پیغامبران و بی سفیران و رسولان، لکن خواست که از بندگان خود لختی را گرامی گرداند برسالت خویش، و برفرق ایشان نهد تاج کرامت خویش. نه بینی که هر یکی را از ایشان شرفی دیگر داد و نواختی وتخصیصی دیگر؟! **خلیل**(ع) را گفت: دوست من است: «واتخذ الله ابراهیم خلیلا». **آدم**(ع) را گفت: صفیّ من است: «ان الله اصطفیٰ آدم». **موسی**(ع) را گفت: کلیم من است: «و کلم الله موسی تکلیماً». **عیسی**(ع) را گفت: «و روح منه». **مصطفی**(ص) را گفت: حبیب من است: «ما ودّعك ربّك وما قلی».

هر آئینه این تخصیص وتشریف عز و مرتبت ایشان راست نه نظام ملك خویش را، که ملك او بجلال احدیت و کمال صمدیّت او خود راست است، از خلق پیوندی نباید:

ولوجها من وجهها قمر ولعینها من عینها کحل.

«ثم بدّلنا مکان السیّئة الحسنة» الایة ـ قومی را در سرّاء و ضرّاء آزمایش کردند بهردوحال کفور آمدند. نه قدر نعمت شناختند و نه بامحنت درساختند، تا روز نعمت ایشان بسر آمد، وشب محنت را خود صبح برنامد. ایشان را میگوید: «فأخذناهم بغتة و هم لایشعرون». باز قومی دیگر بمحنت صبر کردند، و درنعمت شکر، تا بصبر درجات اعلی یافتند، و بشکر قربت و مواصلت دیدند.

فضیل عیاض میگوید: مردی ازین پارسایان روزگار و نیك مردان وقت درمی

سیم برداشت، ببازارشد تاطعام خرد. دومرد را دید بهم‌درآویخته، و با یکدیگر جدالی‌و خصومتی‌در گرفته، گفت: این‌خصومت‌شما از بهر چیست؟ گفتند ازبهر یك درم سیم. آن یك درم که داشت بایشان داد، ومیان‌ایشان‌صلح افکند. بخانه بازآمد وقصه باعیال خود بگفت. عیال‌وی گفت: اصبت واحسنت‌و وفّقت. و در همهٔ خانهٔایشان برداشتنی و نهادنی هیچ نبود مگر اندکی ریسمان. آن بوی داد تا بآن طعام خرد. ریسمان ببازار برد و هیچ کس‌نخرید. بازگشت تا بخانه بازآید، مردی‌را دید که‌ماهی میفروخت، و ماهی‌وی کاسد بود، کس نمیخرید همچنانکه ریسمان‌وی. گفت: ای‌خواجه! ماهی تونمیخرندو ریسمان من نمیخرند. چه بینی اگر با یکدیگر معاملت کنیم؟ ریسمان بوی داد و ماهی بستد. بخانه‌آورد، شکم وی‌بشکافتند دانهٔمروارید پرقیمت ازشکم وی بیرون آمد. بجوهریان برد، بصد هزار درم‌آنرا بر گرفتند. بخانه باز آورد. مرد وزن هردو خدای را شکر وسپاسداری کردند، و درعبادت و تواضع بیفزودند. سائلی بر درسرای ایشان بایستاد، گفت: رجل مسکین محتاج ذوعیال. مردی‌ام در مانده و درویش دارندهٔ عیال. با من رفق کنید. زن با مردمینگرد ومیگوید: هذه والله قصتنا الّتی کنّا فیها. ماهمچنین بودیم تا الله مارا نعمت‌داد، وآسانی و فراخی. شکر نعمت‌را بادرویش قسمت کنیم آنچه داریم. پس‌آنرا بدوقسم نهادند یك قسم بدرویش دادند ویك قسم از بهرخود بگذاشتند. آن درویش پاره‌ای برفت و بازگشت گفت: من سائل نه‌ام که من فرستادهٔ خدا ام بشما. الله شما را آزمایش کرد در سرّا و در ضرّا. در سرّا شکور دید شما را و در ضرّا صبور. در دنیا شما را بی نیاز کرد و فردا در عقبی آن بینید که: «لا عین‌رأت و لا اذن سمعت ولاخطرعلی قلب بشر».

«ولو أن‌اهل القری‌آمنوا» الایة - لو أنهم صدقوا وعدی، «واتّقوا» مخالفتی لنوّرت قلوبهم بمشاهدتی، وهو برکة‌السماء، و زیّنت جوارحهم بخدمتی، وهو برکة

الارض. مشاهدهٔ دل بر کت آسمان خواند، که دل از عالم علوی است، و اصل آن از نور، و خدمت جوارح بر کت زمین خواند، که جوارح از عالم سفلی است، و اصل آن از خاك. «لفتحنا علیهم برکات» - از روی اشارت میگوید: اعتبار نه بکثرت است که اعتبار ببر کت است. نگفت ایشانرا نعمت مضاعف کنیم بلکه گفت: بر کت درنعمت کنیم.

روز **خندق** هزارمرد از یاران رسول صلوات الله و سلامه علیه کارمیکردند. همه گرسنه شدند وطعامی نبود **جابر بن عبدالله** گفت: یارسول الله! مارا یك صاع جو نهاده ویك سر گوسفند، چه فرمائی؟ گفت: رو آن جو آرد کن وخمیرساز، و گوسفند بکش و پاك کن و دیگ برسر آتش نه. **مصطفی** رفت و دست مبارك خویش برسر آن خمیر نهاد، و انگشت خویش بدهن خویش تر کرد، و بسر دیك فراز آورد. آنگه یاران را گروه گروه میخواندند، و از آن خمیر نان می‌پختند، و ازآن دیگ میخوردند، تا هزارمرد ازآن بخوردند، وآن نیز چیزی برسر آمد، تا بدانی که کار بر کت دارد نه کثرت.

«افأمن اهل القری أن یأتیهم بأسنا بیاتاً» - **مالك دینار** پدرخویش را گفت: یا ابت! ان الناس ینامون، مالك لاتنام؟! پدرجواب داد: ان اباك یخاف البیات. گفت: ای پدر! چرا بشب نخسبی و تن را در خواب آسایش ندهی؟! گفت جان بابا! پدرت از شبیخون میترسد: «افأمنوا مکر الله» الایة. من عرف علوّ قدره خشی خفیّ مکره، ومن امن خفیّ مکره نسی عظیم قدره.

قال **النصراباذی**: کیف یأمن الجانی المکر؟! وایّ جنایة اکبر من جنایة من شاهد شیئا من افعاله؟! هل هو الا متوثب علی الرّبوبیة ومنازع للوحدانیة؟ وقال **الجنید**: احسن العباد حالا من وقف مع الله علی حفظ الحدود والوفاء بالعهود، و الله عزّ وجلّ یقول: «و ما وجدنا لأکثرهم من عهد و ان وجدنا اکثرهم لفاسقین».

١١- النوبة الاولى

قوله تعالى : « **قال الملأ من قوم فرعون** » سالاران قوم فرعون گفتند: « **انّ هذا لساحر عليم** (١٠٩) اینست بدرستی جادوئی دانا استاد .

« **يريد أن يخرجكم من ارضكم** » میخواهد که بیرون کند شما را از زمین شما « **فماذا تأمرون** (١١٠) » [فرعون گفت ایشان را :] چه چیز فرمائید؟

«**قالوا**» ایشان گفتند فرعون را : « **ارجه و أخاه** » باز دار ویرا و برادر ویرا « **و أرسل فی المداین** » و بفرست در شهر های زمین مصر « **حاشرين** (١١١) » فراهم کنند گان و جادو جویند گان .

« **يأتوك بكلّ ساحر عليم** (١١٢) » تا بتو آرند هر جادوئی دانا که هست .

« **وجآء السّحرة فرعون** » جادوان آمدند بفرعون ، « **قالوا** » گفتند او را : «**ائن لنا لأجراً**» مارا برین جادوئی که میخواهی مزدی هست؟ «**ان كنا نحن الغالبين**(١١٣)» اگر ما موسی را و برادر ویرا غلبه کنند گانیم باز مالند گان و کم آورند گان.

« **قال نعم و انكم لمن المقرّبين** (١١٤) » گفت : آری ، و شما پس از آن از نزدیك کرد گان اید بمن .

« **قالوا ياموسى** »جادوان گفتند [آنوقت که روی بروی آوردند]. ای **موسی!** « **امّا أن تلقی** » توعصای خویش بیو کنی پیش « **و امّا ان نكون نحن الملقين** (١١٥)» یاما آن خود بیفکنیم ؟

« **قال القوا** » گفت : شما پیش بیفکنید « **فلمّا القوا** » چون بیفکندند « **سحروا اعين الناس** » چشم مردمان بر بستند وفرا دیدار چشم مردمان جادوئی نمودند « **واسترهبوهم** » و مردمان را بترسانیدند « **وجاؤا بسحر عظيم**(١١٦) » و جادوئی آوردند بزرگ .

« **وأوحينا الی موسی** » وپیغام فرستادیم بموسی « **ان الق عصاك** » که عصای خود بیفکن « **فاذا هی تلقف ما یأفکون** (١١٧) » که آن عصا فرو برد هرچه ایشان بدروغ ساخته‌اندو بجادوئی نموده .

« **فوقع الحق** » حق آشکارا شد و هست « **و بطل ما کانوا یعملون** (١١٨) » وآنچه ایشان میکردند تباه گشت و نیست .

« **فغلبوا هنالك** » ایشانرا باز شکستند آنجا « **وانقلبوا** » وباز گشتند [جادوان] « **صاغرین** (١١٩) » خوارمانده و کم آمده .

« **وألقی السحرة ساجدین** (١٢٠) » وجادوان را بسجود افکندند .

« **قالوا** » گفتند همه : « **آمنّا بربّ العالمین** (١٢١) » بگرویدیم بخداوند جهانیان .

« **ربّ موسی وهرون** (١٢٢) » خداوند موسی و هرون .

« **قال فرعون** » فرعون جادوان را گفت : « **آمنتم به** » بگرویدید باو « **قبل أن آذن لکم** » پیش از آنکه‌دستوری دادم شما را « **انّ هذا لمکر** » شما درنهان با موسی سازی ساخته‌اید « **مکرتموه فی المدینة** » و این ساز نهانی بهم کرده‌اید درین شارستان « **لتخرجوا منها اهلها** » تا اهل آن از آن بدر بیرون کنید « **فسوف تعلمون** (١٢٣) » آری آگاه شید .

« **لأقطّعنّ ایدیکم وأرجلکم** » ببرم وپاره پاره کنم دستها وپایهای‌شما « **من خلاف** » از یکی‌چپ وازیکی راست « **ثم لأصلّبنّکم اجمعین** (١٢٤) » وآنکه شما را دست و پای زده بیاویزم همگان .

« **قالوا** » جواب دادند جادوان « **انّا الی ربّنا منقلبون** (١٢٥) » ما باخدای خویش گشتیم .

«**وما تنقم منّا**» نیست چیزی که ازما نپسندی «**الّا أن آمنا**» مگر آنکه ما بگرویدیم «**بآیات ربّنا**» پیغامهای خداوند خویش و نشانه‌های او« **لمّا جآءتنا**» آنگه که بما آمد. «**ربّنا**» خداوند ما ! «**افرغ علینا صبراً**» فروریز بر ما شکیبائی فراخ «**وتوفّنا مسلمین**» و مارا برمسلمانی بمیران .

النوبة الثانية

قوله تعالی : «قال الملأ من قوم فرعون» ـ چون **موسی** (ع) بیّنت خویش آشکارا کرد ، وحجت خود بنمود ازید بیضا وعصا ، و **فرعون** را گفت : «ارسل معی بنی‌اسرائیل» ، فرعون درآن کارفرو ماند. همت قتل موسی کرد . سالاران ومهتران قوم ویرا گفتند : کشتن را روی نیست که باین معنی شبهتی در مردم آری . پندارند که وی راستگوی بود چون اورا بکشتی ، بگذار تا کذب وی و سحر وی آشکارا شود و مردم بدانند که این مرد جادو است جادوی دانا حاذق. میخواهد که باین جادوئی واستادی خویش‌شما را یعنی فرعون و **قبطیان** از زمین **مصر** بیرون کند و ملك شما را زیر زبر گرداند ، یعنی که چون میخواهد که بنی اسرائیل را بیرون برد ، آن بیرون کردن‌شما است ، که‌معاش شما ازخراج وجزیت‌ایشان‌است، ونیز دشمنان‌شما اند. چون معاش شما بریده گردد و دشمن دست یابد ناچار شما را بیرون کرده باشند. پس‌فرعون گفت: «فما ذا تأمرون» ـ اینجا اضماراست، یعنی : قال فرعون: فما ذا تأمرون ؟ معنی «تأمرون» تشیرون است، که فرعون ملأ خودرا بر خود امرندیدید(۱). اکنون شما چه اشارت کنید چه بینید و رأی شما در این‌کار چیست ؟ «قالوا ارجه» ـ بهمزه قراءت **مکی**و **بصری** و **شامی** و **یحیی** ، اما «هاء» **مکی** باشباع ضمّه خواند متّصل بواو چنانکه اصل اوست .

۱- چنین است در الف و ج ، ومراد «ندیدی» است .

ابن عامر باختلاس کسره. **بصری و یحیی** باختلاس ضمه، باقی «ارجه» بی همزه خوانند، امّا «هاء» باین قراءت **حمزه** و **حماد** و **حفص** بسکون خوانند، و **قالون** باختلاس کسره، **ورش** و **کسائی** و **اسمعیل** باشباع کسره. ودرهردوقراءت بهمز وبی همز معنی آن تأخیر است، تقول: ارجیت الامر و أرجأته، اذا اخّرته. والامر من «ارجی» «ارج» ومن «ارجأ» «ارجأ». معنی آنست که اخّره ولا تعجل. و قیل: معناه احبسه ولاتقتله، «واخاه» یعنی هرون، ای اخّر امره و امراخیه حتی یظهر کذبهما. و گفته‌اند: «ارجه» بی همزه از رجاء است یعنی اطمعه. میگوید: اورا طامع کن و وعده می‌ده تا فرو ایستد. «وارسل فی المدائن» ای فی مدائن ملکتك حاشرین، ای الشرط الّذین یجمعون السحرة. والحشر الجمع، و منه یوم الحشر.

گفته‌اند که: در ممالك وی و نواحی مصر مدینه‌هائی بود که جادوان درآن مسکن داشتند. هر که ویرا حادثه‌ای رسیدی و کاری صعب پیش آمدی کس فرستادی بجادوان، و ایشانرا جمع کردی، تا ایشان تدبیر کارها ومکرها ساختندی. «یأتوك بکل ساحر علیم» - **حمزه** و **کسائی** «سحار علیم» خوانند، وسحار بناءِ مبالغت است یعنی ازین هرجادوی حاذق پرحیل بجادوی مشهور ومعروف، وقیل: الساحر الّذی یعلم ولا یعلّم، والسحّار الذی یعلم ویعلّم.

خلاف است میان علماءِ تفسیر که عدد جادوان چند بود. **مقاتل** گفت: هفتاد و دو کس بودند، دو کس سران و مهتران ایشان بودند از **قبط** وهفتاد از **بنی اسرائیل**. **کعب** گفت: دوازده هزار بودند. **سدی** گفت سی و اند هزار مرد بودند. **عکرمه** گفت: هفتاد هزار. **ابن المندر** (١) گفت: هشتاد هزار. با هر یکی از ایشان حبلی و عصائی بود، و نام مهتر ایشان **شمعون**. آمدند این جادوان بحضرة فرعون، چنانکه رب العالمین گفت:

١ - ج: ابن المنکدر.

« وجـاء السحرة فرعون » ، و گفتند « انّ لنا لأجراً » بیك همزه قراءت **مکی ومدنی وحفص** است برمعنی خبر، یعنی: ما را لابد برین جادوی مزدی‌است. باقی بدو همزه خوانند بر طریق استفهام بمعنی تقریر . چون ایشان جعل و مزد خود را بروی تقریر کردند ، **فرعون** گفت : نعم ، آری ، چنان است که میگوئید ، و شما را آنست که میخواهید، « و انکم لمن المقربین» ای: ولکم من‌الاجرالمنزلة‌الرفیعة عندی. **کلبی** گفت: یعنی انتم اول من یدخل علیّ و آخر من یخرج .

« قالوا یا موسی » ـ اینجا اختصاری است عظیم که: آنکه ترتیب بدادند و آنرا موعدی ساختند چنانکه الله گفت: «موعدکم یوم‌الزّینة». این روز زینت روز عید ایشان بود ، و گفته‌اند : روز نوروز موافق روز عاشورا ، همانست که رب العزة گفت : « فجمع‌السّحرة لمیقات یوم معلوم» . میگوید : فراهم‌آوردند جادوان را هنگام روزی را دانسته ونامزد کرده .

جای‌دیگر گفت: « فاجمعوا کیدکم‌ثم ائتوا صفّاً ، » **فرعون** گفت ایشانرا: همه هام سخن وهام دل‌وهام‌آهنگ باشید درسازخویش. پس‌همه بهم بهامون‌آئیدبیکبار بر کتار . همه بیامدند و گفتند : « یا **موسی** امّا ان تلقی » یعنی عصاك « و امّا ان نکون نحن الملقین » لعصیّنا وحبالنا . چون روی بروی آوردند ، بموسی(۱) گفتند: یا موسی تو پیشتر عصای خودبیفکنی یا ما پیشتر بیفکنیم‌آنچه با ما است ؟

موسی گفت: « القوا » ان کنتم محقّین . القوا ما یصح و یجوز. بیو کنید(۲). اگرشما برحق‌ایدآنچه راست است و درست و روا . ایشان آن چوبها ورسنهای فراوان بیو کندند (۳) در آن هامون ، می‌نمودند بموسی از جادوی ایشان که آن همه مارهااند زنده، که نهیب می‌بردند بموسی ودرو می‌یازیدند.

۱ـج : باموسی . ۲ـج : بیفکنید . ۳ـج : بیفکندند .

و معنی سحر چیزی نمودن است که آن چیز نبود، و آنگه آنرا مثل سازند چیزی را که آن درشگفتی بغایت بود ، چنانکه **مصطفی** (ص) گفت : « انّ من‌البیان لسحراً » .

« فلمّا القوا سحروا اعین‌النّاس و استرهبوهم »- این سین زیادة است، یعنی : ارهبوهم وافزعوهم. « وجاؤا بسحرعظیم»- میگوید: جادوئی آوردند عظیم ، یعنی درچشم آنکس که می‌دیدعظیم می‌نمود، که آن دشت وصحرا همه‌مار می‌نمودند از زمین خیزان ، بموسی یازان .

«وأوحینا الی‌موسی»- القینا فی‌قلبه، و قیل جاءه **جبرئیل**. جبرئیل گفت : ای موسی‌عصا بیو کن(۱) . « فألقا ها فاذا هی تلقف»-اصلهٔ تتلقف‌ای تبتلع ، وقراءت **حفص** بسکون‌لام‌است، «فاذا هی‌تلقف» ای: تبلع ما یأفکون‌ای‌یکذبون فیه. میگوید:آن‌عصا فرو برد هرچه ایشان بدروغ ساخته بودند وبجادوئی نموده . میگویند : چهل شتر وار بود آنجا بیو کنده (۲). وعصای موسی‌آن‌همه بیکبار فرو برد. «افك» بر گردانیدن است‌در لغت‌عرب. ودروغ‌را ازبهرآن افك گویند که‌از راستی‌بر گردانیده باشند، یعنی که‌ایشان گفتند : این چوبها و رسنها ماران (۳) اند ، و دروغ میگفتند ، که مار نبودند . پس **موسی**عصا بر گرفت‌و بحال خود باز شد، چوب گشت .

«فوقع‌الحقّ»- ای‌ظهر‌الحقّ بأنه لیس‌بسحر، و قیل: علا و غلب.کارموسی بالا گرفت وغلبه کرد بر ایشان، وپیدا شد بدرستی و راستی که‌آنچه موسی کرد نه‌سحراست وموسی نه‌ساحر، بلکه‌کار الهی‌است ، وعصای موسی که‌مار گشت بحقیقت‌مار گشت بفرمان حق واظهار معجزهٔ موسی ، « وبطل ماکانوا یعملون » وآنچه ایشان کرده بودند باطل بود وبی‌حاصل سحرهٔ فرعون که‌آن‌حال‌چنان دیدند گفتند: اگرفعل موسی سحر بودی

۱-ج : بیفکن . ۲-ج : بیفکنده . ۳- ج : مارهااند .

آن چوبها و رسنهای ما بحال خود بازشدی، و اصل آن بنماندی، اکنون که از آن هیچ نماند، ودرعصای موسی پیدا نگشت، جزار حق و راستی نیست وکار وی سحر نیست.

« فغلبوا هنالك »- ای: عند ذلك. « وانقلبوا صاغرین»-ای: رجعوا الی منازلهم بالذّل قد فضحهم الله و ادحض حجتهم. صاغر و داخر نامی است بنزدیك عرب کم آمده را از کسی دیگر.

« و ألقی السحرة »- این القاء ایدر نامی است هدایت وتوفیق را «ساجدین» ای: خرّوا لله عابدین سامعین مطیعین.

گفته اند که: چون حق ظاهر گشت و باطل نیست شد، و **موسی** غلبه کرد برایشان، **موسی** و **هارون** هر دوخدایرا سجود شکر کردند، وسحره بموافقت موسی سجود کردند، آنگه گفتند:

« آمنّا برب العالمین»- فرعون گفت: ایّای تعنون؟ انا ربّ العالمین. چون **فرعون** این ظن خطا برد، ایشان گفتند: «رب موسی وهرون». « قال فرعون آمنتم»- برخبر بی استفهام قراءت **حفص** است، و بدو همزه بمعنی استفهام قراءت **حمزه وکسائی وبوبکر**. باقی بمدتمام خوانند، یعنی که **فرعون** ایشانرا توبیخ کرد وانکارنمودبتصدیق موسی وایمان ایشان بی دستوری و بی فرمان فرعون، و گفت: ایمان آوردید بموسی پیش از آنکه شما را دستوری دادم.

مقاتل گفت: موسی بمهتر جادوان **شمعون** گفت: تؤمن بی ان غلبتك؟ اگرمن بر توغلبه کنم و ترا کم آرم بمن ایمان آری؟ شمعون گفت: من جادوئی بیارم که هیچ جادوی بآن نرسد وغلبه نکند، پس اگر تو غلبه کنی ناچار ایمان آرم، که آن نه سحر باشد که بر سحر ما غلبه کند، و **فرعون** در ایشان می نگرست که ایشان این سخن میگفتند، از این جهت گفت: « انّ هذا لمکر مکرتموه فی المدینة » ای صنیع وخدیعة

صنعتموه فیما بینکم و بین‌موسی‌فی‌مصر قبل خروجکم الی‌هذا الموضع ، « لتخرجوا منها اهلها » ای : لتستولوا علی‌مصر فتخرجوا منها اهلها ، وتتغلبوا علیها بسحر کم . آنکه ایشان را تهدید کرد : « فسوف تعلمون » ما افعل بکم .

« لأقطّعنّ ایدیکم و ارجلکم من خلاف » ـ علی مخالفة و هو أن یقطع من کل شقّ طرف و هو اوّل من فعل هذا . واحتمال کند که معنی آنست : « من خلاف» ای من‌اجل‌خلاف ظهر منکم. « ثمّ لأصلّبنّکم اجمعین» ـ ای: اعلّقکم علی‌خشب منصوب . جای دیگر گفت : « ولأ صلّبنّکم فی جذوع النّخل » .

« قالوا انّا الی ربّنا منقلبون » ـ یعنی بالموت فیثیبنا الله ولا نبالی بوعیدك .

«وما تنقم منّا» ـ یقال‌نقمت انقم‌ونقمت انقم‌لغتان ای ما تکره منّا امراً، وقیل: ما تطعن‌علینا ، وقیل: ما تنکرمنّا منکرا الا ایماننا بربّنا ، و قیل : الا ان‌آمنّا بآیات ربّنا : ما اتی به موسی من‌العصا والید . « ربّنا افرغ علینا صبراً » ـ اصبب علینا الصّبر عندالصّلب والقطع حتّی‌لانرجع کفّاراً ، « و توفّنا مسلمین » علی دین موسی وهرون .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « قال الملأ من قوم فرعون» الایة ـ اذا اراداللّه هوان عبد لا یزید للمحق حجّة الّا و یزید بذلك للمبطل فیه شبهة. حجتها روشن است و معجزه پیدا و کرامت ظاهر، لکن‌چه سود دارد کسی را که راندهٔ ازل گشت و خستهٔ ابد! هر چند که موسی آیت و معجزه بیش نمود ایشانرا حیرت و ضلالت بیش فزود . موسی در حق و حقیقت ید بیضا می‌نمود و ایشان‌اورا رتبت ساحری بر‌ترمی‌نهادند که : «انّ هذا لساحر علیم» ، اینت‌جادوی‌استاد، اینت ساحر دانا . همانست که کفّار قریش‌از **مصطفی** (ص) انشقاق‌قمرخواستند، چون بدیدندآنرا چنانکه خواستند ، گفتند: « هذاسحرمستمرّ » ،

. تابدانی که‌کار نمودن دارد نه دیدن. ازآن ندیدند که شان ننمودند ، و ازآن‌راه نبردند که‌شان بر راه نداشتند . سحرهٔ فرعون‌را بنمودند، لاجرم ببین که چون دیدند ؟! و کجا رسیدند ؟! انوار عزت دین ناگاه دردل خود بدیدند ، و بمقام شهدا و صدیقان رسیدند. عهد نامهٔ ازل دیدند و بدولت خانهٔ ابد رسیدند . کلید گنج اسرار دیدند و در فردوس با ابرار بجوار جبّار رسیدند . چون درآن میدان حاضر شدند واسباب جادوئی بغایت بساختند، ومیمنه ومیسره راست کردند، مهتر ایشان گفت : بنگرید تا عدد لشکرموسی چند برآید؟ گفتند اورا لشکر نیست، مردی می‌بینیم تنها، عصائی‌در دست. گفت:آه ازآن تنهائی و یکتائی‌او. مرد یکتا هرگز تنها نبود گر چه تنها رود بی یار نبود . دانید چه باید کرد؟ او را حرمتی بباید داشت وخود راکاری بباید ساخت.

«امّا ان‌تلقی و امّا ان نکون نحن الملقین »ـموسی چون از ایشان این شنید گفت : از اینان‌بوی‌آشنائی‌می‌آید که‌حرمت می‌شناسند. پس‌چون‌جمال‌ارادت بر دلهای ایشان کمین گشاد ، وجلال عزت دین برقع تعزز فرو گشاد، و جمال خود بایشان نمود خورشید دولت دین‌ازافق‌عنایتشان‌برآمد. ماهروی‌معرفت ناگاه‌از در درآمد. پیک‌سعادت دررسید واز دوست خبر آمد که: خیز بیا جانا که خانه آراسته‌ام، بسی ناز و راز که من ازبهر توساخته‌ام. شکر این نعمت‌را بسجود در افتادند و گفتند: «آمنّا برب ّالعالمین».

فرعون گفت: «لأقطّعن ّایدیکم و أرجلکم‌من‌خلاف»ـا کنون که‌سرازچنبروفای‌مابیرون بردید وبرمخالفت‌قدم نهادید، ماسیاست‌قهرخودبردستها وپایهای‌شمامستولی کنیم. گفتند: ای‌فرعون! قصّهٔ‌عشق‌ما دراز است، ودیدهٔ فرعون‌درآن‌دقیقه نبیند:«آمنّا برب ّالعالمین». ای فرعون! اگر سر تن را ببری، سر دل را چه کنی ؟آن دستی که بچون تو بدبختی برداشته‌ایم بریده به، و آن پائی که بر بساط چون تو مدبری نهاده‌ایم پی‌آن بر کشیده به، و آن زبان که‌برتعظیم‌شأن‌چون‌توی ثنا گفته گنگ ولال به . آن مدبر سیاست قهر

خود بر وجود آن عزیزان همی‌راند، ونعت قدم بحکم کرم میگفت : اگر دست و پای وزبان و سمع شما درین دعوی برفت باك مدارید که من شما را سمعی دهم به ازآن و بصری به ازآن که : بی یسمع وبی یُبصر، چنانکه درخبراست : «کنت له سمعاً یسمع بی، وبصراً یبصر بی، ویداً یبطش بی» ، ودرقرآن مجیداست «فلنحیینّه حیوةً طیّبةً» . روایت کنند از **مصطفی** صلوات‌الله و سلامه علیه که شب قرب و کرامت چون بآسمان چهارم رسیدم آوازی حزین بسمع ما رسید که : «آمنّا بربّ العالمین». جبرئیل گفت: یا سیّد ! این آواز امّت موسی است که درعشق این حروف فرو شده ، و در این حدیث بمانده، وتا ابد هم برین‌صفت باشند .

۱۲- النوبة الاولی

قوله‌تعالی: «**و قال الملأ من قوم فرعون**» سران قوم‌فرعون گفتند فرعون را: «**اتذر موسی وقومه**» موسی‌را وقوم‌اورامی بگذاری‌زنده؟ «**لیفسدوا فی الارض**» تاتباهی کنندرزمین« **و یذرك و آلهتك**» و گذاردترا وخدایان‌ترا؟ «**قال**» جواب‌داد فرعون، گفت:«**سنقتّل ابناء هم**»آری‌پسران ایشانرامی کشیم«**و نستحیی نساء هم**» و زنان ایشان زنده میگذاریم « **و انّا فوقهم قاهرون**(۱۲۷)» وپادشاهان آخر ما ایم و خداوندان زمین، و برزبر ایشان بقهر فروشکنند گان .

قال موسی لقومه» موسی گفت‌قوم‌خویش‌را: «**استعینوا بالله**» یاری‌خواهید از الله « **واصبروا** » و شکیبائی کنید « **انّ الارض لله** » بدرستی که زمین خدایرا ست « **یورثها من یشاء من‌عباده** » میراث دهد آنرا که خود خواهد از بندگان خویش « **والعاقبة للمتّقین**(۱۲۸) » و سرانجام پسندیده نیکوکاران راست.

« **قالوا** »جواب دادندقوم موسی‌موسی‌را : «**اوذینا من قبل ان تأتینا**» ما را

رنج مینمودند پیش از آنکه تو بما آمدی «**ومن بعد ما جئتنا**» وپس آنکه بما آمدی. «**قال عسی ربّکم ان یهلك عدوّکم**» جواب داد موسی مگر که خداوند شما هلاك کند دشمن شما «**ویستخلفکم فی الارض**» و شما را در زمین خلیفت نشاند پس ایشان «**فینظر کیف تعملون (١٢٩)**» و مینگرد تا چون کنید [در اداءِ شکر و رؤیت منت].

«**و لقد اخذنا آل فرعون**» و فراگرفتیم کسان فرعون را «**بالسنین**» بقحطها «**و نقص من الثّمرات**» وبکاست میوه ها «**لعلّهم یذّکّرون (١٣٠)**» تامگر پند پذیرند.

«**فاذا جاءتهم الحسنة**» چون نیکوئی بایشان آمدی(١) «**قالوا لنا هذه**» گفتند: حق ما و سزای ما و بهرهٔ ما اینست «**و ان تصبهم سیّئة**» و چون بایشان رسیدی(٢) از آن عذابها بدی «**یطّیّروا بموسی ومن معه**» بموسی و قوم او فال بد میگرفتند «**الا**» آگاه شوید(٣) و بدانید «**انّما طائرهم عندالله**» آن بد که بایشان رسد آن از نزدیك خدا ست «**ولکنّ اکثرهم لایعلمون (١٣١)**» لکن بیشتر ایشان نمیدانند.

«**و قالوا مهما تأتنا به من آیة**» و گفتند: هر که بما آری از نشانی یا پیغامی «**لتسحرنا بها**» تاما راچشم بر بندی و بما کژ راست نمائی «**فما نحن لك بمؤمنین (١٣٢)**» ما بنخواهیم گروید بتو.

«**فأرسلنا علیهم**» فرو گشادیم وپیوستیم وریشان(٤) «**الطّوفان**» طاعون وغرق «**والجراد**» وملخان پرنده «**والقمّل**» وملخ پیاده «**والضّفادع**» ومگلان(٥)

١ـ الف: آمدید. ٢ـ الف: رسیدید. ٣ـ الف: شید. ٤ ـ = برایشان.
٥ـ مگل بفتح اول بمعنی وزغ وغوك است (از برهان قاطع).

« **و الدّم** » و خون « **آیات مفصّلات** » نشانهای پیدا نموده از یکدیگر گسسته و مهلت‌در میان افکنده « **فاستکبروا** » گردن کشیدند « **وکانوا قوماً مجرمین** (۱۳۳)» وقومی بد کرداران بودند .

«**ولمّا وقع علیهم الرّجز** »وهر گه که‌عذابی‌دیگر برایشان‌افتادی، «**قالوا**» گفتندی: « **یا موسی ادع لنا ربّك** » ای‌موسی خدای‌خویش‌را خوان، ازوی خواه « **بما عهد عندك** » بآن پیمان که‌اوراست‌بنزدیك‌تو مارا « **لئن کشفت عنّاالرجز** » أگر بازبری از ما این عذاب « **لنؤمننّ لك** » ما بگرویم و ترا براست داریم « **ولنرسلنّ معك بنی اسرائیل** (۱۳۴) » وگسیل کنیم باتو بنی اسرائیل .

« **فلمّا کشفنا عنهم الرّجز** » چون باز بردیم از ایشان آن عذاب « **الی اجل هم بالغوه** » تا بآن درنگ که‌ایشان‌درخواسته بودند، و بآن رسند « **اذا هم ینکثون** (۱۳۵) » آن پیمان می‌شکستند واز پذیرفتن می‌باز آمدند .

« **فانتقمنا منهم** » کین کشیدیم از ایشان «**فأغرقناهم فی‌الیمّ** » غرق کردیم‌ایشانرا در دریا « **بأنّهم کذّبوا بآیاتنا** » بآنك ایشان‌بدروغ فرا داشتندسخنان ما « **وکانوا عنها غافلین** (۱۳۶) » واز آن ناآگاه نشستند .

النوبة الثانیة

قوله تعالی : « و قال‌الملأ من قوم فرعون» ـ پس‌از آنکه سحرهٔ فرعون ایمان آوردند موسی یك‌سال درمصر بود، وایشان را دعوت میکرد، وآیات ومعجزات می‌نمود. سران ومهتران قوم فرعون اغرا کردند برموسی مر فرعون را که: « اتذر موسی و قومه»؟ موسی وقوم ویرا زنده می‌بگذاری؟ «لیفسدوا فی‌الارض» تا درمصر تباهی‌میکنند؟ مردمانرا برمخالفت تودعوت میکنند؟ ودیگری‌را نه ترا پرستند وآنچه تو وا بنی‌اسرائیل کردی

ـ٥ ج : بر .

که پسران ایشانرا کشتی، ایشان باقوم تو همان کنند؛ و گفته‌اند که: این فساد ایدرشورانیدن رعیت است بر سلطان و نا ایمن کردن، و این را درقرآن نظایر است، «ما جئنا لنفسد فی الارض»، «ولاتفسدوا فی الارض» از آن است. «لیفسدوا» - این لام بدل «حتی» است. عرب لام‌در موضع حتّی نهند، و در موضع «أن» نهند، چنانکه آنجا گفت: «ما یرید الله لیجعل علیکم» یعنی: ان یجعل، «یرید الله لیبین لکم» یعنی ان یبین. «و یذرك» ای: و لیذرك. بیشتر اهل عربیت ورآن‌اند که عرب ازین نه ماضی گویند و نه فاعل، و در «دع» همچنین. و «یذرك وآلهتك» - قیل: ان فرعون کان یعبد حنّانة والحنانة الصّنم الصغیرة کان یعبده فی السرّ.

ابن عباس گفت که: فرعون گاوپرست بود وقوم خودرا بگاوپرستی فرمودی، و سامری ازینجا گوساله ساخت، و ایشانرا برعبادت آن داشت. و گفته‌اند که: فرعون بتانرا ساخته بود قوم خود را، وایشانرا عبادت بتان می‌فرمود و می گفت: انا ربّکم ورب هذه الاصنام، و لذلك قال: «انا ربّکم الاعلی»، وقیل: کان یعبد تیساً. وکان ابن عباس یقرأ: «ویذرك والاهتك» ای عبادتك، وکان یقول: ان فرعون کان یعبد ولا یُعبد. و این درمعنی ظاهر تراست. افسادرا فراموسی دادندوقوم او، گفت: «لیفسدوا» و «ذر» را فرا موسی دادند تنها، گفت: «ویذرك»، وعرب این را روادارند، چنانکه آنجا گفت: «استجیبوا لله و للرّسول اذا دعاکم» نگفت: دعواکم. پس فرعون جواب داد ملأ خود را که: «سنقتّل ابناء هم»، من قتّل یقتّل علی التکثیر، و قراء حجازی تخفیف است: «سنقتل ابناءهم»، «ونستحیی نساء هم» یعنی للمهنة و الخدمة. «و انّا فوقهم قاهرون» غالبون و علی ذلك قادرون.

«قال موسی لقومه استعینوا بالله و اصبروا». و گفته‌اند که فرعون پیش‌ازموسی و مبعث وی آن همه فرزندان بنی اسرائیل را بکشت بگفت منجمّان وکاهنان که می گفتند: زوال ملك تو بدست یکی از ایشان خواهد بود. و ایشانرا عذاب میکرد. روزگاری بس فراگذاشت تا آنگه که موسی برسالت بوی آمد و پیغام بگزارد ومعجزات بنمود. فرعون

از خشم **موسی** آن عذاب و قتل باز بنی اسرائیل نهاد و رنجانیدن بیفزود. ایشان از آن عذاب و رنج بموسی نالیدند. موسی گفت : « استعینوا بالله و اصبروا » علی دینکم والبلاءِ یعنی علی **فرعون** وقومه، « ان الارض » ای ارض مصر « لله یورثها من یشاء من عباده » . ایشانرا باین سخن که موسی گفت طمع افتاد در ملك و مال فرعون ، و قبطیان دل در آن بستند که بعاقبت با ایشان افتد ، یقول الله تعالی : « و العاقبة للمتقین » یعنی النصر والظفر . و قیل: الجنّة للمؤمنین الموحدین .

«قالوا اوذینا »ـ بنی اسرائیل دیگر باره بنالیدند بموسی از رنج وعذاب فرعون، گفتند: اوذینا بالقتل الاول من قبل ان تأتینا بالرّسالة و من بعد ما جئتنا بالرّسالة باعادة القتل و بالاتعاب فی العمل و اخذ المال. و این آن بود که فرعون ایشانرا فرا کارهای دشخوار داشته بود. قومی را فرمود که از کوه سنگ می آرند بپشت و گردن خویش، و از آن سنگ ستونها میسازند ومیتراشند، واز آن قصرها و بناها از بهر فرعون می‌سازند، و قومی را فرمود تا خشت میزدند وآنرا می پختند و در بناهای آن خشت پخته بکار می بردند. وقومی را نجّاری فرمود، وقومی را آهنگری. و ضعیفانی که طاقت عمل نداشتند بریشان ضریبه نهاد هرروز بردوام، اگر روزی بسر آمدی و ایشان ضریبهٔ آن روز نگزارده بودندی یکماه بعقوبت آن غل بر گردن ایشان نهادی. وزنان را فرمود تا ریسمان می‌ریسند واز بهر فرعون جامه می بافند . موسی که ایشانرا چنان دید گفت :

«عسی ربّکم ان یهلك عدوّکم»ـ این «عسی» درموضع رجاء نهاده‌اند، و«عسی» و «سوف» ازخدا واجب است. یقول: عسی ربّکم ان یهلك فرعون و قومه، «و یستخلفکم» بعد هلاکهم « فی الارض» ای : ارض مصر. موسی این وعده که ایشانرا داد از قول الله داد که میگوید جلّ جلاله : « و نرید ان نمنّ علی الّذین استضعفوا فی الارض ونجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین»، ثمّ قال: «فینظر کیف تعملون » ـ ای: یری ذلك بوقوعه منکم، لأنّ الله

لایجازی علی ما یعلمه منهم من خطیآتهم الّتی یعلم انّهم عاملوها لامحالة و انّما یجازیهم علی ما وقع منهم. پس ربّ العالمین ظنّ موسی تحقیق کرد، و فرعون را و قبطیان را بآب بکشت، و زمین **مصر** و ملک مصر بنی اسرائیل را مسلم شد تا بروزگار **داود** و **سلیمان** علیهما السّلام.

« و لقد اخذنا آل فرعون بالسّنین » ای بالقحط و الجدب. یقال: اسنت القوم اذا اجدبوا. قال الشاعر:

عمروا العلی هشموا الثّرید لقومه و رجال مکة مسنتون عجاف

عرب قحط را سَنة خوانند که بیشتر آن بود که از سالی کمتر نبود و در دعاء مصطفی است علیه الصّلوة و السّلام بر مشرکان **مکه**: « اجعلها علیهم سنین کسنی **یوسف**». و درین آیت بجمع گفت: « بالسّنین » از بهر آنکه ایشان سالها در آن قحط بودند. قیل: کان سبع سنین. « و نقص من الثّمرات » یعنی حبس المطر عنهم فنقص ثمارُهم.

قال **قتاده**: « بالسّنین » لأهل البوادی و اصحاب المواشی، و « نقص من الثّمرات » لأهل القری و الامصار. « لعلّهم یذّکّرون » فینتبهون و یرجعون. عن **عبدالله بن شداد** قال: فقد **معاذ بن جبل** او **سعد بن معاذ** رسول الله صلّی اللهُ علیه و سلم، فوجده قائماً یصلّی فی الحرّة، فتنحنح، فلمّا انصرف قال: یا رسول الله! رأیتک صلّیت صلوة لم تصلّ مثلها. قال: « صلّیت صلوة رغبة و رهبة. سألت ربّی فیها ثلاثاً فأعطانی ثنتین و منعنی واحدة سالته ان لایهلك امّتی جوعاً ففعل. ثمّ قرأ: « و لقد اخذنا آل فرعون بالسّنین » الآیة، و سالته ان لایسلّط علیهم عدواً من غیرهم ففعل، ثم قرأ: « هو الذی ارسل رسوله بالهدی » الآیة، و سألته أن لایجعل بأسهم بینهم، فمنعنی، ثمّ قرأ « قل هو القادرُ علی ان یبعث علیکم عذاباً من فوقکمْ » الآیة، ثمّ قال: لایزال هذا الدّین ظاهراً علی من ناوأهم ».

« فاذا جاءتهمُ الحسنةُ » ای الخصب و النّعمةُ و العافیة و الامن، « قالوا لنا هذه » و نحن

اهلها ومستحقوها ، « و ان تصبهم سیّئة » ای قحط والم وخوف «یطّیّروا» ای یتشاءموا «بموسی و من معه». **سعید بن جبیر** گفت: چهارصدسال درملك فرعون بود وتاموسی نیامد ویرا هیچ رنج واندوه نبود، وهیچ گرسنگی و بی کامی وهیچ درد و بیماری نبود، و اگر بودی همانا که دعوی خدائی نکردی. پس چون موسی آمد وآن رنجها و بیمها دید، و بوی قحط رسید گفت: این ازشومی موسی است وقوم او. و گفته اند: «فاذاجاءتهم الحسنة»- این حسنه مهلت است که میان هردو عذاب میخواستند، وایشانرا مهلت میدادند، که باز کفر گشتند الله باعذاب گشت. همانست که گفت: «و بلوناهم بالحسنات والسّیّئات» سیئات طوفان است وجراد و قمّل و ضفادع ودم، و حسنات مهلت‌ها است در میان آن. «قالوا لناهذه»- هر که که ایشانرا مهلت دادند، گفتند: حق ماوسزای ما اینست. «وان تصبهم سیّئة»- وچون بایشان رسیدی ازآن عذابهای بد از طوفان، جراد وغیر آن، « یطّیّروا بموسی ومن معه » - تشدید بر طا از بهر تاءِ نهانی است که اصل «یتطیّروا» است. وطیرة فال بد گرفتن است و آن آن بود که فال بد میگرفتند بموسی و قوم او، می گفتند : تا موسی بما آمد دو گروهی پدید آمد ، وآن طوفان و غیر آن همه از شومی موسی میدیدند. ربّ العزّة گفت: «الا انّما طائرهم عندالله»- این را دومعنی است یکی آنست که : السّیّئة الّتی یطّیّروا بها هی کانت من عندالله . آن بد که به ایشان رسید آن از نزدیك خدای بود ، از شومی موسی نبود .

دیگر معنی: آنچه ایشان آنرا شوم می‌شمارند آن شومی ایشان نزدیك خدای بجای است، یعنی عذاب آتش وعقوبت جاودان، وقیل: شومهم جاءهم بکفرهم بالله، «ولکن اکثرهم لایعلمون» ان الّذی اصابهم من الله. یقال: تطیّر به ای تشاءم به، و اصله ان الرّجل اذا خرج فی طلب امر تفأل بالسانح من الطیر وغیره والبارح، وسمّی ذلك الطیرة. قال رسول الله صلی الله علیه وسلّم: «الطیرة شرك» قاله ثلاثاً وقال: «العیافة والطرق والطیرة من الجبت».

وعن **ابن عباس** قال : كان رسول الله يتفأل ولا يتطير و كان يحب الاسم الحسن ، و يروى انّه قال : « (ص) لاطيرة و خيرها الفال » . قالوا : وما الفال ، قال : « الكلمة الصالحة يسمعها احد كم ».

« و قالوا مهما » اى كلما ومتى ما تاتنا به من آية . قبطيان گفتند بموسى: هر كه كه بما آرى و هر چه آرى بما از نشانى يا پيغامى « لتسحرنا بها » تا مارا بفريبى بآن و درما شبهت افكنى تا از دين فرعون بر گردانى، ما بنخواهيم گرويدن . و اين آن بود كه از موسى آيات ميخواستند چون آيات بياوردى ومعجزات بنمودى ايشان گفتندى : « هذا سحر » اين جادوئى است كه تو آوردى، خواهى كه باين سحر ما را از دين خود بر گردانى.

و فى «مهما» **قولان** : احدهما ان اصله ماما ، فأبدل من الالف الاول الهاء ليختلف اللفظ فيكون ما الاولى للجزاء والثانية لتأكيد الجزاء ، وليس شىء من حروف الجزاء الاّ و«ما» يزاد فيه، مثل ان ما، ومتى ما، والقول الثانى اصله مه بمعنى كفّ،ضمّت اليها «ما» الجزاء كانّهم قالوا : اكفف ما تأتنا به من آية. يقول: اىّ شىء جئتنا به لتسحرنا بها فما نحن لك بمؤمنين. پس موسى برايشان دعا كرد، و رب العالمين عذاب طوفان و غير آن برايشان فرو گشاد ، اينست كه رب العالمين گفت :

« فأرسلنا عليهم الطوفان » ـ **ابن عباس** گفت: طوفان باران عظيم است كه از آن سيل صعب خيزد و ديار و وطن خراب كند و مردم را غرق كند . **وهب** گفت: طوفان طاعون است و وبا كه بر ابكار آل فرعون فرو گشادند تا يكى از ايشان نماند ، و به قال **عطاء** و **مجاهد** . و روت **عائشة** انّ النّبى صلّى الله عليه وسلم قال : الطوفان الموت . **ابو قلابه** گفت : آبله بود كه در ايشان پديد آمد و پس ايشان درخلق بماند. «والجراد» هو المعروف. ذكر انّ الله عزّ وجلّ خلق آدم بعد الخلق كله، فلم يخلق الله بعد آدم الا الجراد، خلقه من فضلة فضلت من طينه، «والقمّل» وهو السوس الذى يخرج من الحنطة وقيل هو البرغوث وقيل هو الدّبا

و هوصغار الجراد، لااجنحة لها ، و قیل نوع من القراد وقیل هوالقمل ، و کذلك قرآءة **الحسن** . « والضفادع » جمع ضفدع وهوالمعروف .

روی **عکرمة** عن **ابن عباس** قال :کانت الضّفادع برّیّة فلمّا ارسلها اللّه‌تعالی علی آل فرعون سمعت و اطاعت فجعلت تقذف نفسها فی القدر و هی تغلی، و فی التنانیر و هی تفور، فأثابها اللّه تعالی بحسن طاعتها برد المآء وجعل نقیقها التسبیح. قال النبی صلی اللّه‌علیه و سلّم : «لا تقتلوا الضّفادع فان نقیقها الّذی تسمعون تسبیح»، و روی انّها کانت تنقل الماء الی **ابراهیم** حین القی فی النّار . و قال **سلیمان** علیه‌السلام : ان الضفدع یقول : سبحان المذکور بکل مکان، المعبود فی لجج البحار. «والدّم» فکانوا لایتناولون الطعام ولایشربون شراباً الا کان فیه دم ، و قیل هوالرّعاف ، « آیات مفصلات » ای مبیّنات متتابعات بعضها علی اثر بعض، و قیل منفصلات بین کل آیتین ثلاثون یوماً .

اما صفت تنزیل این آیات و تفصیل آن بقول **ابن عباس و ابن جبیر و قتاده و ابن یسار** آنست که: چون سحره ایمان آوردند و **فرعون** مقهور ومغلوب گشت ، قبطیان و کسان فرعون با فرعون ازحق سروا زدند و جزطغیان و کفر نیفزودند، و **موسی** معجزهٔ خویش در عصا و یدبیضا بایشان نمود و ایشان نپذیرفتند، وآن دو آیت دیگر سنین و نقص ثمرات روزگاری برایشان گماشتند و در ایشان اثر نکرد ، و از باطل و بیهودهٔ خود برنگشتند . موسی پس‌ازآن دعا کرد، گفت : بارخدایا این فرعون گزاف‌کار و تباه‌کار در ضلالت و غوایت و کفرخویش سر درنهاده و نقض‌عهد کرده و از حق بر گشته، برگمار بر وی عذابی وعقوبتی که ویرا و قوم ویرا نقمت بود، و بنی‌اسرائیل‌را موعظت، وجهانیان را تا بقیامت عبرت . رب‌العالمین دعاء موسی اجابت کرد وطوفان فرو گشاد بر ایشان . از روز شنبه تا بشنبه باران از آسمان می‌آمد، درخانه‌ها و کشت‌زار ایشان می‌شد. کشتها تباه میکرد ، وخانه ها خراب ، و از آن یك قطره درخانه های بنی‌اسرائیل نیفتاد ، و

موسی و قوم ویرا از آن هیچ رنج نبود.

اما فرعونیانرا چندان آب در خانه‌ها جمع آمد که خانه‌ها و هرچه در آن بود همه‌خراب گشت وتباه، وآنگه آب تابسینه‌ها و گردنهاشان بر آمدوبرشرف هلاك بودند، بموسی نالیدند و فریاد کردند که: یاموسی! اگراین طوفان ازما باز داری بتو ایمان آریم. موسی دعا کرد تا باران وا ایستاد، و زمین خشك گشت، و هوا خوش شد، و کشت زار را ریع بیفزود، وصحرا مرغزار پر گیاه و پر نعمت گشت، ایشان آن راحت و نعمت دیدند گفتند: این خود در خور ما بود، و تمامی کار ما، و ما خود نمیدانستیم. همچنان سر به بی‌راهی و شوخی در نهاده، و از حق اعراض کرده تا یك ماه بر آمد. پس ربّ العالمین لشکر ملخان بایشان فرستاد تا هرچه بود از درختها و میوه‌ها و کشتها همه بخورد، و آنگه‌روی بخانه‌های ایشان باز کرد وهرچه بود ازچوبها درسقفها و درخانه ها و جامه‌ها پاك بخورد، تا مسمارهای آهنین و حلقه‌ها که بردرها بودهیچ بنگذاشت ، و از آن ملخان یکی درخانه‌های بنی‌اسرائیل نشد و ازایشان هیچیز نخورد ، هفت روز درین عذاب بودند از شنبه تا بشنبه ، پس بانگ بر آوردند و زینهارخواستند ، موسی را گفتند: اگر این ملخان ازما باز کنی بتو ایمان آریم. موسی‌دعاء کرد تا ربّ العزّة بادی عاصف فرو گشاد تا آن ملخان به یکبار بر گرفت و بدریا افکند چنانکه یك ملخ در زمین **مصر** بنماند. ایشان‌درنگرستند بقایای زروع وثماراند کی برجای‌دیدند بقدر کفایت یك ساله، گفتند: امسال ما را این تمام است باری دین‌خود بنگذاریم و ازآنچه بودیم بنگردیم. یك ماه در عافیت بودند.

پس فرمان آمد بموسی از حق جلّ جلاله و عمّ نواله: روبآن تل ریگ عظیم درآن صحرا که آنرا **عین الشمس** گویند، و عصا در آن زن تاعجائب بینی. موسی رفت و عصا بر آن تل ریگ زد چندان قمّل ازآن ریگ برخاست که زمین و در و دیوارپوشیده

گشت. در آمدند وهر چه دیدند پاك بخوردند، ودر مردمان ایشان افتادند موی ایشان میخوردند و پوست ایشان میکندند، تا بر سرهاشان موئی نماند ونه بر روی ونه ابرو ونه مژگان چشم، و یکی از ایشان چون خواست که لقمه‌ای در دهن نهد تا بدهن رسیده بودی هزاران قمّل درآن افتاده، وهمچنان در دهن می افتادند. یك هفته درین بلا وعذاب بماندند، وآنگه بنالیدند بموسی که: انّا نتوب و لا نعود. این یك بار از کفر باز گردیم و توبه کنیم و نیز شوخی نکنیم. موسی دعا کرد تا ربّ العزّة آن عذاب از ایشان برداشت، وآن قمّل همه بیکبار مرده گشتند، و بادی عظیم برآمد و آن زمین از ایشان پاك کرد. فرعونیان همچنان بسر عمل خبیث خود باز شدند و گفتند: عظیم جادوئی که موسی است که ازمیان ریگ جانوران وخورندگان بیرون می آرد.

چون یك ماه برآمد ضفادع در میان ایشان پدید آمدند چنانکه همه سرای و خانه و کوی ایشان ازآن پر گشت. یکی از ایشان بخفتی، چون از خواب درآمدی در میان ضفادع چنان بودی که نتوانستی برخاستن وحرکت کردن دیگ برآتش نهادندی دیگ پر شدی، چون یکی خواستی که سخن گوید پیش ازآنکه سخن گفتی ضفدع در دهن وی جستی. هفت روز درین بلا بودند از شنبه تا بشنبه، پس دیگر بار بموسی آمدند و فریاد کردند وعهد بستند که این بار وفا کنند وعهد نشکنند. موسی دعا کرد تاربّ العزة باران فرستاد، و ازآن سیلی عظیم برخاست، وآن ضفادع را همه فراپیش گرفت و بدریا راند. ایشان گفتند بخشم که: موسی بیش ازاین که کرد با ما چه تواند کرد؟ وبیش ازین چه تواند خواست؟ نه ایمان آوردیم بوی و نه هرگز برآنیم که بوی ایمان آریم. یك ماه برآمد پس ربّ العالمین آبهای ایشان خون گردانید چنان شد که یکی از ایشان آب در دست میکرد بر دست وی خون میشد، و مرد قبطی و مرد اسرائیلی هر دو از یك کوزه آب میخوردند، اسرائیلی میخورد آب بود، قبطی میخورد خون بود. اسرائیلی آب در دهن خود

گرفتی از دهن خود در دهن قبطی ریختی، تا در دهن اسرائیلی بود آب بود، چون در دهن قبطی شدی خون گشتی. چون رنج وعذاب و بلاء ایشان بغایت رسید بفرعون نالیدند و فرعون موسی را گفت: «ادع لنا ربّك»، فذلك قوله عزّ وجل:

«و لمّا وقع علیهم الرّجز» ـ ای العذاب من الطوفان وما بعده، «قالوا یا موسی ادع لنا ربك بما عهد عندك» ای بما امرك وتقدّم الیك ان تدعوه فنجیبك کما اجابك فی آیاتك، و قیل بما جعل لك من النبوّة. ای موسی! خداوند خود را خوان چنانکه تو را فرموده که او را خوان تر ا اجابت کند. و گفته‌اند: معنی آنست که ای موسی خداوند خود را خوان و از وی خواه بآن پیمان که اورا است بنزدیك تو از بهر ما. وآن پیمان آن بود که هر گه که ایمان آرید من عذاب باز برم. یعنی که اکنون میخواهیم که عذاب باز بردتا ایمان آریم. اینست که گفت: «لئن کشفت عنّا الرجز لنؤمننّ لك ولنرسلنّ معك بنی اسرائیل». پس ربّ العالمین گفت:

«فلمّا کشفنا عنهم الرّجز» چون باز بردیم از ایشان آن عذاب، «الی اجل هم بالغوه اذاهم ینکثون» یعنی ضربوا اجلا لایمانهم، فلمّا جاء الاجل نکثوا عهودهم ولم یؤمنوا. و قیل: الی اجل هم بالغوه الغرق و قیل الموت.

عن **عامر بن سعد بن ابی وقاص**، عن ابیه انّه سمعه یسأل **اسامة بن زید**: اسمعت من رسول الله صلی الله علیه وسلّم فی الطاعون؟ فقال **اسامة بن زید**: قال رسول الله (ص): «الطاعون رجز ارسل علی بنی اسرائیل اوعلی من کان قبلکم فاذا سمعتم به بأرض فلا تقدموا علیه، واذا وقع بأرض وانتم بها فلا تخرجوا فراراً منه».

«فانتقمنا منهم» ـ انتقام درصفات خداوند جلّ جلاله رواست، اما درانتقام از حقد پاك است بخلاف مخلوق، چنانکه درغضب از ضجر پاك است، و درصبر از عجز پاکست. «فانتقمنامنهم» ای انتصرنا وسلبنا نعمتهم بالعذاب، وعاقبناهم علی سوءِ فعلهم، «فأغرقناهم فی

الیمّ» وهوالبحر، «بأنّهم کذّبوا بآیاتنا» ای بسبب تکذیبهم آیاتنا وحملهم ایّاها علی العادات وعلی السّحر، «و کانوا عنها غافلین» ای عن النّقمة، و قیل عن الایات اذ کانوا لایعتبرون بها.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «وقال الملأ من قوم فرعون» الایة ـ آن مهجور مملکت، ومطرود درگاه عزّت، وزخم خوردهٔ عدل ازل، فرعون بی عون، چون خود را برمقام عجز بدید، ودر کار ملك خود وهن دید، و قبطیان زیادة تمکین از وی طلب میکردند تا بر موسی و قوم وی تطاول جویند وقهر کنند همی گفتند: «اتذر موسی و قومه لیفسدوا فی الارض و یذرك وآلهتك»؟! آن مدبر را ننگ آمد که قصور قدرت خود بایشان نماید یا بضعف وعجز خود معترف آید، همی زبان تهدید بگشاد که: «سنقتّل ابنآءهم و نستحیی نسآءهم». وی تدبیری همی ساخت بباطل، والله تقدیری همی کرد بباطن. تدبیر وی این بود که: «سنقتّل ابنآءهم ونستحیی»، نسآءهم و تقدیر الله این بود که: «فانتقمنا منهم فأغرقناهم فی الیمّ»

آوردند که روزی جبرئیل آمد برصورت مردی، و پرسید از وی که: چه گوئی بمردی که بنده‌ای دارد، و او را مال و جاه و نعمت دهد، آنگه برخواجهٔ خویش عصیان آرد، و خواهد که بر وی مهتر شود؟ فرعون گفت: جزاءِ وی آنست که او را بآب کشند. از حضرت عزّت فرمان آمد: ای جبرئیل این فتوی گوش دار تا آن روز که گوئی: «آلان وقد عصیت قبل؟!»

«قال موسی لقومه استعینوا بالله و اصبروا» ـ موسی قوم خودرا ارشاد کرد که: شما دست درحبل عصمت الله زنید، و از نصرت و نعمت وی نومید مباشید، و برضمان وی تکیه کنید، که وی گفته: «وکان حقاً علینا نصر المؤمنین»، ودرهمه حال یاری دهنده اوست

یاری ازوی خواهید، و غمها را فرج آرنده و درها را گشاینده اوست، و بر بلاء فرعون صبر کنید تا روزی بسر آید و دولت شما در رسد، ماه وی در خسوف افتد، و آفتاب عز شما از برج شرف شما بتابد.

«عسی ربّکم ان یهلك عدوّکم ویستخلفکم فی الارض فینظر کیف تعملون» - بر ذوق اهل معرفت عدوّ اینجا اشارت است بنفس امّاره که **مصطفی** (ص) گفت: «اعدی عدوّك نفسك الّتی بین جنبیك»، و زمین اشارت است بجوارح که اصل آن خاك است ومرجع آن باخاك، و «یستخلفکم» اشارت است بدل، که تا نفس نمیرد دل زنده نگردد. میگوید: ازلطف الهی و کرم بی نهایت گوش دارید، که شما را بر نفس امّاره نصرت دهد تا آنرا مقهور کنید، وراه شهوت وهواءِ باطل بوی فرو بندید. مصطبهٔ نفس خراب دارید، و کعبهٔ دل آبادان نفس اسیر گردد، و دل برجوارح امیرشود. نفس درخود بمیرد و دل بحق زنده‌شود. دشمن برود ودوست بنازد. هرگز که دید که آشنا با بیگانه بسازد؟ این چنان است که گویند: والله معطی المسئولات:

آمد بر من کارد کشیده بر من گفتا که درین شهر تو باشی یا من

ثم‌قال: «فینظر کیف‌تعملون» - ای: کیف‌معرفتك بشکر ماانعم‌علیك؟ «ولقدأخذنا آل فرعون بالسّنین» - عقوبتشان رنگارنگ آمد، که مخالفتشان لونالون بود. عقوبت بقدر خیانت باشد و مؤاخذت باندازهٔ مخالفت. آن چندان بلیّات ونکبات از آن آیات مفصّلات برظواهر ایشان گشادند، و ایشانرا درآن محنت وشدت بگردانیدند وصعب‌تر عقوبتی آن بود که دیدهٔ باطن نداشتند تا دریافتندی که از که باز مانده‌اند؟ و چه گم کرده‌اند؟

اندر همه عمر من شبی وقت بناز آمد بر من خیال معشوقه فراز

برداشت نقاب مرمرا گفت بناز باری بنگر که از که ماندستی باز

اگر ایشانرا بصیرتی بودی یا از حقیقت شمه‌ای آشنائی داشتندی بجای آنکه گفتند: «ادع‌لنا ربّك»، ادع لنا ربّنا گفتندی، و بدیدهٔ عبرت نگرستندی، تاآن‌عقوبات سبب طهارت ایشان بودی، لکن چه سود که رقم آشنائی در ازل برایشان نکشیدند، وجز داغ مهجوری بر ایشان ننهادند! هرچند که آیات قدرت بیش دیدند از جادهٔ حقیقت دورتر افتادند. عهدی که کردند بسر نبردند، و از خود بیوفائی و بیگانگی نمودند. ربّ العالمین گفت: «فلمّا کشفنا عنهم الرجز الی اجل هم بالغوه اذاهم ینکثون» ابرموا العهد ثمّ نقضوه، و قدموا العهد ثمّ رفضوه، کما قیل:

اذا ارعوی عـاد الی جهله   کذی الضّنا عاد الی نکسه

۱۳-النوبة الاولی

قوله تعالی: «**و اورثنا القوم الّذین کانوا یستضعفون**» و میراث دادیم بآن مستضعفان که ایشانرا زبون میگرفتند «**مشارق الارض و مغاربها**» مشرقهای زمین و مغربهای آن «**الّتی بارکنا فیها**» آن زمین که درآن برکت کردیم «**و تمّت کلمة ربّك الحسنی**» و تمام شد آن وعدهٔ نیکوی خداوند تو «**علی بنی‌اسرائیل**» بر بنی اسرائیل «**بما صبروا**» بآنکه شکیبائی کردند «**ودمّرنا**» و تباه کردیم «**ماکان‌یصنع فرعون و قومه**» آنچه فرعون میکرد و میساخت و قوم او «**وماکانوایعرشون(۱۳۷)**» وآنکه می‌ساختند ازجفتهٔ رزان و سایه‌وان(۱).

«**وجاوزنا**» و فرو گذارانیدیم «**ببنی‌اسرائیل‌البحر**» بنی‌اسرائیل‌را بدریا «**فأتوا علی قوم**» برگذشتند بر قومی «**یعکفون علی‌اصنام لهم**» که بر بتانی ازآن‌خویش مقیم نشسته بودند «**قالوا یاموسی**» گفتند: ای‌موسی «**اجعل لنا الهاً**»

۱- ج: سایوان.

ما را خدائی کن [ازین حلی که از آل فرعون ستده ایم] « **کما لهم آلهة** » چنانکه ایشانرا خدایان اند « **قال انّکم قوم تجهلون** (۱۳۸) » موسی گفت شما قومی اید که هیچ ندانید.

« **انّ هؤلاء متبرّ** » اینانهن تباه کرده اند(۱) و نفریده(۲) « **ماهم فیه** » آن کار که ایشان در آن اند « **و باطل ما کانوا یعملون** (۱۳۹) » و ناکردنی است آنکه میکنند، و کژ است آنچه در آن اند.

« **قال اغیر الله ابغیکم الهاً** » موسی گفت: شما را بجز الله خدائی جویم؟ « **و هو فضّلکم علی العالمین** (۱۴۰) » و اوست که شما را فزونی داد در نواخت بر جهانیان روزگار شما.

« **واذ انجیناکم من آل فرعون** » و یاد کنید آن نیز که شما را رهانیدیم از کسان فرعون « **یسومونکم سوء العذاب** » بشما می رسانیدند عذاب « **یقتّلون ابنآءکم** » میکشتند پسران شما « **و یستحیون نسآءکم** » و زنده میگذاشتند زنان شما « **وفی ذلکم بلاء من ربّکم عظیم** (۱۴۱) » و در آن آزمایشی بود از خداوند شما آزمایشی بزرگ.

« **وواعدنا موسی ثلثین لیلة** » ووعده دادیم موسی را سی شب « **و أتممناها بعشر** » و آن وعده سپری کردیم بده شب دیگر « **فتمّ** » تا سپری شد « **میقات ربّه اربعین لیلة** » آن هنگام نام زد کردهٔ خداوندی چهل شب « **وقال موسی لأخیه هرون** » و موسی گفت برادر خود را هرون « **اخلفنی فی قومی** » خلیفت باش مرا [و از پس من کاردان] درقوم من « **و أصلح** » و نیك کن [و مهربان باش و دلها گوش دار وقوم زافراهمدار] « **ولاتتبع سبیل المفسدین** (۱۴۲) » وراه تباهکاران را پی مبر.

۱- ج: اینان اند تباه کرده. ۲-ج: نفریدن بکسر اول بمعنی نفرین کردن (برهان قاطع).

« **ولمّا جآء موسی** » وچون موسی آمد « **لمیقاتنا** » هنگامی را که نامزد کرده بودیم « **و کلّمه ربّه** » و سخن گفت خدای او با او[بی ترجمان] « **قال ربّ** » موسی گفت: خداوندمن! « **ارنی انظر الیك** » بامن نمای تانگرم « **قال لن ترانی** » خداوند گفت اکنون نه‌بینی مرا « **ولکن انظر الی‌الجبل** » لکن بکوه نگر « **فان استقرّ مکانه** » اگر کوه آرمیده بماند برجای خویش « **فسوف ترانی** » پس آنکه مرا بینی « **فلمّا تجلّی ربّه للجبل** » چون پیدا شد خداوند او کوه را « **جعله دکّاً** » کوه را خرد کرد « **و خرّ موسی صعقاً** » و موسی بیفتاد بیهوش « **فلمّا آفاق** » چون با هوش خود آمد « **قال سبحانك** » گفت: پاکی و بی عیبی ترا « **تبت الیك** » من بتو باز گشتم « **وأنا اوّل المؤمنین** (۱۴۳) » و من نخستین گرویدگانم .

« **قال یا موسی** » الله گفت ای‌موسی « **انّی اصطفیتك علی‌النّاس** » من برگزیدم ترا بر مردمان « **برسالاتی و بکلامی** » بپیغام خویش و سخن گفتن خویش با تو « **فخذ ما آتیتك** » گیر این که ترا دادم « **وکن من‌الشّاکرین** (۱۴۴) » وازسپاسداران باش.

النوبة الثانية

قوله تعالی : « وأورثنا القوم»- ای ملّکناهم ، فذکر بلفظ المیراث لانّه اورثهم ذلك بهلاك اهلها من **العمالقة** . ربّ العالمین جلّ جلاله قبطیان وعمالقه که ساکنان زمین **قدس** بودند از آن زمین برداشت، وایشان را هلاك کرد، و بنی اسرائیل را بجای ایشان نشاند، و دیار واموال ایشان بدست اینان باز داد، ومنت خود در یاد ایشان داد که: پس از آنکه مستضعفان و زبون گرفتگان ایشان بودند خلیفتان ایشان گشتند ، وبسرای ووطن ایشان فروآمدند، ودر میان ناز و نعیم ایشان نشستند، فذلك قوله تعالی: «و نعمة

كانوا فيها فاكهين كذلك و اورثناها قوماً آخرين».

«مشارق الارض» نواحى **فلسطين** است وزمين **قدس** وعرانين **شام**، ومغارب اخريات غرب است وشيب زمين **مصر**. «الّتى باركنا فيها» اين‌ها و الف در «فيها» با مشارق شود زمين **شام**، كه جاى ديگر گفت: «باركنا حوله»، امّا مغارب دارالفاسقين است ودر تحت آن نشود. و روا باشد كه «مشارق الارض و مغاربها» بعموم برانند وجملهٔ زمين درتحت آن شود، كه در روزگار **داود وسليمان** ملك ايشان بهمه‌زمين برسيد، وايشانرا دسترس بود بهمهٔ جهان. «الّتى باركنا فيها» يعنى باخراج الزّرع والثمار و الانهار والعيون.

«وتمّت كلمة ربك الحسنى» - اى: صدقت العدة الحسنة من‌الله لهم، و هى ما وعدالله بنى‌اسرائيل بقوله: «ونريد ان نمنّ على‌الّذين استضعفوا فى‌الارض و نجعلهم ائمّة» الاية، وقيل: هى‌قول‌موسى: «عسى ربّكم أن يهلك عدوّكم» الاية. «بماصبروا» اى بصبرهم على الايمان والشّدائد، «و دمّرنا» همانست كه تبّرنا. در لغت تدمير و تتبير تباه كردن است. «ما كان يصنع فرعون و قومه» يعنى ما عملوا فى‌ارض **مصر** من القصور و الابنية و انواع العمارات، و قيل: ما كان يصنع فرعون، اى يدبّر فى ابطال امر موسى، «و ما كانوا يعرشون» اى يبنون. قال **الحسن**: هى‌عرش الكروم. **شامى وابوبكر** «يعرشون» خوانند بضمّ راء. باقى «يعرِشون» بكسر راء، و معنى همانست.

«وجاوزنا ببنى‌اسرائيل» - اى: عبرنا بهم‌البحر وهو **قلزم**، «فأتوا على قوم يعكفون» **حمزه‌وكسائى** بكسر كاف خوانند. باقى بضمّ كاف خوانند، و هما لغتان. و معنى عكوف مواظبت است و ملازمت، و كسى كه مسجد را لزوم گيرد او را معتكف گويند. بنى‌اسرائيل چون بدريا باز گذشتند، واز فرعون باز رستند، بدهى فروآمدند

قوم آن ده **عمالقه** بودند، و بت می پرستیدند. و گفته‌اند که: تماثیل گاوساخته بودندو آنرا می پرستیدند، و اصل گوساله پرستی ایشان از اینجا خاست. بنی‌اسرائیل چون ایشانرا چنان دیدند موسی را گفتند: «اجعل لنا الهاً کما لهم الهة». این بگفتند و در دل همی‌داشتند تا آن روز که **سامری** از آن پیرایه گوساله ساخت و آنرا پرستیدند. **موسی** ایشان را جواب داد: انّکم قوماً تجهلون عظمة‌الله ونعمته علیکم، و ما صنع بکم، حیث توهمتم انّه یجوز عبادة غیره.

روی ان‌النبی صلّی‌الله‌علیه وسلم لمّا خرج الی **خیبر** مرّ بشجرة یقال لها ذات انواط، یعنی ینوط المشرکون، ای یعلّقون علیها اسلحتهم، فقالوا: یا رسول‌الله! اجعل‌لنا ذات‌انواط کما کانت‌لهم. فقال‌النبی(ص): «الله اکبر، هذا کما قالت بنو اسرائیل: اجعل لنا الهاً کما لهم الهة. والّذی نفسی بیده لترکبنّ سنن‌من‌کان قبلکم».

«انّ هؤلاءِ» ـ یعنی القوم الذین عکفوا علی اصنامهم «متبّر ماهم فیه» ای مهلك، من‌التّبار، وأصله الکسر ومنه‌التبر. «وباطل» ای زائل، «ماکانوا یعملون» ای عملهم‌للشیطان، لیس لله فیه نصیب. «و باطل ماکانوا یعملون» خواهی‌ازقول موسی نه، خواهی‌مستأنف از الله. قراءت **ورش**: «و بطل ماکانوا یعملون». میگوید: آنچه‌ایشان درآن بودند همه نیست وتباه گشت.

«قال اغیرالله ابغیکم الهاً» ـ یعنی ابغی لکم الهاً، عرب جای جای در سخن این لام بیفکنند، چنانکه در سورة التّطفیف است: «و اذا کالو هم او وزنوهم» یعنی کالوا لهم اووزنوا لهم، و از عرب شنیده‌اند: صد نی‌ظبیاً. ربّ اغفرنی هم ازین باب است. صد نی، ای‌صد لی. اغفرنی ای: اغفرلی. «وهوفضّلکم علی‌العالمین» ای: عالمی زمانکم بما اعطاکم من الکرامات.

«و اذ انجینا کم من‌آل فرعون» ـ **شامی** انجاکم خواند یعنی: انجاکم

الله من آل فرعون. تفسیر این آیت در سورة البقرة رفت.

« و واعدنا » قراءة مصری « وعدنا » است. می گوید: وعده دادیم موسی را « ثلثین لیلة ». و این وعده دادن آن بود که پس از غرق فرعون، موسی کتاب خواست ازالله که بر آن دین گیرد. الله او را وعده داد که پیشترسی شب خویشتن را بپالای و ریاضت کن. گفته‌اند: سی‌شبانروز در روزه بود پیوسته مواصل، وچنین گفته‌اند که: ماه ذی القعده بود، وعرب باشب مضاف کنند چیزی که آن بروز بود، از بهرآنکه شبانروز هموار دراین چیزداخل بود.

«وأتممناها بعشر»- یعنی اتممنا المواعدة بعشرمن ذی‌الحجّة. «فتمّ میقات ربّه» ای‌الوقت‌الّذی‌قدّره الله لصوم**موسی**. «اربعین‌لیلة»، وآنجا که گفت: «واذ وعدناموسی‌اربعین لیلة» اشارت‌است بآن سی روز وبآن ده روز که فراسرآن بر ده. موسی‌سی‌روز روزه داشت. از ناخوردن بوی دهن وی متغیر گشت. بچوب خرّوب مسواك کرد، تا آن بوی دهن‌وی بگشت. فریشتگان بگفتند: ای موسی! از دهن‌تو بوی مشك می‌دمید، اکنون بتباه‌بردی بمسواك. پس‌ربّ العالمین ویرا ده روز دیگر روزه فرمود و گفت: اما علمت انّ خُلوف فم‌الصّائم اطیب عندی من ریح المسك؟! و گفته‌اند که: فتنهٔ قوم موسی‌از گوساله پرستی درین ده روز افتاد.

«وقال‌موسی‌لأخیه هرون» - یعنی‌عند انطلاقه الی‌الجبل. چون **موسی** خواست که بجانب کوه رود بوعده گاه فرا **هرون** گفت: کن‌خلیفتی‌فیهم، وأصلحهم بحملك‌ایّاهم علی‌طاعةالله، وقیل: ارفق‌بهم، ولاتطع من‌عصی‌الله ولا توافقه، فذلك‌قوله: « ولا تتّبع سبیل المفسدین ».

«ولمّا جآء موسی»- ای‌حین‌جآء موسی، « لمیقاتنا» ای‌فی‌وقت الّذی وقّتنا له، فالمیقات مفعال من‌الوقت‌کالمیعاد والمیلاد، فانقلبت الواو یاء لسکونها وانکسار ماقبلها.

« و کلّمه ربّه » یعنی من غیر واسطة ولا ترجمان.

مفسّران گفتند: موسی خویشتن را طهارت داد وجامه را نظافت، ومیعادی را که ساخته بودند بیرون شد، چون بطور سینا رسید، الله بی واسطه و بی‌ترجمان بخودی خود با وی سخن گفت. در خبراست: فکان الکلام من الله والاستماع من موسی. ودرست است از **ابن‌عباس** که گفت: الخلّة لابراهیم والکلام لموسی والرّؤیة لمحمّد صلّی الله علیه و سلّم. وعن **حذیفة بن الیمان** قال: قال اصحاب رسول الله‌صلّی‌الله علیه وسلم: یارسول الله! **ابراهیم** خلیل‌الله و**عیسی** کلمة الله و روحه و**موسی** الّذی کلّمه تکلیماً. ماذا اعطیت انت؟ قال. «ولدآدم کلّهم‌تحت لوای یوم القیامة، وانا أول‌من یفتح‌له باب‌الجنة». و روی **ابوهریرة** قال: قال رسول الله صلی‌الله علیه و سلم: « لمّا و عدالله **موسی بن عمران** الطور، ضرب بین یدیه صواعق و برق اربعة فراسخ فی اربعة فراسخ، فأقبل موسی فی زرمانقة موثقاً وسطه بحبل ینادی لبّیك لبّیك و سعدیك. انا عبدك اتی (۱) لدیك، حتی‌صار الی **الطور** وهو یمیل یمیناً و شمالا ینادی: مالی ولك یا ابن‌عمران؟ یالیتنی لم اخلق. فأوحی الله الیه ان قف فی‌سفح‌الجبل حتی یمرّ بك جنودی، فانّی لا اکلّمك وفی‌السّموات‌احد، فنزل اهل‌السماءِ الدّنیا بمن‌فیها من‌الملائکة، ثمّ نزل اهل السّماءِ الثّانیة بمن فیها من الملائکة، ثمّ نزل اهل السّماء الثالثة بمن فیها من الملائکة، ثمّ نزل اهل السّماء الرّابعة بمن فیها من الملائکة، ثمّ نزل اهل السّماءِ الخامسة بمن فیها من الملائکة، ثمّ نزل اهل السّماءِ السّادسة بمن فیها من الملائکة، ثمّ نزل الکروبیون و حملةالعرش، اقدامهم من ثلج و شدقهم من نار و أوساطهم من برد. فقال‌الله له: سل. « قال‌رب ارنی‌انظر الیك ». قال انّك لن‌ترانی ولن یرانی‌شیء الا مات. قال: ربّ فأراك وأموت. قال رسول‌الله صلی الله علیه وسلم و ذلك قول‌الله تعالی: « فلمّا تجلّی

۱ ـ ج: انی.

ربّه للجبل جعله دکاً و خرّ موسی صعقاً» .

وبروایتی دیگرچون موسی بمقام قرب رسید ندا آمد ازجلیل وجبّار که یا **میشا!** موسی آن سخن بشنید گفت : ما هذا الصوت العبرانی یکلّمنی ؟ حق او را جواب داد که : لست بعبرانی انّی اناالله ربّ العالمین . پس مصطفی (ص) گفت که : الله در آن مقام با موسی بهفتاد لغت سخن گفت ، که هیچ لغت بآن دیگر ماننده نبود ، گفتا : و درآن مقام تورات از بهر وی نوشت، وکان یسمع صریف القلم . پس موسی گفت : الهی ارنی انظر الیك ، قال : یا موسی انّه لن یرانی احد الا مات . قال موسی : الهی ارنی انظر الیك و اموت ، قال : فأجاب موسی جبل طور سیناء : یا موسی ابن عمران ! لقد سألت امراً عظیماً ! لقد ارتعدت السّموات السّبع و من فیهنّ ، والارضون السّبع و من فیهن ، و زالت الجبال و اضطربت البحار تعظیم ما سألت یا ابن عمران! قال : فقال یاموسی انظر الی الجبل فان استقرّ مکانه فانّك ترانی . قال : فلمّا تجلّی ربّه للجبل جعله دکاً وخرّ موسی صعقاً » تااینجا خبر **مصطفی** است باسناد درست .

رجعنا الی التّفسیر.« قال ربّ ارنی انظر الیك » ـ بسکون را قراءت **مکی** است و **یعقوب** ، و باختلاس قراءت **ابوعمرو** ، و عرب « ارنی » در موضع «هات» گویند یعنی بیار . «ارنی انظر » ای : ارنی نفسك انظر الیك . و قیل مکّنّی من رؤیتك . « قال لن ترانی »ـ عرب در نفی« لن » کم گویند ، معنی آنست که : اکنون نبینی مرا یعنی در دنیا ، و قیل : لن ترانی یعنی بعین فانیة ، و انّما ترانی بعین باقیة ، و قیل : لن ترانی بالسّؤال والدّعاء ، انّما ترانی بالنّوال والعطآء، وقیل : لن ترانی قبل محمّد و امّته .

« ولکن انظر الی الجبل » ـ آن کوهی بود به **مدین** نام آن کوه **زبیر** ، برابر **موسی** بود ، وتجلّی آنرا افتاد نه طوررا . گفت : بآن کوه نگر ای موسی! اگر آرمیده برجای خود بماند تو مرا بینی و اگر برجای خود بنماند پس بدان که تو طاقت رؤیت

من نداری ، چنانکه آن کوه ندارد . « فلمّا تجلّی ربّه » ای ظهر و بان . خبر در ست است از **انس مالک** رضی الله عنه که رسول خدا ابهام خود بر انملهٔ خنصر نهاد ، و اشارت کرد که : تجلّی منه عزّ وجلّ قدر هذه ،فساخ الجبل فی الارض ، فهو یهوی فیها الی یوم القیامة . میگوید : تجلّی حق بآن کوه رسید بزمین فروشد ، هنوز میرود تا بقیامت .

سدی گفت: حف حول الجبل بالملائکة، وحف حول الملائکة بنار ، وحف حول النار بملائکة وحول الملائکة بنار. ثمّ تجلّی ربّك للجبل، قال : وما تجلّی منه الا قدر الخنصر. وعن **معاویة بن قرة** عن **انس** عن النّبیّ صلّی الله علیه وسلّم فی قوله «فلمّا تجلّی ربّه للجبل جعله دکّاً» صار لعظمته ستّة اجبل، فوقعت ثلاثة بالمدینة: **احد وزرقان و رضوی**، و وقعت ثالثة بمکّة: **ثور وثبیر وحراء**.«جعله دکّا» ای:جعل الله الجبل دکاً قطعاً ترابا و رملا . میگوید: کوه را خرد کرد و جایگاه از وی خالی . از آن بعضی کوهها باز جست و بشام افتاد و یمن ، و بعضی خرد گشت چون ریگ وبپرا کند در پیش نور. **حمزه و کسائی** دکاء خوانند ممدود و مفتوح بی تنوین، وهی صفة موصوف محذوف ، والتقدیر جعله ارضاً دکّاء ای ملساء مستویة . باقی قرّا دکّاً خوانند مقصوراً منوّناً والوجه انه علی حذف المضاف ، ای ذا دكّ ، او مصدر بمعنی المفعول ، ای جعله مدکوکاً .

قال **ابو بکر الوراق**: فعذب اذ ذاك كلّ ماء ، وأفاق كلّ مجنون ، وبرأ كلّ مریض، و زالت الشّوك عن الاشجار، واخضرت الارض وازهرت، وخمدت نیران المجوس، وخرّت الاصنام لوجوهها. « وخرّ موسی صعقاً» ای مغشیّاً علیه. **کلبی** گفت: خرّ موسی صعقاً یوم الخمیس یوم عرفة ، وأعطی التّوراة یوم الجمعة یوم النّحر .

واقدی گفت:چون موسی بیفتاد وبی هوش شد فریشتگان گفتند: مالابن عمران وسؤال الرّویة ؟ وما للتراب و ربّ الارباب؟ یاابن النّسآء الحیّض! اطمعت فی رؤیة رب

العزّة؛ فلمّا افاق‌چون بهوش باز آمد، «قال‌سبحانك» تنزیهاًمن السّوءِ «تبت الیك» من مسئلة الرؤية فی الدّنیا «وأنا اوّل المؤمنین» انّك‌لاتری فی الدّنیا. الله تعالی‌درقرآن ازچند کس توبه یاد کرد بی‌هیچ‌جرم،چنانکه از **ابراهیم و اسمعیل ومحمد** علیهم‌السّلام. ومعنی توبه بازآمدن است هرچند که هیچ گناه نبود. موسی گفت: خداوندا پاکی وبی‌عیبی ترا بتوباز گشتم، ومن‌نخستین گرویدگانم که بگرویدند، که‌ترا اهل زمین در دنیا نه‌بینند.

معتزلی گوید: «لن ترانی»دلیل‌است که حق‌دیدنی‌نیست. جواب آنست که: «لن» درنفی‌هرجا که‌آید توقیت‌راآید نه‌تأبیدرا، چنانکه‌الله گفت‌جهودان‌را: «ولن‌یتمنّوه ابداً» ایشان‌هرگزآرزوی مرگ نکنند. پس‌خبرداد از ایشان که‌وقتی کنندآرزوی مرگ، و ذلك فی‌قوله: «و نادوا یا مالك لیقض‌علینا ربّك»، وقال تعالی: «یالیتهاکانت‌القاضیة» یعنی الموت. جای دیگر گفت، «لن تنالوا البرّحتّی‌تنفقوا ممّا تحبون» وقد یدخل‌الجنّة من لاینفق‌مایحبّ. پس‌معنی‌آیت برتوقیت است نه برتأبید، یعنی که مرا در دنیا نه‌بینی، امّا درآخرت بینی، والله را جلّ جلاله در دنیا نبینند اما درآخرت بینند. وموسی که دیدار میخواست در دنیا میخواست نه در آخرت، و جواب وی بقدر سؤال وی‌آمد و سؤال وی آنست که‌گفت: « فان استقرّ مکانه فسوف‌ترانی » . رؤیت در استقرار کوه بست ، و این جائز است نه مستحیل ، و اگر رؤیت مستحیل بودی در چیزی مستحیل بستی نه در چیزی جائز . نبینی که دخول کافران در بهشت چون مستحیل بود و نابودنی ، درچیزی مستحیل بست و نابودنی ، و ذلك قوله تعالی : « ولا یدخلون الجنة حتی یلج الجبل فی سمّ الخیاط » .

دلیل دیگر برجواز رؤیت ، سؤال **موسی**است ، دانست که حق را جل جلاله بینند و دیدنی است ، از آن طلب کرد و خواست ، و اگر دیدنی نبودی سؤال رؤیت محال بودی، و بر پیغامبران سؤال محال روا نباشد .

و روی أن **موسی** کان بعد ما کلّمه ربه لایستطیع احد ان ینظر الیه لمّا غشی وجهه من‌النور، و لم یزل علی‌وجهه برقع حتی مات، وقالت له امرأته: انا ایّم منك منذ کلّمك ربك، فکشف لها عن وجهه فأخذها مثل شعاع‌الشمس، فوضعت یدها علی‌وجهها و خرّت لله ساجدة، و قالت: ادع الله ان یجعلنی زوجتك فی‌الجنة، قال: ذاك ان لم تتزوّجی بعدی، فان‌المرأة لآخر ازواجها.

« قال یاموسی انّی اصطفیتك » ـ ای اخترتك و استخلصتك واتّخذتك صفوة علی‌الناس، « برسالاتی » بوحیی و بکلامی من‌غیر واسطة. **ابن کثیر** و **نافع** و **روح** از **یعقوب** « برسالتی » خوانند علی‌الوحدة، والوجه أنه اسم یجری مجری المصدر، والمصدر یفرد فی‌موضع الجمع، لان المصادر لاتثنی و لاتجمع لکونها جنساً. باقی قرّاء « برسالاتی » خوانند علی الجمع والوجه أن المصدر قد یجمع اذا اختلفت انواعه، والرّسول یرسل بأنواع من الرسالات فلهذا جمع، و هذا کما قال‌الله تعالی: « ان انکر الاصوات لصوت الحمیر »، فجمع‌الصوت وهو مصدر لمااختلفت انواعه. کلام از رسالت جدا کرد تا دلیل کند که آن سخن بی‌ترجمان بود، و از جملهٔ آن کلمات این چهار سخن نقل کرده اند که گفت: ای **موسی**! بردرگاه من ملازم باش که مقیم منم. دوستی بامن کن که باقی منم. حاجت از من خواه که مفضل‌منم. صحبت بامن دار که وافی‌منم. « فخذ ما آتیتك » من الشّرف والفضیلة، و قیل: اعمل بما فیه بجدّ و اجتهاد، « و کن من الشّاکرین » علی ذلك.

روی **ابوهریرة**، قال: قال‌رسول‌الله(ص): احتجّ **آدم** و **موسی** عندربّهما فحجّ آدم موسی، فقال موسی: انت آدم الّذی خلقك الله بیده و نفخ فیك من روحه، و اسجد لك ملائکته، و اسکنك جنته، ثمّ اهبطت الناس بخطیئتك الی‌الارض، فقال‌آدم: انت **موسی** الّذی اصطفاك الله برسالاته و بکلامه و أعطاك الله الالواح فیها تبیان کل

شیء وقرّبك نجیّاً . فی کم وجدت‌الله کتب التّوراة قبل‌ان یخلقنی ؟ قال **موسی** بأربعین عاماً . قال آدم : فهل وجدت فیها « و عصی آدم ربّه فغوی » ؟ قال : نعم، فتلو منی علی ان عملت عملا کتبه‌الله علیّ ان‌أعمله قبل‌أن یخلقنی بأربعین سنة؟! وفی روایة: فهل‌وجدت فی کتاب الله انّ ذلك کائن فی کتابه قبل ان اخلق ؟ قال : بلی . قال : فلم تلومنی علی شیء سبق القضاء فیه قبلی ؟! قال رسول‌الله (ص) : « فحجّ آدم موسی » .

النوبة‌الثالثة

قوله تعالی: « و أورثنا القوم » الایة ـ من صبر علی مقاساة الذلّ فی‌الله وضع الله علی رأسه قلنسوة العزّ . هر که را روزی از بهرخدا خاك مذلت برسر آید ، عن‌قریب اورا تاج کرامت برفرق نهند . هر که رنج برد روزی بسر گنج رسد. هر که غصهٔ محنت کشد شراب محبت چشد. آن مستضعفان **بنی اسرائیل** که روز کاری دردست قهرفرعون گرفتار بودند ، ببین تا سرانجام کار ایشان چون بود ؟! و بر ولایت و نواحی فرعونیان چون دست یافتند ، و بسرای و وطن ایشان نشستند ؟!. اینست که میگوید جلّ جلاله : « و أورثنا القوم الّذین کانوا یستضعفون مشارق الارض و مغاربها » . آنکه گفت : « بما صبروا » این بآن دادیم ایشانرا که در بلیّات و مصیبات صبر کردند . دانستند که صبر کلید فرج است ، و سبب زوال ضیق و حرج است ، صبر تریاق زهر بلا است ، و کلید گنج و مایهٔ تقوی ومحل‌نور فراست . صبرهمه خیر است، که میگوید عزّ جلاله : « وان تصبرواخیرلکم » صبرازحق است وبحق‌است که میگوید : «واصبر و ماصبرك الا بالله » .
« واصبر» فرمان‌است‌بعبودیت « وما صبرك‌الابالله » اخباراست از حق ربوبیت. « و اصبر » تکلیف است « و ما صبرك الا بالله » تعریف است . « واصبر » تعنیف است « و ما صبرك الا بالله » تخفیف است .

« و واعدنا موسی ثلثین لیلة » - چه عزیز است وعده دادن در دوستی ! و چه بزرگوار است نشستن بوعده‌گاه دوستی ! چه شیرین‌است خلف وعده در مذهب دوستی!

پیر طریقت گفت در رموز این آیت : مواعید الاحبّة ان اخلفت فانها تونس. ثمّ قال :

امطلینی و سوّفی و عدینی ولا تفی

وعده واپس داشتن و روزها درپیش وعده افکندن نپسندیده‌اند الا در مذهب دوستی، که در دوستی بی وفائی عین وفاست ، و ناز دوستی. نبینی که رب العالمین با **موسی کلیم** این معاملت کرده او را سی روز وعده داد. چون بسر وعده رسید ، ده روز دیگر در افزود. ازآن در افزود که موسی‌درآن خوش می‌بود. موسی آن سی روزسرمایه شمرد و این ده روز سود ، گفت : باری نقدی یکبار دیگر کلام حق شنیدم چون آن می افزود :

رقیّ لعمرك لا تهجرینا و منّی لقاءك ثمّ امطلینا
عدی‌وامطلی ما تشائین انّا نحبّك ان تمطلی العاشقینا
فان تنجزالوعد تفرح و الا نعیش بوعدك راضین حینا
رقیّ شعفتنا لا تهجرینا و منّینا المنی ثم امطلینا
عدینا من غد ما شئت انّا نحب وان مطلت الواعدینا
فاما تنجزی نفرح و الا نعیش بمانؤمّك منك حینا (۱)

موسی (ع) درین سفر سی روز در انتظار بماند که طعام وشرابش یاد نیامد ، و از گرسنگی خبر نداشت ، از آن که محمول حق بود ، در سفر کرامت ، در انتظار مناجات. باز درسفر اول که‌اورا به طالب‌علمی بر**خضر** فرستادند یك نیم روز در گرسنگی

۱ - سه بیت اخیر تنها درنسخهٔ ج بود .

طاقت نداشت ، تا می گفت : «آتنا غدائنا » ، از آنکه‌سفر تأدیب ومشقت بود، ودربدایت روش بود متحملا لا محمولا . از رنج خود خبر داشت که با خود بود ، و از گرسنگی نشان دید که در راه خلق بود .

« و قال موسی لأخیه‌هرون اخلفنی فی‌قومی »ـ چون قصد مناجات حق داشت **هرون** را در قوم بگذاشت ، و تنها رفت، که‌در دوستی مشارکت نیست ، وصفت دوستان در راه دوستی جز تنهائی ویکتائی نیست :

گر مشغله ای نداری و تنهائی   با ما بوفا درآ که ما را شائی

پس چون بر **فرعون** میشد ، صحبت **هرون** بخواست ، گفت : « اشر که فی امری »، از آنکه رفتن بخلق بود ، و باخلق همه وحشت است و نفرت ، و در کشش‌بار وحشت نگریزد از رفیق و صحبت. پس چون **موسی** از مناجات باز گشت ، و **بنی اسرائیل** را دید سر از چنبر طاعت بیرون برده ، و گوساله پرست‌شده ، عتابی که کرد با هرون کرد نه با ایشان که مجرم بودند ، تا بدانی که نه هر که گناه کرد مستوجب عتاب گشت . عتاب‌هم کسی را سزد که از دوستی بر وی بقیتی مانده بود، از بیم فراق کسی سوزد که عز وصال شناسد :

عشق جانان باختن کی در خور هردون بود

مهر **لیلی** داشتن هم بابت **مجنون** بود

« ولمّا جاء موسی لمیقاتنا » ـ موسی را دو سفر بود : یکی سفر طلب ، دیگر سفر طرب . سفر طلب لیلة النار بود ، و ذلك فی قوله تعالی : « آنس فی جانب الطور ناراً » ، و سفر طرب این بود که : « و لمّا جاء موسی لمیقاتنا » ، موسی آمد از خود بیخود گشته ، سر درسرخود گم کرده ، ازجام قدس‌شراب محبت نوش کرده ، درد شوق این حدیث در درون وی تکیه زده ، واز بحار عشق‌موج « ارنی» بر خاسته . برمحلتهای

بنی اسرائیل می‌گشت، وکلمتها جمع میکرد از پیغام و رسالت و مقاصد ایشان، تا چون بحضرت شود سخنش دراز گردد:

حرام دارم با دیگران سخن گفتن کجا حدیث تو گویم سخن دراز کنم

پس چون بحضرت مناجات رسید مست شراب شوق گشت. سوختهٔ سماع کلام حق شد. آن همه فراموش کرد. نقد وقتش این برآمد که: «ارنی انظر الیك». فریشتگان سنگ ملامت در ارادت وی میزدند که: یا ابن‌النّسآءِ الحیّض! اتطمع أن تری رب‌العزة؟ ما للتّراب‌ولربّ‌الارباب؟! خاکی وآبی‌را چه رسد که حدیث قدم کند! لم یکن ثمّ‌کان را چون‌سزد که وصال لم یزل و لا یزال جوید! **موسی** از سر مستی و بیخودی بزبان تفرید جواب می‌دهد که: معذورم دارید که من نه بخویشتن اینجا افتادم. نخست او مرا خواست نه من خواستم. دوست بر بالین دیدم که از خواب برخاستم. من بطلب آتش میشدم که اصطناع پیش آمد که: «واصطنعتك لنفسی»، بی‌خبر بودم که آفتاب تقریب برآمد که: «و قرّبناه نجیّاً»:

ز اوّل تو حدیث عشق کردی آغاز اندر خور خویش کار ما را می‌ساز

فرمان آمد بفریشتگان که: دست از **موسی** بدارید که آنکس که شراب «واصطنعتك‌لنفسی» از جام «و القیت علیك محبّة منّی» خورده باشد، عربده کم‌ازین نکند. موسی در آن حقائق مکاشفات از خم خانهٔ لطف شراب محبت چشید. دلش در هوای فردانیّت بپرید. نسیم انس‌وصلت از جانب قربت بر جانش دمید. آتش مهر زبانه زد، صبر ازدل برمید، بی‌طاقت شد، گفت: «ارنی انظر الیك»، آخر نه کم‌از نظری:

گرزین دل سوخته بر آید شرری در دائرهٔ ثری نماند اثری

گر پیش توام هست نگارا خطری بردار حجاب هجر قدر نظری

پیر طریقت گفت: هر کس‌را امیدی، و امید عارف‌دیدار. عارف‌را بی‌دیدار

نه بمزد حاجت است نه با بهشت‌کار . همگان برزندگانی عاشق اند و مرگ برایشان دشخوار . عارف بمرگ محتاج است بر امید دیدار ، گوش بلذت سماع برخوردار ، لب حقّ مهر را وام گزار ، دیده آراسته روز دیدار، جان از شراب وجود مستی بی‌خمار :

دل زان خواهم که برتو نگزینند کس جان زانکه نزد بی غم عشق تو نفس
تن زانکه بجز مهر توأش نیست هوس چشم از پی آنکه خود ترا بیند و بس

« قال لن ترانی » ـ گفته اند که **موسی** آن ساعت که « لن ترانی » شنید ، مقام وی برتر بود از آن ساعت که میگفت : « ارنی انظر الیك » . زیرا که این ساعت در مراد حق بود ، وآن ساعت در مراد خود ، و بود موسی در مراد حق او را تمامتر بود از بود وی درمراد خود ، که این تفرقه است ، وآن جمع ، و عین جمع لامحاله تمامتر ، « قال لن ترانی » موسی را زخم « لن ترانی » رسید امّا هم در حال مرهم بر نهاد که « ولکن». گفت : ای موسی زخم « لن ترانی » زدیم « لکن » مرهم نهادیم ، تا دانی که که آن نه قهری است، که آن عذری است .

« فلمّا تجلّی ربّه للجبل » ـ چون‌ازآیات جلال وآثار عزت‌احدیت شظیه‌ای بآن کوه رسید بحال نیستی باز شد ، و از وی نشان نماند ، گفت : پادشاها ! اگرسنگ سیاه طاقت این حدیث داشتی ، خود در بدو وجود امانت قبول کردی ، و بجان و دل خریدار آن بودی .

اینجا لطیفه ای است که کوه بدان عظیمی بز نتافت ، و دلهای مستضعفان و پیرزنان امّت **احمد** برتافت ، یقول‌الله تعالی : « و أشفقن منها و حملها الانسان » .

« و خرّ موسی صعقاً » ـ چون هستی **موسی** در آن صعقه از میان برخاست، و بشریت وی با کوه دادند ، نقطهٔ حقیقی را تجلّی افتاد که اینك مائیم . چون تو ازمیان برخاستی ما دیده وریم .

پیر طریقت گفت : الهی ! یافته میجویم ، با دیده‌ور میگویم . که دارم ؟ چه جویم ؟ که می‌بینم ؟ چه گویم ؟ شیفتهٔ این جست وجویم . گرفتاراین گفت و گویم. الهی! بهای عزّت تو جای اشارت نگذاشت ، قدم وحدانیت تو راه اضافت برداشت تا گم کرد رهی هرچه در دست داشت ، و ناچیز شد هر چه می پنداشت . الهی ! زان تو میفزود ، و زان‌رهی میکاست ، تاآخر همان ماند که اول بود راست :

گـفتی کم. و کاست بـاش خوب آمد و راست

تو هست بسی رهیت شایـدکـم و کاست

« فلمّا افاق قال سبحانك تبت الیك » ـ چون باهوش‌آمد ، گفت : خداوندا ! پاکی ازآنکه بشری بنیل صمدیت‌تو طمع کند ، یاکسی بخودترا جوید ، یادلی وجانی امروز حدیث دیدار تو کند ؟ خداوندا ! توبه کردم . گفتند : ای موسی ؟ چنین بیکبار سپر فرو نهند که نهادی ، چنین بیکبار جولان کنند که تو کردی ؟ وبدین زودی‌وآسانی بر گشتی ؟ وزبان حال **موسی** می گوید :

ارید وصاله و یرید هجری فأترك ما ارید لمـا یرید

چکنم چون مقصودی برنیامد ، باری بمحل خدمت و بمقام عجز بندگی باز گردم ، وبا ابتداءِ فرمان شوم :

آنکس که بکار خویش‌سر گشته شود به زان نبود کـه با سر رشته شود

چون بعجز بندگی بمحل خدمت ومقام توبه باز شد ، رب العالمین تدارك دل وی کرد ، وبرفق باوی سخن گفت : «یاموسی انی‌اصطفیتك علی‌الناس برسالاتی وبکلامی» یا موسی انی‌منعتك‌عن‌شیء واحد، وهوالرؤیة، فلقدخصصتك بکثیرمن‌الفضائل، اصطفیتك بالرسالة وأکرمتك بشرف الحالة ، فاشکر هذه الجملة واعرف هذه‌النعمة. « وکن من الشاکرین » ولا تتعرض لمقام الشکوی ، وفی معناه انشدوا :

ان اعرضوا فهم الذین تعطفوا کم‌قد وفوا فاصبرلهم‌ان‌اخلفوا

١٤-النوبة الاولى

« **وكتبنا له فى الواح** » نبشتیم موسی را در تخته‌ها « **من كل شىء موعظة** » از همه چیزی پندی « **وتفصيلا لكل شىء** » و تفصیل دادن هر چیز از حلال و حرام « **فخذها بقوّة** » گیر آنرا بزور « **وأمر قومك** » وفرمای قوم خویش را « **يأخذوا بأحسنها** » تا بگیرند بنیکوتر فرمان که در آن اند « **سأريكم دار الفاسقين** (١٤٥) » آری نمایم شمارا فردا سرای ومنزل ایشان که ازفرمان وطاعت بیرون شدند .

« **سأصرف عن آياتى** » آری باز گردانم از سخنان خویش « **الذين يتكبرون فى الارض** » ایشانرا که گردن میکشند در زمین « **بغير الحق** » بیی حق [که ایشانرا آن نیست] « **وان يروا كلّ آية** » واگر بینندهر نشانی که نمائیم [وپیغامی که فرستیم] « **لايؤمنوا بها** » بنگروند بآن « **وان يروا سبيل الرشد** » واگر راه راستی بینند « **لايتخذوه سبيلا** » آنرا راه نگیرند « **وان يروا سبيل الغىّ** » واگر راه بی‌راهی بینند « **يتّخذوه سبيلا** » آنرا راه گیرند « **ذلك بأنهم كذّبوا بآياتنا** » آن بآن است که ایشان سخنان ما دروغ شمردند « **وكانوا عنها غافلين** (١٤٦) » و از آن چونا آگاهان غافل نشستند .

« **والّذين كذّبوا بآياتنا** » وایشان که سخنان ما دروغ شمردند وبآن دروغ زن گرفتند « **ولقاء الاخرة** » و بدیدار آخرت کافر شدند « **حبطت اعمالهم** » تباه گشت کردار ایشان که درین جهان کردند « **هل يجزون الا ماكانوا يعملون** (١٤٧) » و پاداش دهند ایشانرا مگر آنچه میکردند ؟

« **واتّخذ قوم موسى** » و قوم موسى ساختند و کردند « **من بعده** » از پس غائب شدن موسی به طور « **من حليّهم** » از آن پیرایه های ایشان که از **آل**

فرعون بعاریت خواسته بودند « **عجلا** » گوساله ای «**جسداً**» کالبدی بیجانی « **له خوار** » بانگی درو « **الم یروا انه لا یکلّمهم**» نمی بینند که او با ایشان سخن نمیگوید ؟ « **و لا یهدیهم سبیلا** » و ایشانرا بهیچ راه نمی نماید ؟ « **اتّخذوه و کانوا ظالمین** (۱۴۸)» بخدائی گرفتندآنرا ودرآن ستمکار بودند برخود .

«**و لمّا سقط فی ایدیهم**» و چون پشیمان گشتند از پرستیدن گوساله « **ورأوا انّهم قدضلّوا** » و دیدند که از راه بیراه گشتند « **قالوا**» گفتند : « **لئن لم یرحمنا ربّنا ویغفر لنا** » اگر نبخشاید بر ما خداوند ما و نیامرزد ما را « **لنکونّ من الخاسرین** (۱۴۹)» ناچار که از زیانکاران باشیم (۱) و از نو میدان .

« **ولمّا رجع موسی الی قومه** » و چون **موسی** از **طور** با قوم خویش آمد [آگاهی یافته از گاو پرستی ایشان] « **غضبان اسفاً** » و وی خشمگن و بغایت اندوهگن« **قال** » گفت [برادرخویش‌را]: « **بئسما خلفتمونی من بعدی** » بد خلیفتان بودید مرا از پس غیبت من ! « **اعجلتم امرربّکم** » دیرآمد شما را وعده‌ای که خداوند شما نهاده بود شما را[که من بازآیم با شما]« **وألقی الالواح** » وتخته ها بیفکند « **و أخذ برأس اخیه یجرّه الیه** » او را فراخود کشید موی و محاسن گرفته « **قال** » گفت [هرون]: « **ابن اُمّ** » ای پسرمادر من! « **انّ‌القوم استضعفونی** » قوم‌مرا بیچاره واندك دیدند وبیچاره گرفتند«**وکادوا یقتلوننی**» وکاستندی [اگرمن سخن افزودمی] مرا بکشتندی« **فلا تشمت بی الاعدآء** » دشمنان بمن‌شاد مکن« **ولاتجعلنی مع القوم الظّالمین**(۱۵۰) » و مرا درعداد مجرمان منه و با گناهکاران یکسان مکن .

« **قال ربّ اغفرلی و لأخی** » گفت : خداوند من ! بیامرز مرا و برادر مرا

۱ - الف : بیم .

« **وأدخلنافی رحمتك** » ودرآر مارا در بخشایش خویش« **وأنت ارحم الرّاحمین** (۱۵۱)» و تو مهربانتر مهربانانی .

« **انّ الّذین اتّخذوا العجل** » ایشان که گوساله راخدای گرفتند «**سینالهم**» آری بایشان رسد « **غضب من ربّهم** » خشمی ازخداوند ایشان« **وذلّةفی الحیوة الدّنیا**» و خواری درین جهان « **وکذلك نجزی المفترین** (۱۵۲) » و همچنین پاداش دهیم نو آورند گانرا در دین رسول پس مرگ او .

« **والّذین عملوا السّیّآت** » وایشان که گناهان کردند« **ثمّ تابوا من بعدها**» و باز گشتند پس از آن « **وآمنوا** » وبگرویدند[که الله گناهان ایشان می دید، وآمرزش ایشان دارد وتواند] « **انّ ربّك** » خداوند تو« **من بعدها** » پس گناهان ایشان « **لغفور رحیم** (۱۵۳) » حقّا که آمرزگار است و بخشاینده

« **ولمّا سکت عن موسی الغضب** » و چون خاموش ایستاد از **موسی** خشم و بیارامید « **اخذالالواح** » تخته ها بر گرفت « **و فی نسختها هدی ورحمة** » ودر نسخت آن راهنمونی است و بخشایشی « **للّذین هم لربّهم یرهبون** (۱۵۴) » ایشان را که از خداوند خویش میترسند .

النوبة الثانیة

قوله تعالی: « و کتبنا له فی الالواح » ـ ای : کتب بالقلم الّذی کتب به الذّکر واستمدّ من نهر النّور، و کتب به الالواح، واهل السّموات یسمعون صریر القلم فی الالواح . درست است خبر **بوهریره** از **مصطفی** (ص) که **آدم** ، **موسی** را گفت: وخط لك التّوراة بیده . بروایتی دیگر : و کتب له التّوراة فی المقام الّذی کلّمه ربّه ، وکان موسی یسمع صریف القلم . و روی : خلق الله آدم بیده ، و کتب التّوراة بیده، وغرس شجرة طوبی بیده .

الواح جمع لوح است ، و هومایلوح المکتوب فیه فوق غیره . میگویند: ده بودند این الواح ، و بقولی هفت ، وباندازهٔ قد و بالای موسی بودند . و روی **علی بن ابی طالب**(ع)قال: قال‌رسول‌الله(ص): «الالواح‌الّتی انزلت علی**موسی**کانت من‌سدرة‌الجنّة . کان طول اللّوح اثنی‌عشر ذراعاً» **وهب منبّه** گفت : الواح از سنگ بود که الله تعالی بدست موسی سنگ ساخت ، نرم کرد ، تا چنانکه خواست تخته ها از آن بساخت . **بوجعفر رازی** گفت :کانت الواح موسی من برد .آن‌لوحها از برد بود که رب العالمین معجزهٔ موسی را و کرامت وی‌را آفریده بود ، وبدست وی داده، تاعالمیان را اعجوبه‌ای بود، وبرصحت نبوت‌وی دلیل و گواه بود .

قال **سعید بن جبیر** : کانت‌الالواح من یاقوت احمر ، و قیل من زمرد ، امرالله **جبرئیل** حتی جآء بها من**عدن** . **مقاتل** گفت: درآن‌لوحها نبشت : انّی اناالله الرّحمن الرّحیم ، لا تشرکوا بی شیئاً من‌اهل السّماءِ ولامن اهل‌الارض ، فان کلّ ذلك خلقی، ولا تقطعوا السبل ، ولا تحلفوا باسمی کاذباً ، فانّ من حلف باسمی کاذباً فلا ازکّیه ، ولا تزنوا ، ولا تعقوا الوالدین. **جابر بن عبدالله** گفت : سمعت رسول‌الله (ص) یقول : «کان فیما اعطی الله موسی فی‌الالواح : یاموسی لاتشرك بی شیئاً ، فقد حق القول منی لتلفحنّ وجوه المشرکین النّار ، و اشکرلی و لوالدیك اقك‌المتآلف وأنساك فی عمرك و أحیك حیوة طیبة، و لا تقتل النّفس الّتی حرّمت الا بالحق ، فتضیق علیك الارض برحبها ، والسّمآء بأقطارها ، وتبوء بسخطی والنّار ، ولا تحلف باسمی‌کاذباً ولا آثماً ، فانّی‌لااطهر ولا ازکّی من‌لم ینزّهنی ویعظّم اسمائی ، ولا تحسد النّاس علی ما اعطیتهم من‌فضلی ، فانّ الحاسد عدوّ لنعمتی ، رادّ لقضائی، ساخط لقسمتی التی‌اقسم بین عبادی ، ومن‌یکن کذلك فلست منه ولیس منی».

و عن معقل‌بن یسار ، قال : قال رسول‌الله(ص) : « الا انّی اعطیت سورة‌بقرة

من الذّکر الاول، وأعطیت طه والطواسین من الواح موسی». **حسن** کفت درین آیت: «و کتبنا له فی الواح» کفت: این آیت در تورات هزار آیت است، یعنی والله اعلم که آنچه درین آیت جمع است از فرائض و فضائل در تورات بهزار آیت جمع است، تا بدانی که قرآن جوامع الکلم است، چنانکه **مصطفی** (ص) کفت: «بعثت بجوامع الکلم». وعن **ابن عباس** قال: قال رسول الله (ص): «لمّا اعطی الله موسی الالواح فنظر فیه، قال یارب! لقد اکرمتنی بکرامة لم تکرم بها احداً قبلی».

«قال یاموسی اصطفیتك علی النّاس برسالاتی و بکلامی فخذ ما آتیتك و کن من الشاکرین» - ای: بجد ومحافظة ان تموت علی حب **محمد**. قال **موسی**: یارب و من محمد؟ قال: **احمد** الذی اثبت اسمه علی عرشی من قبل ان اخلق السّموات والارض بألفی عام، انّه نبیّی وحبیبی وصفیّی وخیرتی من خلقی، وهو احبّ الیّ من جمیع خلقی، وجمیع ملائکتی. قال **موسی**: یارب! ان کان محمّد احب الیك من جمیع خلقك، فهل خلقت امة اکرم علیك من امتی؟ قال الله: یاموسی! انّ فضل امّة اکرم علیك من امتی؟ قال الله: یاموسی! انّ فضل امّة **محمد** علی سائر خلقی کفضلی علی جمیع خلقی. قال: یارب! لیتنی رأیتهم، قال یاموسی! انّك لن تراهم، ولو اردت ان تسمع کلامهم لسمعت. قال: یارب! فانی ارید ان اسمع کلامهم. قال الله تعالی: یا امة محمّد؟ فاجبنا کلّنا من اصلاب آبائنا و ارحام امهاتنا: لبیك، اللّهمّ لبّیك، لبّیك، ان الحمد والنعمة لك، والملك لاشریك لك. قال الله تعالی: «یا امّة محمد! انّ رحمتی سبقت غضبی، وعفوی عقابی، قد اعطیتکم من قبل ان تسئلونی، وقد اجبتکم من قبل ان تدعونی، وقد غفرت لکم من قبل ان تعصونی. من جاءنی یوم القیامة بشهادة ان لا اله الاالله و انّ محمّداً عبدی ورسولی، دخل الجنة، وان کانت ذنوبه اکثر من زبد البحر». وقال **الربیع بن انس**: نزلت التوراة وهی سبعون وقر بعیر، یقرأ الجزء منها فی سنة، لم یقرأها الا اربعة نفر: **موسی** و **یوشع** و **عزیر** و **عیسی** علیهم السلام.

« و کتبنا له فی الالواح » ـ میگوید جل جلاله وتقدست اسماؤه : ما بنوشتیم موسی‌را درآن تخته‌ها ، من کل ّ شیء احتاج الیه فی بیان‌الدین . هرچه موسی‌را وقوم ویرا بدان حاجت بود ازکار دین و روشن داشتن راه دین ، « موعظة وتفصیلا لکل شیء » من الحلال والحرام والاوامر والنواهی والقصص و الاخبار و ماکان و سیکون . و قیل : « من کل ّ شیء » ای من کل مکروه منهاة ، ولکل ّ حکم تفصیلا ، ولکل مندوب بیاناً ، یعنی ازهرناشایستی باز زدن ، وهرحکمی را تفصیل دادن، و هرچه پسندیدهٔ شرع است ایشانرا نمودن ، وبرایشان روشن داشتن .

« فخذها بقوة »ـ ای‌بقوة نفس‌وتسلیم‌واذعان . ای موسی! بقوت نفس وصحت عزیمت وتن فراکار دادن ، وخویش‌را بحق سپردن ، وبرطاعت مواظبت نمودن بگیراین الواح را ، و درخود پذیر این‌احکام‌را ، وکاربند باش . قال : فأعطاه یداً بید .

« وأمر قومك یأخذوا بأحسنها »ـ گفته‌اند که : « احسن » ملت‌است ، والمعنی یأخذوا بها ، بفرمای قوم خود را تابگیرندآنرا ، ودر پذیرند ، وآنرا کاربند باشند . و قیل : بأحسنها ، ای : بحسنها ، و کلّها حسن ، کقوله : « احسن‌مقیلا » ، وکقوله: « و لذکرالله اکبر » . وقیل فیها الفرض والمندوب‌والمباح، والفرض‌احسنها. وقیل: المأموربه احسن من‌المنهی عنه ، وقیل : کانت فیها فرائض ولایجوز ترکها و فضائل مندوب الیها ، والاحسن ان تجمع بین‌الفضائل‌والفرائض . زجاج گفت: این‌همچنان‌است که الله گفت: « ولمن انتصر بعد ظلمه فمن عفا وأصلح فأجره علی‌الله و لمن صبر و غفر » . قصاص نیکو است اماعفو نیکوتر. انتصار نیکوست ، صبر نیکوتر.

« سأریکم دار الفاسقین » ـ یعنی سأورثکم وأعطیکم ارض مصر . این دلیل آنکس‌است که گفت : « ارنی » درموضع « هات » است . میگوید :آری بشما دهم‌زمین مصر وسرای فرعون و قوم وی، وهمچنین کرد رب العزه که گفت جل جلاله : « کم

تركوا من جنات و عيون »، الی قوله : « كذلك و اورثناها قوماً آخرين »، و در سورة **الشعراء** گفت : « فأخرجنا هم من جنات و عيون » الی قوله « كذلك و اورثنا ها بنی اسرائيل ». و گفته‌اند : « دار » ایدر(۱) بمنی هلاك است ، و جمعه ادوار ، ای : اريكم هلاك الفاسقين. فأراهم ذلك حين قذف البحر اجسادهم علی الساحل ، وقيل : هومن الدوار ای : مادار اليه امرهم . **كلبی** گفت : « دارالفاسقين » مامرّوا عليه اذا سافروا من منازل **عاد** و **ثمود** والقرون المهلكة. **مجاهد** : گفت: « دارالفاسقين » ای مصيرهم فی الاخرة الی النّار .

« سأصرف عن آياتی الّذين يتكبرون فی الارض بغير الحق »۔ قومی گفتند: حكم اين آيت مخصوص است بر اهل **مصر** و كسان **فرعون** ، و اراد بالايات الايات التسع الّتی اعطاها الله **موسی** ، وذلك فی قوله تعالی : « ولقد آتينا موسی تسع آيات بينات »، و بيشترين مفسّران برآنند كه حكم اين آيت بر عموم است ، و آيات دلائل وحدانيت است درخلق آسمان وزمين . كافران ومشركان را ميگويد برعموم، كه بردين حق تكبر آوردند، و از ايمان و اسلام روی گردانيدند ، ما درجزاءِ آن تكبر ايشانرا از راه تفكر و اعتبار بر گردانيديم ، تا براه هدی راه نبردند، وبدبخت بماندند! و قيل : « سأصرف عن آياتی »، ای : عن فهم خطابی و معرفة كلامی . قال **ذوالنون** : ابی الله ان يكرم البطالين بمكنون حكمة القرآن، و قال **سهل** : هو أن يحرمهم فهم القرآن و الاهتداء بالرسول (ص) .

« وان يروا كلّ آية »۔ ای كل معجزة، « لايؤمنوا بها ». هذه كقوله: « و ان يروا آية يعرضوا ويقولوا سحر مستمر »، « وان يروا سبيل الرّشد » ای : طريق الهدی والبيان لا يتخذوه طريقة و ديناً. **حمزه** و **كسائی** « سبيل الرّشد» بفتح را وشين خوانند

---

۱ ـ ج : اينجا .

باقی بضم راء وسکون شین . « سبیل الرّشد » و رُشد و رَشد هر دو یکسان است همچون سُقم و سَقم و حُزن و حَزن و بُخل و بَخل . **ابوعمر** فرق کرد ، گفت : الرّشد الصلاح فی الامر ، دلیله : « فان آنستم منهم رشداً » ، والرشد الاستقامة فی الدین . حلال زاده را گویند : هذا عن رشدة ، و حرام زاده را گویند : هذا عن غیر رشدة. « و ان یروا سبیل الغی » - ای : طاعة الشیطان، « یتخذوه سبیلا » . غیّ از راه بیفتادن است ، غیّ و غوایت یکی است . « ذلك بأنهم » ای بسبب أنهم، « کذبوا بآیاتنا وکانوا عنها غافلین » غیر ناظرین فیها ، ولا یتّعظون بها .

«والذین کذّبوا بآیاتنا» - جحدوا بالایمان « ولقآءِ الاخرة » الثّواب والعقاب والبعث والحساب ، وقیل: « کذبوا بالاخرة » ای بلقاءِ الله فی الاخرة ، «حبطت اعمالهم» ای بطلت . « هل یجزون » فی العقبی « الا ماکانوا یعملون » یعنی جزاء ماکانوا یعملون فی الدنیا . این ونظائر این در قرآن هرجائی که مقید است کافر راست ، چنانکه گفت : « و هل نجازی الاالکفور » ، مگر جائی که مبهم است ، چنانکه «وأن لیس للانسان الاماسعی» الی قوله : « ثمّ یجزاه » .

«واتّخذ» ای صنع وصاغ « قوم موسی» یُرید **السامری** ومن اعانه علی ذلك و من رضی به ومن صدّقه ، « من بعده » ای من بعد انطلاقه للمیقات وهو العشر الّذی تمّم الله به المیقات، « من حلیهم » بفتح حا وسکون لام وتخفیف یا قراءت **یعقوب** است بر لفظ واحد، وهوالواحد الحلیّ ککعب و کعوب وفلس وفلوس. **حمزه و کسائی** «حلیّهم» بکسر حا و لام وتشدید یاء خوانند ، باقی بضمّ حا و کسر لام وتشدید یا خوانند ، و حلیّ و حلیّ بضمّ و کسر هر دو یکسانست بمعنی جمع ، همچون صُلیّ و صلیّ و بُکیّ و بکیّ . « عجلا » ای تمثال عجل مجوّف کأحسن مایکون .

درقصه آورده اند که : **بنی اسرائیل** از **قبطیان** پیرایه های ایشان بعاریت

خواستند روز عید را که در پیش بود ، و این بنی‌اسرائیل در دست قبطیان همچون اهل جزیت بودند درمیان اسلامیان ، پس رب العالمین فرعون را و قبطیان را هلاك کرد ، و آن پیرایه‌ها و زرّینه‌ها در دست بنی‌اسرائیل بماند ، وبرایشان حرام بود خرج کردن آن . هرون بفرمود تا ندا کردند ، وهر کس که از آن پیرایه چیزی داشت بیرون داد ، وهمه بسامری سپردند ، و سامری زرگر بود ، از آن گوساله ای بساخت ، جسد بیروح، تمثالی‌مجوّف، چون ساخته بود از وی یك بانگ بیامد، ونیزهیچ بانگ نکرد. وهب گفت : کان یسمع منه الخوار الا انه لایتحرك . سدی گفت : کان یخور ویمشی فکلّما خار سجدوا له ، و اذا سکت رفعوا رؤسهم. و گفته‌اند: جسد از جساد است ، وهو الزّعفران، یعنی عجلا اصفرله خوار. قومی گفتند : جسد لحم ودم است، وبانگ دروی ظاهراست، وبعید نیست . قومی گفتند : تمثالی بود از زر برنگ زر مجوف، وبانگ در وی ازروی تلبیس بود وحیلت، والاول اصح .

« الم‌یروا » نمی‌بینند این گوساله پرستان « انه لایکلّمهم » که این گوساله با ایشان سخن‌نمیگوید ؟! این دلیل‌است که خدای نا گویا نبود . « ولا یهدیهم سبیلا » یعنی لایأمرهم ولاینهاهم

« اتخذوه » ای عبدوه و اتخذوه الهاً « و کانوا ظالمین » واضعین العبادة غیر موضعها .

« ولمّا سقط فی ایدیهم »ـ جمهور مفّسران بر آنند که این کلمه عبارت است از پشیمانی ، وهرچند پشیمانی دردل باشد ، اما نسبت آن با دست ازآن جهت است که نسبت ملك ومحبوب ومکروه با دست کنند ، یقال : فی‌یده ملك، وفی یده محبوب ، و حصل فی‌یده مکروه ، و گفته‌اند : هر کس که ازکاری پشیمان شود دست برسر می‌نهد و برآن تحسرمیخورد ، از این‌جهت نسبت ندم با ید کرد ، وقیل: انّ الانسان اذا حزبه

امر عظیم مسح کفّه بکفّه و حولق . « و رأوا » این رؤیت بمعنی علم‌است ، ای علموا « انهم قد ضلوا » بعبادة العجل . میگوید : چون **موسی** از میقات باز آمد ، و ایشانرا بر آن صفت دید ، و خشم راند ، و با ایشان سخن درشت گفت ، ایشان از آن کرده پشیمان شدند ، و بدانستند که از راه راستی بیفتادند ، گفتند : « لئن لم یرحمنا ربّنا و یغفر لنا » ـ **حمزه** و **کسائی** « ترحمنا و تغفر لنا » بتا خوانند ، و « ربّنا » بنصب بر معنی دعا ، یعنی : یا ربّنا . « لنکونن من الخاسرین » بالعقوبة وفوت الثواب .

« ولمّا رجع موسی » من **الطور** « الی قومه غضبان‌اسفاً » ای غضبان حزیناً. اسف غایت خشم است ایدر (۱) وآنجا که گفت : « فلمّا آسفونا انتقمنا منهم » ، وغایت اندوه است آنجا که گفت : « یا اسفی علی یوسف ». الآسف والاسف والاسیف یکی‌است. « قال بئسما خلفتمونی من بعدی » ـ ای بئس ما نبتم عنّی و قمتم مقامی بعد انطلاقی ! « اعجلتم » ای ترکتم « امر ربّکم»؟ وقیل تجاوزتم امر ربّکم، و قیل : استبطأتم‌موعد ربّکم. **موسی**چون بمیقات می‌شد ایشانرا وعده‌داد که‌تاچهل‌روز بازآیم. چون‌بیست‌روز برآمد**سامری** گفت: بیست روز وبیست شب گذشت ، این‌چهل باشد تمام، وظن بردند که **موسی**خود نمانده‌است. پس‌چون موسی‌واز(۲) آمد گفت : اعجلتم وعد ربّکم‌الّذی و عدنیه من الاربعین لیلة؟ **زجاج** گفت : عجلته ای سبقته. « وألقی الالواح » الّتی‌فیها التوراة غضباً علی قومه حین عبدوا العجل . عن **سعید بن جبیر** عن **ابن عباس** ، قال : قال رسول الله(ص): « لیس الخبر کالمعاینة ، اخبر الله موسی ان قومه قد ضلّوا بعده فلم یلق الالواح ، فلمّا عاینهم القاها فتکسر منها ما تکسر » ، و روی انه قال : « یرحم الله اخی موسی ما المخبر کالمعاین ، لقد اخبر الله بفتنة فعرف انّ ما اخبره ربه حق ، و

۱ ـ ج : اینجا ۲ ـ ج : باز .

انّه على ذلك لمتمسّك بما فى يده، فرجع الى قومه و رآء هم فغضب وكان شديد الغضب فألقى الالواح ».

مفسّران گفتند : **تورات** هفت سبع بود . چون **موسى** الواح بر زمين زد و بشكست، اثرمكتوب ازآنكه بشكست نا پيدا شد. شش سبع ازآن بر داشتند ، وبآسمان باز بردند ، و يك سبع بماند ، و كان فيما رفع تفصيل كلّ شىء و فيما بقى الهدى و الرّحمة . و روى عن **ابن عباس** ، قال : اوتى رسول اللّه (ص) السبع و هى المثانى الطّول ، و اوتى موسى ستاً فلمّا القى الالواح رفعت اثنتان وبقيت اربع .

قتاده گفت : انّما القى الالواح لكثرة ما سمع من فضائل امّة محمّد(ص) ، فألقى الالواح وقال : ربّ اجعلنى من امّة **محمد** (ص) . از بس كه فضائل امّت محمّد شنيد از حق جلّ جلاله ، الواح بيفكند و گفت : خداوندا مرا از امّت محمّد كن ، « و اخذ برأس اخيه يجرّه اليه » اى اخذ بشعر رأسه و لحيته ، تقول العرب : فلان حسن الرّأس اى الشعر . جاى ديگر گفت : « لاتأخذ بلحيتى ولا برأسى». **هرون** از **موسى** بسنّ مهتر بود بسه سال . **بنى اسرائيل** او را دوست‌تر داشتندى كه ليّن الغضب بود . خشم بسيار نراندى ، و موسى گرم وتيز بود و بسيار خشم، چون بازآمد برادررا بخشم فرا خود كشيد، موى گرفته، كه چرا از پس من نيامدى و مرا ازحال بنى‌اسرائيل وفعل ايشان خبر نكردى ؟ ! همانست كه جاى ديگر گفت : « ما منعك اذ رأيتهم ضلّوا الّا تتّبعن افعصيت امرى » ؟ !

« قال ابن‌أمّ » ـ قرآءت اهل **كوفه** « ابن أمّ » بكسر ميم است و اصله ابن امّى ، فحذف ياء الاضافة لأنّ مبنى النّداء على الحذف ، و بقيت الكسرة فى الميم لتدلّ على الاضافة ، كقوله تعالى : « يا عباد » . باقى بفتح ميم خوانند ، يعنى : يا ابن امّاه ، فحذف الالف مقصوراً على نية الترخيم . چون بكسر خوانى، ميگويد : اى پسر مادر من !

و چون نصب خوانی : ای پسر مادرا ! و **هرون** و **موسی** از یك مادر و یك پدر بودند، اما ذکر مادر کرد تنها ، لیرقّقه علیه . گفته‌اند که : موسی حق مادر عظیم گزاردی ، و دل وی نیکو نگه داشتی تا آن حدّ که هر گه خشمگین بودی ، کسی نام مادر وی بردی از آن خشم ساکن شدی ، و خوش گشتی ، گفتی : مادر بهشت است ، و در بهشت رنج و خشم نبود . هرون ازین جهت نام مادر برد بنزدیك وی در حال خشم .

« انّ القوم استضعفونی » ـ ای : وجدونی ضعیفاً لوحدتی، « وکادوا یقتلوننی » ای هموا وقاربوا ان یقتلونی لانکاری علیهم ، « فلا تشمت بی الاعداء » ـ شماتت نامی‌است شادی کردن را ببد کسی ، و در خبراست : « نعوذ بك من شماتة الاعداء » . میگوید : دشمنانرا بمن‌شاد مکن بدانکه مرا خوار کنی یا بزنی. « ولاتجعلنی‌مع‌القوم الظالمین » الّذین عبدوا العجل ، و مرا باایشان یکسان مکن که این جرم ایشان کرده‌اند نه من. پس چون موسی عذر برادر دانست وبیگناهی وی ، گفت :

« ربّ اغفرلی» ما صنعت بأخی، وقیل بالقاءِ الالواح، «ولاخی» حین لم‌یمنعهم ولم یلحق بی « وأدخلنا فی‌رحمتك » انعم علینا بفضلك « و انت ارحم الرّاحمین » ارحم بنا منّا بأنفسنا وارحم بنا من‌الابوین.

« انّ الّذین‌اتّخذواالعجل» الهاً یعنی فی‌ایّام **موسی**، « سینالهم‌غضب من‌ربّهم» فی‌الاخرة « و ذلّة فی‌الحیوة الدّنیا » وهی ما امروا به من قتل انفسهم ، فکان الاب یقتل ابنه والابن اباه . **عطیّه** گفت : « سینالهم » ای سینال اولادهم وهم الّذین کانوا فی عهد النّبی(ص)، «غضب من ربّهم» فی‌الاخرة «و ذلة فی‌الحیوة الدّنیا» وهی‌مااصاب **بنوقریظة والنضیر** من‌القتل والجلاءِ ، و قیل الجزیة ، « و کذلك نجزی المفترین » ای‌الکاذبین .

قال **ابوقلابه** : هی‌والله جزآء کلّ مفتر الی یوم‌القیامة ان یذلّه‌الله عزّوجلّ . **فضیل عیاض** گفت: « و کذلك نجزی المفترین » ای‌المبتدعین. **مالك بن‌انس** گفت :

ما من مبتدع الا وتجد فوق رأسه ذلة ، ثمّ قرأ : « انّ الّذين اتّخذوا العجل سينالهم » الاية.

« والّذين عملوا السّيّئات » و هی الشّرك « ثمّ تابوا من بعدها » ای من بعدالسّيّئات « وآمنوا » صدّقوا انّه لااله غيره « انّ ربّك من بعدها » ای من بعدالتّوبة « لغفور رحيم ».

« ولمّا سكت » يعنی سكن . زر و سيم را صامت خوانند ازآنكه بی‌جانست ، « و لمّا سكت عن موسی الغضب » چون خاموش ايستاد از **موسی** خشم ، يعنی بيارامید وخشم از وی بازشد ، بسبب آنكه **هرون** عذر داد ، و **بنی اسرائيل** از كفر توبه كردند آن تختهها كه بيفكنده بود بر گرفت . شش سبع ازوی برفته ، « وفی نسختها » ای وفيما نسخ منها، وقيل فيما بقی منها ولم يذهب: « هدی ورحمة» . وقيل : اراد بها الالواح لانّها نسخت من اللوح المحفوظ ، و قيل : انّ موسی لمّا القی الالواح تكسّرت فنسخ منها نسخة اخری فهی المراد . **ابن عباس** گفت : **موسی** چهل روز روزه داشت . چون الواح بيفكند و بشكست ، چهل روز ديگر روزه داشت ، تا آن باوی دادند در دو لوح بجای آن شكسته. « هدی ورحمة » ای هدی من الضلالة ورحمة من العذاب. « للّذين هم لربّهم يرهبون » يخشون فيعملون بها .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « و كتبناله فی الالواح من كلّ شیء موعظة » الاية ـ در آثار آورده اند ازآن موعظتها كه رب العزّة در الواح نبشت از بهر موسی ، وبوی داد ، اين بود كه : يا **موسی** ! اگر خواهی كه بدرگاه عزّت ما ترا آب روئی بود ، و بقربت و زلفت ما مخصوص باشی، يتيمانرا نيكو دار ، و درويشان را خوار مكن . ای موسی ! من يتيمان را نوازنده‌ام و نيك خواه ، و بر درويشان مهربان و بخشاينده ، بنواز آنكس را

که من‌نوازم. مران آنکس را که من‌خوانم.

مصطفی (ص) درویشانرا گفت: « الفقراء الصبر هم جلساءالله عزّ وجلّ یوم القیامة » ، ویتیمانرا گفت : « اذا بکی الیتیم اهتزّ عرش الرّحمن لبکائه ، فیقول‌الله عزّ وجلّ من ارضاه ارضیته » . ای موسی ! خواهی که من برای تو با فریشتگان مباهات کنم بی‌آزار باش ، و سنگ و خار از راه مسلمانان دور کن . الایمان بضع و سبعون شعبة ، اعلاها شهادة أن لااله الاالله ، وأدناها اماطة الاذی عن‌الطریق . ای‌موسی ! خواهی که دعاءِ ترا اجابت کنم خلق نیکو گیرو علم آموز ، و دیگرانرا علم درآموز ، که من علما را گرامی کردم که ایشانرا علم دادم، وخاك بر ایشان خوش کنم ، و گور بر ایشان منوّر کنم، وموسع کنم، وفردا ایشانرا درزمرهٔ انبیا حشر کنم. **مصطفی** گفت: « تدرون ما قال لی **جبرئیل** ؟ قال : یا محمّد ! لاتحقرنّ عبداً آتاه الله علماً، فانّ الله عزّوجلّ لم یحقّره حین‌علّمه . انّ الله جامع‌العلماء فی بقیع واحد ، فیقول لهم : انّی‌لم استودعکم علمی الا لخیر اردته بکم . قد غفرت لکم علی ما کان منکم » .

« و کتبنا له فی‌الالواح » ـ از آن نواختها و لطفها که الله با موسی کرد یکی آن بود که : بر مقام مناجات او را بداشت ، و تورات از بهر وی بزآن الواح نبشت ، چنانکه پرخوان(۱) روش‌قلم برلوح بر گوش **موسی** میرسید . ای موسی! امروز بنام ما قناعت کن ، و در نبشتهٔ ما نظر کن ، تا ترا تسلی بود ، من منع من‌النّظر تسلّی بالاثر. ای موسی من بکمال‌حکمت خود چنین‌حکم کرده‌ام که تامحمّد مرا نبیند، وامت محمّد مرا نبینند، دیدار بکسی‌ننمایم، ومن حکم‌خود نگردانم ودرآن تبدیل نیارم : « ما یبدّل القول لدیّ » . **موسی** گفت : بارخدایا ! ومن امـّة محمّد ؟ این امة محمّد که اند ؟ قال: خیر امـّة اخرجت للنّـاس‌یأمرون بالمعروف وینهون عن‌المنکر، ویؤمنون بالکتاب الاوّل

۱ــ در برهان قاطع «برخان» آمده بمعنی آواز وصدا .

والکتاب الآخر، ویقاتلون اهل الضلالة حتی یقاتلوا الاعور **الدجال**، وهم المستجیبون والمستجاب بهم، والشافعون والمشفوع لهم، مصاحفهم فی صدورهم یصفون فی صلوتهم صفوف الملائکة، اصواتهم فی مساجدهم کدوی النّحل، کرّ مناهم و اصطفیناهم فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات باذن الله. قال موسی: یاربّ فاجعلهم امتی. قال: هی امّة **احمد**.

«فخذها بقوّة» ـ اشارتی عزیز است که گرفتن بغایت دلیل قربت است، پس گفت: «وأمر قومك یأخذوا بأحسنها» فرق است میان این گرفتن و آن گرفتن. آن گرفتن از حق و این گرفتن از خلق، آن گرفتن موسی از مولی، و این گرفتن قوم از موسی. آن گرفتن از روی تحقیق زلفت و تأکید وصلت، و این گرفتن از روی قبول خدمت و التزام طاعت.

«سأریکم دارالفاسقین» ـ این دار الفاسقین بر لسان اهل معرفت اشارت است بنفس امّاره ودل خراب. نفس امّاره منبع شهوات است ودل خراب معدن غفلت، چنانکه درمنزل خراب کس ننشیند وآرام نگیرد، در دل خراب طاعت منزل نکند، ودر آن خیر نگیرد، وازوی عبادت نیاید، نعوذ بالله من درك الشقاء.

«سأصرف عن آیاتی الّذین یتکبّرون فی الارض بغیر الحق» ـ تکبر بر دو قسم است: یکی بحق یکی به بی حق، آنچه بحق است تکبّر درویشان است بر توانگران. عالی همت باشند، وبحق توانگر دل، و از عرش و مادون آن همت بر گذاشته، دل از خلق بریده، وبامهرحق پرداخته، همتی مه ازدنیا ومرادی بهازعقبی، واشتیاقی بادیدار مولی. قال **الواسطی**: التکبّر بالحقّ هوالتکبر علی الاغنیاء والفسقة وعلی الکفّار و اهل البدع، فقد روی فی الاثر: القوا الفساق بوجوه مکفهرّة. وآنچه به بی حق است تکبر توانگران است و جهانداران بر درویشان، و هو المراد بقوله تعالی: «یتکبرون فی الارض بغیر الحق».

و قال **ابن عطاء** فی‌هذه الایة : سأمنع قلوبهم واسرارهم‌وارواحهم عن‌الجولان فی‌ملکوت القدس ، گفت: دلها وسرهای ایشان ازروش بربند آرم ، وهستی ایشان‌حجاب ایشان گردانم ، وراه خود برایشان فرو گیرم، تاهیچ نتوانند که درعالم قدس وملکوت اعلی درسرّ جولان کنند، از دیدن عجائب ملکوت باز مانده ، وبا نفس وخلق دنیا انس گرفته ، ذوق طعم وجود نیافته، واز کرائم احوال اهل‌خصوص بی‌خبرمانده ، هرگزخود را روز دولتی نادیده، ونه گل وصلتی اورا شکفته . بیچاره کسی که او را از این حدیث بوئی‌نه، اورا از دریا کسان چیست که اورا جوئی‌نه .

« و ان یروا سبیل‌الرّشد لایتخذوه سبیلا »- ازروی اشارت‌میگوید : نه‌هر که راه دیدبراه رفت، ونه‌هر که بشناخت توفیق عمل یافت. رب العزة خبرمیدهد ازبیگانگان میگوید : «وجحدوا بها واستیقنتها انفسهم ظلماً وعلّواً». پس‌هر که حق‌را بحقی‌بشناخت تاتوفیق نیابد وبدان‌عمل‌نکند بکار نیست ، وهر که باطل‌را بباطلی بشناخت تا ازاتباع آن باطل او را عصمت نبود در آن شناخت فائده نیست . مصطفی (ص) ازینجا گفت : « اللّهـّم ارنا الحقّ حقاً وارزقنا اتباعه، وارناالباطل باطلا وارزقنا اجتنابه» .

« واتخذ قوم‌موسی‌من‌بعده من‌حلیّهم عجلا» الایة ـ **سهل بن عبدالله** گفت: هرچه در دنیا بنده را از حق بر گرداند ، و از طاعت وی باز دارد ، آن عجل اوست ، و او پرستندهٔ آن . عبدهٔ عجل دربنی اسرائیل تخلص آنگه یافتند که خویشتن را بفرمان بکشتند ، چنانکه گفت جل جلاله : « فاقتلوا انفسکم». همچنین تخلص بنده در راه حقیقت آنگه حاصل شود که. از حظوظ واسباب پاك گردد ، لابل که هرچه دون حق بیزار شود ، چنانکه گفته‌اند :

بیزار شو از هر چه بکون اندر تا باشی یار غار آن دلبر .

« الم یروا انّه لا یکلّمهم » الایة ـ هذا یدل علی استحقاق الحقّ ، النعت

بأنّه متکلم جل جلاله یخاطب الخلق و یکلم العبد، وأن ملوك الارض اذا جلّت رتبتهم استنکفوا ان یخاطبوا خدمهم بلسانهم، و بخلاف هذا اجری الحق سنّته مع عباده المؤمنین. اما الاعداء فیقول لهم: «اخسئوا فیها ولا تکلمون»، وامّا المؤمنون فقال النبیّ: «مامنکم من احد الا یکلّمه ربّه لیس بینه وبینه ترجمان»، وفی معناه انشدوا:

و ما یزد هینا الکبریاء علیهم اذا کلّمونا أن یکلّمهم نزراً

«وألقی الالواح وأخذ برأس اخیه» الی قوله «رب اغفرلی و لاخی» - فی هذا اشارة الی وجوب الاستغفار علی العبد فی عموم الاحوال و التحقق بأن له سبحانه تعذیب البریء اذا الخلق کلّهم ملکه، وتصرف المالك فی ملکه نافذاً. بنی اسرائیل گناه کردند وعذر موسی و هرون دادند، و استغفار ایشان کردند. اینست طریق جوانمردان و راه صوفیان، که پیوسته گناه سوی خود می نهند، و نا کرده گناه عذرمیخواهند:

اذا مرضنا اتیناکم نعودکم و تذنبون فنأتیکم فنعتذر

«والّذین عملوا السّیّئات ثمّ تابوا من بعدها و آمنوا» - الایمان الّذی هو بعد التّوبة، یحتمل انهم آمنوا بانّه یقبل التّوبة وآمنوا بانّه لایضرّه عصیان، او آمنوا بانّه لاینجون بتوبتهم من دون فضل الله، اوآمنوا یعنی استداموا الایمان وکانت موافاتهم علی الایمان، اوآمنوا بانّهم لو عادوا الی ترك العهد وتضییع الامر لسقطوا من عین الله اذ لیس کل مرة تسلم الخبرة.

۱۵- النوبة الاولی

قوله تعالی: «**واختار موسی قومه**» برگزید موسی ازقوم خود «**سبعین رجلا**» هفتاد مرد «**لمیقاتنا**» هنگامی راکه نامزد کرده بودیم «**فلما اخذتهم الرّجفة**» چون زلزله وصیحهٔ جبرئیل ایشانرا گرفت ومردند «**قال رب**» موسی

گفت خداوند من ! « **لوشئت** » اگر خواستی تو « **اهلکتهم من‌قبل** » ایشانرا در خانه‌ها هلاك کردی پیش ازاین ، « **وایّای** » ومرا با ایشان [تا کفن یافتندی وجای دفن] « **اتهلکنا** » می هلاك کنی ما را « **بمافعل السّفهاء منّا** » بآنچه نادانی چند کردند از ما « **ان هی الا فتنتك** » نیست این بودنیها که می بود مگر آزمایش تو « **تضلّ بها من تشاء** » گمراه کنی بآن اورا که خواهی « **وتهدی من تشاء** » وراه نمائی بآن‌اورا که خواهی « **انت ولیّنا** » [رسد ترا هرچه کنی] خداوند مائی‌مهربان و یار مائی « **فاغفر لنا** » بیامرز ما را «**وارحمنا** » و ببخشای بر ما « **و انت خیر الغافرین** (۱۵۵)» و تو بهتر آمرز کارانی .

« **واکتب لنا** » وبنویس مارا و واجب کن «**فی هذه الدنیا حسنة** »درین گیتی نیکوئی « **و فی الاخرة** » و در آن گیتی هم « **انّا هدنا الیك** » ما بتو باز گشتیم و بر تو باز آمدیم « **قال** » خداوند گفت : « **عذابی اصیب به من اشاء** » عذاب من‌آنست که می رسانم‌آن بآنکه خود خواهم « **و رحمتی وسعت کل شیء** » وبخشایش من خود رسیده است بهر چیز « **فسأکتبها** » فراهم آرم فردای قیامت آن رحمت و واجب کردانم « **للّذین یتّقون** » ایشانرا که از شرك می‌پرهیزند و از خشم و عذاب من می‌پرهیزند « **ویؤتون الزّکوة** » و زکوة مال می‌دهند « **و الّذین هم بآیاتنا یؤمنون** (۱۵۶)» وایشان که بسخنان میگروند .

« **الّذین یتّبعون الرّسول** » ایشان که پی می‌برند باین فرستاده « **النّبی الامّیّ** » پیغامبر امّی نادبیر « **الّذی یجدونه مکتوباً** » او که میبابند اهل کتابین « **مکتوباً** » نبشته صفت نام وی « **عندهم فی التّوریة والانجیل** » بنزدیك ایشان در توراة و انجیل « **یأمرهم بالمعروف** »ایشانرا میفرماید بمعروف« **وینهیهم عن المنکر** » می باز زند ایشانرا از منکر « **و یحلّ لهم الطّیّبات** » و حلال و گشاده میکند

ایشانرا پاکیها « **ویحرّم علیهم الخبائث** » و حرام و بسته میکند بر ایشان پلیدیها « **و یضع عنهم اصرهم** » و از ایشان فرو مینهد از آن بار های گران [و عهد های گرانمایه ای که بر بنی‌اسرائیل بود] « **والاغلال الّتی کانت علیهم** » و آن غلّها و کار های سخت که بر بنی‌اسرائیل بود پیش ازین (۱) « **فالّذین آمنوا به** » ایشان که بگرویدند باو « **وعزّروه** » و آزرم دارند او را و بزرگ « **و نصروه** » و یاری دهند اورا « **واتّبعوا النّور الّذی انزل معه** » و پی برند بآن نور که فروآمد با او « **اولئك هم المفلحون** (۱۵۷) » پیروزآمدگان ایشانند .

« **قل** » بگوی رسول من ! « **یا ایّها النّاس** » ای مردمان! « **انّی رسول الله الیکم جمیعاً** » من فرستادهٔ خداام بشما همگان « **الّذی له ملك السّموات والارض** » فرستادهٔ آن خدائی که او راست پادشاهی آسمان وزمین « **لااله الّا هو** » نیست خدائی مگر او « **یحیی و یمیت** » مرده را زنده میکند و زنده را می‌میراند « **فآمنوا بالله و رسوله** » بگروید بخدای وبرسول او « **النّبیّ الامّیّ** » پیغامبر اُمّی « **الّذی یؤمن بالله** » او که بگرویده است بخدای « **و کلماته** » وبسخنان وی « **واتّبعوه** » و بر پی او ایستید « **لعلّکم تهتدون** (۱۵۸) » مگر برراه راست مانید .

النوبة الثانية

قوله تعالی : « و اختار موسی قومه » ـ این نصب میم در قوم خواهی بنزع خافض نه، یعنی : من قومه ، فحذف « من »، کقول الفرزدق :

و منّا الّذی اختیر الرّجال سماحة
وجوداً اذا هبّ الرّیاح الزّعازع

۱ ـ الف : پیش فا .

وخواهی کنایت نه از مختاران ، وسبعین بدل آن . میگوید : بر گزید **موسی عمران** از قوم خویش هفتاد مرد ، و آن آن بود که **موسی** چون با قوم خویش آمد و گفت : کلّمنی ربّی ، طائفه‌ای از ایشان گفتند : « لن نؤمن لك حتّی نری‌الله جهرة »، فیکلّمنا جهاراً و یشهد لك بتکلمه ایّاك . **موسی** ازین گفت ایشان بحق نالید . ربّ‌ـ العزّة گفت : ای **موسی** ! از ایشان هفتاد مرد بر گزین که خیار ایشان باشند تابطور آیند ، و سخن ما بشنوند ، و وعده ای بر آن نهادند که کی روند . پس **موسی** هفتاد مرد بر گزید ، و با خویشتن به **طور** برد ، و **هرون** با وی ، و **یوشع بن نون** را بر **بنی اسرائیل** گماشت ، و خلیفهٔ خود کرد ، تا بازآید. پس چون بطور رسیدند ، موسی بفرمان حق بر کوه شد ، و میغ گرد کوه در گرفت ، چنانکه موسی ناپدید شد ، وموسی هر که که با حق سخن گفتی ، نور بر پیشانی وی افتادی ، چنانکه هیچ کس طاقت آن نداشتی که در وی نگرستی . چون حق جل جلاله باموسی در سخن آمد ، ایشان همه بسجود افتادند ، و می‌شنیدند کلام حق که باموسی میگفت ، وامر ونهی که می‌فرمود که این کن و آن مکن . پس چون فارغ گشت ، آن میغ از سر وی باز شد ، و موسی پیش ایشان بازآمد ، گفتند: « یاموسی لن نؤمن لك حتّی نری‌الله جهرة ». فصاح بهم **جبرئیل**، فموّتوا عن آخرهم ثمّ احیاهم‌الله .

گفته اند که : این هفتاد مرد بسن بالای بیست سال بودند ، و بچهل سال برنگذشته ، ازآنکه هرچه کم ازبیست‌سال بود هنوز باوی جهل‌صبی بود ونقص کودکی ، و هرچه بالای چهل است با وی ضعف پیری بود و نقصان عقل . **کلبی** گفت : از آن هفتاد ، شصت مرد پیر بودند و بیش از آن پیر بدست نمی آمد . ربّ‌العزّة وحی کرد بموسی که ده جوان بر گزین ازایشان . موسی ده جوان بر گزید ، بامداد که برخاستند همه پیران بودند ، و گفته اند که : ازهر سبطی شش کس بر گزیدند، جمله هفتاد و دو

بودند. **موسی** گفت : هفتاد مرد مرا فرموده اند دو کس بجای مانید ، تا هفتاد راست شود ، هیچ کس رغبت نکرد که ازایشان واپس بود وبماند ، و باین معنی خلاف کردند و جدال در گرفتند . موسی گفت : هرآن کس که نشیند بفرمان و نیاید ، ثواب وی هم چندان است که آید و موافقت کند . **کالب بن یوفنا ویوشع بن نون** هردو بیستادندو نرفتند ، وموسی ایشانرا فرمود که روزه دارید ، و پاك شوید ، وغسل کنید ، و جامه ها بشوئید . پس ایشانرا بفرمان حق بر آن و عده‌ای که از حق یافته بود بطور سینا برد . اینست که رب‌العالمین گفت : «واختار موسی قومه سبعین رجلاً لمیقاتنا » .

ابن‌عباس گفت : آن هفتاد مرد که بمیقات اول رفتند و گفتند : « لن نؤ من لك حتی نری‌الله‌جهرة » دیگر اند، واین هفتاد مرد « و اخذتهم الرجفة » دیگر. روایت کنند از**علی بن ابی طالب** (ع) ، قال: « انما اخذتهم الرجفة من اجل دعویهم علی موسی قتل هرون ، وذلك أن موسی وهرون و**شبروشبیر** ابنی**هرون** انطلقوا الی سفح جبل،فنام **هرون** علی سریر، فتوفاه‌الله ، فلمّا مات دفنه **موسی**، فلمّا رجع موسی الی **بنی‌اسرائیل** قالوا این هرون ؟ قال : توفاه‌الله . فقالوا له : بل‌انت قتلته حسداً علی‌خلقه ولینه. قال : فاختاروا من شئتم . فاختاروا منهم سبعین رجلا، وذهب بهم، فلمّا انتهوا الی‌القبر ، قالوا : یا **هرون** ! قتلت ام مت ؟! فقال هرون : ماقتلنی احد، ولکن توفانی الله ، فقالوا : یـا موسی ! لن‌تعصی بعدالیوم . « فأخذتهم الرجفة »وهی‌الموت ، وقیل الزلزلة . وقیل‌النار، وهی‌الصاعقة. فقال موسی: یا رب! ما اقول لبنی اسرائیل اذا رجعت الیهم ؟ یقولـون انت قتلتهم . فأحیاهم الله وجعلهم انبیاء .

وعن **علی بن ابی طالب**(ع) قال: قال‌رسول‌الله(ص): « اذا کان‌یوم‌الجمعة نزل امین‌الله **جبرئیل** الی‌المسجدالحرام فرکز لواه بالمسجدالحرام ، و غدا سائرالملائکةالی المساجد الّتی یجمع فیهایوم‌الجمعة ، فرکزوا الویتهم و رایاتهم بأبواب المساجد . ثمّ

نشروا قراطيس من فضّة وأقلاماً من‌ذهب ، ثم كتبوا الاول فالاول من بكر الى الجمعة. فاذا بلغ من فى المسجد سبعين رجلاً قدبكروا طووا القراطيس، فكان اولئك السبعون كالذين هم اختارهم موسى من قومه، والّذين اختارهم موسى من قومه كانوا انبياء » .

وعن **انس**، قال: قال رسول‌الله (ص): « اذا راح منّا الى الجمعة سبعون رجلاً كانوا كسبعين من قوم موسى، الذين وفدوا الى ربّهم اوأفضل » . **قتاده** گفت : «اخذتهم الرّجفة» لانّهم لم يزايلوا فوقهم حين عبدوا العجل، ولم يأمروهم بالمعروف ولم ينهوهم عن المنكر . **ابن‌عباس** گفت : اختارهم موسى ليدعوا ربهم ، فكان فيما دعوا ان قالوا : اللّهم اعطنا مالم تعط احداً بعدنا ، فكره‌الله ذلك من دعائهم .

« فأخذتهم الرّجفة قال رب لوشئت اهلكتهم » ـ گفته‌اند که «لو» بمعنى ليت است. میگوید :کاشکی چنان خواستی تو که ایشانرا ومرا بیکبار در خانه هلاك کردی . سخنی ضجرانه است . موسی به تنگدلی همی گفت . وقیل : « لوشئت اهلكتهم من‌قبل » اى قبل خروجنا للميقات ، فكان بنواسرائيل يعاينون ذلك ولايتهمونى . **زجاج** گفت : ان شئت امتّهم من‌قبل‌ان تبتليهم بما اوجب عليهم الرجفة ، وقيل : ان شئت اهلكتهم‌عند اتخاذ العجل ولم تمهلهم‌الى المصير الى الميقات، «و اياى» اى: وأهلكتنى حين قتلت القبطى بمصر. «اتهلكنا بمافعل السفهاء منّا »ـ **فراء** گفت : ایشان درآن رجفه بنمردند، و رجفه نه مرگ است بلکه زلزله است درزمین ، ورعده وقلقله درتن، یعنی که‌ازآن هیبت واز آن بیم لرزه براندام‌ایشان افتاد ، ونزدیك بود که مفاصل ایشان ازهم جدا گشتی.موسی چون ایشانراچنان دید برایشان‌رحمت کرد، وازبیم مرگ ایشان برخاست ، و گریستن در گرفت ،وهمی نالید ، ودعا همی کرد وهمی گفت: « اتهلكنا بمافعل السفهاء منّا » ؟! این استفهام بمعنی‌دعا است ، ای: لاتهلكنا بمافعل السفهاء منّا . ما را هلاك مکن بآنچه تنی چند ازین نادانان کردند . **موسی** میدانست که الله تعالی عادلتر از آن است که

کسی را بجنایت دیگری گیرد ، اما این سخن چنان است که عیسی گفت : «ان تعذبهم فانّهم عبادك» الایة . وقیل: هذا استفهام یتضمن معنی قوله: « واتقوا فتنة لاتصیبنّ الذین ظلموا منکم خاصّة » ، والسفهاء هم الّذین عبدوا العجل. موسی ظن برده بود که آن عقوبت رجفه که بایشان رسید از پرستش گوساله بود ، ونه چنان بود، که آن از گفت قوم بود که گفته بودند : « لن نؤمن لك حتی نری الله جهرة » ، یا از آن دعاءِ مکروه که گفته بودند: «اللّهم اعطنا مالم تعط احداً بعدنا ». باین قول «فعل السفهاء» بمعنی قال است.

«ان هی الافتنتك» یعنی ان الکائنات الا اختبارك . نیست این بودنیها که می بود مگر آزمایش تو، وقیل: تلك الفتنة الّتی وقع فیها السفهاء لم تکن الااختبارك وابتلاؤك . وروا باشد که «هی» کنایت از عقوبت نهند، یعنی ماهی الا عذابك. «تضل بهامن تشاء و تهدی من تشاء »ـ من سلم منها فهو سعید ، و من بقی فیها فهو شقی. « انت ولیّنا » مدبر امرنا «فاغفرلنا» ذنوبنا، « وارحمنا وانت خیر الغافرین » .

« واکتب لنا فی هذه الدّنیا حسنة »ـ ای: اوجب لنا فی هذه الدّنیا توفیق الطاعة واسباغ النعمة، «وفی الاخرة» الجنة والرؤیة والثواب . موسی خیر دوجهانی خواست درین آیت. همانست که مصطفی (ص) گفت: «سلوا الله الیقین والعافیة». وصیتی جامع است، خیر دنیا وآخرت درضمن آن ، فان ملاك امر الاخرة الیقین، وملاك امر الدّنیا العافیة ، فکل طاعة لایقین معها هدر، و کل نعمة لم تصحبها العافیة کدر. «انا هدنا الیك» ای تبنا و رجعنا و ملنا الیك. من هاد یهود، اذا مال، وقیل: من التهود فی السیر وهوالتمکث . « قال عذابی » ای قال الله: عذابی، «اصیب به من اشاء» یعنی الکفار، «ورحمتی وسعت کل شیء» ای عمّت فی الدنیا الکفّار والمؤمنین، وخص بها المؤمنون فی العقبی، وهذا معنی قوله : « فسأکتبها » ای فسأوجبها ، «للّذین یتّقون»، فیجب له الثواب للمتقین من الله، ولایجب لاحدشیء علی الله، یجب منه لصدقه فی قوله، ولایجب علیه شیء لغیره فی ذاته .

عطيه گفت: وسعت كل شيء لكن لاتجب‌الا للذين يتقون ميگويد: رحمت وى بهر چيز رسيده‌است امّا واجب نگشت‌مگر متقيان را، كه‌كافران بطفيل مؤمنان‌دردنيا روزى ميخورند، وببركت مؤمنان بلاها ازايشان مندفع ميشود، وفردا درقيامت رحمت همه مؤمنانرا باشد على‌الخصوص، وايشانرا واجب گردد، وكافر درعذاب بماند، اين‌چنان باشد كه كسى بچراغ ديگرى ميرود، وبآن‌روشنائى منفعت ميگيرد، چون صاحب‌چراغ آن چراغ‌ببرد طفيلى درظلمت بماند.

ابوروق گفت: «وسعت كل شيء» يعنى الرحمة الّتى قسمها بين الخلائق، يعطف بها بعضهم على بعض. وعن‌**سلمان الفارسى**، قال: قال رسول‌الله (ص): «ان الله تعالى خلق مائة رحمة يوم خلق‌السموات و الارض، كل رحمة منها طباق ما بين السماءِ والارض، فأهبط منها رحمة الى‌الارض‌فبها يتراحم‌الخلائق، وبها تعطف الوالدة على‌ولدها، وبها يشرب الطير والوحوش من‌الماءِ، وبها‌يعيش الخلائق، فاذا كان يوم‌القيامة انتزعها من خلقه، ثمّ افاض بها على‌المتقين، وزاد‌تسعاً وتسعين رحمة». ثم قرأ: «ورحمتى‌وسعت كل شيء فسأكتبها للّذين يتقون» ـ اى: أجمعها وأضمّ جزءها المنزل بين‌الخلق الى التسعة والتسعين جزءاً عنده للذين يتقون «كتب» نزديك عرب ضم است، و الكتيبة الجيش المتضامة. قال **ابن‌عباس**: فسأكتبها للّذين يتقون. جعلها‌الله لامة محمد (ص).

وعن **ابوسعيد الخدرى** انّ النّبى (ص) قال: «افتخرت‌الجنّة والنار، فقالت النّار: يا‌ربّ! يدخلنى‌الجبابرة والملوك‌والاشراف، وقال‌الجنّة: يا ربّ! يدخلنى‌الفقراء والضعفاء والمساكين. فقال‌الله للنار: انت عذابى اصيب بك من‌اشاء، و قال للجنّة: انت رحمتى وسعت كلّ شيء، ولكلّ واحدة منكما ملؤها».

ابن‌جريج گفت و **بوبكرهذلى** كه: چون اين آيت فرو آمد كه: «ورحمتى وسعت كل شيء» ابليس سربرآورد وشادى نمود و نشاط كرد، گفت: انا من‌ذلك الشيءِ.

رب‌العالمین ابلیس‌را وابیرون کردبآنچه گفت: «فسأكتبها للّذين يتقون ويؤتون‌الزكوة والّذين‌هم بآياتنا يؤمنون». جهودان وترسایان طمع کردند، گفتند: نحن نتّقى و نؤتى الزكوة و نؤمن ربّنا. ربّ العالمین‌از ایشان بستد و ایشانرا محروم کرد به‌آنچه گفت:

«الّذين يتّبعون‌الرّسول‌النّبی الأمی». امّت محمد را بآن مخصوص کرد، و بایشان داد. قال **نوف‌البكالى الحميرى**: لمّا اختار موسى قومه سبعين رجلا لميقات ربّه قال‌الله لموسى: اجعل لكم‌الارض مسجداً وطهوراً، تصلون حيث‌ادركتكم الصّلوة الا عندمرحاض‌او حمّام او قبر، و أجعل‌السكينة فى‌قلوبكم، وأجعلكم تقرؤن‌التوراة عن ظهور قلوبكم، يقرأها الرجل منكم والمرأة والحرّ والعبد والصغير و الكبير، فقال ذلك **موسى** لقومه، فقالوا: لانريد أن‌نصلّى الا فى‌الكنائس، ولانستطيع حمل السّكينة فى قلوبنا، ونريد ان‌نكون كماكانت فى‌التابوت، ولانستطيع أن نقرأالتوراة عن ظهر قلوبنا، و لانريد أن نقرأها الا نظراً. فقال الله تعالى: «فسأكتبها للّذين يتقون» الى قوله: «المفلحون»، فجعلها لهذه‌الامّة. فقال‌موسى: يا رب! اجعلنى نبيّهم. فقال: نبيّهم‌منهم. قال: يا رب! اجعلنى‌منهم. فقال: انّك لن‌تدركهم. فقال‌موسى: يارب‌اتيتك بوفد بنى‌اسرائيل، فجعلت وفادتنا لغيرنا، فأنزل‌الله: «ومن قوم موسى امّة يهدون بالحق و به يعدلون». فرضى موسى، فقال **نوف**: الاتحمدون ربّاًحفظ غيبكم وأجزل‌لكم سهمكم، و جعل وفادة بنى‌اسرائيل لكم.

«الّذين يتّبعون الرسول‌النبى الامّى» - يعنى‌محمداً(ص). امّى نا دبیر است که نه خواند ونه‌نویسد، وكان نبيّنا(ص) امّيّاً لايكتب‌ولايقرأ ولايحسب. قال‌الله‌تعالى: «وما كنت تتلوا من قبله من كتاب‌ولاتخطه بيمينك»، وقال (ص): «انّا امّةامية لانكتب ولانحسب»، وقيل: منسوب الى ام‌القرى‌وهى مكّة. بعضی مفسران گفتند که: رسول(ص) از دنیا بیرون نشد تا بنوشت.

«الّذی یجدونه مکتوباً» - ای : وصفه و اسمه مکتوباً عندهم فی‌التوراة والانجیل. **عمر خطاب** از **ابومالك** پرسید که: صفت ونعت رسول‌خدا درتورات چیست؟ و کان ابومالك من علماءِ **الیهود** ، فقال : صفته فی کتاب بنی هرون الذی لم یبدّل ولم یغیر، **احمد** من‌ولد **اسمعیل بن ابراهیم** ، وهوآخر الانبیاء ، و هوالنّبیّ العربی‌الذی‌یأتی بدین‌**ابراهیم** الحنیف. یأتزر علی‌وسطه، ویغسل‌اطرافه ، فی‌عینیه‌حمرة وبین کتفیه‌خاتم النبوة ، مثل زرالحجلة ، لیس بالقصیر و لابالطویل ، یلبس‌الشملة ، ویجتزیء بالبلغة ، و یرکب‌الحمار، ویمشی‌فی الاسواق ، معه حرب وقتل وسبی ، سیفه علی عاتقه ، لایبالی من لقی من‌النّاس ، معه صلوة لوکانت فی قوم **نوح** ما اهلکوا بالطوفان ، و لوکانت‌فی‌**عاد** ما اهلکوا بالرّیح، ولوکانت‌فی‌**ثمود** ما اهلکوا بالصیّحة. مولده بمکّة ، ومنشأه بها، وبدو نبوته بها، ودارهجرته بیثرب بین‌حرة و نخل وسبخة. هو امّی‌لایکتب بیده، و هوالحمّاد یحمدالله علی کلّ شدّة ورخاء. سلطانه بالشام. صاحبه من‌الملائکة **جبرئیل** . یلقی من قومه اذی‌شدیداً، ثمّ یدال‌علیهم فیحصدهم‌حصد الجرین ، تکون‌له وقعات بیثرب منها له ومنها علیه، ثمّ تکون له العاقبه .

و فی‌الانجیل ان المسیح(ع) قال للحواریّین : انا اذهب‌وسیأتیکم **الفارقلیط** روح‌الخلق الّذی لایتکلّم‌من‌قبل نفسه، انّه یدبّرلجمیع الخلق، ویخبرکم بالامورالمزمعة ویمدحنی‌ویشهد لی.

«یأمرهم بالمعروف وینهیهم عن‌المنکر» - میگوید : این پیغامبرامّی‌ایشانرا باسلام وشریعت ومکارم الاخلاق میفرماید، وازمنکر وفساد ومساوی الاخلاق باز میزند .

«ویحل لهم‌الطیبات» - وآن‌حلالها که اهل‌جاهلیت برخود حرام کرده بودند چون بحائر وسوائب ووصائل وحوامی، وی‌حلال و گشاده میگرداند، وقیل : «یحل‌لهم الطیبات» ای: ما حرم علیهم فی التوراة من‌لحوم‌الابل وشحوم البقر والغنم ، «ویحرّم علیهم الخبائث» -

و آنچه خبائث است چون گوشت خوك و مردار وخون وربا وجملهٔ محرّمات بر ایشان بسته میدارد وحرام میکند، یعنی که شریعت وی براین صفت است.

« ویضع عنهم اصرهم والاغلال الّتی کانت علیهم » - برقراءة **شامی** « آصارهم » علی الجمع، عرب مواثیق را اواصر خوانند، یکی از آن اصرة، معنی آنست که از ایشان فرو نهند آن عهدهای گران وبارهای عظیم که بر بنی اسرائیل بود که در تورات بایشان فرموده بودند چون قتل نفس درتوبه وبریدن اعضاء که بوی گناه کردند، وجامه که پلید شد از میان جامه برآوردن وبریدن، ودرقتلها که کردند قصاص نه دیت و نه عفو. این تشدیدها باغلال مانند کرد، یعنی: للزومها کلزوم الغل فی العنق، چنانکه غلّ در گردن آویخته بود، و ازآن جدا نبود، این مواثیق و عهود بر ایشان نهاده بودند و لازم کرده، و گفته‌اند: « اغلال » اینجا(۱) محرّمات‌اند ومناهی که بر **بنی اسرائیل** بود، که **عیسی مریم** گفت: « و لأحلّ لکم بعض الّذی حرّم علیکم » من آنرا آمده‌ام که بعضی ازحرام کرده‌ها بر شما حلال کنم، و این غل همان است که عجم میگویند دست فلان کس فرو بستند. دست فلان کس بر گردن بسته، یعنی که او را از تصرف منع کردند، واز مراد محروم، « فالّذین آمنوا » من الیهود « به » ای بمحمّد « وعزّروه » ای عظّموه « ونصروه ». وأصل التعزیر المنع، یعنی نصروه بمنعهم کلّ من اراد کیده، « واتّبعوا النّور الّذی انزل معه » ای القرآن. وسمّاه نوراً لانّه یبین للنّاس امور دینهم و دنیاهم و آخرتهم وعقباهم، و «مع» یدلّ علی البقاء، ای انزل علیه وبقی معه، « اولئك هم المفلحون » الظّافرون بالامانی، الباقون فی النعیم.

« قل یا ایّها النّاس انی رسول الله الیکم جمیعاً » -این خطاب باعرب است، و اهل کتاب و عجم داخل است در جمیع. میگوید: ای جهانیان! من رسول خدا ام بشما

۱- الف: ایدر.

همگان. قال ابن عباس: بعث الله محمداً الی الاحمر و الاسود، فقال «یاایها النّاس انی رسول الله الیکم جمیعاً»، و قال رسول الله (ص): «بعثت الی النّاس کافة»، وکان النبیّ یبعث الی قومه خاصة. و عن ابی ذر، قال: قال رسول الله (ص): «اعطیت خمساً لم یعطهنّ احد قبلی: نصرت بالرّعب من مسیرة شهر، وجعلت لی الارض مسجداً وطهوراً، و احل لی المغنم ولم یحلّ لاحد قبلی، و بعثت الی الاحمر و الاسود، وقیل لی سل تعطه». «الذی له ملك السموات و الارض» - ای سلطانها و ما فیها، و تصریف ذلك و تدبیره، «لااله الا هو» لا ینبغی ان تکون الالوهیّة و العبادة الا له، دون سائر الانداد والاوثان. «یحیی ویمیت» یقدر علی انشاء خلق کلّ مایشاء واحیائه و افنائه اذا یشاء. «فآمنوا بالله و رسوله النبیّ الامّی الذی» ینبیء عن الله ماکان و مایکون. «یؤمن بالله وکلماته» **التوراة و الانجیل**، وسائر کتب الله، «واتبعوه لعلّکم تهتدون».

روی **عبد الله بن عمرو بن العاص**، قال: خرج علینا رسول الله (ص) یوماً کالمودّع، فقال: «انا محمد النبیّ الامیّ. انا محمد النّبی الامّی. انا محمد النّبی الامّی ولا نبی بعدی. اوتینا فواتح الکلم وخواتمه، وعلّمتکم خزنة النّار و حملة العرش، فاسمعوا و أطیعوا ما دمت فیکم، فاذا ذهب بی فعلیکم کتاب الله، احلّوا حلاله و حرّموا حرامه».

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «و اختار موسی قومه» الایة - فرق است میان امت موسی (ع) و میان امت محمد (ص). امت **موسی** بر گزیدهٔ موسی، که میگوید عز جلاله: «واختار موسی قومه»، وامت محمد بر گزیدهٔ خدا، که میگوید جل جلاله: «ولقد اخترناهم علی علم علی العالمین». آنکه بر گزیدهٔ موسی را گفت: «فقالوا ارنا الله جهرة فأخذتهم

الصّاعقة بظلمهم » ، اینجا گفت : « اخذتهم الرّجفة » و بر گزیدهٔ خود را گفت : « وجوه یومئذ ناضرة الی ربّها ناظرة ». خواست خواست حق است، واختیار اختیارحق، یقول‌الله تعالی: « وربّك یخلق مایشاء و یختار ماکان‌لهم الخیرة ». موسی بر بساط قربت برمقام مناجات بستاخی کرد بنعت‌تحقیق ، درحالت انکسار و افتقار، ازسرضجر وحیرت. این تحاسر نمود که : « ان‌هی الا فتنتك ». آنگه خویشتن را دریافت ، و بنعت عجز و شکستگی باز گشت ، از در هیبت واجلال درآمد. حکم بکلیت باحق افکند که : « تضل بها من تشاء وتهدی من‌تشاء » . بدین قناعت نکرد که زبان ثنا بگشاد. تضرع و زاری‌در آن پیوست که : « انت ولیّنا فاغفر لنا وارحمنا ». نیاز و خواری‌خود برو عرضه کرد ، ورحمت ومغفرت خواست ، گفت : « فاغفر لنا وارحمنا وانت خیرالغافرین » .

در آثار آورده‌اند که: **موسی** روز مناجات تا بکنار **طور سینا** رسید. بهر گامی که بر میگرفت، خدایرا ثنائی همی کرد ، و دعائی‌همی گفت ، و نیازی مینمود .

پیر طریقت گفت : نیازمند را رد نیست ، و در پس دیوار نیاز مگر نیست ، و دوست را چون نیاز وسیلتی نیست . **موسی** چون بمقام مناجات رسید درخت امیدش ببرآمد ، واشخاص‌فضل بدرآمد. شب جدائی فرو شد ، و روز وصل برآمد ، و موسی را شوق در دل وذکر برزبان ومهر درجان و عصا در دست ، ندا آمد ازجبارکائنات که : ای **موسی** ! وقت راز است ، و هنگام نازاست ، و روز باراست . یا موسی ! سل تعطه . چه داری حاجت ؟ چه خواهی از عطیّت ؟ ای موسی ! می خواه تا می بخشم . می گوی تا می نیوشم .

پیر طریقت گفت: بنده که وایستهٔ‌حق بود وشایستهٔ مهر،اورا بعنایت‌بیارایند وبفضل باردهند ، وبمهر خلعت پوشانند، وبکرم بنوازند، تابستاخ گردد. آنگه‌میان‌غیرت ومهرمیگردانند، گهی‌غیرت در دربندد، تازبان رهی‌درخواهش‌آید. گهی مهر در بگشاید تا رهی‌بعیان می‌نازد.

« انّا هدنا الیك »ـ ای : ملنا الی دینك، وصرنا لك بالکلیة من غیرأن نترك لأنفسنا بقیة. میگوید : خداوندا ! بهمگی بتو باز گشتیم ؟ و ازحول و قوة خویش متبری شدیم، وخویشتن‌را بتوسپردیم، وبهرچه حکم کردی رضا دادیم. مارا بما بـاز مگذار، و مائی ما ازپیش مابردار. همانست که **مصطفی**(ص) گفت : «لاتکلنی الی نفسی طرفة عین و لا اقل من ذلك ». وقال صلی‌الله علیه‌وسلم : « واقیة کواقیة الولید» . به **داود** وحی‌آمد که: ای **داود** ! دوستان مرا بااندوه دنیا چه‌کار، اندوه دنیا حلاوت مناجات ازدل‌ایشان ببرد. ای **داود** ! من ازدوستان خویش‌آن دوست‌دارم که روحانی باشند، غم هیچ‌نخورند، و دل در دنیا نبندند ، وکار وشغل خود بهمگی با من افکنند ، وبقضاءِ من رضادهند.

رسول خدا گفت : «الرضا بالقضاء باب‌الله الاعظم». در بنی **اسرائیل** عابـدی بود، روز گار دراز درعبادت بسرآورده. بخواب نمودند اورا که : رفیق تو در بهشت فلان است. وی بطلب‌آنکس برخاست تا ببیند که عبادت وی چیست ؟ ازوی نه نمازشب دید نه روزهٔ روز مگرفرائض . گفت : مرا بگوی تا کردار توچیست ؟ گفت : نکرده‌ام‌عبادتی فراوان، بیرون ازآنچه دیدی. امّا یك خصلت است درمن، چون دربلا و بیماری باشم ، نخواهم که درعافیت باشم، ور درآفتاب باشم نخواهم که درسایه باشم، وبهرچه الله حکم کند رضا دهم، وبرخواست الله خواست خود نیفزایم، عابد گفت : اینست که ترا بدیـن منزل رسانید .

« الذین یتبعون‌الرسول النبی الامّی» ـ این‌آیت وآنچه بدان پیوسته تاآخر ورد، اظهار شرف مصطفی است و بیان خصائص وفضائل وی. رب‌العزة او را بستود ، وبر جهانیان بر گزید، ونبوت ورسالت‌را بپسندید، وخاتم پیغامبران ومقتدای‌جهانیان کرد، وهرچند که امی بود کتابها نخوانده و ننوشته، علم اولین و آخرین‌دانست، و شرایع و احکام دین و مکارم اخلاق را بیان کرد ، واخبار پیشینیان و آئین رفتگان و سر گذشت

ایشان، از آن جهانداران که بودند وخواهند بود تا بقیامت، ازهمه‌خبرداد، وبلفظ شیرین وبیان پر آفرین بهمه اشارت کرد . صد وبیست‌واند هزار پیغامبر که بخاك فروشدند در آرزوی آن بودند که ایشانرا بر اسرارفطرت آن مهتر عالم اطلاع بود، وهر گز نبود، و ندانستند ، و عزت قرآن خبر میدهد که : « فأوحی الی عبده ما او حی » آن خزینهٔ اسرار فطرت محمد مرسل را مهری بر نهادیم وطمعها از دریافت آن ببریدیم ، «وعنده مفاتح الغیب » :

زان گونه شرابها که او پنهان‌داد   یك ذره بصد هزارجان نتوان داد

یکی از جوانمردان طریقت وصف وی‌میکند که : سراج مـن نور الغیب بدا وغار ، وجاوزالسرج وسار، کان‌اسمه‌مذکوراً قبل‌الحوادث و الاکوان ، و ذکره‌مشهوراً قبل‌القبل و بعدالبعد والجواهر والالوان . جوهره صفوی ، کلامه نبوی ، حکمه علوی ، عبارته عربی، لامشرقی ولا مغربی ، حسبه ابوی ، رفیقه ربوی ، صاحبه اموی ، ماخرج خارج من‌میم محمّد، ومادخل فی‌حائه‌احد. آفرینش همه درمیم محمّد متلاشی شد.هر کجا درعالم دردی وسوزی بود ، درمقابل سوز وی ناچیزشد . انبیا و اولیا وصدّیقان چند که توانستند مر کبها دوانیدند ، بآخر باوّل قدم وی رسیدند. آن‌مقام که زبرخلائق آمد زیر قدم خود نپسندید . طوبی وزلفی که غایت رتبت صدّیقان است بدان ننگرید: « مازاغ البصر وماطغی » . دروصف وی گفته‌اند : قمرتجلی من بین الاقمار، کوکب برجه فی‌فلك الاسرار. طلع بدره‌من غمام الیمامة ، و اشرقت شمسه من‌ناحیة التّهامة ، و أضاء سراجه من معدن الکرامة . العلوم کلّها قطرة‌من بحره ، والحکم کلها غرفة من نهره، والازمان کلّها ساعة من‌دهره. هوالاوّل‌فی‌الوصلة ، والاخرفی‌النبوّة ، والظاهر بالمعرفة ، والباطن بالحقیقة .

آن روز که از مکّه هجرت کرد و روی سوی مدینه نهاد ، بخیمهٔ **ام معبد**

رسید. امّ معبد چون روی مبارك رسول دید در وی متحیر شد. گفت : ای مرد ! تو کیستی که اینجا آمده‌ای ؟ حوری که ازخلد بیرون آمده‌ای ؟ ماهی که از آسمان بزیر آمده‌ای ؟ رضوانی که ازفردوس آمده‌ای ؟ قندیل عرشی که دنیا افروخته‌ای؟.. توقیع‌لوحی که عیان گشته‌ای؟ شمع طرازی که روان گشته‌ای ؟ صورت بختی که نقاب بر داشته‌ای ؟ کمند دلهائی که خانه‌فروش زده‌ای؟ بندجانهائی که گوی جمال ربوده‌ای؟ کیمیاء جمالی که‌جهان نگاشته‌ای؟ نورشمس وقمری که پدیدآمده‌ای ؟

امروز گذشت بر من آن سرو روان پوشیده ز من روی فرو بسته لبان
ابر ار چه رخ مهر بپوشد ز جهان کی گردد نور روز بر خلق نهان

سیدی که درتواضع چنان‌بود که یك‌قرص از درویش قبول کردی، و دنیاجمله بیك درویش‌دادی ، و منت بر ننهادی . بایتیمی راز کردی ، وبر **جبرئیل** ناز کردی . با غریبی بنشستی، وبا بهشت ننگرستی. بمهمان عجوز رفتی، و ازعرش ومادون‌آن همت‌بر گذاشتی. زن بیوه‌را ردا بیفکندی، وبساط درسدرةمنتهی‌نیفکندی. با مسکینی‌هم‌زانو(۱) بنشستی. رحیم دلی ، خوش سخنی، نیك مردی ، نیك عهدی، راست عهدی، تیمار داری ، عزیزقدری، **محمد** نامی، **ابوالقاسم** کنیتی ، **مصطفی** لقبی ، صد هزاران هزارصلوات وسلام خدای برروح پاك وروان مقدس‌او باد :

وأنت‌لما و لـدت اشرقت‌الـ ارض وضاءت بنـورك‌الافق
فنحن فی ذلك الضیاءِ وفی‌الـ نور و سبل‌الرّشاد نحترق

۱٦- النوبة‌الاولی

قوله‌تعالی : « **ومن قوم موسی امّة** » ازقوم‌موسی گروهی است « **یهدون بالحقّ** » که با راستی میخوانند « **و به یعدلون**(۱۵۹) » وبآن راستی میروند.

۱- الف : هام‌زانو .

« **وقطّعناهم** » وایشانرا گروه گروه بر گسستیم « **اثنتی عشرة اسباطاً** » دوازده گروه « **امماً** » امّت امّت جوك جوك (۱) با پیغامبر پیغامبر « **و أوحیناالی موسی** » وپیغام دادیم بموسی «**اذ استسقیه قومه** » آنگه که آب خواست ازوقوم او[در تیه] « **أن اضرب بعصاك الحجر** » [سنگی با وی نمودیم] که بعصا این سنگ را میزن « **فانبجست منه اثنتا عشرة عیناً** » [موسی عصا رابدان سنگ زد] بگشاد از آن دوازده چشمه « **قد علم کلّ اناس مشربهم** » هر گروهی از ایشان میدانستند که آبشخور ایشان کدام است «**و ظلّلنا علیهم الغمام** » [که (۲) آفتاب زور کردی] ایشانرا میغ فرستادیم تاسایه کردید(۳) برایشان « **وانزلنا علیهم المنّ والسلوی** » وفروفرستادیم برایشان ترنجبین ومرغ سلوی «**کلوا من طیّبات مارزقناکم** » گفتیم میخورید ازین خوشها که شما را روزی دادیم « **وماظلمونا** » وستم نه بر ما کردند « **ولکن کانوا انفسهم یظلمون** (۱٦۰) » لکن ایشان ستم برخویشتن کردند .

« **واذا قیل لهم اسکنوا هذه القریة** » و ایشانرا گفتند که در زمین **بیت المقدس** نشینید وآنرا مسکن گیرید « **وکلوا منها حیث شئتم** »و میخورید از آن هرجای که خواهید « **وقولوا حطّة** »ومیگوئید چون می درشوید(٤) : گناهان ما ازما فرو نه « **وادخلوا الباب سجّداً** » وپشت خم داده از در در روید « **نغفر لکم خطیئاتکم** » تا بیامرزیم شما را گناهان شما « **سنزید المحسنین** (۱٦۱) » آری نیکوکاران را بر پیوس (٥) بیفزائیم [درین جهان وهم در آن جهان].

« **فبدّل الّذین ظلموا منهم** » بدل کردند آن ستمکاران آن سخن که گفته بودند ایشانرا « **قولا غیر الّذی قیل لهم** » دیگر گفتند جز از آنکه ایشان

۱ــ ج : جوق جوق . ۲ــ «که» بمعنی چون است . ۳ــ چنین است در الف وج ، = کردی . ٤ ــ الف : می درشید . ٥ ــ پیوس یا بیوس بمعنی امید و توقع وطمع وانتظاراست (برهان قاطع).

گفته بودند ، « **فأرسلنا عليهم رجزاً من السّمآء** » فرو گشادیم برایشان از آسمان عذابی « **بما كانوا يظلمون** (۱٦۲) » بآن ستم که کردند.

« **واسئلهم عن القرية** » وپرس ایشانرا ازآن شهر« **الّتی كانت حاضرة البحر** » بنزدیك دریا « **اذ يعدون فی السّبت** » که از اندازه در میگذشتند وبشنبه کسب میکردند [و پای بنهی فرا مینهادند] « **اذ تأتيهم حيتانهم** » که بایشان میآمد ماهیان ایشان « **يوم سبتهم** » آنروز که شنبه میکردند « **شرّعاً** » در آب بر روی آب روان هموار « **و يوم لايسبتون لاتأتيهم** » و آن روز که شنبه نکردندی ماهی نیامدی بایشان « **كذلك نبلوهم** » ایشانرا چنان می آزمودیم « **بما كانوا يفسقون** (۱٦۳) » بآنکه قومی فاسق بودند وازطاعت داری بیرون.

« **واذ قالت امّة منهم** » گروهی گفتند از ایشان [فرا پندده‌ان]: « **لم تعظون قوماً** » چرا می‌پند دهید قومی را « **اللّه مهلكهم** » که الله ایشانرا هلاك میخواهد که کند «**او معذّبهم عذاباً شديداً** » یا میخواهد که ایشانرا عذاب کند عذابی سخت « **قالوا** » جواب‌دادند و گفتند: «**معذرة الی ربّكم** »[این پند دادن ما ایشان‌را] عذر ما است بنزدیك‌خدا درکار ایشان « **ولعلّهم يتّقون** (۱٦٤)» وتا مگر هم ایشان بپرهیزند.

« **فلمّا نسوا** » چون بگذاشتند « **ماذكّروا به** » پند گرفتن بآن پند که ایشان‌رادادند « **انجينا الّذين ينهون عن‌السّوء** » رهانیدیم ایشانرا که‌می‌باز زدندی از بدی « **و اخذنا الّذين ظلموا** » و فرا گرفتیم ایشانرا که بر خویشتن ستم کردند [وپند فرو گذاشتند] « **بعذاب بئيس** » بعذابی سخت « **بما كانوا يفسقون** (۱٦٥) » بآن که قومی فاسق بودند.

« **فلمّا عتوا** »چون ناپاکی کردند و گردن کشیدند « **عن ما نهوا عنه** »

از آنچه ایشانرا باز زدند از آن « **قلنا لهم** » ایشانرا گفتیم « **کونوا قردة** » کپیان گردید « **خاسئین (۱٦٦)** » خوار و بی‌عذر و بی‌سخن و نومید .

« **واذ تأذّن ربك** » و آگاهی بداد خداوند تو « **لیبعثنّ علیهم** » که بر جهودان می‌انگیزاند « **الی یوم القیمة** » تا بروز رستاخیز پیوسته « **من یسومهم سوء العذاب** » کسی که ایشانرا می‌رنجاند و عذاب می‌چشاند « **انّ ربك لسریع العقاب** » خداوند تو زود توان است عقوبت کردن را « **و انه لغفور رحیم (۱٦۷)** » و آمرزگار و بخشاینده است تائب را .

« **وقطّعناهم فی الارض امماً** » وایشانرا پاره پاره کردیم در زمین پر کنده گروه گروه « **منهم الصّالحون** » هست از ایشان که مسلمانان اند و نیکان « **ومنهم دون ذلك** » و هست از ایشان که فرود از آن اند و جز از آن « **و بلوناهم** » و بیازمودیم ایشانرا « **بالحسنات و السیّئآت** » بنیکیها و بدیها « **لعلّهم یرجعون (۱٦۸)** » تا مگر بازآیند بتوبه .

« **فخلف خلف من بعد هم** » از پس در رسید ایشان را پس آمدگان بد « **ورثوا الکتاب** » تورات و علم آن میراث بردند از پیشینیان « **یأخذون عرض هذا الادنی** » عرض این جهان میگیرند بآن علم « **و یقولون سیغفر لنا** » و با اینهمه میگویند که خداوند ما را بخواهد آمرزید « **وان یأتهم عرض مثله** » واگر آید بایشان عرض همچنان از حرام « **یأخذوه** » میگیرند آنرا [که ایشان بر گناه مصر اند]. « **الم یؤخذ علیهم میثاق الکتاب** » نه پیمان در نامهٔ من بر ایشان گرفته‌اند « **أن لایقولوا علی الله الاّ الحقّ** » که بر الله جز راست نگویند « **ودرسوا مافیه** » و آنچه در تورات است خوانده‌اند ودانسته « **والدّار الاخرة خیر** » وسرای آخرت به « **للّذین یتّقون** » ایشانرا که از خشم وعذاب من می‌پرهیزند « **افلا یعقلون (۱٦۹)** » در نمی‌یاوند؟! .

« **والّذین یمسّکون بالکتاب** » وایشان که دست‌در کتاب‌زدند «**وأقاموا الصلوة**» ونماز بپای داشتند « **انّا لانضیع اجرالمصلحین(۱۷۰)**» ما ضایع نکنیم‌مزد نیکوکاران .

«**واذ نتقناالجبل فوقهم**»و یاد کن بر ایشان آنکه که ما کوه بگسستیم و بهوا بردیم ودرهوا پهن باز داشتیم بالای ایشان «**کأنّه ظلّة**» کوئی راست چتری بود «**وظنّوا أنّه واقع بهم**» بدانستند که اکر تورات نپذیرندآن بر سر ایشان فرو افتد «**خذوا ماآتیناکم بقوة**» بستانید این کتاب که بشما دادیم بقوة [ویقین وتسلیم] « **و اذکروا مافیه** » ویاد کنید آنچه‌در آن‌است [ازمنت‌وفرمان‌خدای]« **لعلّکم‌تتّقون(۱۷۱)**» تا مکر پرهیزیده آئید.

النوبة الثانیة

قوله تعالی : «ومن قوم موسی امّة یهدون بالحق » ـ وهی الفرقة الناجیة من الاحدی و سبعین ، و ذلك فیما روی انّ النّبیّ (ص) قال : « تفرّقت امّة موسی علی احدی و سبعین ملة ، سبعون منها فی‌النّار و واحدة فی الجنة » ، و کان **علی بن ابی طالب** (ع) اذا حدّث بهذا الحدیث قرأ : «ومن قوم موسی امّة یهدون بالحقّ » . این همان قوم‌اند که آنجا کفت: « من اهل الکتاب‌امّة قائمة » ، وآن **عبدالله‌سلام** است و **ابن صوریا** ویاران وی .

قول **سدی** و **ابن جریج** وجماعتی‌مفسران‌آنست که: این قومی‌اند که‌مسکن ایشان سوی‌مغرب است ازاقلیم **صین** بر کذشته. روی بقبلهٔ اهل اسلام دارند، ومسلمانان اند ، وازقوم **موسی**‌اند از**بنی‌اسرائیل**. رسول خدا شب‌معراج ایشانرا دیده و با ایشان سخن کفته . **جبرئیل** کفت ایشانرا : هل تعرفون من تکلمون ؟ هیچ میدانید که با که

سخن میگوئید ؟ ایشان گفتند : نمیدانیم. **جبرئیل** گفت : هذا **محمد** النبی الامّیّ ، فآمنوا به. پس ایشان گفتند : یارسول الله ! **موسی** مارا وصیت کرده که هر که از ما بتو در رسد سلام موسی برساند. **مصطفی** (ص) گفت : « علی موسی وعلیکم السلام». آنگه ده سورة ازقرآن بر ایشان خواند ، از آن سورتها که به ابتداءِ اسلام بمکه فروآمد ، و آنکه ازاحکام وشرائع فریضهٔ نماز وزکوة آمده بود ایشانرا فرمود، تاهردو بپا میدارند ، وبرآن باشند . وسبب افتادن ایشان بآن جایگه آن بود که بنی اسرائیل پیغامبران را میکشتند ، واین یك سبط بودند ازجملهٔ دوازده سبط ، وطاقت دیدن آن نداشتند ، و بر فعل ایشان منکر بودند . ازایشان بیزاری کردند، بر گشتند ودعا کردند ، تا ربّ العزّة میان این قوم و **بنی اسرائیل** جدائی افکند . ربّ العالمین در زیر زمین راهی برایشان گشاده کرد، تا درآن راه برفتند، و بدیار مغرب بیرون آمدند، و آنجا مسکن گرفتند .

« و قطعناهم »- یعنی : **بنی یعقوب** من بنی‌الاثنی‌عشر. و الاسباط فی بنی‌اسرائیل کالقبائل فی **بنی اسمعیل**. واشتقاق سبط از سبط است، نام درختی که شتران‌را علف است ، و همچنین قبیله نام درختی است ، یعنی که **اسمعیل** و **اسحق** چون اصل درخت‌اند ، واولاد چون اغصان . **زجاج** گفت : معناه قطعناهم اثنتی‌عشرة فرقةاسباطاً ، کأنّه قال : فرقناهم‌اسباطاً ، فیکون« اسباطاً » بدلا من قوله «اثنتی‌عشرة»، و «امماً» من نعت اسباطاً .

« وأوحینا الی موسی اذ استسقیه قومه » فی‌التیه « ان اضرب بعصاك الحجر » کان للحجر اربعة اوجه ، لکلّ وجه ثلاث اعین، لکل سبط عین لایخالطهم سواهم . «فانبجست» اینجا درسخن اختصار است، یعنی فضرب‌موسی‌بعصاه الحجر فانبجست ، ای فانصبّت وانفجرت، آلّا ان الانفجار اوسع من‌الانبجاس فی‌فیضان‌الماءِ . **تفسیر** این‌درسورة البقره رفت، الی قوله :

«نغفرلكم». **مدنی وشامی ویعقوب** تغفر بتاء مضمومه وفتح فا خوانند، باقی بنون مفتوحه و کسر فا خوانند. «خطایاکم» بی همز وبی تا قراءت **ابوعمرو** است «خطیئتکم» برفع تا بی الف قراءت **شامی** است. «خطیئاتکم» بالف وضمّ تا قراءت **مدنی و یعقوب** است. «خطیئاتکم» بالف و کسر تا قراءت **مکی و کوفی** است.

«فبدل الذین ظلموا» الایة ـ مضی تفسیره فی **البقرة**.

«و اسئلهم عن القریة» ـ میگوید: پرس ازین جهودان. سؤال توبیخ و تقریع است تا کفر قدیم ایشان بشناسد، و«قریه» **ایلة** است، قریة بین **مدین والطور**، وقیل: هی **الطبریة**، وقیل: **اریحا**. «حاضرة البحر» ـ ای عندالبحر، شهریست بقرب دریا. میگوید: سلهم عمّا وقع بأهلها. ازایشان پرس که چه افتاد باهل آن شهر؟ «اذ یعدون فی السبت» ای جاوزوا الحقّ یوم السّبت، «اذ تأتیهم حیتانهم» جمع حوت است، وهو السّمك، و اضافها الیهم لانّهم ارادوا صیدها، «یوم سبتهم» ـ روز شنبه است واضافت با ایشان ازآن است که ایشان باحکام این روز مخصوص اند، ویوم سبتهم یعنی یوم یسبتون، که برعقب گفت: «ویوم لایسبتون». یقال: سبت یسبت سبتاً وسبوتاً، اذ اعظّم السّبت، واسبت اذا دخل فی السبت، وقیل: «یوم سبتهم» ای یوم راحتهم بترك اعمالهم. کان الکسب یوم السّبت محرماً علی بنی اسرائیل، وکانوا امروا أن یتفرغوا فیه لعبادة الله. «شرّعاً» ای واردة، و قیل: ظاهرة علی الماءِ، وقیل: رافعة رؤسها، وقیل: متتابعة. «ویوم لایسبتون لاتأتیهم» الحیتان.

سئل **الحسین بن الفضل**: هل تجد فی کتاب الله الحلال لایأتیك الا قوتاً، و الحرام یأتیك جرفاً جرفاً؟ قال: نعم، فی قوله تعالی: «اذ تأتیهم حیتانهم یوم سبتهم شرّعاً ویوم لایسبتون لاتأتیهم». «کذلك» قیل متصل بالاوّل، علی تقدیر لاتأتیهم شرعاً، مثل اتیان یوم السّبت، وقیل: متصل بما بعده، وهوقوله: «نبلوهم» ای نختبرهم مثل هذا الاختبار، ای نعاملهم معاملة المختبر، «بماکانوا یفسقون».

قال **ابن زيد** : كانوا قد قرموا لحم الحيتان ، وكان فى غير يوم السّبت لا يأتيهم حوت واحد، فأخذ رجل منهم حوتاً ، فربط فى ذنبه خيطاً ، ثم ربطه الى خشبته فى الساحل، ثمّ تركه فى الماءِ الى يوم الاحد، فأخذه وشواه، فوجد جار له ريح الحوت، فقال له: يافلان! انّى اجد فى بيتك ريح الحوت . قال : لا. فيطلع فى تنوره فاذا هو فيه ، فقال : انى ارى الله سيعذبك ، فلمّا لم يره عذب ، ولم يعجّل عليه العذاب اخذ فى السّبت الاخر حوتين اثنين فلمّا رأوا ان العذاب لايعاجلهم اخذوا وأكلوا وملحوا وباعوا و كثر اموالهم، فقست قلوبهم وتجرّوا على الذنب ، وقالوا : مانرى السّبت الا وقد أحلّ لنا ، وكان اهل القرية نحواً من سبعين الفاً ، فصاروا ثلاث فرق : فرقة صادت و أكلت ، و فرقة نهت و زجرت ، و فرقـة امسكت عن الصيد، وهم الذين قال تعالى :

« و اذقالت امـّة منهم لم تعظون قوماً » يعنى : قالوا للفرقة الناهية لاموهم على موعظة قوم يعلمون انهم غير مقلعين. ميگويد : جملهٔ آن قوم سه گروه بودند : يك گروه گنهكاران، ويك گروه ناهيان كه پندميدادند ، ويك گروه كه فرا پنددهان ميگفتند: «لم تعظون قوماً الله مهلكهم » ؟ فرقهٔ ناهيه جواب دادند: « معذرة الى ربـّكم» يعنى معذرة لنا الى ربكم فيه ، **ابوعمرو** گفت : اى هذه معذرة الى ربكم ، ومعناه: الامر بالمعروف واجب علينا ، فعلينا موعظتهم و نصحهم حتى يكون لنا عذراً عند ربـّكم ان لم ينتهوا . قراءة **حفص** از **عاصم** « معذرة » بنصب است ، اى: نعظهم معذرة الى ربـّكم ، اى من اجل ذلك، كما قال : « حذر الموت » اى من اجله ، و قيل : نعتذر معذرة اى اعتذاراً الى ربـّكم . « ولعلهم يتقون »ـ اين اعذار همانست كه آنجا گفت : « فلولاكان من القرون من قبلكم اولوا بقـّية ينهون عن الفساد فى الارض الاّ قليلا ممن انجينا منهم ». درين هردو آيت مصداق سخن **مصطفى** است كه گفت : « مامن قوم يعمل بين ظهرانيهم بمعاصى الله فلم يغيروا الا عمّهم الله بعذاب » . وهم مصداق اينست آنجا كه گفت : « كانوا لايتناهون عن منكر

فعلوه»، «لولا ینهیهم الرّبّانیّون» الآیة .

« فلمّا نسوا » یعنی ترکوا ، والنّسیان فی اللغة الترك، « ما ذکروا به» ای: ما وعظوا به من العذاب علی صید الحیتان ، « انجینا الذین ینهون عن السّوء » ای عن العذاب الشدید، فیکون «عن» متّصلا بأنجینا، ویحتمل ان یکون متّصلا بـ «ینهون» ای عن المعصیة. «وأخذنا الذین ظلموا» ای صادوا فی السّبت وخالفوا امر الله، «بعذاب بئیس» شدید. **مدنی وشامی** بیس بوزن بیر خوانند . **ابن عامر** «بئیس» مهموز خواند. **ابو بکر** «بیئس» بر وزن فیعل خواند . باقی «بئیس» بر وزن فعیل ، یقال بؤس یبؤس بأساً ، اذا اشتدّ، والبأس الشدة. «بعذاب بئیس» ـ ای وجیع شدید، وهو أنهم صاروا قردة .

والفرقة الاخری مختلف فیها ، قال **الحسن** : نجت فرقتان ، و هلکت فرقة ، و قال بعضهم : هلکت فرقتان ، و قال بعضهم بالتوقف فی امرهم، والروایات الثلاث عن **ابن عباس** .

« فلمّا عتوا عمّا نهوا عنه » ـ استکبروا و مردوا علی المعصیة، « قلنا لهم کونوا قردة خاسئین » مبعّدین مطرودین. قال بعضهم: خوطبوا بهذا القول، فیکون ابلغ فی النازلة، وقال بعضهم : صیّروا قردة ، وهذه القصة ذکرناها مشروحة فی سورة البقرة .

« و اذ تأذن ربّك » ـ ای: آذن ، ومعناه : اعلم . تفعل وأفعل بیك معنی آید، چون توعّده و أوعده. ترضّاه وأرضاه ، تیقنه وأیقنه ، وقیل : تأذّن امر من الاذن، وقیل : حکم ، وقیل اخبر ، و قیل : وعد ، وقیل: حلف . « لیبعثن علیهم الی یوم القیمة » ـ نظم آیت چنین است: لیبعثن علیهم من یسومهم سوء العذاب الی یوم القیمة . برانگیزاند بر جهودان و بر گمارد بر ایشان کسی که ایشانرا رنجاند تا بروز قیامت ، وهو محمد (ص) و امته. « یقاتلونهم حتی یسلموا اویعطوا الجزیة » . **سعید بن جبیر** گفت : هم اهل الکتاب، بعث الله علیهم العرب ، یجبونهم الخراج الی یوم القیامة . « ان ربّك لسریع العقاب »

لمن استحق تعجیله ، « وانه لغفور » للمؤمنین «رحیم» بهم.

« وقطعناهم فی‌الارض امماً » ـ بنی اسرائیل را درزمین پر کنده کردیم گروه گروه ، یعنی نژادا نژاد ، وجوك جوك(۱) ، واین از آن است که ایشان یك قوم بودند یك جوك (۲) دریك اقلیم . اول **بمصر** ، باز به **بیت‌المقدس** وبنواحی **مدینه** ، اکنون پرا کنده‌اند و گسسته درجهان ، وقیل : جعلناهم علی ادیان مختلفة . « منهم‌الصالحون » یعنی من آمن‌منهم **بعیسی** و**محمد** علیهما الصلوة والسلام ، «ومنهم دون ذلك» یعنی‌الکفار، وقیل : منهم الصالحون الذین رآهم رسول‌الله(ص) لیلة المعراج ، و منهم دون ذلك ، ای عاصون مفسدون. « وبلوناهم بالحسنات‌والسیّئات» ـ وایشانرا بیازمودیم بشادیها وغمها ، بنیکها وبدها . امّا حسنات آنست که : « و اذفرقنا » ، « وظلّلنا » ، « و انزلنا » ، « و جاوزنا » ، « فأنجینا » ، وسیئات چون حبس ایشان درتیه چهل سال ، و قتل نفس توبه را ازعبادت گوساله وجز از آن. «لعلّهم یرجعون» کی یتذکروا ویعودوا الی‌الطاعة.

« فخلف من بعدهم خلف » قوم سوء . اشتقاقه من خلف‌اللّبن اذ اطال مکثه‌فی السقاء ، فتغیر، ومنه‌الخلوف. این خلف جهودان ایّام **مصطفی** اند و هر که پس ایشان آمد، تورات میراث بردند از پیشینان . « یأخذون عرض هذا الادنی » ـ ادنی تذکیر دنیا است ، یعنی : عرض هذه‌الدّنیا ، والعرض مایعرض لك من منافع‌الدنیا ، او تعرض لك الحاجة الیه ، و قیل العرض بفتح الرّاءِ متاع الدّنیا اجمع ، و باسکان الراءِ ماکان من‌المال سوی‌الدراهم والدّنانیر، میگوید : عرض این جهانی میگیرند بآن علم ، یعنی میفروشند وبها می‌ستانند ، ودرسورتهای پیش بچند جایگه شرح این اشتراء رفت « و یقولون سیغفرلنا » وان لم نستغفر . این تمنی محال است، چنانکه جای دیگر گفتند : « لن یدخل الجنّةالا من‌کان هوداً اونصاری » ، و گفتند : «نحن ابناء الله و احبّاؤه » ،

۱ـ ج: جوق جوق. ۲ـ ج: جوق.

«لن تمسنا النار الا ایاماً معدودة». «وان یأتهم عرض مثله یأخذوه» ای: ولو اوتوا عرضاً مثل‌العرض الّذی کفروا من اجله بمحمّد، لیکفروا بموسی لکفروا به ارتشوا من سادتهم‌فکفروا بمحمد، و لو رشوا لیکفروا بموسی لکفروا. وقیل: ان یأت یهود یثرب الّذین‌کانوا فی‌عهد رسول‌الله(ص) عرض من‌الدّنیا مثله یأخذوه کما اخذ اسلافهم، و قیل: ان یأتهم عرض مثله من‌الحرام یأخذوه، ای‌هم مصرون علی‌الذنب، ولایشبعهم شیء.

«الم یؤخذ علیهم‌میثاق الکتاب ان لایقولوا علی‌الله الّا الحقّ» - این‌همانست که گفت: «و لاتقولوا علی‌الله الاالحقّ»، پیمان گرفتند بر ایشان که بر خدا دروغ و باطل نگویند، و باطل گفتند آنچه گفتند: «سیغفر لنا»، اذلیس فی التوراة میعاد المغفرة مع‌الاصرار، و گفته‌اند: «الم یؤخذ» استفهام است بمعنی تقریر، ای: امروا ان لایصفوا الحق الا بنعت الجلال و استحقاق صفات‌الکمال، وان لا یتحکموا علیه بمالم یأت منه خبر، ولم یشهد بصحّته برهان ولانظر. «ودرسوا مافیه» ای وقرأوا مافی‌الکتاب، ای‌لم یفعلوا عن‌جهل. «والدّار الاخرة» الجنة «خیرللذین یتّقون» الشرك والمعصیة. «افلا یعقلون» انّها خیر من‌العرض‌الادنی.

«والّذین یمسّکون بالکتاب» ای‌التوراة، ویحتمل‌القرآن. **ابو بکر** از **عاصم** «یمسکون» بتخفیف‌خوانند. باقی‌بتشدیدخوانند، وهما فی‌المعنی واحد، ای:یتمسّکون به فیعلمون بما فیه، **عبدالله سلام** است و اصحاب وی که در کتاب تحریف و تبدیل نیاوردند، وشرایع و احکام‌آن پذیرفتند، وبپای‌داشتند. **عطا** گفت: امّت **محمد** اند. «وأقاموا الصلوة» الّتی‌شرعها **محمد** (ص). «انّا لا نضیع‌اجر المصلحین» یعنی منهم، کقوله: «انّا لانضیع‌اجرمن‌احسن‌عملا» ای‌اجر من‌احسن منهم عملا. والمصلح المقیم علی الایمان المؤدی فرایضه اعتقاداً وعملا، لانّ من‌کان غیر مؤمن‌وأصلح فأجره ساقط. و قیل: المصلحون هم‌الّذین یمسکون، والخبر فیه محذوف، و معناه: نعطیهم اجورهم

« انّا لانضیع اجر المصلحین ».

« واذ نتقنا الجبل فوقهم » ـ النتق فی اللغة یکون قلعاً ، ویکون رفعاً ، ویکون بسطاً ، و کل ذلک قدکان من الله عز وجل یومئذ بذلک الجبل ، قلعه جبرئیل و رفعه و بسطه فی الهواء فوقهم. میگوید : یاد کن برین جهودان که ما کوه بر کندیم ، یعنی جبرئیل را فرمودیم تا از بیخ بر کند و در هوا برد و برسر ایشان پهن بداشت ، « کأنّه ظلّة » ای سقیفة ، وهی کل ما اظلّک ، « وظنّوا » ایقنوا « انّه واقع بهم » أن خالفوا . «خذوا» ای ، قلنا لهم خذوا ما آتیناکم بقوة » گفتیم بستانید این کتاب را ، یعنی جبرئیل گفت ایشانرا که این کتاب بستانید و بپذیرید بجهد و قوت و قدرت که دارید بگرفتن و پذیرفتن آن ، « واذکروا مافیه » ای اعملوا بما فیه ولاتنسوه ، « لعلّکم تتّقون » لکی تتّقوا النّار ، وسبق شرحه فی سورة البقرة .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « ومن قوم موسی امة یهدون بالحق ـ» قصهٔ دوستان است ووصف الحال جوانمردان وسیرت سالکان . رب العالمین ایشانرا راه سعادت نموده ، وبتخاصیص قربت وزلفت مخصوص کرده ، وبجذبهٔ کرامت گرامی کرده . نسبت تقوی بایشان زنده ، و منهج صدق بثبات قدم ایشان معمور ، ونظام دولت دین ببرکات انفاس ایشان پیوسته. رسول خدا میگوید صلوات الله علیه : « لوقسم نور احدهم علی اهل الارض لوسعهم ». اگر نور دل ایشان راه باز دهند ، وتلألؤ شعاع آن برعالم وعالمیان افتد ، متمردان همه موحد گردند . زنّارها بکمر عشق دین بدل شود ، لکن عزیز اند و ارجمند بکس شان ننماید ، بدنیا وعقبی شان ندهد ، متواری وار ایشان را درحفظ خویش میدارد ، و بنعت محبت در قباب غیرت می پرورد . بموسی (ع) وحی آمد که : ای کلیم مملکت ! نگر تاصدف درّ

درد خویش پیش هر بی‌دیده‌ای نشکافی، و آیت صورت عشق جلال ما برهیچ نا محرمی نخوانی که از حقیقت سمع و سماع معزول بود. ای **موسی**! اگر خواهی که راز ما آشکارا کنی باری بر کسانی کن که‌محل‌عهد اسرار ما باشند، بلیل ونهار با خدمت‌درگاه ما پرداخته، ودر مشاهدهٔ جلال ماخیمهٔ عشق زده، و بردرگاه ربوبیت این داغ احقّیت یافته که: «امّة یهدون بالحق وبه یعدلون». این داغ احقیت سری است‌از اسرار الهی، لطیفه‌ای ازلطائف ربّانی، که از عالم غیب روان شد، وجز در پردهٔاطوار طینت درویشان منزل نکرد. خواهی تاشمه‌ای ازآن بیابی درپرده‌های نفس برو تابدل رسی، و آنگه در پرده‌های دل برو تابجان رسی، وآنگه در پرده‌های جان برو تا بوصال جانان رسی، کان تعبیه جز درمیان جان دوستان نبینی:

گفتم کجات جویم ای ماه دلستان   گفتا قرارگاه منست جان دوستان
گفتم قرارگاهت در جان چرا کنی   گفتا که تا نیابد از من کسی نشان
گفتم که‌رهنمون رهی باش‌پیش‌خویش   گفتا زچپ وراست تو بنگر بکشتگان

داود پیغامبر هر وقتی که درویشی دیدی ازین سوخته خرمنی، غارتیده عشقی، دانستی که محل عهد اسرار ازل‌است، با وی بنشستی و آرام گرفتی، گفتی: آنچه مقصود است و آرام دل من، درو تعبیه‌است. **یعقوب** پیغامبر که در بیت الاحزان نشست، و بدرد فراق یوسف چندان بگریست که بینائی در سر آن‌شد، تو گوئی در بند صورت یوسف بود، و از روی‌حقایق آن بقیت نقاوهٔ صفاوت خلّت بود که در ناصیهٔ **یوسف** تعبیه بود، و **یعقوب** را زیر و زبر همی‌داشت. **رویم بغدادی** گوید: العارف مرآة، من نظر فیها تجلی له مولاه، و الیه الاشارة بقوله عزّ وجلّ: «سنریهم آیاتنا فی الافاق وفی انفسهم حتّی یتبیّن‌لهم انّه الحق».

«و قطعنا هم اثنتی‌عشرة اسباطاً امماً» ـ **جعفر بن محمد** (ع) میگوید در

حقائق این آیت که : از چشمهٔ معرفت دوازده جوی روان کرده ، هر یکی شرب فرقتی ساخته ،واستقاء دولت دین هر یکی را از آن منهل پدید کرده ، همانست که جای دیگر بروجه‌اجمال برمز و اشارت گفت: « وأن‌لواستقاموا علی‌الطریقة لاسقیناهم‌ماء غدقاً » ای: جعلنا لهم‌سقیاً علی‌الدوام . دوازده نهر اند : اول آن آشنائی و آخر دوستی ، وده میان این وآن :یکی‌صدق‌اعتقاد ، دیگر اخلاص‌در اعمال، سدیگر رضا دادن بحکم ، چهارم عین الیقین ، پنجم سرور وجد ، ششم برق کشف، هفتم حیرت‌شهود ، هشتم استهلاك شواهد ، نهم مطالعهٔ جمع ، دهم حقیقت افراد . بنده چون ذوق این شربتها بجان وی رسد ، و حلاوت آن بیابد ، وجذبهٔ الهی‌در آن پیوندد ، خود عین‌الحیوة گردد، وهر که‌ازدست وی شربتی خورد مقبل ابد شود .

پیر طریقت گفت : الهی! مشرب میشناسم اما واخوردن نمی‌یارم، دل‌تشنه ودر آرزوی قطره‌ای میزارم . ستایه مرا سیری نکند، من‌درطلب دریا ام. برهزارچشمه‌وجوی گذر کردم تا بو که دریا دریابم . درآتش‌عشق‌غریقی دیدی؟ من چنانم . در دریا تشنه‌ای دیدی ؟ من‌آنم. راست بمتحیری‌مانم که‌در بیابانم . فریادم رس که‌از دست بیدلی بفغانم .

« وقطعناهم فی‌الارض امماً » ـ ازروی تحقیق بر ذوق اهل مواجید اشارت‌است بسیّاحان امّت ، و غرباءِ طریقت ، که پیوسته گرد عالم میگردند ازین دیار بدان دیار، وازین غار بدان غار، تاوقت خویش ازخلق بپوشند ، ودین خویش‌ازآفات اغیاربکوشند. **ومصطفی** (ص) بدین معنی اشارت کرده که : روز گاری بمردم درآید که دین دینداران بسلامت نماند، تا ازخلق نفرت نگیرند. بسان سیاحان بینی‌ایشانرا ازخلق گریزان، که در کوه که دربیابان :

پویان و دوان اند غریوان بجهان — در صومعهٔ کوهان در غار بیابـان
یکسر همه محو اند بدریای تـفکر — برخوانده بخود برهمه‌لاخان و لا مان

ویشهد لذلك قصة اصحاب الکهف وقصة الغار للنبی مع **ابی بکر** ، یقول الله تعالی: «ثانی اثنین اذ هما فی الغار» .

معنی دیگر گفته‌اند سیاحت وغربت ایشانرا یعنی که مشتاق‌اند ، ومشتاق در اغلب روزگار وعموم احوال بی قرار و بی آرام بود. گرد عالم میگردد تا مگر جائی رسد که آنجا نشان دوست بیند، یا از کسی خبر دوست پرسد، وفی معناه انشدوا :

ان آثارنا تدل علینا   فانظروا بعدنا الی الاثار.

پیر طریقت گفت : الهی! غریب ترا غربت وطن است، پس این کار را کی دامن است ؟ چه سزای فرج است او که بتو ممتحن است؟ هرگز کی واخانه رسد او که غربت اورا وطن است . الهی! مشتاق کشتهٔ دوستی است ، و کشتهٔ دوستی را دیدار تو کفن است.

« وبلوناهم بالحسنات والسیئات »ـ بیازمائیم ایشانرا درکام و درناکام، نه درکام فریفته شوند نه درناکام . ازمابر گردند، شغلی دارند درپیش مهم تر ازکام وناکام خویش. با خلق عاریت‌اند و با خودبیگانه ، و از تعلق آسوده . دلهاشان با مولی پیوسته ، وسرها باطلاع وی آراسته. همی گویند بزبان افتقار بنعت انکسار: خداوندا ! وا درگاه آمدیم بنده وار ، خواهی عزیز دارخواهی خوار .

« والذین یمسکون بالکتاب»ـ ایمان، « وأقاموا الصلوة » احسان ، فبالایمان وجدوا الامان، وبالاحسان وجدوا الرضوان ، فالامان مؤجّل والرضوان معجّل ، ویقال : یمسّکون بالکتاب سبب النجاة ، و أقاموا الصلوة تحقیق المناجات ، فالنجاة فی المآل ، و المناجات فی الحال. و افراد الصلوة بالذکر اعلام انها افضل العبادات بعد معرفة الذات و الصفات .

۱۷-النوبة الاولی

قوله تعالی : «**واذ أخذ ربّك** » گرفت خدای تو «**من بنی آدم**» ازفرزندان

آدم «**من ظهورهم**» از پشتهای ایشان «**ذرّیّتهم**» فرزندان ایشان «**واشهدهم علی انفسهم**» و ایشانرا گواه گرفت بر ایشان «**الست بربّکم**» [وگواه بر آن گرفت که ایشانرا گفت] نه‌ام من خداوند شما ؟ «**قالوا بلی**» ایشان پاسخ دادند آری توئی خداوند ما «**شهدنا**» گواه بودیم برایشان «**ان یقولوا یوم القیمة**» تا نگویند روز رستاخیز «**انّا کنّا عن هذا غافلین** (۱۷۲)» که ما ازین اقرارو گواهی ناآگاه بودیم.

«**او یقولوا**» یا گویند پسینان ایشان «**انّما اشرك آباؤنا من قبل**» که پدران پیشینان ما انبازان گرفتند با تو پیش از ما «**وکنّا ذرّیّة من بعدهم**» و ما فرزندان ایشان بودیم [برپی ایشان رفتیم] پس ازایشان «**افتهلکنا**» پس اکنون ما را می هلاك کنی و عذاب کنی ؟ «**بما فعل المبطلون** (۱۷۳)» بآنچه کج کاران (۱) کردند و نابکاران پیش ازما .

«**وکذلك نفصّل الایات**» چنین تفصیل میدهیم ومی باز گشائیم و راست و درست وپیدا می باز نمائیم گفتها و کرده های خویش «**و لعلّهم یرجعون** (۱۷۴)» و تا مگر ایشان بازآیند ازراه کج(۲) با راه راست.

«**واتل علیهم**» وبرایشان خوان «**نبأ الّذی آتیناه آیاتنا**» خبرآن مرد که اورا دادیم سخنان خویش «**فانسلخ منها**» بیرون شد او از آن چو مار ازپوست «**فأتبعه الشّیطان**» پس خود فرا کرد اورا دیو «**فکان من الغاوین** (۱۷۵)» تا ازبیراهان گشت. «**ولوشئنا**» واگرخواستیم (۳) [ماآن مردرا] «**لرفعناه بها**» برداشتیمی(٤) با آن آیات وعلم «**ولکنّه اخلد الی الارض**» لکن آن مرد بازمین بنشست وبا این جهان گرائید «**واتّبع هویه**» وبرپی بایست خویش رفت «**فمثله کمثل الکلب**» مثل او راست چون مثل سگ است «**ان تحمل علیه**» اگر بروی حمله بری و وی را بر تاختن داری

۱- ج: کژ کاران. ۲- ج: کژ. ۳- الف: خواستید. ٤- الف : برداشتیمید .

«**یلهث**» زبان ازدهن بیرون افکند «**او تترکه**» یا ازوی بازشوی «**یلهث**» هم زبان از دهن بیرون افکند «**ذلك مثل القوم**» این مثل آن مرداست ومثل آن کسان «**الذین کذّبوا بآیاتنا**» ایشان که سخنان ما بدروغ فراداشتند «**فاقصص القصص**» و بر ایشان خوان قصه‌هائی [که در قرآن بتو فرستادند و مثلها که ترا در آن شنوانیدند] «**لعلّهم یتفکّرون**(۱۷۶)» تا مگر ایشان دراندیشند.

«**سآء مثلا**» بدسان وبدمثل‌اند «**القوم الّذین کذّبوا بآیاتنا**» آن گروه که بدروغ فرا داشتند سخنان ما «**وانفسهم کانوا یظلمون**(۱۷۷)» و برخویشتن می‌ستم کردند.

«**من یهدی الله**» هر که راه نمود الله اورا «**فهو المهتدی**» بر راه راست اوست «**ومن یضلل**» و هر که بیراه کرد الله ویرا «**فأولئك هم الخاسرون**(۱۷۸)» ایشان‌اند که زیانکاران‌اند.

«**ولقد ذرأنا لجهنّم**» و آفریدیم ما دوزخ را «**کثیرآ من الجنّ والانس**» فراوانی از پریان و آدمیان «**لهم قلوب**» ایشانرا دلهائی است «**لایفقهون بها**» که بآن حق درنیابند «**ولهم اعین**» وایشانرا چشمهائی است «**لایبصرون بها**» که حق بآن نه بینند «**ولهم آذان**» وایشان را گوشهائی است «**لایسمعون بها**» که بآن‌حق بنشنوند «**اولئك کالانعام**» ایشان‌همچون ستوران‌اند «**بل‌هم اضلّ**» نه راست‌چون ستور بلکه گمراه ترازستور «**اولئك هم الغافلون**(۱۷۹)» ایشان‌اند که از حق وراه آن غافلان اند.

النوبة الثانية

قوله تعالی: «واذأخذ ربّك» ـ هذه قصة القضية، ویشتمل علیها اخبار صحاح

و آثار حسان ، فنبدأ بها و نقول : روى **مسلم بن يسار:** ان **عمر بن الخطاب** سئل عن هذه الاية : فقال عمر: سمعت رسول الله (ص) يسأل عنها ، فقال صلّى الله عليه وسلم : « ان الله خلق آدم ثمّ مسح ظهره بيمينه، فاستخرج منه ذريّة، فقال : خلقت هؤلاءِ للجنة، و بعمل اهل الجنة يعملون ، ثمّ مسح ظهره فاستخرج منه ذريّة، فقال: خلقت هؤلاءِ للنار وبعمل اهل النّار يعملون » . فقال رجل : يا رسول الله ! ففيم العمل ؟ فقال رسول الله (ص): « ان الله اذا خلق العبد للجنّة استعمله بعمل اهل الجنّة حتى يموت على عمل من اعمال اهل الجنّة ، فيدخله بالجنّة، و اذا خلق العبد للنّار استعمله بعمل اهل النّار حتى يموت الى عمل من اعمال اهل النار فيدخله به النّار » .

وعن **هشام بن حكيم** : انّ رجلا اتى النّبىّ (ص) فقال: ايبتدأ الاعمال ام قد قضى القضاء ؟ فقال رسول الله (ص) : « انّ الله اخذ ذرية آدم من ظهورهم ثمّ اشهدهم على انفسهم ثمّ افاض بهم فى كفّيه ، فقال : هؤلاءِ فى الجنّة و هؤلاءِ فى النّار، فأهل الجنّة ميسّرون لعمل اهل الجنّة، و اهل النّار ميسّرون لعمل اهل النّار » . و عن **ابى امامة** قال : قال رسول الله (ص) : « لمّا خلق الله الخلق وقضى القضية اخذ اهل اليمين بيمينه، واهل الشمال بشماله ، فقال : يا اصحاب اليمين ! قالوا : لبيك و سعديك . قال : الست بربّكم ؟ قالوا بلى. قال : يا اصحاب الشمال ! قالوا : لبيك و سعديك . قال : الست بربّكم ؟ قالوا بلى . ثمّ خلط بينهم ، فقال قائل : يا ربّ ! لم خلطت بينهم ؟ قال : لهم اعمال من دون ذلك هم لها عاملون ، ان يقولوا يوم القيمة انّا كنّا عن هذا غافلين ، ثمّ ردّهم فى صلب آدم».

و روى أنّ الله عزّ وجل لمّا فرغ من خلق آدم مسح كتفه اليمنى ، فاستخرج منها كلّ نسمة طيّبة ، ثمّ مسح كتفه اليسرى فاستخرج منها كل نسمة خبيثة. ثم جمعهم فى قبضتيه ، ثمّ قال لآدم : اختر ايتها شئت . فقال آدم : اخترت يمين ربّى يميناً مباركة ، ففتحها له ، فعرضهم عليه ، وسمّاهم له وعلى الانبياءِ من ولده نور هم ، ثم فتح يده الاخرى

فعرضهم عليه وسمّاهم له . ثم قال لمن في يمينه : هؤلاءِ للجنّة ولاابالى ، وقال لمن فى يده الاخرى : هؤلاءِ للنّار ولاابالى ، ثم خلط بعضهم ببعض، ثم اخذ منهم الميثاق ، و أشهد بعضهم على بعض ، ثم ردّهم فى صلبه.

وعن **ابى صالح** عن **ابى هريرة**، قال: قال رسول الله(ص): « لمّا خلق الله آدم مسح ظهره فسقط من ظهره كل نسمة هو خالقها من ذريته الى يوم القيامة ، و جعل بين عينى كل انسان وبيضاً من نور ، ثم عرضهم على آدم ، فقال : يارب ! من هؤلاءِ ؟ قال : هؤلاءِ ذريتك. فرآى رجلا منهم يعجبه وبيض مابين عينيه . فقال يا رب ! من هذا ؟ قال : هذا رجل من آخر الامم من ذريتك يقال له **داود** . قال: اى رب ! كم جعلت عمره ؟ قال: ستّين سنة . قال : اى رب ! زده من عمرى اربعين سنة . فلمّا انقضى عمر آدم، جاء ملك الموت، فقال : اولم يبق من عمرى اربعون سنة ؟ قال : اولم تعطها ابنك داود ؟ فجحد، فجحدت ذريته، فنسى فنسيت ذريته ، وخطىء فخطئت ذريته». وفى رواية اخرى : فرجع ملك الموت الى ربّه ، فقال : انّ آدم يدّعى من عمره اربعين سنة . قال : اخبر آدم انّه جعلها لابنه داود، والاقلام رطبة فأثبتت لداود » .

وعن **ابى بن كعب** فى قوله تعالى « و ان أخذ ربّك » الاية ، قال : فجمع له يومئذ جميع ماهو كائن الى يوم القيامة، فجعلهم ارواحاً ، ثم صوّرهم ، ثم استنطقهم فتكلموا ، وكلمهم قبلا، وأخذ عليهم العهد والميثاق،وأشهدهم على انفسهم : الست بربّكم ؟ قالوا: بلى ، شهدنا ، ان تقولوا يوم القيمة انّا كنّا عن هذا غافلين. قال : فانّى اشهد عليكم السموات السّبع والارضين السبع ، وأشهد عليكم آباؤ كم آدم أن تقولوا يوم القيامة : لم نعلم بهذا . اعلموا انّه لااله غيرى، و أنا ربكم لاربّ لكم غيرى، فلاتشركوا بى شيئاً و انّى سأرسل اليكم رسلى يذكرونكم عهدى وميثاقى ، وأنزل عليكم كتبى ، قالوا : نشهد انك ربنا و الهنا لاربّ لنا غيرك ، ولااله لنا غيرك ، فأقروا يومئذ طائعين ، وطائفة على وجه التقية ،

فأخذ بذلك میثاقهم ، ثم کتب آجالهم و ارزاقهم ومصائبهم ، ورفع علیهم آباءهم آدم،فنظر الیهم ، فرآی فیهم الغنی والفقیر وحسن الصورة ودون ذلك. قال : رب ؟ لو سویت بین عبادك! قال : انی احببت ان أشکر. ورأی فیهم الانبیاء مثل السرج،علیهم النور، وخصّوا بمیثاق آخر فی الرسالة والنبوة ، فهوالذی یقول: « واذ اخذنا من النبیین میثاقهم ومنك ومن نوح»الایة ، وهو قوله : « فطرة الله التی فطر النّاس علیها » ، و فی ذلك قال : « هذا نذیر من النّذر الاولی» ،قال : فلما قرّرهم بتوحیده ، وأشهد بعضهم علی بعض، اعادهم الی صلبه ،فلاتقوم الساعة حتی یولد کل من اخذ میثاقه لایزاد فیهم ولاینقص منهم ، فذلك قوله :

« و اذ اخذ ربّك من بنی آدم» - «اذ» کلمتی است در گرفتن قصه‌ای گذشته را ، وآنرا که گه درمستقبل نهند « و «اذا» کلمتی است در کرفتن قصه‌ای مستقبل را، وآنرا گاه گاه درقصهٔ ماضی نهند. « اخذ ربّك من بنی آدم من ظهورهم »- نظم آیت چنین است: و اذ أخذ ربّك من ظهور بنی آدم ذریتهم . اهل مکه و کوفه « ذریّتهم » خوانند. باقی «ذرّیّاتهم» بجمع. معنی آنست که:آنچه از آدم زاد ازپشت وی کرفت، وآنچه ازفرزندان زادند از پشتهای ایشان کرفت ، چنانکه خواهند زاد واحداً بعد واحد ، علی مایکون علیه الی یوم القیامة. ازین جهت نگفت: من ظهر آدم، لانّهم لم یخرجوا کلهم من ظهر آدم، بل بعضهم من بعض، علی مایتوالد الاباء من الابناءِ الی یوم القیامة . واین عهد کرفتن و پیمان ستدن پیش از آن بود که آدم در بهشت شد ، یعنی میان **مکه** و **طائف** بقول **کلبی**. **ابن عباس** گفت: **ببطن نعمان** بود ، واد الی جنب **عرفة** . قومی گفتند : در بهشت بود. **سدی** گفت : در آسمان بوداز بهشت بدر آمده و بزمین نارسیده . قومی گفتند: به **دهنا** بود زمینی است در **هند**، آنجا که آدم از آسمان فرو آمد، وآن فرزندان که ازپشتهای ایشان بیرون آمدند برمثال ذر بودند، روی زمین از ایشان پر، برهیئت مردان وزنان وبرصورت ایشان، عقل وفهم ونطق درایشان آفریده . **زجاج** گفت : جاز أن یجعل سبحانه لامثال الذر فهماً

تعقل به امره ، کما قال تعالی : « قالت نملة » ، و کما قال : « وسخرنـا مع داود الجبال یسبحن والطیر»، و کلّ مولود یولدعلی‌الفطرة، ای : یولد وفی‌قلبه توحیدالله، وقیل:کانوا کالذّرّ کثرة لا صغراً ،وکانوا علی‌اشخاصهم‌الّتی یکونون علیها ، والاوّل اصح، اذ لا تنکر قدرةالله علی‌ان‌یجعل‌الذرّ عاقلا یفهم‌الخطاب، ویسمع ، ویجیب. پس‌رب‌العالمین باایشان خطاب کرد بی واسطه، گفت : « الست بربّکم » ؟ این «الست» تقریر است نه‌استفهام ، به اقرارآوردن است چنانکه **جریر** گفت :

الستم خیر من رکب‌المطایا و اندی العالمین بطون‌راح ؟

ایشانرا گفت : نه‌ام من خداوند شما ؟ همه پاسخ دادند.: بلی انت ربّنا . توئی خداوند ما. همه اقراردادند ، امّا قومی بطوع‌ازمیان جان ، وقومی برتقیه از بن دندان ، مؤمنانرا تقریربود، وبیگانگان را تهدید. مؤمنانرا گفت بلطف : نه من‌خداوندشما ام ؟ وبیگانگان را گفت بقهر: من خداوند شما نیستم ؟ همه گفتند : بلی ، وربّ العزة جلّ جلاله خود دانست، ودرعلم قدیم وی بود که ازایشان کیست که تصدیق کند دردنیا ، و برآن عهد و اقرار بماند ، ومؤمن باشد ؟ و کیست که آنرا تکذیب کند وکافر گردد ؟

« قالوا بلی شهدنا » ـ روا باشد که « شهدنا» با «بلی » پیوسته بود حکایت از آدمیان که ایشان گفتند: « بلی‌شهدنا». آری خداوندمائی، گواهی بدادیم، وبریکدیگر گواه بودیم ، و تقدیره : و أشهدهم علی انفسهم الست بربّکم لئلا یقولوا یوم القیمة انّا کنّا عن‌هذا غافلین؟ « او یقولوا انّما اشرك آباؤنا » ، « اویقولوا افتهلکنا بما فعل المبطلون » ؟

« قالوا بلی‌شهدنا » ـای: علمنا‌انّك ربّنا . و اگر «شهدنا» گسسته خوانی‌از «بلی» ، رواست ،چنانکه «بلی» وقف کنی آنگه گوئی: «شهدنا». «أن یقولوا» حکایت‌ازالله که وی گفت جلّ جلاله گواه بودیم برایشان تا نگویند روز رستاخیز که ما ازین اقرار

ناآگاه بودیم ، واین « أن تقولوا » و «اوتقولوا » درهردو «لا» مضمراست ،واین درقرآن روان است ، ودرلغت مشهور وجائز چنانکه در سورة النساء گفت : « یبین الله لکم ان تضلوا » ای: لاتضلّوا ، و درسورةالزّمر گفت : « ان تقول نفس »، « اوتقول» ، « اوتقول » و«لا»درهر سه مضمراست، و **ابو عمرو** « ان یقولوا »، « اویقولوا » بیاخواندخبر ازغائب. باقی بتاءِ مخاطبه خوانند ، ومعنی هر دو ظاهراست، و گفته‌اند : « او تقولوا انّما اشرك آباؤنا من قبل و کنّا ذرّیّة من بعدهم افتهلکنا بما فعل المبطلون » دلیل است که تقلید درتوحید کفراست ، وشرح مسئلهٔ تقلید درسورة البقرة رفت .

واعلم أن **المعتزلة والقدریة** ینکرون المیثاق الاوّل، و یتأولون الایة تأویلا باطلا مظلماً ، فیقولون المراد بأخذالذریة وجودهم فی الدنیا قرناً بعد قرن الی یوم القیامة، ویتأوّلون الاشهاد علی وجهین: احد هما بمارکّب فیهم من العقل ، والثّانی ببعث الرسل، وهذاخلاف مذهب اهل السنة والجماعة ، وفی الاخبار والاثار الّتی ذکرناها مقنع و کفایة لابطال مذهبهم و رد مقالتهم . «والله یقول الحقّ وهو یهدی السبیل » .

« و کذلك نفصّل الایات » ـ این « کذلك» درجایهای فراوان درقرآن آفرین است که الله میکند بر گفت خویش ، یا بر کرد خویش، ای: کبیان هذه القصة نبین سائر الایات لقومك یا **محمد** ! «ولعلّهم یرجعون» عن کفرهم .

«واتل علیهم نبأالّذی آتیناه آیاتنا» ـ علما درین مرد خلاف کرده‌اند که کیست؟ قومی گفتند : **بلعم** است مردی از بنی **اسرائیل** از **کنعانیان**، و در زمین **شام** مسکن داشت. قومی گفتند از **عمالقه** بود ودر مدینهٔ جباران مسکن داشت. ودرنام پدر این بلعم خلاف کرده‌اند، گفتند که : **باعورا** . و گفتند که باعر، و گفتند که :آبر. **مقاتل** گفت : **ملك بلقا** با این **بلعم** گفت : ادع الله علی **موسی** . دعاءِ بد کن بر **موسی** ، واین **بلعم** نام اعظم دانست ومجاب الدعوة بود. **بلعم** گفت : من نتوانم که بر موسی دعاءِ بد کنم ، که وی

پیغامبر است، وبردین حق است، ومن همان دین دارم که وی دارد. پس چون توانم که بروی دعاءِ بد کنم؟ آن ملك بفرمود که ویرا بردار کنید اگر فرمان نبرد. وی بترسید بیرون آمد. برماده خری نشسته بود، و روی برلشکرگاه موسی نهاده، آن بهیمه چون نزدیك لشکرگاه رسید بایستاد برجای خویش، ونمی‌رفت. آخر آن بهیمه بسخن آمد که: یا **بلعم**! لم تضربنی، انّی مأمورة، فلاتظلمنی، فهذه نار امامی، قد منعتنی ان امشی. ای بلعم! مراچه زنی؟ مرا می‌فرمایند که مرو. اینك آتش درپیش‌من، اگرفرا روم‌بسوزم. بلعم باز گشت وآنچه‌دید باملك بگفت. ملك‌نشنید، وخشم گرفت، گفت: اگردعا کنی و گرنه بفرمایم تا ترا بردار کنند. پس‌بنام‌اعظم خدای را خواند ودعا کرد، تارب العزة راه بموسی فرو گیرد، ونتواند که درمدینهٔ ایشان‌شود، وقصد ایشان کند، وموسی وبنی‌ـ اسرائیل در تیه بماندند بدعاءِ وی. موسی گفت: یاربّ! بکدام گناه بچه سبب ما درین تیه گرفتار آمده‌ایم؟ رب‌العزة گفت: بدعاءِ **بلعم**. **موسی** گفت: فکما سمعت‌دعاءه علیّ فاسمع دعائی علیه. فدعا موسی علیه ان ینزع عنه الاسم الاعظم و الایمان، فسلخه الله مماکان علیه، ونزعت‌منه المعرفة، فخرجت‌من صدره کحمامة بیضاء، فذلك قوله:«فانسلخ منها» الایة.

عبدالله بن عمرو بن العاص وجماعتی گفتند: این آیت‌درشأن **امیة بن ابی الصلت الثقفی** آمد، مردی بود دانشمند، کتب خوانده و دانسته که‌الله پیغامبری خواهد فرستاد درآن روزگار، وامید همی داشت که‌آن پیغامبر وی خواهد بود. پس چون دید که ربّ العالمین **محمد** را به پیغامبری فرستاد، بر وی حسد برد، و طعن کرد. روز **بدر** بر کشتگان **بدر** بگذشت، ازحال ایشان پرسید، گفتند که: محمد ایشانرا کشت، گفت: اگر پیغامبر بودی خویشانرا نکشتی. پس چون **امیه** بمرد، خواهر وی **فارعه** پیش مصطفی آمد. رسول‌خدا(ص) اورا گفت که: قصهٔ وفات برادرت بگوی. گفت: بینا هو راقد

اتاه آتیان، فکشطاسقف البیت، ونزلا، فقعد احدهما عند رجله والاخرعند رأسه. فقال الّذی عند رجله للّذی عند رأسه : اوعی . قال وعی . قال ازکی . قال : ابی. قالت : فسألته عن ذلك ، قال : خیر ارید بی فصرف عنی ، ثم غشی علیه ، فلمّا افاق ، قال :

کلّ عیش و ان تطاول دهراً صائر مرّة الی ان یزولا
لیتنی کنت قبل ما قد بدا لی فی قلال الجبال ارعی الوعولا
انّ یوم الحساب یوم عظیم شاب فیه الصغیر یوماً ثقیلا

ثمّ قال لها رسول الله(ص) : انشدینی شعر اخیك فأنشدته :

لك الحمد والنعماء والفضل ربّنا و لاشیء اعلی منك جدّاً و أمجد
ملیك علی عرش السّماءِ مهیمن لعزّته تعنو الوجوه و تسجد

ثمّ انشدته قصیدته الّتی فیها :

عند ذی العرش یعرضون علیه یعلم الجهر و السّرار الخفیّا
یوم یأتی الرّحمن و هو رحیم انّه کان وعده مأتیّاً
یوم یأتیه مثل ما قال فرداً ثمّ لابدّ راشداً او غویّاً
اسعیداً سعادةً انا ارجوا او مهاناً بما کسبت شقیّاً
ربّ ان تعف فالمعافاة ظنّی او تعاقب فلم تعاقب بریّاً

فقال رسول الله (ص) : « آمن شعره و کفر قلبه » ، فأنزل الله فیه : « و اتل علیهم» الآیة .

و گفته‌اند : این آیت درشأن مردی آمد که ویرا بنزدیك خدا سه‌دعا مستجاب بود ، و زنی داشت نام آن زن **بسوس** ، و اورا از آن زن فرزند بود . شوهر خودرا گفت: اجعل لی منها دعوة واحدة. از آن سه دعا یکی درکار من کن . گفت‌چه خواهی ؟ گفت : ادع الله ان یجعلنی اجمل امرأة فی بنی اسرائیل . دعا کن تا مرا جمالی دهد چنانکه

در بنی اسرائیل هیچ زن بجمال من نبود. همچنان کرد، و ربّ العزّة او را جمالی بکمال داد. چون خود را چنان دید سر کشی کرد، و از مرد خویش بر گشت. مرد خشم گرفت. یك دعاءِ دیگر درکار وی کرد، گفت: بار خدایا! او را سگی گردان. آن زن درحال سگی گشت. پسران وی بیامدند، و تضرع کردند که: مردم ما را سر زنش میکنند که مادرشان سگ گشته، وبانگ سگان میکند. پدر دعاءِ سوم هم درکار وی کرد، گفت: بار خدایا! اورا باآن صفت بر که اوّل بود. هرسه دعا درکار وی‌شد، و در شأن وی این آیت فروآمد.

سعید مسیب گفت: نزلت فی **ابی عامر بن النعمان الراهب** الّذی سمّاه النّبی(ص): الفاسق، وکان قد ترهب فی الجاهلیة، ولبس المسوح، فقدم المدینة، فقال للنّبی (ص): ما هذا الّذی جئت به؟ قال: «جئت بالحنیفیة دین **ابراهیم**»، فقال: انا علیها. فقال النّبی (ص): «لست علیها ولکنك ادخلت فیها مالیس منها». فقال **ابو عامر**: امات الله الکاذب منّا طریداً وحیداً، فخرج الی **الشام** و أرسل الی المنافقین ان اعدّوا القوّة و السلاح، و ابنوا لی مسجداً و هو مسجد الضّرار. ثمّ اتی الرّاهب الی **قیصر** و أتی بجند لیخرج **محمداً** و اصحابه من **المدینه**، فذلك قوله: «وارصاداً لمن حارب الله و رسوله» یعنی انتظاراً لمجیئه، فمات **بالشام** طریداً وحیداً.

و قال **الحسن**: نزلت فی منافقی اهل الکتاب الّذین کانوا یعرفون النّبی (ص) کما یعرفون ابناءهم. «واتل علیهم نبأ الّذی آتیناه آیاتنا» یعنی علّمناه اسم الله الاعظم و استحفظناه. «فانسلخ منها» خرج من علمها کانسلاخ الشاة من جلدها، و الانسلاخ التعری من الشیءِ حتی لایعلق به منه شیء. «فأتبعه الشیطان» استتبعه. «فکان من الغاوین» ای صار من الهالکین. قال عدی بن زید:

ایّها الرّکب المخبّو ... ن علی الارض المجدّون

کأنتم نحن کنّا و کما کنّا تکونون

یعنی کما صرنا تصیرون .

« ولوشئنا لرفعناه بها » ـ یعنی لمتّعناه بها و لهدیناه ، و قیل : لرفعنا عنه الکفر بالایات وعصمناه . « ولکنّه اخلد الی الارض » ای اطمأن الیها و رکن و تقاعس الی الدّنیا والبقاء فیها . خلد و أخلد واحد ، من الخلود ، و هوالدّوام و المقام . لکن آن مرد با زمین نشست ، و با دنیا گرائید ، و با دیر زیستن آسود ، یقال لمن یتقاعد عن الحرکة فی‌الامور مخلد . « و اتّبع هویه » ـ ای : اتبع مسافل الامر و ترك معالیه ، و اختارالدّنیا عن الاخرة ، و اطاع الشیطان . « فمثله کمثل الکلب ان تحمل علیه یلهث اوتترکه یلهث » معنی آنست ـ والله اعلم ـ که : اگر مضطر یابی اورا دنیا جوی یابی ، و اگر بی‌نیاز یابی هم دنیاجوی یابی . معنی دیگر: اگر وی را آزموده یابی‌ضجر یابی ، واگر معافی یابی هم ضجر یابی . سدیگر معنی : ان تعلمه الحقّ لفظه و أباه و رده ، اولم تعلمه و لم تبلّغه وجدته‌جاهلا عاصیاً . واین لائق تر است بقصه و نیکوتر. میگوید: اگر اورا آگه کنی از حق حق نپذیرد ، و اگر آگاه نکنی خود حق نشناسد ، واز بهر آن مثل زد : «یلهث» که در دهن لاهث هیچ چیز بنماند ، که زبان ازدهن بیرون جنباند و بیرون‌افکند . هرچه در دهن‌دارد بیرون افکند. چیزی نگاه ندارد و نپذیرد، و«لهث» از صفات سگ است برعادت بی‌سبب براستدامت ، کلّ حیوان یلهث عند عطش‌او اعیاء الاالکلب ، فانّه لاهث فی‌الاحوال کلها . شبهه‌الله بأخسّ حیوان فی‌اخسّ احواله. «ذلك مثل القوم الّذین کذبوا بآیاتنا فاقصص القصص » اتل علیهم خبرهم « لعلّهم یتفکرون » کی یتأملوا فیتعظوا ، و قیل : لعلّهم یتفکرون فیعرفون انّه لم یأت بهذالخبر عمّا مضی الا نبی یأتیه وحی‌من‌السّماء .

« ساء مثلا القوم » ـ ای ساء مثلا مثل‌القوم ، فحذف المضاف و أقیم‌المضاف الیه

مقامه فرفع . و انتصاب مثلا علی التمییز . « و أنفسهم کانوا یظلمون » بذاك التكذیب ، یعنی انّما یخسرون حظهم .

« من یهدی الله فهوالمهتدی » ـ ای : من هداه الی الایمان ووفّقه فهو المهتدی الثّابت علی الایمان ، ومن اضلّه عن الایمان، و خذله ، فقدخسر نفسه و منزله من الجنة. وکان النبیّ (ص) یقول فی خطبته : « من یهدی الله فما مضل له ، ومن یضلل فلاهادی له»

« ولقد ذرأنا » ای : خلقنا ، « لجهنّم کثیراً من الجنّ والانس » و هم الکفار من الفریقین .کافران را که آفرید کافر آفرید، و برای دوزخ آفرید . این لام دلیل است که دوزخی آن را آفریده اند تا کار دوزخیان کند ، و بدوزخ رود ، و کردار ایشان بر علم خدایست و برخواست او، واین آیت منافی آن نیست که گفت : « وما خلقت الجنّ والانس الا لیعبدون»، از بهر آنکه گفت : « کثیراً منهم » ، و هذاالکثیر. وقیل : هذه اللام یعنی «لجهنم» لام العاقبه ، ای : خلقنا للعبادة ، مآل امرهم الی جهنم . هذا کقوله : « لیکون لهم عدواً وحزناً » ، وقال الشاعر :

اموالنا لذوی المیراث نجمعها   و دورنا لخراب الدّهر نبنیها

وقیل : هذا من المقلوب ، وتقدیره : ولقد ذرأنا جهنم لکثیر من الجنّ والانس. روی عبدالله بن عمرو عن النبیّ(ص) : « ان الله تعالی لمّاذرأ لجهنّم ماذرأ کان ولد الزنا ممّن ذرأ لجهنّم » .

« لهم قلوب لایفقهون بها ولهم آذان لایسمعون بها » ـ ای : لاینتفعون بأعینهم و آذانهم فهم کالفاقدین السمع و البصر . « اولئك كالانعام » فی قلة انتفاعها بالمعقولات و المرئیات و المسموعات ، « بل هم اضلّ » لأنّ الانعام تعرف الله ، و الکافر لایعرفه . و فی الخبر کلّ شیء اطوع لله من ابن آدم، وقیل لان الانعام تبصر منافعها و مضارّها، فتلتزم بعض ما تبصر، والکافر لایعلم مضارّها حیث اختار النّار. یقول الله تعالی : « فما اصبرهم

على النّار » ! و قيل : لانّ الكفّار لقبيح فعلهم يصيرون الى النّار، و الانعام لا تصير الى النّار .

وعن **ابى الدرداء** ، قال: قال رسول‌الله (ص) : «خلق الله الجنّ على ثلاثة اصناف: صنف حيّات و عقارب وخشاش الارض، وصنف كالرّيح فى الهواء ، وصنف كبنى آدم، عليهم الحساب والعقاب ، وخلق الله الانس على ثلاثة اصناف: صنف كالبهائم ، لهم قلوب لايفقهون بها ، ولهم اعين لايبصرون بها، ولهم آذان لايسمعون بها، اولئك كالانعام بل هم اضلّ ، وصنف اجسادهم كأجساد بنى آدم وأرواحهم ارواح الشياطين، وصنف فى ظل الله يوم لا ظل الاّ ظلّه » .

« اولئك هم الغافلون » ـ اين «غافل» و آنكه درين معنى آيد درقرآن، آن متغافل است : نه آنست كه ايشان ناآگاه‌اند ، آن آنست كه ايشان آگاه كردگان اند ، امّا ازآن غافل نشستگان اند ، و در تهاون بآن و اعراض از آن چون ناآگاهان اند ، و أنشدوا :

ايا سيّدى مالى من الهجر ناصر	سواك و مالى من هواك مجير
احين رمتنى اعين النّاس بالهوى	اشارت يد الواشى الىّ تشير
وشاركتنى فى سرّ امرى و جهره	تغافلت عمّا بى و انت خبير

النوبة الثالثة

قوله تعالى: « واذ أخذ ربّك من بنى آدم » الاية ـ از روى فهم برلسان حقيقت اين آيت رمزى ديگر دارد و ذوقى ديگر. اشارتست ببدايت احوال دوستان ، و بستن پيمان و عهد دوستى با ايشان روز اول در عهد ازل كه حق بود حاضر ، وحقيقت حاصل:

سقياً لليلى و الليالى الّتى	كنّا بليلى نلتقى فيها

چه خوش روزی که روز نهاد بنیاد دوستی است! چه عزیز وقتی که‌وقت گرفتن پیمان دوستی است ! مریدان روز اول ارادت فراموش هرگز نکنند. مشتاقان هنگام وصال دوست تاج عمر وقبلهٔ روزگار دانند:

سقیاً لمعهدك الّذی لولم یکن ماکان قلبی للصبابة معهداً

فرمان آمد که یا سیّد ! « وذکّرهم بأیّام الله » . این بندگان ما که عهد ما فراموش کردند ، وبغیری مشغول گشته ، با یاد ایشان ده آن روز که روح پاك ایشان با ما عهد دوستی می‌بست، و دیدهٔ اشتیاق‌ایشانرا این‌توتیا می کشیدیم که: «الست بربّکم»؟ ای مسکین ! یاد کن آن روز که ارواح و اشخاص دوستان در مجلس انس از جام محبت شراب عشق ما می آشا میدند ، و مقربان ملأ اعلی میگفتند : اینت عالی همّت قومی که ایشانند! ما باری ازین شراب هرگزنچشیده‌ایم ، ونه شمه‌ای یافته‌ایم ، وهای وهوی(۱) آن گدایان در عیوق افتاده که : « هل من مزید » ؟

زان می که حرام نیست درمذهب ما تا باز عدم خشك نیابی لب ما

روزی آن مهترعالم و سیّد ولدآدم(ص) میگفت: « انّ **حراء** جبل یحبّنی و أحبّه » . این کوه **حرا** مرا دوست است و من او را دوستم. گفتند : ای سیّد کوه را چنین می گوئی؟ چیست این رمز؟ گفت :آری شراب مهرازجام ذکرآنجا نوش کرده‌ایم. سید صلوات‌الله علیه دربدایت‌کار که آثارنبوّت وأمارات وحی بروظاهر گشت، روزگاری با کوه **حرا** میشد ، و درد این حدیث درآن خلوتگاه اورا فروگرفته ، و آن کوه اورا چون غمگساری شده :

جز گرد دلم گشت نداند غم تو در بلعجبی هم بتو ماند غم تو
هر چند بر آتشم نشاند غم تو غمناك شوم گرم نماند غم تو

۱ـ الف : هایا هوی.

ساعتی در قبض بودی ، ساعتی در بسط . وقتی در سکر بودی وقتی درصحو. لختی در اثبات بودی ، لختی درمحو. هر کس که ازابتداءِ ارادت مریدان خبردارد داند که آن چه حال بودست وچه درد ؟ این چنان است که گویند :

اکنون باری بنقد دردی دارم کان درد بصد هزار درمان ندهم

پیر طریقت گفته در مناجات : الهی! چه خوش روزگاریست روزگار دوستان تو با تو ! چه خوش بازاریست بازار عارفان در کار تو ! چه آتشین است نفسهای ایشان در یاد کرد و یادداشت تو ! چه خوش دردیست درد مشتاقان در سوز شوقِ ومهر تو! چه زیباست گفت و گوی ایشان در نام و نشان تو !

« الست بربّکم قالوا بلی » - فرّقهم فرقتین : فرقة ردّهم الی الهیبة فهاموا ، و فرقة لاطفهم بالقربة فاستقاموا ، وقیل : تجلی لقلوب قوم فتولّی تعریفهم. فقالوا بلی عن صدق یقین وتعزّز علی آخرین ، فأثبتهم فی اوطان الجحد. فقالوا بلی عن ظن وتخمین. روز میثاق بجلال عزّ خود و کمال لطف خود بر دلها متجلی شد ،قومی را بنعت عزت و سیاست ، قومی را از روی لطف و کرامت . آنها که اهل سیاست بودند ، در دریای هیبت بموج دهشت غرق شدند ، و این داغ حرمان برایشان نهادند که : « اولئك کالانعام بل هم اضلّ » ، و ایشان که سزای نواخت و کرامت بودند بتضاعیف قربت و تخاصیص محبّت مخصوص گشتند ، و این توقیع کرم بر منشور ایمان ایشان زدند که : « اولئك هم الرّاشدون » . « الست بربّکم » - اینجا لطیفه‌ای نیکو گفته‌اند ، و ذلك انّه قال تعالی : « الست بربّکم » ؟ ولم یقل الستم عبیدی ؟ نگفت: نه شما بندگان من اید بلکه گفت : نه من خداوند شما ام ؟ پیوستگی خود را بنده‌درخدائی خود بست نه‌دربندگی بنده ، که اگر دربندگی بستی ، چون بنده بندگی بجای نیاوردی ، درآن پیوستگی خلل آمدی . چون درخدائی خود بست ، وخدائی وی بر کمال است ، که هرگز در آن

نقصان نبود، لاجرم پیوستگی بنده بوی هر گز گسسته نشود، ونیز نگفت که: من که ام؟ که آنگه بنده درو متحیّر شدی. ونگفت که: تو که‌ای؟ تا بنده بخود معجب نشود و نه نومید گردد، ونیز نگفت: خدای تو کیست؟ که بنده درماندی بلکه سؤال کرد با تلقین جواب، گفت: نه منم خدای تو؟ اینست غایت کرم و نهایت لطف.

شیخ‌الاسلام انصاری گفت قدس الله روحه: کرم گفت: «الست بربّکم» بر گفت: «بلی». چون داعی و مجیب یکی‌است دو تعرض چه معنی. ملك رهی را با خود خواند، او را بخود نیوشید، بی او خود جواب داد و جواب ببنده بخشید. این همچنان‌است که **مصطفی** را گفت: «ومارمیت اذ رمیت». درین آیت دعوی بسوخت‌و معنی بنواخت، تا هر که بخود بازآید، او را نشناخت، سیل ربوبیت بر گرد بشریت گماشت، او را ازو بر بود، پس او را نیابت داشت. میگوید: نه تو انداختی آنگه که میانداختی، و یداً تبطش بی‌اینست گربشناختی.

«و اتل علیهم نبأالّذی آتیناه آیاتنا فانسلخ منها» ـ همی تا باد تقدیراز کجا درآید؟ اگر ازجانب فضل آید لاحقان را بسابقان در رساند، زنار گبر کی کمر عشق دین گرداند، واگر از جانب عدل آید، توحید **بلعم** شرك شمارد، و با سگ خسیس برابر کند: «فمثله کمثل الکلب». آری‌کار رضا و سخط دارد، اگریك لمحت‌ازلمحات نسیم رضای او بدرك اسفل بر گذرد، فردوس‌اعلی گردد، ور یك باد از بادهای‌سخط او بفردوس‌اعلی بگذرد، درك اسفل شود. سحرهٔ فرعون چندین سال کفر ورزیدند، وفرعون را پرستیدند، یك باد رضا برایشان‌آمد، نواختهٔ لطف کرامت گشتند. بلعم هفتاد سال شجرهٔ توحید پرورده، وبا نام اعظم صحبت داشته، و کرامتها بخود دیده، و بعاقبت در وهدهٔ سخط حق افتاده، وز درگاه او برانده که: فارقت من تهوی فعزّ الملتقی! زینهار ازین قهر! فریاد ازین حکم! کار نه‌آن دارد که از کسی کسل آید واز کسی عمل، کارآن

دارد که تا شایسته که آمد در ازل :

گفتم که براز اوج برین شد بختم و ز ملك نهاده چون سلیمان تختم
خود را چو بمیزان خرد بر سختم از بنگه لولیان کم آمد رختم

فرمان آمد که: ای **محمد** !ما روز میثاق بندگان‌را دو گروه کردیم: گروهی نواخته ، ودل بآتش مهرما سوخته . گروهی گریخته ، و با دون ما آمیخته. ایشان که ما را اند شیطان‌را با ایشان‌کار نیست : « انّه لیس له سلطان علی‌الّذین آمنوا » ، وآنان که شیطان را اند ، ما را عمل ایشان و بود ایشان بکار نیست : « انّما سلطانه علی الّذین یتولّونه ». ای سید ! درسپاه دیو چه رنج بری؟ عاقبت کار ایشان‌اینست که : « فکبکبوا فیها هم والغاوون و جنود ابلیس اجمعون » . ای ابلیس ! گرد دوستان ما چه گردی ؟ ایشان « حزب الله » اند ، ترا بر ایشان دسترس نیست ، و تحفهٔ روزگار ایشان جز رستگاری وپیروزی نیست : « الا انّ حزب‌الله هم المفلحون » .

« ولقد ذرأنا لجهنّم کثیراً » الایة ــ من خلقه لجهنّم متی یستوجب‌الجنان؟! ومن‌اهله للسّخط انّی یستحق الرّضوان ؟ فهم‌الیوم فی جحیم الجحود ، معذبین بالهوان والخذلان ، ملبّسین ثیاب الحرمان ، وغداً فی‌جحیم الحرقة مقرّنین فی‌الاصفاد، سرابیلهم من قطران . « لهم قلوب لایفقهون بها » ــ معانی‌الخطاب کما یفهمها المحدّثون، ولیس لهم‌تمییز بین‌خواطر‌الحق ، و هواجس‌النفس، ووساوس‌الشیطان . « ولهم اعین‌لایبصرون بها» ـ شواهد التّوحید و علامات الیقین ، فلاینظرون الاّ من حیث الغفلة ، و لایسمعون الا دواعی‌الفتنة ، و قیل: «لهم قلوب لایفقهون بها» شواهدالحق ، « ولهم اعین لایبصرون بها » دلائل الحقّ ، « و لهم آذان لایسمعون بها » دعوة الحق . « اولئك کالانعام بل هم اضلّ » ـ لان الانعام رفع عنها التّکلیف، فان لم یکن لها وفاق الشرع فلیس منها ایضاً خلاف الامر :

نهارك يا مغرور سهو و غفلة ولیلك نوم والردى لك لازم
وتشغل فيما سوف تكره غبّه كذلك في الدّنيا تعيش البهائم

۱۸- النوبة الاولى

قوله تعالی : « **ولله الاسماء الحسنى** » خدایرا است نامهای نیکو « **فادعوه بها** » خوانید او را بآن « **وذروا الّذين يلحدون في اسمائه** » و گذارید ایشانرا که کژمیروند در نامهای او « **سيجزون ما كانوا يعملون** (۱۸۰) » آری پاداش دهند ایشانرا بسزای آنچه میکردند .

« **وممّن خلقنا امّة** » و از آفریدهٔ ما گروهی است « **يهدون بالحقّ** » که راه نمایند بحق « **و به يعدلون** (۱۸۱) » وداد میکنند بآن .

« **والّذين كذّبوا بآياتنا** » و ایشان که بدروغ فرا داشتند سخنان ما « **سنستدرجهم** » بر ایشان در آییم ببی راه کردن و کین کشیدن پاره پاره بی شتاب « **من حيث لا يعلمون** (۱۸۲) » از آنجائی که ندانند .

« **وأملي لهم** » و درنگ دهم ایشانرا « **انّ كيدي متين** (۱۸۳) » که ساز من درواخ(۱) است .

« **الم يتفكّروا** » نیندیشند « **ما بصاحبهم من جنّة** » باین مرد ایشان از دیوانگی هیچ چیز نیست « **ان هو الّا نذير مبين** (۱۸۴) » نیست او مگر بیم نمائی آشکارا .

« **اولم ينظروا** » درننگرند « **في ملكوت السّموات والارض** » در آنچه از نشانهای پادشاهی خداست در آسمانها و زمینها ؟ « **وما خلق الله من شيء** » و آنچه

۱ــ ج : محکم و استوار.

خدای آفرید از هر چه آفرید « **وأن عسی ان یکون قد اقترب اجلهم** » و در ننگرند باندیشهٔ خویش که مگر چنان است که اجل ایشان وهنگام سرانجام ایشان نزدیك آمد « **فبأیّ حدیث بعده یؤمنون (۱۸۵)** » بکدام سخن پس سخن خدای می بخواهند گروید؟!

« **من یضلّ الله** » هر کس که الله ویرا گمراه کرد « **فلاهادی له** » راهنمائی نیست ویرا « **و نذرهم فی طغیانهم** » و گذاریم ایشان را در گزافکاری ایشان « **یعمهون (۱۸۶)** » تا بی سامان می‌روند و درناشناخت می باشند .

« **یسئلونك عن الساعة** » می پرسند ترا از رستاخیز « **ایّان مرسیها** » کی است بپای کردن آن و پدید آوردن آن ؟ « **قل انّما علمها عند ربّی** » بگوی دانستن هنگام آن بنزدیك خداوند من است « **لایجلّیها لوقتها الاّ هو** » پیدا نکند آنرا بر هنگام آن مگر او « **ثقلت** » [دانستن هنگام آن] گران شد « **فی السّموات والارض** » بر دانایان آسمان و زمین « **لایأتیکم الاّ بغتة** » [رستاخیز] نیاید بشما مگر ناگاهی « **یسئلونك** » می پرسند ترا [چندین از هنگام رستاخیز] « **کأنّك حفیّ عنها** » گوئی که پس دانائی بکئی آن « **قل انّما علمها عند الله** » گوی دانش آن بنزدیك خدای است « **ولکنّ اکثر النّاس لایعلمون (۱۸۷)** » لکن بیشتر مردمان نمی دانند .

« **قل لااملك لنفسی** » گوی ندارم من و بدست من نیست ونتوانم خویشتن را « **نفعاً و لاضرّاً** » نه سود و نه زیان « **الاّ ماشاء الله** » مگر آنچه خدای خواست « **ولو کنت اعلم الغیب** » و اگر من غیب دانستمی و بودنی نابوده انیز « **لاستکثرت من الخیر** » پذیرهٔ نیکی باز شدی تا بآن رسیدی « **وما مسّنی السّوء** » و از پای بلا بر خاستی تا بمن نرسیدی « **ان انا الاّ نذیر و بشیر** » نیستم من مگر بیم نمای شادی رسان « **لقوم یؤمنون (۱۸۸)** » گروهی را که بپیغام الله می گروند .

النوبة الثانية

قوله تعالی : «ولله‌الاسماء الحسنی »- **مقاتل** گفت : سبب نزول این آیت آن بود که مردی مسلمان نماز میکرد ، ودرنماز الله را میخواند ، ورحمن را میخواند.مردی ازمشرکان **مکه** این از وی بشنید ، گفت : الیس یزعم محمد و أصحابه انّهم یعبدون ربّاً واحداً ؟ فما بال هذا یدعو ربین‌اثنین ؟! گفت : **محمد** و اصحاب وی میگویند که: ما یك خدای می‌پرستیم ، چون است که این مرد دو خدای را میخواند ؟! **جبرئیل** آمد بجواب وی آیت آورد : « ولله الاسماء الحسنی » خدایرا نامهاست، وآن‌نامها همه پاك و نیکو وبسزاست ؛ وبروفق این **مصطفی** (ص) گفت : « ان‌لله تبارك وتعالی تسعةوتسعین اسماً ، مائة غیر واحد ، انّه وتریحبّ الوتر ، من احصاها کلها دخل الجنّة » . و روی « من حفظها ومن احصاها دخل‌الجنّة » . نامهای خدا همه صفات وی‌اند، وفرق اینست میان نام وصفت، مگر آنکه دراسم دلالت اشارت است ، ودرصفت دلالت فائده .

و گفته‌اند : این آیت دلیل است که اسم و مسمی یکی است نام و نامور، که میگوید : « لله الاسماء »، واگرهردویکی‌نبودی‌اسماء غیرالله‌را بودی نه الله را ، وفائدهٔ لله باطل شدی ، واین نامها بربندگان خویش‌اظهار کرد ، وایشانرا درآموخت تابرخوانند اورا بدان نامها ، وبدانند اورا ، وبشناسند ، چنانکه گفت تعالی و تقدس : «فادعوه بها» اوراکه خوانید بآن نامها خوانید که خود گفت، وخودراآن نام نهاد. چون‌خودرا جواد نام نهاد، بگو یا جواد ! مگو یا سخیّ ! اگرچه بدان‌معنی است، که جواد خودرا گفت و سخی نگفت . وبناءِ این برتوقیف است . رحیم میگوی ، رفیق مگوی . قوی میگوی ، جلد مگوی ، وعلی هذا هرنام وصفت ونعت که خودرا گفت میگوی ، وبآن در مگذر ، وزیادت و نقصان در آن میار . اینست که میگوید : « فادعوه بها و ذروا الّذین یلحدون

فی اسمائه » . «ذر» آنست که گذار، سخن مستهینان است وخوار دارندگان وبی‌نیازان . هرجای که در قرآن آید برمعنی بی‌نیازی نمودن است از آن کس، نه پیغام و تهدید باز گرفتن است ازو. میگوید : گذار ایشانرا که کار کژ میدانند، و سخن کژ میگویند در نامهای‌او ، و آن الحاد آن بود که در نام‌الله زیادت‌ونقصان آوردند. **لات** از الله شکافتند ، و بربت نهادند ، **وعزی** از عزیز، **ومناة** از منّان، همنامی‌الله را ، وآفرینها کردندبر بتان که‌آن‌آفرین نامهای الله راست . و گفته‌اند : الحادآنست که‌بتانرا خدایان می‌خواندند، و الهیّت صفت خداست ،وبآن یگانه و یکتاست ، و گفته‌اند : الحاد آنست که ویرا فرزند و جفت گفتند ، ونامی که نه ازنامهای‌اوست‌واورا نه سزاست برو نهادند . کتسمیة النّصاری ایّاه اباالمسیح .

قراءت **حمزه** « یلحدون » بفتح یاوحا ، وباقی بضّم یا و کسر حا خوانند ، و بمعنی هردو یکسان است . یقال : لحد وألحد ، اذا جار ومال عن‌القصد الی‌الجور ، وعن الحقّ الی‌الباطل « سیجزون ماکانوا یعملون » .

« و ممّن‌خلقنا امّة یهدون بالحقّ و به یعدلون » ـ قال رسول‌الله(ص) : «انّها امتی‌و قد أعطی‌القوم بین‌ایدیکم مثلها» یعنی قوله: «ومن قوم موسی امّة یهدون بالحقّ» الایة ، و گفته‌اند : این حق که دربن‌آیت گفت کتاب خداست و فرمان او ، و این امّت ایدر(۱)آن فرقت ناجیه است از هفتاد وسه فرقت از امت محمّد (ص) ، چنانکه درخبر است **ربیع انس** گفت : **مصطفی** (ص) این‌آیت بر خواند ،آنگه گفت : « انّ من امتی قوماً علی‌الحقّ حتی نزل **عیسی بن مریم** » .

وقال صلّی‌الله علیه وسلّم : « لاتزال من امّتی امّة قائمة بأمرالله لایضّرهم من خذلهم ولا من‌خالفهم ، حتی یأتی‌امر الله عزّ و جلّ ، و هم ظاهرون علی‌النّاس » . قال

۱ــ ج : اینجا .

عطاء: هم المهاجرون والانصار والتّابعون لهم باحسان.

« والّذين كذّبوا بآياتنا » ـ ای: بالقرآن والرّسول ومعجزاته، « سنستدرجهم » ای نأخذهم قليلاً قليلا حتی بلغوا الغاية، نأخذهم بالعقوبة « من حيث لايعلمون » انّهم يؤخذون. **کلبی** گفت: استدراج آنست که عمل بد برايشان آرايد، پندارند نيکی است، وهمی کنند، تا آنگه که شومی آن عمل بايشان رسد وهلاك شوند، وذلك قوله: « ا فمن زيّن له سوء عمله فرآه حسناً »، جای دیگر گفت: « وهم يحسبون انّهم يحسنون صنعاً ». **ابن عباس** گفت: كلما احدثوا خطيئة جدّد لهم نعمة، و أنساهم الاستغفار، هر که که گناهی کنند نعمتی برايشان تازه کند و بيفزايد، و در آن غرّه شوند، از فعل بد وا نايستند واستغفار نکنند، وعذر نخواهند، تا ناگاه عقوبت رسد بايشان، وهلاك شوند. روی **عقبة بن عامر** عن النّبی (ص) قال: « اذا رأيت الله تعالی يعطی العبد من الدّنيا علی معاصيه ما يحبّ فانّما هو استدراج »، ثمّ قرأ: « فلمّا نسوا ماذكروا به فتحنا عليهم ابواب كلّ شیء » الاية.

« وأملی لهم » الاملاء الامهال، اخذ من الملوين، وهما اللّيل و النّهار، و يقال: ملّاك الله ای عمّرك الله. قال الشاعر:

عشت حتی تتملّی الف نيروز و عيد بعلوا لجدّ و الرّفعة والطير السعيد

« انّ كيدی متين » ـ ای: اخذی قوی شديد. همانست که گفت: « انّ اخذه اليم شديد ». کيد ساز نهانی است واين صفت آدميان است، ورب العزّة اضافت آن باخود کرد، وفرق آنست که: کيد آدمی با حيلت است، و کيد الله پاك از حيلت، چنانکه غضب آدمی با ضجر است، وغضب الله پاك از ضجر. ومنع آدمی از بخل است، ورب العالمين مانع است از بخل پاك، وصبر آدمی از عجز است، ورب العزة صبور از عجز پاك، و علی هذا صفات آدمی قرين عيب است، والله را صفات بر کمال است، ونعوت بسزا، از عيب پاك،

و از شبهت دور، و از نقص منزّه، و ازآفات مقدّس، « تعالی عما یقول الظّالمون علوّاً کبیراً » . « وأملی لهم انّ کیدی متین » ـ این درشأن مستهزیان آمد. ربّ العزّة ایشان را روزگاری دراز فرا گذاشت، تا در گزاف‌کاری وتباه‌کاری بغایت رسیدند، و بعمر دراز غره شدند، و کفر و شرك پروردند، و بعاقبت رب العزة ایشانرا ناگاه گرفت، و بیك شب همه را هلاك کرد، وقصّهٔ ایشان درآخر سورة **الحجر** گفته شود ان شاءالله .

« اولم یتفکّروا ما بصاحبهم» ـ **قتاده** گفت: آنروز که: این آیت آمد که« وأنذر عشیرتك الاقربین »، رسول خدا بر کوه صفا شد، و بآواز بلند قوم قوم و قبیله قبیله میخواند که : یا **بنی عبدالمطلب** ! یا **بنی‌عبدمناف** ! یا بنی فلان ! یا بنی فلان ! ایشانرا میخواند، و بعذاب ونقمت الله می‌ترسانید، و بیم میداد از اوّل شام تا بامداد. کافران گفتند : انّ صاحبکم هذا لمجنون. این مرد مگر دیوانه‌است، که همه‌شب چون دیوانگان بانگ میداشت . ربّ العالمین بجواب‌ایشان‌این آیت فرستاد : « اولم‌یتفکّروا ما بصاحبهم » ای ما بمحمّد « من جنّة » ای جنون ، « ان هوالانذیرمبین » یخوّفهم حلول‌النقمة والعذاب .

ابن‌عباس گفت: مردی آمدبه **مکه** از **ازدشنؤه** نام وی **ضماد**، وافسونگر بود، و در **مکه** این‌آواز درافتاده که **محمد** دیوانه گشته است. **ضماد** برخاست، و بر **مصطفی** شد، گفت : انّی رجل ارقی و اداوی، فان‌احببت داویتك . گفت : من مردی ام افسونگر، رقیها دانم، و دردها را مداوات‌شناسم، اگرخواهی تانرا مداوات کنم. رسول خدا این تحمید در گرفت ،وبرخواند: الحمدلله نحمده ونستعینه ونتوکّل علیه ، ونؤمن به ، ونعوذ بالله من‌شرور انفسنا ومن سیّئات اعمالنا . من یهدالله فلامضلّ له ، ومن‌یضلل فلا هادی‌له. وأشهد ان لااله الاالله وأنّ محمّداً عبده و رسوله . **ضماد** چون بشنیدازوی شیفتهٔ آن سخن گشت. گفت : اعد علیّ، فأعاد . پس گفت : و الله لقد سمعت قول‌الکهنة

والسّحرة والشعراءِ والبلغاءِ ، فما سمعت مثل هذاالکلام قط ! هات یدك ابایعك ، فبایعه علی الاسلام. فقال: وعلی قومی ، فقال: وعلی قومك .

وعن **الربیع بن انس**، قال:قدم **ابوالعراف الیمانی** وکان من اشراف اهل **الیمن**، فرأی رسول‌الله (ص) فی حلّة حمراء ، وهویقول : «ایّها النّاس قولوا لااله ٓالاالله تفلحوا»، و اذا خلفه شیخ ، یقول : ایاکم و ایّاه ، فانّه مجنون کذّاب . فسأل **ابوالعراف** عن الشیخ ، فقیل : عمّه **ابولهب** ، فقال : ما تقول فی‌ابن اخیك ؟ قال : لم نزل نداویه من الجنون . فقال له : تبّاً لك سائر دهرك، انّ کلام‌المجانین متفاوت ، غیرمستقیم، ومایشبه ابن اخیك‌المجانین بوجه من الوجوه . فقال له **ابولهب** : فما هذا الّذی یقول ؟ قال : وحی و رسالة وحق وصدق، اشهد ان‌لااله الاالله ، و أنّه‌عبده ورسوله . ثمّ اتی‌النّبی‌بعد ما اظهر دعوته ، و استفحل امره‌فی ثمانین فارساً من قومه مسلمین.

« اولم یتفکّروا » استفهام‌است بمعنی تقریع ، و گفته‌اند : استفهام است‌بمعنی تحریض ، یعنی : اولم یتفکّروا بقلوبهم فیعلموا ما بصاحبهم من جنون ؟. و اگر « اولم یتفکّروا » وقف کنی نیکوست ، پس آن «ما» نفی است براستیناف گوئی . « ما بصاحبهم من جنّة ان هو الانذیر» منذر من‌الله، « مبین » موضح‌انذاره. «مبین» درین‌آیت **مصطفی** است . جای دیگر صفت سحرنهاد ، گفت : « قال الکافرون انّ هذا لسحر مبین» . جای دیگر نام خداوند است جلّ جلاله : « ویعلمون ان‌الله هوالحقّ المبین » . این‌دلیل‌است که همنامی همسانی(۱) واجب نکند ، وازین نمط درقرآن فراوان است .

« اولم ینظروا فی‌ملکوت‌السّموات والارض» ـالملکوت الملك، و لایستعمل الا فی‌حقّ‌الله عزّوجلّ ، « وماخلق‌الله من‌شیء » ای: وفیما خلق‌الله من‌شیء من‌الاشیاء. میگوید : تفکر کنید ودلیل گیرید بآنچه خلق را خبردادم ازملکوت‌آسمان وزمین ، و

۱ـ الف : هام نامی هام سانی.

درآنچه آفریدم ازهرچه آفریدم. یعنی که درهرچه آفرید دلالت روشن است بروحدانیت و فردانیت الله. «وأن عسی أن یکون قد اقترب اجلهم» - ای. ان کانوا یسوّفون بالتّوبة فعسی ان یکون قد اقترب اجلهم، فالمعنی. اولم ینظروا فیما دلّهم الله عز و جل به علی توحیده، فکفروا بذلك، ولعلهم قد قربت اجالهم فیموتون علی الکفر، وهو قوله: «فبأیّ حدیث بعده» ای: بعدالقران «یؤمنون»؟ «و أن عسی» فی محلّ جرّ، و تقدیره: فی ملکوت و فیما خلق الله وفی أن عسی. «و أن یکون» اسم عسی، و اسم کان مضمر فیه یفسره اجلهم، و یحتمل أن یکون اسمه مضمراً، ای یکون الامر والشّأن، ای لاتأمنوا انقضاء العمر، و بادروا الی التوبة. ثمّ بیّن العلّة فی اعراضهم عن القرآن و ترکهم الایمان. فقال عزّ من قائل:

«من یضلل الله» ای: من خذله فسلك غیر الطّریق المستقیم، «فلاهادی له» ای لا مرشد له، «ویذرهم» بیا قراءة **بوعمرو** و **عاصم** و**حمزه** و **کسائی** است، و از ایشان **حمزه** و **کسائی** بجزم راء خوانند، مردوداً علی «من یضلل». باقی بنون وضم راء خوانند، برمعنی استیناف. «فی طغیانهم یعمهون» - الطغیان الغلوفی الکفر و «یعمهون» یتحیرون.

«یسئلونك عن السّاعة ایّان مرسیها» - الساعة هیهنا السّاعة الّتی یموت فیها الخلق، ومعنی مرسیها مثبتها. یقال: رسا الشّیء یرسو اذا ثبت، فهوراس، و کذلك «جبال راسیات» ای ثابتات، و ارسیته اذا اثبته، و المعنی: یسئلونك عن السّاعة متی وقوعها؟ میگوید: ازتومی‌پرسند ای **محمد**! که قیامت کی خواهد بود؟ وآن **قریش** بودند که می پرسیدند، و بقولی جهودان پرسیدند. ربّ العالمین گفت: قل یا محمّد! «انّما علمها عند ربّی» لایعلمها غیره. همانست که آنجا گفت: «انّ الله عنده علم الساعة»، و **مصطفی** را گفتند: اخبرنی عن السّاعة. جواب داد که: «ما المسؤل عنها بأعلم من

السّائل». «لایجلیها» ای‌لایظهرها و لایقیمها، ولایرسیها، «لوقتها» ای‌لمعرفة وقتها «الّاهو» جلّت‌عظمته. «ثقلت فی‌السموات و الارض» یعنی ثقل علم وقتها فی‌السموات والارض، فلم‌یحمله علم عالم غیرالله. میگوید: دانستن هنگام رستاخیز براهل آسمان و زمین گران شد. علم هیچ کس ازآفریدگان بدان نرسید، وهیچ آفریده برنتاوست آنرا، نه فریشتهٔ مقرّب نه پیغامبرمرسل. وقیل: ثقل وقوعها و کبر علی اهل‌السّموات والارض لما فیها من‌الاهوال‌من‌الحساب‌والعقاب‌والقصاص، و قیل: ثقلت‌فی‌السّموات والارض،لانّها سبب‌خرابهما وفسادهما، من‌قوله: «اذا السّماء انفطرت»، «واذا السّماء انشقّت» و امثالها.

«لا تأتیکم الّا بغتة» ـای: فجأة علی غفلة منکم. قال رسول الله (ص): «انّ السّاعة تهیج بالنّاس، والرّجل یصلح حوضه، والرّجل یسقی ماشیته، والرّجل یقیم سلعته فی‌سوقه، والرّجل یخفض میزانه ویرفعه». وعن **عائشة**، قالت: سمعت رسول‌الله (ص) یقول: «لایذهب اللّیل والنّهار حتی‌یعبد **اللّات و العزّی**»، فقلت یا رسول‌الله! ان کنت لأظنّ حین انزل‌الله «هوالّذی ارسل رسوله بالهدی» الایة، انّ ذلك تامّ، قال: «انّه سیکون من‌ذلك ماشاءالله، ثمّ یبعث الله ریحاً طیّبة، فتوفّی کلّ من‌کان فی‌قلبه مثقال حبّة من خردل من‌ایمان فیبقی من لاخیر فیه، فیرجعون الی‌دین‌آبائهم، و لاتقوم السّاعة علی احد یقول الله الله، ولا تقوم الساعة حتّی تکلّم السّباع الانس، وحتی‌یکلم الرّجل عذبة سوطه وشراك نعله، ویخبره فخذه بما احدث اهله بعده».

وجاء اعرابی، فقال: یا رسول‌الله! متی‌السّاعة؟ قال: «اذا ضیّعت‌الامانة فانتظر السّاعة». قال: کیف‌اضاعتها؟ قال: «اذا وسّدالامر الی‌غیراهله‌فانتظر السّاعة. «یسئلونك کأنّك‌حفیّ عنها»ـ الحفی‌العالم بالشّیء، المعنی‌به. تقول: حفی‌عن‌الشّیء سأل، و حفی بالشیء عنی‌به، وحفی بالشّیء حفاوة فرح به. وقوله «عنها»، فیه قولان: احدهما فیه تقدیم وتأخیر، تقدیره: یسئلونك عنها کأنّك حفیّ ای عالم، والثانی واقع‌موقعه بمعنی

الباء، ای کأنّك حفیّ بها، ای عالم بها. وقیل: «کأنّك حفیّ» ای فرح بسؤالهم، وقیل: معناه کأنّك تحفّیت ای اکثرت و استقصیت السّؤال عنها، فوقفت علی میقاتها. «قل انّما علمها عندالله ولکنّ اکثر النّاس لایعلمون» کرّر لأنّ المراد بالاوّل علم وقتها، وبالثانی علم کونها.

«قل لا املك لنفسی» - **کلبی** گفت: اهل **مکّه** گفتند که: یا **محمّد**! الا اخبرك ربّك بالسعر الرّخیص قبل ان یغلو فتشتری وتربح؟ وبالارض الّتی ترید ان تجدب فترتحل عنها الی ما قد اخصب؛ فأنزل الله هذه الایة. معنی آیت آنست که من بر خود پادشاه نه‌ام، ونتوانم هیچ چیز، نه جلب منفعت نه دفع مضرت از خود، مگر آنکه الله خواهد که توانم، یعنی آن توانم که الله توانائی آن درمن آفریند. این تبرؤاست ازحول و قوّة وملك وحکم. گفته‌اند که: این نفع وضرّ هدایت وضلالت است. میگوید: لااملك هدی ولاضلالة.

«ولو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر» - کافران گفتند: چرا خداوند تو ای **محمّد**! ترا خبر نکند درروزفراخی نعمت ازروزقحط وشدّت؟ تا تو ذخیره نهی، وکار روز قحط وشدّت بسازی؟ بجواب ایشان گفت: «لو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر» یعنی المال، وهیّأت لسنة القحط مایکفیها، «وما مسّنی السّوء» ای: وما اصابنی الضرّ و الفقر. گفت: اگرمن غیب دانستمی، در روزفراخی من کفایت بدست آوردمی تادر روزتنگی وقحط بدی بمن نرسیدی. وگفته‌اند: «غیب» ایدر (۱) مرگ است، و «خیر» عمل صالح یعنی: لو کنت اعلم متی اموت لاستکثرت من العمل الصالح، «وما مسّنی السّوء» ای اجتنبت مایکون من الشّرّ، واتّقیته، وگفته‌اند: غیب علم رستاخیز است، ومعنی آنست که اگرمن آن غیب که ازمن می‌پرسید دانستمی «لاستکثرت من الخیر»، ای لأخبرتکم

---

۱ - ج: اینجا.

عمّاسئلت، «و ما مسّنی السّوء» ای لم یلحقنی تکذیب. «ان انا الّا نذیر» للکافرین «و بشیر لقوم یؤمنون».

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «و للّه الاسماء الحسنی فادعوه بها» ـ خدای‌را جلّ جلاله نامها است، و آن نامها اورا صفات است، بآن نامها نامور وستوده وشناخته، نامهای پر آفرین، وبردلها شیرین، نظم پاك و گفت پاك ازخداوند پاك. نظم بسزا و گفت زیبا ازخداوند یکتا. آئین زبان و چراغ جان وثناءِ جاودان. خود میگوید جلّ جلاله وعزّ کبریاؤه: نوری هدای، ولا اله الّا اللّه کلمتی، وأنا هو. بنده که راه یافت بنور من یافت، پی که برد بچراغ من برد، چراغ سنّت، چراغ معرفت، چراغ محبّت. چراغ سنت دردلش افروختیم، چراغ معرفت در سرش افروختیم، چراغ محبّت درجانش افروختیم. ای‌شادباد بنده‌ای که میان این سه چراغ روان است! عزیزتر ازو کیست که نوراعظم دردلش‌تابان است؟ ودیده وری دوست دل اورا عیان‌است؟ آنکه گفت جلّ جلاله: لا اله الا اللّه گفت من است وصفت من است، واللّه نام من است، ومن آن نامم که هستم، که نامم دیّان ومهربان، و خدای همگان، دارندهٔ جهان، ونوبت سازجهانیان.

پیر طریقت کلمه‌ای چند گفته لائق این‌موضع، گفت: ای‌سزاوار ثنای‌خویش! ای‌شکر کنندهٔ عطاءِ خویش! ای شیرین نماینده بلاءِ خویش! رهی بذات خود ازثناءِ تو عاجز، وبعقل خود ازشناخت‌منّت توعاجز، وبتوان خود ازسزای توعاجز، کریما! گرفتار آن دردم که تو دوای آنی. بندهٔ آن ثنا أم که توسزای آنی. من درتوچه دانم‌تودانی! توآنی که خود گفتی، وچنانکه خود گفتی آنی. همانست که **مصطفی** (ص) گفت: «لااحصی ثناء علیك انت کما اثنیت علی نفسك».

«وذروا الّذین یلحدون فی اسمائه» ـ الحاد درنامهای اللّه از راه راستی وصواب

بر گشتن است ، واین بر دو وجه است: یا زیارت آرد در آن یا نقصان . نامی وصفتی که الله خود را نگفت بگوید، یا آنچه خود را گفت نگوید . آن تمثیل است واین تعطیل . اهل التّمثیل زادوا فألحدوا ، واهل التعطیل نقصوا فألحدوا .

شیخ الاسلام انصاری گفت قدّس الله روحه: آنچه الله ازخود نشان داد آنست، وصفت وی چنان است . الله ازخود بر بیان است ، و**مصطفی** ازو بر عیان است ، خود را میگوید: « فسئل به خبیراً ، » و**مصطفی** را میگوید : « و ماینطق عن الهوی ». الله را صفت اثبات کردن نشاید بخویشتن، ونه تنزیه کردن بخویشتن . گوش فرا کتاب وسنت دار، آنچه گوید تو بگوی که آنست . الله گفت که صفت هست، ونام هست، تو آن میگوی که هست ، آنچه نگفت که نیست تو مگوی که نیست. الله نگفت که من چونم، اگر بگفتی که چونم ما بگفتیمی. الله گفت که هستم چونی بنگفت ، تو هست میگوی چونی مگوی . هر که را دو آیت از قرآن معلوم گشت از تشبیه برست : « افمن یخلق کمن لایخلق » ؟ « لیس کمثله شیء وهوالسّمیع البصیر ». اثبات اسم نه تشبیه است، و تقدیس در نفی مذهب ابلیس است ، او که می تشبیه کند ازحظیرهٔ اسلام بیرون است، و او که صفت رد میکند زندیق است .

و بدان که خالق را جلّ جلاله نامها است و مخلوق را نامها . هر چه نامهای مخلوق است آن مصنوع است عاریتی و ساخته ومجازی ، وآنچه نامهای خالق است همه قدیم اند و ازلی، وبسزای او وحقیقی.هیچ نام ازنامهای اومحدث نیست. قومی گفتند: مخلوق باید تاخالق بود ، مرزوق باید تا رازق بود . ونه چنان است که ایشان گفتند، که هیچ حدث رابانام الله راه نیست ، که هیچ مخلوق نبود وخداوند ما خالق بود. هیچ مرزوق نبود وخداوند ما رازق بود . الله را نود ونه نام است که بآن نامها ناموراست، ونه بموسومات مسمّی است ، که خود متسمی است بازل. درآسمان وزمین اوست ، که چنانکه در او ل

آخراست درآخراوّل است، نه اوهام‌را مدرك، نه افهام راعلل. هومعلّ الاشیاء ولایعتلّ. درچرا افکنندهٔ هرچیز، وخود درچرا ناید. پس‌هر که درچرا وچون شد ازطرق سنت بیرون شد، ازآنکه ربّ العزّة نه متحائل است درظنون، نه محاط در افهام، نه متقسم درعقول، نه مدرك در اوهام. شناخته‌است امّا بصفت ونام. همه ازو برنشانند و برپیغام. بنورمعرفت و کتاب وسنت والهام.

« و ممّن خلقنا امّة یهدون بالحقّ » ـ صفت و نعت دوستان است، « والّذین کذّبوا بآیاتنا سنستدرجهم من حیث لایعلمون » حاصل کار بیگانگان است. ایشان نواختگان فضل‌اند، وایشان راندگان عدل. ضامن ایشان خداست، **مصطفی** پیشوا، والله رهنمای است. ضامن ایشان‌رای است، وابلیس پیشوا، ودوزخ سرای. مذهب ایشان « وما ینطق عن‌الهوی »، ومذهب ایشان « ما اریکم الّا ما اری ». ایشانرا میگوید: « یهدون بالحقّ وبه یعدلون »، وایشان را میگوید: « سنستدرجهم من‌حیث لایعلمون ». بنگرتا چندفرق است. میان این دوفریق؟ « فریقاً هدی وفریقاً حقّ علیهم الضّلالة ».

« اولم یتفکرّوا مابصاحبهم‌من جنّة »ـ چرا دیدهٔ فکرت باز نکنند، واندیشهٔ عقل برنگمارند درکار**محمّد** (ص)، وتأمل نکنند درمعجزات ودلائل نبـوت‌ودرشاهد خلقت و کمال خلق او، تابدانند که وی دیوانه‌نیست وکاهن نیست وشاعرنیست. فرمان آمد که یا **محمّد**! توخاموش باش، وایشانرا جواب مده که‌منزلت توبنزدیك مابرتر ازآن‌است که ترا بخود باز گذاریم، یا فرو گذاریم. ماخود ایشانرا جواب‌دهیم، وترا نیابت‌داریم: « ما انت بنعمة ربّك بمجنون »، « ماهو بقول شاعر قلیلا ما تؤمنون‌ولا بقول‌کاهن»، « وما علّمناه الشعر وما ینبغی له »، « ماضلّ صاحبکم وماغوی. وما ینطق عن‌الهوی »، « فما أنت بنعمة ربّك بکاهن ولامجنون». ترا چه زیان ای **محمّد**! که **بوجهل** و **بولهب** و **عتبه** و **شیبه** گویند تودیوانه‌ای! من که ملکم ترا می‌پسندم ومیگویم: « ما انت بنعمة

ربّك بمجنون» . دوست‌دوست‌پسند باید نه‌شهرپسند. ای **محمد!** تودیوانه نه‌ای ، توزین عالمی ، سیّد ولدآدمی ، رسول کونین وصاحب قاب قوسینی. اسلام را صفائی، شریعت را بقائی ، رسول خدائی. این عزّ ترا بس که ما آن تو، تو آن مائی، اسلام راه منست، تودلال آن راهی. امت تو سپاه درگاه من‌اند ، توسالار آن سپاهی. جملهٔ خلایق جهان لشکر اند ، توآن لشکر را شهنشاهی . درنام ونسب **محمّدبن عبداللّه** ای . در عزّ ومرتبت **محمد رسول اللّه** ای . بآن منگر که دشمن ترا ساحر گوید ودیوانه ، بآن نگر که‌من‌میگویم: « وسراجاً منیراً » ، « بشیراً و نذیراً » ، « و کفی بربك هادیاً ونصیراً » « و ینصرك الله نصراً عزیزاً » « انّ فضله‌کان علیك کبیراً ».

« اولم ینظروا فی ملکوت‌السّموات والارض ». اطّلع الله سبحانه اقمارالایات، وأمات عن ضیاءِها سحاب الشبهات ، فمن استضاء بها ترقی الی شهود التقدیر ، و من‌لم یعرج فی‌اوطان التقصیر انزلته مواکب السّیر بساحات التحقیق .

۱۹- النوبة الاولی

قوله تعالی : « **هوالّذی خلقکم من نفس واحدة** » الله او است که بیافرید شما را ازیك تن « **وجعل منها زوجها** » وآن یك تن را جفت آفرید هم‌ازوی « **لیسکن الیها** » آنرا تا آرام گیرد با او « **فلمّا تغشیها** » چون بآن زن رسید آدم « **حملت حملا خفیفاً** » بر گرفت آن زن باری سبك « **فمرّت به** » برفت آن زن باآن آب [بر دوام وسبکبار] « **فلمّا اثقلت** » چون آن زن [بآن بار که در شکم داشت] گران شد « **دعوا اللّه‌ربّهما** » [آدم وحوّا] خواندند خداوند خویش را و گفتند: « **لئن آتیتنا صالحاً** » اگرما را فرزندی دهی راست [همچون ما] « **لنکوننّ من‌الشّاکرین(۱۸۹)** » ناچار ازسپاسداران باشیم

« **فلمّا آتیهما صالحاً** » چون الله ایشانرا آن فرزند بداد پاك صورت راست اندام « **جعلا له شرکاء** » ویرا انبازنهادند « **فیما آتاهما** » درآن فرزند که الله ایشانرا داده بود « **فتعالی الله عمّا یشرکون(۱۹۰)** » خدای برتر و پاك تر از آن است که آن انباز که ایشان میگویند در وی رسد.

« **ایشرکون** » انبازان میگیرند با خدای « **ما لایخلق شیئاً** » آنکه هیچ چیزنیافریند « **وهم یخلقون (۱۹۱)** » وآن انبازان خود آفریدگان‌اند.

« **و لایستطیعون لهم نصراً** » وآن پرستیدگان ایشان نتوانند که ایشانرا [روزی دهند و] یاری کنند « **ولا انفسهم ینصرون(۱۹۲)** » و نتوانند که خویشتن را یاری دهند.

« **وان تدعوهم الی الهدی** » واگر این انبازگیران را با راه راست خوانید « **لایتبعوکم** » ازپی شما نیایند « **سواء علیکم** » یکسان است برشما « **ادعوتموهم** » که خوانید ایشانرا « **ام انتم صامتون(۱۹۳)** » یاخاموش باشید.

« **انّ الّذین تدعون من دون الله** » اینان که میخوانید فرود از الله بخدائی « **عباد امثالکم** » همه رهیگان اند چون شما « **فادعوهم** » خوانید ایشانرا « **فلیستجیبوا لکم** » تا پاسخ کنند شما را « **ان کنتم صادقین(۱۹۴)** » اگر می راست گوئید [که ایشان خدا اند وخدائی‌را سزا اند].

« **الهم ارجل** » ایشانرا پایهاهست « **یمشون بها** » که روندبآن؟ « **ام لهم اید** » یا ایشانرا دستها هست « **یبطشون بها** » که‌دست زنند بآن؟ « **ام لهم اعین** » یا ایشانرا چشمها است « **یبصرون بها** » که بینند بآن؟ « **ام لهم آذان** » یا ایشانرا گوشها است « **یسمعون بها** » که شنوند بآن؟ « **قل ادعوا شرکاءکم** » بگو این انبازگرفتگان خویش را خوانید « **ثمّ کیدون فلاتنظرون(۱۹۵)** » آنگه با من کوشید و مرا درنگ ندهید.

« **انّ وليّی الله** » خدای من الله است « **الّذی نزّل الکتاب** » او که فرو فرستاد نامه « **وهو یتولّی الصّالحین** (۱۹۶) » واوست کارپذیر وکارساز نیکان.

« **والّذین تدعون من دونه** » و ایشان که خدای میخوانید فرود ازو « **لایستطیعون نصرکم** » نتوانند یاری دادن شما ونه روزی‌دادن شما « **و لا انفسهم ینصرون** (۱۹۷) » ونتوانند که تنهای خویش را یاری‌دهند.

« **وان تدعوهم الی الهدی** » واگر شما که گرویدگان‌اید ایشانرا که مشرکان‌اند با راه خوانید « **لایسمعوا** » نشنوند « **وتریهم ینظرون الیك** » وایشانرا بینی می‌نگرند در تو « **و هم لایبصرون** (۱۹۸) » و بنمی‌بینند.

النوبة الثانية

قوله تعالی: « هوالّذی خلقکم من نفس واحدة » ـ یعنی **آدم** (ع)، « وجعل » ای خلق « منها » ای من تلك النّفس « زوجها » **حواء**، « لیسکن الیها » لیستأنس بها. ربّ العالمین جلّ جلاله وتقدّست اسماؤه **آدم** را که آفرید از گل آفرید، چنانکه گفت تعالی و تقدس: « انّی خالق بشراً من طین ». جای دیگر گفت: « انّی خالق بشراً من صلصال من حماء مسنون »، وخبر درست است که روز آدینه آفرید بعد از نماز دیگر

قال **ابن عبّاس**: خلق الله آدم من بعد العصر یوم الجمعة، وخلقه من ادیم الارض، فسجدوا له، ثمّ عهد الیه، فنسی، فسمّی الانسان، فوالله ان غابت الشّمس حتی خرج منها. پس **آدم** در بهشت از تنهائی مستوحش شد، ربّ العزّة خواست که مونسی هم ازشکل او وهم ازجنس او پدیدآرد تا با وی آرام گیرد. **حوّا** را بیافرید از استخوان پهلوی وی، وذلك فی قوله (ص): « لما خلق الله آدم انتزع ضلعاً من اضلاعه فخلق منه حوّاء ».

گفته‌اند: حکمت درآنکه از استخوان آفرید نه از گوشت، نه آنست که تا

فرمان دار بود وزیردست ، واز پهلو آفرید تا پوشیده ونهفته و در ستر بود، و از استخوان کژ آفرید تا دروی طمع راستی نکنی. قال رسول الله (ص) : « ان ّالمرأة خلقت من ضلع لن تستقیم لك علی طریقة ، فان ذهبت تقیمها کسرتها ، و ان استمتعت بها استمتعت و فیها عوج».

« فلمّا تغشّیها » واقعها وجامعها. چون آدم بحوّا رسید چنانکه مرد بزن رسد، « حملت حملا خفیفاً » یعنی النطفة، وکانت خفیفة علیها ، برداشت حوّا باری سبك یعنی نطفه، « فمرّت به » ای استمرت بذلك الحمل الخفیف ، قامت وقعدت و لم یثقلها ، ولم تکثرت بحمله . آن زن بآن حمل گرانبار نشد، وازخاست ونشست وآمد شد باز نماند. **قتاده** گفت : « فمرّت به » ای استبان حملها .آن حمل در وی پیدا شد وظاهر گشت ، « فلمّا اثقلت » ای صارت ذات ثقل بحملها ، کما یقال: اثمر ، اذا صار ذا ثمر . چون آن کودك بزرگ شد درشکم وی ، و فرا جنبش آمد ، « دعوا الله ربّهما » یعنی **آدم و حوّاء** « لئن آتیتنا » یا ربّنا ! « صالحاً » ای ولداً سویّاً یشبه ابویه . **حسن** گفت : « صالحاً » یعنی غلاماً ذکراً ، « لنکونن ّ من الشّاکرین» لك علی نعمتك ، واین دعا از آن گفتند که می ترسیدند که اگر آن فرزند نه برصورت ایشان باشد ونه مردم بود . واین ترس ایشان از آنجا افتاده بود که ابلیس بر صورت مردی پیش حوّا رفته بود و گفته : مایدریك فی بطنك لعله کلب اوخنزیر اوبقرة اوحمار ؟ ومایدریك من این یخرج من اذنك ام من عینك ام من فیك ام ینشق بطنك فیقتلك؟ گفت : چه دانی تو که در شکم تو چیست ؟ سگی یا خوکی یا بهیمه‌ای از بهائم؟ وچه دانی که در کجا بدرآید ؟ از گوش یا ازچشم یا ازدهن ؟ یا باشد که شکم تو از بیرون آمدن وی شکافته شود و تو کشته شوی. پس حوّا از آن حال بترسید ، ابلیس گفت : اطیعینی وسمّی ولدك عبدالحارث تلدی شبیهکما مثلکما. وابلیس را درمیان فریشتگان نام **حارث** بوده ، **وحوّا** ویرا نشناخت که ابلیس است . پس حوّا

با آدم گفت که : مردی آمد و مرا چنین گفت . آدم گفت : لعله صاحبنا الّذی قد علمت . مگر آن مرد است که می‌دانی یعنی ابلیس ، که یکبارما را فریفته کرد . **مصطفی** (ص) گفت : « خدعهما مرّتین ، خدعهما فی الجنّة و خدعهما فی الارض » . پس ابلیس پیاپی بایشان میآمد ، و میفریفت ایشانرا ، تا آنگه که فرزند را **عبدالحارث** نام کردند ، و این قصّه بقول **سعیدجبیر** در زمین رفته است نه در بهشت ، که ابلیس پس از آنکه اورا از بهشت بیرون کردند وا بهشت نشد .

ابن عبّاس گفت : کانت حوّاء تلد لادم فیسمّیه عبیدالله و عبدالله وعبدالرّحمن ، فیصیبهم الموت ، فأتاهما ابلیس ، وقال : ان سرّکما ان یعیش لکما ولد فسمّیاه عبدالحارث ، فولدت ابناً فسمّیاه عبدالحارث ، وقال **آدم** : لعلّه لایضرّ التسمیة ، ویبقی لنا ولد ، نأنس به فی حیاتنا و یخلفنا بعد مماتنا ، و قیل سمّیاه عبدالحارث، لا لانّ الحارث ربّهما لکن قصدا الی انّه سبب سلامة الولد ، فسمّیاه به کما یسمّی ربّ المنزل نفسه عبد ضیفه علی جهة الخضوع له، لا علی انّ الضیف ربّه . قال **حاتم** :

و انّی لعبد الضّیف مادام ثاویاً   و ما فیّ الّا تیك من شیمة العبد

وهذا معنی قوله : « جعلا له شرکاء فیما آتاهما » وهو شرك فی التسمیه لا فی العبادة ، و شرك فعل لاشرك دین .

و گفته‌اند که : ابلیس بحوّا آمد در آن حمل اوّل که داشت ، و گفت : انا الّذی اخرجتکما من الجنّة ، فاقبلا منّی والّا قتلت ما فی بطنك . من آنم که شما را از بهشت بیرون کردم اگر سخن من نپذیرید آنچه در شکم داری بکشم . آنگه گفت : لئن ولدت بشراً سویاً ولم تلدی بهیمة لتسمیانه باسمی . اگر آنچه در شکم داری فرزندی بود راست‌اندام همچون‌شما ، ونه بهیمه باشد، او را بنام من بازخوانید . گفت : نام تو چیست ؟ گفت **عبدالحارث**. حوّا از بیم آنکه شیطان را بروی و برفرزند وی دست بود

و اورا هلاك كند ، نام وى عبدالحارث نهاد ، اينست شرك ايشان كه ربّ العزّة گفت :

« جعلا له شركاً فيما آتيهما » - بر قراءة **نافع** و **بوبكر** ، يقال شركت الرّجل اشركه شركاً . باقى قرّاء « جعلا له شركاء » خوانند بجمع ، واين جمع بموضع وحدان نهاده ، وآن ابليس است . همچنانكه گفت : « ءاتّخذ من دونه الهة » يعنى الهاً ؟ ومنه قول الشّاعر :

ا ربّ يبول الثعلبان برأسه — لقد ذلّ من بالتعليه الثّعالب!

يعنى الثعلب . قال **ابوعلى النحوى** : يجوز أن يكون سمّته **حواء** وحدها **عبدالحارث** بغير اذن **آدم**، بتقدير جعل احدهما له شركاً فيما آتاهما ، فحذف المضاف ، و أقام المضاف اليه مقامه كما حذف من قوله : « يخرج منهما اللّؤلؤ » والمعنى من احدهما ، لأنّ اللّؤلؤ يخرج من المآء الملح ، فعلى هذا التفسير تمّ الكلام عند قوله : « فيما آتاهما » ، ثمّ قال : « فتعالى الله عمّا يشركون » اخباراً عن مشركى مكّة ، وهو على الانفصال من الاول ، تقديره : فتعالى الله عمّا يشرك المشركون من اهل **مكّة** ، ويحتمل فى قوله : « جعلا له شركاء » أنّ الهاء تعود الى الولد على تقدير جعلا للولد الصالح الّذى آتاهما شركاً ، اى حظّاً ونصيباً فيما آتاهما الله من الرّزق فى الدّنيا ، وكانا قبله يأكلان ويشربان وحدهما ، ثمّ استأنف ، فقال : « فتعالى الله عمّا يشركون » يعنى الكفّار . ومن قرأ شركاء ، فالمعنى صارا له اى معه شركاء فيما آتاهما ، و هذا قول حسن ، لأنّه تنزيه لادم وحوّاء عن الشّرك و ثناء علهيما ، والله اعلم .

« ايشركون مالا يخلق شيئاً » - يعنى ايعبدون مالايقدر ان يخلق شيئاً « وهم يخلقون » يعنى الاصنام . وانّما جمع جمع السّلامة لأنّ فيما يعبد الشّياطين والملائكة والمسيح . ومحتمل است كه : « وهم يخلقون » ضمير عابدان نهد نه ضمير اصنام ، ومعنى آنست كه مشركان بتانرا عبادت ميكنند كه قدرت آفرينش ندارند ، چرا نه الله را پرستند

که قدرت آفرینش دارد ، وایشان همه آفریدهٔ اواند ، « ولا یستطیعون لهم نصراً ولا انفسهم ینصرون » هذه صفة الاصنام . آنگه خطاب با مؤمنان برد:

« و ان تدعوهم » یعنی وان تدعوا المشرکین، « الی الهدی لایتبعوکم » لأنّ فی علم الله أنّهم لایؤمنون . « سوآء علیکم ادعوتموهم ام انتم صامتون » همچنانست که آنجا گفت : « سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لایؤمنون » ، و اگر خواهی « و ان تدعوهم » خطاب بامشرکان بر، وهاومیم با معبودان ایشان . و معنی آنست که اگر این خدای خوانندگان خویش را خوانید با راه ازپی شما بنیایند، ازبهر آنکه ایشانرا نه دانش است ونه دریافت ، لاتعقل ولاتفهم . آنگه گفت : « سواء علیکم ادعوتموهم » یکسان است برشما که پرستگاران ایشانید که ایشانرا خوانید یا خاموشان باشید .

« ان الّذین تدعون من دون الله » ـ ای الاصنام « عباد » ای مخلوقة مملوکة مقدّرة مسخّرة. « امثالکم » ای اشباهکم فی کونها مخلوقة لله . وقال **الازهری** : ای انّها تعبدالله کما تعبده ، وتلك العبادة منها لایعلمها الّاالله ، دلیله « و ان من شیء الّا یسبّح بحمده »،« الم تر انّ الله یسجد له»الایة ، ونظائرها . « فادعوهم »امر انکار « فلیستجیبوا لکم » ای فلیجیبوا ، امر تعجیز، « ان کنتم صادقین » أنها الهة. ثمّ بیّن أنّ من عدم الصّفات لا یستحق الالهیّة ، فقال :

« الهم ارجل یمشون بها ام لهم اید یبطشون بها ام لهم اعین یبصرون بها ام لهم آذان یسمعون بها » ـ این آیت حجّتی روشن است براهل بدعت در اثبات صفات حق جلّ جلاله، که بتانرا نایافت این صفات عیب شمرد، همچنانکه گوسالهٔ بنی اسرائیل را بنا گویائی عیب کرد ، گفت : « الم یروا أنّه لا یکلّمهم » ؟! و **ابراهیم خلیل** (ع) پدرخودرا گفت : « لم تعبد مالا یسمع و لایبصر » ، وقوم خود را گفت: « فسئلوهم ان کانوا ینطقون» ، « هل یسمعونکم اذ تدعون اوینفعونکم اویضرّون»؟! چون طواغیت را بنایافت

این صفات عیب کرد و گفت : سزای خدائی نه‌اند که این صفات ندارند، بدانستیم که این صفات خدایرا عزّ وجلّ بر کمال اند ، واو را سزا اند ، و دروی حقائق اند نا مخلوق ونا مفعول ، ازشبه ومثل منزّه ، وازعیب وعارمقدّس، و ازحدوث ومنقصت متعالی . **فرعون** و **نمرود** دعوی خدائی کردند ، وباین صفات موصوف بودند ، امّا همنامی بود همسانی نه، که ایشان مخلوق بودند، وصفات ایشان مخلوق. ومجعول و مصنوع ، قرین عیب وعار ، و محتاج خورد و خواب ، نابوده‌ای دی، بیچاره‌ای امروز ، ونایافته‌ای فردا . این صفات بدان صفات چه ماند ! کرده با کردگار کی برابر بود ! اینست که ربّ العزّة گفت: « افمن یخلق کمن لایخلق » ؟ « لیس کمثله شیء وهوالسّمیع البصیر » . ثمّ قال تعالی :

« قل ادعوا شرکاء کم » ـ قل یا **محمد** ! ایّها المشرکون! « ادعوا شرکاء کم ». و اضاف الیهم لأنّهم یزعمون انّها شرکاء الله. « ثم کیدون » ای بالغوا انتم وشرکاء کم فی مکروهی سرّاً وجهراً. « فلا تنظرون » لاتؤخّروا عنّی ما تقدرون علیه من المکروه .

« انّ ولیّی الله » ـ اصله « ولیّ » علی فعیل ، کقوله : « الله ولیّ الّذین آمنوا » . فدخلته یاء الاضافة کمادخلت فی قوله : « انت ولیّی فی الدّنیا والاخرة » ، ثمّ فتحت یاء الاضافة لما لقیها الف الوصل ، کما فتحت فی قوله : « ربّی الله » فاذا وقفت علیها قلت ولیی بسکون یاء الاضافة کما تقول ربّی. « انّ ولیّی الله » ای انّ الّذی یتولّی حفظی ونصرتی الله الّذی أیدّ لی بانزال الکتاب علیّ ، وهویتولّی نصرة الصّالحین ویحفظ المؤمنین الّذین لایشرکون .

« والّذین تدعون من دونه لایستطیعون نصرکم ولا انفسهم ینصرون »، « وان تدعوهم » یعنی الاصنام « الی الهدی لایسمعوا و تریهم ینظرون الیك» یقابلونك ، من قولهم: داری تنظر الی دارك، ای تقابلها ، و قیل تراهم کأنّهم ینظرون الیك ، و تحسبهم یرونك ، « و هم لایبصرون» ، هذا کقوله: « وتری النّاس سکاری » یعنی کأنهم سکاری و

تحسبهم سکاری ، و قیل فاتحة اعینها فعل النّاظر. « وهم لایبصرون » لأنّها لاحیاة لها ، وانّما اخبر عن الاصنام بالهاءِ والمیم لانّها مصوّرة علی صورة بنی آدم، مخبرة عنها بأفعالهم. وقیل: تراهم یعنی الکفار ینظرون الیك بأعینهم وهم لایبصرون ، لأنّهم لایقرّون بنبوّتك، من قوله : « وعلی ابصارهم غشاوة » .

النوبة الثالثة

قوله تعالی :« هو الّذی خلقکم من نفس واحدة » ـ بزرگ است و بزرگوار ، خداوند مهربان ، نیکونام ، رهی دار ، آفریننده جهانیان ، و دارندهٔ همگان . پاك و بی عیب در نام و نشان . پاك از زاده وخود نزائیده ، پاك از انباز و یاری دهنده ، پاك ازجفت و هم‌مانند. خلق که آفرید، جفت آفریدقرین یکدیگر ، نرینه ومادینه هردو درهم ساخته ، وشکل درشکل بسته ، و جنس با جنس آرمیده ، چنانکه گفت : « وجعل منها زوجها لیسکن الیها » . خداست که یکتاست ، و در صفات بی‌همتاست ، و از عیبها جداست . آفریننده و دارنده و پرورانند. چون خواهد که در آفرینش قدرت نماید ، از یك قطرهٔ آب مهین صد هزار لطائف وعجائب بیرون آرد. اوّل خاکی، آنگه آبی،آنگه علقه‌ای ، پس مضغه‌ای، پس استخوانی وپوستی، پس جانوری . چون چهارماهه شود زنده شود درآن قرارمکین « فی ظلمات ثلث » درین شخص سه حوض آفریده یکی دماغ ، یکی جگر، یکی‌دل . ازدماغ جویهای اعصاب برهمه تن گشاده ، تاقدرت حسّ وحرکت در وی میرود. ازجگر رگها آرمیده، برهمه تن گشاده ، تا غذا دروی میرود. ازدل رگها جهنده ، برهمه تن گشاده، تاروح دروی میرود . دماغ برسه طبقه آفریده : در اول فهم نهاده ، دردوم عقل نهاده ، در سوم حفظ . چشم بر هفت طبقه آفریده. روشنائی و بینائی درآن نهاده. عجب‌ترازین حدقه است براندازهٔ عدس‌دانه‌ای ، وآنگه صورت آسمان

وزمین بدین فراخی دروی پیدا گشته . طرفه‌تر پیشانی که سخت آفرید باصلابت ، تاموی نرویاند که آنگه جمال ببرد. پوست ابرو میانه آفرید تاموی بر آید اندکی، ودراز نگردد. گوش بیافرید، آبی تلخ دروی نهاده ، تاهیچ حیوان بوی فرو نشود، ودر وی پیچ وتحریف بسیار آفریده ، تا اگر خفته باشی وحشرات زمین قصد آن کند راه بروی درازشود ، تا تو آگاه شوی. زبان درمحل لعاب نهاد تا روان باشد ، وازسخن گفتن بازنمانی . چشمهٔ آب خوش از زیر زبان روان کرد ، تا بادرار آب میدهد ، وطعام بوی‌تر میشود، واگرنه طعام بحلق فرونشود. برسرحلقوم حجابی آفرید تا چون طعام فروبری ، سرحلقوم بسته شود، تا طعام بمجری نفس فرونشود. جگر بیافرید تا طعامهای رنگا رنگ را همه یك صفت گرداند برنگ خون ، تا غذای هفت اندام شود .

پاکست و بی‌عیب خداوندی که ازیك قطرهٔ آب مهین این همه صنع پیدا کرد، و چندین عجائب و بدائع قدرت بنمود ، چون اندیشه کنی بگوی : « فتبارك الله احسن الخالقین»! زهی(۱) نیکوکار زیبا نگارآفریدگار ! تن نگاشت و دل نگاشت . چون تن نگاشت خود را ستود، گفت : « فتبارك الله احسن الخالقین » . چون دل نگاشت ترا ستود، گفت : « اولئِك هم الرّاشدون » . در علم ازلی وقضاءِ ابدی و رفتهٔ قلم است که رویهائی بخواهد گردانید، چون بنگاشتن روی رسید گفت: نیکونگارید . نگارگرستود نه نگار، که اگرنگار ستودی نه روا بودی که بزدودی ، که کریم ستودهٔ خویش محونکند ، برداشتهٔ خویش رد نکند . چون بدل رسید نگارستود نه نگارگر، تابدانی که نگاردل را هرگز نخواهد زدود.

« ولایستطیعون لهم نصراً ولا انفسهم ینصرون »ـ بیك قول مراد باین مشرکان‌اند که پرستندهٔ اصنام بودند . جای دیگر گفت : « وکانوا لایستطیعون سمعاً »، « ما کانوا

۱- ج : زه‌ای .

یستطیعون السّمع». حجت است بر اهل قدر که بنده را استطاعت نهادند، وقدرت برمباشرت فعل پیش ازفعل، و ازین آیت بی‌خبر اند وبی نصیب که ملك میگوید جلّ جلاله: نه استطاعت دارند ونه قدرت. نه خودرا بکار آیند نه دیگران‌را. نه جلب‌منفعت توانند نه دفع مضرت، مگر آنچه الله خواهد که توانند. که خواست خواست اللّٰه‌است، وتوان توان او. بنده بخودهیچ نتواند، همه بتقدیر اللّٰه‌است. نیکی و بدی، سود و زیان، عطا و منع، غنا وفقرهمه بتقدیر وخواست‌الله است. خیربتقدیر او ورضاءِ او، شربتقدیر او، نه برضاءِ او. درعالم چیست‌مگر بخواست او؟ موی نجنبد برتن هیچ کس‌مگر بمشیت او. خطرت ناید در دل هیچ خلق‌مگر بعلم او. آدمی ازخاك آفریدۀ او، و اسیر درقبضۀ او. هیچ چیز بروی نرود مگربحکم او وبمشیت او. هرچه خواهد کند بر بندۀ او. اگر سوزد یا نوازد خواند یا راند، اورا رسد، و کس را نیست اعتراض براو: «لا یسئل عمّا یفعل و هم یسئلون». چنانکه در بدایت آفرینش‌خلق بمشیت وی بود، ودرحکم وی، امروز حکم بمشیت‌واختیار هم اوراست: «ما کان لهم الخیرة» خلق که باشند که ایشانرا حکم و اختیار بود؟! جبلت‌حدثان‌واختیار انسان جه مرغ(۱)حضرت عزّت‌است؟! «سبحانه و تعالی عمّا یشرکون» پاکست ومتعالی از آنک دیگری را با وی حکم‌واختیار بود، که خدائی شرکت‌نپذیرد.

«وتریهم ینظرون الیك وهم لایبصرون». آن زخم خوردگان عدل ازل، ونا بایستگان حضرت عزّت از مصطفی (ص) انسانیت دیدند، نبوت ندیدند. آدمیت دیدند عبودیت ندیدند. لاجرم میگفتند: «انّ هذا لساحرمبین»، «ائنّا لتارکوا آلهتنا لشاعرمجنون»؟ آن دیده‌های شوخ‌ایشان برمص کفر آلوده بود، وسزای دیدن جمال نبوّت نبود، از آن ندیدند. **موسی** علیه السلام از **خضر** بندگی دید آدمیّت ندید، لاجرم میان بخدمت دربست، و بر درگاه شاگردی و مریدی وی مجاور گشت. دیری

۱ــ چنین است درنسخ موجود، ودرنسخۀ ج میم مرغ ضمه دارد.

بباید تا توازخلق وآدمی بیرون از تن ظاهرچیزی بینی . تو **لیلی** می‌بینی معشوقی نمی بینی. **مجنون** میدانی‌عاشقی نمیدانی. لاجرم از کوی حقائق وراه مردان دورافتادی . ای هفتاد سال درمنزل خاك بمانده ! و هر گز قدم در ولایت عشق ننهاده ! پای بند صورت گشته ، وهر گز عالم صفت ندیده :

تا تو مرد صورتی از خود نبینی راستی

مرد معنی باش و گام ازهفت گردون در گذار .

۲۰- النوبة الاولی

قوله تعالی : « **خذالعفو** » آسان فرا گیر کار مردمان « **وأمر بالعرف** » و بنیکوکاری فرمای ایشانرا [و برد باری کن] « **وأعرض عن الجاهلین(۱۹۸)** » و روی گردان وفرو گذار نادانان [وسفیهان ایشان]

« **و امّا ینزغنّك من الشّیطان** » وهر که که بسر بردارا از دیو ترا « **نزغ** » بسر برداشتنی وسبکسار کردنی « **فاستعذ بالله** » فریاد خواه بخدای « **انّه سمیع علیم (۱۹۹)** » که او شنوائی است دانا .

« **انّ الّذین اتّقوا** » ایشان که گرویدگان اند و آزرم دارندگان از خدای « **اذا مسّهم** » که(۱) بایشان رسد « **طائف من الشّیطان** » دیو گرفتنی ازدیو « **تذکّروا** » حق را یاد کنند و دریادآرند « **فاذاهم مبصرون(۲۰۰)** » تا از آن حیرتی که دیو نمود بیرون آیند وحق بینند وبا صواب آیند .

« **و اخوانهم** » وبرادران ایشان « **یمدّونهم فی الغیّ** » ایشانرا در گمراهی میکشند و درآن میروانند و میدارند « **ثمّ لایقصرون (۲۰۱)** » وهیچ فرونایستند .

---

۱ - یعنی چون .

« **و اذا لم تأتهم بآية** » وهر که که پیغامی که از تو خواهند نیاری، «**قالوا**» میگویند « **لولا اجتبیتها** » چرا آخر سر سخن نگزینی و نه آری « **قل انّما اتّبع مایوحی الیّ من ربّی** » گوی من پی بآن می‌برم که پیغام دهند بمن ازخدای من « **هذا بصائر من ربّکم** » این نامه دیده وریها است ازخداوند شما « **وهدی ورحمة** » وراهنمونی و بخشایشی « **لقوم یؤمنون(۲۰۲)** » ایشانرا که میگروند بآن.

« **واذا قرئ القرآن** » وهر که که قرآن خوانند« **فاستمعوا له وأنصتوا** » خاموش ایستید و گوش بآن‌دارید « **لعلّکم ترحمون(۲۰۳)** » تا مگر برشما ببخشایند.

« **و اذکر ربّک فی نفسك** » خداوند خویش را یاد کن دردل خویش « **تضرّعاً وخیفة** » بزاری و بیم « **ودون الجهر من القول** » و یاد کن خداوند خویش بآوازی فروتر از بانگ « **بالغدوّ والاصال** » ببامدادها وشبانگاهها «**ولاتکن من الغافلین(۲۰۴)**» و نگر ازغافلان نباشی.

« **انّ الّذین عند ربّك** » ایشان که بنزدیك خداوند تو اند « **لایستکبرون عن عبادته** » گردن نمیکشند ازبندگی کردن اورا « **ویسبّحونه** » ومی‌ستایند بپاکی وبی عیبی اورا « **وله یسجدون(۲۰۵)** » و ویرا یگانه سجود می کنند.

النوبة الثانية

قوله تعالی : « خذالعفو »ـ علماء دین وائمّهٔ شرع متفق اند که در قرآن آیتی نیست مکارم الاخلاق را جامع تر ازین آیت . آنروز که این آیت فروآمد **مصطفی**(ص) گفت : « یا جبرئیل ! ما هذا » ؟ قال : لا ادری حتی اسأل . فذهب ثمّ رجع ، فقال : یا **محمّد** ! انّ ربّك یأمرك ان تصل من قطعك ، وتعطی من حرمك ، وتعفو عمّن ظلمك . آنکه **مصطفی** (ص) گفت : « بعثت لیتمّم بی مکارم الاخلاق » . وفی معناه انشدوا :

مـکارم الاخـلاق فی ثلاثـة من کملت فیه فذلك الفتی
اعطاء من یحرمه، و وصل من یقطعه، و العفو عمن اعتدی.

وقال رسول الله (ص): «اوصانی ربّی بتسع: اوصانی بالاخلاص فی السّرّ والعلانیة، والعدل فی الرّضا والغضب، والقصد فی الغنی والفقر، وأن اعفو عمّن ظلمنی، وأصل من حرمنی، و أن یکون صمتی تفکراً، ومنطقی ذکراً و نظری عبراً». «خذالعفو» قیل هوالعفو عن المذنب، ای اترك عقوبته. باین قول عفو عفو گنهکار است، فراگذاشتن گناه ازوی وعقوبت ناکردن، واین درابتداءِ اسلام بود پس بآیت قتال منسوخ شد. وقیل: معناه خذ العفو من اموالهم. ای مافضل من العیال، وطاب وسهل و أتوك به عفواً بغیرکافة فخذه، ولاتسئلهم ما وراء ذلك. من قوله تعالی: «یسئلونك ماذاینفقون قل العفو»، وهومنسوخ بآیة الزّکوة. **مجاهد** گفت: «خذالعفو» ای ما عفا لك وظهر و تیسّر من اخلاق النّاس، ولاتستقص علیهم، ولاتبحث عنهم. میگوید: سرسری فراگیر کارمردمان، وآسان فرارو با ایشان، فراگذار برنهان ایشان، و مجوی پوشیده‌های ایشان. «وأمر بالعرف» ای بالمعروف. والمعروف و العارفة و العرف کل خصلة حمیدة ترتضیها العقول، وتطمئنّ الیه النّفوس. قال النّبیّ (ص): «صنائع المعروف تقی مصارع السّوءِ، واهل المعروف فی الدّنیا هم اهل المعروف فی الاخرة».

قال **عطاء**: «وأمر بالعرف» یعنی بلااله الّا الله، «و أعرض عن الجاهلین» ای جهل واصحابه. ثم نسختها آیة السّیف، وقیل: أعرض عنهم بترك مقابلتهم وترك موافقتهم. چون این آیت فروآمد **مصطفی** (ص) گفت: «کیف یارب والغضب»؟ بارخدایا چون توانم؟ و این غضب را چه کنم که در سرشت ما است؟ **جبرئیل** آمد وآیت آورد. «و امّا ینزغنّك من الشّیطان نزع»- ای یعتریك و یعرض لك من الشّیطان عارض من وسوسة وفساد وغضب، «فاستعذ» ای فاستجر، «بالله من الشّیطان الرّجیم»

من‌مکائده، واستغث به. **زجاج** گفت: النزغ بأدنی‌حرکة تکون، تقول: نزغته‌ای‌حرّکته. یقول: ان نالك‌من‌الشیطان ادنی وسوسة. معنی آیت آنست که: اگر شیطان‌ترا خلاف آن گوید ونماید که ما فرمودیم دراین آیت ازمکارم الاخلاق، تو ویرا دفع کن باستعاذت، بگوی: اعوذ بالله منه، که‌الله شنوا ست، واز ضمیر توآگاه ودانا. قال **سعید بن المسیّب**: شهدت **عثمان** و **علیّاً** وکان بینهما نزغ من‌الشّیطان، فما ابقی واحد منهما لصاحبه شیئاً، ثمّ لم یبرحا حتّی یستغفر کل‌واحد منهما لصاحبه.

«انّ الّذین اتّقوا» یعنی المؤمنین، «اذا مسّهم» اصابهم، «طیف» بی‌الف قراءت **مکی** و **بصری** و **کسائی** است. باقی «طائف» خوانند، والطیف مایتخیّل فی‌العقل ممّا لاتلحقه‌العین، اویری فی‌المنام، و قیل: اللّمم والوسوسة والخیل. تقول: طاف الخیال یطیف طیفاً، وطاف‌الرّجل‌یطوف طوفاً، اذا اقبل وأدبر، وطیف، من طاف الخیال، ویجوز ان یکون من‌طاف الرّجل، فیکون اصله طیّفا بالتّشدید، فخفّف کمیّت ومیت، وطائف اسم الفاعل من‌احدهما، ویجوز أن یکون طائف مصدراً کالطیف، کقولهم مالفلان‌طائل، ای‌طول. «تذکّروا» ای تذکّروا عقوبة الله، وقیل استعاذوا بالله. قال **سعید بن جبیر**: هوالرّجل‌یغضب‌الغضبة‌فیذکرالله، فیکظم‌الغیظ. قال **ابن عباس** و **السّدی**: اذا زلّوا تابوا، کقوله تعالی: «ذکروا الله فاستغفروا لذنوبهم». «فاذاهم مبصرون» ای: علی بصیرة. والمبصر صاحب البصیرة. و قیل مهتدون، و قیل منتهون.

«واخوانهم» - این‌اخوان شیاطین‌اند، و«هم» ضمیرمشرکان‌است، وروباشد که اخوان مشرکان‌اند، و «هم» ضمیرشیاطین نهند. «یمدّونهم» من‌المدد، و هوالزّیادة، ومن‌المدّ وهوالجذب. قراءت **مدنی** «یمدّونهم» بضمّ یا و کسرمیم‌است. هرچه درقرآن آید از پسند «امددت» گوید، چنانکه «انّما نمدّهم به من مال وبنین»، «وأمددناهم بفاکهة»، «اتمدّوننی بمال»، وهرچه آید از ذم ونایسند «مددت» گویند، چنانکه «و

یمدّهم فی طغیانهم یعمهون ». و درقرآن، اند جای الله کافران را برادران **دیو** خواند بمعنی همسازان، و معنی الایة: أنّ الشّیاطین یزیّنون لهم الکفر و المعاصی، و یغرونهم و یعینونهم فی الضّلال و الهلاك. « ثمّ لایقصرون » لایقلعون ولا ینتهون. یقال: اقصر یقصر وقصّر یقصّر، اذا کفّ.

« واذا لم تأتهم » یا **محمّد** ! یعنی المشرکین « بآیة » ممّا اقترحوا علیك. وقیل: بآیة من القرآن، « قالوا لولا اجتبیتها » ای هلاّ تقوّلتها من نفسك؟ واخترعتها من عندك؟ تقول: اجتبیت الشّیء واخترعته و اختلقته بمعنی. مشرکان این بمصطفی از بهر آن میگفتند که ایشان چنین میگفتند که: این سخن **محمّد** ازخویشتن میسازد ومینهد، چنانکه جای دیگر گفت: « ان هذا الّا افك افتریه »، « ام یقولون تقوّله ».

حسن گفت: هی الایة من القرآن اذا جاءت کذّبوا بها، و اذا تأخّرت طلبوها استهزاء. پس ربّ العالمین گفت: یا **محمّد** ! ایشانرا جواب ده، گوی: « انّما اتّبع ما یوحی الیّ من ربّی »، آنچه شما میخواهید نه ازقبل منست ونه بخواست من، که آن زقبل خدا است وبخواست خدا، تا ازالله پیغام بمن نیاید من بشما نگویم. ربّ العالمین تصدیق وی کرد آنجا که گفت: « و ماینطق عن الهوی ان هو الّا وحی یوحی ». جای دیگر گفت: « وما هو علی الغیب بضنین ». « هذا بصائر » ـ ای هذا القرآن الّذی اتیت به بصائر « من ربّکم » بیان ظاهر وبرهان واضح، وأی آیة اعظم منه؟ « وهدی و رحمة لقوم یؤمنون ».

« واذا قریء القرآن فاستمعوا له » ـ این آیت بقول سه گروه ازمفسران درسه سبب است: قومی گفتند: این جواب آنست که مشرکان قریش یکدیگر را گفتند: « لاتسمعوا لهذا القرآن والغوا فیه » هر که که **محمّد** قرآن خویش را خواندن گیرد، شما دربرابر وی شنعت ونابکار گفتن درگیرید، تابآن خویش ویرا بازشکنید. این آیت جواب آنست.

قومی گفتند: این در نماز آمده، که مسلمانان در نماز پس رسول خدای با وی قرآن میخواندند بآواز. رسول خدا گفته بود ایشانرا : « لاتنازعونی فی القرآن فاذا قرأت فأنصتوا »، وفی روایة : « فلا تقرؤا خلفی الّا بأمّ القرآن »، وقومی گویند : این درخطبه است. این قرآن خواندن اندرخطبه خواهد ، وازبهر آن خطبه را قرآن خواند که خطبه بی چیزی ازقرآن نه روا است، مردمانرا باستماع خطبه فرمود وبخاموشی. ودرست است خبر از **مصطفی** (ص) که گفت : « من قال لصاحبه والامام یخطب یوم الجمعة انصت فقد لغا ».

و روی عن **عثمان بن عفان** : اذا قام الامام ان یخطب یوم الجمعة فاستمعوا و أنصتوا، فان للمنصت الّذی لایسمع من الحظّ مثل ما للسامع المنصت . وقال النّبی (ص) : « من توضّأ فأحسن الوضوء ، ثمّ أنصت للامام یوم الجمعة حتی یفرغ من صلوته ، کفّر له مابین الجمعة الی الجمعة، وزیادة ثلاثة ایّام ».

عمر بن عبد العزیز گفت : « فاستمعوا له وأنصتوا » معنی آنست که هر واعظ که ازخدا و رسول سخن گوید، وخلق را پند دهد ، بنیوشید ، و گوش بآن دارید ، وتا آن می شنوید هیچ سخن مگوئید . **ابن مسعود و ابوهریره** گفتند : در ابتداء اسلام سخن گفتن درنماز روا بود ، چنانکه یکدیگررا سلام میکردند ، وجواب می دادند ، و یکی میگفت: کم صلّیتم ؟ دیگری جواب می‌داد که: صلّینا کذا و کذا . پس این آیت فرو آمد وسخن گفتن درنمازحرام گشت مگر تسبیح وتحمید و دعا و ذکر . **زجاج** گفت : « استمعوا وأنصتوا » معنی آنست که: اعملوا بمافیه ولاتجاوزوه ، من قول القائل : سمعت دعاك ای اجبت دعوتك .

« واذکر ربّك فی نفسك »ـ **ابن عبّاس** گفت: ذکر اینجا قراءت است درنماز ، « فی نفسك » ای فی صلوتی الاسرار، الظهر والعصر. « ودون الجهر من القول بالغدوّ والاصال» یعنی الفجر والعشائین ، ای: ارفع الصوت وسطاً. « ولاتکن من الغافلین » بقلبك ولسانك .

خطاب با **مصطفی** است، ومراد بآن همهٔ مؤمنان‌اند. ایشانرا درین آیت بپنج نمازه‌یفرماید، نمازی با خضوع وخشوع و ترك غفلت، همچنانکه جای دیگر گفت: «اقم الصّلوة لذکری».

و **مصطفی** (ص) گفت بروایت **ابن‌عباس** ازو: «انّ الله تبارك وتعالی یقول: انما اتقبل صلوة من تواضع لعظمتی، و قطع نهاره بذکری، و کفّ نفسه من الشهوات ابتغاء مرضاتی، ولم یتعاظم علی خلقی، ولم یبت مصرّاً علی خطیئته، یطعم الجائع و یؤوی الغریب، ویرحم الضعیف، ویکسو العاری، فذلك الّذی یضیء نور وجهه کمایضیء نورالشّمس. یدعونی فألبّی، و یسألنی فأعطی. مثله عندی کمثل الفردوس فی الجنان، لایشتا ثمرها ولایتغیرحالها».

وقیل معناه: و اذکر ربّك بقلبك، ولاتنسه، واذکره بالتّسبیح والتحمید، «تضرّعاً وخیفة» خاشعاً متذلّلا، خائفاً فرقاً، «ودون الجهرمن‌القول» یعنی من‌الصّوت، ای: اذکره بقلبك وبلسانك غیرمجهور به و لامرفوع به‌صوتك. «بالغدوّ والاصال» یعنی بکرة و عشیّاً. الاصال العشیات، وهی جمع‌الجمع، فالاصال جمع‌اصل، والاصل جمع اصیل، وهو اسم لمابین العصرالی‌المغرب. معنی غدوّ بامداد کردن بود، امّا اینجامراد بامداد است، چنانکه گفت: «فالق الاصباح» اصباح با مداد کردن بود، و مراد بامداد است، ودرقرآن جایها تنزیل گفت بمعنی‌منزل، همچنین مراد باین غدو غدوات است.

«انّ الّذین عند ربك» یعنی الملائکة فی‌السّماء. و «عند» للقربة والزّلفة «لایستکبرون» ای لایتعظّمون «عن عبادته ویسبّحونه» ینزّهونه عمّا لایلیق به، و یقولون سبحان الله. وقیل: یسبّحونه یصلّون له، من‌السّبحة وهی‌الصّلوة. این آیت آنگه فروآمد که‌کافران گفتند: «وما الرّحمن‌انسجد لما تأمرنا»؟ سروا زدند وخدایرا عزّوجلّ سجود نکردند، و گردن کشیدند. معنی آنست که: فریشتگان ومقرّبان ملأ

اعلی بامنزلت ورتبت ودرجهٔ ایشان خدای‌را می‌سجود کنند ، وعبادت بی‌فترت می آرند . « یسبّحونه » ینزّهونه‌عن‌السّوءِ ویذکرونه ، « وله یسجدون » ای : یصلّون.

روی ابو هریرة ، قال : قال رسول‌الله (ص) : اذا قرأ ابن‌آدم السجدة فسجد ، اعتزل الشّیطان یبکی. فیقول: یا ویله!امر بالسّجود، فسجد ، فله‌الجنّة، وأمرت بالسّجود فعصیت، فلی‌النّار» . و **عن ربیعة بن کعب الاسلمی** ، قال : کنت‌ابیت مع‌النّبیّ (ص) وأتیته بوضوئه ، فقال : « سلنی » . فقلت: مرافقتك فی‌الجنّة . قال : « او غیر ذلك » ؟ فقلت . هو ذاك . قال: « فأعنّی علی‌نفسك بکثرة السّجود » . و قال صلّی‌الله علیه و سلّم : « اکثرمن‌السّجود فانه لایسجد عبد للّه‌سجدة‌ًالّارفعه الله بها درجة، وحطّ بها عنه خطیئة ».

النوبة الثالثة

قوله تعالی: « خذ العفو » ـ فرمان آمد از خداوند کریم مهربان ، بار خدای همه بارخدایان ، کریم و لطیف در نام و درنشان، بمحمّد خاتم پیغامبران ، و مقتدای جهانیان ، که : ای **سیّد** ! در گذار گناه از گناهکاران ، و بپوش عیب ایشان ، و بر کش قلم عفو برجریدهٔ بدکاران . ای سید ! ازما گیر خلق پسندیده ، وفعل‌ستوده ، گفتار براستی و با خلق آشتی . در صحبت یار نیکان ، و درخلوت تیمار بر ایشان . ای **سیّد** ! من که خداوندم بردبارم ، و بردباران را دوست دارم . از دشمن ناسزا میشنوم ، وشوخی وی‌در خلوت‌می‌بینم ، وپرده بروی میدارم ، وبعقوبت نشتابم ، وتوبه وعفو بروی عرضه میکنم، وبدرگاه خود بازمیخوانم که : « ان ینتهوا یغفرلهم ماقد سلف » .

و فی بعض الآثار : یقول الله تعالی : « نادیتمونی فلبّیتکم ، سألتمونی فأعطیتکم ، بارزتمونی فأمهلتکم ، ترکتمونی‌فرعیتکم ، عصیتمونی فسترتکم . فان رجعتم الیّ قبلتکم ، و ان ادبرتم عنّی‌انتظرتکم » . بندگان من ! رهیگان من ! مرا بآواز

خواندید، بلبّیك جواب دادم. ازمن نعمت خواستید عطا بخشیدم. به بیهوده بیرون آمدید مهلت دادم. فرمان من بگذاشتید رعایت ازشما بر نداشتم. معصیت کردید ستر بر شما نگه داشتم. با این‌همه گر باز آئید بپذیرم، وربر گردید باز آمدن را انتظار کنم. انا اجود الا جودین واکرم الاکرمین.

و فی‌الخبر: اذا تاب الشیخ یقول الله عزّ وجلّ: «الان! اذ ذهبت قوّتك، و تقطعت شهوتك. بلی انا ارحم‌الرّاحمین، بلی انا ارحم‌الرّاحمین». چون این آیت‌فرو آمد که «خذالعفو»، رسول خدا دانست که عفو ازخصائص سنت‌حق است جل جلاله، وخود گفته‌بودعلیه‌الصلوة‌والسلام که: «المؤمن یأخذمن‌الله خلقاً حسناً». این خلق نیکو ازحق گرفت، واین سنت پسندیده بردست گرفت تابحدی رسید که روز **احُد** آن‌چندان رنج و اذی‌دید ازمشرکان، و با این‌همه میگفت: «اللّهمّ اهد قومی‌فانّهم لایعلمون».

«وامّا ینزغنّك من الشّیطان نزغ فاستعذ بالله» ـ **مصطفی** (ص) گفت: «رأیت عدوّ الله ابلیس ناحلا مهموماً، فقلت: یاعدوّ الله! ممّ نحولك؟ قال من‌صهیل فرس الغازی، واذان المؤذّنین، و کسب درهم من‌الحلال، وقول‌العبد: اعوذ بالله من‌الشّیطان الرّجیم. آن مهترعالم‌وسیّد ولدآدم صلوات‌الله وسلامه علیه گفت: وقتی‌آن سر اشقیا، مهجورمملکت، ابلیس‌را دیدم نزار وضعیف ودرمانده، سربجیب مهجوری‌فروبرده، گفتم یا عدوّ الله! این ضعف ونحافت تواز چیست؟ گفت: ای**محمّد**! این‌ضعف و گداختگی و درماند گی من ازچهار چیزاست. هر گه که از آن چهار چیز یکی‌روی نماید چنان گداخته شوم که نمك درآب گدازد، وشمع درآتش: یکی آواز اسب غازیان در صف جهاد باکافران. دوم‌آواز مؤذنان در وقت اذان. سوم کسب کردن‌حلال بشرط شریعت و مقتضی ایمان، چهارم گفتار بندهٔ مؤمن که گوید: اعوذ بالله من الشّیطان الرّجیم. فرمان‌آمد که ای **سیّد**! هر که‌بادشمن‌حرب کند، زره باید وخفتان، جوشن وبر گستوان،

خود و مغفر، خیل ولشکر. ای سیّد! امت تودر معرکهٔ شیطان قرار گرفته‌اند، «و اذا قرأت القرآن فاستعذ بالله» زره ایشان، «امّا ینزغنّك من الشّیطان نزغ فاستعذ بالله» جوشن ایشان، «قل اعوذ بربّ الفلق» خود ایشان، «قل اعوذ بربّ النّاس» بر گستوان ایشان. چون بازین سلاح و عدّت بحرب ابلیس آیند، لاجرم از وساوس و نزغات وی ایمن شوند: «انّه لیس له سلطان علی الّذین آمنوا».

ودرخبر است: «انّ لکلّ ملك حمی، وانّ حمی الله محارمه». هر پادشاهی را در دنیا حمایتگاهی است، وخداوند عالم را جل جلاله سه حمایتگاه است: یکی توحید و شهادت، چنانکه گفت: «لا اله الّا الله حصنی». دیگر حرم مکّه: «و من دخله کان آمناً». سه دیگر گفتار «اعوذ بالله من الشّیطان الرّجیم». آهوی دشتی ومرغ هوائی که سایهٔ حرم برفرق وی افتاد ازخصمان ایمن گشت، قال النّبیّ (ص): «مکة حرام بتحریم الله، لایختلی خلاها ولایعضد شوکها و لاینفّر صیدها». توحید و شهادت محل حصن وامن پادشاه است عزّ جلاله. اگر زنّار داری، بت پرستی، هزارسال بت راسجود برده و آتش پرستیده، چون یك قدم بر بساط توحید و شهادت نهاد ازآتش عقوبت ایمن گشت، ومستحق رضوان اکبرشد. قال النّبی (ص): «اذا قالوها عصموا منی دماءهم و اموالهم». «اعوذبالله» حصاروحمایتگاه مولی است. هر بنده‌ای که فتنهٔ دیو است وسخرهٔ شیطان، و در بند همزات و غمزات ابلیس، چون چنگ نیاز و افلاس درین عروهٔ وثقی زد که: اعوذ بالله من الشّیطان الرجیم، ابلیس رابطاعت و ایمان وی کار نه، وهیچ دشمن را در حمایتگاه اوقرار نه.

«انّ الّذین اتّقوا اذا مسّهم طائف من الشّیطان» الایة ـ چون توفیق در راه مردآید کید شیطان دروی اثر نکند. درروز گار عمرخطاب جوانی ازنمازخفتن باز گشته، زنی براه وی آمد، خود را بروی عرضه کرد. اورا درفتنه افکند ورفت. جوان براثرزن

میرفت تا بدرسرای آن زن رسید .آنجا ساعتی توقف کرد . این آیت فرا زبان وی آمد : « انّ الّذین اتّقوا اذا مسّهم طائف من الشّیطان تذکّروا فاذا هم مبصرون ». چون این آیت برخواند ، بیفتاد وبیهوش شد .آن زن دروی نگرست، اورابر آن حال دید، دلتنگ شد . کنیزك خود را برخواند ، وهردو اورا بر گرفتند، وبدرسرای آن جوان بردند ، و اورا بخوابانیدند ، وخود باز گشتند. این جوان پدری پیرداشت ، بیرون آمد از سرای خویش ، اورا چنان دید بر گرفت اورا ، و در خانه برد . چون بهوش بازآمد ، پدر از حال وی پرسید ، گفت : یا ابت لاتسئلنی . مپرس که مرا چه حال افتاد . آنگه قصه در گرفت . چون اینجا رسید که آیت برخواند شهقه‌ای زد ، درآن حال از دنیا بیرون شد کالبدخالی کرده . پس آنگه **عمرخطاب** را ازین قصّه خبر کردند بعد ازدفن وی، گفت: چرا خبرنکردید پیش‌ازین تا من اورا بدید می. آنگه برخاست و رفت تا بسرخاك وی ، فنادی : یافلان! « ولمن خاف مقام ربّه جنّتان ». سه بار گفت‌چنین، وازمیان خاك جواب آمد سه‌بار: قد اعطانیهما ربّی یا عمر!

« و اذا قریء القرآن فاستمعوا له » ـ سماع حقیقت استماع قرآن است ، و سماع روزگار مرد را بیش ازآن زندگی دهد که روح قالب دهد . سماع چشمه ایست که ازمیان دل برجوشد ، وتربیت او از عین‌صدق است ، و صدق مرسماع را چنان است که جرم آفتاب مرشعاع را ، وتاظلمات بشریّت ازپیش دل برنخیزد ، حقیقت آفتاب‌سماع روا نبود که برصحراءِ سینهٔ مرد تجلی کند . و بدان که سماع بر دو ضرب‌است : سماع عوام دیگراست وسماع خوّاص دیگر. حظّ عوام ازسماع صوت است ونغمت آن، وحظّ خواص ازسماع لطیفه‌ایست میان صوت ومعنی واشارت آن . عوام سماع کنند بگوش سر وآلت تمییز وحرکت طباع ، تا از غم برهند، و از شغل بیاسایند . خواص‌سماع کنند بنفسی مرده ودلی تشنه و نفسی سوخته ، لاجرم بار آورد ایشانرا نسیم انسی و یادگار ازلی وشادی جاودانی .

و گفته‌اند : حقیقت سماع یادگار نداءِ قدیم است که روز میثاق از بارگاه جبروت و جناب احدیت روان گشت که : « الست بربّکم » ؟ سمع بندگان پیوست، وذوق آن بجان ایشان رسید . ندائی که مستودع آن درجهان است ، ومستقر آن در جان است . آنچه شاهد است نشان است ، وآنچه عبارت است عنوان‌است. آنچه درخبر گمان است ، در وجود عیان است ، هفت اندام رهی بنداءِ دوست نیوشان است ، نداءِ دوست نه اکنونی است که جاودان‌است.

« واذکر ربّك فی نفسك » ـ یاد کنند گان‌الله سه‌مرد اند : یکی بزبان یاد کرد دل از آن بی‌خبر، یکی بزبان ودل‌یاد کرد امّا کارش برخطر، که گفته‌اند : « والمخلصون علی خطرعظیم » . یکی بزبان‌خاموش ودل درو مستغرق ، چنانکه **پیر طریقت** گفت: الهی! چه یاد کنم که خودهمه یادم ! من خرمن نشان‌خود فرا باد نهادم ! و کیف اذکره من لست‌انساه ؟! ای یاد گارجانها ! ویادداشتهٔ دلها ! ویاد کردهٔ زبانها ! بفضل‌خود ما را یاد کن ، وبیاد لطفی ما را شاد کن .

« انّ الّذین عند ربّك » اشارت است بنقطهٔ‌جمع، « لایستکبرون عن‌عبادته » خبراست ازنعت تفرقه . عندیت کرامت ایشانرا اثبات کرده، واحکام عبودیت بر ایشان نگه داشته، تابنده روان باشد میان جمع و تفرقت . جمع حقیقت‌را نشان‌است و تفرقت شریعت را بیان است . « و لکلّ جعلنا منکم شرعة و منهاجاً » اشارت بآن‌است، والله اعلم بالصّواب .

فهرست سور و آیات

از

ترجمه و تفسیر و تأویل

مجلد سوم

جزء ششم و هفتم

۵ـ سورة المائدة (۱۲۰ آیه)

بقيهٔ جزء هفتم

٦ = سورة الانعام (١٦٥ آيه)

بقیهٔ جزء هشتم

۷- سورة الاعراف (۲۰۶ آیه)

صفحه

۸- النوبة الاولی

۹- النوبة الاولی

۱۰- النوبة الاولی

Title [redacted]

Author

Accession No. [redacted]

Call No. [redacted]

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

بهای دورهٔ ده جلدی ۴۵/۰۰۰ ریال